



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کیمیای سعادت

جلد اول - چهارم

خلاصه مجلدات فارسی اصول شریف کافی
حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی

با شرح و تعلیق اثر:
عبدالله عصام رودسری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیمیای سعادت : خلاصه مجلدات اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

عبد الله عصام رودسری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	کیمیای سعادت : خلاصه مجلدات اصول کافی
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	جلد ۱
۲۴	اشاره
۲۶	مقدمه
۳۵	کتاب فضل علم
۳۵	باب وجود دانش و آموختن آن و تشویق بدان
۳۶	باب توصیف و فضیلت علم و فضل دانشمندان
۳۷	باب انواع مردم
۳۷	باب ثواب دانشمند و دانشجو
۳۸	باب صفت علماء
۳۹	باب حق عالم
۳۹	باب مردن علماء
۴۰	باب همنشینی و همدمی باعلما
۴۰	باب پرسش از عالم و مذاکره با او
۴۱	باب بذل علم
۴۱	باب نهی از ندانسته گوئی
۴۱	باب کسی که ندانسته عمل کند
۴۲	باب بکار بستن علم
۴۳	باب کسیکه از علمش روزی خورد و به آن بنزد
۴۳	باب ثبوت حجت بر عالم و سختی امرش
۴۴	باب نوادر - متفرقات
۴۵	باب روایت کتب و توسل به آنها و حدیث و فضیلت نوشتن

۴۶	باب تقلید
۴۷	باب بدعت ها و رأی و قیاسها
۵۰	باب رجوع به قرآن و سنت و اینکه همه حلال و حرام و احتیاجات مردم در قرآن یا سنت موجود است
۵۲	باب اختلاف حدیث و روایت عظیم امیرالمومنین علیه السلام
۵۵	باب اخذ به قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شواهد قرآن
۵۶	کتاب توحید
۵۶	باب حادث بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن
۶۳	باب جواز تعبیر از خدا به شی چیز
۶۵	باب آنکه خدا را جز بخودش نتوان شناخت
۶۶	باب کمترین درجه خداشناسی
۶۷	باب معبود پرستش شده
۶۸	باب بودن و مکان
۷۰	باب انتساب و خویشی
۷۱	باب نهی از سخن گفتن در چگونگی
۷۲	باب ابطال دیدن خدا
۷۶	باب نهی از توصیف خدا به غیر آنچه خود توصیف نموده
۷۸	باب نهی از جسم و صورت درباره خدا
۷۹	باب صفات ذات
۸۰	باب دیگری که از جمله باب اولست
۸۱	باب اراده از صفات فعل است و سایر صفات فعل
۸۲	باب حدوث اسماء
۸۲	باب معانی اسماء و اشتقاق آنها
۸۵	باب دیگریکه جزء باب اولست جز اینکه فرق میان معانی اسماء خدا و اسماء مخلوق را اضافه دارد
۸۹	باب تاویل صفت صمد
۹۰	باب حرکت و انتقال
۹۱	راجع به قول خدای تعالی هر راز گویی که میان سه نفر باشد، خدا چهارمین آن هاست

۹۱	راجع بقول خدايتعالی خدای رحمان بر عرش استواری دارد
۹۲	راجع بقول خدای تعالی اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است
۹۲	باب عرش و کرسی
۹۴	باب روح
۹۵	باب کلیات توحید
۱۰۲	باب نوادر
۱۰۴	باب بداء
۱۰۸	باب مشیت و اراده
۱۰۸	باب جبر و قدر و امر بین الامرین
۱۱۰	باب استطاعت
۱۱۱	کتاب حجت
۱۱۱	باب ناگزیری از حجت
۱۱۶	طبقات پیغمبران و رسولان و ائمه‌علیهم السلام
۱۱۷	فرق میان رسول و نبی و محدث
۱۱۸	در اینکه زمین خالی از حجت نماند
۱۱۸	شناختن امام و مراجعه باو
۱۲۲	وجوب اطاعت ائمه
۱۲۴	ائمه، گواهان خدای عز و جل باشند بر خلقش
۱۲۶	در اینکه رهنمایان تنها ائمه باشند
۱۲۶	در اینکه ائمه علیه السلام امر خدا و خزانه دار علم او هستند
۱۲۷	در اینکه ائمه علیه السلام خلفاء خدایند در زمین و درهای توجه به اویند
۱۲۷	در اینکه ائمه علیه السلام نور خدای عزوجل باشند
۱۲۹	ارکان زمین ائمه می باشند
۱۳۱	باب مخصوص و جامع در فضیلت و صفات امام
۱۳۶	ائمه علیهم السلام والیان امر و حسد برده شدگانی هستند که خدای عزوجل در قرآن فرموده
۱۳۷	ائمه علیهم السلام نشانه هایی هستند که خدای عزوجل در کتابش یاد فرموده

- ۱۳۸ ----- واجب دانستن خدای عزوجل و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم همراه بودن با ائمه علیه السلام را
- ۱۴۲ ----- اهل ذکریکه خدا مردم را بپریش از ایشان امر فرموده ائمه هستند
- ۱۴۴ ----- کسانی را که خدای تعالی در قرآنش عالم نامیده ائمه می باشند
- ۱۴۴ ----- راسخون در علم همان ائمه علیهم السلام می باشند
- ۱۴۵ ----- علم بائمه داده شده و در سینه آنها ثبت است
- ۱۴۶ ----- کسانی را که خدا از میان بندگانش برگزیده و قرآن را به ارثشان داده ائمه علیهم السلام می باشند
- ۱۴۷ ----- امامان در قرآن دو قسمند: امامیکه بخدا خواند و امامیکه بدوزخ کشاند
- ۱۴۷ ----- قرآن بسوی امام هدایت می کند
- ۱۴۷ ----- نعمتی را که خدای عزوجل در کتابش ذکر فرموده ائمه علیهم السلامند
- ۱۴۸ ----- المتوسمین یعنی آن باریک بینانی که خدایتعالی در کتابش ذکر فرموده که راه حق در خاندانشان پابرجاست ائمه علیهم السلام هستند
- ۱۴۹ ----- عرض اعمال بر پیغمبر و ائمه صلی الله وآله
- ۱۴۹ ----- روشی که بر پایداری آن ترغیب شده ولایت علی علیه السلام است
- ۱۵۰ ----- ائمه کانون علم و درخت نبوت و آمد و شدگاه فرشتگانند
- ۱۵۰ ----- ائمه وارثان دانشند، یکی پس از دیگری دانش را به ارث میبرند
- ۱۵۲ ----- ائمه علم پیغمبر خاتم و تمام پیغمبران و اوصیاء پیشین خود را به ارث برده اند
- ۱۵۳ ----- هر کتابی را که خدا نازل کرده نزد ائمه است و به هر لغتی که باشد آنرا میدانند
- ۱۵۵ ----- همه قرآن را غیر ائمه جمع نکرده و تنها ایشان همه آنرا میدانند
- ۱۵۶ ----- آنچه از اسم اعظم خدا بائمه عطا شده است
- ۱۵۶ ----- آیاتی که از پیغمبران نزد ائمه علیه السلام است
- ۱۵۶ ----- اسلحه و متاعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ائمه است
- ۱۵۸ ----- در شان انا انزلناه فی لیلہ القدر و تفسیر آن
- ۱۶۵ ----- ائمه تمام علومیکه بملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است میدانند
- ۱۶۶ ----- باب نادر در آن ذکری از علم غیب است
- ۱۷۰ ----- ائمه علیه السلام هر گاه خواهند بدانند، بدانند
- ۱۷۰ ----- ائمه علیه السلام باختیار خود می میرند و زمانش را می دانند
- ۱۷۴ ----- ائمه علیهم السلام آنچه واقع شده و می شود میدانند و چیزی از ایشان نهان نیست

۱۷۵	خداى عزوجل هر علمى كه به پيغمبرشص آموخت امر فرمود كه به اميرالمؤمنين بياموزد و او در علم وى شريكست
جلد ۲ -	
۱۷۶	مشخصات كتاب
۱۷۶	اشاره
۱۷۸	مقدمه
۱۷۹	واگذارى امر دين به پيغمبر و ائمه عليهم السلام
۱۸۰	روحيكه خدا ائمه را به آن استوار مى سازد
۱۸۱	ائمه صلوات الله عليهم در علم و شجاعت و اطاعت برابرند
۱۸۳	امامت عهديست از جانب خدا كه براى هر يك از ائمه بسته شده
۱۸۵	اموريكه امامت امام عليه السلام را ثابت مى كند
۱۸۵	ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش به برادر و عمو و خويشان ديگر
۱۹۴	اشاره و نص بر اميرالمؤمنين عليه السلام
۲۰۲	باب اشاره و نص بر حسن بن على عليه السلام
۲۰۴	اشاره و نص بر حسين بن على عليهماالسلام
۲۰۸	باب اشاره و نص بر على بن الحسين صلوات الله عليهما
۲۰۸	اشاره و نص بر ابى عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
۲۰۹	اشاره و نص بر ابى الحسن موسى عليه السلام
۲۱۲	اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا عليه السلام
۲۱۸	اشاره و نص بر ابى جعفر دوم امام نهم عليه السلام
۲۲۱	اشاره و نص بر حضرت ابى الحسن ثالث امام دهم عليه السلام
۲۲۳	اشاره و نص بر حضرت ابى محمد امام حسن عسكرى عليه السلام
۲۲۵	اشاره و نص بر صاحب خانه امام زمان عجل الله تعالى فرجه و عليه السلام
۲۲۷	ذكر نام كسانيكه آن حضرت عليه السلام را ديده اند
۲۳۰	نهي از نام بردن آن حضرت
۲۳۱	باب نادريست درباره غيبت
۲۳۴	در امر غيبت

- ۲۴۳ ----- آنچه ادعای امامت راستگو را از دروغگو معلوم میکند
- ۲۶۷ ----- کراهیت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام
- ۲۷۰ ----- بررسی و آزمایش
- ۲۷۱ ----- آنکه امامش را شناسد تقدم و تاءخر این امر زیانش نرساند
- ۲۷۵ ----- کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند
- ۲۷۸ ----- کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد و این باب جزء باب سابق است
- ۲۸۰ ----- درباره سادات حقشناس و منکر حق
- ۲۸۱ ----- آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست
- ۲۸۴ ----- زمانی که امام میفهمد امر امامت باو رسیده است
- ۲۸۵ ----- حالات ائمه علیهم السلام از نظر سن
- ۲۸۷ ----- امام را جز یکی از ائمه غسل نمی دهد
- ۲۸۸ ----- کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام
- ۲۹۰ ----- کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دلهاى ائمه علیهم السلام
- ۲۹۲ ----- در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین
- ۲۹۴ ----- در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالم دینشان را بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند
- ۲۹۵ ----- فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشتگان گام نهند و بر ایشان اخبار آورند
- ۲۹۷ ----- جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در کارهای خود بآنها روی آورند
- ۳۰۰ ----- سرچشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است
- ۳۰۱ ----- هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست
- ۳۰۲ ----- در بیان آنچه وارد شده که حدیث ائمه صعب و مستصعب است
- ۳۰۵ ----- خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف
- ۳۰۷ ----- حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام
- ۳۱۰ ----- همه زمین متعلق بامام علیه السلام
- ۳۱۱ ----- روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش
- ۳۱۲ ----- باب نادر
- ۳۱۳ ----- در این باب نکته ها و برگزیده هائیسست از قرآن درباره ولایت

۳۳۶	در روایات برگزیده و کلی راجع به ولایت
۳۳۸	در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری کارشان به ائمه علیه السلام
۳۵۰	باب زندگانی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
۳۵۴	زندگانی حضرت زهرا، فاطمه علیهما السلام
۳۵۷	زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما
۳۵۹	زندگی حسین بن علی علیهما السلام
۳۶۰	زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام
۳۶۲	زندگانی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام
۳۶۵	زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام
۳۶۹	زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام
۳۸۰	زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام
۳۸۶	زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثانی امام نهم علیه السلام
۳۹۱	زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد امام دهم علیهما السلام والرضوان
۳۹۶	زندگانی حضرت ابی محمد حسن بن علی امام یازدهم علیهما السلام
۴۰۵	زندگانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۴۱۷	آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح بامامت آنها
۴۲۸	هرگاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده او داشته باشند، همانست که درباره او گفته شده
۴۲۹	همه امامان علیهم السلام به امر خدای تعالی قائم و بسویش رهبرند
۴۳۰	صله به امام علیه السلام
۴۴۰	جلد ۳
۴۴۰	مشخصات کتاب
۴۴۰	اشاره
۴۴۲	مقدمه
۴۴۲	کتاب ایمان و کفر از کتاب کافی تصنیف شیخ
۴۴۲	باب طینت مؤمن و کافر
۴۴۲	اشاره

- ۴۴۵ چگونه پاسخ دادند با آنکه ذره بودند
- ۴۴۵ باب : فطرت مخلوق یگانه پرستی است
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۷ بودن مؤمن در صلب کافر
- ۴۴۷ در اینکه صبغه همان اسلام است
- ۴۴۸ در اینکه سکینه ایمان است
- ۴۴۹ باب اخلاص
- ۴۵۰ باب شرایع
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۱ پایه های اسلام
- ۴۵۷ اسلام حفظ جان و اداء امانت کند اما ثواب در برابر ایمان است
- ۴۵۸ ایمان با اسلام جمع شود، ولی اسلام با ایمان جمع نشود
- ۴۵۹ باب : درجات ایمان
- ۴۵۹ اشاره
- ۴۶۱ نسبت اسلام
- ۴۶۲ خصال مؤمن
- ۴۶۳ باب
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۶۵ بیان و وصف ایمان
- ۴۶۶ برتری ایمان بر اسلام و یقین بر ایمان
- ۴۶۶ حقیقت ایمان و یقین
- ۴۶۷ باب تفکر
- ۴۶۸ باب مکارم
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۹ فضل و امتیاز یقین
- ۴۷۰ راضی بودن بقضاء خدا

۴۷۱ واگذاردن امر بخدا و توکل بر او
۴۷۵ خوف و رجا
۴۷۸ حسن ظن بخدای عزوجل
۴۷۹ اعتراف بتقصیر
۴۸۰ طاعت و تقوی
۴۸۲ باب ورع
۴۸۴ باب عفت
۴۸۴ اشاره
۴۸۴ اجتناب از محرّمات
۴۸۶ انجام واجبات
۴۸۶ استواری عمل و مداومت بر آن
۴۸۷ باب عبادت
۴۸۷ اشاره
۴۸۸ نیت
۴۸۸ باب
۴۸۸ اشاره
۴۸۹ میانه روی در عبادت
۴۹۰ درباره کسی که ثواب خدا را بر عملی بشنود
۴۹۱ باب صبر
۴۹۵ باب شک
۴۹۵ اشاره
۴۹۹ خوش خلقی
۵۰۱ باب خوشروئی
۵۰۱ اشاره
۵۰۲ راستگوئی و اداء امانت
۵۰۳ باب حیا

۵۰۳	باب عفو و گذشت
۵۰۳	اشاره
۵۰۴	فرو خوردن خشم
۵۰۶	حلم و خویشتن داری
۵۰۷	خاموشی و نگهداری زبان
۵۰۹	مدارا و سازگاری
۵۰۹	نرمی و ملامت
۵۱۰	باب تواضع
۵۱۰	اشاره
۵۱۲	دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا
۵۱۳	نکوهش دنیا و زهد در دنیا
۵۱۹	باب
۵۱۹	اشاره
۵۱۹	قتاعت
۵۲۱	باب کفاف
۵۲۱	اشاره
۵۲۲	تعجیل در کار خیر
۵۲۳	انصاف و عدالت
۵۲۵	بی نیازی از مردم
۵۲۶	صله رحم
۵۳۰	خوشرفتاری با پدر و مادر
۵۳۵	همت گماشتن بامور مسلمین و خیر خواهی و سود رساندن بآنها
۵۳۶	احترام سالخوردگان
۵۳۶	برادری اهل ایمان با یکدیگر
۵۳۸	حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او
۵۴۴	مهر ورزی و عطوفت با یکدیگر

۵۴۴	دیدار برادران
۵۴۶	مصافحه دست بهم دادن
۵۵۰	معانقه دست بگردن یکدیگر نمودن
۵۵۰	باب بوسیدن
۵۵۲	باب مذاکره و گفتگوی برادران
۵۵۲	اشاره
۵۵۳	وارد ساختن سرور بر مؤمن
۵۵۶	روا کردن حاجت مؤمن
۵۵۹	کوشش در راه حاجت مؤمن
۵۶۱	گشودن گرفتاری مؤمن
۵۶۲	اطعام مؤمن
۵۶۵	درباره کسیکه مؤمنی را بپوشاند
۵۶۶	مهربانی بمؤمن و گرامی داشتن او
۵۶۷	خدمت بمؤمن
۵۶۷	نصیحت و خیرخواهی مؤمن
۵۶۸	اصلاح میان مردم
۵۶۹	احیاء مؤمن
۵۷۰	باب دعوت خانواده به ایمان
۵۷۰	باب دعوت نکردن مردم
۵۷۲	باب سلامتی دین
۵۷۳	باب تقیه
۵۷۷	باب نگهداشتن راز
۵۸۲	باب مؤمن و علامات و صفاتش
۵۸۲	اشاره
۵۹۳	در کمی شماره مؤمنین
۵۹۵	باب رضا بموهبت ایمان و سپس صبر بر همه چیز

۵۹۷	باب آرامش یافتن مؤمن به مؤمن
۵۹۷	باب در آنچه خدا بوسیله مؤمن دفع میکند
۵۹۷	باب در اینکه مؤمنین دو صنف اند
۵۹۸	باب پیمان گرفتن خدا از مؤمن برای صبر در گرفتاری
۶۰۰	باب شدت ابتلای مؤمن
۶۰۴	باب فضیلت فقراء مسلمین
۶۰۸	باب
۶۰۹	باب دل دو گوش دارد که در یکی فرشته و در دیگری شیطان می دهد
۶۰۹	باب روحی که مومن بدان کمک شود
۶۱۰	باب گناهان
۶۱۰	اشاره
۶۱۵	گناهان کبیره
۶۲۴	باب کوچک شمردن گناه
۶۲۵	باب اصرار بر گناه
۶۲۶	باب ریشه های کفر و پایه هایش
۶۲۷	باب ریا
۶۳۰	باب ریاست طلبی
۶۳۱	باب دین را دام دنیا ساختن
۶۳۱	باب کسیکه عدالتی را بستاید و عمل دیگر کند
۶۳۲	باب مرء و خصومت ورزی و ستیزه و دشمنی با مردم
۶۳۳	باب خشم و غضب
۶۳۵	باب حسد
۶۳۶	باب عصبیت
۶۳۶	باب کبر و بزرگ منشی
۶۳۸	باب خود بینی
۶۴۰	جلد ۴

۶۴۰	مشخصات کتاب
۶۴۰	اشاره
۶۴۲	مقدمه
۶۴۳	باب دوستی دنیا و حرص بر آن
۶۴۶	باب طمع
۶۴۶	باب ناسازگاری
۶۴۷	باب بد خوئی
۶۴۸	باب سفاهت
۶۴۸	باب بدزبانی
۶۵۰	باب کسیکه برای بدیش از او پرهیز کنند
۶۵۱	باب تجاوز کاری، و ستمگری، و سرکشی
۶۵۱	باب فخر و کبر
۶۵۲	باب قساوت و سخت دلی
۶۵۳	باب ظلم و ستم کردن
۶۵۵	باب پیروی از هوای نفس
۶۵۵	باب مکر و بیوفائی و فریبکاری
۶۵۶	باب دروغ
۶۵۹	باب شخص دو زبان و دو رو
۶۵۹	باب قهر کردن و جدائی از برادر دینی
۶۶۱	باب قطع رحم
۶۶۲	باب عقوق و آزردن پدر و مادر
۶۶۳	باب بیزاری از نسب
۶۶۳	باب کسیکه مسلمانان را آزار کند و خوارشان شمارد
۶۶۴	باب کسیکه دنبال عیبجوئی و لغزش مؤمنان است
۶۶۵	باب سرزنش
۶۶۵	باب غیبت و بهتان

- باب شماتت و شادکامی بگرفتاری مومن ۶۶۷
- باب دشنام گوئی ۶۶۷
- باب تهمت و بدگمانی ۶۶۸
- باب کسیکه برای برادر دینی خود خیراندیشی نکند ۶۶۹
- باب خلف وعده ۶۶۹
- باب کسیکه در بروی برادر مؤمن خود ببندد ۶۷۰
- باب کسیکه برادر دینیش از او کمک بخواهد و او کمکش ندهد ۶۷۱
- باب کسیکه مؤمنی را از چیز خود یادگیری منع کند ۶۷۱
- باب کسیکه مؤمنی را بترساند ۶۷۲
- باب سخن پینی ۶۷۳
- باب فاش کردن اسرار مذهب ۶۷۳
- باب کسیکه بخاطر فرمان برداری بندگان نافرمانی خدا کند ۶۷۵
- باب عقوبتهای سریع گناهان ۶۷۶
- باب همنشینی با گناهکاران ۶۷۶
- باب کفر ۶۸۰
- باب اقسام کفر ۶۸۶
- باب ستونهای کفر و شعبه های آن ۶۸۸
- باب صفت نفاق و منافق ۶۸۹
- باب شرک ۶۹۲
- باب شک ۶۹۴
- باب گمراهی یا گمراهان ۶۹۶
- باب مستضعف ناتوان در دین ۷۰۰
- باب آنانکه بامید خدایند و کارشان باخداست ۷۰۳
- باب در بیان حال اصناف مخالفین و قدریه و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها و بلاد ۷۰۴
- باب مولفه قلوبهم دل بدست آورندگان ۷۰۶
- باب در اشتراک منافقین و گمراهان و شیطان با مؤمنین و فرشتگان در دعوت الهیه ۷۰۶

- باب در تفسیر گفتار خدای تعالی: و برخی از مردم خدا را بر حرف پرستش کنند ۷۰۷
- باب کمتر چیزیکه بنده بسبب آن مؤمن شود و یا کافر و یا گمراه گردد ۷۰۸
- باب ۷۰۹
- باب ثبوت ایمان و اینکه آیا روا هست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟ ۷۱۰
- باب آنانکه ایمان عاریه دارند ۷۱۰
- باب در تیرگی دل منافق گرچه زبان آور و سخنور باشد و روشنی دل مؤمن گرچه کوتاه زبان باشد و نتواند آنچه در دل دارد بزبان آورد ۷۱۱
- باب در تغییرات حالات دل ۷۱۱
- باب وسوسه و حدیث نفس ۷۱۲
- باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها ۷۱۳
- باب پنهان داشتن گناهان ۷۱۴
- باب کسیکه آهنگ کار نیک یا بد کند ۷۱۴
- باب توبه ۷۱۶
- باب استغفار آمرزش خواهی از گناه ۷۱۹
- باب ۷۱۹
- باب لمم گناهان خرد، یا سبک از نظر عقاب ۷۲۱
- باب در اینکه گناهان بر سه گونه اند ۷۲۱
- باب شتاب در کیفر گناه ۷۲۲
- باب در تفسیر گناهان ۷۲۴
- باب نادر ۷۲۴
- باب نادر دیگر ۷۲۵
- باب اینکه خداوند بواسطه عمل کننده بلا را از تارک عمل دور کند ۷۲۵
- باب اینکه نکردن گناه آسانتر از توبه کردن است ۷۲۶
- باب استدراج و غافلگیر کردن بآهستگی و تدریج ۷۲۶
- باب محاسبه و حساب کردن عمل ۷۲۷
- باب کسیکه مردم را عیب کند یا عیب مردمان گوید ۷۳۲
- باب اینکه مسلمان بآنچه در جاهلیت پیش از مسلمانی کرده است مؤاخذه نشود ۷۳۳

- باب در اینکه کفر پس از ایمان و توبه از آن کفر، عمل گذشته پیش از کفر او را باطل نکند ۷۳۳
- باب معاف شدگان از بلا ۷۳۴
- باب آنچه از امت برداشته شده ۷۳۴
- باب اینکه هیچ گناهی با بودن ایمان زیان ندارد، و هیچ حسنه ای با بودن کفر سود ندهد ۷۳۵
- کتاب دعا ۷۳۶
- باب فضیلت دعا و تشویق کردن بر آن ۷۳۶
- باب اینکه دعا سلاح مؤمن است ۷۳۷
- باب اینکه دعا بلا و قضا را دفع میکند ۷۳۸
- باب اینکه دعا شفاء و درمان هر دردی است ۷۳۹
- باب اینکه هر که دعا کند مستجاب گردد ۷۳۹
- باب اینکه برای دعا به مؤمن الهم شود ۷۳۹
- باب پیش افتادن در دعا ۷۴۰
- باب یقین داشتن باجابت در حال دعا ۷۴۰
- باب اقبال و رو آوردن و توجه بدعا ۷۴۱
- باب نام بردن حاجت در دعا ۷۴۲
- باب پنهان کردن دعا ۷۴۳
- باب اوقات و حالاتیکه امید اجابت دعا در آنها رود ۷۴۳
- باب رغبت و رهبت و تضرع و تبتل و ابتحال و استعاذه و مسئلت ۷۴۴
- باب گریه ۷۴۵
- باب ستایش و ثناء پیش از دعا ۷۴۷
- باب اجتماع برای دعا کردن ۷۴۹
- باب عمومیت دادن در دعا و برای همه دعا کردن ۷۵۰
- باب کسیکه اجابت دعایش بتأخیر افتد ۷۵۰
- باب ذکر صلوات بر محمد ص و خاندانش علیهم السلام در دعا و غیر آن ۷۵۲
- باب آنچه لازم است از ذکر خدای عزوجل در هر مجلسی ۷۵۵
- باب بسیار ذکر خدای عزوجل کردن ۷۵۶

- باب اینکه صاعقه آتشی که در رعد و برق شدید از آسمان فرو ریزد شخص ذاکر را نگیرد ----- ۷۵۸
- باب سرگرم شدن به ذکر خدا ----- ۷۵۸
- باب ذکر خدای عزوجل در نهان ----- ۷۵۸
- باب ذکر خدای عزوجل در میان غافلان و بی خبران از حق ----- ۷۵۹
- باب تحمید یعنی ستایش کردن و تمجید یعنی بزرگی و نیکی ستودن ----- ۷۵۹
- باب استغفارآمزش خواهی ----- ۷۶۰
- باب تسبیح سبحان الله گفتن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و تکبیر الله اکبر گفتن ----- ۷۶۱
- باب دعا برای برادران دینی در پشت سر آنان ----- ۷۶۳
- باب کسیکه دعایش مستجاب شود ----- ۷۶۴
- باب کسیکه دعایش باجابت نرسد ----- ۷۶۵
- باب نفرین بر دشمن ----- ۷۶۶
- باب مباحله یعنی لعن کردن و نفرین کردن به یکدیگر ----- ۷۶۸
- باب آنچه خدای تبارک و تعالی خود را بدان تمجید کرده است ----- ۷۶۹
- باب ثواب کسیکه لا اله الا الله بگوید ----- ۷۶۹
- باب کسیکه بگوید: لا اله الا الله و الله اکبر ----- ۷۷۰
- باب کسیکه بگوید: لا اله الا الله وحده وحده وحده ----- ۷۷۰
- باب کسیکه ده بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له ----- ۷۷۰
- باب کسیکه بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ----- ۷۷۰
- باب کسیکه در هر روز ده بار بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً واحداً صمداً لم یتخذ صاحبه و لا ولداً ----- ۷۷۰
- باب کسیکه ده بار بگوید: یا الله یا الله ----- ۷۷۱
- باب کسیکه بگوید: لا اله الا الله حقاً حقاً ----- ۷۷۱
- باب هر کس که یارب یارب بگوید ----- ۷۷۱
- باب کسیکه بگوید: ماشاء الله لا حول و لا قوه الا بالله ----- ۷۷۱
- باب کسیکه بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذوالجلال و الاکرام و أتوب الیه ----- ۷۷۱
- باب گفتار در بامداد و شامگاه ----- ۷۷۲
- باب دعای هنگام خوابیدن و هنگام بیدار شدن ----- ۷۷۴

۷۷۵	باب دعای هنگام بیرون رفتن از منزل
۷۷۵	باب دعا پیش از نماز
۷۷۵	باب دعا دنبال نمازها
۷۷۸	باب دعا برای روزی
۷۷۸	باب دعا برای دین و وام
۷۷۹	باب دعا برای رفع اندوه و سختی و غم و دل‌تنگی و ترس
۷۸۳	باب دعا برای دردها و بیماریها
۷۸۴	باب حرز و تعویذ
۷۸۵	باب دعا هنگام خواندن قرآن
۷۸۷	باب دعا در هنگام حفظ قرآن
۷۸۸	باب دعاهای کوتاه و مختصر برای همه حاجتهای دنیا و آخرت
۷۹۱	به نام خداوند بخشنده مهربان
۷۹۳	باب فضیلت آنکس که قرآن را بکار بندد
۷۹۵	باب کسیکه بسختی قرآن را یاد گیرد
۷۹۶	باب کسیکه قرآن را حفظ کرده سپس فراموش کند
۷۹۷	باب در خواندن قرآن
۷۹۷	باب خانه هایی که در آنها قرآن خوانده شود
۷۹۷	باب ثواب خواندن قرآن
۷۹۹	باب دستور به خواندن قرآن از روی آن
۷۹۹	باب شمرده و هموار خواندن قرآن
۸۰۰	باب کسیکه هنگام خواندن قرآن خود را بغش می زند
۸۰۰	باب مدت خواندن قرآن و ختم آن و مقدار زمانی که یک ختم قرآن در آن شود
۸۰۱	باب اینکه قرآن بهمانسان که نازل گردیده بالا رود نه انسان که خوانند
۸۰۲	باب فضیلت برخی از سوره ها و آیات قرآن
۸۰۴	باب نوادر
۸۱۰	باب اندازه واجب در معاشرت

۸۱۱	باب خوش سلوکی با مردم
۸۱۲	باب کسیکه رفاقت و هم نشینی با او لازم است
۸۱۵	باب دوستی کردن با مردم
۸۱۶	باب آگاه کردن مرد برادر دینی خود را بدوستیش
۸۱۶	باب سلام کردن
۸۱۷	باب آنکه باید آغاز بسلام کند
۸۱۸	باب اینکه چون یکتن از میان یک گروه سلام کرد از دیگران کافی است و چون یکی از میان یک گروه جواب داد از دیگران کافی است
۸۱۸	باب سلام کردن به زنها
۸۱۸	باب سلام کردن بر سائر ملت ها
۸۲۰	باب نامه نوشتن مسلمان با اهل ذمه یهود و نصاری و مجوس
۸۲۱	باب چشم پوشی و گذشت
۸۲۱	باب نادر
۸۲۲	باب عطسه و جوابی که هنگام عطسه زدن کسی باید گفت
۸۲۴	باب لازم بودن احترام از مسلمانان ریش سفید و سالخورده
۸۲۴	باب گرمی داشتن شخص کریم و بزرگوار
۸۲۴	باب حق شخص وارد شونده
۸۲۵	باب اینکه مجلسها امانت است
۸۲۵	باب سربگوشی صحبت کردن
۸۲۵	باب کیفیت نشستن
۸۲۶	باب شوخی و خنده
۸۲۷	باب حق همسایگی
۸۲۹	باب حد همسایگی
۸۲۹	باب خوش رفاقتی و حق رفیق در سفر
۸۳۰	باب نامه نوشتن به همدیگر
۸۳۰	باب نوادر
۸۳۲	درباره مرکز

کیمیای سعادت : خلاصه مجلدات اصول کافی

مشخصات کتاب

کیمیای سعادت

جلد اول

خلاصه جلد اول فارسی اصول شریف کافی حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی

با شرح و تعلیق اثر: عبد الله عصام رودسری

ص: 1

جلد 1

اشاره

« بسم الله الرحمن الرحيم »

این اثر را نگارنده تقدیم می نماید به ذات اقدس احدیت و تمامی مقدسین درگاه او و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و امید دارد تا مورد رضایت خدا و رسول او و ائمه اطهار و مقربین درگاه آنان واقع شود و خداوند علی اعلی، اجرت عمل و تلاش او را فرج مهدی آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم قرار دهد. آمین آمین آمین یا رب العالمین.

عبدالله عصام رودسری

ص: 2

این اثر شریف خلاصه‌ی کتاب اصول کافی مولانا المجاهد فی سبیل الله حضرت علامه عالی قدر شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رحمه الله تعالی علیه یعنی یار و یاور دین خدا و خادم محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم است و نگارنده در این اثر تلاش نموده است تا از نقل احادیثی که فهم آن غامض است خودداری نموده و نیز به جهت رعایت اصول خلاصه نویسی از درج بعضی از قسمت های روایات که تکراری است و نیز آن قسمت از احادیث که در آن ها استناد به آیات کتاب خدا شده است در صورت لزوم ذکر شود زیرا ترجمه های تحت لفظ هرگز زیبایی و شیوایی کلام خدا را ندارد و لذا محقق می تواند در صورت نیاز به اصل روایت مراجعه نماید که روایت عظیم مولانا المظلوم حضرت موسی بن جعفر به هشام نمونه ی بارز آن است.

و من الله توفیق و علیه التکلان

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله عصام رودسری

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای راست که برای نعمتش ستایش شده و برای قدرتش پرستیده گشته، در سلطنت خویش فرمان رواست و به جهت شوکتش از او بیم دارند و خدا به وسیله ی پیشوایان هدایت که خاندان پیغمبر ما می باشند دینش را آشکار نمود و راه های راست خود را روشن ساخت و حقیقت چشمه های دانش خویش را برگشود، ایشان را طریق معرفتش و نشانه های دینش و دربانان بین خود و خلقتش و باب شناسایی حقش قرار داد و محرم اصرار نهفته ی خویش ساخت.

پس سزاوارتر چیزی که عاقل بگیرد و متفکر باهوش آن را جوید و شخص با توفیق و درست رو در آن کوشد همانا علم دین و شناختن روش عبادتی است که خدا از خلقتش خواسته و آن توحید و مقررات و احکام و امر و نهی و جلوگیری ها و آداب او می باشد و امام علیه السلام فرموده است کسی که از روی علم داخل ایمان شود ثابت ماند و ایمانش او را سود بخشد و کسی که بدون علم داخل شود همچنان که داخل شده خارج می شود و نیز فرموده است هر که دینش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) بگیرد از کوه ها استوارتر است و کسی که دینش را از دهان مردم گیرد همان مردمش از دین برگرداند و باز فرمود هر که امر امامت ما را از قرآن نفهمد از فتنه ها بیرون نرود.

(کتاب عقل و جهل)

1- امام باقر (علیه السلام) فرماید: چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرده باو گفت پیش آی پیش آمد، گفت باز گرد، بازگشت، فرمود بعزت و جلالم سوگند مخلوقی که از توبه پیشم محبوب تر باشد نیافریدم و ترا تنها بکسانیکه دوستشان دارم بطور کامل دادم. همانا امر و نهی کیفر و پاداشم متوجه تو است

2- اصبع بن نباته از علی علیه السلام روایت می کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم من مأمور شده ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم پس یکی را بر گزین و دو تا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز؟ گفت: عقل و حیاء و دین آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل بحیاء و دین گفت شما باز گردید و او را واگذارید، آن دو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت.

3- شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگست، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

4- حسن بن جهم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: دوست هر انسانی عقل او است و دشمن او جهلش.

5- حسن بن جهم گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم نزد ما دسته ای هستند که دوستدار امامند ولی آن تصمیم راسخ را ندارند (که بتوانند از راه عقیده خویش از جان و مال بگذرند) همین قدر است که از محبت امام دم می زنند. فرمود آنها (بواسطه کوتاهی عقل و قصور ادارکشان) از جمله کسانی که مورد سرزنش خدا قرار گرفته اند نیستند. همانا خدا می فرماید: عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت (و ایشان صاحب بصیرت نمی باشند).

6- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد ببهشت می رود (پس هر که عاقل است ببهشت می رود).

7- ابو جارود از امام پنجم علیه السلام نقل می کند: خدا در روز قیامت نسبت بحساب بندگانش باندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است باریک بینی می کند.

8- سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم فلاخی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و چنانست فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم نمی دانم، فرمود، پاداش باندازه عقل است، همانا مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب و درخت بود عبادت خدا می کرد یکی از فرشتگان از آنجا گذشت و عرض کرد پروردگارا مقدار پاداش این بنده ات را به من بنما خداوند باو نشان داد و او آن مقدار را کوچک شمرد، خدا باو وحی کرد همراه او باش پس آن فرشته بصورت انسانی نزد او آمد عابد گفت تو کیستی؟ گفت مردی عابدم چون از مقام و عبادت تو در این مکان آگاه شدم نزد تو آمدم تا با تو عبادت خدا کنم پس آن روز را با او بود، چون صبح شد فرشته باو گفت: جای پاکیزه ای داری و فقط برای عبادت

خوب است. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. فرشته گفت: چه عیبی؟ عابد گفت: خدای ما چهارپائی ندارد، اگر او خری می داشت در اینجا می چراندیمش براستی این علف از بین می رود! فرشته گفت: پروردگار که خرد ندارد، عابد گفت: اگر خری می داشت چنین علفی تباہ نمی شد، پس خدا بفرشته وحی کرد: همانا او را باندازه عقلش پاداش می دهم (یعنی حال این عابد مانند مستضعفین و کودکان است که چون سخنش از روی ساده دلی و ضعف خرد است مشرک و کافر نیست لیکن عبادتش هم پاداش عبادت عالم خداشناس را ندارد).

9- امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله و آله نقل می کند که: چون خوبی حال مردی (مانند نماز و روزه بسیارش) بشما رسید، در خوبی عقلش بنگرید زیرا به میزان عقلش پاداش می یابد.

10- ابن سنان گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردیست عاقل که گرفتار وسواس در وضو و نماز می باشد: فرمود چه عقلی که فرمانبری شیطان می کند؟ گفتم: چگونه فرمان شیطان می برد؟ فرمود از او پرس و سوسه ای که باو دست می دهد از چیست؟ قطعاً بتو خواهد گفت از عمل شیطانست.

11- پیغمبر فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد (تا عقلش را کامل نکند مبعوث نسازد) و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده ای واجبات را به عقل خود در نیابد آنها را؛ انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان بیای عاقل نرسند. عقلاً همان صاحبان خردند که درباره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز می گیرند.

12- هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر علیهم السلام به من فرمود: ای هشام خدای تبارک و تعالی صاحب عقل و فهم را در کتاب مژده داده است و فرموده ای هشام همانا خدای متعال بواسطه عقل حجت را برای مردم تمام کرده و پیغمبران را بوسیله بیان یاری کرده و بسبب برهانها بر روییت خویش دلالتشان نموده و فرموده است ای هشام خدا اینها را دلیل بر شناسائی خود قرار داده که مسلماً مدبری دارند، پس فرموده است ای هشام پس خداوند صاحبان عقل را اندرز داده و به آخرت تشویقشان نموده و فرموده است.

ای هشام سپس خدا کسانی را که کفرش را تعقل نمی کنند بیم داده و فرموده. ای هشام عقل همراه علم است و خدا فرموده ای هشام خدا اکثریت را نکوهش نموده و فرموده ای هشام سپس اقلیت را ستوده و فرموده ای هشام سپس خداوند از صاحبان عقل به نیکوترین وجه یاد نموده و ایشان را بهترین زیور آراسته و فرموده ای هشام خدای تعالی در کتابش می فرماید (37 سوره 50) همانا در این کتاب یاد آوری است برای کسی که دلی دارد (یعنی عقل دارد) و فرموده (12 سوره 31) ((همانا بلقمان حکمت دادیم)) فرمود مقصود از حکمت عقل و فهم است. ای هشام

لقمان پسرش گفت: تابع حق باش تا عاقلترین مردم باشی همانا زیرکی در برابر حق ناچیز است پسر عزیزم دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرقه شدند (اگر از این دریا نجات می خواهی) باید کشتیت در این دریا تقوای الهی و آکنده آن ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش عقل و رهبریش دانش و لنگرش شکیبائی باشد. ای هشام برای هر چیز رهبری است و رهبری عقل اندیشیدن و رهبر اندیشید خاموشی است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل تواضع است، برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده ئی. ای هشام خدا پیغمبران و رسولان شرا بسوی بندگان نفرستاد مگر برای آنکه از خدا خردمند شوند (یعنی معلومات آنها مکتسب از کتاب و سنت باشد نه از پیش خود) پس هر که نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر است و آنکه بفرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است و کسیکه عقلش کاملتر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است: ای هشام خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند علیه السلام و حجت پنهان عقل مردم است. ای هشام عاقل کسی است که حلال او را سپاسگزاری باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود. ای هشام هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد بویرانی عقلش کمک کرده است: آنکه پرتو فکرش را به آروزی درازش تاریک کند و آنکه شگفتیهای حکمش را بگفتار بیهوده اش نابود کند و آنکه پرتو اندرز گرفتن خود را بخواهشهای نفسش خاموش نماید (هر که چنین کند) گویا هوس خود را بویرانی عقلش کمک داده و کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباه ساخته است. ای هشام چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد که دل از فرمان پروردگارت باز داشته و علیه عقلت از هوست فرمان برده باشی. ای هشام صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است. کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیاطلبان کناره گیرد و به آنچه نزد خداست پردازد و خدا انیس و وحشت او و یار تنهایی او و اندوخته هنگام تنگدستی او و عزیز کننده اوست بی فامیل و تبار. ای هشام حق برای فرمانبرداری خدا پیا داشته شد، نجاتی جز فرمانبرداری نیست و فرمانبرداری بسبب علم است و علم با آموزش بدست آید و آموزش بعقل وابسته است و علم جز از دانشمندان الهی بدست نیاید و شناختن علم بوسیله عقل است.

ای هشام کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد. ای هشام همانا عاقل به کم و کاست دنیا با دریافت حکمت خشنود است و با کم کاست حکمت و رسیدن به دنیا خشنود نیست از این رو تجارشان سودمند گشت. ای هشام همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم. ای هشام عاقل به دنیا و اهل دنیا نگریست و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و به آخرت نگریست و دانست که آن هم جز با رحمت نیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده تر آن برآمد (یعنی چون دید به دست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم). ای هشام خردمندان از دنیا رو گردانیده به آخرت روی آوردند زیرا ایشان دانستند که دنیا خواهان است و خواسته و آخرت هم خواهان است و خواسته و کسی که خواهان آخرت باشد دنیا او را بجوید تا روزیش را بطور کامل از دنیا برگیرد و کسی که دنیا طلبد آخرت

او را جوید یعنی مرگش در رسد و دنیا و آخرتش را تباہ سازد. ای هشام کسی که ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین خواهد باید با تضرع و زاری از خدا بخواهد که عقلش را کامل کند زیرا عاقل به قدر احتیاج قناعت کند و آنکه به قدر احتیاج قناعت کند بی نیاز گردد و کسی که بقدر احتیاج قناعت نکند هرگز بی نیازی نیابد. ای هشام خدا از مردمی شایسته حکایت کند که آنها گفته اند (8 سوره 3) ((پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت فرمودی دل‌های مان را منحرف مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که تو بخشاینده ای)) چون دانستند که دل‌ها منحرف شوند و به کوری و سرنگونی گرایند. همانا از خدا نترسد کسی که از جانب خدا خردمند نگردد و کسی که از جانب خدا خرد نیابد دلش بر معرفت ثابتی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد بسته نگردد و کسی که به دین سعادت رسد که گفتار و کردارش یکی شود و درونش با برونش موافق باشد زیرا خدایی که اسمش مبارک است بر عقل درونی پنهان جز به ظاهری که از باطن حکایت کند دلیلی نگذاشته است. ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقلش کامل نشده است مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند. زیادی مالش بخشیده زیادی گفتارش بازداشت شده باشد. بهره او از دنیا مقدار قوتش باشد. تازنده است از دانش سیر نشود. ذلت با خدا را از عزت با غیر خدا دوست تر دارد. تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را اندک شمارد همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر و این تمام مطلب است. ای هشام عاقل دروغ نگوید اگر چه دلخواه او باشد. ای هشام کسی که مردانگی ندارد دین ندارد کسی که عقل ندارد مردانگی ندارد. با ارزش ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود منزلی نداند. همانا برای هدفهای شما بهائی جز بهشت نیست پس آنرا به غیر بهشت نفروشید. ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: از جمله علامات عاقل این است که سه خصلت در او باشد.

1- چون از او پرسند جواب دهد 2- و چون مردم از سخن در مانند او سخن گویند 3- و رأیی اظهار کند که به مصلحت همگنان باشد کسی که هیچ یک از این صفات ندارد احمق است، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در صدر مجلس نباید نشیند مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از آنها را داشته باشد و کسی که هیچ ندارد و در صدر نشیند احمق است. و حسن بن علی علیه السلام فرمود حاجات خود را از اهلش خواهید عرض شد اهلش کیانند ای پسر پیغمبر؟ فرمود: آنها که خدا در کتابش بیان کرده و یاد نموده و فرموده: تنها صاحب دلان پند گیرند. و آنها خردمندانند. و علی بن حسین علیهما السلام فرمود: همشینی با خوبان صلاح انگیز است و حسن اخلاق دانشمندان عقل خیز و فرمانبری از حاکمان عادل کمال عزت است و بهره برداری از ما کمال مردانگی و رهنمائی مشورت خواه ادای حق نعمت است و خودداری از آزار نشانه کمال عقل است و آسایش تن در دنیا و آخرت. ای هشام عاقل به کسی که بترسد تکذیبش کند خبر ندهد و از آنکه نگرانی مضایقه دارد چیزی نخواهد و به آنچه توانا؛ نیست وعده ندهد و به آنچه در امیدواریش سرزنش شود امید نبندد و به کاری که بترسد در آن در مانند اقدام نکند.

13- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عقل پرده ایست پوشاننده محبت. و فضل جمالی است هویدا پس نادرستیهای اخلاقت را به فضلت به پوشان و با عقلت هوست را بکش تا دوستی مردم برایت سالم ماند و محبت تو بر آنها آشکار گردد.

14- سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل به میان آمد حضرت فرمود: عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت کردم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده اید نمی دانیم. حضرت فرمود: خدای عزوجل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانین است پس بدو فرمود: پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آی پیش آمد خدای تبارک و تعالی فرمود: ترا با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو پس رفت فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرمت و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویش نمودی من ضد او هستم و بر او توانایی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی می دهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی ترا و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است:

نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرار داد؛ که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار است؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی؛ و دادگری و ضد آن ستم؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ و سپاسگذاری و ضد آن ناسپاسی؛ و چشمداشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ و توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ و نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ و مهربانی و ضد آن کینه توزی و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ و شعور و ضد آن حماقت؛ و پاکدامنی و ضد آن بی باکی و رسوائی و پارسائی و ضد آن دنیا پرستی؛ و خوشرفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ و پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ و فروتنی و ضد آن خودپسندی؛ و آرامی و ضد آن شتابزدگی؛ و خردمندی و ضد آن بی خردی و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛ و رام بودن و ضد آن گردنکشی؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن، و شکیبایی و ضد آن بی تابی؛ و چشم پوشی و ضد آن انتقامجویی؛ و بی نیازی و ضد آن نیازمندی؛ و به یاد داشتن و ضد آن بی خبر بودن؛ و در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره گیری؛ و قناعت و ضد آن حرص و آز؛ و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ و دوستی و ضد آن دشمنی؛ پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی سرفروزی و ضد آن بلندی جستن؛ و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛ و دوستی و ضد آن تنفر و

انزجار؛ و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛ و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ و امانت و ضد آن خیانت؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ و چالاکی و ضد آن سستی و زیرکی و ضد آن کودنی؛ و شناسایی و ضد آن ناشناسائی؛ و مدارا و رازداری و ضد آن رازفاش کردن؛ و یک روئی و ضد آن دغلی؛ و پرده پوشی و ضد آن فاش کردن؛ و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخنچینی؛ و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛ و خودپوشی و ضد آن خود آرائی و تقیه و ضد آن بی پروائی؛ و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛ و خود آرائی برای شوهر و ضد آن زنا دادن؛ و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ و حیا و آرم و ضد آن بی حیائی؛ و میانه روئی و ضد آن تجاوز از حد؛ و آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن؛ و آسان گیری و ضد آن سختی گیری؛ و برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛ و تن درستی و ضد آن گرفتاری؛ و اعتدال و ضد آن افزون طلبی؛ و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ و سعادت و ضد آن شقاوت؛ و توبه و ضد آن؛ اصرار بر گناه؛ و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛ و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

پس تمام این صفات (هفتاد و پنج گانه) که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنینی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند و متدرجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش به دست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد. (در متن جنود عقل و جهل را هفتاد و پنج ذکر کرده و در توجیه هفتاد و هشت و ظاهرا بعضی به عبارت دیگر تکرار شده).

15- حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچگاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل خودشان سخن گوئیم.

16- امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دلهای نادانان را طمع ها از جا بر می کنند و آرزوهای بی جا در گروشان می گذارند و نیرنگها به دامشان می اندازند.

17- حضرت صادق علیه السلام فرمود با عقل ترین مردم خوش خلق ترین آنها است.

18- ابو هاشم گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و از عقل و ادب گفتگو می کردیم حضرت فرمود: ای ابو هاشم عقل موهبت خدا است و ادب با رنج سختی بدست آید پس کسی که در کسب ادب زحمت کشد آن را بدست آرد و کسی که در کسب عقل رنج برد بر نادانی خویش افزاید.

19- اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق عرض کردم: قربانت گردم من همسایه ای دارم که نماز خواندن و صدقه دادن و حج رفتنش بسیار است و عیب ظاهری ندارد فرمود عقلش چطور است گفتم: عقل درستی ندارد فرمود: پس با آن اعمال درجه اش بالا نمی رود.

20- ابن سکیت گوید به امام دهم علیه السلام عرض کردم: چرا خود حضرت موسی را با وسیله عصا و ید بیضا و ابزار ابطال جادو فرستاد و حضرت عیسی را با وسیله طبابت و حضرت محمد را که بر او و خاندانش و پیغمبران درود باد به وسیله کلام و سخنرانی حضرت فرمود: چون خدا موسی علیه السلام را مبعوث کرد جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت پس او از طرف خدا چیزی آورد که مانندش از توانائی آنها خارج بود و به وسیله آن جادوی آنها را باطل ساخت و حجت را بر ایشان ثابت کرد و عیسی علیه السلام را در زمانی فرستاد که فلج و زمینگیری زیاد شده بود و مردم نیاز به طب داشتند پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند پس به اجازه خدا مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و پسر را درمان نمود و حجت را بر ایشان ثابت کرد. و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در زمانی فرستاد که خطبه خوانی و سخنوری به گمانم شعر را هم فرمود زیاد شده بود، پس آن حضرت از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را باطل کرد و حجت را بر ایشان تمام نمود. ابن سکیت گفت به خدا هرگز مانند تو را ندیده ام بفرمائید در این زمان حجت خدا بر مردم چیست فرمود: عقل است که بوسیله آن امام راستگو می شناسد و تصدیقش می کند و دورغگو را می شناسد و تکذیبش می نماید. ابن سکیت گفت به خدا جواب درست همین است.

21- حضرت صادق علیه السلام فرمود: حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است.

22- و فرمود: پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه می گیرند. عقل انسان را کامل کند و رهنما و بینا کننده و کلید کار اوست و چون عقلش به نور خدائی مؤید باشد دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را بشناسد و چون آنرا شناخت روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف بفرمانش مخلص شود و چون چنین کند از دست رفته را جبران کرده بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و به کجا می رود؟ اینها همه از تأیید عقل است.

23- حضرت صادق علیه السلام فرمود عقل راهنمای مؤمن است.

24- امام صادق علیه السلام از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود: ای علی هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سود بخش تر از عقل نیست.

25- امام باقر علیه السلام فرمود چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود بعزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است.

26- اسحاق بن عمار گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: نزد مردی می روم و بعضی از سخنانم را می گویم او تمام مقصود مرا می فهمد و مردی دیگر نزد او می روم و تمام سخنانم را به او می گویم او طبق گفته من جواب می دهد و مردی دیگر نزد او می روم و سخنانم را می گویم او (چون مقصود مرا نمی فهمد) می گوید دوباره بگو. فرمود: ای اسحاق می دانی چرا چنین است؟ گفتم: نه، فرمود: آنکه تمام سخن ترا از بعضی گفتارت می فهمد، کسی است که نطفه اش با عقلش خمیر شده است و آنکه پس از اتمام سخنت جواب تو را می گوید کسی است که عقلش در شکم مادر به او آمیخته است و آنکه چون سخنانش گوئی گوید: دوباره بگو کسی است که پس از بزرگ شدن عقلش به او آمیخته شده است که می گوید دوباره بگو

27- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چون مردی را پر نماز و روزه دیدید به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است.

28- امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل کسی که تعقل نکند رستگار نگردد و تعقل نکند کسی که نداند، کسی که بفهمد نجیب می شود، کسی که صبر کند پیروز شود، دانش سپر بدبختی است و راستی عزت است و نادانی زلت، فهمیدن بزرگواری و سخاوت کامیابی و خوش خلقی دوستی آورنده است، کسی که به اوضاع زمانش آگاه باشد اشتباهات بر او هجوم نیارد، دورانیشی همان بدبینی است واسطه بین انسان و رسیدن به حقیقت نعمت وجود عالم است و نادان در این میان بدبخت است، خدا دوست کسی است که او را شناخت و دشمن آنکه خودسرانه خویش را در زحمت شناسائیش انداخت خردمند عیب پوش است و نادان فریبده اگر خواهی بزرگوار شوی ملایم باش و اگر خوار شوی درشتی کن شریف طینت نرم دل است بداصل سخت دل کس که کوتاهی کند به پرتگاه افتد و کسی که از عاقبت بیم کند از نسنجیده کاری سالم ماند، کسی که ندانسته و ناگاه بکاری در آید بینی خود را بریده است (خود را بنهایت خواری و مذلت انداخته است). هر که نداند نفهمد و هر که نفهمد سالم نماند و آنکه سالم نماند عزیز نگردد و هر که عزیز نگردد خرد شود. و آنکه خرد شود سرزنش شود و هر کس چنین باشد سزاوار است که پشیمان شود.

29- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی را که آگاه شوم بر یکی از صفات خوب استوار است، پذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمی پوشم زیرا جدائی از دین جدائی از امنیت است و زندگی با حراس گوارا نباشد و فقدان عقل فقدان زندگی است (زیرا بی خردان) فقط با مردگان مقایسه شوند و بس.

30- و نیز فرمود: خود بینی انسان دلیل بر سستی خودش می باشد.

31- حسن بن جهم گوید: جمعی از یاران ما خدمت حضرت رضا علیه السلام سخن از عقل به میان آوردند. امام فرمود: دینداری که عقل ندارد اعتنائی به او نباشد. گفتم: قربانت گردم. بعضی از مردمی که به امامت قائلند ما نقصی بر آنها نمی بینیم در صورتی که به اندازه عقلشان عقل شایسته ندارند فرمود: ایشان مورد خطاب خدا نیستند (زیرا خدا عاقل را امر و نهی می کند و به اندازه عقلشان پاداش و کیفر می دهد) خدا عقل را آفرید به او فرمود: پیش آی پیش آمد، برگرد، برگشت فرمود به عزت و جلالم بهتر و محبوبتر از تو چیزی نیافریدم باز خواست و بخششم متوجه تو است.

ب صفوان گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: مکتبی پر نعمت تر از عقل نیست و تنگدستی پست تر از حماقت نی. و در هر کار پشتیبانی فزونتر از مشورت نیست.

کتاب فضل علم

باب وجود دانش و آموختن آن و تشویق بدان

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دانشجویی بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا دانشجویان را دوست دارد.

2- حضرت صادق علیه السلام فرمود: دانشجویی واجب است.

3- از حضرت ابوالحسن علیه السلام سؤال شد که: مردم را می رسد که از آنچه نیاز دارند نپرسند فرمود: نه.

4- امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: ای مردم بدانید کمال دین طلب علم و عمل بدانست، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادل (که خداست) آنرا بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و به شما می رساند ولی علم نزد اهلش نگهداشته شده و شما مأمورید که آنرا از اهلش طلب کنید، پس آنرا بخواهید.

5- پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود طلب علم واجب است و در حدیث دیگر فرمود طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. همانا خدا دانشجویان را دوست دارد.

6- علی بن ابی حمزه گوید شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود دین را خوب بفهمید زیرا هر که دین را خوب نفهمد مانند صحراگرد است. خداوند در کتابش می فرماید (سوره 9) تا در امر دین دانش اندوزند و چون بازگشتند قوم خود را بیم دهند شاید آنها بترسند.

7- مفضل گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: بر شما باد که در دین خدا دانشمند شوید و صحراگرد نباشید زیرا آنکه در دین خدا دانشمند نشود خدا روز قیامت به او توجه نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد.

8- و فرمود: می خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنند تا دین را خوب به فهمند.

9- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: قربانت مردیست که امر امامت را شناخته و در خانه نشسته و با هیچ یک از برادران دینیش آشنائی ندارد فرمود: این مرد چگونه دینش را می فهمد.

باب توصیف و فضیلت علم و فضل دانشمندان

1- امام هفتم علیه السلام فرمود: چون رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد شد دید جماعتی گرد مردی را گرفته اند فرمود: چه خبر است گفتند علامه ای است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم است به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پیغمبر فرمود: اینها علمی است که نادانش را زبانی ندهد و عالمش را سودی نبخشد سپس فرمود: همانا علم سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادل، سنت پابرجا، و غیر از این فضل است.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندان وارثان پیمبرانند برای اینکه پیمبران پول طلا- و نقره به ارث نگذارند و تنها احادیثی از احادیثشان بجای گذارند هر که از آن احادیث برگردد بهره بسیاری بر گرفته است. پس نیکو بنگرید که این علم خود را از که می گیرید، زیرا در خاندان ما اهل بیت در هر عصر جانشینان عادل هستند که تغییر دادن غالیان و بخود بستگی خرابکاران و بد معنی کردن نادانان را از دین برمی دارند.

شرح- خرابکاری در دین طبق این روایت سه گونه است: 1- کلمه یا جمله قرآن و حدیث را به نفع و سلیقه خویش تغییر دادن و این عمل گاهی از غلاه و مسلمین کاسه از آش داغتر سر می زند 2- کسانی که مسلمان و متدین نیستند خود را به اسلام و دین ببندند یا مطلبی که از دین نیست به دین نسبت دهند 3- قرآن و حدیث را از معنی حقیقی خود برگردانیده و طبق سلیقه شخص خویش معنی کنند. و در هر دوره امامان یا علمای عادل هستند که از این اعمال جلوگیری کنند.

3- فرمود: چون خدا خیر بنده ای خواهد او را در دین دانشمند کند.

4- امام باقر علیه السلام فرمود: کمال انسان و نهایت کمالش دانشمند شدن در دین و صبر در بلا و اقتصاد در زندگی است.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندان امینند و پرهیزگاران دژها و جانشینان سروران و روایت دیگر دانشمندان برجهای نورافکن و پرهیزگاران دژها و جانشینان سروراند.

6- حضرت صادق علیه السلام به بشیر فرمود: هر یک از اصحاب ما که فهم دین ندارد خیری ندارد، ای بشیر هر مردی از ایشان که از نظر فهم دین بی نیاز نباشد به دیگران نیاز پیدا می کند و چون به آنها نیازمند شد او را در گمراهی خویش وارد کنند و او نفهمد.

7- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در زندگی جز برای دو نفر خیری نیست: عالمی که فرمائش برند. و شنونده نگهدار (آنکه چون مطلبی از دین شنید حفظ کند و عمل نماید).

8- امام باقر علیه السلام فرمود: عالمی که از علمش بهره برد (یا بهره برند) بهتر از هفتاد هزار عابد است.

9- معاویه بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی است که از شما روایت بسیار نقل کند و میان مردم انتشار دهد و آن را در دل مردم و دل شیعیان استوار کند و شاید عابدی از شیعیان شما باشد که در روایت چون او نباشد کدامیک بهترند؟ فرمود: آنکه احادیث ما را روایت کند و دلهای شیعیانمان را استوار سازد از هزار عابد بهتر است.

باب انواع مردم

1- امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم به سه جانب روی آورند: 1- به عالمی که رهبری خدایی داشت و خدا او را به آنچه می دانست از علم دیگران بی نیاز ساخته بود (قطعا این عالم خود آن حضرت بود و آن مردم سلمان و مقداد و ابوذر و امثال آنها) 2- به نادانی که مدعی علم بود و علم نداشت، به آنچه در دست داشت مغرور بود، دنیا او را فریفته بود و او دیگران را. 3- به دانش آموزی که دانش خود را از عالمی که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته پس آنکه ادعا کرد هلاکت شد و آنکه دروغ بست نوید گشت.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: مردم سه دسته اند دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب (که هر لحظه آبش به جانبی برد مانند مردمی که چون تعمق دینی ندارند هر روز به کیشی گروند و دنبال صدایی برآیند).

3- و آن حضرت به ابی حمزه فرمود: یا دانشمند باش و دانشجو و یا دوستدار دانشمندان و چهارمی (یعنی دشمن اهل علم) مباش که بسبب دشمنی آنها هلاک شوی.

4- و فرمود: مردم به سه دسته شوند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب، ما دانشمندانیم و شیعیان ما دانشجویان و مردم دیگر خاشاک روی آب.

باب ثواب دانشمند و دانشجو

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسیکه در راهی رود که در آن دانشی جوید خدا او را به راهی سوی بهشت برد، همانا، فرشتگان با خرسندی بالهای خویش به راه دانشجو فرو نهند و اهل زمین و آسمان تا برسد به ماهیان دریا برای دانشجو آمرزش طلبند و برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر و علما وارث پیامبرانند زیرا پیامبران پول طلا و نقره به جای نگذارند بلکه دانش بجای گذارند، هر که از دانش ایشان برگردد بهره فراوانی گرفته است.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: آنکه از شما شیعیان به دیگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجو است با قدری بیشتر پس از دانشمندان دانش آموزید و آنرا به برادران دینی خود بیاموزید چنانچه دانشمندان به شما آموخته اند.

3- ابوبصیر گوید شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که به دیگری چیزی آموزد برای اوست مثل پاداش کسی که به آن عمل کند. عرض کردم: اگر باز به دیگری آموزد همین پاداش برای او هست؟ فرمود: اگر به همه مردم بیاموزد همان ثواب درباره او جاری است، گفتم: اگر چه معلم بمیرد فرمود: اگر چه بمیرد.

4- حضرت باقر علیه السلام فرمود: هرکه به مردم دری از هدایت آموزد مثل پاداش ایشان دارد بدون اینکه از پاداش آنها چیزی کم شود و کسی که به مردم دری از گمراهی آموزد مثل گناه ایشان دارد بدون اینکه از گناه آنها چیزی کم شود.

5- امام چهارم علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده ایست آن را می طلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گردابها باشد. خداوند تبارک و تعالی به دانیال وحی فرمود که: منفورترین بندگان من نزد من نادانی است که حق علما را سبک شمرد و پیروی ایشان نکند و محبوبترین بندگانم پرهیزکاری است که طالب ثواب بزرگ و ملازم علماء و پیرو خویشتن داران و پذیرنده حکما باشد.

6- حفص گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر که برای خدا علم را بیاموزد و بدان عمل کند و بدیگران بیاموزد در مقامهای بلند آسمانها عظیمش خوانند و گویند: آموخت برای خدا، عمل کرد برای خدا، تعلیم داد برای خدا.

باب صفت علماء

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: دانش آموزید با وجود آن خود را با خویشتنداری و سنگینی بیارائید و نسبت به دانش آموزان خود تواضع کنید و نسبت به استاد خود فروتن باشید و از علماء متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند.

2- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عز و جل (تنها بندگان دانشمند خدا از او ترس دارند) فرمود: مراد به دانشمند کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که چنین نباشد عالم نیست

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا از آنکه به حقیقت فقیه است به شما خبر ندهم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و از عذاب خدا ایمن نسازد و به آنها رخصت گناه ندهد و قرآن را ترک نکند از روی اعراض و به چیز دیگر متوجه شود. همانا در علمی که فهم نباشد خیری نباشد همانا در خواندنی که تدبر نباشد خیری نباشد همانا در عبادتی که تفکر نباشد خیری نباشد. و در روایت دیگریست:

همانا در علمیکه فهم نباشد خیری نیست همانا در خواندنیکه تدبر نباشد خیری نیست همانا در خداپرستی که فقه نباشد خیری نیست همانا در عبادتیکه در آن پرهیزکاری نباشد خیری نیست.

4- امام رضا(علیه السلام) فرمود: از نشانه های فهمیدن دین خویشنداری و خاموشی است.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سفاقت و فریفتگی (ناآزمودگی) در دل عالم نیست.

6- امام علیه السلام از عیسی بن مریم نقل می کند که او گفت: ای گروه حواریون: مرا به شما حاجتی است، آن را برآورید: گفتند حاجت رواست یا روح الله! پس برخاست و پاهای ایشان را بشست، آنها گفتند: ما به شستن سزاوارتر بودیم یا روح الله فرمود: همانا سزاوارترین مردم به خدمت نمودن عالم است من تا این اندازه تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم چون من تواضع کنید سپس عیسی علیه السلام فرمود: بنای حکمت بوسیله تواضع ساخته شود نه بوسیله تکبر چنانچه زراعت در زمین نرم می روید نه در کوه.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای دانشجو همانا دانشمند را سه علامت است: علم و خویشنداری و خاموشی. و عالم نما را سه علامت است با نافرمانی نسبت به مافوق خود کشمکش کند و بوسیله چیرگی به زیر دست خود ستم کند. و از ستمکاران پشتیبانی نماید.

باب حق عالم

1- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از جمله حقوق عالم است که از او زیاد نپرسی و جامه اش نگیری چون بر او وارد شدی و گروهی نزد او بودند به همه سلام کن و او را نزد آنها بتحیت مخصوص گردان، مقابلش بنشین و پشت سرش منشین، چشمک مزین، با دست اشاره مکن، پرگوئی مکن که فلانی و فلانی برخلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی مجالستش دلتنگ مشو زیرا مثل عالم مثل درخت خرماس است باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فرو ریزد و پاداش عالم از روزه دار شب زنده داری که در راه خدا جهاد کند بیشتر است.

باب مردن علماء

1- امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هیچ کس نزد شیطان محبوب تر از مرگ عالم نیست.

2- و فرمود چون مؤمن عالمی بمیرد، رخنه ئی در اسلام افتد که چیزی آن را نبندند.

3- امام هفتم علیه السلام فرمود چون مؤمن بمیرد فرشتگان و مکان های زمینی که خدا را در آن عبادت می کرده و درهای آسمانیکه اعمالش از آنها بالا میرفته بر او گریه کنند و در اسلام رخنه ئی افتد که چیزی آنرا نبندد زیرا مؤمنین دانشمند دژهای اطراف شهر.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هیچیک از مؤمنین نزد شیطان محبوبتر از مرگ عالم نیست.

5- زین العابدین علیه السلام می فرمود: زود مردن و کشته شدن ما خانواده را گفتار خدا بر من گوارا می کند (41 سوره 13) ((مگر نمی بیند که ما بر زمین در آئیم و از اطرافش کاهش دهیم)) کاهش اطراف زمین همان از دست رفتن علماست.

باب همنشینی و همدمی با علما

1- امام فرماید: لقمان به پسرش گفت: پسر عزیزم همنشین را از روی بصیرت انتخاب کن. اگر دیدی گروهی خدای عزوجل را یاد می کنند با ایشان بنشین که اگر تو عالم باشی علمت سودت بخشد و اگر جاهل باشی ترا بیاموزند و شاید خدا بر آنها سایه رحمت اندازد و ترا هم فرا گیرد. و چون دیدی گروهی بیاد خدا نیستند با آنها منشین زیرا اگر تو عالم باشی علمت سودت ندهد و اگر جاهل باشی نادانترت کنند و شاید خدا بر سرشان کیفری آرد و ترا هم فرا گیرد.

2- موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: گفتگوی با عالم در خاکروبه بهتر از گفتگوی با جاهل است روی تشکها.

3- رسول خدا فرمود: حوارین بعیسی علیه السلام گفتند یا روح الله با که بنشینیم فرمود: با کسیکه دیدارش شما را بیاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.

4- رسول خدا فرمود: همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرتست.

5- امام باقر علیه السلام فرمود: نشستن نزد کسیکه باو اعتماد دارم از عبادت یکسال برایم اطمینان بخش تر است.

باب پرسش از عالم و مذاکره با او

1- یکی از اصحاب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مردی آبله دار جنب شده بود او را غسل دادند و مرد، فرمود: او را کشتند! چرا نپرسیدند، همانا دواى نفهمی پرسش است.

2- حضرت صادق بحمران راجع بسؤالیکه کرده بود فرمود: همانا مردم هلاک شدند چون نپرسیدند.

3- و فرمود: بر در این علم قفلی است که کلید آن پرسش است.

4- و فرمود: مردم در فراخی و گشادگی نیستند مگر اینکه بپرسند و بفهمند و امام خویش شناسند و بر آنها رواست که به آنچه امام گوید عمل کنند اگرچه از روی تقیه باشد.

5- ابوجارود گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا رحمت کند بنده ئی را که علم را زنده کند. گفتم زنده کردن علم چیست؟ فرمود: اینستکه با اهل دین و اهل پرهیزکاری مذاکره شود.

6- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: با یکدیگر مذاکره و ملاقات و گفتگو کنید زیرا حدیث صیقل دلهاست همانا دلها مانند شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آنها حدیث است.

- 1- امام صادق علیه السلام فرماید: در کتاب علی علیه السلام خواندم که: خدا از نادانها پیمانی برای طلب علم نمی گیرد تا آنکه از علماء پیمان گیرد که به نادانان علم آموزند زیرا که علم بر جهل مقدم است (یعنی خلقت موجودات عالم مانند لوح و قلم و ملائکه و آدم بر خلقت مردم جاهل مقدم است و ابتدا خدا از آنها پیمان گرفته است سپس از نادانان).
- 2- امام باقر علیه السلام فرمود: زکاه علم این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

باب نهی از ندانسته گوئی

- 1- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که ندانسته و رهبری نشده بمردم فتوی دهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آنکه بفتوایش عمل کند دامنگیرش شود.
- 2- امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه می دانید بگوئید و آنچه نمی دانید بگوئید خدا داناتر است. همانا مرد آیه ای از قرآن بیرون می کشد از این رو بفاصله ای دورتر از میان آسمان و زمین سرنگون گردد.
- 3- برای عالم رواست که چون از او سؤالی شود که نداند گوید: خدا داناتر است ولی برای غیر عالم شایسته نیست که چنین گوید (بلکه او باید صریحا بگوید نمیدانم و اگر او بگوید خدا داناتر است روا نیست (معنی تضمنی این جمله آنستکه من دانایم اما خدا داناتر است).
- 4- زواره گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود آنچه می دانند بگویند و از آنچه نمی دانند باز ایستند.
- 5- ابن شبرمه گوید حدیثی از امام صادق علیه السلام شنیده ام که هر گاه یادم می آید نزدیک است دلم شکافته شود فرمود: خبر داد مرا پدرم از جدم تا برسد به رسول خدا ابن شبرمه گوید بخدا سوگند که نه پدرش بر جدش دروغ بست و نه جدش به رسول خدا که رسول خدا (علیه السلام) فرمود هر که بقیاسها عمل کند خودش سخت هلاک شده و مردم را هلاک کرده است و کسی که ندانسته فتوی دهد و او ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد سخت هلاک شده و هلاک کرده است.

باب کسی که ندانسته عمل کند

- 1- امام صادق علیه السلام می فرمود: هر که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که بیراهه می رود هر چند شتاب کند از هدف دورتر گردد.
- 2- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسیکه ندانسته عملی انجام دهد خراب کردنش از درست کردنش بیشتر است.

1- سلیم گوید شنیدم امیرالمؤمنین را که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر می داد که آن حضرت در سخنش می فرمود مردم دانشمند دو قسمند: دانشمندی که علم خود را به کار بسته و این رستگار است و دانشمندی که علمش را کنار گذاشته و این هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل در اذیتند و میان دوزخیان ندامت و حسرت آنکس سخت تر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا خوانده و او پذیرفته و اطاعت خدا کرده و خدا به بهشتش در آورده است و خود دعوت کننده را به سبب عمل نکردن و پیروی هوس و در ازای آرزویش به دوزخ در آورده است، پیروی هوس از حق جلو گیرد و درازی آرزو آخرت را از یاد برد.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: علم با عمل همدوش است (نجات و رستگاری انسان به هر دو مربوط است) هر که بداند باید عمل کند و هر که عمل کند باید بداند، علم عمل را صدا زند اگر پاسخ گوید بماند و گرنه کوچ کند (مثلا کسی که می داند اطاعت خدا خوب است و لازم گویا همان دانستن او را به زبان حال صدا می زند و می گوید تو که می دانی اطاعت خدا خوب است اطاعت کن، اگر فرمان برد علمش ثابت و بر جا ماند و گرنه با شک و شبهه و فراموشی از میان برود).

3- و فرمود: چون عالم بعلم خویش عمل نکند اندرزش از دلهای شنوندگان بلغزد چنانچه باران از سنگ صاف بلغزد.

4- مردی خدمت امام چهارم علیه السلام آمد و از او مسائلی پرسید و آنحضرت جواب داد سپس بازگشت تا همچنان پرسد حضرت فرمود: در انجیل نوشته است که: تا بدانچه دانسته اید عمل نکرده اید از آنچه نمیدانید نپرسید، همانا علمی که به آن عمل نشود جز کفر (ناسپاسی) داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنرانی منبر خویش فرمود: ای مردم چون دانا شدید به آن عمل کنید شاید هدایت شوید. عالمی که برخلاف عملش عمل کند چون جاهل سرگردانی است که از نادانی به هوش نیاید بلکه حجت بر او تمام تر و حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده بیشتر است از حسرت جاهل سرگردان در جهالت و هر دو سرگردان و خوابند. تردید و دودلی به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید و به خود اجازه ندهید (از خود سلب مسؤلیت نکنید) تا سست شوید و در راه حق سست نشوید تا زیان یابید. از جمله حق اینست که دین را بفهمید و از فهمیدن است که فریب نخورید. همانا خیر خواه ترین شما نسبت به خود مطیع ترین شماست خدا را و خائن ترین شما با خود نافرمانترین شماست خدا را، کسیکه اطاعت خدا کند ایمن گردد و مؤده یابد و آنکه نافرمانی خدا کند نومید گردد و پشیمان شود.

باب کسیکه از علمش روزی خورد و به آن بنازد

1- امیرالمؤمنین علیه السلام گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دو پر خورند که سیر نشوند: دنیا طلب و دانشجو، کسی که از دنیا به آنچه خدا برایش حلال کرده قناعت کند سالم ماند و کسی که دنیا را از راه غیر حلالش بدست آورد هلاک گردد مگر اینکه توبه کند و بازگشت نماید، (مال حرام را بصاحبش برگرداند) و کسی علم را از اهلش گرفته و به آن عمل کند نجات یابد و کسی منظورش از طلب علم مال دنیا باشد بهره اش همانست (و در آخرت بهره ندارد).

2- امام صادق علیه السلام فرمود کسی که حدیث ما را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد و هر که آن را برای خیر آخرت جوید خداوند خیر دنیا و آخرت به او عطا فرماید.

3- و فرمود: هر که حدیث را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ئی ندارد.

4- و فرمود: چون عالم را دنیا دوست دیدید او را نسبت بدینتان متهم دانید (بدانید دینداریش حقیقی نیست) زیرا دوست هر چیزی گرد محبوبش می گردد، و فرمود خدا بدادود وحی فرمود که: میان من و خودت عالم فریفته دنیا را واسطه قرار مده که ترا از راه دوستیم بگرداند زیرا که ایشان راهزنان بندگان جویای منند، همانا کمتر کاری که با ایشان کنم اینستکه شیرینی مناجات مرا از دلشان بر کنم.

5- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دانشمندان فقیه تا هنگامیکه وارد دنیا نشده اند امین پیغمبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیرو سلطان، پس چون چنین کنند نسبت بدینتان از ایشان بر حذر باشید.

6- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که علم جوید برای اینکه بر علما بیالد یا برسفها ستیزد یا مردم را متوجه خود کند باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.

باب ثبوت حجت بر عالم و سختی امرش

1- امام صادق علیه السلام بحفص بن غیاث فرمود: ای حفص هفتاد گناه جاهل آمرزیده شود پیش از آنکه یک گناه عالم آمرزیده شود.

2- و حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: وای بر علماء بد که چگونه آتش دوزخ بر آنها زبانه کشد.

3- و حضرت صادق علیه السلام فرمود، چون جان باینجا رسد با دست بگلویش اشاره کرد برای عالم توبه ای نیست سپس این آیه را قرائت فرمود (17 سوره 4) قبول توبه بر خدا فقط نسبت بکسانی است که از روی نادانی بدی میکند.

4- امام باقر علیه السلام راجع بگفتار خدای عزوجل (94 سوره 26) گمراه کنندگان و گمراه شدگان بدوزخ سرنگون گردند می فرماید: ایشان گروهی باشند که عدالت را بزبان بستایند (ولی در مقام عمل) مخالفت نموده بستم گرایند (عادل را ستایند و بظالم گرایند).

باب نوادر - متفرقات

1- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: جان خود را بمطالب شگفت حکمت استراحت دهید زیرا جان هم چون تن خسته شود.

2- مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: یا رسول الله علم چیست؟ فرمود: سکوت کردن، گفت سپس چه؟ فرمود: گوش فرا دادن، گفت سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن، گفت سپس چه؟ فرمود به آن عمل کردن، گفت سپس چه ای رسول خدا: فرمود: انتشارش دادم.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش کم، چه بسا مردمیکه نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن خیانتگرند، علما از رعایت نکردن غمگینند و جاهلان از حفظ روایت (از اینکه نتوانند روایت را حفظ کنند غمگینند)، یکی در پی حفظ حیات خود است و دیگری در پی هلاک خویش، در اینجاست که دو دسته رعایت کننده اختلاف پیدا می کنند و از هم جدا می شوند (در صورتیکه به حسب ظاهر و در نظر مردم جاهل هر دو دسته ستایش شوند).

4- و فرمود: کسی که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند خدا او را روز قیامت عالم و فقیه مبعوث کند.

5- زید شحام از امام باقر درباره گفتار خدای عزوجل (24 سوره 80) باید انسان به خوراک خویش نظر داشته باشد پرسید معنی خوراک چیست؟ فرمود: علمی را که فرا می گیرد نظر کند از که فرا می گیرد (زیرا علم و غذای روح است و خویش موجب صحت و بدش باعث مرض روح می گردد).

6- حضرت باقر علیه السلام فرمود: از امر مشتبه باز ایستادن بهتر است از به هلاکت افتادن و واگذارند حدیثی را که روایت آن برای ثابت نشده بهتر است از روایت کردنت حدیثی را که بر آن احاطه نداری.

شرح - این حدیث شریف را از لحاظ کلمه ((تروه)) و احتمالاتیکه در تلفظ آن داده اند معانی مختلفی کرده اند ولی تمام آن احتمالات این معنی را در بردارد که حدیثی که از همه جهات برای روشن و واضح نیست و از مصادیق امر مشتبه است باز ایستادن از آن و وا گذاشتن آن بهتر از روایت کردنش می باشد.

7- ابن طیار بر حضرت صادق بعضی از سخنرانیهای پدرش علیهما السلام را عرضه کرد تا به جمله ای از آن رسید فرمود: بایست و ساکت باش. سپس فرمود: در اموری که با آن مواجه می شوید و حکمش را نمی دانید وظیفه ای جز باز ایستادن و درنگ کردن و ارجاع دادن آنرا به ائمه هدی (علیه السلام) ندارید، تا ایشان شما را بر

اعتدال (راه راست یا؛ ت هدفتان) وادارند و گمراهی را از شما بردارند و حق را بشما بفهمانند خدایتعالی فرموده (سوره 16) اگر نمی دانید از اهل قرآن پرسید.

8- امام صادق علیه السلام می فرمود: همه علم مردم را در چهار چیز یافتیم: اول اینکه پروردگار خود را بشناسی. دوم اینکه بدانی تا تو چه کرده (بخلفت موزون و حکیمانه ات و نعمت عقل و حواس و ارسال رسل و انزال کتب پی ببری) سوم اینکه بدانی او از تو چه خواسته است، چهارم اینکه بدانی چه چیز ترا از دینت خارج کند (گناهان و موجبات شرک و ارتداد را بشناسی).

9- هشام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خدا بر مردمان چیست! فرمود اینکه آنچه دانند بگویند و از آنچه ندانند باز ایستند، چون چنین کنند حق خدا را به او پرداخته اند. (از علم خود مضایقه نکنند و ندانسته چیزی نگویند).

10- امام صادق علیه السلام فرمود: منزلت مردم را به اندازه روایتی که از ما می کنند بشناسید. (هر که بیشتر و بهتر روایت کند مقامش بالاتر است).

11- امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنرانیهایش می فرمود: بدانید کسیکه از سخن ناحقی که به او گویند از جا کنده شود عاقل نیست، و آنکه به ستایش نادان خرسند گردد حکیم نیست، مردم فرزند کارهای نیک خود هستند و ارزش هر کس به اندازه کاریست که بخوبی انجام دهد، سخن علمی گوئید تا ارزشتان هویدا شود.

12- عبدالله بن سلیمان گوید مردی از اهل بصره که نامش عثمان اعمی بود به امام باقر علیه السلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانیکه علم را کتمان کنند گند شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند. امام فرمود: بنابراین مؤمن آل فرعون هلاک شده است! (در صورتیکه قرآن او را به کتمان ایمان ستاید) از زمان بعثت نوح علم پنهان بوده است. حسن بصری به هر راهی که خواهد برود. بخدا علم جز در این خاندان یافت نشود.

باب روایت کتب و توسل به آنها و حدیث و فضیلت نوشتن

1- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام راجع به آیه (سوره 39) کسانیکه گفتارها را می شنوند و از بهترش پیروی می کنند پرسید حضرت فرمود: او مردی است که حدیثی را شنود سپس آن را چنانکه شنیده بی کم و زیاد باز گوید.

2- محمد بن مسلم گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از شما حدیث می شنوم و در آن کم و زیاد می کنم. فرمود: اگر مقصودت بیان معانی آن باشد عیب ندارد: (اگر مقصودت شرح و توضیح باشد بنحوی که معنی را تغییر ندهد عیب ندارد).

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون حدیثی بشما گویند در مقام نقل آنرا به گوینده اش نسبت دهید اگر درست باشد بفتح شماسست و اگر دروغ باشد بزبان گوینده است.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: دل به نوشته اطمینان پیدا می کند.

5- و فرمود: احادیث را بنویسید زیرا تا ننویسید حفظ نمیکنید.

6- و فرمود: نوشتجات خود را محفوظ دارید که در آینده به آن نیاز پیدا میکنید.

7- مفضل گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: بنویس و علمت را در میان دوستان منتشر ساز و چون مرگت رسید آنها را به پسرانت میراث ده زیرا برای مردم زمان فتنه و آشوب می رسد که آن هنگام جز با کتاب انس نگیرند.

8- و فرمود از دروغ مفترغ پرهیزید، عرض شد دروغ مفترغ چیست؟ فرمود: اینکه مردی بتو حدیثی گوید و تو در مقام نقل گوینده را رها کنی و آنرا از کسیکه گوینده از او خبر داده روایت کنی (یعنی اگر راوی جاعل باشد، جعلی بودن آن روایت پنهان می شود).

شرح - در حدیث 7 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که حدیث را به گوینده اش نسبت دهید تا اگر دروغ باشد زیانش دامنگیر او شود و در این حدیث میفرماید اگر بگوینده نسبت ندهی و به آنکه گوینده از او نقل کرده نسبت دهی یک نوع دروغ است زیرا میگوئی از فلانی شنیدم در صورتیکه چنین نبوده اما معنی کردن کلمه ((مفترغ)) را بفارسی برای ما لازم نیست زیرا معنی حقیقی آنرا خود امام علیه السلام بیان فرموده و از سؤال اصحاب با آنکه اهل لسان بودند پیداست که استعمال این کلمه در این مورد از ابتکارات و اصطلاحات خود آن حضرت است نظیر استعمال الفاظ صوم و صلوه در معانی شرعیه ولی اگر بخواهیم با قطع نظر از بیان امام علیه السلام معنی فارسی برایش بگوئیم باید گفت: ((دروغ غیر اصلی یا دروغ میان پاره)) تا بیان امام علیه السلام با معنی لغوی آن تطبیق کند.

9- و فرمود: حدیث من حدیث پدرم است و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتار خدای عزوجل.

باب تقلید

1- ابوبصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) در باره آیه (31 سوره 9) ((علما و راهبان خویش را پروردگار خود گرفتند نه خدا را)) پرسیدم فرمود: بخدا سوگند که علما و راهبان مردم را به عبادت خویش نخواندند و اگر هم می خواندند آنها نمی پذیرفتند ولی حرام خدا را برای آنها حلال و حلالش را حرام کردند بنابراین آنها ندانسته و نفهمیده عبادت ایشان کردند.

2- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه (31 سوره 9) ((غیر خدا علما و راهبان خود را پروردگار گرفتند)) می فرماید: بخدا برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزارند بلکه بر ایشان حرامرا حلال و حلال را حرام ساختند و ایشان هم پذیرفتند.

باب بدعت ها و رأی و قیاسها

1- امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم همانا آغاز پیدایش آشوبها فرمانبری هوسها و بدعت نهادن احکامی است بر خلاف قرآن که مردمی بدنبال مردمی آنرا بدست گیرند، اگر باطل برهنه می بود بر خردمندی نهادن نمی گشت و اگر حق ناآمیخته می شود اختلافی پیدا نمی شد ولی مشتی از حق و از باطل گرفته و آمیخته شود و با هم پیش آیند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره شود و آنها که از جانب خدا سبقت نیکی داشتند نجات یابند.

2- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: زمانیکه در اتم بدعتها هویدا گشت بر عالم است که علم خویش را آشکار کند، هر که نکند لعنت خدا بر او باد.

3- در حدیث است: کسی که نزد بدعتگزاری آید و تعظیمش کند در خرابی اسلام کوشیده است.

4- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدا از قبول توبه بدعتگزار خودداری فرموده. عرض شد چرا چنین است؟

5- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای هر بدعتی که پس از من برای نیرنگ زدن با ایمان پیدا شود سرپرستی از خاندانم گماشته شده که از ایمان دفاع کند و به الهام خدا سخن گوید و حق را آشکار و روشن کند و نیرنگ نیرنگبازان را رد کند و زبان ناتوان باشد، ای هوشمندان پند گیرید و بخدا توکل کنید.

6- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مبعوض ترین مردم نزد خدا دو نفرند:

1- مردیکه خدا او را بخودش وا گذاشته از راه راست منحرف گشته، دلباخته سخن بدعت شده، از نماز و روزه هم دم میزند، مردمی بوسیله او بفته افتاده اند، راه هدایت پیشینیش را گم کرده و در زندگی و پس از مرگش گمراه کننده پیروانش گشته، باربر خطاهای دیگری شده و در گرو خطای خویش است.

2- مردی که نادانی را در میان مردم نادان قماش خود قرار داده، اسیر تاریکیهای قتنه گشته، انسان نماها او را عالم گویند در صورتیکه یکروز تمام را صرف علم نکرده، صبح زود بر خاسته و آنچه را که کمش از زیادش بهتر است (مال دنیا یا علوم بیفانده) فراوان خواسته چون از آب گندیده سیر شد و مطالب بیفانده را انباشته کرد، بین مردم بر کرسی قضاوت نشست و متعهد شد که آنچه بر دیگران مشکل بوده حل کند، اگر با نظر قاضی پیشینش مخالفت می کند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نقض نکند چنانکه او با قاضی پیشین کرد، اگر با مطالب پیچیده و مشکلی مواجه شود ترهاتی از نظر خویش برای آن بافته و آماده می کند و حکم قطعی می دهد شبیه بافی او مثل تار بافتن عنکبوت است، خودش نمی داند درست رفته یا خطا کرده، گمان

نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد و جز معتقدات خویش روش درستی سراغ ندارد، اگر چیزی را به چیزی قیاس کند (و بخطا هم رود) نظر خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد برای جهلی که در خود سراغ دارد آن را پنهان می کند تا نگویند نمی داند سپس گستاخی کند و حکم دهد اوست کلید تاریکیها (که در نادانی بر مردم گشاید) شبها ترا مرتکب شود، در نادانیها کورکورانه گام بر دارد، از آنچه نداند پوزش نطلبد تا سالم ماند و در علم ریشه دار و قاطع نیست تا بهره برد. روایات را در هم می شکند همچنانکه باد گیاه خشکیده را، میراثهای بناحق رفته از او گریانند، و خونهای بناحق ریخته از او نالان، زناشوئی حرام بحکم او حلال گردد، و زناشوئی حلال حرام شود، برای جواب دادن بمسانلی که نزدش میآید سرشار نیست و اهلیت ریاستی را که بواسطه داشتن علم حق ادعا می کند ندارد.

توضیح فرق میان این دو نفر اینست که اولی در اصول دین خرابکاری کند و بدعت گذارد و دومی مقام قضاء و فتوی را بناحق غصب کند.

7- امام صادق علیه السلام می فرمود: قیاس کنندگان علم را از راه قیاس جستند و قیاس جز دوری از حق بر آنها؛ چچ نیفزود، همانا دین خدا با قیاس درست نمی شود.

توضیح قیاس یکی از ادله شرعیه است نزد ابوحنیفه و پیروانش فقها شیعه با استناد به احادیث این باب قیاس در احکام شرعی را ممنوع و قدغن دانسته اند.

امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی دوزخ است.

8- محمدبن حکیم گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: قربانت ما در دین دانشمند شدیم و از برکت شما خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که جمعی از ما در مجلسی باشیم: کسی از رفیقش چیزی نپرسد چون آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد بواسطه منتهی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، اما گاهی مطلبی برای ما؛ چچ پیش می آید که از شما و پدرانت درباره آن سخنی به ما نرسیده است پس ما به بهترین وجهی که در نظر داریم توجه می کنیم و راهی را که با اخبار از شما رسیده موافق تر است انتخاب می کنیم. فرمود: چه دور است، چه دور است این راه از حقیقت، به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوحنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم. ابن حکیم به هشام گفت به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه مرا به قیاس اجازه دهد.

9- یونس گوید به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: به چه وسیله خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: ای یونس: بدعت گزار مباش کسی که به رأی خویش توجه کند هلاک شود و هر که خانواده پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر گردد.

10- ابو بصیر گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم مطالبی برای ما پیش می آید که حکمش را از قرآن نمی فهمیم و حدیثی هم نداریم که در آن نظر کنیم (می توانیم به رأی و قیاس عمل کنیم؟) فرمود: نه، زیرا اگر درست رفتی پاداش نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته ای.

11- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

12- سماعه گوید: به امام هفتم عرض کردم: اصلحک الله ما انجمن می کنیم و وارد مذاکره می شویم، هر مطلبی که پیش آید، راجع به آن نوشته ای داریم، این هم از برکت وجود شماست که خدا به ما لطف کرده است، گاهی مطلب کوچکی پیش می آید که حکمش را حاضر نداریم و به یکدیگر نگاه می کنیم و چون نظیر آن موضوع را داریم آن را به بهترین نظیرش قیاس می کنیم. فرمود: شما را با قیاس چه کار؟! همانا پیشینیان شما که هلاک شدند بواسطه قیاس هلاک شدند، سپس فرمود: چون مطلبی برای شما پیش آمد که حکمش را می دانید بگوئید و چون آن چه را نمی دانید پیش آمد، این با دست به لبهای خویش اشاره فرمود (یعنی سکوت کنید یا حکمش را از دهان من جوئید) پس فرمود: خدا ابوحنیفه را لعنت کند که می گفت علی چنان گفت و من چنین گویم، اصحاب چنان گفتند و من چنین گویم، پس فرمود: در مجلسش بوده ای؟ گفتم: نه ولی این سخن اوست؟ پس گفتم اصلحک الله آیا پیغمبر احتیاجات مردم زمان خویش را کامل آورد؟ فرمود: بلی و آنچه را هم تا قیامت محتاجند، گفتم: آیا چیزی هم از دست رفت؟ گفت نه، نزد اهلش محفوظ است (یعنی تمامی آنچه لازم است در کلام معصومین وجود دارد).

13- امام صادق علیه السلام فرمود: دانش ابن شبرمه در برابر جامعه که به املاء پیغمبر و دست خط علی علیه السلام است گمشده و نابود است، جامعه برای کسی جای سخن نگذاشته، در آن است علم حلال و حرام، همانا اصحاب قیاس عمل را بوسیله قیاس جستند لذا از راه حق دورتر شدند. همانا دین خدا با قیاس درست نمی شود.

توضیح راجع به جامعه در کتاب حجت توضیح بیشتری می آید.

14- حضرت صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: احکام اسلامی را نمی توان قیاس کرد، نمی بینی که زن حائض روزه اش را قضا کند و نمازش را قضا کند ای ابان احکام اسلامی اگر قیاس شود دین از میان برود.

15- عثمان بن عیسی گوید از حضرت موسی بن جعفر راجع به قیاس پرسیدم. فرمود: شما را با قیاس چه کار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

16- مسعده گوید امام صادق از پدرش علیهما السلام خبر داد که علی صلوات الله علیه فرمود است: هر که خود را بر کرسی قیاس نشاند همیشه عمرش در اشتباه است و کسیکه برای خود خداپرستی کند همیشه عمر در باطل فرو رفته است. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: کسی که به رأی خویش به مردم فتوی دهد

ندانسته خدا پرستی کرده است و آنکه ندانسته خدا پرستی کند مخالفت خدا نموده چون که آنچه را ندانسته حلال و حرام کرده است.

17- امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان خود را به آدم قیاس کرد و گفت: (12 سوره 7) مرا از آتش و شیطان را از خاک آفریدی. و اگر گوهری را که خدا آدم را از آن آفرید با آتش قیاس می کرد آن گوهر درخشنده تر و روشن تر از آتش بود.

18- زراره گوید از امام صادق علیه السلام راجع به حلال و حرام پرسیدم فرمود: حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرامش همیشه تا روز قیامت حرام، غیر حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید و علی علیه السلام فرمود هیچ کس بدعتی ننهاد جز آنکه به سبب آن سنتی را ترک کرد.

19- ابوحنیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی گفت آری فرمود: قیاس نکن زیرا نخستین کسی که قیاس کرد شیطان بود، آنگاه که گفت: مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک، او بین آتش و خاک قیاس کرد و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش قیاس می کرد امتیاز میان دو نور و پاکیزگی یکی را بر دیگری می فهمید.

20- قتیبه گوید مردی از امام صادق علیه السلام مسأله ای پرسید و حضرت جوابش داد سپس گفت: بر رأی شما اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست؟ فرمود خاموش باش، هر جوابی که من به تو می دهم از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ما از خود رأیی نداریم.

21- امام باقر علیه السلام فرمود: غیر خدا را برای خود تکیه گاه و محرم راز مگیرید که مؤمن نباشید زیرا هر وسیله و پیوند و خویشی و محرم راز و بدعت و شبهتی نزد خدا بریده و بی اثر است جز آنچه را که قرآن اثبات کرده است (و آن علم و ایمان و تقوی است).

باب رجوع به قرآن و سنت و اینکه همه حلال و حرام و احتیاجات مردم در قرآن یا سنت موجود است

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیز را فرو فرستاده تا آنجا که بخدا سوگند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نفرموده: و تا آنجا که هیچ بنده ئی نتواند بگوید یککاش این در قرآن آمده بود جز آنکه خدا آن را در قرآن فرو فرستاده است.

2- امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت جز آنکه آنرا در قرآنش فرو فرستاد و برای رسولش از آن مرز تجاوز کند کیفری قرار داد.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا حلال و حرامی نیافریده جز آنکه برای آن مرزی مانند مرز خانه هست آنچه از جاده است جزء جاده محسوب شود و آنچه از خانه است بخانه تعلق دارد تا آنجا که جریمه خراش و غیر خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه (در حلال و حرام خدا) معین شده است.

4- و فرمود: چیزی نیست جز آنکه در باره اش آیه قرآن یا حدیثی هست.

5- ابوجارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چون بشما از چیزی خبر دهم از من پرسید کجای قرآنست آنگاه حضرت ضمن گفتارش فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از قیل و قال و تباه ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده است، بحضرت عرض شد، پسر پیغمبر! همینکه فرمودید در کجای قرآنست؟ فرمود: خدای عزوجل می فرماید: (114 سوره 4) در بسیاری از سرگوشیهای مردم خیری نیست جز آنکه بصدقه یا نیکی یا اصلاح میان مردم دستور دهد. و فرمود (5 سوره 4) اموالتان را که خدا اقوام کار شما قرار داده بکم خردان میدهد، و فرموده (101 سوره 5) از چیزهاییکه اگر بر شما عیان شود غمگینتان کند سؤال نکنید.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف نظر داشته باشند جز آنکه برای آن در کتاب ریشه و بنیادی است ولی عقلهای مردم به آن نمیرسد.

7- امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای مردم خدای تبارک و تعالی پیغمبر را بسوی شما فرستاد و قرآن حق را بر او نازل فرمود در حالی که شما از قرآن و فرستنده قرآن بی خبر بودید و هم از پیغمبر و فرستنده او، در زمان تعطیلی پیغمبران و خواب دراز ملتها و گسترش نادانی و سرکشی فتنه و گسیختن اساس محکم و کوری از حقیقت و سرپیچی ستم و کاهش دین و شعله وری آتش جنگ، همزمان با زردی گلستان باغ جهان و خشکیدن شاخه ها و پراکندگی برگها و نومیدی از میوه و فرورفتن آبهای آن، پرچمهای هدایت فرسوده و پرچمهای هلاکت افراشته بود، دنیا برخسار مردم عبوس و روی درهم کشیده بود، به آنها پشت گردانیده روی خوش نشان نمی داد: میوه دنیا آشوب و خوراکیش مردار بود نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود: بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید، دیدگان مردم جهان نابینا و روزگارشان تاریک بود پیوند خویشی خود را بریده و خون یکدیگر را می ریختند، دختران خود را در جوار خود زنده بگور کردند، زندگی خوش و رفاه و آسایش از ایشان دور گشته بود، نه از خدا امید پاداشی و نه از او بیم کیفری داشتند، زنده ایشان کوری بود پلید و مرده آنها در آتش و نومید. در آن هنگام پیغمبر اکرم نسخه ای از کتب آسمانی نخستین بر ایشان آورد که کتب جلوترش را تصدیق داشت و حلال را از حرام مشکوک جدا ساخت، این نسخه همان قرآنست، از او بخواهید تا با شما سخن گوید، او هرگز سخن نگوید، ولی. من از او بشما خبر می دهم، در قرآنست علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت میان شما حکم می دهد و اختلافات شما را بیان می کند، اگر از من قرآن را پرسید به شما می آموزم.

8- عبدالاعلی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: من زاده رسول خدایم و به قرآن دانایم، در قرآنست آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ دهد و خیر آسمان و زمین و خیر بهشت و دوزخ و خیر گذشته و خیر آینده تمام اینها را میدانم چنانچه بکف دست خود مینگرم، همانا خدا می فرماید: در قرآنست بیان آشکار هر چیز (و توجه نما که این خبر در راستای نفی اختیار و اراده نیست و ما قبلا کلام خود را در این خصوص مذکور نمودیم).

9- و فرمود: قرآنست که هر خبری که پیش از شما برده و هر خبری که بعد از شما باشد در آنست و داور میان شما است و ما آن را میدانیم.

10- سماعه به امام کاظم (علیه السلام) عرض کرد: همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش موجود است یا شما هم در آن گفتاری دارید؟ فرمود: همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش می باشد.

باب اختلاف حدیث و روایت عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام

1- سلیم بن قیس گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم. من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن هم احادیثی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام که با آنچه در نزد مردم است مخالفست و باز از شما می شنوم چیزی که آنچه را شنیده ام تصدیق می کند، و در دست مردم مطالبی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر می بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می دانید، آیا عقیده دارید مردم عمدا بر رسول خدا دروغ می بندند و قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند؟ سلیم گوید: حضرت به من توجه کرد و فرمود، سؤالی کردی اکنون پاسخش را بفهم.

همانا نزد مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره درست و نادرست همه و در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم بر حضرتش دروغ بستند تا آنکه میان مردم بسخرانی ایستاد و فرمود: ((ای مردم همانا دروغ بندان بر من زیاد شده اند هر که عمدا بمن دروغ بندد باید جای نشستن خود را دوزخ داند.)) سپس بعد از او هم بر او دروغ بستند همانا حدیث از چهار طریقی که پنجمی ندارد بشما میرسد.

اول- شخص منافقی که تظاهر بایمان می کند و اسلام ساختگی دارد عمدا دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگوست از او نمی پذیرند و تصدیقش نمی کنند لیکن مردم میگویند این شخص همدم پیغمبر بوده و او را دیده و از او شنیده است مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند در صورتی که خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خبر داده و ایشان را توصیف نموده و فرموده است (3 سوره 63) ((چون ایشان را بینی از ظاهرشان خوشت آید و اگر سخن گویند بگفتارشان گوش دهی)) منافقین پس از پیغمبر زنده ماندند و به رهبران گمراهی و کسانیکه با باطل و دروغ و تهمت مردم را بدوزخ خوانند پیوستند و آنها پستهای حساسشان دادند و بر گردن مردمشان سوار کردند و بوسیله آنها دنیا را بدست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال می روند مگر آنرا که خدا نگهدارد این بود یکی از چهار نفر.

دوم- کسی که چیزی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده و آن را درست نفهمیده و بغلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است. به آن معتقد است و عمل می کند و بدیگران می رساند و می گوید من این را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم. اگر مسلمین بدانند که او بغلط رفته نمی پذیرندش و اگر هم خودش بداند اشتباه کرده و آن را رها می کند.

سوم- شخصی که چیزی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده که به آن امر می فرمود سپس پیغمبر از آن نهی فرموده و او آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده و سپس آنحضرت به آن امر فرموده و او اطلاع نیافته پس او منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده اگر او بداند منسوخست ترکش کند و اگر مسلمین هنگامیکه از او می شنوند بدانند منسوخ است ترکش کنند.

چهارم- شخصی که بر پیغمبر دروغ نبسته و دروغ را از ترس خدا و احترام پیغمبر مبفوض دارد و حدیث را هم فراموش نکرده بلکه آنچه شنیده چنانکه بوده حفظ کرده و همچنانکه شنیده نقل کرده، به آن نیفزوده و از آن کم نکرده و ناسخ را از منسوخ شناخته، بناسخ عمل کرده و منسوخ را رها کرده، زیرا امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ (و خاص و عام) و محکم و متشابه دارد، گاهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دو طریق سخن می فرمود: سخنی عام و سخنی خاص مثل قرآن. و خدای عزوجل در کتابش فرموده (7 سوره 59) آنچه را پیغمبر برایتان آورده اخذ کنید و از آنچه نهیتان کرده باز ایستید، کسی که مقصود خدا و رسولش را نفهمد و درک نکند و بر او مشتبه شود، اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که چیزی از او می پرسیدند همگی که نمی فهمیدند، بعضی از آنها از پیغمبر می پرسیدند ولی (بعلت شرم یا احترام یا بی قیدی) فهم جوئی نمی کردند و دوست داشتند که بیابانی و رهگذری بیاید و از پیغمبر بپرسد تا آنها بشنوند.

اما من هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می شدم با من خلوت می کرد و در هر موضوعی با او بودم (محرم رازش بودم و چیزی از من پوشیده نداشت) اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند که جز من با هیچکس چنین رفتار نمی کرد، بسا بود که در خانه خودم بودم و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد من می آمد، و این همنشینی در خانه من بیشتر واقع می شد از خانه پیغمبر و چون در بعضی از منازل بر آنحضرت وارد می شدم، زنان خود را بیرون می کرد و تنها با من بود و چون برای خلوت به منزل من می آمد فاطمه و هیچیک از پسرانم را بیرون نمی کرد، چون از او می پرسیدم جواب می داد و چون پرسش تمام می شد و خاموش می شدم او شروع می فرمود، هیچ آیه ئی از قرآن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد جز اینکه برای من خواند و املا فرمود و من بخط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را بمن عطا فرماید، و از زمانی که آن دعا را در باره من کرد هیچ آیه ئی از قرآن و هیچ علمی را که املا فرمود و من نوشتم فراموش نکردم و آنچه را که خدا تعلیمش فرمود از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و نوشته ای که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و معصیت به من تعلیم فرمود و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست دلم را از علم و فهم و حکم و نور پر کند، عرض کردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از زمانی که آن دعا را در باره من کردی چیزی را فراموش نکردم و آنچه را هم ننوشتم از یادم نرفت، آبا بییم فراموشی بر من داری؟ فرمود! نه بر تو بییم فراموش و نادانی ندارم.

2- محمد بن مسلم گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم، چه می شود مردمی را متهم به دروغ نیستند حدیثی را بواسطه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت می کنند ولی از شما خلافتش به ما می رسد؟ فرمود: حدیث هم مانند قرآن نسخ می شود.

3- ابن حازم گوید: چه می شود که من از شما مطلبی می پرسم و شما جواب مرا می گوئید و سپس دیگری نزد شما می آید و به او جواب دیگری می فرمائید! فرمود: ما مردم را به زیاد و کم (به اندازه عقلشان) جواب می گوئیم. عرض کردم، بفرمائید آیا اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن حضرت راست گفتند یا دروغ بستند! فرمود: راست گفتند. عرض کردم پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمد و از او مسأله ای می پرسید و آن حضرت جوابش می فرمود و بعدها به او جوابی می داد که جواب اول را نسخ می کرد پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را نسخ کرده است.

4- زیاد گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر ما به یکی از دوستان خود فتوائی از روی تقیه دهیم چه می گوئی! عرض کردم؛ قربانت شما بهتر می دانید. فرمود: اگر همان را اخذ کند برایش بهتر و پاداشش بزرگتر است و در روایت دیگر است که فرمود: اگر آن را اخذ کند پاداش یابد و اگر رها کند به خدا که گناه کرده است.

5- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی پرسیدم و جوابم فرمود، سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و او برخلاف جواب من به او گفت، سپس مرد دیگری آمد و به او جوابی برخلاف هر دو جواب داد، چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم پسر پیغمبر! دو مرد از اهل عراق و از شیعیان شما آمدند و سؤالی کردند و شما هر یک را برخلاف دیگری جواب دادید!! فرمود: ای زراره این گونه رفتار برای ما بهتر و ما و شما را بیشتر باقی دارد و اگر اتفاق کلمه داشته باشید، مردم متابعت شما را از ماه تصدیق می کنند (و اتحاد شما را علیه خود می دانند) و زندگی ما و شما ناپایدار گردد.

زراره گوید سپس به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شیعیان شما چنانند که اگر آنها را به سوی سرنیزه و آتش برانید می روند با این حال از شما جوابهای مختلف می شنوند. آن حضرت هم به مانند پدرش به من جواب داد.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که می داند ما جز حق نگوئیم باید همان علمش به ما او را بس باشد پس اگر از ما خلاف آنچه را که می داند (گفتاری به ظاهر ناحق) شنید باید بداند که آن گفتار برای دفاع ماست از او.

7- سماعه گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردیست که دو نفر از هم مذهبانش نسبت به مطلبی دو روایت مختلف برایش نقل می کنند، یکی امرش می کند و دیگری نهیش می نماید، او چه کند! فرمود:

تأخیرش اندازد تا آنکه را بواقع خبرش می دهد (امام زمانش را) ملاقات کند، و تا زمان ملاقاتش خود مختار است. و در روایت دیگر است، به هر کدام از آندو روایت که با رضایت خاطر عمل کنیم تو را روا است.

8- راوی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بگو بدانم. اگر من امسال حدیثی به تو گویم و سال آینده که نزد من آئی خلاف آنرا به تو گویم به کدام یک از دو حدیث عمل می کنی! عرض کردم؛ بدومی فرمود خدایت بیامرزد.

9- ابن خنیس گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر حدیثی از امام سابق رسد و حدیثی بر خلاف از امام لاحق به کدامیک عمل کنیم! فرمود: به یکی از آندو (به حدیث امام لاحق عمل کنید ملاصدرا-) تا از امام زنده بیانی رسد و چون از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید، سپس فرمود: به خدا ما شما را براهی در آریم که در وسعت باشید و در روایت دیگر است: به حدیث تازه تر عمل کنید.

باب اخذ به قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شواهد قرآن

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برای هر امر حقی و حقیقی موجود است (که به سوی آن حق رهبری می کند) و بر سر هر امر درستی نوری موجود است، پس آنچه موافق قرآنست اخذ کنید و آنچه مخالف قرآنست ترک نمایید (زیرا قرآن نور است و حقیقت که مردم را به حق و صواب دلالت کند).

2- ابن ابی یغفور گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره اختلاف حدیث که آنرا روایت کند کسی که به او اعتماد داریم و کسی که به او اعتماد نداریم (و در مضمون مختلف باشند) فرمود: چون حدیثی به شما رسید و از قرآن یا قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی بر آن یافتید اخذش کنید و گرنه برای آورنده اش سزاوارتر است. (شما نپذیرید و به کسی که نقل می کند برگردانید).

3- امام صادق علیه السلام فرمود: هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد دروغیست خوش نما.

4- و فرمود: حدیثی که با قرآن موافقت نکند دروغیست خوش نما.

5- پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در منی سخنرانی کرده فرمود: ای مردم آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود آنرا من گفته ام و آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود من آنرا نگفته ام.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه با قرآن و سنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کند کافر است.

توضیح کلمه ((سنت)) در معانی بسیاری بکار میرود مانند 1- طریقه موافق دین در مقابل بدعت 2- مستحب مقابل واجب 3- حدیث و خبریکه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است 4- روش عملی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). و اینجا دو معنی اخیر مناسب است و نگارنده قول چهارم را به علاوه ی اجماع اجل اسلام از مصادیق سنت می داند.

7- امام چهارم علیه السلام فرمود: شریفترین اعمال نزد خدا عمل به سنت است اگر چه کم باشد.

8- ابان بن تغلب گوید: از امام باقر علیه السلام مسأله ای پرسیده شد و حضرت پاسخ فرمود، مرد سائل گفت: فقها چنین نگویند: فرمود: وای بر تو! تو هرگز فقیهی دیده ای؟! فقیه حقیقی، زاهد در دنیا، مشتاق آخرت، چنگ زنده به سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

9- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هیچ گفتاری جز با کردار ارزش ندارد و هیچ گفتار و کردار و نیتی جز با موافقت سنت ارزش ندارد.

10- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی را جوشش و آرامشیش، آنکه آرامشش به سوی سنت باشد رهبری شده و و آنکه آرامشش بسوی بدعت باشد گمراه گشته.

11- امام باقر علیه السلام فرمود: هر که از سنت تجاوز کند باید به سنت برگردد.

12- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سنت دو گونه است: سنتی است در واجب که عمل به آن هدایت و ترکش گمراهی است، و سنتی است در غیر واجب که عمل به آن فضیلت است و ترک آن غیر گناه.

توضیح دو معنی اخیری که برای ((سنت)) در حدیث ششم گفته شد در اینجا مناسب است زیرا که سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی امر به عمل واجب است و گاهی امر به عمل مستحب و همچنین عمل خود آن حضرت گاهی انجام عمل واجب است و گاهی انجام عمل مستحب.

کتاب فضل علم به پایان رسید و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

کتاب توحید

باب حادث بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که سخنانی از حضرت صادق علیه السلام باو رسیده بود بمدینه آمد تا با آنحضرت مباحثه کند در آنجا بحضرت برنخورد، باو گفتند به مکه رفته است، آنجا آمد، ما با حضرت صادق علیه السلام مشغول طواف بودیم که بما رسید: نامش عبدالملک و کینه ی او ابو عبدالله بود، در حال طواف شانه اش را بشانه امام صادق علیه السلام زد، حضرت فرمود: نامت چیست؟ گفت نامم: عبدالملک، (بنده سلطان): فرمود: کینه ات چیست؟ گفت: کینه ام ابو عبدالله (پدر بنده خدا) حضرت فرمود: این ملکی که تو بنده او هستی؟ از ملوک زمین است یا ملوک آسمان و نیز بمن بگو پسر تو بنده خدای آسمانست یا بنده خدای زمین، هر جوابی بدهی محکوم می شوی (او خاموش ماند)، هشام گوید: بزندق گفتم چرا جوابش را نمی گوئی؟ از سخن من بدش آمد، امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون از طواف فارغ شدم نزد ما بیا زندیق پس از پایان طواف امام علیه السلام آمد و در مقابل آنحضرت نشست و ما هم گردش بودیم، امام بزندق فرمود: قبول داری که زمین زیر و زبری دارد؟ گفت: آری فرمود: زیر زمین رفته ای؟ گفت: نه، فرمود: پس چه می دانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمی دانم ولی گمان می کنم زیر زمین چیزی نیست!

امام فرمود: گمان در ماندگی است نسبت به چیزیکه به آن یقین نتوانی کرد. سپس فرمود: به آسمان بالا رفته ای؟ گفت: نه فرمود: میدانی در آن چیست؟ گفت: نه فرمود: شگفتا از تو که به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فرو شدی و نه به آسمان بالا رفتی و نه از آن گذشتی تا بدانی پشت سر آسمانها چیست و با اینحال آنچه را در آنها است (نظم و تدبیری که دلالت بر صانع حکیمی دارد) منکر گشتی، مگر عاقل چیزی را که نفهمیده انکار می کند؟! زندیق گفت: تا حال کسی غیر شما با من اینگونه سخن نگفته است امام فرمود: بنابراین تو در این موضوع شک داری که شاید باشد و شاید نباشد! گفت شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد کسی که نمی داند بر آنکه می داند برهانی ندارد، ندانی را حجتی نیست ای برادر اهل مصر از من بشنو و دریاب ما هرگز درباره خدا شک نداریم، مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که بافق در آیند، مشتهبه نشوند، بازگشت کنند ناچار و مجبورند مسیری جز مسیر خود ندارند، اگر قوه رفتن دارند؟ پس چرا بر می گردند، و اگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمی شود و روز شب نمی گردد؟ ای برادر اهل مصر بخدا آنها برای همیشه (به ادامه وضع خود ناچارند و آنکه ناچارشان کرده از آنها فرمانروا تر (محکمتر) و بزرگتر است، زندیق گفت: راست گفتی، سپس امام علیه السلام فرمود: ای برادر اهل مصر برآستی آنچه را به او گرویده اند و گمان می کنی که دهر است، اگر دهر مردم را میبرد چرا آنها را بر نمی گرداند و اگر بر می گرداند چرا نمی برد؟ ای برادر اهل مصر همه ناچارند، چرا آسمان افراشته و زمین نهاده شده چرا آسمان بر زمین نیفتد، چرا زمین بالای طبقاتش سرازیر نمی گردد و آسمان نمی چسبد و کسانیکه روی آن هستند بهم نمی چسبند و زندیق بدست امام علیه السلام ایمان آورد و گفت: خدا که پروردگار و مولای زمین و آسمانست آنها را نگه داشته، حمران (که در مجلس حاضر بود) گفت: فدایت اگر زنداقه بدست تو مؤمن شوند عجیب نیست زیرا کفار هم بدست پدرت ایمان آوردند پس آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا بشاگردی بپذیر، امام علیه السلام بهشام فرمود: او را نزد خود بدار و تعلیمش ده هشام که معلم ایمان اهل شام و مصر بود او را تعلیم داد تا پاک عقیده شد و امام صادق علیه السلام را پسند آمد و محتمل است که ضمیر کان راجع به مؤمن باشد.

2- مردی گوید: من و ابن ابی العوجاء و ابن مقفع در مسجدالحرام بودیم، ابن مقفع با دست اشاره بمحل طواف کرد و گفت: این مرد مرا که می بینی کسی از ایشانرا شایسته نام انسانیت نمی دانیم مگر آن شیخ نشسته - مقصودش امام صادق علیه السلام بود اما دیگران ناکسانند و چهارپایان؛ ابن ابی العوجاء گفت: چگونه این نام را تنها شایان این شیخ دانی گفت: برای اینکه آنچه را نزد او دیدم از علم و کیاست نزد آنها نیافتم ابن ابوالعوجاء گفت: لازمست گفته ات را درباره او بیازمایم، ابن مقفع گفت: اینکار مکن که می ترسم عقیده ات را فاسد کند: گفت: نظر تو این نیست بلکه می ترسی نظرت نسبت به مقام شامخی که برای او توصیف کردیم نزد من سست شود، ابن مقفع گفت: چون چنین گمانی به من بری برخیز و نزد او برو و تا توانی خود را از لغزش نگهدار و مهار از دست مده که تو را در بند کند و آنچه به سود یا زیان تو باشد که بر او

عرضه کنی علامت گذار یا آزمایش کن راوی گوید: ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفع نشسته بودیم، چون ابن ابی العوجاء برگشت، گفت: وای بر تو پسر مقفع گفت: (که مقام او را کوچک دانستی، به عقیده من) این مرد از جنس بشر نیست بلکه اگر دنیا روحی باشد که هرگاه خواهد با کالبد هویدا شود و هرگاه روحی ناپیدا گردد، این مرد است!!، ابن مقفع گفت: چطور، گفت: نزد او نشستم چون دیگران رفتند و من تنها ماندم، بی پرسش من فرمود اگر حقیقت چنان باشد که اینها می گویند و همان طور هم هست (مقصودش مسلمین طواف کننده بود) آنها رستگارانند و شما هلاکید و اگر چنان باشد که شما گوئید در صورتی که چنان نیست شما با آنها برابرید من گفتم: خدایت رحم کند مگر ما چه می گوئیم و آنها چه می گویند، گفته ما و آنها یکی است و فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است:؛ در صورتی که آنها معتقدند که معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند که در آسمان معبودی است و آنجا (با وجود فرشتگان) آباد است و شما عقیده دارید آسمان خراب است و کسی در آن نیست، ابن ابی العوجاء گوید من این سخن را از او غنیمت دانستم و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می گویند (و خدائی هست) چه مانعی دارد که بر مخلوقش آشکار شود و آنها را به پرستش خود خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند، چرا از آنها پنهان گشت و فرستاده گانش را بسوی ایشان گسیل داشت اگر خود بی واسطه این کار را می کرد، راه ایمان مردم به او نزدیک تر می شد، به من فرمود وای بر تو! چگونه پنهان گشته بر تو کسیکه قدرتش را در وجود خودت به تو ارائه داده است، پیدا شدند بعد هیچ بودند، بزرگسالی بعد کودکی، نیرومندی بعد ناتوانی و ناتوانیت پس از نیرومندی، بیماریت بعد تندرستی و تندرستیت پس از بیماری، خرسندیت بعد از خشم و خشم بعد از خرسندی، و اندوهت بعد از شادی و شادیت پس از اندوه دوستیت بعد دشمنی و دشمنیت پس از دوستی تصمیمت بعد درنگت و درنگت پس از تصمیم خواهشت بعد از نخواستن و نخواستنت پس از خواهش، تمایلت بعد هراس و هراس پس از تمایل. امیدت بعد از نومیدی و نومیدیت پس از امید، بخاطر آمدنت آنچه در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن آنچه می دانی از ذهنت، به همین نحو پشت سر هم قدرت خدا را که در وجودم بود و نمی توانستم انکار کنم برایم می شمرد که معتقد شدم بزودی در این مبارزه بر من غالب خواهد شد.

راوی گوید روز دیگر ابن ابی العوجاء برگشت و در مجلس امام صادق علیه السلام خاموش نشست و دم نمی زد، امام فرمود: گویا آمده ای که بعضی از مطالبی را که در میان داشتیم تعقیب کنی؟ گفت: همین را خواستم ای پسر پیغمبر! امام باو فرمود تعجب است از اینکه تو خدا را منکری و باینکه من پسر رسول خدایم گواهی دهی!! گفت عادت مرا باین جمله وادار می کند؟ امام فرمود: پس چرا سخن نگویی؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما است که در برابرتان زبانم به سخن نیاید من دانشمندان را دیده و با متکلمین مباحثه کرده ام ولی مانند هیبتی که از شما به من دست دهد هرگز به من روی نداده است فرمود: چنین باشد ولی من در پرسش به رویت باز

می‌کنم سپس به او توجه کرد و فرمود: تو مصنوعی یا غیر مصنوع (ساخته شده‌ای یا ناساخته و خود رو پیدا شده‌ای) عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت ساخته نشده‌ام، امام فرمود: برای من بیان کن که اگر ساخته شده بودی چگونه می‌بودی؟ عبدالکریم مدتی دراز سر به گریبان شده پاسخ نمی‌داد و به چوبی که در مقابلش بود ور میرفت و میگفت: دراز، پهن؛ گود، کوتاه، متحرک، ساکن همه اینها صفت مخلوق است، امام فرمود اگر برای مصنوع صفتی جز اینها ندانی باید خودت را هم مصنوع بدانی زیرا در خود از این امور حادث شده می‌یابی. عبدالکریم گفت: از من چیزی پرسیدی که هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید، امام فرمود فرضاً در گذشته از تو نپرسیده‌اند از کجا می‌دانی که در آینده نمی‌پرسند علاوه بر این که با این سخن گفتار خود را نقض کردی زیرا تو معتقدی که همه چیز از روز اول مساوی و برابر است پس چگونه چیزی را مقدم و چیزی را مآخر می‌داری؟ (یعنی تو که منکر صانه هستی نسبت وجود و عدم را به اشیاء و حوادث برابر می‌دانی و تقدم و تأخری قائل نیستی پس چگونه در کلامت گذشته و آینده آوردی) ای عبدالکریم؟ توضیح بیشتری برایت دهم: بگو بدانم اگر تو کیسه جوهری داشته باشی و کسی به تو گوید در این اشرفی هست و تو بگوئی نیست، او به تو بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو می‌توانی ندانسته بگوئی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه امام فرمود، جهان هستی که درازا و پهنایش از کسبه جوهر بزرگتر است شاید در این جهان مصنوعی باشد زیرا تو صفت مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص نمی‌دهی، عبدالکریم در ماند ولی بعضی از رفقای اسلام آوردند و بعضی هم با او به کفر باقی ماندند.

روز سوم برگشت و گفت می‌خواهم که من پرسش کنم، امام فرمود: هرچه خواهی برایت عرض کرد: دلیل بر حدوث اجسام چیست (ظاهراً مقصودش همان بحث مشهود حدوث و قدم ماده است که مجادلات دامنه دار و طولانی بین دانشمندان طبیعی و اسلامی به وجود آورده است)؟ فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگ را نمی‌بینم مگر اینکه چون چیزی مانندش به آن ضمیمه شود بزرگتر شود، همین است نابود شدن (چیز کوچک) و انتقال از حالت اول (که کوچک بود به حالت دوم که بزرگ گشت و همین است معنی حدوث) و اگر قدیم بودی نابود و متغیر نگشتی زیرا آنچه نابود و متغیر شود رواست که پیدا شود و از میان برود پس با بود شدنش بعد از نابودی داخل، در حدوث شود و با بودنش در ازل داخل در عدم گردد (اگر آن چیز کوچک را ازلی فرض کنیم اکنون معدوم است زیرا اکنون به جای او چیز بزرگ وجود دارد) و صفت و ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود نکته عبدالکریم گفت: فرض در صورت جریان حالت کوچکی و بزرگی و زمان سابق و لاحق مطلب چنان باشد که فرمودی و بر حدوث اجسام استدلال نمودی ولی اگر چیزها همگی بکوچکی خود باقی ماند از چه راه بر حدوث آنها استدلال می‌کنید؟ اما فرمود: بحث ما روی همین جهان موجود است اگر این جهان موجود را بر داریم و جهان دیگری به جای آن گذاریم هیچ چیز از این جهان نابود شده و همین نابود شدن و به وجود آمدن دیگری دلالتش بر حدوث بیشتر نیست ولی باز هم من از همین راه که فرض کردی بر

ما احتجاج کنی جوابت گویم ما می گوئیم اگر همه چیز پیوسته به حال این کوچکی باقی ماند در عالم فرض جایز و صحیح است که اگر بهر چیز کوچکی چیزی مانندش را ضمیمه کنیم بزرگتر گردد و جایز بودن این تغییر آن را از قدم خارج کند و حدوث داخل نماید، ای عبدالکریم دیگر سخنی نداری، عبدالکریم در ماند و رسوا گشت (حاصل استدلال امام علیه السلام را منطقیین برای مثال شکل اول از اشکال اربعه به این صورت بیان می کنند ((العالم متغیر و کل متغیر حادث. فالعالم حادث))) و برای اثبات صغری و کبری این قضیه مفصل استدلال می کند ولی به عقیده ما بیان امام علیه السلام و بسیار روشن و واضح و دور از اصطلاحات گنگ و مبهم ایشان می باشد).

چون سال آینده شد امام علیه السلام در حرم مکه باو برخورد یکی از شیعیان به حضرت عرض کرد: این ابی العوجاء مسلمان شده؟ فرمود او نسبت به اسلام کور دل است، مسلمان نشود چون ابن ابی العوجاء چشمش به امام افتاد: گفت: ای آقا و مولای من!! امام فرمود: برای چه اینجا آمدی؟ گفت: برای عادت تن و سنت میهن و برای اینکه دیوانگی و سر تراشی و سنگ پرانی مردم را ببینم امام فرمود ای عبدالکریم تو هنوز بر سرکشی و گمراهیت پا بر جایی؟ عبدالکریم رفت سخنی گوید که امام علیه السلام فرمود: در حج مجادله روا نیست و عبایش را تکان داد و فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که تو گوئی در صورتی که چنان نیست ما و تورستگاریم اگر حقیقت چنان باشد که ما گوئیم و چنان هم هست ما رستگاریم و تو هلاک، عبدالکریم رو به اطرافیان خود کرد و گفت در دلم دردی احساس می کنم مرا بر گردانید، چون او را برگشت دادند جان سپرد خدایش نیامرزد.

3- خادم حضرت رضا علیه السلام گوید: مردی از زادقه خدمت امام آمد وقتی که جمعی حضورش بودند امام علیه السلام فرمود: به من بگو اگر قول حق گفته شما باشد با اینکه چنان نیست مگر نه این است که ما و شما همانند و برابریم، آنچه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکواه دادیم و ایمان آوردیم که به ما زبانی نداد، آن مرد خاموش بود، سپس امام علیه السلام فرمود: و اگر قول حق گفته ما باشد. با آنکه گفته ماست مگر نه این است که شما هلاک شدید و ما نجات یافتیم، گفت خدایت رحمت کند، به من بفهمان که خدا چگونه و در کجاست، فرمود: وای بر تو ای راه که رفته ای غلط است، او مکان را مکان قرار داد بدون اینکه برای او مکانی باشد و چگونه را چگونه قرار داد بدون اینکه برای خود او چگونه باشد (آن زمان که خدا بود هیچ چیز دیگر نبود کلمه آن زمان هم از باب ضیق تعبیر و تنگی قافیه است نه جسمی بود و نه روحی نه مکانی نه کمی و کیفی و نه زمینی و نه آسمانی خودش بود و خودش و سپس به تدریج همه چیز را آفرید و او هم که جسم و ماهیت نیست تا در مکانی باشد و مرکب نیست تا چگونه داشته باشد) پس خدا به چگونه و مکان گرفتن شناخته نشود و به هیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجدیده نگردد.

آن مرد گفت: در صورتی که او به هیچ حسی ادراک نشود پس چیزی نیست، امام علیه السلام فرمود، وای بر تو که چون حواست از ادراک او عاجز گشت منکر ربوبیتش شدی ولی ما چون حواسمان از ادراکش عاجز گشت یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همه چیزهاست (ما دانستیم که تنها جسم و ماده است که به حس درک شود و آنچه که به حس درک شود ممنوع و حادث و محتاج است و خالق و صانع اشیاء محالست که مصنوع و حادث باشد ولی تو چون به این حقیقت پی نبردی در نقطه مقابل ما ایستادی).

آنمرد گفت: به من بگو خدا از چه زمانی بوده است، اما فرمود: تو به من بگو چه زمانی بوده که او نبوده تا بگویم از چه زمانی بوده است. آنمرد گفت: دلیل بر وجود او چیست امام فرمود: من چون تن خود را نگرستم که نتوانم در طول و عرض آن زیاد و کم کنم و زیان و بدی هارا از او دور و خوبیها را به او برسانم یقین کردم این ساختمان را؛ ع ع سازنده ای است و به وجودش اعتراف کردم علاوه بر این که می بینیم گردش فلک به قدرت اوست و پیدایش ابر و گردش بادهای و جریان خورشید و ماه و ستارگان و نشانه های شگرفت و آشکار دیگر را که دیدم دانستم که این دستگاه را مهندس و مخترعی است. (در حدیث 277 توضیح بیشتری برای این حدیث بیان می کنیم).

4- عبدالله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری، گفت: آری گفت: او قادر است؟ گفت: آری قادر و هم قاهر است گفت: می تواند تمام جهان را در تخم مرغی بگنجاند که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک: هشام گفت: مهلتم بده، دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت دادم و بیرون رفت. هشام گفت: مهلتم بده، دیصانی گفت: یکسال بتو مهلت دادم و بیرون رفت. هشام سوار شد و خدمت امام صادق علیه السلام رسید و اجازه خواست و حضرت به او اجازه داد، هشام عرض کرد: یابن رسول الله عبدالله دیصانی از من سؤالی کرده که در آن تکیه گاهی جز خدا و شما نباشد. امام فرمود: چه سؤالی کرده: عرض کرد: چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام چند حس داری! گفت: پنج حس. فرمود کدام یک کوچکتر است! گفت باصره (یعنی چشم). فرمود: اندازه بیننده چه قدر است، گفت: اندازه یک عدس یا کوچکتر از آن پس فرمود: ای هشام به پیش رو و بالای سرت بنگر و بمن بگو چه می بینی، گفت: آسمان و زمین و خانه ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها می بینم. امام علیه السلام فرمود آنکه توانست آنچه را تو می بینی در یک عدس یا کوچکتر از عدس در آرد می تواند جهانرا در تخم مرغ در آورد بی آنکه جهان کوچک و تخم مرغ بزرگ شود، آنگاه هشام بجانب حضرت خم شد و دست و سر و پایش بوسید و عرض کرد مرا بس است ای پسر پیغمبر و به منزلش بازگشت. دیصانی فردا نزد او آمد و گفت این هاشم من آمدم که به تو سلام دهم نه این که از تو جواب خواهم، هشام گفت اگر برای طلب جواب هم آمده ئی اینست جوابت (جواب حضرت را به او گفت) دیصانی از نزد او خارج شد و در خانه امام صادق علیه السلام آمد و اجازه خواست، حضرت به او اجازه داد، چون نشست گفت: ای جعفر بن محمد مرا به معبودم راهنمایی فرما، امام صادق به او فرمود:

نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و اسمش را نگفت رفقاییش به او گفتند چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ جواب داد؟ اگر می گفتم نامم عبدالله (بنده خدا) است می گفت: آنکه تو بنده اش هستی کیست؟ آنها گفتند باز گرد و بگو ترا به معبودت دلالت کند و اسمت را نپرسد. او باز گشت و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن و نامم پرس حضرت به او فرمود: بنشین، در آنجا یکی از کودکان امام علیه السلام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد: حضرت به او فرمود: این تخم مرغ را به من ده آن را به وی داد امام علیه السلام فرمود: ای دیصانی این تخم سنگریست پوشیده که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت پوست نازکی است و زیر پوست نازک طلائی است روان و نقره ایست آب شده که نه طلائی روان به نقره آب شده آمیزد و نه نقره آب شده با طلائی روان در هم شود و به همین حال باقی است، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آنرا اصلاح کردم و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده، ناگاه می شکافد و مانند طاووس رنگارگ بیرون می دهد آیا تو برای این مدبری در می یابی، دیصانی مدتی سر بزیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجت خدائی بر مردم و من از حالت پیشین توبه گزارم.

5- هشام بن حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق علیه السلام به زندیقی که خدمتش رسید این بود: اینکه گوئی خدا دو تاست بیرون از این نیست که یا هر دو قدیم و قویند و یا هر دو ضعیف یا یکی قوی و دیگری ضعیف: اگر هر دو قویند پس چرا یکی از آنها دیگری را دفع نکند تا در اداره جهان هستی تنها باشد (زیرا خدا باید فوق همه قدرتها باشد و اگر قدرتی در برابرش یافت شود نشانه عجز و ناتوانی است) و اگر یکی را قوی و دیگری را ضعیف پنداری گفتار ما ثابت شود که خدای یکی است بعلت ناتوانی و وضعی که در دیگری آشکار است (و اگر هر دو ضعیف باشند پیداست که هیچیک خدا نخواهد بود) (این بیان امام علیه السلام) ساده و روشن و مطابق فهم عامه مردم است، اکنون همین مطلب را با استدلالی دقیقتر که مناسب فهم خواص و نکته سنجانست بیان می فرماید از ملاحظه در آنجا اگر بگوئی خدا دو تاست بیرون از این نیست که یا هر دو در تمام جهات برابرند یا از تمام جهات مختلف و متمایزند، چون ما امر خلقت را منظم می بینم و فلک را در گردش و تدبیر جهانرا یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب: درستی کار و تدبیر و هماهنگی آن دلالت کند که ناظم یکی است بعلاوه اگر ادعای دو خدا کنی بر تو لازمست میانه ای بین آنها قائل شوی تا دوئیت آنها درست شود بنابراین آن میانه خدای سومی قدیمی است بین آن دو پس سه خدا گردنگیر شود و اگر سه خدا ادعا کنی بر تو لازم شود آنچه در دو خدا گفتم که بین آنها میانه باشد بنابراین خدایان پنج می شوند و همچنین در شماره بالا می رود و زیادی خدا بی نهایت می شود، هشام گوید از جمله سؤال زندیق این بود که گفت. دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: وجود ساخته ها دلالت دارد بر اینکه سازنده ای آنها را ساخته، مگر نمی دانی که چون ساختمان افراشته و استواری بینی یقین کنی

که بنائی داشته اگر چه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی، زندیق گفت خدا چیست؟ فرمود: خدا چیزی است بر خلاف همه چیز به عبارت دیگر ثابت کردن معنائی است و اینکه او چیزی است به حقیقت (((چیز بودن))) جز این که جسم و شرک نیست، دیده نشود، لمس نگردد، به هیچ یک از حواس پنجگانه درک نشود: خیالها او را در نیابند، و گذشت زمان کاهشش ندهد و دگرگونش نسازد.

6- امام باقر علیه السلام فرمود: خلقت پروردگار غالب و سلطنت پروردگار زبر دست و شکوه پروردگار ظاهر و نور پروردگار مسلط و دلیل پروردگار صادق و اعترافی که از زبان بندگان گذرد و آنچه پیغمبران آورده اند و آنچه بر بندگان نازل شده، کافی است که بر خردمندان راهنمای پروردگار باشد.

باب جواز تعبیر از خدا به شی چیز

1- ابن ابی نجران گوید: از امام جواد(علیه السلام) راجع به توحید سؤال کردم و گفتم: میتوانم خدا را چیزی تصور کنم؟ فرمود: آری ولی چیزی که حقیقتش درک نمی شود و حدی ندارد زیرا هر چیز که در خاطرت در آید خدا غیر او باشد، چیزی مانند او نیست و خاطره ها او را درک نکنند، چگونه خاطره ها درکش نکنند، در صورتیکه او بر خلاف آنچه تعقل شود در خاطر نقش بندد می باشد، درباره خدا تنها همین اندازه بخاطر گذرد: (((چیزی که حقیقتش درک نشود و حدی ندارد))).

2- از امام باقر علیه السلام سؤال شد: رواست که بخدا گویند چیزیست؟ فرمود: آری چیزی که او را از حد تعطیل (خدائی نیست) و حد تشبیه (مانند ساختن او را بمخلوق) خارج کند (یعنی چون گوئی خدا چیزیست اعتراف بوجودش کرده ای پس کافر و طبیعی نیستی اما باید بدانی که او چیزیست بمانند).

3- امام باقر علیه السلام فرمود: ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست (به هیچ وجه شباهتی در میان نیست) و هر آنچه نام (((چیز))) بر او صادق باشد جز خدا مخلوقست.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: ذات خدا از مخلوق جدا و مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام (((چیز))) بر او صادق باشد جز خدا مخلوقست و خدا خالق همه چیز است، پر خیر منزه است آنکه چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست.

5- و فرمود: ذات خدا از مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام (((چیز))) بر او صادق آید جز خدای تعالی مخلوقست و خدا خالق همه چیز است.

6- هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام بزندیقی که از او پرسید: خدا چیست؟ فرمود: او چیزیست بخلاف همه چیز گفته من برگشتش باثبات معنائی است برای خدا (همینقدر که باو اعتراف کنی و منکرش نشوی و بدانیکه) او چیزیست بحقیقت معنی (((چیز))) جز اینکه جسم نیست، صورت نیست، دیده نشود، لمس نگردد، و بهیچ یک از حواس پنجگانه در نیاید، خاطرها درکش نکنند و گذشت روزگار کاهشش ندهد

و سپری شدن زمان دگرگونش نسازد، سائل گفت: می گوئید خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست: شنواست بی عضو گوش، بیناست، بی ابزار چشم، بلکه بنفس خود شنود و بنفس خود بیند، اینکه گویم: شنواست و بنفس خود شنود، بیناست و بنفس خود بیند معنی این نیست که او چیز است و نفس چیز دیگری بلکه خواستم آنچه در دل دارم بلفظ آورم چون از من پرسیده ای و می خواهم بتو که سائلی بفهمانم (لذا باید با الفاظی که تو با آنها مأنوسی مقصود مرا ادا کنم) حقیقت اینستکه او باتمام ذاتش می شنود و معنی تمام این نیست که او را بعضی باشد بلکه خواستم بتو بفهمانم و مقصود مرا بلفظ آورم، و برگشت سختم باینستکه او شنوا، بینا دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت اختلاف و کثرت پیدا کند.

سائل گفت: پس او چه باشد؟ امام فرمود: او رب (پروردگار) است، او معبود است، او الله است، اینکه گویم: الله است، (رب است) نظرم اثبات حروف: الف، لام، هاء، راء، باء، نیست، بلکه بازگرد بمعنائی و چیزیکه خالق همه چیز است و سازنده آنها و مصداق این حروف و معنائیکه، الله، رحمن، رحیم، عزیز و اسماء دیگرش نامیده می شود و او است پرستیده شده بزرگ و والا، سائل بحضرت عرض کرد: هر چیز که در خاطر گذرد مخلوقست حضرت فرمود: اگر چنین باشد که تو گوئی خداشناسی از ما ساقط است زیرا ماجز بشناختن آنچه در خاطر گذرد مکلف نیستیم، بلکه ما می گوئیم هر چیز که حقیقتش بحواس در آید و درک شود و در حواس محدود و مثل گردد مخلوقست (و چون حقیقت خدا بحواس در نیاید و در آنجا محدود و مثل نگردد پس مخلوق نیست بلکه او خالقست) (خالق اشیاء باید از او دو جهت ناپسندیده برکنار باشد، یکی از آندو جهت نفی است) (یعنی نبود خدا و انکارش جمله ایکه در بین دو قلاب ترجمه کردیم در کتاب توحید و احتجاج هست و از قلم مرحوم کلینی یا کاتب افتاده است -) زیرا که نفی نبودنت و جهت دوم تشبیه است زیرا که تشبیه (مانند چیزی بودن) صفت مخلوقست که اجزایش بهم پیوستگی و هماهنگی آشکاری دارد، بنابراین چاره ای نیست جز اثبات صانع (و اعتراف به آن) بجهت بودن مصنوعین و آفریدگان و ناگزیری آنها از اعتراف باینکه آنها مصنوعند و صنانعشان غیر آنهاست و مانند آنها نیست زیرا هر چیز که مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر و در بودن بعد از نبودن و انتقال از کودکی ببزرگی و از سیاهی به سفیدی و از نیرومندی بناتوانی و حالات موجود و معلوم دیگریکه نیازی بتوضیح آنها نیست زیرا که عیانند و موجود.

سائل گفت چون وجود خدا را ثابت کردی پس او را محدود ساختی (و قبلا فرمودی که خدا محدود نشود) امام فرمود: محدودش نکردم بلکه اثباتش کردم زیرا بین نفی و اثبات منزلی نیست (یعنی نتیجه استدلالات من همین قدر است که صانعی موجود است در مقابل آنها که گویند موجود نیست و استدلال من از هیچ راه دلالت بر محدود ساختن او ندارد).

سائل گفت: خدا را انیت و مائیت باشد؟ فرمود: آری جز با انیت و مائیت چیزی ثابت نشود (انیت و مائیت را باید با الفاظی مانند خودی و ذاتیت معنی کرد و اصطلاح فلسفی آنرا در شرح بیان می کنیم).

سائل گفت، خدا کیفیت (چگونگی) دارد فرمود: نه زیرا کیفیت جهت صفت و احاطه است (چون چیزی متصف بچیزی یا محاط بچیزی باشد کیفیتی پیدا می کند مثلاً کاغذ چون بنازکی متصف شده و سفیدی بر آن احاطه دارد کیفیت مخصوصی پیدا کرده ولی چون صفات خدا عین ذات او است و محاط بچیزی نیست کیفیت ندارد) ولی بناچار او از جهت تعطیل و تشبیه خارج است (نباید نفیش نمود و نه بچیزی مانندش کرد) زیرا کسیکه نفیش کند منکرش گشته و ربوبیتش را رد کرده و ابطالش نموده است و هر که او را بچیز دیگری مانند سازد صفت مخلوق ساخته شده ای را که سزاوار ربوبیت و بر خدا احاطه نکند و جز او کسی نداند برایش ثابت و اعتراف نمود (یعنی خداوند کیفیت بمعنی سابق را ندارد ولی اگر مقصود توصیفش باین صفات باشد که از حد تعطیل و تشبیهش خارج کند بناچار باید برایش ثابت کرد)

سائل گفت: رنج کارها را خودش متحمل شود؟ امام فرمود: او برتر از اینستکه زحمت کارها را بتصدی خود بدوش کشد زیرا این طرز عمل شأن مخلوقست که انجام کارها برای او بدون تصدی و زحمت ممکن نیست ولی خدا مقامش عالیست، اراده و خاستش نافذ است، آنچه خواهد انجام دهد.

7- از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال شد که: رواست گفته شود: خدا چیز است؟ فرمود: آری چیزیکه او را از حد تعطیل و تشبیه خارج کند (این حدیث در ص 109 گذشت).

باب آنکه خدا را جز بخودش نتوان شناخت

1- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را بخدا بشناسید و رسولرا برسالتش و صاحبان فرمان را بامر بمعروف و دادگری و نیکوکاری. (مؤلف کتاب مرحوم کلینی ره فرماید): معنی سخن حضرت که (((خدا را بخدا بشناسید، اینستکه: خدا اشخاص و انوار و جواهر و اعیانرا خلق فرمود، اعیان پیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر روحهاست و خدای عزوجل شباهتی با جسم و روح ندارد هیچ کس را در آفریدن روح حساس دراک دستور و وسیله ای نبوده، خدا در خلقت ارواح و اجسام یکتا بوده، پس چون کسی شباهت خدا را با موجودات جسمانی و روحانی از میان برد خدا را بخدا شناخته و چون او را بروح یا جسم یا نور تشبیه کند خدا را به خدا نشناخته است.

شرح - مراد باولی الامر (صاحبان فرمان) ائمه معصومین (صلی الله علیه و آله و سلم) است و مراد بجمله (((اعرفوا الله باللّه، بقرینه دو جمله بعد (((اعرفوا الله بالالوهیه))) می باشد، پس مقصود از جمله اول اینستکه خدا را بسبب شؤن و امتیازات خدائی بشناسید یعنی چون شأن الوهیت اینستکه قدیم وحی و عالم و قادر و بی مانند باشد و جسم و شریکدار

و محتاج و مرکب نباشد، اگر خدا را اینگونه شناختید او را بالوهیت شناخته اید و برگشت این معنی بکلام مرحوم کلینی (ره) می باشد و از این معنی می توان نتیجه گرفت که خدا را با معرفی خودش که توسط پیمبران و کتب آسمانی نموده بشناسید، خدا را با استحسان و عقل ناقص خود شناسید، خدا را با نور خدائی که در دل بندگان شایسته اش پرتو افکند بشناسید، یا با اطاعت و تضرع در خانه او شناسائش را بخواهید، چون کسی خدا را بغیر این صفات معرفی کرد نپذیرید همه اینها از لوازم معنائی است که از کلام مرحوم کلینی (ره) استفاده می شود: و اما جمله دوم یعنی پیغمبر را بشوئن و امتیازات پیغمبری بشناسید چون شأن پیغمبر آوردن معجزه و شریعت مستقیم و دین و کتابی است که با موازین عقلی و قوانین فطری و عدالت و حکمت موافق باشد پس پیغمبر را باید از روی این امور شناخت و لازمه این سخن آنستکه درباره پیغمبر علو نشود و خدایش ندانند و نیز از مقام واقعی نکاهد و همچنین شأن امام علیه السلام امر بمعروف و اقامه عدل و احسانست که باید امامرا بوسیله آنها شناخت پس کسیکه ادعای امامت کند و اقامه عدل و احسان نکند دروغگو است.

2- از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگارت را بچه شناختی؟ فرمود: به آنچه خودش خود را برایم معرفی کرده. عرض شد: چگونه خودش را به تو معرفی کرده؟ فرمود: هیچ صورتی شبیه او نیست و بحواس درک نشود و بمردم سنجیده نشود، در عین دوری نزدیک است و در عین نزدیکی دور (با آنکه از رگ گردن به بندگان نزدیک تر است، بندگان در نهایت پستی و او در نهایت علو است) برتر از از همه چیز است و گفته نشود چیزی برتر از اوست، جلو همه چیز است و نتوان گفت جلو دارد (پس او بودنش به معنی تقدم رتبه و علت بودن اوست نه جلو بودن مکانی) در اشیاء داخل است نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی (بلکه به معنی احاطه علم و تدبیر و فیضش با جزاء ممکنات) از همه چیز خارجست نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد (بلکه بمعنی شباهت نداشتن بهیچ چیز) منزله است آنکه چنین است و جز او چنین نیست، و او سر آغاز همه چیز است.

3- منصور بن حازم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: با مردمی مناظره کردم و بایشان گفتم: خدای جل جلاله، بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامیتر است از اینکه بسبب مخلوقش شناخته شود بلکه بندگان بسبب خدا شناخته شوند. فرمود: خدایت رحمت کناد.

باب کمترین درجه خدائشناسی

1- فتح بن یزید گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بکمترین حد خدائشناسی پرسیدم: فرمود: اقرار داشتن باینکه جز او خدائی نیست و مانندی (در صفات) و نظیری (در الوهیت) ندارد و او قدیم است و پا برجا، موجود است و گم نشدنی و اینکه چیزی مانندش نیست.

2- طاهر بن حاتم در زمانی که عقیده درست داشت (و غالی نشده بود) بامام نوشت: در خداشناسی مقداری که بکمتر از آن اکتفا نشود چیست؟ حضرت باو نوشت، اینکه خدا همیشه دانا و شنوا و بیناست، آنچه خواهد انجام دهد. و حضرت ابوجعفر (علیه السلام) را پرسیدند از مقداریکه در خداشناسی بکمتر از آن اکتفا نشود، فرمود: اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست، همیشه دانا و شنوا و بیناست.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: همه امر خدا شگفت آور است جز اینکه بمقداریکه از خود بشما معرفی کرده مسؤلان دانسته است (که او را بهمان مقدار بشناسید و فرمان برید).

باب معبود پرستش شده

1- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا از روی خیال خود پرستد کافر است، کسی که تنها نام خدا را بدون صاحب نام پرستد کافر است کسی که نام و صاحب نام را با هم پرستد مشرک است، کسی که صاحب نام پرستد و با صفاتی که خود را به آن ستوده نامها را هم بر آن تطبیق کند و دل بدان محکم کند و در نهان و آشکارش بزبان آورد اینها اصحاب حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

و در حدیث دیگر است: ایشان مؤمنین حقیقی می باشند.

2- هشام بن حکم گوید از حضرت صادق راجع باسماء خدا و اشتیاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟ فرمود: از ((الاه)) و اله مألوهی (آنکه پرستش کنند) لازم دارد و نام غیر صاحب نام است، کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد کافر است و چیزی نپرسیده، و هر که نام و صاحب نام را پرستد کافر است و دو چیز پرستیده و هر که صاحب نام را پرستد نه نام را این یگانه پرستی است، ای هشام فهمیدی عرض کردم: بیشتر بفرمائید. فرمود: خدا را نود و نه نام است؟ اگر هر نامی همان صاحب نام باشد باید هر کدام از آنها معبودی باشد، ولی خدا خود معنائی است که این نامها بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند، ای هشام کلمه خبز (نان) نامی است برای خوردنی و کلمه ماء (آب) نامی است برای آشامیدنی و کلمه ثوب (لباس) نامی است برای پوشیدنی و کلمه نار (آتش) نامی است برای سوزنده، ای هشام طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانیکه همراه خدا چیزی دیگری پرستند پیروز شوی، عرض کردم آری، فرمود: ای هشام خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: از زمانیکه از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در مباحثه توحید بر من غلبه نکرده است.

3- ابن ابی نجران گوید: بامام باقر علیه السلام نوشتم، یا گوید: زبانی عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، ما می توانیم بخشنده مهربان یگانه یکتای بی نیاز را پرسش کنیم؟ فرمود: هر که تنها نام را بدون آنکه بدان نامیده شده پرستد مشرک و کافر و منکر است و چیزی نپرسیده، بلکه خدای یگانه یکتای بی نیازی را که به این نامها نامیده شده پرستش کن نه خود نامها را زیر نامها صفاتی هستند که خدا خود را به آنها ستوده.

1- نافع بن ازرق بامام باقر علیه السلام عرض کرد: بمن بفرمائید: خدا از چه زمانی بوده؟ فرمود: مگر چه زمانی نبوده تا بتو گویم از چه زمانی بوده، منزله باد آنکه همیشه بوده و همیشه باشد، یکتا و بی نیاز است، همسر و فرزند نگیرد.

2- مردی از پشت نهر بلخ آمد و خدمت حضرت رضا (علیه السلام) رسید و عرض کرد: من از شما مسأله ای می پرسم، اگر چنانچه می دانم جواب گوئی به امامت معتقد شوم. امام فرمود: هر چه خواهی پرس، عرض کرد: بمن بگو پروردگارت از کی بوده (و کجا بوده) و چگونه بوده و تکیه اش بر چیست؟ امام فرمود خدای تبارک و تعالی مکانرا مکان کرد بی آنکه خود مکانی داشته باشد و چگونگی را چگونگی ساخت بی آنکه خود چگونگی داشته باشد و بر قدرت خود تکیه دارد، آنمرد برخاست و سر آنحضرت را بوسید و گفت گواهی دهم که شایان پرستش جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست و علی وصی پیغمبر و سرپرست دعوت او پس از وی میباشد و شما نیز پیشوایان راستگو و تویی جانشین بعد از آنها (راجع بتوضیح حدیث به صفحه 101 مراجعه شود، حدیث 3 باب اول).

3- مردی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: به من بگو پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: وای بر تو، به چیزی که در زمانی نبوده گویند، از کی بوده، همانا پروردگار من تبارک و تعالی همیشه بوده و زنده است بدون چگونگی، برای او بود شدن نیست (جمله)) (بود شد)) نسبت بخدا غلط است زیرا این جمله را بکسی گویند که نباشد و سپس پیدا شود) و بودنش را چگونه بودن نباشد، (زیرا او وجود بحت بسیط است و هیچگونه ترکیبی ندارد تا چگونگی داشته باشد) مکانی ندارد، در چیزی نیست و بر چیزی قرار ندارد، و برای منزلت خود مکانی پدید نیآورده، پس از آنکه چیزها را آفرید نیرومند نگشت و از پیش از آنکه چیزی آفریند ناتوان نبود، پیش از آنکه چیزی پدید آورد ترسان نبود، به آنچه در لفظ آید و بخاطر گذرد مانند نیست، پیش از آفریدنش هم از سلطنت جدا نبود و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن جدا نباشد همیشه زنده است بدون زندگی جدای از ذاتش، پیش از آنکه چیزی آفریند پادشاه توانا بود و پس از ایجاد جهان هستی پادشاه مقتدر است، برای او چگونگی و مکان و حدی نیست و بوسیله شهابت به چیزی شناخته نشود، هر چه بماند پیر نگردد، او از چیزی نترسد بلکه تمام چیزها از ترس او قالب تهی کنند، زنده است بدون زندگی پدید آمده و بود قابل وصفی و چگونگی محدودی و مکانیکه در آن ایستد و مکانی که مجاور چیزی باشد، بلکه زنده ایست (که به آثار قدرت و زندگی) شناخته شده و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی دارد، آنچه را خواست بمحض آنکه خواست بمشیت خود پدید آورد، نه محدود است و نه دارای اجزاء وفانی نگردد، او سر آغاز هستی است بدون کیفیت (هر چیز که آغاز چیز دیگر باشد برای او کیفیتی از آن حاصل شود جز آغاز بودن خداوند) و انجام هستی است بدون مکان (مؤخر بودن هر چیز واقع شدن

اوست در مکانی عقب تر از پیشینیان جز ذات باری که اولیت و آخریتش عین ذات اوست) همه چیز نابود است جز ذات او (زیرا همه چیز به منزله سایه و پرتوی از وجود اوست که چون از ارتباط و تعلقشان باو صرفنظر شود جز نابودی چیزی نباشند)، آفرینش و فرمان بدست اوست، پر خیر است پروردگار جهانیان، وای بر تو ای سؤال کننده، همانا پروردگار من خاطره ها او را فرا نگیرد و شبها بر او فرود نیابد و سرگردان نشود (همه چیز نزدش روشن و قطعی است) چیزی به نزدیکی او نرسد، پیش آمدها بر او وارد نشود مسؤل چیزی واقع نگردد و بر چیزی پیشیمان نگردد، چرت و خوابش نبرد، هر چه در آسمانها و زمین و میان آنها وزیر خاکست از آن اوست.

4- یهود گردد رأس الجالوت (بزرگ عالم یهود) اجتماع کرده به او گفتند: این مرد عالم است مقصودشان امیرالمؤمنین علیه السلام بود ما را نزد او ببر تا از او سؤال کنیم، نزدش آمدند، به آنها گفتند: حضرت در خانه خویش است، به انتظار نشستند تا در آمد رأس الجالوت عرض کرد: آمده ایم از شما پرسشی کنیم. فرمود: ای یهودی پرس از هر چه بخاطرت گذرد، گفت: از پروردگارت می پرسم که از چه زمانی بوده؟ فرمود: خدا بوده است بدون پدید آمدن (بدون بودنی زاده برانیت و حقیقتش او همان حقیقت وجود بحت است) و بدون چگونگی (پس صفاتش عین ذاتش باشد) همیشگی است بدون کمیت و کیفیت زمانی (زیرا زمان از مجعولات و مخلوقات است و محال است که در ذات او تأثیری کند) چیزی پیش از او نبوده او خود بدون پیشی پیش از هر پیش است (چون اولیت او عین ذاتش باشد پس اولیتی زائد بر ذات ندارد و چون مبدء المبادی و علت العلل است بر هر پیشی مقدم است) او پایان و نهایتی ندارد، پایان از او منقطع است و او پایان هر پایان است (چون آخریت به او عین ذاتش باشد پس آخریت زائدی ندارد و چون همه چیز پایدار پایان یابد و او باقی باشد پس پایان پایان است) رأس الجالوت گفت: بیائید برویم که او از آنچه هم درباره اش گویند دانشمندتر است.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: مادرت بی تو شود، خدا کی نبوده تا گفته شود از کی بوده، پروردگارم بدون پیشی پیش از هر پیشی بوده و بدون بعدی پس از هر بعدی است، برای پایانش پایان و نهایتی نیست، پایان ها نزد او منقطع شوند پس او نهایت هر پایان است، گفت یا امیرالمؤمنین تو پیغمبری فرمود: وای بر تو، پس بنده ای از بندگان محمدم (صلی الله علیه و آله و سلم) و روایت شده که از آنحضرت سؤال شد: پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمینی آفریند کجا بود؟ فرمود: کلمه این (کجا) پرسش از مکان است و خدا بوده و مکانی نبوده (به توضیح حدیث پیش رجوع شود).

6- امام صادق علیه السلام فرمود: رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمین گمان کنند علی از همه مردم بحاث تر و داناتر است، مرا نزدش برید: شاید از او چیزی پرسم و خطایش را ثابت کنم خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان می خواهم از شما مسأله ای پرسم. فرمود هر چه خواهی پرس گفت: ای امیرمؤمنان

پروردگار ما از کی بوده؟ فرمود: ای یهودی از کی بوده را به کسی گویند که زمانی نبوده آنجا درست است از کی بوده، ولی خدا موجود است بدون بودن پدید آمده ئی، بوده است بدون هیچ کیفیتی آری ای یهودی باز هم آری ای یهودی چگونه برای او قبلی باشد؟ در صورتی که او پیش از پیش است، بدون پایان، و پایانش نهایت ندارد، پایان به او نرسد، پایانها نزد او منقطع شوند، اوست پایان هر پایان، یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حق است و آنچه مخالف آن است باطل (به حدیث 4- رجوع شود).

7- زراره گوید به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده فرمود: آری خدا بوده چیزی نبوده، گفتم: پس کجا بوده؟ حضرت تکیه کرده بود، راست نشست و فرمود: سخن محالی گفתי ای زراره، چون از مکان لا مکان پرسیدی.

8- امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت ای امیر مؤمنان! پروردگارت از کی بوده؟ فرمود: وای بر تو، از کی بوده را به چیزی گویند که زمانی نبوده ولی به آنچه بوده گفته نشود از کی بوده، او بدون پیشی پیش از هر پیش است و بدون بعدی پس از هر بعدی است و او را نهایت پایانی نیست؛ لکن پایانی نیست تا پایانش بانتهای رسد: عرض کرد: آیا تو پیغمبری؟ فرمود مادرت مرگت بیند همانا من بنده ای از بندگان رسول خدایم.

شرح - از مجموع این 8 روایت استفاده می شود که کلمه ((کان الله)) (بوده است خدا) را نسبت به خدا گفتن از باب ضیق تعبیر یا از نظر مشاکلت با الفاظ پیش و پس جمله است زیرا لفظ ((کان)) اگر چه تامه باشد چون به صیغه ماضی است کیفیتی را برای بودن ثابت کند در صورتی که مکرر در این احادیث فرمودند بودن خدا کیفیت ندارد یعنی او بود مطلق و هستی صرف است.

باب انتساب و خویشی

1- امام صادق علیه السلام فرمود: یهود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد و گفتند نسب پروردگار تو را برای ما بیان کن، حضرت سه روز درنگ کرد و پاسخشان نداد سپس سوره (قل هو والله احد) تا آخرش نازل شد.

2- حماد نصیبی گوید از امام صادق علیه السلام درباره ((قل هو الله احد)) پرسیدم فرمود: نسبت خداست به مخلوقش یکتاست، مقصود مخلوق (بی خلل) است، همیشگی است، نیاز مخلوق به اوست او را دست آویزی نباشد که نگاهش دارد، بلکه او همه چیز را با دست آویزشان نگهدارد، مجهول را شناسد و نزد هر جاهلی معروفست (زیرا معرفت حق فطری بشر است و آثار وجودش عالم و جاهل را فرا گرفته است) یکتاست، نه مخلوقش در او باشند و نه او در مخلوقش، محسوس نیست و بلمس در نیاید، دیدگان درکش نکنند، بلند است تا آنجا که نزدیکست (رتبه علم و قدرتش به قدری بالاست که به همه مخلوقش از

نزدیک احاطه دارد) نزدیکست تا آنجا که دور است (از شدت ظهورش مخفی است) نافرمانی شود و پیامرزد. اطاعت شود و پاداش دهد، زمینش او را فرانگیرد و آسمانهایش حامل او نگردند، او با قدرتش همه چیز را برداشته، بی پایان و بی آغاز است فراموش نکند بیهوده گری ننماید غلط نرود، بازی نکند، خواستش را منعی نیست (هر چه خواهد فوراً پدید آید) داوریش (در قیامت) پاداش است (ستم و جور در آن نیست) و فرمانش جاریست: فرزند ندارد تا ارثش برسد (چیزی از او جدا نشده تا قسمتی از او به دیگری منتقل شده باشد) زائیده نیست تا شریکش باشند (تا پدرانش انباز او بلکه بالاتر از او باشند) (از چیزی جدا نشده تا آن چیز در صفات و خصوصیات شریک و مانندش باشد) و هیچ کس همتای او نیست.

3- از امام چهارم علیه السلام راجع به توحید پرسش شد، فرمود: خدای عزوجل دانست که در آخرالزمان مردمی محقق و موشکاف آیند از این رو و سوره ((قل هو الله احد)) و آیات سوره حدید را که آخرش ((و هو علیم بذات الصدور)) است نازل فرمود، پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است.

4- عبدالعزیز گوید از حضرت رضا علیه السلام راجع به توحید پرسیدم، فرمود: هر که ((قل هو الله احد)) را بخواند و به آن ایمان آورد توحید را شناخته است، عرض کردم: این سوره را چگونه بخواند؟ فرمود چنانکه مردم می خوانند و خود حضرت این جمله را افزود: چنین است پروردگرم (چنین است پروردگرم) (افزودن این جمله پس از پایان سوره مستحب است و مانند گفتن ((صدق الله العلی العظیم)) پس از پایان قرآن و گفتن ((لبیک)) بعد از ((یا ایها الذین آمنوا)) می باشد.

باب نهمی از سخن گفتن در چگونگی

1- امام باقر علیه السلام فرمود: درباره خلق خدا سخن گوئید و راجع به خدا سخن نگوئید زیرا سخن راجع به خدا جز سرگردانی برای گوینده زیاد نکند. و در روایت دیگری از حریر است درباره هر چیزی سخن گوئید ولی راجع به ذات خدا سخن نگوئید.

2- امام صادق علیه السلام گوید: خدای عزوجل می فرماید (سوره 53) همانا پایان و سرانجام سوی پروردگارت باشد. پس چون سخن به خدا رسید باز ایستید.

3- و به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد مردم همیشه و از هر دری سخن گویند تا آنجا که درباره خدا هم سخن گویند چون شما آنرا شنیدید، بگوئید: شایسته پرسش جز خدای یکتای بیمانند نیست.

4- امام باقر به زیاد فرمود: ای زیاد از گفتگوهای دشمنی خیز بپرهیز که موجب شک شود و عمل را تباه کند و صاحبش را هلاک نماید و ممکن است در آن میان کسی سخنی گوید و آمرزیده نشود، در زمان گذشته مردمی علمی را که واگذارشان شده بودند ترک کردند و در طلب علمی که از آن نهی شده بودند رفتند تا آنجا که سخنشان به خدا رسید و سرگردان شدند و کارشان (در حیرت و دهشت) به جایی رسید که مردی

را از پیش او صدا می زدند و او به پشت سرش جواب می داد و از پشت سرش صدا می کردند و او به پیش رو پاسخ می گفت و در روایت دیگر است: تا آنجا که در زمین سرگردان شدند.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره خدا فکر کند که او چگونه است هلاک گردد.

6- و فرمود: پادشاه والا- مقامی در انجمنش نسبت به پروردگار تبارک و تعالی ناروا سخن گفت پس از آن گم گشت و معلوم نشد کجا رفت.

7- امام باقر علیه السلام فرمود: از تفکر درباره خدا بپرهیزید، ولی اگر خواستید در عظمتش بیندیشید در عظمت خلقش نظر کنید.

8- امام ششم علیه السلام فرمود: ای پسر آدم: اگر دل ترا پرنده ای بخورد سیرش نکند و اگر بر چشمت سوراخ سوزنی نهند آنرا بپوشانید، تو خواهی با این دو (عضو کوچک) سلطه آسمانها و زمین را بشناسی، اگر راست می گوئی این خورشید است که مخلوقی از مخلوقات خداست، اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی چنانست که تو می گوئی.

9- و فرمود: یک یهودی که نامش ((سبخت)) بود خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا: آمده ام تا درباره پروردگارت از تو سؤال کنم. اگر پاسخ مرا دادی می پذیرم و گرنه بر می گردم. فرمود: از آنچه خواهی بپرس گفت: پروردگارت در کجاست؟ فرمود: او در همه جاست و در جای محدودی نیست، گفت: خدا چگونه است؟ فرمود: چگونه توانم پروردگار مرا بچگونگی توصیف کنم در صورتیکه چگونگی مخلوقست و خدا بمخلوقش توصیف نشود (زیرا وصف هر چیزی مختص خود او است و دیگری آن را وصف را ندارد نتوان بدان توصیفش کرد) گفت: از کجا بدانیم تو پیغمبر خدائی؟ چون بگفت هر سنگ و چیز دیگری که در اطرافش بود بلغت عربی واضح گویا شدند که: ای ((سبخت)) او فرستاده خداست، سبخت گفت: تا امروز مطلبی واضحتر از این ندیده ام سپس گفت: گواهم که معبودی جز خدا نیست و توئی فرستاده خدا.

10- ابن عتیک گوید: سؤالی درباره صفت خدا از امام باقر علیه السلام لام نمودم حضرت دستش بسوی آسمان بلند کرد و فرمود: والاست خدای جبار، والاست خدای جبار، هر که به آنچه آنجاست دست درازی کند هلاک گردد.

باب ابطال دیدن خدا

1- یعقوب بن اسحاق گوید: بامام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که: چگونه بنده پروردگارش را پرستد در صورتیکه او را نبیند، آنحضرت نوشت: ای ابایوسف: آقا و مولا- ولی نعمت من و پدرانم بزرگتر از آنستکه دیده شود. گوید از آنحضرت سؤال کردم آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پروردگارش را دیده است، در جواب نوشت خدای تبارک و تعالی از نور عظمتش بقلب پیغمبرش آنچه دوست داشت ارائه فرمود.

2- صفوان بن یحیی گوید: ابوقره محدث از من خواست که او را خدمت حضرت رضا(علیه السلام) برم، از آنحضرت اجازه خواستم، اجازه فرمود، ابوقره بمحضرش رسید و از حلال و حرام و احکام دین پرسش کرد تا آنکه سؤالش بتوحید رسید و عرض کرد: برای ما چنین روایت کرده اند که خدا دیدار و هم سخنی خویش را میان دو پیغمبر تقسیم فرمود: قسمت هم سخنی را بموسی و قسمت دیدار خویش را به محمد عطا کرد. حضرت فرمود: پس آنکه از طرف خدا بجن و انس رسانید که: دیده ها او را درک نکند، علم مخلوق باو احاطه نکند، چیزی مانند او نیست، کی بود؟ مگر محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) نبود؟ عرض کرد:

چرا، فرمود: چگونه ممکن است مردی بسوی تمام مخلوق آید و به آنها گوید که از اجانب خدا آمده و آنها را بفرمان خدا بسوی خدا خواند و بگوید: دیده ها خدا را در نیابند و علمشان باو احاطه نکند و چیزی مانندش نیست سپس همین مرد بگوید: من بچشم خدا را دیدم و باو احاطه علمی پیدا کردم و او بشکل انسانست!!! خجالت نمی کشید؟! زناده نتوانستند چنین نسبتی باو دهند که او چیزی از جانب خدا آورد و سپس از راه دیگر خلاف آنرا گوید.

ابوقره گفت: خدا خود فرماید: (13 سوره 53) بتحقیق او را در فرود آمدن دیگری دید. حضرت ابوالحسن(علیه السلام) فرمود: بعد از این آیه، آیه ایست که دلالت دارد بر آنچه پیغمبر دیده، خدا فرماید: (آیه 11) دل آنچه را دید دروغ نشمرد یعنی دل محمد آنچه را چشمش دید، دروغ ندانست سپس خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید (آیه 18) پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید، و آیات خدا غیر خود خداست، و باز خدا فرماید: مردم احاطه علمی بخدا پیدا نکنند، در صورتیکه اگر دیدگان او را بینند علمشان باو احاطه کرده و دریافت او واقع شده است. ابوقره عرض کرد: پس روایات تکذیب می نمایند. فرمود: هرگاه روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم، و آنچه مسلمین بر آن اتفاق دارند اینستکه: احاطه علمی باو پیدا نشود، دیدگان او را درک نکنند، چیزی مانند او نیست.

3- محمد بن عبید گوید: بحضرت رضا(علیه السلام) نامه نوشتم و درباره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده اند سؤال کردم و خواستم که این مطلب را برایم شرح دهد، حضرت بخط خود نوشت: همه اتفاق دارند و اختلافی میان آنها نیست که شناسائی از راه دیدن ضروری و قطعی است، پس اگر درست باشد که خدا بچشم دیده شود قطعاً شناختن او حاصل شود، آنگاه این شناخت بیرون از این نیست که یا ایمان است و یا ایمان نیست، اگر این شناسایی از راه دین ایمان باشد پس شناسائی در دنیا که از راه کسب دلیل است ایمان نباشد زیرا این شناسایی ضد آن است و باید در دنیا مؤمنی وجود نداشته باشد زیرا ایشان خدا عز ذکره را ندیده اند و اگر شناسائی از راه دیدن ایمان نباشد، شناسائی از راه کسب دلیل بیرون از آن نیست

که یا در معاد نابود شود و نباید نابود شود (و یا نابود نشود)، این دلیل است بر اینکه خدای عز و جل به چشم دیده نشود زیرا دیدن به چشم به آنچه گفتیم می رسد.

4- احمد بن اسحاق گوید: بامام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از دیدن خدا و اختلاف مردم در آن سؤال کردم. آنحضرت نوشت: تا وقتی که میان بیننده و دیده شده (هدف دید) هوائیکه دید در آن نفوذ کند نباشد دیدن صورت نگیرد، پس اگر چنین هوائی از میان بیننده و هدف قطع شود دیدن درست نشود و در صورت درستی هم مانند شدن بیننده به هدف است (در اینکه هر دو جایگزین شده و در جهت مخصوصی هستند) زیرا بیننده چون برابر هدف قرار گرفت از نظر شرط دیدن میان آنها تشبیه واقع شود، و این همان تشبیه ممتنع است (که خدا را؛ ه ه مانندی باشد) زیرا اتصال بین اسباب و مسببات حتمی است.

5- مردی از خوارج خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر چه چیز را می پرسی؟ فرمود: خدای تعالی را، گفت او را دیده ئی فرمود: دیدگان او را بینائی چشم نبینند ولی دلها او را بحقیقت ایمان دیده اند، با سنجش شناخته نشود و با حواس درک نشود و به مردم مانند نیست، با آیاتش توصیف شده و با علامات شناخته شده، در داوریش ستم نکند، اوست خدا سزاوار پرستشی جز او نیست، مرد خارجی بیرون رفت و میگفت: خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: عالمی خدمت امیرالمؤمنین رسید و گفت ای امیرمؤمنان: پروردگارت را هنگام پرستش او دیده ئی! فرمود: وای بر تو! من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده ام پرستم، عرض کرد: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نکنند ولی دلها با حقایق ایمان او را دیده اند.

7- عاصم بن حمید گوید: با امام صادق علیه السلام درباره آنچه راجع بدیدن خدا روایت کنند مذاکره میکردم، حضرت فرمود: این خورشید یک هفتادم نور کرسی است و کرسی یک هفتادم نور عرش و عرش یک هفتادم نور حجاب و حجاب یک هفتادم نور ستر، اگر آنها راست گویند چشم خود را بهمین خورشید وقتیکه در ابر نباشد بدوزند.

8- حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا بجائی رسانید که جبرئیل هیچگاه به آنجا گام ننهاده بود، سپس از پیش دیده پیغمبر پرده برداشته شد و خدا از نور عظمت خویش به آنحضرت آنچه دوست داشت ارائه فرمود: (درباره آیه شریفه (((دیدگان او را در نیابند ولی او دیدگان را دریابد)).

9- ابن سنان گوید: امام صادق علیه السلام راجع به آیه (104 سوره 6) دیدگان او را در نیابند، فرمود: مقصود احاطه وهم است (یعنی معنی مقصود از آیه شریفه اینست که خدا در خاطرها ننگد و چشم دل باو دست نیابد) مگر نمی بینی خدا چه می فرماید (آیه 104 سوره انعام) از پروردگارتان بصیرتها سوی شما آمده، که مقصود بینائی بچشم نیست (و نیز در آیه 104 سوره 6) فرماید هر که بینا شد بسود خودش باشد که

مقصود بینائی بچشم نیست، (سپس فرماید) و هر که کور گشت بزبان خودش باشد، که مقصود کوری چشم نیست، همانا مقصود احاطه وهم است چنانکه می گویند فلانی بشعر بیناست و فلانی بفقہ بیناست و فلانی بسکه پول بیناست و فلانی بلباس بیناست، خدا بزرگوارتر از اینست که بچشم دیده شود. (خلاصه اینکه چون دیدن خدا بچشم محالست و هیچکس خیال آنرا نمی کند آیه شریفه آنرا نفی نکرده است تا از قبیل توضیح واضح باشد بلکه مقصود از آیه شریفه احاطه وهم است بخدا و گنجیدن کنه ذات در خاطر انسان که چون توهم این معنی ممکن است آیه شریفه آنرا نفی نموده.

10- ابوهاشم گوید: بامام رضا(علیه السلام) عرض کردم: می توان خدا را توصیف نمود؟ فرمود: مگر قرآن نمی خوانی؟ عرض کردم: چرا فرمود: مگر نخوانده ئی گفته خدایتعالی را ((أبصار درکش نکنند و خاطرات دلها از بینائی چشمها قویتر است، خاطرات او را درک نکنند و او خاطرات را درک کند.

11- ابوهاشم گوید: بحضرت جواد(علیه السلام) آیه ((لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار)) را عرض کردم، فرمود: ای اباهاشم خاطره دلها دقیقتر از بینائی چشمهاست، زیرا توگاهی با خاطره دلت سند و هند و شهرهائیکه به آنها نرفته ای درک می کنی ولی با چشمت درک نمیکنی، خاطره دلها خدا را درک نکنند تا چه رسد به بینائی چشمها.

12- هشام بن حکم گوید: تمام اشیاء با دو چیز درک شوند: حواس پنجگانه و دل، و ادراک حواس بر سه قسم است: 1- ادراک بوسیله دخالت 2- ادراک بوسیله لمس کردن 3- ادراک بدون دخالت و لمس کردن. اما ادراک بوسیله دخالت در صداها و بوئیدنیها و چشیدننیها است (که صوت داخل گوش شود و هوای متعفن داخل بینی و چشیدننی داخل بصاق و زبان) و اما ادراک بلمس در شناختن اشکال هندسی مانند مربع و مثلث (چنانچه در تاریکی دست روی جسم مثلث و مربع گذاریم) و نیز در شناختن نرمی و زبری و گرمی و سردی است و اما ادراک بی دخالت و لمس کردن با چشم است زیرا که چشم چیزها را درک می کند بدون لمس و دخالت در جانب خود و نه در جانب آنها (مثلا انسان که قلمرا می بیند نه قلم بچشم او در آید و به آن سایید و نه چشم بطرف قلم رود و اینکار کند) و ادراک بچشم راه و وسیله مخصوصی دارد، راهش هوا و وسیله اش روشنی است که چون راه بین چشم و هدف متصل شد و وسیله برجا بود، چشم آنچه را در ملاقاتش باشد مانند رنگها و پیکرها درک کند و اگر چشمرا بچیزی وادارند که راهی برایش نباشد بازگشت کند و پشت سرشرا (که پیکر بیننده است) نشان دهد، مانند کسیکه در آینه بنگرد چشمش در آینه نفوذ نکند و چون راه نفوذ در آینه را ندارد بازگشت کند و پشت سرشرا نشان دهد، همچنین کسیکه در آب صاف بنگرد بینائیش بر گردد و پشت سرشرا نشان دهد زیرا راهی برای نفوذ چشمش نیست و اما دل تسلطش بهوا و فضای جهانست، و او آنچه را در فضاست درک کند و بخاطر گذراند، و اگر دل را بدرک آنچه در فضا نیست وادار کند و آن شناختن خدای جل و عز است زیرا کسی

که چنین کند غیر آنچه در فضاست درک نکند چنانچه راجع بچشم گفتیم، خدا بزرگتر از اینستکه مانند خلقش باشد.

توضیح این روایت مرسل و موقوفست یعنی سندش بامام (علیه السلام) نرسیده و تنها از قول هشام بن حکم که از اکابر اصحاب حضرت صادق و بلکه شاگرد اول مکتب آنحضرت است نقل شده است پس سخن او متخذ از فرمایش امام علیه السلام و یا عین کلام آنحضرتست.

باب نهی از توصیف خدا به غیر آنچه خود توصیف نموده

1- ابن عتیک گوید: بامام صادق علیه السلام نامه نوشتم و توسط عبدالملک بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق خدا را بشکل و ترسیم وصف میکنند، اگر صلاح دانید خدا مرا قربانت کند روش درست خداشناسی را برایم مرقوم دارید. حضرت بمن چنین نوشت: خدایت رحمت کناد از خداشناسی و عقیده مردم معاصرت سؤال کردی، برتر است آنخدائیکه چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، برتر است از آنچه توصیف کنند: توصیف کنندگانیکه او را بمخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند، بدان که خدایت رحمت کنادروش درست خدا بر کنار ساز، نه سلب درست است و نه تشبیه (یعنی نه نفی و انکار خدا و نه تشبیه او بمخلوق) اوست خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه واصفان گویند، از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید.

2- ابو حمزه گوید: امام چهارم علیه السلام بمن فرمود: ای ابا حمزه: همانا خدا بهیچ محدودیتی توصیف نشود، پروردگار ما بزرگتر از وصف است، چگونه بمحدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد بینائیاها او را درک نکنند و او بینائیاها را درک کند و او لطیف و آگاهست.

3- خزرارو محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت رضا شرفیاب شدیم و برای آنحضرت نقل کردیم، روایتیکه: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پروردگارش را بصورت جوان آراسته سی ساله دیده و گفتم: هشتم و بن سالم و صاحب طلاق و میثمی میگویند: خدا تا ناف میان خالی بود و باقی تنش توپر، حضرت برای خدا بسجده افتاد و فرمود: منزهی تو، ترا نشناختند و یگانه ات ندانستند، از این رو برایت صفت ترا شیدند، منزهی تو، اگر ترا میشناختند به آنچه خود را توصیف کرده ئی توصیف میکردند، منزهی تو، چگونه بخود اجازه دادند که ترا بدیگری تشبیه کنند بار خدایا، من ترا جز به آنچه خود ستوده ئی نستانم و بمخلوقت مانند نسازم، تو هر خیری را سزاواری، مرا از مردم ستمگر قرار مده سپس بما توجه نمود و فرمود: هر چه بخاطرتان گذشت خدا را غیر آن دانید، بعد فرمود: ما آل محمد طریق معتدلی (صراط مستقیم) باشیم که غلو کننده بما نرسد و عقب افتاده از ما نگذرد (مثل آنکه ما امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه بلافصل دانیم ولی یکدسته غلو کرده او را خدا دانند و یکدسته عقب افتاده در رتبه چهارم دانند، ایندو دسته باید در عقیده خود را بما که در

حد وسطیم رسانند تا نجات یابند) ای محمد هنگامیکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بعظمت پروردگارش نظر افکند جوان آراسته و در سن سی سالگی بود ای محمد! پروردگار عزوجل من بزرگتر از اینست که بصفت آفریدگان باشد. عرض کردم: قربانت گردم، کی بود که دو پایش در سبزه بود؟ فرمود: محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) بود که چون با دل متوجه پروردگارش شد، خدا او را در نوری مانند نور حجت (معارف و عقول) قرار داد تا آنجا که آنچه در حجت بود برایش هویدا گشت، همانا نور خدا که از او خلقت شده، نور سبز و سرخ و سفید و رنگهای دیگر است، ای محمد! عقیده ما همان است که قرآن و حدیث به آن گواهی دهد.

4- امام چهارم علیه السلام فرمود: اگر اهل آسمان و زمین انجمن کنند که خدا را به عظمتش توصیف کنند نتوانند:

5- سهل از قول همدانی گوید که من نوشتم به امام که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورتست، حضرت بخط خود نوشت: منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست (سهل گوید که همدانی گفت: دانا) یا گفت بینا.

6- محمد بن حکیم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم نوشت: خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از این است که حقیقت صفتش درک شود، پس او را به آنچه خود توصیف نموده بستائید و از غیر آن باز ایستید (از پیش خود چیزی نگوئید).

7- مفصل گوید از حضرت ابوالحسن علیه السلام مطلبی از صفت خدا پرسیدم، فرمود: از آنچه در قرآن است تجاوز نکنید.

8- کاشانی گوید: به امام علیه السلام نوشتم که معاصرین ما درباره توحید اختلاف دارند، حضرت نوشت منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

9- نیشابوری گوید: بامام علیه السلام نوشتم که مردم زمان ما درباره توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورت است، حضرت به من نوشت: منزله باد اونکه محدود نباشد و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند و او شنوا و بیناست.

10- سهیل گوید: در سال 255 به حضرت عسکری نوشتم که اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند: برخی گویند او جسم است و بعضی گویند او صورت است اگر صلاح بدانی به چاکر خود لطف کنید و به من بیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن تجاوز نکنم انجام میدهم، حضرت به خط خود مرقوم فرمود از توحید پرسیدی در صورتی که از شما برکنار است (وظیفه شما نیست) خدا یگانه و یکتاست، نزاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست، او خالق است و مخلوق نیست خدای تبارک و تعالی هر چه خواهد از جسم و غیر جسم بیافریند و خودش جسم نیست، آنچه خواهد صورتگری کند و خودش صورت نیست،

سپاسش بزرگست و نامهایش مقدستر از آنکه برایش ماندی جز خود او باشد، چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست.

11- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدا را توصیف نتوان کرد چگونه توان توصیف نمود که در کتابش فرماید: (91 سوره 6) خدا را چنانکه شأن اوست نشناختند، پس خدا با هیچ مقیاسی توصیف نشود جز آنکه بزرگتر از آنست.

12- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا بزرگست و با بندگان توصیفش نتواند و به حقیقت عظمتش نرسند، بینائیا او را درک نکنند و او بینائیا را درک کند و او لطیف و آگاهست، به چگونگی و جایگزینی و چه سوئی توصیف نشود (نتوان گفت خدا چگونه است یا به کجاست یا در چه سواست) چگونه توانم او را به چگونگی وصف کنم با اینکه چگونگی را او آفرید تا چگونگی شد و بوسیله چگونگی که برای ما قرار داد چگونگی شناخته شد یا چگونه توانم او را به جایگزینی وصف کنم در صورتیکه او جا را آفرید تا جا محقق شد و ما به وسیله جایگزینی که برای ما قرار داد معنی جایگزینی را فهمیدیم، یا چگونه توانم او را به در چه سواست وصف کنم در صورتیکه او سو و جهت آفرید تا آن محقق شد و ما به وسیله جهتی که برای خود ما قرار داد سو و جهت را فهمیدیم، پس خدای تبارک و تعالی در همه جا داخل و از همه چیز خارج است (علم و قدرتش به همه جا احاطه دارد و ذاتش غیر همه چیز است) بینائیا درکش نکنند و او بینائیا را درک کند (چشم در حالیکه همه چیز را می بیند خودش را و دیدنش را و ابزار دیدنش را درک نمی کند اما خدا اینها را درک می کند تا چه رسد به چیزهائیکه چشم می بیند چنانچه در آیه دیگر فرماید نگاه خیانت آمیز را می داند) شایسته پرستشی جز خدای فراز و بزرگ نیست و او لطیف است و آگاه.

باب نهمی از جسم و صورت درباره خدا

1- ابن ابی حمزه گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت میکرد که: خدا جسمی است، توپر، نورانی شناختنش ضروری، بهر کس از مخلوش که خواهد منت نهد، حضرت فرمود: منزه باد، آنکه کسی جز او نداند که او چگونه است، چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست. محدود نگردد، بحس در نیاید، سوده نشود، حواس درکش نکنند، چیزی بر او احاطه نکند نه جسم است و نه صورت و نه ترسیم و نه محدود.

2- حمزه بن محمد گوید: حضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتیم و درباره جسم و صورت از او پرسیدم، حضرت نوشته است که منزه باد آنکه چیزی ماندش نیست، نه جسم است و نه صورت.

3- محمد بن زید گوید خدمت حضرت رضا شرفیاب شدم و درباره توحید پرسیدم، حضرت برایم دیکته کرد: ستایش خدا را است که همه چیز را بدون نقشه پدید آورد و بقدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد آنها را از چیزی نیافرید تا اختراع صادق نیاید و علت و سببی در میان نبود تا ابتکار صحیح نباشد آنچه را

خواست چنانچه خواست با یکنثائی خویش برای اظهار حکمت و حقیقت ربوبیتش آفرید، خردها او را به دست نگیرد و خاطرها به او نرسند، بینائیها درکش نکنند و در اندازه ننگند، در آستانش تعبیر ناتوان و بینائی ها در مانده اند هر گونه ستایش در مقام او نارسا است، بی پرده نهان است و بی پوشش پوشیده، نادیده شناخته شده و بی تصور ستوده گردیده و بی جسم توصیف شده، شایسته ستایشی جز خدای بزرگ متعال نیست.

4- محمد بن حکیم گوید: برای موسی بن جعفر علیه السلام گفتار جوایقی را بیان کردم و گفتار هشام بن حکم را حکایت نمودم: خدا جسم است، حضرت فرمود: خدای تعالی را چیزی مانند نیست، چه دشنام و ناسزائی بزرگتر است از گفته کسی که خالق همه چیز را به جسم یا صورت یا مخلوقش یا محدودیت و اعضاء توصیف کند خدای از این گفتار بسیار برتری دارد.

5- ابن فرج گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم درباره قول هشام بن حکم که خدا جسم است و هشام بن سالم که او صورت است پرسیدم حضرت نوشت: سرگردانی حیرت زده را از خود دور کن و از شیطان به خدا پناه بر این گفتار، گفتار آن دو هشام نیست. (زیرا این دو نفر از بزرگان و ثقات اصحاب می باشند).

باب صفات ذات

1- ابوبصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود خدای عزوجل همیشه پروردگار ما و علم عین ذاتش بوده آنگاه که معلومی وجود نداشت و شنیدن عین ذاتش بود زمانیکه شنیده شده ای وجود نداشت و بینائی عین ذاتش بوده آنگاه که دیده شده ئی وجود نداشت و قدرت عین ذاتش بوده زمانیکه مقدری نبود، پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد علمش بر معلوم منطبق گشت و شنیدنش بر شنیده شد و بینائیش بر دیده شده و قدرتش بر مقدر بر مقدر آور ابوبصیر گوید: عرض کردم: پس خدا همیشه متکلم است؟ فرمود: کلام صفتی است پدید شونده ازلی و قدیم نیست، خدای بود و متکلم نبود.

2- امام باقر (علیه السلام) فرمود: خدای عزوجل بود و چیزی با او نبود و همیشه عالم بود به آنچه پدید می آید و علم او به آن پیش از بودنش مانند علم اوست به آن بعد از بودنش.

3- کاهلی گوید: درباره جمله ((سپاس خدا راست تا نهایت علمش)) که در دعائی است بحضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم. حضرت بمن نوشت: نگو ((نهایت علمش)) زیرا علمش را نهایی نیست بلکه بگو ((نهایت رضایتش)) (زیرا که رضایت او مربوط باعمال صالح بندگانست که محدود و متناهی است).

4- ایوب بن نوح گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم و از او پرسیدم: آیا خدای عزوجل عالم بود به هر چیز پیش از آنکه آنها را بیافریند و پدید آرد یا آنکه نمی دانست تا آنها را آفرید و آفرینش و بودن آنها را اراده کرد و علم پیدا کرد به مخلوق هنگامیکه خلق کرد و بموجود هنگامی که موجود کرد؟ پس به خط

خود مرقوم فرمود: خدا همیشه به همه چیز علم دارد پیش از خلقت آنها مانند علم داشتنش به آنها بعد از خلقتشان.

5- جعفر بن محمد بن حمزه گوید نوشتم بامام علیه السلام و پرسیدم که دوستان شما درباره علم خدا اختلاف دارند بعضی گویند: خدا پیش از خلقت اشیاء هم عالمست و بعضی گویند: ما نمی گوئیم خدا همیشه عالمست، زیرا معنی می داند، خلق می کند است پس اگر علم همیشگی برای او ثابت کنیم: چیزی همیشگی با او ثابت کرده ایم (وقائل بدو قدیم شده ایم) اگر صلاح بدانید خدایم قربانت کند نسبت باین موضوع چیزی بمن بیاموزید تا بر آن بایستم و از آن در نگذرم، حضرت بخط خود مرقوم فرمود خدا همیشه عالم است پر خیر و بلند است یاد او.

6- فضیل گوید: بامام باقر علیه السلام عرضه داشتم: قربانت، اگر صلاح بدانید بمن بفهمانید که آیا خدای جل و جبهه پیش از اینکه مخلوق را بیافریند می دانست که یکتاست؟ زیرا دوستان شما اختلاف کرده، بعضی گویند: پیش از آنکه مخلوقی آفریند عالم بود و بعضی گویند معنی می دانید خلق می کند است پس خدا امروز می داند که پیش از خلقت اشیاء یگانه بوده و اینها گویند اگر ثابت کنیم که او همیشه بیگانگی خود عالم بوده در ازل با او چیز دیگری ثابت کرده ایم. آقای من اگر صلاح دانید بمن بیاموزید چیزی را که از آن تجاوز نکنم: حضرت نوشت: خدای تبارک و تعالی ذکره همیشه عالم است.

باب دیگری که از جمله باب اولست

1- از علی بن ابراهیم امام صادق علیه السلام که فرمودند در صفت قدیم که او واحد، صمد و یکتا معنی است، معانی زیاد و مختلفی ندارد (علم و قدرت و سایر صفاتش همه بذاتش بر می گردند بلکه عین ذاتند) عرض کردم مردمی از اهل عراق معتقدند که او می شنود بوسیله غیر آنچه می بیند و می بیند بوسیله غیر آنچه می شنود، فرمود دروغ گفتند و از دین منحرف شدند و خدا را تشبیه کردند خدا برتر از آنست خدا شنوا و بیناست، می شنود به آنچه می بیند و می بیند به آنچه می شنود، عرض کردم: آنها عقیده دارند که خدا بیناست به همان معنائیکه آنها از بینائی تعقل می کنند فرمود: خدای برتر است، تعقل شود هر چیز که بصفت مخلوق باشد و خدا چنین نیست.

2- امام صادق بزندیقی که به آن حضرت عرض کرد: آیا خدا شنوا او بیناست؟ فرمود: خدا شنوا و بیناست شنواست بدون عضو، بیناست بدون ابزار، بلکه بذات خود می شنود و بذات خود می بیند و اینکه گویم بذات خود می شنود معنی این نیست که او چیز است و ذات چیز دیگر، ولی چون تواز من پرسیدی برای فهمانیدن بتو خواستم آنچه در دل دارم بلفظ آورم، پس می گویم خدا می شنوم به تمام ذاتش ولی نه به آن معنی که ذاتش بعض و پاره داشته باشد چنانکه تمام ما دارای بعض است بلکه مقصودم فهمانیدن بتو

و تعبیر از ضمیرم بود و بازگشت سخنم به این است که او شنوا، بینا، دانا: آگاهست بدون آنکه ذات و صفتش اختلاف پیدا کند (برای این

باب اراده از صفات فعل است و سایر صفات فعل

1- عاصم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا همیشه مرید (با اراده) است؟ فرمود: مرید نمی باشد مگر با بودن مراد (اراده شده) با او، خدا همیشه عالم و قادر است و سپس اراده کرده است (هنگامی که خواست چیزی خلق کند).

2- بکیرین اعین گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم علم و مشیت خدا با هم فرق دارند یا یک چیزند فرمود: علم غیر مشیت است (دانستن غیر خواستن است) مگر نمی بینی که خودت می گوئی این کار خواهم کرد و اگر خدا بخواهد و نمی گوئی این کار خواهم کرد اگر خدا بداند، پس اینکه گوئی اگر خدا بخواهد دلیل است بر اینکه خدا نخواسته و چون خواست، آنچه را خواست چنانچه خواست واقع شود، پس علم خدا پیش از مشیت اوست.

3- صفوان گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم، اراده خدا و اراده مخلوق را برایم بیان کنید، فرمود: اراده مخلوق ضمیر و آهنگ درونی او است و آنچه پس از آن از او سر می زند، و اما اراده خدای تعالی همان پدید آوردن اوست نه چیز دیگر، زیرا او نیندیشد و آهنگ نکند و تفکر ننماید، این صفات در او نیست و صفات مخلوقست، پس اراده خدا همان فعل او است نه چیز دیگر، به هر چو خواهد موجود شود گوید ((باش پس می باشد))) (موجود شو بلافاصله موجود شود) بدون لفظ و سخن بزبان و آهنگ و تفکر، و اراده خدا چگونگی ندارد چنانچه ذات او چگونگی ندارد.

4- یکی از شیعیان از محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شد که عمر و بن عبید وارد شد و گفت: قربانت خدای تبارک و تعالی که فرماید: ((هر که غضب من به او در آید سقوط کند)) معنی این غضب چیست؟ فرمود آن کیفر است، ای عمر و کسیکه گمان کند خدا از حالی به حال دیگر در آید او را بصفتم مخلوق توصیف نموده است، خدای تعالی را چیزی از جا نکند تا تغییرش دهد (او مخلوق است که غضب از جایش بکند و تغییرش دهد).

5- هشام بن حکم گوید: از جمله پرسش زندیق از امام صادق علیه السلام این بود که: خدا خشنودی و خشم دارد؟ حضرت فرمود آری ولی خشم و خشنودی او طبق آنچه در مخلوقین پیدا می شود نیست، زیرا که خشنودی حالتی است که به انسان وارد می شود و او را از حالی به حالی بر می گرداند چونکه مخلوق تو خالی ساخته شده و به هم آمیخته است، هر چیز در او راه دخولی دارد و خالق ما را راه دخولی بر اشیاء نیست زیرا او یکتاست، ذاتش یگانه و صفتش یگانه است، پس خرسندی او پاداش او و خشمش کیفرش

می باشد بدون اینکه چیزی در او تأثیر کند و او را برانگیزاند و از حالی به حالی گرداند، زیرا این تغییرات از صفات مخلوقین ناتوان نیازمند است.

باب حدوث اسماء

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، بلفظ ادا نشود تن و کالبد ندارد، بتشبیه موصوف نشود، برنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهم کننده باو دست نیابد، نهانست بی پرده، خدای آن را یک کلمه تمام قرار داد دارای چهار جزء مقارن که هیچ پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزونست، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان ((الله)) تبارک و تعالی است، و خدای سبحان برای هر اسمی از این اسماء چهار رکن مسخر فرمود که جمعا 12 رکن می شود، سپس در برابر هر رکنی 30 اسم که به آنها منسوبند آفرید که آنها، رحمن رحیم، ملک، قدوس، خالق باری و مصور، حی قیوم، بی چرت و خواب و علیم، خبیر. سمیع، بصیر حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، منشی، بدیع رفیع جلیل، کریم، رزاق: زنده کننده، می راننده، باعث، وارث، می باشد، این اسماء با اسماء حسنی تا 360 اسم کامل شود فروع این سه اسم می باشند و آن سه ارکانند و آن یک اسم مکنون مخزون بسبب این اسماء سه گانه پنهان شده، اینست معنی قول خداوند (سوره 17) بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید نامهای نیکو از اوست.

توضیح مرحوم مجلسی ره گوید: این حدیث از احادیث متشابه و اسرار غامض است که جز خدا و راسخین در علم تأویل آن ندانند پس بهتر اینستکه نسبت به آن سکوت کنیم و اقرار نمائیم که فهم ما عاجز از درک آن است. ولی با وجود این می فرماید بواسطه پیروی از دیگران که در این حدیث سخن گفته اند سخنی بر سبیل احتمال می گوئیم.

باب معانی اسماء و اشتقاق آنها

1- ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر ((بسم الله الرحمن الرحیم)) را پرسیدم، فرمود: بآه بهاء (روشنی) خدا و سین سناء (رفعت) خداست و میم مجد (بزرگواری) خداست و بعضی روایت کرده اند که میم ملک (سلطنت) خداست و الله معبود هر چیز است، رحمن مهربان است بتمام خلقش، رحیم مهربانست بخصوص مؤمنین.

2- هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام راجع باشتقاق اسماء خدا پرسید، الله از چه مشتق است؟ فرمود: ای هشام الله مشتق از اله (پرستش شده) است و پرستش شده شایسته پرستشی لازم دارد، و نام غیر صاحب نام است کسیکه تنها نام را بدون صاحب نام پرستند کافر گشته و در حقیقت چیزی نپرستیده است و هر که نام و صاحب نام است را پرستد مشرک گشته و دو چیز پرستیده است و کسیکه صاحب نام را پرستد نه نام را آنست یکتا پرستی، ای هشام فهمیدی؟ عرض کردم: توضیح بیشتری برآیم دهید، فرمود: خدا را نودونه نام است اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبودی باشد، ولی خدا معنی (و ذات یگانه) ایستکه همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیر او باشند، ای هشام نان اسم خوردنی ست و آب اسم آشامیدنی و جامه اسم پوشیدنی و آتش اسم سوختنی، فهمیدی ای هشام بطوریکه بتوانی دفاع کنی و بر دشمنان ما که با خدا دیگری را شریک گرفته اند در مباحثه غلبه کنی؟ عرض کردم آری، فرمود ای هشام خدایت به آن سود دهد و بر آن پا بر جایت دارد، هشام گوید: از زمانیکه از آنمجلس بر خاستم دیگر در بحث توحید کسی بر من غلبه نکرد.

3- از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) راجع به معنی الله سؤال شد فرمود: خدا بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد (چون استیلاء و تسلط بر همه موجودات لازمه معنی الوهیت است حضرت بلازم معنی پاسخش داد).

4- ابن هلال گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) تفسیر قول خدا (آیه 36 سوره 24) خدا نور آسمانها و زمین است را پرسیدم فرمود: خدا هادی اهل آسمانها و هادی اهل زمین است و در روایت برقی بلفظ مصدر یا ماضی وارد شده.

5- ابن ابی یعفر گوید: از حضرت صادق علیه السلام راجع بقول خدا ((او اول و آخر است)) پرسیدم و گفتم. معنی اول را فهمیدم و اما آخر را شما تفسیرش را برآیم بیان کنید. فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود و دگرگون گردد یا نابودی و دگرگونی از خارج باو را یابد یا رنگ و شکل و وصفش عوض شود و از زیادی بکمی و از کمی بزبادی گراید، تنها اوست که همیشه بیک حالت بوده و باشد اوست اول و پیش از هر چیز و اوست آخر برای همیشه، صفات و اسماء گوناگون بر او وارد نشود چنانکه بر غیر او وارد شود، مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی بلح و گاهی بسر و گاهی خرمای تازه و گاهی خرمای خشک است که اسماء و صفات مختلف بر آن وارد شود و خدای عز و جل بخلاف آنست -.

شرح - بلع و بسر دو دو مرحله از مراحل خرمای نارس است که در فارسی اسمی برای آن نیافتیم مقصود این است که خرما شکل و رنگ و مزه اش بمرور زمان تغییر می کند و طبق این تغییر اسمش هم تغییر می کند ولی خدای عزوجل را هیچ گونه تغییری نیست.

6- چون از امام صادق علیه السلام راجع باول و آخر سؤال شد، فرمود: اولی است که پیش از او اولی نبوده و آغازی او را سبقت نگرفته (از چیزی پیش از خود پدید نیامده) و آخریست که آخریش از ناحیه پایان نیست چنانکه از صفت مخلوقین فهمیده می شود (چنانکه گوئیم جمعه آخر هفته است که آخر بودن جمعه از ناحیه پایان هفته بودنش می باشد) ولی خدا قدیمست، اولست، آخر است، همیشه بوده و همیشه می باشد بدون آغاز و بدون پایان پدید آمدن بر او وارد نشود و از حالی بحالی نگردد، خالق همه چیز است.

7- ابوهاشم گوید خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت پرسید و گفت بمن بگوئید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای پروردگار هست، آن اسماء و صفات، خود پروردگار است حضرت فرمود: سخن تو دو معنی دارد، اگر مقصود تو که گوئی اینها خود او هستند اینست که خدا متعدد و متکثر است که خدا برتر از آنست (که متکثر باشد) و اگر مقصودت این است که این اسماء و صفات ازلی (همیشگی) می باشند، ازلی بودن دو معنی دارد: (اول) و اگر بگوئی خدا همیشه با آنها علم داشته و سزاوار آنها بوده، صحیح است (دوم) و اگر بگوئی تصویر آنها و الفبای آنها و حروف مفرد آنها همیشگی بوده، پناه می برم بخدا که با خدا چیز دیگری در ازل بوده باشد بلکه خدا بود و مخلوقی نبود، سپس این اسماء و صفات را پدید آورد تا میان او و مخلوقش واسطه باشند و بوسیله آنها بدرگاه خدا تضرع کنند و او را پرستش نمایند و آنها ذکر او باشند، خدا بود و ذکری نبود و کسی که بوسیله ذکر یاد شود همان خدای قدیمست که همیشه بوده و اسماء و صفات مخلوقند و معانی آنها و آنچه از آنها مقصود است همان خدائست که اختلاف و بهم پیوستگی او را سزاوار نیست، چیزیکه جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا) پس نباید گفت: خدا بهم پیوسته است و نه خدا کم است و نه زیاد است بلکه او بذات خود قدیمست، زیرا هر چیز که یکتا نباشد تجزیه پذیر و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نشود هر چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت باو تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند، اینکه گوئی خدا تواناست خبر داده ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه ناتوانی را از او برداشته ای و ناتوانی را غیر او قرار داده ای و نیز اینکه گوئی خدا عالمست، با این کلمه جهل را از او برداشته ای و جهل را غیر او قرار داده ای و چون خدا همه چیز را نابود کند، صورت تلفظ و مفردات حروف را هم نابود کند و همیشه باشد آنکه علمش همیشگی است.

آن مرد عرض کرد (اگر الفاظ از بین رود) پس چگونه پروردگار خود را شنوا می نامیم؟ فرمود: از آن جهت که آنچه با گوش درک شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را بگوشی که در سر فهمیده می شود توصیف نمی کنم،

همچنین او را بینا می نامیم از آن جهت که آنچه درک شود مانند رنگ و شخص و غیر اینها بر او پوشیده نیست ولی او را به بینائی نگاه چشم توصیف نکنیم و همچنین او را لطیف نامیم برای آنکه بهر لطیفی دانا است (چیز کوچک و دقیق) مانند پشه و کوچکتر از آن و محل نشو و نمای او و شعور و شهوت جنسی او و مهرورزی به اولادش و سوار شدن بعضی بر بعض دیگر بردن خوردنی و آشامیدنی برای اولادش در کوهها و کویرها و نهرها و خشکزارها، از اینجا دانستیم که خالق پشه لطیف است بدون کیفیت، کیفیت تنها برای مخلوقست که چگونگی دارد، و همچنین پروردگار خود را توانا نامیم نه از جهت توانائی مشت کوبی که میان مخلوق معروف است، اگر توانائی او توانائی مشت کوبی معمول میان مخلوق باشد تشبیه به مخلوق می شود و احتمال زیادت برد و آنچه احتمال زیادت برد احتمال کاهش برد و هر چیز که ناقص و کاست باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است، پس پروردگار ما تبارک و تعالی نه مانند است و نه ضد و نه همتا و نه چگونگی و نه پایان و نه دیدن بچشم، بر دلها تحریم شده است که تشبیهش کنند و بر خاطرها که محدودش کنند و بر اندیشه ها که پدید آمده اش دانند، او از ابزار مخلوقش و نشانه های آفریدگانش بالا و بر کنار است، و از آن برتری بسیاری دارد.

8- مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: الله اکبر (خدا بزرگتر است) فرمود، خدا از چه بزرگتر است؟ عرض کرد: از همه چیز، فرمود: خدا را محدود ساختی، عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدا بزرگتر از آنستکه وصف شود.

9- جمیع گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: معنی الله اکبر چیست؟ عرض کردم خدا بزرگتر از همه چیز است، فرمود: مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد، عرض کردم: پس چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آنستکه وصف شود.

10- جوالیقی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم گفته خدای عز و جل ((سبحان الله)) معنیش چیست؟ فرمود: تنزیه اوست.

11- ابوهاشم گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: معنی خدا یکتاست چیست؟ فرمود اتفاق همه زبانها بر یکتائی او چنانچه خودش فرماید: اگر از آنها پرسسی کی آنها را آفریده؟ محققا میگویند: خدا.

باب دیگریکه جزء باب اولست جز اینکه فرق میان معانی اسماء خدا و اسماء مخلوق را اضافه دارد

1- جرجانی گوید: شنیدم که حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: خدا لطیف، آگاه، شنوا، بینا، یگانه، یکتا و بی نیاز است، زاده و زاده نشده و هیچکس همتای او نیست، اگر او چنان باشد که مشبهه گویند نه خالق از مخلوق شناخته شود و نه آفریننده از آفریده ولی اوست آفریننده، میان او و کسی که جسم و صورتش

داده و ایجادش کرده فرق است، زیرا چیزی مانند او نیست و او مانند چیزی نباشد، عرض کردم: آری خدایم قربانت گرداند ولی شما فرمودید او یکتا و بی نیاز است و فرمودید چیزی مانند او نیست در صورتیکه خدا یکتا است و انسان هم یکتا است، مگر یکتائی او شبیه یکتائی انسان نیست؟ فرمود: ای فتح محال گفتی، خدایت پا برجا دارد، همانا تشبیه نسبت بمعانی است، اما نسبت به اسمها همه یکی است و آنها بر صاحب نام دلالت کنند، بیانش اینست که چون گفته شود انسان یکی است این گفته خبر دادن از آن است که انسان یک پیکر است و دو پیکر نیست ولی خود انسان یکی نیست زیرا اعضاء و رنگهایش مختلف است، کسیکه رنگهایش مختلف است یکی نیست، اجزایش قابل تقسیم است، یکنواخت نیست، خورش غیر گوشتش و گوشتش غیر خورش باشد، عصبش غیر رگهایش و مویش غیر پوستش و سیاهیش غیر سفیدی او است همچنین است مخلوقهای دیگر، پس انسان اسمش یکی است، معنایش یکی نیست، و خدای جل جلاله یکتاست یکتائی جز او وجود ندارد، در او اختلاف و تفاوت و زیادی و کمی نیست، اما انسان مخلوق و مصنوع است، از اجزاء مختلف و مواد گوناگون ترکیب شده، جز اینکه در حال جمع اجزاء یک چیز است، عرض کردم: قربانت گردم، رهائی و آسودگیم بخشیدی، خدایت فرج دهد، لطیف و آگاه بودن خدا را که فرمودی برایم تفسیر کن چنانکه یکتا را تفسیر کردی، من می دانم که لطف او غیر از لطف مخلوق است به جهت فرق (میان خالق و مخلوق) ولی دوست دارم برایم شرح دهید، فرمود: ای فتح اینکه گوئیم خدا لطیف است بجهت آفریدن چیز لطیف و دانائیش بچیز لطیف است، مگر نمی بینی خدایت توفیق دهد و ثابت دارد اثر ساخت و هنر او را در گیاه لطیف و غیر لطیف و در آفرینش لطیف مثل جاندار کوچک و پشه و کوچک آن و کوچکتر از آن که بچشم در نیاید بلکه بواسطه کوچکی نر و ماده و نوزاد و پیش زاد آن تشخیص داده نشود و ما چون کوچکی این حیوان را با لطافتش دیدیم و نیز رهبری شدنش بنزدیکی با ماده و گریز از مرگ و گرد آوردن منافع خویش و جاندارانیکه در گردابهای دریا و پوستهای درختان و کویرها و بیابانها و فهمانیدن برخی از آنها اندکی از سخنش را و آنچه به بچه های خود می فهماند و خوراک برایشان می برد و باز موضوع رنگ آمیزی آنها، سرخ با زرد و سفید با قرمز و اینکه از خردی اندام به چشم ما هویدا نگردند، نه چشمان ما آن را ببیند و نه دستهای ما آن را لمس نماید، از ملاحظه تمام اینها دانستیم که خالق این مخلوق لطیف در خلقت آنچه نام بردیم لطافت بکار برده بدون رنج بردن و استعمال ابزار و آلت و نیز دانستیم که هر که چیزی سازد از ماده ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده ای نبوده.

2- حضرت امام رضا(علیه السلام) به یکی از اصحاب فرمود: بدان خدایت خیر آموزد خدای تبارک و تعالی قدیم است و قدیم بودن صفتی است برای او که خردمند را رهبری می کند به اینکه چیزی پیش از او نبوده و در همیشگی بودنش شریک ندارد، پس به اعتراف داشتن عموم خردمندان این صفت معجزه را (یعنی قدیم بودن که از درک آن عاجزند) برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده که نسبت به دوامش هم

چیزی به او نیست (همه چیز فانی شوند و او باقی است) (و گفته آنکه معتقد است که پیش از او یا همراه او چیزی بوده باطل گشت زیرا اگر چیزی همیشه با او باشد خدا خالق او نخواهد بود چونکه او همیشه با خدا بوده پس چگونه خدا خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او باشد او اول خواهد بود نه این و آن که اول است سزاور است که خالق دیگری باشد، آنگاه خدای تبارک و تعالی خود را به نامهای توصیف نموده که چون مخلوق را آفرید و پرستش و آزمایشش آترا خواست، ایشان را دعوت کرد که او را به آن نامها بخوانند، پس خود را شنوا، بینا، توانا، قائم، گویا، آشکار، نهان، لطیف، آگاه، قوی، عزیز، حکیم، دانا و مانند اینها نامید و چون بدخواهان تکذیب کننده این اسماء را ملاحظه کردند و از طرفی از ما شنیده بودند که از خدا خبر می دادیم که چیزی مانند او نیست و مخلوقی حالش چون او نباشد گفتند: شما که عقیده دارید خدا مانند و نظیری ندارد پس چگونه در اسماء حسناى خدا را شریک او ساختید و همه را نام خود پذیرفتید، این خود دلیل است که شما در تمام یا بعضی حالات مانند خدا هستید زیرا نامهای خوب را برای خودتان هم جمع کردید.

ما به آنها جواب گوئیم همانا خدای تبارک و تعالی بندگان را به اسمائی از اسماء خویش با اختلاف معانی الزام نموده است چنانکه یک اسم دو معنی مختلف دارد، دلیل بر این مطلب گفته خود مردم است که نزد آنها پذیرفته و مشهور است و خدا هم مخلوقش را به همان گفته خطاب کرده و به آنچه می فهمند با آنها سخن گفته تا نسبت به آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد، گاهی به مردی گفته می شود: سگ، خر، گاو، شیلیم، تلخ، شیر، تمام اینها بر خلاف حالات مرد است، و این اسمامی به معانی که برای آنها نهاده شده بکار نرفته است، زیرا انسان نه شیر است و نه سگ، این را بفهم خدایت بیامزد.

خدا هم که عالم نامیده می شود، بواسطه علم حادثی نیست که چیزها را به آن دادند و بر نگهداری امر آینده اش و تفکر در آنچه آفریند تباه کند آنچه را از مخلوقش نابود کرده استعانت جوید که اگر این علم نزدش حاضر نبود و از او غیبت کرده بود نادان و ناتوان باشد، چنانکه علما مخلوق را می بینیم برای علم پدید آمده آنها عالم نامیده شوند زیرا پیش از آن نادان بودند بسا باشد که همان علم از آنها دوری کند و بنادانی برگردند، و خدا را عالم نامند زیرا به چیزی نادان نیست، پس خالق و مخلوق در اسم عالم شریک شدند و معنی چنانکه دانستی مختلف بود.

و باز پروردگار ما شنوا نامیده شد نه به این معنی که سوراخ گوشى دارد که با آن آواز را بشنود و با آن چیزی نبیند مانند سوراخ گوش ما که از آن می شنویم ولی با آن نتوانیم دید، اما خدا خود خبر دهد که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست و این بر طبق آنچه ما اسم می بریم نیست، پس او هم در اسم شنیدن با ما شریک است، ولی معنی مختلف است، همچنین است دیدن او با سوراخ چشم نیست چنانکه ما با سوراخ چشم خود بینیم و از

آن استفاده دیگری نکنیم ولی خدا بیناست و به هر چه توان نگاه کرد نادان نیست، پس در اسم بینائی با ماست و معنی مختلف است.

او قائم است ولی نه با این معنی که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته چنانچه چیزهای دیگری ایستند بلکه معنی آن این است که خدا حافظ و نگهدار است چنانکه کسی گوید فلانی قائم بامر ماست (مانند قیم صفار) و خدا بر هر جانی نسبت به آنچه انجام داده قائم است، و نیز ((قائم)) در زبان مردم بعضی باقی است و معنی سرپرستی را هم میدهد، چنانکه بمردی گوئی: بامر فرزندان فلانی قیام کن یعنی سرپرستیشان نما، و قائم از ما کسی که روی ساق ایستاده، پس در اسم شریک او شدیم و در معنی شریک نگشتیم، اما لطیف بودنش بمعنی کمی و باریکی و خردی نیست بلکه به معنی نفوذ در اشیاء (علمش بهمه جا احاطه دارد) و دیده نشدن اوست، چنانکه بمردی گوئی: این امر از من لطیف شد و فلانی در کردار و گفتارش لطیف است، باو خبر می دهی عقلت در آن امر درمانده و جستن از دست رفته و بطوری عمیق و باریک گشته که اندیشه درکش نکند، همچنین لطیف بودن خدای تبارک و تعالی از این نظر است که به حد و وصف درک نشود، و لطافت ما به معنی خردی و کمی است، پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف گشت.

و اما خبیر (آگاه) کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته، خبیر بودن خدا از نظر آزمایش و عبرت گرفتن از چیزها نیست که اگر آزمایش و عبرت باشد بداند و چون نباشد نداند زیرا کسی که چنین باشد نادان است و خدا همیشه نسبت به آفریدگانش آگاه است ولی آگاه در میان مردم کسی است که از نادانی دانش آموز خبرگیری کند (که پس از نادانی آگاه و دانا شده) پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف شد.

اما ظاهر بودن خدا از آن نظر نیست که روی چیزها بر آمده و سوار گشته و بر آنها نشسته و به پله بالا بر آمده باشد بلکه بواسطه غلبه و تسلط و قدرتش بر چیزهاست چنانچه مردی گوید ((بر دشمنانم ظهور یافتم و خدا مرا بر دشمنم ظهور داد)) او از پیروزی و غلبه خبر می دهد همچنین است ظهور خدا بر چیزها، و معنی دیگر ظاهر بودنش این است که برای کسی که او را طلب کند ظاهر است (و برای خدا هم همه چیز ظاهر است) و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست مدبر و هر چه آفریده، پس چه ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا هر سو که توجه کنی صنعت او موجود است و در وجود خودت از آثار او بقدر کفایت هست، و ظاهر از ما کسی است که خودش آشکار و محدود و معین باشد پس در اسم شریکیم و در معنی شریک نیستیم. بدرون چیزها راه دارد،

چنانکه کسی گوید ((ابطنته)) یعنی خوب آگاه شدم و راز پنهانش دانستم و باطن در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته، پس در اسم شریکم و معنی مختلف است.

و اما قاهر بودن خدا به معنی رنج و زحمت و چاره جوئی و ملاحظت و نیرنگ نیست چنانکه بعضی از بندگان بر بعضی قهر کنند و مقهور قاهر شود و قاهر مقهور گردد، ولی قاهر بودن خدای تبارک و تعالی این است که تمام آفریدگانش را در برابر او که آفریدگار است لباس خواری و زبونی پوشیده اند، از آنچه خدا نسبت به آنها اراده کند قدرت سرپیچی ندارند، به اندازه چشم به هم زدنی از حکومت او که گوید: باش و می باشد خارج نشوند، قاهر در میان آنگونه است که بیان و وصف کردم، پس در اسم شریکیم و معنی مختلف است، همچنین است تمام اسماء خدا، و اگر ما تمام آنها را بیان نکردیم برای آنکه به مقداری که بتو گفتیم پند گرفتن و نیک اندیشیدن کفایت کند خداست یاور تو و یاور ما در هدایت و توفیقمان -.

باب تاویل صفت صمد

1- جعفری گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت کردم، معنی صمد چیست؟ فرمود: آقائیکه در هر کم و زیاد باو توجه شود.

2- جابر گوید: از امام باقر علیه السلام مطلبی از توحید پرسیدم، فرمود: خدائیکه اسماعش که به آنها خوانندش، پر خیز و برکت است و در علو حقیقتش تعالی دارد، یکتاست، در حال یکتائی خودش (که چیزی با او نبود) بیگانه دانستن خود منفرد بود (در یکتائی منفرد است، یکتای دیگری چون او نیست) سپس این توحید را میان خلقت جاری ساخت پس او، یکتا، صمد، قدوس است، همه چیز پرستش کند و بسوی او نیاز برد و علمش همه چیز را فرا گرفته است.

(کلینی فرماید): این است معنی صحیح در تاویل صمد نه آنچه مشبهه معتقد شده اند که تاویل صمد: توپری است که جوف ندارد، زیرا که توپری صفت جسم است و خدای جل ذکرة از آن برتر است او بزرگتر و والاتر است از اینکه او هام بوصفش رسد یا حقیقت عظمتش درک شود و اگر تاویل صمد که صفت خدای عزوجل است توپر باشد بر خلاف گفته خدای عزوجل است که فرموده: چیزی مانند او نیست، زیرا توپری صفت اجسامیست که پرند و جوف ندارند مثل سنگ و آهن و سایر چیزهای توپر بی جوف، مقام خدای از این صفت بسیار بلند است.

اما اخباریکه در این باره وارد شده است خود امام علیه السلام دانایتر است بگفته خویش و اینکه (در دو روایت مزبور) فرمود صمد بمعنی سید و آقای مورد نیاز است معنائیست صحیح و موافق گفتار خدای عزوجل ((چیزی مانند او نیست)) و در لغت هم مصمود بمعنی مقصود است.

ابوطالب در بعضی اشعارش که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مدح نموده گفته است (معنی شعر): سوگند بجمره عقبه، زمانیکه برای پرانیدن سنگها بسر او متوجهش شوند، ((صمد و الها)) یعنی بسوی او متوجه شوند و سنگش زنند، مراد بجنادل سنگهای کوچکی است که جمار نامیده شود.

یکی از شعراء جاهلیت گوید: (معنی شعر) گمان ندارم در اطراف مکه خانه آشکاری برای خدا باشد که که متوجهین شوند، و ابن زرقان گوید: رهیبه جز سید صمد نیست (رهیبه نام مردیست و صمد شاهد مثال است که به معنی مورد توجه آمده).

و شدادین معاویه درباره حذیفه بن بدر گوید (معنی شعر) شمشیری روی سرش بلند کردم و گفتم ای حذیفه آنرا؛ ف بگير که سید و مورد توجهی، و مانند این مثالها زیاد است، و خدای عزوجل سید صمدی است که تمام مخلوق از جن و انس در حوائج باو متوجه شوند و در گرفتاریها باو پناه برند و از او امید گشایش و دوام نعمت دارند که گرفتاریها را از آنها بر دارد.

باب حرکت و انتقال

1- جعفری گوید، در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفته شد: مردمی عقیده دارند خدای تبارک و تعالی به آسمان پائین فرود آید حضرت فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی به فرود آمدن ندارد: دیدگاه او نسبت به نزدیک و دورر برابر است (همچنانچه آسمان بالا را می بیند آسمان پائین را هم می بیند) هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری از به او نزدیک نگشته، او به چیزی نیاز ندارد بلکه نیاز همه به اوست، او عطا کننده است شایسته پرستشی جز او نیست عزیز و حکیم است، اما گفته وصف کنندگانی که گویند خدای تبارک و تعالی فرود آید (درست نیست) و این سخن کسی گوید که خدا را به کاهش فزونی نسبت دهد (زیرا جسم محدود است و هر محدودی کم و زیاد می شود) به علاوه هر متحرکی احتیاج به محرک یا وسیله حرکت دارد، کسیکه این گمانها را به خدا برد هلاک گردد، پرهیزید از اینکه راجع به صفات خدا در حد معین بایستید و او را به کاهش و یا فزونی یا تحریک یا تحرک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود کنید، خدای از توصیف واصفان و ستایش و ستاینندگان و توهم متوهمان والا و گرامی است بر خدای عزیز مهربانی که تورا هنگام ایستادن و گشتنت میان سجده کنان می بیند توکل نما.

2- امام کاظم علیه السلام فرمود: اینکه گویم خدا قائم است باین معنی نیست که او را از مکانش جدا سازم (چنانکه هر نشسته هنگام ایستادن از مجلسش جدا شود) (او را از منزلت و مقام مجردش دور سازم و به اجسامش مانند کنم) و نیز او را بمکان معینی که در آن باشد محدود نسازم و به حرکت اعضاء و جوارح محدود نسازم و بتلفظ از شکاف دهن محدود نسازم ولی چنان گویم که خدای تبارک و تعالی فرماید (کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط این است که باو گوید): باش و وجود یابد بدون تردد خاطر، (تفکر) او صمد است و یگانه بشر یکی احتیاج ندارد که امور سلطنت او را یادش آورد و درهای علمش را برویش گشاید (بلکه خودش بتنهائی ایجاد کند و سپس نگهداری نماید و چیزی را از یاد نبرد و علم کامل و محیطش دستخوش تغیر و نقصان نگردد).

3- عیسی بن یونس گوید: ابن ابی العوجاء در بعضی از مباحثاتش با امام صادق علیه السلام به آنحضرت عرض کرد: شما نام خدا بردی و بنا پیدائی حواله دادی، حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه ناپیداست کسیکه نزد مخلوقش حاضر است، از رگ گردن (که باعث حیات است) بایشان نزدیکتر است، (پس او زندگی بخش و مدبر انسانست) سخنشان را میشنود و خودشانرا می بیند و رازشان را می داند، ابن ابی العوجاء گفت: مگر او در همه جاهست وقتی در آسمانست چگونه در زمین باشد و هنگامی که در زمین است چگونه در آسمان باشد، حضرت فرمود: تو (با این بیانت) مخلوقی را توصیف کردی که چون از مکانی برود، جائی او را فراگیرد و جائی از او خالی شود و در جائیکه آمد از جائیکه بوده خبر ندارد که پیش آمد کرده، ولی خدای عظیم الشان و سلطان جزا بخش هیچ جا از او خالی نیست و هیچ جا او را فرا نگیرد و بهیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست.

راجع به قول خدای تعالی هر راز گویی که میان سه نفر باشد، خدا چهارمین آن هاست

2- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (7 سوره 58) ((راز گویی میان سه نفر نباشد جز اینکه خدا چهارمین آنهاست و نه میان پنج نفر جز اینکه او ششمین آنهاست)) فرمود: او یکتا و ذاتش یگانه و از خلقش جداست و خود را اینگونه توصیف نموده است (که فرموده: چیزی مانند او نیست) و او همه چیز احاطه دارد (نه بطور احاطه ظریف بر مظروف بلکه) بطور زیر نظر داشتن و فراگرفتن و توانائی، هموزن ذره و نه سبکتر و نه سنگین تر از آن نه در آسمانها و نه در زمین از علم او پنهان نیست از نظر احاطه و علم نه از نظر ذات و حقیقت، زیرا اماکن بچهار حد (راست، چپ، جلو و عقب) محدود و مشتمل است، اگر از نظر ذات و حقیقت باشد لازم آید که در برگردد.

راجع بقول خدایتعالی خدای رحمان بر عرش استواری دارد

5- از حضرت صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (5 سوره 20) ((رحمان بر عرش استواری دارد)) سؤال شد، حضرت فرمود: او بر همه چیز صاحب استواری است چیزی به او نزدیکتر از چیز دیگر نیست.

6- و باز در این باره فرمود: نسبت به همه چیز برابر است چیزی به نزدیکتر از چیز دیگر نیست:

7- ابن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی ((رحمان بر عرش استواری دارد)) پرسیدم فرمود: او در همه چیز استواری دارد، چیزی به او نزدیکتر از چیز دیگر نیست، هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی با او نزدیک نیست، او نسبت به همه چیز برابر است. (مخلوقست که چون مکان معینی دارد بعضی از چیزها با او نزدیک و برخی از او دور میشود.)

8- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معتقد شود که خدا از چیز نیست یا در چیز نیست کافر است، عرض کردم برایم توضیح دهید فرمود: مقصودم این است چیزی او را فرا گیرد یا او را نگهدارد یا

چیزی بر او پیشی گیرد. و در روایت دیگر است: هر که گمان کند خدا از چیزیست، او را پدید آمده قرار داده و هر که گمان کند در چیزیست، او را در حصار قرار داده و هر که گمان کند بر چیزیست، او را قابل حمل قرار داده.

شرح - کلمه ((استوی)) که از ماده ((سوی)) مشتق است بمعنی برابری و اعتدال و یک نسبت داشتن است و مساوات و تساوی و تسویه هم از همین ماده مشتق است چون بحرف ((علی)) متعدی شد از اینجهت بیشتر مفسرین آیه را به معنی غلبه و استیلاء گرفته اند ولی امام صادق علیه السلام در این سه حدیث استوی را به معنی اصلی آن که برابری و اعتدالست تفسیر فرموده یعنی علم و قدرت خدا نسبت به همه چیز جهان برابر است یا مهر و لطف او نسبت به همه یکسانست در حالی که حدیث معارض آن وجود ندارد پس رجوع به معنی دیگری معنی است.

راجع بقول خدای تعالی اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است

9- هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیصانی گفت: آیه ای در قرآن است که گفته ما را میرساند گفتیم: کدام آیه؟ گفت: (آیه 83 سوره 43) ((اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است، هشام گوید من نفهمیدم چگونه جوابش گویم مغلوب شدم (سپس بحج رفتم) و بامام صادق علیه السلام گزارش دادم، حضرت فرمود این سخن زندیقی خبیث است، چون بسویش بازگشتی باو بگو، اسم تو در کوفه چیست، او میگوید: فلان، سپس بگو اسم تو در بصره چیست، او میگوید همان فلان، پس بگو همچنین اسم خدای پروردگار ما در آسمان معبود است و در زمین معبود است و در دریاها معبود است و در بیابانها معبود است و در همه جا معبود است، هشام گوید: من باز گشتم و نزد ابو شاکر آمدم و باو باز گفتم، او گفت، این جواب از حجاز آمده است.

باب عرش و کرسی

1- ابو قره محدث بر حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد و از مسائل حلال و حرام پرسید، سپس عرض کرد: شما قبول دارید که خدا محمولست؟ حضرت فرمود: هر محمولی فعلی بر او واقع شده که بدیگری نسبت دارد (و آن فعل حمل است که بحامل نسبت دارد) و ((محمول)) اسمی است که در تعبیر دلالت بر نقص دارد و ((حامل)) فاعل است و در تعبیر دلالت بر مدح دارد و همچنین است قول آنکه گوید: زبر، زیر، بالاب پائین، (که زبر و بالا دلالت بر مدح دارد و زیر و پائین دلالت بر نقص) و خدا فرموده است (110 سوره 17) ((خدا را نامهای نیکوست، او را به آنها بخوانید)) و در هیچیک از کتب آسمانی خود فرموده است که او محمولست بلکه گفته است او حامل است در خشکی و دریا (فرزندان آدمرا در آیه 70 سوره 18) و نگهدار آسمانها و زمین است از افتادن (در آیه 41 سوره 35) و غیر خدا محمولست و هیچگاه از کسیکه

بخدا و عظمتش ایمان دارد شنیده نشده که در دعای خود گوید ((یا محمول)) ابوقره گفت: خدا خود فرموده است: در آنروز عرش پروردگار ترا هشت نفر در بالایشان حمل کنند)) و باز فرموده است (7 سوره 40) کسانی که عرش را حمل میکنند)) حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: عرش که خدا نیست عرش نام علم و قدرتست و عرشی است که همه چیز در اوست (اشاره بمعنی اول و دومست که در توضیح بیان کردیم) آنگاه فعل حملا را بغیر خود که مخلوقی از مخلوقاتش باشد نسبت داده است بدین جهت که از آن مخلوق بسبب حمل عرشش عبادت خواسته است، حاملان عرش حاملان علم خدایند و مخلوقی هستند که گرد عرش او تسبیح گویند و بعلم او کار کنند و فرشتگانی هستند که کردارهای بندگانش را نویسند و از اهل زمین بسبب طواف گرد خانه خویش عبادت خواسته است (پس از هر مخلوقی بنوعی خاص عبادت خواسته است) و خدا بر عرش تسلط دارد چنانچه فرمود (و در باب سابق بیان شد) و عرش و آنها که حملش کنند و آنها که گردش باشند (همگی نسبت بخدا محمولند) و خدا حامل آنها و حافظ آنها و نگهدارنده آنهاست و بپا دارنده هر جان و بالای هر چیز و بر همه چیز است و نسبت بخدا کلمه محمول و اسفل بتنهائی بدون اینکه بکلمه دیگری بچسبند نباید گفت تا لفظ و معنی خراب شود (زیرا اسماء خدایتعالی توفیقی است ((و محمول و اسفل)) علاوه بر اینکه دلالت بر نقص و احتیاج دارد در هیچ دعائی نسبت بخدا گفته نشده است ولی جایز است بکلمه دیگر بچسبند و مثلاً گفته شود عرش خدا خشم کند، فرشتگانیکه عرش را حمل میکنند از سنگینی دوش خود خشم او را دریابند و بسجده در افتند و چون خشم خدا برود و دوش آنها سبک شود و بجایگاه خویش (حالت اولیه) برگردند، حضرت فرمود: بمن بگو از زمانیکه خدا شیطانرا لعنت کرده و بر او خشمگین شده است تا امروز کی از او خشنود گشته است طبق بیان تو که خدا همیشه بر شیطان و دوستان و پیروانش خشمگین است (پس باید از آنزمان تا حال حاملان عرش در سجده باشند، بعلاوه) چگونه جرأت میکنی که پروردگار ترا به دگرگون شدن از حالی بحالی نسبت دهی و بگوئی آنچه بر مخلوق وارد میشود بر او هم وارد شود، او منزله است. متعالی ست، پا بر جاست همراه نابود شوندگان، بی دگرگونیست همراه دگرگونان، بی عوض شدنست همراه عوض شوندگان، هر چیز جز او در قبضه او و تحت تدبیر اوست و همگی باو محتاج و او از غیر خود بی نیاز است.

2- توضیح مجلسی ره فرماید حدیثی از حضرت امام کاظم (علیه السلام) رسیده است که حاملین عرش روز قیامت هشت نفرند چهار نفر از پیشینیان و آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی باشند و چهار نفر از آخرین و آنها محمد و علی و حسن و حسین باشند.

3- داود رقی گوید: از امام صادق (علیه السلام) راجع بقول خدای عزوجل ((و عرش خدا بر آب بود)) پرسیدم فرمود: در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: میگویند عرش روی آب بود و پروردگار بالای آن، فرمود: دروغ گویند، هر که این گمان کند خدا را محمول قرار داده و او را به صفت مخلوق وصف کرده است و او را لازم آید که چیزیکه خدا را حمل می کند توانا تر از او باشد. عرض کردم قربانت گردم شما برایم بیان کنید، فرمود: پیش

از آنکه زمین یا آسمانی یا جن و انسی یا خورشید و ماهی باشد، خدا دینش را و عملش را به آب عطا فرمود، (مقصود از آب ماده ای است که قابلیت خلق پیغمبران را دارد مرآت) چون خدا خواست مخلوق را بیافریند ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ نخستین کسی که سخن گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: توئی پروردگار ما، خدا بایشان علم و دین عطا کرد سپس به فرشتگان فرمود: اینان حملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم و مسؤولانند، آنگاه به فرزندان آدم گفت: بر بوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید، گفتند، آری ای پروردگار ما اعتراف نمودیم، پس خدا بفرشتگان فرمود: گواه باشید، فرشتگان گفتند: گواهی دهیم و این پیمان برای آن بود که فردا نگویند ما از آن بی خبر بودیم یا آنکه بگویند: پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم فرزندان پس از آنها بودیم، ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاک میکنی؟ ای داود ولایت ما در زمان پیمان گیری بر ایشان مؤکد گشته است.

باب روح

1- احوال گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره روحیکه در آدم (علیه السلام) دمیده شد پرسیدم که خدا فرماید: (38 سوره 11) ((چون او را برابر ساختم و از روح خود در او دمیدم)) حضرت فرمود: آن روح مخلوقست و هم روحیکه در عیسی بود مخلوق بود.

2- حرمان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((و روح منه)) پرسیدم، فرمود آن روح آفریده است که آنرا خدا در آدم و عیسی پدید آورد.

3- محمد بن مسلم گوید از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((و از روح خود در او دمیدم)) پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد متحرکست و برای آن روحش نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح هم جنس باد باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را بخود نسبت داد زیرا که آن را بر سایر ارواح برگزید چنانکه نسبت بیک خانه از میان همه خانه ها فرموده خانه من (و آن کعبه است) و نسبت بیک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظایر اینها (چنانکه گوید: دین من، بنده من، رسول من) و همه اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند.

4- محمد بن مسلم گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند راجع به آنچه روایت کنند که: خدا آدم را به صورت خود آفریده است، حضرت فرمود: آن صورتی است پدید و آفریده که خدا آن را انتخاب کرده و بر سایر صورت های مختلف برگزیده است و به خود نسبت داده است همچنان که کعبه و روح را به خود نسبت داده و فرموده است: خانه ی من و دمیدم در او از روحم.

1- امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مرتبه دوم مردم را به جنگ معاویه برانگیخت چون مردم انجمن گشتند بسخرانی برخاست و فرمود: ستایش خدایراست که یگانه و یکتا و بی نیاز و تنهاست، بود او از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده، تنها با قدرتی آفریده که بسبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است، برای او صفتیکه بدان توان رسید نباشد و حدیکه برای آن مثل آورند نیست آرایش لغتها از توصیف او ناتوان و ستودنهای گوناگون در آنجا گم گشته و حیران است: راههای عمیق اندیشه نسبت بملکوت او سرگردان و تقاسیر جامع از نفوذ در علمش بریده گشته، پرده های ناپیدا نزد کنه پنهانش حایل شده و خردهای تندرو نسبت بمطالب دقیق در نزدیکترین در جاتش گم گشته، پر برکت باد خدائیکه دوربینی همتها باو نرسد و زیرکیهای عمیق او را در نیابد، متعالی است آنکه وقت قابل شماره و عمر دراز و صفت محدود ندارد (عمر دراز برای کسی است که دوراننش پایان داشته باشد) منزله باد آنچنان خدائیکه نه آغازی دارد که از آن شروع شود و نه انجامیکه به آن پایان یابد و نه آخریکه در آنجا نابود گردد. او منزله است، او چنانستکه که خود را، وصف کنندگان بستایش او نرسند، همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی خودش (که محدود نیست) جدا باشند و او از همانندی آنها جدا باشد در چیزها درون نشده تا بتوان گفت در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا بتوان گفت او از آنها بیگانه است و از آنها بر کنار نگشته تا توان گفت: در کجاست، ولی خدای سبحان علمش همه چیز را فرا گرفته و صنعش آنها را محکم ساخته و یادش آنها را شماره کرده، پنهانیهای هوای ناپیدا (مانند امواج و برق و قوای ناقل صدا) و پوشیده های نهان تاریکی شب و آنچه در آسمانهای بالا- و زمینهای پائین است از او نهان نیست، برای هر چیزی از جانب او نگهبان و گماشته ایست و چیزی نیست جز اینکه بچیز دیگر احاطه دارد و آنکه بهمه احاطه کنندگان احاطه دارد خدای یگانه یکتای بی نیازیست که گردش زمان دگرگونش نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته نکند، فقط به آنچه خواهد گوید: باش موجود شود، آنچه را آفریده بدون نمونه قبلی و بدون رنج و تلاش اختراع نموده، هر کسی که چیزی سازد آن را از ماده ای سازد و خدا بی ماده ساخته است، هر دانشمندی پس از نادانی دانا گشته و خدا نادان نبوده و دانش نیاموخته علمش بهمه چیز پیش از بودن آنها احاطه کرده و از پیدایش آنها علمش افزون نگشته، علم او به آنها پیش از پدید آمدنشان چون علم اوست به آنها پس از پدید آوردنشان، چیزها را نیافریده تا سلطنتش استوار شود یا بیم نابودی و کاهشش برود یا در برابر مخالف ستیزه گر و همانند افزودن طلب و انبار گردنکش کمک گیرد بلکه همه آفریدگان پروریده و بندگان سر بزیرند.

منزله باد خدائیکه آفرینش آنچه اختراع کرده و سرپرستی آنچه آفریده برنجش نینداخته، از ناتوانی و خستگی نیست که بهمین قدر که آفریده اکتفا کرده (بلکه در آفرینش بیش از این مقدار حکمت و مصلحت ندیده) آنچه

را آفریده دانسته و آنچه را بصلاح دانسته آفریده است و اثر اندیشه و علم پیدا شده نمی بوده که در آفرینش خطا نکرده، و آنچه را نیافریده بواسطه تردیدش نبوده بلکه آفرینش او قضاء و فرمانیست ناگسستنی و دانشی است محکم و فرمانیست استوار، بر بوییت یگانه گشته و خود را بیگانگی مخصوص گردانیده و بزرگواری مخصوص است، از گرفتن فرزندان برتر است و از آمیزش زنان پاکیزه، و مقدس است، از همسایگی انبازان عزیز و والاست در آنچه آفریده ضدی ندارد و در آنچه مالک شده همانندی ندارد؟ هیچکس در ملک او شریک نگشته، یگانه و یکتا و بی نیاز است، نابود کننده همیشگی و جایگزین پایان است (هر دراز عمری را خدا نابود کند و خودش همیشه باقیست) آنکه همیشه بوده و همیشه باشد، یگانه است و ازلی پیش از آغاز روزگار بوده و پس از گذشت امور باشد، نابود نگردد، و تمام نشود، بدینگونه پروردگار را میستایم، شایسته پرستشی جز خدا نیست شگفتا از بزرگی که چه بزرگست و از والائی که چقدر والاست و از عزیزی که چه اندازه عزیز است و از آنچه ستمگران درباره اش گویند بلندی بسیار دارد (ثقه الاسلام کلینی ره فرماید) این خطبه از خطبه های مشهور آنحضرتست و از زیادی شهرت عامه مردم آنرا کوچک شمرده اند در صورتیکه همین خطبه برای کسیکه علم توحید جوید کافی است اگر در آن بیندیشد و آنرا بفهمد، زیرا اگر تمام جن و انس جز پیغمبران همزبان شوند که توحید را مانند آنچه آنحضرت پدر و مادرم فدایش فرموده بیان کنند نتوانند و اگر بیان آنحضرت علیه السلام نبود مردم نمی دانستند چگونه در راه توحید قدم بردارند، مگر نظر نمی کنی که می فرماید: او از چیزی بود نشده و آنچه بوده از چیزی نیافریده که با گفته ((او از چیزی بود نشده)) معنی حدوث و پدید شدن خدا را نفی کرده و نمی بینی که چگونه بر آنچه خدا پدید آورده صفت آفریدگی و اختراع بدون ماده و نمونه ثابت کرده است تا گفته کسانی را که گویند هر چیزی از چیز دیگر پدید آمده نفی کند و گفتار ثنویه (معتقدین بدو خدا) را که معتقدند خدا چیزی را بی ماده نیافریده و بدون نقشه گیری ایجاد نکرده باطل کند، آنحضرت با جمله ((و آنچه بوده از چیزی نیافریده)) تمام ادله و اشکالات ثنویه را رد کرده، زیرا مهمتر دلیلی که ثنویه در حدوث عالم به آن تکیه دارند این است که می گویند: از این بیرون نیست که خدا؛ بی چیزها را یا از چیزی آفریده و یا از هیچ، از چیزی آفریدن را که قبول ندارید و باطل دانید و از هیچ آفریدن هم تناقض و محالست زیرا کلمه ((من)) چیزی را ثابت می کند و کلمه ((لاشی)) آنرا نفی می کند ولی امیرالمؤمنین علیه السلام این کلمه را بر سایرین و درست ترین تعبیر ادا نموده و فرموده است ((آنچه بوده از چیزی نیافریده)) (و بسیار فرقت بین از هیچ آفریده و از چیزی نیافریده) ((من)) را که دلالت بر اثبات چیزی می کند برداشته و چیزی را هم نفی کرده، زیرا آنچه را خدا آفریده و پدید آورده از مایه و ماده نیافریده است چنانکه ثنویه گویند خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و پدید آورده از مایه و ماده نیافریده است چنانکه ثنویه گویند خدا چیزها را از ماده ای قدیم آفریده و تدبیر چیزی بدون نقشه گیری ممکن نیست، سپس این جمله آنحضرت علیه السلام را ملاحظه کن که می فرماید ((برای او وصفی نیست که توان بدان رسید و حدیقه برایش آورند نباشد، آرایش لغتها از توصیفش ناتوان است)) با این جمله گفته مشبهه را باطل کرده است که گویند خدا مانند شمش و بلور است و گفته های

دیگری که درازی قامت و و جایگزینی برایش ثابت کنند و نیز آنچه گویند که تا دلها کیفیتی از او درک نکنند و هیبتی ثابت نشوند، چیزی تعقل نکنند و صانعی ثابت نشود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام تشریح فرموده که: او یگانه است بدون کیفیت و دلها به او معرفت دارد بدون تصویر و فرا گرفتن و باز گرفتن و بازنگر گفتار آنحضرت را که؛ دوربینی همتها باو نرسد و زیرکیهای عمیق او را در نیابد، متعالیست خدائیکه وقت معدود و پایان دراز و وصف محدود ندارد) سپس گفتار آنحضرت که: ((در چیزها درون نشده تا گویند در آنها جا دارد و از آنها دور نگشته تا گویند از آنها بر کنار است)) که با این جمله دو صفت اعراض و اجسام را از خدا نفی کرده، زیرا صفت اجسام دوری و بر کناری از یکدیگر است و صفت اعراض بودن در اجسامست بطور درون شدن بی تماس و فاصله گرفتن و دوری از آنها (بطور مقوله وضع یا این) بعد از این فرمود، ((ولی علمش به چیزها احاطه دارد و صفتش آنها را محکم ساخته)) یعنی بودن او در چیزها بمعنی احاطه علم و تدبیر اوست بدون تماس جسمی.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک که نامش پر برکت و یادش متعالی و ثنایش بزرگست، منزه و مقدس است، تنها و یگانه است همیشه بوده و همیشه باشد، اولست و آخر، ظاهر است و باطن، تا آغازست، رفیعست در بالاترین درجه بلندی، ارکانش شامخ، دستگاهش رفیع، سلطنتش بزرگ، نعمش فراوان، بزرگواریش درخشان است، وصف کنندگان از حقیقت صفتش عاجز گشته و توانائی تحمل معرفت خدائی او را ندارند، نتوانند محدودش ساخت زیرا با بیان کیفیت باو نتوان رسید.

3- جرجانی گوید، در بین راه مراجعت از مکه و رفتن حضرت ابوالحسن علیه السلام بعراق با آنحضرت برخورد کردم و از او شنیدم که میفرمود: ((هر که از نافرمانی خدا بپرهیزد هیبتش نگهدارد و هر که فرمان خدا برد فرمانش برند)) من با ملایمت و لطف بسویش رفتم و چون خدمتش رسیدم سلام کردم، جواب گفت سپس فرمود: ای فتح هر که خدا را خشنود کند باید از خشم مخلوق باک نداشته باشد و هر که خدا را بخشم آورد سزاوارست که خدا خشم مخلوق را بر او مسلط سازد، خدای خالق جز به آنچه خود را ستوده نباید توصیف شود، چگونه توان توصیف نمود آنکه را حواس از درکش ناتوان گشته و اوهام از رسیدنش و خاطرهای از تحدیدش و بینائیها از در خود گنجاندنش، از آنچه واصفان ستایندش بزرگ تر و از آنچه مداحین کنند برتر است، دور است در عین نزدیکی، نزدیک است در عین دوری، پس با وجود دوری نزدیکست و با وجود نزدیکی دور (چون او واجب است و مخلوق ممکن بلندی مقامش از آنها بسیار دور است و چون علم و قدرت و تدبیرش بذرات وجود مخلوق احاطه دارد از هر نزدیکی به آنها نزدیکتر است) او کیفیت را بوجود آورده پس باو کیف گفته نشود و او جایگزینی را آفریده پس نسبت باو ((کجاست)) گفته نشود زیرا او از چگونگی و جایگزینی بر کنار است.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر سخنرانی می فرمود مردیکه نامش ذعلب بود برخاست و او مردی شیوا سخن و قوی القلب بود، پس گفت ای امیر مؤمنان آیا

پروردگار تو را دیده‌ئی؟ امام فرمود: وای بر تو ذعلب من پروردگاری که ندیده‌ام عبادت نکنم عرض کرد ای امیرمؤمنان، او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود وای بر تو ای ذعلب دیدگان او را بنگاه چشم نبینند بلکه دلها او را با ایمان حقیقی دریابند: وای بر تو ذعلب، پروردگار من لطافتش لطیف است بی لطافت جسمانی (یعنی لطیف بودن خدا لطف خاصی دارد، او جسمی ندارد تا لطیف باشد) عظمتش عظیمست بدون بزرگی جسمانی، بزرگواریش بزرگست بدون بزرگواری انسانی جلالش جلیل است بدون غلظت و کلفتی پیش از همه چیز است بدون پیشی چیزی دیگر بر او: بعد از همه چیز است (همه چیز نابود شود و او باقی باشد) بدون اینکه او را بعد گویند (بدون اینکه او را بعدی باشد که در آنجا پایان پذیرد) چیزها را که خواسته بدون اندیشه بوده، خوب درک کند بی نیرنگ و حيله، در همه چیز است بدون آمیختگی به آنها و نه برکناری از آنها، ظاهر است نه به معنی بشره نمودن، تجلی دارد و نیازی نیست که در پی دیدنش باشند، دور است بدون بعد مسافت، نزدیکست بدون همجواری، لطیف است بدون لطافت جسمانی، موجود است، نه پس از نیستی فاعلست نه به ناچاری (آفرینش و تدبیر تنها باراده و خواست خود اوست)، اندازه گیر است بدون جنبش، اراده کند بدون اندیشه، شنواست بدون آلت، بیناست بدون ابزار، اماکنش در خود نگنجانند و اوقاتش در بر نگیرند و اوصافش محدود نکنند خوابهایش فرا نگیرند، بود او بر اوقات پیشی گرفته (او بود و زمان نبود) وجودش بر عدم (پیش از همه چیز است و حادث نیست) و ازلیت بر آغاز (هر آغازیکه برایش تصور شود او پیش از آن بوده) بساختنش مشاعر را دانسته شد که او را مشعری نیست (و مشاعر آلات درک و شعور است مانند فکر و عقل و خیال) و از جوهر ساختنش دانسته شد که او را جوهری نیست، و از ضد آفرینی او دانسته شد که ضد ندارد و قرین ساختنش دلیل بی قرینی اوست، روشنی را ضد تاریکی ساخت و خشکی را ضد تری، درشتی را ضد نرمی و سردی را ضد گرمی، ناجورها را هماهنگ ساخت (چون روح و بدن) و هماهنگها را از هم جدا کرد (مانند از هم پاشیدن اجزاء بدن پس از مرگ) تا جدائیشان دلالت کند بر جدا کننده و هماهنگیشان دلالت کند بر هماهنگ سازنده (زیرا هر مصنوعی را صناعی باید و هر معلولی را علقی شاید) و همینست معنی گفتار خدای تعالی (49 سوره 51) ((از هر چیز دو تای جفت هم آفریدیم شاید متذکر شوید)) (که آنها آفریدگاری دارند بی جفت و ترکیب خدا) بین پیش و پس جدائی انداخت (یعنی زمان را آفرید) تا دانسته شود او را پیش و پس نیست (اول و آخر ندارد) و تا آفریدگان بغرائز خود (بطبائع ذاتی خود یا بغرائز نفسانی خود مانند شجاعت و سخاوت) گواهی دهند که غریزه دهنده آنها غریزه ندارد و بموقت بود نشان گزارش بی وقتی وقت گذارشان را دهند، میان بعضی از آنها را با بعضی دیگر پرده افکند (چنانچه جماد و نبات و حیوان از حقیقت انسان و از حال یکدیگر بی خبرند چون همه ظلمتند و جهل) تا دانسته شود میان او و مخلوقی پرده‌ئی نیست (زیرا او صرف نور است و مخلوق تاریکی محض و بین آند و مانعی جز ذات خود تاریکی نیست) او پروردگار بود آنگاه که پروریده‌ای نبود و

شایان پرستش بود زمانیکه پرستیده ای نبود، دانا بود و هنوز دانسته نی وجود نداشت، شنوا بود گاهییکه آواز قابل شنیدنی موجود نبود.

شرح :

قسمتی از این خطبه شریفه را مرحوم سید رضی با اندکی اختلاف در نهج البلاغه آورده است و دانشمندان بزرگ شارحین نهج البلاغه و اصول کافی در بیان عبارات دقیق و پرمغزش قلمفرسائی ها کرده و کم و بیش بعجز و قصور خویش اعتراف کرده اند، نیمه اول خطبه مشتمل بر مطالبی است که در صفحات گذشته بطور متفرق توضیح داده شده و نیمه اخیر آن در بیان این مطلب است که خدا بمخلوق صفات و خصائصی داده است که وجود آنها در مخلوق دلالت دارد بر اینکه خدا آن صفات و خصائص را ندارد. شارحین بزرگوار نهج البلاغه و کافیرا در بیان این استدلال طرق مختلف و وجوه و احتمالات بسیار است که بیان مرحوم فیض بعد از مقایسه اصح و اوضح بنظر رسید، آنعارف خبیر گوید: ساختن مشاعرش دانسته شد که او را مشعری نیست زیرا که با ساختن آنها خدای عزوجل فهمانده است که آنها احتیاج به آفریننده ای دارند و اگر خدای عزوجل هم مشعری داشت باید مشعر آفرینی داشته باشد زیرا خودش نمیتواند برای خود مشعر آفریند و در آنصورت ذاتش محتاج باشد و بدانکه بخشیدن کمالات بایشان دلیل براینست که خودش آنها را بطور تمام و کامل دارد زیرا کسی که کمالیرا بدیگری میبخشد ممکن نیست که ذات خودش از آن خالی باشد.

(ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش)

و نیز دلالت دارد که آن کمال در خود او بی نقصان است زیرا که نقصان کمالی در خدا منافی الوهیت و ربوبیت و بی نیازی حقیقی او است؟ پس همچنانکه ما از بخشیدن او علم و قدرت و ادراک را بما استدلال میکنیم که خود او علم و قدرت و ادراک دارد از نقص اینها در خود ما استدلال میکنیم. که در او کامل و تمامست یعنی علم ما پس از جهل است و قدرت ما پس از عجز و ادراک ما بوسیله مشاعر ولی، علم و قدرت خدا سابقه جهل و عجز ندارد و ادراک او محتاج بمشاعر نیست و در سایر عبارات این خطبه هم مانند جوهر ساختن و ضد آفریدن و قرین نمودن نیز همینطور می گوئیم.

5- ابن قتیبه گوید: من با عیسی شلقان بمحضر امام صادق علیه السلام رفتیم، حضرت خود آغاز سخن کرد و فرمود: تعجب است از مردمیکه بامیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهند چیز را که او هرگز به آن لب نگشوده است (میگویند او خداست و قابل پرستش در صورتیکه) آنحضرت در کوفه برای مردم خطبه خواند و فرمود ستایش خدایراست که ستایششرا به بندگان خود الهام فرمود و شناسائی ربوبیتش را سرشت ایشان ساخت، بوسیله خلقش بر وجود خود رهنمون گشت و بحادث بودن مخلوقش بر ازلی بودن خود و بمانند بودن آنها بر بیمانندی خود دلالت کرد، آیات خود را گواه قدرتش گرفت، ذاتش از پذیرش صفات امتناع

ص: 76

دارد (زیرا تمام صفات کمال عین ذاتش باشد و محالست که صفت زائدی پذیرد) و دیدنش از بیناییها و در خود گنجانیدنش نسبت به خاطرها محالست، بودشرا سرآغازی نیست و دوامش را انجامی نباشد، ابزار درک او را فرا نگیرد و پرده ها او را نپوشاند پرده میان او و مخلوقش همان طرز خلقت آنهاست زیرا آنچه لایق بذات مخلوقست نسبت به او ممتنع است و آنچه نسبت به وی ممتنع است مخلوقرا سزاوار است (جهل و عجز و فقر و نابودی نسبت به وی محالست و همه اینها برای مخلوق ضروری و لازمست، این است پرده میان خالق و مخلوق) و نیز بجهت فرق میان سازنده و ساخته شده و میان محدود کننده و محدود شده و میان پروردگار و پروریده، یکتاست نه بمعنی عدد (یک بلکه باین معنی که مرکب نیست و مانند ندارد) آفریننده است نه بمعنی جنبش اعضاء (چنانکه هر سازنده ئی اعضانش حرکت کند) بیناست بدون ابزار، شنواست بدون آلت، حاضر است بدون تماس جسمی، باطن است نه به زیر پرده، ظاهر است و بر کنار نه به معنی دوری مسافت، (چنانکه کسیکه از ما بر کنار است بین ما و او مسافتی است) ازلیتیش جلوگیری تاختن افکار است (توسن فکر هر چه بتازد آغازی برایش نیابد) و همیشگیس مانع سرکشیهای خرد، کنه و حقیقت او دیدگان تیزبین را در مانده کرده و وجودش خاطرهای تندرو را از بن کنده، هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده و هر که محدودش کند بشماره اش آورده و هر که او را بشماره آورد ازلیتیش را باطل کرده و هر که گوید: کجاست نهایی برایش قائل شده (یعنی ذات او را در مکان محدودی منتهی دانسته) و هر که گوید روی چیست جانی را از او خالی دانسته و هر که گوید: در چیست؟ او را گنجانیده است.

6- فتح بن عبدالله گوید: بحضرت موسی بن جعفر نوشتم و مطلبی راجع بتوحید از او پرسیدم، حضرت بخط خود نوشت، ستایش خدای را است که ستایشش را ببندگانش الهام کرد و همان روایت (قبل علی بن محمد از) سهل بن زیاد (از ابن قتیبه) سابقرا تا جمله ((ووجودش خاطرهای تندرو را از بن کنده)) ذکر نموده سپس افزوده است: آغاز اعتقاد بخدا شناسائی اوست و کمال شناسائیش یگانه دانستن او و کمال یگانه دانستنش نفی صفات (زائد پر ذات) از او بواسطه گواهی دادن هر صفتی که آن غیر موصوفست و گواهی هر موصوفی که آن غیر صفت است و بهمراه یکدیگر گواه دوئیت باشند که ازلیت را نشاید (اگر بگوئیم صفات خدا غیر ذاتش و زائد بر آن میباشد قائل به ترکیب و تعدد قدیم و احتیاج آنها بیکدیگر شده ایم) هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده و هر که محدودش کند معدودش نموده و هر که معدودش نماید ازلیتیشرا باطل کرده و هر که گوید چگونه است، جویای وصف او شده و هر که گوید در چیست؟ او را گنجانیده و هر که گوید روی چیست؟ او را نشناخته و هر که گوید کجاست، جانی را از او خالی دانسته و هر که گوید ذات او چیست؟ تعریفش نموده و هر که گوید: تا کی باشد، متناهیست دانسته، عالمست آنگاه که معلومی نبود خالقست زمانیکه مخلوقی نبود (پس همیشه توانائی خلقت دارد) پروردگار است گاهییکه پروریده ئی نبود، پروردگار ما اینگونه توصیف شود بلکه او بالاتر از توصیف واصفانست.

7- حارث اعور گوید روزی بعد از عصر امیرالمؤمنین خطبه ای خواند که مردم را از خوشستائی و بزرگداشتن خدای جل جلاله را خوش آمد ابواسحاق گوید بحارث گفتم آن سخنرا نیرا حفظ کرده ای؟ گفت آنرا نوشته ام، سپس از نوشته خود برای ما املا کرد که: سپاس از آن خدائیکه مرگ ندارد و عجائبش پایان نیاید زیرا او هر روز در کار جداگانه ایست و آن ایجاد چیز تازه ایست که سابقه نداشته است، (لعنت خدا بر یهود که گفتند دست خدا بسته است) خدائیکه زائیده تا در عزت شریک داشته باشد و زائیده نشده تا بمیرد و ارث گذارد (بحدیث 241 رجوع شود) دستخوش او هام مردم نگردد تا بصورت دور نمائی اندازه گیریش نمایند و بینائیها درکش نکند تا پس از باز گرفتن نظر از وی دگرگون شود (باینکه در برابر دیده نباشد) (تا پس از باز گرفتن خیالی بیش نباشد) خدائیکه برای اولیتش نهائیتی نیست (که از آنجا شروع شود) و برای آخریتش حد و انجامی نیست، (که به آنجا پایان یابد) خدائیکه وقتی بر او سبقت نداشته و زمانی از او جلوتر نبوده و دستخوش افزونی و کاهش نگردد و کجا و چرا درباره اش گفته نشود مکانی ندارد، خدائیکه علمش در باطن امور پنهان نفوذ دارد (حقیقت ذاتش از امور پنهانی پنهانتر است) و بسبب نشانه های تدبیریکه در خلقش دیده میشود در خردها آشکار است، خدائیکه او را از پیغمبران پرسیدند ایشان باندازه و جزء توصیفش نکردند بلکه او را بافعالش سودمند و به آیاتش نشان دادند، خردهای مردم متفکر توانائی انکارش ندارند، زیرا کسیکه آسمانها و زمین و درونی های آن و فضا و آفرینش او و او صانع آنهاست، قدرتش انکار ناپذیر است، خدائیکه از خلق بدور است و از این رو چیزی مانندش نیست، خدائی که مخلوقشرا برای پرستش آفرید و بوسیله ابزاری که به ایشان داد آنها را بر اطاعتش توانا کرد و به سبب حجتها (که عقل خود مردم و پیغمبران و ائمه باشند) عذر را از ایشان برداشت، پس آنکه هلاک شد با وجود حجت هلاک شد و آنکه نجات یافت با منت و لطف خدا بود، از آغاز تا بازگشت تفضل از آن خداست، سپس خدا که ستایش از آن او است ستایش را برای خود آغاز کرد و امر دنیا و مکانت آخر ترا با ستایش خویش پایان داد و (در کتابش) فرمود: میان آنها بدرستی داوری شد و گفته شد: ستایش از آن خدای پروردگار جهانیان است.

ستایش خدای را که لباس کبریائی در بر کرده بی آنکه مجسم باشد و درای شکوه پوشیده بی آنکه مثل باشد و بدون نابودی بر عرش مسلط گشته، بر مخلوقش فراز گرفته بدون دوری از ایشان و بدون تماس با ایشان، برای او حدی نیست که به آن حد پایان یابد و ماندنی ندارد تا بمانندش شناخته شود، جز او هر که جباری کند خوار است و جز او هر که گردن فرازی نماید خرد و ناچیز است، همه چیز در برابر عظمتش فروتنی کرده و در دربار سلطنت و عزتش رام و زیون گشته، حرکت چشمها از درکش وامانده و او هام مخلوق از رسیدن به صفتش کوتاه شده، او آغاز است و پیش از همه چیز و پیش از او چیزی نیست و آخر است و بعد از همه چیز و پس از او چیزی نیست با قهر و سلطه خود بر همه چیز غلبه جسته و همه جا را بدون انتقال بسوی آن دیده و حاضر

شده، هیچ لامسه ای او را نسوده و هیچ حسی درکش ننموده، اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او فرزانه و داناست، از میان آنچه دورنمایی می کرد (قابلیت آفرینش داشت) آنچه را که اراده فرمود بیافریند بدون نقشه و نمونه قبلی محکم و متقن آفرید بی آنکه در آفرینش آن خستگی عارضش شود، آنچه را اراده کرد آغاز باشد اول آفرید و آنچه را خواست از دو ثقل هستی که جن و انس باشند چنانکه خواست ایجاد کرد تا ربوبیتش بشناسد و اطاعتش در میان آنها جایگزین گردد. او را بیالاترین درجه ستایش بر تمام نعمتش میستائیم و برای اصلاح امور خود از او راهنمایی میجوئیم و از کردارهای زشت خود باو پناه میبریم و نسبت بگناهانیکه از ما سر زده از او آمرزش میطلبیم و گواهی دهیم که شایان پرستشی جز خدا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، او را بدرستی برانگیخت تا نشانش دهد و بسویش رهنما باشد، خدا ببرکت آنحضرت از گمراهی براهمان آورد و از نادانی نجاتمان بخشید، هر که اطاعت خدا و رسولش کند بکامیابی بزرگی رسد و ثواب نیکی دریابد و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند زیان آشکاری برد و سزاوار عذابی دردناک گردد. در انجام وظیفه خود که شنیدن و فرمانبردن و خیر خواهی مخلصانه و حسن مساعدت است جدا بکوشید و با جدا نشدن از راه راست و بر کناری از کارهای زشت خود را یاری کنید، حق را میان خود بگردانید و نزد من با آن یکدیگر را کمک دهید، دست ستمگر نادانرا ببندید به کار نیک دستور دهید و از کار زشت جلوگیری کنید، اهل فضل را قدر شناسید، خدا ما و شما را به راه هدایت نگه دارد و بر جاده تقوی پابرجایمان دارد، برای خود و شما از خدا آمرزش می طلبیم.

باب نوادر

1- حارث بن مغیره گوید از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (88 سوره 28) ((همه چیز نابود است جز وجه خدا)) پرستش شد حضرت فرمود: در این باره چه میگویند؟ عرض کردم میگویند همه چیز هلاک شود جز وجه خدا، فرمود منزّه است خدا، سخن درستی گفتند مقصود از وجه راهی است که بسوی خدا روند.

2- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((همه چیز نابود است جز وجه خدا)) فرمود: هر که از راه اطاعت محمد با انجام آنچه مأمور شده است بسوی خدا رود، وجهی است که نابود نگردد چنانچه فرماید، (79 سوره 4) هر چه اطاعت پیغمبر کند اطاعت خدا کرده است.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: مائیم آن مثنی که خدا به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم عطا فرموده است (یعنی همدوش قرآنیم که پیغمبر فرموده: و چیز سنگین میان شما گذاشته ام) و مائیم وجه خدا که در زمین میان شما رفت و آمد کنیم مائیم دیده خدا میان خلقتش (ناظر و شاهد کردار مخلوقیم) و در باز و رحمت و بندگانش شناخت هر که ما را شناخت (و خوشا به حالش) و پیشوائی پرهیزکاران را شناخت هر که ما را شناخت (و چه زیان بزرگی کرد که مرگش در پیش است و آنگاه زیان خود در یابد).

4- و آن حضرت راجع به قول خدای عزوجل ((خدا را نامهای نیکوست او را با آنها بخوانید)) فرمود: سوگند بخدا ما نمیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد، (بدستور و راهنمایی ما باشد).

5- امام صادق فرمود: خدا ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت (زیرا طینت ما را از علیین قرار داد و استعداد کمالات را در ما فوق العاده ساخت) و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد (اخلاق حمیده و صفات فاضله را در سرشت ما گذاشت) و ما را در میان بندگان دیده خویش قرار داد (تا کردار آنها را بنگریم و نزد او گواهی دهیم) و در میان خلقتش زبان گویا قرار داد (تا معارف و حلال و حرام او را برای آنها بیان کنیم) و دست مهر و رحمت گشوده بر سر بندگان ساخت و وجه خود قرار داد که از آن سوی باو گریند (به حدیث دوم رجوع شود) و ما در دریکه او را نشان دهد قرار داد (پس هر که از در وارد شود بمعرفت و اطاعت او رسد) و گنجینه دار میان آسمان و زمین نمود (تا معارف و بلکه تمام خیرات او از برکت ما به مردم رسد) و از برکت وجود ما درختان بارور گردند و میوه ها برسند و نهرها جاری شوند و از برکت ما باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید (زیرا شناختن و پرستش خدای یکتا و ظهور کمالات نفسانی مخلوق میوه ایست که از درخت وجود انسان مطلوبست و بدست آمدن این میوه شرایط و معداتی لازم دارد که در اثر تبلیغات فرستادگان و برگزیدگان خدا حاصل آید) و بوسیله عبادت ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی گشت (زیرا پرستش کامل و واجد تمام شرایطی که خدا می خواهد، ما میدانیم و میگوئیم و انجام میدهم).

6- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (54 سوره 43) ((چون ما را بافسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم)) فرمود: خدای عزوجل چون افسوس ما افسوس نخورد لیکن او دوستانی را برای خود آفریده که آنها افسوس خورند و خشنود گردند. و ایشان مخلوقند و پروریدگان و خداوند خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داده زیرا ایشان را مبلغین خود و دلالت کنندگان بسوی خود مقرر داشته است و از اینجهت است که آن مقام را دارند، معنی آیه آن نیست که افسوس دامن خدایتعالی را گیرد چنانکه دامنگیر مخلوق شود بلکه معنی آن چنانستکه در این باره گفته است ((هر که یکی از دوستان من اهانت کند بیچار من آمده و مرا به مبارزه خوانده است و فرموده (80 سوره 4) ((هر که فرمان پیغمبر برد فرمان خدا برده است)) و نیز فرموده است (10 سوره 48) ((همانا کسانیکه با تو بیعت کنند با خدا بیعت کرده اند و دست خدا روی دست ایشانست)) تمام این عبارات و آنچه مانند اینهاست معنایش همانست که برایت گفتم و همچنین است خشنودی و خشم و غیر ایندو از صفات دیگر مانند آنها، اگر بنا باشد که افسوس و دلتنگی دامن خدا را هم بگیرد در صورتیکه خود او خالق و پدید آورنده آنها است روا باشد که کسی بگوید روزی شود که خدای خالق نابود گردد، زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او در آید دگرگونی عارضش شود و چون دگرگونی عارضش شود از نابودی ایمن نباشد، بعلاوه در این صورت میان

پدید آورنده و پدید شده و میان قادر و آنچه زیر قدرتست و میان خالق و مخلوق فرقی نباشد، خدا از چنین گفتار برتری بسیار دارد، او خالق همه چیز است بدون آنکه به آنها نیازی داشته باشد و چون بی نیاز است اندازه و چگونگی نسبت باو محالست مطلب را بفهم ان شاءالله تعالی.

7- اسودبن سعید گوید خدمت امام باقر(علیه السلام) بودم که خود حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم شروع کرد و فرمود: ما حجت خدائیم ما باب خدائیم، ما زبان خدائیم، ما وجه خدائیم، ما دیده خدا در میان خلقتش باشیم، مائیم سرپرستان امر خدا در میان بندگانش (امر خدا همان فرمانهای خداست نسبت به بندگانش و یا به معنی مطلق کار و مطلب خدائی است مانند امر توحید و معاد و نبوت و عبادات و معاملات از نظر شرع و معانی سایر جملات در دو حدیث قبل بیان شد).

8- جنبی گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم جنب خدا (یعنی بخدا نزدیکم و مردم باید از ناحیه من بخدا تقرب حویند) منم باب خدا (هر که معرفت و خشنودی خدا طلبد باید از طریق من داخل شود).

9- موسی بن جعفر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (55 سوره 39) ((دریغابر من از آنچه در جنب خدا قصور ورزیدم)) فرمود: جنب خدا امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین اوصیاء بعد از او تا آخرین آنها در مقام بلندی باشند.

10- امام باقر علیه السلام فرمود: بوسیله ما خدا پرستش شد و بوسیله ما خدا شناخته شد و بوسیله ما خدای تبارک و تعالی رایگانه شناختند و محمد پرده دار خدای تبارک و تعالی است (تا واسطه میان او و مخلوقش باشد).

11- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (54 سوره 2) ((بما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم کردند)) پرسیدم، فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی بزرگتر و عزیزتر است و جلیل تر و والاتر است که ستم شود ولی ما را به خود پیوسته و ستم بما را ستم بخود انگاشته و ولایت ما را ولایت خود قرار داده، آنجا که می فرماید: (60 سوره 5) ((همانا ولی شما فقط خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند که مراد از آنها امامان از خاندان مایند (و از همچنان که در این آیه ولایت ما را به ولایت خود پیوسته) در جای دیگر (ستم به ما را ستم به خود دانسته) و فرموده است ((به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم کردند)) و سپس مانند این در قرآنش ذکر کرده است (مانند خوشنودی و غضب و افسوس که آنها را به خود نسبت داده و مقصود مائیم) (و در موضع دیگر قرآن این آیه را فرموده است).

باب بداء

1- زراه از یکی از دو امام (پنجم یا ششم) نقل میکنند که فرمود: خدا بچیزی چون بداء پرستش نشده است و در روایت ابن ابی عمیر از هشام بن سالم است که امام صادق علیه السلام فرمود: خدا بچیزی چون بداء بزرگ شمرده نشده است.

شرح - چنانچه از ابواب سابق معلوم شد صفاتی را که نسبت بخدایتعالی می دهیم از لحاظ مفهوم و معنی با صفات مخلوق فرق دارد علم خدا غیر از علم مخلوقست، دیدن و شنیدن و یکتا بودن و لطیف بودن و ظاهر بودن و قاهر بودن خدا غیر از این صفاتست در مخلوق چنانچه تمام اینها در ابواب گذشته خصوصا در حدیث 317 318 توضیح داده شد، اکنون می گوئیم بداء هم نیز چنین است، بداء نسبت بخدا غیر از بدای نسبت بمخلوقست و در هر یک معنی جداگانه ای دارد: بداء نسبت بمخلوق عبارت از اینستکه شخصی نزد خود نقشه کاری را طرح کند و سود و زیان آنرا بسنجد و چون جانب سود را ترجیح دهد در آنکار وارد شود و اقدام کند، ناگاه در وسط کار یا جلوتر و دنبال تر بجهتی متوجه شود که قبلا آنرا نمی دانست و آنجهت زیان و آسیبی باشد که از ناحیه آنکار وارد شود و چند برابر سودی باشد که او خیال کرده بود، در آنجا دست از کار بکشد و بگوید: برایم بداء حاصل شد، پیداست که چنین بدائی نسبت بخدای تبارک و تعالی محالست، خدا پیش از آفرینش مخلوق همه چیز را می دانسته و سود و زیان هر چیز نزدش هویدا و آشکار بوده است، او هرگز چیزی خلق نکند و فرمانی ندهد که بعدا پشیمان شود و منصرف گردد. چنانچه امام صادق علیه السلام در حدیث 9 و 10 این باب باین معنی تصریح می فرماید، و اما بداء نسبت بخدا باین معنی است که خدا چیزی را مطابق اوضاع و شرایطی مقرر دارد و سپس بواسطه تغییر اوضاع و شرایط آنرا تغییر دهد و چون ما خدا را فعال مایشاء میدانیم و میدانیم که او چه را مصلحت داند می کند و هر روز در کار تازه ایست و او دست بسته و کنار نشسته نیست باید این تغییر را بدهد و از این جهت است که عقیده بداء در روایت او 3 و 12 و 13 این باب با اهمیت تلقی شده است دانشمندان اسلامی اگر چه در معنی بدای خدا نسبت به مقام ثبوت نظرهای مختلفی دارند، میرداماد ره گوید بداء در مقام قضا و جناب قدس حق و مفارقات محضه و متن دهر نیست بلکه در قدر و امتداد زمانست و شاگردش ملاصدرا هم از او تبعیت کرده، سید مرتضی فرموده است بداء همان نسخ در احکامست، مجلسی ره قائل بلوح محفوظ و لوح محو و اثبات شده است ولی تمام این بزرگان این معنی را قبول دارند که خدا آنچه را تغییر می دهد پیش از آنکه چیزی را بیافریند می دانسته است یعنی او می دانسته که مثلا در هزار سال بعد کودکی متولد می شود که عمرش را 50 سال مقرر می دارد ولی آن کودک بزرگ می شود و گناهاییکه موجب کوتاهی عمر است مانند زنا و قطع رحم انجام می دهد و او عمرش را از 50 به 40 می آورد و در آن سن می میرد و جز خدا کسی این را نداند و این بزرگان چون به این مطلب عقیده دارند ناچار می شوند که در مقام ثبوت بداء دو مرحله قائل شوند و شاید بیان مرحوم مجلسی مطابق اخبار باشد، خلاصه تمام دانشمندان شیعه باور دارند که بداء باین معنی اولاً وقوع دارد و ثانیاً خدایتعالی از اول به آن عالم بوده است و اما علت اینکه خداوند از اول

چیزی را مقرر می‌دارد و سپس تغییر می‌دهد چند وجه است: اول اینکه بندگان بکارهای نیک چون صله رحم و احسان به فقرا راغب باشند. دوم امتحان حسن اطاعت بندگان است که خدا ببیند آیا در موقع تغییر بندگان ترمرد و سرپیچی می‌کنند و در مقام اعتراض و اشکال بر می‌آیند چنانچه درباره تغییر قبله بعضی با اعتراض برخاستند یا آنکه تسلیم و منقاد حکم خدا می‌شوند. سوم چون بندگان بدانند که ممکن است شخصیکه نزد خدا شقی بوده بر گردد و سعید شود از دعا و تضرع به پیشگاه حضرت احدیت رونگردانند و همیشه بحالتی میان خوف و رجا باشند. مرحوم مجلسی ره سه جهت دیگر غیر از آنچه ما گفتیم در مرآت صفحه 100 بیان کرده است، بعضی از دانشمندان سنی که معنی بدا را بمذاق شیعه نفهمیده و خیال کرده است شیعه بدای نسبت بخدا را بهمان معنی بدا نسبت بانسان می‌داند به آنها اعتراض کرده و سخنان زشتی نسبت داده است: مجلسی ره می‌فرماید این سخنان ناشی از عصبیت بیجاست زیرا که در اخبار آنها مطالبیکه بدا را تصدیق می‌کند بسیار است ولی چون آنها نسبت بخدا مطالب ناروایی می‌گویند که شیعه آنها را باطل می‌کند و خدا را از آنها با دلیل روشن منزه می‌سازد و آنها سر افکنده می‌شوند و نمی‌توانند جواب گویند به بهتان و افترا که شیوه ناتوانانست متمسک می‌شوند.

2- امام صادق علیه السلام راجع به آیه (41 سوره 13) ((و خدا آنچه را خواهد محو می‌کند و ثبت می‌کند)) فرمود: مگر نه این است که محو شود چیزی که ثابت بوده و ثبت شود چیزی که نبوده (و بدا چیزی جز این نیست).

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز اینکه سه خصلت را از او پیمان گرفت: 1- اقرار به بندگی خدا 2 کنار زدن شریکها و ماندها برای خدا 3- اقرار باینکه خدا هر چه را خواهد مقدم دارد و هر چه را خواهد بتأخیر اندازد (و همین است معنی بدا و از این روایت اهمیت موضوع ((بدا)) معلوم می‌شود، زیرا که در ردیف خداپرستی و توحید قرار گرفته است).

4- حرمان گوید از امام باقر راجع بقول خدای عزوجل (3 سوره 6) ((مدتی معین کرد و مدتی معین نزد اوست پرسیدم، حضرت فرمود: مقصود دو مدت است: مدتی حتمی و مدتی مشروط.

5- مالک جهنی گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (68 سوره 19) ((مگر انسان بیاد ندارد که ما او را آفریدیم و هیچ نبود)) پرسیدم: فرمود: نه اندازه گیری و نه هست شده بود و راجع به قول خدا (اول سوره 77) ((آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیز قابل ذکری نبود)) پرسیدم: فرمود: اندازه گیری شده بود ولی قابل ذکر نبود.

6- امام باقر (علیه السلام) فرمود: علم دو گونه است: 1- علمیکه نزد خدا در خزانه است و کسی از مخلوق از آن آگاه نیست 2- علمیکه خدا بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده، علمی که بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم کرده (مطابق آنچه تعلیم کرده) واقع خواهد شد زیرا خدا نه خودش را تکذیب کند و نه فرشتگان و پیغمبرانش

را و علمی که نزدش در خزانه است هر چه را خواهد پیش دارد و هر چه را خواهد پس اندازد و هر چه را خواهد ثبت کند.

7- و فرمود: بعضی از امور نزد خدا مشروط است، هر چه را از آنها که خواهد پیش دارد و هر چه را که خواهد پس اندازد.

8- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا: خدا را دو علم است: 1 علم نهفته و در خزانه که جز او کسی نداند و بدا از این علم باشد 2- علمیکه بملائکه و رسولان و پیغمبرانش تعلیم داده که ما آنرا میدانیم.

9- برای خدا نسبت به چیزی بدا حاصل نشد جز اینکه پیش از اینکه بدا حاصل شود خدا آن را میدانست (یعنی لاجبر و لاتنفیض بل امر بین امرین) بلکه ناشی از اختیار در پیروی از عقل و یا هوا و هوس است.

10- بدا نیست بخدا ناشی از جهل نیست (چنانچه نسبت بمخلوقش است)

11- از امام علیه السلام سؤال شد که خدا چگونه داند؟ فرمود: خدا بداند و بخواهد و اراده کند و مقدر سازد و حکم کند و امضاء فرماید پس امضاء کند آنچه را حکم کرده و حکم کند آنچه را مقدر ساخته و مقدر کند آنچه را اراده کرده، بنابراین از علمش مشیت خیزد و از مشیتش اراده و از اراده اش تقدیر و از تقدیرش حکم و از حکمش امضاء و علمش مقدم بر مشیت است، مشیت در مرتبه دوم است و اراده در مرتبه سوم و تقدیر بر حکم مقرون و بامضاء واقع شود، و برای خدای تبارک و تعالی بداست نسبت به آنچه بداند هر گاه که خواهد و نسبت به آنچه اراده کند برای تقدیر چیزها ولی اگر حکم مقرون بامضاء گشت دیگر بدا نیست و علم بهر معلومی پیش از بودن اوست و مشیت نسبت بخواسته شده پیش از وجود آنست و اراده پیش از بر پا شدن مراد است و تقدیر این معلومات پیش از آنستکه جدا شوند و بهم پیوندند در وجود مشخص و از لحاظ وقت و حکم مقرون بامضاء انجام شدنهای قطعی میباشد که دارای جسمند و بحواس درک شوند مانند آنچه رنگ و بو دارد و پیمانانه شود و آنچه در زمین بجنبند و بخرامد که انسان و جن و پرنندگان و درندگان و جز اینها باشد که بحواس درک شود، برای خدای تبارک و تعالی نسبت به آنچه وجود خارجی ندارد بدا میباشد و چون وجود خارجی قابل فهم و درک بیابد، بدا نباشد و خدا آنچه خواهد بکند، بعلم خود همه چیز را پیش از پدید آمدنشان دانسته و با مشیت خود صفات و حدود آنها را شناخته و پیش از اظهار آنها انشانشان کرده و بوسیله اراده تعیین رنگ و صفاتشان نموده و با تقدیر خود روزیشانرا اندازه گیری نموده و آغاز و پایان آنها را شناخته و بسبب حکمش اماکن آنها را برای مردم هویدا ساخته و به آنها رهبریشان نموده و با امضائش علل آنها را تشریح کرده و امرشانرا آشکار نموده، اینست، تقدیر خدای عزیز دانا.

1- امام رضا علیه السلام فرمود: خدای تعالی فرماید: ای پسر آدم بخواست من است که تو هر چه برای خودخواهی توانی خواست و به نیروی من است که واجبات میدهی و بنعمت من است که بر نافرمانیم توانا میشوی. من ترا شنوا، بینا، توانا ساختم، هر نیکی که بتو رسد از جانب خداست و هر بدی که بتو رسد از خدا تو است و این برای آنستکه من بکارهای نیک تو از خودت سزاوارتر و تو بکارهای زشت از من سزاوارتری و علت این آنستکه من از آنچه میکنم باز خواست نشوم ولی مردم بازخواست شوند.

شرح - انسان با نیرو و نعمتی که خدا باو عطا فرمود راه می رود و می بیند و می شنود ولی باختیار خود گاهی راه مسجد و زمانی طریق میخانه می سپارد و در هر صورت نیروی گام بر داشتنش از خداست ولی باید انسان رفتنش را بخدا نسبت دهد و میخانه رفتنش از نظر اینکه نیرو و قدرت از خداست و آن نیرو را برای صرف در راه طاعت باو داده و بدان امر فرموده است ولی بنده آنرا از راه مستقیم خود منحرف کرده و در راه طاعت باو داده و بدان امر فرموده است ولی بنده آنرا از راه مستقیم خود منحرف کرده و در راهیکه او نهی فرموده مصرف کرده است پس سزاوار است که بخود او انتساب یابد سپس بطور تفریع یا تعطیل می فرماید (((من از آنچه می کنم بازخواست نمی شوم و مردم بازخواست شوند))) زیرا آنچه او کرده خلقت بنده و اعطاء قدرت و اختیار است نسبت به وی که همه خیر است و احسان و نباید از آن بازخواست نمود ولی آنچه بنده نافرمان بجا آورده صبرکردن نعمت منعم و خالق خویش است در راه خلاف رضای او و ناسپاسی کفران نسبت به وی که عقلا موجب بازخواست و سؤال است.

باب جبر و قدر و امر بین الامرین

1- امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و در برابر آن حضرت زانو زد و سپس عرض کرد: ای امیر مؤمنان، بفرمائید که آیا رفتن ما بجنگ اهل شام بقضا و قدر خدا بود؟ حضرت فرمود: آری ای پیرمرد بهیچ تلی بالا نرفتید و به هیچ دره ای سرازیر نشدید مگر بقضا و قدر خدا، پیرمرد گفت: ای امیر مؤمنان رنجیکه من در این راه بردم بحساب خدا گذارم؟ (یعنی چون رفتن من بقضاء و قدر خدا بوده است پس من اجری نخواهم داشت) حضرت فرمود: ساکت باش ای پیرمرد بخدا سوگند که خدا اجر بزرگی نسبت برفتن آنجا و اقامت در آنجا و بازگشت از آنجا بشما داده است، و شما نسبت بهیچ یک از حالات خود مجبور و ناچار نبودید پیرمرد گفت: چگونه می شود که ما در هیچ یک از حالات مجبور و ناچار نباشیم با آنکه رفتن و حرکات و بازگشت ما بقضا و قدر خدا باشد؟ حضرت باو فرمود: مگر تو گمان کنی که آن قضا حتمی بود و آن قدر لازم اگر چنین می بود ثواب و عقاب و امر و نهی و بازداشت خدا بیهوده بود و نوید و بیم دادن انسان معنی ندارد نه گنهکار سزاواری سرزنش دارد و نه نیکوکار اهلیت

ستایش، بلکه گنهکار از نیکوکار سزاوارتر باحسانست و نیکوکار از گنهکار بعقوبت سزاوارتر است این سخن گفتار برادران بت پرستان و دشمنان خدای رحمان و حزب شیطان و اهل قدر و مجوس این امت است، خدای تبارک و تعالی تکلیف با اختیار نموده و برای بیم دادن نهی فرموده و برکردار اندک ثواب بسیار عطا فرموده، نافرمانی از او غلبه جوئی بر او نیست و فرمانبری از او باکراه و زور نباشد بمردم آن ملکیت نداده که یکباره واگذار کرده باشد و آسمانها و زمین و فضا را بیهوده نیافریده و پیغمبران را بدون جهت مژده گویان و بیم رسان مبعوث نساخته، این عقیده کافران آست، وای بر کافران از آتش دوزخ و پیرمرد (که عقده دلش باز شده و از شادی در پوست خود نمی گنجید یک رباعی باین مضمون) انشاء نمود و می گفت: توئی آن امامیکه بسبب اطاعت او از خدای رحمان در روز قیامت امید آمرزش داریم، از امر دین ما هر چه مشککش بود روشن ساختی، در برابر این احسان پروردگارت بتو جزای احسان عنایت کند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که معتقد باشد که: خدا خلقتش را به بی عفتی و زشتکاری فرمان می دهد بر خدا دروغ بسته است و هر که معتقد شود که کار نیک و بد از اوست بر خدا دروغ بسته است.

3- و شاء گوید از حضرت رضا(علیه السلام) پرسیدم و عرض کردم: خدا کار را به خود بندگان واگذاشته است؟ فرمود: خدا قادرتر از اینست، عرض کردم: پس ایشان را بر گناه مجبور کرده است؟ فرمود خدا عادلتر و حکیم تر از اینست، سپس فرمود: خدا فرماید: ای پسر آدم من بکارهای نیک تو از خود تو سزاوارترم و تو بکارهای زشتت از من سزاوتری (به حدیث 383 رجوع شود) مرتکب گناه می شوی بسبب نیروئی که من در وجودت قرار داده ام.

4- امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: خدا بمخلوقش مهربانتر از آنستکه ایشانرا مجبور بر گناه کند و سپس بجهت آن عذابشان نماید و خدا عزیزتر از آنستکه چیزی را بخواهد و نشود راوی گوید از آن دو حضرت سؤال شد که: مگر میان جبر و تقویض منزل سومی است، فرمودند: آری منزلی است فراختر از میان آسمان تا زمین.

5- راوی گوید مردی بامام صادق علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم خدا بندگان را بر گناه مجبور کرده است؟ فرمود: خدا دادگرتر از آنستکه ایشان را برگناه مجبور کند و سپس به آنچه عذابشان نماید، آنمرد گفت، قربانت گردم: پس کار را ببندگان واگذاشته است؟ فرمود اگر بایشان واگذار کرده بود در تنگنای امر و نهیشان قرار نمی داد، عرض کرد: پس میان این دو، منزل دیگریست؟ فرمود آری، فراختر از میان آسمان و زمین.

6- احمد بن محمد گوید: بحضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: بعضی از اصحاب ما شیعیان قائل بجبر و بعضی قائل باستطاعتند حضرت فرمود بنویس: ((بسم الله الرحمن الرحيم، علی بن الحسین فرمود خدای عزوجل فرموده است: ای پسر آدم، تو بخواست من می خواهی و بقوت من واجباتم را انجام دهی و بوسیله نعمت من بر نافرمانیم توانا گشتی، من ترا شنوا و بینا کردم، هر نیکی که بتو رسد از خداست و هر بدی که بتو

رسد از خود تو است زیرا من به نیکبختی از تو سزاوارترم و تو به بدبختی از من سزاوارتری زیرا من از آنچه کنم بازخواست نشوم و مردم بازخواست شوند (سپس امام علیه السلام فرمود یا خدا فرماید) هر چه می خواستی برایت برشته در آوردم.

7- امام صادق علیه السلام فرمود: نه جبر درست است و نه تقویض بلکه امری است میان این دو امر، راوی گوید: گفتم امر میان دو امر چیست؟ فرمود مثلش اینست که مردی را مشغول گناه بینی و او را نهی کنی او نپذیرد و تو او را رها کنی و او آن گناه را انجام دهد، پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده ای نباید گفت تو او را بگناه دستور داده ای.

باب استطاعت

1- توضیح این باب هم مربوط بباب ((جبر و تقویض و اختیار)) است و مراد باستطاعت در اینجا قوه و نیروئی است که انسان بوسیله آن کاری را انجام دهد یا ترک کند و فرق استطاعت با قدرت اینست که قدرت توانائی بر اختیار فعل و ترک است و استطاعت توانائی بر فعل یا ترکست باین معنی که چون بنده کاری را انجام داد گوئیم استطاعت بر فعل آن داشت و چون ترک کرد گوئیم استطاعت بر ترک آن داشت.

علی بن اسباط گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع باستطاعت پرسیدم، فرمود: استطاعت بنده پس از چهار خصلت حاصل می شود: 1- اینکه راهش باز باشد 2- تندرست باشد 3- اعضائش سالم باشد 4- برای او سببی از جانب خدا برسد. گفتم: قربانت گردم: سبب از جانب خدا را برایم توضیح دهید، فرمود: بعد از آنکه بنده راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضائش سالم باشد، می خواهد زنا کند زنی را پیدا نمی کند و سپس پیدا می کند، آنگاه یا خود را ننگه می دارد و سر باز می زند چنانچه حضرت یوسف علیه السلام سر باز زد یا خود را تسلیم خواست و اراده اش می کند و زنا می کند وزانی نامیده می شود: نه خدا را بزور اطاعت کرده و نه با نافرمانی خود بر او چیره گشته است.

8-(باب حجت های خدا بر خلقش)

1- امام صادق (علیه السلام) فرمود: برای خدا بر مردم حقی نیست که بشناسند بلکه برای مردم بر خداست که به آن ها بشناساند و چون به ایشان شناسانید حقی است از خدا بر آن ها که بپذیرند.

2- عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم کسی که چیزی را شناسد مسؤولیتی دارد؟ فرمود: نه (زیرا مؤاخذه غافل عقلا قبیح است).

3- و فرمود: هر چه را خدا از بندگان پوشیده داشته از گردن ایشان ساقط است (پس هر که چیزی را نداند باکی بر او نیست بشرط اینکه در تحصیلش مقصر نباشد).

4- حمزه بن طیار گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود بنویس، سپس برایم املا کرد: از عقیده ماست که خدا نسبت به آنچه بینندگان داده و بایشان معرفی کرده احتجاج کند. بسوی ایشان فرستاده و برایشان کتاب نازل کرده که در آن امر فرموده و نهی فرموده، بنماز و روزه امر فرموده (روزی بین الطلوعین دروادی معرس) پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از انجام نماز خواب ربوده (و نماز صبحش قضا شد) خدایش فرمود: من ترا بخواب برم و من ترا بیدار کنم هر وقت از خواب برخاستی نماز بخوان تا مردم بدانند اگر از نماز خوابشان ربوده باید چه کنند، چنان نیست که ایشان گویند: چون پیغمبر از نماز خوابش ربود، هلاک گشت و هم چنین است موضوع روزه (خدایتعالی فرماید) من مریضت می کنم و من بهبودت میدهم. چون شقایق بخشیدم روزه را قضا کن، سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: همچنین در هر چیز (از او امر خدا) که بنگری هیچکس را در تنگی و فشار نمی بینی، کسی را نمی بینی جز اینکه خدا بر او حجت دارد و خدا را نسبت بکار او مشیت است، من نمی گویم مردم هر چه خواهند بکنند (چنانکه تفویضی مذهب گوید) سپس فرمود: خداست که راه را نشان دهد و نشان ندهد (پس کار مردم بدست اوست و بخود واگذار نیستند) و باز فرمود: مردم به کمتر از طاقتشان مأمورند و نسبت بهر چه مأمورند توانائی دارند و هر چه از طاقتشان خارجست از عهده ایشان ساقط است ولی در مردم خیری نیست (زیرا ایشان پس از چنین منت و اتمام حجت و توسعه سهولت ناسپاسی خدا کنند و در پرسش و طاعتش کوتاهی ورزند) سپس (آیه 92 سوره توبه را که در باره جهاد است) تلاوت فرمود (((بر ناتوان و بیماران و کسانی که مالی ندارند تا انفاق کنند تکلیفی نیست))) پس جهاد را از ایشان برداشت (و بعد از یک جمله فرماید) (((بر نیکوکاران راه اعتراضی نیست و خدا آمرزنده و مهربانست و تکلیفی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند که مرکوبشان دهی گفتم چیزی که شما را بر آن سوار کنم -))) پس از اینها هم که مرکوب نداشتند جهاد را برداشت.

کتاب حجت

باب ناکزیری از حجت

(ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی منصف این کتاب رحمه الله گوید که برای ما حدیث کرد).

1- هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام بزندیقی که پرسید: پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت می کنی؟ فرمود: چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانعیم داریم که از ما و تمام مخلوق برتر و با حکمت و رفعت است و روا نباشد که خلقتش او را به بینند و لمس کنند و بی واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او سفیرانی در میان خلقتش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشان را بمصالح و منافعشان و موجبات تباه و فنایشان رهبری نمایند، پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقتش ثابت گشت و ایشان همان پیغمبران

و برگزیده های خلق او باشند، حکیمانی هستند که بحکمت تربیت شده و بحکمت مبعوث گشته اند، با آنکه در خلقت و اندام با مردم شریکند در احوال و اخلاق شریک ایشان نباشند. از جانب خدای حکیم دانا بحکمت مؤید باشند، سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی بسبب دلائل و براهینی که آوردند ثابت شود، تا زمین خدا از حجتی که بر صدق گفتار و جواز عدالتش نشانه ای داشته باشد، خالی نماند.

2- منصور بن حازم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم، همانا خدا برتر و بزرگوارتر از اینست که بخلقش شناخته شود (زیرا صفات مخلوق در او نیست و معرفت او موهبتی است از خودش و پیغمبران فقط راهنمایی می کنند) بلکه مخلوق بخدا شناخته شوند، (بوسیله نور وجودی که از خدا بمخلوق افاضه شود و آنها پدید آمده اند (بلکه مخلوق خدا را بسبب خود او بشناسند) یعنی بوسیله صفاتی که خود او برای خودش بیان کرده است) فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاریست سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز بوسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود. و کسیکه بر او وحی نازل نشود باید که در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست، من ب مردم (اهل سنت) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر در گذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تقویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان در مجادله به آن استدلال می کنند، (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قییم (سرپرستی که آنرا طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجت نباشد و آن قییم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است، پس بایشان گفتم: قییم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حدیفه هم می دانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را ندیدم که بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را می دانست و چون مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی دانم و این گوید نمی دانم و این (علی بن ابیطالب) گوید می دانم، پس گواهی دهم که علی علیه السلام قییم قرآن باشد و اطاعتش لازم است و اوست حجت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هر چه نسبت بقرآن گوید حق است، حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.

3- جمعی از اصحاب که حمران و ابن نعمان و ابن سالم و طیار در میانشان بودند خدمت امام صادق علیه السلام بودند و جمع دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود، نیز حضور داشتند، امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام: گزارش نمی دهی که (در مباحثه) با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟ عرض کرد: جلالت شما مرا می گیرد و شرم می دارم و زبانم نزد شما بکار نمی افتد، امام صادق علیه السلام فرمود: چون بشما امری نمودم بجای آرید. هشام عرض کرد: وضع عمرو بن عبید و مجلس مسجد بصره او بمن خبر رسید، بر من گران آمد، بسویش رهسپار شدم، روز جمعه ای وارد بصره شدم و به مسجد آنجا در آمدم، جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آنهاست،

جامه پشمینه سیاهی بکمر بسته و عبائی بدوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند، از مردم راه خواستم، بمن راه دادند تا در آخر مردم بزانو نشستیم: آنگاه گفتم: ای مرد دانشمند من مردی غریبم، اجازه دارم مسأله ای بپرسم؟ گفت: آری. گفتم: شما چشم دارید گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟! گفتم: سؤال من همین طور است. گفتم: بپرسم، گفتم شما چشم دارید؟ گفت: آری، گفتم: با آن چکار می کنید؟ گفت: با آن رنگها و اشخاص را می بینم، گفتم بینی دارید؟ گفت: آری گفتم: با آن چه می کنی گفت: با آن می بویم، گفتم: دهن دارید؟ گفت آری گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن مزه را می چشم گفتم: گوش دارید؟ گفت آری گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن صدا را می شنوم گفتم: شما دل دارید گفت آری گفتم: با آن چه می کنید گفت: با آن هر چه بر اعضا و حواسم در آید، تشخیص می دهم، گفتم مگر با وجود این اعضا از دل بی نیازی نیست؟ گفت، نه، گفتم چگونه؟ با آنکه اعضا صحیح و سالم باشد (چه نیازی بدل داری)؟ گفت پسر جانم هر گاه اعضا بدن در چیزیکه ببوید یا ببیند یا بچشد یا بشنود تردید کند، آنرا بدل ارجاع دهد تا تردیدش برود و یقین حاصل کند، من گفتم: پس خدا دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری، گفتم: دل لازمست و گرنه برای اعضا یقینی نباشد گفت: آری گفتم، ای ابا مروان (عمرو بن عبید) خدای تبارک و تعالی که اعضا ترا بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند وانگذاشته، این همه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف واگذار و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده. در صورتیکه برای اعضا تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را باو ارجاع دهی؟ او ساکت شد و بمن جوابی نداد، سپس بمن متوجه شد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه گفت: از همنشین های او هستی؟ گفتم: نه گفت: اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: تو همان هشامی. سپس مرا در آغوش گرفت و بجای خود نشانید و خودش از آنجا برخاست و تا من آنجا بودم سخن نگفت، حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: این را کی بتو آموخت؟ عرض کردم: آنچه از شما شنیده بودم منظم کردم، فرمود بخدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی می باشد.

4- یونس بن یعقوب گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آنحضرت وارد شد و گفت: من علم کلام و فقه و فرائض میدانم و برای مباحثه با اصحاب شما آمده ام. امام صادق (علیه السلام) فرمود سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟ گفت: از گفته پیغمبر و هم از خودم، امام فرمود: پس تو شریک پیغمبری؟ گفت: نه: فرمود: از خدای عزوجل وحی شنیده ای که به تو خبر دهد؟ گفت: نه: فرمود: چنانکه اطاعت پیغمبر را واجب میدانی اطاعت خود ترا هم واجب میدانی؟ گفت: نه، حضرت بمن متوجه شد و فرمود، ای یونس پسر یعقوب! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست بدون آنکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد) سپس فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب می دانستی با او سخن می گفتمی، یونس گوید: (من گفتم) وای افسوس. سپس گفتم: قربانت من

شنیدم که شما از علم کلام نهی می نمودی، و می فرمودی وای بر اصحاب علم کلام زیرا می گویند این درست می آید و این درست نمی آید (می گویند: سلمنا، لانسلم) این به نتیجه نمی رسد، این را می فهمیم و این را نمی فهمیم: امام فرمود: من گفتم وای بر آنها اگر گفته مرا رها کنند و دنبال خواسته خود بروند، سپس بمن فرمود: برو بیرون و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور، یونس گوید من حمران بن اعین و احوال و هشام بن سالم را که علم کلام خوب میدانستند آوردم و نیز قیس بن ماصر که بعقیده من در کلام بهتر از آنها بود و علم کلام را از علی بن حسین علیه السلام آموخته بود آوردم: چون همگی در مجلس قرار گرفتیم، امام صادق علیه السلام سر از خیمه بیرون کرد و آن خمیه ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت میزدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت. چشم حضرت بشتری افتاد که به دو می آمد فرمود: به پروردگار کعبه که این هشام است، ما فکر می کردیم مقصود حضرت هشام از فرزندان عقیل است که او را بسیار دوست میداشت، که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روئیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگسالتر بودیم، امام صادق برایش جا باز کرد و فرمود: هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست سپس فرمود: ای حمران با مرد شامی سخن بگو. او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد سپس فرمود: ای طاقی تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد سپس فرمود: ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن او با شامی برابر شد (هر دو عرق کردند) سپس امام صادق علیه السلام بقیس ماصر فرمود: تو با او سخن بگو او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آنها می خندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود پس بشامی فرمود با این جوان یعنی هشام بن حکم صحبت کن، گفت حاضریم، سپس بهشام گفت: ای جوان درباره امامت این مرد از من بپرس؛ هشام (از سوء ادب او نسبت بساحت مقدس امام (ع)) خشمگین شد بطوری که میلرزید، سپس بشامی گفت: ای مرد آیا پروردگارت بمخلوق خیر اندیش تر است یا مخلوق بخودشان، گفت بلکه پروردگار نسبت به مخلوقش خیراندیش تر است، هشام در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی برای ایشان حجت و دلیلی بپا داشته تا متفرق و مختلف نشوند و او ایشان را با هم الف دهد و ناهمواریهایشانرا هموار سازد و ایشان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد هشام - او کیست؟ شامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. هشام بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کیست؟ شامی قرآن و سنت است. هشام قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی آری. هشام پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام باینجا آمدی! شامی خاموش ماند، امام صادق علیه السلام باو گفت چرا سخن نمیگویی، شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند باطل گفته اند زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنی می شود) و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می باشیم، قرآن و سنت بما سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی همین استدلال بر له من و علیه هشام است، حضرت فرمود: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است، شامی ای مرد: کی بمخلوق خیر اندیش تر است: پروردگارشان یا خودشان! هشام پروردگارشان از خودشان

خیراندیش تر است. شامی آیا پرودگار شخصی را بپا داشته که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را بایشان باز گوید؟ هشام در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امروز؟ شامی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که خود آنحضرت بود، امروز کیست؟ هشام همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره بامام صادق علیه السلام کرد) و از اطراف جهان سویس رهسپار گردند. بمیراث علمی که از پدرانش دست بدست گرفته خیرهای آسمان و زمین را برای ما باز گوید: شامی من چگونه می توانم این را بفهمم؟ هشام هر چه خواهی از او بپرس شامی عذری برایم باقی بگذارستی، بر من است که بپرسم امام صادق علیه السلام فرمود: ای شامی! می خواهی گزارش سفر و راهت را بخودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود، شامی با سرور و خوشحالی می گفت: راست گفتی، اکنون بخدا اسلام آوردم، امام صادق علیه السلام فرمود نه، بلکه اکنون بخدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، بوسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و ازدواج کنند و بوسیله ایمان ثواب برند (تو که قبلا بخدا و پیغمبر ایمان داشتی مسلمانی بودی که ثواب عبادت نداشتی و اکنون که مرا بامامت شناختی خدا بر عبادات هم بتو ثواب خواهد داد) شامی عرض کرد: درست فرمودی، گواهی دهم که شایسته عبادتی جز خدا نیست و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خداست و تو جانشین اوصیاء هستی، سپس امام صادق علیه السلام رو بحمران کرد و فرمود: تو سخنت را دنبال حدیث می بری (مربوط سخن میگوئی) و بحق میرسی و بهشام بن سالم متوجه شد و فرمود: در پی حدیث می گردی ولی تشخیص نمی دهی (می خواهی مربوط سخن بگوئی ولی نمی توانی) و متوجه احوال شد و فرمود: بسیار قیاس میکنی از موضوع خارج می شوی مطلب باطل را بیاطلی رد می کنی و باطل تو روشنتر است. سپس متوجه قیس ماصر شد و فرمود: تو چنان سخن میگوئی که هر چه خواهی بحديث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد دورتر شود حق را باطل می آمیزی با آنکه حق اندک از باطل بسیار بی نیاز می کند: تو و احوال از شاخه ای به شاخه ای می پرید و با مهارتید. یونس گوید بخدا که من فکر میکردم نسبت بهشام هم نزدیک به آنچه در باره آندو نفر فرمود، می فرماید ولی فرمود: ای هشام تو بهر دو پا بزمین نمی خوری (بطوری که هیچگونه جوابی برایت نباشد) تا خواهی بزمین برسی پرواز میکنی (بمحض اینکه نشانه مغلوبیت هویدا گردد خودت را نجات می دهی) مانند تویی باید با مردم سخن گوید. خود را از لغزش نگهدار، شفاعت ما دنبالش می آید انشاءالله.

5-احول گوید: زید بن علی بن حسین علیهما السلام زمانیکه متواری و پنهان بود مرا خواست، نزدش رفتم، بمن گفت ای ابا جعفر اگر از ما خانواده کسی نزد تو آید (و ترا بیاری طلبد) چه جواب می دهی، با او بجبهه جنگ می روی؟ باو گفتم: اگر پدرت یا برادرت مرا بخواهند می روم، زید گفت من می خواهم به جنگ این قوم (بنی امیه) بروم با من بیایا، گفتم: نه قربانت کردم. بمن گفت: جان خودت را بر من ترجیح می دهی؟! گفتم من یک نفرم (یک جان بیش ندارم) اگر در روی زمینی امامی جز تو باشد، هر کس از تو کناره گیرد نجات یافته و هر کس با تو آید هلاک گشته و اگر برای خدا امامی روی زمین نباشد، کسی که از تو کناره کند با آنکه همراهیت کند برابرت، بمن گفت: ای ابا جعفر من با پدرم سر یک سفره می نشستم، او پاره

گوشت چرب را برایم لقمه می کرد و لقمه داغ را برای دلسوزی به من سرد می کرد، او از گرمی آتش دوزخ به من دلسوزی نکرده است؟ از روش دینداری بتو خبر داده و بمن خبر نداده است؟! عرض کردم قربانت کردم، چون از آتش دوزخ بتو دلسوزی کرده خبرت نداده است، زیرا می ترسید که تو نپذیری و از آن جهت بدوزخ روی ولی به من خبر داده که اگر بپذیرم نجات یابم و اگر نپذیرم از دوزخ رفتم من باکی بر او نباشد (زیرا هر چه باشم فرزند او نیستم پس به من فرموده با بنی امیه نجنگ ولی تو نفرمود) سپس به او گفتم: قربانت کردم، شما بهترید یا پیغمبران؟ فرمود: پیغمبران گفتم: یوسف به یعقوب می گوید ((داستان خوابت را ببرادرانت مگو، مبادا برایت نیرنگی بریزند)) او خوابش را نگفت و پنهان داشت که برایش نیرنگی نریزند، همچنین پدر تو مطلب را از پنهان کرد زیرا بر تو بیم داشت، زید فرمود: اکنون که چنین گوئی بدانکه مولایت در مدینه بمن خبر داد که: من کشته می شوم و در کناسه کوفه بدار روم و خبر داد که کتابی نزد اوست که کشتن و بدار رفتن من در آن نوشته است، احوال گوید من به حج رفتم و گفتگوی خودم را با زید به حضرت صادق عرض کردم، فرمود: تو که راه پیش و پس و راست و چپ و زبر را بر او بستی و نگذاشتی براهی قدم بر دارد (هر چه گفت جوابش رادادی).

توضیح موضوع قیام و نهضت جناب زیدبن علی بن الحسین علیه السلام و منظور و هدف او از آن نهضت در کتب تاریخ حدیث و تحقیق است. از روایاتی استفاده می شود که قیام او برای سرنگون ساختن خلافت جابرانه و غاصبانه بنی امیه و نصب امام بحق بوده است، از روایات دیگری هم جور دیگر استفاده می شود چنانکه این روایت هم دو پهلو است. از اینها گذشته مناسب این روایت با عنوان باب که ((الاضطرار الی الحجبه)) است برای ما معلوم نشد.

طبقات پیغمبران و رسولان و انمهعلیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبران و رسولان چهار طبقه باشند: 1- پیغمبریکه تنها برای خودش پیغمبر است و بدیگری تجاوز نمی کند (و خدا بوسیله ای وظائف شخصی او را با او می فهماند) 2- پیغمبریکه در خواب می بیند و آواز هاتف را می شنود ولی خود او را در بیداری نمی بیند و بر هیچکس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوائی دارد. چنانچه ابراهیم بر لوط امام بود 3- پیغمبریکه در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را می بیند و بسوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است مانند یونس، خدا باو فرماید: (147 سوره 37) ((ما او را بسوی صد هزار نفر بلکه بیشتر فرستادیم)) امام فرمود: مقدار بیشتر سی هزار بود و یونس را پیشوائی بود (که جناب موسی باشد و او شریعت موسی را ترویج می کرد) 4- پیغمبریکه در خواب می بیند و صدا را می شنود و در بیداری می بیند و او امام است مانند پیغمبران اولوالعزم، ابراهیم علیه السلام مدتی پیغمبر بود و امام نبود تا خدا فرمود: (124 سوره 2) ((من ترا امام مردم قرار دادم ابراهیم گفت از

فرزندان من هم؟)) خدا فرمود ((پیمان من بستمکاران نرسد)) کسی که غیر خدا یا بتی را پرستیده امام نگردد.

توضیح کلمه ((عهد)) را که به پیمان معنی کردیم، مجلسی (ره) گوید، مقصود از عهد معنائیست که شامل امامت شود و بمعنی فرمانیکه بفرمانداران نویسند، می آید و در اینجا کنایه از مقام خلافت خداست در زمین، و چون آیه شریفه امامت و پیشوائی امت را از ستمکاران نفی کرد، دلالت دارد بر ثبوت آن برای عادلان و همین آیه دلیل است بر اینکه امام باید معصوم باشد و گناهی از او سر نزنند، زیرا؛ پ غیر معصوم نسبت بخود یا دیگری ستمگر است.

2- امام صادق علیه السلام می فرمود. خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از آنکه پیغمبرش نماید و او را پیغمبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیش گرداند و خلیش گرفت پیش از آنکه امامش قرار دهد، پس چون همه این مقامات را برایش گرد آورد فرمود، ((همانا من ترا امام مردم قرار دادم)) چون این مرتبت در چشم ابراهیم بزرگ جلوه نمود، عرض کرد ((از فرزندان من هم)) خدا فرمود. ((پیمان من بستمکاران نرسد)) شخص کم خرد امام شخص پرهیزکار نگردد (و ستمگر از نظر خدا کم خرد است و ممکن نیست که او پیشوای امتی گردد که در میان ایشان مردم پرهیزکار باشد).

3- و فرمود، آقا و سرور پیغمبران و رسولان پنج نفرند که ایشان اولوالعزم رسولانند و آسیای نبوت و رسالت گرد آنها می چرخد و ایشان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است درود خدا بر محمد و خاندانش و بر تمام پیغمبران.

4- جابر گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا خدا ابراهیم را به بندگی به پذیرفت پیش از آنکه به پیغمبری پذیرد و به پیغمبریش پذیرفت پیش از آنکه برسالتش گیرد و برسالتش گرفت پیش از آنکه خلیش گیرد و خلیش گرفت پیش از آنکه امامش گیرد و چون این مقامات برایش فراهم نمود امام پنج انگشت خود را (برای نمودن این پنج مقام) جمع کرد به ابراهیم گفت. ای ابراهیم همانا من ترا امام مردم گردانیدم. از بس این مرتبت در چشم ابراهیم بزرگ آمد، گفت. پروردگارا و از فرزندان من هم؟، خدا فرمود: پیمان من بستمکاران نرسد.

فرق میان رسول و نبی و محدث

1- معروفی بامام رضا (علیه السلام) نوشت: قربانت گردم، بفرمائید، چه فرقیست بین رسول و نبی و امام؟ حضرت نوشت - یا شفاها فرمود فرق میان رسول و نبی و امام اینستکه رسول جبرئیل بر او نازل شود و او را به بیند و سخنش را بشنود و بر او وحی نازل شود (کند) و گاهی باشد که در خواب بیند مانند خواب دیدن ابراهیم

(دستور سر بردن پسرش را) و نبی گاهی سخن جبرئیل را می شنوند و گاهی شخص او را می بیند و سخنش را نمی شنود و امام آنستکه سخن را شنود و شخص را نبیند.

در اینکه زمین خالی از حجت نماند

1- حسین بن ابی العلاء گوید: بامام صادق عرض کردم: ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ فرمود: نه، گفتم: دو امام در یک زمان می شود؟ فرمود: نه مگر اینکه یکی از آنها خاموش باشد (و بوظائف امامت قیام نکنند مانند حضرت حسین در زمان امام حسن علیهما السلام).

2- امام صادق می فرمود: همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد برای آنکه اگر مؤمنین چیزی (در اصول یا فروع دین) افزودند آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند.

3- حسین بن ابی العلاء گوید: به امام صادق عرض کردم زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: نه.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا برتر و بزرگتر از آنستکه زمین را بدون امام عادل واگذارد.

5- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوندا تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نگذاری.

6- حضرت ابوالحسن امام دهم علیه السلام فرمود: زمین از حجت خالی نماند، بخدا آن حجت منم.

7- ابوحمزه گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم: زمین بدون امام می ماند؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرورود (و نظمش از هم پاشد).

8- حضرت باقر علیه السلام فرمود چنانچه امام از زمین برگرفته شود زمین با اهلش مضطرب گردد چنانچه دریا.

شناختن امام و مراجعه باو

1- ابوحمزه گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: همانا خدا را کسی پرستد که او را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد او را اینگونه (مانند عامه از مردم) گمراهانه می پرسد، عرض کردم قربانت گردم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) و دوست داشتن علی علیه السلام و پیروی از او و از ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن بخدای عزوجل از دشمن ایشان، این چنین شناخته می شود خدای عزوجل.

2- زراره گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: بمن بفرمائید که آیا معرفت امام از شما خانواده بر تمام خلق واجبست؟ فرمود: خدای عزوجل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر تمام مردم بعنوان مردم بعنوان رسول و حجت خدا بر همه خلقتش در روی زمین مبعوث فرمود، پس هر که بخدا ایمان آورد و به محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان نیاورد و از او پیرویش کند و تصدیقش نماید معرفت امام از ما خانواده بر او واجبست و کسی که بخدا و رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و تصدیقش ننماید و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت

امام بر او واجب باشد در صورتیکه به خدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آنها را نشناخته است (بلکه بر او واجب است اولاً خدا و رسولش را بشناسد و از رسول پیروی کند) عرض کردم: پس چه می فرماید در باره کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده و پیغمبر را نسبت به آنچه خدا بر او نازل کرده باور دارد، بر چنین اشخاص حق معرفت شما لازمست؟ فرمود: آری مگر اینان (عامه و اهل سنت) بفلان و فلان (ابوبکر و عمر) معرفت ندارند؟ عرض کردم: چرا (از سؤال حضرت استفاده می شود که هر کس به خدا و رسولش ایمان آورد لازمست برای جانشینی پیغمبر و حفظ و ترویج شریعت به پیشوائی معتقد شود، چنانچه اهل سنت هم این قاعده را قبول دارند ولی آنها در تعیین امام و خلیفه باشتباه رفته اند) امام فرمود: مگر عقیده داری که خدا معرفت فلان و فلان را در دل ایشان انداخته است؟ بخدا آن را کسی جز شیطان در دل ایشان نینداخته است، نه به خدا، حق ما را کسی جز خدا بمؤمنین الهام نکند (یعنی ای زراره این را هم بدان که معرفت ما گوهریست ربانی و توفیقی است الهی که جز به مردم سالم و پاک فطرت نرسد، چنانچه پیروی از پیشوایان ناحق عقیده ایست شیطانی که در اثر خبث باطن نصیب افراد دیگری گردد).

3- امام باقر علیه السلام می فرمود: تنها کسی خدای عزوجل را شناسد و پرستش کند که هم خدا را بشناسد و هم امام از ما خاندان را و کسی که خدای عزوجل را شناسد و امام از ما خاندان را شناسد غیر خدا را شناخته و عبادت کرده، اینچنین (مانند عامه مردم) که بخدا گمراهند (خدائی که بوسیله غیر ائمه هدی معرفی شود جوان خویش سیمائی است که در قیامت برای مردم جلوه گری کند پس هر که به چنین خدائی معتقد باشد، حقا خدا را نشناخته است).

4- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آوری پس برای هر چیز سبب و وسیله ای قرار داد و برای هر سببی شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی نشانه ای (دانشی) گذاشت و برای هر نشانه دری گویا نهاد، عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت و نادان حقیقی کسی است که باین در نادان گشت، این در گویا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ما.

شرح - اگر چه خدا قادر است که امور جهان را بدون علل و اسباب فراهم آورد، چنانچه گاهی عیسی را بدون پدر ایجاد می کند و آتش را بدون اسباب معمولی بر ابراهیم سرد و سلامت می نماید ولی بطور عموم و کلی عادتش بر این جاری گشته که امور جهان را با وسائل و اسبابی مخصوص جریان دهد و فراهم آورد، و ترتیب اسباب در این در حدیث شریف چنانستکه خدا برای سعادت و نجات مردم سببی قرار داده که آن معرفت و اطاعت خدا و رسول است و برای این سبب شرحی قرار داده که آن مقررات و قوانین دینی است و برای این شرح نشانه یا دانشی گذاشته که آن قرآن است و برای قرآن در گویائی مقرر داشته که آن پیغمبر و ائمه معصومینند (صلی الله علیه و آله و سلم) پس هر که خواهد بسعادت و نجات رسد باید این طرق را بییماید.

5- محمد بن مسلم گوید شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: هر که دینداری خدای عزوجل کند به وسیله عبادتی که خود را در آن بزحمت افکند ولی امام و پیشوائی که خدا معین کرده نداشته باشد، زحمتش ناپذیرفته و خود او گمراه و سرگردانست و خدا اعمال او را مبعوض و دشمن دارد، حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و تمام روز سرگردان می رود و برمیگردد، چون شب فرارسد گله ای باشبان بچشمش آید، بسوی آن گراید و به آن فریفته شود و شب را در خوابگاه آن گله بسر برد، چون چوپان گله را حرکت دهد، گوسفند گمشده گله و چوپان را ناشناس بیند، باز متحیر و سرگردان در جستجوی شبان و گله خود باشد که گوسفندانی را با چوپانش به بیند، بسوی آن رود و به آن فریفته گردد، شبان او را صدا زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو سرگردانی و از چوپان و گله خود گمگشته ای، پس ترسان و سرگردان و گمراه حرکت کند و چوپانیکه او را بچراگاه رهبری کند و یا بجایش برگرداند نباشد، در همین میان گرگ گمشدن او را غنیمت شمارد و او را بخورد، بخدا ای محمد کسی که از این امت باشد و امامی هویدا و عادل از طرف خدای عزوجل نداشته باشد چنین است، گم گشته و گمراهست و اگر با این حال بمیرد با کفر و نفاق مرده است، بدان ای محمد که پیشوایان جو رو پیروان ایشان از دین خدا بر کنارند، خود گمراهند و مردم را گمراه کنند، اعمالی را که انجام میدهند چون خاکستری است که تند بادی در روز طولانی به آن تازد، از کردارشان چیزی دست گیرشان نشود. اینست گمراهی دور. (آری بخدا سوگند هر که از تحت سرپرستی شما فرار کند گرفتار دین سازان و مذهب تراشان دغل و مخبط می شود پدر و مادرم بفدای شما -).

6- امام صادق علیه السلام می فرمود: ابن کوا نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (آیه 46 سوره 7) ((بر اعراف مردانی باشند که همه کس را از رخسارشان شناسند)) یعنی چه؟ فرمود: مائیم بر اعراف که یاران خود را بر رخسارشان میشناسیم و مائیم اعراف که خدای عزوجل جز از طریق معرفت ما شناخته نشود و مائیم اعراف که خدا ما را در روز قیامت بر روی صراط معرفت قرار دهد، پس داخل بهشت نشود مگر کسی که ما او را شناسیم و او ما را شناسد و بدوزخ نرود جز آنکه ما او را ناشناس دانیم و او ما را، خدای تبارک و تعالی اگر میخواست خودش را بیواسطه به بندگانش می شناسانید ولی ما را درو جاده و راه و طریق معرفت خود قرار داد، کسانی که از ولایت مارو گردانیده و دیگران را بر ما ترجیح دهند از صراط مستقیم منحرفند (در قیامت از صراط بسر در آیند) برابر نیست کسانی که مردم به آنها پناه گیرند (که ما اهل بیت پیغمبر باشیم) با کسانی که خود محتاج پناهندگی بدیگران باشند (که پیشوایان عامه باشند) زیرا آن مردم (پیروان پیشوایان عامه) بسوی چشمه های آب تیره اندک که از چشمه ای دیگر ریزد رفتند و کسانی که سوی ما آمدند بسوی چشمه های صافی آمدند که آبش بامر پروردگار جاریست و تمام شدن و خشک شدن ندارد.

توضیح علمی را که ابوحنیفه و امثال او دارند تشبیه فرمود بچشمه آبی که تیره و کم است اولاً علم حقیقی نیست و مخلوط بجهل است و ثانیاً محدود و متناهی است و یک سلسله اصطلاحاتی است که دست بدست می‌گردد و علوم ربانی خود را تشبیه بچشمه صاف لایزال فرمود. یعنی آنچه ما داریم اولاً عین و حقیقت علم است و ثانیاً رشته ای باقیانوس نامحدود علم خدا متصل است که بریدن و تمام شدن ندارد، هر چه از ما پرسید جواب گوئیم و آنچه گوئیم عین حقیقت و واقعست.

7- ابوحمزه گوید: امام باقر به من فرمود: ای اباحمزه: هر یک از شما که خواهد چند فرسخی پیماید برای خود راهنمایی گیرد. تو که بر راههای آسمان نادانتری تا براههای زمین، پس برای خود راهنمایی طلب کن (و آن راهنما غیر از اهلیت پیغمبر نباشد زیرا از آسمان وحی در خانه آنها نازل شده و راه بهشت و جهنم را آنها دانند).

8- امام صادق علیه السلام راجع بقول عزوجل (سوره 273) ((بهر که حکمت دادند خیر بسیاری دادند)) فرمود: مراد بحکمت اطاعت خدا و معرفت امام است.

9- امام باقر فرمود: ابو عبدالله ه جدلی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد حضرت فرمود ای ابو عبدالله نمی خواهی ترا خبر دهم از قول خدای عزوجل (91 سوره 27) ((هر که کار نیکی آورد بهتر از آن را پاداش گیرد و از هراس روز قیامت ایمن باشند)) و هر که کار بدی آورد برو در دوزخ افتد، مگر ممکن است جز آنچه کرده اید جزا بینید)) عرض کرد چرا ای امیر مؤمنان قربانت گردم، فرمود: کار نیک شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت است و کار بد، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است و باز هم آن آیه را تلاوت فرمود.

وجوب اطاعت ائمه

1- امام باقر علیه السلام فرمود: بلندی و کوهان و کلید و در همه چیز و خرسندی خدای رحمان تبارک و تعالی اطاعت امامست بعد از معرفت او، سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: (83 سوره 4) ((هر که اطاعت پیغمبر نماید، اطاعت خدا کرده و هر که رو گرداند (او را رها کن، زیرا) ما ترا نگهبان او نفرستاده ایم)).

2- بشیر عطار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: ما خانواده گروهی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده و شما پیروی می کنید از کسیکه مردم بنادانی او معذور نیستند (پس اگر اهل سنت در قیامت گویند ما اهل بیت پیغمبر را نمی شناختیم تا از آنها پیروی کنیم، اگر مستضعف نباشند خدا معذورشان ندارد زیرا امامت ایشان براهین روشن دارد).

3- امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (سوره 4) ((به آنها سلطنت بزرگی دادیم)) فرمود مقصود اطاعت آنها که بر مردم واجبست.

4- امام صادق علیه السلام می فرمود: وجوب اطاعت میان اوصیاء و پیغمبران مشترک است (و بر امت است که از هر دو طایفه اطاعت کنند).

5- و فرمود: ما گروهی باشیم که خدای عزوجل اطاعت ما را واجب کرده، انفال (غنیمت در جنگ و مباحات اولیه) از ماست و برگزیده از مال (اشیاء نفیس جنگی) بما اختصاص دارد: ما در دانش ریشه داریم و ما هستیم حسد برده شدگان که خدا فرماید (سوره 4) ((آیا بر مردم حسد می ورزند بواسطه آنچه خدا از فضل خود بایشان داده است)) (درباره انفال و برگزیده از مال و نیز درباره اینکه ائمه علیه السلام محسودند بعد از این بتفصیل بیان می شود).

6- حسین بن ابی العلاء گوید: گفتار خود را درباره اوصیاء که اطاعتشان واجبست بامام صادق علیه السلام عرض کردم فرمود: آری ایشانند همان کسان که خدای تعالی فرماید (سوره 4) ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتان را)) (یعنی مقصود از والیان امر، اوصیاء باشند) و ایشانند همان کسان که خدای عزوجل فرموده است (سوره 5) ((ولی شما فقط خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند)).

شرح - راجع به آیه اول مجلسی (ره) از مجمع البیان نقل می کند که عامه و اهل سنت اولی الامر را بزمامداران و یا علما تفسیر می کنند و اما مفسرین شیعه باستناد روایات وارده از حضرت باقر و صادق علیهما السلام بائمه و اهل بیت علیهم السلام تفسیر می کنند و ایشانند که خدا اطاعتشان را بدون قید و شرط در این آیه واجب کرده است و جایز نیست که خدا اطاعت کسی را بی قید و شرط واجب کند، جز آنکه معصوم باشد و ظاهر و باطنش یکی باشد و اشتباه نکند و بکار زشت دستور ندهد و زمامداران و علماء ایگونه نیستند و خدا منزله است از اینکه مردم را امر کند از گنهکار و یا کسانی که عقاید مختلف دارند اطاعت نمایند زیرا اطاعت نمودن از چند عالمی که هر یک رأی جداگانه ای دارد محالست و ممکن هم نیست که آنها در عقیده متحد شوند و یک قول را اختیار کنند.

اما راجع به آیه دوم که مهمترین آیه ایست که مفسرین و متکلمین شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده اند و آن موضوع خاتم بخشی آن حضرت در حال رکوع است که این آیه در شأنش نازل گشته است چنانچه این مطلب را مفسرین از عامه و اهل سنت هم اعتراف دارند، فخر رازی و زمخشری و بیضاوی و سیوطی که از بزرگان علما سنتند در تفاسیر خود نزول آیه شریفه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع خاتم بخشی آنحضرت دانسته اند و خلاصه اخبار در این باره متواتر است.

7- مردی پارسی از امام کاظم علیه السلام پرسید اطاعت شما واجبست؟ فرمود: آری، گفت: مثل اطاعت فرمود: آری.

8- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: همه امامان در فرمان و وجوب اطاعت یکسانند فرمود: آری.

9- طبری گوید: من در خراسان بالای سر امام رضا (علیه السلام) بخدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی در میانشان بود، خدمت آنحضرت بودند، امام فرمود: ای اسحاق بمن خبر رسید که مردم (اهل سنت) می گویند: ما عقیده داریم که مردم برده ما هستند، نه سوگند بخویشی و قرابتی که با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارم نه من هرگز این سخن نگفته ام و نه از پدرانم شنیده ام و نه بمن خبر رسیده که یکی از آنها گفته باشد ولی من می گویم: عبید لنا فی طاعه، موالنا فی دین هر کس حاضر است بغائبین برساند.

10- امام صادق علیه السلام می فرماید: مائیم که خدا اطاعت ما را واجب ساخته، مردم راهی جز معرفت ما ندارند و بر نشناختن ما معذور نباشند. هر که ما را شناخت مؤمن است و هر که انکار کند کافر است و کسی که نشناسد و انکار هم نکند گمراهست تا زمانیکه بسوی هدایتی که خدا بر او واجب ساخته و آن اطاعت حتمی ماست بر گردد و اگر بهمان حال گمراهی بمیرد خدا، هر چه خواهد با او کند.

11- ابن فضل گوید: از امام علیه السلام پرسیدم بهترین وسیله تقرب بندگان بخدای عزوجل چیست؟ فرمود بهترین وسیله تقرب بندگان بسوی خدای عزوجل اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت والیان امر است امام باقر (علیه السلام) فرمود: دوستی ما ایمان و دشمنی ما کفر است.

12- حسین بن ابی العلاء گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم، اوصیاء پیغمبر اطاعتشان واجبست؟ فرمود: بلی، ایشانند که خدای عزوجل درباره آنها فرموده (63 سوره 4) ((و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را)) و ایشانند که خدا درباره آنها فرموده (91 سوره 5) ((ولی شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده و نماز می گذارند و در حال رکوع صدقه می دهند)) (بحدیث هفتم همین باب مراجعه شود).

ائمه، گواهان خدای عز و جل باشند بر خلقش

1- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (45 سوره 4) ((پس چطور باشد زمانیکه از هر امتی گواهی آوریم و ترا بر آنها گواه آوریم)) فرمود: تنها درباره امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده، در هر قرنی امامی از ما بر ایشان گواه و ناظر است و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه و ناظر بر ماست. (یعنی بر گفتار و کردار ایشان ناظر است و روز قیامت نزد خدا گواهی دهد، پس مواظب باشید و تقوی پیشه کنید که گواهان شما عادل و مقبولند).

2- برید عجلی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (سوره 2) ((و اینگونه شما را امتی میانه (عادل) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید)) پرسیدم، فرمود: ما هستیم امت میانه و مانیم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش. عرض کردم: قول خدای عزوجل (سوره 78) ((ملت پدر شما ابراهیم)) یعنی چه؟ فرمود: خصوص ما مقصود است (دنبال آیه و تفسیر آن) ((او شما را از پیش مسلمان نامیده)) یعنی در کتابهای گذشته ((و در این)) یعنی قرآن ((تا پیغمبر بر شما گواه باشد)) پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه و ناظر بر ماست نسبت به آنچه از طرف خدای عزوجل به مردم رسانیده ایم و ما گواهانیم بر مردم، هر که ما را تصدیق کند، روز قیامت تصدیق کنیم و هر که ما را تکذیب کند روز قیامت تکذیبش کنیم.

3- حلال گوید از حضرت ابوالحسن علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (سوره 11) ((آیا کسیکه از پروردگار خود دلیل دارد و گواهی از خودش در پی اوست)) پرسیدم، فرمود امیرالمؤمنین (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه در پی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پروردگار خود دلیل دارد (و آن قرآنست).

4- برید عجلی گوید از امام باقر علیه السلام در باره قول خدای تبارک و تعالی (سوره 2) ((و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد)) پرسیدم، فرمود: مانیم امت میانه گواهان خدای تبارک و تعالی بر خلقش و حجت‌های او در زمینش گفتم: خدا فرماید: (سوره 77) ((ای اهل ایمان رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار گردید و در راه خدا کار زار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای او است او شما را برگزید)) فرمود: خدا ما را قصد کرده و مانیم بر گزیدگان و خدای تبارک و تعالی در دین حرجی قرار نداده، حرج از تنگ گرفتن سخت تر است، و اینکه فرماید: ((ملت پدرتان ابراهیم)) تنها ما را قصد کرده و ((شما را مسلمان نامیده)) خدا ما را مسلمان نامیده ((از پیش)) یعنی در کتابهای گذشته ((و در این)) یعنی قرآن ((تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید)) پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواه بر ماست نسبت بدانچه از جانب خدای تبارک و تعالی تبلیغ نموده ایم و ما بر مردم گواهیم در روز قیامت، هر که ما را تصدیق کند تصدیقش کنیم و هر که تکذیب کند تکذیبش نمائیم.

5- امیرالمؤمنین (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدای تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و نگهداری فرمود و ما را بر خلقش گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد، نه ما از آن جدا شویم و نه او از ما جدا شود (کردار و گفتار ما با حقیقت معانی و مضامین قرآن منطبق است و جدائی ممکن نیست زیرا ما سر موئی هم از قرآن تجاوز می کنیم).

1- فضیل گوید از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (7 سوره 13) ((و هر گروهی را رهبريست)) پرسیدم، فرمود: هر امامی رهبر است در دور اینکه در میان مردم است (رهبر مردم دوران خویش است).

2- برید عجلی گوید از امام باقر علیه السلام در باره قول خدای عزوجل ((همانا تو بیم دهنده ای و برای هر گروهی رهبريست)) پرسیدم، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیم دهنده است و در هر زمانی یکی از ما اهل بیت رهبريست که مردم را به آنچه پیغمبر از طرف خدا آورده رهبری کند، رهبران بعد از پیغمبر اول علی است و پس از او اوصیاءش یکی پس از دیگری.

3- ابوبصیر گوید با امام صادق علیه السلام آیه ((همانا توئی بیم دهنده و برای هر گروهی رهبريست)) را عرض کردم، فرمود: بیم دهنده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و رهبر علی است. ای ابو محمد آیا امروز رهبری هست؟ عرض کردم: آری فدایت گردم، همیشه از شما خانواده رهبری پس از رهبر دیگری بوده تا بشما رسیده است، فرمود خدایت رحمت کناد: ای ابامحمد: اگر چنین می بود که چون آیه ای در باره مردی نازل می شد و آن مرد می میرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است بر باز ماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

4- قصیر گوید از امام باقر (علیه السلام) در باره گفته خدای تبارک و تعالی ((همانا)) توئی بیم دهنده و برای هر قومی رهبريست)) پرسیدم فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیم دهنده است و علی رهبر است، هان بخدا سوگند که مقام هدایت و رهبری از میان ما خانواده نرفته و تا اکنون هم در میان ما هست.

در اینکه ائمه علیه السلام ولی امر خدا و خزانه دار علم او هستند

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما ولی امر (امامت و خلافت) خدا و گنجینه علم خدا و صندوق وحی خدا هستیم.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا که ما خزانه دار خدائیم در آسمان و زمینش، نه آنکه خزانه دار طلا یا نقره باشیم، بلکه خزانه دار علمش هستیم.

3- سدیر گوید: با امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت، شما چه سمتی دارید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم وحی خدائیم: ما حجت رسائیم بر هر که در زیر آسمان و روی زمین است.

4- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید، حجت من بر اشیاء امت تو کامل و تمامست، آنهایی که ولایت علی و اوصیاء بعد از تو را ترک گفتند، زیرا روش و رفتار تو و پیغمبران پیش از تو در ایشان

موجود است و بعلاوه ایشان خزانه دار علم من بعد از تو می باشند، سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا جبرئیل نام ایشان و نام پدرانشان را بمن خبر داد.

5- ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای پسر ابی یعفور: همانا خدا یکتاست و در یکتائی یگانه است (بی شریکست و بسیط مطلق و حتی صفاتش زائد بر ذاتش نیست) در کار خود یکتاست پس مخلوقی را آفرید و ایشان را برای این کار (خلافت و امامت) سنجید و مقدر کرد و ما هستیم آن مخلوق ای پسر ابی یعفور، و ما هستیم حجت خدا در میان بندگانش و خزانه دار علمش و باین کار (امامت و خلافت) قیام کرده ایم.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو تصویر نمود و ما را در آسمان و زمینش خزانه دار ساخت و برای ما درخت سخن گفت و بوسیله عبادت ما خدای عزوجل عبادت شد و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی شد.

شرح - دو جمله اول در حدیث 353 بیان شد و مقصود از سخن گفتن درخت یا همان تکلم معمولی است که بعنوان معجزه برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعضی از ائمه علیه السلام رخ داده است و یا استنباط علوم و معارفی از درختان و برگ آنهاست که برای دیگران میسر نیست چنانکه از بعضی اخبار استفاده می شود (مرآت العقول).

در اینکه ائمه علیه السلام خلفاء خدایند در زمین و درهای توجه به اویند

1- امام رضا علیه السلام می فرمود: ائمه خلفاء خدای عزوجل در زمینش باشند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: اوصیاء پیغمبر درهای توجه بسوی خدای عزوجل باشند و اگر ایشان نبودند، مردم خدای عزوجل را نمی شناختند و خدای تبارک و تعالی بوسیله ایشان بر خلقش احتجاج کند.

3- ابن سنان گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خدای جل جلاله را (55 سوره 24) ((خدا از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کار شایسته کرده اند وعده فرموده است که در زمین بخلافت گمارد چنانکه پیشینیان ایشان را بخلافت گماشت)) فرمود: ایشان ائمه هستند (و در روایت است که این آیه در باره حضرت مهدی قائم علیه السلام و اصحاب او است و اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدا آنروز را دراز کند تا آنحضرت ظهور کند و در روی زمین فرمانروائی نماید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد).

در اینکه ائمه علیه السلام نور خدای عزوجل باشند

ابو خالد کابلی گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خدای عزوجل را (8 سوره 64) ((بخدا و رسولش و نوری که فرستاده ایم ایمان آورید)) فرمود: ای ابا خالد بخدا سوگند که مقصود از نور ائمه از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند تا روز قیامت، بخدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده، بخدا که ایشانند نور خدا

در آسمانها و زمین، بخدا ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است، بخدا که ائمه دل‌های مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد، بخدا ای ابا خالد بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده باشد و آشتی کرده باشد (یک رنگ شده باشد و سازگار) و چون با ما سازش کرد خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

2- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (سوره 7) ((کسانی که پیروی می کنند از رسول و پیغمبری که درس ناخوانده است و اوصافش را در توراه و انجیل نزدشان نوشته می یابند، ایشان را بکار نیک و او می دارد و از کار زشت نهی می کند و پاکیزه ها را برای ایشان حلال و پلیدی ها را بر ایشان حرام می سازد تا آنجا که فرماید و پیروی کنند از نوری که با او نازل شده، تنها ایشان رستگارند)) فرمود مقصود از نور در اینجا (علی) امیر مؤمنان و ائمه علیه السلام می باشند.

3- ابی جارود گوید بامام باقر علیه السلام عرض کردم: خدا باهل کتاب خیر بسیاری داده است، فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: قول خود خدای تعالی است (سوره 28) ((کسانی را که پیش از آن به آنها کتاب دادیم باو می گروند تا آنجا که فرماید آنها برای شکیبائیانشان دو مرتبه اجر گیرند)) امام فرمود: خدا بشما هم عطا کرده چنانکه بایشان عطا کرده است، سپس تلاوت فرمود (سوره 29) ((ای گروندگان از خدا باک داشته باشید و برسولش ایمان آورید تا دو بهره از رحمت خود بشما دهد و برای شما نوری قرار دهد که در پرتوش حرکت کنید)) یعنی امامی که باو اقتدا کنید.

4- صالح بن سهل همدانی گوید امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (آیه 80 سوره نور که به آیه نور معروفست در تأویل آن چنین فرمود) ((خدا نور آسمانها و زمین است، حکایت نور او چون فانوسی است)) آن فانوس فاطمه علیها السلام است ((که در آن فانوس چراغی ست)) آن چراغ حسن است ((چراغ در آبگینه است)) آبگینه حسین است ((آبگینه مانند اختر درخشانی است)) آن اختر درخشان فاطمه است در میان زنان جهان ((از درخت پر برکتی برافروزد)) آن درخت حضرت ابراهیم (علیه السلام) است ((درخت زیتونی است نه خاوری و نه باختری)) نه یهودی و نه نصرانی ((که نزدیکست روغنش بر افروزد)) نزدیکست علم از آن بجوشد ((اگر چه آتشی باو نرسد، نوریست روی نوری)) از فاطمه امامی پس از امامی آید ((خدا هر که را خواهد بنور خود رهبری کند)) هر که را خدا خواهد بامامان رهبری کند ((و خدا برای مردم مثلها می زند)) همدانی گوید: عرض کردم: تأویل این کلمات را بفرمائید ((یا مانند تاریکیها)) فرمود: اولی و رفیقش باشند ((موجی او را فرا گرفت)) سومی است روی آن موجی بود، ((اینها ظلماتی است)) آن موج دومی است ((که برخی زبر برخی متراکمند)) معاویه لعنه الله و فتنه های بنی امیه است ((چون کسی دستش را بیرون کند نزدیک نیست که آن را ببیند)) حال مؤمن است در

تاریکی فتنه بنی امیه (فجایع بین امیه بر مؤمنین احاطه کند و آنها را سرگردن نماید) و کسی که خدا برای او نوری مقرر فرموده)) یعنی امامی از اولاد فاطمه علیهما السلام ندارد ((هیچ نوری برای او نباشد)) روز قیامت امامی نداشته باشد، و در باره قول خدایتعالی (12 سوره 57) ((نور آنها از پیش رو و طرف راست می شتابد)) فرمود: روز قیامت ائمه مؤمنین از پیش رو و طرف راست مؤمنین می شتابند تا ایشان را بمنازل اهل بهشت وارد سازند.

5- محمد بن فضیل گوید از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای تعالی (8 سوره 61) ((می خواهند نور خدا را با پف دهان خود خاموش کنند)) پرسیدم، فرمود: یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با پف دهانشان خاموش کنند، گفتم سپس خدای تعالی فرماید: ((و خدا کامل کننده نور خویش است)) فرمود یعنی و خدا کامل کننده امامت است و امامت همان نور است و همانست که خدای عزوجل فرماید ((بخدا و رسولش و نوریکه فرو فرستاده ایم ایمان آورید)) مقصود از نور همان امام است.

ارکان زمین ائمه می باشند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: آنچه علی علیه السلام آورده انجام می دهد و از آنچه نهی فرموده باز می ایستم، برای او همان فضیلت آمده که برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر تمام مخلوق خدای عزوجل فضیلت است، خرد گیر بر حکمی که علی آورده مانند خرد گیر بر خدا و رسولش باشد و کسی که در موضوعی کوچک یا بزرگ علی را رد کند در مرز شرک بخداست، امیرالمؤمنین علیه السلام باب منحصر بفرد خداشناسی است و راه بسوی خداست، هر که جز آن پوید هلاک شود و این امتیازات همچنین برای ائمه هدی یکی پس از دیگری جاریست. خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را نجنباند (اختلال نظام و سرگردانی عمومی پیش نیاید) و حجت رسای خویش ساخت برای مردم روی زمین و زیر خاک (مردگان یا ساکنان آن روی زمین) خود امیرالمؤمنین علیه السلام صلوات الله علیه بسیار می فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم (میان آن دو مکان ایستاده موالیانم را بهشت و دشمنانم را بدوزخ راهنمایی می کنم) و من بزرگترین فرق گذارم (میان حق و باطل یا میان بهشتی و دوزخی) و من صاحب عصا و میسمم، تمام ملائکه و روح القدس و پیمبران بفضیلت من اقرار نمودند چنانکه بفضیلت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اقرار کردند. مرا بر مسندی مانند مسند او نشانیده اند و آن مسند (هدایت و خلافت) خدائی ست (مرکوب من در قیامت همان مرکوب پیغمبر و از جانب خداست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (در قیامت) خوانده شود و جامه در بر شود من هم خوانده شوم و جامه در بر شوم، او باز پرسى شود و من هم باز پرسى شوم و طبق گفته او سخن گویم، بمن خصلتهائی عطا شده که هیچکس نسبت به آنها بر من پیشی نگرفته است: مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب (قرآن یا تشخیص حق از باطل) را می دانم، آنچه پیش از من بوده از دستم

نرفته و آنچه نزد من حاضر نیست (از امور آینده) بر من پوشیده نیست، با اجازه خدا بشارت می‌دهم و از جانب او ادای وظیفه می‌کنم، همه اینها از طرف خداست که او بعلم خود مرا نسبت به آنها توانا ساخته است.

2- امام باقر (علیه السلام) فرمود: فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام این است که هر چه آورده من به آن عمل می‌کنم و از هر چه نهی کرده ترک می‌کنم، اطاعت او بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همان اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و فضیلت برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. هر که از او پیش افتد چون کسی است که از خدا و رسولش پیش افتاده و کسی بر او برتری جوید مانند کسی است که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برتری جست و هر که در امر کوچک یا بزرگی او را رد کند در مرتبه شرک بخداست، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باب منحصر معرفت خدا بود، راهی بود که هر که آن را پوید بخدای عزوجل رسد و همچنین است امیرالمؤمنین پس از وی و ائمه علیه السلام یکی پس از دیگری هم به همین روشند، خدای عزوجل ایشان را ارکان زمین مقرر فرموده تا اهلس را نلرزاند و ستونهای اسلام و مزدور راه هدایت ساخته. کسی جز با هدایت ایشان هدایت نشود و کسی که از طریق هدایت خارج شده و گمراه گشته فقط بواسطه تقصیر در حق آنهاست، آنها بر علم و عذر و بی‌می که خدا (در قرآنش) نازل کرده امینند، و حجت رسا بر مردم روی زمینند، برای آخرین آنها از جانب خدا جاری شود مثل آنچه بر نخستینان جاری بود (همگی در علم و وجوب اطاعت و سایر کمالات برابرند) و کسی جز بیاری خدا بدین درجه نرسد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در میان بهشت و دوزخ مقسم خدایم، کسی جز طبق تقسیم من به بهشت یا دوزخ نرود، من پیشوای مردم پس از خود و رساننده از جانب پیش از خود (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشم، کسی جز احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر من پیشی ندارد و من و او در یک رویشیم، جز اینکه نبوت تنها بنام اوست، و به من شش فضیلت عطا شده است 1- علم آجال و مرگها؛ 2- علم بلاها 3- علم وصایا (آنچه اوصیاء پیغمبران می‌دانند) 4 فصل الخطاب (قرآن یا داوری میان حق و باطل و یا بیان و سخن واضح) 5 و من صاحب کرات (حمله های مشهور میدان جنگ یا عالم بحوادث و وقایع گذشته و آینده) و دولت حاکم بر همه دولتهایم 6- و من صاحب عصا و میسم و جنبه ای که با مردم سخن گوید می‌باشم.

شرح - مراد بعضا یا چوبدستی مخصوصی است که از پیغمبران باوصیانشان رسیده و همانست که دست حضرت موسی علیه السلام بوده و دست بدست گشته تا پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و از به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است و یا آنکه کلمه ((عصا)) کنایه از قدرت و تصرفست و اما میسم در لغت به معنی آلت نشانه گذاری و آهنی است که با آن گوسفند را داغ می‌کنند و نشانه می‌گذارند تا با گوسفندان دیگر اشتباه نشوند و بدین مناسب بعضی از شراح گفته اند: مقصود از اینکه علی علیه السلام صاحب عصا و میسم است این است که او چوپان و گله دار امت است بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عصا و میسم از خصائص چوپانست و از روایاتی استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت ابزاری در دست دارد که میان دو چشم اهل ایمان علامت

((مؤمن))) و میان دو چشم کفار علامت ((کافر)) می گذارد و اما جنبنده سخنگو اشاره دارد به آیه شریفه (82 سوره 27) ((و چون فرمان بر آنها اجرا شود جنبده ای از زمین بیرون آریم تا بدانها نگوید که این مردم آیات ما را باور نمی کرده اند)) این جنبنده در روایات بسیاری تأویل بامیرالمؤمنین شده است در زمانی که مؤمنین و کفار را نشانه گذاری می کند.

باب مخصوص و جامع در فضیلت و صفات امام

1- عبدالعزیز بن مسلم گوید: ما در ایام حضرت رضا در مرو بودیم، در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع انجمن کردیم، حضار مسجد موضوع امامت را مورد بحث قرار داده و اختلاف بسیار مردم را در آن زمینه بازگو می کردند، من خدمت آقا می رفتم و گفتگوی مردم را در بحث امامت بعرضش رسانیدم حضرت علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای عبدالعزیز این مردم نفهمیدند و از آراء صحیح خود فریب خورده و غافل گشتند. همانا خدای عزوجل پیغمبر خویش را قبض روح فرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام اختیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود (38 سوره 6) ((چیزی در این کتاب فرو گذار نکردیم)) و در حجه الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود این آیه نازل فرمود (3 سوره 5) ((امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم)) و موضوع امامت از کمال دین است (تا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت تا آنکه نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه حق واداشت و علی علیه السلام را بعنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد پس هر که گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل نکرده قرآن را رد کرده و هر که قرآن را کند به آن کافر است.

مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت میدانند تا روا باشد که باختیار و انتخاب ایشان واگذار شود، همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلش عالی تر و مکانش منیعتر و عمقش گودتر از آنستکه مردم با عقل خود به آن رسند یا به آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند، همانا امامت مقامی است که خدای عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلت در مرتبه سوم بپسندیدم) ابراهیم خلیل علیه السلام اختصاص داده و به آن فضیلت مشرقش ساخته و نامش را بلند و استوار نموده و فرموده (124 بقره) ((همانا من ترا امام مردم گردانیدم)) ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادیش به آن مقام عرض کرد ((از فرزندان من هم؟؟)) خدای تبارک و تعالی فرمود ((پیمان بر گزیده گذاشت، سپس خدای تعالی ابراهیم را شرافت داد و امامت را در فرزندان برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود (72 انبیاء) ((و اسحق و یعقوب را اضافه باو بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و ایشان را امام و پیشوا قرار دادیم تا بفرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و گزاران

نماز و دادن زکوة را بایشان وحی نمودیم آنها پرستندگان ما بودند)) پس امامت همیشه در فرزندان او بود در دوران متوالی و از یکدیگر ارث می بردند تا خدای تعالی آن را به پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) به ارث داد و خود او جل و تعالی فرمود (68 سوره 3)) (همانا سزاوارترین مردم بابراهیم پیروان او و این پیغمبر و اهل ایمانند و خدا ولی مؤمنانست)) پس امامت مخصوص آنحضرت گشت و او فرمان خدای تعالی و طبق آنچه خدا واجب ساخته بود، آنرا بگردن علی نهاد و سپس در میان فرزندان بر گزیده او که خدا به آنها علم و ایمان داده جاری گشت و خدا فرموده (56 سوره 30)) ((آنها که علم و ایمان گرفتند، گویند در کتاب خدا تا روز رستاخیز بسر برده اید)) پس امامت تنها در میان فرزندان علی است تا روز قیامت، زیرا پس از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیغمبری نیست این نادانان از کجا و بچه دلیل برای خود امام انتخاب می کنند: همانا امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاء است، همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. همانا امامت زمانه دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است: همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آنست، کامل شدن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجراء حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف بوسیله امامست، امامست که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بپا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندوز و حجت رسا مردم را بطریق پروردگارش دعوت نماید، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است بنحوی که دستها و دیدگان به آن نرسد. امام ماه تابان چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره ایست راهنما در شدت تاریکی ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم) امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر بسوی هدایت و نجات بخش از هلاکت گاههاست هر که از او جدا شود هلاک شود. امام ابريست بارنده، بارانیست شتابنده، خورشیدیست فروزنده سققی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه ایست جوشنده و برکه و گلستانست، امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، پناه بندگان خطا در گرفتاری سخت است، امام امین خداست در میان خلقتش و حجت او بر بندگانش و خلیفه او در در بلادش و دعوت کننده بسوی او و دفاع کننده از حقوق او است، امام از گناهان پاک و از عیبا بر کنار است، بدانش مخصوص و بخویشتن داری نشانه داراست، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است، امام یگانه زمان خود است، کسی بهمه طرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد: مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آنکه خود او در طلبش رفته و بدست آورده باشد، بلکه امتیاز است که خدا بفضل و بخشش باو عنایت فرموده.

کیست که امام تواند شناخت یا انتخاب امام برای او ممکن باشد، هیئات، در اینجا خردها گمگشته، خویشتن داریها بیراهه رفته و عقلها سرگردان و دیده ها بی نور و بزرگان کوچک شده و حکیمان متحیر و خردمندان کوتاه فکر و خطیبان در مانده و خردمندان نادان و شعرا وامانده و ادبا ناتوان و سخندانان در مانده اند که بتوانند یکی

از شئون و فضائل امام را توصیف کنند همگی بعجز و ناتوانی معترفند، چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امام را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟! ممکن نیست، چگونه و از کجا؟! در صورتی که او از دست یازان و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر؟! او کجا و خرد بشر؟! او کجا و ماندی برای او؟! گمان برند که امام در غیر خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یافت شود؟! بخدا که ضمیرشان بخود آنها دروغ گفته (تکذیبشان کند) و بیهوده آرزو بردند، بگردنه بلند و لغزنده ای که پائین می لغزند بالا رفتند و خواستند که با خرد گمگشته و ناقص خود و با آراء گمراه کننده خویش نصب امام کنند و جز دوری از حق بهره نبرند (خدا آنها را بکشد، بکجا منحرف می شوند؟! آهنگ مشکلی کردند و دروغی پرداختند و بگمراهی دوری افتادند و در سرگردانی فرو رفتند که با چشم بینا امام را ترک گفتند (28 سوره 29)) ((شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و از راه منحرفشان کرد با آنکه اهل بصیرت بودند)).

از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش روی گردان شده و بانتخاب خود گرائیدند در صورتی که قرآن صدا برآورد که: (66 سوره 28)) ((پروردگارت هر چه خواهد بیافریند و انتخاب کند اختیار بدست آنها نیست خدا از آنچه با او شریک می کنند منزّه و والاست)) و باز خدای عزوجل فرماید (36 احزاب)) ((هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که چون خدا و پیغمبرش چیزی را فرمان دادند، اختیار کار خویش داشته باشد)) و فرموده است (36 سوره 68)) ((شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟! مگر کتابی دارید که آن را می خوانید، تا هر چه خواهید انتخاب کنید، در آن کتاب بیابید یا برای شما تا روز قیامت بر عهده ما پیمانهای رسا هست که هر چه قضاوت کنید حق شماست، از آنها پرس کدامشان متعهد این مطلب است و یا مگر شریکانی دارید، اگر راست گویند، شریکان خویش بیاورند)) و باز خدای عز و جل فرموده است (24 محمد)) ((چرا در قرآن اندیشه نمی کنند یا مگر بر دلها قفل دارند و فرموده)) ((مگر خدا بر دلهاشان مهر نهاده که نمی فهمند)) و یا (20 سوره 8)) ((گفتند شنیدیم ولی نمی شنیدند و همانا بدترین جانوران بنظر خدا مردم کر و لالند که تعقل نمی کنند، و اگر خدا در آنها خیری سراغ داشت به آنها شنوائی می داد و اگر شنوائی هم می داشتند پشت می کردند و روی گردان بودند)) و یا ((گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم)) (منصب امامت اکتسابی نیست) بلکه فضلی است از خدا که بهر کس خواهد می دهد پس چگونه ایشان را رسد که امام انتخاب کنند در صورتیکه امام عالمی است که نادانی ندارد، سرپرستی است که عقب نشینی ندارد کانون قدس و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادتست، دعوت پیغمبر به او اختصاص دارد، از نژاد پاک فاطمه بتول است، در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست و هیچ شریف نژادی باو نرسد، از خاندان قریش و کنگره هاشم و عترت پیغمبر و پسند خدای عز و جل است، برای اشراف شرفست و زاده عبد منافست، عیش در ترقی و حلمش کاملست، در امامت قوی و در سیاست عالمست، اطاعتش واجبست، باو خدای عز و جل قائمست، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین

خداست: خدا پیغمبران و امامان را توفیق بخشیده و از خزانه علم و حکم خود آنچه بديگران نداده به آنها داده، از این جهت علم آنها برتر از علم مردم زمانشان باشد که خدایتعالی فرموده (35 یونس) ((آیا کسی که سوی حق هدایت میکند شایسته تر است که پیرویش کنند یا کسیکه هدایت نمیکند جز اینکه هدایت شود، شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می کنید؟! و گفته دیگر خدایتعالی (359 بقره) ((هر کرا حکمت دادند خیر بسیاری دادند)) و باز گفته خدایتعالی درباره جناب طالوت (247 بقره) ((خدا او را بر شما برگزید و بعلم و تن بزرگیش افزود خدا ملک خویش بهر که خواهد دهد و خدا وسعت بخش و داناست)) و به پیغمبر خویش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (113 نساء) ((خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را نمی دانستی بتو تعلیم داد، کرم خدا نسبت بتو بزرگ بود)) و نسبت بامامان از اهل بیت و عترت و ذریه پیغمبر علیهم السلام فرمود: (54 نساء) و یا بمردم نسبت به آنچه خدا از کرم خویش بایشان داده حسد میبرند حقا که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک عظیمی دادیم کسانی به آن گرویدند و کسانی از آن روی گردانیدند و جهنم آنها را بس افروخته آتشی است)) همانا چون خدای عزوجل بنده ای را برای اصلاح امور بندگانش انتخاب فرماید سینه اش را برای آن کار باز کند و چشمه های حکمت در دلش گذارد و علمی با الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از درستی منحرف نشود، پس او معصومست و تقویت شده و با توفیق و استوار گشته، از هر گونه خطا و لغزش و افتادنی در امانست، خدا او را باین صفات امتیاز بخشیده تا حجت رسای او باشد بر بندگانش و گواه بر مخلوقش و این بخشش و کرم خداست بهر که خواهد عطا کند و خدا دارای کرم بزرگیست)) آیا مردم چنان قدرتی دارند که بتوانند چنین کسی انتخاب کنند و یا ممکن است انتخاب شده آنها اینگونه باشد تا او را پیشوا سازند بخانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند مثل اینکه نادانند، در صورتیکه هدایت و شفا در کتاب خداست، اینها کتاب خدا را پرتاب کردند و از هوس خود پیروی نمودند، خدای جل و تعالی هم ایشان را نکوهش نمود، و دشمنی دست و تباهی داد و فرمود: (50 سوره 28) ((ستمگرت از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدای پیروی کند کیست؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند)) و فرمود: (7 سوره 47) ((تباهی باد بر آنها و اعمالشان نابود شود)) جباری مهر می نهد)) بزرگست در دشمنی نزد خدا و نزد مؤمنان. خدا اینگونه بر هر دل گردنکش جباری مهر مینهد)) درود و سلام فراوان خدا بر محمد پیغمبر و خاندان او.

2- امام صادق در خطبه ای که حال و صفات امامان علیهم السلام را بیان می کند می فرماید: همانا خدای عزوجل بوسیله ائمه هدی از اهلیت پیغمبر ما دینش را آشکار ساخت و امامش را روشن نمود و برای آنان باطن چشمه های علمش را گشود، هر که از امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حق واجب امامش را شناسد طعم و شیرینی ایمانش را بیابد و فضل خرمی اسلامش را بداند (خدایا در اینجا این عاصی هم بدرگاه رحمت چشم امید دوزد) زیرا خدای تبارک و تعالی امام را به پیشوائی خلقش منصوب کرده و بر روز یخوران اهل جهانش حجت

قرار داده و تاج و قارش بر سر نهاده و از نور جباریتش بدو افکنده با رشته ای الهی تا آسمان کشیده که فیوضات خدا از او منقطع نشود و آنچه نزد خداست جز از طریق وسائل او بدست نیاید و خدا اعمال بندگان را جز با معرفت او نپذیرد آنچه از امور مشتبّه تاریک و سنت های مشکل و فتنه های ناآشکار بر او وارد شود، حکمش را می داند خدای تبارک و تعالی همیشه امامان را برای رهبری خلقت از اولاد حسین علیه السلام و از فرزندان بلاواسطه هر امامی برای امامت برگزیند و انتخاب کند و ایشان را برای خلقت بپذیرد و بپسندد، هرگاه یکی از ایشان رحلت کند از فرزندان او امامی بزرگوار آشکار و رهبری نور بخش و پیشوائی سرپرست و حجتی دانشمند برای خلقت نصب کند ایشان از طرف خدا پیشوایند، بحق هدایت کنند و بحق داوری نمایند، حجت های خدا و داعیان بسوی خدایند، از طرف خدا مخلوق را سرپرستی کنند، بندگان خدا برهبری آنها دینداری کنند و شهرها بنورشان آبادان شود و ثروت های کهنه از برکتشان فزونی یابد، خدا ایشان را حیات مردم و چراغ های تاریکی و کلید های سخن و پایه های اسلام قرار داده و مقدرات حتمی خدا بر این جاری شده،

پس امام همان برگزیده پسندیده و رهبر محرم اسرار و امید بخشی است که بفرمان خدا قیام کرده است، خدا او را برای این برگزیده و در عالم ذر که او را آفریده، زیر نظر خود پروریده و در میان مردم، او را همچنان ساخته است، در عالم ذر پیش از آنکه جاننداری پدید آید، امام را مانند سایه ای در سمت راست عرش آفریده و با علم غیب خود، باو حکمت بخشیده و او را برگزیده و برای پاکیش انتخاب کرده است، باقی مانده خلافت آدم علیه السلام باور رسیده و از بهترین فرزندان نوح علیه السلام است، برگزیده خاندان ابرهیم علیه السلام و سلاطه اسماعیل و انتخاب شده از عترت محمد صلی الله علیه و آله است، همیشه زیر نظر خدا سرپرستی شده و پرده خود حفظ و نگهبانیش نموده و دام های شیطان و لشکرش را از او کنار زده و پیش آمده های شب هنگام و افسون جادوگران را از دور ساخته است، روی آوردن بدی را از او برگردانیده از بلاها بر کنار است، از آفتها پنهانست، از لغزشها نگهداری شده و از تمام زشتکاریها مصونست.

در جوانی بخویشتن داری و نیکوکاری معروفست و در پیری به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب، امر امامت پدرش باور رسیده و در زمان حیات پدرش از آن گفتار خاموش بوده، چون ایام پدرش گذشت و مقدرات و خواست خدا نسبت باو پایان یافت و اراده خدا او را بسوی محبت خود رسانید و به پایان دورانش رسید، او در گذشت و امر خدا پس از او بوی رسید، خدا امر دینش را بگردن او نهاد و او را بر بندگانش حجت کرد و در بلادش سرپرست نمود و بروح خود قوتش داد و از علم خود باو داد و از بیان روشن (گفتار حق) آگاهش نمود و راز خود بدو سپرد و برای امر بزرگش (رهبر تمام مخلوق) دعوت فرمود و فضیلت بیان علمش را باو خبر داد و برای رهبری خلق منصوبش ساخت و بر اهل عالم حجتش نمود و مایه روشنائی اهل دین و سرپرست بندگانش کرد، او را برای امامت خلق پسندیده و راز خود بدو سپرد و بر علم خویش نگهبانش کرد و حکمش را در او

نهضت و سرپرستی دینش را از او خواست و برای امر بزرگش او را طلید و راههای روشن و احکام و حدود خویش باو زنده کرد.

امام هم با نور درخشان و درمان مفید، هنگام سرگردانی نادانان آراستن اهل جلد، بعدالت قیام کرد در حالیکه با حق واضح و بیان از هر سوره روشن همراه بود و براه مستقیمی که پدران درستکارش علیهم السلام رفته بودند، گام برداشت، پس حق چنین عالمی را جز بدبخت نا دیده نگیرد و جز گمراه نومید منکرش نشود و جز دلیر بر خدای جل و علا برایش کار شکنی نکند.

ائمه علیهم السلام والیان امر و حسد برده شدگانی هستند که خدای عزوجل در قرآن فرموده

1- برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (61 سوره 4) ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر را)) پرسیدم، جواب حضرت این بود که (55 سوره 4) ((مگر آنکسانرا که از کتاب آسمانی بهره ای بایشان داده اند نمی بینی که به بت و طغیانگر گروند و درباره کافران گویند: این گروه از مؤمنان هدایت یافته ترند)) یعنی این مردم درباره پیشوایان گمراهی و رهبران بدوزخ می گویند: آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته ترند، ((ایشان همان کسانی که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت. مگر آنها را از ملک بهره ای هست؟)) یعنی ملک امامت و خلافت ((که در آنصورت تقیری هم بمردم ندهند)) ما هستیم آن مردمی که خدا قصد کرده و نقیر نقطه میان هسته خرماست (و مقصود بیان کمال بخل و خست ایشانست که اگر بمقام سلطنت هم می رسیدند، قسمتی از هسته خرما را از ما مضایقه می کردند، تا چه رسد بچیز شریف تر و گرانبهاتر).

((و یا بمردم نسبت به آنچه خدا از کرم خویش به آنها داده حسد می برند)) ما هستیم آن مردم حسد برده شده، برای منصب امامتیکه خدا بما داده و بهیچ کس دیگر نداده ((حقا که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت و ملک بزرگی دادیم)) یعنی پیغمبران و رسولان و امامان را، از آل ابراهیم قرار دادیم، پس چگونه این مردم این مقام را نسبت به آل ابراهیم علیه السلام اعتراف دارند و درباره آل محمد صلی الله علیه و آله منکر می شوند (بنابراین مقصود از والیان امر که پرسیدی آل محمد صلی الله علیه و آله است).

((برخی به آن گرویدند و برخی رویگردان شدند و جهنم برای ایشان افروخته آتشی است کافی، کسانی که آیه های ما را انکار کرده اند، بزودی به آتشی درویشان کنیم که هر وقت پوستهایشان بسوزد، پوستهای دیگرشان دهیم تا عذاب را خوب بچشند، همانا خدا نیرومند و فرزانه است.))

توضیح راجع بوالیان امر در حدیث 480 سخن گفتیم و از قول مجلسی (ره) اثبات شد که چنانچه اطاعت خدا و رسول واجبست، اطاعت والیان امر هم که ائمه معصومین علیهم السلام باشند، واجب و لازمست و نیز باید

ایشان معصوم و پاک از خطا و گناه باشند و راجع بجبت و طاغوت مجلسی (ره) گوید: جبت ابتدا نام بت مخصوصی بود و سپس برای هر معبود باطلی بکار بردند و گفته اند در اصل (((جسس))) بوده است و سین بتاء بدل شده است و جس چیزی بی خبر است و اما طاغوت بمعنی هر امر باطلی است، معبود باشد یا غیر معبود و جبت و طاغوت در روایات بر اولی و دومی تاویل شده است.

2- ابن فضیل از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (((و یا بمردم نسبت به آنچه خدا از کرمش به آنها داده حسد می برند))) گوید که آنحضرت فرمود: مائیم حسد برده شدگان.

3- حمران بن اعین گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم قول خدای عزوجل را (((همانا آل ابراهیم کتاب دادیم))) فرمود: مقصود نبوت است، گفتم: حکمت چیست؟ فرمود: فهمیدن و قضاوتست گفتم: (((و به آنها ملک بزرگ دادیم؟))) فرمود: اطاعت است.

4- ابوالصباح گوید: از امام صادق علیه السلام قول خدای عزوجل (((و یا به مردم نسبت به آنچه خدا از کرمش به آنها داده حسد می برند))) را پرسیدم، فرمود: ای ابوالصباح بخدا ما هستیم آن مردم حسد برده شده.

5- برید اجلی گوید: امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل تبارک و تعالی (((ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک بزرگ دادیم))) فرمود: خدا پیغمبران و رسولان و امامان را از آل ابراهیم قرار داد، پس چگونه این مردم نسبت به آل ابراهیم علیه السلام این مقام را مختلفند ولی درباره آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم انکار می کنند. عرض کردم (((و به ایشان ملک بزرگی دادیم))) چیست؟ فرمود: ملک بزرگ این است که امامان را در آن خانواده قرار داد، هر که اطاعت آنها کند اطاعت خدا کرده و هر که نافرمانی آنها کند نافرمانی خدا کرده است، این است ملک بزرگ.

ائمه علیهم السلام نشانه هایی هستند که خدای عزوجل در کتابش یاد فرموده

1- داود جصاص گوید: از امام صادق علیه السلام لام راجع به آیه (16 نحل) (((و علاماتی گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند))) پرسیدم فرمود: ستاره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و علامات ائمه علیهما السلام می باشند.

2- هیثم از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (((و علاماتی گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند))) پرسیدم، امام فرمود: رسول خدا صلی آله علیه و آله ستاره است و علامات ائمه علیهما السلام اند.

3- و شاء گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) راجع به قول خدای تعالی (((و علاماتی گذاشت و بوسیله ستاره هدایت شوند))) پرسیدم فرمود: ما هستیم علامات و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در این که مراد به آیاتیکه خدای عزوجل در کتابش فرموده ائمه علیهم السلام هستند.

(در اینکه مراد به آیاتی که خدای عز و جل در کتابش فرموده ائمه علیهم السلام هستند)

1- داود رقی گوید، از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی (101 سوره 10) ((این آیه ها و بیم دادن ها گروهی را که مؤمن شدنی نیستند سود ندهد)) پرسیدم، فرمود: آیه ها امامان و بیم دادنها پیغمبران علیهم السلام میباشند. (واضحست که امامان علیهم السلام آیات الله العظمی میباشند و وظیفه پیغمبران بیم دادن مردمست از عواقب سوئی که بر گناهانشان مترتب میشود و وجود امامان و بیم دادن پیغمبران، برای اهل ایمان و افراد شایسته سودمند است و برای مردم سرسختی که ایمان نیاورند سودی ندارد.

2- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (42 سوره 54) ((تمام آیات ما را تکذیب کردند)) فرمود: مقصود از آیات، اوصیاء است.

3- ابوحمزه گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، شیعه از شما تفسیر این آیه را می پرسند ((از چه از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگی میپرسند!)) فرمود: اختیار با من است، اگر خواهم با آنها بگویم و اگر خواهم نگویم، سپس فرمود: ولی من تفسیرش را برای تو می گویم عرض کردم: ((از چه از یکدیگر می پرسند؟)) فرمود: این آیه درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است، آنحضرت علیه السلام می فرمود: خدا را آیه ای بزرگتر از من نیست، خدا را خبری بزرگتر از من نیست.

واجب دانستن خدای عزوجل و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم همراه بودن با ائمه علیه السلام را

1- برید گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (120 سوره 9) ((از خدا باک داشته باشید و با صادقان باشید)) پرسیدم فرمود: مقصود ما هستیم.

2- ابن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((ای گروندگان از خدا باک داشته باشید و با صادقان باشید)) پرسیدم فرمود: صادقان همان امامان و باور دارندگان اطاعت ایشانند (صادقان و صدیق همان امامانند بواسطه اطاعتشان خدا را)

3- امام باقر (علیه السلام) فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر که خواهد مانند پیغمبران زندگی کند و مانند شهیدان بمیرد و در بهشتی که خدای رحمن کاشته، ساکن شود، باید از علی پیروی کند و با دوست او دوستی کند و بامامان پس از وی اقتدا کند: زیرا ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند. خدایا فهم و علم مرا بایشان روزی کن، وای بر آنها که از امت من مخالف ایشان باشند خدایا شفاعت مرا به آنها مرسال (خدایا ما را هم توفیق پیروی علی و دوستی دوستانش و رسیدن بشفاعت رسولت عطا فرما).

4- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: حجت من بر اشقیاء امت تو کامل و تمامست، آنهایی که ولایت علی را ترک گفته و با دشمنانش دوستی نموده و فضیلت او و اوصیاء بعد از او را انکار

کردند. زیرا فضیلت تو فضیلت ایشان است و اطاعت تو اطاعت ایشان، و حق تو حق ایشان و نافرمانی تو نافرمانی ایشان، و آنها بندگان امان راهبر بعد از تو، روح تو در کالبد ایشانست و روح تو همانست که از اطراف پروردگارت در تو دمیده شده و ایشان عترت تو میباشد و از طینت و گوشت و خون تو سرشته اند.

خدای عزوجل سنت و روش تو و پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری داشته و ایشان پس از تو خزانه دار علم منند، اینها حقی است بر من (بخودم سوگند) ایشانرا برگزدم و انتخاب کردم و پاک ساختم و پسندیدم، هر که ایشانرا دوست دارد و از آنها پیروی کند و فضیلتشان را معترف باشد، نجات یافته است همانا جبرئیل علیه السلام نام ایشان و نام پدرانشان و دوستانشان و معترفین بفضیلت ایشانرا برای من آورده است. (بحدث 503 رجوع شود).

5- امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید: کسیکه خواهد زندگی و مرگش زندگی و مرگ من باشد و بهشت برینی که پروردگارم بدست قدرت خود کاشته در آید باید پیروی علی بن ابیطالب کند و با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و نسبت باوصیا پس از وی تسلیم باشد زیرا ایشان از خاندان من و از گوشت و خون منند و خدا فهم و علم مرا بایشان عطا فرموده است: بخدا شکایت میکنم از حال آن امتم که فضیلت ایشانرا منکر گشته، پیوند مرا با ایشان قطع کنند (رعایت قرابت آنها را که اجر رسالت من است نکنند) بخدا سوگند که دو فرزندم را میکشند خدا شفاعتم را به آنها نرساند.

6- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده در آید و بشاخه ای که پروردگارم بدست خود کاشته دست آویزد، باید علی بن ابیطالب و جانشین را اطاعت کند، زیرا آنها شما را بهیچ در گمراهی در نیاورده و از هیچ در هدایت خارج نکنند شما بایشان یاد ندهد که آنها از شما داناترند من از پروردگارم خواستم که میان آنها و قرآن جدائی نیندازد تا سر حوض بر من وارد شوند، اینچنین دو انگشت (سبابه) خود را بهم چسبانید پهنای آن حوض بمسافت میان صنعاء تا ایله است و بعدد ستارگان جامهای سیمین و زرین دارد.

شرح - مقصود از جدا نشدن ائمه علیه السلام از قرآن اینست که: ایشان همیشه حافظ قرآن و مفسر قرآن و عمل کننده بقرآن و دعوت کننده مردم بسوی قرآنند و هیچگاه از این روش تعدی و تجاوز نکنند و صنعاء شهری است در یمن و ایله نام کوهی است میان مکه و مدینه و نیز نام شهر یست در طرف مصر و امکانه دیگر هم باین نام میباشد، ولی پیدا است که مقصود روایت بیان بزرگی حوض است نه تحدید حقیقی آن، چنانکه سنجیدن کاسه های آبخوری آن را بتعداد ستارگان نیز از این بابست.

7- امام باقر علیه السلام (از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه مجلسی گوید) فرمود: همانا نسیم رحمت و آسودگی و پیروزی و کمک و کامیابی و برکت و بزرگواری و آمرزش و ایمنی و توانگری و مژده و رضوان و تقرب و یاری و توانائی و امید و دوستی خدای عزوجل، برای کسی است که علی را دوست بدارد.

و اطاعتش کند و از دشمنش بیزاری جوید و بفضیلت او و جانشینانش معترف باشد، بر من است که ایشانرا در شفاعتم در آورم و بر پروردگار تبارک و تعالی (من است که شفاعت مرا نسبت بایشان بپذیرد، زیرا آنها پیرو منند و هر که پیروی من کند از آن من است).

توضیح تصدیق و پذیرش این روایات، برای امامیه و شیعیانی که با اصول و مبانی مذهبی خود آشنائی دارند، بسیار ساده و آسانست، زیرا از مبانی مذهبی متقن و کامل شیعه از برکت روایات ائمه هدی که همین کتاب کافی بهترین مجموعه آنست، چنین استفاده می شود که: نظام دقیق و متقن جهان هستی گواه صانع و مدبری حکیم و قادر و مهربان است و او والاتر از اینست که بچشم کوچک و محدود بندگانش دیده شود و از طرفی هم حکمت و رأفت او اقتضا می کند که این مخلوق ضعیف و جاهل را خود سررها نکند و بدون سرپرست و رهنما نگذارد.

بدینجهت از میان تمام مخلوق در هر عصری فردی شایسته برای رهبری آنها، بعنوان پیغمبر یا امام انتخاب می کند و آن رهبر اولاً انسانست و همجنس خود آنها، تا بتوانند با او بنشینند و از دل گویند و با او انس و الفت گیرند و مشکلات زندگی خود را با او در میان گذارند و ثانیاً در مقام علم و عمل از همه آنها بهتر و بالاتر است تا بتواند بتمام سؤالات ایشان جواب گوید و مردم، با عقیده و ایمان از او بپذیرند.

آن رهبر عالیقدر با صدای رسا بگوش تمام دانشمندان عصرش می رساند که: برگزیده خدا باید از تمام مردم اعلم و داناتر باشد بطوریکه هر چه از او پرسند بتواند جواب گوید و منم آن برگزیده خدا ((سلونی قبل ان تققدونی)) تا من زنده ام هر چه می خواهید پرسید، می گوید ای بشر عاقل و متفکر شما همگی با میلیونها فکر و تجربه و دانش آموزی، یکطرف و من درس نخوانده تنها یکطرف، صریح و روشن بشما می گویم: من برگزیده خدا و رهبر شمایم و برگزیده خدا باید هر چه از او پرسند جواب گوید، بیائید و هر چه می خواهید از من پرسید و سخنان مرا بنویسید زیرا همچنانکه امروز رهبر حاضر شما هستم و بوسیله منطق و زبانم شما را رهبری می کنم، فردا هم رهبر غایب نسل آینده شما هستم و آنها را با سخنان نوشته ام بنام روایات و احادیث رهبری می کنم.

گاهی با دست اشاره بسینه نموده و می فرماید در اینجا علم فراوانست بیائید و پرسید گاهی می فرماید صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه که علوم گذشته و آینده در آنهاست نزدماست بیائید و پرسید بهر لغت و زبانیکه از ما سؤال کنید بهمان لغت بشما پاسخ می گوئیم و ما کتاب تورات و انجیل و زبور را می دانیم بیائید و

پرسید اهل ذکر که خدا در قرآنش دستور داده که از آنها پرسید ما هستیم بیائید و پرسید راسخین در علم مائیم علامات و آیات و متوسمینی که خدا در قرآنش فرموده ما هستیم بیائید و پرسید علوم تمام پیغمبران و اوصیاء گذشته نزد ماست و روز بروز و ساعت بساعت علم ما زیاد می شود خصوصا شبهای جمعه و شبهای قدر بیائید و پرسید همه علوم قرآن را تنها ما می دانیم بیائید و پرسید و باز خودشان می فرمودند ((ممکن نیست که از امام چیزی پرسند و او بگوید نمی دانم)) آیا تاکنون بشری روی زمین بوده که بگوید ((لا ادری = نمی دانم)) در قاموس زندگی من نیست؟.

شیعه می گوید: خدا را شکر که این ندای مقدس جامه عمل پوشید: دوازده نفر امام یکی پس از دیگری بدون اینکه در مکتب بشر زانو بزنند، در جوانی و پیری، در خانه و زندان، در سفر و حضر، در صلح و جنگ در مرأی و منظر مردم بودند، دانشمندان زمان، از دور و نزدیک بمحضرشان رسیدند و هر گونه سؤالی از مشکل و آسان، از دنیا و عقبی، از زمین و آسمان، از محسوس و معقول، از گذشته و آینده، از حق و باطل از ایشان کردند و آنها نیز همه را پاسخ گفتند و قسمتی از آن پرسش و پاسخها نوشته شد و برای قضاوت امروز ما باقی ماند که تنها همین کتاب کافی مشتمل بر 15176 حدیث مفصل و کوتاه آنست.

ما در این ذخائر گرانبهای خود می بینیم که دانشمندان طبیعی و یهود و نصاری و مجوس و غیره بنام ابن ابی العوجاء و ابن مقفع و جاثلیق و دیصانی و رأس الجالوت و بوحنیفه و امثالش، با مغزی متکبر و مغرور بمحضر ائمه هدی علیهم السلام رسیده و انصافا سؤالاتی پر مغز و مشکل نموده اند ولی پاسخ امام علیه السلام گاهی آن مشکلات را گره بگره باز کرده و گاهی چون خورشیدی تابان طلوع کرده و ظلمت متراکم شک و شبه را یک مرتبه محو و نابود کرده است و سؤال کنندگان مغرور بعضی تسلیم شده و ایمان آورده اند و برخی با سکوت و خاموشی و خجالت و شرمساری از مجلس برخاسته اند.

مأمون عباسی خلیفه کشور پهناور اسلام بهر منظوری که بود بزرگترین دانشمندان زمان خود را از نقاط دور و نزدیک کشور، جمع می کرد و ارکان و رجال دولت را طلب می نمود و مجالسی تاریخی و شاهانه ترتیب میداد و برای مناظره و مباحثه با این نوابغ بشر، امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و ارواحنا فداه را دعوت می کرد، شاید مأمون گمان می کرد، امام رضا(علیه السلام) در این مجالس حاضر نخواهد شد و اگر حاضر شود سکوت خواهد کرد و اگر سخن گوید از عهده جواب همه برنیاید، ولی خدا خواست که آن مجالس تاریخی باشکوه برگزار شود، بزرگ دانشمندان یهود و نصاری و مجوس هر چه در مدت عمر فرا گرفته بودند از حضرتش سؤال می کردند و پاسخ می شنیدند ولی همگی در برابر سؤالات کوتاه آنحضرت عاجز می شدند همه آن سؤالات و جوابها بتفصیل نوشته شده و برای قضاوت امروز ما باقی مانده است.

من نویسنده خدا را شاهد می‌گیرم که ایمانی که از مطالعه همین احادیث و اخبار و جوابهایی که ائمه علیهم السلام گفته‌اند و نوشته‌اند برایم حاصل می‌شود، راسختر و محکمتر از بیان هر معجزه و فضیلت است زیرا اگر همه چیز قابل جعل و تزویر باشد جواب علمی جعل بردار نیست زیرا تا جعل به آن درجه‌اعلای از علم و دانش نرسد که بتواند هر سؤال مشکلی را جواب گوید نمی‌تواند جعل کند و بنویسد، این است مقام علم امام.

و اما در مقام عمل از مبانی مذهبی ماست که امامان و رهبران ما از گناه و خطا معصومند یعنی با استعداد و لیاقتی که خدا نسبت به آنها می‌دانسته، ایشان را پاک و معصوم آفریده است و گناه و اشتباه از آنها سر نزند، همین مطلب را هم خود آنها فرموده‌اند تا اشاره کنند که ای بشر کنجاو و خرده‌گیر، شما خود را می‌بینید که چگونه سراپا نقص و آلودگی دارید و در برابر مال و مقام و زیبایی عقل و دین خود را می‌بازید، عربده می‌کشید و شکم یکدیگر را پاره می‌کنید ولی ما صریحا می‌گوئیم که طلا و نقره زرد و سفید ما را نمی‌فریبند خلافت و سلطنت شما نزد ما بیک نعلین پاره نمی‌ارزد اگر تمام دنیا را بماند که بموری ستم کنیم، نمی‌پذیریم ما دروغ نمی‌گوئیم ما برای اطاعت حق شهادت و زندان را بر تعدی و تجاوز ترجیح می‌دهیم؟ ما در میان شما و مانند شما ساخته شده‌ایم، اگر می‌توانید بر ما خورده‌ای بگیرید.

متجاوز از دو‌یست سال این رهبران الهی در میان همین مردم بودند و با آنها ازدواج و معاشرت کردند و احدی نتوانست لغزشی العیاذبالله بر آنها بگیرد چگونه بشر می‌تواند بر آنها لغزشی بگیرد، در صورتیکه معنای لغزش را آنها می‌دانند و خود آنها بشر فهمانیده‌اند.

پس از تأمل و دقت در آنچه گفتیم، روشن می‌شود که چرا خدا مردم را بایشان ارجاع داده و چرا اطاعت علی و امامان پس از او را واجب کرده است و چرا علی بن ابیطالب علیه السلام مقسم بهشت و جهنم است و چرا راه نجاتی جز در خانه ایشان نیست و چرا دشمنان ایشان در خسارت و زیانند و در آتش دوزخ بسر می‌برند و چرا باید ما از آنها بی‌زاری جوئیم و چرا.. و چرا..

اهل ذکریکه خدا مردم را بپرسی از ایشان امر فرموده ائمه هستند

1- امام باقر (علیه السلام) راجع به قول خدای عزوجل (43 سوره 16) ((اگر خودتان نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید)) از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مقصود از ذکر من هستم و امامان اهل ذکر باشند و راجع بقول خدای عزوجل (44 سوره 43) ((همانا قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و بزودی از آن بازخواست می‌شوید)) خود امام فرمود: ما نایم قول او و ما نایم بازخواست شدگان (سؤال شوندگان).

2- ابن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام آیه ((اگر خودتان نمی‌دانید، از اهل ذکر پرسید)) را پرسیدم، فرمود. مقصود از ذکر محمد صلی الله علیه و آله است و ما هستیم اهل او که پرسیده می‌شویم، بحضرت

عرض کردم: خدایتعالی فرماید: ((قرآن ذکر است برای تو و قومت و بزودی از آن پرسیده می شوید)) فرمود: تنها ما را قصد کرده، مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش شوندهگان.

3- و شاء گوید بحضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: قربانت کردم ((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)) یعنی چه؟ فرمود: مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش شوندهگان عرض کردم: شما پرسش شونده و ما پرسش کننده ایم؟ فرمود، آری:، عرض کردم، بر ماست که از شما پرسیم؟ فرمود، آری عرض کردم: بر شماست که بما پاسخ دهید؟ فرمود: نه، اختیار با ماست، اگر خواستیم پاسخ دهیم و اگر نخواستیم پاسخ ندهیم، مگر نمی شنوی قول خدای تبارک و تعالی را (39 سوره 38) ((اینست بخشش بی حساب ما خواهی ببخش یا نگهدار (این بخشش ما است خواهی ببخش یا نگهدار حسابی بر تو نیست)).

4- باز امام صادق علیه السلام در باره آیه (44 سوره زخرف) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر است و اهل بیتش علیهم السلام پرسش شوندهگان و اهل ذکر باشند.

5- و آنحضرت راجع بهمین آیه فرمود: همانا مراد بذكر قرآنست و ما هستیم قوم او و ما هستیم پرسش شوندهگان.

6- ابوبکر حضر می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب بودم که ورد برادر کمیت (که از شعراء معروف عرب و مداح اهل بیت است) وارد شد و عرض کرد: خدا مرا قربانت کند، هفتاد سؤال حاضر کرده بودیم که از شما پرسیم و اکنون یکی از آنها را هم بخاطر ندارم. (در اینجا این شعر با تصحیف مناسب است)

گفته بودم چو بیایم غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون برت آیم

حضرت فرمود: ای ورد یکی را هم بخاطر نداری؟! عرض کرد: چرا یکی از آنها بخاطرم آمد فرمود: آن چیست؟ عرض کرد، قول خدای تبارک و تعالی ((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)) ایشان کیانند؟ فرمود: ما هستیم عرض کرد: بر ماست که از شما پرسیم؟ فرمود: آری، عرض کردم: بر شماست که بما جواب گوئید؟ فرمود: اختیار با ماست.

7- محمد بن مسلم با امام باقر علیه السلام: عرض کرد: همشهریان ما گمان کنند، قول خدای عزوجل ((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)) اهل ذکر یهود و نصاری هستند، فرمود: بنابراین آنها شما را بدین خود دعوت کنند!!! سپس با دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود: ما هستیم اهل ذکر و ما هستیم سؤال شوندهگان.

8- حضرت امام رضا از علی الحسین علیهما السلام نقل می فرماید: بر امامان چیزی واجبست که بر شیعیانشان واجب نیست (مانند لباس خشن پوشیدن و غذای درشت خوردن مجلسی (ه) و بر شیعیان ماست چیزی که بر ما نیست، (و آن امور دین خود را از ما پرسیدن است) خدای عزوجل ایشان را امر فرموده که از ما

پرسند زیرا فرموده است (((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید))) بایشان فرمان داده که از ما پرسند ولی پاسخ بر ما لازم نیست، اگر بخواهیم پاسخ دهیم و اگر بخواهیم باز ایستیم.

9- محمد بن ابی نصر گوید: بامام رضا(علیه السلام) نامه ای نوشتم: که قسمتی از آن این بود خدای عزوجل فرماید: (((اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید))) و نیز فرموده است (122 سوره 9) (((مؤمنین همگی نتوانند سفر کنند، پس چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نکند، تا در امر دین دانش آموزنده و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند))) بنابراین بر مردم پرسش واجب گشته و بر شما پاسخ واجب نیست، امام علیه السلام مرقوم فرمود: خدای تبارک تعالی فرماید: (50 سوره 28) (((اگر از تو نپذیرفتند، بدان که فقط از هوسهای خود پیروی می کنند، گمراه تر از کسیکه پیروی هوس خود کند کیست؟))).

کسانی را که خدای تعالی در قرآنش عالم نامیده ائمه می باشد

1- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی عزوجل (9- سوره 39) (((آیا کسانی که داند با کسانی که نداند یکسانند، تنها خردمندان بیاد می گیرند))) فرمود: ما هستیم کسانی که می داند و آنها که نمی داند دشمنان مایند و شیعیان ما خردمندانند.

2- و باز راجع باین آیه فرموده است: ما هستیم کسانی که میدانند و دشمنان ما نادانانند و شیعیان ما خردمندان.

راسخون در علم همان ائمه علیهم السلام می باشد

1- امام صادق علیه السلام فرمود: مائیم راسخون در علم و ما تأویل قرآن را می دانیم.

2- یکی از دو امام باقر یا صادق (علیهما السلام) راجع بقول خدای عزوجل (6 سوره 3) (((و جز خدا و راسخون در علم تأویل قرآن را نمیدانند))) فرمود: پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین راسخ در علم است.

خدای عزوجل همه آنچه را از تنزیل (معنی مطابقی) و تأویل (معنی التزامی) نازل فرمود باو آموخته است، چیزی را که خدا تأویلش را باو نیاموخت بر او نازل فرمود و اوصیاء پس از وی هم تمام آنرا می دانند، و کسانی که تأویل نمیدانند (شیطان) هرگاه عالمان چیزی از روی علم بفرماید (ایمان می آورند و می پذیرند) چنانچه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است (((میگویند ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست))) و قرآن خاص و عام و محکم و تشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم همه را میدانند.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: راسخون در علم امیرالمؤمنین و امامان پس از وی علیهم السلام میباشند.

شرح - آیه شریفه (6 سوره 3) تمامش چنین است: (((خداست که این کتاب را بر تو نازل کرده قسمتی از آن آیاتی ست محکم که آنها اصل و پایه قرآنست و قسمتی از آن آیاتی است متشابه. کسانی که در دلشان خللی

است، از قرآن آنچه را متشابه است، در طلب فتنه و بقصد تأویل پیروی میکنند، در صورتیکه جز خدا تأویل آنرا نداند و راسخون در علم گویند: ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان اندرز نگیرند)).

مفسرین و دانشمندان اسلامی راجع بمحکم و متشابه بتفصیل بحث کرده و کتابهای جداگانه در این موضوع نوشته اند که معروفترین آنها رساله سید مرتضی است، این دانشمندان در رسائل خود اقوال مختلفی را که راجع بمعنی محکم و متشابه و تعیین مصداق آنها و علت آمدن آیات متشابه در قرآن است، بحث میکنند ولی آنچه مسلم است، آیات متشابه معنی واضح و روشنی چون آیات محکم ندارد، بلکه چند معنی شبیه بهم از آنها استفاده میشود و بحکم آیه شریفه، مردمیکه در دل خود خللی دارند، برای آشوبگری و گمراه کردن مردم و تباهی دین، آیات متشابه را دست آویز خود قرار داده، طبق رأی و سلیقه خویش تأویل میکنند، در صورتیکه جز خدا کسی تأویل آنرا نداند و طبق این سه روایت، خدای عزوجل تأویل قرآن را پیغمبر و امام (صلی الله علیه و آله و سلم) آموخته است و اگر به آنها نمی آموخت، فایده ای نداشت که کلام مبهم و نامعلومی را بر آنها نازل کند و این منافات ندارد با اینکه بگوئیم: جز خدا کسی تأویل قرآن نمی داند، زیرا که ایشان هم شاگرد مکتب خدایند و علم ایشان همان علم خداست.

این در صورتی که در مقام قرائت بر کلمه ((الله)) وقف کنیم و ((الراسخون)) را مبتدا بگیریم ولی بنابر قرائت دیگر که ((والراسخون)) را عطف بالله دانسته اند اشکالی در میان نیست و راسخ در علم، کسی است که در علم ریشه دارد و آنرا خوب ضبط کرده و در آن استاد است که افراد کاملش همان پیغمبر و امامان هدی (صلی الله علیه و آله و سلم) میباشند و بنابر روایت دوم شیعیان پاک و مخلص که تأویل قرآن را نمی دانند تصدیق اجمالی نموده و میگویند: ما میدانیم که همه قرآن، چه محکم و چه متشابهش را پروردگار ما نازل کرده است و علی علیه السلام هم در اول خطبه 89 نهج البلاغه این موضوع را بیان میکند.

علم بأئمه داده شده و در سینه آنها ثبت است

1- ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که این آیه را قرائت می فرمود (48 سوره 29) ((بلکه قرآن آیه هائیسست روشن)) در سینه کسانیکه به آنها علم داده اند)) و با دست اشاره بسینه خود فرمود.

2- امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزوجل (آیه 48 سوره 29) فرمود: ایشان ائمه علیهم السلام می باشند.

3- ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام این آیه (48 سوره 29) را قرائت نمود و سپس فرمود: بخدا ای ابا محمد! خدا نفرمود: قرآن آیه هائیسست میان دو جلد قرآن (تا مردمی گویند قرآن که حجت خداست بر ما، همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه آخر است و محتاج بامامیکه آن را تفسیر کند نمی باشیم) عرض کردم:

قربانت گردم کیانند ایشان؟ (دانشمندانی که حقایق قرآن در سینه آنهاست) فرمود: توقع می رود که جز ما چه اشخاصی باشند؟!

4- هارون بن حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که راجع به آیه (48 سوره 29) می فرمود: آنها تنها ائمه می باشند.

5- محمدبن فضیل گوید: از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل (48 سوره 29) پرسیدم، فرمود: ایشان تنها ائمه علیهم السلام می باشند.

کسانی را که خدا از میان بندگان برگزیده و قرآن را به ارثشان داده ائمه علیهم السلام می باشد

1- سالم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم راجع بقول خدای عزوجل (22 سوره 35) ((آنگاه این کتاب را بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارث دادیم. بعضی از ایشان به خود ستم کنند و بعضی معتدلند و بعضی باذن خدا بسوی نیکیها شتابانند، فرمود: شتابنده بسوی نیکیها امامست و معتدل امام شناس است و ستمگر بخویش کسی است که امام را نمی شناسد.

2- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((آنگاه این کتاب را بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارث دادیم)) پرسیدم، فرمود: شما در این باره چه می گوئید؟ عرض کردم: ما می گوئیم: این آیه درباره فرزندان فاطمه علیها السلام است، (گویا مقصودش اولاد امام حسن است) فرمود: چنانکه تو پنداری نیست، کسی که شمشیر کشد و مرد را بمخالفت دعوت کند، در این آیه داخل نیست. عرض کردم: پس ستمگر بخویش کیست؟ فرمود: کسی است که در خانه خود نشیند و حق امام را نشناسد و معتدل کسی است که حق امام را شناسد و شتابنده به نیکیها امام است.

3- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) راجع به آیه (22 سوره 35) ((آنگاه این کتاب را بکسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، بارث داده ایم)) پرسیدم فرمود: اولاد فاطمه علیها السلام هستند (باستثنای ساداتی که با کشیدن شمشیر مردم را بمخالفت می خوانند. تا با حدیث سابق موافق شود.

پاورقی فاضل متبع جناب آقای غفاری (ج 1 ص 215-) و شتابنده بسوی نیکیها امامست و معتدل امام شناس است و ستمگر بخویش کسی است که امام را نشناسد.

4- ابی ولاد گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (121 بقره) ((کسانی که به آنها کتاب داده ایم و آن را چنانکه شایسته است می خوانند، بدان ایمان آورده اند)) پرسیدم، فرمود: ایشان ائمه علیهم السلام باشند (و تلاوت شایسته آنست که الفاظش را شمرده و با تانی ادا کنند و در معانی آن تفکر نمایند و در نتیجه طبق آن عمل کنند).

امامان در قرآن دو قسمند: امامیکه بخدا خواند و امامیکه بدوزخ کشاند

1- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون آیه (71 سوره 17) ((روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان خوانیم)) نازل شد، مسلمین عرض کردند: ای فرستاده خدا! مگر شما امام همه مردم همه مردم نیستند؟ پیغمبر فرمود: من از جانب خدا بسوی همه مردم فرستاده شده ام ولی بعد از من امامانی از خاندانم بر مردم منصوب شوند، ایشان در میان مردم قیام کنند و مردم آنها را تکذیب کنند و امامان کفر و گمراهی و پیرویشان بر ایشان ستم کنند، هر که آنها را دوست دارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد کرد و آگاه باشید کسی که بایشان ستم کند و تکذیبشان نماید، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند: 1- خدای تبارک و تعالی فرماید (74 سوره 21) ((و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر هدایت کنند)) نه به امر مردم، امر خدا را بر امر مردم مقدم دارند و حکم خدا را پیش از حکم مردم دانند. 2- و باز فرموده است (41 سوره 28) ((آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی دوزخ بخوانند)) ایشان امر مردم را بر امر خدا مقدم دارند و حکم مردم را پیش از حکم خدا دانند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است، طبق هوس خویش رفتار کنند.

قرآن بسوی امام هدایت می کند

1- حسن بن محبوب گوید: از حضرت رضا(علیه السلام) راجع بقول خدای عزوجل پرسیدم (آیه 33- سوره 4) ((همه را در ترکه پدران و مادران خویشان، بستگانی قرار داده ایم و کسانی را که با آنها دست (بیعت یا پیمان) داده اید،)) (بهره آنها را بدهید) حضرت فرمود: مقصود ائمه علیه السلام باشند که خدای عزوجل پیمان شما را با ایشان بسته است.

2- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدایتعالی (9 سوره 17) ((همانا این قرآن بدانچه استوارتر است، راهنمایی کند)) فرمود: بسوی امام راهنمایی می کند (مانند آیاتی که در ابواب گذشته و آینده بوجود امام علیه السلام تأویل شده است و نیز از نظر آیات مشکل و متشابه قرآن که وجود مفسر و شارح بصیری را طلب می کند و آن غیر از امام نتواند بود)

نعمتی را که خدای عزوجل در کتابش ذکر فرموده ائمه علیهم السلامند

1- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چگونه باشد حال مردمیکه سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دگرگون ساختند و از وصی او رو گردان شدند؟ ایشان نمی ترسند که نعمت خدا را بناسپاسی تغییر دادند و قوم خویش را بدوزخ که سرای هلاکت است، در آوردند)) سپس فرمود: ما هستیم آن نعمتی که خدا ببندگاناش انعام فرموده هر که در روز قیامت کامیاب شود بوسیله ما است.

توضیح تغییر نعمت بناسپاسی اینست که بجای شکر و سپاسگزاری از نعمت، کفران و ناسپاسی کند، پس خدا آن نعمت را از او بگیرد و عقوبت ناسپاسی برایش باقی ماند.

2- ابو یوسف بزاز گوید: امام صادق علیه السلام آیه (69 سوره 7) ((نعمتهای خدا را بیاد آورید)) را تلاوت نمود و فرمود: میدانی نعمتهای خدا چیست؟ عرض کردم: نه، فرمود: مقصود بزرگترین نعمتهای خداست بر خلقش و آن ولایت ماست.

3- ابن کثیر: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (29- سوره 4) ((مگر آنکسانرا ندیدی که نعمت خدا را بناسپاسی تغییر دادند تا آخر آیه)) پرسیدم، فرمود: مقصود، همه قریش است، آنکسان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی کردند و جنگ نمودند و وصیت او را درباره جانشین انکار کردند.

المتوسمین یعنی آن باریک بینانی که خدایتعالی در کتابش ذکر فرموده که راه حق در خاندانشان پابرجاست ائمه علیهم السلام هستند

1- اسباط گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت راجع بقول خدای عزوجل (سوره 15) ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست و آن قریه در راهی پابرجاست)) سؤال کرد، حضرت فرمود: مائیم باریک بینان و آن راه در خاندان ما پابرجاست.

2- اسباط بن سالم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم از اهل ((هیت)) (شهریست بالای فرات) وارد شد و بامام گفت: - اصلحک الله چه می فرمائید درباره قول خدای عزوجل ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست؟)) فرمود: مائیم باریک بینان و آنراه در خاندان ما پابرجاست.

3- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست)) فرمود: ایشان ائمه علیهم السلام هستند. پیغمبر صلی الله و آله فرمود: از زیرکی مؤمن پروا کنید، زیرا که او در پرتو نور خدای عزوجل مینگرد، خدای تعالی فرموده است ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست))

4- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عز و جل ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست)) فرمود: ایشان ائمه هستند ((و آن در خاندان ایشان پابرجاست)) هیچگاه از میان ما خارج نشود.

5- امرالمؤمنین علیه السلام درباره قول خدایتعالی ((برای باریک بینان در آن امر نشانه هاست)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله باریک بین بود و پس از او من و امامان از ذریه من باریک بینانیم. شرح: سیاق آیه شریفه درباره هلاکت قوام لوط و زیرو شدن دیار ایشان است و ظاهر معنی آیه اینستکه: دیار خرابشده قوم لوط در کناره جاده و گذرگاه است، ای مردم بافر است و باریک بینی که از آنجا میگذرید از عاقبت و خمیمیکه برای این مردم هرزه پیش آمد نمود، عبرت گیرید ولی تأویلش چنان بود که در این پنج

روایت ذکر شد یعنی باریک بینان و عبرت گیران حقیقی امامانند و راه حق و عبرت در میان ایشان پابرجاست.

عرض اعمال بر پیغمبر و ائمه صلی الله وآله

1- ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: در هر بامداد کردار بندگان نیکوکار و فاسق تر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود، پس بر حذر باشید (از کردار ناشایست) و همین است معنی قول خدایتعالی (105 سوره 9) ((در عمل کوشید که خدا و رسولش کردار شما را ببینند)) و ساکت شد.

توضیح نظر باینکه در آیه شریفه بعد از کلمه ((و رسوله)) کلمه ((والمؤمنون)) است که بایسته السلام تفسیر شده است، امام صادق علیه السلام آن کلمه را از لحاظ تقیه یا واضح بودن مطلب نفرمود و سکوت نمود.

2- یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (105- سوره 9) ((در کار باشید که خدا و پیغمبر و مؤمنین کردار شما را می بینند)) پرسیدم، فرمود: مؤمنین ائمه هستند.

3- سماعه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شما را چه می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ناخوش و اندوهگین میکنید؟ مردی گفت: ما او را ناخوش می کنیم!! فرمود: مگر نمیدانید؟ که اعمال شما بر آنحضرت عرضه میشود و چون گناهی در آن بیند، اندوهگینش میکند؟ پس نسبت پیغمبر بدی نکنید و او را (با عبادات و طاعات خویش) مسرور سازید.

4- عبدالله بن ابان زیات که نزد حضرت رضا علیه السلام منزلی داشت، گوید به آنحضرت عرض کردم: برای من و خانواده ام بدرگاه خدا دعا بفرما. فرمود: مگر من دعا نمی کنم؟! بخدا که اعمال شما در هر صبح و شام بر آنحضرت عرضه میشود، عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم، بمن فرمود: مگر تو کتاب خدای عزوجل را نمی خوانی که فرماید؟ ((بگو ای محمد) در عمل کوشید که خدا و رسولش و مؤمنان کردار شما را می بینند)) بخدا که آن مؤمن علی بن ابیطالب است.

5- امام باقر (علیه السلام) این آیه (105 سوره 9) را یاد نمود و فرمود: بخدا که آن مؤمن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

6- امام رضا علیه السلام می فرمود: همانا کردار نیک و بد بندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود.

روشی که بر پایداری آن ترغیب شده ولایت علی علیه السلام است

حضرت ابی جعفر علیه السلام درباره قول خدایتعالی (16 سوره 82) ((و اگر بر آن روش استوار شوند، آبی فراوانشان نوشانیم)) فرمود: یعنی اگر بر ولایت علی بن ابیطالب امیر مؤمنان و اوصیاء از فرزندان او استوار

شوند و اطاعت آنها را در امر و نهیشان بپذیرند ((آب فراوانی به آنها نوشانیم)) یعنی ایمانرا در دلشان جایگزین کنیم و مقصود از ((طریقه = روش)) ایمان بولایت علی و جانشینان اوست.

2- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل پرسیدم (30 سوره 41) ((کسانیکه گفتند: پروردگار ما خداست و سپس استوار شدند)) فرمود: یعنی بر امامان یکی پس از دیگری استوار بماندند ((فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بیم مدارید و اندوهگین مباشید و بهشتی که به آن وعده مییافتید، شادمان باشید)).

توضیح استواری بر ایمان بمعنی پایداری بر شرایط و لوازم آنست، مانند اطاعت و فرمانبرداری از دستورات دینی و عدم انحراف در عقاید قلبی و امام رضا علیه السلام یکی از شیعیان فرمود: استواری بر ایمان همین است که شما شیعیان دارید یعنی کسانیکه از طریقه شما منحرفند استوار نیستند و نزول فرشتگان در هنگام مرگ، یا در قبر و یا در قیامت است که مؤمنین استوار گویند: از عقاب مترسید و بر از دست رفتن ثواب اندوهگین مباشید و یا آنکه بر اهل و مال و فرزند خود اندوهگین مباشید مختصری از مجمع البیان -.

ائمه کانون علم و درخت نبوت و آمد و شدگاه فرشتگان

1- علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: مردم چه خرده گیری بر ما دارند؟ بخدا که ما درخت نبوت و خانه رحمت و کانون علم و آمد و شدگاه فرشتگانیم.

2- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ما خانواده درخت نبوت و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و خانه رحمت و کانون دانشیم.

3- خیمه گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای خیمه، ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و کانون دانش و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و محل راز خدائیم، ما هستیم امانت خدا در میان بندگانش و ما هستیم حرم بزرگ خدا (پس رعایت و احترام ما از کعبه بیشتر است) ما هستیم امان خدا، ما هستیم پیمان خدا، هر که پیمان ما وفا کند پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان شکنی کند پیمان و عهد خدا را شکسته است.

ائمه وارثان دانشند، یکی پس از دیگری دانش را به ارث میبرند

1- امام صادق (علیه السلام) فرمود: علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث منتقل میشود و هرگز عالمی نمیرد جز اینکه پس از او کسی باشد که علم او را بداند یا آنچه را خدا خواهد پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که مقصود علم لدنی است که به ارث در میان امام معصوم منتقل می شود و گرنه علم اکتسابی به ارث داده نمی شود.

2- امام باقر علیه السلام، فرمود: علمیکه با آدم علیه السلام فرود آمده بالا نرفت و علم به ارث منتقل میشود و علی علیه السلام عالم این امت بود و هیچگاه عالمی از ما خانواده نمیرد، جز اینکه از خاندانش جانشین او شود کسی که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد بداند (و علم نزول کرده یا آدم همان علم لدنی است).

3- امام باقر علیه السلام فرمود: علم بارث منتقل می شود و عالمی نمیرد جز اینکه کسی را که مانند او یا آنچه خدا خواهد بداند بجا گذارد (یعنی علم لدنی و علم الهی).

4- امام صادق علیه السلام می فرمود: در علی علیه السلام سنت هزار پیغمبر بود (چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که خواهد علم آدم و عبادت نوح و خلت ابراهیم و سطوت موسی و زهد عیسی را ببیند به علی بن ابیطالب نظر کند) و علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت و عالمی (یعنی امام معصومی) نمیرد که علمش از میان برود و علم بارث منتقل می شود.

5- امام باقر علیه السلام فرمود: علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد بالا- نرفت، و عالمی نمیرد، که علمش از میان برود (یعنی امام معصومی از جهان نمی رود که علمش از میان برود).

6- امام باقر علیه السلام فرمود: مردم رطوبت را می مکند و نهر بزرگ را رها می کنند، عرض شد: نهر بزرگ چیست؟ فرمود: رسول خداست و علمی که خدا به او عطا فرموده است. همانا خدای عزوجل سنتهای تمام پیغمبر آنرا از آدم تا برسد بخود محمد صلی الله علیه و آله برای او گرد آورد، عرض شد آن سنتها چه بود؟ فرمود: همه علم پیغمبران، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام تحویل داد. مردی عرض کرد: ای پسر پیغمبر! امیرالمؤمنین اعلم است یا بعضی از پیغمبران امام باقر (باطرفیان توجه کرد و) فرمود: گوش دهید این مرد چه میگوید!! همانا خدا گوشهای هر که را خواهد باز می کند من باو میگویم: خدا علم تمام پیغمبران را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد و آنحضرت همه را بامیرالمؤمنین تحویل داد، باز او از من می پرسید که علی اعلم است یا بعضی از پیغمبران (و نمی فهمد که معنی سخن من اینست که آنچه همه پیغمبران می دانستند علی بتنهائی میدانست).

توضیح مقصود از مکیدن رطوبت اینستکه علمی که در دست ابوحنیفه و امثالش میباشد که از راه قیاس و اجتهاد و آراء و افکار خود بدست آورده اند، مانند رطوبت و نمی است که در گودالی باقی مانده و منبع و سرچشمه ندارد و پیروان ایشان با عشق و علاقه فراوانی مانند عشق و علاقه طفل بیستان مادر برای یاد گرفتن آنها می کوشند ولی علوم ما را که از نظر اتصال باقیانوس علم خدا مانند نهری بزرگ در جریانست رها می کنند (خداوندا رشته اتصال ما را تا دم مرگ از این نهر بزرگ قطع مفرما).

7- امام باقر (علیه السلام) فرمود: علم بارث منتقل می شود، پس عالمی نمیرد، جز اینکه کسی را که مانند او یا آنچه را خدا خواهد بداند بجا گذارد (یعنی علم امامت و علم لدنی الهی).

8- امام صادق می فرمود همانا علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد (یعنی علم لدنی)، بالا نرفت و عالمی نمیرد، جز اینکه علمش بارش رسد، همانا زمین بدون عالم باقی نمیماند.

اثمه علم پیغمبر خاتم و تمام پیغمبران و اوصیاء پیشین خود را به ارث برده اند

1- از عبدالله جنذب روایت شده که حضرت رضا علیه السلام باو نوشت: اما بعد همانا محمد صلی الله علیه و آله امین خدا بود در میان خلقتش و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در گذشت، ما خانواده و ارث او شدیم، پس ما هستیم امین خدا در زمین، علم بلاها و مردنها و نژاد عرب و تولد اسلام نزد ماست (یعنی نژاد صحیح و فاسد عرب را می شناسیم و از محل تولد اسلام که دل انسانست آگاهیم) و چون هر مردی را ببینیم می شناسیم که او حقیقه مؤمن است یا منافق و نام شیعیان ما و نام پدرانشان، نزد ما ثبت است.

خدا از ما و آنها پیمان گرفته (که ما رهبر آنها باشیم و آنها پیرو ما) بر سر هر آبی که ما وارد شویم آنها هم وارد شوند و در هر جا در آئیم درآیند (اشاره بحوض کوثر و بهشت و مقام علین دارد و یا متابعت در مقام عمل را می رساند) جز ما و ایشان کسی در کیش اسلام نیست، مائیم نجیب و رستگار و مائیم بازماندگان پیغمبران و مائیم فرزندان اوصیاء و ما در کتاب خدای عز و جل خصوصیت داریم و ما بقرآن سزاوارترین تا مردم دیگر و ما پیغمبر نزدیک تریم تا مردم دیگر، و خدا دینش را برای ما مقرر داشته و در قرآنش فرموده (13 سوره 42) ((مقرر فرمود برای شما (ای آل محمد) از دین آنچه را که بنوح سفارش نمود (بما سفارش کرد آنچه را بنوح سفارش کرد) و آنچه را بتو وحی کردیم (ای محمد) و آنچه را بابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم (بما آموخت و رسانید آنچه را باید بدانیم و علوم این پیغمبر آنرا بما سپرد، ما وارث پیغمبران اولوالعزم هستیم) و آن سفارش این بود که دین را بپا دارید (ای آل محمد) در آن تفرقه نیندازید (و با هم متحد باشید) گران و ناگوار است بر مشرکین (آنها که بولایت علی مشرک شدند) آنچه را بدان دعوتشان کنید (که ولایت علی است) همانا خدا (ای محمد) هدایت کند کسی را که باو رجوع کند)) یعنی کسی که ولایت علی علیه السلام را از تو بپذیرد.

2- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود، ای ابا محمد خدای عزوجل چیزی پیغمبران عطا نفرمود، جز آنکه آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و همه آنچه را پیغمبران داد، بمحمد هم عطا فرمود و آن صحفی که خدای عزوجل (19 سوره 87) فرماید ((صحف ابراهیم و موسی)) نزد ماست، عرض کردم: آن صحف همان الواحست؟ فرمود: بلی.

3- ابراهیم گوید: پدرم گفت، بامام کاظم علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، بمن بفرمائید که: آیا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وارث تمام پیغمبران است؟ فرمود: آری، عرض کردم: از زمان آدم تا بخود آنحضرت برسد؟ فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود، جز اینکه محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم بود،

عرض کردم: عیسی بن مریم مردگان را باذن خدا زنده می کرد، فرمود: راست گفתי و سلیمان هم نطق پرندگان را می فهمید و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بر این مراتب توانائی داشت، سپس فرمود: چون سلیمان شانه سر را حاضر نیافت و در امر او بشک افتاد، گفت: (سوره 27) «چرا شانه سر را نمی بینم مگر او غایب است؟» «(پس بر او خشمگین شد و گفت، «(او را غذایی سخت می کنم و یا سرش را می برم و یا باید دلیل روشنی آرد))» و خشم سلیمان بر شانه سر برای این بود که او سلیمان را بمحل آب راهنمایی می کرد، (موقعی که سلیمان و همراهانش بوسیله باد در هوا حرکت میکردند) خدا باین پرنده چیزی عطا کرده بود که بسلیمان عطا نفرموده بود، در صورتیکه باد و مور و انس و جن و شیاطین و سرکشان مطیع او بودند ولی او جای آبرو در زیر هوا نمیدانست و پرنده میدانست.

خدا در کتابش فرماید (سوره 29) «(و اگر قرآنی باشد که کوهها با آن حرکت کنند یا زمین بدان شکافته شود (بوسیله آن طی الارض شود) یا مردگان بدان سخنگو شوند))» ما وارث آن قرآنیم که آنچه کوهها بوسیله آن حرکت کند در آنست و بوسیله آن بکشورها مسافرت شود و مردگان بدان سخنگو شوند، ما آب را در زیر هوا تشخیص میدهیم و همانا در کتاب خدا آیاتی است که بوسیله آنها چیزی خواسته نشود جز اینکه خدا به آن اجازه دهد (هر دعائی از برکت آن آیات مستجاب شود) علاوه بر آنچه خدا برای پیغمبران گذشته اجازه فرموده است (علمی که به آنها عطا کرده است مرآت) همه اینها را خدا در قرآن برای ما مقرر فرموده است، همانا خدا میفرماید (سوره 75) «(هیچ نهفته ای در آسمانها و زمین نیست، جز اینکه در کتابی آشکار است))» و باز فرماید (سوره 29) «(آنگاه این کتاب را بکسانیکه از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم بارش دادیم))» و مائیم کسانیکه خدای عزوجل انتخاب کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آنست بارشمان داده.

هر کتابی را که خدا نازل کرده نزد ائمه است و به هر لغتی که باشد آنرا میدانند

چون هشام بن حکم با بریه خدمت امام صادق آمد، بحضرت موسی بن جعفر برخوردند، هشام داستان بریه را برای آنحضرت نقل کرد، چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: ای بریه: علمت بکتاب دینت تا چه حد است؟ گفت: آنرا میدانم فرمود: تا چه حد اطمینان داری که معنیش را بدانی؟ گفت، آنرا خوب می دانم و بسیار اطمینان دارم، سپس امام علیه السلام بخواندن انجیل شروع فرمود، بریه گفت: پنجاه سال است که من ترا یا مانند ترا میجستم، پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد وزنی هم که با او بود، ایمان آورد، سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، هشام گفتگوی میان حضرت ابوالحسن و بریه را نقل کرد، امام صادق (آیه 34 سوره 3) «(نژاد ابراهیم و عمران بعض آن از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست))» را قرائت فرمود بریه گفت: تورات و انجیل و کتب

پیغمبران از کجا بشما رسیده؟ فرمود: اینها از خودشان بما بارث رسیده و چنانکه آنها می خواندند ما هم می خوانیم و چنانکه آنها بیان می کردند ما هم بیان می کنیم، خدا حجتی در زمینش نمی گذارد که چیزی از او پرسند و او بگوید نمیدانم.

شرح - بریه مصغر ابراهیم است و در بعضی از نسخ کافی بریه ضبط شده است. مرحوم مجلسی در صفحه 170 ج اول مرآت العقول داستان او را از توحید صدوق بتفصیل نقل می کند که خلاصه اش اینست که:

بریه از دانشمندان بزرگ هفتاد ساله نصاری بود که بوجود او افتخار می کردند و او مدتی بود که عقیده اش نسبت بدین مسیح سست شده بود و در جستجوی دین حق بود و با بسیاری از مسلمین مباحثه کرده ولی چیزی بدست نیاورده بود او زنی خدمتگزار داشت که مطالب را با او در میان می گذاشت شیعیان او را بهشام بن حکم معرفی کردند.

روزی با جمعی از نصاری بدکان هشام رفت که عده ئی نزد او قرآن می آموختند، بهشام گفت: با همه متکلمین اسلام مباحثه کردم و چیزی دست گیرم نشد، آمده ام که با تو مناظره کنم، هشام خندید و گفت: اگر از من معجزات مسیح می خواهی، ندارم. سپس سؤالاتی درباره اسلام از هشام کرد و جواب کافی شنید، آنگاه هشام از او سؤالاتی درباره نصرانیت نمود و او نتوانست جواب گوید، خودش شرمسار و اطرافیانش پشیمان شدند که با آمدند و متفرق گشتند.

چون بریه بخانه آمد و داستان را برای زن خدمتگزارش نقلکرد، او گفت: اگر طالب حقی اندوهگین باش و هر کجا حق را دیدی بپذیر و لجبازی را کنار گذار، بریه سخن او را پذیرفت و روز دیگر نزد هشام آمد و گفت: تو معلم و پیشوایی هم داری؟ گفت آری. بریه شرح حال خواست، هشام اندکی درباره نژاد و عصمت و سخاوت و شجاعت حضرت صادق توضیح داد و سپس گفت: ای بریه خدا هر حجتی را که بر مردم دوران اول نصب فرموده برای مردم دوران وسط و اخیر هم اقامه کرده است و هیچگاه حجت خدا و دین و سنت از میان نرود، بریه گفت: سخن بسیار درستی است، سپس با هشام و زن خدمتگزار عازم مدینه و تشریف خدمت امام صادق علیه السلام شدند، چنانکه ذکر شد.

2- مفضل بن عمر گوید: ما در خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می خواستیم اجازه تشریف خدمتش گیریم، شنیدم حضرت سخنی میگوید که عربی نیست و خیال کردیم بلغت سریانی ست، سپس آنحضرت گریه کرد و ما هم از گریه او بگریه در آمدیم، آنگاه غلامش بیرون آمد و بما اجازه داد، ما خدمتش رسیدیم، من عرض کردم: اصلحک الله ما آمدیم که از شما اجازه ورود گیریم، شنیدیم بلغتی که عربی نیست و بخیال ما سریانی بود، سخن می گفتید، سپس شما گریه کردید و ما هم از گریه شما بگریه در آمدیم.

فرمود: آری بیاد الیاس پیغمبر افتادم که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود و دعائی که او در سجده می خواند، می خواندم، سپس آن دعا را بلغت سریانی پشت سر هم می خواند که بخدا من هیچ کشیش و جاثلیقی را شیوا؛ تت لهجه تر از او ندیده بودم و بعد آنرا برای ما عبری ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش می گفت:

خدایا ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه روزهای آتشبار بخاطر تو تشنگی کشیدم؟!؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، در صورتیکه رخسارم را برای تو روی خاک مالیدم؟!؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه از گناهان بخاطر تو دوری گزیدم؟!؟ ترا بینم که مرا عذاب کنی، با آنکه برای تو شب زنده داری کردم؟!؟ پس خدا باو وحی کرد: سرت را بردار که ترا عذاب نمی کنم الیاس گفت: اگر فرمودی عنایت نمی کنم و سپس عذابم کردی چه می شود! مگر نه اینستکه من بنده تو و تو پروردگار منی! باز خدا باو وحی کرد سرت را بردار که من ترا عذاب نمی کنم و چون وعده ای دادم به آن وفا می کنم (وعده من مشروط و مفید نیست که تو ترس از عاقبت و نبودن شرط داری بلکه وعده مطلق است مرات -).

شرح :

دانشمندان نصاری بدین ترتیب درجه بندی می شوند: پاپ، کاردینال، اسقف اعظم، اسقف، کشیش.

همه قرآن را غیر ائمه جمع نکرده و تنها ایشان همه آنرا میدانند

1- و فرمود: جز او صیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست.

2- سلمه گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: از جمله علمومی که بما داده شده، علم تفسیر و احکام قرآن و علم تغییر زمان و حوادث آنست (مسائل روز و مقتضیات زمان) هرگاه خدا نسبت بمردمی خیری خواهد به آنها بشنواند و اگر بکسی که حاضر بشنیدن نیست بشنواند پشت می کند و رو می گرداند، مثل اینکه نشنیده است، سپس اندکی سکوت نمود و بعد فرمود: اگر راز نگهداران یا مورد اطمینانی را می دیدم می گفتم و خداست که همه از او کمک خواهند.

3- امام صادق علیه السلام می فرمود: بخدا که من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می دانم، ((چنانکه گوئی در کف دست منست)) در قرآنست خبر آسمان و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده، خدای عزوجل فرماید: ((بیان هر چیز در آنست)).

4- ابن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه (40 سوره 27) ((کسی که دانشی بکتاب داشت (آصف بن برخیا بقول مشهور) گفت من آن تخت را نزد تو آورم، پیش از آنکه چشمت را بهم زنی)) آنگاه انگشتانش را باز کرد و بر سینه اش گذاشت و سپس فرمود: بخدا که همه علم کتاب نزد ماست (ولی آصف اندکی از آنرا میدانست و از برکت همان مقدار بود که توانست تخت بلقیس را در چشم زدن نزد سلیمان حاضر کند و خدایتعالی این داستان را در سوره نمل بیان می کند).

برید بن معاویه گوید بامام باقر آیه شریفه (43 سوره 13) ((بگو خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، برای گواهی میان من و شما کافی است)) را عرض کردم، فرمود: خدا ما را قصد کرده و علی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اول ما و افضل ما و بهتر ما خاندانست (یعنی ای کفار قریش اگر در رسالت من شک و تردید دارید، حقیقت مرا همان بس که گواہانی چون خدا و جانشینانم دارم، گواهی خدا این است که مرا تنهائی در میان شما مردم خونخوار مبعوث کرده و حفظ می کند و نصرت می دهد و کلامی چون قرآن بر من نازل کرده و از خطا و لغزشم نگره میدارد و گواهی جانشینانم به برتری علم و صفات و کمال آنهاست بر تمام مردم و باینکه یگانه مردی مانند علی گوید: من یکی از بندگان محمدم (صلی الله علیه و آله و سلم).

آنچه از اسم اعظم خدا بائمه عطا شده است

1- امام باقر علیه السلام فرمود: اسم خدا هفتاد و سه حرفست و تنها یک حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس در هم نوردید تا او تخت را بدست گرفت، سپس زمین بحالت اول باز گشت، و این عمل در کمتر از یک چشم بهم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداست که آنرا در علم غیب برای خود مخصوص ساخته و لاجول و لاقوه الا بالله العظیم.

2- حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام می فرماید: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست، آصف یک حرف را داشت. و چون بزبان آورد، زمین میان او و شهر سبا شکافته شد، او تخت بلقیس را بدست گرفت و به سلیمان رسانید، سپس زمین گشاده گشت و این عمل در کمتر از چشم بهم زدن انجام شد و نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم است و یک حرف نزد خداست که در علم غیب بخود اختصاص داده است.

آیاتی که از پیغمبران نزد ائمه علیه السلام است

1- امام صادق علیه السلام می فرمود، الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانم.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: شبی بعد از نماز عشا امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت و می فرمود همه همه همهمه (صدای مخصوصی است که در سینه بگردد و گرفتگی داشته باشد) و شب تاریک است، امام بر شما در آمده است، پیراهن آدم را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیهم السلام را در دست دارد.

اسلحه و متاعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ائمه است

سعید سمان گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آنحضرت وارد شدند و گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد هست؟ (و مقصودشان اثبات امامت زیدبن علی بن الحسین علیهما السلام بود) فرمود: نه (امامیکه مقصود شماست در میان ما نیست) آندو نفر گفتند: مردمان

موثق بما خبر دادند که شما به آن فتوی دهی و اعتراف کنی و عقیده داری و آن خبر دهندگان فلان و فلان هستند که نام می بریم و ایشان دارای تقوی و کوشش در عبادتند و دروغ نگویند، امام صادق علیه السلام در غضب شد و فرمود: من به آنها چنین دستوری نداده ام، چون آندو نفر آثار غضب چهره امام دیدند، بیرون رفتند.

حضرت بمن فرمود: ایندو نفر را می شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می باشند و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است، فرمود: خدای لعنتشان کند، دروغ می گویند. بخدا که عبدالله بن حسن آنرا ندیده نه با یک چشم و نه با دو چشمش و پدرش هم آنرا ندیده، جز اینکه ممکن است آنرا نزد علی بن حسین دیده باشد، اگر راست می گویند، چه علامتی در دسته آنست؟ و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آنست؟ همانا شمشیر صلی الله علیه و آله نزد من است همانا پرچم و جوشن و زره و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است، اگر راست می گویند، در زره پیغمبر صلی الله علیه و آله چه علامتی است؟ همانا پرچم ظفر بخش پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است، همانا الواح موسی و عصای او نزد من است، همانا انگشتر سلیمان بن داود، نزد منست و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می داد، نزد منست، همانا اسمی که نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و چون (در جبهه جنگ) آنرا میان مسلمانان و کفار می گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین نمی رسید نزد من است و من آنرا می دانم همانا آنچه را فرشتگان (از اسلحه برای پیغمبران سابق) آورده اند نزد من است و داستان سلاح در خاندان ما همان داستان تابوتست در بنی اسرائیل بر در هر خاندانیکه تابوت پیدا می شد، نشانه اعطاء نبوت بود و سلاح بهر کس از ما خانواده رسد امامت باو داده می شود، همانا پدرم زره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را پوشیده و دامنش اندکی بزمین می کشید و من آنرا پوشیدم همچنان بود (گاهی بزمین می کشید و گاهی نمی کشید و اختلاف محسوسی نداشت) و قائم ما کسی است که چون آنرا پوشید باندازه قامتش باشد انشاءالله.

توضیح مرحوم مجلسی فرماید: تابوت صندوقی بود برای تورات از چوب شمشاد و طلا کاری شده بحجم سه ذراع در دو زاع، چون موسی بجنگی می رفت، تابوت را در که ملائکه خداوند حمل می نمودند لشکر می بردند تا لشکریان آرامش دل یابند و فرار نکنند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان کالای خویش شمشیری و زرهی و نیزه ئی و زینی و استر شهبائی داشت که در ترکه او بود و همه بعلی بن ابی طالب بارث رسید (یعنی چون این اسلحه نشانه امامت و جانشینی آن حضرت بود، باو منتقل شد و اینها مانند دین و وصیت از ترکه خارج است).

3- احمد بن ابی عبدالله گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم که ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا آمد؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود و آن نزد من است.

4- حمران گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم درباره آنچه مردم گویند که نامه مهر شده ئی بام سلمه داده شد، امام علیه السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت. علمش و سلاحش و هر چه نزد او بود (از نشانه های امامت) به علی بارث رسید، سپس بحسن و پس از او بحسین علیهما السلام رسید و چون نگران شدیم که گرفتار شویم (و در داستان کربلا آن اسلحه بدست دشمن افتد) حسین علیه السلام آنرا بام سلمه سپرد. سپس علی بن الحسین علیهما السلام آنرا باز گرفت، من عرض کردم: آری چنین است، سپس به پدرت رسید و پس از وی بشما رسید؟ فرمود: بلی.

5- عمر بن ابان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم راجع به آنچه مردم می گویند که نامه مهر شده ئی بام سلمه داده شد، امام فرمود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، علمش و سلاحش و آنچه از میراث انبیاء داشت، به علیه السلام بارث رسید، سپس بحسن و پس از او بحسین علیهما السلام رسید، عرض کردم: سپس به علی بن حسین و پس از او پسرش و سپس بشما رسید؟ فرمود: آری.

در شان انا انزلناه فی ليله القدر و تفسیر آن

1- امام جواد علیه السلام فرماید: امام صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که پدرم طواف کعبه می نمود، مردی نقاب زده ناگهانی پیدا شد و هفت شوط او را قطع کرد و او را بخانه کنار صفا آورد و دنبال من هم فرستاد تا سه نفر شدیم، آن مرد بمن گفت خوش آمدی پسر پیغمبر! سپس دستان را بر سرم نهاد و گفت: خیر و برکت خدا بر تو باد ای امین خدا پس از پدرانش! (سپس متوجه پدرم شد و گفت) ای ابا جعفر! اگر می خواهی توبه من خبر ده و اگر می خواهی من به تو خبر دهم، می خواهی از من بپرس یا من از تو بپرسم، می خواهی تو مرا تصدیق کن یا من تو را تصدیق کنم، پدرم فرمود: همه اینها را می خواهم (و با هیچیک مخالف نیستم) آنمرد گفت: پس مبادا که در جواب سؤال من زیانت چیزی گوید که در دلت چیز دیگر باشد، فرمود: این کار را کسی می کند که در دلش دو علم مختلف باشد و خدای عزوجل از علمی که در آن اختلاف باشد امتناع دارد (پس علم ما هم که از علم خدا سرچشمه می گیرد اختلاف ندارد).

آنمرد گفت: سؤال من همین بود که شما یک سرش را گفتی، بمن خبر دهید: این علمیکه در آن اختلاف نیست، چه کسی آن را می داند، پدرم فرمود: اما تمام این علم نزد خدای جل ذکرة می باشد و اما آنچه برای بندگان لازمست، نزد اوصیاء است، آنمرد نقابش را باز کرد و راست نشست و چهره اش شکفته شد و گفت: من همین را می خواستم و برای همین آمدم.

بعقیده شما علمیکه اختلافی در آن نیست نزد اوصیاء است، اکنون بفرمائید: چگونه آنرا میدانند و بدست میآورند؟ فرمود: همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست (یعنی همه بالهام و وحی خدا میدانند) جز اینکه ایشان آنچه را پیغمبر می دید نمی بینند، زیرا او پیغمبر بود و ایشان محدثند و پیغمبر (در معراجهای

خود) بر خدای عزوجل وارد می شد و وحی را می شنید و ایشان نمی شنوند، آنمرد گفت: راست گفתי پسر پیغمبر، اکنون مسأله مشکلی از شما میپرسم!

بفرمائید که این علم بدون اختلاف، چرا همیشه آشکار نشود، چنانچه با پیغمبر آشکار میگشت (چرا اوصیاء گاهی تقیه میکنند و واقع را بی پرده نمی گویند چنانچه پیغمبر می گفت) پدرم خندید و فرمود: خدای عزوجل نخواسته که بر علم او اطلاع پیدا کند مگر کسیکه در ایمان بخدا امتحانش را داده باشد، چنانکه خدا برسولش حکم فرموده بود که بر آزار قومش صبر کند و جز بفرمان خدا با ایشان مبارزه نکند، پیغمبر چه اندازه پنهانی دعوت کرد تا باو دستور رسید (94 سوره 15) ((آنچه را مأموریت داری آشکار کن و از مشرکین روی برگردان)) (پس پیغمبر هم مانند اوصیاء گاهی علمش را آشکار نمیکرد).

بخدا سوگند، اگر پیغمبر پیش از این دستور هم دعوتش را آشکار میکرد در امان بود ولی نظر او اطاعت امت بود و از مخالفتشان بیم داشت که از دعوت آشکار باز ایستاد.

دل میخواست با چشمت مهدی این امت (امام دوازدهم) را میدیدی در حالیکه فرشتگان، ارواح کفار مرده را با شمشیر آل داود بین زمین و آسمان، عذاب میکنند و ارواح زندگان مانند ایشانرا (که در زمین هستند) به آنها ملحق می نمایند.

آنمرد شمشیری بر آورد و گفت: هان ای شمشیر از همان شمشیرها است، پدرم فرمود: آری بحق خدائیکه محمد را بر بشر برگزید، آنمرد نقابش را کنار زد و گفت: من الیاسم، اینکه از وضع شما پرسیدم بخاطر بی اطلاعیم نبود، بلکه میخواستم این حدیث، موجب قوت اصحاب شما باشد و بشما خبر خواهم داد آیه ئی را که خود میدانید و اصحاب شما اگر به آن آیه احتجاج کنند، پیروز شوند.

پدرم فرمود: اگر میخواهی من آن آیه را بتو بگویم؟ گفت: میخواهم، فرمود: شیعیان ما اگر بمخالفین ما (اهل سنت) بگویند: خدای عزوجل پیغمبرش می فرماید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم تا آخر سوره (که معنی آیات اینست: تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است، در شب قدر فرشتگان و جبرئیل باجازه پروردگار خود، برای هر مطلبی نازل شوند و تا دمیدن صبح آنچه نازل میشود سلام است (برای هر مطلب سلامتی نا سپیده دم نازل شوند).

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی میدانست که در آنشب نداند و در غیر آنشب هم جبرئیل علیه السلام برای او نیاورد؟ (یعنی آیا پیغمبر علمی از غیر طریق وحی هم داشت؟) مخالفین خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا آنچه را پیغمبر میدانست، جایگزینی برای اظهارش داشت؟ (یعنی چاره جوئی داشت که دعوتش را تبلیغ نکند؟) خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از علم خدای عز ذکره اظهار میکند

(و بمردم میگوید،) اختلافی هست؟ اگر گویند: نه، بایشان بگو: پس کسیکه بر مسند حکم خدا نشسته و در حکمش اختلاف مییابد (مانند اجتهادات متناقض اهل سنت) آیا مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده است؟ خواهند گفت: آری، و اگر بگویند: نه، سخن اول خود را باطل کرده اند (که گفتند: علم پیغمبر تنها از طریق وحی و مأخوذ از علم بی اختلاف خداست).

سپس به آنها این آیه را تذکر بده (7 سوره 3) ((تأویل قرآن را جز خدا و راسخین در علم نمی دانند)) اگر بگویند: او کیست؟ بگو: پیغمبر صلی الله علیه و آله دارای این علم بود، ولی آیا پیغمبر علم خود را تبلیغ کرد یا نه؟ اگر بگویند: تبلیغ کرد، بگو: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله که وفات کرد، جانشین پس از او، آن علم بی اختلاف را میدانست؟ اگر بگویند: نه، بگو: جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را جانشین علم خود معین نکند، کسانی را که در پشت پدراند و پس از او بدنیا می آیند ضایع کرده (و بدون رهبر دینی گذاشته) است. (پس از تمهید این مقدمات، چنین نتیجه می گیریم که جانشین پیغمبر باید مثل خود او عالم بتأویل قرآن و مصون از خطا و اشتباه بوده، اختلاف در حکم و فتوی نداشته باشد و مؤید از طرف خدا باشد.

اگر به تو بگویند: علم پیغمبر تنها از قرآن بود (و از راه دیگری در شب قدر برایش علمی پیدا نمی شد) تو به آنها بگو: (همان قرآن در سوره 44 فرماید) ((حم قسم باین کتاب روشن که ما آنرا در شبی مبارک نازل کرده ایم، ما بیم دهنده ایم (سپس می فرماید: در آنشب هر امر محکم و درستی فیصل داده شود، فرمانیست از جانب ما، همانا ما فرستنده رسولانیم)))) این آیه دلالت دارد که علم پیغمبر و جانشینانش در شبهای قدر زیاد می شود، زیرا فیصل دادن هر امر محکم به آنها ابلاغ می شود) اگر بتو بگویند: خدای عزوجل این امر را جز بسوی پیغمبر نفرستد، تو بگو: آیا این امر محکم که فیصل داده می شود و بتوسط فرشتگان و جبرئیل فرود می آید آنها از آسمانی نزول کنند یا از آسمان به زمین؟ اگر گویند: تنها از آسمانی نزول کنند، (درست نیست) زیرا در آسمان کسی نیست که از اطاعت بمعصیت گراید (و فیصل دادن در مورد گناه و طغیان و اختلافست) و اگر بگویند: از آسمان بزمین آیند و اهل زمین بفیصل دادن احتیاج زیادی دارند، تو بگو: پس ایشان چاره نئی جز این دارند که سید و بزرگتری داشته باشند و نزدش محاکمه کنند؟

اگر گویند: خلیفه وقت حاکم ایشانست، تو بگو (256 بقره) ((خدا سرپرست کسانی است که که ایمان آوردند، ایشان را از تاریکیها بسوی نور برد تا آنجا که فرماید - در دوزخ جاودانند)) بجانم قسم که در زمین و آسمان،

سرپرستی از طرف خدای عز ذکرة نیست، جز اینکه مؤید است و کسیکه تأیید شود خطا نکند و در روی زمین دشمنی برای خدا نباشد، جز اینکه بی یاور باشد و هر که بی یاور باشد، بحق نرسد همچنانکه لازمست از آسمان برای مردم زمین فرمان و قانون نازل شود، لازمست حاکمی هم باشد.

اگر گویند: آن حاکم را نمی شناسم، به آنها بگو. هر چه خواهید بگویید، خدای عزوجل نخواستہ است که بندگان را بعد از محمد صلی الله علیه و آله بدون حجت گذارد.

امام صادق علیه السلام فرماید: الیاس ایستاد و گفت: ای پسر پیغمبر در اینجا موضوعی است مشکل، بمن بفرمائید: اگر آنها گویند حجت خدا تنها قرآنست، (چه باید گفت؟) فرمود: آنگاه من به آنها می گویم: قرآن زبان ندارد که امر و نهی کند ولی قرآن اهلی دارد که آنها امر و نهی می کنند (و جزئیات و مصادیق کلی قرآن را تفسیر و تعیین می کنند) و نیز می گویم: گاهی برای بعضی از اهل زمین، بلا و فتنه ئی پیش آمد کند که در سنت پیغمبر و حکم مورد اجماع امت وجود نداشته باشد و در قرآن هم نباشد، برای علم خدا روا نیست که چنین فتنه ئی در زمین پیدا شود و در محکمه عدالت او کسیکه آن فتنه را رد کند و بگرفتاران فرج بخشد، وجود نداشته باشد.

الیاس گفت: در اینجا شما پیروز می شوید ای پسر پیغمبر! گواهی دهم که هر بلا و معصیتی که در زمین به مخلوق رسد، یا نسبت به جان ایشان در موضوع دین یا غیر دین، پیش آمد کند، خدای عز ذکرة می داند و قرآن را راهنمای آنها قرار داده است، سپس گفت: ای پسر پیغمبر! می دانی که قرآن دلیل چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری کلیات حدود خدا در قرآنست و تفسیر آنها نزد حاکم (حجت معصوم خدا) است.

الیاس گفت: خدا امتناع دارد که بنده ای بمصیبتی نسبت بدین یا جان و یا مالش گرفتار شود و در روی زمین حاکمیکه نسبت به آن مصیبت بدرستی قضاوت کند، وجود نداشته باشد. آنمرد (الیاس) گفت: در این موضوع شما بکمک برهان پیروزی دارید، مگر اینکه دشمن شما دروغی بخدا بیند و گوید: برای خدای جل ذکرة حجتی نیست:

بمن خبر دهید از تفسیر (20 سوره 57) ((تا برای آنچه از دستتان رفته غم مخورید)) (امام باقر علیه السلام فرمود: این از مختصات علی است) ((و نسبت به آنچه بدستتان آمده شادی نکنید)) دربارہ ابی فلان و یاران اوست که یکی در جلو و یکی دنبالت ((برای آنچه از دستتان رفته غم مخورید)) مخصوص علی علیه السلام است و برای آنچه بدستتان آمده شادی نکنید، راجع بفتنه ایست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد، آنمرد (الیاس) گفت: گواهی دهم که شما دارندگان همان حکمی هستید که در آن اختلاف نیست، سپس آنمرد برخاست و رفت و من او را ندیدم.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: در آنمیان که پدرم نشسته بود و افرادی هم نزد او بودند، ناگهان او را خنده ئی گرفت که دو چشمش پر از اشک شد، سپس فرمود: میدانید چه مرا بخنده آورد؟ گفتند: نه، فرمود: ابن عباس معتقد است که از جمله کسانی که (30 سوره 41) ((گفته اند: پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند - دنباله آیه: - فرشتگان برایشان نازل شوند که بیم مدارید و غم مخورید)) من باو گفتم: ابن عباس! تو فرشتگان را دیده ئی که دوستی خود را نسبت بتو در دنیا و آخرت و ایمنی ترا از بیم و اندوه خبر دهند؟! ابن عباس گفت: خدای تبارک و تعالی فرماید: (10 سوره 49) ((همانا مؤمنین برادر یکدیگرند)) پس تمام امت در این حکم شریکند (یعنی همچنانکه من فرشتگان را ندیده ام، سایر مؤمنین با استقامت هم ندیده اند).

امام علیه السلام فرماید: من خندیدم (شاید جهت خنده حضرت اینستکه: مقصود از استقامت در آیه، استقامت بر حق است در هر گفتار و کردار و آن ملازم با عصمت و مختص بائمه علیهم السلام است و ابن عباس گمان میکند که هر گونه استقامت و هر مومنی را شامل می شود) و باو گفتم: راست گفتی (مؤمنین برادر یکدیگرند) ولی ابن عباس! ترا بخدا آیا در حکم خدای جل ذکره اختلافی هست؟ گفت: نه، گفتم: رأی تو چیست درباره مردیکه با شمشیر انگشتان دست مردی را بیندازد و فرار کند و مرد دیگری بیاید و کف دست او را قطع کند، اگر تو قاضی باشی و او را نزد تو آورند، چه خواهی کرد؟ گفت: بکسی که کف دست را بریده میگویم: باید دیه کف دست او را بدهی و بدست بریده میگویم با او بهر چه خواهی مصالحه کن و او را نزد دو عادل میفرستم (تا دیه کف او را معین کنند).

من گفتم: در حکم خدای عز ذکره اختلاف پیدا شد (زیرا اول گفتی مصالحه کنند و سپس گفتی نزد دو عادل میفرستم) و سخن اولت را باطل کردی (که گفتی در حکم خدا اختلاف نیست) خدای عز ذکره هرگز نخواسته که موضوعی راجع بحدود در میان خلقش پیدا شود و تفسیر و حکمش در زمین نباشد، درست کسی که کف را بریده قطع کن و دیه انگشتان را باو برگردان (وسائل ج 3 ص 481 این حدیث را با سه طریق ذکر نموده و طبق آن فتوی داده است و مجلسی ره گوید: بیشتر اصحاب ما باین حدیث عمل کرده اند مرآت ص 179) حکم خدا در شبی که بر امتش نازل کرده است، (شب قدر) چنین است. اگر تو بعد از آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ای آنرا انکار کنی، خدایت بدوزخ فرستد، همچنانکه چشمت را کور کرد، روزیکه علی بن ابیطالب را انکار کردی. ابن عباس گفت: بهمان جهت چشمم کور شد (؟) امام علیه السلام فرمود: تو از کجا این را دانستی؟ بخدا که چشم او جز از ضربه پر فرشته کور نشد، سپس خندیدیم و او را در آنروز بواسطه سستی عقلش رها کردم.

سپس او را دیدم و گفتم: ابن عباس! تو هیچگاه مثل دیروز راست نگفتی، علی بن ابیطالب علیه السلام به تو فرمود: شب قدر در هر سالی هست و امر آن سال (حکم خدا و مقدر بندگان) در آن شب نازل می شود و برای آن امر (که نازل می شود) و الیانی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین شده است. تو گفتی: آنها چه کسانیند؟ علی علیه السلام فرمود: من و یازده نفر امامان محدث از صلب من می باشیم، تو گفتی: من عقیده ندارم که شب قدر جز با پیغمبر باشد (یعنی پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله امر خدا در شب قدر بر کسی نازل نشود) آنگاه فرشته ای که با او سخن می گفت، مجسم شد و گفت: ابن عباس! دروغ گفتی، من با دو چشمم فرشته ای را که با علی علیه السلام سخن می گفت، دیده ام ولی علی علیه السلام فرشته را با چشمش ندیده بلکه با قلبش دریافته (و آواز او) در گوشش قرار گرفته سپس با پر خود بتوزد که کور گشتی.

ابن عباس گفت: در هر چه ما با یگدیگر اختلاف کنیم، حکمش با خداست. امام علیه السلام فرماید: من گفتم مگر خدا در هیچیک از احکامش، دو گونه حکم می کند؟ (در حکم خدا اختلاف پیدا می شود؟) گفت: نه فرمود: همینجاست که هلاک شدی و هلاک کردی (یعنی چون علم بدون اختلاف که فقط بواقع و حقیقت ناظر است و متصل بوحی الهی است، تنها نزد ماست که جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشیم و علمومی که در دست مردمست، همه متناقض و مختلف است، اگر تو هم به علم خویش متکی شود، خودت هلاک گشته و دیگران را هلاک کرده ای).

توضیح علامه مجلسی (ره) گوید: مناظره بین امام باقر علیه السلام و ابن عباس لابد در زمان کودکی امام و حیات پدرش زین العابدین علیهما السلام بوده است، زیرا تولد امام باقر علیه السلام در سال 57 هجری بوده و وفات ابن عباس در سال 68 و وفات امام چهارم در سال 95 بوده است، و اما راجع بشب قدر میان امامیه خلاقی نیست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا انقراض دنیا شب قدر و فضیلتش باقی ست و در شب قدر هر سال ملائکه و روح نازل می شوند و بیشتر و عامه هم چنین معتقدند.

3- امام محمد تقی علیه السلام فرماید: خدای عزوجل راجع بشب قدر فرموده است (4 سوره 44) ((در آنشب هر امر محکمی فیصل داده شود)) خدا می فرماید: هر امر محکمی از آسمان نازل می شود و محکم دو چیز نیست، بلکه تنها یک چیز است، پس هر که حکم بی اختلاف کند، حکمش حکم خدای عزوجل است و هر که حکمی کند که در آن اختلافی باشد و خود را مصیب داند، بحکم طاغوت (باطل) حکم کرده است.

همانا سال بسال در شب قدر تفسیر و بیان کارها بر ولی امر (امام زمان) نازل می شود، در آن شب امام علیه السلام درباره کار خودش چنین دستور می گیرد و راجع بکار مردم هم بچنین و چنان مأمور می شود، و نیز برای ولی امر غیر از شب قدر هم در هر روزیکه خدای عزوجل صلاح داند، مانند آنشب امر مخصوص و پوشیده و شگفت در گنجینه پدید میآید، سپس قرائت فرمود: (آیه 27 سوره 31) را ((اگر همه درختانی

که در زمین هست قلم باشد، و دریا و هفت دریای دیگر بکمک او مرکب شود، کلمات خدا تمام نشود، زیرا که خدا نیرومند و فرزانه است)))

4- علی علیه السلام غالباً می فرمود که: هرگاه تیمی و عدوی (ابوبکر و عمر) خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و آنحضرت سوره ((انا انزلناه)) را با خشوع و گریه تلاوت می فرمود، می گفتند: چقدر در این سوره دلت می سوزد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: برای آنچه چشمم (فرشتگان را در شب قدر) دیده و دلم (به آن امر محکم را در آنشب) فهمیده و نیز برای آنچه دل این شخص (علی علیه السلام) پس از من در می یابد آن ها می گفتند: مگر شما چه دیده ئی و او چه می بیند؟ حضرت برای آنها روی خاک می نوشت ((تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر)) سپس می فرمود: پس از اینکه خدای عزوجل فرماید ((هر امری)) دیگر چیزی باقی می ماند؟ می گفتند: نه، می فرمود می دانید آنکه هر امری بر او نازل می شود کیست؟ می گفتند: تو هستی ای رسول خدا، می فرمود: آری، اما شب قدر بعد از من هم می باشد؟ می گفتند آری، می فرمود: در شبهای قدر پس از من هم آن امر نازل می شود؟ می گفتند: آری. می فرمود: به چه کسی نازل می شود؟ می گفتند: نمی دانیم، پیغمبر دست بر سر من می گذاشت و می فرمود: اگر نمی دانید، بدانید، آنشخص پس از من این مرد است، سپس آندو نفر شب قدر را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شناختند، بواسطه هراس سختی که در دل آنها میافتاد.

5- امام محمد تقی علیه السلام فرمود: ای گروه شیعه: با سوره ((انا انزلناه)) (با اهل سنت) مخاصمه و مباحثه کنید تا پیروز شوید، به خدا که آن سوره پس از پیغمبر حجت خدای تبارک و تعالی است بر مردم و آن سوره سرور دین شماسست (بزرگترین دلیل مذهب شماسست) و نهایت دانش ماست (زیرا کاشف از شب قدر است و در آنشب مکنونات علمی برای ما هویدا می گردد) ای گروه شیعه با آیات ((حم و الكتاب المبين انا انزلناه فی ليله مبارکه انا کنا منذرین)) مخاصمه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله.

ای گروه شیعه! خدای تبارک و تعالی می فرماید: (22 سوره 35) ((هیچ امتی نیست مگر آنکه بیم رسانی در میان آنها بوده است)) شخصی گفت: ای ابا جعفر بیم رسان امت، محمد صلی الله علیه و آله است فرمود: درست گفתי ولی آیا پیغمبر در زمان حیاتش چاره ئی از فرستادن نمایندگان در اطراف زمین داشت؟ (یعنی می توانست آنها را نفرستد) گفت: نه؛ امام فرمود: بمن بگو مگر فرستاده پیغمبر بیم رسان او نیست چنانکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده خدای عزوجل و بیم رسان او بود؟ گفت: چرا، فرمود: پس همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله برای پس از مرگ خود هم فرستاده و بیم رسان دارد، اگر بگوئی ندارد، لازم آید که پیغمبر آنهائی را که در صلب مردان امتش بودند، ضایع کرده (و بدون رهبر گذاشته) باشد.

آنمرد گفت: مگر قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: چرا در صورتیکه مفسری برای قرآن داشته باشند، گفت: مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را تفسیر نفرموده است؟ فرمود: چرا تنها برای یک مرد تفسیر کرد و شأن آن مرد را که علی بن ابیطالب است بامت خود گفت.

مرد سائل گفت، ای ابا جعفر، این مطلبی است خصوصی که عامه از مردم زیر بار آن نروند، فرمود خدا حتما می خواهد که در نهان پرستش شود تا برسد هنگام و زمانی که دیش آشکار شود، همچنانکه (سالهای اول بعثت) پیغمبر صلی الله علیه و آله با خدیجه در نهان پرستش خدا می کرد تا زمانی که مأمور باعلان گشت.

مرد سائل گفت: آیا صاحب این دین باید آنرا نهان کند؟ فرمود: مگر علی ابیطالب علیه السلام از روزی که یا؛ نرسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد آنرا نهان نکرد تا زمانی که امرش ظاهر گشت؟ کار ما نیز همچنین است تا نوشته خدا مدتش برسد (و هنگام ظهور امام زمان علیه السلام و آشکار شدن دین فرارسد).

اثمه تمام علومیکه بملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است میدانند

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی را دو گونه علم است: 1- علمی که ملائکه و پیغمبران و رسولانش را به آن آگاه ساخته، پس آنچه ملائکه و رسولان و پیغمبران را به آن آگاه ساخته ما هم میدانیم. 2- علمی که بخودش اختصاص داده و هرگاه در موضوعی از آن علم بدا حاصل شود، ما را آگاه سازد و بر امامان پیش از ما هم عرضه شود.

2- و فرمود: خدای عزوجل را دو گونه علم است: 1- علمی که نزد خود اوست و هیچکس از مخلوقش را از آن آگاه نساخته است 2- علمی که بسوی ملائکه و رسولانش افکنده، آنچه بسوی ملائکه و رسولانش افکنده، بما رسیده است.

3- ضریس گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل را دو گونه علم است:

1- علم بذل شده 2- علم نگهداری شده. اما نسبت بعلم بذل شده، هر چه ملائکه و رسولان دانند، ما هم میدانیم و اما علم نگهداری شده آنست که نزد خدای در اصل کتاب (لوح محفوظ) است که چون از آن در آید نفوذ کند (و بدیگران رسد، چنانچه در حدیث 652 گفته شد).

4- و فرمود خدای عزوجل را دو گونه علم است: 1- علمی که جز خود او ندانند. 2- علمی که بملائکه و رسولانش آموخته است، آنچه بملائکه و رسولانش علیهم السلام آموخته است ما میدانیم.

1- معمر بن خلاد گوید: مردی از اهل فارس بحضرت ابوالحسن علیه السلام: عرض کرد: شما علم غیب میدانید؟ امام فرمود، حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: چون علم الهی برای ما گشوده شود بدانیم و چون از ما گرفته شود ندانیم، علم راز خدای عزوجل است که آنرا با جبرئیل علیه السلام در میان گذارد و جبرئیل آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله برآورد و محمد بهر که خواهد (از امامان علیه السلام) برآورد.

2- سید صیرفی گوید: شنیدم که حرمان بن اعین از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل (سوره 6) ((خدا ایجاد کننده آسمانها و زمین است)) می پرسید: امام فرمود: خدای عزوجل همه چیز را با علمش ایجاد کرد، بدون آنکه نمونه قبلی داشته باشد، آسمانها و زمینها را آفرید در صورتیکه پیش از آن آسمان و زمین نبود، مگر نمی شنوی گفتار خودش را (سوره 11) ((و عرش خدا روی آب بود)) (پس اگر آسمان و زمین میبود، عرش خدا روی آنها قرار میگرفت) حرمان عرض کرد: بفرمائید معنی گفتار خدای جل ذکرة را (سوره 27) ((خدا غیب میداند و کسی را بر علم غیب خود آگاه نکند)) امام علیه السلام (دنبال آیه را) فرمود: ((مگر پیغمبری که مورد پسند او باشد)) بخدا که محمد از پسندیدگان او بود و اما اینکه فرماید: ((خدا غیب می داند)) همانا خدای عزوجل عالم است به آنچه از خلقش غایب است نسبت به آنچه در علمش تقدیر میکند و حکم می دهند پیش از آنکه آنرا بیافریند و فرشتگانش اضافه کند، ای حرمان! این علم نزد او نگهداشته است و نسبت به آن مشیت دارد، هرگاه بخواهد طبق آن حکم دهد (و آنرا بمورد اجرا گذارد) و گاهی نسبت به آن بدا حاصل شود و بمورد اجرائش نگذارد: و اما علمی که خدای عزوجل آنرا تقدیر و حکم و امضاء فرموده علميست که اولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سپس بما رسیده است.

شرح - چنانچه در باب بدا گفتیم، علمی که در آن بدا حاصل میشود، مختص بذات خدایتعالی ست. و هیچکس از آن اطلاع ندارد. آنچه بفکر قاصر ما رسیده در ضمن مثالی بیان میکنیم تنها خدا و حجت‌های او عالمند به آنچه میگویند.

خدای متعال عمر بنده ای را پنجاه سال مقدر میکند و بتوسط پیغمبران و امامان علیهم السلام دستور می دهد که هرگاه شخصی صله رحم کند، عمرش زیاد میشود و آن بنده صله رحم میکند و عمرش بشصت سال بالا میرود، در اینجا میگوئیم اگر خدا بخواهد پیغمبر و امام اطلاع میدهد که عمر آن بنده پنجاه سال مقدر شده است ولی نسبت باینکه آن بنده صله رحم میکند و عمرش بشصت میرسد، تنها بذات احدی اختصاص دارد و دیگری از آن آگاه نیست.

اما نسبت به امری که تقدیر و امضاء شده و بد در آن حاصل نشود تغییر نیابد و پیغمبر و امامان (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاع داده می شود، مانند عمر بنده ای که پنجاه سال معین شده و او هم صله رحم نمیکنند و در پنجاه سالگی می میرد.

1- سدیر گوید: من و ابوبصیر و یحییای بزاز و داود بن کثیر در مجلس نشسته بودیم که امام صادق علیه السلام با حالت خشم وارد شد، چون در مسند خویش قرار گرفت فرمود: شگفتا از مردمی که گمان میکنند ما غیب میدانیم!! کسی جز خدای عزوجل غیب نمیداند. من میخواستم فلان کنیزم را بزنم، او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است.

سدیر گوید: چون حضرت از مجلس برخاست و بمنزلش رفت، من و ابوبصیر و مسیر، خدمتش رفتیم و عرض کردیم: قربانت گردیم، آنچه درباره کنیزت فرمودی، شنیدم و ما میدانیم که شما علم زیادی دارید و علم غیب را بشما نسبت ندهیم(؟).

فرمود: ای سدیر! مگر تو قرآن را نمیخوانی؟ عرض کردم: چرا، فرمود: در آنچه از کتاب خدای عزوجل خوانده ئی؟ این آیه (40 سوره 27) را دیده ای؟ ((مردمی که به کتاب دانشی داشت: گفت: من آنرا پیش از آنکه چشم بهم زنی نزد تو آورم)) عرض کردم: قربانت گردم، این آیه را خوانده ام. فرمود: آن مرد را شناختی و فهمیدی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود؟ عرض کردم: شما بمن خیر دهید. فرمود: باندازه یک قطره آب نسبت بدریای اخضر (بحر محیط) عرض کردم: قربانت گردم، چه کم!! فرمود: ای سدیر! چه بسیار است آن مقداری که خدای عزوجل نسبت داده است بعلمی که اکنون بتو خبر میدهم (چه بسیار است آن مقدار برای کسیکه خدای عزوجل او را بعلمی که اکنون بتو خبر میدهم نسبت نداده است).

ای سدیر! باز در آنچه از کتاب خدای عزوجل خوانده ئی این آیه (43 سوره 13) را دیده ئی؟ ((بگو ای محمد) گواه بودن خدا و کسیکه علم کتاب نزد اوست میان من و شما بس است)) (کسیکه علم کتاب نزد اوست علی و امامان از فرزندان او می باشند چنانچه در حدیث 493 گذشت) عرض کردم: قربانت، این آیه را هم خوانده ام. فرمود: آیا کسیکه تمام علم کتاب را میداند آنگاه حضرت با دست اشاره بسینه اش نمود و فرمود: بخدا تمام علم کتاب نزد ماست، بخدا تمام علم کتاب نزد ماست.

و اما مناسبت جواب حضرت باسؤال سدیر بیکی از دو وجه است:

1- با آنکه امام علیه السلام تمام علم کتابرا میداند و علمش نسبت بعلم آصف مانند دریای محیط است نسبت بیک قطره، گاهی حکمت و مصلحت اقتضا می کند که یک امر جزئی و کوچک را مانند بودن کنیز در اطاق نداند زیرا علم آنها از طرف خدای تعالی افاضه میشود و هر چه را خدا به آنها عطا فرماید میدانند.

3- ممکن است در آن مجلس که امام علیه السلام خشمگین بود، کسانی بوده اند که باید از آنها تقیه کرد یا شیعیان ضعیف العقلی بوده اند که به امام نسبت الوهیت و خدائی می داده اند. امام علیه السلام در برابر آنها فرمود: من نمی دانم کنیزم در کدام اطاقست و منظورش این بود که از روی اسباب ظاهر و از آن نظر که من هم مانند شما بشری هستم و با قطع نظر از علم امامتم این موضوع را نمی دانم ولی اکنون که در مجلس خصوصی هستیم بشما که اصحاب خاص من هستید، می گویم: من همه علم کتاب را میدانم و معلومست که این وجه واضحتر و بهتر است، زیرا همان عوض شدن مجلس بهترین دلیل گفتار ماست، علاوه بر آنکه با اخبار دیگر هم مناسب است ما این مطلب را در حدیث بعد توضیح بیشتری می دهیم.

4- عمار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا امام غیب میدانند؟ فرمود: نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خدا آنرا باو بیاموزد.

شرح - علم غیب طبق تقسیمکه مناسب این مقامست بر سه قسمت:

اول- علم غیبی که منحصر به ذات قدیم باری تعالی و خدای یکتا است واحدی را بر آن اطلاعی نیست حتی پیغمبران و امامان و جبرئیل و فرشتگان هم از آن خبر ندارند و مصلحت نیست که خدا به آنها بفهماند، و صریح آیات و روایاتی بر این مطلب دلالت دارد مانند:

1- (آیه 59 سوره انعام) و عنده مفتاح الغیب لا یعلمها الا هو ((کلیدهای غیب نزد خداست جز او کسی از آنها آگاه نیست)).

2- (آیه 20 سوره یونس) انما الغیب لله ((غیب را تنها خدا می داند)).

3- (آیه 67 سوره نمل) قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله ((بگو کسی در آسمانها و زمین غیب نداند جز خدا)).

4- روایاتی که بدین مضمون در سابق ذکر شد و این علم را بنام علم مخزون یا مکنون نامیدند، مانند روایات 367 و 373 و 653 و 656.

دوم- معلوماتی که از نظر نوع مردم پنهان و پوشیده است و تنها عده کمی از فراست و کیاست ذاتی دارند آن امور را می فهمند و از آینده خبر می دهند و همانطور هم واقع می شود، مانند پیش بینی های بعضی از علماء سیاست و اقتصاد و مرتاضین و تعبیر خوابهای ابن سیرین و تفرسات و داستانهای که از ایاس قاضی القضاة معروف قرن دوم در تاریخ مذکور است.

این قسم اگر چه از لحاظ لغت مشمول علم غیب باشد ولی از نظر قرآن و حدیث داخل در علم غیب نیست، زیرا غیب در لسان قرآن و حدیث آنست که ماغاب عن الخلق علمه و خفی مأخذه منهاج البراعه ج 8 ص 213

((علمش از مخلوق پوشیده و راه وصولش پنهان باشد، و لذا می بینم که ماده ((غیب)) در 58 مورد از قرآن و 69 مورد از نهج البلاغه ذکر شده و در هیچ موردی باین معنی استعمال نشده است.

سوم- اموری است که میان این دو قسم قرار دارد، و آن اموری است که نه مردم آنها را می دانند و نه مختص به خداست اینگونه امور را به مقداری که خدای تعالی صلاح بداند و در هر زمان و مکانی که حکمتش اقتضا کند، بملائکه و پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین اصلاح میدهد و مقدرش برای پیغمبران و ائمه چنانچه در حدیث 637 گذشت باندازه احتیاج بشر روی زمین است، زیرا خدا ایشان را برای راهنمایی بشر انتخاب فرموده و برای اینکه هر کس هر گونه سؤالی از امر دین و معارف و اخلاق و توحید و معاد از ایشان بنماید جواب گویند و احدی در روی زمین داناترا از ایشان نبوده و کلمه ((نمی دانم)) در قاموس زندگی آنها نبوده باشد.

خداوند حکیم هم وسیله و ابزار این مأموریت را در اختیار ایشان گذاشته است چنانچه جناب عزرائیل را که برای قبض ارواح معین فرموده، باید آجال و هنگام مردن مردم را در اختیار او گذارده و باو اطلاع دهد و همچنین فرشتگان دیگری را که برای هر کاری معین کرده، علم مربوط به آن کار را در اختیار ایشان خواهد گذاشت.

و خلاصه بهر کس معلوماتی طبق شئون و مأموریتش می دهد، اگر خواننده محترم در گفته ما درست دقت کند و اگر نفهمید از دانشمندان فهمیده پرسد می داند که هیچ منافاتی ندارد که امام علیه السلام تمام علوم گذشته و آینده را بداند و پنهان شدن کنیز را در اتاق نداند و ما می توانیم طبق فرمایش جناب مجلسی (ره) در وجه اول، کلام آنحضرت را بمعنی حقیقی و مطابقیش حمل نمائیم و به امام علیه السلام نسبت توریه و تجوز ندهیم و افتخار کنیم بچنین رهبرانی که واقع و حقیقت را بدون پرده می گویند تا مردم آنها را بشئون حقیقی خود بشناسند و درباره آنها غلو و مبالغه نکنند زیرا دلیلی نداریم که دانستن مخفی گاه کنیز از شئون امام و خارج از قوانین عادی و طبیعت بشری بوده و دانستن آن از طریق معجزه و خرق عادت برای امام لازم باشد، چون اگر بنای معجزه و خرق عادت می بود، امام در مسند خود می نشست و امر می فرمود تا کنیز در هر مکانی که هست بطرف او کشیده شود، چنانچه در موقعی که از پیغمبر معجزه خواستند و اثبات نبوت متوقف بر آن بود، بدرخت امر فرمود تا پیش آمد و نیز منافاتی ندارد که بگوئیم پیغمبر که علوم اولین و آخرین را داراست زمانی را که در جنگ احد سنگ دشمن بطرف دندان مبارکش می آمد نمی دانست زیرا اگر بنا بود در جنگها با علم غیب کار کند، یکنفر کشته نمی داد و از کفار هم یکنفر باقی نمی گذاشت و در نتیجه برای او شأن و مقامی نبود که با نیروی علم غیب بر دشمن پیروز شود، این است که قرآن کریم از قول او می فرماید (188 سوره 7) ((اگر من غیب می دانستم سود بسیاری می بردم و بدی به من نمی رسید)).

حاصل سخن آن که پیغمبر و امام علیهم السلام علم غیب و شهود و هر چه را که می دانند. علم ذاتی نیست، بلکه همه با عطاء و بخشش خدای تعالی است و خدا هم هر چه را صلاح بداند و مطابق شئون و مأموریت آنها باشد بایشان عنایت می کند تا برای رهبری بشر روی زمین آمادگی داشته باشند اما تفصیل جزئیات و مصادیق آنها و اینکه چگونه مطالبی را خدا به آنها الهام می کند و چگونه مطالبی را از آنها باز می گیرد و به خود اختصاص می دهد بر ما معلوم نیست و شاید بر خود آنها هم معلوم نباشد و الحمدلله رب العالمین.

اِثْمَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَرَّاهُ خَوَاهِدُ بَدَانَدُ، بَدَانَدُ

1- امام صادق علیه السلام فرمود: امام هرگاه خواهد بداند، بداند.

2- و فرمود: امام هرگاه خواهد بداند، بوی اعلام شود.

3- و فرمود: هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را (به وسیله الهام یا روح القدس) به وی اعلام کند.

اِثْمَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاخْتِيارِ خُودِ مِی مِیرِنْدُ و زَمَانِش رَا مِی دَانَدُ

1- امام صادق علیه السلام فرمود: هر امامی که نداند چه به سرش می آید (از خیر و شر و بلا و عافیت) و به سوی چه می رود (از مرگ و شهادت) او حجت خدا بر خلقش نیست.

2- ابن بشار گوید: شیخی سنی از اهل قطیعهالربیع بغداد که از او روایت نقل می شد، به من گفت: من یکی از این خاندان (امامان شیعه) را که فضیلتش زبانزد مردم بود، دیدم که در فضیلت و عبادت مانند او هرگز ندیده بودم گفتم: او که بود و حالش را چگونه دیدی؟ گفت: در ایام زندانبانی سندی بن شاهک، ما را که هفتاد تن از آبرومندان و نیکوکاران نزد مردم بودیم، جمع کرد، و به حضور موسی بن جعفر علیهما السلام برد (زمانی که مسمومش کرد، و هنوز اثر زهر در بدن مبارکش هویدا نگشته بود) سندی به ما گفت: به این مرد نگاه کنید و ببینید: آیا نسبت به او پیشآمدی رخ داده است؟ زیرا مردم گمان می کنند که چنین شده و این سخن را بسیار می گویند، این است منزل و استراحتگاه او که در کمال وسعت و بدون سختی و فشار است، امیرالمؤمنین (هارون) نسبت با سوء قصدی ندارد و فقط باین انتظار است که امیرالمؤمنین از سفر بر گردد و با او مناظره و مباحثه کند، او را می بیند که صحیح و سالم و از همه در وسعت است، شما از خود او پرسید.

شیخ سنی گوید: (منظره امام بقدری ما را جذب کرده بود که بسخن سندی توجهی نداشتیم) و هدفی جز دیدار او و نظر بفضول و هیئت جذاب او نداشتیم، لذا موسی بن جعفر علیهما السلام خودش فرمود: اما راجع به توسعه زندگی و مانند آن آنچه میگوید، چنانست که می گوید، ولی من بشما جمعیت خبر میدهم که در هفت دانه خرما بمن زهر داده اند و فردا رنگ من سبز می شود و پس فردا می میرم.

شیخ سنی گوید: من بسندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم او مضطرب شد و مثل شاخه خرما می لرزید.

3- امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش نقل می فرماید که: در شب وفات علی بن الحسین علیهم السلام برایش شربت برده و گفت: ای پدر، این شربت را بنوش، او فرمود: پسر جان امشب من قبض روح می شوم و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در همین شب قبض روح شد. (یعنی در همین شب از لحاظ ماه و یا لحاظ هفته و در هر صورت اینقول خلاف مشهور است.)

4- حسن بن جهم گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را شناخته بود و میدانست که در چه شبی و در چه مکانی کشته می شود، و چون نعره مرغابیان را در خانه شنید خودش فرمود: (((اینها نعره زنانی هستند که نوحه گرانی پشت سر دارند))) و چون ام کلثوم باو عرض کرد: (((کاش امشب در خانه نماز به خوانی و برای جماعت دیگری را بفرستی))) از او پذیرفت و در آنش بدون اسلحه در وقت و آمد بود، در صورتی که می دانست ابن ملجم لعنه الله او را با شمشیر می کشد و اقدام بچنین کاری جایز نیست.

امام فرمود: آنچه گفتمی درست است ولی خودش اختیار فرمود که در آنشب مقدرات خدای عزوجل اجرا شود.

توضیح در باره کلمه ((خیر))) که در جمله اخیر روایت بیان شده است، مرحوم مجلسی (ره) دو نسخه بدل ذکر می کند: 1- حیر 2- حین. بنابر اول معنی جمله اینست:

ولی حضرت در آنشب فراموش کرد و غفلت نمود، تا مقدرات خدا اجرا شود. و بنابر نسخه دوم: ولی آنحضرت در آنشب معین شده بود، تا مقدرات خدای عزوجل اجرا شود. و خود مجلسی (ره) نسخه اول را قبول نمی کند زیرا مخالف با روایات دیگر است ولی نسخه دوم را واضحتر و روشنتر از همه می داند و سپس توضیح می دهد که:

اصل اشکال و اعتراض در اینجا اینست که: حفظ نفس بحکم عقل و شرع واجبست و جایز نیست که انسان خود را بهلاکت اندازد، پس چرا علی علیه السلام آنشب بمسجد رفت، آنگاه در مقام جواب می فرماید: و چه خوب می فرماید.

کسی که مقدرات خدا و علل اسباب آنها را نمی داند، می تواند از آنها دوزی و اجتناب ورزد و به اجتناب مکلف شود، اما کسی که بجمیع حوادث و پیش آمدها عالم است، چگونه ممکن است او را باجتناب و دوری از آن مکلف نمود. اگر چنین تکلیفی ممکن باشد، لازم آید که هیچ یک از مقدرات نسبت باو واقع نشود، پس امامان ما علیه السلام بجمیع حوادث و بلاهائی که بر آنها واقع می شود عالمند و تکلیف هم ندارند که طبق این علم عمل کنند و از آن بلاها اجتناب و دوری ورزند، چنانکه پیغمبر و امیر المؤمنین صلی الله علیهما منافقین را

می شناختند و از عقاید فاسد آنها آگاه بودند، ولی مکلف نمودند که از آنها دوی کنند و با آنها معاشرت و ازدواج نمایند یا آنها را بکشند و یا طرد کنند تا زمانی که عمل موجب قبل و طرد از آنها مشاهده نشود.

همچنین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با آنکه می دانست که در ظاهر بر معاویه ظفر نمی کند و می دانست که معاویه پس از وی خلافت می کند، ولی از جنگیدن با او کوتاهی نفرمود، بلکه نهایت کوشش را بکار برد تا شهید گشت و خود آنحضرت خبر میداد که من کشته می شوم و پس از من معاویه بر شیعیانم تسلط پیدا می کند و همچنین امام حسین علیه السلام می دانست که اهل عراق با او پیمان شکنی می کنند و خود او با اولاد و اصحابش کشته می شود و بارها از این مطلب می داد خبر می داد ولی از جانب خداوند متعال مکلف نبود که به عراق نرود و جان خود را حفظ کند.

سپس مجلسی علیه الرحمه از محقق سدید مرحوم شیخ مفید قدس الله روحه نقل می کند که ایشان هم در جواب مسائل عکبریّه از این اشکال جواب داده اند که در مذهب ما این مطلب مورد اتفاق نیست که امام علیه السلام تمام حوادث و وقایعی که پیش آمد می کند با تفصیل و تشخیص می داند (چنانچه در حدیث 659 راجع به پنهان شدن کنیز امام صادق علیه السلام بیان کردیم) بلکه آنچه مورد اتفاق شیعه می باشد این است که: هر قضیه و حادثه ای که در روی زمین رخ دهد، امام علیه السلام حکم آن را می داند و سپس می گوید: و اگر هم روایتی باشد که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قتل و شهادت خود را به تفصیل می دانست می گوئیم: آنحضرت مأمور بتسلیم و صبر بر شهادت بود، تا بدرجات بلندی که جز وسیله شهادت به آن نتوان رسید نائل آید، و سپس نسبت بامام حسن و امام حسین علیهما السلام نزدیک بهمین بیان را می فرماید و در حدیث 675 راجع باین مطلب توضیح بیشتری داده می شود.

آنگاه مرحوم مجلسی از علامه حلی طیب الله تربته پاسخ این اشکال را بهمین مضمون نقل می کند و خلاصه اش این است که تکلیف امام غیر از تکلیف ما می باشد و رواست که امام علیه السلام با آنکه می دانست در آنشب کشته می شود، جان خود را در راه خدا بذل کرده باشد، چنانچه بر سرباز جبهه جهاد لازمست پایداری ورزد اگر چه کشته شود.

آنچه بنظر ما می رسد: کلام این بزرگان در نهایت متانت و استحکامست و احتمالی را که شیخ مفید در باره علم امام فرمود، سزاوار است مورد دقت و مطالعه قرار گیرد، زیرا وقتی چنین عالم بزرگی احتمال عدم تعمیم علم امام را نسبت بتمام وقایع و حوادث بدهد، ما حق نداریم که دایه دلسوزتر از ما در شده و شمول علم امام را به تمام وقایع و حوادث مورد اتفاق شیعه بدانیم.

آنچه در اینجا مادر بچه مرده را می خنداند این است که: مترجم معاصر ما قلم بدست گرفته و به تمام این بزرگان و مایه های افتخار شیعه تاخت و تاز کرده است او می نویسد: چرا کلمات آنها بر اساس احتمالات و امکان

پی ریزی شده و علم قطعی در موضوع نداشته و روشن نبوده اند، چرا اصول مسلمه مذهب را انکار کرده و در برابر اجماع مدعی اجماع شده اند که اگر تحلیل و تجزیه شود نتیجه می دهد اجماع شیعه را بر نادانی امام نعوذ بالله و بالاخره این مترجم پر مدعی که کلام شیخ مفید را نفهمیده و در نتیجه چنان جسارت بزرگی بمفخر شیعه کرده است، همان جوابی را که ایشان و علامه حلی و مجلسی قدس الله اسرارهم بعبارات مختلف بیان فرموده اند، بتعبیر دیگری باتفصیلات زائد ذکر نموده است.

من نمی دانم اگر در اجماع شیعه مانند شیخ مفید و علامه نباشد. آن اجماع از چه اشخاصی ترکیب و تشکیل می شود و اما راجع باحتمالات و امکان، ما در مقدمه این کتاب توضیح مفصلی بیان کردیم.

5- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل بر شیعه غضب کرد، پس مرا مخیر ساخت که پا من و یا آنها فدا شویم، بخدا من با دادن جان خودم ایشان را حفظ کردم.

شرح - علامه مجلسی ره گوید: غضب خدا بر شیعه یا برای این بود که ایشان تقیه را از دست دادند و امامت آنحضرت را فاش کردند: پس خلیفه وقت هارون الرشید چاره ئی نداشت، جز اینکه یا شیعیان را تعقیب کند و بکشد و یا آنحضرت را زندانی و مسموم کند، و حضرتش سلامت شیعه را به قیمت جان خود خرید. یا آنکه علت غضب خدا این بود که شیعیان از آنحضرت اطاعت و انقیاد نکردند تا هارونیان بر آنها مسلط شدند، خدای تعالی آنحضرت را مخیر ساخت که یا جنگ کند و جماعتی از شیعه را بکشتن دهد و یا گوشه گیری کند و تن بزندان و شهادت دهد.

6- مسافر گوید؛ حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام بمن فرمود: ای مسافر در این کاریز ماهمانی هست؟ عرض کردم: آری قربانت گردم. فرمود: من دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمود: ای علی آنچه نزد ماست برای تو بهتر است (و این جمله خبر از وفات آنحضرت بود و موضوع ماهیان کاریز برای اینست که خواب دیدن پیغمبر نزد آنحضرت مشاهد و محسوس است مانند دیدن مسافر ماهیان را).

7- امام صادق علیه السلام فرمود: روزی که پدرم وفات کرد، من در حضورش بودم، درباره غسل و کفن و داخل کردن قبرش بمن سفارشائی می کرد. من گفتم: ای پدر: از آغاز بیماریت ترا مثل امروز نیکو حال ندیده ام، من نشانه مرگ بر شما نمی بینم، فرمود: پسر جان مگر نشنیدی که علی بن الحسین علیه السلام از پشت دیوار فریاد کرد: ای محمد بیا و بشتاب.

8- امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی نصرت خود را بر امام حسین علیه السلام فرمود آورد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت (و نزدیک شد که او را بر کوفیان پیروزی دهد) سپس او را مخیر ساخت که او یا پیروزی و یا ملاقات خدا را انتخاب کند، آنحضرت ملاقات خدای تعالی را اختیار کرد.

ائمه عليهم السلام آنچه واقع شده و می شود میدانند و چیزی از ایشان نهان نیست

1- ضریس کناسی گوید: حمران عرض کرد قربانت گردم، پس بفرمائید: موضوع قیام علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام چگونه شد که ایشان برای یاری دین خدای عز ذکره خروج و قیام کردند و چه بلاها از طغیانگران سرکش دیدند و بالاخره هم بر ایشان غلبه کردند و امامان کشته و مغلوب شدند.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای حمران خدای تبارک و تعالی آن مصیبات را برای ایشان مقدر فرموده و از مرحله قضا و امضا و حتم گذرانیده و در اختیار خود آنها گذاشته بود و پس از آنکه خود آنها آن مصیبات را اختیار کردند، خدا هم آنها بمرحله اجرا گذاشت، پس علی و حسن و حسین علیه السلام با خبری که قبلا از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند و می دانستند، قیام کردند و هر کس از ما هم که سکوت کند، سکوتش از روی علم و بصیرت است:

ای حمران! اگر ایشان در زمان گرفتاری و غلبه طغیانگران از خدای عزوجل جدا بخواهند که سلطنت طغیانگران را زایل کند و دولتشان را نابود سازد، خدا اجابت می کند و آن گرفتاری را از ایشان برمی دارد و پس از آن سرآمدن مدت طغیانگران و نابودی سلطنتشان از پاره شدن و از هم پاشیدن یک گلوبند برشته کشیده زودتر انجام می گیرد.

ای حمران بلاهائی که به آنها میرسد، بواسطه گناهی که از آنها سر زده و یا برای عقوبت نافرمانی خدا نمی باشد، بلکه برای درجات و کرامتی است که خدا خواسته بدان نائل آیند، نسبت بایشان گمانهای دیگر مبر.

2- هشام بن حکم گوید: در منی از امام صادق علیه السلام پانصد مطلب از علم کلام پرسیدم و گفتم آنها (متکلمین) چنین و چنان می گویند، امام می فرمود: تو چنین و چنان بگو. (هشام از حاضر جوابی و تسلط آنحضرت بر مسائل علم کلام تعجب کرد، گوید) من گفتم: من می دانم که مسائل حلال و حرام در دست شماست و شما از همه مردم نسبت به آن داناترید ولی اینها علم کلامست؟! بمن فرمود: وای بر تو ای هشام خدای تبارک و تعالی برای خلقش حجتی مقرر نمی دارد که همه احتیاجات مردم نزد او نباشد (حجت خدا کسی است که از هر چه پرسند جواب گوید).

3- ابو حمزه گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: نه بخدا عالم هرگز جاهل نباشد (یعنی عالمی که خدا اطاعتش را بر مردم واجب کرده و او همان امامست) ممکن نیست چیزی را بداند و چیزی را نداند (او همه چیز می داند) سپس فرمود: خدا والاتر از آنست که فرمانبری از بنده ئی را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او نهان داشته است و باز فرمود: آنرا از او نهان نکند.

خدای عزوجل هر علمی که به پیغمبرشص آموخت امر فرمود که به امیرالمؤمنین پیاموزد و او در علم وی شریکست

1- حمران گوید: امام صادق(علیه السلام)فرمود: جبرئیل (علیه السلام)دو انار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را دو نیمه کرد، نیمی را هم خورد و نیمی را بعلی خورانیید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم! می دانی این دو انار چه بود؟ گفت: نه، فرمود اما اولی نبوت بود که (مخصوص منست و) ترا از آن بهره جوئی نیست و اما دیگری علم و دانش بود که تو در آن با من شریک هستی.

من گفتم: چگونه علی در علم شریک پیغمبر بود؟ فرمود: خدا هیچ علمی را بمحمد صلی الله علیه و آله نیاموخت جز آنکه باو دستور داد که آنرا بعلی(علیه السلام)بیاموزد.

2- امام باقر(علیه السلام)فرمود: جبرئیل (علیه السلام)دو انار بهشتی آورد و هر دو را به آنحضرت داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را از میان دو نیمه کرد، سپس نیمی را بعلی علیه السلام داد تا بخورد، آنگاه فرمود: ای علی! انار اولی را که من خوردم نبوت بود که ترا در آن بهره ئی نیست و دیگری علم و دانش بود که تو با من در آن شریک هستی.

3- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر(علیه السلام)می فرمود: جبرئیل برای محمد صلی الله علیه و آله دو انار بهشتی آورد، علی علیه السلام او را ملاقات کرد و گفت: این دو انار که در دست داری چیست؟ گفت اما این یکی نبوت است که تو از آن بهره ئی نداری و اما این یکی علمست، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دو نیمه کرد، نیمی را بعلی داد و نیمی را خود گرفت، سپس فرمود: در این تو با من شریک هستی و من با تو.

پس امام باقر(علیه السلام)فرمود: بخدا که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنچه خدایش تعلیم داد حرفی نیاموخت جز آنکه آنرا بعلی تعلیم داد، سپس آن علم بما رسید، آنگاه دست بر سینه خود نهاد.

پایان خلاصه جلد اول اصول شریف کافی

جلد دوم

خلاصه جلد دوم فارسی اصول شریف کافی حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی

با شرح و تعلیق اثر عبدالله عصام رودسری

ص: 1

اشاره

« بسم الله الرحمن الرحيم »

این اثر را نگارنده تقدیم می نماید به ذات اقدس احدیت و تمامی مقدسین درگاه او و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و امید دارد تا مورد رضایت خدا و رسول او و ائمه اطهار و مقربین درگاه آنان واقع شود و خداوند علی اعلی، اجرت عمل و تلاش او را فرج مهدی آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم قرار دهد. آمین آمین آمین یا رب العالمین.

عبدالله عصام رودسری

ص: 2

پس تو ای عاقل دانا و خردمند در رابطه با موضوع احادیث و روایات وارده توجه نما که نگارنده حذف می نماید تمامی آن روایاتی را که دلالت دارد بر تحریفی بودن قرآن مجید به واسطه تعصب شدید که راجع به عظمت کتاب خدا دارد و به هیچ وجه نمی پذیرد روایاتی را که موید این موضوع کفرآمیز باشد هرچند مخلوط باشد با روایاتی که قسمتی از آن صحیح است زیرا اعتقاد دارد امام معصوم آن قسمت صحیح را که با این تحریف کفرآمیز جعل شده است را یا خود در طی روایتی دیگر یا دیگر امامان در روایات دیگر بیان نمودند و نیز رد می نماید روایاتی را که دلالت می نماید که امام معصوم به واسطه تقیه احکام شریعت یا تفسیر قرآن را یا چند...؛ را بر ضد هم بیان داشته اند زیرا از منزلت و شأن امام به دور است که خلاف واقع کلامی را بیاورد ولی می پذیرد تفاسیر و تعبیر متفاوت را که امام معصوم به لحاظ درجات ایمانی و تفاوت مخاطبین بر اساس حقایق قرآن به کسانی که به حضور حضرت مشرف می شده اند بفرماید یعنی حقایق ظاهر و باطن قرآن را که همگی منطبق بر حقیقت است را با توجه به وضعیت مخاطبان خود به آن ها شرح فرماید مثلاً در شرح (کونوا مع الصادقین)، به غیر اهل ولایت بفرماید یعنی با انسان های صادق و راست گو باشید و این معنی بر خلاف آیات نیست زیرا مسلمان بایستی با تحری حقیقت دریابد که نماد راستی و صداقت و درستی محمد آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم هستند و نیز به اهل ولایت بفرماید که مقصود از صادقین محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم هستند پس این تفاسیر بر ضد هم نیستند بلکه در عرض هم و در راستای یکدیگر هستند یعنی با توجه به مخاطبان خود متفاوت ولی همگی در راستای بیان حقایق کتاب خدا است و یا رد می نماید تمامی روایاتی را که دلالت دارد بر علم مطلق امور غیبی تا قیامت که دلالت دارد بر جبر اعمال چه این علم را به خدا منتسب نمایند و چه به امام معصوم و رسول خدا علیهم السلام و عجل فرجهم زیرا مخالف است با اصل اختیار در اعمال و اختیار پیروی انسان ها از عقل برای رستگاری و دوری از هوی و هوس به منظور دوری از دوزخ و نیز روایاتی که برآمده و نتیجه ی آنست که این فراز در قرآن نبوده و دشمنان آن را حذف کردند مانند موضوع جفر و محدث و یا روایاتی که در شأن امام معصوم نیست و سپس در اطراف آن تأویل و توجیه داشته باشند و تسری بدهد مخاطب ارجمند در این راستا بر تمامی امور دیگر اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم یا رب العالمین پس چون آگاه شدی تو ای عاقل دانا و خردمند به علت حذف تعدادی از این گونه روایات پس در ادامه توجه نما به گزیده روایات عظیم وارده ی دیگر که سرور دوستان آل محمد یعنی حضرت علامه کلینی رحمه الله علیه نقل نموده است.

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله اعصام رودسری

واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام

ابواسحاق نحوی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و شنیدم می فرمود: خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد و سپس فرمود ((تو دارای خلق عظیمی هستی 4 سوره 68)) و آنگاه امور امت را باو واگذار کرد و فرمود ((هر چه را پیغمبر برای شما آورد بگیری؛ و از هر چه منعتهان کند باز ایستید 7 سوره 59)) و باز فرمود ((هر کس از رسول خدا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است 80 سوره 4)) سپس امام فرمود: پیغمبر خدا کار را بعلی واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند، بخدا ما شما را دوست داریم که هرگاه بگوئیم بگوئید، و هرگاه سکوت کنیم، سکوت کنید، و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم، خدا برای هیچکس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.

شیخ صدوق (رحمه الله علیه) در رساله عقایدش گوید: اعتقاد ما شیعیان درباره غلات و مفوضه این است که ایشان کافرند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و همه بدعت گزاران و گمراهان، زیرا هیچکس مانند ایشان خدا را کوچک نکرده است تا آنجا که گوید: امام رضا علیه السلام در دعایش میفرمود:

خدایا من از هر توان و نیروئی بیزاری جویم و بسوی تو گرایم، توان و نیروئی جز از جانب تو نیست، خدایا من بسوی تو بیزاری میجویم از کسانی که برای ما آنچه را سزاوار نیست ادعا می کنند، خدایا من به سوی تو بیزاری می جویم از کسانی که درباره ما آنچه را خود نگوئیم میگویند، خدایا آفرینش مخصوص تو و روزی از جانب تو است، ترا می پرستم و از تو یاری می جویم، خدایا تو خالق ما و خالق پدران پیشینیان و پدران آیندگانی، ربوبیت جز برای تو سزاوار نیست و خدائی جز ترا نشاید...

شیخ مفید (قده) فرماید: غلات مسلمان نما همان کسانی که امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان او را بخدائی و پیغمبری نسبت دهند و ایشانرا در فضیلت دین و دنیا، بیشتر از مقدار واقعش ستایند، ایشان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کشتن و سوختن آنها را داده است.

(در اینکه ائمه به کدام دسته از گذشتگان می مانند و کراهت قول بنبوت ایشان)

1 امام صادق علیه السلام فرمود: درباره ما بدانستن حلال و حرام باید توقف کرد. اما نبوت، نه (ما تنها حلال و حرام می دانیم و پیغمبر نیستیم).

2 ایوب بن حر گوید شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: خدای عز ذکرة با پیغمبر شما پیغمبران خاتمه داد، پس از او هرگز پیغمبری نباشد و با کتاب شما (قرآن) بکتاب آسمانی خاتمه

داد، پس بعد از آن هرگز کتابی نباشد، و بیان همه چیز را در آن نازل فرمود، و آفرینش شما و آسمانها و زمین و خبر پیش از شما و داوری میان شما و خبر بعد از شما و موضوع بهشت و دوزخ و پایان کار شما در قرآن هست .

3بریدن بن معاویه گوید: از امام باقر و امام صادق علیه السلام پرسیدم که مقام و منزلت شما چیست ؟ و بکدام کس از گذشتگان میمانید؟ فرمود: مانند همدم موسی (جناب خضر یا یوشع) و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند.

4سدیر گوید، بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردمی عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای دلیل عقیده خود این آیه قرآن را می خوانند: ((اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود است 84 سوره 43، (اینها گمان می کنند که معبود زمین امامانند) امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بیناییم، پوست و گوشتم، خون و مویم از اینان بیزار است و خدا از ایشان بیزار باشد، اینان دین من و دین پدران مرا ندارند. خدا در روز قیامت، مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید! و این آیه قرآن را برای دلیل سخن خود قرائت می کنند: ((ای رسولان از چیزهایی پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من بکردار شما دانایم سوره 23)) امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بیناییم، مو و پوستم، گوشت و خونم از اینها بیزار است و خدا و رسولش از اینان بیزار باشد، اینها بدین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما مردمی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را بفرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسائیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است .

روحیکه خدا ائمه را به آن استوار می سازد

1 ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام قول خدایتعالی ((و همچنین روحی از امر خود را بسویت وحی کردیم، تو نمیدانستی کتاب و ایمام چیست ؟ 52 سوره 42)) را پرسیدم . فرمود: آن مخلوقیست از مخلوقات خدای عزوجل، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به او خبر میدهد و رهبریش می کند و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

2 اسباط بن سالم گوید: من حاضر بودم که مردی از اهل بیت (شهری در کنار فرات بوده) از امام علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((و همچنین روحی از امر خود را بسوی

تو وحی کردیم))) پرسید امام فرمود: از زمانیکه خدای عزوجل آن روح را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، به آسمان بالا نرفته است و آن روح در ما هست .

3 ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (((از تو درباره روح می پرسند بگو روح از امر پروردگار من است 87 سوره 17))) پرسیدم فرمود: آن مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ائمه است و آن از عالم ملکوت است (یعنی آسمانی و روحانی است).

4 ابو بصیر گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام درباره یساء لونک عن الروح قل الروح من امر ربی))) می فرمود: مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه هیچ یک از پیغمبران گذشته جز محمد صلی الله علیه و آله نبوده است ، و آن همراه ائمه می باشد و ایشان را رهبری می کند، چنان نیست که هر چه طلب شود، بدست آید (پس همراهی این روح با پیغمبر و امامان فضلی است از خدای تعالی که به هر کس خواهد عطا کند، و با طلب و کوشش بدست نیاید).

5 سعد اسکاف (کفاش) گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و درباره روح پرسید که آیا او همان جبرئیل است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: جبرئیل علیه السلام از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و این سخن را تکرار فرمود او عرض کرد: سخن بزرگی گفتم!! هیچکس عقیده ندارد که روح غیر از جبرئیل است . امیرالمؤمنین به او فرمود: تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روایت می کنی خدای تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله می فرماید: ((فرمان خدا آمد نیست ، آن را بشتاب نخواهید، خدا منزله است و از آنچه مشرکان باوی انباز می کنند برتر است ، ملائکه روح را فرو می آورند 1 سوره 16 ، پس روح غیر از ملائکه صلوات الله علیهم می باشد.

ائمه صلوات الله علیهم در علم و شجاعت و اطاعت برابرند

1 امام صادق علیه السلام درباره آیه (((کسانیکه ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان از آنها پیروی کردند، فرزندانشان را به ایشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی کمشان ندهیم (یعنی بحساب فرزندانشان نگذاریم)))) (21 سوره 52))) فرمود: کسانیکه ایمان آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنینند، و فرزندان او، ائمه و اوصیاء صلوات الله علیهم باشند که خدا فرماید: به آنها ملحق میکنیم و جحتی را که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی آورده ، نسبت به اولادش کاهش ندهیم و حجت همه یکی است و طاعتشان هم یکی است .

2 حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ما خانواده در علم و شجاعت برابریم و در بخشیدن (علم و مال به مردم) بهر اندازه که دستور داریم ، می بخشیم .

3 حارث بن مغیره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابن مسکان ، عن الحارث بن المغیره ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : قال رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: ما نسبت به امر و فهم و حلال و حرام در یک روش هستیم و اما پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی فضیلت خود را دارند.

(امام علیه السلام امام پس از خود را می شناسد و آیه ((خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهلش پردازید درباره آنها نازل شده است)

1 برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((خدا بشما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش برسانید و چون میان مردم داور شدید بعدالت حکم کنید 62 سوره 4)) پرسیدم فرمود: خدا ما را قصد کرده است ، که باید امام پیشین کتابها و علم و سلاح را به امام بعد از خود برساند ((و چون میان مردم داور شدید به عدالت حکم کنید)) یعنی به آنچه دست شماست (از احکام و قوانین خدا حکم کنید) سپس خدای تعالی به مردم فرماید: ((کسانیکه ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و رسول و والیان امر از خودتان را اطاعت کنید 63 سوره 4 خدا خصوص ما را قصد کرده ، (مائیم والیان امر) خدا همه مؤمنین را تا روز قیامت به اطاعت از ما امر فرموده ((و چون از نزاع و اختلاف درباره امری ترسیدید، آن را به خدا و رسول و والیان امر از خود ارجاع دهید آیه 59 سوره 4)) این گونه نازل شده است چگونه ممکن است خدای عزوجل به اطاعت والیان امر فرمان دهد و نزاع و اختلاف با ایشان را رخصت فرماید؟! همانا امر با رجاع نسبت به مأمورینی است که به آنها گفته شده ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و والیان امر از خود را)). نگارنده این روایت را من باب نمونه مذکور نموده و این روایت و تمامی روایات مانند آن که دلالت دارد بر اینکه قرآن تحریف شده است را جعلی می داند و هیچ شکی در آن نیست و در این روایت هم فراز آخر اولی الامر در این روایت وجود ندارد پس روایت جعلی است.

2 احمد بن عمر گوید: از امام رضا علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((خدا شما را امر می کند که امانتها را بصاحبانش رد کنید 52 سوره 4)) پرسیدم ، فرمود: ایشان ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند که باید هر امامی امانت را به امام بعد از خود بسپارد، به دیگری ندهد و از امام هم دریغ ندارد.

امامت عهدیست از جانب خدا که برای هر یک از ائمه بسته شده

1 ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم . حضرت فرمود: نه به خدا، ای ابا محمد، تعیین امام با اختیار ما نیست ، اینکار تنها بدست خداست که درباره هر یک پس از دیگری فرو می فرستد .

توضیح: اسماعیل فرزند ارشد امام صادق علیه السلام است که در زمان حیات امام وفات یافت ، با وجود این طایفه اسماعیلیه او را امام می دانند، در این مجلس هم ابو بصیر امامت را برای او نام برد و حضرت صادق رد فرمود.

2 عمر بن اشعث گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شما گمان می کنید هر کس از ما امامان که وصیت می کند، به هر کس می خواهد وصیت می کند؟! نه بخدا، چنین نیست ، بلکه امر امامت عهد و فرمانی است از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله برای مردی پس از مردی (از ما خانواده) تا بصاحبش برسد (یعنی تا برسد به امام دوازدهم و یا اینکه امر امامت بدست خدا و رسول است تا به اهل و مستحقش برسد).

(ائمه علیهم السلام جز بعهد و فرمان خدا کاری را انجام نداده و نمی دهند و از آن تجاوز نمی کنند)

1 امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این است وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو، پیغمبر گفت : این جبرئیل نجیبان کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش علیهم السلام ، و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یک مهر آنرا بگشاید و بآنچه در آنست عمل کند، امیرالمؤمنین علیه السلام یک مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن علیه السلام داد، او هم یک مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس او آن را به حسین علیه السلام داد، او یک مهر را گشود و در آن دید نوشته است : با مردمی بطرف شهادت برو، برای آنها شهادتی جز با تو نیست ، و خود را به خدای عزوجل بفروش ، او هم انجام داد، سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام داد. او نیز یک مهر گشو و دید در آن نوشته است : سر بزیر انداز و خاموشی گزین و در خانه ات بنشین ، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ فرارسد، او هم انجام داد سپس آن را به پسرش محمد بن علی علیه السلام داد، او یک مهر را گشود، دید نوشته است : مردم را حدیث گو و فتوی ده و جز از خدای عزوجل مترس : هیچکس علیه تو راهی نیابد، او هم عمل کرد و سپس آن را به

پسرش جعفر علیه السلام داد، او هم یک مهر گشود، دید در آن نوشته است، مردم را حدیث گو و فتوی ده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکو کارت را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل مترس که تو در پناه و امانی، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد (یعنی من هم عمل کردم و سپس آنرا پسرم موسی علیه السلام خواهم داد، راوی عبارت را تغییر داده است) و همچنین موسی به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی صلی الله علیه و آله اینچنین است

2- حمران به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم بمن خبر دهید که موضوع نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبت‌هایی که دیدند، از کشته شدن بدست طغیانگران و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای حمران: خدای تبارک و تعالی آن مصیبت را بر ایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت، و سپس اجرا کرد (بصیرت و علمی که از رسول خدا دریافته بودند قیام کردند و هرکس از ما امامان هم که خاموش بود از روی علم (الهی) خاموش بود.)

شرح موضوع عظیم رجعت: و آن یکی از مسائل مذهبی است که در کتب اعتقادیه ذکر می شود و مقصود از رجعت بازگشت بعضی از ائمه و جمعی از مؤمنین و کافران است بدنیای پیش از قیامت، تا مؤمنین از آنها انتقام گیرند و بدولت حقه شادمان باشند.

موضوع رجعت از عقاید مخصوص به امامیه است که بر آن اتفاق دارند، اخبار در این باره متواتر است و برخی از آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد، علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در جلد 13 بحار الانوار بیش از دوست حدیث از چهل و چند اصل معتبر در اثبات رجعت ذکر می کند، مجلسی (رحمه الله علیه) می گوید: اصل موضوع رجعت مورد اتفاق علماء شیعه است، ولی درباره خصوصیات آن، اخبارش اختلاف دارد، مثل اینکه: آیا رجعت همزمان با ظهور امام قائم علیه السلام است یا جلوتر و یا عقب تر است و نیز در مدت رجعت هر یک اختلافست ولی تحقیق این خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی به آن کافی است.

روایتی که در موضوع رجعت ما را با استدلالی متین و دندان شکن مواجه می کند این است: ابوبصیر (الصباح) گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ((درباره بازگشتنها از من سؤال می کنی؟ گفتم آری، فرمود: آن از قدرتست و جز قدریه منکر آن نباشند، چنین قدرتی را انکار مکن)) چنانچه در موضوع معاد و زنده شدن روز قیامت آیات شریفه آخر سوره یس قدرت خدا را دلیل آن می داند، در این روایت هم دلیل آن می داند،

در این روایت هم دلیل رجعت را همان قدرت خدا ذکر می کند، یعنی خداوندی که آن قدرت و توانائی داشت که انسان را در ابتدا بدون هیچ سابقه و نمونه ای خلق کند، می تواند او را رجعت دهد و یا در قیامت دوباره زنده کند.

اموریکه امامت امام علیه السلام را ثابت می کند

1 ابو بصیر گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، امام بچه دلیل شناخته شود؟ فرمود: بچند خصلت: اولش اینکه: چیزی از پدرش که با او اشاره داشته باشد در باره اش پیشی گرفته باشد (مانند تصریح بر امامت و وصیت درباره او و سپردن علم و سلاح و سایر نشانه های امامت باو) تا برای حجت باشد و از هر چه پرسند فوراً جوابگوید و اگر در محضرش سکوت کنند. او شروع کند و از فردا خبر دهد و بهر لغتی با مردم سخن گوید، سپس بمن فرمود: ای ابا محمد! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی نشانه دیگری بتو می نمایم.

طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و بلغت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام بفارسی جوابش داد، مرد خراسانی گفت: قربانت گردم، بخدا من از سخن گفتن بلغت خراسانی با شما مانعی نداشتم جز اینکه گمان می کردم شما آن لغت را خوب نمی دانید، فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم خوب جوابت گویم چه فظیلتی بر تو دارم؟! سپس بمن فرمود: ای ابا محمد: همانا سخن هیچیک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان و نه سخن چارپایان و نه سخن هیچ جاننداری، پس هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست.

ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش به برادر و عمو و خویشان دیگر

1 امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از امام حسن و امام حسین، امامت هرگز بدو برادر نمیرسد، و از دوران علی بن الحسین، چنانکه خدای تبارک و تعالی فرماید جاری گشت: ((خویشاوندان در کتاب خدا بیکدیگر سزاوارترند 75 انفال و 6 احزاب)) پس از دوران علی بن ابی الحسین علیه السلام امامت جز در میان فرزندان و فرزندان آنها نباشد (یعنی پشت پشت از پدر پیسر رسد).

ابن بزیع از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: آیا امامت به عمو و دایی (امام سابق) می رسد؟ فرمود: نه گوید: عرض کردم. به برادر؟ فرمود: نه؛ عرض کردم: پس به کی می رسد؟ فرمود: به پسر من و

در آن روز امام رضا علیه السلام پسری نداشت. (مفهوم کلام حضرت رضا علیه السلام آن است که امام تعیین و مشخص شده از ناحیه ی خداوند متعال است)

(مواردی که خدای عزوجل و رسولش بر ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند)

1 ابو بصیر گوید: از امام صادق درباره قول خدای عزوجل ((خدا را فرمان برید و پیغمبر و کارداران خود را فرمان برید 59 نساء)) پرسیدم ، فرمود: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است (زیرا در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند)، به حضرت عرض کردم : مردم می گویند: چرا علی و خانواده اش در کتاب خدای عزوجل برده نشده ؟ فرمود: به آنها بگو: آیه نماز، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و سه رکعتی و چهار رکعتی آن نام برده نشده تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خود برای مردم بیان کرد و آیه زکوه بر آن حضرت نازل شد و نامبرده نشد که زکوه از هر چهل درهم یک درهم است ، تا اینکه خود پیغمبر آن را برای مردم شرح داد و امر بحج نازل شد و به مردم نگفت هفت دور طواف کنید تا اینکه

خود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها توضیح داد.

و آیه ((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم)) نازل شد و درباره علی و حسن و حسن نازل شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: ((هر که من مولا و آقايم علی مولا و آقا است)) و باز فرمود: در کتاب خدا و اهل بیتم به شما سفارش می کنم . من از خدای عزوجل خواسته ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در سر حوض به من رساند، خدا خواسته مرا عطا کرد، و نیز فرمود: شما چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما دانانترند، و باز فرمود: آنها شما را از در هدایت بیرون نکنند و بدر گمراهی وارد نسازند.

اگر پیغمبر خاموشی می گزید و درباره اهلبیتش بیان نمی کرد، آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می کردند، ولی خدای عزوجل برای تصدیق پیغمبرش بیان آن حضرت را (که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان) در کتابش نازل فرمود ((همانا خدا می خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و پاکیزه تان کند، پاکیزه کامل 33 سوره احزاب) در خانه ام سلمه و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود: خدایا هر پیغمبری اهل و حشمتی داشت ، و اهل و

حشم من اینهايند، ام سلمه گفت: من از اهل شما نيستم؟ فرمود: تو به خوبي مي گرائي، ولي اينها اهل و حشم من هستند.

بنابراين چون پيغمبر صلي الله عليه و آله وفات يافت، براي پيشوايي مردم، علي از همه مردم سزاوارتر بود، بجهت تبليغات بسياري كه رسول خدا صلي الله عليه و آله نسبت به او فرموده بود، و دست او را گرفته و در ميان مردم پياداشته بود، و چون علي درگذشت، نمي توانست و اقدام هم نمي كرد كه محمد بن علي و نه عباس بن علي و نه هيچيك از پسران ديگرش را (غير از حسين عليهما السلام) در اهل پيغمبر داخل كند، زيرا در آنصورت حسن و حسين مي گفتند: خدای تبارك و تعالی آیه اهلبيت را درباره ما نازل فرمود، چنانكه درباره تو نازل كرد و مردم را باطاعت ما امر كرد، چنانكه باطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا صلي الله عليه و آله نسبت به ما تبليغ كرد، چنانكه نسبت به تو، تبليغ فرمود و خدا ناپاكي را از ما برد چنانكه از تو برد، و چون علي درگذشت، حسن عليه السلام بامامت سزاوارتر بود براي بزرگساليش و چون وفات نمود، نمي توانست و اقدام هم نمي كرد كه فرزندان خودش را در امر امانت داخل كند و در ميان آنها قرار دهد، در صورتی كه خدای عزوجل می فرماید: ((خويشاوندان در كتاب خدا به يكديگر سزاوارترند)) زيرا در آن صورت حسين عليه السلام می گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نمود، چنانكه به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا صلي الله عليه و آله درباره من هم تبليغ کرده، چنانكه درباره تو و پدرت تبليغ فرموده و خدا ناپاكي را از من برده، چنانكه از تو و پدرت برده است، پس چون امامت به حسين رسيد، هيچ يك از اهل بيت او نمي توانست بر او ادعا كند، همچنانكه او بر برادر و پدرش ادعا مي كرد، اگر آن دو مي خواستند امر امامت را از او به ديگري بگردانند، ولي آنها چنين كاري نمي كردند، سپس زماني كه امامت به حسين عليه السلام رسيد، معنی و تاءويل آیه ((و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی كتاب الله)) جاري گشت، و بعد از حسين به علي بن الحسين رسيد، و بعد از علي بن الحسين به محمد بن علي رسيد، آنگاه امام فرمود: مقصود از ناپاكي همان شك است، به خدا كه ما درباره پروردگار خود هرگز شك نكنيم.

شرح جمله ((من كنت مولاه فعلى مولاه)) كه در اين روايت از قول پيغمبر اكرم (صلي الله عليه و آله) نقل شد، سخن روز غدير آن حضرت است كه از بزرگترين ادله امامت و خلافت اميرالمؤمنين عليه السلام بشمار مي آيد.

علامه مجلسي (رحمه الله عليه) در اينجا توضيح مفصلي در اين باره مي دهد كه ما خلاصه و عصاره آن را ذكر مي كنيم: استدلال به خبر غدير براي امامت آن حضرت به دو مطلب توقف دارد. 1 اثبات اصل خبر و صدور آن كلمات از پيغمبر صلي الله عليه و آله 2 اثبات دلالت آن بر امامت و خلافت آن حضرت: در قسمت اول گمان ندارم

هیچ خردمندی در ثبوت و تواتر این خبر شک و تردید کند، تا آنجا که ابن جزری شافعی در رساله ((اسنی المطالب)) خود متواتر بودن این حدیث را ثابت کرده و منکرش را جاهل و متعصب نامیده است، و دانشمندان بزرگ عامه مانند ابن اثیر در جامع الاصول و بغوی در مصابیح و ابن حجر در فتح الباری، از صحیح ترمذی بسندهای خود از زیدبن ارقم نقل کرده اند.

سید مرتضی در کتاب شافی گوید: صدور اصل خبر غدیر ظاهر و معلومست مانند غزوات پیغمبر اصل قضیه حجه الوداع و احوال معروف آن حضرت و دلیل دیگر بر صحت این خبر اجماع شیعه و سنی است بر نقل آن، چه آنکه اعتراض و اشکال عامه بر دلالت این خبر دلیل تصدیق به صدور آن است و دلیل دیگرش اخبار متظافری است که احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را در شوری بیان می کند، که آن حضرت در شوری فرمود: شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و گفته باشد: من كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. همه گفتند: نه، به خدا، و چون آن مردم مشهور و معروف شوری اعتراف کردند و دیگرانی هم که بعد از آن خبر را شنیدند، انکار نکردند با وجود اینکه می دانیم بسیار می خواستند اگر آن سخن دروغ باشد، انکار کنند، موجب یقین به صحت آن خبر می گردد.

و اما در مقام دوم که مقام اثبات دلالت این خبر است بر امامت، چون بعضی از متعصبین عامه که نتوانسته اند اصل خبر را انکار کنند گفته اند: کلمه ((مولی)) در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی امامت و ولایت را نمی فهماند، بدین جهت علماء ما رضوان الله علیهم اجمعین از چند راه شبهه را حل کرده و توضیح داده اند.

اول طریقه این است که گویا شیخ صدوق علیه الرحمه مبتکر آن بوده و در معانی الاخبار و خصالش بیان کرده است، و آن طریقه این است که: کلمه ((مولی)) در لغت عربی علاوه بر اینکه در معنی صاحب اختیار و سرپرست و اءولی به تصرف استعمال می شود، به معانی دیگری هم بکار می رود: 2 بنده، 3 آزاد شده 4 هم سوگند 5 آزاد کنند 6 مالک 7 همسایه 8 داماد 9 جلو 10 دنبال 11 پسر عمو 12 نعمت پرورده 13 دوست 14 ناصر و یاور. اما مسلم است که قرائن حال و مقام اقتضا می کند که هیچیک از آن معانی جز معنی اول مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است، زیرا نسبت به معنی دوم و سوم و چهارم پیدا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و آزاد شده و هم قسم کسی نبوده است تا در آن موقع حساس بفرماید: هر کس من هم قسم او بوده ام، علی هم قسم اوست. و اما 8 معنی دیگر (آزاد کننده، مالک، همسایه، داماد، جلو، دنبال، پسر عمو، نعمت پرورده) بسیار واضح است که اراده آنها توضیح و اضحاف و بلکه سخنی است بیهوده و خنده آور که از هیچ عاقلی صادر نمی شود، مگر ممکن است انسان عاقل مردم را در شدت گرما وسط بیابان گرد آورد و بگوید: هرکس

من همسایه او هستم علی همسایه اوست یا آنکه هر کس را که من پسر عمو هستم ، علی هم پسر عمویش هست ، باقی می ماند معنی دوست و یاور که بیشتر عامه به آن تمسک کرده اند. ولی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که برای بیان این معنی پیغمبر صلی الله علیه و آله باید به علی علیه السلام سفارش کند که هر کس را من دوست می داشتم و یاری می کردم تو هم دوست داشته باش و یاری کن ، نه آنکه مردم را گرد آورد و با آنها چنین سخنی بگوید و اگر بگوئید مقصود یآوری امراء است از رعایا و جلب دوستی رعایا نسبت به امرا، در این صورت دلیل بر گفته ما و امامت و خلافت آن حضرت است و نیز می گوئید: هر گاه سلطانی رعیت خود را نزدیک وفاتش جمع کند و دست یکی از خویشان و نزدیکانش را بگیرد و بگوید: هر که را من دوست و یاورش بوده ام ، این شخص دوست و یاور اوست ، با توجه به اینکه چنین سخنی را درباره دیگری نگفته و برای جانشینی خودش هم هنوز کسی را انتخاب نکرده است ، هر کسی از این بیان معنی جانشینی و خلافت و ترغیب رعیت را به امثال فرمان و دوستی او می فهمد.

دوم در روایات بسیاری که عامه و خاصه نقل کرده اند چنانست که : پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه آن جمله را درباره علی بفرماید، فرمود: اءلست اولی بکم من انفسکم ؟ ((من نسبت به شما از خود شما اولی نیستم؟)) همه گفتند: چرا، سپس فرمود: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست و بسیار روشن است که آن اولویتی را که ابتداء از مردم ، برای خود اقرار گرفته است ، همان اولویت و سرپرستی و صاحب اختیاری است که در جمله بعد برای علی علیه السلام ثابت می کند.

سوم کلمه مولی در معنی اولی بتصرف حقیقت است و معانی دیگر از فروع این معنی است و محتاج به اضافه قیدی دیگر است و نیز محتاج به عنایت و قرینه است ، زیرا مالک را مولی گویند، چون نسبت به مملوک اولویت دارد و مملوک را مولی گویند. چون به اطاعت مالک اولی است و همچنین همسایه و هم قسم را مولی گویند چون آنها به یاری هم قسم و همسایه خویش اولویت دارند و همچنین نسبت به معانی دیگر پس چون لفظ مولی در معنی اول حقیقت است و قرینه ئی برای معانی دیگر نیست باید بر آن معنی حمل شود، و اگر معنی دوست و یاور را ادعا کنند می گوئیم : اگر معنی مولی سرپرست و اولی بتصرف باشد، مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله اینست که مردم او را دوست بدارند و متابعت کنند و یاری نمایند و اگر معنی مولی دوست و یاور باشد، مقصود اینست که : علی علیه السلام یاور و دوست مردم است و پیداست که دعائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به لفظ ((الهم و ال من و الاه و عاد من عاده)) می فرماید با معنی اول مناسب است نه با معنی دوم .

چهارم اخباری که از طریق عامه و خاصه رسیده است به اینکه آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی 3 سوره مائده ((امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را

بر شما تمام کردم، در روز عید غدیر نازل شده است دلالت دارد بر اینکه کلمه ((مولی)) در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در معنی امامت و خلافت به کار رفته است و مقصود آن حضرت از آن عمل در آن خطبه تعیین جانشین خود و حجت خداست بر مخلوق، زیرا امری که کامل کننده دین و نعمت خدا باشد، جز نصب امام و پیشوای روحانی برای مردم نتواند بود.

پنجم یکی از آیات دیگری که در آن روز نازل شد، این آیه شریفه است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتو نازل شده به مردم برسان، اگر انجام ندهی، پیام وی را نرسانیده‌ای، خدا ترا از شر مردم حفظ می کند مفسرین گویند: تهدیدی که خدای تعالی پیغمبرش را می فرماید، با وعده حفظ و نگهداری او بزرگتر دلیل بر این است که: امر مهمی که خدا در این آیه پیغمبرش را می فرماید، با وعده حفظ و نگهداری او، بزرگتر دلیل بر این است که: امر مهمی که خدا در این آیه به پیغمبرش تذکر می دهد، موضوع تعیین امام و جانشین است که اگر انجام نشود، زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از مرگش به هدر می رود، و مردم یکباره به جاهلیت خود بر می گردند، و مثل اینست که پیغمبر رسالت و پیام خدا را نرسانیده است، و نیز چون امیر المؤمنین علیه السلام به واسطه جنگهای معروف و مشهورش که پایه اسلام را محکم کرده بود. در دل منافقین کینه و خشمی ایجاد نموده بود. که در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه و بیگاه اظهار می کردند و آن حضرت هم آگاه بود که نصب علی علیه السلام به مقام پیشوائی بر آنها گران و سنگین خواهد آمد و کار شکنی و فتنه انگیزی خواهند کرد، از این جهت خدای تعالی ضمانت نگهداری پیغمبرش را در آیه شریفه تذکر می دهد.

ششم جمعیتی که در آن روز حاضر بودند و سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را می شنیدند، همگی مقصود آن حضرت را فهمیدند و علی علیه السلام را به مقام امامت و خلافت تبریک گفتند، نخستین آنها عمر بن الخطاب بود که گفت بخ بخ لک یا اباالحسن لقد اصبحت مولای و مولا- کل مؤ من و مؤ منه ((خوشا به حال تو ای ابوالحسن! که امروز آقای من و آقای هر مرد و زن با ایمان گشتی، و حسان بن ثابت نیز در آن روز اشعاری در تبریک و تهنیت آن حضرت به مقام امامت سروده که بتواتر از او نقل شده است و همچنین شعراء دیگر صحابه و تابعین این موضوع را به تفصیل بیان کرده و همه معنی امامت و خلافت را از سخن پیغمبر فهمیده اند.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در اینجا راجع به جمله ((اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی و نیز درباره آیه شریفه ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس)) توضیحات مفیدی بیان می کند که ما از ترس ملال خاطر خوانندگان آن را بفصول بعد حواله می دهیم.

2 عبدالرحیم بن روح قصیر گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان بعضی نسبت به بعضی در کتاب خدا سزاوارترند 6 سوره 33)) پرسیدم درباره کی نازل شده است؟ فرمود درباره امر ولایت و امامت نازل شده است، این آیه پس از حسین علیه السلام در میان اولادش جاری شد، پس ما نسبت به پیغمبر و امر امامت از مؤمنین و مهاجرین و انصار سزاوارتریم، گفتم اولاد جعفر از امامت بهره نئی دارند؟ فرمود: نه، گفتم: برای اولاد عباس بهره نئی هست فرمود: نه، پس من تمام شعبه های فرزندان عبدالمطلب را برای آن حضرت بر شمردم، نسبت به همه می فرمود: نه، ولی اولاد حسن علیه السلام را در آن مجلس فراموش کردم، بعدا خدمتش رسیدم و عرض کردم: برای اولاد حسن از امامت بهره نئی هست؟ فرمود نه: به خدا ای عبدالرحیم برای هیچ فردی که به محمد منسوبست جز ما از آن بهره نئی ندارد (بحدیث 754 رجوع شود).

3 امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((همانا ولی شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند)) فرمود: یعنی اولی به شما و سزاوارتر به شما و کارهای شما و جان و مال شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند، یعنی علی و اولادش که ائمه علیهم السلام هستند تا روز قیامت، سپس خدای عزوجل ایشان را وصف کرد و فرمود: ((کسانی که نماز می خوانند و در حال رکوع زکوه می دهند)).

امیرالمؤمنین مشغول نماز ظهر بود، بعد از آنکه دو رکعت را خوانده و در رکوع بود، در حالیکه حله ای که هزار دینار قیمت داشت، در برش بود و آن حله را نجاشی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه کرده و او به امیرالمؤمنین پوشانیده بود، مرد سائلی آمد و گفت: سلام بر توای ولی خدا و ای کسی که نسبت بمؤمنین از خودشان سزاوارتری! بفقر صدقه ای ده، علی علیه السلام آن حله را به جانب او انداخت و با دست اشاره کرد که بردار، سپس خدای عزوجل آن آیه را در شاعن او نازل فرمود. و تصدق اولادشرا بتصدیق او متصل ساخت (و نعمت بر اولادش را بوسیله نعمت به او قرار داد) پس هر یک از اولاد او که بدرجه امامت رسد، مانند خود او همین صفت را دارد که در حال رکوع تصدق می دهد، و آن سائلیکه از امیرالمؤمنین تقاضا کرد از ملائکه بود، و آنها که از ائمه اولادش سؤال کنند، از ملائکه می باشند.

شرح راجع به آیه شریفه در حدیث 480 توضیح داده شد، در آنجا بیان کردیم که بیشتر مفسرین این آیه را در شاعن امیرالمؤمنین علیه السلام و راجع بخاتم بخشی آن حضرت در حال رکوع می دانند ولی در این حدیث بجای انگشتر حله ذکر شده است و آن نوعی از عبا و رولباسی مرسوم آن زمان است، علامه مجلسی (رحمه الله علیه) درباره آن روایت می فرماید: ((حسن کالصحیح)) درباره این روایت می فرماید ((ضعیف علی المشهور))

بنابراین آن روایت از لحاظ اعتبار و وثوق بیشتر مورد اعتماد است ، علاوه بر اینکه مانعی ندارد که هر دو قضیه واقع شده باشد و حضرت انگشتر و حله را در یک نماز یاد و نماز تصدق داده باشد. (و نگارنده بر این معنی اعتقاد دارد.)

4 عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و برید و ابی الجارود، همگی از امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود: خدای عزوجل رسولش را بولایت علی علیه السلام امر کرد و آیه ((سرپرست شما تنها خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده ، نماز بپادارند و زکوه دهند 55 سوره مائده)) را بر او نازل فرمود و ولایت اولوالامر (کارداران) را واجب ساخت ، مردم ندانستند مقصود از ولایت چیست ، خدا بمحمد صلی الله علیه و آله امر فرمود تا ولایت را برای آنها توضیح دهد، چنانکه نماز و زکوه و روزه و حج را توضیح داد، و چون امر بولایت از جانب خدا به پیغمبر رسید حضرتش دلتنگ شد و ترسید مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند، از اینجهت دلتنگ شد و بپروردگارش مراجعه کرد، خدای عزوجل با وحی فرستاد ((ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان ، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده ئی ، خدا ترا از گزند مردم حفظ میکند 67 سوره مائده)) او هم امر خدای تعالی ذکره را اعلان کرد و بامر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که حاضرین و بغائبین برسانند.

عمر بن اذینه (که از آن شش نفر روایت میکند) گوید: همگی جز ابی الجارود گفتند: امام باقر علیه السلام فرمود: واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل می شد و امر ولایت آخرین آنها بود، که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: ((امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم 3 سوره مائده امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل می فرماید: بعد از این واجبی بر شما نازل نکنم ، واجبات را برای شما کامل کردم .

5 ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی با آن حضرت عرض کرد: مرا از ولایت علی خبر ده ، که آن از جانب خدا هست یا از جانب پیغمبر؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: وای بر تو! پیغمبر از خدا بیمناکتر از آنستکه چیزی را که خدا دستورش نداده بگوید، بلکه ولایت علی را خدا واجب ساخت . چنانکه نماز و زکوه و روزه و حج را واجب ساخت .

6 ابی الجارود گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل پنج چیز بر بندگان واجب ساخت و آنها چهار چیزش را گرفتند و یکی ار رها کردند، عرض کردم : قربانت گردم : آنها را برای من نام می بری ؟ فرمود: 1 نماز، و مردم نمی دانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل

علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد! وقتیهای نماز را به مردم خبر ده 2 زکوه پس از نماز نازل شد، جبرئیل گفت: ای محمد راجع به زکوه آنها را خبر ده چنانکه راجع به نماز خبر دادی. 3 روزه بعد از زکوه نازل شد، چون روز عاشورا می آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به دهات اطراف خود کس می فرستاد تا آن روز را روزه بدارند، سپس روزه ماه رمضان، میان شعبان و شوال نازل شد. 4 سپس امر به حج رسید، و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: چنانکه درباره نماز و زکوه و روزه به مردم خبر دادی، درباره حج هم خبر ده: 5 سپس امر بولایت رسید، و آن امر روز جمعه در عرفه رسید، و خدای عزوجل آیه ((امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم)) را نازل کرد، و کمال دین به سبب ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود: امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند (تازه از جاهلیت به اسلام گرانیده اند) اگر من نسبت به پسر عمومیم به آنها خبری دهم، هر کسی نقی میزند من این مطلب را بدون اینکه به زبان آورم در دلم می گفتم تا آنکه فرمان حتمی خدای عزوجل به من رسید و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم خواهد کرد، و این آیه نازل شد ((ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان، و اگر نکنی رسالت خدا را نرسانیده ئی. خدا تو را از شر مردم ننگه دارد و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند 67 سوره 5)) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم: خدا همه پیغمبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند (از دارفانی به عالم باقی رهسپار گشتند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم، من مسئولیت دارم و شما هم مسئولیت دارید، اکنون شما چه می گوئید؟ آنها گفتند: گواهی دهیم که تو ابلاغ کردی و خیر خواهی نمودی و آنچه بر تو بود رسانیدی، خدا بهترین پاداش پیغمبران را بتو دهد. پیغمبر سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش، سپس فرمود: ای گروه مسلمین: این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابیطالب علیه السلام است) ولی شماست پس از من، شما که حاضرید به غائبین برسانید.

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا که علی علیه السلام امین خدا بود بر خلقش و راز پنهانش و دینی که برای خود پسندیده بود، سپس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، آن حضرت علی علیه السلام را طلبید و به او فرمود: ای علی من می خواهم آنچه را که خدا مرا بر آن امین ساخته و به من سپرده. ترا بر آن امین سازم و به تو سپارم و آن راز پنهان خدا و علم خدا و مخلوق خدا و دینی است که برای خود پسندیده امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا ای زیاد هیچکس را در اینها شریک علی نساخت

سپس وفات علی علیه السلام فرا رسید، آن حضرت فرزندانش را که دوازده پسر بودند، نزد خود خواند و به آنها فرمود: فرزندان عزیزم! خدای عزوجل اراده حتمی فرمود که سنتی از یعقوب در من قرار دهد.

یعقوب دوازده پسر داشت، آنها را نزد خود خواند و صاحب آنها (و جانشین خود را) به آنها معرفی کرد، آگاه باشید که من هم صاحب شما را معرفی می کنم، همانا این دو، پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسینند علیهما السلام، از آنها بشنوید و فرمان برید و پشتیبانی نمائید که من آنچه را رسول خدا به من سپرده و خدا به او سپرده بود به آنها می سپارم، و آن چیز مخلوق خدا و راز پنهان خدا و دینی است که او برای خود پسندیده است. پس خدا برای آنها از جانب علی واجب ساخت، آنچه را علی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب ساخت (و آن شنیدن و فرمانبری و پشتیبانی امت است از ایشان) و هیچ یک از آن دو بر دیگری برتری نداشت، جز به واسطه بزرگ سالیش (که مخصوص امام حسن علیه السلام بود) و چون حسین به محضر حسن علیهما السلام می آمد، در آن مجلس سخن نمی گفت تا بر می خاست.

سپس وفات حسن علیه السلام فرا رسید و او آن سپرده را به حسین تسلیم نمود، سپس وفات حسین علیه السلام فرا رسید، آن حضرت دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و مکتوبی پیچیده و وصیتی آشکار به او سپرد و علی بن الحسین علیه السلام بیماری از نظر معده داشت که در حال احتضارش می دیدند، پس فاطمه آن مکتوب را به علی بن الحسین داد، سپس به خدا آن مکتوب به ما رسید.

7 ابو بصیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم مردی از طایفه مختاریه مرا دید و عقیده داشت که محمد بن حنفیه امامست، امام باقر علیه السلام در خشم شد و فرمود: چیزی به او نگفتی؟ عرض کردم نه، به خدا، ندانستم چه بگویم، فرمود، چرا به او نگفتی. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین وصیت کرد و چون علی علیه السلام خوست در گذرد، به حسن و حسین وصیت کرد، و اگر وصیتش را از آنها باز می داشت در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد آنها می گفتند: ما هم مانند تو وصی هستیم، و امام حسن به امام حسین وصیت نمود و اگر از او باز می داشت در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد حسین علیه السلام به او می گفت: من هم مانند تو از طرف پیغمبر و پدرم وصی هستم، خدای عزوجل فرماید: ((خویشاوندان بعضی از بعضی دیگر سزاوارترند)) این آیه درباره ما و پدران ماست.

اشاره و نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام

توضیح از اینجا مرحوم کلینی (قدس سره) دوازده باب منعقد می کند که در آنها احادیث و روایاتی را که متضمن اشاره یا تصریح بر امامت ائمه دوازده گانه است بترتیب ذکر می کند.

1 زید بن جهم هلالی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: چون امر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، بلقب ((امیرالمؤمنین)) بعلی سلام کنید ای زید: از جمله تاءکیداتی که خدا در آنروز بر آندو نفر (ابوبکر و عمر) نمود، این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: برخیزید و بعنوان ((امیرالمؤمنین)) به علی سلام کنید، آندو نفر گفتند: ای رسول خدا این امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: از جانب خدا و رسولش، پس خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: ((و سوگندها را پس از محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده اید مشکیند، زیرا خدا میداند چه می کنید 91 سوره 16)) مقصود فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بآنها و گفته آنها که: این امر از جانب خداست یا رسولش؟ ((و چون آن زن مباشید که رشته خود را پس از تابیدن، پنبه میکرد و پراکنده می ساخت، شما هم سوگندهایتان را میان خودتان برای آنکه (ائمه ئی پاکتر از ائمه شما هستید) وسیله نیرنگ مسازید، زید گوید: عرض کردم: ائمه فرمودید؟ فرمود: آری بخدا ائمه است، عرض کردم: ما ((عربی)) قرائت میکنیم، فرمود: عربی چیست؟ و با دست اشاره کرد و آن را افکند)) (فقط خدا شما را بوسیله آن آزمایش میکند)) یعنی بوسیله علی علیه السلام ((و برای اینکه در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف دارید، برای شما واضح سازد. اگر خدا می خواست شما را یک امت کرده بود، ولی هر که را خواهد گمراه کند، و هر که را خواهد هدایت کند، و از آنچه میکرده اید، باز خواست می شوید. سوگندهایتان را میان خود دستاویز نیرنگ مکنید، مبادا قدمی پس از استواریش بلغزد 92 و 93 سوره 16)) یعنی بعد از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی ((و بسزای بازداشتن از راه خدا بشما بدی برسد)) مقصود از راه خدا علی علیه السلام است ((و برای شما غذایی بزرگ باشد 94 سوره 16.))

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) راجع بزنیکه رشته هایش را پنبه میکرد، از مجمع البیان نقل میکند که: زنی بود در قریش بنام ((ریطه)) که بحماقت و خرافت مشهور بود، خودش با کنیزانش از صبح تا ظهر پنبه ها را میریسدند و بعد از ظهر بکنیزانش دستور میداد همه را واتابند و پنبه کنند انتهی و اما راجع بجمله ((اعن تکون ائمه هی از کی من ائمتکم)) که امام فرمود، این جمله در قرآن کریم باین صورتست: ((اعن تکون امه هی عربی من امه)) مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: شاید بنابراین تاءویل

جمله ((ان تکون...)) مفعول له برای تتخذون باشد، باین معنی که: پیمان شکنی را در دل میگیرند تا پیشوایان گمراهی بهتر و پاکتر از پیشوایان شما که پیشوایان هدایتند بوده باشند و یا مقصود اینستکه: پیمان شکنی را در دل میگیرند، زیرا نمی خواهند که پیشوایان حق بهتر و پاکتر از پیشوایان گمراه شما باشند. و ظاهر اینستکه قرائت ائمه بهمین صورتست که امام فرمود: و ممکن است توجیه شود که ((اِربی)) بمعنی ((ازکی)) است و ((امه)) بمعنی ((ائمه)) است، ولی این توجیه بعید است پایان کلام مجلسی (نگارنده در این فراز اعتقاد به تفصیر توامان آیه ی شریفه داشته و یا فراز آخر الحاقی و جعلی باشد یعنی اگر تعبیر تحریف کتاب خدا باشد و صورت سوم متصور نیست والسلام).

2 ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: چون محمد وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش پایان رسید، خدای تعالی باو وحی کرد: ای محمد! تبت را گذرانیدی و عمرت به آخر رسید اکنون آن دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت خاندان خود را بعلی بن ابیطالب بسپار، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم، چنانکه از ذریه های پیغمبران قطع نکردم.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: مقصود از علم علومی است که خدایتعالی بآن حضرت وحی نموده بود و ایمان تصدیق بآنها و اطاعت و انقیاد است و اشاره دارد بآیه شریفه ((وقال الذین اوتوا العلم والایمان)) و مراد به اسم اکبر، اسم اعظم است یا قرآنی و سائر کتب آسمانی و مقصود از میراث علم جفر ابیض است؛ یا خلافت کبرای الهیه و یا اخلاق خدایی را دارا بودن مراد به آثار علم نبوت تمام علوم پیغمبر است تا تاءکید سابق باشد و مرحوم مجلسی وجوه دیگری هم بیان میکند.

3 امام صادق (علیه السلام) فرمود: موسی (علیه السلام) بیوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون بفرزندان هارون وصیت کرد و بفرزندان خودش و فرزندان موسی وصیت نکرد، همانا خدای تعالی صاحب اختیار است، هر که را خواهد و از هر خاندانی که خواهد اختیار کند، و موسی و یوشع مردم را بوجود مسیح (علیه السلام) مژده دادند و چون خدای عزوجل مسیح را مبعوث ساخت، مسیح بمردم گفت، همانا پس از من پیغمبری که نامش احمد و اولاد اسماعیل است خواهد آمد که مرا و شما را تصدیق میکند (به نبوت من و پیروی شما باور دارد) و حجت و عذر مرا و شما را می آورد مانند من و شما احتیاج میکند (قول بالوهیت مرا از من و شما نفی میکند) و امر وصیت پس از عیسی در حواریین مستحفظ جاری گشت و از اینجهت خدا ایشان را مستحفظ نامید که نگهداری اسم اکبر بایشان واگذار شد و آن کتابیست که علم هر چند از آن دانسته شود و همراه پیغمبران صلوات الله علیهم بوده است. خدای تعالی فرماید: ((بتحقیق که ما رسولانی پیش از

تو فرستادیم و به‌مراه ایشان کتاب و میزان (قانون عدالت) نازل کردیم 25 سوره حدید))) (در قرآن صدر آیه چنین است :

(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات) کتاب همان اسم اکبر است ، و از آنچه بنام کتاب معروفست : تورات و انجیل و فرقان (قرآن) است ، ولی در آن کتاب ، (که همراه اوصیاء است) کتاب نوح علیه السلام و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیه السلام است که خدای عزوجل خبر می دهد (((همانا این در صحف نخستین است ، یعنی صحف ابراهیم و موسی 18 و 19 سوره 87))) پس (اگر کتاب منحصر بتورات و انجیل و قرآنست ،) صحف ابراهیم کجاست ! همانا صحف ابراهیم ، اسم اکبر است و صحف موسی هم اسم اکبر است : (که باید پیغمبر به علی صلی الله علیه و آله سپارد) پس همیشه وصیت نسبت بعالمی پس از عالم دیگر جریان داشت ، تا آن را بمحمد صلی الله علیه و آله رسانیدند ، و چون خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد ، مستحفظین پسین باو اسلام آوردند و بنی اسرائیل تکذیبش نمودند ، او بسوی خدای عزوجل دعوت کرد و در راهش جهاد نمود تا آنکه خدای جل ذکرة باو امر فرستاد که فضیلت وصیت را آشکار کن ، پیغمبر عرض کرد: پروردگارا! عرب مردمی خشنند، در میان ایشان کتابی نبوده و برای آنها پیغمبری مبعوث نگشته و بفضیلت و شرف پیغمبران آگاه نیستند، اگر من فضیلت اهل بیت را بآنها بگویم ، ایمان نمی آورند، پس خدای جل ذکرة فرمود: (((غم آنها را مخور 127 سوره 16 و بگو سلام شما در آینده می دانید 89 سوره 43))) پیغمبر اندکی از فضیلت وصیش تذکر داد، و در دلها نفاق افتاد: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نفاق و گفتار ایشان بدانست ، خدای جل ذکرة فرمود: ای محمد! (((محققا ما می دانیم که تو سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود 97 سوره 15))) ایشان ترا تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می کنند 33 سوره 6))) یعنی بلکه بدون اینکه دلیلی داشته باشند انکار می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را الفت می داد و بعضی را یاور بعضی دیگر می ساخت و همیشه چیزی از فضیلت وصیش را بآنها گوشزد می کرد، تا آنکه این سوره (انشراح) نازل شد و پیغمبر زمانیکه از مرگ خود آگاه شد و گزارش آنرا شنید، بر آنها احتجاج کرد، و خدای جل ذکرة فرمود: (((چون فراغ یافتی در عبادت کوش (نصب کن) و بسوی پروردگارت راغب شو 7 سوره انشراح))) می فرماید: چون (از تبلیغ رسالت) فراغ یافتی پرچم و نشانه ات (یعنی علی علیه السلام) را نصب کن و وصیتت را آشکار نما پیغمبر هم (در روز غدیر) فضیلت علی علیه السلام را آشکارا اعلام کرد. فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است ، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن تا سه مرتبه .

و باز (در جنگ خیبر بعد از آنکه چند تن را پرچمدار کرد و نتوانستند فتح کنند) فرمود: همانا مردی را اعزام کنم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را، او فرار کننده نیست با این جمله پیغمبر صلی

اللہ علیہ و آلہ گوشه میزند بکسیکه (از در قلعه خیبر) برگشت ، او اصحابش را ترسو می شمرد و اصحابش او را و باز پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: علی آقای مؤمنین است و فرمود: علی ستون دین است و فرمود: اینست همان کسیکه پس از من از روی حق با شمشیر گردن مردم را می زند، و فرمود: بهر جانب که علی رود، حق همراه اوست ، و فرمود: همانا من دو امر در میان شما میگذارم ، اگر آنها را بپذیرید، هرگز گمراه نشوید: 1 کتاب خدای عزوجل (قرآن) 2 اهل بیت و عترت من ، ای مردم گوش کنید که من تبلیغ کردم ، شما در قیامت سر حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه نسبت بتقلین انجام داده اید از شما بازخواست میکنم ، و تقلین ، کتاب خدا جل ذکره و اهل بیت منند، بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک شوید، و بایشان چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند. بنابراین حجت (خدا برای مردم) با قول پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و قرآنیکه خود مردم آنرا میخوانند ثابت شد، زیرا پیغمبر همواره فضیلت اهل بیتش را بوسیله بیان القا میفرمود و بوسیله قرآن برای مردم روشن میساخت .

آیاتی که متضمن فضیلت اهل بیت است از اینقرار است :

1 (((خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانه ببرد و پاکیزتان کند، پاکیزه کامل 33 سوره 33))) .

2 خدای عز ذکره فرمود: (((بدانید که هر چه غنیمت بدست آرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر او و خویشان او... است 41 سوره 8))) .

3 و سپس فرمود: (((حق خویشاوندان را بده 26 سوره 17))) مقصود از خویشاوندان علی علیه السلام است و حق او وصیتی است که برای او قرار داده و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتست.

4 و فرمود: بگو من از شما برای پیغمبری مزدی جز دوستی خویشاوندان نمی خواهم 23 سوره 42))) .

5 سپس فرمود: (((و زمانیکه درباره دختر زنده بگور رفته بازخواست شود که بچه گناهی کشته شد؟ 8 و 9 سوره 82))) خدا می فرماید درباره مودت و دوستی که فضیلت آنرا بر شما نازل کردم از شما بازخواست میکنم و آن مودت خویشاوندان پیغمبر است که ایشان را بچه گناه کشتید؟

6 و باز خدا جل ذکره فرمود: (((اگر نمیدانید از اهل ذکر برسید، 43 سوره 16))) فرماید قرآن ذکر است و اهل قرآن آل محمدند علیہ السلام که خدای عزوجل مردم را بسؤال از ایشان امر کرده است ، و مردم بسؤال از جهال و نادانان دستور ندارند، و خدای عزوجل قرآنرا ذکر نامیده ، در آنجا که فرماید: (((ما ذکر را بتو نازل کردیم تا برای مردم آنچه نازل شده بیان کنی شاید اندیشه کنند 43 سوره 43))).

7 و خدای عزوجل فرمود: خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را فرمان برید (سوره 4)).

8 و فرمود: ((و اگر آنرا (بخدا و) رسول و صاحبان امر از خود ارجاع دهند، کسانی که از آنها اهل استنباطند، بدانند، پس مقصود از ارجاع امر، ارجاع امر مردم است بصاحبان امر از آنها که خدا مردم را باطاعت از ایشان و رجوع بایشان دستور داده است.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ((ای پیغمبر؟ آنچه از پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ کن، و اگر رسالت او را نرسانیده ئی، خدا ترا از شر مردم ننگه می دارد، همانا خدا کافران را هدایت نمیکند (سوره 5)) پیغمبر مردم را فریاد زد، تا گرد آمدند و دستور داد تا خارهای بوته های خار را تراشیدند (تا بتوان روی آنها نشست و ایستاد).

سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم ولی شما و سزاوارتر از خودم بشما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش، پس فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن تا سه بار.

پس خار نفاق در دل آنمردم افتاد و گفتند: خدا جل ذکره هرگز چنین امری بر محمد نازل نکرده بلکه او میخواهد بازوی پسر عمویش را بلند کند (او را بر ما رئیس کند) چون پیغمبر بمدینه وارد شد، انصار نزد او آمدند و گفتند: ای رسول خدا: خدای جل ذکره بما احسان فرمود و از برکت تشریف فرمائی شما در میان ما، بما شرافت بخشید، و دوست ما را شاد و دشمن ما را سرکوب کرد، اکنون وارد دین نزد شما می آیند و بسا چیزی نداری که بآنها عطا کنی و موجب شماتت دشمن میشود، ما دوست داریم که شما یک سوم اموال ما را قبول فرمائی تا اگر از مکه اشخاصی بر شما وارد شدند، برای عطاء بآنها چیزی داشته باشی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جوابی بایشان نداد و منتظر بود که از پروردگارش چه دستور برسد. تا آنکه جبرئیل علیه السلام این آیه آورد: ((بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشاوندان نمیخواهم (سوره 23) 42)) و پیغمبر اموال ایشان را نپذیرفت: باز منافقان گفتند: خدا این را بر محمد نازل نکرده و او مقصودی جز بلند کردن بازوی پسر عمویش و تحمیل خاندان خود را بر ما ندارد، دیروز میگفت: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، و امروز میگوید: ((بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشان نمیخواهم. سپس آیه خمس بر پیغمبر نازل گشت و باز آنها گفتند: می خواهد اموال و غنیمت ما را بآنها دهد.

سپس جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد! وظیفه پیغمبرت را انجام دادی و عمرت بآخر رسید اکنون اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعلی علیه السلام بسپار، زیرا من

هرگز زمین را خالی نگذارم، از دانشمندیکه اطاعت و ولایت من بوسیله او شناخته شود و او برای کسانیکه در میان وفات پیغمبر گذشته تا آمدن پیغمبر آینده متولد میشوند حجت باشد، پس پیغمبر اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعنوان وصیت بعلی سپرد و او را بهزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده میشد.

شرح_ کلمه (((حواریین))) که لقب اصحاب مخصوص حضرت عیسی است از ماده (((تحویر))) مشتق است که بمعنی سفید کردنست، بعضی گفته اند: ایشان لباسشویی می کردند و بعضی گفته اند، چونکه با پند و اندرزهای حکیمانه خود، آلودگی گناه را از دلها می شستند، ایشانرا (((حواریین))) نامیدند.

آیه شریفه فاذا فرغت فانصب در قرائت مشهور بفتح صاد و از (((نصب))) بمعنی کوشش کردن و رنج بردن مشتق است، یعنی چون از عبادتی فارغ شدی، در عبادت دیگر کوش و چون از جنگ فارغ شدی عبادت پرداز و چون از نماز فارغ شدی دعا پرداز ولی مطابق این حدیث شریف بکسر (((ص))) و از نصب به معنی گماشتن و پیاداشتن مشفق: یعنی چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی جانشت را برای رهبری مردم نصب کن تا رشته ارتباط بین خدا و بندگانش بریده نشود، و بنابراین معنی هم ممکن است کلمه فانصب به فتح صاد باشد و تفسیر امام علیه السلام بیان یکی از مصادیق کوشش و رنج در عبادت و انجام وظیفه الهی باشد.

در این جا علامه مجلس (رحمه الله علیه) از زمخشری نقل می کند که او در تفسیر کشاف خود گفته است: از جمله بدعتهای روافض این است که گویند: فانصب به کسر صاد هم قرائت شده و معنی اش این است که علی را بامامت نصب کن، ولی اگر این توجیه برای رافضی درست باشد، ناصبی را هم می رسد که بگوید: فانصب به کسر صاد بمعنی امر به کینه و دشمنی علی است.

مجلسی گوید: باین متعصب بد خواه بنگر که چگونه خدا بصیرتش را با پرده عصیبت کور کرد تا آنکه چنین سخت پست و زشتی را اظهار کرده است، از زیرا اولاً مناسبتی نیست بین فراغت از انجام وظیفه و امر بدشمنی علی ولی بین فراق تبلیغ رسالت و نصب جانشین کمال مناصبت است و ثانیاً احتمالی که تو دادی هیچ مسلمانی نگفته ولی احتمال که ما گفتیم، بیشتر مؤمنین پرهیزگار می گویند و ثالثاً آنچه شیعه میگوید: دل بخواهی و اختراعی آنها نیست، بلکه آنان را از پیشوایان خود نقل می کنند که تمام مسلمین فضیلت آنها را اعتراف دارند و خود این ناصبی (زمخشری) هم در بسیاری موارد، قرآات و تفاسیر را از ایشان نقل میکند، آنچه از ائمه خدا نقل میکند که کمتر از قول قناده و کعب و ابن مسعود و دیگران نیست انتهی. (و رابعا را نگارنده می افزاید در معنی واژگان قرآنی که معانی آن است که امامان می فرمایند نه آنچه در لغت نامه ها عنوان شده است)

بعقیده ما تنها باعث زمخشری بر نوشتن چنین جمله‌ئی همان بغض و عدالت مکنونی است که نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام در نهاد هر سنی نهفته است و گاه و بیگاه از گوشه و کنار قلم و زبان آنها بی اختیار بیرون میجهد تا باطن و سریره آنها بناچار ظاهر گردد و حقایق برای مردم کنجکاو و حق جو آشکار شود، چنانچه خود مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: ما اءضمر اءحد شیئا الا و قد یظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه ((هیچکس چیزی در دل پنهان نکند، جز اینکه گاهی در سخنانیکه از دهانش می پرد یا در تابلورخسارش هویدا میگردد)) درست است که زمخشری از لحاظ عقیده با شیعه و روافض مخالفست و برای اظهار عقیده خود باید با ایشان مخالفت کند، اما چرا نسبت بعلی بن ابیطالب که خودش او را خلیفه و امام می داند چنین جسارتی اگر چه بنحو قضیه شرطیه است می کند، آیا او در تمام نوشتجاتش نسبت بخلفاء دیگر چنین گفته است!!

14 امام صادق علیه السلام فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض وفات خود فرمود: دوستم را نزد من حاضر کنید، آن دوزن (حفصه و عایشه) بدنبال پدران خود فرستادند، چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها افتاد، رو بگردانید و فرمود: دوستم را نزد من حاضر کنید پس بدنبال علی فرستادند، چون دیدارش بعلی افتاد، باو متوجه شد و حدیثش گفت . و چون علی بیرون آمد، آندون نفر (ابوبکر) و عمر را ملاقات کرد، باو گفتند: دوستت بتو چه حدیث کرد؟ فرمود: هزار باب بمن حدیث کرد که هر هر بابی مفتاح هزار بایست .

15 امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف گشوده گشت .

6 فضیل گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، آیا آبیکه میت را با آن غسل می دهند، اندازه معینی دارد؟ فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: چون من مردم شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا غسل بده و کفن پوش و حنوطنما، و چون از غسل و کفنم فارغ شدی ، اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس ، بخدا که از هر چه پرسى پاسخت گویم .

7 امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، علی علیه السلام نزدش آمد و سر درون برد (پیغمبر سر زیر روپوش کرد سر علی را در بر گرفت) و فرمود: ای علی ! چون من مردم غسل بده و کفنم پوش ، سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس .

8 یونس بن رباط گوید: من و کامل به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم کامل به حضرت عرض کردم : قربانت کردم ، فلان شخص حدیثی روایت کند، فرمود: آنرا باز گو، عرض کرد: او گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش بعلی علیه السلام هزار باب حدیث کرد و هر

بابی مفتاح هزار حدیث بود، که جمعا یک میلیون باب می شد، فرمود: آری چنین بود، عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان و دوستان شما هم ظاهر شد؟ (از آن علوم آگاه گشتند؟) فرمود: ای کامل یک باب یا دو باب آن (از یکباب بیشتر و بدو باب نرسیده) ظاهر گشت. عرض کردم: قربانت، بنابراین، از یک میلیون باب از فضل شما جز یک یا دو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز یک الف غیر متصل روایت نکنید.

شرح_گویا کامل از سخن امام صادق علیه السلام چنین فهمید که گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام درباره فضایل اهل بیت بوده است، آن حضرت هم طبق همین معنی جواب داد که فضائل اهل بیت بواسطه نقصان عقول بیشتر مردم از درک و فهم آن، نسبت بعلم دیگر کمتر منتشر شده است و آنچه منتشر شده و مردم میدانند، نسبت، یک واند است بیک میلیون یا مانند نسبت یک اءلف ناقص است بتمام حروف و کلمات. زیرا که حرف الف در میان حروف الفبا ساده و بسیطترین آنهاست مخصوصا وقتی که به چیزی مانند نقطه یا حرف یا شکل دیگر متصل نشود. و ممکن است گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام علمی باشد که این مورد احتیاج بشر است و از آن سؤال می کنند و پاسخ میخواهند و معنی گشوده شدن هزار باب از هر باب این است که آن علوم قواعد کلی و قوانین جامعی بود که هزارها مصادیق و جزئیات دارد چنانکه قواعد کلی هر علمی این امتیاز را دارد:

باب اشاره و نص بر حسن بن علی علیه السلام

1 جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بحسن وصیت کرد و حسین و محمد (بن حنیفه) علیه السلام را با همه فرزندان و رؤسای شیعیان و خانواده اش بر آن وصیت گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح را تحویلش داد و باو فرمود: پسر جانم! رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن امر کرد و کتابها و سلاحش را بمن سپرد و بمن امر فرمود که بتو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آنرا ببردت حسین سپاری، سپس متوجه پسرش حسین شد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا امر کرد که آنرا باین پسر سپاری، سپس دست پسرش علی بن الحسین را گرفت و فرمود: پسر عزیزم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو هم امر فرمود که آنرا بپسرت محمد بن علی سپاری و او را از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من سلام رسانی، باز پسرش حسن متوجه شد و فرمود: پسر جانم، تو صاحب امر (امامت) و صاحب خونی، اگر (ابن ملجم را) ببخشی حق داری و اگر بکشی، بجای یک ضربت فقط یک ضربت بزن و کار ناروا مکن.

2 یکی از اصحاب گوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد، عیادت کنندگان گردش را گرفتند، بحضرت عرض شد: ای امیرالمؤمنین! وصیت نما، فرمود: برای من متکائی گذارید (تا بتوانم بنشینم و با شما سخن گویم) سپس فرمود: سپاس خدا را باندازه شایستگیش، همه از فرمانش پیروی کننده ایم، چنانکه دوست دارد، او را میستایم، و شایسته پرستشی جز خدای یگانه یکتای بی نیاز نیست، چنانکه خود را (در سوره توحید) نسبت داده است.

ای مردم هر شخصی از آنچه می گریزد، در حالت گریزش بآن میخورد.

مدت زندگی میدان راندن جانست بسوی اجل گریز از مرگ، در آمدن و رسیدن بمرگست، چقدر از روزها را گذراندم و از نهان این امر کنجکاوی نمودم، و خدا جز پنهان داشتن آنرا نخواست، هیئات؟ علمی است نهان و پوشیده.

اما وصیت من اینست که چیزی را برای خدای جل ثناؤه شریک نگیرید و سنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را ضایع نکنید (احکام و دستورهای پیغمبر را ترک نکنید) این دو ستون را (که یکتا دانستن خدا و عمل بدستورهای پیغمبر است) بپا دارید، و این دو چراغ را روشن نگهدارید، تا زمانی که پراکنده نشوید از سرزنش بر کنار باشید، خدا هر کس را باندازه توانائیش تکلیف کرده و بر نادانان سبک گرفته شما پروردگاری مهربان، پیشوائی دانا و دینی محکم دارید، من دیروز همدم شما بودم و امروز برای شما درس پند و عبرتم و فردا از شما جدا میشوم. اگر جای پا در این لغزشگاه دنیا استوار ماند، همانست مراد و مطلوب، (اگر زنده بمانم مطابق مقصود شماست و من هم بقضاء و قدر خدا خرسندم) و اگر قدم بلغزد، بدانید که ما در سایه شاخه های درختان و پراکنده های بادها و زیر سایه ابری که، متراکمش در فضا از هم بیاشد و اثرش در زمین ناپود گردد، زندگی میکنیم.

همانا من برای شما همسایه ای بودم که تنها پیکرم چند روزی در کنار شما بود و بزودی پیکر بی روح مرا تشییع میکنید، که بعد از حرکت آرامش یافته و پس از سخنگویی دم فرو بسته باشد، باید همان آرامش پیکرم و دیده فرو بستتم و سکون اعضايم شما را موعظه میکند، زیرا همانها برای شما از سخنور شیوا پند دهنده تر است، بامید دیدار با شما خدا حافظی میکنم. فردا روزگار حکومت مرا میفهمید و خدای عزوجل از اسرار کار من برای شما پرده بر میدارد و پس از آنکه مسند من خالی شد و دیگری بجایم نشست مرا می شناسید.

اگر زنده ماندم، خودم صاحب اختیار خون و جانم هستم و اگر مردم، مردن وعده گاه من است، (اگر گذشت کنم) آن گذشت برای من موجب قربت و برای شما حسنه و ثوابست، پس در گذرید و چشم پوشید، مگر شما نمیخواهید که خدا از شما در گذرد (یعنی اگر من مردم، بجان مردم نیفتید و بخاطر من عده نی را نکشید

و یا اگر کسی نسبت بشما چنین کرد تا ممکن است از او در گذرید) ای وای! دریغا بر آن غافل که عمرش علیه خود او حجت شود، یا روزگار زندگیش او را ببدبختی کشاند، خدا ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهش و تمایلی او را از اطاعت خدا باز ندارد و پس از مرگ عقوبتی باو نرسد، همانا ما مملوک خدائیم و باو زنده ایم، سپس متوجه امام حسن علیه السلام شد و فرمود: پسر جانم، بجای یک ضربت، یک ضربت بزن و کار ناروا مکن.

شرح - این روایت با اندکی اختلاف در نهج البلاغه (خطبه 147) مذکور است و شارحین دانشمند نهج البلاغه و اصول کافی در بیان جملات عالی و پر مغز آن حضرت، کم و بیش توضیحاتی داده اند که ما خلاصه و لباب آنها را در اینجا ذکر نمودیم، موضوعی که از همه بیشتر مورد توجه دانشمندان گشته این است که آیا آن حضرت کیفیت و زمان قتل خود را میدانست یا نه؟ درباره جمله کم اطردت الایام ابحنها... از کلمات ابن ابی الحدید و ابن میثم بر میآید که اگر چه آن حضرت کشته شدنش را با شمشیر ابن ملجم و با ضربت بسر و خون آلود شدن محاسن و در ماه رمضان میدانست، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باو خبر داده بود، و خود او بارها باصحابش فرموده بود، ولی ساعت وفات و بعضی از خصوصیات دیگر را نمیدانست و معنی این جمله حضرت اینستکه: هر روز که می آمد، گمان میکردم مرگم در آنروز است و چون میگذشت و اجلم نمی رسید، روز دیگر را در آن انتظار بسر میبرد و بهمین ترتیب هر روز را پشت سر میگذاشتم تا امروز رسید، و دلیل سخن ما اینستکه سپس بطور تردید می فرماید: اگر قدم بلغزد... اگر زنده ماندم... و نیز آیه شریفه و ما تدری نفس بای ارض تموت ((هیچکس نمیداند در چه زمینی می میرد)) شاهد قول ماست.

از طرف دیگر صاحب منهاج البراعه این عقیده را فاسد و باطل می داند و از آن دو فاضل اظهار تعجب می کند که چگونه خود آنها در یکجا می گویند، امام عالم بگذشته و آینده است و خود علی علیه السلام می فرماید: ((پیش از آنکه مرا نبینید، هر چه می خواهید از من پرسید)) و ابن میثم که عقیده دارد، امام علم منایا و بلایا دارد، چگونه در اینجا چنین می گوید، و نیز روایت شده است که آن حضرت بحارث اعور فرمود: هر مؤمن و منافقی که بمیرد مرا می بیند، پس کسیکه زمان مردن مردم را می داند، چگونه از زمان وفات خود خبر ندارد (پس نگارنده کلام خود را در رابطه با علم امام که منطبق است با کلیاتی که بدهاء آن به دست خداست و نیز حد آن که وابسته به اراده ی خدا یعنی یمحو ما یشاء و یشیت است را آورده ایم).

اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام

1 محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات حسن بن علی علیهما السلام نزدیک شد، بحسین علیه السلام فرمود: برادرم! بتو وصیتی می کنم، آنرا حفظ

کن ، چون من مردم ، جنازه ام را (با غسل و کفن و حنوط) آماده دفن کن ، سپس مرا بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد کنم ، آنگاه مرا بطرف قبر مادرم علیها السلام بر گردان ، سپس مرا در بقیع دفن کن . و بدانکه از عایشه بمن مصیبتی رسد و منشاء آنستکه خدا و مردم زشتکاری و دشمنی او را با خدا و پیغمبر و ما خانواده می دانند.

چون امام حسن علیه السلام وفات یافت (و) در همانجا روی تابوتش گذاشتند، او را بمحل مصالای پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر جنازه ها نماز می خواند بردند، امام حسین علیه السلام بر جنازه نماز خواند و سپس برداشتند و بمسجد بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهداشتند، جاسوسی نزد عایشه رفت و گفت : بنی هاشم جنازه حسن را آورده اند تا نزد پیغمبر دفن کنند، او روی استری زین کرده ئی نشست و بشتاب بیرون شد و او نخستین زنی بود که در اسلام بر زین نشست آمد و گفت فرزند خود را از خانه من بیرون برید، او نباید در خانه من دفن شود و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود، امام حسین علیه السلام باو فرمود: تو و پدرت در سابق حجاب رسول خدا را پاره کردید و در خانه او کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) ای عایشه خدا از این کارت از تو بازخواست می کند.

شرح_ دلالت این روایت بر امامت امام حسین علیه السلام از این جهت است که امام حسن علیه السلام باو وصیت کرد و هم از این جهت که او بر جنازه امام حسن علیه السلام نماز خواند و این هر دو از علائم امامت است.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید به قنبر فرمود: ای قنبر! ببین پشت در، مؤمنی از غیر آل محمد علیهم السلام هست ؟ عرض کرد: خدایتعالی و پیغمبر و پسر پیغمبرش آنرا بهتر از من می دانند. فرمود: محمد بن علی را (که مادرش حنفیه است) نزد من آور قنبر گوید: من نزدش رفتم ، چون وارد شدم ، گفت : امیدوارم جز خیر پیش نیامده باشد. عرض کردم : ابا محمد را اجابت کن (که ترا می خوانند) او با شتاب بدون اینکه بند کفش خود را ببندد با من دوید، چون مقابل امام رسید سلام کرد. حسن بن علی علیهما السلام باو فرمود: بنشین که مانند تو شخصی نباید از شنیدن سخنی که سبب زنده شدن مردگان و مردن زنده ها می شود، غایب باشد.

شما باید گنجینه علم و چراغ هدایت باشید، زیرا برخی از نور خورشید از برخ دیگرش تابان تر است مگر نمی دانی که خدا فرزندان ابراهیم را امام قرار داد ولی بعضی را بر بعض دیگر فضیلت بخشید و بداود علیه السلام زبور را داد، در صورتی که میدانی محمد صلی الله علیه و آله را بچه امتیازی برگزید .

ای محمد بن علی! من از حسد تو می ترسم (من از حسد تو نمی ترسم به نسخه اعلام الوری) زیرا خدا کافران را بآن وصف کرده و فرموده است: (بسیاری از اهل کتاب می خواهند) با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده بسبب حسدی که در دل خود دارند، شما را بکفر برگردانند 109 سوره 2، در صورتی که خدای عزوجل شیطان را بر تو مسلط نساخته است ای محمد بن علی! نمی خواهی آنچه را از پدرت درباره تو شنیده ام بتو بگویم؟ گفت: چرا، فرمود: شنیدم پدرت علیه السلام روز جنگ بصره (جنگ جمل) می فرمود: کسی که می خواهد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، باید به پسر محمد نیکی کند. ای محمد بن علی اگر بخواهم بتو خیر دهم از زمانی که نطفه ای بودی در پشت پدرت خبر می دهم. ای محمد بن علی! نمی دانی که حسین بن علی علیهما السلام بعد از وفات من و بعد از جدائی روحم از پیکرم، امام پس از من است و نزد خدای جل اسمه امامت بنام او در کتاب ثبت است، امامت او از راه وراثت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل آن وراثت را بوراثت از پدر و مادرش هم افزوده می باشد، خدا دانست که شما خانواده بهترین خلق او هستید، لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزیده و محمد علی علیه السلام را انتخاب کرد و علی علیه السلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السلام را برگزیدم.

محمد بن علی علیه السلام عرض کرد: تو امامی و تو واسطه میان من و محمدی صلی الله علیه و آله، بخدا من دوست داشتم که پیش از آن که این سخن را از تو بشنوم مرده باشم، همانا در سرم سخنی است که دلها نتوانند همه آنرا بکشند (آنقدر از فضیلت شما در خاطر دارم که بوصف در نیاید) و ترانه و آهنگ با دها دگرگونش نسازد (یاوه گوئیهای دشمنان عقیده مرا نسبت بشما سست نکند) آنها مانند نوشته سر به مهری است که ورقش مزین و منقوش است، می خواهم اظهارش کنم ولی می بینم کتاب منزل خدا (قرآن) و کتب دیگری که پیغمبران آورده اند، بر من پیشی گرفته اند، و آن سخنی است که زبان هر گوینده و دست هر نویسنده از ادای آن عاجز است تا آنجا که قلمها تمام شود و کاغذها سیاه شود و باز هم فضیلت شما بآخر نرسد، خدا نیکوکاران را چنین جزا می دهد و هیچ نیروئی جز از خدا نیست.

حسین از همه ما داناتر و از لحاظ خویشتن داری سنگین تر و از جهت قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است او پیش از خلقش فقیه بوده (یعنی خدا روحش را پیش از تعلق ببدن عالم و بلکه معلم ملائکه ساخت) و پیش از آنکه زبان باز کند وحی خدا را خوانده است و اگر خدا در شخص دیگری خیری میدانست، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر نمی گزید، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را برگزید؛ و محمد علی را انتخاب کرد و علی شما را بامامت برگزید و شما حسین را، ما تسلیم شدیم و رضا دادیم، کیست که بغیر آن رضا دهد؟ و کیست جز او که در کارهای مشکل خویش تسلیمش شویم!!؟

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون حسن بن علی علیه السلام بحالت احتضار در آمد، بحسین فرمود، برادرم! بتوصیتی میکنم، آنرا حفظ کن، چون من مردم، جنازه ام را آماده دفن کن سپس مرا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تا با او تجدید عهده کنم، آنگاه مرا بجانب مادرم فاطمه علیها السلام بر گردان، سپس مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدانکه از طرف حمیرا، (عایشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی بمن میرسد، پس چون امام حسن علیه السلام وفات کرد و روی تابوتش گذاردند، او را بمحلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز میخواند بردند، امام حسین بر جنازه نماز گذارد و چون نمازش تمام شد داخل مسجدش بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش داشتند، بعایشه خبر بردند و باو گفتند، بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیهما السلام را آورده اند تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه بر استری زین کرده نشست و شتافت او نخستین زنی بود که از دوران اسلام بر زین نشست آمد و ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه من بیرون برید، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله دریده شود.

حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمود: تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دیدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو بازخواست میکند. همانا برادرم بمن امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله برم تا با او تجدید عهد کند، و بدانکه برادر من از همه مردم بخدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کند، زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، تا بشما اجازه نداده اند بخانه پیغمبر وارد نشوید 58 سوره 33)) و تو بدون اجازه پیغمبر، مردانی را بخانه او راه دادی. خدای عزوجل فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر نکنید 3 سوره 49)) در صورتیکه بجان خودم سوگند که تو بخاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله کلنگ ها زدی با آنکه خدای عزوجل فرماید: ((کسانی که نزد رسول خدا صدای خود را فرو میکشند، آنهایند که خدا دلهايشانرا بتقوی آزمایش کرده است 4 سوره 49)) بجان خودم که پدرت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را بی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزار دادند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش بآنها امر کرده بود، رعایت نکردند، زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت بمؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرامست، بخدا ای عایشه! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که تو آنرا نیمخواهی، از نظر ما خدا آنرا جایز کرده بود، میفهمیدی که او برغم انف تو در آنجا دفن میشد سپس محمد بن حنفیه رشته سخن بدست گرفت و فرمود: ای عایشه! یکروز بر استر مینشینی و یکروز (در جنگ جمل) بر شتر

مینشینی؟! تو بعلت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار میگیری، (در صورتیکه خدا می فرماید: نفس بیدی فرمان میدهد 53 یوسف)) و بزنان پیغمبر می فرماید: در خانه خود بنشینید 33 اخاب).

عایشه رو باو کرد و گفت: پسر حنفیه! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن میگویند، دیگر تو چه میگوئی؟! حسین علیه السلام باو فرمود: محمد را از بنی فاطمه بکجا دور میکنی، بخدا که او زاده سه فاطمه است: 1 فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم (مادر ابوطالب) 2 فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) 3 فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (مادر عبدالمطلب) عایشه بامام حسین علیه السلام گفت: پسر خود را دور کنی و بیریدش که شما مردمی خصومت گر هستید، پس حسین علیه السلام بجانب قبر مادرش در بقیع رفت و جنازه او را (یعنی امام حسن را) بیرون آورد (یعنی از تابوت) و در بقیع دفن کرد.

باب اشاره و نص بر علی بن الحسین صلوات الله علیهما

1-شیبانی گوید: بخدا که من در خدمت علی بن الحسین بودم و فرزندان هم حضور داشتند که جابر ابن عبدالله انصاری خدمت آن حضرت رسید و سلام کرد، سپس دست ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام را گرفت و با او خلوت کرد و عرض کرد: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که من مردی از اهل بیت او را که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابا جعفر است درک میکنم، و فرمود: چون خدمتش رسیدی، او را از جانب من سلام برسان، شیبانی گوید: جابر برفت و ابو جعفر علیه السلام آمد و نزد پدرش علی بن الحسین علیه السلام با برادرانش نشست، و چون نماز مغرب را گزارد، علی بن الحسین به ابی جعفر علیهم السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری بتو چه گفت؟ جواب داد: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو مردی از اهل بیت مرا که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابا جعفر است درک می کنی، سلام مرا به او برسان. پدرش به او فرمود: پسر جانم! امتیاز و خصوصیتی را که خدا توسط پیغمبرش از میان اهل بیتش تنها بتو داده بر تو گوارا باد. برادرانت را از این مطلب آگاه مکن، مبادا درباره تو مکرری اندیشند، چنانکه برادران یوسف برای یوسف اندیشیدند. (این حدیث چنانکه گفتیم تنها در نسخه صفوانی است و مناسب است که در باب بعد ذکر شود).

اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

ابی الصباح گوید: امام باقر علیه السلام بحضرت صادق نگاه کرد که راه میرفت، فرمود: این را میبینی؟ این از کسانی است که خدای عزوجل فرماید: ((ما میخواستیم بر آنکسان که

در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهیم و پیشوایشان سازیم و وارث زمینشان کنیم 5 سوره 28)). (یعنی از نسل او مهدی ظاهر می شود).

شرح_ این آیه درباره حضرت مهدی قائم علیه السلام و امامانی که در آن زمان رجعت میکنند تاءویل شده است و مراد بناتوان شمردن در زمین اینستکه : در دنیا بایشان ستم میکنند و حقشانرا غصب مینمایند ولی نزد خدا عزیز و بزرگوار و در آسمان صاحب قدرت و اختیارند و موضوع رجعت را در ص 35 توضیح دادیم .

2-امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات پدرم نزدیک شد، فرمود: ای جعفر! خیرخواهی اصحابم را بتو سفارش میکنم . گفتم : قربانت گردم : بخدا آنها را بمقامی از علم رسانم که هر مردی از آنها در هر شهری که باشد، محتاج بسؤال از هیچکس نباشد.

3-سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: از جمله سعادت مرد اینستکه او را فرزندی باشد که شباهتی از خلقت و اخلاق و شمائلش در او درک شود و من شباهت خلقت و اخلاق و شمائلم را از این پسر یعنی امام صادق درک میکنم .

4-طاهر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که جعفر علیه السلام آمد، آن حضرت فرمود: این بهترین مردمست (پیداست که در این جمله خود آن حضرت از کلمه ((مردم))) مستثنی است). (یعنی امام معصوم است).

اشاره ونص بر ابی الحسن موسی علیه السلام

1-فیض بن مختار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : مرا از آتش دوزخ دستگیر، ما بعد از شما که را داریم ؟ پس ابو ابراهیم بر آن حضرت وارد شد و او در آن روز کودک بود، امام فرمود: اینست صاحب شما، دامنش را بگیر.

2-معاذ بن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : از خدائی که این مقام را به شما روزی کرده می خواهم که تا پیش از وفات شما مانند آنرا به نسل شما هم روزی کند. فرمود: خدا اینکار را کرده است عرض کردم : قربانت گردم ، او کیست ؟ اشاره بعبد الصالح کرد که خوابیده بود و فرمود این خوابیده و او در آنزمان کودک بود:

3-ابن حجاج گوید: در سالیکه ابوالحسن ماضی (امام هفتم) علیه السلام را گرفتند، بعبدالرحمن گفتم : این مرد (امام هفتم علیه السلام) بدست این مرد (هارون) افتاد و نمی دانم

عاقبت کارش به کجا انجامد آیا نسبت به یکی از اولادش به تو خبری رسیده است؟ به من گفت: من گمان نمی کردم کسی این مسأله را از من پرسد، من بمنزل جعفر بن محمد رفتم، او در فلان اتاق خانه در محل نمازش بود و دعا میکرد و موسی بن جعفر طرف راستش بود و آمین میگفت، بحضرت عرض کردم: خدا مرا قربانت کند: میدانید که من تنها بشما گرویده ام و در خدمت شما بوده ام، بفرمائید صاحب اختیار مردم بعد از شما کیست؟ فرمود: موسی آن زره را پوشید و بقامتش راست آمد، بحضرت عرض کردم: بعد از این دیگر بچیزی احتیاج ندارم (همین سخن مرا کافیت).

4-مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ابوابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد و او جوانی بود. امام فرمود وصیت مرا درباره این بپذیر (و بدانکه او امام است) و امر امامت را با هر کدام از اصحاب که مورد اطمینانست در میان گذار.

5-اسحاق بن جعفر (بن محمد علیه السلام) گوید: روزی خدمت پدرم بودم که علی بن عمر بن علی (پسر امام چهارم علیه السلام) از پدرم پرسید و گفت: قربانت کردم ما و مردم، بعد از شما بکه پناه بریم؟ فرمود: بکسیکه دو جامه زرد پوشیده و دو گیسو دارد و اکنون از این در بر تو در آید و هر دو لنگه در را با دو دست خود باز کند، چیزی نگذشت که دیدم دو دست که دو لنگه در را گرفته و آنها را گشود، ظاهر گشت، سپس ابوابراهیم (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) بر ما وارد شد.

6-صفوان جمال گوید: منصور بن حازم بامام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم بقربانت مرگ در هر صبح و شام بسراغ جانها می آید، اگر چنین شد، امام کیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد اینست امام شما و با دست بشانه ابوالحسن علیه السلام زد که فکر میکنم شانه راست بود و او در آنوقت پنج ساله بود (قدش پنج و جب بود) و عبدالله بن جعفر (افطح امام طایفه فطحیه) با مادر آن مجلس نشسته بود (با وجود آنکه از پدرش چنین سخنی شنید، بعد از وفات پدر مخالفت کرد و دعوی امامت نمود) (این فرقه دو ماه بعد از ادعای دروغ او با مرگ او منقرض گردید و بطلان ادعای کذب او آشکار شد).

7-فیض بن مختار در ضمن حدیثی طولانی که راجع به امر امامت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) است به اینجا میرسد که: امام صادق علیه السلام به او فرمود: این است صاحب اختیار تو که درباره او پرسیدی، نزد او برو و بحقش اعتراف کن، من برخاستم و سر و دستش بوسه دادم و بدرگاه خدای عزوجل برای او دعا کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش که خدا اظهار این مطلب را به کسی پیش از تو بما اجازه نفرموده است، عرض کردم: قربانت گردم، من به دیگری این خبر را باز گویم؟ فرمود: آری، به اهل و اولادت، و در آنجا اهل و اولاد و رفقایم همراه من بودند و یونس بن ظبیان از جمله رفقایم بود، چون من به آنها این خبر گفتم، ایشان خدای عزوجل را شکر گزاری کردند ولی یونس گفت: نه. به خدا، نمی پذیرم تا از خود امام بشنوم و عجله هم داشت از نزد ما بیرون رفت و من هم پشت سرش رفتم، وقتی به درخانه حضرت صادق علیه السلام رسیدم، چون یونس پیش از من آنجا رسیده بود، شنیدم حضرت به او می فرماید: ای یونس! مطلب چنان است که فیض به تو گفت، یونس گفت: شنیدم و اطاعت کردم، و امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای فیض! یونس را همراه خود داشته باشد.

8- طاهر گوید: امام صادق علیه السلام (پسر خود) عبدالله را سرزنش و نکوهش و اندرز می نمود و می فرمود: چرا تو مانند برادرت (موسی) نیستی؟ به خدا که من در چهره او نور می بینم، عبدالله عرض کرد: چرا؟ مگر پدر و مادر من و او یکی نیست؟ حضرت به او فرمود: او جان من است و تو پسر من هستی.

9- یعقوب سراج گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت بالای سر ابی الحسن موسی که در گهواره بود، ایستاده و مدتی با او راز می گفت، من نشستم تا فارغ شد. نزدیکش رفتم، به من فرمود: نزد مولایت برو و سلام کن، من نزدیک رفتم و سلام کردم، او با زبانی شیوا به من جواب سلام گفت: سپس به من فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده، زیرا خدا آن اسم را مبعوض دارد، یعقوب گوید، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام فرمود: به دستور او رفتار کن تا هدایت شوی. پس من اسمش را تغییر دادم.

10- سلیمان بن خالد گوید: روزی امام صادق علیه السلام ابوالحسن علیه السلام را نزد خود خواند و ما هم نزد آن حضرت بودیم، به ما فرمود: ملازم این آقا باشید که او به خدا پس از من صاحب شماست.

11- ابو ایوب نحوی گوید: نیمه شبی ابو جعفر منصور دنبال من فرستاد، من نزدش رفتم، او روی کرسی نشسته بود و شمعی در برابر و نامه ای در دست داشت، چون سلامش گفتم، نامه را به طرف من انداخت و می گریست، سپس گفت: این نامه از محمد بن سلیمان است که گزارش می دهد، جعفر بن محمد وفات یافته است، و سه مرتبه گفت: انالله و انا لله راجعون، کجا مانند جعفر یافت شود؟ سپس به من گفت بنویس، من مقدمه نامه را نوشتم، آنگاه گفت: بنویس، اگر او به شخص معینی وصیت کرده است او را پیش آر و گردنش را بزن، جواب آمد که او به پنج نفر وصیت

کرده است که یکی از آنها ابوجعفر منصور است و دیگران محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمید مانند.

شرح_محمد بن سلیمان از جانب منصور، والی مدینه بود و عبدالله پسر آن حضرت است که در دوروایت قبل ذکر شد و حمیده مادر حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است و اضافه کردن آن حضرت این چهار نفر را وصیت خود از باب تقیه و ظهور معجزه ی آن حضرت است، زیرا عدم لیاقت آنها برای مسند امامت نزد شیعه واضح و روشن بوده است.

12-نضر بن سوید مانند روایت سابق را نقل کرده، جز این که می گوید: او به ابی جعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و غلامی از خود وصیت کرده است، ابو جعفر گفت: راهی بکشتن اینها نیست.

13-فیض بن مختار گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوالحسن موسی علیه السلام در آمد و او کودک بود، من او را در بر گرفتم و بوسیدم، امام صادق علیه السلام فرمود: شما کشتی هستید و این ناخدای آن است (زیرا جهان با تمام وسائل مادی و افکار معنویش مانند اقیانوسی متلاطم است که در هر لحظه فرزندان آدم را در کام نهنگان کفر و بدعت و حرص و شهوت فرو می کشد، و تنها وسیله نجات در این اقیانوس پر خطر، دین قویم و شریعت مستقیم اسلام است که جمعیتی به نام شیعه به صورت کشتی در آمده و ناخدای آنها ائمه هدی علیهم السلامند).

فیض گوید: سال آینده به حج رفتم و دو هزار دینار داشتم که هزار دینار آن را برای امام صادق علیه السلام و هزار دیگر را برای ابوالحسن موسی علیه السلام فرستادم، چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود او را با من برابر داشتی؟ عرض کردم: من اینکار را به فرموده شما کردم، فرمود: به خدا من این کار نکردم، بلکه خدای عزوجل نسبت به او انجام داده (و او را امام و ناخدای کشتی شما قرار داده است).

اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام

1-صحاف گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقظین در بغداد بودیم، علی بن یقظین گفت: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی وارد شد، امام فرمود: علی بن یقظین! همین علی سرور اولاد من است، همانا من کنیه خودم را (که ابوالحسن است) به او بخشیده ام. هشام کف دست خورا به پیشانیش زد و گفت: وای بر تو چه گفتی؟! ابن یقظین گفت: به خدا همین طور که گفتم از او شنیدم. هشام گفت: با این سخن به تو خبر داده که امر امامت پس از وی به او متعلق است.

2- نعیم قابوسی گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا علی بزرگترین اولاد من است و خوش رفتارترین و محبوب ترین آنهاست نزد من، و او با من در جفر می نگرد، در صورتیکه جز پیغمبر با وصی پیغمبر در آن نمی نگرد. (و اما داستان جفر و ... ، نگارنده نمی پذیرد که علم لدنی امام وابسته باشد به حصول آن به نگاه کردن در یک کتاب هفتاد ذراعی و ...، بلکه علم امام مبین در قلب اوست و ...، لذا اینگونه روایات را جعلی می داند و یا تخریب حدیثی که با جعل از این راه که به آن داخل شده است بی ارزش شود)

3- داود رقی گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، من پیر شده ام مرا از دوزخ رهایی بخش (امام را به من بنما) حضرت با دست اشاره به پسرش ابوالحسن علیه السلام نمود و فرمود: این پس از من صاحب شماست .

4- اسحاق بن عمار گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: مرا به کسی که دینم را از او به دست آورم رهنمائی فرما، فرمود: همین پسر علی است، همانا پدرم دست مرا گرفت و به سوی قبر سول خدا صلی الله علیه و آله برد و فرمود: پسر عزیزم خدای عزوجل فرمود: ((همانا من در زمین خلیفه قرار می دهم 30 بقره)) و چون خدا چیزی فرماید به آن وفا کند. (پس هیچگاه روی زمین خالی از خلیفه و حجت نباشد).

5- داود رقی گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم سن من بالا رفته و استخوانم به نرمی گرائیده (به مرگ نزدیک شده ام) من از پدر شما پرسیدم، مرا به شما ارجاع داد، شما هم مرا از جانشین خود آگاه سازید؛ فرمود: همین ابوالحسن الرضاست .

6- زیاد بن مروان قندی که از واقفیه بوده گوید: خدمت موسی بن جعفر رسیدم، پسرش ابوالحسن علیهما السلام نزد او بود، به من فرمود: ای زیاد: این پسرم فلانیست، نامه او نامه منست، سخن او سخن منست، فرستاده او فرستاده من است و هر چه گوید درست است .

7- مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابیطالب علیه السلام گوید: موسی بن جعفر علیه السلام (پیش از زندان رفتنش) دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: می دانید شما را برای چه دعوت کردم؟ گفتم: نه، فرمود: گواه باشید که این پسرم وصی من است و پس از من خلیفه و کاردار من است. هر کس از من طلبی دارد، از این پسرم بگیرد، و به هر کس وعده ای داده ام، باید وفای آن را از او خواهد، و هر کس از ملاقات من ناگزیر است، جز به وسیله نامه او ملاقات نکند.

8- حسین بن مختار گوید، زمانیکه موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود، الواح نوشته ئی بما می رسید که دستور من به پسر بزرگترم (علی بن موسی الرضا علیه السلام) این است که چنین و چنان کن و به فلانی چیزی مده تا ترا ببینم یا آنکه خدا به مرگ من حکم کند. (لعنت خداوند بر مامون و هارون)

9- حسین بن مختار گوید: زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام در بصره بود، الواحی که از طرف عرض نوشته شده بود، از آن حضرت به ما می رسد که : دستور من پسر بزرگترم این است که به فلانی این مقدار بده و به فلانی آن مقدار و به دیگری آن مقدار و به فلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدای عزوجل مرگ مرا برساند همانا خدا هر چه می خواهد می کند. (لعنت خداوند و رسول او و اهل ایمان بر هارون و سگ توله ی او مامون)

10- علی بن یقظین گوید، موسی بن جعفر علیه السلام از زندان به من نوشت که : فلانی پسر من است ، آقا و سرور فرزندان من است ، من کنیه خودم را به او بخشیده ام .

11- داود بن سلیمان گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : می ترسم پیش آمدی کند و من شما را نبینم بفرمائید: امام بعد از شما کیست ؟ فرمود فلان پسر من ، یعنی ابوالحسن علیه السلام .

12- نصر بن قابوس گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم : من از پدر شما پرسیدم که جانشین شما کیست ؟ پدرت به من فرمود که : جانشین او شمائید. چون امام صادق علیه السلام وفات کرد، مردم به راست و چپ گرائیدند ولی من و اصحابم به شما معتقد شدیم ، اکنون بفرمائید، کدام یک از پسران شما جانشین شما است ؟ فرمود: فلان پسر من (یعنی علی بن موسی علیه السلام).

13- داود بن زری گوید: مالی خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آوردم ، قدری را برداشت و قدری را گذاشت عرض کردم : اصلحک الله چرا نزد من گذاشتی ؟ فرمود: آن را صاحب امر از تو مطالبه خواهد کرد، چون خیر وفات آن حضرت رسید، پسرش ابوالحسن علیه السلام نزد من فرستاد و آن مال را مطالبه کرد، من هم به او تحویل دادم

14- یزید بن سلیط گوید: هنگامیکه موسی بن جعفر علیه السلام وصیت می فرمود (ده تن را) گواه گرفت : 1- ابراهیم بن محمد جعفری 2- اسحاق بن محمد جعفری 3- اسحاق بن جعفر بن محمد 4- جعفر بن صالح 5- معاویه جعفری 6- یحیی بن حسین بن زیدی بن علی 7- سعد بن عمران انصاری 8- محمد بن حارث انصاری 9- یزید بن سلیط انصاری 10- محمد بن جعفر بن سعد اسلمی که نویسنده وصیت نامه اول بود. ایشان را گواه گرفت بر اینکه :

او گواهی می دهد که شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه روز قیامت بدون شک آمدنی است و اینکه خدا هر که را در گور است زنده میکند و اینکه زنده شدن پس از مردن حق است و وعده خدا حق است و حساب حق است و داوری حق است و ایستادن در برابر

خدا حق است و آنچه روح الامین (جبرئیل) نازل کرده حق است. بر این عقیده زندگی کردم و بر این می میرم و بر این از گور بر می خیزم انشاء الله.

و نیز ایشانرا گواه گرفت که این وصیتنامه بخط خود من است که وصیت جدم امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) را حرف بحرف استتساخ کرده ام، و وصیت جعفر بن محمد هم مانند اینست. همانا من بعلی وصیت میکنم و پسران دیگرم را همراه او میسازم بشرط اینکه او بخواهد و آنها را شایسته تشخیص دهد و دوست داشته باشد که تثبیتشان کند و اگر نخواست و دوست داشت که خارجشان کند، اختیار با اوست، و با وجود ایشان اختیاری ندارند.

و نیز وصیت نمودم باو و به پسرانم: ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد، سرپرستی موقوفات و اموال و بردگان و کودکان را که بازماندگان منند و نیز ام احمد را، ولی سرپرستی زنانم با علی است نه با آنها و تولیت ثلث موقوفه پدرم و ثلث خودم نیز تنها با او است که در هر راه خواهد بمصرف رساند و نسبت بآنها حق صاحب مال را نسبت بمالش دارد، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا بکسانیکه نام بردم یا دیگر اینکه نام نبردم صدقه دهد، اختیار با او است. او بجای من است در این وصیت نسبت بمال و اهل و فرزندانم، و اگر بخواهد برادرانش را که در نوشته ام نام بردم ثابت بدارد، و اگر نخواهد اختیار دارد که خارجشان کند، بر او سرزنشی نیست و کسی حق رد کردن او را ندارد. و اگر دریافت که حال آنها نسبت به زمانیکه من از ایشان جدا می شوم تغییر کرد (مانند عروض جنون و سفه و خیانت) حق دارد ایشان را تحت سرپرستی خود در آورد. و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را بشوهر دهد، جز با اجازه و فرمان او حق ندارد. زیرا او بامر ازدواج فامیلش آشناتر است.

و هر سلطان یا هر شخصی از مردم که از او جلوگیری کند، یا او را نسبت بآنچه در این مکتوب ذکر نمودم، یا نسبت به اشخاصی که نام بردم (از زنان و کودکان) مانع شود، از خدا و رسولش بیزاری جسته و خدا و رسولش نیز از او بیزار باشند، و لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و پیغمبران و مرسلین و تمام مؤمنین بر او باد. و هیچیک از سلاطین حق ندارد او را از کاری باز دارد، من از او داد خواهی و بستانکاری ندارم و برای هیچیک از فرزندانم نزد او مالی نیست و هر چه گوید درست است. اگر کم کند او خود بهتر داند و اگر زیاد کند، او همچنان راستگوست و مقصود من از وارد کردن فرزندانم را که در وصیت وارد کردم، تنها از نظر احترام بنام و تکریم آنها بود.

و کنیزانی که از من اولاد دارند، آنهائیکه در منزل خود بمانند و با حجاب باشند، اگر او بخواهد آنچه در زندگی من داشتند بآنها بدهد، و هر کدام از آنها که شوهر کند، دیگر حق ندارد بحرمسرای من باز گردد، مگر در صورتیکه علی راء دیگری دهد، و دخترانم نیز همچنانند، و جز براءای و مشورت او نه هیچ برادر و نه مادری و

نه هیچ سلطان و نه هیچ عموی حق دارد دخترانم را شوهر دهد، اگر این کار را بکنند با خدا و رسولش مخالفت کرده و با سلطنت خدائی جنگیده اند، علی باز دواج فامیل خویش بینا تر است، اگر خواهد بشوهر دهد میدهد، و اگر خواهد ترک کند، ترک میکند، من بآن زنها همچنانکه در مکتوبم نوشته ام، وصیت کرده ام و خدا را بر آنها گواه گرفته ام و علی و ام احمد هم گواهند.

و هیچ کس را نرسد که وصیت مرا بر خلاف آنچه ذکر کردم و نام بردم ظاهر سازد و منتشر کند، هر که بدی کند بر خود کرده و هر که نیکی کند بخود کرده است، پروردگارت ببندگان ستمگر نیست و درود خدا بر محمد و خاندانش باد، هیچ سلطان و شخص دیگری حق ندارد، این وصیتنامه را که پائینش را مهر کرده ام پاره کند، کسیکه چنین کند، لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و جمعیت پیغمبران و مؤمنان از مسلمین بر او باد و تنها علی حق دارد وصیت مرا بگشاید. (سپس در جای امضا نوشت) نوشت و مهر کرد ابو ابراهیم (موسی بن جعفر علیه السلام) و گواهان و صلی الله علیه و آله.

ابوالحکم گوید: عبدالله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط چنین روایت کند که: ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود، چون موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت، برادران امام هشتم، او را بدادگاه طلحی کشانیدند. عباس بن موسی (بن جعفر) گفت: خدا اصلاحت کند و خیر رسانت سازد، همانا در پائین این وصیتنامه گنج و گوهریست (یعنی جمله ایست که برای ما سود بسیاری دارد) و این برادر میخواهد از ما پنهان کند و خودش تنها از آن استفاده کند و پدر ما هم خدایش رحمت کند همه چیز را باو واگذار کرده و ما را بی چیز گذاشته است و اگر من خودداری نمیکردم، در برابر همه مردم بتو خبر مهمی میگفتم (شاید مقصودش موضوع امامت و جانشینی آن حضرت بوده است).

چون او چنین گفت: ابراهیم بن محمد بر او حمله کرد و گفت: اگر آن را بگوئی ما از تو نپذیریم و تصدقت نکنیم و تو نزد ما سرزنش شده و منفور خواهی بود، ما ترا در کودکی و بزرگیت بدروغ شناخته ایم و پدرت ترا بهتر میشناخت، ای کاش تو خیری میداشتی، همانا پدرت بظاهر و باطن تو شناساتر بود، او ترا بر نگهداری دو دانه خرما امین نمی دانست. سپس عمویش اسحاق بن جعفر به او حمله کرد و دو طرف جامه اش را گرفت و گفت: تو هم کم خرد و هم ناتوان و هم نادانی، این هم روی کاری که دیروز کردی باشد (معلوم می شود که قبلا هم کار زشتی از او صادر شده است) و حضار دیگر هم اسحاق را کمک کردند.

قاضی بعلی (بن موسی الرضاعلیه السلام) گفت: بر خیز ای ابوالحسن: همان لعنتی که امروز از جانب پدرت بمن رسید، مرا بس است. (یعنی لعنتی که در وصیتنامه نوشته بود یا بجرم احضار من شما را) پدرت بتو اختیارات وسیعی داده، نه بخدا، پسر را هیچکس بهتر از پدر شناسد، بخدا که پدر تو نزد ما نه سبک مغز بود و نه سست راعی.

عباس بقاضی گفت: خدایت اصلاح کند، آن مهر را بردار و نوشته زیرش را بخوان، ابو عمران قاضی گفت: نه، من بر نمیدارم، همان لعنتی که امروز از پدرت بمن رسید، مرا بس است. عباس گفت: من آن مهر را بر میگیرم، قاضی گفت: تو خوددانی، عباس مهر را برداشت. دیدند در آن نوشته است، خارج کردن برادران از وصیت و پا برجا گذاشتن علی بنتهائی و داخل ساختن آنها را تحت سرپرستی علی چه بخواهند و یا نخواهند و خارج نمودن ایشانرا از تصرف در موقوفه و غیر موقوفه. پس باز کردن عباس وصیت نامه را موجب بلا و رسوائی و خواری برادران و خیر و فضیلت علی (بن موسی علیه السلام) گشت.

و هم در آن وصیتنامه که عباس مهرش را بر گرفت نام این گواهان در زیرش نوشته بود: 1- ابراهیم بن محمد

2- اسحاق بن جعفر 3- جعفر بن صالح 4- سعید بن عمران. و چون در مجلس قاضی ادعا کردند که این زن، ام احمد نیست، روی او را گشودند و پرده اش را برداشتند و شناختند که خود اوست. آنهنگام ام احمد گفت: بخدا که آقایم (موسی بن جعفر علیه السلام) بمن فرمود: در آینده ترا بزور میگیرند و بمجالس میکشند، اسحاق بن جعفر باو پرخاش کرد و گفت: ساکت کن که زنان بسستی و ناتوانی منسوبند، گمان ندارم آن حضرت در این باره چیزی فرموده باشد.

سپس علی (امام هشتم) علیه السلام بعباس رو کرد و فرمود: برادرم! من میدانم که غرامتها و بدهکاریهائیکه دارید، شما را باین کار وا داشته است، سعید (بن عمران)! برو و هر چه بدهکاری دارند تعیین کن و از طرف آنها از مال من پرداز. نه بخدا که من تا زمانیکه روی زمین راه روم از همراهی و احسان بشما دست برنمیدارم. شما هر سخنی دارید بگوئید. عباس گفت: هر چه بما دهی از زیادی اموال خود ماست و آنچه ما از تو طلبکاریم، بیشتر از اینهاست. حضرت فرمود: هر چه خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شماست اگر خوشرفتاری کنید بنفع خود شما نزد خدا محفوظست.

و اگر بدرفتاری کنید، خدا آمرزنده و مهربانست، بخدا که شما میدانید من این زمان فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر از اموالیکه شما گمان میکنید، چیزی نگهدارم و ذخیره کنم، از آن شماست و بشما باز میگردد، بخدا از وقتیکه پدر شما رضی الله عنه ((2)) وفات کرده است، مالی بدست نیاورده ام، جز اینکه در مواردیکه خبر دارید بمصرف رسانیده ام. عباس بر جست و گفت: بخدا که چنین نیست، خدا برای تو مزیت و اختیاری بر ما قرار نداده است، ولی حقیقت اینستکه پدر ما بر ما حسد برد و چیزی را خواست که خدا نه برای او و نه برای تو روا دانسته بود و خودت هم میدانی، من صفوان بن یحیی فروشنده پارچه های صابری را در کوفه میشناسم (صابری پارچه نازکی بوده که در سابور فارس میبافته اند و صفوان وکیل امام هشتم و امام نهم علیه السلام بوده است و گویا وکیل امام هفتم هم بوده است) اگر زنده ماندم گلوی او را میگیرم و ترا هم با او.

علی (بن موسی) علیه السلام فرمود: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم، همانا ای برادرانم! خدا میداند که من مشتاق دلخوشی شمایم، خدایا! اگر تو میدانی که من صلاح ایشانرا میخواهم و نسبت بآنها خوشرفتار و پیوند ساز و مهربانم، در هر شب و روز مرا برای کارهای ایشان یاری کن و جزای خیرم بده و اگر قصد دیگری دارم، تو هر پنهانی را میدانی، مرا چنانچه سزاوارم جزا بده، اگر قصد بدی دارم جزای بد و اگر قصد خیری دارم جزای خیرم ده، خدایا ایشانرا اصلاح کن و کارهایشانرا اصلاح کن، و شیطانرا از من و آنها دور کن، و آنها را بر اطاعتت یاری و بهدایتت موفق دار، همانا ای برادر! من خوشحالی شما را شائقم و بصلاح شما کوشایم، و خدا نسبت بآنچه میگویم مورد اعتماد است.

عباس گفت: من زبان ترا خوب میشناسم، برای بیل تو نزد ما گلی نیست (یعنی حنای تو نزد ما رنگی ندارد) و با این سخن از یکدیگر جدا شدند و صلی الله علیه و آله.

15- محمد بن سنان گوید: یکسال پیش از آنکه موسی بن جعفر علیه السلام بعراق آید خدمتش رسیدم پسرش علی برابرش نشسته بود، حضرت بمن نگریست و فرمود: ای محمد! در اینسال جنبشی (مسافرتی) پیش آید، بخاطر آن بیتابی مکن، عرض کردم: قربانت کردم، چه پیش آمدی میکند؟ سخن شما مرا، پریشان کرد، فرمود: من بسوی آن طیغانگر (مهدی عباسی) میروم، ولی آگاه باش که از خود او و از کسیکه بعد از اوست (هادی) بدی بمن نمیرسد. عرض کردم قربانت کردم، سپس چه میشود؟ فرمود: خدا ستمگرانرا گمراه کند و خدا آنچه خواهد میکند (اشاره بمسموم شدن آن حضرت بدست هارون است) عرض کردم: قربانت، مطلب چیست، فرمود: هر که در حق این پسر ستم کند و امامتش را پس از من انکار نماید، مانند کسی است که در حق علی بن ابیطالب ستم کرده و امانت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار نموده است، عرض کردم: بخدا که اگر خدا بمن عمری دهد حق او را تسلیمش کنم و بامامتش اقرار ورزم، فرمود: راست گفתי، ای محمد! خدا بتو عمر میدهد و تو هم حق او را تسلیمش میکنی و بامامت او و آنکه بعد از اوست اقرار میکنی، عرض کردم، بعد از او کیست؟ فرمود: پسرش محمد. عرض کردم: نسبت باو هم راضی و تسلیمم.

اشاره و نص بر ابی جعفر دوم امام نهم علیه السلام

1- یحیی بن حبیب گوید: کسی که (همراه رفقاییش) خدمت امام رضا نشسته بود، بمن خبر داد که چون همه از مجلس برخاستند حضرت بآنها فرمود: ابا جعفر (امام محمد تقی) را ملاقات کنید و باو سلام دهید و با او تجدید عهد کنید، چون آنها برخاستند، بمن متوجه شد و فرمود: خدا رحمت کند مفضل را، که بکمتر از این هم قناعت میکرد.

شرح_ از جمله اینکه حضرت در آخر روایت فرمود، ممکن است مقصود این باشد که مفضل درباره شناختن امام و تسلیم باو بعبارت و دستوری کمتر از این هم قناعت مینمود یعنی مقصود را میفهمید و اطاعت میکرد و این جمله تعریض و ملامت است نسبت ببعضی از حضار آنمجلس که مقصود آن حضرت را نفهمیدند و هنوز مردد بودند.

2- معمر بن خلاد گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی (راجع بامر امامت) گفت و سپس فرمود: شما چه احتیاجی باین موضوع دارید؟ این ابوجعفر است که او را بجای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته ام، ما خاندانی هستیم که خردسالانمان موبمواز بزرگسالان ارث میبرند.

3- محمد بن عیسی گوید: خدمت حضرت ابی جعفر ثانی (امام نهم) علیه السلام رسیدم و درباره موضوعاتی با من مناظره کرد، سپس فرمود: ای ابا علی! شک و تردید از میان برفت. پدرم جز من فرزندی ندارد (اگر پدر من هم مانند امامان سابق پسران متعدد میداشت ممکن بود، نسبت بتعیین امام از میان آنها شکی پدید آید).

4- حسین بن بشار گوید: ابن قیاما (واقفی مذهب) در نامه ای که به امام رضا علیه السلام نوشته میگوید: شما چگونه امامی هستید که فرزند ندارید؟! حضرت رضا مانند شخص خشمگین باو جواب داد، تو از کجا میدانی که من فرزند نخواهم داشت؟! بخدا که شب و روز نگذرد جز اینکه خدا بمن پسری عنایت کند که بسبب او میان حق و باطل را فیصل دهد.

5- ابن ابی نصر گوید: ابن نجاشی بمن گفت: امام بعد از امام تو کیست؟ من دلم میخواهد از خود او پرسشی تا بفهمم، من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و گزارش دادم. حضرت فرمود: امام پسر من است سپس فرمود: آیا کسی جرات دارد که بگوید: پسر من در صورتیکه اولادی نداشته باشد.

6- معمر بن خلاد گوید: پس از ولادت ابی جعفر علیه السلام خدمت حضرت امام رضا علیه السلام موضوعی مذاکره شد. حضرت فرمود: شما چه احتیاجی باین مطلب دارید، این ابو جعفر است که او را در جای خود نشانیده و قائم مقام خود کرده ام.

7- ابن قیامای واسطی، گوید: خدمت علی بن موسی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است (در یکزمان) دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آنها ساکت باشد (مانند امام حسین علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود) عرض کردم: اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد) و در آنزمان هنوز ابو جعفر علیه السلام برای او متولد نشده بود حضرت بمن فرمود: بخدا سوگند که خدا از من فرزندی بوجود میآورد که بوسیله او حق و اهل حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از

میان ببرد، پس بعد از یکسال ابو جعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما (راوی این حدیث) واقفی مذهب بوده است .

8- صنعانی گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که پسر کودکش ابی جعفر علیه السلام را آوردند فرمود: این همان مولودی است که مولودی پر برکت تر از او نسبت بشیعیان ما متولد نشده است .

9-صفوان بن یحیی گوید: بامام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خدا ابی جعفر علیه السلام را بشما بیخشد (درباره جانشینان) از شما میپرسیدیم، و شما می فرمودید: خدا بمن پسری عنایت میکند اکنون او را بشما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد، اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند، به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره بابی جعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود، عرض کردم: قربانت این پسری سه ساله است!! فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود (سه سال کمتر داشت) که به حجت قیام کرد.

شرح_ظاهر این روایت اینستکه: عیسی علیه السلام در سه سالگی برسالت مبعوث شده است، چنانچه سخن گفتن او پس از ولایت و زمانیکه در گهواره بوده صریح آیه قرآن کریمست و در روایتیکه بعد از این بیان میشود، نبوت او را در هفت سالگی بیان میکنند، و ممکن است مقصود این باشد که در هفت سالگی قیام بدعوت نموده ولی آثار و علائم نبوت قبلا در او ظاهر شده است .

10-معمر بن خلاد گوید: شنیدم اسماعیل بن ابراهیم بامام رضا علیه السلام میگفت: زبان پسر من لکنت و سنگینی دارد، فردا او را خدمت شما می فرستم تا دست به سرش بفرستید و برای او دعا کنی که او غلام شماسست، فرمود: او غلام ابی جعفر است، او را فردا نزد وی فرست .

11-محمد بن حسن بن عمار گوید: من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و هر خبریکه او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود، مینوشتم، روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم که ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد علی بن جعفر برجست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستشرا بوسید و احترامش کرد، ابو جعفر باو فرمود: ای عمو! بنشین، خدایت رحمت کند، او گفت: آقای من! چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی؟! چون علی بن جعفر بمسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کرده، می گفتند: شما عموی پدر او هستید و با او اینگونه رفتار می کنید؟! او دست بریش خود گرفت و گفت: خاموش باشید، اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و باو چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟! پناه بخدا از سخن شما، من بنده او هستم .

پدر خیرانی گوید: من در خراسان خدمت امام رضا علیه السلام بودم ، که مردی بآن حضرت گفت : آقای من ! اگر پیش آمدی کند، بکه بگرویم ، فرمود: پسر من ابی جعفر مثل اینکه گوینده سن ابی جعفر علیه السلام را برای امامت کم شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را برسالت و نبوت برگزید و صاحب شریعت تازه اش ساخت (یعنی کتاب بر او نازل کرد و اولوالعزمش قرار داد) در سنی کمتر از سن ابی جعفر علیه السلام .

اشاره و نص بر حضرت ابی الحسن ثالث امام دهم علیه السلام

1- اسماعیل بن مهران گوید: حضرت ابی جعفر (امام محمد تقی) علیه السلام ، دو مرتبه از مدینه بیغداد رفت ، هنگام رفتن نخستین ، بحضرت عرض کردم : قربانت گردم ، من در این راه بر شما نگرانم ، امر امامت پس از شما کیست ؟ حضرت با لبی خندان بمن متوجه شد و فرمود: آن غیبتی که گمان می کنی در اینسال نیست ، چون نوبت دوم آن حضرت ترا بسوی معتصم می بردند، نزدش رفتم و عرض کردم : قربانت گردم : شما بیرون میروید، امر امامت پس از شما با کیست ؟ حضرت بقدری گریست که ریشش تر شد، سپس بمن متوجه شد و فرمود: در اینسفر باید بر من نگران بود، امر امامت پس از من با پسر من علی است .

شرح_نوبت اول ماءمون عباسی امام جواد علیه السلام را از مدینه بیغداد طلبید و دخترش ام الفضل را به او تزویج کرد، حضرت همراه ام الفضل بمدینه بازگشت و پس از چندی ماءمون درگذشت و برادرش محمد معتصم جانشینش شد، او حضرت را از مدینه طلب کرد و به دست زوجه اش ام الفضل مسمومش نمود.

2- خیرانی از پدرش روایت کند که او گوید: بر در خانه امام جواد علیه السلام گماشته خدمتی بوده و احمد بن محمد بن عیسی ، هر شب هنگام سحر می آمد تا از وضع بیماری امام علیه السلام خبر گیرد، شخص دیگری هم بود که بعنوان رسول و فرستاده میان امام و پدرم رفت و آمد میکرد، چون او میآمد احمد میرفت و پدرم با او خلوت میکرد، شبی من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست ، پدرم با فرستاده خلوت کرد، احمد هم در اطراف مجلس گشت تا در گوشه ای که سخن آنها را میشنید بایستاد؟ فرستاده پدرم گفت : آقایبتو سلام میرساند و می فرماید من در میگذریم و امر امامت پسر من علی میرسد و او بعد از من بر گردن شما همان حق دارد که من بعد از پدرم بر شما داشتم ، سپس فرستاده برفت و احمد بجای خود بازگشت و پدرم گفت : او بتو چه گفت ؟ پدرم گفت : سخن خیری گفت ، احمد گفت : من سخن او را شنیدم پنهان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت .

پدرم باو گفت: این عمل که تو کردی، خدا بر تو حرام ساخته بود، زیرا خدایتعالی می فرماید: ((تجسس نکنید 12 حجرات)) اینک این گواهی را داشته باش، شاید روزی محتاجش شوی، مبادا تا وقتش رسد آنرا اظهار کنی.

چون صبح شد، پدرم موضوع گفته فرستاده را در ده ورقه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این را از شما مطالبه کنم مردم، آنرا باز کنید و مضموش را بمردم اطلاع دهید.

چون حضرت ابی جعفر علیه السلام درگذشت، پدرم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهار صد نفر بامامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤساء شیعه نزد محمد بن فرج (که از موثقین اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و امام دهم علیهم السلام بود) انجمن کرده، راجع باین امر گفتگو میکردند. محمد بن فرج پدرم نامه ای نوشت و او را از انجمن آنها نزد خود آگاه ساخت و نیز نوشت اگر بیم شهرت نبود، خودش هم با ایشان نزد او میآمد و از وی میخواست که به منزلش رود، پدرم سوار شد و نزد او رفت، دید مردم نزد او گرد آمده اند. آنها پدرم گفتند: درباره این امر چه میگوئی؟ پدرم بکسانیکه نامه ها نزدشان بود گفت: نامه ها را بیاورید، ایشان آوردند، پدرم گفت: اینست همان مطلبی که بآن ماء مور بودم، بعضی از آنها گفتند: ما دوست داشتیم که تو در این موضوع گواه دیگری هم میداشتی پدرم گفت: آنرا هم خدای عزوجل درست کرده است، این ابو جعفر اشعری است که به شنیدن این پیام گواهی میدهد و از او خواست که گواهی خود را بگوید: احمد انکار کرد که در این باره چیزی شنیده باشد پدرم او را بمباهله طلبید و ملزمش ساخت، آنگاه احمد گفت: من این پیام را شنیدم و این شرافتی بود که میخواستم بمردی از عرب برسد نه به عجم، پس همه آن جمعیت بحق معتقد شدند.

و در نسخه صفوانی است.

3- واسطی گوید: از احمد بن خالد خادم ابی جعفر علیه السلام شنیدم که آن حضرت او را بر این وصیت نوشته شده گواه گرفته است:

گواهی دهد احمد بن ابی خالد خادم ابی جعفر بر اینکه: ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام، او را گواه گرفت که او پسرش علی وصیت کرد درباره امور خودش و خواهرانش و نیز امر موسی را زمانیکه باو برسد. (امام نهم علیه السلام سه دختر و یک پسر دیگر بنام موسی مبرقع داشت که امر آنها را بامام دهم وصیت فرمود) و عبدالله بن مساور را سرپرست املاک و اموال و مخارج و بردگان و سایر ترکه خود نمود. تا زمانیکه علی بن محمد بالغ شود (این عمل از نظر تقیه بود و مقصود این است که بحد امامت برسد مرآت)، و آنگاه عبدالله بن مساور آنها را باو تحویل دهد تا او بکار خود و خواهرانش قیام کند و کار موسی را بخود او واگذارد تا او هم بعد از فوت علی النقی علی

السلام و ابن مساور، در کار خود مستقل شود و طبق شرط پدرشان راجع بصدقاتیکه میدهد قیام کند، بتاريخ روز یکشنبه سوم ذی الحجه سنه 220.

احمد بن ابی خالد گواهی را با دست خود نوشت و حسن بن محمد بن عبداللّه بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معروف به جوانی گواهی خود را مثل گواهی احمد بن ابی خالد در بالای این مکتوب نوشت و آنرا با دست خود هم نوشت، و نصر خادم هم گواهی داد و گواهی را با دست خود نوشت. (و اما در عظمت منزلت سرور ما حضرت موسی مبرقع برادر عظیم الشان امام هادی است که از کوفه به قم مهاجرت و آن شهر را مانند عمه ی بزرگوار خود حضرت معصومه سلام الله علیها به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم که در وجود پاک آن ها بود روشن و منور فرمودند)

اشاره و نص بر حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام

1-یحیی بن یسار قنبری گوید: حضرت ابوالحسن (امام علی النقی) علیه السلام چهار ماه قبل از وفاتش پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جماعتی از دوستان گواه گرفت.

2-علی بن عمر نوفلی گوید: در صحن منزل امام هادی علیه السلام خدمتش بودم که پسرش محمد از نزد ما گذشت. بحضرت عرض کردم: قربانت کردم، بعد از شما این صاحب ماست؟ فرمود: نه صاحب شما بعد از من حسن است.

3-عبدالله بن محمد اصفهانی گوید: امام هادی علیه السلام فرمود: ((صاحب شما بعد از من کسی است که بر من نماز خواند)) و ما تا آنروز ابا محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام را نمی شناختیم، (پس از وفات امام هادی علیه السلام) ابا محمد علیه السلام بیرون آمد و بر جنازه آن حضرت نماز خواند. (توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که امام دهم 4 فرزند پسر داشت که بزرگ ترین آن ها امام حسن عسکری بود که به نص خداوند و رسول او امام بود و سپس برادر گرامی او محمد که در زمان حیات پدر از دنیا رفت جلالت مقام او به قدری است که اهل سنت نیز به او احترام می گذارند و دیگر حسین که از بزرگان اهل اسلام بود و اما جعفر که به واسطه ادعاهای خلاف به جعفر کذاب مشهور شد و اما گروهی تصور نمودند که جناب محمد برادر بزرگ است و با فوت او امر بداء حاصل شده است درحالی که روایات معارض و نص صریح بر خلاف این برداشت آن ها گواهی می دهد)

4-انباری گوید: هنگام وفات ابی جعفر محمد پسر امام علی النقی علیه السلام حاضر بودم که ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام وارد شد، برای حضرت تختی گذاشتند و بر آن نشست و اهل بیتش گردش بودند و ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام در گوشه ای ایستاده بود، امام هادی علیه

السلام چون از تجهیز ابی جعفر فارغ شد، متوجه ابو محمد علیه السلام شد و فرمود: پسر جان! خدای تبارک و تعالی را شکر کن که نسبت بتو امری پدید آورد.

5- علی بن مهزیار گوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی کند و پناه میبرم بخدا مرجع کیست؟ فرمود: عهد امامت من متعلق بپسر بزرگترم میباشد.

6- علی بن عمر و عطار گوید: خدمت حضرت ابوالحسن عسکری (امام دهم) علیه السلام رسیدم، و هنوز پسرش ابو جعفر (محمد) زنده بود و من گمان میکردم او امامست، عرض کردم (قربانت) کدامیک از پسرانت را امام بدانم؟ فرمود: تا امر من بشما نرسد، هیچیک را بامامت مخصوص ندانید، عطار گوید: بعد (از وفات محمد مرآت) بحضرت نوشتم: امر امامت متعلق بکیست؟ حضرت برایم نوشت ((متعلق بپسر بزرگترم)) و ابو محمد (امام حسن عسکری) بزرگتر از ابی جعفر بود.

7- سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنها حسن بن حسن افضس است روایت میکنند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد در منزل حضرت ابوالحسن بودند و او را تعزیت میگفتند، در صحن منزل برای حضرت فراشی گسترده و مردم گردش نشسته بودند، که غیر از خادمان و مردم متفرقه، در حدود یکصد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش بودند ناگاه حضرت پسرش حسن بن علی را که با گریبان چاک زده آمد و در دست راستش ایستاد و ما او را نمیشناختیم، بعد از مدتی امام هادی علیه السلام باو متوجه شد و فرمود: پسر جان! خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد. جوان گریست و خدا را شکر کرد و انا لله و انا الیه راجعون گفت و فرمود: ((ستایش خدای را که پروردگار جهانیانست و من از خدا تمامیت نعمت او را نسبت به خود از ناحیه شما میخواهم و انا لله و انا الیه راجعون)) ما پرسیدیم او کیست؟ گفتند او حسن پسر امام هادی علیهما السلام است و او در آنوقت بنظر ما 20 سال یا اندکی زیادتتر داشت، در آنروز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی علیه السلام بامامت و جانشینی او اشاره فرمود.

8- ابو هاشم جعفری گوید: بعد از مردن ابو جعفر، پسر امام هادی علیه السلام، خدمت آنحضرت بودم، و با خود فکر میکردم و میخواستم بزبان آورم که: قصه ابو جعفر و ابو محمد (پسران امام هادی علیه السلام) مانند قصه ابوالحسن موسی بن جعفر و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیهم السلام است، زیرا بعد از ابو جعفر، امامت ابو محمد علیه السلام انتظار میرفت، (چنانچه بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیه السلام امام شد) ولی پیش از آنکه من چیزی بزبان آورم امام هادی علیه السلام بمن متوجه شد و فرمود: آری، ای اباهاشم! خدا را درباره ابو محمد علیه السلام بعد از ابو جعفر بدا حاصل شد نسبت بامری که برای او شناخته نبود، چنانچه برای او بدا حاصل شد درباره موسی علیه السلام بعد از وفات اسماعیل نسبت

بامری که بسبب آن حال او مکشوف گشت ، و این مطلب چنانستکه در خاطر تو گذشت ، اگر چه اهل باطل بدشان آید، پسر ابو محمد پس از من جانشین منست ، هر چه مردم احتیاج دارند، علمش نزد او و ابزار امامت همراه اوست .(پس این روایت مخدوش است در نظر نگارنده به واسطه ی عطف به ما سبق نشدن زیرا در نص به آن گونه که معرف بداء باشد خبری در دست نیست).

9- ابوبکر فهفکی گوید: امام هادی علیه السلام بمن نوشت که : پسر ابو محمد، از نظر غریزه خیر خواهترین افراد آل محمد و از نظر حجت و برهان معتبرترین ایشانست ، او پسر بزرگتر و جانشین منست رشته ها و احکام امامت باو میرسد، پس هر چه میخواهی از من بپرسی از او بپرس که تمام احتیاجات شما نزد اوست (نه نزد پسر دیگرم جعفر)،

10- شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی علیه السلام بمن نوشت : تو میخواستی بعد از وفات ابی جعفر راجع بجانشین امام بپرسی ، و از آنجهت در اضطراب بودی ، غم مخور، زیرا خدای عزوجل (((هیچ مردمی را پس از آنکه هدایتشان کرده گمراه نکند تا چیزهائی را که باید از آن بپرهیزند، برایشان بیان کند 114 سوره 9))) صاحب تو بعد از من پسر ابو محمد است ، هر چه احتیاج دارید نزد اوست (هر چه میخواهید از او بپرسید) خدا آنچه را خواهد مقدم دارد و آنچه را خواهد مؤخر گذارد (و خودش فرماید) (((هر آیه ای را که نسخ کنیم یا بتأخیر اندازیم ، بهتر از آن یا مانند آنرا بیاوریم 106 سوره 2))) آنچه برای صاحب خرد بیدار مطلب را روشن کند و بس باشد نوشتیم .

11- داود بن قاسم گوید: شنیدم امام هادی علیه السلام می فرمود: جانشین بعد از من حسن است چگونه خواهد بود حال شما نسبت بجانشین بعد از این جانشین ؟ عرض کردم برای چه ، خدایم قربانت گرداند؟ فرمود: زیرا شما خودش را نمی بیند و برای شما روا نیست نامش را ببرید، عرض کردم : پس چگونه از او یاد کنیم ! فرمود: بگوئید: حجت از آل محمد علیه السلام .

اشاره و نص بر صاحب خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه و علیه السلام

توضیح_مقصود از خانه ، خانه پدر و جد آن حضرت است که در آنجا غایب گشته است و چون تصریح به اسم آن حضرت جایز نبوده با کلمه (صاحب الدار صاحب خانه) به آن حضرت اشاره می کرده اند.

1-محمد بن علی بن بلال گوید: از جانب امام حسن عسکری ، دو سال پیش از وفاتش پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد، بار دیگر سه روز پیش از وفاتش ، پیامی رسید و از جانشین بعد از خود به من خبر داد.

2- ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش از شما باز می‌دارد، اجازه می‌فرمائید از شما سؤال کنم؟ فرمود، بپرس، عرض کردم: آقای من! شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری، عرض کردم: اگر برای شما پیش آمدی کند، در کجا از او بپرسم؟ فرمود: در مدینه از آنجا بشنود و ممکن است مقصود از مدینه همان شهر سامره باشد.

3- عمر و اءهوازی گوید: امام حسن عسکری پسرش را به من نشان داد و فرمود، این است صاحب شما بعد از من.

4- حمدان قلانسی گوید: به عمری (به فتح عین نامش عثمان بن سعید است و او اولین کس از نواب اءربعه امام زمان علیه السلام است) گفتم: امام حسن عسکری در گذشت، به من گفت: او در گذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردش به این حجم است و با دست اشاره کرد. (یعنی سالم و تندرست و در پناه خداست)

شرح_ علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: یعنی انگشت ابهام و سبابه از هر دو دست را گشود و میان آنها را باز کرد تا اشاره به اندازه حجم گردن آن حضرت کند، چنانچه در میان عرب و عجم مرسومست و مقصودش این است که گردن آن حضرت قوی و زیباست (و ممکن است با همین اشاره سن آن حضرت را هم تا حدی معین کرده باشد).

5- احمد بن عبدالله گوید: چون زبیری ملعون کشته شد، از طرف امام حسن عسکری علیه السلام چنین جملاتی صادر شد: (((این است کیفر کسیکه بر خدا نسبت به اولیانش گستاخی کند، گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و بدون نسل می‌مانم، چگونه نیروی حق را درباره خود مشاهده کرد؟!)) و برای آن حضرت در سال 256 پسری متولد شد که نامش را (((م ح م د))) گذاشت.

شرح_ زبیری لقب یکی از اشقیاء زمان آن حضرت و از اولاد زبیر بوده است که آن حضرت را تهدید به قتل می‌کرده و خدا او را به دست خلیفه وقت یا دیگری کشته است، بعضی آن را به فتح ((ز)) و کسر ((ب)) قراءت کرده اند که بدون یاء نسبت، به معنی مرد زیرک و مکار است و گفته اند: مقصود خود مهتدی عباسی است که به دست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حروف اسم مبارک امام زمان علیه السلام که همانم جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به جهت این است که نام او را بردن جایز نیست. و اما راجع به سال ولادت آن حضرت که در این روایت 256 ذکر شده است، خود مرحوم کلینی در باب مولد امام علیه السلام در سال 255 ذکر می‌کند، ولی این یک سال اختلاف به جهت این است که چون هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول بوده بعضی همان سال را سال اول هجری دانسته و

بعضی هجرت را از محرم سال بعد به حساب آورده اند، چنانچه هجرت شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام را هم بعضی به سال 60 و بعضی به سال 61 گفته اند.

6- ضواء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل، می کند که: به سامرا آمدم و بدر خانه امام حسن عسکری علیه السلام چسبیدم، حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم فرمود: پس دربان ما باش، من همراه خادمان در خانه حضرت بودم، گاهی می رفتم، هر چه احتیاج داشتند از بازار می خریدم، و زمانیکه در خانه، مردها بودند، بدون اجازه وارد می گشتم.

روزی (بدون اجازه) بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود، ناگاه در اتاق حرکت و صدائی شنیدم، سپس به من فریاد زد: بایست، حرکت مکن: من جرات در آمدن و بیرون رفتن نداشتم، سپس کنیزکی که چیز سرپوشیدنی همراه داشت، از نزد من گذشت: آنگاه مرا صدا زد که در آی، من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد، کنیز نزد حضرت بازگشت، حضرت به کنیز فرمود: از آنچه همراه داری، روپوش بردار، کنیز از روی کودک سفید و نیکو روی پرده برداشت، و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد، دیدم موی سبزی که بسیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روئیده است، پس فرمود: این است صاحب شما و بکنیز امر فرمود که او را ببرد، سپس من آن کودک را ندیدم، تا امام حسن علیه السلام وفات کرد

ذکر نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند

1- حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) رحمه الله نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکری) از شیخ پرسم، من به او گفتم، ای با عمرو! من می خواهم از شما چیزی پرسم که نسبت به آن شک ندارم، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچگاه از حجت خالی نمی ماند، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و مانند آن به ظهور می رسد) و چون آن روز برسد، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنگاه کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودش ندهد (سوره 7)) و ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد. چگونه مردگان را زنده می کند ((فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود (سوره 260)))).

و ابو علی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم، با که معامله کنم؟ یا (پرسید احکام دینم را) از که بدست آورم؟ و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمری مورد

اعتماد من است آنچه از جانب من به تو رساند: حقیقه از من است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول منست، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابو علی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه از جانب من به تو رسانند، حقیقه از جانب من رسانیده اند و هر چه به تو گویند، از من گفته اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند، این سخن دو امامست که درباره شما صادر شده.

ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد، آنگاه گفت: حاجتت را بپرس، گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ئی؟ گفت: آری به خدا، گردن او این چنین بود و با دست اشاره کرد. (به حدیث 857 رجوع شود) گفتم: یک مسأله دیگر باقی مانده، گفت: بگو، گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که نا او را بپرسید، و من این سخن از پیش خود نمی گویم، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن خود آن حضرت علیه السلام است، زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در 12 رجب 256 خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب) آن را برده و خورده است و عیالش در به در شده اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها برساند. و چون اسمش در زبانها افتاد، تعقیبش می کنند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگهدارید.

کلینی رحمه الله گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته به من گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.

2- محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیر مردترین اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله در عراق بود، گفت آن حضرت را میان دو مسجد (مکه و مدینه یا مسجد کوفه و سهله یا مسجد سهله و صعصعه) دیدم و او هنوز کودکی نابالغ بود.

3- موسی بن محمد گوید: حکیمه دختر محمد بن علی (امام جواد) علیها السلام که عمه پدر آن حضرت است به من گفت که خود او آن حضرت را در شب ولادتش و هم بعد از آن دیده است.

شرح - علامه مجلسی در ص 240 مرآت العقول کیفیت ولادت آن حضرت و دیدن حکیمه آن مولود مسعود را به تفصیل بیان می کند.

4- فلانسی گوید، به عمری گفتم: امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، گفت او در گذشت، ولی در میان شما کسی را که گردش این چنین است جانشین گذاشت و با دست خود اشاره کرد (به حدیث 857 رجوع شود)

5-فتح گوید: از ابا علی بن مطهر شنیدم نقل می کرد که خود او آن حضرت را دیده و قامتش را برای او وصف کرده است .

6-کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری گوید: من با ابراهیم روی کوه صفا ایستاده بودم ، آن حضرت علیه السلام آمد و بالای سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را بدست گرفت و با او مطالبی گفت .

7-عبدالله بن صالح گوید که خود او آن حضرت را نزد حجر الاسود دید و مردم (برای بوسیدن حجر) نزاع و کشمکش داشتند، و آن حضرت می فرمود: به این موضع ماءمور نشده اند (بلکه اگر بوسیدن بدون مزاحمت ممکن شد باید ببوسند، وگرنه به اشاره با دست اکتفا کنند).

8-احمد بن ابراهیم بن ادريس گوید: پدرم می گفت : من آن حضرت را بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سن نزدیک بلوغ دیدم و دست و سرش را بوسیدم .

9-احمد بن نصر گوید: نزد قنبری خادم حضرت رضا علیه السلام که از اولاد قنبر بزرگ (غلام امیرالمؤمنین علیه السلام) است ، سخن از جعفر بن علی (جعفر کذاب) به میان آمد، او وی را نکوهش کرد، من گفتم غیر او کسی از نسل امام نیست ، مگر تو کسی را دیده ئی؟! گفت : من ندیده ام ولی غیر من دیده است ، گفتم : که او را دیده است ؟ گفت : جعفر دو مرتبه او را دیده و او را داستانی است .

شرح آن داستان اینست که : قنبری گوید، هنگامیکه جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام عسکری علیه السلام نزاع و جدال می کرد، امام عصر عج از جای نامعلومی ظاهر شد و فرمود: ای جعفر! چرا متعرض حقوق من می شوی ؟ او متحیر و مبهوت گشت و آن حضرت هم غایب شد. سپس جعفر هر چند میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جده آن حضرت ، مادر امام حسن عسکری وفات کرد، خودش دستو داده بود که او را در همانخانه دفن کنند، ولی جعفر با ایشان ستیزه می کرد و می گفت ؟ این خانه منست و نباید دیگری در آن دفن شود، ناگاه حضرت ظاهر شد و به او فرمود: ای جعفر: این خانه از تو است؟! سپس غایب شد و دیگر او را ندیدند مرآت ص 241.

10-ابی محمد و جنانی گوید: کسی که آن حضرت را دیده بود به من خبر داد که آن حضرت ده روز پیش از حادثه (وفات امام یازدهم علیه السلام) از خانه بیرون آمد می فرمود: بار خدایا تو میدانی که اینجا (سامره که وطن پدر و جد من است) دوست ترین بلاد است نزد من ، اگر مرا نمی رانند یا سخنی به این مضمون .

11-علی بن قیص از قول یکی از پاسبانهای عراق نقل می کند که به همین تازگی (بعد از وفات امام عسکری علیه السلام) سیماء را در سامرا دیدم که در خانه امام عسکری علیه السلام را شکسته بود، امام دوازدهم علیه السلام با طبرزینی که در دست داشت ، جلو او در آمد و

فرمود: در خانه من چه می کنی؟ سیماء گفت: جعفر عقیده دارد که پدر شما مرده و فرزند ندارد، اگر خانه شماست، من بر می گردم و سپس از خانه بیرون رفت.

علی بن قیس گوید: سپس یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من راجع به این خبر از او پرسیدم، به من گفت: کی به تو این خبر را گفته است؟ گفتم: یکی از پاسبانهای عراق، گفت: چیزی از مردم پنهان نمی ماند.

شرح_سیماء نام ماءمور خلیفه بوده است که برای تحقیق از حال فرزند امام عسکری علیه السلام یا برای ضبط اموال آن حضرت برای جعفر فرستاده شده بود، و ممکنست از طرف خود جعفر ماءمور شده باشد.

12- عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را به من نشان داد و فرمود: این است صاحب شما.

نهی از نام بردن آن حضرت

1- داود بن قاسم جعفری گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی) علیه السلام می فرمود: جانشین پس از من حسن است، حال شما چگونه خواهد بود، نسبت به جانشین بعد از آن جانشین؟ عرض کردم: برای چه، خدایم قربانت کند؟ فرمود: زیرا شما خود او را نمی بینید و برای شما روانیست که او را بنامش یاد کنید، عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلوات الله علیه و سلامه (بشماره 853 رجوع شود).

2- ابو عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما (شیعیان) بعد از وفات ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از من خواست که راجع به اسم و مکان آن حضرت بپرسم، جواب آمد که: اگر اسم را به آنها بگوئی، فاش می کنند، و اگر مکان را بدانند، نشان می دهند.

شرح_ابو عبدالله صالحی از جمله نواب اربعه معروف نیست، پس ممکن است که سؤال او بتوسط یکی از نواب اربعه بوده و یا خود او هم سفارت و نیابتی داشته است.

3- ریان بن صلت گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که چون راجع به قائم سؤال شد، فرمود: شخصش دیده نشود و نامش برده نشود.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: نام صاحب الامر را جز کافر نبرد.

شرح_از علتی که در روایت دوم ذکر شد، پیداست که نهی از بردن نام آن حضرت مخصوص به زمان غیبت صغری بوده و برای این است که نامش در افواه نباشد و دشمنان در جستجوی او بر نیایند ولی علامه

مجلسی (رحمه الله علیه) اخبار دیگری هم نقل می کند که تا زمانیکه ظهور نکند و زمین را پر از عدل و داد نفرماید، ذکر نامش روا نیست و خود مجلسی در ص 240 مرآت می گوید: ولا یوب ان الا- حوط ترک التسمیه مطلقا ((شکی نیست که احتیاط اینست که تا آن حضرت غایب است نامش را نبرند)) (ولی به نظر ما جز تعبد دلیل محکمی بر این قول نمی توان یافت، زیرا نامیدن آن حضرت را به اءلقابی مانند، حجت، ولی عصر، امام زمان و ده ها لقبی که در دعای ندبه و امثال آن وارد شده مانعی ندارد و از نظر استدلال فرقی میان این القاب و کله ((م ح م د)) دیده نمی شود و نامیدن پدر آن حضرت را به کنیه ((ابو محمد)) در این روایات ذکر شده بود و نیز از لحاظ علتی که در روایت دوم ذکر شد، فرقی میان القاب و نام نیست بلکه آن القاب بیشتر دشمنان را تحریک می کند و به فکر جستجو می اندازد). (و نگارنده کلام حضرت علامه مجلسی را می پذیرد زیرا در آن مستند به دلیلی قاطع نیست)

باب نادرست درباره غیبت

1- امام صادق علیه السلام فرمود: زمانیکه بندگان به خدای عزوجل ذکر نزدیکترند و خدا از ایشان بیشتر راضی است، زمانه است که حجت خدای عزوجل از میان آنها مفقود شود و آشکار نگردد و جای او را هم ندانند و از طرفی هم بدانند که حجت و میثاق خدای جل ذکوه باطل نگشته و از میان نرفته است (فضیلت این زمان برای بندگان، از این جهت است که شخص امام و معجزات او را به چشم نمی بینند و تنها از روی تفکر و تامل در آثار و پراهمین به وجود او معتقد می شوند و شبهات و وسوس شیاطین جن و انس هم در آن زمان بسیار است) در آن حال در هر صبح و هر شام به انتظار فرج باشید (و با این عمل غم و اندوه را از خود بزدائید و چون وقت ظهور معلوم نیست. همیشه احتمال آن می رود، و امید و نشاط شما را زنده نگه می دارد، از رحمت خدا مایوس نباشد) زیرا سخت ترین موقع خشم خدا بر دشمنانش زمانی است که، حجت او از میان بندگان مفقود باشد و آشکار نشود، و خدا می داند که اولیانش (در زمان غیبت امام هم) شک نمی کنند و اگر میدانست شک می کنند، چشم به هم زدنی حجت خود را از ایشان پنهان نمی داشت، و ظهور امام جز بز سر بدترین مردم نباشد (یعنی برای از بین بردن آنها و جایگزینی عدل و داد است. یا آنکه غضب خدا در زمان غیبت مخصوص مردم بداست ولی نسبت به مؤمنین رحمت و ثواب است). (و این فراز که خدا می داند که اولیا او در غیبت امام زمان در وجود او شک نمی کنند از عظمت این روایت و از معجزات ذات اقدس الهی است)

2- عمار ساباطی گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: کدامیک از ایندو بهتر است؟: عبادت پنهانی با امام پنهان از شما خانواده در زمان دولت باطل یا عبادت در زمان ظهور و دولت حق با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمار! بخدا که صدقه دادن آشکارا بهتر است، و همچنین بخدا

عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و ترس شما از دشمن و در حال صلح با دشمن (و تقیه از او مانند دوران ائمه بعد از امام حسین علیهم السلام) بهتر است از کسیکه عبادت کند خدای عزوجل ذکره را در زمان ظهور حق با امام بر حق آشکار و در زمان دولت حق. عبادت با ترس و در زمان دولت باطل مانند عبادت در زمان امنیت و دولت حق نیست (مانند زمان پیغمبر و زمان ظهور امام عصر صلی الله علیه و آله زیرا عبادت پنهانی علاوه بر مشقت و صعوبتش از ریا و سمعه دورتر و با خلاص و تقرب نزدیکتر است).

و بدانید هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را در وقتش بجماعت گزارد و از دشمنش پنهان کند و آنرا تمام و کامل بجا آورد، خدا برای او ثواب پنجاه نماز واجب بجماعت گزارده بنویسد و کسیکه از شما نماز واجبش را فردی و در وقتش بخواند و درست و کامل بجا آورد، و از دشمنش پنهان کند، خدای عزوجل ثواب بیست و پنج نماز واجب فردی برایش بنویسد، و هر کس از شما که یک نماز نافله را در وقتش بخواند و کامل ادا کند، خدا برای او ثواب ده نماز نافله بنویسد. و آنکه از شما کار نیکی انجام دهد، خدای عزوجل برای او بجای آن بیست حسنه بنویسد و حسنات مؤمن از شما را خدای عزوجل چند برابر کند، اگر حسن عمل داشته باشد و نسبت بدین و امام و جان خود بتقیه معتقد باشد و زبان خود را نگه دارد، همانا خدای عزوجل کریمست.

من عرض کردم قربانت کردم، به خدا که شما مرا بعمل تشویق فرمودی و برانگیختی، ولی من دوست دارم بدانم دلیلش چیست که اعمال ما از اعمال اصحاب امامیکه آشکار باشد، در زمان دولت حق بهتر است، با وجود اینکه همه یک دین داریم؟ فرمود: زیرا شما در وارد شدن بدین خدای عزوجل و انجام دادن نماز و روزه و حج و هر کار خیر و دانشی بر ایشان سبقت دارید، و نیز نسبت بعبادت خدای عزوجل ذکره در پنهانی از دشمن با امام پنهان سبقت دارید، در حالیکه مطیع او هستید و مثل او صبر می کنید، و در انتظار دولت حق می باشید، و درباره امام و جان خود از سلاطین ستمگر ترس دارید، حق امام و حقوق خود را در دست ستمگران می بینید که از شما باز می گیرند و شما را بکسب و زراعت در دنیا و طلب روزی ناچار می کنند، علاوه بر موضوع صبر شما نسبت بدین و عبادتتان و اطاعت از امام و ترس از دشمنتان، بدینجهاتست که خدای عزوجل ثواب اعمال شما را چند برابر فرموده است، گوارا باد بر شما.

عرض کردم: قربانت کردم، پس در صورتیکه ما در زمان امامت شما و فرمانبرداری از شما نیکوکارتر و با ثواب بیشتر از اصحاب دولت حق و عدالت باشیم، شما عقیده ندارید (آرزو نکنیم) که ما از اصحاب حضرت قائم باشیم و حق ظاهر شود؟ فرمود: سبحان الله!! شما دوست ندارید که خدای تبارک و تعالی حق و

عدالت را در بلاد ظاهر کند؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دل‌های پراکنده الفت دهد؟ و مردم خدا را در روی زمینش نافرمانی نکنند؟ و حدود خدا در میان خلقتش اجرا شود و خدا حق را باهالش برگرداند تا حق آشکار شود و از ترس هیچیک از مردم حق پوشیده نگردد، (اینها نتایجی است بسیار بزرگ و سودمند برای همگان که از ظهور امام زمان و برقراری دولت حق بدست می‌آید و چگونه می‌شود که مسلمان این آرزو را نداشته باشد) هان بخدا، ای عمار! هر کدام از شما (شیعیان) بر این حالیکه اکنون دارید (عبادت با خوف و تقیه) بمیرد از بسیاری از شهداء بدر واحد بهتر و برتر است، پس مژده باد شما را.

3- ابی اسحاق گوید: جمعی از موثقین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند که شنیدیم امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش چنین می‌فرمود: بار خدایا من میدانم که بساط علم و دانش برچیده نمیشود و مایه هایش از میان نمی‌رود (یعنی هیچگاه روی زمین را کفر و ضلالت محض فرا نمی‌گیرد و همیشه کم و بیش آثاری از توحید و هدایت یافت میشود) و میدانم که تو روی زمینت را از حجتی بر خلق خالی نسازی که او یا آشکار باشد و فرمانش نبرند (مانند امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام در دوران خلافت خود) و یا ترسان و پنهان (مانند امام زمان علیه السلام) تا حجت تو باطل نگردد (و مردم بر تو حجت نداشته باشند) و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان فرمودی گمراه نشوند، ولی آنها کجایند و چقدر؟ ایشان از لحاظ شماره بسیار اندک و از لحاظ ارزش نزد خدای جل ذکره بسیار بزرگند، ایشان پیرو پیشوایان دین و امامان رهبرند. همان امامانی که به آدابشان پرورش یافته و براه آنها رفته اند.

اینجاست که علم و دانش ایشانرا بحقیقت ایمان آگاه ساخته و روحشان ندای پیشوایان دانش را لبیک گوید و همان احادیثی که بر دیگران مشکل آید برای ایشان دلنشین باشد و آنچه تکذیب کنندگان، از آن وحشت دارند و متجاوزان سرباز می‌زنند انس و الفت دارند. آنها پیرو دانشمندانند، برای اطاعت خدای تبارک و اولیائش با اهل دنیا معاشرت کنند و نسبت بدین و برای ترس از دشمن خویش تقیه را آئین خود سازند، روحهای ایشان بمقام بالا مربوط است و دانشمندان و پیروانشان در زمان دولت باطل لال و خاموشند و همیشه بانتظار دولت حق نشسته اند، خدا هم با کلمات خود (ائمه یا آیات قرآن و یا تقدیر خود) حق را ثابت کند و باطل را از میان ببرد.

های: های، خوشا بحالشان که در زمان صلح و آرامش بر دینشان شکیبائی ورزیدند، هان از اشتیاق بدیدارشان در زمان ظهور دولتشان، خدا ما و ایشان و پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع خواهد کرد.

شرح_ از جمله اول خطبه شریفه پیداست که خدای قادر و مهربان هیچگاه روی زمین را از وجود حجت و رهبر آثار علم و هدایت خالی نمیگذارد، منتهی علم و هدایت شدت و ضعف دارد و امام و رهبر ظاهر و غایب میشود، مخالفین شیعه میگویند، امام غائب که ممکن نباشد از او اخذ مسائل دینی کرد، چه ثمری دارد ولی جوابش اینستکه: همان اعتقاد بوجود امام و حجت خدا امریست مطلوب و رکنی از ارکان دین است، مانند اشخاصی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و آن حضرت را ندیدند ولی بوجودش اعتقاد داشتند مانند نجاشی و او ایس قرنی از اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی است فرموده است: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة ((کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است)) شیعه میگوید، مراد بامام زمان در این دوران، حجه بن الحسن حضرت مهدی علیه السلام است، عامه میگویند: مراد بامام زمان هر سلطان و زمامداریست که بر مردم حکومت کند، چه عادل باشد یا فاسق ولی سخافت و زشتی سخن ایشان بر هیچ خردمندی پوشیده نیست، زیرا شناختن سلطان ظالم چه تاءثیری در ایمان و عقاید دارد تا کسی که او را نشناخت و مرد، چون، مردم زمان جاهلیت باشد، بعضی دیگر گفته اند، مراد بامام زمان قرآنست ولی جوابش اینستکه قرآن که در هر زمانی فرق نمیکند تا هر قرآنی امام مردم زمان خود باشد، علاوه بر اینکه اگر مقصود از معرفت قرآن شناختن و یاد گرفتن کلمات و آیات آن باشد، بسیاری از مسلمین که سواد ندارند جزء کفار محسوب خواهند شد و اگر مقصود تصدیق و عقیده بقرآن باشد، ما با شما هم عقیده ایم یعنی قرآن را قبول داریم و نباید بر ما طعنه زنید، اما پیداست که همان جواب اول بقدری محکم و متین است که نوبت را باین جواب نمیدهد.

در امر غیبت

1-یمان تمار گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، به ما فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است، هر که در آن زمان دینش را نگه دارد مانند کسی است که درخت خارقتاد را با دست بتراند ((قتاد درختی است که خوار بسیار دارد و کارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش با این طریق است که با یک دست را بالای شاخه محکم گرفته با دست دیگر تا پایین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت)) سپس فرمود: اینچنین و با اشاره دست مجسم فرمود کدامیک از شما میتواند خار آن درخت را بدستش نگهدارد، سپس لختی سربزیر انداخت و باز فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است، هر بنده ئی باید از خدا پروا کند، و بدین خود بچسبد.

2-علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کند که فرمود: هرگاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود((مراد به هفتمین خود آن حضرت و مراد به فرزند پنجم حضرت صاحب الامر علیه السلام است و گویا تعبیر به این جمله به واسطه اشاره و تعریض به طایفه واقفی است که

امام هفتم را صاحب غیبت می دانند و به پنج امام بعد از وی معتقد نیستند)) خدا را، خدا را، نسبت بدینتان مواظب باشید، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند، پسر جان ((در عرب رسم است که به برادر کوچک تر از نظر تطف و مهربانی بنی (پسر جان) می گویند و ممکن است خطاب به همه فرزندان در حضور برادرش بوده است)) ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدین بامامت هم از آن برگردند، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عزوجل که خلقتش را بوسیله آن بیازماید، اگر پدران و اجداد شما (امامان و پیغمبران پیشین) دینی درست تر از این دین سراغ داشتند، از آن پیروی میکردند (پس اگر دیگران بواسطه طول غیبت امام از دین برگشتند شما ثابت و پا برجا باشید) من عرض کردم: آقای من! پنجمین فرزند هفتمین کیست؟ فرمود. پسر جان! عقل شما از درک آن کوچکتر و مغز شما از گنجایش آن تنگتر است ولی اگر زنده باشید بدان خواهید رسید.

3-مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: بپرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن (خصوصیات امر امام دوازدهم علیه السلام) همانا بخدا که امام شما سالهای سال از روزگار این جهان غایب شود و هر آینه شما در فشار آزمایش قرار گیرید تا آنجا که بگویند: امام مرد، کشته شد، بکدام دره افتاد ولی دیده اهل ایمان بر او اشک بارد، و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا متزلزل و سرنگون شوید، و نجات و خلاصی نیست، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و بوسیله روحی از جانب خود تقویتش نموده، همانا دوازده پرچم مشتبّه برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود (حق از باطل شناخته نشود).

مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چکنیم؟ حضرت بشعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود: ای ابا عبدالله: این آفتابرا مبینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: بخدا امر ما از این آفتاب روشنتر است (یعنی علوم و معجزات و اخلاق و کمالات امام زمان علیه السلام برای راهنمایی مردم بحق از آفتاب روشن تر است).

4-سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا صاحب الامر علیه السلام شباهتهائی بجناب یوسف علیه السلام دارد، بحضرت عرض کردم: گویا امر زندگی یا امر غیبت آن حضرت را یاد میکنید، فرمود: خوک صفتان این امت چه چیز را انکار میکنند؟! همانا برادران یوست نوادگان و فرزندان پیغمبران بودند و با او (در مصر) تجارت و معامله کردند و سخن گفتند، بعلاوه ایشان برادر او و او برادر ایشان بود، با وجود این همه او را نشناختند تا آنکه خودش گفت: ((من یوسفم و این برادر منست)) پس چرا لعنت شدگان این امت انکار میکنند

که خدای عزوجل در یکزمانی با حجت خود همان کند که با یوسف کرد. (یعنی او را تا مدتی غایب کند که چون او را ببینند نشناسند).

همانا یوسف سلطان (مشهور و مقتدر) مصر بود و فاصله میان او و پدرش 18 روز راه بود، اگر میخواست پدرش را بیآگاهاند میتوانست، ولی یعقوب و فرزندان او پس از دریافت مژده یوسف، فاصله میان ده خود و شهر مصر را در مدت نه روز پیمودند. پس این امت چرا انکار میکنند که خدای جل و عز با حجت خود همان کند که با یوسف کرد، بطوریکه او در بازارهای ایشان راه رود و پای فرش آنها گذارد (با وجود این او را نشناسند) تا خدا درباره او اجازه دهد، چنانکه بیوسف اجازه فرمود و آنها گفتند همین تو خود یوسف هستی؟! گفت: من یوسفم.

5- زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است، عرض کردم: چرا؟ فرمود: میترسد و با دست اشاره بشکم خود کرد (یعنی می ترسد شکمش را پاره کند) سپس فرمود: ای زراره! اوست که چشم برافش باشند، و اوست که در ولادتش تردید شود: برخی گویند: پدرش بدون فرزند مرد، و برخی گویند: در شکم مادر بود (که پدرش وفات یافت و سپس هم بدینا آمد) و برخی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش باشند ولی خدای عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید))) در زمان (غیبت) است ای زراره که اهل باطل شک می کنند، زراره گوید: من عرض کردم، قربانت، اگر من به آن زمان رسیدم چکار کنم؟ فرمود: ای زراره: اگر به آن زمان رسیدی، با این دعا از خدا بخواه: ((خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خودت را به من بشناسانی، من رسالت را بشناسم خدایا تو پیغمبرت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن بشناسانی، من حجت ترا بشناسم خدایا حجت خود را بمن بشناسان، زیرا اگر تو حجت را بمن بشناسانی، از طریق دینم گمراه میشوم.

سپس فرمود: ای زراره! بناچار جوانی در مدینه کشته می شود، عرض کردم: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی کشند؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند، آن لشکر می آید تا وارد مدینه می شود و آن جوان را می گیرد و می کشد، پس چون او را از روی سرکشی و جور و ستم بکشند، مهلتشان بسر آید، در آن هنگام امید فرج داشته باش انشاء الله (مقصود از این جوان گویا همان نفس زکیه است که در علائم ظهور روایت شده است). (و تو ای مخاطب ارجمند تعبیر نگارنده از بنی امیه همانا همه دشمنان محمد و آل محمد هستند در هر لباس که باشد مشرک، کافر، ناصبی، به ظاهر شیعه مانند مامون و ...)

6- عبید بن زرارہ گوید: شنیدم امام صادق علیہ السلام می فرمود: مردم امام خود را نیابند ولی امام در موسم حج حاضر شود و مردم را ببیند ولی آنها او را نبینند.

7- اصبع بن نباته گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیہ السلام آمدم و دیدم آن حضرت متفکر است و زمین را خط میکشد، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چرا شما را متفکر می بینم و زمین خط میکشی، مگر بآن (خلافت در روی زمین) رغبت کرده ای؟ فرمود: نه، بخدا، هرگز روزی نبوده که بخلافت یا بدنیا رغبت کنم، ولی فکر می کردم درباره مولودیکه فرزند یازدهم من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنانکه از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و سرگردانی است که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال، عرض کردم: این امر شدنی است؟! فرمود: آری چنانکه خود او خلق شدنی است (غیبتش هم قطعی و مسلم است) ولی ای اصبع تو کجا و این امر؟ آنها (که زمان غیبت را درک میکنند) نیکان این امت هستند که با نیکان این عترت (یعنی با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) خواهند بود، عرض کردم: پس از آن چه میشود؟ فرمود: پس از آن هر چه خدا خواهد می شود، همانا خدا را، بداهای و اراده های و غایات و پایانه است.

شرح راجع بمدت غیبت که در این روایت بطور تردید بیان شده است، علامه مجلسی (رحمه الله علیه) میگوید: ممکن است مقصود این باشد که در مقدار غیبت امام بدا حاصل شده است، چنانچه در آخر روایت می فرماید، فان لله بداءات و ممکن است بیان مقدار سرگردانی و عدم تعیین تکلیف باشد و استقرار غیبت پس از آن مدت باشد و از محدث استرآبادی (رحمه الله علیه) نقل میکند که مراد این است که آحاد مدت غیبت شش است و ظهور آن حضرت در هفتمین است و کلمه ((نیکان این عترت)) اشاره بر جعت ائمه دیگر دارد و بداهای خدایتعالی مربوط بامتداد غیبت و زمان ظهور آنحضرتست که بواسطه مصالح بزرگی که برخی از آنها بعدا ذکر میشود، از خلق پنهان شده است، و اراده های او از لحاظ اظهار و پنهان داشتن از خلق و غیبت و ظهور آن حضرتست، و غایات منافع و مصالحی است که در این امور است و نهایات از نظر پایان غیبت آن حضرتست از لحاظ آنچه از نظر بدا برای مردم ظاهر می شود.

(و از کلام مولانا المظلوم علی علیه السلام معلوم می شود عجایب عظیم خداوند در غیبت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف)

8- جمعروف بن خربوذ گوید امام باقر علیہ السلام فرمود: ما ائمه مانند اختران آسمانیم که هرگاه اختری غروب کند، اختر دیگری طالع شود، (هرگاه امامی از دنیا برود، امامی دیگر جانشین شود) تا

زمانیکه با انگشت اشاره کنید و گردن بسویش کج کنید (یعنی تقیه را ترک کنید و امر امامتش را شهرت دهید) خدا اخترش را از شما پنهان کند و فرزندان عبدالمطلب مساوی شوند و امام از غیر امام شناخته نشود، پس چون اختر شما طالع شد، (امامتان ظاهر شد) پروردگارتانرا سپاس گوئید.

9- زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا برای حضرت قائم علیه السلام پیش از آنکه ظهور کند غیبتی است، عرض کردم: برای چه؟ فرمود: زیرا او میترسد و با دست اشاره به شکمش فرمود یعنی از کشته شدن می ترسد.

10- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر خبر غیبت صاحب الامر بشما رسید منکر آن نشوید.

11- مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، و در اتاق مردم دیگری هم نزدش بودند، که من گمان کردم روی سخنش با دیگری است، امام فرمود، همانا بخدا که صاحب الامر از میان شما پنهان شود و گمنام گردد، تا آنجا که گویند، او مرد، هلاک شد، در کدام دره افتاد، و شما مانند کشتی گرفتار امواج دریا، متزلزل و واژگون شوید، و نجات نیابید جز کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و او را با روحی از جانب خود تقویت نموده، و همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد که هیچیک از دیگری شناخته نشود (حق از باطل مشخص نگردد) زراره گوید: من گریه کردم، امام فرمود: چه تورا به گریه آورد، ای اباعبدالله؟! عرض کردم، قربانت چگونه نگریم که شما می فرمائید: دوازده پرچم مشتبه است و هیچیک از دیگری شناخته نشود، زراره گوید: در مجلس آن حضرت سوراخی بود که از آنجا آفتاب میتابید، حضرت فرمود: این آفتاب آشکار است؟ گفتم: آری، فرمود: امر ما از این آفتاب روشنتر است.

12- امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت است (غیبت صغری و غیبت کبری) در یکی از آن دو غیبت (کبری) در مواقف حج حاضر شود، و مردم را ببیند ولی مردم او را نبینند (اما در غیبت صغری، خواص اصحاب او را میدیدند و میشناختند).

13- یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اطمینانست گوید: این سخن را امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه فرموده و از او بیاد مانده است: بار خدایا! همانا ناچار حجتیهائی از جانب تو روی زمینت لازمست، که یکی پس از دیگری برای (راهنمائی) خلقت بیایند و ایشانرا بدینت رهبری کنند و علم ترا بآنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده نشوند. آن حجت یا ظاهر است و فرمانروائی نمی کند (فرمانش نمی برند) و یا پنهانست و انتظارش را می کشند، اگر در حال صلح پیکر و شخص آن حجج از مردم پنهان باشد، دانش دیرین و ثابت ایشان از مردم پنهان نیست، و آدابشان در دلهای مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند.

و در جای دیگر از همین خطبه می فرماید: ولی این (عمل به آداب ایشان) در چه کسانست (یعنی چقدر عده آنها کم است) از اینجهت است که بساط علم ظاهرا برچیده شود، در آن زمانیکه یافت نشوند دانشمندانیکه دانش را نگهداری میکنند و آن را آنگونه که از علمای خود شنیده اند، روایت مینمایند و ایشان را در آن باره تصدیق می کنند. بار خدایا ولی من میدانم که بساط علم برچیده نمی شود و مایه هایش از میان نمی رود و توزینت را از حجتی برای خلقت خالی نمیگذاری، چه آشکار و غیر مطاع یا ترسان و پنهان باشد، تا حجت تو باطل نشود و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نگردند، ولی کجایند ایشان و چقدرند ایشان؟، آنها کمترین شماره و بالاترین مقام را نزد خدا دارند. (بحدیت 881 رجوع شود).

14- موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((بگو بمن بگوئید اگر آب شما بزمین فرورود کی برای شما آب روان می آورد 30 سوره 67)) فرمود: زمانی که امام شما غایب شود، کیست (غیر خدا) که برای شما امام تازه ای آورد؟ (امام غایب شما را ظاهر کند تا از علومش که چون چشمه صاف جاریست استفاده کنید).

15- محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام میفرمود: اگر خبر غیبت صاحبان بشما رسید منکر آن نشوید.

16- بناچار صاحب الامر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند، چه خوب منزلت مدینه (گویا آن حضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد) و در سی و وحشتی نیست (یعنی آن حضرت همراه 30 یا 29 نفر از اصحاب و موالیان خود می باشد و این عده اگر چه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند).

17- ابان بن تغلب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه باشی (عقیده تو چیست نسبت به) زمانی که حمله سختی میان دو مسجد واقع شود (اشاره به جنگ و پیش آمد مهمی دارد که میان مسجد کوفه و سهله یا مکه و مدینه واقع میشود) و علم و دانش مانند ماریکه بسورخ خود میرود، حرکت می کند، و میان شیعیان اختلاف افتد و یکدیگر را دروغگو خوانند و بصورت هم تف اندازند، عرض کردم: قربانت، در چنان وضعی خیری نیست، حضرت سه مرتبه فرمود: تمام خیر در آن وضع است (زیرا مردم امتحان میشوند و امام زمان علیه السلام ظهور میکند).

18- امام صادق علیه السلام میفرمود: حضرت قائم پیش از آنکه قیام کند غایب شود، زیرا او می ترسد و با دست اشاره بشکمش فرمود یعنی از کشته شدن میترسد.

19- امام صادق علیه السلام فرمود: برای حضرت قائم علیه السلام دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری دراز، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند، و در غیبت

دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند (مقصود از دوستان مخصوص خادمان و اهل بیت آن حضرت و یا همان 30 نفری است که در سه روایت پیش ذکر شد).

20- مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود برای صاحب الامر دو غیبت است، در نخستین آنها بسوی خانواده اش مراجعه می کند. و در دیگری مردم می گویند: هلاک شد و در کدام وادی افتاد: عرض کردم: اگر چنان شد. ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه کسی مدعی امامت شد، مسائلی از او پرسید که مثل امام جواب دهد (اگر پاسخ درست نگفت، او امام نیست).

21- ابو حمزه گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: صاحب الامر شماست؟ فرمود نه، گفتم: پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر پسر پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر او کیست؟ فرمود: همان کسی است که زمین را پر از عدالت کند، چنانکه پر از ستم و جور شده باشد، او در زمان پیدا نبودن امامان بیاید، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان پیدا نبودن رسولان مبعوث شد.

22- ام هانی گوید: از حضرت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام راجع بقول خدایتعالی ((سوگند به ستارگان غروب کننده، همان سیارات نهان شونده (15 و 16 سوره 81))) پرسیدم، فرمود: آن امامی است که در سال 260 غایب شود، سپس مانند شعله ای در شب تاریک فروزان شود، اگر زمان او را درک کنی چشمت روشن شود.

23- ام هانی گوید: ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام را ملاقات کردم و راجع بآیه ((15 و 16 سوره 81))) از آنحضرت سؤال کردم، فرمود: خنس (ستارگان غروب کننده) امامی است که در زمان خود هنگامیکه مردم از وجود او خبر ندارند پنهان میشود، در سال 260 سپس مانند شعله در خشان در شب تاریک ظاهر میشود، اگر آن زمان را درک کنی چشمت روشن شود.

شرح_ غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام در این دو روایت تشبیه بغروب و طلوع ستاره شده است که در روز نهان و در شب آشکار میشود، و شب تاریک کنایه از فرا گرفتن ستم و جهالت است جهان بشریت را و سال 260 سال وفات امام حسن عسگری و غیبت امام دوازدهم علیهما السلام است.

24- ابوالحسن سوم (امام هادی) علیه السلام فرمود: هرگاه پیشوای شما از میان شما برداشته شود، از زیر پای خود منتظر فرج باشید.

شرح_ این روایت سه گونه معنی میشود: 1 هرگاه امام شما غایب شد، همیشه و در هر حال مثل اینکه چیزی را باسانی از زیر پای خود برمیگیرید. انتظار فرج داشته باشید، اگر چه فرج و ظهور امام نزد خدا دور باشد، 2 هرگاه علوم و معارف دینی از میان شما برخیزد و جهان را جهالت و بی خبری فراگیرد

بدانید که فرج نزدیکست 3 هرگاه امام شما غایب شود سر بزیر اندازید و گوشه گیری و شکیبائی ورزید که شکیبائی کلید فرج و گشایش است .

25- ایوب بن نوح گوید به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم : من امیدوارم که شما صاحب الامر باشید، و خدا امر امامت را بدون شمشیر و خونریزی به شما رساند، زیرا برای شما (بولایت عهدی مأمون) بیعت گرفته شده و بنام شما سکه زده اند، حضرت فرمود: هیچ کس از ما خاندان نیست که مکاتبات داشته باشد و با انگشت بسویش اشاره کنند و از مسئله پیرسند و اموال برایش برند، جز اینکه یا ترور شود و یا در بستر خود بمیرد (یا با شمشیر کشته شود و یا با زهر) تا زمانی که برای این امر (امامت) کودکی را از ما خاندان مبعوث کند و ولادت و وطن او نهانست ولی نسبت و دودمانش نهان نیست. (و این روایت از معجزات مولای مظلوم ما حضرت رضا علیه سلام است که به امر خدا موضوع امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف را در کودکی و غیبت او را اعلام می فرمایند)

26- عبدالله بن عطا گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : شیعیان شما در عراق بسیارند و بخدا مانند شما در خاندانت کسی نیست ، پس چرا خروج نمی کنی ؟ فرمود: ای عبدالله بن عطا! تو گوشه‌هایت را برای بیخردان می گستری (هر سخنی را از هر نادانی باور میکنی) بخدا من صاحب شما نیستم ، گوید عرض کردم : پس صاحب ما کیست ؟ فرمود: بنگرید هر که ولادتش از مردم نهان گشت او صاحب شماست ، همانا کسی از ما خاندان نیست که انگشت نما شود و میان دهان مردم افتد (مشهور و معروف گردد)، جز اینکه مرگش یا از خون دل خوردن و یا از بینش بخاک مالیده شدن باشد. (پس در این روایت عظیم هم موضوع غیبت امام زمان علیه سلام اعلام گردیده است)

27- امام صادق علیه السلام فرمود: قائم ما قیام می کند و در گردن او برای هیچکس پیمان و قرارداد و بیعتی نیست .

28- منصور از مردی نقل می کند و بامام صادق علیه السلام عرض کرد: هرگاه روز را صبح و شام کنم و امامی را که از او پیروی کنم نبینم چکنم ؟ فرمود: آنکه را باید دوست داشته باشی دوست بدار و آنکه را باید دشمن بداری دشمن بدار (تولی و تبری را از دست مده) تا خدای عزوجل او را ظاهر کند.

29- زراره بن اعین گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: آن جوان ناچار غیبت می کند عرض کردم : چرا؟ فرمود: میترسد و با دست اشاره بشکمش کرد (یعنی می ترسد او را بکشند) و اوست که چشم پراش باشند و او است که مردم در ولادتش تردید می کنند. برخی گویند در شکم مادرش بود (که پدرش مرد) بعضی گویند: پدرش مرد و فرزندی نداشت و بعضی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد.

زراره گوید: من عرض کردم: چه دستور می فرمائی اگر من به آن زمان رسیدم، فرمود: خدا را با این دعا بخوان: خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خودت را به من شناسانی، من ترا نخواهم شناخت، خدایا پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را به من شناسانی من هرگز او را نشناسم. خدایا تو حجت را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجت را به من شناسانی از طریقه دینم گمراه می شوم احمد بن هلال (که با دو واسطه از زراره نقل می کند) گوید، من این حدیث را 56 سال پیش شنیده ام.

شرح_ مقصود احمد بن هلال این است که من این حدیث را پنجاه سال پیش از ولادت امام عصر علیه السلام شنیده ام پس احتمال جعل و دروغ در آن راه ندارد و نیز اخبار مربوط به غیبت آن حضرت و اوصاف و شمائلش پیش از ولادت آنحضرت در زمان پدر و جدش و بلکه از زمان پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما شیوع داشته و طبق آن بوقوع پیوسته است، شیوع این اخبار به حدی بوده که طایفه کیسانیه گفتند: ابن الحنفیه همان امام زمان است که غایب شده است و طایفه ناووسیه و مبطوره نسبت بامام صادق و امام کاظم علیهما السلام این عقیده را ابداع کردند. و محدثین شیعه اخبار مربوط بامام زمان علیه السلام از پیغمبر اکرم و ائمه هدی به ترتیب نقل کرده و در کتب خود آورده اند. یکی از محدثین موثق شیعه حسن بن محبوب زراد است که کتاب مشهور و معروف مشیخه را بیش از صد سال جلوتر از غیبت نوشته است و اخبار او پس از سالها بدون اختلاف بوقوع پیوسته است و نیز از غیبت صغری و کبری خبر داده و چنانکه خبر داده اتفاق افتاده است (بصفحه 250 251 مرآت العقول مراجعه شود). (و این همه امور از عظمت اسلام و قرآن و عظمت منزلت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف است).

30- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((زمانیکه در صور دمیده شود 8 سوره 74)) فرمود: همانا امام پیروز و پنهان از ما خاندان است و چون خدای عز ذکره اراده کند که امر او را ظاهر سازد، در دلش نکته ای گذارد، سپس ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام کند.

شرح_ آیه شریفه راجع به دمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر علیه السلام به آن تشبیه و تاءویل فرموده است.

31- محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام به من نوشت: زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از مجاورت آنها دور کند. (پس غیبت امام علیه السلام زمان دلیل خشم خداست و بندگانش).

توضیح_در این باب مرحوم کلینی قده روایاتی را ذکر می کند که شامل امتیازات و خصائص امام علیه السلام است و از غیر امام ساخته نیست ، قسمتی از این روایات مربوط به معجزه و خرق عادت است که متکلمین شیعه راجع به این موضوع کتابها نوشته و فرق معجزه را با سحر و شعبده و راه استدلال به آن را برای اثبات نبوت و امامت توضیح داده اند، برخی دیگر مشتمل بر جواب مسائل علمی و مطالب غامض و مشکلی است که حل آنها و پاسخ دادن درست و صحیحش از عهده افراد معمولی خارج است ، زیرا آن علوم به کلی در مکتبهای بشری تدریس نمی شود و شخص امام و پیغمبر هم برای فرا گرفتن آنها نزد هیچ استادی زانو نزده و تعلم نکرده است ، و علم و دانش او تنها از سرچشمه لدنی و افاضات الهامی منشعب گشته است . ما این موضوع را در جلد اول ص 303300 توضیح بیشتری داد.

برخی دیگر از این روایات متضمن پیشگوئیا و علوم غیبی است که حدس و نظر افراد بشر هر چند تیز و دوربین باشد بآن نمیرسد و از طرفی هم بسر حد علوم غیبی که مختص خدای تعالی است نمیرسد. این موضوع را هم ما ذیل حدیث 659 و 668 جلد اول تا حدی تشریح کردیم .

1- امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر مردی از طایفه عبدالقیس را که خداهش (در وزن کتاب) نام داشت خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرستادند و به او گفتند: ما ترا بسوی مردی می فرستیم که خود او و خاندانش را از دیر زمان به جادوگری و غیب گوئی می شناسیم و در میان اطرافیان ما، تو از خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که آن را از او نپذیری و با او مخاصمه کنی تا حقیقت امر بر تو معلوم گردد (تا حق را به او بفهمانی) و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است مبدا ادعای او به تو شکستی وارد کند. و از جمله راههائیکه مردم را با آن گول می زند، آوردن خوردنی و نوشیدنی و غسل و روغن و خلوت کردن با مردم است ، پس طعامش را نخور و شرابش را میاشام و به غسل و روغنش دست زن و با او در خلوت منشین ، از همه اینها بر حذر باش و به یاری خدا حرکت کن و چون چشمت به او افتاد آیه سخره (54 سوره 7) را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه بر، و چون حضورش نشست ، تمام نگاهت را به او متوجه کن و با او انس مگیر.

آنگاه به او بگو: همانا دو برادر دینی و دو پسر عمومی نسبت ترا سوگند می دهند که قطع رحم نکنی (ترا به قطع رحم سوگند می دهند) و به تو می گویند: مگر تو نمی دانی که ما از روزیکه خدا محمد صلی الله

علیه و آله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم (یعنی به خاطر تو با آن سه خلیفه بیعت نکردیم) اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی، احترام ما را تباه کردی و امید ما را بریدی، سپس با وجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای نزد تو، کردار و قدرت ما را نسبت به خود مشاهده کردی. کسیکه ترا از ما و پیوند ما با ما منصرف می کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به دفاع ما سست تر است (ما برای تو از عمار و مانند او مفیدتریم) صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشکار شده است (مطلب مانند آفتاب روشن است) به ما خبر رسیده که تو هتک احترام ما کرده و ما را نفرین کرده ای، چه ترا بر این وا داشت؟ ما ترا شجاعترین پهلوانان عرب می دانستیم (و نفرین کار مردم ترسو است) تو نفرین بر ما را کیش و عادت خود قرار داده ئی و گمان می کنی این کارها را در برابر تو شکست می دهد.

چون خداهش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، آنچه دستورش داده بودند به کار بست، چون علی علیه السلام او را دید که با خود سخنی آهسته می گوید، (آیه سخره را می خواند) او را خنده گرفت و فرمود: بیا اینجا ای برادر عبدقیس! و اشاره به مکانی نزدیک خود کرد.

خداهش گفت: جا وسیع است (همین جا می نشینم) می خواهم پیغامی به شما برسانم.

علی علیه السلام فرمود: چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را بکنید و روغنی بمالید، سپس پیغام خود را برسانید، قنبر! برخیز و او را منزل بده. خداهش گفت: مرا به آنچه گفتم نیازی نیست.

علی علیه السلام فرمود: می خواهی با تو در خلوت رویم؟ (تا اگر سخنی محرمانه داری خجالت نکشی).

خداهش گفت: هر رازی نزد من آشکار است (سخن محرمانه ئی ندارم):

علی علیه السلام فرمود: ترا سوگند می دهم به آن خدائیکه از خودت به تو نزدیک تر است و میان تو و دلت حائل می شود، همان خدائیکه خیانت چشمها و راز سینه ها را می داند: آیا زیر آنچه را من به تو پیشنهاد کردم (از خوردن و آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت) به تو سفارش نکرد؟.

خداهش گفت: بار خدایا، آری، چنین است.

علی علیه السلام فرمود: اگر بعد از آنچه از تو خواستم (و ترا به آن خدای عالم سوگند دادم) کتمان می کردی چشم بر هم نمی گذاشتی (هلاک می شدی) ترا به خدا سوگند می دهم آیا او به تو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی آن را بخوانی؟ خداهش گفت: به خدا آری، علی علیه السلام فرمود آیه سخره بود؟ خداهش آری.

علی علیه السلام، آن را بخوان سپس او خواند و علی علیه السلام تکرار و تقریرش می کرد و هر جا غلط می خواند: تصحیحش می فرمود تا هفتاد بار آن را خواند. خداهش (با خود) گفت: شگفتا: چرا امیرالمؤمنین دستور می دهد این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ علی علیه السلام احساس می کنی که دلت مطمئن شد؟.

خداهش آری به خدائی که جانم به دست اوست (پس هفتاد بار خواندن آیه سخره موجب رفع شیاطین جن و انس و اطمینان دل بر اسلام و ایمان می گردد) علی علیه السلام آن دو نفر به تو چه گفتند؟ خداهش گزارش خبر را نقل کرد.

علی علیه السلام به آنها بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست، ولی خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. شما گمان می کنید که برادر دینی و پسر عمومی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم (زیرا مره جد اعلای هر سه نفر ماست) اگر چه غیرنسبی را که خدا بوسیله اسلام پیوست داد قطع شده است (و نسبت شما با من از زمان جاهلیت می پیوندد) و اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست گوئید، شما با کارهاییکه نسبت به برادر دینی خود کردید، با کتاب خدای عزوجل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید، با ادعای برادر دینی من بودن افترائی بسته و دروغی گفته اید.

و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح نمود، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید (و با من بیعت نمودید) سپس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید، گناه آن باطل با گناه کار تازه ئی که کردید (و با من هم مخالفت ورزیدید) بگردن شماست، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم (اینکه خود را مخالف مردم وصف کردید) جز برای طمع دنیا نبوده است، شما می گوئید: من امیدتان را قطع کردم و چنین عقیده دارید، خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتید.

و اما آنچه مرا از پیوند شما باز داشت همان (سوء عقیده و خبث باطنی شما) است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بیفکنید چنانکه چارپای سرکش افسار خود را پاره می کند، تنها خداست پروردگار من که چیزی را با او انباز نسازم، شما نگوئید او سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شرک و نفاق می گردید.

و اما اینکه گفتند: من شجاعترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است، آنگاه که نیزه ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسبان پریشان شود، و ششهای شما (از ترس) و درونتان باد کند، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کار گذاری کند، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام، نباید بیتابی کنید از اینکه به عقیده شما مردی جادوگر و از طایفه جادوگران بر شما نفرین کند.

بار خدایا؛ اگر طلحه و زبیر به من ستم کرده اند و افترا بسته اند (و نسبت جادوگری و قتل عثمان به من داده اند) و شهادت خود را (نسبت به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من شنیدند) کتمان کردند و نسبت به من از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند، زبیر را به بدترین وضعی بکش و خونس را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره کن، آمین بگو.

خدایش گفت: آمین (خدایا مستجاب کن) سپس خدایش با خود می گفت: به خدا من هرگز صاحب ریشی ندیدم که خطایش از تو (خودش) روشنتر باشد، حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی برای آن نگذاشته باشد، من به سوی خدا می گرایم و از آن دو نفر بیزارم.

علی علیه السلام فرمود: نزد آنها باز گرد و گفتار مرا به آنها برسان، خدایش گفت: نه به خدا سوگند، نخواهم رفت، جز اینکه از خدا بخواهی که مرا هر چه زودتر به سوی شما برگرداند و مرا به رضایت خود نسبت به شما موفق دارد، آن حضرت دعا کرد. دیری نگذشت که خدایش برگشت و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت کشته شد، خدایش رحمت کند (و هم چنین نفرین آن حضرت درباره آن دو نفر مستجاب شد، زیرا زبیر در آغاز جنگ از معرکه بیرون رفت، مردی تمیمی خود را به او رسانید و مقتولش ساخت و طلحه هم در همان آغاز جنگ کشته شد).

2- رافع بن سلمه گوید: روز جنگ نهران همراه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بودم، هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود، سواری آمد و گفت: السلام علیک یا علی علی علیه السلام فرمود: علیک السلام مادرت مرگت بیند چرا به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی؟ گفت! آری، اکنون علتش را به تو می گویم: در جنگ صفین تو بر حق بودی ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی از تو بیزاری جستم و ترا مشرک دانستم، اکنون نمی دانم از کی پیروی کنم، به خدا اگر هدایت ترا از گمراهیت باز شناسم (بدانم بر حقی یا بر باطل) برای من از تمام دنیا بهتر است.

علی علیه السلام به او فرمود: مادرت مرگت ببیند، نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی برای تو باز نمایم، آن مرد نزدیک حضرت ایستاد، در آن میان سواری شتابان آمد تا نزد علی علیه السلام رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! مژده باد ترا بر فتح، خدا چشمت را روشن کند، به خدا تمام لشکر دشمن کشته شد حضرت به او فرمود: زیر نهر یا پشت آن؟ گفت آری زیر نهر، فرمود: دروغ گفتی، سوگند به آنکه دانه را شکافد و جاندار آفریند، آنها هرگز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند.

آن مرد گوید: بصیرتم در (باره بیزاری و مشرک بودن) بکلی زیاده گشت (زیرا آن مرد را تکذیب کرد) اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را به او گفت، امیرالمؤمنین علیه السلام به او همان جواب را گفت که به رفیقش گفت، مرد شاک گوید: من می خواستم به علی علیه السلام حمله کنم و با شمشیر فرقتش را

بشکافم ، سپس دو سوار دیگر دوان آمدند که اسبان آنها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیرالمؤمنین ، مژده باد ترا به فتح ، به خدا که همه آن مردم کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: پشت نهر یا زیر آن ؟ گفتند: نه ، بلکه پشت نهر، چون ایشان اسبهای خود را به طرف نهر روان راندند، و آب زیر گردن اسبشان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، آن مرد از اسبش به زیر آمد و دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد، سپس علی علیه السلام فرمود، این است نشانه و معجزه ئی برای تو.

شرح_علی علیه السلام در این روایت دو مرتبه به آن مرد فرمود: مادرت مرگت بیند. علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید نفرین حضرت از آن جهت بود که هر کسی بالاخره می میرد و یا از این جهت است که مرگ برای او از آن عقیده فاسد بهتر است و یا این جمله از الفاظی است که در لغت عرب مرسومست ، و گوینده قصد نفرین ندارد مانند جمله تبت یدالک قاتلک الله مرات ص 254 و اما موضوع جنگ نهروان در کتب تاریخ به تفصیل مذکور است و این مقام مناسب ذکرش نیست .

3- ابوهاشم جعفری گوید: من خدمت ابی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) بودم که برای مردی یمنی اجازه تشریف خواستند، سپس وارد شد. مردی بود فربه ، بلند، تنومند، بعنوان ولایت به اما علیه السلام سلام کرد (یعنی گفت السلام علیک یا ولی الله) و حضرت با پذیرش جواب گفت و فرمان نشستن داد، او پهلوی من نشست ، من با خود گفتم : کاش میدانستم این کیست ، امام علیه السلام فرمود: این از فرزندان آن زن عربی است که سنگریزه ئی را دارد که پدرانم با خاتم خویش آن را مهر کرده اند، و اکنون آن را آورده و می خواهد من مهر کنم سپس فرمود: آنرا بده ، او سنگریزه ئی را بیرون کرد که در یک طرفش جای صافی بود، امام عسکری علیه السلام آن را گرفت . سپس خاتمش را در آورد و آن را چنان مهر کرد که نقش بر داشته شد، گویا الان نقش خاتم آن حضرت که (((الحسن بن علی))) بود پیش چشم منست .

ابوهاشم گوید: من یمانی گفتم : هرگز پیش از این آن حضرت را دیده بودی ؟ گفت : نه به خدا، سالهاست که من اشتیاق دیدن او را داشتم تا آنکه همین ساعت جوانی که او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت : برخیز و داخل شو، من هم در آمدم ، سپس مرد یمانی برخاست و می گفت : رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد، ذریه ئی هستید که بعضی پاره تن بعضی دیگرید، بخدا سوگند که رعایت حق شما واجبست مانند حق امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین ، سپس او رفت و من دیگر ندیدمش .

اسحاق گوید: ابوهاشم جعفری گفت : من اسم یمانی را پرسیدم ، گفت اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم ام غانم است ، و ام غانم همان زن عرب یمانی است که امیرالمؤمنین و نوادگانش تا حضرت

رضا علیه السلام سنگریزه او را مهر کرده بودند. (و ام غانم دارای عمر طولانی بود و به عنایت حضرت علی بن الحسین نیروی جوانی او برگشت و تا امام رضا را زیارت کرد و وفق روایت قطعه سنگ کوچک را امیر المومنین به نشانه امر امامت برای او مهر کرد و ... و به نواده او مشرف را به خدمت امام حسن عسکری)

4- امام باقر علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی ابن الحسین فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید سپس (در خلوت) به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام واگذاشت. و پدر شما رضی الله عنه و صلی علی روحه کشته شد و وصیت هم نکرد، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم از شما که جوانید به امامت سزاوارترم، پس با من در امر وصیت و امامت منازعه و مجادله مکن. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری ادعا مکن. من ترا موعظه می کنم که مبادا از جاهلان باشی، ای عمو! همانا پدرم صلوات الله علیه پیش از آنکه رهسپار عراق شود به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت به آن با من عهد کرد. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من، متعرض این امر مشو که می ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود.

همانا خدای عزوجل امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است، اگر میخواهی این مطلب را بفهمی بیا نزد حجرالاسود رویم و محاکمه کنیم و این موضوع را از او بپرسیم، امام باقر علیه السلام فرماید، این گفتگو میان آنها در مکه بود، پس رهسپار شدند تا بحجر الاسود رسیدند، علی بن الحسین به محمد بن حنفیه فرمود تو اول بدرگاه خدای عزوجل تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای تو به سخن آورد و سپس بپرس. محمد با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست و سپس از حجر خواست (که به امامت او سخن گوید) ولی حجر جوابش نگفت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام می بودی جواب می داد. محمد گفت: پسر برادر تو دعا کن و از خدا بخواه، علی بن الحسین علیه السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: از تو می خواهم به آن خدائیکه میثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است (همه باید نزد تو آیند و به پیمان خدا وفا کنند) که وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را به ما خبر ده. حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، سپس خدای عزوجل او را به سخن آورد و به زبان عربی فصیح گفت: بار خدایا همانا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است

پس محمد بن علی (محمد حنفیه) برگشت و پیرو علی بن الحسین علیه السلام گردید.

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) فرماید: راجع به محمد بن حنفیه اخبار مختلفی وارد شده است، برخی از اخبار دلالت دارد بر جلالت قدر او، چنانکه میان شیعه مشهور است و برخی دلالت دارد بر صدور بعضی از لغزشها از وی، مانند همین روایت... ولی ممکن است این منازعه و مخاصمه او با امام چهارم علیه السلام صوری و ظاهری و به جهت بعضی از مصالح باشد که مبادا ضعیف شیعه بگویند محمد بن حنفیه از علی بن الحسین علیه السلام بزرگتر و به امامت سزاوارتر است.

5- هشام بن سالم گوید: بعد از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرافی داشته و بمؤ من الطاق نیز معروفست) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته و او را صاحب الامر بعد از پدرش میدانستند (بحديث 743 رجوع شود)، من با صاحب الطاق نزدش رفتیم و مردم در محضرش بودند، توجه مردم با او از اینجهت بود که از امام صادق علیه السلام روایت میکردند که آن حضرت فرموده است: امر امامت پسر بزرگتر میرسد بشرط اینکه عیبی در او نباشد. ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم، از او پرسیم، لذا پرسیدیم زکاه در چند درهم واجب میشود؟ گفت: در دوست درهم که باید پنج درهم آنرا داد، گفتیم: درصد درهم چطور؟ گفت: دو درهم و نیم، گفتیم: عامه هم چنین چیزی نمی گویند، او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: بخدا من میدانم عامه چه میگویند، هشام گوید: ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم، نمیدانستیم بکجا برویم و بکه رو آوریم، من بودم و ابو جعفر احوال، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم نمیدانستیم کجا برویم و بکه رو آوریم و با خود میگفتیم: بسوی مرجئه رویم؟ بسوی قدریه؟ بسوی زیدیه؟ بسوی معتزله، بسوی خوارج، در همین حال بودیم پیرمردی را که نمیشناختیم دیدیم با دست اشاره کرد بسوی من بیاید، من ترسیدم که او از جاسوسهای ابوجعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که به بیند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام بامامت چه کسی اتفاق میکنند تا گردن او را بزنند، لذا من ترسیدم که این پیرمرد از آنها باشد، به احوال گفتم: از من دور بایست، زیرا من بر خودم و بر تو ترس دارم و این پیرمرد مرا میخواهد نه تورا، از من دور بایست تا بهلاکت نیفتی و بدست خود بزبان خویش کمک نکنی، پس اندکی از من دور شد و من بدنبال پیرمرد براه افتادم، زیرا معتقد بودم که از او نتوانم خلاص شد پیوسته دنبالش میرفتم و تن بمرگ داده بودم تا مرا بدر خانه ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و گفت: بفرما، خدایت رحمت کند، من وارد شدم، ابوالحسین موسی علیه السلام را دیدم، بی آنکه من چیزی بگویم، فرمود: نه بسوی مرجه و نه بسوی قدریه و نه بسوی زیدیه و نه بسوی معتزله، بسوی من، بسوی من، عرض کردم: قربانت، پدرت در گذشت؟ فرمود: آری، عرض کردم: وفات کرد؟ فرمود: آری عرض کردم: پس از او امام ما کیست؟ فرمود: اگر خدا خواهد ترا هدایت کند، هدایت میکند، عرض کردم: قربانت، عبدالله عقیده دارد که او امام بعد از پدرش میباشد، فرمود: عبدالله میخواهد، خدا عبادت نشود، عرض کردم، قربانت امام ما بعد از تو کیست؟ فرمود: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، میکند عرض کردم، قربانت او شماست؟ فرمود: ((نه، من این سخن نمیگویم)) با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم، سپس عرض کردم: قربانت، شما امامی دارید؟ فرمود: نه، (فهمیدم که خود او امامست) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آنحضرت عظمتی در دلم افتاد که جز خدای عزوجل نداند، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم میافتاد.

سپس عرض کردم: قربانت، از شما پرسم آنچه از پدرت میپرسیدم؟ فرمود: پرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش سر بریدنست سپس از آن حضرت سؤال کردم و فهمیدم دریای بیکرانست. عرض کردم: قربانت شیعیان تو و پدرت در گمراهی سرگردانند، با تعهد کتمانیکه از من گرفته اید، ایشانرا به بینم و بسوی شما دعوت کنم؟ فرمود: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را در راه راست دریافتی، مطلب را باو بگو، و شرط کن که کتمان کند، اگر فاش کند، نتیجه اش سر بریدن است و با دست اشاره بگلویش فرمود من از نزد آنحضرت خارج شدم و بابی جعفر احوال بر خوردم، بمن گفت: چه خبر بود؟ گفتم: هدایت بود، آنگاه داستان را برایش گزارش دادم، سپس فضیل و ابو بصیر را دیدم، ایشان هم خدمتش رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و سخنش را شنیدند و بامامتش قاطع گشتند. سپس جماعتی از مردم را ملاقات کردیم، هر کس خدمتش رسید، امامتش را باور کرد، مگر طایفه عمار (بن موسی ساباطی) و اصحاب او، ولی عبدالله جز چند نفری نزدش نمیرفتند، چون چنین دید، گفت: مردم چگونه شدند؟ باو خبر دادند که هشام مردم را از دور تو پراکند. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشته بود که مرا بزنند.

6- محمد بن فلان واقفی گوید: من پسر عمویی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابدترین مردم زمان خود. و بواسطه جدی بودن و کوشش او در امر دین سلطان از او پروا میکرد و بسا در پیش روی سلطان سخن درشت و دشواری بعنوان موعظه میگفت و او را امر بمعروف و نهی از منکر مینمود سلطان هم بواسطه شایستگی و نیکوکاریش از او تحمل میکرد، حال او پیوسته چنین بود تا آنکه روزی در مسجد حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بر او وارد شد. چون او را دید، اشاره کرد، او هم نزد حضرت آمد، امام باو فرمود: ای اباعلی! من

روش ترا بسیار دوست دارم و خوشم میآید ولی تو معرفت نداری، برو و معرفت بجو، عرض کرد: قربانت، معرفت چیست؟ فرمود: برو بفهم و کسب حدیث کن. عرض کرد: از که کسب کنم؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه، سپس آن احادیث را بر من عرضه کن. او رفت و احادیثی را نوشته خدمت حضرت باز آمد و برایش قرائت کرد، امام همه را باطل دانست، و باو فرمود، برو معرفت یاد بگیر، آن مرد بدین خود عنایت داشت و پیوسته در انتظار استفاده از حضرت ابوالحسن علیه السلام بود تا زمانیکه آنحضرت بکشتزار خود میرفت، در بین راه بحضرت برخورد و عرض کرد: قربانت، من در برابر خدا با شما احتجاج و خصومت می کنم، مرا به معرفت راهنمایی کن، حضرت گزارش حال امیرالمؤمنین علیه السلام و آنچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و نیز گزارش امر آن دو مرد (ابوبکر و عمر) را بیان فرمود، او هم پذیرفت سپس به حضرت عرض کرد: امام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟ فرمود: اگر بتو خبر دهم می پذیری؟ گفت: آری قربانت کردم، فرمود، منم امام، عرض کرد: چیزی می خواهم که بآن استدلال کنم، (یعنی معجزه شما چیست؟) فرمود: برو نزد آن درخت آنگاه با دست اشاره بدرخت ام غیلان کرد و باو بگو: موسی بن جعفر بتو میگوید: بیا، گوید من نزد درخت رفتم و دیدم زمین را میشکافد و میآید تا در برابر حضرت ایستاد، سپس حضرت باو اشاره کرد، تا برگشت. او بامامتش اقرار کرد و خاموشی گزید و بعبارت پرداخت و کسی پس از آن او را ندید که سخن گوید.

7- محمد بن ابی العلاء گوید: بعد از آنکه یحیی بن اکثم قاضی سامرا را آزمایش کردم و با او مباحثه و گفتگو نمودم و رفت و آمد کردم و راجع به علوم آل محمد پرسیدم شنیدم که می گفت: روزی داخل (مسجد مدینه) شدم و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف میکردم، در آن میان محمد بن علی الرضا علیه السلام را دیدم مشغول طواف است، درباره مسائلی که در نظرم بود، با او مناظره کردم، همه را بمن جواب داد، من به او عرض کردم بخدا که من میخواهم از شما یک مسأله ئی بپرسم، عرض کردم: بخدا سؤال من همین است، پس فرمود: منم امام، عرض کردم: علامتش چیست؟ در دست حضرت عصائی بود که بسخن در آمد و گفت: همانا مولای من امام این زمانست و اوست حجت خدا.

8- حسین بن عمر بن یزید گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و در آنزمان واقفی مذهب بودم (امامت آن حضرت را قبول نداشتم) و همانا پدر من از پدر او هفت مسأله پرسیده بود که شش تای آن را جواب گفته و هفتمینش را پاسخ نگفته بود، من گفتم: بخدا که آنچه را پدرم از پدرش پرسیده، من از او می پرسم اگر مانند پدرش جواب گفت، دلیل بر امامت اوست، پس من پرسیدم و او هم آن شش مسأله را مانند جواب پدرش بپدرم پاسخ گفت، و در مقام جواب حتی حرف (((واو))) و (((یائی))) هم زیاد نکرد و از هفتمینش خود داری کرد، و پدرم بپدر او گفته بود: من

روز قیامت نزد خدا علیه شما احتجاج میکنم، برای اینکه عقیده داری عبدالله (برادر بزرگتر) امام نیست حضرت دست بگردنش نهاد و فرمود: آری نزد خدای عزوجل بر این مطلب علیه من احتجاج کن، هر گناهی داشت بگردن من باشد. (عبدالله بن جعفر معروف به عبدالله افطح کسی بود که بعد از شهادت امام صادق ادعای امامت کرد ولی هفتاد روز بعد از دنیا رفت و فرقه‌ی او متلاشی شد).

چون من با آنحضرت خداحافظی کردم فرمود: هیچیک از شیعیان ما نیست که ببلائی گرفتار شود و یا بیمار گردد و بر آن بلا و مرض شکیبائی ورزد، جز اینکه خدا اجر هزار شهید برایش نویسد، من با خود گفتم: بخدا راجع به این موضوع که سخنی در میان نبود!! چون رهسپار شدم در بین راه عرق المدینی در آوردم (و آن ریشه‌ای است که در پای انسان پیدا میشود و دردش شدت میکند) و من از این مرض سختی کشیدم، چون سال آینده شد بحج رفتم و خدمتش رسیدم، هنوز اندکی از درد باقیمانده بود، من بحضرت شکایت کردم و عرض نمودم: قربانت، به پایم دعای دفع بلائی بخوانید و پایم را در برابرش دراز کردم بمن فرمود این پایت را باکی نیست، پای سلامت را بمن نشان ده، من آن پایم را در برابرش دراز کردم. حضرت دعای تعویذ خواند، چون بیرون رفتم، طولی نکشید که آن ریشه بیرون آمد و دردش اندک بود.

9- ابن قیامای واسطی که از واقفیه بوده گوید: خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم ممکن است دو امام (در یکزمان) بوده باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد، عرض کردم اینک شما هستید که امام ساکت همراه ندارید و در آنزمان هنوز ابو جعفر (محمد تقی علیه السلام) برایش متولد نشده بود بمن فرمود: بخدا: که خدا از من فرزندی بوجود آورد که حق را با اهلش بوسیله او پابرجا کند و باطل را با اهلش بوسیله او از میان ببرد، بعد از یکسال دیگر ابو جعفر علیه السلام متولد شد، پس به ابن قیاما گفتند: آیا این آیت و معجزه تو را کافی نیست؟ او گفت: بخدا که این آیت بزرگی است ولی چکنم با آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده است؟. (یعنی قادر به تشخیص روایت جعلی نبود)

شرح_ علامه مجلسی ((رحمه الله علیه)) (از محدث استرآبادی نقل میکند که گویا مقصودش از آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده روایتی است که واقفیه آنرا جعل کرده اند که: امام صادق علیه السلام فرمود: ((ما خانواده هشت محدث داریم که هفتم آنان قائمست)) شیخ لوسی ((رحمه الله علیه)) اخباری که طایفه واقفیه جعل کرده اند در کتاب غیبت خود ذکر نموده و همه را رد کرده است و نیز در این خبر که ائمه را هشت تن دانسته و قائم را هفتم آنها شمردن تشویشی است ظاهر و توجیه کردن هشت محتاج بتکلف سختی است.

10- و شاء گوید: من بخراسان رفتم و از طایفه واقفیه بودم و متاعی را همراه خود برده بودم در میان آنها جامه گلداری در یکی از بغچه ها بود که من نفهمیده بودم و جایش را هم نمیدانستم . چون بر او وارد شدم و در منزلی فرود آمدم ، بدون سابقه مردی مدنی که در مدینه متولد شده بود آمد و بمن گفت : همانا ابوالحسن الرضا علیه السلام بتو میگوید: آن جامه گلداریکه نزد تو هست ، برای من بفرست ، من گفتم : کی ورود مرا بابوالحسن خبر داده ؟ من اکنون وارد میشوم ، و جامه گلداری نزد من نیست ، او رفت و برگشت و گفت : میگوید: چرا آن جامه در فلان جا و سارخ آن چنین و چنانست ، من آن سارخ را گشتم و آن جامه را در زیر بغچه پیدا کردم و نزدش فرستادم .

شرح_ و شاء همان حسن بن علی بن زیاد است که پارچه های رنگ کرده و گلدار می فروخته . مدت کوتاهی واقفی مذهب بود، سپس بواسطه مشاهده این معجزه و معجزات دیگر از آن عقیده برگشت و از بزرگان و اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام گشت .

11- عبدالله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که بحج رفتم ، چون بمکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع بمذهبی) خلجان کرد، خودم را بملترم (دیوار مقابل در خانه کعبه که مستحب است سینه و شکم را بانجا چسبانیده و دعا کنند) چسبانیدم و گفتم : بار خدایا تو خواست و اراده مرا میدانی ، مرا ببهترین دینها هدایت کن ، پس در دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم . بمدینه آمدم و در خانه حضرت ایستادم و بغلامش گفتم : به آقایت بگو، مردی از اهل عراق بر در خانه است ، آنگاه صدای حضرترا شنیدم که میفرمود: بفرما ای عبدالله بن مغیره ! بفرما ای عبدالله بن مغیره ، چون مرا دید فرمود: خدا دعایت را اجابت کرد و بدین خودش هدایت فرمود: من عرض کردم : گواهی دهم که توئی حجت خدا و امین او بر خلقش .

12- جعفر بن زید بن موسی از پدرش و او از پدرانش ائمه معصومین علیهم السلام چنین نقل کند: روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بوده ام، ام سلمه خدمت آن حضرت آمد، از ام سلمه پرسید: پیغمبر صلی الله علیه و آله کجاست ؟ گفت دنبال کاری رفته و الساعه میآید، او نزد ام سلمه در انتظار نشست تا آن حضرت آمد، ام سلمه عرض کرد: پدر و مادرم قربانت یا رسول الله ! من کتابها را خوانده ام و پیغمبران و اوصیاء را میشناسم موسی در زمان حیات خود وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش وصی دیگری داشت (یوشع) و همچنین عیسی (وصی زمان حیاتش کالب بن یوفنا و وصی پس از وفاتش شمعون بود) وصی شما کیست ای رسول خدا؟ فرمود: ای ام سلمه وصی من در حیاتم و بعد از وفاتم یکی است ، سپس فرمود: ای ام سلمه ، هر که این کار مرا کند، او وصی منست ، سپس با دست مبارک بسنگریزه ئی که در

روی زمین بود، زد و آنرا با انگشتش مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه خمیرش نمود و با خاتمش آنرا مهر کرد و فرمود: هر که این کار من کند، او وصی منست، در زمان حیات و پس از وفاتم.

من از نزد حضرت بیرون شدم و خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم بقرابت شماست و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری، ای ام اسلم، سپس با دستش بسیگریزه ئی زد و آنرا مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه آنرا خمیر کرد و با خاتمش مهر نمود و فرمود: ای ام اسلم: هر که این کار من کند، او وصی منست.

من نزد حسن علیه السلام آمدم و او هنوز کودکی نابالغ بود، عرض کردم: آقای من تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، ای ام اسلم و با دست سنگریزه ئی را برداشت و مانند کار آندو حضرت انجام داد، من از نزدش بیرون آمدم و نزد حسین علیه السلام رسیدم و سنش بنظم کوچک میرسید با عرض کردم: پدر و مارم بقرابت تو وصی برادرت هستی؟ فرمود، آری، ای ام اسلم! سنگریزه ئی بمن ده، آنگاه مانند کار آنها انجام داد.

ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت حسین علیه السلام و برگشتن علی بن الحسین بمدینه، خدمت حضرت رسید و پرسید: شما وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، سپس مانند کار آنها انجام داد صلوات الله علیهم اجمعین.

13- زید بن علی بن الحسن، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نامه هائی از اهل کوفه همراه داشت که او را بطرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السلام باو فرمود: این نامه ها از خود آنها شروع شده یا جواب نامه ایستکه بآنها نوشته ئی و ایشانرا دعوت کرده ئی؟ گفت: ایشان شروع کرده اند، زیرا حق ما را میشناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانند و در کتاب خدای عزوجل و جوب دوستی و اطاعت ما را می بینند و فشار و گرفتاری و بلا کشیدن ما را مشاهده میکنند.

امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت (مردم از پیشوا) از طرف خدای عزوجل واجب گشته و روشی است که خدا آنرا در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا میکنند، و اطاعت نسبت بیک نفر از ماست و دوستی نسبت بهمه ما و امر خدا (امامت و جوب اطاعت یا خروج و نهضت یا صبر بر اذیت) نسبت باولیانش جاری میشود طبق حکمی (متصل از امامی دیگر) و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودن انجام شدن و اندازه ئی بی کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم (حاصل اینکه امور مربوط بامام از طرف خدا اندازه و مدتش معین میشود و حتمی و قطعی و لایتغیر است

(مبادا کسانیکه ایمان ثابتی ندارند، ترا سبک کنند، ایشان ترا در برابر خواست خدا هیچگونه بی نیازی ندهند، شتاب مکن که خدا بواسطه شتاب بندگانش شتاب نمیکند (زمان رسیدن دولت حق را پیش نمایاندازد) تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانت کند و بخاکت اندازد.

زید در اینجا خشمگین شد و گفت: امام از ما خاندان آنکس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما خاندان کسی است که از حوزه خود، دفاع کند و چنانکه سزاوارست در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای برادر، تو آنچه را بخود نسبت دادی، حقیقه هم در خود می بینی بطوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی؟ (یعنی تو که خود را برای جهاد و زمامداری مسلمین آماده کرده ئی چنین شایستگی را در خود سراغ داری؟) همانا خدای عزوجل حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را واجب ساخته و مثلهایی زده و سنتهایی را مقرر داشته و برای امامی که بامر او قیام میکند نسبت باطاعتیکه برای او واجب ساخته، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن وقتش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرا رسیدن موقعش جهاد کند. در صورتیکه خدای عزوجل درباره شکار می فرماید: ((وقتی که محرم هستید شکار را نکشید 95 سوره 5)) آیا کشتن شکار مهمتر است یا کشتن انسانیکه خدایش محترم شمرده، خدا برای هر چیز موعدی معین کرده، چنانچه می فرماید: ((چون از احرام در آمدید شکار کنید 3 سوره 5)) و فرموده است ((شعائر خدا و ماههای حرام را حلال نکنید 2 سوره 5)) و ماهها را شماره معلومی قرار داد (12 ماه) و چهار ماه از آن را حرام ساخت و فرمود: ((چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نسازید 2 سوره 9)) سپس فرمود: ((چون ماههای حرام سپری شد، مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید 5 سوره 9)) پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است: ((قصد بستن عقد زناشوئی نکنید تا مدت مقرر بسر رسد)) (عده زن سپری شود) پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته ای مقرر داشته است.

اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت بامر خود یقین داری و کارت پیشت روشن است خود دانی وگرنه امری را که نسبت بآن شک و تردید داری پیرامونش نکرد، و برای از میان رفتن سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و پایان خود نرسیده و موعده مقررش نیامده قیام مکن، که اگر پایش برسد و روزیش بریده شود و موعده مقررش برسد، حکم قطعی بریده شود (فاصله ایکه برای دولت حق رخ داده بود بریده شود) و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر (دولت باطل) خواری و زبونی در پی آرد، بخدا پناه میبرم از امامیکه از وقت شناسی گمراه گردد، (وقت قیام و خروج خود را شناسد) و فرمانبران

نسبت بآن داناتر از فرمانده باشند (یعنی امام بر حقیکه بحکم خدا سکوت و گوشه گیری اختیار کرده از پیشوای باطلیکه بیجا و بیموقع قیام کرده داناتر باشد).

برادرم! تو می خواهی ملت و آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و نافرمانی پیغمبرش کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند؟

برادرم! ترا در پناه خدا می برم از اینکه فردا در کناسه بدار آویخته شوی آنگاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد و فرمود: میان ما و آنکه پرده ما را درید و حق ما را انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را به غیر جدمان نسبت داد و درباره ما چیزی گفت که خود نگفتیم، خدا داور باشد.

شرح_ اخبار و روایات جلالت مقام و تقدیس و تکریم از جناب زید بن علی بن الحسین و دعا و ترحم و گریستن امام باقر و صادق علیهما السلام نسبت بوی بسیار است. و این روایت چنانچه پیداست یک مصاحبه و مشاوره دوستانه و صمیمی است میان امام باقر علیه السلام و جناب زید برای چاره جوئی درباره بررسی اوضاع مسلمین و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفه دینی و خشمگین شدن جناب زید از نظر مشاهده اوضاع رقت بار مسلمین و طغیانگری و لجام گسیختگی خلفاء وقت بوده و از فرمایشات امام باقر علیه السلام هم جز نصیحت و خیر خواهی جناب زید مطلب دیگری استفاده نمی شود.

14- عبدالله بن ابراهیم گوید: (باجماعتی) نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رفتیم تا او را به وفات پسر دخترش تسلیت گوئیم، در حضور او موسی بن عبدالله بن حسن را دیدیم که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود، ما به آنها تسلیت گفتیم و متوجه موسی شدیم، موسی به دختر ابی یشکر که نوحه خوان بود گفت: بخوان، او چنین خواند: بشمار رسول خدا را و پس از وی شیر خدا حمزه و در مرتبه سوم عباس (برادر حمزه) را و بشمار علی نیکوکار و بشمار جعفر و عقیل را بعد از او که همه رئیس بودند.

موسی به او گفت: احسنت: مرا به طرف آوردی، بیشتر بخوان، او هم دنبال کرد و گفت:

پیشوای پرهیزگاران محمد از خاندان ماست و حمزه و جعفر پاک از خاندان ماست

علی پسر عم و داماد پیغمبر از خاندان ماست او پهلوان پیغمبر و امام مطهر است

ما نزد خدیجه بودیم تا شب نزدیک شد، سپس خدیجه گفت: من از عمویم محمد بن علی صلوات الله علیه شنیدم که می فرمود: ((همانا زن در ماتم و مصیبت نوحه گر می خواهد که اشکش جاری شود، و برای زن شایسته نیست که سخن زشت و بیهوده (دروغی) نسبت به میت یا شکایتی از قضا خدا) گوید، پس چون شب

فرارسید ملائکه را با نوحه خود آزار می دهد)) ما از نزدش بیرون آمدیم و باز فردا صبح رفتیم و مذاکره جدا کردن منزلش را از خانه امام جعفر صادق علیه السلام به میان آوردیم .

راوی گوید: آن خانه دارالسرقه (خانه دزدی) نامیده می شد، خدیجه گفت: این موضوع و مهدی ما اختیار کرد مقصودش از مهدی محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام مجتبی علیه السلام) بود و با این کلمه با او شوخی می کرد زیرا محمد بن عبدالله ادعای مهدویت می نمود، و ممکن است موسی گفته باشد این خانه سرقت است، زیرا که محمد بن عبدالله در آنجا غصب خلافت و ادعای مهدویت کرد (موسی ابن عبدالله گفت: به خدا من اکنون خبری شگفت برای شما نقل می کنم .

چون پدرم رحمه الله شروع کرد که برای محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام حسن علیه السلام) بیعت گیرد و تصمیم گرفت که دوستانش را به بیند، گفت: من فکر میکنم تا جعفر بن محمد (امام ششم) علیهما السلام را نه بینم این کار درست نشود، پس براه و (از کثرت ضعف و سالت خوردگی) بمن تکیه داشت، من هم همراه او رفتم تا بامام صادق علیه السلام رسیدیم و در خارج منزل باو برخوردیم که آهنگ مسجد داشت، پدرم او را ننگه داشت و با او بسخن پرداخت، امام صادق علیه السلام فرمود: میان راه جای این سخن نیست، یکدیگر را ملاقات می کنیم انشاءالله، پدرم شادمان برگشت (زیرا گمان کرد، آن حضرت مخالف نیست) پدرم صبر کرد تا فردا یا روز بعد شد، باز هم نزد آن حضرت رفتیم، پدرم شروع بسخن کرد، و از جمله سخنانش این بود: قربانت، تو میدانی که من سنم از شما زیادتر است و در میان فامیلت هم از شما بزرگسال تر هست ولی خدای عزوجل بشما فضیلتی ارزانی داشته که برای هیچیک از فامیلت نیست و من بواسطه اعتمادی که بنیکوکاری شما دارم خدمت رسیدم، و بدان قربانت گردم اگر شما از من پذیری، هیچیک از اصحابت از من عقب نشینی نکنند و حتی دو نفر قرشی یا غیر قرشی با من مخالفت نوزند.

امام صادق علیه السلام فرمود: تو مطیع تر از مرا می توانی پیدا کنی و به من نیازی نداری . به خدا که تو میدانی من آهنگ رفتن بیابان می کنم و یا تصمیم آن را می گیرم (ولی به واسطه ضعف و ناتوانی) سنگینی می کنم و به تاءخیر می اندازم و نیز قصد رفتن حج می کنم و جز با خستگی و رنج و سختی به آن نمی رسم . به فکر دیگران باش و از آنها بخواه و به ایشان مگو که نزد من آمده ئی، پدرم گفت، گردن مردم به سوی شما دراز است، اگر شما از من پذیری هیچکس عقب نشینی نمی کند، و شما هم از جنگ کردن و ناراحت شدن معافی .

موسی گوید: ناگهان جماعتی از مردم وارد شدند و سخن ما را قطع کردند، پدرم گفت: قربانت چه می فرمائی؟ امام فرمود: یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد انشاء الله، پدرم گفت: همانطور است که من می خواهم؟ فرمود: همانطور است که تو می خواهی انشاء الله با در نظر گرفتن اصلاح و خیر خواهی برای تو.

پدرم به خانه برگشت و کس نزد محمد (نوه امام حسن علیه السلام) فرستاد که در کوه اشقر جهینه ((اشقر نام کوه مخصوصی است که محمد در آنجا بوده و جهینه نام قبیله ای است که در آن کوه زندگی میکردند)) بود و از مدینه تا آنجا دو شب راه بود و او را مژده داد که بحاجت و مطلوبش رسیده است، و پس از سه روز باز گشت من و پدرم رفتیم و در خانه حضرت ایستادیم، در صورتیکه هر گاه می آمدیم از ما جلوگیری نمی شد و فرستاده (تیکه رفت برای ما اجازه ورود بگیرد) دیر آمد، سپس به ما اجازه داد، ما خدمتش رسیدیم، من گوشه اطاق نشستم. و پدرم نزدیک حضرت رفت و سرش را بوسید و گفت:

قربانت کردم بار دیگر امیدوار و آرزومند خدمت رسیدم، امید و آرزویم گسترده و بسیار است، امیدوارم بحاجت خود نائل آیم، امام صادق علیه السلام به او فرمود: من ترا به خدا پناه می دهم از اینکه متعرض این کار شوی که صبح و شام در فکر آن هستی، و می ترسم که این اقدام، شری به تو رساند، گفتگوی آنها ادامه پیدا کرد و سخن به جایی رسید که پدرم نمی خواست، و از جمله سخنان پدرم این بود که بچه جهت حسین به امامت سزاوارتر از حسن شد؟ (چرا امامت به فرزندان حسین رسید و به فرزندان حسن نرسید؟) امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را، برای چه این سخن به میان آوردی؟ پدرم گفت زیرا اگر حسین علیه السلام عدالت می ورزید، سزاوار بود امامت را در بزرگترین فرزند امام حسن علیه السلام قرار دهد. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی که به محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد، بخواست خود وحی فرستاد و با هیچکس از مخلوقش مشورت نکرد، و محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد و آنچه خواست دستور داد و او هم چنانچه دستور داشت عمل کرد، ما درباره علی نگوئیم، جز همان بزرگداشت و تصدیقی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، اگر حسین دستور می داشت که به بزرگسال تر وصیت کند یا آنکه امامت را میان فرزندان خود و امام حسن نقل و انتقال دهد عمل می کرد، او نزد ما متهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد، در صورتیکه او می رفت و امامت را می گذاشت او به آنچه مأمور بود، رفتار کرد، و او (از طرف مادرت) جد تو)) مادر عبدالله فاطمه بنت الحسین علیه السلام بوده است)) و (از طرف پدرت) عموی تست اگر نسبت به او خوب گوئی، چقدر برای تو شایسته است، و اگر زشت گوئی خدا ترا بیامرزد، پس عمو! سخن مرا بشنو و اطاعت کن، به خدائیکه جز او شایسته پرستشی نیست، من نصیحت و خیر خواهی را از تو باز نداشتم، چگونه (باز دارم در صورتیکه تو پسر عمو و بزرگتر فامیل منی

؟! ولی ترا نمی بینم که عمل کنی (حال تو چگونه باشد، در صورتیکه ترا عمل کننده نبینم)، و امر خدا هم برگشت ندارد.

پدرم در اینجا خوشحال شد (زیرا از جمله اخیر حضرت فهمید که خدا به آنها پیشرفتی می دهد، اگر چه به عقیده امام صادق نابجا و باطل شد) امام صادق علیه السلام (چون خوشحالی نابجای او را دید) به او فرمود: به خدا تو میدانی که او (یعنی محمد پسر تو که مدعی امامت و در مقام خروج است) همان لوچ چشم موی پیشانی برگشته، سیاه رنگی است که در ته سلیگاه سده اشجع ((سده بضم سین)) در خانه است و اشجع نام قبیله ایست از قطفان) کشته می شود (خبری غیبی باین مضمون از پیغمبر یا امامان سابق صادر شده بود که خود عبدالله هم آنرا می دانست) پدرم گفت: او آن نیست. به خدا سوگند که او در برابر یک روز (ظلم بنی امیه و بنی عباس) یک روز می جنگد و در برابر یکساعت، یک ساعت و در برابر یک سال، یکسال، و به خونخواهی تمام فرزندان ایطالب قیام می کند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: خدا ترا بیامرزد، چقدر می ترسم که این (مصراع) بیت بر رفیق ما (پسر تو) منطبق شود.

منتک نفسک فی الخلاء ضاللا ((نفست در خلوت به تو وعده های دروغ و محال داده))

نه به خدا، او بیشتر از چهار دیوار مدینه را به دست نمی آورد، و هر چه تلاش کند و خود را به مشقت افکند، دامنه فعالیتش بطائف نرسد، این مطلب ناچار واقع شود، از خدا بترس و بر خود و برادرانت رحم کن، به خدا من او را نامبارکترین نطفه ئی می دانم که صلب مردان بزهان زنان ریخته است (زیرا به ناحق ادعاء امامت کرد و موجب کشته شدن و حبس و ذلت فامیل و امام زمانش گردید) به خدا که او در میان خانه های سده اشجع کشته می شود، گویا اکنون او را برهنه و روی خاک افتاده می بینم که خستی میان دو پایش هست، و این جوان هم هرچه بشنود سودش ندهد موسی بن عبدالله گوید: مقصودش من بودم او هم همراهش خروج کند و شکست خورد و رفیقش (محمد) کشته شود، سپس موسی برود و با پرچم دیگری خروج کند و سپهد آن (ابراهیم که به خون خواهی برادرش محمد قیام کند) کشته شود و لشکرش پراکنده شود، اگر (این پسر یعنی موسی) از من بپذیرد، باید در آنجا از بنی عباس امان خواهد، تا خدا فرج دهد و به تحقیق من می دانم که این امر عاقبت ندارد و تو هم می دانی و ما هم می دانیم که پسر چشم لوچ سیاه رنگ موی پیشانی برگشته تو، در ته رودخانه سده اشجع در میانه خانه ها کشته خواهد شد.

پدرم برخاست و می گفت: بلکه خدا ما را از تویی نیاز می کند و تو هم (چون دولت ما را ببینی). خودت از این عقیده بر می گردی یا آنکه خدا ترا بر می گرداند با دیگران، و از این سخنان مقصودی نداری جز

اینکه دیگران را از ما بگردانی و تو وسیله سرپیچی آنها شوی، امام صادق علیه السلام فرمود: خدا میداند که من جز خیر خواهی و هدایت ترا نمی خواهم و من جز کوشش در این راه تکلیفی ندارم.

پدرم برخاست و از شدت خشم جامه اش بزمین می کشید، امام صادق علیه السلام خود را به او رسانید و فرمود به تو خبر دهم که من از عمویت که دانی تو هم هست (یعنی امام چهارم علیه السلام که هم دانی عبدالله است به واسطه اینکه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مادر اوست و هم پسر عموی او، که به واسطه احترامش او را عمو خوانده است) شنیدم می فرمود: تو و پسران پدرت کشته می شوید، اگر از من می پذیری و عقیده داری که بنحو احسن دفاع کنی، بکن، به خدائیکه جز او شایان پرستشی نیست و او به پنهان و آشکار داناست و رحمان و رحیم است و بزرگواری و برتر از خلق خود است، من دوست دارم همه فرزندان و عزیزترین آنها و عزیزترین خانواده ام را قربانت کنم، و نزد من چیزی با تو برابر نیست، خیال مکن که من با تو دورویی کردم.

پدرم متأسف و خشمگین از نزدش خارج شد، سپس حدود بیست شب گذشت که ماءمورین ابی جعفر (منصور خلیفه عباسی) آمدند و پدر و عموهایم: سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن بن جعفر بن حسن و طباطبای ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند و به زنجیر بستند و بر محملهای بی فرش و روپوش نشانیدند و ایشانرا در نمازگاه عمومی نگه داشتند تا مردم سرزنششان کنند، ولی مردم بحال آنها رقت کرده و از سرزنش خودداری کردند، سپس آنها را بردند و جلو در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نگه داشتند.

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه دختر عمر بن علی به ما گفت: چون آنها را جلو در مسجد که باب جبرئیلش گویند نگه داشتند، امام صادق علیه السلام پیدا شد و (از شدت غضب) همه عبایش روی زمین بود، آنگاه از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود: خدا شما را لعنت کند، ای گروه انصار. شما برای چنین کاری با پیغمبر معاهده و بیعت نکردید، (چرا با اولادش چنین رفتار می کنید؟) همانا به خدا من آزمند بودم (و از نصیحت کوتاهی نکردم) ولی مغلوب شدم، قضای خدا بازگشت ندارد، سپس حرکت کرد و یکتای نعلینش را پیا کرد و دیگری در دستش بود و تمام دنباله عبایش را به زمین می کشید و به خانه خود رفت و بیست شب تب کرد و شب و روز گریه می کرد که ما نسبت به او نگران شدیم (که مبادا جان سپارد) این بود گفتار خدیجه.

جعفری گوید: موسی بن عبدالله بن حسن نقل کرد که چون محملهای ایشان پیدا شد امام صادق علیه السلام از مسجد برخاست و به جانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود، برفت تا با او سخن گوید، ولی به

شدت از او جلوگیری کرد و پاسبانی به او حمله کرد و او را کنار زد و گفت: از این مرد دور شو، همانا خدا ترا و دیگران را کارگزاری کند، سپس ایشان را به کوچه ها بردند و امام صادق علیه السلام به منزلش برگشت و هنوز به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان بیلای سختی گرفتار شد، یعنی شترش به او لگدی زد که رانش خرد شد و همانجا در گذشت. آنها را بردند و ما مدتی بودیم تا محمد بن عبدالله بن حسن آمد و خبر داد که ابو جعفر پدر و عموهای او را کشت، غیر از حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داوود بن حسن و عبدالله بن داود.

در این هنگام محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت نمود و من سومین کسی از بیعت کنندگانش بودم، مردم اجتماع کردند (مردم را گرد آورد، مردم عهد و پیمان بستند) و هیچ یک از قریش و انصار و عرب با او مخالفت نکرد.

موسی گوید: محمد با عیسی بن زید (بن علی بن الحسین) که مورد اعتماد و رئیس لشکرش بود مشورت کرد که برای بیعت دنبال بزرگان قومه فرستد. عیسی بن زید گفت: آنها را با نرمی خواندن سود ندارد، زیرا نمی پذیرند، جز اینکه بر ایشان سخت گیری. آنها را به من واگذار. محمد گفت: تو هر کس از آنها را که خواهی متوجهش شو. عیسی گفت: نزد رئیس و بزرگ آنها یعنی جعفر بن محمد علیه السلام فرست زیرا اگر تو با او سخت گیری کنی، همه می فهمند که با آنها همان رفتار خواهی کرد که با امام صادق علیه السلام کردی.

موسی گوید: چیزی نگذشت که امام صادق علیه السلام را آوردند و در برابرش نگه داشتند، عیسی بن زید به او گفت: اءسلم تسلّم ((تسلیم شو تا سالم بمانی)) امام صادق علیه السلام فرمود: مگر تو بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری تازه ئی آورده ئی؟ (محمد صلی الله علیه و آله در نامه های خود بسلاطین کفار می نوشت اءسلم تسلّم) محمد گفت: نه، بلکه مقصود این است که: بیعت کن تا جان و مال و فرزندان در امان باشد و به جنگ کردن هم تکلیف نداری، امام صادق علیه السلام فرمود: من توانائی جنگ و کشتار ندارم و به پدرت دستور دادم و او را از بلائیکه به او احاطه کرده بر حذر داشتم ولی حذر در برابر قدر سودی نبخشد، پسر برادرم! بفکر استفاده از جوانها باش و پیروان را واگذار. محمد گفت: سن و من و تو خیلی نزدیک بهم است.

امام صادق علیه السلام فرمود، من در مقام مبارزه با تو نیستم و نیامده ام تا نسبت به کاریکه در آن مشغولی بر تو پیشی گیرم. محمد گفت: نه به خدا، ناچار باید بیعت کنی، امام صادق علیه السلام فرمود برادر زاده! من حال باز خواست و جنگ ندارم، همانا من می خواهم به بیابان روم، ناتوانی مرا باز میدارد و بر من سنگینی می کند تا آنکه بارها خانواده ام در آن باره به من تذکر می دهند ولی تنها

ناتوانی مرا از رفتن باز می دارد، ترا به خدا و خویشاوندی میان ما که مبادا از ما رو بگردانی و ما بدست تو بدبخت و گرفتار شویم . محمد گفت : ای ابا عبدالله ! به خدا ابوالدوانیق یعنی ابو جعفر منصور در گذشت . امام صادق علیه السلام فرمود: از مردن او با من چکار داری ؟ گفت می خواهم بسبب تو زینت و آبرو پیدا کنم ، فرمود: بدانچه می خواهی راهی نیست ، نه به خدا ابوالدوانیق نمرده است ، مگر اینکه مقصودت از مردن بخواب رفتن باشد. محمد گفت : به خدا که خواه یا نا خواه باید بیعت کنی و در بیعت ستوده نباشی ، حضرت بشدت امتناع ورزید، و محمد دستور داد امام را به زندان برند. عیسی بن زید گفت : اگر امروز که زندان خرابست و قفلی ندارد، او را به زندان اندازیم ، می ترسیم از آنجا فرار کند، امام صادق علیه السلام خندید و فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم عقیده داری مرا زندان کنی ؟ گفت : آری ، به حق آن خدائیکه محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت گرامی داشت بزندان افکنم و بر تو سخت گیرم . سپس عیسی بن زید گفت : او را در پستو خانه زندان کنید، همانجائیکه اکنون طویله اسبان است (خانه ریظه دختر عبدالله است).

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا به خدا من می گویم و تصدیقم خواهند کرد (من عواقب و خیم این تصمیم شما را تذکر می دهم و چون مردم صدق گفتار مرا دیدند، ناچار تصدیقم می کنند) عیسی بن زید گفت اگر بگوئی دهنتم را خرد می کنم . امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بخدا ای موی پیشانی برگشته ! ای چشم سبز! گویا من می بینم که تو برای خود سوراخی میجوئی که در آن در آئی ، و تو در روز جنگ قابل ذکر نیستی ، (لیاقت سربازی هم نداری) من نسبت بتو عقیده دارم که هر گاه از پشت سرت صدائی بلند شود، مانند شتر مرغ رمنده پرواز می کنی ، محمد با شدت و خشونت به عیسی دستور داد: او را زندان کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن ،

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا به خدا گویا می بینم ترا که از سده اشجع خارج شده و بسوی رودخانه میروی و سواری نشان دار که نیزه کوچکی نیمی سفید و نیمی سیاه در دست دارد و بر اسب قرمز پیشانی سفیدی سوار است بر تو حمله کرده و با نیزه به تو زده ولی کارگر نشده است و تو بینی اسب او را ضربت زده و بخاکش انداخته ئی ، و مرد دیگری که گیسوان بافته اش از زیر کلاه خودش بیرون آمده و سبیلش کلفت است از کوچه های آل ابی عمار دلیان بر تو حمله کرده و او قاتل تو باشد: خدا استخوان پوسیده او را هم نیامرزد (یعنی او را هرگز نیامرزد).

محمد گفت : ای ابا عبدالله ! حساب کردی ولی بخطا رفتی ، سپس سراقی بن سلخ حوت بطرف امام حمله برد و بیشت حضرت کوید تا بزندان انداخت و اموال او و اموال خویشانش را که با محمد همکاری نکرده بودند، به غارت بردند. سپس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که پیرمردی

سالخورده و ناتوان بود و یک چشم و دو پایش را از دست داده بود و او را بدوش می کشیدند حاضر کردند، و محمد از او بیعت خواست، اسماعیل گفت: برادر زاده! من پیری سالخورده و ناتوانم و به احسان و یاری شما نیازمندترم، محمد گفت: ناچار باید بیعت کنی، اسماعیل گفت: از بیعت من چه سود میبری؟ بخدا که اگر نام مرا در بیعت کنندگان بنویسی جای نام یک مرد را تنگ میکنم، گفت: ناچاری که بیعت کنی و نسبت باو سخنان درشت گفت. اسماعیل باو گفت: جعفر بن محمد را نزد من دعوت کن، شاید با یکدیگر بیعت کنیم، محمد امام صادق علیه السلام را طلب کرد، اسماعیل بحضرت عرض کرد: قربانت گردم، اگر صلاح میدانی که حقیقت را برای او بیان کنی بیان کن، شاید خدا شر او را از ما باز گیرد. فرمود: تصمیم گرفته ام با او سخن نگویم، درباره من هر نظری دارد اجرا کند.

اسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ترا بخدا آیا یادت می آید روزیکه من خدمت پدرت محمد ابن علی علیه السلام آمدم و دو حله زرد پوشیده بودم، پدرت بمن نگاهی طولانی کرد و گریست، من عرض کردم: چرا گریه کردی؟ فرمود: گریه ام برای اینستکه ترا در پیری بیهوده می کشند، و دو بز هم در خون تو شاخ نمی زنند (کسی از تو خونخواهی نمی کند یا خون تو بواسطه سالخوردگیت بسیار کم است) عرض کردم: کی چنین میشود؟ فرمود: زمانیکه ترا به باطلی دعوت کنند و تو سرباز زنی، همان زمان که بینی چشم لوچ نامبارک فامیلش را که گردن فرازی کند و از خاندان امام حسن علیه السلام باشد، بر منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا رود و مردم را بجانب خود خواند، و نامی را که از او نیست (مانند مهدی، صاحب نفس زکیه) بخود بندد. پس تو در آن هنگام هر پیمانی داری انجام ده (با ایمان و میثاقت تجدید عهد کن) و وصیت را بنویس، زیرا همان روز یا فردایش کشته میشوی (این تردید اگر از امام باشد جهتش اینستکه مردم نسبت باو غلو نکنند و بدانستن علم غیبش معتقد نشوند).

امام صادق علیه السلام باو فرمود: آری، (یادم می آید) به پروردگار کعبه. این مرد (محمد بن عبدالله) جز اندکی از ماه رمضان را روزه نگیرد، ترا بخدا می سپارم، ای ابوالحسن، خدا در مصیبت بما اءجر بزرگ دهد و از بازماندگان نیکو نیابد و سرپرستی کند و انالله و انا الیه راجعون ((ما از آن خدائیم و بسوی او باز میگردیم))) سپس اسماعیل را بدوش کشیدند و امام صادق علیه السلام را بزندان بازگشت دادند. بخدا هنوز شب نیامده بود که پسران برادرش یعنی پسران معاویه بن عبدالله بن جعفر بر او در آمدند و او را لگد مال کردند تا کشتند و محمد بن عبدالله کس فرستاد و امام جعفر علیه السلام را رها کرد، سپس بودیم تا ماه رمضان فرا رسید، بما خبر دادند که عیسی بن موسی (برادر زاده منصور) خروج کرده و رهسپار مدینه است.

محمد بن عبدالله (بجنگ عیسی) پیش آمد و یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر سر لشکرش بود و سر لشکر عیسی بن موسی، اولاد حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمد بن زید و علی و ابراهیم فرزندان حسن بن زید بودند، یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه گشت و جنگ در مدینه در گرفت، سپس عیسی به کوه ذباب فرود آمد و لشکر سیاه پوشان از پشت سر بر ما در آمدند، محمد هم با اصحابش بیرون آمد تا آنها را به بازار رسانید و خودش رفت، سپس بدنبال آنها برگشت تا بمسجد خوامین (پوست خام فروشان) رسید، آنجا را میدانی خالی از سیاه پوش (لشکر بنی عباس) و سفید پوش (لشکر محمد) دید، جلوتر رفت تا به شعب فزازه رسید، سپس وارد قبیله هذیل شد و از آنجا بجانب اءشجع رفت. در آنجا همان سواریکه امام صادق علیه السلام فرموده بود، از کوچه هذیل در آمد و از پشت سر بر او حمله کرد، او را نیزه زد ولی کارگر نیفتاد، محمد باو حمله کرد و بینی اسبش را با شمشیر بزد، سوار دیگر باره باو نیزه زد و در زرهش فرو برد، محمد بجانب او برگشت و او را ضربت زد و مجروحش ساخت محمد از آن سوار تعقیب میکرد و او را ضربت میزد که حمید بن قحطیه از کوچه عماریین بر او حمله کرد و نیزه اش را در تن او فرو برد، ولی چون نیزه اش شکست، محمد بر حمید حمله کرد، حمید هم با آهن ته نیزه شکسته اش بر او زد و روی خاکش انداخت، سپس از اسب فرود آمد و او را ضربت میزد تا مجروحش کرد و بکشت و سرش را بر گرفت، و لشکر عیسی از هر سو بمدینه در آمد و آنرا تصرف کرد، و ما جلای وطن کردیم و در شهر ما پراکنده شدیم.

موسی بن عبدالله گوید: من رهسپار شدم تا بابراهیم بن عبدالله رسیدم، دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان شده است، من او را از تدبیر بدش خبر دادم و همراه او بیرون آمدم تا او هم کشته شد خدایش رحمت کند سپس با برادر زاده ام اءشتر، عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن براه افتادم تا او هم در سند کشته شد و من آواره و گریزان برگشتم، در حالیکه به هیچ شهری جا نداشتم، چون روی زمین بر من تنگ آمد و ترس بر من غلبه کرد، بیاد فرمایش امام صادق علیه السلام افتادم.

نزد مهدی عباسی (که در ذیحجه سال 158 خلیفه شد) رفتم، زمانیکه او بحج رفته و در سایه دیوار کعبه برای مردم خطبه می خواند، بدون اینکه مرا بشناسد، از پای منبر برخاستم و گفتم: یا امیرالمؤمنین، اگر ترا بخیر خواهی که می دانم رهنمائی کنم، بمن امان میدهی؟ گفت: آری. آن خیر خواهی چیست؟ گفتم: موسی بن عبدالله بن حسن را بتو نشان می دهم، گفت: آری تو در امانی، گفتم: بمن مدرکی بده که خاطر جمع باشد، از او عهد و پیمانها (مانند امضا و شاهد و قسم) گرفتم و از خود اطمینان یافتم، سپس گفتم: خود من موسی بن عبدالله ام، گفت: بنابراین گرامی هستی و بتو عطا میشود، گفتم: مرا بیکی از خویشان و فامیلت بسپار تا نزد خودت عهده دار زندگی من باشد، گفت: هر که را خواهی انتخاب کن،

گفتم: عمویت عباس بن محمد باشد، عباس گفت: من بتو احتیاجی ندارم، گفتم ولی من بتو احتیاج دارم، از تو میخوام بحق امیرالمؤمنین که مرا بپذیری، او خواه ناخواه مرا پذیرفت.

مهدی بمن گفت: کی ترا میشناسد؟ در آنجا بیشتر رفقای ما اطرافش بودند من گفتم: این حسن بن زید است که مرا می شناسد و این موسی بن جعفر است که مرا می شناسد، و این حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا می شناسد، همه گفتند: آری یا امیرالمؤمنین، (با آنکه مدتی است او را ندیده ایم) گویا هیچ از نظر ما پنهان نگشته است، سپس من بمهدی گفتم: یا امیرالمؤمنین همانا این پیش آمد را پدر این مرد بمن خبر داد و بموسی بن جعفر اشاره کردم.

موسی بن عبدالله گوید: در آنجا دروغی هم بامام جعفر صادق علیه السلام بستم و گفتم: و بمن امر کرد که بتو سلام برسانم و فرمود: او پیشوای عدالت و سخاوتست، مهدی دستور داد پنجهزار دینار بموسی بن جعفر تقدیم کند، آن حضرت دو هزار دینارش را بمن داد و به تمام اصحابش صله بخشید و با من (با آنکه نصایح پدرش را نشنیده بودم) خوب صله رحم کرد. (نتیجه نقل این داستان مفصل اینکه) هر گاه نام فرزندان محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام برده شد: بگوئید: درود خدا و فرشتگان و حاملین عرش و کاتبین کرام بر آنها باد و امام صادق علیه السلام را از میان آنها بپاکیزه ترین درود اختصاص دهید، و خدا موسی ابن جعفر را از جانب من جزای خیر دهد، زیرا بخدا که من بعد از خدا بنده ایشانم.

15 عبدالله بن مفضل گوید: چون حسین بن علی، کشته شده در فح که از نوادگان امام مجتبی بود خروج کرد و مدینه را بتصرف در آورد، موسی بن جعفر را برای بیعت طلب کرد، حضرت تشریف آورد و باو فرمود: پسر عمو! بمن تکلیفی مکن که پسر عمویت (محمد بن عبدالله) به عمویت امام صادق کرد، تا از من چیزیکه نمیخوام سرزند؟ چنانکه از امام صادق علیه السلام چیزی سرزد که نمی خواست (مقصود سخنان درشتی است که میان آنها رد و بدل شد و اخباریکه امام علیه السلام باو گفت: که در حدیث سابق بیان گردید).

حسین بحضرت عرض کرد: مطلبی بود که من بشما عرض کردم: اگر خواهی در آن خارج شو و اگر نخواهی شما را در آن مجبور نمی کنم خدا یاور است و سپس خداحافظی کرد.

ابو الحسن موسی بن جعفر هنگام خداحافظی به او فرمود: پسر عمو! تو کشته خواهی شد، پس نیکو جنگ کن (ضربت را جدی بزن) زیرا این مردم فاسقند، اظهار ایمان می کنند و در دل مشرکند و انالله و انا علیه راجعون من مصیبت شما جماعت را (خویشانم را) بحساب خدا میگذارم، سپس حسین خروج کرد و کارش بدانجا رسید که رسید، یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آن حضرت علیه السلام فرمود.

شرح_ این حسین پسر علی بن حسین بن حسن بن امام حسن مجتبی علیه السلام است و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن است که در زمان موسی الهادی نوه منصور خروج کرد و فخر نام چاهیست در یک فرسخی مکه، داستان جنگ و کشته شدن او در تواریخ مذکور است و علامه مجلسی (رحمه الله علیه) هم در صفحه 268 مرآت العقول ذکر کرده است.

16- یحیی بن عبدالله بن حسن بموسی بن جعفر علیهما السلام نوشت: اما بعد من خودم را بتقوای خدا سفارش میکنم، و ترا هم به آن سفارش می کنم زیرا تقوی سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان، یکی از یاوران دین خدا و ناشرین اطاعتش بر من وارد شد و خبر داد که بر من ترحم کرده ئی (که کشته میشوم) و ما را کمک نخواهی کرد؟ من دعوت بسوی آن کس از آل محمد صلی الله علیه و آله را که مردم پیسنند (با تو) مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم پدرت حاضر نشد، شما از زمان قدیم چیزی را ادعا می کنید که در خورتان نیست و آرزوی خود را بجائی کشانیده اید که خدا بشما عطا نکرده است، پس هواپرست شدید و گمراه گردید، و من ترا برحذر میدارم از آنچه خدا ترا نسبت بخود برحذر داشته است.

حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام باو نوشت: از جانب موسی پسر (ابی) عبدالله جعفر و هم پسر علی (بن ایطالب) که هر دو در بندگی و اطاعت خدا شریکند بسوی یحیی بن عبدالله بن حسن. اما بعد همانا من ترا و خودم را از خدا بیم می دهم و تو را از عذاب دردناک و عقاب سخت و کیفر کاملش آگاه می سازم و تو و خودم را به تقوای خدا سفارش میکنم، زیرا تقوی موجب زینت سخن و پابرجائی نعمتهاست، نامه ات بمن رسید، در آنجا نوشته بودی که من و پدرم از زمان پیش مدعی (مقام و منصب) بوده ایم، در صورتیکه تو چنین ادعائی از من نشنیده ئی و (خدایتعالی در سوره زخرف فرماید) ((گواهی آنها نوشته شود و مورد بازخواست قرار گیرند))) حرصیکه اهل دنیا دنیا و خواستنیهای آن دارند، تمام خواسته های آخرت آنها را هم در دنیا تباه کرده است (از اینجهت عبادات و اعمال آخرت خود را هم باغراض دنیوی مشوب میسازند چنانکه تو امر بمعروف را بافتراء بر من و انکار حق مشوب ساختی) و نوشته بودی که من بواسطه آرزو داشتن آنچه نزد توست (یعنی ادعاء امامت) مردم را از تو میرانم. در صورتیکه اگر راهی را که تو پیش گرفته ای مایل باشم، ناتوانی از دانستن روش و کم بصیرتی بدلیل جلوگیر من نباشد (معرفت و بصیرت من از تو خیلی بیشتر است ولی میدانم اکنون وقتش نیست) اما خدای تبارک و تعالی مردم را معجونوی مرکب آفریده و قوایی شگفت آور غرائزی گوناگون باو عطا کرده است، من دو کلمه درباره انسان از تو می پرسم، (تا بدانی که تو بناحق ادعا میکنی، بمن بگو).

عترف در بدن تو چیست؟ و صهلج در انسان کدامست؟ جوابش را بمن بنویس، من بتو سفارش میکنم و از نافرمانی خلیفه بر حذرت میدارم، و بفرمانبرداری و اطاعتش تشویق میکنم و دستور میدهم که برای خود امانی بگیری پیش از آنکه در چنگال افتی و از هر طرف گلوگیر شوی و از هر سو بخواهی نفس کشی، راهی نیابی، تا خدا با احسان و فضل خود و دلسوزی خلیفه ابقاه الله بر تو منت نهد و خلیفه امانت دهد و بر تو مهربانی کند و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت بتو (بواسطه تو) حفظ کند، درود بر کسیکه از هدایت پیروی کند ((بما وحی رسیده که عذاب برای کسی است که تکذیب کند و رو بگرداند 47 سوره 20)).

جعفری می گوید: بمن خبر رسید که نامه موسی بن جعفر علیه السلام بدست هارون افتاد، چون آنرا قرائت کرد گفت: مردم مرا بر موسی بن جعفر می آغالند، در صورتیکه او از آنچه متهمش میکنند منزه است.

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: عترف و صهلج دو عضو است در انسان که نزد اطباء بدین نام شناخته نشده سپس از کتاب عمده الطالب و مقاتل ابوالفرج تاریخ خروج یحیی بن عبدالله را که بصاحب الدیلم معروفست ذکر می کند و گریختن و پناهندگی او را ببلاذ دیلم تا مردنش را در زندان هارون الرشید با اختلافاتی که مورخین بیان می کنند نقل کرده است مرآت ص 270.

پایان جزء دوم از کتاب کافی! دنبالش جزء سوم است که ((باب کراهیه توقیف)) می باشد و الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی محمد و آله الجمعین.

کراهیت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام

1- ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: ای ثابت همانا خدای تبارک و تعالی این امر را هفتاد وقت گذاشت، چون حسین صلوات الله علیه کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آنرا تا صد و چهل بقاء خیر انداخت. سپس که ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید و از روی پوشیده پرده برداشتید، بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد محو کند و ثابت گذارد اصل کتاب نزد اوست.

ابو حمزه گوید: من این حدیث را بامام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود: چنین بوده است.

2- عبدالرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: قربانت: بمن خبر دهید: این امری که در انتظارش هستیم کی واقع میشود؟ فرمود: ای

مهزم! دروغ گفتند تعیین کنندگان وقت

و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان .

شرح_ ظهور امام زمان علیه السلام از جمله اموریستکه وقتش معلوم نیست لذا در این روایت تصریح شده است که کسانیکه برای آن وقت معین کنند دروغگویند. و کسانیکه درباره ظهور آنحضرت شتاب زده شوند یعنی بخدا اعتراض و اشکال کنند که چرا آن حضرت را ظاهر نمیکند، خدا را نشناخته و بقضاء و قدر او راضی نگشته و در نتیجه بشقاوت و هلاکت رسیده اند. و اما انتظار فرج و دعا کردن برای ظهور آنحضرت و در عین حال راضی بودن بخواست و قضاء خدا و تسلیم در برابر فرمانش مقتضای عبودیت و بندگی و محبوب خدای متعال و موجب نجاتست .

3- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقائم علیه السلام پرسیدم ، فرمود: تعیین کنندگان وقت دروغگویند، ما خانواده ئی هستیم که تعیین وقت نکنیم .

4- احمد باسناد خود گوید: آن حضرت فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقتیکه تعیین کنندگان وقت تعیین کنند مخالفت کند (پس هر که برای ظهور آن حضرت وقتی معین کند، واقع و حقیقت و زمانیکه خدا آن حضرترا ظاهر کند بر خلاف آنست) .

5- فضیل بن یسار گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : برای این امر وقتی هست ؟ فرمود تعیین کنندگان وقت دروغ گویند، تعیین کنندگان وقت دروغ گویند، تعیین کنندگان وقت دروغ گویند. همانا موسی علیه السلام چون (در طور سینا) پیروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد، قومش را وعده سی روز دارد، و چون خدا ده روز بر سی روز افزود قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد، و کردند آنچه کردند (یعنی گوساله پرست شدند) پس اگر ما خبری بشما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

6- علی بن یقظین گوید: موسی بن جعفر علیه السلام بمن فرمود: دویست سالست که شیعه بآرزوها تربیت میشود: (چون علی این خبر را برای پدرش نقل کرد) یقظین که در دستگاه سفاح و منصور خدمت میکرد) به پسرش علی بن یقظین گفت : چرا آنچه درباره ما گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقع شود و آنچه درباره شما گوید (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی به پدرش گفت : آنچه درباره ما و شما گفته شده از یک منبع است ، (و آن منبع وحی است که به توسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مردم می رسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود خالص و واقعهش به شما عطا شد، و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت ، ولی امر ما وقتش نرسیده است ، لذا به آرزوها دلگرم گشته ایم . اگر به ما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی شود، دلها سخت شود بیشتر مردم

از اسلام برگردند، ولی می گویند: چقدر زود می آید، چقدر به شتاب می آید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

شرح_علی بن یقظین در سال 182 یعنی یک سال پیش از وفات موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است. و هر وقت امام علیه السلام این حدیث را به او فرموده باشد، از دویست سال کمتر است ولی پیداست که در هر لغتی رؤوس اعداد مانند ده، صد، دویست، سیصد، هزار در اءلسنه و افواه معروف است و به کسور آن توجهی نمی شود، در اینجا هم امام علیه السلام طبق همین اصطلاح و معمول لغت تکلم فرموده است.

و امام آنچه علی بن یقظین به پدرش گفت مطلبی است صحیح و متین که مضمون آن را هم مرحوم صدوق در علل الشرایع خود از حدیثی نقل می کند، و توضیحش این است که: موضوع امید و آرمان در اخبار و روایت و هم در علم روانشناسی امروز از مؤثرترین موجبات پیشرفت و ترقی انسان به شمار آمده است، و بر عکس یأس و نومیدی از بزرگترین بلاها و موجبات سقوط و انحطاط معرفی شده است تا آنجا که یأس از رحمت خدا در ردیف گناهان کبیره قرار گرفته است. امر ظهور و فرج امام زمان علیه السلام و پیشرفت دولت حق و عزت مؤمنین، امریست قطعی و مسلم و ضروری نزد شیعه، ولی مصلحت و واقع بینی خدای تعالی چنین اقتضاء کرده است که به آن سرعتی که اصحاب ائمه علیهم السلام، انتظارش را داشتند واقع نشود، بلکه برای مدت مدید و نا معلومی به طول انجامید، تا مؤمنین راسخ از منافقان ظاهری مشخص گردند و نیز همه شیعیان با آرزو و امیدی که نسبت به ظهور آن حضرت دارند، چون وقتش را نمی دانند و احتمال می دهند در زندگی آنها آن حضرت ظهور فرماید، از این جهت با روحی زنده و با نشاط و وظایف دینی و اجتماعی خود را انجام می دهند و نزدیک بودن علاوه بر آن که امریست نسبی، از نظر علم شامل و محیط خدای تعالی، هر دوری نزدیک است چنانچه راجع به روز قیامت هم می فرماید ((اقتربت الساعة)) به خلاف آنکه اگر به آنها بگویند ظهور دولت حق تا دویست یا سیصد یا هزار و بیشتر به طول می انجامد که در آن صورت ملال و افسردگی همه را فرا گیرد و بلکه از آن جهت که انسان طبعاً به آرزو و امید راغب تر و شایق تر است، دینی که او را ملول و افسرده کند، رها می کند و در پی کسی می رود که به او وعده های زود و خوش ظاهر دهد. اگر چه پوشالی و توخالی باشد.

7- مهزم پدر ابراهیم می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان (بنی عباس) سخن به میان آوردیم حضرت فرمود: مردم به واسطه شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان، شتاب نمی کند، برای این امر پایانی است که باید به آن برسد، و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند.

توضیح_تمحیص در لغت بمعنی گذاختن طلا- و جدا کردن غش آنست و در اینجا مقصود از آن آزمایش انسان است بواسطه تکالیف سخت و دشوار تا خوبان از بدان جدا شوند.

1- امام صادق علیه السلام فرمود: چون از بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت شد، آن حضرت بر منبر برآمد و سخنرانی و خطبه ای القاء کرد که امام صادق علیه السلام آن را ذکر کرد و در ضمن آن چنین فرمود: همانا بلیه و گرفتاری شما (که خدا برای امتحان و آزمایشتان مقدر کرده است) مانند روزی که خدا پیغمبرش صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت رجوع کرده است، سوگند بآنکه او را بحق برانگیخت که شما وساوس و آراء مختلف پیدا کنید و غریب شوید، تا آنجا که افراد پایین از شما فراز گیرند و بالایها بزیر گریند، و پیشی گیرندگانی که کوتاهی می کردند، پیش تازند، و پیشی گیرندگانی که پیش می تاختند کوتاهی کنند، بخدا که هیچ نشانه ای (از نشانه های حق) از من پوشیده نگشته و دروغی بمن گفته نشده، و بتحقیق که این مقام و این روز را بمن آگاهی داده اند.

شرح_ پیغمبر صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت با محیط مردمی روبرو شد که جهل و باطل دامنگیر آنها شده بود، از پیشوای دلسوز و رهبر دانای خود روگردان شده و بعبادت بتها و عادات زشت جاهلیت سرگرم بودند، پیغمبر اسلام که خدای تعالی او را مایه امتحان مردم قرار داد و مبعوثش ساخت با مجاهدت و مساعی بی نظیر خود و غزوات و جنگهای متعدد، بت پرستان را خداپرست کرد و آدمکشان خونخوار را، مانند برادر مهربان در یک صف و تعقیب از یک هدف قرار داد و قوانین عادلانه اجتماعی را در میان آنها مجری ساخت و بیت المال را طبق حق و عدالت تقسیم می فرمود، ولی متأسفانه پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمین آن عادات و اخلاق حسنه اسلامی را رفته رفته کنار گذاشتند تا آنجا که می توان گفت: در زمان خلافت عثمان یکمرتبه بقیه برگشتند و زمان جاهلیت را تجدید کردند.

اکنون پس از قتل عثمان امیر المؤمنین علیه السلام، با محیط و مردمی روبرو شده است که نمونه زمان جاهلیت است و برای ارجاع قوانین حق و عدالت و سرکوبی طغیانگران باید جهاد کند و از خود گذشتگی نشان دهد، پس قهرا مردمی بپذیرد و اطاعت نمایند و دسته ای تمرد نافرمانی کنند، و از میان آنها برخی از مسلمین که نسبت بحق آن حضرت کوتاهی کرده و با دیگران بیعت کردند پیش تازند و اطاعت آن حضرت را گردن نهند و در رکابش جهاد کنند و بعضی دیگر مانند طلحه و زبیر که با وجود آنکه در زمان پیغمبر اسلام سوابق درخشانی کسب کرده بودند از اطاعت و انقیاد آن حضرت سرپیچی کرده، طغیان و سرکشی آغاز کنند. (و البته نگارنده در کتاب شریف در جست و جوی رستگاری خود اثبات نموده است تفاق طلحه را در زمان حیات رسول خدا و عضویت او را در گروه الذین فی قلوبهم مرض و لذا به این فراز فقط برای زبیر صادق است)

2- ابن ابی یغفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: وای بر سرکشان عرب از امریکه نزدیک است، (وای بر آنها در زمان ظهور امام قائم (علیه السلام) که نزدیکست چنانچه در حدیث 938 بیان شد) عرض کردم: قربانت گردم، چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود: چند نفر اندک، عرض کردم بخدا کسانیکه از ایشان از این امر سخن می گویند (اظهار عقیده به امام زمان می کنند) بسیارند، فرمود مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون ریزند.

3- منصور گوید: امام صادق علیه السلام: به من فرمود: ای منصور: این امر (ظهور امام دوازدهم) به شما نمی رسد جز بعد از ناامیدی و نه به خدا (به شما نمی رسد) تا (خوب از بد) جدا شود و نه به خدا تا بررسی شود و نه به خدا تا شقاوت به شقی رسد و سعادت به سعید.

4- معمر بن خلاد گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: ((الم)) مگر مردم پنداشته اند بصرف اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند! (اول سوره عنکبوت)) سپس به من فرمود فتنه (امتحان) چیست؟ عرض کردم: قربانت گردم: آنچه ما می دانیم امتحان در دین است، حضرت فرمود: امتحان می شوند، چنانکه طلا امتحان می شود، و باز فرمود: خالص و پاک می شوند، چنانکه طلا پاک می شود.

5- مردی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: دلهای مردم از حدیث شما (شیعه که معتقد به غیبت امام عصر می باشید) می رمد و تنفر دارد، پس هر که به آن اقرار کرد بیشترش گوئید و هر که منکر شد از او دست بردارید. همانا ناچار باید آزمایشی پیش آید که هر فرد خصوصی و محرم رازی در آن سقوط کند، تا آنجا که که آنکس (از کمال باریک بینی و دقت) مورا دو نیمه می کند سقوط کند تا آنجا که جز ما و شیعیان ما باقی نماند. (یعنی آن را توضیح دهید تا جوای حقیقت راه یابد و شخص معاند معلوم شود).

6- منصور صیقل گوید: من و حارث بن مغیره با جماعتی از اصحابمان (شیعیان) خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودیم (و از ظهور دولت حق سخن می گفتیم) آن حضرت سخن ما را می شنید، سپس فرمود کجائید شما؟ هیهات، هیهات، نه به خدا آنچه به سوی چشم می کشید واقع نشود، تا غربال شوید، نه بخدا آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، تا بررسی شوید، نه بخدا آنچه چشم می کشید واقع نشود. تا جدا شوید. نه بخدا آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، جز بعد از نومییدی. نه بخدا، آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، تا شقاوت بشقی برسد و سعادت بسعید. (یعنی معاندین و منکرین از طالبان حق و حقیقت جدا شوند)

آنکه امامش را شناسد تقدم و تاء خر این امر زیانش نرساند

1- زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امامت را بشناس ، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد (یعنی چه آنکه دولت حق زود ظاهر شود و یا دیر، برای تو مساویست و زیانی نکرده ئی ، همانا زیان برای کسی است که امامش را نشناسد). (و این حدیث البته از معجزات عظیم امام صادق علیه سلام است)

2- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی ((روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان می خوانیم 71 سوره 17)) پرسیدم . فرمود: ای فضیل! تو امامت را بشناس ، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد، کسیکه امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مانند کسی است که در لشکر آن حضرت بوده است ، نه بلکه مانند کسیکه زیر پرچم آن حضرت نشسته باشد. در اینجا یکی از اصحابش گفت : مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید شده باشد.

3- ابوبصیر گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، کی فرج و گشایش باشد؟ فرمود ای ابا بصیر! تو هم از جمله دنیا خواهانی ؟ کسی که این امر را بشناسد، برای او بواسطه انتظارش فرج حاصل شده . (و این فراز هم البته از معجزات عظیم و خبرهای عظیم غیبی است که برای هر طالب حق، حقیقت آن محرز و مسلم است)

4- اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من شنیدم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام می پرسید: شما عقیده دارید که من حضرت قائم علیه السلام را درک می کنم ؟ فرمود: ای ابابصیر! مگر نه این است که امامت را می شناسی عرض کرد: چرا بخدا، شما ناید امام من و دست حضرت را گرفت حضرت فرمود: ای ابابصیر! بخدا از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه بشمشیرت تکیه نکرده ئی باک نداشته باش (یعنی ثواب چنان کسی برای تو هست).

5- فضیل بن یسار گوید، شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد، مانند مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و به امامش شناسا باشد، تقدم یا تاخر این امر او را زیان ندهد، هر که بمیرد و به امامش شناسا باشد: مانند کسی است که در زیر خیمه امام قائم همراه او باشد.

6- امام باقر علیه السلام فرمود: برای کسیکه در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است زیانی نیست (چه زیانی است) که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد.

7- عمر بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: علامت را بشناس (یعنی امامت را بشناس به حدیث 527 رجوع شود) چون او را شناختی تقدم یا تاخر این امر به توزیانی نرساند، همانا خدای عزوجل می فرماید: ((روزی که هر دسته از مردم را بامامشان (همراه امامشان)

می خوانیم 71 سوره 17)) پس هر که امامش را شناسد مانند کسی است که در خیمه امام منتظر باشد.

(درباره ناهلیکه ادعای امامت کند و کسیکه همه ائمه یا بعضی از ایشان را انکار کند و آنکه امامت را برای ناهل اثبات کند)

1-سوره بن کلیب گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((و روز قیامت کسانی را که درباره خدا دروغ گفته اند روسپاه بینی 60 سوره 39)) پرسیدم، فرمود: کسی است که بگوید من امامم و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه علوی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی باشد، عرض کردم؟ اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب باشد؟ فرمود: اگر چه باشد.

شرح_سؤال سوم یا تاءکید سؤال دو مست و یا به جهت دفع احتمالی که ممکن است مراد بعلوی، شیعه علی علیه السلام یا سایر خویشان آن حضرت باشد.

2-امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ادعای امامت کند و اهلش نباشد، کافر است.

3-حسین بن مختار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت ((روز قیامت کسانی را که بخدا دروغ بستند می بینی 60 سوره 39)) (تفسیرش چیست؟) فرمود: درباره کسی است که خود را امام داند و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد؟ فرمود: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد. (و این حقیقت محض است که ذات اقدس احدیت به واسطه ی منزلت عظیم عصمت برای امامان معصوم علیه سلام و عجل فرجه مقرر فرموده است)

4-ابن ابی یعفور گوید: شنیدم، امام صادق علیه السلام می فرمود: سه کسند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و پاکشان نکند و عذابی دردناک دارند: 1 هر که ادعای امامت از طرف خدا کند و حق نداشته باشد. 2 کسیکه امام از طرف خدا را انکار کند. 3 آنکه معتقد باشد که این دو گروه نام برده شده از اسلام بهره ئی دارند.

5-امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر (امامت) را غیر صاحبش ادعا نکند، جز اینکه خدا عمرش را قطع کند.

6-و فرمود: کسیکه با امامیکه امامتش از جانب خدا است کسی را شریک کند که امامتش از جانب خدا نیست: بخدا مشرک گشته است. (و این کلام حضرت در شرح معنی واژگان قرآنی است که بهره گیری از آن ها مقدم است از مراجعه به کتب لغت)

7- محمد بن مسلم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی بمن گفت: امام آخر را بشناس، شناختن امام اول زیانت ندهد، حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی شناسم و دشمن دارم، مگر امام آخر جز بوسیله امام اول شناخته شود؟.

8- ابن مسکان گوید: از شیخ درباره ائمه علیهم السلام پرسید: هر که یکی از زنده ها را منکر شود امامان را منکر شده است.

شرح_گویا مرادش امام کاظم علیه السلام است، اگرچه کلمه ی شیخ از روی تقیه برای امام صادق علیه السلام بیشتر به کار می رود ولی ابن مسکان از آن حضرت بیش از چند روایت نقل نکرده و بعضی گفته اند: تنها یک روایت مشعر را نقل کرده است، اما شیخ صدوق در کمال الدین همین روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در هر حال تعبیر بشیخ از نظر تقیه می باشد و انکار امام زنده از آنجهت مستلزم انکار امامان مرده است که امامت زنده از قول آنها ثابت شده و دلیل امامت میان همگی مشترک است، پس وقتی امام زنده را نشناسد، دلیل امامت را شناخته، و اعتقاد بی دلیل ثمری ندارد، و نیز کسیکه زنده را نشناسد، امام دیگری را که اهلیت ندارد، برای خود انتخاب می کند، و این خود دلیلی است که امامان سابق را آنگونه که باید شناخته است.

9- محمد بن منصور گوید: از آن حضرت راجع به قول خدای عزوجل ((و چون کار بدی کنند، گویند پدران خود را مرتکب آن دیده ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است، بگو خدا بکار زشت فرمان نمی دهد چرا درباره خدا چیزی که نمی دانید می گوئید؟ 28 سوره 7)) پرسیدم. فرمود: آیا کسی را دیده ئی که معتقد باشد خدا بزنا کردن و شراب نوشیدن و مانند این محرمات فرمان داده است؟ عرض کردم: نه، فرمود: پس این کار زشتی که ادعا می کنند خدا آنها را بدان فرمان داده است چیست؟ عرض کردم: خدا داناتر است و ولیش، فرمود: این مطلب درباره امامان جور (غاصب امامت) است که مردم ادعا کردند خدا ایشان را به پیروی از مردمی فرمان داده است که خدا پیروی از آنان دستور نداده پس خدا ادعای ایشان را رد کرده و خبر داده که درباره خدا دروغ گفته اند و این عملشان را فاحشه (کار زشت) نامیده است.

10- محمد بن منصور گوید: از عبد صالح (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) درباره قول خدای عزوجل که فرمود ((بگو پروردگار من همه کارهای زشت را، آنچه عیانست و آنچه نهانست حرام کرده 31 سوره 7)) پرسیدم، فرمود: برای قرآن ظاهری است و باطنی، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده ظاهر قرآن است و باطن آن پیشوایان جورند و همه آنچه را خدای تعالی در قرآن حلال فرموده ظاهر قرآنست و باطن آن پیشوایان حق (ائمه معصومین علیهم السلام) هستند

شرح قرآن کریم در آیات مبارکاتش بایمان و اسلام و یقین و تقوی و نماز و زکوه و حج و روزه و سایر طاعات و عبادات فرمان می دهد و این امور از نظر ظاهر کالبد و پیکرهایی هستند که هر یک از لحاظ اجرا شرایط و اجزاء مخصوصی دارند، ولی از نظر اینکه این امور در وجود ائمه ی معصومین علیهم السلام مجسم و ممثل گشته و ایشان آینه تمام نمای همین طاعات و عبادات می باشند، زیرا ایشان باین امور امر می کنند و آموزگار آن می باشند و خود بطور کامل آنها را انجام می دهند، بدین جهت تمام اوامر با آنها متحد شده و ایشان روح و باطن اوامر قرآن گشته اند و بوجود آنها تاءویل می شود، لذا آیه شریفه ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر بوجود امیرالمؤمنین علیه السلام تاءویل شده است یعنی ظاهر نماز همین رکعات مخصوصی است که هر مسلمان در اوقات معین انجام دهد، و باطن و حقیقت و روح و معنی نماز مطابق بیانیکه ذکر شد امیرالمؤمنین علیه السلام است همچنین کفر و نفاق و شرک و زنا و قتل و شرب خمر و امثال آن اموریست که قرآن از آنها نهی و جلوگیری فرموده و آن ظاهر قرآنست، ولی باطن و واقعش پیشوایان جور و ستم و مدعیان بنا حق امامتند که مجسمه این امور و وادار کننده مردم را بآنها می باشند.

11- جابر گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((بعضی از مردم سوای خدا همتهاها (مانند بت و گاو و سایر معبودهای باطل) گیرند و آنها را چون خدا دوست دارند 164 سوره 2) پرسیدم، فرمود: ایشان به خدا اولیاء فلان و فلانند که آنها را پیشوای خود گرفتند، نه آن امامی را که خدا پیشوای مردم قرار داده. بدین جهت خدا فرموده است: ((کاش آن کسان که ستم می کنند می دانستند که وقتی عذاب را مشاهده کنند، توانائی یکسره برای خداست و عذاب خدا بسیار سخت است، زمانی که پیشوایان از پیروان بیزار جویند و عذاب را ببینند و روابطشان قطع شود و پیروان گویند: ای کاش برای ما بازگشتی بود تا از آنها بیزار می شدیم، چنانکه از ما بیزار شدند، این چنین خدا اعمالشان را به آنها مایه افسوس و پشیمانیها نشان می دهد، و ایشان از آتش بیرون نشوند 165 تا 167 سوره 2)) امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! ایشان به خدا، پیشوایان و پیروان ایشانند.

12- ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: سه کسند که در روز قیامت بآنها نظر نکند و پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند: کسیکه امامتی را که از جانب خدا ندارد ادعا کند و هر که امام از جانب خدا را انکار کند و آنکه معتقد باشد ایندو از اسلام بهره ئی دارند.

کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند

1- ابن ابی نصر گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره خدای عزوجل ((گمراه تر از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند کیست ؟ 50 سوره 28)) فرمود: یعنی کسیکه رایش دینش باشد بدون امامی از ائمه هدی . (یعنی بدون راهنمایی امامی را که خدا رهبر و هادی او قرار داده و او را رها کند و طبق رایی سلیقه خویش برای خود امامی بتراشد و در اصول و فروع دین بقیاس و استحسان و نظرات شخصی (او و) خویش اکتفا کند).

2- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هر که دینداری خدا کند با عبادتی که خود را در آن بزحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد، کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهست و سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز را با تلاش در رفت و آمد باشد و چون شب بر او پرده افکند، گله ئی را که از چوپان خودش نیست ببیند، بسوی آن گراید و بآن فریب خورد و در خوابگاه آن گله بخوابد. هنگامیکه چوپان گله خود را حرکت دهد، آن چوپان و گله ناشناس ببیند، باز با شتاب و سرگردانی در جستجوی چوپان و گله خود برآید، گوسفندانی را با چوپانش به بیند، بسوی آن گراید و بدان فریفته شود، چوپان هم او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو از چوپان و گله خود گم گشته و سرگردانی ، آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها باین سو و آن سوزند و چوپانی هم ندارد که بچراگاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند.

در همین هنگام گرگ گمشدن او را مغتنم شمارد و او را بخورد، چنین است بخدا ای محمد! حال کسیکه از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار (یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت شده) و عادل از طرف خدای عزوجل نباشد، او گمشده و گمراهست اگر بر این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است .

بدان ای محمد! که پیشوایان ستمگری و پیروانشان از دین خدا برکنارند، خود گمراه گشته و مردم را گمراه کرده اند، اعمالیکه بجا می آورند، مانند خاکستری باشد که تند بادی در روز طوفانی بدوزند چیزی از آنچه کسب کرده اند بدستشان نیاید، اینست همان گمراهی دور.

3- عبدالله بن ابی یعفور گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من که با مردم آمیزش دارم بسیار تعجب می کنم از مردمیکه از شما پیروی نمی کنند و بدنبال فلان و فلان می روند ولی امین و راستگو و باوفایند، و مردمی هستند که بدنبال شمایند، ولی امانت و وفاء و راستگونی آنها را ندارند.

امام صادق علیه السلام راست نشست و مانند خشمناکی به من متوجه شد، سپس فرمود: هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسیکه با پیروی

از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، عرض کردم: آنها، دین ندارند و براینها، سرزنشی نیست؟! فرمود: آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست، سپس فرمود: مگر قول خدای عزوجل را نمی شنوی؟ ((خدا کار ساز کسانست که ایمان آورده اند و از ظلمات بنورشان می برد 257 سوره 2)) یعنی از ظلمات گناهان بنور توبه و آمرزششان می برد، بواسطه پیرویشان از هر امام عادلیکه از جانب خداست. و باز فرموده است: ((و کسانی که کافر شده اند کارسازشان طغیانگران سرکشند که نور بظلمتشان می برند)) مقصود از این آیه اینست که آنها نور اسلام داشتند، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، بواسطه پیروی او از نور اسلام بظلمات کفر گرائیدند، سپس خدا برای ایشان همراه بودن با کفار را در دوزخ واجب ساخت (آنها دوزخیانند و در آن جاودان باشند). (و این شرح و تفسیر از فرازهای عظیم کتاب خدا و متمایزکننده ی حق از باطل است).

4- امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب میکنم هر جمعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، اگر چه آن جمعیت نیست باعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه در می گذرم از هر جمعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگر چه آن جمعیت نیست بخود ستمگر و بدکردار باشد.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا شرم نمی کند که عذاب کند هر امتی را که با امامیکه از جانب خدا نیست دینداری کند اگر چه نسبت؟ باعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشد، همانا خدا شرم می کند امتی را عذاب کند که با امام از جانب خدا دینداری کند، اگر چه نسبت به اعمالش ستمگر و بدکردار باشد.

شرح این چند روایت دو اصل تولی و تبری را در اسلام استوار و تثبیت می کند، ما تحت عنوان توضیح ذیل حدیث 537 (ج 1 ص 300) مستدل و میرهن ثابت نمودیم که خدایتعالی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برای رهبری و پیشوائی خلق دوازده نفر معین و مشخص را انتخاب نموده و منصوب ساخته است، علم رهبری و مقررات و قوانین دین خود را تنها به آنها عنایت فرموده و استعداد و قابلیت دعوت و تبلیغ دین خویش را در وجود ایشان از نظر فطرت و اکتساب تکمیل نموده است، بنابراین هر فردی غیر ایشان که دعوی پیشوائی و امامت کند دروغگو نیرنگ باز است، خود گمراه است و دیگران را گمراه می کند و به خود و پیروانش ستمی بزرگ مرتکب می شود، بدینجهت در این دو روایت از ایشان به کلمه ستمگر و منحرف تعبیر شده است.

در تاریخ اسلام پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین افرادی با دعا برخاسته و پس از اندکی حکم فرمائی با زور و سرنیزه، خویشتن و پیروان خویش را مفتضح و رسوا نموده و لعنت و نفرین را از

بازماندگان برای خود بیادگار گذاشته اند. مردمیکه در حزب چنین افراد نام نویسی کنند و در شمار آنها در آیند و بر عده آنها بیفزایند و موجب مزید شوکت و قدرشان گردند، اگر چه از نظر وظیفه شخصی، مردمی نیکوکار و با تقوی باشند، باین معنی که فقط اسم خود را در لیست آنها نوشته و بمرام نامه و اساسنامه و مقررات حزبی آنها رفتار نمیکنند، بلکه در وظایف شخصی و اجتماعی پیرو مقررات اسلامند، اینگونه افراد بحکم این چند روایت در نظر خدا منفور و مبعوض و محکوم بعذاب و عقوبت می باشند، زیرا همان یک عمل بظاهر کوچک وسیله ترویج باطل و مسلط ساختن شخص غاصب و ستمگر را بر افراد مسلمان و پایمال نمودن حقوق و حدود خدا و مسلمین و در نتیجه موجب ضعف و اضمحلال مقررات دین اسلام و خانه نشستن پیشوای بر حق میگردد، پیداست که معاویه و یزید و هشام و منصور اگر تنها می بودند، هیچگاه آن همه جنایت و ستم مرتکب نمی شدند، بلکه اگر اطرفیان و حواشی آنها منحصر بیک عده کارگردان و مأمور هم می بود جرات چنان هتاکیها را نمیداشتند، بطور مسلم آن ستمگران از ثبت نام افراد بسیار در حزب خود استفاده می کردند و غرور و نخوت بیشتری بکار می بردند و در ظلم و تعدی خویش گامهای فراتری میگذاشتند. تا اینجا بیان و توضیح قسمت اول از این روایت شریف بود.

و اما راجع بقسمت دوم یعنی کسیکه از امام بحق پیروی کند و در اعمال شخصی خود مرتکب گناه و آلودگی شود، پیداست که او بواسطه اینکه در مقدمه و سرلوحه اعمالش سطر درخشانی بنام ولایت و تعهد پیروی از امامان عادل و منصوب از جانب خدا را ثبت کرده، و از پیشوای گمراه کننده و منحرف روگردان شده است، در نتیجه بر عده مؤمنین افزوده و از اهل باطل کاسته و باندازه یک تن نیروی اسلام و عفو و بخشش را تقویت نموده، و نیروی تفاق و باطل را تضعیف و تخریب کرده است، و شایسته و سزاوار است که عفو و بخشش الهی آلودگیهای کوچکش را فرا گیرد، و خداوند حکیم و مهربان بواسطه یک عمل مهم و با ارزش او از چندین خطا و لغزش دیگرش در گذرد. برای این دو فرد در تشکیلات اجتماعی می توانم بدو بنده و نوکری مثال بزنیم که یکی از آنها در خانه آقا ولینعمت خویش را انتخاب کرده و در آنجا سر سپرده و بیعت کرده است، ولی گاهی هم از او خطا و لغزش و سرپیچی و تمرد مشاهده میشود. و دیگری از آقا ولینعمت خود روگردان شده و در خانه دشمن او سر سپرده و ثبت نام کرده ولی کردار و رفتار او را آنجا با دستورات ولینعمتش مطابق و موافق است، شما خود بیندیشید و قضاوت کنید.

کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد و این باب جزء باب سابق است

1- فضیل بن یسار گوید: روزی امام صادق علیه السلام خود برای ما شروع بسخن کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است : هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد، بمردن جاهلیت مرده است . عرض کردم این سخن پیغمبر است؟! فرمود: آری بخدا او فرموده است ، عرض کردم : پس هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟! فرمود: آری . (مرگ جاهلیت یعنی در گمراهی یعنی به سوی دوزخ)

شرح مقصود از نداشتن پیشوا اینستکه : پیغمبر یا امامی را که خدا در زمان او تعیین فرموده نپذیرد و اطاعت او را بر خود واجب نداند و مراد به جاهلیت حالتی است که اعراب پیش از آمدن اسلام داشتند، که خدا و پیغمبر را نمیشناختند و دین و شریعت را کنار گذاشته و بنژاد و تبار خویش می بالیدند و خود خواهی و گردنکشی و کارهای زشت دیگر در میان آنها رواج داشت .

2- ابن ابی یعفر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول رسول خدا صلی الله علیه وآله ((هر که بمیرد و او را پیشوائی نباشد مرگش مرگ جاهلیت است)) پرسیدم و گفتم : مقصود مردن در حالت کفر است؟ فرمود: مردن در حالت گمراهی است . عرض کردم : هر که در این زمان هم بمیرد و او را پیشوائی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: آری .

3- حارث بن مغیره گوید: با امام صادق علیه السلام عرض کردم : پیغمبر فرموده است : هر که بمیرد و پیشوایش را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است؟ فرمود: آری . عرض کردم : جاهلیت کامل یا جاهلیتی که امامش را نشناسد فرمود: کفر و نفاق و گمراهی .

شرح مراد بجاهلیت چنانچه در دو روایت پیش توضیح دادیم عقاید باطل و عادات زشتی است که عرب قبل از اسلام دچارش بودند، و چون در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، مردن کسی که امامش را نشناسد بمردن بر حالت جاهلیت تشبیه و تنظیر شده است ، راوی سؤال می کند که آیا مقصود از جاهلیت تمام عقاید فاسد و اخلاق زشت آنهاست یا تنها از نظر نشناختن امام است؟ حضرت می فرماید: از نظر کفر و نفاق و گمراهی است . یعنی اگر نشناختن امام از آنجهت باشد که او را منکر شود و در مقام مخالفت و ستیزه با او بر آید، از لحاظ کفر با مردم جاهلیت شریکست ، همچون ظالمت و گمراهی که از کفر و نفاق پائین تر و وبال و کیفرش سبکتر است ، و درجاتش نسبت بقاصر و مقصر و مستضعف مختلف و متفاوتست .

4- امام صادق علیه السلام فرماید: هر که بدون شنیدن و فرا گرفتن از امامی صادق خدا را پرستش کند قطعاً خدا ملازم رنج و مشقتش سازد (خدا ملازم سرگردانی و رنج و مشقتش نماید) و کسی که ادعای مردن کند از غیر دری که خدا آنرا گشوده ، مشرک است و (امام معصوم) آن دری است ایمن (و نهاده) بر حصار راز پنهان خدا.

1- سلیمان بن جعفر گوید: شنیدم حضرت رضا می فرمود: همانا علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و همسر و پسرانش اهل بهشتند. سپس فرمود: هر کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام عارف باین امر (امامت) باشد، مانند مردم دیگر نیست. شرح علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: ظاهراً بجای عبدالله، عبیدالله صحیح است چنانچه گفته صاحب عمده الطالب و مقاتل الطالبین و مورخین دیگر بر آن دلالت دارد، سپس از عمده الطالب نقل میکند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از شش پسر باقی ماندند: 1 امام محمد باقر علیه السلام 2 عبد الله باهر 3 زید شهید 4 عمر اشرف 5 حسین اصغر 6 علی اصغر.

یکی از پسران حسین اصغر عبید الله اعرج است که این علی بنام علی صالح است پسر اوست، او را زنی صالحه بنام ام سلمه بود که از شدت اخلاص و ارادتی که بحضرت رضا علیه السلام داشت، روزی که آن حضرت بعبادت شوهرش تشریف آورده بود، او از پشت پرده به آنحضرت می نگریست و چون از مجلس برخاست، محل جلوس امام علیه السلام را می بوسید و بعنوان تبرک بر آن دست میمالید. حضرت رضا علیه السلام از خانواده علی صالح تجلیل فرموده و بهشت را برای آنها وعده داده و در آخر فرموده است: ساداتی که به امامت عارف باشند مانند دیگر مردم نیستند، یعنی ثواب آنها از سایر مردم بیشتر است بواسطه شرافت نسب ایشان، چنانچه خدا درباره همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله این امتیاز را قائل شده است، یا بجهت اینکه ایمان و اطاعت ایشان از امامی که از خویشان و فامیل خود آنهاست دشوار و مشکل تر است نسبت به سایر مردم، زیرا اسباب حسد و کینه در آنجا قویتر و خضوع و کوچکی کردن در برابر فامیل سخت تر و گرانتر است و لذا شیطان ایشانرا بادعاء امامت بیشتر وسوسه می کند، بعضی گفته اند: علتش این است که طاعت و عبادت سادات، ثوابش دو برابر مردم دیگر است، چنانکه عقوبت گناه و نافرمانی ایشان هم دو برابر است.

2- احمد بن عمر گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: بمن بفرمائید کسیکه فرزند فاطمه باشد و با شما دشمنی کند و حق شما را نشناسد از لحاظ مجازات با سایر مردم برابر است؟ فرمود علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: عقاب ایشان دو چندانست.

3- عبد الرحمن بن ابی عبدالله گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران برابرند؟ فرمود: مگو منکر، بلکه بگو جاحد از خاندان بنی هاشم و دیگران. ابوالحسن (علی بن اسمعیل میثمی) گوید: من در این باره فکر کردم، و قول خدای عزوجل درباره برادران یوسف بیاد افتاد ((فعرههم و هم له منکرون 58 سوره 12)) یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را منکر بودند

(نشناختند). (از این فراز اثبات می گردد مقدم بودن معنی واژگان کتاب خدا از لسان قرآن و امامان معصوم بر آنچه در افواه مردم و لغت نامه هایی است که چند صد سال بعد تدوین شده است)

شرح فرق منکر و جاحد این است که : منکر در برابر عارف و عالم بکار می رود یعنی کسیکه چیزی را نشناخته و ندانسته است چنانچه آیه سوره یوسف که بیاد ابوالحسن افتاد، شاهد آن است . اما جاحد کسی است که مطلبی را فهمیده و دانسته رد کند و نپذیرد، از اینجهت امام علیه السلام فرمود: نسبت به بنی هاشم که امام را نمی پذیرند، باید جاحد گفت نه منکر، زیرا امام از خاندان خود آنهاست و او را خوب می شناسند اگر کسی از آنها امام را نپذیرد، بواسطه حسد و اغراض دنیوی دیگر است و عذاب و عقاب او از دیگران بیشتر باشد، زیرا خدا حجت را برای او کاملتر و تمامتر کرده که از آن خاندانش قرار داده است و نیز ناسپاسی ایشان از این نعمت و منت بزرگ خداوند زشت تر و شدیدتر است و یا بجهت این است که گناه و خطا از اشراف زشت تر و ناپسند تر است و لذا خدا لغزشهایی را بر پیغمبران می گیرد و از آنها مؤ اخذ می کند که از دیگران در گذشته و بخشیده می دارد.

4- ابن ابی نصر گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : آنکه جاحد (امر امامت) باشد از خاندان شما با دیگران برابر است ؟ فرمود: برای جاحد از خاندان ما دو گناه و برای نیکوکار دو ثوابست .

آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست

1- یعقوب بن شعیب گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : چون برای امام پیش آمدی کند مردم چه کنند؟ فرمود: قول خدای عزوجل کجاست که می فرماید. ((چرا از هر گروه از مؤ منین دسته ئی سفر نکنند تا درباره دین ، دانش آموزند و چون بازگشتند، قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند 122 سوره 9)) سفر کنندگان تا زمانیکه دنبال طلب دانشند معذورند و آنها که در انتظارند، تا زمان بازگشت رفقای خود معذورند.

شرح راجع به آیه شریفه در ج 1 ص 307 توضیحی بیان کردیم و در اینجا میگوئیم بقرینه سؤال و جواب ، مراد این است که چون امام وفات کند، بر مؤ منینی که در بلد امام نیستند، لازمست از میان خود عده ای را انتخاب کرده برای تعیین امام به آن شهر بفرستند و تا زمانیکه به آنجا نرسیده و در بلا تکلیفی بسر می برند، از نداشتن امام و پیشوا معذورند و همچنین کسانی که ایشانرا فرستاده اند تا زمان رسیدن خبر به آنها معذورند. (در ادامه ی روایتی مذکور می گردد که جعلی بودن آن محرز است و در آن راوی به دنبال تقدیس افراد دیگر بوده بدون داشتن شاخصه ی امامت که عصمت و نص رسول خداست می باشد.)

2-عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: ((هر که بمیرد و امامی نداشته باشد، بمرگ جاهلیت مرده است)) فرمود: درست است بخدا. عرض کردم: امامی (در مدینه) وفات کرده و مردی در خراسانست و نمیداند وصی او کیست، همین دوری از امام برای او عذر نیست؟ فرمود: برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد، برهان وصیش بر کسانی است که در بلد او هستند (پس آنها باید وصی امام را با برهان امامت تعیین کنند) و بر کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند، لازمست کوچ کنند، همانا خدای عزوجل می فرماید: ((چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته ای کوچ نکنند تا درباره دین، دانش آموزند و چون باز گشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند)).

عرض کردم: اگر دسته ای کوچ کردند و بعضی از آنها پیش از آنکه (بشهر امام) برسد و بداند بمیرد؟ فرمود: خدای جل و عز می فرماید: ((و هر که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از خانه خویش در آید، آنگاه مرگ وی فرا رسد، پاداش او بعهده خدا باشد 99 سوره 4)).

عرض کردم: اگر بعضی از آنها ببلد امام رسیدند شما در خانه خود را بسته و بروی خود پرده انداخته اید، نه خود شما مردم را بسوی خود خوانید و نه دیگری ایشانرا بشما راهنمایی کند، بچه وسیله امام را بشناسند؟ فرمود: بوسیله کتاب منزل خدا.

عرض کردم: خدا جل و عز (در قرآن) چگونه می فرماید؟ امام فرمود: بنظرم پیش از این هم در این باره سخن گفته ئی؟ (از من پرسیده ئی؟) عرض کردم: آری. آنگاه حضرت آیاتی را که خدا درباره علی نازل فرموده و آنچه را خدا به علی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به او نموده و نصبش فرموده و مصیباتیکه بآنها میرسد و اعتراف حسن و حسین را به آن و وصیتش را به حسن و تسلیم کردن حسین امر امامت را طبق قول خدا ((پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران وی مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی سزاوارترند 6 سوره 33)) همه را یاد آور شد. (فرمود بیادآور).

(تا معلوم شود امامت علی و حسن و حسین علیهم السلام بدلیل آیات قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از آن پس بدلیل آیه شریفه اولوالارحام).

عرض کردم: مردم درباره امام باقر علیه السلام اعتراض کرده و میگفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش بدر شد و بوی رسید، با آنکه در میان آنها کسانی بودند که از نظر قرابت مثل او و از نظر سن بزرگتر از او (مانند زید بن علی) بودند. در صورتیکه امامت به کوچکتران از او (بواسطه کوچکتر بودنشان) نرسید؟ فرمود: صاحب امر امامت به سه خصلت شناخته می شود که مختص به اوست و در غیر او

نیست : 1- او نسبت به امام پیشین سزاوارتر (نزدیکتر و منسوب تر) از سایر مردمست . 2- وصی او است . 3- سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست .

و اینها نزد من است ، کسی با من در این باره نزاع نکند (بحديث 617 رجوع شود) عرض کردم اینها از ترس سلطان پنهانست ؟ فرمود: پنهان نیست بلکه دلیلی روشن دارد، همانا پدرم هر چه آنجا (مخزن و دایع امامت) بود بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی را نزد من حاضر کن ، من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبدالله بن عمر یکی از آنها بود، حاضر کردم . فرمود: بنویس :

این است آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می کند (((پسرانم همانا خدا این دین را برای شما برگزید نمیرید جز اینکه مسلمان باشید 122 سوره 2))) و محمد بن علی پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بردیکه در آن نماز جمعه میخواند، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را چهار گوش ساخته ، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آنرا واگذارد (از چهار انگشت بلندتر نکند).

آنگاه فرمود: وصیت نامه را در هم پیچید و بگواهان فرمود: بروید خدا شما را رحمت کند. پس از رفتن ایشان من گفتم : پدرم ! در این وصیت نامه چه احتیاجی بگواه گرفتن بود؟ فرمود: من نخواستم که تو (پس از مرگ من) مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت نکرده است و خواستم تو دلیلی داشته باشی که هرگاه مردی به این بلد آید و گوید وصی فلانی کیست ! بگویند فلانی .

من گفتم : اگر در وصیت شریک داشته باشد امام چگونه تعیین میشود؟ فرمود: از او سؤال می کنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او می پرسید) مطلب برای شما روشن می شود.

3- محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : اصلحک الله خبر بیماری شما بما رسید و ما را نگران کرد، ای کاش ما را آگاه می ساختی (یا فرمود بما می آموختی) وصی شما کیست ؟ فرمود: همانا علی (بن ابیطالب) علیه السلام عالم (امام) بود و علم به ارث میرسد، و هیچ عالمی نمیرد جز اینکه پس از وی کسی باشد که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد (کمتر یا زیادت) بداند، عرض کردم برای مردم رواست که چون امامی بمیرد، امام بعد از او را نشناسد؟ فرمود: اما برای اهل این شهر یعنی مدینه روا نیست (زیرا باید فوراً سؤال کنند و وصی امام را بشناسند) و نسبت به شهرهای دیگر معذوریت آنها به اندازه رسیدن نشان تا مدینه است ، همانا خدا می فرماید: (((همه مؤمنین نتوانند کوچ کنند، پس چرا از هر گروه ایشان دسته ای سفر نکنند تا در امر دین دانش اندوزند و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند 122 سوره 9))) عرض کردم : بفرمائید اگر کسی در این راه بمیرد، چه می شود؟ فرمود: او به منزله کسی است که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از منزکش بیرون شده ، سپس مرگش

فرارسد که پاداش او بر خداست. عرض کردم: وقتی وارد مدینه شدند، بچه دلیل امام خود را می شناسند؟ فرمود: به امام آرامش و وقار و هیبت عطا شود (یعنی امام را می بینند که اطمینان قلب و عدم شک و تزلزل در گفتار و رفتار و وجناتش هویدا است). (پس این روایت که جعلی بودن آن اظهر من الشمس است به عنوان نمونه ذکر می شود زیرا راوی صرفاً به دنبال اثبات موضوع امامت از طریقی است که بر هر شخص دیگر ممکن است مانند اقامه شعور و یا داشتن وقار و هیبت در حالی که امام معصوم و خیر داده شده از سوی از رسول خدا و از قبل تعیین شده است بازبینی این روایات و اشکالاتی که راوی در ذهن مخاطبان ایجاد می کند گواه صادق و شاهد عادل در جعلی بودن این روایات است)

زمانی که امام میفهمد امر امامت باو رسیده است

(از عنوان این باب نیز به سادگی می توان به جعلی بودن روایات مربوط به آن به لحاظ موضوعی واقف شد زیرا با شئون امامت که علم لدنی خداوند است منافات دارد و لذا ما هر آنچه را به لحاظ موضوعی بر خلاف منزلت امام معصوم دانستیم نیاوردیم مگر آخرین حدیث این باب را که صحیح می دانیم و دلیل قاطع آن نیز احادیث معارض باب بعدی است)

1- مسافر گوید: هنگامیکه ابوبراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام را (بسوی بغداد) میبردند بامام رضا علیه السلام دستور داد که همیشه تا وقتی که خودش زنده است، هر شب در منزل آن حضرت بخوابد تا خبرش باو برسد، مسافر گوید: ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیز خانه می انداختیم، و آن حضرت بعد از شام می آمد و می خوابید، و صبح بمنزل خویش می رفت، تا چهار سال بدین منوال گذشت، شبی از شبها بستر حضرت را انداختند ولی او دیر کرد و بالاخره هم نیامد، اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما را از نیامدنش دهشتی گرفت.

چون فردا شد، آن حضرت بمنزل آمد و نزد اهل خانه رفت و متوجه ام احمد شد و باو فرمود: آنچه را پدرم بتو سپرده بیاور، ناگاه ام احمد فریاد کشید و سیلی بر رخسارش زد و گریانش را درید و گفت: بخدا آقایم مرد، حضرت او را جلو گرفت و فرمود: ((مبادا سخنی بگویی و آنرا اظهار کنی تا خبر بحاکم برسد)) سپس ام احمد زنبیلی را با دو هزار دینار یا چهار هزار دینار نزد او آورد و همه را به امام رضا داد، نه به دیگران (زیرا از اموال شخصی آن حضرت نبود تا میان همه وراثت تقسیم شود).

و ام احمد که برگزیده و محرم راز امام هفتم علیه السلام بود گفت آن حضرت روزی محرمانه به من فرمود: این امانت را نزد خود حفظ کن، کسی را از آن آگاه نساز تا من بمیرم، چون من در گذشتم هر کس از فرزندانم نزد تو آمد و آن را از تو خواست تحویلش ده و بدان که من مرده ام. اکنون به خدا نشانه ای که آقایم

فرموده بود ظاهر شد (و دانستم که او در گذشته است) امام رضا علیه السلام آنها را از او گرفت و همه را دستور خود داری داد تا زمانیکه خبر رسید، سپس باز گشت و برای خوابیدن شب هم چنانکه می آمد، نیامد، تا چند روزی بیش نگذشت که پاکت نامه خبر وفات امام هفتم رسید. ما روزها را شمردیم و حساب کردیم، معلوم شد همان وقتیکه امام رضا برای خوابیدن نیامد و امانت را گرفت، آن حضرت در گذشته است.

حالات ائمه علیهم السلام از نظر سن

1- یزید کناسی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا عیسی بن مریم زمانی که در گهواره سخن گفت، حجت خدا بود بر اهل زمانش؟ فرمود: او آن زمان پیغمبر و حجت غیر مرسل خدا بود (یعنی در آن زمان مامور بتبلیغ و دعوت نبود) مگر نمی شنوی گفته خود او را که می گوید ((من بنده خدایم (تا مردم نگویند عیسی خداست) خدا به من کتاب داده و پیغمبرم ساخته و هر جا باشم (اگر چه در گهواره و با) بر کنم قرار داده و تا زنده باشم مرا به نماز و زکاه سفارش کرده 31 سوره 19،))).

عرض کردم: در آن زمان و در همان حالیکه در گهواره بود، حجت خدا بود بر زکریا؟ فرمود: عیسی در همان حال برای مردم آیت بود و رحمت خدا بود برای مریم، زمانیکه سخن گفت و از جانب او دفاع کرد و پیغمبر بود و حجت بر هر که سخنش را در آن حال شنید. سپس سکوت نمود و تا دو ساله شد، سخن نگفت، و حجت خدای عزوجل بر مردم بعد از سکوت عیسی تا دو سال زکریا بود، سپس زکریا در گذشت و پسرش یحیی، کتاب و حکمت را از او ارث برد، در حالیکه کودکی خرد سال بود. مگر نمی شنوی گفته خدای عزوجل را؟ ((ای یحیی کتاب (تورات) را با قوت بگیر و ما حکم نبوت را در کودکی به او دادیم 12 سوره 19)) (یعنی ما که ترا در کودکی حکم نبوت دهیم، نیرو و استعداد آن را هم به تو می بخشیم.)

چون عیسی هفت ساله شد و خدا یتعالی به او وحی فرستاد، از نبوت و رسالت خود سخن گفت، و بر یحیی و همه مردم حجت گشت. ای ابا خالد! از روزیکه خدا آدم علیه السلام را آفرید و در زمینش ساکن ساخت یک روز زمین، بدون حجت خدا بر مردم. نباشد عرض کردم: قربانت. آیا علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این امت از طرف خدا و رسولش حجت بود؟ فرمود. آری، روزی که پیغمبر او را برای مردم بپا داشت و برای پیشوائی منصوبش ساخت و ایشان را بولایتش دعوت کرد و باطاعتش دستور داد.

عرض کردم: اطاعت علی علیه السلام در زمان حیات و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردم واجب بود؟ فرمود: آری، ولی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش بود و سخن نمی گفت. و در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت و بر علی علیه السلام واجب بود و بعد از وفات آن حضرت اطاعت از علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش بر

همه مردم واجب بود، و علی علیه السلام حکیم و عالم بود (اشاره به آیه شریفه ((و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم))) دارد).

2- صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خدا ابا جعفر را بشما ببخشد، از شما (درباره جانشینت) می پرسیدم، می فرمودید: خدا به من پسری عطا می کند. اکنون خدا او را به شما عطا کرد و چشم ما روشن گشت خدا آن روز را به ما نشان ندهد اگر پیش آمدی کند بسوی که برویم؟ حضرت با دست اشاره به ابی جعفر علیه السلام کرد که در برابرش ایستاده بود، من عرض کردم: قربانت این پسر سه ساله است!! فرمود: هیچ زبانی به امامت او ندارد، همانا عیسی بن مریم علیه السلام قیام بحجت کرد، زمانیکه کمتر از سه سال داشت (به حدیث 833 رجوع شود).

3- مردی گوید: به امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: مردم درباره خردسالی شما سخن می گویند: فرمود: همانا خدایتعالی بدادود وحی کرد که سلیمان را جانشین کند و او کودکی بود که گوسفند می چرانید، عابدان و دانشمندان بنی اسرائیل او را نپذیرفتند، خدا بدادود علیه السلام وحی کرد که عصاهای معترضین و عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با خاتمه‌های مردم مهرش کن فردا عصای هر کس (مانند درخت سبزی) برگدار و میوه دار شد، او جانشین است. داود علیه السلام این خبر را به آنها گفت (و چون فردا عصای سلیمان را سبز دیدند) گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم.

4- بو بصیر (نابینا) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و کودک پنجساله نابالغی عصاکش من بود: حضرت بمن فرمود: حال شما چگونه باشد زمانی که حجت بر شما همسال، این کودک باشد؟ (یا فرمود: همسال این کودک بر شما ولایت داشته باشد) (مقصود امام جواد علیه السلام است که در ابتدای امامتش بقول مشهور 8 سال و چند ماه داشت).

5- اسماعیل بن بزیع گوید: از حضرت ابی جعفر علیه السلام راجع بامر امامت پرسیدم و گفتم: ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد؟ فرمود: آری کمتر از پنج سال هم می شود (اشاره به امام دوازدهم علیه السلام دارد) سهل گوید علی بن مهزیار این حدیث را در سال 221 بمن گفت.

6- پدر خیرانی گوید: در خراسان برابر حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که مردی به او عرض کرد اگر پیش آمدی کند، بسوی که رویم؟ فرمود بسوی پسر من ابی جعفر مثل اینکه گوینده سن ابی جعفر علیه السلام را کوچک شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را بنبوت و رسالت و شریعت تازه مبعوث ساخت در سنی کوچکتر از سن ابی جعفر.

7- علی بن اسباط گوید: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بطرف من می آید، من نگاهم را به او تیز کردم (با دقت باو نگریستم، شروع بنگریستنش کردم) و بسر و پایش نگاه می کردم تا اندازه قامتش را برای اصحاب اهل مصر خود (شیعیان) وصف کنم، در آن میان که من ورنه انداز می کردم، حضرت بنشست و فرمود: ای علی، خدا حجت درباره امامت را بمانند حجت درباره نبوت آورده و فرموده است ((حکم نبوت را در کودکی به او دادیم 13 سوره 19)) ((و چون برشد رسید 22 سوره 12)) ((و به چهل سالگی رسید 15 سوره 46)) پس رواست که بشخصی در کودکی حکمت داده شود (چنانچه بیحیی داده شد) و رواست که در چهل سالگی داده شود (چنانچه بیوسف داده شد).

8- علی بن حسان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: آقای من! مردم بخرد سالی شما اعتراض دارند، فرمود: چه اعتراضی دارند، در صورتی که خدای عزوجل به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرموده است ((بگو راه من اینست، من از روی بصیرت بسوی خدا میخوانم، با آنکه از من پیروی کرده 108 سوره 12)) بخدا کسی جز علی علیه السلام از او پیروی نکرده و او نه سال داشت و من هم نه ساله ام.

شرح میان خاصه و عامه مورد اتفاق است که اولین مردی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و اسلام پذیرفت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و خود آن حضرت هم همیشه بدان افتخار می کرد و آن را دلیل افضلیت خود می دانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به فاطمه می فرمود: تو خرسند نیستی که شوهرت دادم به کسی که در ایمان بر همه مقدم است و باز فرمود: اولین کسی که از این امت بر سر حوض وارد شود، اولین کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

اما راجع بسن آنحضرت در زمان پذیرفتن اسلامش اختلافست و میان هفت سال تا پانزده سال گفته اند (و اما پاسخ ناصبی معاند را در خصوص کمی سن امامان معصوم، ذات اقدس احدیت در کتاب خود داد به شرطی که مذکور شد)

امام را جز یکی از ائمه غسل نمی دهد

1- و شاء گوید: احمد بن عمر بود یا دیگری که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آنها (واقفیه که منکر امامت امام رضا علیه السلام و نیز منکر وفات پدرش هستند) با ما مشاجره می کنند و می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد (پس چگونه میگوئید موسی بن جعفر در بغداد وفات یافته، در صورتیکه شما در مدینه بودید) فرمود: آنها چه میدانند کی او را غسل داده است؟ تو به آنها چه جواب دادی؟ عرض کردم: قربانت، من به آنها

گفتم: اگر مولایم بگویید، خودم او را در زیر عرش پروردگار غسل داده ام راست گفته است و اگر بگوید در دل زمین غسل داده ام راست گفته، فرمود: اینچنین نیست، عرض کردم پس چه بگوییم؟ فرمود: به آنها بگو، من غسلش داده ام. عرض کردم: شما غسلش داده اید؟ فرمود: آری. (یعنی به امر ذات اقدس احدیت و به طی الأرض و معجزه و حضور ملائک مقرب خدا)

2- ابو معمر گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که امام را امام غسل میدهد؟ فرمود: سنتی است از موسی بن عمران علیه السلام.

3- طلحه گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: امام را جز امام غسل نمیدهد؟ فرمود: آیا نمی دانید چه کسی برای غسلش حاضر میشود؟ کسی حاضر شود که بهتر است از آنکه از او غایب است همان کسانی که در چاه نزد یوسف حاضر شدند زمانیکه ابوبین و خانواده اش از او غایب بودند.

شرح از این روایت استفاده می شود که جبرئیل و ملائکه برای غسل امام حاضر شوند، زیرا آنها بودند که در چاه بیاری یوسف رسیدند، ولی این روایت غسل دادن امام را هم نفی نمی کند و شاید از نظر تقیه صادر شده باشد. در هر حال علامه مجلسی (رحمه الله علیه) اخباری نقل میکند که حضرت رضا برای غسل پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه به بغداد حاضر شد و همچنین امام جواد برای غسل دادن پدرش علیهما السلام از مدینه به طوس آمد، که در صورت صحت و ثبوت این اخبار ممکن است این روایات را هم مؤید همان معنی دانست. چنانچه مجلسی (رحمه الله علیه) استفاده کرده است، در صورت خدشه و ضعف آن اخبار پیداست که این روایات صراحت و ظهوری در آن معنی ندارد، بعلاوه پیداست که تحقیق درباره این موضوع در این زمان نتیجه عملی و بلکه اعتقادی هم ندارد و از ضروریاتی نیست که بر اقرار و انکار آن، اثر مهمی ثابت شود، چنانچه از جملات: ما یدرهم عن غسله سینه موسی بن عمران اما تدرن من حضر لغسله این معنی ظاهر می شود.

کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام

1- حسن بن راشد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: زمانی که خدای تبارک و تعالی بخواهد امام را خلق کند به فرشته ئی دستور دهد که شربتی از آب زیر عرش گرفته به پدر امام بیاشاماند، پس آفرینش امام از آن شربت است، آنگاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمی شنود و بعد از آن گوشش برای شنیدن سخن باز می شود، و چون متولد شود همان فرشته مبعوث شود و میان دو چشم امام بنویسد کلمه پرودگارت براستی و عدالت پایان یافت کلمات او را دگرگون کننده ئی نیست و او شنوا و داناست و چون امام پیش از وی در گذرد، برای

او مناره ئی از نور افراشته شود که به وسیله آن کردار همه مردم را ببیند، و خدا بر خلقش بدان احتجاج کند.

شرح_گویا نوشتن میان دو چشم امام کنایه از این است که نور علم و ولایت از پیشانی امام ظاهر شود و چون پیشانی آئینه ای است که شخصیت معنوی انسان را می نماید، می توان گفت: نور علم و ولایت در سرپای امام و در همه حرکات و سکناتش هویدا گردد، پس میان این روایت با روایاتی که نوشتن آن جمله را بازوی راست امام نسبت می دهد تناقضی نیست، و احتیاج خدا بر خلقش توسط امامی است که با نور خدا داده کردار را دیده است و راهی برای انکار و تزویر آنها باقی نگذاشته است.

2- یونس بن ظبیان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا خدای عزوجل چون خواهد امامی را از امامی دیگر خلق کند، فرشته ئی را مبعوث کند تا شربتی از آب زیر عرش بگیرد و به امامش دهد تا بنوشد، سپس چهل روز در رحم بماند و سخن نشنود و بعد از آن سخن شنود. و چون مادرش او را بزاید، خدا همان فرشته ئی را که نوشابه بر گرفت بفرستد تا بر بازوی راست امام نویسد (((کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت، برای کلمات او دگرگون کننده ئی نیست))) و چون به امر امامت قیام کند خدا در هر شهری برایش مناره ئی بر افرازد که به وسیله آن اعمال بندگان را بنگرد.

3- محمد بن مروان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا امام در شکم مادرش می شنود، و چون متولد شود میان دو شانه اش نوشته شود: (((کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دگرگون کننده ئی نیست و او شنوا و داناست))) و چون امر امامت به او رسد، خدا برایش عمودی از نور مقرر دارد که به وسیله آن آنچه اهل و هر شهر انجام دهند ببیند.

4- اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) می فرمود: هنگامیکه مادران ائمه به آنها باردار شوند، سنتی مانند بیهوشی ایشان را فرا گیرد که اگر در روز باشد یک روز و اگر در شب باشد یک شب در آن حال بسر برد، سپس در خواب ببند که مردی او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد، او از آن مژده مسرور گردد و از خواب بیدار شود، و از طرف راستش از جانب خانه صدائی شنود که گوید: بخیر آبستن شدی و به سوی خیر بگرائی، و با خیر آمدی (خیر آوردی) مژده باد ترا به پسری بردبار و دانا، و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوها و شکمش ناراحتی نبیند.

و چون ماه نهم شود در خانه، آواز بلندی (صدای حرکتی) بگوشش رسد و چون شب زائیدنش فرارسد، در خانه نوری ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند (چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرشته را می بیند و دیگران نمی بینند) و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آنکه با سر فرود آید) و برایش

گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از اینکه روی زمین قرار گیرد، بچرخد تا قبله به هر طرف باشد، از آن منحرف نشود، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت به حمد خدا اشاره کند (چنانکه مستحب است پس از عطسه انگشت را سر بینی گذاشته و حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دودندان نیش و دودندان ضاحکه اش بر آمده باشد (گویا نبودن دندانهای دیگر برای این است که پستان مادر را آزرده نکند) و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دودستش نوری طلائی ساطع است و پیغمبران هم در زمان تولد چنینند (نسبت به تمام حالات) و همانا اوصیاء آویزه (اشرف اولاد) پیغمبرانند.

5- حمیل بن دراج گوید: جماعتی از اصحاب ما نقل کردند که آن حضرت فرمود: درباره امام سخن نگوئید، زیرا امام در شکم مادر می شنود، و چون مادرش او را بزاید فرشته ئی میان دو چشمش نویسد ((کلمه پرودگارت براستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دگرگون کننده ئی نیست و او شنوا و داناست)) و چون به امر امامت قیام کند، در هر شهری برای او عمودی از نور برافراشته گردد که بوسیله آن اعمال مردم را ببیند.

6- محمد بن عیسی بن عبید گوید: من و ابن فضال نشستیم بودیم که یونس وارد شد و گفت: من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت. مردم درباره عمود (از نور که برای امام بر افراشته شود) سخن بسیار گویند، بمن فرمود: ای یونس! تو چه عقیده ای داری؟ خیال می کنی عمودی از آهن است که برای امام افراشته می شود؟ عرض کردم: نمی دانم، فرمود: او فرشته ای است گماشته در هر شهر که خدا بوسیله او اعمال مردم آن شهر را بامام رساند، ابن فضال برخاست و سر او را بوسید و گفت: خدایت رحمت کند ای ابا محمد! که همواره برای ما حدیث درستی که خدا بدان مشکل ما را می گشاید می آوری.

7- امام باقر علیه السلام فرمود: امام را ده علامت است: 1 پاکیزه و ختنه شده متولد شود. 2 چون بدنیا آید کف دست بزمین نهاده، بشهادتین آواز بردارد. 3 محتلم نشود (پلیدی جنابت باو نرسد اگر چه غسل بر او واجبست). 4 چشمش بخوابد ولی قلبش بخواب نرود. 5 دهن دره و بغل باز کردن ندارد. 6 از پشت سر ببیند چنانکه از پیش رو ببیند. 7 مدفوعش بوی مشک دهد. 8 زمین وظیفه دارد آنرا بپوشاند و فرو برد. 9 چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشد بقامتش رسا باشد و چون مرد دیگری پوشد، کوتاه قد باشد و یا دراز قامت یک وجب بلندتر آید. 10 تا زمان زفانش محدث باشد (فرشته باو خبر دهد).

کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دلهای ائمه علیهم السلام

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علین آفرید و پیکرشان را پائین آن آفرید، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است و دل‌های ایشان مشتاق ماست .

2- امام صادق علیه السلام می فرمود: خدامیرالمؤمنین (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش ما را (یعنی پیکر ما را با صورت مثالی ما را) از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و آن نور را در آن، جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بشری نورانی بودیم، و برای هیچکس از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ئی قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائین تر از گل ما. و خدا هیچ کس را جز انبیاء از خلقت ایشان بهره‌ئی نداد، از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و بسوی دوزخ می روند. (به نظر می رسد فراز آخر این روایت دلالت بر جبر در خلقت و تعیین بستر از پیش تعیین شده‌ی ورود به دوزخ و بهشت باشد پس اگر چنین باشد روایات بر ضد قرآن و باطل است زیرا خلقت انبیاء و اوصیاء هر چند معصوم باشند در برابر ترک اولی مؤاخذه و در برابر افعال حرام به دوزخ خداوند تهدید شده اند همان گونه که تمامی خلائق دیگر در برابر اختیار قرار دادند تا با ایمان و عمل صالح به بهشت بروند و یا با پیروی از هوی و هوس به دوزخ بروند و دنیا وفق کلام رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و عجل فرجهم دنیا مزرعه آخرت است)

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای خدا نه‌ریست نزد عرش و نزد آن نه‌ریست که خدایش فروزان ساخته و در دو جانب نه‌ری دو روح آفریده شده: روح القدس و روح وابسته به امر خدا، و برای خدا ده طینت (سرشت، گل) است: پنج تایی آنها از بهشت است و پنج دیگر از زمین، آنگاه بهشتی و زمینی را تفسیر نمود سپس فرمود: هر پیغمبر و فرشته‌ای را که خدا از پیغمبر سرشته است، یکی از این دو روح را در او دمیده، و پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یکی از آن دو قسم طینت سرشته است بجز ما خاندان راوی گوید به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: سرشتن چیست؟ فرمود: آفریدن است همانا خدای عزوجل ما خانه آن را، از آن ده طینت آفرید و از هر دو روح در ما دمید، و چه طینت پاکیزه‌ئی!! و دیگری از ابوالصامت روایت کرده که امام علیه السلام (در تفسیر بهشتی و زمینی) فرمود: طینت بهشتی، بهشت عدن و بهشت ماءوی و بهشت نعیم و فردوس و خلد است. و طینت زمینی: مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حائر (امام حسین علیه السلام) است.

4- ابوحمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا خدا ما را از اعلی علین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفرید، آفرید. و پیکرهايشان را از درجه پائینش آفرید، از این رو دل‌های شیعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده اند، سپس این آیه را قرائت فرمود: ((اصلا نامه نیکان در علین است، توجه چه دانی علین چیست؟ کتابی است نوشته

که مقربان شاهد آند 98 سوره 83)) و دشمن ما را از سجن آفرید و دل‌های پیروانشان را از آنچه آنها را آفریده آفرید و پیکرهایشان را از پائین تر آن آفرید، از این رو دل‌های پیروانشان به آنها متوجه است زیرا اینها آفریده شدند از آنچه آنها آفریده شدند سپس این آیه را تلاوت فرمود: ((اصلا نامه بدکاران در سجن است، تو چه دانی سجن چیست؟ کتابیست نوشته 8 سوره 83)). (و مقصود از این نوع روایات هم این است که در پایان کار اهل ایمان و اهل کفر و نفاق که نامه اعمال ایشان کامل می شود و آن‌ها در جهان براساس عقل و یا پیروی از هوی و هوس عمل می کنند نامه اعمال آن‌ها مرقوم و به آن‌ها عرضه می شود)

در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین

توضیح_ مقصود از مسلمین در این باب تسلیم شوندگانند، نه اهل اسلام در برابر یهود و نصاری ما انشاء الله در آخر این باب توضیحی راجع به تسلیم بیان می کنیم .

1- سدیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان شما را در حالی ترک گفتم (و بسوی شما آمدم) که اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می جستند، فرمود: ترا با وضع آنها چکار؟ همانا مردم سه تکلیف دارند: شناختن ائمه و تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود را به ایشان .

شرح_ شدت اختلاف شیعیان در مسائل دینی و موضوعات مذهبی سدیر را ناراحت کرده ، به امام علیه السلام شکایت می کند، حضرت می فرماید، اختلاف آنها به تویانی ندارد و در آن باره فکر مکن و بدانکه تو و هر یک از شیعیان سه تکلیف دارید که باید انجام دهید: 1 ائمه و پیشوایان خود را بشناسید تا بدام شیادان گمراه کننده نیفتید. 2 در برابر پیشوایان خود تسلیم باشید، یعنی آنها را چنانکه هستند بشناسید تا خود به خود تسلیم و منقادشان شوید و او امر و نواهی آنها را بپذیرد و به گفتار و رفتار و قیام یا خانه نشستن و سایر اعمال آنها اگر چه برخلاف سلیقه شما باشد اعتراض نکنید، زیرا اعمال و رفتار آنها طبق دستور خدا و پیغمبر است . 3 اگر در موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردید، مطلب را به آنها ارجاع دهید چنانکه خدای تعالی فرماید: ((ای مؤمنان از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر در موضوعی اختلاف و مشاجره کردید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید)) و معلوم است که ائمه اوصیاء و جانشینان پیغمبرند و در نبودن پیغمبر باید اختلافات به آنها ارجاع شود.

2- زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است که نامش کلیب است او هر دستوری که از شما می رسد، می گوید من تسلیمم ، از این رو ما او را کلیب تسلیم نامیده ایم ، حضرت به او رحمت فرستاد و سپس فرمود: می دانید تسلیم چیست؟ ما سکوت کردیم . خودش

فرمود: به خدا تسلیم فروتنی است ، خدای عزوجل فرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر پروردگارشان فروتنی نمودند 23 سوره 11)).

3- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی ((و هر که کار نیکی انجام دهد، برای او نسبت به آن نیکی افزائیم 22 سوره 42)) فرمود: انجام دادن کار نیک ، تسلیم بودن نسبت به ما، و راست بودن به امام است و اینکه بر ما دروغ نبندد.

شرح_ مجلسی (رحمه الله علیه) از مرحوم طبرسی نقل می کند که در تفسیر آیه گفته است : هر که طاعت و عبادتی انجام دهد علاوه بر دادن ثواب به او، نیکی آن را می فزائیم ، و راست بودن با ائمه مراد این است که : اخبار راست و درست را از آنها روایت کند: و مراد بدروغ نبستن بر آنها این است که : اخبار جعلی و دروغ را به آنها نسبت ندهد.

4- کامل تمار گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ((براستی که مؤمنان رستگاران 1 سوره 23)) میدانی کیانند؟ عرض کردم : شما بهتر می دانید، فرمود: براستی که مؤمنان تسلیم شوندگان رستگاران تسلیم شوندگان همان نجیبانند، پس مؤمن غریب است و خوشا حال غریبان . (یعنی چون مؤمن با تسلیم کمیاب است پس او غریب است ، زیرا هم انس ندارد و انس تنها با خداست

5- امام صادق علیه السلام می فرمود: هر که را خوش آید که تمام مراتب ایمان را کامل کند، باید بگوید: گفتار من نسبت به هر موضوعی گفتار آل محمد است در آنچه (بواسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب) پنهان کنند و در آنچه آشکار دارند، در آنچه از ایشان به من برسد و در آنچه به من نرسد.

6- زراره یا برید گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به تحقیق که خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتابش مخاطب ساخته است ، عرض کردم : در کجا؟ فرمود: در این قول : ((اگر آنها زمانیکه به خویش ستم کردند پیش تو آمده و از تو آمرزش خواسته بودند و پیغمبر بر ایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند، نه به پروردگارت سوگند ایمان ندارند تا ترا در مشاجرات خویش حاکم قرار دهند)) یعنی در پیمانیکه بستند، که اگر خدا محمد را می رانید، امر خلافت را به بنی هاشم بر نگردانند ((سپس در دل خود از آن چه حکم کرده ئی)) از کشتن یا بخشیدن ((ملالی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند)).

توضیح_ خطاب در جمله جاؤ وک متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام است نه پیغمبر، زیرا سپس می فرماید: و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان آمرزش خواسته بود و اگر خطاب متوجه پیغمبر بود باید بفرماید و تو بر ایشان

آمرزش

7- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((کسانیکه سخنان را می شنوند و از نیکوتر آن پیروی می کنند، تا آخر آیه 18 سوره 39)) فرمود: ایشان تسلیم شوندگان در برابر آل محمدند، همان کسانیکه چون حدیثی شنوند، کم و زیادش نکنند، و چنانکه شنیده اند تحویل دهند.

توضیح_ مقصود از روایاتی که در این باب ذکر شد تسلیم بودن و گردن نهادن شیعیانست در برابر ائمه هدی علیهم السلام نسبت به او امر و نواهی و حالات مختلف و اوضاع گوناگون ایشان، و عدم اعتراض و انتقاد در مقام زبان و دل نسبت به آنچه از ایشان صادر می شود.

پیداست که پایه و ریشه عقاید شیعه و نیز اصل واقع و حقیقت اینست که: خدا برای رهبری و هدایت بشر بعد از پیغمبر اسلام دوازده نفر مشخص و مخصوص را معین فرموده و ایشانرا از خطا و لغزش و گناه معصوم داشته و عین حقیقت و واقع را بآنها الهام کرده است، غیر از ایشان هر بشری در دنیا جایز الخطاست، گناه و آلودگی دارد، اشتباه و فراموشی عارضش شود و از گمراهی و پشیمانی مصون نباشد، بعد از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها 12 نفر بودند که بشهادت تاریخ و حتی دشمنانشان هیچیک از این نقائص دامنگیر آنها نبود پیداست که وقتی انسان باور کرد که چنین، پیشوایانی دارد، از دل و جان تسلیم آنها میشود و رشته اطاعت و انقیادشانرا بگردن میاندازد، زیرا میدانند که عقل و فکر و فراست و تیزبینی و دور اندیشی ایشان از خود او و از تمام افراد بشر معاصر خود بهتر و برتر است و هر چند عقیده او نسبت بامام و رهبرش سست تر باشد، فرمانبری و گردن نهادن او در برابر آن رهبر کمتر و ضعیف تر است.

از روایات این باب بدست میآید که در میان شیعه افرادی که ائمه خود را بخوبی شناخته و تسلیم و منقاد محض ایشان گشته اند، وجود دارند، اما بسیار اندک و غریب وارند و نیز در این روایات ذکر لازم و اراده ملزوم است، یعنی اگر چه منطوق صریح آنها اینستکه: تسلیم امام و پیشوای خود باشید، ولی مقصود اینستکه: امام و پیشوای خود را بخوبی بشناسید تا طبعاً و ناچار تسلیمش شوید و بدانید که آنگاهست که ایمان شما کامل شود، نماز و روزه و حج شما سود بخشد، خدا ثواب شما را زیاد کند، رستگار شوید و، و، پروردگارا بحق ائمه معصومین علیهم السلام آنها را چنانکه هستند بما معرفی کن تا چنانکه باید مطیع و تسلیمشان باشیم.

در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالم دینشان را بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند

1- فضیل گوید: امام باقر علیه السلام بمردمیکه گرد کعبه طواف میکردند، نگاه کرد و فرمود: در زمان جاهلیت اینگونه طواف میکردند. همانا مردم دستور دارند که گرد کعبه طواف کنند و سپس

سوی ما کوچ کنند و ولایت و دوستی خود را بما اعلام دارند و یاری خود را نسبت بما عرضه کنند، سپس این آیه را قرائت فرمود: ((دلهای برخی از مردم را متوجه ما گردان 36 سوره 14)).

توضیح از این روایت فهمیده میشود که حج کامل و درست آنست که حاج پس از پایان مناسک و اعمال حج و در زمان ائمه علیهم السلام باید خدمت آنها رود و از حلال و حرام و اصول عقاید خود سؤال کند و تجدید عهد امر ولایت نماید و گر نه تنها بجا آوردن صورت اعمال حج بدون ولایت همان حج گزاردن مردم زمان جاهلیت است .

2- امام باقر علیه السلام مردم را در مکه دید که چه میکنند، سپس فرمود: کارهایی است مانند کارهای جاهلیت ، همانا بخدا سوگند که چنین دستور ندارند، آنچه دستور دارند اینستکه : حج خود را انجام دهند و بنذر خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را بما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما عرضه کنند.

توضیح مقصود از نذر همان کشتن گوسفند و شتر است و یا نذریکه قبلا کرده که فلان عبادت را در اوقات حج بجا آورم و یا نذریکه اگر حج گزاردم چنین کنم .

3- سدیر گوید: زمانیکه امام باقر علیه السلام وارد مسجدالحرام میشد و من خارج میشدم ، دست مرا گرفت و رو بکعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر! همانا مردم ماءمور شدند که نزد این سنگها (کعبه) آیند و گرد آن طواف کنند. سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت بما اعلام دارند، و همینست گفته خدا ((همانا من آمرزنده ام آنکه را ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس رهبری شود 82 سوره 20)) آنگاه با دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود: بسوی ولایت ما (رهبری شود).

سپس فرمود: ای سدیر: کسانیکه مردم را از دین خدا جلوگیر میشوند بتو مینمایم ، آنگاه بابوحنیفه و سفیان ثوری که در آنزمان جلوگیر دین خدا بودند و در مسجد حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینهائیند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این پلیدان اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردش افتند و چون کسیرا نیابند که از خدای تبارک و تعالی و رسولش بآنها خبر دهد، نزد ما آیند، تا ما بآنها از خدای تبارک و تعالی و رسولش خبر دهیم .

فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشتگان گام نهند و بر ایشان اخبار آورند

1- مسمع کردین بصری گوید: من در شبانه روز بیش از یکمرتبه غذا نمی خوردم . گاهی از امام صادق علیه السلام اجازه شرفیابی حضورش را میگرفتم که فکر می کردم سفره برچیده شده و حضرت را در برابر سفره نخواهم دید (تا مبادا امر بخوردن کند و مرا زیان دهد) ولی چون وارد می شدم سفره

می طلبد من هم همراه حضرت غذا می خوردم و از آن ناراحت نمی شدم ، ولی هرگاه در منزل دیگری غذا روی غذا می خوردم ، آرام نمیگرفتم و از نفخ شکم خوابم نمی برد:

من این مطلب را بحضرت یاد آور شدم و گزارش دادم که هرگاه نزد او غذا می خوردم آرام نمی دهد فرمود: ای ابا سیار! تو غذای مردم صالحی را می خوری که فرشتگان با آنها روی فرشتگان مصافحه میکنند، عرض کردم: برای شما آشکار هم می شوند؟ حضرت دست خود را بیکی از کودکانش کشید و فرمود آنها نسبت بکودکان ما از خود ما مهربانترند.

توضیح پیداست که جواب امام صادق علیه السلام اثبات آشکار شدن فرشته را در نظر آنها نمی کند تا این روایت مخالف روایاتی باشد که در سابق ذکر شد که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرشته را می بیند و امام علیه السلام او را نمی بیند، زیرا مهربانی فرشته با کودکان هیچگونه تلازم و یا دلالتی بر رؤیت او ندارد و همچنین روایات دیگری که راجع پیر فرشتگان در این باب ذکر می شود، دلالت بر دیدن خود آنها ندارد. (تعبیر نگارنده آن است که فرشتگان احساس می شوند ولی دیده نمی شوند مگر خدا اراده نماید مانند فرازهایی که ذات اقدس اخذیت در کتاب خود از یاری آن ها به اهل اسلام در غزوات رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و عجل فرجهم و یا سرگذشت حضرت ابراهیم و لوط ذکر فرموده است ولی این که آثاری از ایشان با ماهیت فیزیکی به جای بماند و...، خارج از حد اظهار عقیده ماست)

2-حسین بن ابی العلاء گوید: امام صادق علیه السلام دستش را بمتکاهائی که در خانه بود زد و فرمود: ای حسین! اینها متکاهائی است که فرشتگان بارها بر آن تکیه داده اند و ما گاهی پرهای کوچک شان را از زمین برچیده ایم .

3-ابو حمزه ثمالی گوید. خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رسیدم ، ساعتی در حیاط توقف کردم و سپس وارد اتاق شدم ، حضرت چیزی از زمین برمیچید و دستش را پشت پرده می برد و بکسی که در آن اتاق بود می داد. من عرض کردم: قربانت ، چیست که می بینم برمیچینی؟ فرمود: زیادیهائی از پیر فرشتگانست که چون از نزد ما میروند، (با ما خلوت میکنند) آنها را جمع میکنیم ، و تسبیح (بازوبند) فرزندان خود میکنیم . عرض کردم: قربانت ، فرشتگان نزد شما میآیند؟ فرمود: ای اباحمزه! آنها روی متکاها جا را بر ما تنگ میکنند.

توضیح راجع به پر ملائکه در مقدمه جلد اول بمناسبت توضیحی بیان کردیم .

4-موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: فرشته ئی نیست که خدایش برای امری بزمین فرو فرستد جز اینکه ابتدا نزد امام آید و آن امر را باو عرض کند: و رفت و آمد ملائکه از نزد خدای تبارک و تعالی بسوی صاحب الامر است .

جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در کارهای خود بآنها روی آورند

1- سعد اسکاف گوید: راجع ببعضی از کارهای خود بمنزل امام باقر علیه السلام رفتم (هر چه میخواستم وارد اتاق شوم) می فرمود، عجله مکن تا آنکه آفتاب مرا سوخت و هر جا سایه میرفت میرفتم ناگاه بر خلاف انتظار اشخاصی از اتاق خارج شده بسوی من آمدند که مانند ملخهای زرد بودند، و پوستین در بر کرده . از کثرت عبادت لاغر شده بودند، بخدا که از سیمای زیبای آنها وضع خود (انتظار در هوای گرم) را فراموش کردم . چون خدمتش رسیدم ، بمن فرمود: گویا تو را ناراحت کردم ، عرض کردم ، آری ، بخدا من از وضع خود فراموش کردم ، اشخاصی از نزد من نگذشتند همه یکنواخت و من مردی خوش قیافه تر از آنها ندیده بودم ، آنها مانند ملخهای زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود فرمود: ای سعد! آنها را دیدی ؟ گفتم : آری ! فرمود: ایشان برادران تو از طایفه جن هستند، عرض کردم : خدمت شما میآیند؟ فرمود: آری میآیند و مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما میپرسند.

2- ابن جبل گوید: در خانه امام صادق علیه السلام ایستاده بودیم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند که لنگ و روپوشی در برداشتند، از امام صادق علیه السلام راجع بآنها پرسیدیم ، فرمود: ایشان برادران جن شما هستند.

3- سعد اسکاف گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رهسپار شدم و می خواستم اجازه ورود بگیرم که دیدم جهازهای شتر در خانه صف کشیده و بردیف است ، ناگاه صداهائی برخاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند، من خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم : قربانت ، امروز بمن دیر اجازه فرمودی ، و من اشخاصی عمامه بسر دیدم بیرون آمدند که آنها را نشناختم ، فرمود: ندانستی آنها کیانند؟ عرض کردم : نه ، فرمود: آنها برادران جن شما هستند که نزد ما میآیند و حلال و حرام و مسائل دینی خود را از ما میپرسند.

4- سدیر صوفی گوید: امام باقر علیه السلام مرا بحوائجی که در مدینه داشت سفارش فرمود، چون بیرون شدم و در میان دره روحاء بر شتر سوار بودم ، ناگاه انسانی دیدم جامه در نوردیده ، بسویش رفتم ، گمان کردم تشنه است ، ظرف آب را باو دادم ، گفتم : احتیاجی بآن ندارم ، و نامه ای بمن داد که مهرش هنوز تر بود، چون نگاه کردم دیدم مهر امام باقر علیه السلام است ، گفتم کی نزد صاحب این نامه بودی ؟ گفت : هم اکنون ، و در نامه مطالبی بود که حضرت مرا بآنها دستور داده بود، چون من متوجه شدم کسی را نزد خود ندیدم (آورنده نامه غایب شد) سپس امام باقر علیه السلام وارد مدینه شد، من ملاقاتش کردم و عرض کردم : قربانت ، مردی نامه شما را بمن داد و

مهرش تر بود، فرمود. ای سدیر ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم که هرگاه شتاب داریم، آنها را می فرستیم.

و در روایت دیگر فرمود: ما پیروانی از جن داریم چنانکه پیروانی از انس داریم، چون اراده کاری کنیم، آنها را میفرستیم.

5- حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گوید: امام رضا علیه السلام را دیدم در هیزم خانه ایستاده و آهسته سخن می گوید و من دیگری را نمی دیدم. گفتم: آقای من! با کی آهسته سخن میگوئی فرمود: این عامر زهرائی است که نزد من آمده، و چیزی میپرسد و درد دل میکند. عرض کردم: سرورم! دوست دارم سخنش را بشنوم، بمن فرمود: اگر تو سخنش را بشنوی یکسال تب میکنی، عرض کردم: آقایم! دوست دارم بشنوم. فرمود: بشنو، من گوش دادم صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال.

6- جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: در آنمیان که امیرالمؤمنین علیه السلام (در مسجد کوفه) بر منبر بود، ازدهائی از طرف یکی از درهای مسجد روی آورد، مردم آهنگ کشتنش کردند امیرالمؤمنین علیه السلام کس فرستاد تا دست نگه دارند، مردم از کشتنش خودداری کردند و او سینه کشان میرفت تا پای منبر رسید، برخاست و روی دمش ایستاد و بامیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت اشاره فرمود که بنشیند تا خطبه اش تمام شود، چون از خطبه فارغ گشت، متوجهش شد و فرمود: کیستی گفت: من عمر و بن عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم، پدرم مرد و بمن سفارش کرد خدمت شما آیم و راءى شما را بدست آورم، اکنون نزد شما آمدم تا چه دستور و نظر فرمائی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ترا بتقوای خدا سفارش میکنم و اینکه باز گردی و در میان جنیان بجای پدرت باشی، و تو خلیفه من هستی بر ایشان.

عمر و با امیرالمؤمنین علیه السلام خداحافظی کرد و باز گشت. و او خلیفه آن حضرتست بر جنیان من بحضرت عرض کردم: قربانت، عمر و خدمت شما میآید و آمدن بر او واجبست؟ فرمود: آری.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: اگر چه این روایت ضعیف است ولی مضمونش محتواتر است و باب ثعبان (در ازدها) در مسجد کوفه مشهور بوده، و گویند: بنی امیه برای از بین بردن این اسم، فیلی بر آن در میبستند تا بباب الفیل مشهور گشت.

7- نعمان بن بشیر گوید: با جابر بن یزید جعفری هم کجاوه بودم، چون بمدینه رسیدیم، جابر خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از او خداحافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون شد، تا روز جمعه به چاه اخیرجه رسیدیم و آنجا نخستین منزلی است که از فید بسوی مدینه بر میگردیم، چون نماز ظهر را گزاریدم و شتر ما حرکت کرد، مرد بلند قامت گندم گونی پیدا شد که نامه ئی داشت و آنرا بجابر داد. جابر آن را گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت، در آن نوشته بود: از جانب محمد بن علی بسوی جابر بن یزید، و بر آن نامه مهر سیاه و تری بود.

جابر باو گفت: کی نزد آقایم بودی؟ گفت: هم اکنون، جابر گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز، جابر مهر را برداشت و شروع بخواندن کرد و چهره اش را درهم می کشید تا به آخر نامه رسید، سپس نامه را نگهداشت و تا بکوفه رسید او را خندان و شادان ندیدم. شبانگاه بکوفه رسیدیم من خوابیدم، چون صبح شد، بخاطر احترام و بزرگداشت او نزدش رفتم، دیدمش بیرون شده بجانب من می آید. و بجولها را بگردنش آویخته و بر نی سوار شده می گوید: اءجد منصور بن جمهور اءمیراء غیر ماءمور (منصور بن جمهور را فرماندهی می بینم که فرمانبر نیست) و اءشعاری از این قبیل می خواند.

او به من نگریست و من به او، نه او چیزی بمن گفت و نه من باو، من از وضعی که از او دیدم شروع بگریستن نمودم، کودکان و مردم گرد ما جمع شدند. و او آمد تا وارد رحبه شد و با کودکان می چرخید مردم می گفتند: دیوانه شد جابر بن یزید، دیوانه شد.

بخدا سوگند که چند روز پیش نگذشت که از جانب هشام بن عبدالملک نامه ئی بوالیش رسید که مردی را که نامش جابر بن یزید جعفری است پیدا کن و گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست، والی متوجه اهل مجلس شد و گفت: جابر بن جعفری کیست؟ گفتند: خدا ترا اصلاح کند. مردی بود دانشمند و فاضل و محدث که حج گزارد و دیوانه شد، و اکنون در رحبه برنی سوار می شود و با کودکان بازی می کند والی آمد و از بلندی نگریست، او را دید بر نی سوار است و با بچه ها بازی می کند، گفت: خدا را شکر که مرا از کشتن او بر کنار داشت، روزگاری نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر می گفت عملی شد. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که وفق آیات کتاب خدا طایفه جن وجود دارند و آنان نیز چون آدمیان دارای اختیار در عمل هستند و به واسطه سرکشی عذاب خواهند شد همانگونه که ذات اقدس احدیت در کتاب عظیم خود به آن خبر داده است و نیز امامان معصوم ما نیز علیهم السلام و عجل فرجهم امام بر اهل ایمان آنان هستند ولی زندگانی آن ها ارتباطی با آدمیان ندارد و دخالت از راه تسخیر آنان و جادو و جادوگری از سوی خلائق به کلام خدا سحر و ساحری تعبیر و برخلاف اراده خدا بوده و عامل آن طبق کتاب خدا به دوزخ بشارت داده شده

است یعنی به غیر از معصومین که از سوی خداوند به امامت آن‌ها امر شده اند کسی حق دخالت و ارتباط با ایشان را ندارد و السلام)

شرح_ آنچه جابر می گفت همان مصراع اءجد منصور بن جمهور امیرا غیر ماء مور است و این خبر غیبی را از امام باقر علیه السلام استفاده کرده بود، زیرا منصور بن جمهور از جانب یزید بن ولید، بعد از عزل یوسف بن عمر در سنه 126 والی کوفه شد و آن 12 سال بعد از وفات امام باقر علیه السلام بوده .

(هرگاه امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود بحکم داود و خاندانش حکم کنند و گواه نخواهند)

(پس تو ای مخاطب ارجمند سوال این است اگر حضرت مهدی ظهور نماید طبق قرآن عمل خواهد نمود یا بر غیر آن اگر پاسخ آن است که بر حکم قرآن پس قرآن احکام آن معلوم و مشخص است پس با این روایات در تناقض خواهد بود که ما نمونه ای را مذکور و از ذکر بقیه خودداری می نمایم)

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود حکم کند، گواه نخواهد و حق هر کس را باو عطا کند.

سرچشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است

1- صاحب دیلم گوید: شنیدم امام جعفر علیه السلام هنگامیکه جماعتی از اهل کوفه خدمتش بودند می فرمود: شگفتا از این مردم که علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند و به آن عمل کردند و هدایت شدند، و باز عقیده دارند که اهل بیتش علم او را فرا نگرفته اند، ما هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی خدا در منازل ما فرود آمده و علم از ما بایشان رسیده است ، آیا عقیده دارند که آنها دانستند و هدایت یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟! چنین چیزی محالست .

شرح_ مجلسی (رحمه الله علیه) در اینجا بمناسبت برای دلیل اعلم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوبکر و سایر مشابیه از قول ابن خطیب اعلم علماء اشعریین چنین گوید: علی از نظر سرشت و فطرت در نهایت هوش و فهم و استعداد بود و بتحصیل علم کمال اشتیاق داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به تعلیم و تربیت او نهایت علاقه و اشتیاق را نشان می داد و علی از کودکی همیشه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پیداست که چنین شاگردی در مکتب چنان استادی بیالاترین مقام علمی خواهد رسید و اما ابوبکر در پیری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آن هم گاهی ، شبانه روزی یکمرتبه و در مدت کوتاه پایان .

همین دلیل را نسبت به یازده نفر از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام می توان جاری ساخت . زیرا هر یک از آنها علاوه بر جنبه وراثت علم از پیغمبر، در خانه پدر خود و زیر دست او تربیت یافته اند. و از این روایت استفاده می شود که در زمان آن حضرت مردمی بیشعور و یا مغرض بوده اند که علاوه بر اینکه ابوحنیفه و امثالش را بر آن حضرت ترجیح می دادند، نسبت جهالت و گمراهی هم العیاذ بالله به آن حضرت می داده اند.

2- حکم بن عتیبه گوید: هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام رهسپار کربلا بود، مردی در ثعلبیه باو برخورد و خدمتش رسید و سلام کرد، حسین علیه السلام به او فرمود: از کدام شهری؟ عرض کرد: اهل کوفه هستم، فرمود: هان بخدا ای برادر اهل کوفه! اگر در مدینه بتو بر می خوردم علامت آمدن جبرئیل را در خانه خود و وحی آوردنش را بر جدم بتو نشان میدادم ای برادر اهل کوفه! سرچشمه علم مردم از نزد ما بود سپس آنها عالم شدند و ما جاهل؟! این چیز است نشدنی .

هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست

1- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: نزد هیچکس از مردم مطلب حق و درستی نیست و هیچیک از مردم بحق قضاوت نکنند. جز آنچه از خاندان ما بیرون آید و هنگامی که امور مردم متشتت و پراکنده گردد، خطا از آنها و صواب از علی علیه السلام است.

2- زراره گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه از آنحضرت راجع بقول امیرالمؤمنین علیه السلام : ((هر چه خواهید از من پرسید هر چه از من پرسید؛ شما خبر دهم)) سؤال کرد، حضرت فرمود: هیچ کس علمی ندارد جز آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده شده، مردم هر کجا خواهند بروند، به خدا علم درست جز اینجا نیست و با دست اشاره به خانه خود کرد (مقصود خانه وحی و نبوت است، نه خصوص خانه ملکی آن حضرت).

توضیح_ابن عبدالبر در کتاب استیعاب خود گوید: هیچکس از صحابه جز علی بن ابیطالب نگفت ((هر چه خواهید از من پرسید)) و احمد بن حنبل هم در مسندش این سخن را از سعید نقل می کند.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در اینجا می گوید: هر کس این ادعا را کرد رسوا شد، چنانکه موافق و مخالف اعتراف دارند.

3- امام باقر علیه السلام بسلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه (که هر دو زیدی مذهب و ملعون امام بودند) فرمود: بمشرق روید و بمغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نکنید.

4- ابوبصیر گوید: (امام باقر علیه السلام) بمن فرمود: حکم بن عتیبه از کسانی است که خدا فرموده ((بعضی از مردم می گویند: بخدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در صورتی که مؤمن نیستند 8 سوره 2)) حکم بمشرق رود و بمغرب رود، بخدا که علم را جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاورد. (مفهوم کلام این است که همانگونه که کلام خداوند شاخص حق و باطل است کلام امامان معصوم نیز شاخص حق و باطل است و السلام)

5- مخزونی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که عبادبن کثیر خداپرست بصریان و ابن شریح فقیه اهل مکه وارد شدند، و میمون قداح غلام امام باقر علیه السلام هم خدمتش بود. عبادبن کثیر از امام پرسید و عرض کرد: ای اباعبدالله! رسول خدا صلی الله علیه و آله در چند پارچه کفن شد؟ فرمود: در سه پارچه: دو پارچه صحاری (صحار قریه ای است در یمن) و یک پارچه حیره (که نوعی از برد یمنی است) و برد کمیاب بود (از این جهت دو پارچه دیگر را صحاری کردند)

عبادبن کثیر از این سخن روی در هم کشید (گویا کمیاب بودن برد را انکار داشت) امام صادق علیه السلام فرمود: درخت خرما می مریم علیهما السلام (که پس از زائیدن عیسی مأمور بخوردن از آن شد) خرما می عجوه (بهترین نوع خرما) بود و از آسمان فرود آمد، پس از ریشه آن روئید، عجوه شد و آنچه هسته اش از این سو و آن سو گرفته و کاشته شدلون (خرمای پست) گردید.

چون از نزد حضرت بیرون رفتند، عباد بن کثیر به ابن شریح گفت، بخدا من نفهمیدم این چه مثلی بود که امام صادق علیه السلام برای من بیان کرد، ابن شریح گفت: این غلام یعنی میمون قداح بتو خبر می دهد، زیرا او از آنهاست (چون که در خانه آنها بزرگ شده) میمون گفت: فرمایش او را نفهمیدی؟ گفت نه بخدا، گفت او مثل خودش را برای تو بیان کرد و بتو خبر داد که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علم پیغمبر نزد آنها است، پس آنچه از نزد آنها آید، درست است (مانند خرما می عجوه) و آنچه از نزد دیگران آید از این سو و آن سو گرد آمده (و مانند خرما می لون) است.

در بیان آنچه وارد شده که حدیث ائمه صعب و مستصعب است

توضیح_صعب به معنی دشوار و مشکل و سرکش است و مستصعب مبالغه آن است یعنی بسیار دشوار و یا آن که ((صعب)) چیزی است که خودش دشوار باشد و ((مستصعب)) آنست که مردم او را دشوار شمرند، در هر حال ما پس از پایان ترجمه احادیث این باب، در این باره توضیح بیشتری بیان می کنیم انشاءالله تعالی.

1- امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حدیث آل محمد صعب و مستصعب است، جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا

دلش را به ایمان آزموده، به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد صلی الله علیه و آله بشما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید و آنرا آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنا دیدید، آنرا بخدا و پیغمبر و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله رد کنید، همانا هلاک شده کسی است که تحدیثی را که تحمل ندارد، برایش باز گو کنند، و او بگوید بخدا این چنین نیست، و انکار مساوی کفر است.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه پیش آمد آن حضرت فرمود: بخدا اگر ابوذر می دانست آنچه در دل سلمان بود. او را می کشت، در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرد، پس درباره مردم دیگر چه گمان دارید؟ همانا علم علماء صعب و مستصعب است، جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده طاقت تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: و سلمان از این رو از جمله علماء شد که او مردی است از ما خانواده و از اینجهت او را در ردیف علماء آوردم،

شرح مقصود از آنچه در دل سلمانست، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسائل غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آنها را به ابوذر می گفت، ابوذر او را بدروغ و ارتداد نسبت می داد و محکوم بقتلش می دانست و یا آن مطالب را بدیگران میگفت و آنها سلمان را می کشتند.

چنانچه خود سلمان رضی الله عنه در خطبه خود گوید: علم زیادی بمن عطا شده، اگر همه آنچه را می دانم بشما بگویم، دسته ای گویند: سلمان دیوانه شده و دسته ای گویند: خدایا کشنده سلمان را بیامرزد و ممکن است فاعل قتله علم باشد و ضمیر مفعول راجع بابی ذریعنی: علومی که سلمان به ابی ذر میگفت. او را می کشت، زیرا تحمل نمی کرد و انکار می ورزید و یا آنکه تحمل کتمانش را نداشت و به مردم می گفت و او را مرتد و کافر می دانستند و می کشتند.

و بودن سلمان از اهل البیت از این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او فرموده و ان سلمان منا اهل البیت و مقصود این است که: سلمان بواسطه اختصاصی که بما پیدا کرده و از همه بریده و بسوی ما آمده و بواسطه پرتوی که از نور علم ما گرفته: از ما شده و منسوب بما گشته است. مرآت ص 300.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما صعب و مستصعب است، تحمل آنرا ندارد جز سینه های نورانی، یا دل های سالم، یا اخلاق نیکو، همانا خدا از شیعیان ما پیمان (بولایت ما) گرفت، چنانکه از بنی آدم (به ربوبیت خود) پیمان گرفت و فرمود: ((آیا من پروردگار شما نیستم؟)) پس هر که نسبت بما (بپیمان خویش) وفا کند، خدا بهشت را باو پاداش دهد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را بما نرساند، همیشه و جاودان در دوزخ است.

4- یکی از اصحاب گوید: بحضرت ابوالحسن العسکری علیه السلام نوشتم: قربانت، معنی قول امام صادق علیه السلام چیست که فرماید: ((حدیث ما را هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که خدا قلبش را به ایمان آزموده تحمل نکند؟)) پاسخ آمد که همانا معنی قول امام صادق علیه السلام که فرماید هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را تحمل نکند، این است که فرشته آن را تحمل نکند تا آن را به فرشته دیگر برساند و پیغمبر آن را تحمل نکند تا به پیغمبری دیگر برساند و مؤمن تحمل نکند و آن را به مؤمن دیگر برساند، این است معنی قول جدم علیه السلام.

شرح_تحمل حدیث در این روایت غیر از تحمل در روایات دیگر است، زیرا در آن روایت تحمل فرشته و پیغمبر و مؤمن اثبات شده بود و در این روایات نفی شده است. پس معنی تحمل در این روایت نگه داشتن و ذخیره کردن حدیث و مضایقه کردن از نشر و تبلیغ آن است حتی نسبت به اهلش، ولی معنی تحمل حدیث در سایر روایات این باب پذیرفتن و گردن نهادن در برابر آن است، که نسبت به فرشته و پیغمبر و مؤمن این معنی اثبات شده و از دیگران نفی گردیده است. (پس براساس این 2 نوع روایات این 2 نوع استنباط حاصل می شود حالا در روایت بعدی برداشت سوم آن مذکور می گردد)

5- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همانا به خدا که سری از سر خدا و علمی از علم خدا نزد ماست که به خدا هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که دلش را به ایمان آزموده آن را تحمل نکند، به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نرموده و عبادت با آن را از هیچ کس جز ما نخواسته است (ما وظایف خاصی که پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه برای امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام با وصیت تعیین کرد).

و نیز نزد ما سری است از سر خدا و علمی است از علم خدا که ما را به تبلیغش مأمور فرموده و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده نی یافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه او را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت چنانکه محمد و ذریه او را ساخت، پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم، تبلیغ کردیم آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید پس دلهای ایشان به شناسائی و به حدیث ما متوجه گشت، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی شدند، این چنین نبود، نه به خدا آن را تحمل نمی کردند.

سپس فرمود: همانا خدا مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید (یعنی دانست که سرکشی و نافرمانی کنند و به دوزخ و آتش گریند) و به ما دستور داد که به آنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگرداندند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر است، دروغ گو است، خدا هم بر دلشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد، سپس خدا زبانشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می گویند و به دل باور ندارند (مانند سخنانی که گاهی بعضی از کفار و فساق به نفع خداپرستان و علیه خود گویند) تا همان سخن از دوستان و فرمانبران خدا دفاعی باشد و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی کرد، و ما مأمور شدیم که از آنها دست برداریم و حقائق را پوشیده و پنهان داریم، شما هم (ای گروه شیعه) از آنکه خدا به دست برداشتن از او امر فرموده، پنهان دارید و از آنکه به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده پوشیده دارید.

راوی گوید: سپس امام دست به دعا برداشت و گریه کرد و فرمود: بار خدایا ایشان (شیعیان) مردمی اندک و ناچیزند پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده (آنها را با ما در ایمان و عمل صالح و پاداش اخروی شریک گردان) و دشمن خود را بر ایشان مسلط مکن که ما را به آنها مصیبت زده کنی، زیرا اگر ما را به آنها مصیبت زده کنی، هرگز در روی زمین پرستش نشوی و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیمما. (پس در این روایت در آن فراز که با صراحت مذکور گردیده که همانا خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و... دلالت بر جبر و عدم اختیار دارد که بر ضد قرآن است و کل و یا این فراز آن جعلی است و اما مفهوم صبر و مستصعب آنست که بعضی از روایات که بر ضد قرآن نیست درک آن سخت است والسلام)

(اوامر پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره خیر خواهی ائمه مسلمین و ملازمت جماعت و معرفی ایشان)

1- سفیان ثوری بمردی قرشی از اهل مکه گفت: ما را نزد جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) ببر، آن مرد گوید: او را خدمتش بردم هنگامیکه آن حضرت بر مرکب خویش سوار شده بود. سفیان به او عرض کرد: ای اباعبدالله؟ حدیث سخن رانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد خیف برای ما باز گو، فرمود: اکنون که سوار شده ام بگذار دنبال کارم بروم، وقتی آمدم برایت می گویم، عرض کرد: تقاضا می کنم به حق قرابتی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داری، برایم بازگو، حضرت پیاده شد، سفیان عرض کرد: امر بفرمائید برایم دوات و کاغذی بیاورند (کیست که برای من دوات و کاغذی بیاورد؟) تا آن را بنویسم، حضرت دوات و کاغذ خواست و سپس فرمود بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف

((خدا خرم و شادان کند (بلند قدر و نیکو مرتبه سازد) بنده ئی را که سخن بشنود و در گوش گیرد و به کسانی که نشنیده اند برساند، ای مردم؟

حاضرین به غائبین برسانند، زیرا بسا حامل علمی که دانشمند نباشد و بسا رساننده عملی که به داناتر از خود رساند. سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص نمودن علم برای خدا و خیر خواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت ایشان، زیرا دعوت مسلمین افراد دنبال سرشان را فرا گیرد. مؤمنین همه برادرند، خونشان برابر است و یک دستند بر سر دیگران پست ترین آنها به قراردادشان می کوشد)).

سفیان این حدیث را نوشت و بر امام عرض کرد، سپس حضرت سوار شد و من و سفیان آمدیم .

در بین راه سفیان به من گفت: باش تا در این حدیث نظری کنم، به او گفتم، به خدا که امام صادق علیه السلام به گردن من گذاشت که هرگز از عهده آن برنیایم گفت: آن چیست؟ گفتم: اینکه فرمود: سه چیز است که دل هیچ مرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص نمودن عمل برای خدا، این مطلب را می دانیم (ولی سپس فرمود) خیر خواهی پیشوایان مسلمین، آیا این پیشوایان که خیر خواهی آنها بر ما واجب است کیانند؟ آیا مقصود معاویت ابن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم و کسانی که شهادتشان نزد ما پذیرفته نیست و نماز خواندن پشت سرشان جایز نیست می باشند؟ سپس که فرمود و همراه بودن با جماعت مسلمین آیا کدام جماعت از مسلمین است؟ آیا مقصود مرجی ء است که می گوید: کسی که نماز نخوانده و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادرش نزدیکی کند، ایمان جبرئیل و میکائیل را دارد؟ یا قدری است که عقیده دارد آنچه خدای عزوجل خواهد واقع نشود و آنچه شیطان بخواد واقع شود، یا حروری است که از علی بن ابی طالب علیه السلام بی زاری جوید و بر آن حضرت گواهی به کفر دهد؟! آیا جهمی است که عقیده هرچه هست، همان شناختن خدای یکتاست و ایمان چیزی جز این نیست؟

سفیان گفت: وای بر تو، مگر (شیعیان) چه عقیده دارند؟ گفتند: آنها می گویند: همانا به خدا که علی بن ابی طالب امام و پیشوایی است که خیر خواهیش بر ما لازم است و جماعتی که باید با آنها همراه بود، خاندان او هستند، سفیان نوشته را پاره کرد و گفت: این خبر را به کسی نگو.

شرح_سفیان ثوری از اهل سنت و رئیس طایفه صوفیه است که عقیده داشت مانند معاویه و یزید و هشام و منصور پیشوایی مسلمینند و گمان می کرد، سفارش پیغمبر صلی الله علیه وآله به خیر خواهی پیشوایان مسلمین، آنها را شامل می شود، ولی چون حقیقت و واقع را از زبان آن مرد شنید، خباث باطنی خود را با پاره کردن حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله نشان داد و نیز خیانت دل خود را با برکناری از سه خصلتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود اظهار کرد.

و اما راجع به جماعت مسلمین علامه مجلسی (رحمه الله علیه) اخباری نقل می کند بدین قرار:

1- از رسول خدا صلی الله علیه وآله راجع به جماعت امتش پرسیدند، فرمود جماعت امت من اهل حقند اگر چه کم باشند.

2- پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض شد: جماعت امت کیانند؟ فرمود: کسانی که به حقند اگر چه ده نفر باشند.

3- مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کرد: سنت و بدعت و جماعت و فرقت را برایم توضیح دهید: فرمود: سنت روشی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله آن را گذاشته و بدعت چیزی است که بعد از آن حضرت به وجود آمده و جماعت اهل حقند اگر چه کم باشند و فرقت اهل باطلند اگر چه بسیار باشند.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: خدای عزوجل به سوی دوستش که جان خود را در فرمان برداری و خیر خواهی امامش به زحمت افکند، نظر نکند، جز هنگامی که در ردیف رفیق اعلی همراه ما باشد.

شرح رفیق اعلی دسته ای هستند از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران که در بهشت قرین هم باشند و در بالاترین درجات بهشت منزل گیرند.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه به فاصله یک و جب از جماعت مسلمین دوری گزیند (کوچکترین حدود و احکام اسلام را کنار گذارد) رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است.

حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام

1- ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حق امام مردم چیست! فرمود: حق او بر آنها اینست که: سخنش را بشنوند و فرمانش برند. عرض کردم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: اینکه (بیت المال را) میان آنها برابر تقسیم کند و با رعیت به عدالت رفتار کند، و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت. امام باک ندارد از آنکه کسی این سو و آن سو زند. (چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام این دو اصل را در میان رعیتش جاری نمود و از سرکشی مانند طلحه و زبیر پروا نکرد، زیرا خدا آنها را کیفر بخشید، و بعضی گفته اند: معنی جمله اخیر روایت این است امامی که به وظیفه خود عمل کند، و آن دو اصل را جاری سازد، احتیاجی به موافقت مردم ندارد، هر کسی بهر راه خواهد برود، امام در برابر خدا مسؤلیت دیگری ندارد).

2- (در روایت دیگری که بعضی از روایتش غیر از روایت آن است) ابو حمزه همین گونه از امام باقر نقل کرده است جز اینکه (به جای این سو و آن سو) گفته است: این چنین و این چنین و این چنین یعنی پیش رو و پشت سر و طرف راست و سمت چپ، (ولی پیداست که از لحاظ معنی فرق ندارد و مقصود از این اطراف و جوانب، جدا شدن از امام و احداث عقاید مختلف است).

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با والیان خود خیانت نورزید و با رهبران خود دغلی نکنید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رشته پیوند خود (جماعت مسلمین) پراکنده مشوید که سست شوید و شوکت و دولت شما برود. پایه کارهای شما باید روی این مبنی باشد، و ملازم این روش باشید، زیرا اگر شما مشاهده می کردید آنچه را مردگان از شما که مخالف دعوت شما بودند، مشاهده کرده اند، شما هم شتاب می کردید و بیرون می آمدید و فرمان می بردید (یعنی مردم پیش از شما را به جهاد و اطاعت دعوت کردند، ولی آنها مخالفت کردند و اکنون عذاب خدا را مشاهده می کنند، شما هم اگر مشاهده کنید، به سوی جهاد می شتابید و فرمان می برید) ولی آنچه را آنها مشاهده کردند، از شما پوشیده شده و به زودی پرده برداشته شود (و شما هم عذاب را مشاهده کنید).

4- سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر وفاتش داده شد، در صورتی که تن درست بود و دردی نداشت این خبر را جبرئیل آورد حضرت برای نماز همگانی جار زد و مهاجر و انصار را دستور داد تا سلاح بگیرند، مردم جمع شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و خبر وفات خود را به آنها داد و سپس فرمود:

((خدا را بوالی بعد از خود بیاد می آورم، از اینکه مبادا بر جماعت مسلمین رحم نکنند، باید بزرگشان را احترام کند و به ضعیفشان رحم کند و عالمشان را بزرگ شمرد و به آنها زیان نرساند تا خوارشان کند و نیازمندشان نسازد تا از دینشان به در برود و در خانه خود را به روی آنها نبندد (و از حال آنها بی خبر نماند) تا توانایی آنها ناتوانشان را بخورد و در لشگرکشی آنها سختی روا ندارد (همه را در مرزها نگه ندارد) تا نسل امتم را قطع نکند، سپس فرمود: شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیر خواهی نمودم.))

امام صادق علیه السلام فرمود: این آخرین سخنی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای منبرش فرمود:

توضیح_ علامه مجلسی (رحمه الله علیه) فرماید: چنانکه از اخبار دیگر استفاده می شود این خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله مفصل و طولانی بود و آن حضرت فضائل اهل بیتش را در آنجا یاد آور شده است و امام را تعیین فرموده است و چون منافقین پیمان بسته بودند که جانشینی آن حضرت را از خاندانش بگردانند و زمینه فتنه و شورش آماده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد مهاجر و انصار سلاح پوشند و به حال آماده باش در آیند.

5- حبيب بن ابی ثابت گوید: از همدان و حلوان (شهریست نزدیک بغداد) برای امیرالمؤمنین علیه السلام غسل و انجیر آوردم، حضرت به نقیبان و رؤساء اصحابش دستور داد تا یتیمان را حاضر کنند، سپس سرمشکهای غسل را در اختیار آنها گذاشت تا بلیسند و خود غسلها را قدح، قدح، به مردم تسلیم می کرد به حضرت عرض شد: ای امیر مؤمنان؟ چرا باید یتیمان سر مشکها را بلیسند؟ فرمود: زیرا امام پدر یتیمان است و من به حساب پدرها لیسیدن آنها را به ایشان وا گذاشتم.

6- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر مؤمن و یا مسلمانی که بمیرد و بدهی داشته باشد که از بابت فساد و اسراف نباشد، بر امامست که آن را بپردازد و اگر نپردازد، گنااهش بگردن اوست، همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ((صدقات از آن فقیران و بی چیزان است تا آخر 60 سوره 9)) و او از قرض داران است و نزد امام سهمی دارد (که بعد از فقیران و بی چیزان در آیه شریفه ذکر شده است) و اگر امام آنرا نگهدارد گنااهش بر اوست.

توضیح_ مقصود از فساد گناه است مانند کسیکه بدهیش بابت آشامیدن شراب و برگزاری مجالس فسق و فجور باشد، و اسراف آنستکه: در مخارج زیاده روی کند، اگر چه در راه مباح باشد، پس پرداختن این دیون از بیت المال واجب نیست، و اما اینکه فرمود: اگر امام نپردازد گنااهش به گردن او است، مطلبی است که بصورت فرضی محال برای بیان واقع و حقیقت بنحو قضیه شرطیه بیان شده است و هیچ گونه اشاره و دلالتی به وقوع آن ندارد، چنانچه فرموده است: اگر دخترم فاطمه علیهم السلام هم دزدی کند، دستش را میبرم.

7- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود. امامت شایسته، جز برای مردیکه دارای سه خصلت باشد: 1 تقوی و ورعیکه او را از نافرمانی خدا باز دارد، 2 خویشتن داری که خشمش را آن کنترل کند. 3 نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمانش، تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدری مهربان باشد.

و در روایت دیگر چنین است: تا آنجا که نسبت برعیت مانند پدری مهربان باشد.

8- سهل بن زیاد از معاویه بن حکیم نقل کند، و او از محمد بن اسلم، و او از مردی طبرستانی بنام محمد معاویه گوید: سپس خودم هم محمد طبری را دیدم و او بمن خبر داد که شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هرگاه بدهکاری برای راه حقی قرض کرده باشد، تا یکسال مهلتش دهند، اگر برایش گشایشی شد، خودش میپردازد و گرنه باید امام از جانب او از بیت المال بپردازد.

توضیح_ مهلت دادن قرضدار را بمدت یکسال بعضی از علماء مستحب و بعضی واجب دانسته اند، و کلمه تدین یا استدان که در متن روایت ذکر شده است، هر دو بمعنی قرض گرفتن است، ولی چون

معاویه بن حکیم یادش نبوده که امام هشتم علیه السلام کدامیک از آن دو کلمه را فرموده است، سهل بن زیاد، آن تردید و اشتباه را از او نقل میکند.

همه زمین متعلق بامام علیه السلام

1- امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام (که پیغمبر صلی الله علیه وآله املا کرده و علی علیه السلام نوشته است) دیدیم که: ((زمین متعلق بخداست و بهر کس از بندگان خویش بخواهد وامی گذارد و سرانجام نیک از پرهیزگارانست 128 سوره 7)) من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را بما واگذار کرده و ما نیز پرهیزگاران و همه زمین از آن ماست.

(گویا سپس خود امام باقر علیه السلام فرمود) هر یک از مسلمین که زمینی را زنده کند، باید آنرا آباد دارد و خراجش را بامام از خاندان من پردازد، و هر چه از آن زمین استفاده کند و بخورد، حق اوست و اگر زمین را واگذارد و خراب کند و مرد دیگری از مسلمین پس از آن وی، آن را آباد سازد و زنده کند او نسبت بآن زمین از کسیکه آن را واگذاشته سزاوارتر است، و باید خراجش را بامام از خاندان من پردازد و هر چه از آن زمین استفاده کند حق اوست، تا زمانیکه قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود، آنگاه او زمین ها را تصرف کند و از متصرفین جلوگیری نماید و آنها را از آنجا اخراج کند همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله زمین ها را تصرف کرد و از متصرفین جلوگیری نمود مگر زمینهایی که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام نسبت بآنچه دست ایشانست با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد.

(پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که چگونه راوی تفسیر می نماید آیه عظیمه ی وراثت زمین را که وعده خدا به صالحین در زمان ظهور آخرین معصوم الهی یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است را که در واقع منتهی است به برقراری عدل و عدالت جهانی خداوند و نابودی ظلم و جور و عدوان و...، را به تصرف زمین و دادن آن به شیعیان و اخراج غیر شیعه و...، تعمیم داده و در واقع مبانی و مفاهیم انقلاب جهانی آن حضرت را که حاکمیت عشق و عقل است را لجن مال نموده است در حالی که مقصود از ظهور آن حضرت کننده شدن خلائق از دنیا و مافیها و پرداختن به معنی حقیقی خداپرستی است و لذا نگارنده شک در جعلی بودن اینگونه روایت ها ندارد زیرا بر خلاف شأن و منزلت خداوند و ولی اعظم او حضرت مهدی عجل الله تعالی فرج شریف است و دلیل قاطع آن نیز روایت آخر در رابطه با درگیری ابن ابی عمیر با هشام بن حکم است به گونه ای که با هم قطع رابطه نموده اند مثل این که هیچ کدام تابع امام معصوم نبودند تا به او مراجعه و شک خود را برطرف نمایند)

8- سری بن ربیع گوید: ابن ابی عمیر کسی را (در علم و فضل) برابر هشام بن حکم نمی دانست و روزی از رفتن نزد او باز نمی ایستاد، تا آنکه با او اختلافی پیدا نمود و از او قطع رابطه کرد، و علتش این بود که میان ابو مالک حضرمی که با هشام رابطه داشت با ابن ابی عمیر در موضوعی راجع بامامت مشاجره شد

ابن ابی عمیر گفت: تمام دنیا ملک امامست و او از کسانی که دنیا را بتصرف دارند، سزاوارتر است و ابو مالک گفت: چنین نیست، املاک مردم متعلق بخود آنهاست، مگر آنچه را که بحکم خدا از آن امام گشته است مانند فیء و خمس و غنیمت که متعلق بامامست و آن را نیز خدا دستور داد که امام علیه السلام بکی باید بدهد و چگونه مصرف کند.

این مشاجره را نزد هشام بن حکم بردند و هر دو باو راضی شدند، هشام موافق ابو مالک و مخالف ابن ابی عمیر راعی داد، لذا ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن با هشام قطع رابطه کرد.

روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش

1- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا مرا پیشوای خلقش قرار داد، و بر من واجب ساخت که درباره خود و خوراک و نوشابه و پوشاکم، مانند مردم ضعیف و مستمند، بر خود تنگ گیرم، تا فقیر از فقیر من پیروی کند و ثروتمند بوسیله ثروتش سرکشی و طغیان ننماید.

2- معلی بن خنیس گوید: روزی بامام صادق علیه السلام عرض کردم: آل فلان (بنی عباس) و نعمتهائی را که دارند بیاد آوردم و با خود گفتم: اگر این نعمت برای شما می بود، ما هم با شما در عیش و خوشی بودیم، فرمود: هیهات، ای معلی! اگر چنین می بود (و ما حکمفرما بودیم) برای ما جز نگهداری شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و درشت و خوراک سخت و بی خورش، چیزی نبود، از این رو آن امر از ما برکنار شد. آیا تو دیده ئی که هرگز خدایتعالی بردن حقی را جز این نعمت قرار دهد؟

3- زمانی که عاصم بن زیاد عبا پوشید و جامه نرم را بیرون کرد و برادرش ربیع بن زیاد. شکایت او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد که او همسرش را غمگین نموده و فرزندانش را اندوهناک ساخته حضرت فرمود: عاصم را نزد من آورید، او را خدمتش آوردند، چون حضرت او را دید، چهره درهم کشید و فرمود: از همسرت خجالت نکشیدی؟ بفرزندانت رحم نکردی؟ گمان میکنی که خدا چیزهای خوب و پاکیزه را برای تو حلال کرده و نمی خواهد از آنها استفاده کنی، تو نزد خدا پست تر از آنی، مگر خدا نمی فرماید: ((خدا زمین را برای استفاده مردم نهاد که در آن میوه و نخل غلافدار است 11 سوره 55)) مگر خدا نمی فرماید: ((دو دریا را. گذاشت که بهم برسند، میانشان حائلی است که بهم تجاوز نکنند تا آنجا که فرماید: از آنها لؤلؤ و مرجان بیرون میشود 22 سوره 55)) بخدا سوگند که بکار بردن نعمت های خدا را با عمل، نزد او محبوبتر است از بکار بردن آنها را با گفتار (یعنی شکر عملی بهتر از شکر قولی است و شکر قولی آنستکه نعمت های خدا را بیاد آورد و بزبان شکر کند) در صورتیکه خدای عزوجل می

فرماید: ((و اما نعمت پروردگارت را بازگو 11 سوره 93))) (بنا بر این شکر عملی لازم تر و محبوب تر است).

عاصم گفت: یا امیرالمؤمنین! پس چرا خود شما بخوراک سخت و پوشاک درشت، اکتفا نموده ئی؟ فرمود: وای بر تو!! همانا خدای عزوجل بر پیشوایان عدالت واجب ساخته که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند، تا فقر و تنگدستی، فقیر را از جا بدر نبرد. عاصم بن زیاد عبا را کنار گذاشت و جامه نرم در بر کرد.

4- حماد بن عثمان گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی بآن حضرت عرض کرد اصلحک الله، شما فرمودی که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس زبر و خشن در بر میکرد و پیراهن چهار درهمی میپوشید و مانند اینها، در صورتی که بر تن شما لباس نو می بینیم، حضرت باو فرمود: همانا علی ابن ابیطالب علیه السلام آن لباسها را در زمانی می پوشید که بد نما نبود، و اگر آن لباس را این زمان می پوشید به بدی انگشت نما می شد، پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آنزمانست، ولی قائم ما اهل بیت علیهم السلام زمانیکه قیام کند، همان جامه علی علیه السلام را پوشیده و بروش علی علیه السلام رفتار کند. (زیرا آن حضرت هم حکمفرامائی و زمامداری کند و وظیفه امام علیه السلام در زمان حکومتش اینست که خود را در ردیف مردم فقیر آورد). (پس توجه نما در این روایت که جعلی بودن آن محرز است که راوی علت پوشیدن لباس زبر و خشن را آن می داند که پوشیدن آن در آن زمان بد نما نبوده و اگر در این زمان می پوشید انگشت نما می شد و این گونه به حضرت استهزاء می نماید و حال آنکه وظیفه امام و رهبر همان علت را دارد که حضرت خود به آن اشاره نموده است)

باب نادر

توضیح_مرحوم کلینی در هر موردی از کتاب کافی که ((باب نادر)) می فرماید، مقصودش ذکر روایات متفرق و پراکنده ایست که تحت یک عنوان گرد نمی آید.

1- ایوب بن نوح گوید: روزی خدمت امام علیه السلام بودم که آن حضرت عطسه کرد، من عرض کردم قربانت، چون امام عطسه کند، چه باید گفت؟ فرمود: میگویند: صلی الله علیک (رحمت خدا بر تو باد).

توضیح_ایوب بن نوح، از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است، ولی چون بیشتر روایاتش از امام هادی علیه السلام است ظاهر اینست که این روایت هم از آن حضرت باشد.

2- عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که بامام قائم بعنوان امیرالمؤمنان سلام می کنند؟ فرمود: نه، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) علیه السلام نموده، پیش از او کسی بدان نام، نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن نام را بر خود ننهد. عرض کردم: قربانت پس چگونه بر او سلام کنند؟ فرمود: می گویند: السلام علیک یا بقیه الله! سپس این آیه را قرائت فرمود: ((اگر مؤمن هستید بقیه الله برای شما بهتر است 86 سوره 11))

3- احمد بن عمر گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسیدم، چرا آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامیده شد؟ فرمود: زیرا او مؤمنین را طعام علمی می دهد. مگر نشنیده ئی که خدا در کتابش می فرماید: ((و ما خانواده خود را طعام می دهیم 64 سوره 12))

و در روایت دیگر است که فرمود: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست، او بآنها خوراک دانش میدهد. (در نظر نگارنده این روایات سخیف است زیرا بیان اوصافی را می نماید که از دیگران نیز می تواند صادر شود و آن ها که این لقب مخصوص آن وجود مبارک است همانگونه که در روایتی امام معصوم فرمودند با این مضمون که ما امامان معصوم مؤمنین هستیم و علی امیر ماست و نیز به شرحی که در روایت بعد مذکور است و لذا اعتقاد نگارنده آن است که این گونه روایات را ناصبیان پیرو بنی امیه و بنی عباس جعل نمودند تا اطلاق این عنوان بر خلفای تبهکار خود را توجیه نمایند)

4- جابر گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: وجه تسمیه امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: خدا با این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: ((چون پروردگارت از پسران آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرد که مگر نه اینست که من پروردگار شما هستم 172 سوره 7)) و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است؟

در این باب نکته ها و برگزیده هائست از قرآن درباره ولایت

1- سالم حناط گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: بمن خبر دهید از قول خدای تبارک و تعالی: ((جبرئیل قرآنا بلغت عربی و اوضح بر دل تو فرود آورد، تا از بیم دهندگان باشی 194 سوره 26)) فرمود: آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

توضیح یعنی قرآن که برای بشارت و انداز مردم نازل شده است، جز با ولایت علی علیه السلام که بمعنی معرفت و دوستی و پیروی آن حضرتست به نتیجه نرسد، زیرا قرآن کتابیست صامت و آنرا مفسر و مبینی لازمست که معنی واقعی و حقیقتش را باز گوید و گفتار و رفتارش قرین و همدوش قرآن باشد و او همان امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با قرآن قرین فرموده .

2-مردی گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((ما امانت را باسما آنها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، آنها از برداشتش سرباز زدند و از آن پرسیدند، و انسان آنرا برداشت ، همانا انسان ستم پیشه و نادانست 72 سوره 33)) فرمود: آن امانت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است ،

توضیح راجع بتفسیر آیه شریفه و معنی ظاهری امانت و عرضه و حمل آن ، مرحوم مجلسی هفت قول از مفسرین بیان میکند که چنانکه گفتیم مناسب مقام تفسیر است ، سپس معنای هشتم را مطابق این روایت ذکر می کند که مراد بامانت منصب امامت و خلافت کبری الهیه است و مراد بحملش ادعای ناحق آنست و مراد بانسان ابوبکر است ، و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است .

3-مام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل . ((کسانیکه ایمان آوردند و ایمان خود را بستم نیامیختند 81 سوره 6)) فرمود: یعنی بولایتی که محمد صلی الله علیه و آله آنرا آورده ایمان آوردند و آنرا بولایت فلان و فلان نیامیختند، که آن ایمان آمیخته بستم است

4-حسن بن نعیم صحاف گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((برخی از شما مؤمن و برخی کافرند 2 سوره 64)) پرسیدم ، فرمود: روزیکه مردم بصورت مور در صلب آدم علیه السلام بودند، خدا ایمان و کفر آنها را با ولایت ما شناخت (پس ولایت ما را در هر کس دید مؤمنش دانست و در آنکه ندید کافرش شناخت). (پس نگارنده اعتقاد دارد اگر روایتی متضمن جبر در خلقت چه در عالم ذر و یا غیر آن است پس آن روایات جعلی و بر ضد قرآن است زیرا خداوند متعال در کتاب خود خلاق را امر ونهی می نماید پس اگر انسان ها فاقد اختیار باشند این امر و نهی بیهوده و عبث خواهد بود پس چون کتاب خدا حق است پس این روایات باطل است)

توضیح آیه شریفه در قرآن چنین است ، هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن و گویا تقدیم و تاءخیر در اینجا از اشتباهات نساخ است . (خیر نگارنده این خطا را از جعل جاعل می داند)

5-حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((بنذر وفا می کنند 6 سوره 76)) فرمود: بنذریکه از آنها پیمان گرفته شد و آن ولایت ماست ، وفا می کنند.

6- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه را از پروردگارشان بر آنها نازل شده بپا دارند 66 سوره 5)) فرمود: آنچه نازل شده ولایت است .

7- امام باقر علیه السلام درباره قول خدایتعالی : ((بگو من از شما برای پیغمبری مردی بجز مودت خویشاوندان نمی خواهم 23 سوره 42)) فرمود: خویشاوندان ائمه علیهم السلام هستند.

8- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((هر که اطاعت خدا و رسولش کند (راجع بولایت علی و ولایت امامان بعد از او) بکامیابی بزرگی رسیده است 71 سوره 33)) فرمود: اینگونه نازل شده است . (همانگونه که نگارنده بارها متذکر شده است اگر مقصود از (هكذا نزلت) این روایات آن باشد که قرآن تحریف شده است این روایت قطعاً جعلی است و اگر مقصود آن است که معنی آیه این است پس روایت بلاشکال است ولی ما من بعد تمامی این گونه روایات را به دلیل تعصبی که به قرآن داریم جعلی دانسته و حذف می نمایم)

9- یکی از ائمه علیهم السلام درباره قول خدای عزوجل چنین فرموده است : ((و شما حق نداشتید رسول خدا را آزار دهید 53 سوره 33)) (نسبت بعلی و ائمه) ((مانند آن کسان که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه درباره اش گفتند تبرئه نمود 69 سوره 33))

10- مردی از امام علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((هر کس از هدایت من پیروی کند گمراه نشود و بدبخت نگردد 123 سوره 20)) پرسید، حضرت فرمود: یعنی هر کس بائمه معتقد باشد و از فرمانشان پیروی کند و از اطاعتشان بیرون نرود.

11- امام علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((سوگند باین شهر، در حالیکه تو در آن جای داری ، و سوگند پیدر و فرزندان که پدید آورد 3 سوره 50)) فرمود: پدر و فرزندان امیرالمؤمنین و فرزندان او هستند که ائمه علیهم السلام باشند.

12- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((بدانید که هر چه غنیمت گیرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشاوندان و، و است 40 سوره 8)) فرمود: خویشاوندان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

13- ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((از کسانی که آفریده ایم جماعتی هستند که بحق هدایت می یابند و بدان باز میگردند 180 سوره 7)) پرسیدم ، فرمود ایشان ائمه هستند.

14- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرده از آن جمله آیه هائی است محکم که اصل کتاب است)) فرمود: آنها امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه هستند ((و دیگر آیه هائیکه متشابه)) فرمود: اینها فلان و فلان هستند، ((و اما آنها که در دلشان انحرافی هست)) یعنی اصحاب و دوستان فلان و فلان ((از این

کتاب آنچه را متشابه است ، برای فتنه جوئی و بقصد تاءویل پیروی می کنند، در صورتیکه تاءویل آن را جز خدا و ریشه داران در علم نمی دانند (سوره 3)) ریشه داران در علم ، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

15- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((مگر پنداشتید رها می شوید، و خدا کسانی از شما را که جهاد کرده و غیر خدا و رسولش و مؤمنین پناهی نگرفته اند، معلوم نداشته است (سوره 9)) مقصود از مؤمنین (مجاهد) ائمه علیهم السلام اند که جز خدا و رسولش و مؤمنین پناهی نگرفته اند.

16- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((و اگر بمسالمت میل کردند تو نیز بدان میل کن (سوره 8)) پرسیدم مسالمت چیست ؟ فرمود: وارد شدن در امر ولایت ماست . (یعنی اگر منافقین پیشنهاد کردند که ولایت ما و امر تشیع را بپذیرند، تو هم از آنها بپذیر، اگر چه بدانی در باطن کینه و نفاق دارند).

17- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((طبقه ای را بعد از طبقه دیگر مرتکب شوید (سوره 84)) فرمود: ای زراره ! مگر این امت بعد از پیغمبر خود طبقه ای را بعد از طبقه دیگر نسبت بامر فلان و فلان و فلان مرتکب نشد؟ (یعنی این امت هم قدم خود را جای قدم امتهای سابق گذاشت و بعد از پیغمبر خویش خلیفه برحق را رها کرد و دنبال گوساله و سامری و فلان و فلان رفت).

18- عبدالله بن جنذب گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((ما این گفتار را برای ایشان پی در پی کردیم ، شاید متذکر شوند. (سوره 28)) فرمود: امامی را بامامی دیگر پیوستیم (تا زمین از حجت خالی نماند و مردم را عذر و بهانه نباشد).

19- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((بگوئید بخدا و آنچه بسوی ما نازل شده ایمان آوردیم)) فرمود: مقصود از این خطاب علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین است ، و پس از ایشان درباره ائمه علیهم السلام جاریست ، سپس گفتار خدا متوجه مردم می شود و می فرماید: ((پس اگر ایمان آوردند (یعنی مردم) بآنچه شما ایمان آورده اید (مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام اند) هدایت یافته اند و اگر روگردان شدند، ایشان در راه خلاف و دشمنی هستند (سوره 2)).

20- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((سزاوارترین مردم به ابراهیم ، کسانی هستند که از او پیروی کرده و این پیغمبر و کسانی هستند که ایمان آوردند (سوره 3)) فرمود: ایمان آورندگان ائمه علیهم السلام و پیروان ایشانند.

21- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((از پیش به آدم سفارشی کردیم، او فراموش کرد و برایش آهنگ پایداری ندیدیم 115 سوره 20)) فرمود: یعنی درباره محمد و امامان بعد از او بوی سفارش کردیم، او ترک نمود و تصمیم نگرفت که ایشان چنانند و پیغمبرانی که اولوالعزم نامیده شدند، از این جهت است که خدا درباره محمد و اوصیاء بعد از او، خصوصاً درباره حضرت مهدی و روش او بایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند که مطلب چنین است و اعتراف نمودند.

توضیح- یعنی این خود ترک اولائی بود که از او صادر شد، وگرنه مقام عصمت و نبوتش مانع از این است که درباره او قائل شویم و حتی خدا را نپذیرفته و بقضاء او راضی نگشته است مرآت ص 317.

22- امام باقر علیه السلام فرمود: خدا به پیغمبرش صلی الله علیه وآله وحی کرد: ((بآنچه بسویت وحی شده چنگ زن، همانا تو براهی راست هستی 42 سوره 43)) یعنی: توبه ولایت علی هستی و علی همان راه راست است.

23- امام باقر علیه السلام (درباره این آیه) فرمود: ((اگر آنها آنچه را (درباره علی) پندشان دادند، بجا آورند، بر ایشان بهتر است 66 سوره 4)).

24- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در راه مسالمت وارد شوید، و بدنبال شیطان مروید که او برای ش

25- مفضل بن عمر گوید: این قول خدای جل و عز را بامام صادق علیه السلام عرض کردم: ((بلکه زندگی دنیا را برگزیدند)) فرمود: یعنی ولایت آنها (پیشوایان باطل) را ((ولی آخرت بهتر و پایدارتر است)) فرمود: یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ((این در کتابهای نخستین، کتابهای ابراهیم و موسی هست آخر سوره 87)).

26- امام باقر علیه السلام (درباره این آیه) فرمود: ((آیا هرگاه بیاورد (محمد) برای شما چیزی را که دلخواه شما نیست (از دوستی علی) شما گردنکشی کنید، پس دسته ئی (از آل محمد) را تکذیب کنید و دسته ئی را بکشید؟ 87 سوره 2))

27- امام رضا علیه السلام درباره این قول خدای عزوجل فرمود: ((گران آمد بر مشرکین (نسبت بولایت علی) آنچه ایشان را بسویش خوانی 13 سوره 42)) ای محمد! که آن ولایت علی است (حاصل اینکه تو مشرکین را بولایت علی می خوانی و تحمل این مطلب بر ایشان گرانست) در کتاب اینگونه نوشته شده. (یعنی اگر مقصود از فراز آخر معنی آیه باشد روایت صحیح و اگر دلالت بر تحریف کتاب خدا داشته باشد جعلی است)

28- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز ((سفارش خدائی را که ما را به این (نعمت) راهنمائی کرد و اگر خدا ما را راهنمائی نمی کرد، ما راه نمی یافتیم 43 سوره 7)) فرمود: چون روز قیامت شود، پیغمبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان او را بخوانند و آنها برای (رسیدگی بحساب و شفاعت) مردم منصوب شوند، چون شیعیان نشان آنها را ببینند، گویند: ((ستایش خدائی را که ما را باین (نعمت) رهبری کرد و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، هدایت نمی شدیم)) یعنی خدا ما را بولایت امیرالمؤمنین و امامان از فرزندانش علیهم السلام رهبری فرمود.

29- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((از چه می پرسند؟ از آن خبر بزرگ؟ 1 و 2 سوره 78)) فرمود: خبر بزرگ ولایت است، و از حضرت پرسیدم این آیه را ((آنجاست ولایت برای خدا بر حق 44 سوره 18)) فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

30- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((توجه خود را با اعتدال بسوی دین بدار 30 سوره 30)) فرمود: آن ولایت است.

31- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((ما در روز قیامت ترازوهای عدالت در میان نهیم 47 سوره 21)) فرمود: آن ترازوها پیغمبران و اوصیاء ایشان علیهم السلامند.

32- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((قرآن دیگری بیاور یا این را عوض کن 15 سوره 10)) فرمود: می گفتند یا علی را عوض کن.

توضیح- طبق این روایت، مقصود مشرکین و منافقین این بود که اگر می خواهی ما بتو ایمان آوریم آیاتی که راجع بفضیلت علی علیه السلام است عوض کن، یعنی فضیلت دیگران را بجای او بگذار یا اصلاً قرآنی بیاور غیر این قرآن.

33- ادریس بن عبدالله گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: ((چه چیز شما را بدوزخ کشانید؟ گویند: ما نماز گزار نبودیم 42 سوره 74)) فرمود: مقصود این است که: پیروی نکردیم از امامانی که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است. ((و پیشوایان پیشرو، آنهایند مقربان 11 سوره 56)) مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است مصلی نامند؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید ((ما از مصلین نبودیم)) یعنی پیرو پیشروان نبودیم.

شرح- امام صادق علیه السلام هم در این روایت اسب اول را سابق و اسب دوم را مصلی بیان نموده و معنی مقصود را طبق این اصطلاح بیان فرموده است، زیرا سابقون در سوره واقعه بائمعلیهم السلام تفسیر شده است و مصلی هم طبق اصطلاح این مسابقه، به معنی پیرو و دنبال و

دومین است، پس معنی آیه این است که، بهشتیان از دوزخیان پرسند برای چه به دوزخ در آمدید؟ جواب گویند: برای اینکه از امامان خود پیروی نکردیم، و این تاءویل بسیار مناسب است با معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مصلی و هم با تفسیری که مفسرین در معنی آیه گفته اند، زیرا نمازگزاردن با پیروی از ائمه به وجود می آید و کامل می شود.

34- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((اگر آنها بر این طریقه استقامت ورزند، آبی فراوانشان دهم 16 سوره 72)) فرمود: خدا می فرماید: ایمان را در دلشان جایگزین کنیم، و طریقه همان ولایت علی بن ابیطالب و اوصیاء او علیهم السلام است.

35- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند.)) (فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بیم مدارید و غم مخورید و به بهشتی که وعده یافته اید شادمان باشید)).

36- ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام قول خدای تعالی را: ((بگو شما را فقط یک اندرز می دهم 46 سوره 34)) پرسیدم، فرمود: یعنی تنها شما را به ولایت علی علیه السلام اندرز می دهم، ولایت علی همان یک اندرزی است که خدای تبارک و تعالی می فرماید: ((فقط یک اندرز به شما می دهم)).

37- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((آنها که مؤمن شده و باز کافر شدند: سپس مؤمن شده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذیرفته نگردد 137 سوره 4)) فرمود: این آیه درباره فلان و فلان (خلفاء ثلاثه) نازل شده که در اول امر به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون ولایت (علی علیه السلام) به آنها عرضه شد، انکار کردند، همان زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است، سپس به وسیله بیعت کردن با امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آوردند، و بعد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت کافر شدند، و بر بیعت خود پایداری نکردند، سپس بوسیله بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند، بر کفر خود افزودند، پس در ایشان اثری از ایمان باقی نماند.

توضیح آخر آیه شریفه لم یکن الله لیغفر لهم است که به جای آن جمله لن تقبل توبتهم ذکر شده، و این جمله در آیه 90 سوره آل عمران است، ولی از لحاظ معنی فرق ندارد.

38- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((کسانی که پس از آنکه هدایت بر ایشان روشن شده بعقب برگشتند 25 سوره 47)) فرمود: ایشان فلان و فلان و فلان هستند که با ترک گفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان برگشتند. راوی گوید من عرض کردم: خدای

تعالی فرماید: ((این بدان جهت بود که آنها به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد)) فرمود: به خدا این آیه درباره آن دو نفر (اولی و دومی) و پیروان ایشان نازل شده است.

و آن قول خدای عزوجل است که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه وآله نازل کرده: ((این بدان جهت بود که آنها به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده (درباره علی علیه السلام) ناپسند دارند، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد)).

سپس امام فرمود: آنها بنی امیه را به پیمان خود دعوت کردند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله امر امامت را در خاندان ما نگذارند، و از خمس چیزی به ما ندهند، و گفتند اگر خمس را به آنها دهیم به چیزی احتیاج نخواهند داشت و از نبودن امر امامت در میان آنها باک ندارند، بنی امیه به آنها گفتند: ما شما را در بعضی از آنچه دعوتمان می کنید اطاعت می کنیم و آن موضوع خمس است که به آنها چیزی ندهیم.

و اینکه خدا فرماید: ((آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند)) آنچه را که خدا نازل کرده، ولایت امیرالمومنین علیه السلام است که بر خلقش واجب ساخته و ابوعبیده همراه آنها و کاتب پیمان نامه ایشان بود خدا (درباره پیمان سری آنها این آیه) نازل فرمود: ((بلکه کاری را استوار کرد، همانا ما استوار کنانیم یا پندارند که ما نهان و رازشان را نمی شنویم تا آخر 80 سوره 43)).

39- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((و هر که خواهد در آنجا از روی ستم تجاوزی کند 5 سوره 22)) فرمود: این آیه درباره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفر و انکار خود نسبت به آنچه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، با یکدیگر پیمان و قرارداد بستند، پس در کعبه به وسیله ستمی که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وآله و ولیش کردند: تجاوز نمودند. دوری از رحمت خدا ستمگران را باد.

40- امام باقر علیه السلام راجع به این قول خدای تعالی: ((شما گفتار مختلفی دارید فرمود (درباره امر ولایت) منصرف شود از آن هر که باید منصرف شود 9 سوره 51)) هر کس از ولایت منصرف شود، از بهشت منصرف گردد

41- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((خود را به گردنه نینداخته، تو چه دانی گردنه چیست؟ آزاد کردن بند است 130 سوره 90)) فرمود: مقصود خدا از آزاد کردن بنده ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا ولایت آزاد کردن بنده است.

توضیح_ عقبه به معنی گردنه کوه و اقتحام انجام دادن کار است با سختی و دشواری، و خود را به گردنه کوه انداختن که کار مشکل و دشوار است، تفسیرش آزاد کردن بنده و تاعویلس ولایت امیرالمؤمنین علیه

السلام است و مناسبت ولایت با آزادی بنده از این نظر است که پذیرفتن ولایت علی علیه السلام و پیروی از آن حضرت روح حریت و آزادی را در مردم زنده می کند و اسارت و بردگی را که نتیجه کفر و بی ایمانی است از دامن آنها می زداید، در اینجا باید بگفتار و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر تاریخ و اخبار توجه و دقتی بسزا کرد تا آثار حریت و آزادی را از لابلای جملات و گوشه های تاریخ زندگی آن حضرت که چون اختر فروزان نمایانست استنباط نمود.

42- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای تعالی : ((کسانی را که ایمان آورده اند، مژده بده که نزد پروردگارشان پایگاه راستی و درستی دارند 2 سوره 9)) فرمود: آن پایگاه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است .

43- امام باقر علیه السلام درباره این قول خدای تعالی فرمود: ((اینها دو دشمن باشند که درباره پروردگار خود دشمنی کردند، کسانی که (بولایت علی علیه السلام) کافر شدند، برایشان جامه های آتشین بریده شده))

44- عبدالرحمن بن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای تعالی : ((آنجاست ولایت برای خدا بر حق 44 سوره 18)) پرسیدم ، فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است . (به حدیث 1113 رجوع شود).

45- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : ((رنگ خدا است و کیست که رنگ او از رنگ خدا بهتر باشد؟! 138 سوره 2)) فرمود: خدا مؤمنین را در زمان میثاق بولایت رنگ آمیزی کرد.

46- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : ((پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را با هر که بحال ایمان وارد خانه من شود پیامرز 28 سوره 71)) فرمود: مقصود ولایت است ، هر کس وارد ولایت شود، به خانه پیغمبران وارد شده است . و مقصود از قول خدای تعالی : ((خدا می خواهد ناپاکی را از شما خانواده ببرد و شما را به خوبی پاکیزه کند 33 سوره 33)) ائمه علیهم السلام و ولایت آنهاست ، هر کس در ولایت آنها وارد شود در خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد شده است .

توضیح_آیه اول را خدای تعالی از زبان حضرت نوح علیه السلام بیان می کند و دعائی است که آن جناب بعد از غرق شدن کفار و سلامت نشستن کشتی خود می کند، و مقصود از ورود در خانه ، ورود در ولایت و پیروی اوست ، پس هر که در ولایت ائمه علیهم السلام هم وارد شود، مشمول دعای جناب نوح گردد.

47-محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه السلام این آیه را پرسیدم: ((بگو به فضل و رحمت خدا باید شادمان باشند که آن از آنچه جمع می آورند بهتر است 58 سوره 10 فرمود: بولایت محمد و آل محمد (باید شادمان باشند) که آن بهتر است از دنیائی که آنها جمع می کنند.

48-زید شحام گوید: شب جمعه ای بود و ما راه می رفتیم که امام صادق علیه السلام به من فرمود: قرآن بخوان، زیرا شب جمعه است، من این آیه را خواندم: ((وعدده گاه همگی آنها روز فصل قیامت است روزی که هیچ دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری نشوند، مگر آنکه خدایش ترحم کند 42 سوره 44)) امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا ما را خدا ترحم کرده و ما را خدا استثنا فرموده ولی ما از دوستان خود کارسازی کنیم.

توضیح_فصل به معنی تمیز و جدا کردن است، چون در قیامت اهل حق از اهل باطل جدا شوند آن روز را فصل گویند، یا به جهت این است که هر خویشاوند و دوستی از خویشاوند و دوستش جدا می شود. و لفظ کان در قرآن نیست، گویا کاتبین در اینجا افزوده اند. و طبق تفسیر امام علیه السلام الا من رحم الله استثناء است از مولی اول نه از هم یمنصرون. و نیز این روایت دلالت دارد بر فضیلت قرائت قرآن در شب جمعه، مرآت ص 328.

49-امام صادق علیه السلام: چون این آیه نازل شد: ((وگوشی شنوا آن را حفظ کند 12 سوره 69))، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آن گوش تو است، ای علی.

50-امام صادق علیه السلام فرمود: ((این راه علی است که مستقیم است 41 سوره 15)).

شرح_قرائت مشهور در این آیه علی به فتح لامست (حرمت جز باضافه یاء متکلم) و بنا بر این سه معنی را متحمل است.

(1) راه آنهایی که گول شیطان خوردند، نزد من راست است، یعنی به کیفر کردارشان می رسانم. (2) گمراهان و مخلصان که در آیه پیش ذکر شده است، بر من گذر می کنند و هر یک را مطابق کردارشان جزا خواهم داد.

(3) این دین مستقیم است رهبری و بیانش با من است. و قرائت دیگر علی بکسر لامست، و در این صورت بعضی آن را برفع خوانده و صفت صراط گرفته اند یعنی راهیست عالی و بلند و بعضی بجز قرائت کرده اند، یعنی راه و طریقه علی بن ابیطالب علیه السلام مستقیم است.

51- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((بگوراه من این است ، او روی بصیرت و بینائی من و آنکه پیرویم کند، به سوی خدا می خوانیم 108 سوره 12)) فرمود: خواننده بسوی خدا پیغمبر و امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او هستند.

52- سالم حناط گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : ((و هر کس از مؤمنین که در آنجا بود، بیرونش بردیم ، زیرا در آنجا جز یک خانواده از مطیعان نیافتیم 35 سوره 51)) امام باقر علیه السلام فرمود: در آن خانواده کسی جز آل محمد باقی نماند.

شرح_آیه شریفه در بیان داستان قوم لوطست که همگی در کفر و طغیان سرکشی کردند و به عذاب خدا گرفتار شدند، غیر از خانواده جناب لوط علیه السلام . امام باقر علیه السلام در این روایت خانواده آل محمد را هم از نظر ایمان و تقوی مانند خانواده لوط دانسته و از اهل عذاب خارج کرده است ، زیرا داستانهای قرآن تنها از نظر یادآوری و عبرت گرفتن امت اسلامی بیان می شود و بسا مواردی که از آن داستان با این امت نطق می شود، زیرا همانطور که خانواده لوط از آن جناب پیروی کرده و بسبب ایمان و تقوای خود از عذاب رستند، خاندان پیغمبر اسلام هم که ائمه معصومینند، از آن حضرت پیروی کرده و ایمان و تقوی را به درجه کامل دارا گشتند.

53- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((و چون عذاب را نزدیک بینند، چهره کافران زشت و بدریخت شود و به آنها گویند: این همانست که آن را طلب می کردید 27 سوره 67)) فرمود: این آیه درباره امیرالمؤمنین و آن اصحابش نازل شده که کردند آنچه کردند (مانند طلحه و زبیر و خوارج و امثال آنها) آنها (در قیامت) می بینند که امیرالمؤمنین در مقامی ست که همه بحالش غبطه می برند، پس چهره های ایشان زشت شود و به آنها گفته شود ((این همانست که آن را می خواستید)) همان کسی که نامش را بخود می بستید (یعنی لقب امیرالمؤمنین که مختص به او بود به خود می بستید). توضیح_بیشتر تفاسیر مقصود از ضمیر در کلمه راعوه را عذاب دانسته اند چنانکه در ترجمه بیان کردیم ولی طبق تفسیری که از اعمش نقل شده و در این روایت هم بیان شد، مقصود از آن مقام قرب علی بن ابیطالب علیه السلام است .

54- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((و شاهد و مشهود 3 سوره 85) فرمود: پیغمبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین است . (یعنی پیغمبر بامامت علی علیه السلام گواهی داد و علی علیه السلام مورد گواهی آن حضرت قرار گرفت .

55- عمر حلال گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((پس فریادزننده ای میان آنها فریاد لعنت خدا برستمگران باد 44 سوره 7)) پرسیدم فرمود: آن فریاد کننده امیرالمؤمنین علیه السلام است.

56- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((بگفتار خوب هدایت شدند و براه ستوده هدایت یافتند 24 سوره 22 فرمود: اینها حمزه و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هستند که بامیرالمؤمنین علیه السلام هدایت یافتند.

و قول خدای تعالی: ((خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل شما بیاراست (مقصود از ایمان امیرالمؤمنین است) و کفر و فسق و نافرمانی را مکروه شما کرد 7 سوره 49)) مقصود اولی و دومی و سومی است (پس امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه قوت و شدت ایمانش، گویا عین ایمان شده و همچنین غاصبین خلافت عین کفر و فسق و عصیانند).

57- ابو عبیده گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: ((اگر راست گوئید کتابی پیش از این قران یا باقیمانده علمی برای من بیاورید 4 سوره 72)) فرمود: مقصود از کتاب تورات و انجیل است و مقصود از باقیمانده علم، علم اوصیاء پیغمبرانست.

توضیح_ظاهرا ذکر این روایت در این باب مناسب نیست، زیرا مقصود از این باب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام است و مراد باوصیاء پیغمبران در این روایت، اوصیاء پیغمبران گذشته پیش از خاتم الانبیاء است.

58- حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که تیم و عدی (ابوبکر و عمر) و بنی امیه بر منبر او می نشینند، او را هراس و غم گرفت، خدای تبارک و تعالی آیه قرآنی نازل فرمود تا مایه دلداریش باشد: ((و چون بفرشتگان گفتیم: بآدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس که سرپیچی کرد 116 سوره 20)) سپس پیغمبر وحی 1 فرستاد که: ای محمد! من امر می کنم و فرمان نمی برند، پس اگر تو هم درباره وصی ات امر کردی و فرمانت نبردند، بیتابی مکن.

59- موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((و چاه عاطل مانده و کاخ برافراشته 45 سوره 22)) فرمود: چاه عاطل مانده، امام ساکت است، و کاخ برافراشته امام گویاست. شرح_چاه عاطل مانده آنستکه آب دارد و مردم از آن استفاده نمی کنند و تاءویل نمودن امام ساکت را بآن تشبیهی است بسیار مناسب، زیرا آب مایه حیات صوری و ظاهری و علم امام مایه حیات معنوی و روحانی است و همانگونه که بدبختی مردم گاهی سبب می شود که از آب

موجود صاف و زلال استفاده می کنند گاهی هم شقاوت آنها سبب می شود که نتوانند از علم امام و رهبر خود استفاده کنند، مانند زمان خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و زمان غیبت امام عصر علیه السلام و تشبیه امام ناطق بکاخ برافراشته نیز روشن و واضح است مانند زمان خلافت و حکومت آنحضرت و زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف .

60- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((بتو و کسانی که پیش از تو بوده اند، وحی شد که : اگر شرک آوری عملت تباه می شود 65 سوره 39)) فرمود: یعنی اگر در امر ولایت دیگری را شریک گردانی ((بلکه خدا را عبادت کن و از شکر گزاران باش 66 سوره 39)) یعنی بلکه خدا را با اطاعت عبادت کن و از شکر گزاران باش ، که برادر و پسر عمت را یاور تو ساختم .

61- امام صادق از پدرش و او از جدش علیهم السلام نقل میکنند که راجع بقول خدای عزوجل : ((نعمت خدا را میشناسند و انکار میکنند 83 سوره 16)) فرمود: چون آیه ((سرپرست شما فقط خداست و پیغمبر و کسانی که ایمان دارند، همانها که نماز گزارند و در حالت رکوع زکاه دهند 55 سوره 5)) نازل شد، جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه انجمن کردند، بعضی از آنها ببعض دیگر گفتند: درباره این آیه چه میگوئید؟ بعضی گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم ، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم ، و اگر باین آیه ایمان آوریم (و آنرا بپذیریم) این خود خواری ماست ، زیرا پسر ابیطالب بر ما مسلط می شود، پس گفتند: ما یقین داریم که محمد در آنچه می گوید، راستگوست ، ولی ما از او پیروی می کنیم و از علی نسبت بآنچه دستورمان می دهد فرمان نمی بریم . آنگاه این آیه نازل شد: ((نعمت خدا را می شناسند و باز انکار می کنند)) یعنی ولایت علی بن ابیطالب را می شناسند، ولی بیشترشان نسبت بولایت کافزند.

62- سلام گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدای تعالی را پرسیدم : ((کسانی که بر زمین آهسته راه می روند 63 سوره 25)) فرمود: ایشان اوصیاء هستند که از بیم دشمنشان (آهسته راه می روند).

63- اصیغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((مرا و پدر و مادرت را سپاسگزاری کن و سرانجام بسوی منست 14 سوره 31)) پرسید، حضرت فرمود: پدر و ماری که خدا سپاسگزاری ایشان را واجب کرده ، آنهایند که علم از آنها تراوش کند و حکمت را (پس از مرگ خود) به ارث گذارند و مردم به اطاعتشان مأمورند. و خدا پس از آن فرماید: ((سرانجام بسوی منست)) سرانجام بندگان بسوی خداست و راهنمایش همان پدر و مادر هستند.

سپس خدا روی سخن را متوجه پسر خنتمه و رفیقش نموده (یعنی عمر و ابوبکر، زیرا خنتمه نام مادر عمر است) و نسبت بخاص و عام (پیغمبر و سایر مردم) فرموده است : ((و اگر با تو ستیزه کنند که بمن شرک آوری ،

یعنی از پیش خود درباره وصی ات سخنی گوئی و از آنکه دستور گوئی و از آنکه دستور اطاعتش داری بر گردی از آنها فرمان میر و سخنان را مشنو.

سپس روی سخن را متوجه پدر و مادر نموده و فرموده است: ((در دنیا به نیکی همدیشان باش)) یعنی فضیلت آنها را بمردم بشناسان و بروش آنها دعوت کن، و همین است معنی قول خدا ((و راه کسی را که سوی من بازگشته پیروی کن، سپس بازگشت شما سوی من است)) پس فرمود: اول بسوی خدا و سپس بسوی ماست. از خدا پروا کنید و نافرمانی این پدر و مادر نکنید، زیرا خرسندی آنها خرسندی خدا، و خشمشان خشم خداست.

شرح_تفسیر و ظاهر آیه شریفه درباره سفارش نسبت به پدر و مادر جسمانی و سپاسگزاری از آنها و خوشرفتاری با ایشانست، ولی تاءویل آیه چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می فرماید، بر پدران روحانی که پیغمبر و اوصیاء آن حضرت باشند، منطبق می شود، لیکن تطبیق می شود، لیکن جزئیاتش چنان که مرحوم مجلسی می گوید: از غریب ترین تاءویلاتست و بر فرض صدورش از امیرالمؤمنین علیه السلام از بطون عمیقه است و از ظاهر معنی لفظ بسیار دور است و کسی آنرا داند که خود فرموده است.

64- عمروین حریث گوید: قول خدای تعالی را: ((مانند درخت پاکی که ریشه اش بر جا و شاخه اش سر به آسمان کشیده 24 سوره 14)) از امام صادق علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه آن درخت است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرع (و تنه) آن و امامان از نسل آنها شاخه های آن و علم امامان میوه آن و شیعیان مؤمن ایشان برگهای آنست، آیا در آن درخت چیز زیاد دیگری هست؟ عرض کردم: نه، بخدا. فرمود: بخدا که چون مؤمنی متولد شد، برگی در آن درخت پیدا می شود و چون مؤمنی می میرد، برگی از آن درخت میافتد. شرح_در این سوره مبارکه خدای متعال کلمه طیبه را بچنین درخت طیب و پاکی مثل زده و کلمه خبیثه و ناپاک را بدرخت ناپاکی که ریشه کن شده و ثباتی ندارد تشبیه فرموده: مفسرین گفته اند: مقصود از کلمه طیبه توحید است یا هر کلامی که عبادت خدا باشد و در این روایت امام صادق علیه السلام آن را با پیغمبر و ائمه و علم آنها و شیعیانشان منطبق فرموده است، و مقصود از سؤال آن حضرت از عمرو که ((چیز زیاد دیگری در آن درخت هست؟)) این است که چون درخت غیر از ریشه و تنه و شاخه و میوه و برگ چیز دیگری ندارد و انطباق آنها را هم با افراد مذکور دانستی، پس مردم دیگر با درخت خبیث و ناپاک منطبق می شوند و در درخت طیب محلی ندارند.

65- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((کسی که از پیش (یعنی هنگام میثاق) ایمان نیاورده و یا در ایمان خویش کار خیری نکرده، ایمانش سودی ندهد 158 سوره 7)) فرمود: مقصود، اقرار به پیغمبران و اوصیانشان و امیرالمؤمنین بالخصوص است که خدا فرماید: ایمانش او را سود ندهد، زیرا ایمانش را سلب کرده است.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: مقصود از ایمان آوردن، اقرار به پیغمبر صلی الله علیه وآله است و مقصود از کار خیر کردن در ایمان، اقرار بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس کسی که به پیغمبر صلی الله علیه وآله ایمان آورده و بولایت علی ایمان نیاورد، ایمان به پیغمبرش هم سلب شود و سودش ندهد.

66- امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((بلکه هر کس کار بدی کند و گناهش او را فرا گیرد 81 سوره 2)) فرمود: چون امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، ((آنها دوزخیانند و در آنجا جاودانند)).

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در تفسیر آیه شریفه از بیضاوی نقل می کند که ((هر کس گناهی مرتکب شود و پشیمان نگردد، بار دیگر بسوی آن کشیده شود و کم کم در آن گناه فرو رود و گناهان بزرگتر را هم انجام دهد تا آنجا که گناه از همه طرف او را فرا گیرد و نواحی دلش را احاطه کند، و طبعا مایل به گناه شود و آن را لذت بیندارد و اگر کسی او را نصیحت کند تکذیبش نماید)) سپس مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: آن انسان را فرا می گیرد تا آنجا که در دوزخ جاودان می گردد.

67- ابو عبیده حذاء گوید: از امام باقر علیه السلام راجع باستطاعت ((استطاعت مربوط به مسئله ی جبر و تفویض است که در جلد اول ص 225 گذشت)) گفتار مردم در آن باره پرسیدم حضرت این آیه را تلاوت نمود: ((مردم پیوسته مختلف خواهند بود (از لحاظ عقیده)، جز آنکه را پروردگارت ترحم کند (و براه حق هدایتش فرماید) و ایشانرا برای ترحم آفریده 119 سوره 12)) و فرمود: ای ابا عبیده! مردم در رسیدن بقول حق مختلفند و همگی در هلاکتند (حق را کنار 1 گذاشته از باطلها پیروی می کنند). من عرض کردم: خدا می فرماید ((جز کسی را که پروردگارت ترحم کند؟)) فرمود آنها شیعیان ما هستند و خدا آنها را برای رحمتش آفریده، از این رو فرمود: ((ایشان را برای ترحم آفرید)) یعنی برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که خدا می فرماید: ((رحمت من همه چیز را فرا گرفته 156 سوره 7)) آن رحمت علم امامست و علم امام که ماء خود از علم خداست همه چیز را فرا گرفته آنها شیعیان ما هستند (که علم امام آنها را فرا گرفته و دیگران چون از علم امام بهره ئی نبرند، آنها را فرامی گیرد).

سپس خدای تعالی فرماید: ((رحمت خدا را برای کسانی که پرهیز کنند مقرر می دارد)) یعنی از ولایت و طاعت غیر امام پرهیز کنند، سپس فرماید: ((او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند)) مقصود از او پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصیش و امام قائم است ((که ایشان را امر به معروف می کنند (زمانی که قیام فرماید) و از منکر ((به صیغه ی اسم مفعول به معنی کار زشت است)) بازشان می دارد)) و منکر ((به صیغه ی اسم فاعل به معنی انکارکننده و انجام دهنده ی کار زشت است)) کسی است که فضیلت امام را نپذیرد و منکر شود ((و چیزهای پاکیزه را برای ایشان حلال می کند)) چیز پاکیزه بدست آوردن علم است از اهلش ((و پلیدی ها را بر ایشان حرام می کند)) پلیدیها گفتار مخالفین است ((و بند و زنجیرهائی که بر دوش داشتند)) و زنجیرها همان سخنانی است که درباره ترک فضیلت امام می گفتند، در صورتی که بآن دستور نداشتند، پس چون فضیلت امام را شناختند، بار گران را از دوششان بنهد و بار گران همان گناهست .

سپس خدای تعالی آنها را معرفی کرده و فرموده است : ((کسانی که به او (یعنی بامام) ایمان آورده و گرامیش داشته و یاری اش کرده اند و از نوری که همراه او نازل شده پیروی کرده اند ایشان رستگارانند 157 سوره 7)) یعنی کسانی که از پرستش جبت و طاغوت دوری گزیدند و جبت و طاغوت . فلان و فلان و فلان است و پرستش اطاعت مردم است از ایشان .

باز خدا فرماید: ((بسوی پروردگار خود باز گردید و تسلیم او شوید 54 سوره 39)) سپس ایشان را پاداش داده و فرموده : ((بشارت در زندگی دنیا و آخرت برای آنهاست 64 سوره 10)) و امام ایشان را بقیام و ظهور حضرت قائم و به کشته شدن دشمنانشان و نجات در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علیه و آله الصادقین بشارت دهد.

68-عمار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : ((آیا کسی که از خشنودی خدا پیروی کرده مانند کسی است که به خشم خدا گرفتار شده و در دوزخ جایگاه دارد؟ چه بد سرانجامیست ! ایشان درجات مختلفی نزد خدا دارند 612 سوره 3)) 1 حضرت فرمود: کسانی که از خشنودی خدا پیروی کرده ائمه هستند. ای عمار! بخدا که ایشان درجات اهل ایمانند، که بوسیله ولایت و معرفت ایشان نسبت بما، خدا اعمال نیکشان را چند برابر کند و درجات عالی آنها را افزاشته سازد.

69-امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((سخنان پاک بسوی او بالا رود و کار شایسته را بالا برد 10 سوره 35)) فرمود: ولایت ما خانواده مقصود است ، و با دست اشاره بسینه خود نمود. و فرمود: کسی که ولایت ما را نداشته باشد، خدا هیچ عملی را از او بالا نبرد.

70- امام صادق علیه السلام درباره خدای عزوجل : ((خدا دو بهره از رحمت خود بشما دهد 28 سوره 57)) فرمود: آنها حسن و حسین علیهما السلام اند ((و نوری که با آن راه روید، برای شما قرار می دهد)) فرمود، آن امامی است که پیرویش می کنید)).

71- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((از تو می پرسند آن حقست ؟ 53 سوره 10)) یعنی آنچه درباره علی علیه السلام می گوئی ((بگو آری به پروردگام که آنچه (درباره علی) می گویم حق است و شما خدا را در مانده نکنید)).

72- ابان بن تغلب گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت، خدای تعالی فرماید: ((خود را بگردنه نینداخته 11 سوره 90)) حضرت فرمود: کسی را که خدا به برکت ولایت ما گرامی اش داشته از گردنه گذشته است و ما هستیم آن گردنه ئی که هر کس وارد شود نجات یابد.

راوی گوید: من خاموش بودم، باز حضرت فرمود: نمی خواهی بتو حرفی آموزم و افاده کنم که از دنیا و آنچه در آنست برایت بهتر باشد؟ عرض کردم: چرا قربانت، فرمود: آن قول خداست: ((آزاد کردن بنده 13 سوره 90)) آنگاه فرمود: مردم همگی برده دوزخند، مگر تو و اصحابت، زیرا خدا ببرکت ولایت ما خانواده گردن شما را از آتش دوزخ رهائی بخشیده (بحديث 1128 رجوع شود).

73- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز: ((بعهد من وفا کنید 40 سوره 2)) فرمود: یعنی بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بعهد شما وفا کنم ((یعنی بهشت را برای شما وفا کنم).

74- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((و چون آیه های روشن ما را بر آنها بخوانند، کسانی که کافرند بکسانی که مؤمنند گویند: کدام یک از دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند 73 سوره 19)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را بولایت ما دعوت کرد، آنها دوری گزیدند و انکار کردند، پس کفار قریش باهل ایمانی که بامیرالمؤمنین و ما خانواده اقرار کرده بودند از راه سرزنش گفتند: ((کدام یک از این دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند)) خدا برای رد ایشان فرمود: ((پیش از ایشان چه نسلهائی را (از امتهای گذشته) هلاک کرده ایم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند 74 سوره 19)).

عرض کردم: خدا فرماید: ((هر که در گمراهی باشد، خدای رحمانش همی کشاند)) فرمود: همه آنها در گمراهی بودند، نه بولایت امیرالمؤمنین ایمان آوردند و نه ولایت ما و گمراه بودند و گمراه کننده خدا ایشان را در گمراهی و طغیان همی کشید تا بمردند، و خدا ایشان را بدترین جایگاه و ناتوان تر سپاه رسانید.

عرض کردم : خدا فرماید: ((تا چون موعود خویش با عذاب و یا رستاخیز را ببینند، خواهند دانست نیست که دانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است)) فرمود: اما اینکه فرماید: ((تا چون موعود خویش را ببینند)) آن خروج قائم و رستاخیز است ، در آنروز خواهند دانست با آنچه را که بدست قائمش بر آنها فرود آورد، این است که می فرماید: ((کیست که مکانش بدتر (یعنی نزد قائم) و سپاهش ناتوانتر است .

عرض کردم : خدا فرماید: ((خدا هدایت هدایت شدگان را بیفزاید)) فرمود: خدا در آن روز آنهایی را که هدایت شده اند بسبب پیرویشان از قائم هدایت روی هدایت افزایش، زیرا او را رد نکنند و منکر نشوند.

عرض کردم : خدا فرماید: ((کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد 96)) فرمود: آن محبتی که خدای تعالی می فرماید: دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام است .

عرض کردم : ((ما تنها این قرآن را بزبان توروان کرده ایم تا پرهیزگاران را بشارت دهی و گروه سرسخت را بدان بیم دهی 97)) فرمود: خدا قرآن را بزبان او روان کرد، زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را براهنمائی منصوب کرد، پس مؤمنان را بشارت داد و کافران را به آن بیم داد، و این کافران همان کسانی که خدا در کتابش آنها را سرسخت یعنی کافر نامیده ، باز از آنحضرت درباره این قول خدا پرسیدیم : ((تا بیم دهی گروهی که پدرانشان بیم نیافته و خودشان بی خبرند 6 سوره 36)) فرمود: یعنی تا بیم دهی گروهی را که تو در میان ایشان هستی چنانکه پدرانشان شدند، زیرا اینها از خدا و پیغمبر و تهدیدش بی خبرند، ((گفتار خدا درباره بیشتر آنها ثابت شده (یعنی درباره کسانی که بولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او اقرار نیاورند) و آنها ایمان نمی آورند)) بامامت امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او، و چون اقرار نیاوردند. کفرشان همانست که خدا فرماید: ((بگردنهای ایشان غل و زنجیرها بگذاریم که تا چانه آنها برسد و سرشان بی حرکت ماند 8 سوره 36)) در میان آتش دوزخ ، سپس فرماید: ((و پیش رویشان سدی قرار دهیم و پشت سرشان سدی دیگر، و آنها را بپوشانیم که جایی را نبینند)) این عمل از نظر کفیری است از جانب خدا برای ایشان که ولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند، این کیفر دنیای آنهاست و در آخرت در آتش دوزخ (بوسیله غل و زنجیر) سرشان بی حرکت ماند. سپس خدا فرماید: ای محمد ((بیمشان دهی یا بیمشان ندهی برای آنها یکسانست ، این مردم ایمان نیاورند 10)) بخدا و بولایت علی و جانشینان او، سپس فرماید: ((فقط تو کسی را بیم دهی که از ذکر (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) پیروی کند و از خدای رحمان بنا دید ترسد، او را بشارت ده (ای محمد) به آمرزش و پاداشی ارجمند.

75-محمد بن فضیل گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((می خواهند با پف دهانشان نور خدا را خاموش کنند 8 سوره 61)) پرسیدم ، فرمود: یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با پف دهانشان خاموش کنند، عرض کردم : ((خدا تمام کننده نور خود است)) فرمود: خدا تمام کننده امامت است ، بدلیل قول خدای عزوجل ((کسانی که بخدا و رسولش و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان آورند 8 سوره 64)) پس نور همان امامست .

عرض کردم : ((اوست خدائی که رسول خود را بهدایت و دین حق فرستاده است 9 سوره 64)) فرمود: یعنی اوست که رسولش را بولایت وصیش امر کرد و ولایت دین حق است .

عرض کردم : ((تا آن را بر هر دینی غالب کند)) فرمود: یعنی آن را در زمان قیام قائم بر همه دینها غلبه دهد، خدا می فرماید: ((و خدا تمام کننده نور خود است)) یعنی ولایت قائم ((اگر چه کافران (بولایت علی علیه السلام) نخواهند)) عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود: آری این حرف تنزیل است و اما غیر آن تاویلست .

شرح_ یعنی جمله و الله متم نوره و لو کره الکافرون حرفی است که از طرف خدا نازل شده است ، و اما آنچه من می گویم یعنی جمله و لایه القائم و جمله بولایه علی تاویل است و مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: یعنی این دو جمله هم تنزیل است و ممکن است ، مقصود این باشد که اینها تفسیر در زمان تنزیل است (یعنی جبرئیل علیه السلام آنچه را در قرآن موجود است آورده ولی همانجا برای من تفسیر کرد که مقصود ولایت قائم و ولایت علی ست). (و توجه نماید مخاطب محترم به مفاد این روایت عظیم که تماماً بر مدار حق گردش می نماید و حساسیت ما در همان فرازها در بحث تأویل و تنزیل برقرار است با این توجه که این روایت جامع است و تحکیم می نماید تمامی مفاد آن را روایاتی که منفردا با تاکید در تأویل وارد شده است بنابراین کلام قرآن تنزیل و کلام امام تفسیر و تأویل آن است والسلام)

عرض کردم : (تفسیر این آیه چیست ؟) ((این برای آنست که آنها ایمان آورده ، سپس کافر شدند 3 سوره 63)) فرمود خدای تبارک و تعالی کسانی را که از پیغمبرش در امر ولایت وصیش پیروی نکرده ، منافق نامیده و کسی را که وصیت و امامت او را منکر شده ، مانند ذکر محمد قرار داده و برای این مطلب آیه اینازل کرده و فرموده است : ((چون منافقین (بولایت وصیت) نزد تو آیند، گویند: شهادت می دهم که تو پیغمبر خدائی ، خدا نیز داند که تو پیغمبر او هستی و خدا شهادت می دهد که منافقین (بولایت علی) دروغ گویند. سوگندهای دروغین خویش را سپر خود ساخته اند و از راه خدا برگشته اند (راه خدا همان وصی

است) و بد است آنچه انجام می دهند. این برای آن است که (برسالت تو) ایمان و (بولایت وصیت) کافر شدند پس (خدا) بر دل‌هایشان مهر نهاد و آنها فهم نمی کنند 3 سوره 63)))).

عرض کردم: معنی فهم نمی کنند چیست؟ فرمود، خدا می فرماید: نبوت تو را تعقل نمی کنند. عرض کردم ((و چون بآنها گویند: بیایید تا رسول خدا برای شما آموزش طلبد)) فرمود: یعنی و چون بآنها گویند بولایت علی برگردید تا پیغمبر برای گناهان شما آموزش طلبد ((سرهای خویش به پیچند)) خدا فرماید: ((و آنها را ببینی که برگردند)) از ولایت علی ((در حالی که متکبرند)) از آن.

سپس گفتار خدا متوجه معرفی آنها شده، می فرماید: ((برای آنها برابر است، برایشان آموزش خواهی یا آموزش نخواهی، خدا آنها را هرگز نخواهد آموزد، که خدا گروه فاسقان را هدایت نکند)) یعنی ستمگران بوصی تو را.

عرض کردم: آیا آنکه نگونسار بر چهره خویش راه رود، هدایت یافته تر است، یا آنکه باقامت راست براه مستقیم می رود؟ 22 سوره 67 ((فرمود: خدا کسی را که از ولایت علی برگشته بکسی مثل زده است که برو افتاده، راه می رود و در کار خود گمراه است. و کسی را که از علی پیروی کند، باقامت راست و بر راه مستقیم قرار داده و راه مستقیم همان امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عرض کردم: خدا فرماید: ((آن گفتار رسولی ارجمند است 40 سوره 69)) فرمود: یعنی گفتار جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی علیه السلام است.

عرض کردم: ((و گفتار خیال پردازی نیست، شما اندکی ایمان می آورید 41 سوره 69)) فرمود: آنها گفتند: محمد پیرو دگارش دروغ بسته و خدا او را درباره علی چنین دستوری نداده است، پس خدا آیه ای فرستاد و فرمود: همانا ((ولایت علی) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. اگر (محمد) بعضی از گفته ها را بدروغ بما نسبت دهد، دست راستش را می گیریم (او را بشدت بگیریم) و شاهرگش را ببریم)) سپس سخن را متوجه این موضوع کرده و فرموده است: ((همانا (ولایت علی) یاد آوری است برای پرهیزگاران (جهانیان) و ما می دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید. و همانا (علی) مایه افسوس کافرانست. و همانا (ولایت او) حقیقت یقین است. تسبیح بگو (ای محمد) بنام پروردگار بزرگت آخر سوره 69)) می فرماید: پروردگار بزرگت را که این فضیلت بتو عطا فرموده سپاسگزاری کن.

عرض کردم: خدا فرماید: ((و هنگامی که هدایت را شنیدیم بان ایمان آوردیم 13 سوره 71)) فرمود: هدایت همان ولایت است. یعنی بمولای خود ایمان آوردیم. پس هر که بولایت مولای خود ایمان آورد

((از نقصان و ستم نترسد)) عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: نه، تاءویل است (یعنی آنچه درباره ولایت گفتیم آیه قرآن نیست ولی مقصود و معنی آنست).

عرض کردم: خدا فرماید: ((من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم 21 سوره 71)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بولایت علی دعوت فرمود، قریش نزد آن حضرت انجمن کردند و گفتند: ای محمد ما را از این امر معاف کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنها فرمود: این امر با خداست با من نیست، آنها حضرت را متهم کردند و از نزدش بیرون آمدند. پس خدا این آیه نازل فرمود: ((بگو من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم. بگو هیچکس مرا در برابر خدا پناه ندهد (اگر نافرمانی کنم) و جز او پناهگاهی نیابم، مگر اینکه از جانب خدا ابلاغ کنم و پیغامهای او را (درباره علی علیه السلام) برسانم 22)).

عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری، سپس خدا برای تاءکید مطلب فرموده است: ((و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند (درباره ولایت علی) آتش دوزخ همیشه و جاودان برای او است)) عرض کردم: ((تا زمانی که عذاب موعود را ببینند خواهند دانست کیست که یاورش ناتوانتر و سپاس کمتر است 23)) فرمود: مقصود از این آیه امام قائم و یاران او است.

عرض کردم: ((بر آنچه می گویند شکیباش 9 سوره 72)) فرمود: یعنی آنچه درباره تو می گویند ((و از آنها ببر، بریدنی نیکو. و مرا واگذار (ای محمد) با تکذیب کنندگان (نسبت بوصیت) که صاحب نعمتند و اندکی مهلتشان ده 11)) عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری (یعنی کلمه بوصیک نیز نازل شده است).

عرض کردم: ((تا به یقین رسند کسانی که به آنها کتاب داده شده؟ 31 سوره 74)) فرمود: یعنی تا یقین کنند که خدا و پیغمبر و وصیش برحقند.

عرض کردم: ((و آنها که ایمان آورده اند بر ایمانشان می فزاید)) فرمود: یعنی ایمانشان بولایت وصی افزوده گردد.

عرض کردم: ((و اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند؟)) فرمود: یعنی بولایت علی علیه السلام.

عرض کردم: مقصود از شک چیست؟ فرمود: مقصود اهل کتابست و مؤمنینی که خدا ذکر نموده، سپس فرمود: و آنها درباره ولایت شک نکنند.

عرض کردم: ((این جز یادآوری برای بشر نیست؟)) فرمود: آری، ولایت علی علیه السلام است.

عرض کردم: ((آن یکی از حوادث بزرگست؟)) فرمود: یعنی ولایت .

عرض کردم: ((برای هرکس از شما که خواهد جلو رود یا عقب افتد؟)) فرمود: یعنی کسی که بولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد، بدوزخ جلو رود.

عرض کردم: ((جز اصحاب یمین؟)) فرمود: آنها بخدا شیعیان ما باشند.

عرض کردم: ((ما از نمازگزاران نبودیم؟ 42)) فرمود: یعنی ما وصی محمد و اوصیاء بعد از او را دوست نداشتیم و بر آنها درود نمی فرستادند.

عرض کردم: ((آنها را چه شده که از این تذکر روی گردانند؟ 49)) فرمود: یعنی از ولایت روی گردانند.

عرض کردم: ((نه، این یاد آوری است؟)) فرمود: یعنی ولایت .

عرض کردم ، خدا فرماید: ((بندر وفا می کنند؟ 7 سوره 76)) فرمود: یعنی به پیمانی که خدا در میثاق راجع بولایت ما از آنها گرفته وفا می کنند،

عرض کردم: ((ما این قرآن را بتو نازل کردیم ، نازل کردنی 31)) فرمود: یعنی نازل کردنی بولایت علی علیه السلام .

عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری ، این تاءویل است .

عرض کردم: ((همانا این یادآوری است؟)) فرمود: یعنی ولایت .

عرض کردم: ((خدا هر که را خواهد در رحمت خود داخل کند؟ 31)) فرمود: یعنی در ولایت ما: فرمود، ((و خدا برای ستمگران عذابی دردناک آماده ساخته)) مگر نبینی که خدا فرماید: ((بما ستم نکردند ولی بخودشان ستم می کنند؟ 54 سوره 2)) امام فرمود: همانا خدا گرامی تر و عالی تر از آنست که ستم بیند یا خود را بستم نسبت دهد، ولی خدا ما را بخود مربوط ساخت و ستم بما را ستم بخود قرار داد و ولایت خویش ، سپس برای این موضوع آیه ئی بر پیغمبرش نازل کرد و فرمود: ((ما بآنها ستم نکردیم ، ولی آنها بخود ستم نمودند 118 سوره 16)) گفتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری .

عرض کردم: ((در آن روز وای بر تکذیب کنندگان؟ 15 سوره 77)) فرمود: یعنی ای محمد وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی (بن ابیطالب) علیه السلام که بتو وحی کردیم ((مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ و دیگران را نیز دنبال آنها بریم؟ 17)) فرمود: پیشینیان آنها را کهیغمبران را راجع باطاعت از اوصیاء تکذیب نمودند ((با نافرمانان اینگونه رفتار می کنیم؟)) فرمود: یعنی آنها که نسبت به آل محمد نافرمانی نموده و کردند آنچه کردند.

عرض کردم: ((همانا پرهیزگاران)) فرمود: بخدا ما هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی ملت ابراهیم را ندارد، و مردم دیگر از آن برکنارند.

عرض کردم: ((روزی که روح و فرشتگان صف کشیده سخن نگویند... تا آخر آیه 38 سوره 78 (که فرماید: مگر کسی که خدا باو اجازه دهد و او درست گوید)) فرمود: بخدا ما هستیم که روز قیامت اجازه داریم (سخن گوئیم) و درست گوئیم.

عرض کردم: آنگاه که گوئید چه خواهید گفت؟ فرمود: بزرگی پروردگار خود گوئیم و بر پیغمبر خود درود فرستیم و از شیعیان خود شفاعت کنیم، و پروردگار ما ما را رد نکند.

عرض کردم: ((نه، اصلاً نامه گنهکاران در سجین است 7 سوره 83)) فرمود: آنها کسانی هستند که نسبت بحق ائمه نافرمانی خدا کردند و بر ایشان ستم نمودند.

عرض کردم: ((سپس گفته می شود: اینست آنچه تکذیبش می کردید؟ 16)) فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: تنزیل است؟ فرمود: آری. (پس واضح و اظهر من الشمس است صحت این روایت به دلیل نداشتن روایات معارض و داشتن روایات منطبق و همسو بودن آن ها در راستای آیات قرآن و عقل و ...، پس برای ذکر تأویل و تنزیل در پایان هر فراز این روایت دو احتمال وجود دارد اول خطای کاتب دوم تحریف در این فرازها در راستای تخریب اصل روایت که عظیم و غیر قابل انکار است و ما نمونه این سیاست تحریف گرا در تخریب متون صحف آسمانی تورات و انجیل را در کتاب شریف نورالانوار خود شرح و تفسیر نموده ایم و السلام)

76- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((هر که از یاد من رویگرداند زندگیش تنگ است 124 سوره 20)) فرمود: مقصود از آن (یاد من) امیرالمؤمنین علیه السلام است. عرض کردم: ((او را روز قیامت کور محشور کنیم)) فرمود: یعنی کور دیده در آخرت، کور دل در دنیا از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و او در قیامت سرگردانست و می گوید: ((چرا مرا که بینا بودم، کور محشور کردی؟ گوید آنچه آنچنان که آیات ما سوی تو آمد و آنها را فراموش کردی 122)) فرمود: آیات ائمه علیهم السلام اند ((که تو آنها را فراموش کردی، همچنان امروز فراموش می شوی)) یعنی همچنان که آنها را فراموش کردی، امروز در آتش رها می شوی، چنان که ائمه علیهم السلام را رها کردی و امرشان را اطاعت نکردی و گفتارشان را نشنیدی. عرض کردم: ((و این چنین جزا می دهیم هر کس را که زیاده روی کرده و به آیه های پروردگارش ایمان نیاورده، همانا عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است 123)) فرمود: یعنی کسی که

در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دیگری را شریک کند و آیات پروردگارش ایمان نیاورد و ائمه علیهم السلام را از روی دشمنی رها کند و از آثارشان پیروی نکند و دوستشان ندارد.

عرض کردم: ((خدا بکار بندگان خود دقیق تر (مهربانتر) است، هر که را خواهد روزی دهد؟ 19 سوره 42)) فرمود: یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

عرض کردم: ((هر کس کشت آخرت خواهد؟)) فرمود: یعنی معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه ((در کشتش بیفزائیم)) فرمود: یعنی معرفتش را بیفزائیم، تا بهره خود را از دولت ائمه دریافت کند ((و هر که کشت دنیا خواهد، از دنیا باو دهیم و در آخرت او را بهره نئی نیست 20)) فرمود: یعنی برای او از دولت حق با امام قائم بهره نئی نیست.

در روایات برگزیده و کلی راجع به ولایت

1- بکیر بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت، در حالی که مانند موران ریز بودند، همان روزی که از ذره ها (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه بودند) پیمان گرفت و نیز بر بوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار گرفت. (راجع بعالم ذره در کتاب ایمان و کفر بتفصیل بحث می شود). (نظر نگارنده است که از کل خلاق این پیمان گرفته شد (الست بر بکم) یعنی خداوند این پیمان الست را بدون استثناء از تمام خلاق اخذ فرموده است والسلام)

2- عقبه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا مخلوق را آفرید، و هر مخلوقی را که دوست می داشت از ماده ای که دوست داشت آفرید، و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید. و هر مخلوقی را که دوست نداشت از ماده ای که دوست نداشت آفرید، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید، سپس آنها را در سایه ای مبعوث کرد.

من عرض کردم: سایه چیست؟ فرمود: نمی بینی که سایه خود را برابر خورشید چیزی هست و چیزی نیست (یعنی چیزیست که از خود شخصیت و استقلال ندارد و این تنظیمیست برای عالم مثال یا عالم ارواح یا عالم ذر) سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به اقرار خدا دعوت کنند، این است که خدا فرماید: ((و اگر از آنها پرسشی کی خلقشان کرده؟ خواهند گفت: خدا 78 سوره 43)) سپس خدا ایشان را باقرار نسبت به پیغمبران دعوت کرد، برخی اقرار و برخی انکار نمودند، آنگاه به ولایت ما دعوتشان کرد، به خدا کسی بدان اقرار کرد که خدایش دوست داشت و آنکه را دشمن داشت، انکار کرد این است گفتار خدا: ((به آنچه از پیش (در عالم ذر) تکذیب کرده اند، ایمان نخواهند آورد 74 سوره 10) سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود،

شرح_علامه مجلسی ره گوید: عقیده محدثین این است که چون خدا نیکی و بدی کردار و عقیده بندگانش را می دانست، نیکان را از گل بهشت آفرید و بدان را از گل جهنم تا هر کدام از آن دو دسته به لیاقت و سزاواری خود برسند بنابراین کردار و رفتار آنها سبب شد که آن گونه خلق شوند، نه آنکه بر عکس باشد (تا جبر لازم آید). (تعبیر نگارنده از این روایان و توجیهاات آن به گونه ای دیگر است یعنی نمی پذیرد که خدا نهی نماید از کسی که اختیاری در اعمال خود ندارد و به همین دلیل یعنی عدم توان به پیروی از حق محکوم شود به دوزخ و ...، ولذا تمامی این روایات و توجیهاات به دلیل معارضه با آیات عظیمه ی کتاب خدا محکوم به طرد هستند والسلام)

و از محدث استرآبادی نقل می کند که تشبیه عالم مثال به سایه از این نظر است که آن مرتبه از وجود نسبت بوجود خارجی چیزی نیست ولی نسبت به خود چیزی هست یا کنایه از این است که آنها اجسام لطیفه ای بودند.

3-امام صادق علیه السلام فرمود: ولایت ما همان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری را جز به آن مبعوث نساخت

شرح ولایت خداست یعنی ولایت از طرف خداست یا به جهت این است که ولایت خدا بدون ولایت ما قبول نشود. و ولایت ما مختص به این شریعت نیست، بلکه در هر شریعتی لازم بوده است.

4-امام صادق علیه السلام می فرمود: هیچ پیغمبری نیامد، مگر به معرفت حق ما و برتری ما بر دیگران (یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود).

5-امام باقر علیه السلام می فرمود: به خدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است، اگر تمام مردم روی زمین انجمن کنند که یک صف آنها را بشمارند، نتوانند، و آن فرشتگان همگی ولایت ما را معتقدند.

6-حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ولایت علی علیه السلام در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد، جز به نبوت محمد صلی الله علیه وآله و وصیت علی علیه السلام (یعنی اقرار به این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است).

7-امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل علی علیه السلام را نشانه ای میان خود و مخلوقش گماشت، هر که او را شناسد مؤمن است، و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را نشناسد گمراه است و هر که دیگری را همراه او گمارد مشرکست، و هر که با ولایت او آید بهشت در آید.

شرح_انکار در صورتی است که آن حضرت را بشناسد و مقام امامت و ولایتش را بداند و با وجود آن به واسطه لجاج و عناد نپذیرد ولی نشناختن در صورتی است که به مقام آن حضرت جاهل باشد. (پس توجه نماید مخاطب محترم به اصل متن روایت که چگونه امام معصوم علیه السلام مؤمن و کافر را معرفی و معرفت و انکار ولایت را در مقابل آن ها مذکور نموده است یعنی به عنوان مفاهیم متضاد آن ها پس مفهوم معرفت در برابر انکار به معنی تصدیق یاری است نه شناخت و السلام)

8- ابوحزمه گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا علی علیه السلام دریست که خدا آن را (روی بندگان) گشوده، هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است، و هر کس نه داخل شود نه خارج شود (بی طرف باشد یا آن حضرت را نشناسد) در زمره کسانی است که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است: من درباره آنها به خواست خود رفتار کنم. (یا بیبشت و یا به دوزخشان برم). (یعنی داخل در ولایت یعنی تصدیق ولایت و خارج شدن از ولایت یعنی انکار ولایت گروه سوم یعنی کسانی که در باغ نبودند یعنی مستضعفین و السلام)

در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری کارشان به ائمه علیه السلام

1- ما هرگاه مردی را ببینیم، ایمان یا نفاق او را بحقیقتش می شناسیم. (پس این گونه روایات دلالت بر جبر ندارد بلکه شرح احوال مخاطب است)

(ابواب تاریخ: زندگی و وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم))

پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگام ظهر و بروایتی هنگام طلوع فجر روز جمعه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل ((سالی که ابرهه سردار لشکر حبشه با پیل سواران به قصد جسارت به خانه کعبه آمد و به عذاب خدا گرفتار شد قرآن کریم داستانش را در سوره فیل بیان می کند))، چهل سال پیش از بعثت متولد شد، مادرش در ایام تشریق ((ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بعد از اعمال حج است که اسلام آن را در ماه ذی حجه قرار داده ولی اعراب جاهلیت 2 سال در محرم حج می گذاردند و دو سال در سفر و همچنین در ماه های بعد در هر ماهی دو سال حج گزارده پس بنا بر آنکه تولد حضرت در ماه ربیع الاول بود و 9 ماه هم در شکم مادر بوده باشد ایام تشریق زمان حملش در جمادی الثانی بوده است)) نزد جمره وسطی به او حامله گشت و مادرش در منزل شوهر خود (عبدالله بن عبدالمطلب بود، و آن حضرت را در شعب ابیطالب در خانه محمد بن یوسف، در آخرین زوایه دست چپ کسی که وارد خانه می شود، زائیده. خیزران (مادر هادی عباسی) آن خانه را (از کاخ محمد بن یوسف) بیرون کرد و مسجدش نمود، و مردم در آن نماز می خواندند پیغمبر صلی الله علیه و آله، پس از بعثتش 13 سال در مکه بود آنگاه به

مدینه مهاجرت فرمود و 10 سال هم در آنجا بود، سپس در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول که 63 سال داشت وفات کرد.

پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد دائیهای آن حضرت وفات کرد و او دو ماهه بود و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب، در چهار سالگی آن حضرت وفات کرد، و عبدالمطلب زمانی وفات کرد که آن حضرت قریب 8 سال داشت و سپس با خدیجه ازدواج فرمود، زمانی که بیست و چند ساله بود، برای پیغمبر از خدیجه، قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم پیش از مبعث متولد شد و طیب و طاهر و فاطمه علیهما السلام بعد از مبعث، و نیز روایت شده که بعد از مبعث غیر از فاطمه علیهما السلام متولد نشد و طیب و طاهر پیش از مبعث متولد شدند، خدیجه علیهما السلام یکسال پیش از هجرت زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از شعب ابیطالب بیرون آمد وفات کرد، و ابوطالب یک سال بعد از خدیجه وفات کرد، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو نفر را از دست داد، ماندن در مکه برایش ناگوار آمد و او را اندوه سختی گرفت و به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد، خدای تعالی به او وحی کرد که از شهری که مردمش ستمگرند بیرون رو، زیرا تو در مکه بعد از ابوطالب یآوری نداری: و آن حضرت را امر به هجرت فرمود.

1- حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور فرزندان آدم بود؟ فرمود به خدا او سرور مخلوق خدا بود، و خدا هیچ مخلوقی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده.

2- امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و فرمود: خدا هیچ نفس کشی را بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: ای محمد! من ترا و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم، پیش از آنکه آسمان و زمین و عرض و دریایم را بیافرینم، پس تو همواره یکتائی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن یک روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل ((یعنی گفتن لا اله الا الله و خدا را بیگانگی ستودن)) می گفت، آنگاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر یک از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد، محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید، آنگاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را بماند رسانید.

شرح_مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث اقولی از خود و دانشمندان دیگر نقل می کند، ولی آنچه جلب توجه ما را می کند، این است که می گوید: والله يعلم حقایق تلک الاسرار و حججه الاخيار عليهم السلام (((خدا و حجج برگزیده او حقایق این اسرار می دانند))).

4-امام باقر علیه السلام می فرماید: خدای تعالی به محمد صلی الله علیه وآله وحی کرد که: ای محمد! من ترا آفریدم، در حالی که هیچ نبودی و از روح خود در تو دمیدم، برای شرافتی که از خود نسبت به تو قائل شدم، زمانی که اطاعت ترا بر همه خلقم واجب ساختم، پس هر که ترا فرمانبرد، مرا فرمان برده. و هر که نافرمانی تو کند، نافرمانی من کرده است. و آن اطاعت را نیز درباره علی و نسلش، آنهایی را که بخود مخصوص نمودم (یازده فرزند معصوم او) واجب ساختم.

5-محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دینتی که هر که از آن جلورود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته (دینش را باطل کرده) و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دیانت باش.

6-امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: شما که آخرین و پایان پیغمبران هستی، بچه سبب (در مقام و رتبه) از همه پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی که پاسخ گفت، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم؟ گفتند بلی، من نخستین پیغمبری بودم که بلی گفت: پس سبقت من بر پیغمبران بواسطه اقرار بخدا بود (که پیش از همه گفتم)

7-مفضل گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: آنگاه که در اظله (عالم ارواح یا عالم مثال یا عالم ذر) بودید به چه کیفیت بودید؟ فرمود: نزد پروردگار خود بودیم، کسی جز ما نزد او نبود در سایه سبزی بودیم. و خدا را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می گفتیم، و

هیچ

فرشته مقرب و جاننداری غیر ما نبود، تا آنکه خدا آفرینش چیزها را اراده کرد، پس آنچه خواست . چنانکه خواست از ملائکه و غیر آنها آفرید، و سپس علم آن را بما رسانید.

8- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت ، چون خدا آسمانها و زمین را آفرید بمنادئی دستور داد تا فریاد زند: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست سه بارگواهی دهم که محمد صلی الله علیه وآله رسول خداست سه بارگواهی دهم که علی از روی حق امیرالمؤمنانست سه بار .

9 و فرمود: همانا خدا بود و هیچ پدیده ئی نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود که همه نورها از آن نور یافت در آن (نور الانوار) جاری ساخت و آن نور است که محمد و علی را از آن آفرید، پس محمد و علی دو نور نخستین بودند زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود، و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلبهای پاک جاری بودند تا آنکه در پاکترین آنها یعنی عبدالله و ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند.

10- جابر بن یزید گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه وآله و خاندان رهنما و هدایت شده او را آفرید، و آنها در برابر خدا اشباح نور بودند عرض کردم ، اشباح چیست ؟ فرمود: یعنی سایه نور، پیکرهای نورانی بدون روح ، و محمد صلی الله علیه وآله تنها بیک روح مؤید بود و آن روح القدس بود که او و خاندانش بوسیله آن روح خدا را عبادت می کردند و از این جهت خدا ایشان را خویشان دار، دانشمند، نیکوکار، برگزیده آفرید، با نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل خدا را عبادت می کردند و نمازها را می گزاردند و حج می کردند و روزه می گرفتند.

11- امام باقر علیه السلام فرمود: در رسول خدا صلی الله علیه وآله سه چیز بود که در هیچکس جز او نبود. 1 سایه نداشت (زیرا نور او تحت الشعاع خورشید نمی گشت) 2 از راهی نمی گذشت جز آنکه هر کس بعد از دو روز و سه روز از آنجا می گذشت بواسطه بوی خوشش می فهمد پیغمبر از آنجا عبور کرده است . 3 از هیچ سنگ و درختی عبور نمی کرد، جز آنکه برای او سجده می کرد. (و این سجده بعنوان احترام بود نه عبادت و معنوی بود نه ظاهری نظیر تسبیح موجودات خدا را).

12- امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله را بمعراج بردند، جبرئیل او را بجائی رسانید و خود با او نیامد. حضرت فرمود: این جبرئیل ! در چنین حالی مرا تنها می گذاری؟! گفت : برو، بخدا در جائی قدم گذاشته ای که هیچ بشری قدم نگذاشته و پیش از تو هم بشری در آنجا راه نرفته .

13- جابر گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : پیغمبر خدا را برایم وصف کن . فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله رنگش مایل بسرخ بود، چشمانش سیاه و درشت ،

ابروانش بهم پیوسته ، کف دست و پایش پرگوشت و غیره کوتاه بود و از سفیدی گویا در قالب نقره بود، سر استخوانهای شانه اش درشت بود، از شدت انس و مهری که با مردم داشت ، هرگاه متوجه کسی می شد، با تمام بدن متوجه می شد (نه آنکه مانند متکبران خود بین بگوشه چشم و ابرو بنگرد) رشته موئی از گودی گلویش تا سر نافش کشیده و مانند خط میان صفحه ای از نقره درخشان بود (زیرا در میان صفحه محدب نقره ، خط سیاهی بنظر می رسد و از این تشبیه معلوم می شود که سایر قسمتهای شکم بدون مو و براق بوده است) و از گردن تا شانه مانند گلاب پاش تره ئی بویی داشت که هنگام نوشیدن آب ، نزدیک بود آب را پس زند، و چون راه می رفت بجلو متمایل می شد، مثل اینکه بسرازی می رود، مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دیده نشده ، نه پیش از او و نه بعد از او صلی الله علیه وآله .

14-امام صادق علیه السلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدا امت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد، و نامهای ایشان را بمن آموخت . چنانکه همه نامها را به آدم آموخت . آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) بر من گذشتند. من برای علی و شیعانش آموزش خواستم ، و پروردگارم یک مطلب را درباره شیعیان علی بمن وعده داد، عرض شد: یا رسول الله ، آن مطلب چیست ؟ فرمود: آموزش برای ایمان آورندگانشان ، و در گذشت از گناهان ، برای کوچک و بزرگشان ، و اینکه تبدیل گناه بحسنه و ثواب (که در آیه شریفه بیدل الله سیناتهم حسنات است) برای آنها باشد.

15-امام صادق علیه السلام در خطبه ای که بذکر حال و صفات پیغمبر و ائمه علیه السلام اختصاص داده می فرماید: آن بردباری و وقار و مهربانی که خدا داشت ، گناهان بزرگ و کارهای زشت مردم ، او را مانع نشد که برای آنها برگزیند دوست ترین و شریفترین پیغمبرانش را، یعنی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) را که در حریم عزت تولد یافته ، و در خاندان شرافت اقامت گزیده ، حسبش ناآمیخته و نسبش آلوده نگشته بود، صفاتش بر دانشمندان نامعلوم نبود، پیغمبران در کتب خود بوجودش مژده داده ، و صفاتش را دانشمندان بیان کرده و حکیمان در وصفش اندیشیده بودند، پاکیزه اخلاقی بود بی نظیر، هاشمی نسبی بی مانند، مکی وطنی بی همپراز.

حیا صفت او بود و سخاوت طبیعتش ، برمتانت ها و اخلاق نبوت سرشته شده و اوصاف و خویشتن داری های رسالت بر او مهر شده بود. تا آنگاه که وسائل مقدرات خدا او را بوقت خود رسانید، قضا و قدر، بامر خدا او را بپایان کارش کشانید، حکم حتمی خدا او را بسوی سرانجامش برد، هر امتی امت پس از خود را بوجودش مژده داد، و پشت پشت هر پدری او را پیدر دیگر تحویل داد، از زمان آدم تا برسد پیدرش عبدالله اصل و حسبش بزنا آمیخته نشد و ولادت او با نزدیکی ما مشروعی پلید نگشت ،

ولادتش در بهترین طایفه و گرامیترین نواده (بنی هاشم) و شریفترین قبیله (فاطمه مخزومیه) و محفوظترین شکم بار دار (آمنه بنت وهب) و امانت دارترین دامن بود. خدا او را برگزید و پسندید و انتخاب کرد، و کلیدهای دانش و سرچشمه های حرکت بدو داد. او را مبعوث کرد تا رحمت بندگان و بهار جهان باشد. و خدا کتابی را بر او نازل کرد که بیان و توضیح هر چیز در آنست، یعنی قرآنی بلغت عربی بدون کجی، شاید مردم پرهیزگار شوند، آنرا برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تفصیلش داد و دینی که آشکارش ساخت و واجباتی که آنها را لازم نمود و حدودی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که آنها را برای مخلوقش کشف کرد و آگاهشان ساخت.

در آن امور راهنمایی بسوی نجات است و نشانه هائی که بهدایت خدا دعوت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالتش را تبلیغ کرد و ماءموریتش را آشکار ساخت و بارهای سنگین نبوت را که بگردن گرفته بود، بمنزل رسانید، و بخاطر پروردگارش صبر کرد، و در راهش جهاد نمود و برای امتش خیر خواهی کرد و ایشان را به نجات دعوت کرد، و بیاد خدا تشویق نمود، و براه هدایت دلالت فرمود، بوسیله برنامه ها و انگیزه هائی که پایه های آن را برای بندگان پی ریزی کرد و مناره هائی که نشانه هایش را بر فراشت تا مردم پس از او گمراه نشوند و آن حضرت نسبت بمردم دلسوز و مهربان بود.

1- امام باقر علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، آل محمد علیهم السلام (از شدت تاءثیر و اندوه) درازترین شب را می گذرانیدند (چون خواب از چشمشان رفته بود و جهان در نظرشان تیره گشته بود) تا آنجا که از آسمانی که بالای سرشان قرار گرفته و زمینی که آنها را بر دوش کشیده فراموش کردند. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خویش و بیگانه را در راه خدا متحد ساخته بود (برای رضای خدا حامی و مدافع خویشان و یگانگان بود و کمانشان را بزه کشیده بود) در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند، واردی بر ایشان در آمد، که خودش را نمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت:

درود و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده باد، همانا با وجود خدا در سایه او هر معصیتی را بردباری و دلخوشی و هر هلاکتی را نجات و از دست رفته ئی را جبران نیست ((هر جاننداری مرگ را می چشد و روز قیامت پادشاهای شما را تمام می دهند، هر که را از دوزخ بکنار برند و ببهشت در آورند، کامیاب شده و زندگی دنیا جز کالای فریب نباشد 185 سوره 30)).

همانا خدا شما را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیغمبرش قرار داده و علم خود را بشما سپرده و کتاب خود را بشما بارث داده و شما را صندوق علم و عصای عزتش ساخته، (یعنی خود را در میان مخلوق بشما قائم نموده) و از نور خود برای شما مثل زده (بحدیث 513 رجوع شود) و شما را از لغزش

محفوظ داشته و از فتنه ها ایمن ساخته ، پس شما با دلداری خدا تسلیت یابید، زیرا خدا رحمتش را از شما باز نگرفته و نعمتش را زایل نفرموده است .

شما اهل خدای عزوجل هستید، ببرکت شما نعمت کامل گشته ، و پراکنده گی گرد آمده و اتحاد کلمه پیدا شده و شما اولیاء خدائید، هر که از شما پیروی کند کامیاب شده ، و هر که بحق شما ستم روا دارد، هلاکت یافته ، دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان مؤمن واجب گشته ، علاوه بر همه اینها خدا هرگاه بخواهد شما را یاری کند تواناست . پس شما هم برای عاقبت امر شکیبیا باشید، زیرا عاقبت کارها بسوی خدا می گراید (و خدا اهل حق را پاداش صبرشان می رساند).

خدا شما را بعنوان امانت از پیغمبرش پذیرفته ، و باولیاء مؤمنینش که در روی زمین هستند سپرده است . هر که امانت خود را پردازد، خدا پاداش راستی و درستیش را باو دهد. شما هستید آن امانت سپرده شده و دوستی و اطاعت مردم نسبت بشما واجب و لازم است ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، در حالی که دین را برای شما کامل کرد، و راه نجات را بیان فرمود، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت پس هر که نادان ماند، یا خود را بنادانی زند، یا انکار کند یا فراموش نماید، و یا خود را بفراموشی زند، حسابش با خدا است ، و خدا دنبال حوائج شما است ، شما را بخدا می سپارم ، درود بر شما باد.

من از امام باقر علیه السلام پرسیدم این تسلیت از جانب که برای آنها آمد؟ فرمود: از جانب خدای تبارک و تعالی .

17- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریک دیدار می شد نوری مانند پاره ماه از او بچشم می خورد.

18- و فرمود: جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر نازل شد و گفت : ای محمد! پروردگارت بتو سلام می رساند و می فرماید: من آتش دوزخ را حرام کردم بر پستی که ترا فرود آورد، و شکمی که بتو آستن شد، و دامانی که ترا پرورید: آن پست ، پشت عبدالله بن عبدالمطلب است ، و شکمی که بتو آستن شد، آمنه بنت وهب ، و اما دامانی که ترا پرورید، دامان ابیطالب و طبق روایت این فضال و فاطمه بنت اسد است .

19- و فرمود: عبدالمطلب روز قیامت بعنوان یک امت محشور شود و سیمای پیغمبران و هیبت سلاطین داشته باشد.

شرح_مجلسی (رحمه الله عليه) از نهاییه ابن اثیر نقل می کند که مردمی را که در میان جماعتی دینی مخصوص بخود داشته باشد امت گویند، چنانکه خدای تعالی درباره ابراهیم فرماید: ((هملنا ابراهیم امتی بود)) بنابراین چون در میان تمام مشرکین مکه تنها عبدالمطلب خدا شناس بود، او را امت نامیدند، چنانکه حضرت ابراهیم هم در زمان خود چنان بود. و از مفردات راغب نقل کند که ابراهیم بتنهائی از لحاظ عبادت بجای یک امت و جماعت بود، از این رو او را امت فرمود: و بعضی گفته اند: مردی که خیر و دیانت در او جمع باشد امتش گویند.

20- و فرمود: عبدالمطلب نخستین کسی است که (از میان فرزندان اسماعیل) به بدا معتقد بود، او روز قیامت بعنوان یک امت مبعوث شود و رونق سلاطین سیمای پیغمبران داشته باشد.

21- و فرمود: عبدالمطلب بتنهائی یک امت مبعوث شود، و رونق سلاطین و هیئت پیغمبران داشته باشد، و این بجهت آنست که او نخستین معتقد به بدا بود. و فرمود: عبدالمطلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسوی ساربانانش فرستاد تا شتران فرار کرده را گرد آورد. حضرت دیر کرد، عبدالمطلب حلقه در خانه کعبه را گرفت و می گفت: ((پروردگارا اهل خود را هلاک می کنی؟! اگر چنین کنی امری از جانب تو ظاهر گشته است)) (زیرا من در کتب و اختیار پیغمبران گذشته خوانده ام که این نوه من پیغمبر خواهد شد، اگر در کودکی بمیرد، معلوم می شود برای خدا بدا حاصل شده است) سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله شترها را آورد و عبدالمطلب در هر جاده و دره ئی کسی را بجستجوی پیغمبر فرستاد و فریاد می زد: ((پروردگارا اهل خود را هلاک می کنی؟! اگر چنین کنی برای تو بدا حاصل گشته است)) چون چشمش پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد، او را در بر گرفت و بوسید و فرمود: پسر جانم: پس از این ترا دنبال کاری نفرستم ، زیرا می ترسم ، ناگهان گرفتار و کشته شوی .

22- امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیر حبشه لشکر خود را همراه پیلان بسوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، بستران عبدالمطلب بر خوردند و آنها را پیش راندند، این خبر به عبدالمطلب رسید. او نزد امیر حبشه آمد. دربان امیر در آمد و گفت: این عبدالمطلب بن هاشم است ، گفت: چه می خواهد؟ مترجم گفت: آمده است و تقاضا دارد که شترانی را که لشکر تو برده اند باو برگردانی ، پادشاه حبشه باصحابش گفت: این مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب کردن خانه ای که عبادتش می کنند آمده ام ، و او رها کردن شترانش را از من می خواهد، اگر او دست بازداشتن از خراب کردن کعبه را از من می خواست . می پذیرفتم ، شترانش را باو برگردانید، عبدالمطلب به مترجمش گفت: سلطان بتو چه گفت؟ مترجم باو گزارش داد، عبدالمطلب گفت: من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می دارد،

شتران را باو پس دادند و عبدالمطلب بجانب منزلش برگشت . هنگام مراجعت به فیل برخورد، باو گفت : ای محمود! فیل سرش را حرکت داد، باو گفت : می دانی تو را برای چه آورده اند؟ فیل با سر اشاره کرد: نه ، عبدالمطلب گفت : ترا آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی ، چنین کاری را انجام می دهی ؟ با سر اشاره کرد: نه ، عبدالمطلب بمنزلش مراجعت کرد.

چون صبح شد، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه شود، فیل سرباز زد و امتناع ورزید، آن هنگام عبدالمطلب به یکی از غلامانش گفت : بالای کوه رو و بنگر تا چه بینی ، گفت : یک سیاهی از طرف دریا می بینم گفت : چشمت به همه آنها می رسد؟ گفت : نه ولی نزدیک است برسد، چون نزدیک شد، گفت : پرنده بسیاری است که آنها را نمی شناسم ، و هر یک از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن می پرانند یا کوچکتز در منقار دارد: عبدالمطلب گفت : به پروردگار عبدالمطلب ، جز این قوم را نخواهند، تا آنگاه که بالای سر همه لشکر قرار گرفتند، سنگ ریزه را انداختند، هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقعدش خارج شد و او را بکشت ، از آن لشکر جز یک مرد جان بدر نبرد که رفت و گزارش را بمردم گفت : چون گزارش را گفت پرنده سنگ ریزه را افکند و او را هم بکشت .

23-امام صادق علیه السلام فرمود: در آستانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی می گسترده که مخصوص او بود و برای دیگری در آنجا فرش گسترده نمی شد، و او فرزندان داشت که بالای سرش می ایستادند و از کسانی که نزدیکش می رفتند جلوگیری می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که کودکی بود تازه به راه افتاد بیامد و روی زانوی عبدالمطلب نشست ، یکی از آنها خم شد تا رسول خدا را از او دور کند، عبدالمطلب گفت از پسر دست بردار، زیرا فرشته نزد او آمده (او را آورده ، یا سلطنت باو رسد).

24-و فرمود: حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نمان کردند و شرک را اظهار داشتند، پس خدا پاداششان را دو بار بآنها داد. (یک بار بجهت ایمان آوردن و یک بار بجهت تقیه کردن).

25-اسحاق بن جعفر از پدرش (امام صادق) علیه السلام نقل کند که به آن حضرت عرض شد: آنها (اهل سنت) گمان کنند که ابوطالب کافر بوده است ، فرمود: دروغ گویند، چگونه او کافر است که می گوید:

مگر نمی دانند که ما محمد را مانند موسی پیغمبری یافته ایم که در کتابهای نخست و سلف نامش نوشته است ؟ و در حدیث دیگر فرمود:

چگونه می شود که ابوطالب کافر باشد؟ در صورتی که خود او می گوید: مردم دانسته اند که ما فرزند خود را به دروغ نسبت ندهیم و بسخن یاوه سرایان اعتنا نمی شود. او روسفید و آبرومندی است که با احترام آبروی او طلب باران می شود. او فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنانست :

توضیح_ ابوطالب این شعر را هنگامی گفت که در مکه خشکسالی پیدا شد، و پدرش عبدالمطلب باو دستور داد تا پیغمبر را که کودکی در قنفاق بود بیاورد و در برابر کعبه بسوی آسمان بلند کند و بگوید:

پروردگارا بحق این کودک بارانی برای ما بفرست ، او چنین کرد و پس از ساعتی ابری پدید شد و بارانی فراوان آمد مرآت ص 369.

26- امام صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام بود و لباسهای نو در برداشت ، مشرکین شکمبه شتری را بر او افکندند و لباسهایش را آلوده کردند، پیغمبر از این عمل بقدری ناراحت شد که خدا داند، آنگاه نزد ابوطالب آمد و گفت : ای عمو! حسب مرا در میان خود چگونه می بینی ؟ او گفت : مگر چه شده ای برادر زاده ؟! حضرت گزارش داد، ابوطالب حمزه را طلبید و خودش هم شمشیر بر گرفت و بحمزه گفت : شکمبه را بردار، سپس همراه پیغمبری بسوی آن قوم رفت تا نزد قریش رسید، آنها گرد کعبه بودند، چون او را دیدند آثار خشم و بدی را در چهره اش خواندند، آنگاه به حمزه گفت : شکمبه را بر سبیل همه بمال ، او چنین کرد، تا به نفر آخرشان هم مالید، سپس ابوطالب متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و گفت : برادر زاده ؟ اینست حسب تو در میان ما.

27- و فرمود: چون ابوطالب وفات یافت ، جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: ای محمد! از مکه بیرون رو، زیرا در اینجا یاوری نداری و قریش هم بر پیغمبر هجوم آوردند. حضرت از آنجا فرار کرد تا به یکی از کوههای مکه که حجوش می گفتند رسید و در آنجا شد، (گویا مقصود همان کوهی است که غار مشهور در آن بوده و هجرت در این زمان واقع شد).

28- و فرمود: همانا ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد، یعنی بهر زبان .

29- و فرمود: ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و با دستش عدد شصت و سه را متشکل کرد.

شرح حساب جمل در اصطلاح امروز همان حساب ابجد است که از دیر زمان نزد منجمین و مؤلفین مرسوم و معمول بوده و در تقاویم و شماره گذاریهای صفحات مقدمه کتاب و مواد تاریخ و رموز دیگر بکار می رفته است و ترتیبش چنان است که : الف را یک و با را دو و جیم را سه و دال را چهار بحساب می آورند و از یا

که بده می رسد ده ده بالا می روند و از عدد صد به دویست و سیصد بالا می روند تا آنکه حرف غین را هزار بشمار می آورند، بنابراین در تطبیق این روایت با این حساب چند وجه گفته شده است :

(1) عدد 63 بحساب ابجد مساوی دو کلمه (لا و الا) است که مختصر کلمه لا اله الا الله می باشد و پایه توحید است .

(2) عدد 63 با حروف ابجد کلمه سج را نشان می دهد و آن بمعنی نهران کن و مخفی دار می باشد پس مقصود ابوطالب و هم امام صادق علیه السلام از این روایت بیان تقیه و اسلام پنهانی ابوطالب بوده است .

(3) مقصود این است که ابوطالب به 63 زبان اظهار اسلام کرد.

(4) مقصود این است که ابوطالب هنگام اسلام آوردنش 63 سال داشت .

(5) مقصود این است که ابوطالب 63 قصیده در مدح پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سروده که همگی دلالت بر ایمان او دارد.

30- ابومریم انصاری گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : چگونه بر جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده شد؟ فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام غسلش داد و کفنش نمود و روپوشی بر او کشید، بده نفر اجازه ورود داد تا گردش حلقه زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنها ایستاد و فرمود: (((همانا خدا و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام تمام 56 سوره 33))) پس مردم هم چنانکه حضرت می فرمود، می گفتند تا آنکه تمام اهل مدینه و اهل عوالی (آبادیهای نزدیک مدینه، در روی تپه ها) بر آن حضرت نماز گزاردند.

شرح_ظاهر این است که نماز بر آن حضرت تنها بهمین کیفیت انجام شده و دعاء و تکبیر دیگری نداشته است و ممکن است مقصود این باشد که این آیه را پیش از نماز یا بعد از هر تکبیر می خوانده اند. و ممکن است نماز مخصوص بر آن حضرت را امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خاص خود در ابتداء خوانده و نمازهای دیگر بهر نحوی که بوده، پس از انجام اصل فریضه و به منظوری غیر از ادای واجب گزارده شده است .

31- امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی مراد در اینجا دفن کفن و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و بر آن آب پاش .

32- امام صادق علیه السلام فرمود: عباس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: یا علی مردم گرد آمده اند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلی دفن کنند و مردی از ایشان پیش نماز آنها شود. امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی مردم آمد و فرمود: ای مردم همانا رسول خدا در

حال زندگی و مرگش امام و پیشوا است و خودش فرمود: من در همان خانه ای که قبض روح شوم بخاک سپرده شوم، آنگاه نزد در ایستاده و بر آن حضرت نماز گزارم، سپس بمردم دستور داد تا ده نفر بر او نماز خوانند و خارج شوند.

33- امام باقر علیه السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد، ملائکه و مهاجرین و انصار دسته دسته بر آن حضرت نماز گزارند. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در حال تندرستی و سلامتش می فرمود: همانا این آیه درباره نماز بر من پس از آنکه خدا قبض روحم فرماید، نازل شده است: ((خدا و فرشتگانش بر پیغمبر نماز می گزارند، آنها که ایمان آورده اید! بر او نماز گزارید و سلام کنید، سلامی کامل 56 سوره 33)).

توضیح_ کلمه صلوه در عربی مانند نماز در فارسی به معنی اعمال و ارکان مخصوصه و هم به معنی درود گفتن و احترام کردنست .

34- داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنی سلام بر رسول خدا چیست؟ فرمود: چون خدای تبارک و تعالی (در عالم ارواح) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود، از آنها پیمان گرفت که (در بلاها) صبر کنند و (در برابر دشمنان خدا و هوای نفس) پایداری کنند و (جان خود و اسباب خویش را) در مرزها و سرحدات به بندند و از خدا پروا کنند. و خدا (در مقابل این امور) بآنها وعده فرمود که زمین مبارک (مدینه یا بیت المقدس) و حرم امن (مکه) را تسلیمشان کند و بیت المعمور (فرشتگان یا خاندان ائمه) را برایشان بیاورد و سقف افراشته (تمام آسمانها و عرش یا برکات آسمان) را بآنها بنمایاند و ایشان را از دشمنان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا بجهت سلامتی آنها از شرور تبدیل فرمود (و زمینی را که دگرگونش کرده از جمله سلامت است) و آنچه را در زمین است برای آنها سالم دارد و لکه ای در آن نباشد یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد و هر چه دوست داشته باشند، و در زمین برای آنها موجود باشد. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه امامان و شیعیانشان این پیمان را گرفت و سلام بر آن حضرت یاد آوری این پیمان و تجدید آن است بر خداوند (تا خدا فرستادن سلام را بر آن حضرت تجدید کند) و تا شاید خدای جل و عز در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود، برای شما بشتاب آماده کند.

توضیح_خیرات و برکاتی که در این روایت شریف به شیعیان وعده داده شده ، نسبت بزمان ظهور حضرت قائم علیه السلام است مرآت ص 372 .

باب زندگانی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بعد از عام الفیل متولد شد شب یکشنبه 21 ماه رمضان سال چهل هجری کشته شد و 63 سال عمرش بود، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله 30 سال زنده بود و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد منافست و علی نخستین هاشمی نسبی است که از دو طرف بهاشم می رسد (یعنی پدر و مادرش هر دو از اولاد هاشم بودند).

1- امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب آمد تا او را بولدت پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده دهد، ابوطالب گفت : یک سبت صبر کن ، من هم تو را به شخصی مانند او غیر از مقام نبوت مژده خواهم داد، امام صادق علیه السلام فرمود: سبت 30 سال است و فاصله میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال بود.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین نخستین زنی بود که پیاده از مکه بمدینه بسوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مهاجرت کرد و از همه مردم نسبت به پیغمبر مهربانتر بود، از پیغمبر شنید که می فرمود: مردم در روز قیامت برهنه مادر زاد محشور شوند، پس گفت : وای از این رسوائی ! پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: من از خدا می خواهم که ترا با لباس محشور کند، و نیز از آن حضرت شنید که فشار قبر را یاد آور می شد. فاطمه گفت : وای از ناتوانی ! پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: من از خدا می خواهم که تو را در آنجا آسوده دارد.

روزی برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم ، حضرت باو فرمود: اگر چنین کنی ، خدا در برابر هر عضوی از او یک عضو ترا از آتش دوزخ آزاد کند، پس چون بیمار شد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و سفارش نمود خادمش را آزاد کند و زیانش بند آمده بود، لذا به پیغمبرش اشاره کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیتش را پذیرفت . پس روزی پیغمبر نشسته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام گریان وارد شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: چرا گریه می کنی ؟ گفت : مادرم فاطمه وفات کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا مادر من هم بود، پس با شتاب برخاست تا بر او وارد شد و چون باو نگریست گریان شد. آنگاه بزنها دستور داد غسلش دهند.

و فرمود: چون از غسلش فارغ شدید، کاری نکنید تا بمن خبر دهید، آنها چون فارغ شدند، آنحضرت را آگاه ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را که در زیر می پوشید و به بدنش می چسبید به

یکی از آنها داد تا در آن کفش کنند، و به مسلمانان فرمود: هرگاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم، از من بپرسید چرا این کار کردی؟

چون زنان از غسل و کفش، به پرداختند، پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد و جنازه را روی دوش کشید و همواره زیر جنازه بود تا بقبرش رسانید، سپس جنازه را گذاشت و خود داخل قبر شد و در آن دراز کشید، آنگاه برخاست و جنازه را با دست خود گرفت و داخل قبر کرد، سپس خم شد و مدتی طولانی با او سرگوشی می کرد و می فرمود: پسرت، پسرت (پسرت) پس برخاست و روی قبر را هموار کرد، و باز خود را به روی قبر انداخت و مردم می شنیدند که می فرمود: ((لا اله الا الله)) بار خدایا! من او را به تو می سپارم)) آنگاه مراجعت فرمود.

مسلمین عرض کردند: شما را دیدم کارهایی کردید که پیش از این نکرده بودید؛ فرمود: امروز مهربانی ابوطالب را از دست دادم، فاطمه اگر چیز خوبی نزدش بود، مرا بر خود و فرزندانش مقدم می داشت، من از روز قیامت یاد کردم و گفتم: مردم برهنه محشور شوند، او گفت: وای از این رسوائی، من ضامن شدم که خدا او را با لباس محشور کند و از فشار قبر یاد آور شدم. او گفت: وای از ناتوانی، من ضمانتت کردم که خدا کار گزاریش کند، از این جهت او را در پیراهنم کفن کردم و در قبرش خوابیدم و سر بگوشش گذاردم و آنچه از او می پرسیدند تلقینش کردم. چون او را از پروردگارش پرسیدند جواب داد و چون از پیغمبرش پرسیدند جواب داد اما چون از ولی و امامش پرسیدند، زیانش بلکنه افتاد، من گفتم: پسرت، پسرت (پسرت).

3- اسید بن صفوان مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید: روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، گریه شهر را بلرزه در آورد و مردم مانند روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله دهشت زده شدند، مردی گریان و شتابان و انالله و انا الیه راجعون گویان پیدا شد و می گفت: امروز خلافت نبوت بریده گشت تا به درخانه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود ایستاد و گفت: خدایت رحمت کند ای ابوالحسن تو در گرویدن به اسلام از همه مردم پیشتر و در ایمان با اخلاصتر و از نظر یقین محکمتر و از خدا ترسانتر و از همه مردم، رنجکش تر و رسول خدا صلی الله علیه و آله را حافظتر و نسبت باصحابش امین تر بودی، مناقبت از همه برتر و سوابقت از همه شریف تر و درجه ات از همه رفیعتر و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه نزدیکتر و از نظر روش و اخلاق و طریقه و کردار به آن حضرت شبیه تر و مقامت شریفتر از همه نزدش گرامیتر بودی.

خدا تو را از جانب اسلام و پیغمبر و مسلمین پاداش خیر دهد، توانا بودی هنگامی که اصحاب پیغمبر ناتوانی کردند، و به میدان آمدی زمانی که خواری و زبونی از خود نشان دادند و قیام کردی موقعی که سستی ورزیدند، و به روش رسول خدا چسبیدی، آنگاه که اصحابش آهنگ انحراف کردند، خلیفه بر حق او

بودی، بی چون و چرا (و به نزاع برنخاستی) و در برابر زبونی منافقان و خشم کافران و بد آمدن حسودان و خواری فاسقان، ناتوانی نشان ندادی. زمانی که همه سست شدند، تو به امر خلافت قیام کردی و چون از سخن گفتن ناتوان شدند، سخن گفتی، و چون توقیف کردند، در پرتو نور خدا گام برداشتی، آنگاه از تو پیروی کردند و هدایت یافتند. و تو از همه نرم گوتر و خدا را فرمانبردارتر (عاقبت اندیش تر) و کم سخن تر و درست گوی تر و بزرگ راءی تر و پردلتر و با یقین بیشتر و کردار نیکوتر و به امور آشناتر بودی.

تو به خدا در ابتدا و انتها رئیس و بزرگ دین بودی: ابتدا زمانی بود که مردم پراکنده شدند (بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله) و انتها زمانی بود که سست شدند (بعد از قتل عثمان).

برای مؤمنان پدر مهربان بودی زمانی که تحت سرپرستی تو در آمدند، بارهای گرانی که آنها از کشیدنش ناتوان شدند، بدوش گرفتی و آنچه (را از امور دین) تباه ساختند محافظت نمودی و آنچه (را از احکام و شرایع) رها کردند، رعایت فرمودی و زمانی که زبونی کردند (به گرد آوردن دنیا حریص شدند) دامن به کمر زدی بلند گرفتی زمانی که بیتابی کردند و صبر نمودی زمانی که شتاب کردند و هر خونی را که می خواستند تو گرفتی (برای مسلمین از کفار خونخواهی کردی) و از برکت تو به خیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند، بر کافران عذابی ریزان و رباینده و برای مؤمنان پشتیبان و سنگر بودی، خدا به همراه نعمتهای خلافت (مصیبتهایش) پرواز کردی (آفریده شدی) و بعطایش (یعنی عطای الهی) کامیاب گشتی و سوابقش را احراز کردی و فضایلش را بدست آوردی، شمشیر حجت و دلیلت کند نبود، و دولت منحرف نگشت و بصیرتت ضعیف نشد، هراسان نگشتی و سقوط نکردی.

تو مانند کوه بودی که طوفانش نجبانند و همچنان بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((در رفاقت و دارائی خویش امانت نگهدارترین مردمست، و باز چنان بودی که فرمود: از لحاظ بدن ضعف و در انجام امر خدای قوی است، نزد خود فروتن و نزد خدا عظمت داشتی. در روی زمین بزرگ و نزد مؤمنین شریف بودی، هیچکس را درباره تورا عیبجوئی نبود و هیچ گوینده ئی نسبت به تورا خرده گیری نداشت (و کسی از تو طمع حق پوشی نداشت) و برای هیچکس نرمی و مجامله نداشتی، هر ناتوان و زبونی نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بستانی و هر توانای عزیز، نزدت ناتوان و زبون بود تا حق را از او بستانی و در این موضوع، خویش داری و دور اندیشی و راءیت دانش و تصمیم بود، نسبت بهر چه کردی.

و هر آینه راه راست روشن گشت و امر مشکل آسان شد و آتشفشان خاموش گشت، و دین بوسیله تو راست شد و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد، اگر چه کافران دوست نداشتند و اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابرجا شد، و بسیار بسیار پیشی گرفتی و جانشینان خود را به رنج بسیار افکندی (زیرا هر چه بکوشند تا از تو پیروی کنند نتوانند) تو بزرگتر از آنی که مصیبت با گریه جبران شود، مرگ تو در آسمان بزرگ جلوه کرد و

مصیبت تو مردم را خرد کرد فانا لله و انا الیه راجعون مابقضاء خدا راضی و نسبت بفرمانش تسلیمیم ، بخدا سوگند مسلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهند، تو برای مؤمنین پناه و سنگر و مانند کوهی پابرجا و بر کافران خشونت و خشم بودی ، خدا ترا به پیغمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند، مردم همه خاموش بودند تا سخش تمام شد، او گریست و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریستند، سپس هر چه جستند او را نیافتند.

4- صفوان جمال گوید: من و عامر و عبدالله بن حذاعه از دی خدمت امام صادق علیه السلام بودیم عامر بحضرت عرض کرد: قربانت کردم ، مردم گمان می کنند امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه (میدان کوفه یا جلوخان مسجدش) دفن شده است ، فرمود: چنین نیست ، عرض کرد: پس کجا دفن شد؟ فرمود: چون وفات نمود، امام حسن علیه السلام او را برداشت و پشت کوفه نزدیک تپه بلند، دست چپ غری و دست راست حیره آورد و در میان تپه های کوچکی که ریگ سفید داشت بخاک سپرد.

راوی گوید: سپس من به آنجا و محلی را فکر کردم که قبر آن حضرتست ، آنگاه خدمت امام آدم و باو گزارش دادم ، بمن فرمود: درست فهمیدی خدایت رحمت کند تا سه بار.

5- عبدالله بن سنان گوید: عمر بن یزید نزد من آمد و گفت : سوار شو برویم من سوار شدم و همراه ما گشت ، سپس آمدیم تا بغری رسیدیم و بقبری برخوردیم ، عمر گفت : فرود آید که این قبر امیرالمؤمنین است ، گفتیم تو از کجا دانی ؟ گفت : زمانی که امام صادق علیه السلام رد حیره بود، بارها در خدمتش به اینجا آمدم و بمن فرمود: این قبر آن حضرتست .

6- امام باقر علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد: حسن بن علی علیه السلام در مسجد کوفه به پاخواست و حمد و ثنای خدا گفت و بر پیغمبر صلی لله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود: ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان باو نرسند. او پرچمدار رسول خدا صلی لله علیه و آله بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند. از میدان بر نمی گشت جز اینکه خدا به او فتح و پیروزی می داد، بخدا که او از مال سفید و سرخ دنیا جز هفتصد درهم که آن هم از عطایش زیاد آمده بود باقی نگذاشت و می خواست با آن پول خدمتگزاری برای خانواده اش بخرد، بخدا که او در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرد و همان شبی که عیسی بن مریم به آسمان بالا رفت و همان شبی که قرآن فرود آمد.

7- امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام را غسل دادند، از جانب خانه صدا آمد که اگر شما جلو تابوت را بگیرید، از گرفتن دنبالش آسوده باشید، و اگر دنبالش را بگیرید از گرفتن جلو آسوده باشید،

8- امام باقر علیه السلام می فرمود: فاطمه دختر محمد صلی لله علیه و آله پنج سال بعد از مبعث متولد شد و چون وفات کرد 18 سال و 75 روز داشت .

توضیح_گویا این روایت از جمله روایات باب بعد که درباره زندگانی حضرت فاطمه علیهما السلام است و کاتبین اشتباه آن را در اینجا درج کرده اند.

9- امام صادق علیه السلام می فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، امام حسن و امام حسین علیهما السلام با دو مرد دیگر جنازه اش را بیرون بردند، چون از شهر کوفه خارج شدند، کوفه را بدست راست خود قرار دادند و راه جبانه (صحراء، عیدگاه، گورستان) را پیش گرفتند تا آن را بغری رسانیدند، و در آنجا دفنش کردند و قبرش را هموار نموده، مراجعت کردند.

زندگانی حضرت زهرا، فاطمه علیهما السلام

فاطمه علیهما و علی بعلها السلام پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی لله علیه و آله متولد شد و زمانی وفات کرد که 18 سال و 75 روز داشت و بعد از پدرش 75 روز زندگی کرد.

1- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: فاطمه علیهما السلام صدیقه (بسیار راست گو و معصوم) و شهیده بود و دختران پیغمبران حائض نمی شوند.

2- حسین بن علی علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیهما السلام وفات کرد، امیرالمؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و جای قبرش را ناپدید کرد، سپس برخاست و رو بجانب قبر رسول خدا صلی لله علیه و آله کرد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آنکه در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود رسیدن او را نزد تو برایش برگزیده .

ای رسول خدا! شکیباییم از فراق محبوبه ات کم شده و خود داریم از سرور زنان جهان نابود گشته، جز اینکه برای من در پیروی از سنت تو که در فراق کشیدم جای دلداری باقی است، زیرا من سر ترا در لحد آرامگاهت نهادم و جان مقدس تو از میان گلو و سینه من خارج شد (یعنی هنگام جان دادن سرت به سینه من چسبیده بود) آری، در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش (و صبر بر این مصیبت) است، انالله و انا الیه راجعون، همانا امانت پس گرفته شود و گروگان دریافت گشت و زهرا از دستم ربوده شد. ای رسول خدا دیگر چه اندازه این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند، اندوهم همیشه باشد و شبم

در بی خوابی گذرد و غم پیوسته در دلست ، تا خدا خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند، (بمیرم و بتو ملحق شوم) غصه ای دارم دل خون کن و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدائی افتاد، تنها بسوی خدا شکوه می برم .

به همین زودی دخترت از همدست شدن امتت بر ربودن حقش بتو گزارش خواهد داد، همه سرگذشتت را از او پرس و گزارش را از او بخواه ، زیرا چه بسا درد دلہائی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت ، ولی اکنون می گوید و خدا هم داوری می فرماید و او بهترین داوراست ،

سلام بر شما سلام وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دل‌تنگ ، زیرا اگر از اینجا برگردم ، بواسطه دل‌تنگیم نیست و اگر بمانم بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده نباشد.

وای ، وای باز هم بردباری مبارکتر و خوش نماتر است اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشناسند و نبش کنند) اقامت و درنگ در اینجا را چون معتکفان ملازمت می نمودم و مانند زن بچه مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می کردم ، در برابر نظر خدا دخترت پنهان بخاک سپرده شد و حقش پایمال گشت و از ارش جلودگیری شد، با آنکه دیر زمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته بود، ای رسول خدا، شکایت من تنها بسوی خداست و بهترین دل‌داری از جانب تو است ای رسول خدا! (چون در مرگ تو صبر کردم یا برای گفتار تو درباره صبر)، درود خدا بر تو و سلام و رضوانش بر فاطمه باد.

3-مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : کی فاطمه را غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین من این مطلب را از گفته آن حضرت بزرگ شمردم و تعجب کردم فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم دل‌تنگ شدی ؟ عرض کردم : چنین است ، قربانت گردم . فرمود: دل‌تنگ مباش ، زیرا او صدیقه (معصوم) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد، مگر نمی دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.

4-امام باقر و امام صادق علیهماالسلام فرمودند: چون آن مردم کردند آنچه کردند، (در خانه اش را آتش زدند و علی علیه السلام را بمسجد بردند) فاطمه علیها سلام گریبان عمر را گرفت و او را پیش کشید، و فرمود: همانا بخدا ای پسر خطاب ! اگر من از رسیدن بلا به بی گناهان کراهت نداشتم ، می فهمیدی که خدا را سوگند می دادم و او را زود اجابت کننده می یافتی (یعنی من نفرین می کردم و بزودی بلا نازل می شد و ترا و بی گناهان را شامل می گشت ولی نمی خواهم بی گناهان به آتش تو بسوزند).

5- امام باقر علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام متولد شد، خدا بفرشته ای وحی کرد تا به زبان محمد صلی لله علیه و آله داد که او را فاطمه نام گذارد، سپس فرمود: من ترا (از جهل باز گرفتم و) بعلم پیوستم (با علم از شیر باز گرفتم) و از خون حیض باز گرفتم، آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که خدا او را با علم از شیر و از خون حیض در عالم میثاق باز گرفت.

6- پیغمبر صلی لله علیه و آله به فاطمه علیهما السلام فرمود: برخیز و آن سینی را بیرون آر، او برخاست و سینی ئی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود، پیغمبر صلی لله علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و حسین 13 روز از آن می خوردند، سپس ام ایمن حسین علیه السلام را دید چیزی (از آن نان و گوشت) با خود دارد، باو گفت: این از کجاست؟ فرمود: چند روز است که ما این غذا را می خوریم، ام ایمن نزد فاطمه آمد و گفت: ای فاطمه! هر چه ام ایمن دارد، به فاطمه و فرزندانش متعلق است، اما فاطمه هر چه دارد به ام ایمن از آن چیزی نمی رسد؟ فاطمه قدری از آن را برای او آورد و ام ایمن از آن بخورد و غذای آن سینی تمام شد، پیغمبر به او فرمود. اگر به ام ایمن نمی خوراندی تا روز قیامت تو و ذریه تو از آن می خوردند،

7- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی لله علیه و آله نشسته بود که فرشته ای که 24 چهره داشت وارد شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: محبوبم جبرئیل! من تو را هیچگاه به این صورت ندیده ام، فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، ای محمد! مرا خدای عزوجل فرستاده تا نور را جفت نور گردانم، فرمود: که را با که؟ گفت: فاطمه را با علی، و چون فرشته پشت گردانید، میان دو شانه اش نوشته بود: محمد رسول خداست، علی وصی اوست. پیغمبر فرمود: از کی این جمله میان دو شانه تو نوشته شده؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از خلقت آدم.

8- احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع به قبر فاطمه علیها السلام پرسیدم، فرمود: در خانه خود بخاک سپرده شد، سپس چون بنی امیه مسجد را توسعه دادند جزء مسجد شد.

شرح_ در باره موضع قبر فاطمه علیها السلام سه قولست: 1 در بقیع 2 در روضه (میان قبر و منبر پیغمبر صلی لله علیه و آله) 3 در خانه خود فاطمه علیها السلام.

مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: قول اخیر که از این روایت استفاده می شود صحیح ترین اقوالست، زیرا اخبار بسیاری بدین مضمون وارد شده و من آنها را در کتاب بحار ذکر نموده ام.

9- امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای فاطمه نمی آفرید، در روی زمین، از آدم گرفته تا هر بشری بعد از او همسری برای او نبود.

زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما

حسن بن علی علیهما السلام در ماه رمضان در سال جنگ بدر که 2 سال بعد از هجرت است متولد گشت و روایت شده که او در سال سوم هجری متولد شد و در آخر ماه صفر سال 49 هجری وفات یافت و هنگام وفات 47 سال و چند ماه داشت و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی لله علیه و آله است.

1- امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات امام حسن علیه السلام در رسید، گریه کرد، به او عرض شد، پسر پیغمبر! گریه می کنی: در صورتی که نزد رسول خدا چنان مقامی داری؟! و پیغمبر درباره تو چنین و چنان فرموده، و بیست بار پیاده به حج رفته ای، و سه بار تمام دارائیت را نصف کرده ئی حتی کفشت را (و در راه خدا بفقرا داده ئی). فرمود: من تنها برای دو مطلب می گریم: بیم موقف (حساب روز قیامت یا از بیم خدا) و از جدائی دوستان.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام چهل و هفت ساله بود که وفات کرد و در سال 50 هجری بود و 40 سال بعد از پیغمبر زندگی کرد.

3- ابوبکر حضرمی گوید: جعده دختر اشعث بن قیس کندی بحسن بن علی علیهما السلام و کنیز آن حضرت زهر داد، اما کنیزک زهر را قی کرد و اما امام حسن علیه السلام زهر در شکمش ماند و آماس کرد و در گذشت.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام در یکی از سفره های عمره اش همراه مردی از اولاد زبیر بود که به امامتش معتقد بود، در یکی از آبگاهها، زیر درخت خرماى خشکی که از تشنگی خشک شده بود، فرود آمدند، در زیر آن درخت فرشی برای امام حسن انداختند و در برابرش فرشی برای زبیری، زیر درخت خرماى دیگری، زبیری سر بالا کرد و گفت: اگر این درخت خرماى تازه می داشت از آن می خوردم، امام حسن فرمود: خرما میل داری؟ زبیری گفت: آری، حضرت دست به سوی آسمان برداشت و دعا کرد به سخنی که من آن را نفهمیدم، پس درخت سبز شد و بحال خود برگشت و برگ و خرما برآورد، ساریانی که مرکوب از او کرایه کرده بودند، گفت: بخدا، این جادو است، امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، جادو نیست،

بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر است ، پس به سوی درخت بالا رفتند و هر چه خرما داشت چیدند و آنها را کفایت کرد.

5- امام حسن علیه السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغربست ، گرد آنها دیواری از آهن است و هر یک از آنها یک میلیون در دارد و در آنجا هفتاد میلیون لغت است ، تکلم هر لغتی بر خلاف لغت دیگر است و من همه آن لغات و آنچه در آن دو شهر و میان آنهاست می دانم و بر آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست .

شرح_ این روایت از جمله روایاتی است که اگر از لحاظ سند خدشه و اشکالی نداشته باشد، باید علم آن را به خود امام ارجاع داد و نسبت به آن سکوت کرد و تصدیق اجمالی نمود. شارح مقاصد از قول یکی از قدماء این دو شهر را در عالم مثل و واسطه میان عالم محسوس و معقول دانسته که نه لطافت مجردات را دارند و نه کثافت مادیات را و موجودات آن ، عالم را به عکس در آینه و صورت خیالی و نقش در آب و هوا تنظیر و تشبیه کرده و معاد جسمانی را بر این پایه مبتنی دانسته است . مرحوم مجلسی (رحمه الله علیه) پس از آنکه کلام او را به تفصیل بیان می کند می گوید: ((و هذه الکلمات شبيهة بالخرافات و تصحيح النصوص و آلیات لایحتاج الی ارتکاب هذه التکلفات والله يعلم حقایق العوالم و الموجودات .)) (نگارنده اعتقاد دارد که این کلام امام علیه السلام کنایه از دو خلقت جن و انس است و مقصود از دیوار آهنین عدم ارتباط بین این خلائق صاحب اختیار به امر ذات اقدس الهی است و کثرت لغات دلالت بر عظمت خلقت این موجودات دارد و باقی حدیث دلالت بر علم و امامت ایشان بر آن موجودات به اذن الهی است که تسری می یابد تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)

6- امام صادق علیه السلام فرمود: سالی حسن بن علی علیهما السلام پیاده به مکه رفت و پاهایش آماس کرد، یکی از غلامانش عرض کرد: اگر سوار شوی این آماس فرو نشیند، فرمود: نه ، وقتی به این منزل رسیدیم ، سیاه پوستی پیش تو آید و روغنی همراه دارد، تو از او بخر و چانه زن ، غلام عرض کرد: پدر و مادرم قربانت : ما به هیچ منزلی وارد نشدیم که کسی آنجا باشد و این دوا را بفروشد، فرمود: چرا آن مرد در جلو تو است نزدیک آن منزل ، پس یک میل (2 کیلومتر) راه رفتند، آن سیاه پوست پیدا شد.

امام حسن علیه السلام به غلامش فرمود: نزد این مرد برو و آن روغن را از او بگیر و بهایش را باو بده ، سیاه پوست گفت : ای غلام این روغن را برای که می خواهی ؟ گفت : برای حسن بن علی علیهما السلام گفت : مرا هم نزد او ببر، پس به راه افتاد و او را خدمتش آورد، او به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم قربانت ، من نمی دانستم که شما به این روغن احتیاج داری ، اجازه بفرمائید بهایش را بگیرم ، زیرا من غلام شما هستم

، ولی از خدا بخواهید که بمن پسری سالم (بدون نقص) که دوست شما اهل بیت باشد روزی کند. زیرا من وقتی از نزد همسرم آمدم که درد زائیدن داشت، حضرت فرمود: به منزلت برو که خدا پسری بتو عطا فرموده و او از شیعیان ماست.

زندگی حسین بن علی علیهما السلام

حسین بن علی علیهما السلام در سال سوم هجری متولد شد و در ماه محرم سال 61 هجری درگذشت و 57 سال و چند ماه داشت، عبیدالله بن زیاد لعنه الله در زمان خلافت یزید بن معاویه لعنه الله وقتی که حاکم کوفه بود آن حضرت را شهید کرد، و فرمانده لشکری که با او جنگید و او را کشت عمر بن سعد لعنه الله بود و در کربلا در روز دوشنبه دهم محرم اتفاق افتاد، مادر آن حضرت فاطمه دختر پیغمبر صلی لله علیه و آله است:

1- امام صادق علیه السلام فرمود: حسین بن علی علیهما السلام در روز عاشورا بدرود زندگی گفت و 57 سال داشت.

2- و فرمود: میان حسن و حسین علیهما السلام یک ظهر فاصله شد و فاصله میان تولدشان 6 ماه و ده روز بود.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام به حسین آبستن شد، جبرئیل نزد پیغمبر صلی لله علیه و آله آمد و عرض کرد: همانا فاطمه علیها السلام پسری خواهد زائید که امت او را بعد از تو می کشند، چون فاطمه به حسین علیه السلام آبستن شد خوشحال نبود، و چون زائیده از زائیدنش هم خوشحال نبود سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا مادری دیده نشده که پسری به زاید و خوشحال نباشد، ولی فاطمه خوشحال نبود، زیرا دانست که او کشته خواهد شد، و این آیه درباره او نازل شد ((ما انسان را به نیکی نمودن نسبت به پدر و مادرش سفارش نموده ایم، مادرش او را به ناخوشی باردار شد و بناخوشی زائید و بار داشتن و از شیر گرفتنش سی ماه بود 15 سوره 46)).

4- امام صادق علیه السلام فرمود: چون کار حسین چنان شد که شد (اصحاب و جوانهایش کشته شدند و خودش تنها ماند) فرشتگان به سوی خدا شیون و گریه برداشتند و گفتند: با حسین برگزیده و پسر پیغمبر چنین رفتار کنند؟ پس خدا شبیح و سایه حضرت قائم علیه السلام را به آنها نمود و فرمود: با این انتقام او را می گیرم.

5- امام باقر علیه السلام فرمود، چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند، او دیدار خدا را انتخاب کرد.

زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام

علی بن الحسین علیهما السلام در سال 38 متولد شد و در سال 95 در گذشت و 57 سال داشت و مادرش سلامه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو پرویز است. و یزدگرد آخرین سلطان فارس است (قبل از اسلام).

1- امام باقر علیه السلام فرمود: چون دختر یزدگرد نزد عمر آوردند، دوشیزگان مدینه برای تماشای او سر می کشیدند، و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت (کنایه از اینکه اهل مسجد از قیافه و جمال آن دختر شادمان و متعجب گشتند) عمر به او نگریست، دختر رخسار خود را پوشید و گفت: اق بیروح یادا هرمز (وای، روزگار هرمز سیاه شد) عمر گفت: این دختر مرا ناسزا می گوید؟! و بدو متوجه شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: تو این حق را نداری، به او اختیار ده که خودش مردی از مسلمین را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن. (مهرش را از سهم بیت المال آن مرد حساب کن) عمر به او اختیار داد، دختر بیامد و دست خود را روی سر حسین علیه السلام گذاشت امیرالمؤمنین علیه السلام با او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهانشاه، حضرت فرمود، بلکه شهربانویه باشد ((امیرالمؤمنین علیه السلام با این جمله اسم او را تغییر داده و یا انتخاب این اسم را به او تلقین فرموده و یا به او فرموده که تو دو نام داری و شهربانویه از جهانشاه بهتر است)).

سپس به حسین فرمود: ای ابا عبدالله! از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد شود و علی بن الحسین از او متولد گشت، و علی بن الحسین علیهما السلام را ابن الخیرتین ((پسر دو برگزیده)) می گفتند، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده که ابوالاسود دثلی درباره آن حضرت شعری بدین مضمون سروده است:

پسری که از یک سو به هاشم و یک سو به شاه کسری می رسد گرامیترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند.

توضیح_ در عرب رسم بود که کودکانی را که موجب شگفت مردم بودند و بر کودکان دیگر شرافت و فضیلت داشتند. برای دفع چشم زخم ، بازوبندی به آنها می بستند.

2- زراره گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام ماده شتری داشت که 22 سفر بر او حج رفته بود و یک تازیانه به او نزده بود، پس از وفات آن حضرت ، ما بی خبر بودیم که ناگاه یکی از خدمتکاران یا غلامان آمد و گفت : ماده شتر از خانه بیرون رفته و بر سر قبر علی بن الحسین زانو زده ، گردنش را به قبر می مالد و می نالد، با وجود آنکه هنوز قبر را ندیده بود، من گفتم : خود را باورسانید، خود را باورسانید، و پیش از آنکه مردم او را ببینند و آگاه شوند نزد منس آرید.

توضیح_ چون ظهور این گونه معجزات موجب شدت عداوت و تحریک دشمنان و مخالفین می گشت حضرت باقر علیه السلام از نظر تقیه دستور داد بزودی آن شتر را به خانه برگردانند.

3- امام باقر علیه السلام فرمود: چون پدرم علی بن الحسین علیهما السلام وفات کرد، ماده شترش از چراگاه آمد و گردن خود را روی قبر گذاشت و در خاک غلطید، من دستور دادم او را بچراگاهش برگردانند، و پدرم بر آن شتر بحج و عمره می رفت و هرگز باو تازیانه ای نزده بود، کجا چون پدر و مادر او یافت شود (یعنی کسی که پدر و مادر شریف و اصیلی مانند امام حسین علیه السلام و شهر بانو داشته باشد باید چنین باشد).

4- امام صادق علیه السلام فرمود: چون شبی رسید که علی بن الحسین علیهما السلام در آن وعده (در گذشت دارفانی را) داشت ، به محمد علیه السلام فرمود: پسر جانم ! برایم آب وضوئی بیاور، من برخاستم و آب وضوئی برایش آوردم فرمود: این را نمی خواهم ، زیرا در آن مرداریست ، من رفتم و چراغ آوردم ، دیدم موش مرده ئی در آن افتاده است ، آب وضوی دیگری برایش آوردم ، فرمود: پسر جان ! این همان شبی است که مرا وعده داده اند و سفارش کرد که برای شترش اصطبلی ساخته شود و علفه اش آماده شود سپس خودم در آنجایش بردم ، چیزی نگذشت که شتر بیرون آمد و بر سر قبر رفت و گردن روی آن نهاد و ناله کرد و دیدگانش پر از اشک شد.

نزد محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) آمدند و گفتند: شتر از اصطبل خارج شده است ، حضرت نزدش آمد و فرمود: اکنون خاموش باش و برخیز بارک الله بتو، شتر برنخاست ، و آن شتری بود که علی ابن الحسین علیهما السلام در سفر مکه بر آن سوار می شد و تازیانه را بر پالانش می بست ولی او را نمی زد تا به مدینه می رسید، و نیز علی بن الحسین علیهما السلام در شبهای تار بیرون می آمد و انباری را که در آن کیسه های درهم و دینار بود بدوش می گرفت و خانه به خانه در می زد و هر کس بیرون می

آمد باو عطا می کرد، چون آن حضرت وفات کرد و به مردم آن عطا نرسید، دانستند که علی بن الحسین علیه السلام آن کار می کرده است .

5- حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: چون وفات علی بن الحسین علیهما السلام فرا رسید، بیهوش شد، و سپس دیده باز کرد و سوره اذا وقعت الواقعة و انا فتحنا را قرائت کرد و فرمود: ((سپاس خدا را که وعده خود را با ما وفا کرد و زمین را به ارث ما داد که در بهشت، هر جا خواهیم جا گیریم، چه نیک است پاداش اهل عمل 74 سوره 39)) و همان ساعت قبض روح شد و چیز دیگری نفرمود.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام در 57 سالگی بسال 95 هجری وفات یافت، و بعد از حسین علیه السلام 35 سال زندگی کرد. (نگارنده گوید تو نگو 35 سال حیات داشت بلکه بگو 35 سال در نهایت غم و غصه و زجر و شکنجه از غوغای کربلا بر سر آورد الا لعنت الله علیه ظالمین و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

زندگانی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام

حضرت ابجعفر (امام باقر) علیه السلام در سال 57 متولد شد و بسال 114 درگذشت و 57 سال داشت و در بقیع مدینه پهلوی قبر پدرش علی بن الحسین علیهما السلام مدفون گشت و مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابیطالب است علیهما السلام و علی ذریتهم الهادیه .

1- امام باقر علیه السلام فرمود: مادرم زیر دیواری نشسته بود که ناگاه شکاف خورد و صدای ریزش سختی بگوش رسید، مادرم با دست اشاره کرد و گفت: نه، بحق مصطفی، خدا بتو اجازه فرود آمدن ندهد، دیوار در هوا معلق، ایستاد تا مادرم از آنجا گذشت، سپس پدرم صد دینار از جانب او صدقه داد.

ابو الصباح گوید: روزی امام صادق علیه السلام از مادر پدرش یاد کرد و گفت: او صدیقه (بسیار راستگو، بود و در خاندان امام حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشد.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری آخرین کس از اصحاب پیغمبر صلی لله علیه و آله بود که زنده مانده بود و او مردی بود که تنها بما اهلبیت متوجه بود، در مسجد پیغمبر می نشست و عمامه سیاهی دور سر می بست و فریاد می زد: یا باقر العلم، یا باقر العلم! اهل مدینه می گفتند جابر هذیان می گوید، می گفت: نه بخدا من هذیان نمی گویم، بلکه من از پیغمبر صلی لله علیه و آله شنیدم می فرمود: تو بمردی از خاندان من می رسی که همنام و هم شمائل من است و علم را می شکافد و توضیح و تشریح می کند، این است سبب آنچه می گویم .

راوی گوید: روزی جابر از یکی از کوچه های مدینه که در آن مکتب خانه ئی بود می گذشت و محمد بن علی علیه السلام (برای کاری) آنجا بود (زیرا در هیچ روایت و تاریخی نرسیده که امام برای دانش آموزی بمکتب رود) چون جابر نگاهش باو افتاد، گفت: ای پسر پیش بیا، آمد، سپس گفت: بر گرد، او برگشت، جابر گفت: سوگند بآنکه جانم در دست اوست که شمائل این پسر شمائل پیغمبر است، ای پسر اسم تو چیست؟ گفت اسمم محمد بن علی بن الحسین است، جابر بسویش رفت و سرش را بوسید و می گفت: پدر و مادرم بقریانت، پدرت رسول خدا صلی لله علیه و آله سلامت می رساند و چنین می گفت.

محمد بن علی بن الحسین هراسان بسوی پدر آمد و گزارش را بیان کرد، زین العابدین علیه السلام فرمود: پسر جان، راستی جابر چنین کاری کرد؟ گفت آری، فرمود: پسر جان در خانه بنشین (زیرا او برخلاف تقیه رفتار کرد، چون دشمنان و مخالفین ترا خواهند شناخت و منزلت و کرامت ترا نزد خدا و پیغمبر خواهند دانست، و بر تو حسد خواهند برد) سپس جابر در هر بامداد و پسین خدمتش می رفت، اهل مدینه می گفتند، شگفتا از جابر که در هر بامداد و پسین نزد این کودک می رود، در صورتی که او آخرین کس از اصحاب رسول خدا صلی لله علیه و آله است! چیزی نگذشت که علی بن الحسین علیه السلام درگشت. آنگاه محمد بن علی با احترام مجالست جابر با پیغمبر صلی لله علیه و آله نزدش می رفت و می نشست و از خدای تبارک و تعالی برای آنها حدیث می کرد، اهل مدینه گفتند: ما جسورتر از این را ندیده ایم (زیرا با این کودکی از جانب خدا حدیث می گوید) چون دید چنین می گویند، از پیغمبر صلی لله علیه و آله حدیث گفت، اهل مدینه گفتند: ما دروغگوتر از این مرد را هرگز ندیده ایم، از کسی بما حدیث می کند که او را ندیده است، چون دید چنین می گویند از جابر بن عبدالله حدیثان گفت، آنگاه تصدیقش کردند، در صورتی که جابر خدمت او می آمد و از او دانش می آموخت.

3- ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: شما وارث انبیاء بود و هر چه آنها می دانستند می دانست؟ فرمود: آری، عرض کردم شما می توانید مرده را زنده کنید و کور مادرزاد و بیس را معالجه کنید؟ فرمود: آری باذن خدا. سپس فرمود: ابا محمد! پیش بیا. من نزدیکش رفتم، آن حضرت دست بچهره و دیده من مالید که من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و هر چه در شهر بود دیدم، آنگاه بمن فرمود: می خواهی که اینچنین باشی و در روز قیامت در سود و زیان با مردم شریک باشی، یا آنکه بحال اول برگردی و یکسر به بهشت روی؟ گفتم: می خواهم چنانکه بودم بر گردم، باز دست بچشم من کشید و بحال اول برگشتم. سپس من این حدیث را بابن ابی عمیر گفتم، او گفت: من گواهی دهم که این موضوع درست است، چنانکه روز روشن درست است.

4- محمد بن مسلم گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یک جفت قمری آمدند و روی دیوار نشسته طبق مرسوم خود بانگ می کردند، و امام باقر علیه السلام ساعتی به آنها پاسخ می گفت، سپس آماده پریدن گشتند، و چون روی دیوار دیگری پریدند، قمری نر یکساعت بر قمری ماده بانگ می کرد، سپس آماده پریدن شدند، من عرض کردم: قربانت گردم، داستان این پرندگان چه بود؟ فرمود: ای پسر مسلم هر پرنده و چاپار و جاننداری را که خدا آفریده است نسبت بما شنواتر و فرمانبردارتر از انسانست، این قمری بماده خود بدگمان شده و او سوگند یاد کرده بود که خلاف نکرده است و گفته بود بدآوری محمد بن علی راضی هستی؟ پس هر دو بدآوری من راضی گشته و من بقمری نر گفتم: که نسبت بماده خود ستم کرده ئی او تصدیقش کرد.

5- ابوبکر حضرمی گوید: چون امام باقر علیه السلام را بشام سوی هشام بن عبدالملک بردند، و بدربارش رسید، هشام به اصحاب خود و حضار مجلس که از بنی امیه بودند، گفت: چون دیدید من محمد ابن علی را توییح کردم و ساکت شدم. شما یک به یک به او رو آورید و توییحش کنید، سپس بحضرت اجازه ورود داد.

چون امام باقر علیه السلام وارد شد، با دست به همگان اشاره کرد و فرمود: السلام علیکم همگان را مشمول سلام خود ساخت و بنشست. چون بهشام بعنوان خلافت سلام نکرد، و بی اجازه نشست کینه و خشم او افزون گشت، پس با او رو آورد و توییح می کرد، از جمله سخنانش این بود:

ای محمد بن علی همیشه مردی از شما خاندان میان مسلمین اختلاف انداخته و آنها را بسوی خود دعوت کرده و از روی بیخردی و کم دانشی گمان کرده که او امامست. هر چه دلش خواست آنحضرت را توییح کرد، چون او خاموش شد، حاضران یکی پس از دیگری تا نفر آخر بحضرت رو آوردند و توییح می کردند. چون همگی ساکت شدند، حضرت برخاست و فرمود:

ای مردم بکجا می روید و شیطان می خواهد شما را بکجا اندازد؟! خدا بوسیله ما خانواده پیشینیان شما را هدایت کرد و پسینیان شما هم از برکت ما (هدایتشان) پایان یابد (یعنی در زمان ظهور امام قائم علیه السلام) اگر شما سلطنتی شتابان و زودگذر دارید، ما سلطنتی دیررس و جاودان داریم که بعد از سلطنت ما سلطنتی نباشد، زیرا ما اهل پایان و انجامیم، و خدای عزوجل می فرماید: ((سرانجام از آن پرهیزگارانست 125 سوره 7)).

هشام دستور داد حضرت را بزندان برند، چون بزندان رفت، با زندانیان سخن می گفت، همه زندانیان از جان و دل سخنش را پذیرفته، باو دل دادند، زندانبان نزد هشام آمد و گفت: یا

امیرالمؤمنین من از اهل شام بر تو هراسانم و می ترسم که ترا از این مقام عزل کنند، سپس گزارش را باو گفت .

هشام دستور داد آن حضرت و اصحابش را بر استر نشانده بمدینه برگردانند و فرمان داد که در بین راه بازارها را بروی آنها ببندند و از خوراک و آشامیدنی جلوگیری کنند (مقصودش از این دستورها توهین و توییح آن حضرت بود) پس سه روز راه رفتند و هیچگونه خوراک و آشامیدنی بدست نیاوردند، تا آنکه بشهر مدین (شهر شعیب پیغمبر) رسیدند، مردم در شهر را بروی آنها بستند، اصحاب حضرت از گرسنگی و تشنگی باو شکایت بردند.

امام علیه السلام بر کوهی که بآنها مشرف بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود: ای اهل شهری که مردمش ستمکارند، من بقیه اللهم و خدا می فرماید: ((بقیت الله برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و من نگهبان شما نیستم . 86 سوره 11))

در میان آن مردم شیخی سالخورده بود، نزد مردم شهر آمد و گفت : ای قوم! بخدا که این ندا، مانند دعوت شعیب پیغمبر است ، اگر در بازارها را بروی این مرد باز نکنید، از بالای سر و زیر پا گرفتار شوید، این بار مرا تصدیق کنید و فرمانبرید، و در آینده تکذیب کنید. من خیر خواه شمایم . مردم شتاب کردند و بازارها را بروی حضرت و اصحابش گشودند، خبر آن شیخ بهشام بن عبدالملک رسید، دنبالش فرستاد و او را برد و کسی ندانست که کارش بکجا رسید.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: محمد بن علی باقر در 57 سالگی بسال 114 در گذشت و بعد از علی بن الحسین علیهما السلام 19 سال و 2 ماه زندگی کرد،

زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام

امام صادق علیه السلام در سال 83 متولد شد و در ماه شوال سال 148 در گذشت و 65 سال داشت و در قبرستان بقیع که پدرش و جدش و حسن بن علی علیهم السلام مدفون بودند. بخاک سپرده شد، مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است .

1- امام صادق علیه السلام فرمود: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از موثقین اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام بودند، و مادر من (دختر همین قاسم) با ایمان و تقوی و نیکوکار بود و خدا هم نیکوکاران را دوست دارد.

مادرم گفت که پدرم باو فرمود: ای ام فروه! من در هر شبانه روز هزار بار برای گنهکاران از شیعیانم خدا را می خواهم (و آمرزش می خواهم) زیرا ما با دانائی بثواب و پاداش بر مصیباتی که بما وارد می شود صبر می کنیم ولی آنها بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

توضیح_یعنی ما می دانیم و یقین داریم که بلاها و مصیباتی که بر ما وارد می شود در برابر چشم خداست و او از همه آنها آگاه و مطلع است و دقیقاً بحساب آنها رسیدگی می کند و انتقام ما را می گیرد و پاداش بزرگ ما را عنایت می کند، از این رو سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام چون در روز عاشورا کودک شیر خوارش را هدف تیر ساختند، فرمود: هون منازل بی انه بعین الله یعنی هر مصیبتی که بر من می رسد

2-مفضل بن عمر گوید: ابو جعفر منصور (خلیفه عباسی) بحسن بن زید که از طرف او والی مکه و مدینه بود، پیغام داد که: خانه جعفر بن محمد را بسوزان، او بخانه امام آتش افکند و بدر خانه و راه رو سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش گام برداشته راه می رفت و می فرمود: منم پسر اعراق الثری منم پسر ابراهیم خلیل الله (که آتش نمرود بر او سرد و سلامت گشت). توضیح_اعراق الثری بمعنی ریشه های در زمین است و آن لقب اسماعیل پیغمبر است و شاید جهتش این است که اولاد اسماعیل مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده شدند و افتخار امام صادق علیه السلام باو از این نظر است که او فرزند شریف و گرامی جناب ابراهیم است.

3-رفید غلام یزیدبن عمروبن هبیره گوید: ابن هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد من از او گریختم و بامام صادق علیه السلام پناهنده شدم و گزارش خود را به حضرت بیان کردم، امام به من فرمود: برو او را از جانب من سلام برسان و به او بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، با خشم خود به او آسیبی مرسان، به حضرت عرض کردم: قربانت گردم او اهل شامست و عقیده پلید دارد، فرمود: چنانکه بتو می گویم نزدش برو، من راه را در پیش گرفتم: چون به بیابانی رسیدم، مرد عربی به من رو آورد و گفت کجا می روی؟ من چهره مردی که کشته شود در تو می بینم، آنگاه گفت: دستت را بیرون کن، چون بیرون کردم، گفت: دست مردی است که کشته می شود، سپس گفت: پایت را نشان ده، چون نشان دادم، گفت پای مردی است که کشته می شود، باز گفت: تنت را ببینم، چون تنم را دید، گفت: تن مردی است که کشته شود آنگاه گفت: زیانت را بیرون کن

، چون بیرون آوردم ، گفت : برو که باکی بر تو نیست ، زیرا در زبان تو پیغامی است که اگر آن را بکوههای استوار رسانی ، مطیع تو شوند .

پس بیامدم تا در خانه ابن هبیره رسیدم ، اجازه خواستم ، چون وارد شدم : گفت : خیانتکار با پای خود نزد تو آمد . غلام ! زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور ، دستور داد شانه و سر مرا بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم بزند .

من گفتم : ای امیر! تو که با جبر و زور ، بر من دست نیافتی ، بلکه با پای خود پیش تو آمدم ، من پیغامی دارم که می خواهم بتو باز گویم ، سپس خود دانی ، گفت بگو: گفتم مجلس را خلوت کن ، او بحاضرین دستور داد بیرون رفتند ، گفتم : جعفر بن محمد بتو سلام می رساند و می گوید: من غلامت رفید را پناه دادم ، با خشم خود به او آسیبی مرسان ، گفت : ترا بخدا جعفر بن محمد بتو چنین گفت و به من سلام رسانید؟! من برایش قسم خوردم ، او تا سه بار سخش را تکرار کرد .

سپس شانه های مرا باز کرد و گفت ، من باین قناعت نمی کنم و از تو خرسند نمی شوم ، جز اینکه همان کار که با تو کردم با من بکنی ، گفتم : دست من باین کار دراز نمی شود و بخود اجازه نمی دهم ، گفت : بخدا که من جز بآن قانع نشوم ، پس من هم چنانکه بسرم آورد ، بسرش آوردم ، و بازش کردم ، او مهر خود را به من داد و گفت : تو اختیاردار کارهای من هستی ، هر گونه خواهی رفتار کن .

4- یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابوسلمه سراج و حسین بن ثویر بن ابی فاخته نزد امام صادق علیه السلام بودند ، حضرت فرمود: خزانه های زمین و کلیدهایش نزد ماست ، اگر من بخواهم با یک پایم بزمین اشاره کنم و بگویم هر چه طلا داری بیرون بیاور بیرون آورد . آنگاه با یک پایش اشاره کرد و روی زمین خطی کشید زمین شکافته شد ، سپس با دست اشاره کرد و شمش طلائی باندازه یکجوب بیرون آورد و فرمود خوب بنگرید ، چون نگاه کردیم ، شمشهای بسیاری روی هم دیدیم که می درخشید ، یکی از ما به حضرت عرض کرد: قربانت ، بشما چه چیزها عطا شده ؟ در صورتی که شیعیان محتاجند؟! فرمود: همانا خدا دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع کند و آنها را ببهشت پر نعمت در آورد ، و دشمن ما را بدوزخ برد .

5- ابو بصیر گوید: من همسایه ای داشتم که پیر و سلطانی بود و (از راه رشوه و غصب و حرام) مالی بدست آورده بود ، مجلسی برای زنان آوازه خوان آماده می ساخت و همگی نزدش انجمن می کردند ، خودش هم می نوشید . من بارها بخودش شکایت کردم و گله کردم ، ولی او دست برنداشت ، چون پافشاری زیاد کردم ، به من گفت : من مردی گرفتارم و تو مردی هستی برکنار و یا عافیت ، اگر حال مرا بصاحبیت (امام صادق علیه السلام) عرضه کنی ، امیدوارم خدا مرا هم بوسیله تو نجات بخشد ، گفتار او

در دلم تأثیر کرد، چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم، حضرت به من فرمود: چون بکوفه باز گردی، نزد تو آید به او بگو جعفر بن محمد گوید: تو آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای او ضمانت می کنم.

چون بکوفه باز گشتم، او و دیگران نزد من آمدند، من او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد آنگاه به او گفتم: ای مرد من حال ترا به حضرت ابی عبدالله، جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام عرض کردم به من فرمود: چون بکوفه باز گشتی نزد تو آید، به او بگو جعفر بن محمد می گوید: آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت می کنم، او گریست و گفت: ترا بخدا امام صادق علیه السلام بتو چنین گفت؟ من سوگند یاد کردم که او به من چنین گفت، گفت ترا بس است (یعنی همین اندازه بر عهده تو بود و باقی بر عهده من) سپس برفت و بعد از چند روز نزد من فرستاد و مرا بخواست، چون برفتم دیدم پشت در خانه خود برهنه نشسته است، به من گفت: ابا بصیر! هر چه در منزل داشتم بیرون کردم (بصاحبانش رسانیدم و در راه خدا دادم حتی لباسهایم را) و اکنون چنانم که می بینی.

ابو بصیر گوید: من نزد دوستانم رفتم و پوشاکی برایش گرد آوردم، چند روز دیگر گذشت، دنبال فرستاد که من بیمارم، نزد من بیا، من نزدش رفتم و برای معالجه او در رفت و آمد بودم تا مرگش فرا رسید، برای ما وفا کرد (امام صادق علیه السلام بضمانت خود وفا کرد) و سپس در گذشت رحمت خدا بر او باد.

چون حج گزاردم نزد امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه خواستم، چون خدمتش رفتم، هنوز یک پایم در صحن خانه و یک پایم در راه رو بود که از داخل اتاق بی آنکه چیزی بگویم، فرمود: ای ابا بصیر اما برای رفیقت وفا کردیم. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند اگر بر چگونگی این احادیث نظر نمایی پس به احادیثی برخورد می نمایی که قلب و اشک چشمان تو بر حقیقت آن گواهی می دهد و این حدیث از جمله آن احادیث است)

6-صفوان بن یحیی گوید: جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: می دانی سبب وارد شدن ما در مذهب تشیع و شناسائی ما بآن چه بود، با آنکه نزد ما هیچ یادی از آن نبود و بآنچه مردم (شیعیان) داشتند، ما معرفت نداشتیم؟ گفتم: داستانش چیست؟ گفت: ابو جعفر ابوالدوانیق (یعنی منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی ودانق یکدانگ درهم است که تقریباً یک پیشیز می شود و آن لقب را مردم از نظر خست و بخلش به او دادند، زیرا برای کندن نهر کوفه از مردم سری یکدانق گرفت) پیدرم ابو محمد بن اشعث گفت: ای محمد! مردی خردمند برایم بگو که بتواند از جانب من پرداخت کند. پددم گفت: او را برایت یافته ام او فلان شخص پسر مهاجر است که دانی من است، گفت: نزد منش بیاور، من دائیم را نزد او بردم، ابو جعفر به او گفت: ای پسر مهاجر! این پول را بگیر و بمدینه بر، نزد عبدالله بن حسن

بن حسن و جماعتی از خاندانش که جعفر بن محمد همه میان آنهاست، و آنها بگو: من مردی غریب و از اهل خراسانم که گروهی از شیعیان شما در آنجا بودند و این پول را برای شما فرستاده اند، و به هر یک از آنها پول بده و چنین و چنان شرط کن (یعنی بگو بشرط اینکه بر خلیفه بشورید و قیام کنید، ما پشتیبان شما هستیم و نظیر این سخنان) چون پولها را گرفتند، بگو من فرستاده و پیغام آورم، دوست دارم رسیدی از دستخط شما داشته باشم.

پسر مهاجر پولها را گرفت و بمدینه رفت، سپس نزد ابوالدوانیق باز گشت، محمد بن اشعث هم نزد او بود خلیفه گفت: چه خبر آوردی؟ گفت: نزد آنها رفتم (و پولها را پرداختم) این رسیدهایی است که بخط خودشان نوشته اند، غیر از جعفر بن محمد که من نزدش رفتم، او در مسجد پیغمبر صلی لله علیه و آله نماز می گزارد پشت سرش نشستم و گفتم هستم تا نمازش را تمام کند، آنگاه آنچه باصحابش گفتم، به او باز خواهم گفت، او شتاب کرد و نمازش را پایان رسانید و متوجه من شد و فرمود: ای مرد! از خدا پروا کن و اهل بیت محمد را مفریب که آنها بدولت بنی مروان سابقه نزدیکی دارند و (چون از آنها ستم بسیار دیده اند) همگی محتاج و نیازمندند (پول ترا قبول می کنند و گرفتار می شوند) من گفتم: موضوع چیست؟ اءصلحک الله؟ او سرش را نزدیک من آورد و آنچه میان من و تو رفته بود، باز گفت، مثل اینکه سومی ما بوده.

ابو جعفر دوانیقی گفت: ای پسر مهاجر! هیچ اهل بیت پیغمبری نباشد، جز آنکه محدثی در میان آنهاست، محدث خاندان ما در این زمان جعفر بن محمد است. این بود دلیلی که سبب عقیده ما باین مذهب (تشیع) گشت. (راجع بمعنی محدث بحديث 703 707 رجوع شود). (پس نظر نگارنده در این فراز یعنی تعبیر منصور ملعون آن بوده است که اهل بیت به واسطه ی الهام غیبی بر حقایق امور واقف می شوند و مقصود او از محدث آن نیست که بیان شده است.)

7- ابوبصیر گوید: ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام در 65 سالگی به سال 148 در گذشت و بعد از امام باقر علیه السلام 24 سال زندگی کرد.

8- یونس بن یعقوب گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: من پدرم را در دو جامه شطوی که لباس احرامش بود و نیز با یکی از پیراهنهای خودش و عمامه علی بن الحسین علیه السلام و برده ای که آن را به چهل دینار خریده بود کفن کردم. توضیح شطا نام قریه ایست نزدیک مصر که پارچه هائی را که در آنجا می بافند شطوی می نامند و برد (بضم باء) پارچه راهی بود که به دوش می انداختند و نوع خویش را در یمن می بافته اند.

زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به سال 128 و بقولی در 129 در ابواء (منزلی است میان مکه و مدینه) متولد شد و در ششم ماه رجب سال 183 به سن 54 سالگی در گذشت، وفاتش در بغداد. در زندان سندی بن شاهک بوده و هارون الرشید آن حضرت را در بیستم شوال سال 179 از مدینه بیرون کرد، و هارون در ماه رمضان زمانی که از عمره باز می گشت و امام نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد، باز او را به بغداد فرستاد و نزد سندی بن شاهک زندانی کرد، آن حضرت در زندان سندی در بغداد در گذشت و در قبرستان قریش به خاک سپرده شد. مادرش ام ولد و نامش حمیده بود.

1- پدر عیسی بن عبدالرحمن گوید: ابن عکاشه خدمت امام باقر علیه السلام آمد و امام صادق علیه السلام نزدش ایستاده بود، قدری انگور برایش آوردند، حضرت فرمود: پیرمرد سالخورده و کودک خردسال انگور را دانه دانه می خورد و کسی که می ترسد سیر نشود، سه و چهار دانه می خوردند و تو دو دانه دو دانه بخور که مستحب است.

سپس ابن عکاشه به امام باقر علیه السلام عرض کرد: چرا برای ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) زن نمی گیری؟ او که به سن ازدواج رسیده است.

امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه پول سر به مهری بود، فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می آید و در دار میمون منزل می کند با این که کیسه پول، دختری برده برایش می خریم، مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم، بما فرمود: می خواهید بشما خبر دهم از آن برده فروشی که بشما گفتم، آمده است؟ بروید و با این کیسه پول از او دختری بخرید.

ما نزد برده فروش آمدیم: او گفت: هر چه داشتم فروختم مگر دو دخترک بیمار که یکی آنها از دیگری بهتر است (امید بهبودیش بیشتر است) گفتیم: آنها را بیاور تا ببینیم، چون آورد، گفتیم: این نیکوتر را (نزدیک بهبودی را) چند می فروشی؟ گفت به هفتاد اشرفی، گفتیم احسان کن (تخفیفی بده) گفت: از 70 اشرفی کمتر نمی دهم. گفتیم: او را به همین کیسه پول می خریم هر چه بود، ما نمی دانیم در آن چقدر است مردی که سر و ریش سفیدی داشت نزد او بود، گفت: باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت: باز نکنید زیرا اگر از 70 اشرفی دوجو (به وزن دو جو و یک شصتم دینار است) کمتر باشد نمی فرشم، پیرمرد گفت: نزدیک بیائید، ما نزدیکش رفتیم و مهر کسبه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم، بی کم و زیاد 70 اشرفی بود، دختر را تحویل گرفتیم و نزد امام باقر علیه السلام بردیم، جعفر علیه السلام نزدش ایستاده بود.

امام باقر علیه السلام سرگذشت ما را بخود ما خبر داد، سپس خدا را سپاس و ستایش کرد و به دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حمیده ، فرمود: حمیده باشی در دنیا و محموده ((ستوده و پسندیده)) باشی در آخرت، بگو بدانم دوشیزه هستی یا بیوه؟ گفت: دوشیزه ام ، فرمود: چگونه تو دوشیزه ئی ، در صورتی که هر دختری که دست برده فروشان افتد خرابش می کنند؟ دختر گفت: او نزد من می آمد و در وضعی که شوهر با زنش می نشیند می نشست ، ولی خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او مسلط می کرد و او را چندان سیلی میزد که از نزد من بر می خاست ، او چند بار با من چنین کرد و پیرمرد هم چند بار با او چنان کرد، سپس فرمود: ای جعفر این دختر را نزد خود بر و بهترین شخص روی زمین ، یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام از او متولد شدند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: حمیده از پلیدیها پاکست مانند شمش طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید بجهت کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من فرمود.

3- ابو خالد ربالی گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام را در نخستین بار نزد مهدی عباسی می بردند در زباله منزل کرد، من با او سخن می گفتم . حضرت مرا اندوهگین دید. ای ابا خالد چرا ترا اندوهگین می بینم؟ گفتم: چگونه اندوهگین نباشم ، در صورتیکه شما را بسوی این طغیانگر می برند و نمی دانم چه بسرت می آید.

فرمود: مرا باکی نیست ، چون فلان ماه و فلان روز رسد، در سر یک میلی خود را به من برسان ، پس از آن ، من کاری جز شمردن ماهها و روزها نداشتم تا آنروز (که امام فرموده بود) فرا رسید. خود را بسر یک میلی رسانیدم و آنجا بودم تا نزدیک بود خورشید غروب کند، شیطان در دلم وسوسه کرد و ترسیدم در آنچه امام فرموده شک کنم . که ناگاه یک سیاهی را دیدم از طرف عراق پیش می آید، من به پیشوازشان رفتم . دیدم حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است . به من فرمود: آهای ابا خالد عرض کردم : لبیک یا ابن رسول الله فرمود: شک نکن ، زیرا شیطان دوست دارد که تو شک کنی ، من عرض کردم : خدا را شکر که شما را از چنگ آنها خلاص کرد، فرمود: مرا بار دیگر بسوی آنها بازگشتی است که از چنگشان خلاص نشوم (یعنی و در زندان سندی بن شاهک جان سپارم).

4- یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد، مادر عریض (وادی مدینه) بودیم ، نصرانی عرض کرد: من از شهری دور و سفری پر مشقت نزد شما آمده ام ، و 30 سالست که از پروردگارم درخواست می کنم که مرا به بهترین دینها و بسوی بهترین و داناترین بندگان خود هدایت کند، تا آنکه شخصی در خواب من آمد و مردی را که در علیاء دمشق است به من معرفی کرد.

من نزدش رفتم و با او سخن گفتم ، او گفت : من از تمام همکیشان خود داناترم ولی از من داناتر هم هست : من گفتم : مرا به کسی که از او داناتر است رهبری کن ، زیرا مسافرت برای من دشوار و سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام قرآن را خوانده ام .

دانشمند به من گفت : اگر علم نصرانیت را می خواهی ، من از تمام عرب و عجم به آن داناترم ، و اگر علم یهودیت خواهی باطلی بن شرحبیل سامری در این زمان داناترین مردمست . و اگر علم اسلام و تورات و انجیل و زبور و کتاب هود و هر کتابی که بر هر پیغمبری در زمان تو و زمانهای دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده که کسی آن را دانسته یا ندانسته و در آنست بیان هر چیز و شفاء برای جهانیان و رحمت برای رحمت جو و مایه بصیرت کسی که خدا خیر او را خواهد و انس با حق است ، اگر چنین شخصی را می خواهی ترا بسویش رهبری کنم ، اگر توانی با پایت نزدش برو و اگر توانی با سر زانو و اگر توانی با کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره به زمین کشیدن .

گفتم : نه ، بلکه من با تن و مال خود توانائی مسافرت دارم ، گفت : فوری برو به یثرب ، گفتم : یثرب ، گفتم : یثرب را نمی شناسم ، گفت برو تا برسی به مدینه پیغمبری که در عرب مبعوث شده و او همان پیغمبر عربی هاشمی است ، چون وارد مدینه شدی قبیله بنی غنم بن مالک بن حجار را پیرس که نزدیک در مسجد مدینه است و خود را به هیئت و زیور نصرانیت در آور ، زیرا والی مدینه بر آنها (موسی بن جعفر و شیعیانش که ترا نزدشان می فرستم) سختگیر است و خلیفه سختگیرتر آنگاه نشانی بنی عمر و بن مبدول را که در بقیع زیور بگیر ، و سپس پیرس موسی بن جعفر کیست و منزلش کجاست و آیا بسفر رفته یا حاضر است اگر بسفر رفته بود ، نزدش برو که مسافرت او از راهی که (اکنون) به سویش می روی نزدیکتر است ، آنگاه به او خبر ده که مطران علیای غوطه دمشق مرا بسوی تو رهبری کرده و او سلام بسیار می رساند و می گوید: من با پروردگار خود بسیار مناجات می کنم و از او می خواهم که مرا بدست شما مسلمان کند .

مرد نصرانی ایستاده و به عصای خود تکیه کرده ، این داستان را (که در خواب دیده بود) بیان کرد سپس گفت : آقای من اگر به من ! اجازه دهی تکفیر ((تواضع و کرنش مخصوصی است که در برابر سلاطین و بزرگان انجام می دادند به این نحو که اندکی خم شده و دو کف دست را در میان ران ها پنهان می کردند)) کنم و بنشینم . فرمود: اجازه می دهم که بنشینی ولی اجازه نمی دهم که تکفیر کنی ، پس بنشست و کلاه نصرانیت از سر بگرفت . آنگاه عرض کرد: قربانت . به من اجازه سخن میدهی ؟ فرمود: آری . فقط برای آن آمده ئی .

نصرانی گفت : جواب سلام رفیقم (مطران) را بده ، مگر شما جواب سلام نمیدهی ؟ امام فرمود: جواب رفیقت این است که خدا هدایتش کند ، و اما سلام زمانی است که بدین ما در آید .

نصرانی گفت : اءصلحك الله من اکنون از شما سؤال می کنم فرمود ، پیرس .

گفت: به من خبر ده از کتاب خدای تعالی که آن را بر محمد نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را به آنچه باید معرفی کرده و فرموده: ((حم سوگند بکتاب روشن که آن را در شبی مبارک نازل کرده ایم که ما بیم دهنده ایم، در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند 4 سوره 44)) تفسیر باطنی این آیات چیست؟.

فرمود: اما حم محمد صلی لله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود نازل گشته و از حروفش کاسته شده (یعنی در کتاب هود از محمد به حم تعبیر شده و دو حرف م د آن، از نظر تخفیف یا جهت دیگری افتاده است) و اما کتاب روشن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و اما شب مبارک فاطمه علیها السلام است، و اما اینکه فرماید: ((در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند)) یعنی آن فاطمه خیر بسیاری زاید و بیرون دهد و آن مردی حکیم و مردی حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام اند و امامان دیگر هم باینها عطف می شوند).

مرد نصرانی گفت: اولین و آخرین این مردان را معرفی کن، فرمود: اوصاف به یکدیگر شباهت دارند (و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سو می آن قوم (یعنی امام حسین علیه السلام) را برای تو معرفی می کنم که چه کسی از نسل او ظاهر می شود. (مقصود حضرت قائم علیه السلام است) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده هست، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکنید و کفر نورزید ولی از قدیم این کار را کرده اید.

نصرانی گفت: من آنچه را می دانم از شما پنهان نکنم و بشما دروغ نگویم (شما را تکذیب نکنم) و شما راست و دروغ گفتار مرا می دانید، بخدا سوگند که خدا از فضل و نعمت خود بشما بخشی عطا کرده که بخاطر هیچکس خطور نکند و کسی نتواند پنهانش کند، و کسی هر چند دروغگو هم باشد، نسبت به آن دروغ نتواند گفت، هر چه من در این باره گویم حق است و درست و چنانست که بیان فرمودی. (آنچه فرمودی درست است و مطابق واقع).

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: هم اکنون بتو خبری هم که آن را جز اندکی از خوانندگان کتب (آسمانی) ندانند: به من بگو اسم مادر مریم چه بود؟ و در چه روزی (روح عیسی) در شکم او دمیده شد؟ و در چه ساعت روزی مریم عیسی علیه السلام را زائید؟ و در چه ساعت از روز بود؟ نصرانی گفت: نمی دانم.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اما مادر مریم نامش مرثا بود که در لغت عربی وهیبه می باشد و اما روزی که مریم باردار گشت روز جمعه هنگام ظهر بود و آن روزی بود که روح الامین (جبرئیل) از آسمان فرود آمد، و برای مسلمین عیدی مهمتر از آن نیست. خدای تبارک و تعالی و محمد صلی لله علیه و آله آن روز را بزرگ

دانسته و دستور داده که عیدش قرار دهند و آن روز جمعه است و اما روزی که مریم زائید سه شنبه بود، در چهار ساعت و نیم از روز بر آمده .

سپس فرمود: نه‌ری را که مریم عیسی را در کنار آن زائید می دانی کدام نه‌ری بود؟ نه ، فرمود: آن نه‌ری فراتست که درختان انگور و خرما در کنار آنست و هیچ نه‌ری از لحاظ درختان انگور و خرما با فرات برابر نیست . و اما روزی که زبان مریم بسته شد و قیدوس (پادشاه یهود آن زمان) فرزندان و پیروان خود را طلبید تا او را یاری کنند و آل عمران را بیرون برد تا به مریم بنگرند، و آنها آنچه را خدا در کتاب تو (انجیل) و کتاب ما (قرآن) بیان کرده ، گفتند، فهمیده ئی؟ گفت : آری ، همین امروز خوانده ام فرمود: بنابراین از این مجلس برنخیزی تا خدا ترا هدایت کند.

نصرانی گفت : اسم مادر من بلغت سریانی و عربی چیست ؟ حضرت فرمود: اسم مادر تو بلغت سریانی عنقالیه است و اسم مادر پدرت عنقوره بوده است . و اما اسم مادرت بلغت عربی هومیه است و نام پدرت عبدال‌مسیح است و بلغت عربی عبدالله می شود، زیرا مسیح را عبدی نیست ، عرض کرد: راست گفتی و احسان کردی (که آنچه را هم نپرسیدم جواب گفتی).

اسم جدم چیست ؟ فرمود: اسم جدت جبرئیل بود و من او را در این مجلس عبدالرحمن نامیدم .

نصرانی گفت : ولی او مسلمان بود، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: آری و شهید هم گردید، زیرا لشکری از اهل شام ناگهان به منزلش ریختند و او را کشتند.

نصرانی گفت : نام من پیش از آنکه کنیه خود را تعیین کنم چه بود؟ فرمود: نام تو عبدالصلیب بود، عرض کرد: شما چه نامی به من می دهی ؟ فرمود: من ترا عبدالله نام می گذارم .

نصرانی گفت : من هم ایمان بخدای بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و او یکتا و مورد نیاز مخلوقست ، او نه چنانست که نصاری وصفش کنند (که مسیح را پسر یا شریک یا متحد با او دانند) و نه چنانست که یهود معرفش نمایند (تکه جسمش دانند و عزیز را پسرش خوانند) و هیچ گونه شرکی نسبت به وی راه ندارد و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست ، که او را بحق فرستاده است و او حق را برای اهلش آشکار ساخت و اهل باطل در کوری و گمراهی بماندند، و او فرستاده خدا بود بسوی تمام مردم از سرخ پوست و سیاه پوست و همه نسبت به او یکسان بودند، گروهی بینا شدند و هدایت یافتند و اهل باطل در کوری بماندند و آنچه ادعا می کردند، از دست بدادند و گواهی دهم که ولی و جانشین او حکمت وی را بیان کرد و پیغمبران پیش از او بحکمت کامل و رسا گویا بودند و در فرمانبری خدا تشریک مساعی کردند و از باطل و اهل باطل و پلیدی و اهل

پلیدی دوری گزیدند و گمراهی را کنار گذاشتند و خدا هم ایشان را بفرمانبرداری خود یاری کرد و از گناه بازشان داشت .

ایشان اولیاء خدا و یاران دین بودند، مردم را بکار خیر ترغیب نموده و امر می فرمودند، من بخردسال و بزرگسالشان و بهر کس از آنها که یاد کردم و یاد نکردم ایمان آوردم و بخدای تبارک و تعالی که پروردگار جهانیانست ایمان آوردم . سپس زنا و صلیب طلائی را که بگردن داشت برید و بشکست و گفت : بفرما زکوتم را بچه مصرفی رسانم ؟ فرمود: در اینجا برادری داری که هم کیش تو است و از قوم خودت از قبیله قیس بن ثعلبه می باشد، و او هم مانند تو در نعمت (اسلام) است ، با یکدیگر مواسات و همسایگی کنید و من از حق اسلامی شما دریغ نخواهم کرد.

او گفت : اصلحک الله بخدا که من ثروتمندم و در محل خود 300 اسب نر و ماده و هزار شتر دارم و حق شما در مال من بیش از حق من است بگردن شما. امام فرمود: تو آزاده شده خدا و رسولش هستی و نسب و نژاد بحال خود باقیست .

سپس او مسلمانی نیکو شد و از قبیله بنی فھر زنی گرفت و امام کاظم علیه السلام از صدقه علی بن ابیطالب 50 دینار مهرش داد و برای او نوکر گرفت و منزلش داد و در آنجا بود تا امام کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند و او 28 شب پس از بیرون بردن حضرت در گذشت .

5- دیعقوب بن جعفر گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مرد و زن راهبی از اهل نجران یمن ، خدمتش آمدند. فضل بن سوار برای آنها اجازه رسیدن خدمت امام را گرفت . امام فرمود: فردا آنها را نزد چاه ام الخیر بیاور، فضل گوید: فردا ما آنجا حاضر شدیم ، دیدیم آن قوم هم آمده اند امام دستور داد حصیرهای لیف خرمائی انداختند، و خود نشست و مردم هم نشستند.

ابتدا زن راهب مسائل بسیاری پرسید که امام علیه السلام همگی را پاسخ داد، سپس آن حضرت چیزهایی از او پرسید که پاسخ هیچ یک از آنها را نتوانست بگوید. آن زن اسلام آورد. آنگاه مرد راهب پیش آمد و سؤال می کرد و امام همه را جواب می فرمود.

مرد راهب گفت : من در دین خود نیرومند و توانایم و هیچ یک از انصاری در روی زمین به درجه دانش من نرسد و شنیدم و شنیدم که مردی در هند است که هرگاه بخواهد در یک شبانه روز به حج بیت المقدس می آید و به منزلش در هند برمی گردد، من پرسیدم در کدام سرزمین است ! به من گفتند: در سبذان است . من احوال او را از کسی که به من خبر داده بود پرسیدم . گفت : او

اسمی را که آصف همدم سلیمان می دانست و بدان وسیله تخت (بلقیس) را از شهر سبا آورد، می داند، و خدا وصف او را در کتاب شما (قرآن) و در کتابهایی که برای ما دینداران دیگر نازل کرده بیان کرده است.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خدا را چند نامست که (دعا کردن به وسیله آنها) بر نمی گردد (و حتما مستجاب می شود؟) گفت: آن نامها بسیار است و اما آنچه حتمی است و دعا کننده را رد نمی کند هفت نام است.

امام علیه السلام فرمود: آنچه را از آنها یادت هست به من بگو. راهب گفت: نه، به حق خدائی که تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را مایه پند گرفتن جهانیان (نسبت به کمال قدرت خود) و آزمایش سپاسگزاری خردمندان قرار داد و محمد را برکت و رحمت ساخت و علی علیه السلام را مایه پند و بصیرت نمود و اوصیاء را از نسل محمد مقرر داشت که من نمی دانم و اگر می دانستم به سخن شما محتاج نبودم و نزد شما نمی آمدم و از شما نمی پرسیدم.

امام کاظم علیه السلام فرمود: به داستان مرد هندی باز گرد. راهب گفت: من این نامها را شنیده ام ولی حقیقت و تفسیرش را نمی دانم و نیز نمی دانم آنها کدام است و چگونه می باشد و دعا کردن با آنها چگونه است پس براه افتادم تا به سبزان هند رسیدم و نشانی آن مرد را پرسیدم. به من گفتند: او در کوهی صومعه ای ساخته و در سال جز دو بار بیرون نیاید و دیده نشود و هندیان عقیده دارند که خدا برای او در صومعه اش چشمه ای شکافته و ایجاد کرده و بدون شخم و بذرافشانی برای او کاشته شود محصول دهد. من در خانه او رفتم و سه روز آنجا بودم، نه در را کوبیدم و نه دستی به آن زدم، روز چهارم خدا در را گشود، زیرا گاوی که هیزم بار داشت و پستانش از بسیاری شیر کشیده می شد و نزدیک بود جاری شود، بیامد و در را فشار داد، در باز شد و من پشت سرش وارد شدم، آن مرد را دیدم ایستاده به آسمان می نگرد و می گرید به زمین می نگرد و می گرید، به کوهها می نگرد و می گرید.

گفتم: سبحان الله!! چه اندازه نظیر تو در این روزگار کمیابست؟! او گفت: به خدا که من جز یکی از حسنات و نیکی های مردی که او را پشت سرت گذاشتی (موسی بن جعفر علیه السلام) نیستم.

گفتم: به من خبر داده اند که تو یکی از اسماء خدا را می دانی که به وسیله آن در یک شبانه روز به بیت المقدس می روی و به منزلت بر می گردی، گفت: بیت المقدس را می شناسی؟.

گفتم: من غیر از بیت المقدس که در شام است نمی شناسم گفت: مقصود آن بیت المقدس نیست بلکه آن خانه مقدسی است که خانه آل محمد است.

گفتم: من تا امروز هر چه شنیده ام همان بیت المقدس بوده، گفت: آن جای محرابهای پیغمبران است و آن را حظیره المحاریب ((جایگاه محرابها)) می گفتند تا آنکه زمان فاصله میان محمد و عیسی صلی الله علیه و آله رسید و بلا به مشرکین نزدیک شد و کيفر و سختی بنخانه های شیاطین در آمد و آنها آن نامها را تغییر و تبدیل دادند و جابجا کردند و همین است معنی قول خدای تبارک و تعالی که بطن آیه درباره آل محمد و ظاهرش یک مثلی است ((25)) ((آنها جز نامهایی نیست که شما و پدرانتان نام گذاری کرده اید و خدا برای آن هیچ دلیل و آیه ئی نازل نکرده است 23 سوره 53)).

گفتم: من از شهری دور نزد تو آمده ام و دریاها پیموده و متعرض غم و اندوه و ترسها گشته و در صبح و شام از همه چیز نومید و تنها به رسیدن به این حاجت، امیدوار بوده ام، گفت: من عقیده دارم زمانی که مادرت به تو بار دار گشته، فرشته ئی بزرگوار نزدش حاضر شده و فکر می کنم که پدرت چون خواسته با مادرت نزدیکی کند غسل نموده و با پاکی نزدش رفته است و گمان دارم که صفر چهارم تورات را (که بهترین اسفار آن و مشتمل بر حالات خاتم الانبیاست) هنگام شب زنده داری خود مطالعه کرده و عاقبت بخیر گشته است.

از راهی که آمده ئی برگرد و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که آن را طیبه گویند برسی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده است، سپس متوجه موضعی شو که بقیع نام دارد، آنگاه نشانی خانه ای را که به دار مروان معروف است بگیر و در آنجا منزل کن و سه روز بمان (تا مردم ندانند کار مهم و با شتابی داری) سپس پیرس آن پیر مرد سیاه پوستی که در خانه اش بوریا می بافند (بر در آن خانه می بافند) و نام بوریا در شهر آن خصف است کجاست؟ (گویا مقصود از این پیر مرد فضل بن سوار است) با آن پیر مرد مهربانی و ملاحظت کن و به او بگو: مرا آن همنشینت که در گوشه خانه ای که در آن چهار چوب کوچک است می نشیند، نزدت فرستاده، از او پیرس فلان بن فلانی (موسی بن جعفر علوی علیه السلام) کیست و پاتوغش کجاست؟ و در چه ساعتی آنجا می رود؟ او وی را به تو نشان می دهد و یا معرفی می کند و تو از معرفیش او را خواهی شناخت من هم او را برای تو معرفی می کنم.

گفتم: چون او را دیدم چه کنم؟ گفت: از گذشته و آینده و مسائل دینی گذشتگان و باقیمانندگان از او پیرس.

موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: رفیقی که ملاقاتش کردی ترا نصیحت کرده است. رهب گفت قربانت گردم، اسم او چه بود؟ فرمود: او متمم بن فیروز و اهل فارس می باشد و از کسانی است که به خدای یکتای بی شریک ایمان آورده و او را با پاکدلی و یقین پرستش نموده و چون از قوم

خود ترسیده از آنها فرار کرده و پروردگارش با او حکمت بخشیده و براه مستقیمش هدایت فرموده و از پرهیزگارش قرار داده؟ میان او و بندگان یا اخلاصش شناسائی برقرار ساخته و او در همه سال مکه را به عنوان حج زیارت کند و اول هر ماه عمره گزارد و بفضل و یاری خدا از منزلش که در هند است بمکه می آید، خدا سپاسگزاران را این گونه پاداش می دهد.

آنگاه راهب مسائل بسیاری از امام پرسید و حضرت همه را جواب فرمود، سپس از راهب مطالبی پرسید و او هیچ پاسخی نمی دانست، آنگاه راهب گفت: به من خبرده آن 8 حرفی که از آسمان فرود آمد و چهار حرف آن در زمین ظاهر گشت و چهار آن در هوا بماند، آن چهار حرف که در هوا بماند بر که نازل شد و چه شخصی تفسیرش کند؟ فرمود: او قائم ماست که خدا بر او نازل کند و او هم تفسیرش نماید، و آنچه بر صدیقین و پیغمبران و هدایت شدگان نازل نکرده بر او نازل کند.

راهب گفت: دو حرف از آن چهار حرف را که در زمین است به من بفرما، فرمود: هر چهار حرف را بتو می گویم: اما اولش: هیچ شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک باقی نیست، دوم محمد رسول خدا است با اخلاص سوم: ما اهل بیت او هستیم چهارم: شیعیان ما از ما و ما از رسول خدا و رسول خدا از خداست بوسیله (یعنی بوسیله پیروی و فرمانبرداری شیعیان ما از دسته ما می شوند و ما از پیغمبر و او از خدا).

راهب گفت: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا است و هر چه از جانب خدا آورده حق است و شما بر گزیدگان مخلوق خدائید و شیعیان شما پاکیزه و جایگزین نافرمانانند و عاقبت نیک الهی از آن آنهاست و ستایش مخصوص پروردگار جهانیانست.

موسی بن جعفر علیه السلام جبه خز و پیراهن قوهی (که در قائن می بافته اند) و روپوش و کفش و کلاهی بخواست و به او عطا فرمود! و نماز ظهر را خواند و به او فرمود: ختنه کن، گفت: در هفتمین روز ختنه کرده ام.

6- عبدالله بن مغیره گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در منی به زنی گذشت که می گریست و فرزندانش هم گردش می گریستند، زیرا گاو آنها مرده بود. حضرت نزدیک آن زن رفت و فرمود: چرا گریه می کنی ای کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا: من فرزندان یتم دارم و گاو داشتم که زندگی من و کودکانم از آن می گذشت، اکنون آن گاو مرده و من و فرزندانم از همه چیز دست کوتاه و بیچاره مانده ایم.

امام فرمود: کنیز خدا! می خواهی آن را برای تو زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید: آری ای بنده خدا! حضرت بکناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکی دست بلند کرد و لبهایش را تکان داد، سپس بر خاست و گاو

او صدائی زد و نفهمیدم با سر عصا یا پنجه پایش بود که به آن گاو زد، گاو برخاست و راست به ایستاد. چون زن نگاهش به گاو افتاد: فریادی کشید و گفت: به پروردگار کعبه این مرد عیسی ابن مریم است، حضرت میان مردم رفت و از آنجا بگذشت.

7- اسحاق بن عمار گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام خبر مرگ مردی را بخود او گفت، من با خود گفتم: مگر او می داند هر یک از شیعیانش کی می میرند؟! حضرت باقیافه ای مانند خشمگین متوجه من شد و فرمود: ای اسحاق! رشید هجری علم منایا و بلایا (مرگ و مصیبات مردم) را می دانست، امام که بدانستن آن سزاوارتر است.

سپس فرمود: ای اسحاق هرچه خواهی بکن که عمر تو گذشته و تا دو سال (و بدو سال نرسیده) می میری و برادران و خانواده ات اندکی پس از تو اختلاف کلمه پیدا کنند و به یکدیگر خیانت ورزند.

آنجا که دشمن شماتشان کند، با آنکه درد تو چنان گذشت (که من چگونه مرگ شیعیانم را می دانم).

من گفتم: من از آنچه در دلم گذشت از خدا آمرزش می خواهم. سپس مدتی پس از این مجلس نگذشت که اسحاق مرد و خاندان عمار دست نیاز به اموال مردم گشودند و مفلس شدند (یعنی قرض می کردند و نمی توانستند بپردازند). (پس تو ای مخاطب ارجمند اعتقاد نگارنده بر علم بلایا و منایا صدور حکم کلی غیر قطعی از سوی خداوند است که به اولیای معصوم خود عطا می فرماید که مفهوم جبر اعمال را تداعی نمی نماید و بلکه ایجاد میدان عمل یعنی اختیار و انجام عمل خوب و بد است و نیز علم ورود به مدار شاکله خوب و بعد که صدور حکم قطعیت نیز در فرض بدوی مانند آنچه بر گروه الذین فی قلوبهم مرض و پیروان ناصبی ایشان وارد می شود برای شیعیان و خالص یعنی صدور حکم ورود به دوزخ و بهشت در دنیا و اما حسابرسی اعمال خلاق و علم هر آنچه ذات اقدس الهی اراده نماید در غیر آنچه آورده شد مخصوص به خداوند بزرگ است والسلام)

8- علی بن جعفر گوید: عمره رجب را گزارده و در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل (نوه امام صادق علیه السلام که طایفه اسماعیلیه به پدر او منتسبند) نزد من آمد و گفت: عمو جان! من خیال رفتن بغداد دارم و دوست دارم که با عمویم ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السلام خداحافظی کنم. دلم می خواهد تو نیز همراه من باشی، من با او بطرف برادرم که در منزل حوبه بود رهسپار شدیم، اندکی که مغرب گذشته بود، من در زدم، برادرم جواب داد و در را باز کرد، و فرمود: این کیست؟ گفتم: علی است، فرمود: اکنون می آیم (و برای تطهیر باندرون رفت) و او وضو را طول می داد، من گفتم: شتاب کنید، فرمود: شتاب می کنم، سپس بیامد و پارچه رنگ کرده ئی بگردنش بسته بود و پائین آستانه در نشست.

علی بن جعفر گوید: من به جانب او خم شدم و سرش را بوسیدم و گفتم: من برای کاری آمده‌ام که اگر تصویب فرمائی از توفیق خداست و اگر غیر از آن باشد، ما خطای بسیار داریم. فرمود: چه کار است؟ گفتم: این برادر زاده شماست که می‌خواهد با شما خدا حافظی کند و به بغداد رود، فرمود: بگو بیاید، من او را در کناری ایستاده بود صدا زدم. او نزدیک آمد و سر حضرت را بوسید و گفت: قربانت. مرا سفارشی کن (پند و موعظه بفرما) فرمود: سفارشت می‌کنم که درباره خون من از خدا بترسی، او پاسخ داد: هر که درباره تو بدی خواهد خدا بخودش رساند، و به بدخواه او نفرین می‌کرد تا باز سرش را بوسید و گفت: عمویم! مرا سفارشی کن، فرمود، ترا سفارش می‌کنم که درباره خون من از خدا بترسی گفت: هر که بد شما را خواهد، خدا به خودش رساند، باز سرش را بوسید و گفت: ای عمو! مرا سفارشی کن، فرمود: سفارشت می‌کنم که درباره خون من از خدا بترسی، باز او بر بدخواهش نفرین کرد و بکناری رفت، من سوی او رفتم.

برادرم به من فرمود: علی اینجا باش، من ایستادم، حضرت باندرون رفت و مرا صدا زد، من نزدش رفتم کیسه‌ای که صد دینار داشت برداشت، به من داد و فرمود: به پسر برادرت بگو این پول را در سفر کمک خرجش سازد، من آن را گرفتم و در حاشیه عبایم گذاشتم، باز صد دینار دیگر داد و فرمود: این را هم به او بده، سپس کیسه دیگری داد و فرمود: این را هم به او بده.

من گفتم: قربانت، اگر بدانچه فرمودی، از او می‌ترسی، چرا او را علیه خود کمک می‌کنی؟ فرمود هرگاه من به او پیوندم و او از من ببرد، خدا عمرش را قطع می‌کند، سپس یک منخده چرمی که سه هزار درهم خالص داشت برگرفت و فرمود: این را هم به او بده.

من نزد محمد رفتم، صد دینار اول را به او دادم، بسیار خوشحال شد و عمویش را دعا کرد، سپس کیسه دوم و سوم را دادم، چنان خوشحالی کرد که من گمان کردم باز می‌گردد و به بغداد نمی‌رود، باز سیصد درهم را به او دادم، ولی او راه خود پیش گرفت و نزد هارون رفت و به عنوان خلافت به او سلام کرد و گفت: من گمان نمی‌کردم که در روزی زمین دو خلیفه باشند، تا آنکه دیدم مردم به عمویم موسی بن جعفر، به عنوان خلافت سلام می‌کنند، هارون صد هزار درهم برایش فرستاد، ولی خدا او را به بیماری ذبحه (خنزیر و خناق) مبتلا کرد که نتوانست به یک درهمش نگاه کند و دست رساند.

9- ابوبصیر گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در 54 سالگی بسال 183 در گذشت و پس از امام جعفر صادق علیه السلام 35 سال زندگی کرد.

زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام

ص: 205

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام در سال 148 متولد شد و در ماه صفر سال 203 بسن 55 سالگی در گذشت، در تاریخ آن حضرت اختلافست، ولی این تاریخ درست تر است انشاءالله آن حضرت در قریه ئی از شهر طوس بنام سناباد که تا نوقان یک جیغ راهست، وفات یافت و در آنجا مدفون گشت. مأمون آن حضرت را از راه بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) بمر و حرکت داد، چون مأمون از مرو بیرون آمد و رهسپار بغداد گشت، آن حضرت را همراه خود برد، ولی امام در آن قریه وفات کرد، مادرش ام ولد و نامش ام البنین است.

1- هشام بن احمر گوید: موسی بن جعفر به من فرمود: می دانی کسی از اهل مغرب (بمدینه) آمده است؟ گفتم: نه، فرمود: چرا، مردی آمده است بیا برویم، پس سوار شد، من هم سوار شدم و رفتیم تا نزد آن مرد رسیدیم، مردی بود از اهل مدینه که برده همراه داشت. من گفتم: بردگانت را بما نشان ده او هفت کنیز آورد که موسی بن جعفر درباره همه آنها فرمود: این را نمی خواهم، سپس فرمود: باز بیاور، گفتم: من جز یک دختر برده بیمار ندارم، فرمود: ((به او بگو نظرت نسبت به آن دختر چند است؟ بهر چند که گفت، تو بگو از آن من باشد)).

من نزد او آمدم، گفتم: آن دختر را از این مقدار کمتر نمی دهم، گفتم: از آن من باشد. گفت از تو باشد ولی به من بگو: مردی که دیروز همراه تو بود کیست؟ گفتم: مردیست از طایفه بنی هاشم، گفت از کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی دانم. گفت: من داستان این دختر را برایت بگویم:

او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب به من برخورد و گفت: این دختر همراه تو چکار می کند؟ گفتم: او را برای خود خریده ام، گفت: سزاوار نیست که او نزد مانند توئی باشد، این دختر سزاوار است نزد بهترین مرد روی زمین باشد و پس از مدت کوتاهی که نزد او باشد، پسری زاید که در مشرق و مغرب زمین مانندش متولد نشده باشد. من آن دختر را نزد امام بردم، دیر زمانی نگذشت که امام رضا علیه السلام از او متولد شد.

2- صفوان بن یحیی گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام در گذشت و امام رضا علیه السلام (از امامت خود) سخن گفت ما بر او بیمناک شدیم، به حضرت عرض شد: شما امر بزرگی را اظهار کرده اید و از این طغیانگر (هارون) بر شما می ترسیم، فرمود: او هر چه خواهد تلاش کند، بر من راهی ندارد. (نتواند به من آسیبی رساند).

3- پسر منصور گوید: شبی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و او در پستو خانه بود، پس دستش را بلند کرد، مثل اینکه در خانه ده چراغ باشد (روشن و منور گشت) آنگاه مرد دیگری اجازه تشریف گرفت، حضرت دستش را بینداخت و به او اجازه داد.

4- غفاری گوید: مردی از خاندان ابی رافع غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله که نامش طیس بود و از من طلبی داشت، مطالبه می کرد و پافشاری می نمود. مردم هم او را کمک می کردند، چون چنین دیدم، نماز صبح را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله گزاردم، و به امام رضا علیه السلام که در عریض بود، روی آوردم. چون نزدیک خانه اش رسیدم، آن حضرت پیدا شد، بر الاغی سوار بود و پیراهن و ردائی در برداشت، چون نگاهم به امام افتاد، از آن حضرت خجالت کشیدم. حضرت به من رسید و ایستاد و نگاه کرد، من سلام کردم ماه رمضان بود گفتم: خدا مرا قربانت کند. غلام شما طیس از من طلبی دارد، و بخدا که مرا رسوا کرده است. من با خود گمان می کردم به او می فرماید: از من دست بردار و بخدا که من نگفتم او چقدر از من می خواهد و نه نامی بردم.

به من فرمود: بنشین تا برگردم، من بودم تا نماز مغرب را بگزاردم و روزه هم داشتم، سینه ام تنگی کرد و خواستم برگردم که دیدم حضرت پیدا شد و مردم گردش بودند، گدایان بر سر راهش نشسته بودند و او به آنها تصدیق می داد. از آنها گذشت تا داخل خانه شد، سپس بیرون آمد و مرا بخواست، من نزدش رفتم و داخل منزل شدیم، او بنشست و من هم نشستم، من شروع کردم و از احوال ابن مسیب که امیر مدینه بود و بسیاری از اوقات درباره او با حضرت سخن می گفتم، سخن گفتم، چون فارغ شدم، فرمود: گمان ندارم هنوز افطار کرده باشی؟ عرض کردم: نه، برایم غذائی طلبید و پیشم گذاشت و بغلامش فرمود: تا همراه من بخورد. من و غلام غذا خوردیم، چون فارغ شدیم، فرمود: تشک را بردار و هر چه زیرش هست بگیر، چون بلند کردم، اشرفی هائی در آنجا بود، من برداشتم و در آستینم نهادم.

حضرت دستور داد چهارتن از غلامانش همراه من بیایند تا مرا به منزل رسانند. من عرض کردم: قربانت، پاسبان و شبگرد ابن مسیب (امیر مدینه) گردش می کند و من دوست ندارم که مرا همراه غلامان شما ببیند فرمود: راست گفتمی، خدا ترا براه هدایت برد. به آنها دستور داد هر وقت من گفتم برگردند. چون نزدیک منزل رسیدم و دلم آرام شد، آنها را بر گردانیدم و به منزل رفتم و چراغ طلبیدم، و به اشرفیها نگریستم، دیدم 48 اشرفی است و طلب آن مرد از من 28 اشرفی بود، در میان آنها یک اشرفی جلب نظرم کرد و مرا از زیباییش خوش آمد، او را برداشتم و نزدیک چراغ بردم. دیدم آشکار و خوانا روی آن نوشته است: ((28 اشرفی طلب آنمرد است و بقیه از خودت)) بخدا که من نمی دانستم (به او نگفته بودم) او چقدر از من می خواهد، سپاس خداوند پروردگار جهانیان را که ولی خود را عزت دهد،

5- یکی از اصحاب گوید: سالی که هارون حج گزارد، امام رضا علیه السلام از مدینه بقصد حج بیرون شد، تا بکوهی رسید که دست چپ راهست وقتی بجانب مکه روی، و بآن کوه فارغ می گفتند: حضرت رضا علیه السلام نگاه می بکوه کرد و فرمود: ((ساختمان کننده و خراب کننده روی فارغ

قطعه قطعه شود))، ما معنی این سخن را نفهمیدیم، چون حضرت از آنجا پشت کرد، و هارون رسید، در آنجا بار انداخت جعفر بن یحیی (برمکی که در دربار هارون دولت و شوکت بزرگی داشت) بالای آن کوه رفت و دستور داد برای او در آنجا مجلسی بسازند، چون از مکه بازگشت بالای آن کوه رفت و دستور داد خرابش کنند، و چون بعراق بازگشت (بامر هارون) قطعه قطعه شد.

توضیح_داستان جعفر برمکی که مورد توجه و عنایت خاص هارون الرشید بود تا آنجا که خواهرش عباسه را بازدواج او در آورد و سپس بر او غضب کرد و بیاسر دستور داد او را بکشد و طایفه برامکه را ریشه کن کرد در کتب تواریخ مشهور است، مجلسی (رحمه الله علیه) در کتاب مرآت العقول ص 409 این تاریخ را از مروج الذهب مسعودی

6- ابراهیم بن موسی گوید: راجع بطلبی که از امام رضا علیه السلام داشتیم، اصرار و پافشاری می کردم و او مرا وعده می داد، یک روز که باستقبال والی مدینه می رفت، من همراهش بودم، نزدیک قصر فلان رسید و در سایه درختان فرود آمد: منم فرود آمدم و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بخدا که من در هم و غیر درهمی ندارم، حضرت با تازیانه اش بسختی زمین را خراش داد، سپس دست برد و شمش طلائی از آنجا برداشت و فرمود این را بهره خود ساز و آنچه دیدی پنهان دار.

7- یاسر خادم وریان بن صلت گویند: چون کار خلیفه معزول (امین پسر هارون) در گذشت و امر خلافت برای مأمون مستقر شد، نامه ئی بامام رضا علیه السلام نوشت و آن حضرت را بخراسان طلبید، امام رضا علیه السلام به عللی تمسک می فرمود و عذر می خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می نوشت تا آن حضرت دانست که چاره ئی ندارد و او دست بردار نیست، لذا از مدینه بیرون شد و ابوجعفر امام نهم علیه السلام هفت ساله بود. مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیر، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیا (مقصودش این بود که آن حضرت از راهی بیاید که شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آنکه بمرور رسید.

مأمون به حضرت عرضه داشت که امر خلافت را به عهده گیرد، ولی امام رضا علیه السلام خودداری فرمود: مأمون گفت: پس باید ولایت عهدی را بپذیرد، امام فرمود: می پذیرم با شروطی که از تو می خواهم، مأمون گفت: هر چه خواهی بخواه، امام رضا علیه السلام نوشت:

((من در امر ولایت عهدی وارد می شوم، بشرط آنکه امر و نهی نکنم و فتوی حکم ندهم و نصب و عزل ننمایم و هیچ امری را که پا برخاست دگرگونش نسازم و از همه این امور مرا معاف داری)) مأمون همه آن شروط را پذیرفت.

یاسر خادم گوید: چون عید (قربان) فرا رسید ماءمون بسوی امام رضا علیه السلام کس فرستاد و درخواست کرد، آن حضرت برای عید حاضر شود و نماز گزارد و خطبه بخواند. امام رضا علیه السلام پیغام داد شروطی را که میان من و تو در پذیرفتن امر ولایت عهدی بود، خودت می دانی، (بنابراین بود که من از اینگونه امور معاف باشم) ماءمون پیغام داد که من می خواهم با این عمل دل مردم آرامش یابد و فضیلت شما را بشناسد، سپس بارها آن حضرت به او جواب رد می داد و او پافشاری می کرد تا آنکه حضرت فرمود: یا امیر المومنین! اگر مرا از این امر معاف داری، خوشتر دارم و اگر معاف نکنی، همچنانکه پیغمبر و امیرالمومنین علیهما السلام (برای نماز عید) بیرون می شدند، بیرون می شوم، ماءمون گفت: هر گونه خواهی بیرون شو، و دستور داد سرداران و تمام مردم صبح زود در خانه امام رضا علیه السلام حاضر باشند.

یاسر خادم گوید: مردان و زنان و کودکان در میان راه و پشت بامها بر سر راه امام رضا علیه السلام نشستند، و سرداران و لشکریان در خانه آن حضرت گرد آمدند، چون خورشید طلوع کرد، امام علیه السلام غسل نمود و عمامه سفیدی که از پنبه بود، بسر گذارد، یکسرش را روی سینه و سر دیگر را میانه دو شانه انداخت و دامن بکمر زد و بهمه پیروانش دستور داد چنان کنند.

آنگاه عصای پیکان داری بدست گرفت و بیرون آمد، ما در جلوش بودیم و او پا برهنه بود و پیراهن خود را هم تا نصف ساق بکمر زده بود و لباسهای دیگرش را هم بکمر زده بود، چون حرکت کرد و ما هم پیشاپیش حرکت کردیم، سر بسوی آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت، که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها با او هم آواز بودند، سرداران و مردم آماده و سلاح پوشیده و بهترین زینت را نموده، دم در ایستاده بودند، چون ما با آن صورت و هیئت بر آنها در آمدیم و سپس امام رضا علیه السلام در آمد و نزد در ایستاد فرمود: ((الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، (الله اکبر) علی ماهدانا، الله اکبر علی مارزقنا من بهیمه الانعام، و الحمد لله علی ما ابلانا))) ما هم صدا می کشیدیم و می گفتیم.

یاسر گوید: شهر مرو از گریه و ناله و فریاد بلرزه در آمد، سرداران چون امام رضا علیه السلام را پا برهنه دیدند، از مرکبهای خود فرود آمدند و کفشهای خود را بکنار گذاشتند، حضرت پیاده راه می رفت و در سر هر ده قدم می ایستاد و سه تکبیر می فرمود.

یاسر گوید: ما خیال می کردیم که آسمان و زمین و کوه با او هم آواز گشته و شهر مرو یکپارچه گریه و شیون بود، خبر بماءمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین به او گفت: یا امیرالمومنین؟ اگر امام رضا با این وضع بمصلی (محل نماز عید) رسد، مردم فریفته او شوند، صلاح این است که از او بخواهی برگردد ماءمون بسوی حضرت کس فرستاد و درخواست برگشتن کرد، امام رضا علیه السلام کفش خود را طلبید و سوار شد و مراجعت فرمود.

8- یاسر خادم گوید: چون مأمون از خراسان بعزم بغداد بیرون رفت و فضل ذوالریاستین هم بیرون رفت ، ما نیز همراه امام رضا علیه السلام بیرون شدیم ، در یکی از منازل نامه ئی برای فضل بن سهل از برادرش حسن بن سهل آمد که : من از روی حساب نجوم بتویل سال نگریستم و دیدم تو در روز چهارشنبه فلان ماه حرارت آهن و آتش می چشی ، عقیده دارم که تو در آنروز با امیرالمومنین و امام رضا علیه السلام بحمام روی و حجامت کنی و روی دستت خون بریزی تا نحوست آن از تو دور گردد. و در این باره بمأمون هم نامه ئی نوشت و از او خواست که از امام رضا هم این تقاضا را بکند.

مأمون به حضرت نامه ئی نوشت و درخواست کرد، حضرت در پاسخ او نوشت : من فردا بحمام نمی روم و عقیده ندارم تو و فضل هم بحمام روید، مأمون دو مرتبه دیگر به حضرت نامه نوشت ، امام رضا علیه السلام به او نوشت : یا امیرالمومنین من فردا حمام نمی روم ، زیرا دیشب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم به من فرمود: ای علی ؛ حمام نرو و من عقیده ندارم که تو و فضل هم فردا بحمام روید، مأمون به حضرت نوشت شما راست می گوئی و پیغمبر صلی الله و علیه و آله هم راست فرموده : من فردا حمام نمی روم و فضل خود بهتر داند.

یاسر گوید: چون خورشید غروب کرد و داخل شب شدیم ، امام رضا علیه السلام بما فرمود: بگوئید ((ما از شر آنچه در این شب فرود می آید بخدا پناه می بریم)) ما پیوسته این سخن را می گفتیم ، تا چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را گزارد، به من فرمود: برو پشت بام گوش بده بین چیزی میشنوی ؟ چون بر بام بر آمدم ، صدای شیونی شنیدم که بالا گرفت و بسیار شد (شیون و فریادی شنیدم که کم کم بالا گرفت) ناگاه مأمون را دیدم از دری که میان منزل او و منزل امام رضا علیه السلام بود، در آمد و می گفت : خدا ترا درباره فضل اجر دهد، او (پند شما را) نپذیرفته بحمام رفت و گروهی بر سر او ریخته ، با شمشیر او را کشته اند و سه تن از آنها دستگیر شده اند که یکی از آنها پسر خاله فضل ابن ذی القلمین است .

یاسر گوید: سربازان و افسران و هواخواهان فضل در خانه مأمون انجمن کردند و می گفتند: این مرد یعنی مأمون او را غافلگیر کرده و کشته است و ما باید از او خونخواهی کنیم ، و آتش آورده بودند تا خانه او را بسوزانند مأمون بامام رضا علیه السلام عرض کرد: آقای من ! اگر صلاح می دانید بسوی این مردم روید و متفرقشان کنید.

یاسر گوید: امام رضا علیه السلام سوار شد و به من فرمود سوار شو، من سوار شدم و چون از در خانه بیرون شدیم حضرت مردم را دید که فشار می آورند، پس با دست خود اشاره کرد: پراکنده شوید، پراکنده شوید.

یاسر گوید: بخدا آن مردم چنان روی به بازگشت گذاشتند که بالای یکدیگر می افتادند، و بهر کس اشاره فرمود، دوید و برفت .

9- و شاء از مسافر نقل کند که چون هارون بن مسیب خواست با محمد بن جعفر بجنگد، امام رضا علیه السلام به من فرمود: نزد او برو و بگو؛ فردا بیرون نرو، که اگر بروی شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، و اگر پرسید: تو از کجا می دانی؟ بگو من در خواب دیده ام .

مسافر گوید: من نزد او رفتم و گفتم: قربانت، فردا بیرون نرو که اگر بیرون بروی، شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، به من گفت . تو از کجا این را دانستی؟ گفتم: در خواب دیده ام، جواب داد: آن بنده باکون نشسته خوابیده (که چنین خوابی دیده است)، سپس بیرون رفت و شکست خورد و یارانش کشته شدند.

و شاء گوید: و نیز مسافر به من گفت: من با امام رضا علیه السلام در منی بودیم . یحیی بن خالد که برای گرد و خاک سرش را پوشیده بود، از آنجا گذشت، حضرت فرمود: بیچاره ها نمی دانند امسال چه بسرشان می آید (یعنی از گرد و خاک سر می پوشند و خبر ندارند که همین امسال بچه خاک سیاهی می نشینند) و شگفت تر از آن هارون و من است که این چنینیم و دو انگشت خود را بهم چسبانید مسافر گوید: بخدا من معنی سخن امام را نفهمیدم تا زمانی که او را پهلوی هارون دفن کردیم .

10- یکی از اصحاب گوید: پول بسیاری نزد امام رضا آوردم، ولی حضرت از آن شادمان نگشت من اندوهگین شدم و با خود گفتم: چنین پولی برایش می آورند و او خوشحال نمی شود!!

امام فرمود: ای غلام! آفتابه لگن بیاور، سپس روی تختی نشست و دستش را گرفت و بغلام فرمود: آب بریز، راوی گوید: همینطور طلا بود که از میان انگشتانش در طشت می ریخت، سپس متوجه من شد و فرمود: کسی که چنین است بیپولی که تو برایش آورده ئی اعتنائی ندارد.

11- محمد بن سنان گوید: علی بن موسی علیهما السلام 49 سال و چند ماه داشت که در سال 202 درگذشت و پس از موسی بن جعفر 20 سال و 2 یا 3 ماه کمتر زندگی کرد.

زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثانی امام نهم علیه السلام

آن حضرت در ماه رمضان سال 195 متولد شد و در آخر ذیقعدہ سال 220 درگذشت و 25 سال و 2 ماه و 18 روز داشت و در شهر بغداد در گورستان قریش کنار قبر جدش موسی بن جعفر علیه السلام بخاک سپرده شد، معتصم عباسی آن حضرت را در آغاز سالی که وفات نمود، به بغداد روانه کرد. مادرش ام ولد و

نامش سبی که نویبه بود و برخی گفته اند نامش خیزران بود، و روایت شده که او از خاندان ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است .

1-علی بن خالد گوید: محمد که زیدی مذهب بود، گفت : من در سامرا بودم که با خبر شدم مردی در اینجا زندانی است که او را کت بسته از طرف شام آورده اند و می گویند ادعای نبوت کرده است .

علی بن خالد گوید: من پشت در زندان رفتم و با دربانان و پاسبانان مهربانی کردم ، تا توانستم خود را به او برسانم ، او را مردی فهمیده دیدم ، به او گفتم : ای مرد! داستان تو چیست ؟ گفت : من مردی بودم که در شام جانی که نامش موضع راعس الحسین است عبادت می کردم ، در آن میان که مشغول عبادت بودم شخصی نزد من آمد و گفت : برخیز برویم ، من همراه او شدم ، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم ، به من گفت : این مسجد را می شناسی ؟ گفتم : آری مسجد کوفه است ، پس او نماز گزارد و من هم با او نماز گزاردم در آن هنگام که همراه او بودم ، ناگاه دیدم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه می باشم ، او به پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد، من هم سلام دادم و نماز گزاردم ، منم با او نماز گزاردم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستادم ، باز در همان اثناء که همراه او بودم ، خود را در مکه دیدم و پیوسته مناسکش را انجام می داد و من هم همراه او انجام مناسک می کردم که ناگاه خود را در جانی که عبادت خدا می کردم در شام دیدم .

چون سال آینده شد، باز پیامد و مانند سال گذشته با من رفتار کرد، در آنجا چون از مناسک فارغ شدیم و مرا بشام باز گردانید و خواست از من جدا شود، به او گفتم : تقاضا می کنم بحق کسی که ترا بر آنچه من دیدم توانا ساخته که به من بگوئی تو کیستی ! فرمود؟ من محمد بن علی بن موسایم ، این خبر شهرت یافت تا بگوش محمد بن عبدالملک زیات (وزیر معتصم که پدرش روغن زیت فروش بوده) رسید، او نزد من فرستاد و مرا گرفت و در زنجیر کرد و بعراق فرستاد.

من به او گفتم : گزارش داستان خود را به محمد بن عبدالملک برسان ، او هم چنان کرد و هر چه واقع شده بود در گزارش خود نوشت ، محمد در پاسخ او نوشت : بهمان کسی که ترا در یکشب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام برد، بگواز زندانت خارج کند.

علی بن خالد گوید: داستان او مرا اندوهگین کرد و بحالش رقت کردم و دلداریش دادم و امر بصبرش نمودم ، سپس صبح زود نزدش رفتم ، دیدم سربازان و سرپاسبان و زندانبان و خلق الله انجمن کرده اند، گفتم چه خبر است ؟ گفتند: مردی که ادعای نبوت کرده بود و او را از شام آورده بودند، دیشب در زندان گم شده ، معلوم نیست به زمین فرورفته یا پرندۀ ئی او را ربوده است .

2-علی بن اسباط گوید: امام جواد علیه السلام بطرف من می آمد و من بسر و پای آن حضرت می نگریستم تا اندامش را برای رفقای خود در مصر وصف کنم ، من در این فکر بودم که آن حضرت بنشست و فرمود:

ای علی ! همانا خدا درباره امامت حجت آورده ، چنانکه درباره نبوت آورده و فرموده : ((در کودکی به او حکمت (داوری) دادیم 13 سوره 19)) و باز فرموده : ((چون به نیرومندی رسید)) ((و چهل ساله شد)) پس رواست که در کودکی بامام حکمت (داوری) داده شود چنانکه رواست در سن چهل سالگی به او عطا شود (بحدیث 992 رجوع شود).

3-محمد بن ریان گوید: مأمون برای امام جواد علیه السلام هر نیرنگی که داشت بکار برد (تا شاید آن حضرت را آلوده و دنیاطلب نشان دهد) ولی او را ممکن نگشت ، چون در مانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد، دوستان دختر از زیباترین کنیزان را بخواست و به هر یک از آنها جامی که در آن گوهری بود بداد تا چون حضرت بکرسی دامادی نشیند، در پیشش دارند، امام به آنها هم توجهی نفرمود.

مردی بود بنام مخارق آوازه خوان و تار زن و ضرب گیر که ریش درازی داشت . مأمون او را (برای این کار) دعوت کند. او گفت : یا امیرالمؤمنین ! اگر امام جواد مشغول کاری از امور دنیا باشد من ترا درباره او کارگزاری می کنم (چنانکه تو خواهی او را بدنیا مشغول می کنم) سپس در برابر امام جواد علیه السلام نشست و عرعری خرید کرد که اهل خانه نزدش گرد آمدند و شروع کرد با سازش می زد و آواز می خواند، ساعتی چنین کرد، امام جواد علیه السلام به او توجه نمی فرمود و برآست و چپ هم نگاه نمی کرد، سپس سرش را بجانب او بلند کرد و فرمود: ای ریش بلند! از خدا بترس ، ناگاه ساز و ضرب از دستش بیفتاد و تا وقتی که مرد دستش کار نمی کرد.

مأمون از حال او پرسید: جواب داد، چون امام جواد علیه السلام بر من فریاد زد، دهشتی به من دست داد که هرگز از آن بهبودی نمی یابم .

4-داود بن قاسم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و سه نامه بی آدرس همراه من بود که بر من مشتبه شده بود، و اندوهگین بودم ، و حضرت یکی از آنها را برداشت و فرمود: این نامه زیاد بن شیب است ، دومی را برداشت و فرمود: این نامه فلانی است ، من مات و مبهوت شدم حضرت لبخندی زد.

و نیز 300 دینار به من داد و امر فرمود که آن رانزدیکی از پسر عموهایش برم و فرمود: آگاه باش که او بتو خواهد گفت: مرا به پیشه وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم، تو او را راهنمایی کن. داود گوید: من دینارها را نزد او بردم، به من گفت، ای ابا هاشم! مرا به پیشه وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم، گفتم: آری می کنم.

و نیز ساربانى از من تقاضا کرده بود به آن حضرت بگویم: او را نزد خود بکاری گمارد، من خدمتش رفتم تا درباره او با حضرت سخن گویم، دیدم غذا می خورد و جماعتی نزدش هستند، برای من ممکن نشد با او سخن گویم.

حضرت فرمود: ای ابا هاشم! بیا بخور و پیشم غذا نهاد، آنگاه بدون آنکه من پرسش کنم فرمود: ای غلام! ساربانى را که ابوهاشم آورده نزد خود نگاه دار.

و نیز روزی همراه آن حضرت به بستانی رفتم و عرض کردم: قربانت گردم، من بخوردن گل آزمند و حریصم، درباره من دعا کن و از خدا بخواه، حضرت سکوت کرد و بعد از سه روز دیگر خودش فرمود: ای ابا هاشم! خدا گل خوردن را از تو دور کرد، ابوهاشم گوید: از آن روز چیزی نزد من مبعوض تر از گل نبود.

5- محمد بن علی هاشم گوید: بامداد روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم، و در آن شب دوائی خورده بودم که تشنگی به من دست داده بود و من نخستین کسی بودم که خدمتش رسیدم، و نمی خواستم آب طلب کنم، امام بچهره من نگاه کرد و فرمود: بگمانم تشنه ئی؟ عرض کردم: آری فرمود: ای غلام! آب را به من ده، آن را گرفت و آشامید، سپس به من داد، من هم آشامیدم، باز تشنه شدم و دوست نداشتم آب بخواهم، باز هم امام مانند بار اول عمل کرد، و چون غلام با جام آب آمد، همان خیال بار اول در دلم افتاد (که شاید آب مسموم باشد) امام جام را گرفت و آشامید، سپس به من داد و تبسم فرمود.

محمد بن حمزه (که این روایت را از هاشمی نقل کرده) گوید: سپس هاشمی به من گفت: من گمان می کنم که امام جواد چنانستکه شیعیان درباره او اعتقاد دارند (یعنی از دل مردم آگاهست).

6- علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و خدمتش رسید و در یک مجلس 30 هزار مسأله از او پرسیدند، حضرت به آنها جواب گفت و در آن زمان ده ساله بود.

شرح - چون پاسخ دادن به 30 هزار مسأله در یک مجلس عاده ممکن نیست ، لذا مرحوم مجلسی هفت توجیه برای این روایت ذکر می کند که ما سه تای آن را در اینجا متذکر می شویم :

1- این عدد را حمل بر مبالغه و اغراق باید نمود، زیرا شمردن 30 هزار مسأله هم عاده بعید است .

2- پاسخهای حضرت بیان قواعد و کلیاتی بوده که از آن ها جواب 30 هزار مسأله جزئی معلوم می گشته .

3- مقصود از یک مجلس ، یکدوره ، مجالس معین است که در چند روز و چند جا تشکیل شده است .

7- علی بن حکم گوید: دعبل بن علی (خزاعی شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید حضرت دستور داد به او چیزی (صله و عطائی) دهند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد، امام به او فرمود: چرا حمد خدا نکردی؟ دعبل گوید: سپس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من عطائی دهند، من گفتم: الحمدلله حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (یعنی از تذکری که پدرم بتو داد).

8- محمد بن سنان گوید: خدمت امام علی النقی علیه السلام رسیدم، فرمود: ای محمد! برای آل فرج پیش آمدی شده است؟ گفتم: آری، عمر (بن فرج که والی مدینه بود) وفات کرد، حضرت فرمود، الحمدلله و تا 24 بار شمردم (که این جمله را تکرار کرد) عرض کردم: آقای من؟ اگر می دانستم این خبر شما را مسرور می کند، پابرهنه و دوان خدمت شما می آمدم. فرمود: ای محمد! مگر نمی دانی او که خدایش لعنت کند پدرم محمد بن علی چه گفته؟ عرض کردم: نه، فرمود: درباره موضوعی پدرم با او سخن می گفت، او در جواب گفت: بگمانم تو مستی، پدرم فرمود: خدایا اگر تو می دانی که من امروز را برای رضای تو روزه داشتم، مزه غارت شدن و خواری اسارت را به او بچشان، بخدا سوگند که پس از چند روز پولها و دارائیش غارت شد و سپس او را با سیری گرفتند و اینک هم مرده است، خدایش رحمت نکند خدا از او انتقام گرفت و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش می گیرد.

9- ابو هاشم جعفری گوید: در مسجد مسیب همراه امام جواد علیه السلام نماز گزاردم. آن حضرت در جای قبله مستقیم (بدون انحراف و تمایل یا در وسط صف) برای ما نماز گزارد (یعنی برای ما امامت فرمود) و راوی یادآور شد که در آن مسجد درخت سدری بود خشک و بی برگ، حضرت آب طلبید و زیر درخت وضو گرفت، سپس آن درخت در همان سال زنده شد و برگ و میوه داد.

10- مطرفی گوید: امام رضا علیه السلام در گذشت و 4 هزار درهم به من بدهی داشت، با خود گفتم: پولم از بین رفت، سپس امام جواد علیه السلام برایم پیغام داد که فردا نزد من بیا و سنگ و ترازو با خود بیاور من خدمتش رفتم، فرمود: ابوالحسن درگذشت و ترازو او 4 هزار درهم طلب داری؟ گفتم: آری، جانمایی که زیر پایش بود بلند کرد، زیرش دینار بسیاری بود آنها را به من داد (تا با ترازو وزن کنم و برابر 4 هزار درهم خود بگیرم).

11- محمد بن سنان گوید: محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) درگذشت در حالی که 25 سال و 3 ماه و 12 روز داشت، و وفاتش در روز سه شنبه ششم ذیحجه سال 220 بود، پس از پدرش 19 سال و 25 روز کمتر زندگی کرد.

زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد امام دهم علیهما السلام والرضوان

آن حضرت در نیمه ذیحجه سال 212 متولد شد و به روایتی تولدش در ماه رجب سال 214 بوده و در 26 جمادی الاخر سال 254 در گذشت و به روایتی در ماه رجب سال 254 وفات نمود، سنش به روایت اول 40 سال و 6 ماه و به روایت دیگر از نظر تولد 40 سال بوده است، متوکل عباسی آن حضرت را همراه یحیی بن هرثمه بن اعین از مدینه به سامرا آورد و در آنجا وفات نمود و در خانه خود مدفون گشت. مادرش ام ولد و نامش سمانه بود.

1- خیران اسباطی گوید: در مدینه خدمت حضرت ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام رسیدم، به من فرمود: از واثق چه خبر داری؟ عرض کردم: قربانت، وقتی از او جدا شدم با عافیت بود، من از همه مردم دیدارم به او نزدیکتر است، زیرا ده روز پیش او را دیده ام (و کسی در مدینه نیست که او را بعد از من دیده باشد) فرمود: اهل مدینه می گویند: او مرده است، چون به من فرمود: مردم می گویند (و شخص معینی را نام نبرد) دانستم مطلب همانست (واثق مرده است و حضرت به علم غیب دانسته و توریه می فرماید) سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه کرد؟ عرض کردم: از او جدا شدم در حالی که در زندان بود و حالش از همه مردم بدتر بود، فرمود: او فرمانروا شد. ابن زیات (وزیر واثق) چه کرد؟ عرض کردم: قربانت، مردم با او بودند و فرمان زمان او بود، فرمود: این پیشرفت برایش نامبارک بود، پس اندکی سکوت نمود، آنگاه فرمود: مقدرات و احکام خدا ناچار باید جاری شود، ای خیران! واثق در گذشت و متوکل بجای او نشست و ابن زیات هم

کشته شد، عرض کردم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو (از سامرا، یعنی 4 روز پیش).

2- صالح بن سعید گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت، در هر مری در صدد خاموش کردن نور شما و کوتاهی در حق شما بودند، تا آنجا که شما را در این سرای زشت و بدنامی که سرای گدایان نامند منزل دادند، فرمود: پسر سعید؟ تو هم چنین فکر می کنی؟! سپس با دستش اشاره کرد و فرمود: بنگر، من نگاه کردم، بوستانهائی دیدم سرور بخش و بوستانهائی با میوه های تازه رس، که در آنها دخترانی نیکو و خوشبوی بود مانند مروارید در صدف و پسر بچه گان و مرغان و آهوان و نهلهای جوشان که چشم خیره شد و دیده ام از کار افتاد، آنگاه فرمود: ما هر کجا باشیم اینها برای ما مهیاست، ما در سرای گدایان نیستیم.

3- اسحاق جلاب گوید: برای امام هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم، سپس مرا خواست و از اصطبل منزلش بجای وسیعی برد که من آنجا را نمی شناختم، و در آنجا گوسفندان را بهر که دستور داد، تقسیم کردم، و برای (پسرش) ابو جعفر و مادر او و دیگران دستور داد و فرستاد، آنگاه روز ترویبه بود که از حضرت اجازه گرفتم به بغداد نزد پدرم برگردم، به من نوشت: فردا نزد ما باش و سپس برو.

من هم بماندم و چون روز عرفه شد، نزد حضرت بودم و شب عید قربان هم در ایوان خانه اش خوابیدم و هنگام سحر نزد من آمد و فرمود: ای اسحاق برخیز، من برخاستم و چون چشم گشودم، خود را در خانه ام در بغداد دیدم، خدمت پدرم رسیدم و گرد رفقایم نشستیم، بآنها گفتم: روز عرفه در سامره بودم و روز عید به بغداد آمدم.

4- ابراهیم بن محمد طاهری گوید: متوکل عباسی در اثر دملیکه در آورد بیمار شد و نزدیک به مرگ رسید، کسی هم جرات نداشت آهنی به بدن او رساند (و زخمش را عمل کند) مادرش نذر کرد: اگر او بهبودی یافت از دارائی خود پول بسیاری خدمت حضرت ابوالحسن علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) فرستد. فتح بن خاقان (ترک، وزیر و نویسنده متوکل) بمتوکل گفت: ای کاش نزد این مرد (امام هادی علیه السلام) می فرستادی، زیرا حتما او راه معالجه ای که سبب گشایش تو شود می داند. متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد و او مرضش را به حضرت توضیح داد پیغام آورنده برگشت و گفت: دستور داد، درده روغن را گرفته، یا گلاب خمیر کنند و روی زخم گذارند، چون این معالجه را به آنها خبر دادند، همگی مسخره کردند (مجلسی کسب را پشکل زیر دست و پای گوسفند هم معنی کرده).

فتح گفت: بخدا که او نسبت به آنچه فرموده داناتر است، درده روغن را حاضر کردند و چنانکه فرموده بود عمل کردند و روی دمل گذاردند، متوکل را خواب ربود و آرام گرفت، سپس سرباز کرد و هر چه داشت (از چرک و خون) بیرون آمد. مژده بهبودی او را بپادشاه دادند، او ده هزار دینار نزد حضرت فرستاد و مهر خود را بر آن (کیسه پول) بزد، متوکل چون از بستر مرض برخاست بطحائی علوی، نزد او سخن چینی کرد که برای امام هادی پول و اسلحه می فرستند، متوکل بسعید دربان گفت: شبانه بر او حمله کن، و هر چه پول و اسلحه نزدش بود، بردار و نزد من بیاور.

ابراهیم بن محمد گوید: سعید دربان به من گفت: شبانه به من زل حضرت رفتم و با نردبانی که همراه داشتم به پشت بام بالا رفتم، آنگاه چون چند پله پائین آمدم، در اثر تاریکی ندانستم چگونه بخانه راه یابم ناگاه مرا صدا زد که! ای سعید! همانجا باش تا برایت چراغ آورند، اندکی بعد چراغ آوردند، من پائین آمدم. حضرت را دیدم جبه و کلاهی پشمی در بر دارد و جانمازی حصیری در برابر اوست، یقین کردم نماز می خواند، به من فرمود: اتاقها در اختیار تو، من وارد شدم و بررسی کردم و هیچ نیافتم. در اتاق خود حضرت، کیسه پولی با مهر مادر متوکل بود و کیسه سر بمهر دیگری، به من فرمود: جانماز را هم بازرسی کن. چون آن را بلند کردم، شمشیری ساده و در غلاف، در زیر آن بود، آنها را برداشتم و نزد متوکل رفتم، چون نگاهش بمهر مادرش افتاد که روی کیسه پول بود، دنبالش فرستاد، او نزد متوکل آمد.

یکی از خدمتگزاران مخصوص به من خبر داد که مادر متوکل به او گفت: هنگامی که بیمار بودی و از بهبودیت ناامید گشتم، نذر کردم، اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او فرستم، چون بهبودی یافتی، پولها را نزدش فرستادم و این هم مهر من است بر روی کیسه. متوکل کیسه دیگر را گشود، در آن هم چهار صد دینار بود، سپس کیسه پول دیگری بآنها اضافه کرد و به من دستور داد که همه را خدمت حضرت برم، من کیسه ها را با شمشیر خدمتش بردم و عرض کردم: آقای من! این ماءموریت بر من ناگوار آمد، فرمود: (((ستمگران بزودی خواهند دانست که چه سرانجامی دارند آخر سوره 26))).

5-علی بن محمد نوفلی گوید: محمد بن فرج به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام به من نوشت: ای محمد! کارهایت را بسامان رسان و مواظب خود باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی دانستم مقصود حضرت از آنچه به من نوشته چیست که ناگاه ماءمور آمد و مرا از مصر دست بسته حرکت داد، و تمام دارائیم را توقیف کرد و 8 سال در زندان بودم، سپس نامه ئی از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در سمت بغداد منزل مکن. نامه را

خواندم و گفتم: من در زندانم و او به من چنین می نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که خدا را شکر مرا رها کردند.

و محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش (که بناحق تصرف کرده بودند) سؤال کرد حضرت به او نوشت: بزودی بتو برمی گردانند و اگر هم بتو باز نگردد، زیانی بتو نرسد، چون محمد بن فرج بسامره حرکت کرد، برایش نامه آمد که ملک بتو برگشت، ولی او پیش از گرفتن نامه درگذشت.

و احمد بن خصیب بن فرج نوشت و از او تقاضا کرد بسامره رود، محمد به عنوان مشورت مطلب را به امام هادی علیه السلام نوشت، حضرت به او نوشت: برو، زیرا گشایش و خلاصی تو در آنست انشاءالله تعالی.

او برفت و پس از اندکی در گذشت.

6- یکی از اصحاب ما (شیعیان) گوید. رونوشت نامه متوکل را به امام هادی علیه السلام، در سال 243 از یحیی بن هرثمه گرفتم. این است متن آن نامه.

بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، همانا امیرالمؤمنین (یعنی خودم که متوکل عباسی می باشم) قدر تو را می شناسد و خویشاوندی تو را (با پیغمبر و هم با خود) رعایت می کند و حق تو را لازم می داند و برای اصلاح حال تو و خاندانت و عزت و خوشبختی و آسودگی تو و ایشان هرچه لازم باشد، فراهم می کند و از این رفتار خشنودی پروردگار و انجام دادن حقی که از تو و ایشان بر او واجب است، طلب می کند.

امیرالمؤمنین عقیده دارد عبدالله بن محمد را از تولیت جنگ و نماز در مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله عزل کند، زیرا چنانکه تذکر داده بودی، حق شما را نشناخته و ارزش را سبک گرفته و مشاء را به کاری متهم ساخته و نسبت داده (یعنی دعوی خلافت) که امیرالمؤمنین بر کناری و درستی نیت شما را در عدم اراده و آماده نبودن ترا برای آن کار می داند و امیرالمؤمنین منصب و ماءموریت عبدالله را به محمد بن فضل داد و او را با احترام و تعظیم و شنوائی از شما و اینکه با این رفتار تقرب به خدا و امیرالمؤمنین جوید دستور داد.

امیرالمؤمنین مشتاق دیدار و تجدید عهد با شماست. شما هم اگر دیدار و اقامت نزد او را تا هر مدتی که خواهی، حرکت کن و هر کسی را که دوست داری از خانواده و غلامان و اطرافیان همراه بیاور، و مسافرتت با مهلت و آرامش باشد، هر زمان خواهی کوچ کن و هر زمان خواهی بارانداز و هر گونه خواهی راه پیمای. و اگر دوست داری یحیی بن هرثمه پیشکار امیرالمؤمنین و سربازانی که همراه او است، پشت سرت بیایند و در کوچ کردن و راه پیمودن دنبال شما باشند، به اختیار و دستور شماست، هر گونه خواهی حرکت کنید تا

نزد امیرالمؤمنین برسید. که هیچ یک از برادران و فرزندان و اهل بیت و ویژگیانش منزلتی پر مهر و وحسب و شرافتی پسندیده تر از تو ندارند و امیرالمؤمنین نسبت به ایشان دلسوزتر و مهربانتر و خوش رفتارتر و خاطر جمع تر نیست انشاء الله تعالی و السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

نویسنده ابراهیم بن عباس و صلی الله علیه وآله و سلم . (آری و این سیاست این اشقیاء ملعون بوده است که با پنبه سر می بردند تا دوستان اهل بیت بر علیه آن ها قیام ننماید و این گونه با نیرنگ و مکر و فریب امامان معصوم را در محاصره خود قرار می دادند و حکومت شیطانی آن ها پایدار شده و هوس رانی نمایند علی لعنت الله علی الظالمین و سيعلم ظلموا ای منقلب ینقلبون)

7- یعقوب بن یاسر گوید: متوکل به اطرافیانش می گفت : موضوع ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) مرا خسته و در مانده کرد. از می گساری و همنشینی با من سرباز می زند و من نمی توانم در این باره از او فرصتی بدست آورم (تا او را نزد مردم خفیف و سبک کنم و آلوده و گنهکار نشان دهم) آنها گفتند: اگر به او راه نمی یابی ، برادرش موسی (مبرقع) هست . او اهل ساز و آواز است ، می خورد و می آشامد عشق بازی می کند، متوکل گفت ، دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظر مردم بجای ابن الرضا جا بزینیم و بگوئیم ابن الرضا همین است . (پس تو ای عاقل دانا و خردمند نگارنده تا این فراز روایت را نقل نمود تا مخاطبان ارجمند به نهایت خباثت و رذالت متوکل ملعون یعنی این سگ هار ناصبی پی ببرند که چگونه با این حدیث جعلی در صدد ترور شخصیتی آن حضرت برآمده است و چگونه خواسته است از طریق تهمت و افترا آن حضرت که از بزرگان علم و ورع و تقوا و ...، بوده است به حرکت های مردمی در پیروی اهل ایمان به امامان معصوم خدشه وارد نماید پس مخاطب ارجمند شک ننماید که این روایت جعلی به دلیل وجود روایت های معارض فراوان دیگر مردود و باطل و لایق ریختن به مزبله دان تاریخ است والسلام)

آنگاه به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی هاشم و سرلشکران و مردم به استقبالش رفتند با این شرط که چون به سامره وارد شود، متوکل قطعه زمینی به او واگذار و برای او در آنجا ساختمان کند و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستند و با او احسان و خوش رفتاری کند و دستگاهی آراسته برایش آماده کند و خودش در آنجا به دیدار او رود.

چون موسی برسید، حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) در محل پل وصیف که جای ملاقات واردین بود، به او برخورد، بر او سلام کرد و حتش را ادا نمود. سپس فرمود: این مرد (متوکل) ترا احضار کرده تا آبرویت را ببرد و از ارزشت بکاهد، مبادا نزد او اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده ئی مکن که او می خواهد رسوایت کند، موسی نپذیرفت و حضرت سخنش را تکرار فرمود، چون دید موسی اجابت

نمی‌کند، فرمود: این (مجلسی که متوکل برای تو فکر کرده) مجلسی است که هرگز تو با او گردهم نیائید، موسی سه سال در آنجا بود، هر روز صبح می‌رفت، به او می‌گفتند، متوکل امروز کار دارد، شب بیا، شب می‌آمد، می‌گفتند، مست است، صبح می‌آمد، می‌گفتند، دوا آشامیده، تا سه سال بدین منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند.

8- زیدبن علی بن حسین بن زید گوید: من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای معالجه آمد و دوا برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تا چند روز آن را داشته باشم، برای من ممکن نشد (که دوا را در آن شب تهیه کنم) هنوز پزشک از در بیرون نرفته بود، که نصر (خادم امام دهم علیه السلام) با شیشه‌ای که همان دوا در آن بود، وارد شد و گفت: حضرت ابوالحسن به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دوا را در این چند روز داشته باشد، من آن را گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم.

محمد بن علی گوید: زیدبن علی به من گفت: کسی که امام را سرزنش کند و طعنه زند نمی‌پذیرد (در صورتی که دلالت روشنی بر علم غیب امام دارد) کجایند غالبان درباره ائمه که این حدیث را بشنوند.

زندگانی حضرت ابی محمد حسن بن علی امام یازدهم علیهما السلام

آن حضرت در ماه (رمضان و طبق نسخه دیگر در ماه) ربیع الاخر به سال 232 متولد شد، و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال 260 به سن 28 سالگی در گذشت و در خانه خودش که پدرش هم در آنجا دفن شده بود بخاک سپرده شد، مادرش ام ولد و نامش حدیث (یا سوسن) بوده است.

1- احمد بن عبدالله خاقان که دشمنی سختی با علی و اولادش داشت، متصدی املاک و خراج شهر قم بود. روزی در مجلسش از علویان و مذاهبشان سخن به میان آمد، او گفت: من در سامره مردی از اولاد علی را از لحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجاست و بزرگواری در خانواده خودش و بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد، ابن الرضا ندیدم و نشناختم که خاندان خودش و بنی هاشم و سرلشکران وزیران و همه مردم او را بر سال خورده گان و اشراف مقدم بدانند. زیرا من روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم می‌نشست، ناگاه دربانانش در آمدند و گفتند ابو محمد، ابن الرضا دم در است، پدرم به آواز بلند گفت: اجازه اش دهید. من تعجب کردم از اینکه در محضر پدرم مردی را بکنیه معرفی کردند، در صورتی که جز خلیفه و ولیعهد و نماینده سلطان نزد او به کنیه معرفی نمی‌شد.

سپس مردی گندمگون، خوش اندام، نیکورخسار، خوش پیکر، تازه جوان با جلالت و هیبت وارد شد، چون نگاه پدرم به او افتاد، برخاست و چند قدم استقبالش کرد، با آنکه گمان ندارم چنین کاری را نسبت به هیچ بنی هاشم و سرلشکری بکنم، چون نزدیکش، رسید با او معانقه کرد و صورت و سینه اش بوسید و دستش را گرفت و روی مسندی که خودش نشسته بود، او را نشانید، و پهلوی او نشست و متوجه او شد و با او به سخن پرداخت و خود را قربان او می کرد، من از آنچه از پدرم می دیدم در شگفت بودم که دربان آمد و گفت موفق (برادر و سرلشکر خلیفه عباسی) آمده است و هر گاه موفق نزد پدرم می آمد، دربانان و افسران مخصوصش جلو می رفتند و از در خانه تا مسند پدرم به صف می ایستادند تا او بیاید و برود، پدرم رو به ابی محمد داشت و با او سخن می گفت تا نگاهش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آنگاه گفت: خدا مرا قربانت کند، اکنون هرگاه بخواهید (می توانید تشریف ببرید) و به دربانانش گفت: او را از پشت صف ببرید تا آن مرد یعنی موفق او را نبیند. او برخاست و پدرم هم برخاست و با او معانقه کرد و برفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما!! این چه شخصی بود که او را با کنیه به پدرم معرفی کردید و پدرم با او چنین رفتار کرد؟ گفتند: او از اولاد علی است و او را حسن بن علی می نامند و به ابن الرضا معرفی می شود، شگفتم افزون گشت و در تمام آن روز پریشان و نا آرام بودم و درباره او و آنچه او رفتار پدرم نسبت به او دیده بودم می اندیشیدم تا شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را می گزارد، سپس برای مشورت‌های مورد نیاز و آنچه باید به عرض سلطان برسد مجلس می کرد. چون نمازش را گزارد و جلوس کرد، آمدم و در برابرش نشستم، در حالی که دیگری نزد او نبود.

به من گفت! احمد! کاری داری؟ گفتم آری، پدر! اگر اجازه دهی سؤال کنم، گفت: پسر جان اجازه دادم، هر چه خواهی بگو. گفتم، ای پدر! مردی که امروز صبح دیدم نسبت به او احترام و بزرگداشت و تعظیم نمودی و خود و پدر و مادرت را قربانش کردی که بود؟ گفت، پسر جان! او امام رافضیان است، او حسن بن علی است که بابن رضا معروفست، آنگاه ساعتی سکوت کرد و سپس گفت: پسر جان! اگر امامت از خلفاء بنی عباس جدا شود، هیچکس از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و او برای فضیلت و پاکدامنی و رفتار و خویشتنداری و پرهیزگاری و عبادت و اخلاق شریف و شایستگی سزاوار خلافت می باشد اگر پدرش را می دیدی، مردی بود روشنفکر، نجیب، با فضیلت، با آنچه از پدرم شنیدم، ناراحتی و اندیشه و خشمم بر او افزون گشت و کردار و گفتار او را نسبت به وی زیاده از حد دانستم. پس از آن اندیشه‌ئی جز پرسش از حال او و جستجوی درباره او نداشتم. از هر یک از بنی هاشم و سران و نویسندگان و قضات و فقها و مردم دیگر که می پرسیدم، او را در نهایت احترام و بزرگواری و مقام بلند و سخن نیک و تقدیم بر تمام فامیل و بزرگترانش معرفی می کردند. سپس مقام و ارزش او در نظرم بزرگ شد، زیرا هیچ دشمن و دوست او را ندیدم، جز آنکه از او به نیکی یاد می کرد و مدحش می نمود.

یکی از حضار مجلس که اشعری مذهب بود گفت: ای ابابکر از برادرش جعفر (کذاب) چه خبر داری؟ گفت: جعفر کیست که حالش را بررسی و او را همدوش حسن (بن علی، ابن الرضا) سازی: او متجاهر بفسق و آلوده و بی آبرو و دائم الخمر و پست ترین مردی که دیده ئی (دیده ام) می باشد و پرده در خود و بی وزن و سفیه است.

در زمان وفات حسن بن علی سرگذشتی از سلطان و اصحابش پیش آمد که من تعجب کردم و گمان نمی کردم چنان شود و آن سرگذشت این بود که: چون ابن الرضا بیمار شود، به پدرم خبر دادند که او بیمار است. پدرم فوری سوار شد و بدارالخلافة رفت و زود برگشت و پنج تن از خدمتگزاران امیرالمؤمنین (متعمد عباسی) که همگی از ثقات و خواص بودند و تحریر (خادم مخصوص خلیفه) هم در میان آنها بود، همراهش بودند. پدرم به آنها دستور داد که در خانه حسن بن علی باشند و از حالش خبر گیرند و به چند تن از پزشکان هم پیغام داد که شبانه روز در منزلش باشند و بقاضی القضاة پیغام داد که نزد او بیاید و به او دستور داد که ده تن از اصحابش را که نسبت بدین و امانت و پرهیزگاری آنها اطمینان دارد احضار کند و به منزل آن حضرت فرستد تا شبانه روز در آنجا باشند.

همه این اشخاص آنجا بودند تا آن حضرت وفات کرد، و شره سامره یک پارچه ناله شد، سلطان ماءموری به خانه حضرت فرستاد که اتاقها را بازرسی کرد و هر چه در آنجا بود، مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او بود، و زنانی که آبستنی را تشخیص می دادند آوردند و کنیزان آن حضرت را بازرسی کردند، یکی از آنها گفت: در اینجا کنیزی است که آبستن است، او را در اتاقی نگه داشتند و تحریر خادم و اصحابش را با چند زن بر او گماشتند، سپس آماده تجهیز آن حضرت شدند و بازارها را بستند و بنی هاشم و سرلشکران و پدرم و مردم دیگر دنبال جنازه اش بودند، در آن روز سامره مانند روز قیامت شده بود.

چون از تجهیزش فارغ شدند، سلطان دنبال (برادر خود) ابو عیسی بن متوکل فرستاد و دستور داد بر جنازه نماز بخواند، چون جنازه آماده نماز شد، ابو عیسی پیش آمد و پرده از روی حضرت برداشت و او را بعلویان و عباسیان بنی هاشم و سرلشکران و نویسندگان و قضات و معدلان (کسانی که بعدالت حکم می کنند) نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به اجل خود و در بستر خود مرده است و جمعی از خدمتگزاران امیرالمؤمنین و مردم ثقه مانند فلان و فلان و از قضات هم فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان بربالینش حاضر بوده اند (ولی بقول مرحوم مجلسی این کارها بیشتر دلالت دارد که همان سلطان امام را کشته و مسموم ساخته است) آنگاه رویش را پوشید و دستور داد جنازه را بر دارند، جنازه از وسط منزل برداشته شد و در خانه ای که پدرش دفن شده بود، بخاک سپرده شد.

چون دفنش کردند، سلطان و مردم به جستجوی فرزندش برخاستند و منزلها و خانه ها تفتیش بسیار کردند و از تقسیم میراثش دست نگه داشتند، و کسانی که به پاسداری کنیزی که احتمال آستن بودنش را می دادند گماشته بودند، و همواره آنجا بودند، تا معلوم شد آستن نبوده ، آنگاه میراثش را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش ادعای وصیت او را داشت و نزد قاضی هم ثابت شد و سلطان باز هم در جستجوی فرزند آن حضرت بود (زیرا خیر فرزند داشتن آن حضرت که از امام صادق علیه السلام به او رسیده بود نزدش قطعی و مسلم بود).

سپس جعفر نزد پدرم آمد و گفت : مقام و منصب برادرم را به من بده . من سالی 20 هزار دینار برایت می فرستم . پدرم به او تندی کرد و بد گفت و به او گفت : ای احمق ! سلطان بر روی کسانی که به امامت پدر و برادرت معتقدند شمشیر کشید تا آنها را از آن عقیده برگرداند و نتوانست این کار را عملی کند (زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت به آنها معتقد بودند) پس اگر شیعیان پدر و برادرت را امام می دانند، نیازی به سلطان و غیر سلطان نداری که منصب آنها را به تو دهند، و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری ، به وسیله ما بدان نخواهی رسید و چون جعفر چنین سخنی گفت ، پدرم او را پست و سست عقل دانست و بیرونش کرد و تا زنده بود، اجازه نداد نزدش آید، ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان باز هم در جستجوی خبر فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود.

شرح مجلسی علیه الرحمه از کمال الدین صدوق روایتی نقل می کند که ابوالادیان خادم و نامه رسان امام حسن عسکری علیه السلام به امر آن حضرت به مدائن رفت و روزی که به سامره برگشت امام وفات کرده بود ابوالادیان جعفر را دید که آماده نماز خواندن بر امام شد، ناگاه کودکی را دید پیش آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود: عمو! عقب بایست که من به نماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم ... مرآت ج 1 ص 422.

2- محمد بن اسماعیل گوید: حضرت ابو محمد (امام یازدهم) علیه السلام قریب 20 روز پیش از مرگ المعترز به اسحاق بن جعفر زبیری نوشت : در خانه ات بنشین تا حادثه ای پیش آید، چون بریحه کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت : حادثه پیش آمد اکنون چه دستور می فرمائی ؟ حضرت نوشت : این پیش آمد (که تو گمان کرده ئی) نیست ، پیش آمد دیگری هست ، سپس کار المعترز بدانجا رسید که رسید.

و نیز همین را وی گوید: به مرد دیگری نوشت : عبدالله بن محمد بن داود کشته می شود و این نوشته ده روز پیش از کشته شدنش بود چون روز دهم رسید او کشته شد.

3- محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: کار ما سخت و دشوار گردید، پدرم به من گفت: با من بیا نزد این مرد یعنی ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم، زیرا از او جوانمردی شنیده می شود، گفتم: او را می شناسی؟ گفت: نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام، سپس آهنگ او کردیم، پدرم در بین راه به من می گفت: چقدر احتیاج به 500 درهم داریم. اگر به ما بدهد 200 درهمش را برای پوشاک و 200 درهمش را برای بدهی و 100 درهمش را برای مخارج صرف می کنیم، من هم با خود گفتم: کاش به من هم 300 درهم بدهد که با 100 درهمش الاغی بخرم و 100 درهمش برای خرجی و 100 دیگرش برای پوشاک باشد تا به کوهستان (همدان و اطرافش) بروم. چون به در خانه رسیدیم، غلامش آمد و گفت: علی بن ابراهیم با پسرش محمد در آیند، چون وارد شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود: ای علی! چرا تاکنون نزد ما نیامدی؟ پدرم گفت: آقای من! خجالت می کشیدم با این وضع به ملاقات شما آیم، چون از نزدش بیرون رفتیم، غلامش آمد و به پدرم کیسه پولی داد و گفت: این 500 درهم است که 200 آن برای پوشاک و 200 آن برای بدهی و 100 آن برای خرجت باشد. و کیسه ئی به من داد و گفت، این 300 درهم است، 100 درهمش برای خرید الاغ و 100 درهمش برای پوشاک و 100 درهمش برای مخارجت باشد. و به کوهستان برو، بلکه به سورا برو. او به سورا رفت و با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد، با وجود این واقعی مذهب است (یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است) محمد بن ابراهیم گوید، به او گفتم: وای بر تو! مگر دلیلی روشن تر از این می خواهی؟! (که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و به مقدار احتیاجت به تو کمک کند) او گفت: این امری است که بدان عادت کرده ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست).

4- ابو هاشم جعفری گوید: از نیازمندی خود بامام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، حضرت با تازیانه اش بزمین کشید و بگمانم با دستمالی بود که روی آن را پوشید و 500 اشرفی بیرون آورد و فرمود ای ابا هاشم! بگیر و ما را معذوردار (که کم است یا از اینکه دیر بتو رسیدیم تا خودت سؤال کردی).

5- ابی علی مطهر در سال قادسیه بآن حضرت نوشت که مردم از رفتن بمکه منصرف می شوند، و او هم از تشنگی ترس دارد. حضرت نوشت؟ ((بروید، بیمی بر شما نیست ان شاء الله)) سپس آنها بسلامت برفتند و الحمدلله رب العالمین.

توضیح_قادسیه قریه ای است نزدیک کوفه و سال قادسیه، سالی است که مردمی که عازم حج بودند، از ترس تشنگی از آنجا برگشتند و بمکه نرفتند جز مطهر و یاران او.

6- جماعتی بر جعفری که شخصی است از اولاد جعفر (طیار یا جعفر بن متوکل) حمله کردند و او تاب مقاومت آنها را نداشت، شکایت خود را بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت. حضرت در جواب نوشت: از این جهت بی نیاز می شوید ان شاء الله تعالی))) او با جماعتی اندک بر آنها حمله برد، با آنکه آنها بیش از 20 هزار و او با کمتر از هزار نفر ایشان را ریشه کن ساخت.

7- امام حسن عسکری علیه السلام را نزد علی بن نارمش که دشمنترین مردم با اولاد ابیطالب بود زندان کردند، و به او گفتند، بر او هر چه خواهی سخت گیر و سخت گیر. حضرت بیش از یک روز، نزد او نبود که احترام و بزرگداشت آن حضرت در نظر او بجائی رسید که در برابر او چهره بر خاک می گذاشت و دیده از زمین بر نمی داشت، حضرت از نزد او خارج شد، در حالی که بصیرت او به آن حضرت از همه بیشتر و ستایشش او را از همه نیکوتر بود.

8- سفیان بن محمد ضیعی گوید: بامام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از آن حضرت راجع به ولیجه پرسیدم، که در قول خدای تعالی است: ((جز خدا و پیغمبر و مؤمنین ولیجهئی نگرفتند 15 سوره 9))) و بدون آنکه در نامه بنویسم، پیش خود فکر می کردم که آیا مقصود از مؤمنین در این آیه کیانند؟ جواب آمد که: ولیجه کسی است غیر از امام بحق که بجای او منصوب می شود و در خاطرات گذشت که آیا مؤمنین در این آیه کیانند؟ ایشان ائمه بر حق هستند که از خدا برای مردم امان می گیرند و خدا هم امان آنها را اجازه می کند (چنانچه ایشان بهشت را با شرایطی برای مردمی ضمانت کرده اند، خدای تعالی هم ضمانت ایشان را امضا می فرماید).

9- ابوهاشم جعفری گوید: از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر بامام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، به من نوشت: ((تو امروز، نماز ظهر را در منزلت می گزاری))) هنگام ظهر بود که بیرون آمدم و چنانکه فرموده بود، نمازم را در منزلم گزاردم، و نیز در تنگی زندگی بودم و می خواستم در نامه از آن حضرت تقاضای پول کنم، خجالت کشیدم، چون به منزل رسیدم، صد دینار برایم فرستاد و در نامه نوشته بود: هرگاه احتیاج داشتی شرم مدار و پروا مکن، بخواه که طبق میل خواهی دید انشاء الله.

10- نصیر خادم گوید: بارها می شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان ترک و رومی و صقالبی خود بلغت خودشان سخن می گفت. من تعجب کردم و با خود گفتم: این که در مدینه

متولد شد و تا (پدرش) ابوالحسن علیه السلام وفات کرد، پیش کسی نرفت و کسی او را ندید (که درس بخواند یا با اهل این لغات مکالمه کند) من این موضوع را پیش خود فکر می کردم که حضرت به من متوجه شد و فرمود همانا خدای تبارک و تعالی حجت خود را با سایر مردم در همه چیز امتیاز بخشیده و معرفت و لغات و انساب و مرگها و پیش آمدها را به او عطا فرموده و اگر چنین نبود، میان حجت و محجوج (امام و ماءموم) فرق نبود.

11- اقرع گوید: به حضرت ابی محمد نوشتم: آیا امام محتلم می شود؟ و بعد از آنکه نامه از دستم خارج شد، با خود گفتم: احتلام امریست شیطانی و خدای تبارک و تعالی دوستانش را از آن برکنار داشته است، سپس جواب آمد: حال ائمه در خواب مانند بیداری است، خواب حال آنها را دگرگون نکند، و خدا اولیاء خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته، چنانکه بخاطرت گذشت.

12- اسماعیل بن محمد، نوه عبدالمطلب گوید: سر راه حضرت ابی محمد نشستم، چون بر من گذشت، از نیازمندی خود به او شکایت کردم و سوگند خوردم که یک درهم و بیشتر ندارم و صبحانه و شام هم ندارم، فرمود: بنام خدا سوگند دروغ می خوری در صورتیکه 200 دینار زیر خاک کرده ئی؟! من این سخن را برای نبخشیدن بتو نمی گویم، غلام هر چه همراه داری به او ده.

غلامش صد دینار به من داد سپس روبه من کرد و فرمود: هنگامی که احتیاج بسیاری به آن دنانیر زیر خاکداری محروم می شوی، و راست فرمود، و چنان شد که او گفت، زیرا 200 دینار زیر خاک کردم و با خود گفتم: پشتیبان و پس انداز روز بیچارگیم باشد، سپس بشدت برای مخارجی ناچار شدم و درهای روزی برویم بسته شد، آنجا را کندم معلوم شد، پسرم جای آنها را دانسته و برداشته و فرار کرده و چیزی از آنها بدست من نرسید.

13- پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند در عبارات روایات 4، 15 و 24 این کتاب شریف که جعلی بودن آنها از موضوع آنها اظهر من الشمس است یعنی که امام علیه السلام اسبی را برای خلیفه ملعون بنی عباس زین و لگام کند و به طور مستمر او را به القاب امیرالمؤمنین و چند... مدح و ثنا کند و یا از علم لدنی خود به پیروان اعلام کند که فوراً آستر خود را بفروش چون مرگ را در قدر دارند و آن شخص حرف امام را گوش نکند و اسب خود را نفروشد و اسب بمیرد درحالی که اگر گوش می کرد آن اسب در خانه خریدار جدید می میرد یعنی از علم لدنی برای فروش مال معیوب بهره بگیرد و یا روایت 24 که رگ زنی خاص آن حضرت را شبیه نماید به رگ زنی عیسی مسیح که راه می رفت و مرده زنده می کرد و فلج و... شفا می داد ولی برای سلامت خود حجامت می کرده و رگ میزده است).

14- احمد بن محمد گوید: چون مهتدی عباسی دست بکشتار موالیان ترک زد، به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوشتم: آقای من! خدا را شکر که او را از ما باز داشت، شنیده ام شما را تهدید کرده و گفته است: بخدا آنها را از روی زمین برمی دارم: حضرت بخط خود نوشت: این رفتار عمرش را کوتاه کرد، از همین امروز پنج روز بشمار، او در روز ششم کشته می شود، بعد از خواری و ذلتی که به او برسد. و چنان شد که فرمود.

15- محمد بن حسن گوید: به حضرت ابی محمد علیه السلام نوشتم و تقاضا کردم برای درد چشمم دعا بفرماید، در حالی که یک چشمم از میان رفته بود و چشم دیگر هم نزدیک برفتن بود، حضرت به من نوشت: خدا چشمت را برایت نگهدارد (نگهداشت) پس چشمم درستم بهبودی یافت و در آخر نامه نوشته بود: خدا بتو اجر و ثواب نیکو دهد، من از آن جهت اندوهگین شدم و خبر نداشتم که کسی از خاندانم مرده باشد، چند روز که گذشت، خبر مرگ پسر طیب به من رسید، دانستم سر سلامتی حضرت برای او بوده.

16- عمر بن ابی مسلم گوید! مردی از اهل مصر که نامش سیف بن لیث بود در سامره نزد ما آمد، تا درباره ملکی که شفیع خادم از او بزور گرفته و او را بیرون کرده بود، نزد مهتدی عباسی دادخواهی کند. ما به او گفتیم به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نویسد و تسهیل کارش را بخواهد، حضرت در جواب او نوشت: باک مدار، ملکت را بتو برمی گردانند، نزد سلطان مرو، بلکه وکیلی را که ملکت دست او است ببین و او را از سلطان اعظم، خداوند رب العالمین بترسان.

سیف او را دید، وکیل گفت: چون از مصر خارج شدی، او به من نوشت که ترا بخواهم و ملکت را بتو برگردانم، سپس بحکم ابن ابی الشوارب قاضی، و شهادت گواهان ملکش را به او برگردانید و محتاج نشد که بمهتدی شکایت کند. ملک به او برگشت و در دست او بود و دیگر از او خبری نشد.

راوی گوید: و همین سیف بن لیث گفت: وقتی از مصر بیرون شدم، پسری داشتم بیمار و پسر دیگر که از او بزرگتر بود، وصی و قیم بر خانواده و املاکم قرارش داده بودم. به حضرت ابو محمد نامه نوشتم و درخواست کردم برای پسر بیمارم دعا کند، حضرت به من نوشت: ((پسر بیمار خوب شد و پسر بزرگتر وصی و قیمت درگذشت. خدا را شکر کن و بیتابی منما که اجرت تباه شود)) سپس به من خبر رسید که پسر بیمارم بهبودی یافته و پسر بزرگم مرده است، در همان روزی که جواب نامه حضرت ابی محمد علیه السلام به من رسیده بود.

17- یحیی بن قشیری که اهل قریه قیر بود گفت: حضرت ابی محمد علیه السلام وکیلی داشت که در منزل آن حضرت اتافی داشت و خدمتگزاری سفید پوست همراه او بود، وکیل

خواست بر خدمتگزار سوار شود (او را بر خود سوار کند) خادم گفت: نمی پذیرم، جز اینکه برایم شراب آوری، وکیل با زرنگی شرابی بدست آورد و نزد او برد، و میان او و حضرت ابی محمد علیه السلام سه در اتاق بسته بود.

وکیل گوید: ناگاه من متوجه شدم و دیدم درها باز می شود تا خودش تشریف آورد و در اتاق ایستاد و فرمود: آهای! از خدا پروا کنید، از خدا بترسید: و چون صبح شد، دستور داد خادم را بفروشد و مرا از خانه بیرون کنند.

18-محمد بن ربیع شائی گوید: با مردی از ثنویه (قائلین بدو خدا) در اهواز مباحثه کردم، سپس به سامره رفتم و بعضی از سخنان او بدلم چسبیده بود، روز بارعام خلیفه بود. من در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد علیه السلام از اتاق عمومی وارد شد، به من نگریست و با انگشت سبابه اش اشاره فرمود: ((یکتاست، یکتاست، فرد است)) من بیهوش شدم و افتادم.

19-ابو هاشم جعفری گوید: روزی خدمت حضرت ابو محمد علیه السلام رسیدم و در نظر داشتم که قدری نقره از آن حضرت بگیرم تا از نظر تبرک با آن انگشتری بسازم، خدمتش نشستم، ولی فراموش کردم که برای چه آمده بودم، چون خداحافظی کردم و برخاستم، انگشترش را سوی من انداخت و فرمود: تو نقره می خواستی و ما انگشتر بتو دادیم، نگین و مزدش را هم سود بردی، گوارایت باد، ای ابا هاشم!

عرض کردم: آقای من! گواهی دهم که تو ولی خدا و امام من هستی که با اطاعت از شما دینداری خدا می کنم. فرمود: خدا ترا بیامرزد، ای ابا هاشم!

20-محمد بن قاسم گوید: هرگاه خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام می رسیدم و تشنه بودم، عظمتش مانع می شد که در خدمتش آب بخوام، او می فرمود: غلام! برایش آب بیاور.

و بسا می شد که با خود می گفتم، حرکت کنم و در آن اندیشه بودم که می فرمود: غلام! مرکبش را حاضر کن

21-زمانی که حضرت ابو محمد علیه السلام (نزد صالح بن وصیف ترکی، پیشکار و اختیاردار مهتدی عباسی) در زندان بود، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانی که از ناحیه اهل بیت منحرف بودند نزد صالح رفتند (تا به او سفارش کنند درباره حضرت سختگیری کند) صالح گفت: من چه کنم، دو نفر از نانجیب ترین مردانی را که می توانستم پیدا کنم، بر او گماشتم، آندو نفر (در اثر مشاهده رفتار حضرت) از لحاظ عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند، من به آن دو نفر گفتم: در او چه خصلت است؟ گفتند: چه می گوئی درباره مردی که روز را روزه

می گیرد و تمام شب عبادت می کند، نه سخن می گوید و نه بچیزی سرگرم می شود چون به او نگاه می کنیم، رگهای گردن ما می لرزد و حالی بما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم چون چنین شنیدند، نوید برگشتند.

22- محمد بن حجر به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوشت و از عبدالعزیز بن دلف و یزید بن عبدالله شکایت کرد، امام در پاسخش نوشت: اما شر عبدالعزیز از تو بر کنار شد و اما یزید، ترا با او نزد خدا مقامی است (برای دادخواهی) سپس عبدالعزیز بمرد و یزید محمد بن حجر را بکشت.

23- احمد بن اسحاق گوید: خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام رسیدم و درخواست کردم چیزی بنویسد که من خطش را به بینم تا هر وقت دیدم بشناسم، فرمود: بسیار خوب، سپس فرمود: ای احمد! خط با قلم درشت و ریز در نظرت مختلف می نماید، مبادا بشک افتی (اسلوب خط را بین نه ریز و درشتیش را) آنگاه دوات طلبد و خط نوشت و مرکب را از ته دوات بسرش می کشید، وقتی می نوشت با خود گفتم: تقاضا می کنم قلمی را که با آن می نویسد، به من ببخشد، چون از نوشتن فارغ شد، با من حرف می زد و تا مدتی قلم را با دستمالش پاک می کرد، سپس فرمود: بگیر، ای احمد! و قلم را به من داد.

گفتم: قربانت کردم، مطلبی در دل دارم که بخاطر آن اندوهگینم، می خواستم آنرا از پدر شما پرسم، پیش آمد نکرد، فرمود: ای احمد! چیست آن؟ عرض کردم: آقای من! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که: خوابیدن پیغمبران بر پشت و خوابیدن مؤمنین بجانب راست و خوابیدن منافقین بجانب چپ و خوابیدن شیاطین برو افتاده و دمر است.

فرمود: چنین است. عرض کردم: آقای من! من هر چه کوشش می کنم به دست راست بخوابم، ممکن نمی شود و خوابم نمی برد، حضرت ساعتی سکوت فرمود: احمد! نزدیک من بیا. نزدیکش رفتم، فرمود: دستت را زیر لبانت ببر، من بردم، آنگاه دست خود را از زیر جامه اش در آورد و زیر جامه من کرد و با دست راست خود به پهلو چپ من و با دست چپ خود به پهلو راست من کشید تا سه بار احمد گوید از آن زمان که با من چنان کرد، نتوانستم به پهلو چپ بخوابم و ابتدا بر آن پهلو خوابم نمی برد.

زندگانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام

آن حضرت در نیمه شعبان سال 255 هجری متولد شده است.

1- احمد بن محمد گوید: هنگامی که زبیری کشته شد، این مکتوب از جانب امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد: (((اینست مجازات کسی که بر خدا نسبت به اولیائش دروغ بندد، او گمان کرد

که مرا خواهد کشت و نسلم قطع می شود، چگونه قدرت خدا را مشاهده کرد؟ و برای او پسری متولد شد که او را ((م ح م د)) نام گذاشت، و در سال 256 (به حدیث 858 رجوع شود).

2- ابو سعید غانم هندی گوید: من در یکی از شهرهای هندوستان که بکشمیر داخله ((گویا در آن زمان شهر کشمیر دو قسمت بوده که یک قسمت آن را داخله می گفته اند و یا مقصود این است که در داخل شهر بودم نه در حومه و اطرافش)) معروفست بودم و رفقائی داشتم که کرسی نشین دست راست سلطان بودند، آنها 40 مرد بودند. همگی چهار کتاب معروف: تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم را مطالعه می کردند، من و آنها میان مردم قضاوت می کردیم و مسائل دینشان را به آنها تعلیم نموده، راجع به حلال و حرامشان فتوی می دادیم و خود سلطان و مردم دیگر، در این امور بما رو می آوردند، روزی نام رسول خدا را مطرح کردیم و گفتیم: این پیغمبری که نامش در کتب است، ما از وضعش اطلاع نداریم، لازمست در این باره جستجو کنیم و به دنبالش برویم، همگی راءی دادند و توافق کردند که من بیرون روم و در جستجوی این امر باشم، لذا من از کشمیر بیرون آمدم و پول بسیاری همراه داشتم، 12 ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم، مردمی ترک سر راه بر من گرفتند و پولم را بردند و جراحات سختی به من زدند و و به شهر کابلم بردند. سلطان آنجا چون گزارش مرا دانست، بشهر بلخم فرستاد و سلطان آنجا در آن زمان، داوود بن عباس بن ابی اسود بود، درباره من به او خبر دادند که: من از هندوستان بجستجوی دین بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته ام و با فقهاء و متکلمین مباحثه کرده ام.

داود بن عباس دنبالم فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد: و دانشمندان را گرد آورد تا با من مباحثه کنند، من بآنها گفتم: من از شهر خود خارج شده، در جستجوی پیغمبری می باشم که نامش را در کتابها دیده ام. گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد است. گفتند: او پیغمبر ماست که تو در جستجوی هستی، سپس شرایع او را از آنها پرسیدم، آنها مرا آگاه ساختند.

بآنها گفتم: من می دانم که محمد پیغمبر است ولی نمی دانم او همین است که شما معرفی می کنید یا نه؟ شما محل او را به من نشان دهید تا نزدش روم و از نشانه ها و دلیلهایی که می دانم از او بپرسم، اگر همان کسی بود که او را می جویم به او ایمان آورم. گفتند: او وفات کرده است صلی الله علیه و آله. گفتم: جانشین و وصی او کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفتم: این که کنیه او است، نامش را بگوئید، گفتند: عبدالله ابن عثمان است و او را بقریش منسوب ساختند. گفتم: نسب پیغمبر خود محمد را برایم بگوئید، آنها نسب او را گفتند، گفتم: این شخص، آن که من می جویم نیست. آن که من در طلبش هستم، جانشین او برادر دینی او و پسر عموی نسبی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان (نوادگان)

اوست ، و آن پسر را در روی زمین ، نسلی جز فرزندان مردی که خلیفه اوست نمی باشد، ناگاه همه بر من تاختند و گفتند: ای امیر! این مرد از شرک بیرون آمده و بسوی کفر رفته و خون او حلال است .

من بآنها گفتم : ای مردم ! من برای خود دینی دارم که بآن گرویده ام و تا محکمتر از آن را نیابم از آن دست بردارم ، من اوصاف این مرد را در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش نازل کرده دیده ام و از کشور هندوستان و عزتی که در آنجا داشتم بیرون آمده در جستجوی او برآمدم ، و چون از پیغمبری که شما برایم ذکر نمودید تجسس کردم ، دیدم او آن پیغمبری که در کتابها معرفی کرده اند نیست ، از من دست بردارید .

حاکم آنجا نزد مردی فرستاد که نامش حسین بن اشکیب بود و او را حاضر کرد، آنگاه به او گفت با این مرد هندی مباحثه کن ، حسین گفت : خدا اصلاحت کند. در این مجلس فقها و دانشمندانی هستند که برای مباحثه با او، از من داناتر و بیناترند، گفت : هر چه من می گویم بپذیر، با او در خلوت مباحثه کن و به او مهربانی نما.

پس از آنکه با حسین بن اشکیب گفتگو کردم ، گفت : کسی را که تو در جستجویش هستی همان پیغمبری است که اینها معرفی کردند، ولی موضوع جانشینش چنانکه اینها گفتند نیست ، این پیغمبر نامش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب ، شوهر فاطمه دختر محمد و پدر حسن و حسین نوادگان محمد می باشد.

غانم ابوسعید گوید: من گفتم : الله اکبر اینست کسی که من در جستجویش هستم ، سپس بسوی داود بن عباس بازگشتم و گفتم : ای امیر: آنچه را می جستیم پیدا کردم . و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول اوست ، او با من خوش رفتاری و احسان کرد و به حسین گفت : از او دلجوئی کن .

من بسوی او رفتم و با او انس گرفتم ، او هم نماز و روزه و فرائضی را که مورد نیازم بود، به من تعلیم نمود به او گفتم ، ما در کتابهای خود می خوانیم که محمد صلی الله علیه وآله آخرین پیغمبران بوده و پس از او پیغمبری نیاید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و جانشین بعد از اوست ، سپس با وصی او پس از وصی دیگر و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاریست تا دنیا تمام شود. پس وصی وصی محمد کیست ؟ گفت : حسن و بعد از او حسین فرزندان محمد صلی الله علیه وآله اند. آنگاه امر وصیت را کشید تا به صاحب الزمان علیه السلام رسید، سپس از آنچه پیش آمده (غیبت امام و ستمهای بنی عباس) مرا آگاه ساخت . از آن زمان من مقصودی جز جستجوی ناحیه صاحب الزمان را نداشتم .

عامری گوید: سپس او بقم آمد و در سال 264 همراه اصحاب ما (شیعیان) شد و با آنها بیرون رفت تا به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند همراه او بود که با او هم کیش بود.

عامری گوید: غانم به من گفت: من از اخلاق رفیقم خوشم نیامد و از او جدا شدم، و رفتم تا به عباسیه (قریه ای بوده در نهر الملک) رسیدم. مهیای نماز شدم و نماز گزاردم و درباره آنچه در جستجویش برخاسته بودم، می اندیشیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت: توفلانی هستی؟ و اسم هندی مرا گفت: گفتم: آری، گفت: آقایت ترا می خواند، اجابت کن.

همراهش رهسپار شدم و او همواره مرا از این کوچه به آن کوچه می برد تا به خانه و باغی رسید، حضرت را در آنجا دیدم نشسته است، بلغت هندی فرمود: خوش آمدی، ای فلان! حالت چطور است؟ و فلانی و فلانی که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ تا چهل نفر شمرد و از یکان یکان آنها احوالپرسی کرد، سپس آنچه در میان ما گذشته بود، به من خبر داد و همه اینها به لغت هندی بود، آنگاه فرمود: می خواستی با اهل قم حج گزاری؟ عرض کردم: آری، آقای من! فرمود: امسال با آنها حج مگزار و مراجعت کن، و سال آینده حج گزار سپس کیسه پولی که در مقابلش بود، پیش من انداخت و فرمود: این را خرج کن، و در بغداد نزد فلانی نامش را برد مرو، و به او هیچ مگو.

عامری گوید: سپس در قم نزد ما آمد و پس از فتح و پیروزی (رسیدن بمقصود و دیدار امام علیه السلام) بما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند، و غانم بطرف خراسان رفت، چون سال آینده شد، بحج رفت و از خراسان هدیه ای برای ما فرستاد و مدتی در آنجا بود و سپس وفات یافت خدایش بیامرزد.

3- حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره جوهری که در دست وکلاء آن حضرت بود سخن می گفتند (که آنها را چه باید کرد؟) و خواستند جستجو کنند. (تا وصی آن حضرت را پیدا کنند) حسن بن نصر نزد ابی صدام آمد و گفت: من می خواهم حج گزارم، ابو صدام گفت: امسال را بتاءخیر انداز، حسن گفت: من در خواب می ترسم (زیرا خوابهای پریشان می بینم) و ناچار باید بروم، آنگاه با حمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد (درباره کارهای شخص و امور مربوط به خانواده اش) و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و به او دستور داد که هیچ پولی بکسی ندهد، مگر با دست خودش و به دست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) بعد از آنکه او را کاملا بشناسد.

حسن گوید: چون به بغداد رسیدم، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت، گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که می بینی، بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد، سپس احمد بن اسحاق هم هر چه نزدش بود آورد، من بفکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آن آقا (صاحب الزمان) علیه السلام به من رسید که: وقتی فلان مقدار از روز گذشت، آنچه نزدت هست بیاور، من هر چه داشتم برداشتم و رهسپار شدم.

در میان راه دزدی راهزن با 60 نفر همراهش بودند. ولی من از آنجا گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری فرمود تا به سامره رسیدم و فرود آمدم، نامه ای به من رسید که هر چه همراه داری بیاور، من آنچه داشتم در سبد سردار باربرها نهادم: چون به دهلیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده است، گفت: حسن بن نصر توئی؟ گفتم: آری، گفت: وارد شو، من وارد منزل شدم و باتاقی رفتم و سبد را خالی کردم. در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم، بهر یک از باربرها دو گرده نان داد و آنها را بیرون کرد، آنگاه دیدم از اتاقی که پرده ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: حسن بن نصر برای منی که خدا بر تو نهاد، (که امام خود را شناختی و حقش را به او رساندی) او را شکر کن و شک منما، شیطان دوست دارد که تو شک کنی، و دو جامه به من داد و گفت: اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را گرفتم و بیرون آمدم. سعد گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان در گذشت و در آن دو جامه کفن شد.

4-محمد بن ابراهیم بن مهزیار گوید: پس از وفات حضرت ابی محمد علیه السلام (درباره جانشین) به شک افتادم و نزد پدرم مال بسیاری (از سهم امام علیه السلام) گرد آمده بود، آنها را برداشتم و به کشتی نشستم، من هم دنبال او رفتم، او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان! مرا بر گردان که این بیماری مرگست، آنگاه گفت: درباره این اموال از خدا بترس و به من وصیت نمود و سپس وفات کرد.

من با خود گفتم: پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی کند. من این اموال را به عراق می برم و در آنجا خانه ئی بالای شط اجاره می کنم و به کسی چیزی نمی گویم، اگر موضوع برایم آشکار شد: چنانکه (در) زمان امام حسن عسکری علیه السلام برایم واضح شد، به او می دهم وگرنه مدتی با آنها خوش می گذرانم.

وارد عراق شدم و منزلی بالای شط اجاره کردم، و چند روز آنجا بودم، ناگاه فرستاده ئی آمد و نامه ئی همراه داشت که: ای محمد! تو چنین و چنان اموالی را در میان چنین و چنان ظروفی همراه داری تا آنجا که همه اموالی را که همراه من بود و خودم هم به تفصیل نمی دانستم برایم شرح داد، من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم، کسی سر به سوی من بلند نکرد (و نزد من نیامد) من اندوهگین شدم، سپس نامه ئی به من رسید که: ترا به جای پدرت منصوب ساختیم، خدا را شکر کن.

5-ابوعبدالله نسائی گوید: چیزهایی از جانب مرزبانی حارثی (بناحیه مقدسه) رسانیدم که در میان آنها دست بند طلائی بود. همه پذیرفته شد و دست بند به من رد شد و مأمور بشکستش شدم، من

آن را شکستم در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع بود، من آنها را خارج ساختم و فرستادم ، پذیرفته شد.

6- جماعتی از اهل مدینه که از اولاد ایطالب بودند و عقیده داشتند (برای امام حسن عسکری علیه السلام پسر قائل بودند که امام دوازدهم است) و حقوق آنها در وقت معینی به ایشان می رسید، چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، دسته ئی از ایشان از عقیده فرزند داشتن امام برگشتند سپس حقوق کسانی که بر عقیده به فرزند داشتن امام ثابت بودند، رسید و از دیگران بریده شد و نامشان از میان برفت .

و الحمد لله رب العالمین .

7- مردی از اهل سواد مالی بناحیه مقدسه رسانید پذیرفته نشد و به او گفته شد: حق پسر عموهایت که 400 درهم است از این مال خارج کن ، آن مرد ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگه داشته بود. چون حساب کرد، حق عموزادگانش از آن مال همان چهار صد درهم بود، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد، پذیرفته شد.

8- قاسم بن علاء گوید: خدا چند پسر به من داد و من نامه می نوشتم (بناحیه مقدسه) و تقاضای دعا می کردم ، و هیچ جوابی درباره آنها به من نمی رسید، لذا همگی مردند، سپس چون پسر حسن متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم ، جواب آمد: باقی می ماند و والحمدلله .

9- ابوعبدالله بن صالح گوید: سالی از سالها به بغداد رفتم و (از حضرت قائم علیه السلام) اجازه خارج شدن خواستم ، به من اجازه نقرمود، بیست و دو روز در آنجا ماندم ، و کاروان هم به سوی نهروان (چهار فرسنگی بغداد) رفت ، تا در روز چهارشنبه به من اجازه خروج داده شد و به من گفته شد: در این روز خارج شو، من بیرون رفتم ولی مایوس بودم که بکاروان توانم رسید، تا به نهروان رسید، دیدم کاروان هنوز آنجا است ، باندازه ای که شترانم را علوفه دادم ، کاروان کوچ کرد، منم کوچ کردم و آن حضرت برای سلامتی من دعا فرموده بود، منم بدی ندیدم و الحمدلله .

10- محمد بن یوسف گوید: در نشیمنگاه هم دمل و زخمی پیدا شد (که گویا در این زمان فیستول نام دارد) من آن را به پزشکان نشان دادم و پولها خرج کردم ، همه گفتند: ما داروئی برایش سراغ نداریم ، نامه ئی (به حضرت قائم علیه السلام) نوشتم و تقاضای دعا کردم ، آن حضرت به من نوشت : ((خدا ترا لباس عافیت پوشاند و در دنیا و آخرت همراه ما دارد)) یک هفته نگذشت که عافیت یافتم و مثل کف دستم شد، پزشکی از رفقای خود را دیدم و به او نشان دادم . گفت : ما برای این داروئی سراغ نداریم (یعنی از راه معجزه بهبودی یافته است ، نه از راه دوا).

ص: 235

11- علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد، خواستم با آنها حرکت کنم، به حضرت نامه نوشتم که: استدعا دارم اجازه فرمائی، جواب آمد، با آنها مرو که رفتن با آنها برای تو خیر ندارد، در کوفه بمان، من ماندم و کاروان خارج شد، قبیله حنظله تارومارشان کرد، باز نامه نوشتم و سفر از راه آب را اجازه خواستم، به من اجازه فرمود، من راجع به کشتیهائی که در آن سال از راه دریا رفته بودند پرسیدم، معلوم شد هیچکدام سالم نرسیده است، و جماعتی از دزدان هند که آنها را بوارح گویند بآنها زده و اموالشان را برده بودند.

من به زیارت سامره رفتم و هنگام غروب نزد در (مقبره امامین علیهما السلام) بودم و با کسی سخن نگفته و به هیچ کس شناسایی نداده بودم، پس از فارغ شدن از زیارت، در مسجد نماز می خواندم که خادمی آمد و گفت: برخیز، گفتم: این هنگام به کجا؟ گفت: به منزل، گفتم: من کیستم؟ شاید ترا نزد دیگری فرستاده اند. گفت: نه، فقط نزد تو فرستاده اند. تو علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی، سپس مرا برد تا به خانه حسین بن احمد رساند و با او در گوشی کرد که من نفهمیدم چه گفت، آنگاه هر چه احتیاج داشتم برایم آورد، سه روز نزدش بودم و از او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم، او به من اجازه فرمود، من هم شب زیارت کردم.

12- حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید: پدرم بخط خود نامه ای (به حضرت قائم) نوشت و جواب آمد، سپس من هم بخط خود نامه ئی نوشتم و جواب آمد. آنگاه مردی از فقهاء هم مذهب ما نامه ئی به خط خودش نوشت و جواب نیامد، چون فکر کردیم علتش این بود که آن مرد قرمطی ((قرامطه جماعتی بودند که در ظاهر به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام قائل بودند ولی در باطن عقیده آن ها الحاد و ابطال شریعت بود زیرا بیشتر محرمات را حلال می شمردند و نماز را همان اطاعت امام می دانستند و دادن خمس را به امام زکات می نامیدند و روز را نهان داشتن اسرار و زنا را فاش کردن آن می دانستند و چون یکی از رؤسای آن ها در ابتدای کار به خط مقرمط نوشت ایشان را به قرامطه منسوب ساخته اند)) شده بود.

حسن بن فضل گوید: من ائمه عراق را زیارت کردم و بطوس رفتم (برای زیارت حضرت رضا علیه السلام) و تصمیم گرفتم که بیرون بروم، جز اینکه امر (امامت حضرت قائم علیه السلام و پذیرفتن آن حضرت مرا) برایم روشن شود و حوائجم روا گردد، اگر چه آنقدر بمانم که گدائی کنم، در آن میان دلم از ماندن تنگ شد و ترسیدم که حج از دستم برود، روزی نزد محمد بن احمد آمدم که از تقاضای کمک کنم، به من گفت: بفلان مسجد برو که مردی بدیدن تو می آید، من آنجا رفتم، مردی نزد آمد، چون مرا دید بخندید و گفت

: غم مخور که امسال حج می‌گزاری و سالما بسوی همسر و فرزندان مراجعت خواهی کرد، من خاطر جمع شدم و دلم آرام گرفت و با خود می‌گفتم این مصداق آن (تصمیم و خواست من) است و الحمدلله .

سپس بسامره آمدم ، کیسه پولی که در آن چند دینار بود با جامه ئی به من رسید، اندوهگین شدم و با خود گفتم : پاداش من نزد این مردم (یعنی ائمه) این است؟! (من دعای آنها را می‌خواهم و آنها برایم مال دنیا می‌فرستند و ممکن است مقصودش کمی مبلغ باشد) و نادانی ورزیدم و آن را پس دادم و نامه ئی نوشتم ، گیرنده نامه در آن باره به من اشاره ئی نکرد و چیزی نگفت ، سپس سخت پشیمان شدم و با خود گفتم : اگر دینارها به من برگشت ، بندش را باز نمی‌کنم و تصرفی نمی‌نمایم تا آنها را بیدرم برسانم که هر چه خواهم نسبت به آنها انجام دهد، زیرا او از من داناتر است .

آنگاه نامه ئی بفرستاده ای که کیسه پول را نزد من آورد رسید که : ((بدکاری کردی که به آن مرد اطلاع ندادی که ما گاهی با دوستان خود چنین کاری می‌کنیم ، (هدیه ئی اندک برای آنها می‌فرستیم) و گاهی خود آنها بعنوان تبرک چیزی از ما تقاضا می‌کنند)) (به من نامه رسید که ((خطا کردی که احسان ما را رد کردی ، سپس چون از خدا آمرزش خواستی ، خدا ترا می‌آمرزد. ولی چون تصمیم و قصدت این است که در آنها تصرف نکنی و در راه خرج نمائی ، آن را از تو باز داشتیم ، (پولها را دو باره برایت نفرستادیم) اما جامه را ناچاری داشته باشی که لباس احرامت سازی .

و باز راجع به دو موضوع به آن حضرت نامه ئی نوشتم و می‌خواستم موضوع سوم را بنویسم . ولی خودداری کردم ، از ترس اینکه مبدا خوشش نیاید، پس جواب آن دو موضوع رسید با تفسیر و توضیح موضوع سومی که در دل گرفته بودم و الحمدلله .

و نیز به نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که در مسافرت همراه او هم کجاوه او باشم : چون به بغداد رسیدم ، پشیمان شدم و قرار دادم را با او پس گرفتم و در جستجوی همکجاوه ئی بر آمدم . نزد ابن و جناء رفتم و از او تقاضا کردم مرکوبی به من کرایه دهد، دیدم راضی نیست ، سپس خودش نزد من آمد و گفت : من دنبال تو می‌گردم ، به من گفته اند (از جانب امام عصر علیه السلام) که او (یعنی تو که حسن فضلی) همراه تو می‌شود، با او خوشرفتاری کن و همکجاوه پیدا کن و مرکوب کرایه کن .

13 حسن بن عبدالحمید گوید: درباره حاجز (بن یزید) بشک افتادم (که آیا او هم از وکلاء امام عصر علیه السلام است یا نه؟) و مالی جمع کردم و به سامره رفتم ، نامه ئی به من رسید که : ((درباره ما شک روا نیست و نه درباره کسی که بامر ما جانشین ما می‌شود، هر چه همراه داری به حاجز بن یزید رد کن.

14 محمد بن صالح گوید: چون پدرم مرد و امر (وکالت اخذ و جوه و سهم امام علیه السلام) به من رسید پدرم راجع به مال غریم (سهم امام علیه السلام) از مردم سفته هائی داشت، من به حضرت (امام عصر علیه السلام) نوشتم و او را آگاه ساختم، در پاسخ نوشت. از آنها مطالبه کن و همه را بگیر (بدون مسامحه از آنها بخواه) مردم هم پرداختند، جز یک مرد که سفته ئی به مبلغ 400 دینار داشت. نزد او رفتم و مطالبه کردم او امروز و فردا می کرد و پسرش هم به من توهین و بی خردی می نمود. من به پدرش شکایت کردم. پدرش گفت مگر چه شده؟ (خوب کاری کرده) من ریشش را مشت کردم و پایش را گرفتم و به میان منزل کشیدم و لگد بسیاری به او زدم.

پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد استغاثه کرد و گفت: قمی رافضی پدرم را کشت، جماعتی از اهل بغداد بر سر من گرد آمدند، من هم مرکبم را سوار شدم و گفتم: آفرین بر شما ای اهل بغداد! علیه غریب مظلومی از ظالم جانبداری می کنید؟ من اهل همدان و سنی مذهبم و این مرد مرا به قم و مذهب رقص نسبت می دهد تا حق مرا ببرد و مال مرا بخورد، مردم به او حمله کردند و می خواستند به دکانش بریزند که من آرامشان کردم. صاحب سفته مرا طلبید و به طلاق زنش قسم خورد که مال مرا پردازد، من هم آنها را بیرون کردم.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) از شیخ طوسی (قدس سره) نقل می کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را از باب تقیه غریم می گفته اند و این اصطلاح به عنوان رمز از قدیم در میان شیعه معروف بوده است. آنگاه خود مجلسی گوید: کلمه غریم بیستانکار و بدهکار هر دو اطلاق می شود، اگر معنی اول مراد باشد، از این جهت است که اموال آن حضرت (سهم امام) دست مردم است و آن حضرت بیستانکار است و معنی دوم از این نظر است که آن حضرت مدیون تعلیم و تربیت مردم است و از لحاظ غیبت و پنهانیش گویا به آنها بدهی دارد.

15- بدر غلام احمد بن حسن گوید: وارد جبل شدم (قصبه ئی میان بغداد و آذربایجان بوده) و معتقد به امامت (حضرت صاحب الامر علیه السلام) نبودم ولی اولاد علی را بطور کلی دوست می داشتم، تا آنکه یزید بن عبدالله مرد و در زمان بیماریش وصیت کرد که اسب سمندش را با شمشیر و کمر بندش به مولایش (حضرت قائم علیه السلام) بدهند. من ترسیدم اگر آن اسب را به اذکوتکین (یکی از امراء ترک خلفاء عباسی) ندهم از او به من آزاری رسد، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و به هیچکس اطلاع ندادم، ناگاه از عراق نامه ئی به من رسید که: هفتصد دیناری که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است، برای ما بفرست. (از اینجا به امامت آن حضرت معتقد شدم).

16- مردی گوید: برایم پسری متولد شد، به حضرت نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم ختنه کنم. جواب رسید: نکن، او هم در روز هفتم یا هشتم مرد. آنگاه خبر مرگش را نوشتم. جواب آمد: ((به جای او دیگری و دیگری به تو عطا شود که اولی را احمد و بعد از او را جعفر نام خواهی گذاشت)) و چنان شد که فرمود.

و باز عازم حج گشتم و با مردم خداحافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه ئی آمد: ((ما این کار را خوش نداریم، خودت میدانی)) من دلتنگ و اندوهگین شدم، به حضرت نوشتم که: من بشنیدن و فرمان بردن از شما پا بر جا ایستاده ام ولی باز ماندن از حج اندوهگینم، بس نامه آمد: ((دلتنگ مباش، سال آینده حج خواهی گزارد انشاءالله.

چون سال آینده شد، نامه نوشتم و اجازه خواستم، حضرت اجازه فرمود، سپس نوشتم: من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم، جواب آمد ((اسدی خوب رفیقی است، اگر او می آید دیگری را انتخاب مکن)) سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم.

17- حسن بن علی علوی گوید: مجروح (شیرازی) مالی از ناحیه مقدسه نزد مرداس بن علی به امانت گذاشت، و نزد مرداس مالی هم از تمیم بن حنظله (متعلق به ناحیه مقدسه) بود، به مرداس نامه آمد: ((مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست.

18- حسن بن عیسی گوید: چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، مردی از اهل مصر به مکه آمد و مالی متعلق به ناحیه همراه داشت، در آن باره اختلاف پیدا شد، بعضی از مردم گفتند: امام عسکری بدون فرزند مرده و جانشین او همان جعفر (کذاب) است. برخی گفتند: او فرزند بجا گذاشته، حسن بن عیسی مردی را که کنیه اش ابوطالب بود. همراه نامه بسامره فرستاد، او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست جعفر گفت: اکنون حاضر نیست، او به در خانه آمد و نامه را به اصحاب ما داد، جواب آمد که: خدا درباره رفیقت (حسن بن عیسی) به تو اجر دهد، او مرد و نسبت به مالی که همراه داشت، بمرد امینی وصیت کرد که هر گونه لازمست (دوست دارد) رفتار کند، و از نامه او جواب داده شد (چون به مکه برگشت چنان بود که حضرت فرموده بود).

19- علی بن محمد گوید: مردی از اهل آبه مالی آورده بود که (به ناحیه مقدسه) رساند و یک شمشیر را در آبه فراموش کرده بود. آنچه همراه داشت رسانید، حضرت به او نوشت: از شمشیری که فراموش کردی چه خبر؟.

20- حسن بن خفیف از پدرش نقل کند که (حضرت قائم علیه السلام) خدمتگزارانی به مدینه فرستاد (شاید غلامان خود حضرت بوده اند و برای خدمت مسجد و ضریح اعزام شده اند) و همراه آنان دو خادم بودند (که غلام نبودند، بلکه اجیر شده بودند) حضرت بخفیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند، چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید، از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه آمد: خادمی که شراب آشامیده برگردانیده و از خدمت معزول شود.

21- احمد بن حسن گوید: یزید بن عبدالله چارپائی را بر شمشیر و مالی (برای ناحیه مقدسه) وصیت کرد، سپس بهای چارپا و غیر آن را فرستاد و شمشیر را نفرستاد (نه خودش را و نه بهایش را) نامه آمد که: همراه آنچه فرستادید، شمشیری بود که به ما نرسید یا عبارتی نظیر این.

22- محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گوید: پانصد درهمی که 20 درهمش کم بود (از سهم امام) نزد من جمع شد، مرا ناگوار بود که 500 درهمی که 20 درهمش کمست بفرستم، لذا 20 درهم از مال خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی فرستادم و نوشتم چقدر از خودم گذاشته ام، نامه آمد که: پانصد درهم رسید 20 درهمش از آن تو است.

23- حسین بن اشعری گوید: نامه های امام حسن عسکری علیه السلام درباره اجرا امور بجنید کشنده فارس و ابوالحسن و دیگران می آمد، چون حضرت در گذشت، دستور اجراء امور برای ابوالحسن و رفیقش از جانب حضرت صاحب علیه السلام تجدید شد، ولی درباره جنید چیزی صادر نگشت، من از آن جهت اندوهگین شدم، سپس خبر مرگ جنید آمد.

توضیح فارس همان پسر حاتم بن ماهویه قزوینی است که غالی مذهب و از کذابین مشهور و بدعت گزار بوده است. و روایت شده که امام هادی علیه السلام دستور قتل او را صادر فرمود و او را مهدورالدم دانست و برای کشنده او بهشت را ضمانت کرد، جنید بر او دست یافت و او را بکشت. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند به این که ایام امامت امام حسن عسکری معاصر حوادث و آشوب هایی بود که در دولت عباسی با قتل متوکل ملعون شروع شده و لذا گروهی اعتقاد دارند به این که جنید بغدادی یا جنید قاتل فارس از اصحاب خاص امام دهم و یازدهم علیهم السلام و عجل فرجهم نیست و او شخص صوفی بوده که او و پیروان او مرکز خاصی برای فعالیت های خود نداشته اند و در مساجد حضور داشتند که از آن اخراج شدند و مخالفان خود را به طرز فجیعی به قتل می رسانیدند و گویند جنید بغدادی اولین کسی بود که تلاش کرد تا افکار صوفیان را با عقاید اسلامی تطبیق دهد و او و طرف دارانش منصور حلاج و عین القضات همدانی را به دلیل مخالفت با خود به فجیع ترین وضع به قتل رسانیدند پس این گونه روایات به اعتقاد نگارنده جهت تقدیس شخصیت آن ها جعل شده است)

24-محمد بن صالح گوید: کنیزی داشتم که از او خوشم می آید، به حضرت نامه نوشتم و در امر باردار ساختن او مشورت کردم . جواب آمد: ((باردارش ساز، خدا هر چه خواهد می کند)) با او نزدیکی کردم و آبستن شد، سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد. (جعلی بودن این روایت اظهر من الشمس است به هزار و یک دلیل و واضح ترین آن این که انجام امر مباح و حلال تحصیل حاصل است و نیاز به صدور فتوی و مجوز ندارد مثل آنست که شخص سوال کند که اگر گرسنه شدم غذا بخورم یا نخورم پس شک نیست که این روایت و روایت های مثل آن به لحاظ موضوعی جعلی است)

25-علی بن محمد گوید: ابن عجمی ثلث دارائی خود را برای ناحیه قرار داد و سند آن را هم نوشت ولی پیش از آنکه آن ثلث را خارج کند، مالی به پسرش ابی مقدم داد که کسی از آن آگاه نبود، به او نامه رسید: مالی که برای ابی مقدم کنار گذاشتی چه شد؟.

26-علی بن زیاد صیمری به حضرت نامه نوشت و تقاضای کفنی کرد، حضرت به او نوشت تو در سال 80 بآن احتیاج پیدا می کنی ، سپس او در سال 80 مرد و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفنی فرستاد.

27-محمد بن هارون گوید: پانصد دینار از ناحیه (بابت سهم امام) بعهده من بود، و من دست تنگ و ناراحت بودم ، با خود گفتم : من دکانهایی دارم که آنها را به 530 دینار خریده ام . بجای 500 دینار ناحیه می گذارم و این مطلب را بزبان نیاورم ، حضرت به محمد بن جعفر نوشت : دکانها را از محمد بن هارون بگیر به جای 500 دیناری که از او می خواهیم .

28-علی بن محمد گوید: جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت ، دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت می شد، بفروخت ، یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاه ساخت ، مشتری گفت : من او را با رضایت خود پس می دهم ، بشرط اینکه از بهائی که داده ام چیزی کم نشود، او را بگیر و برو، مرد علوی برفت و خبر را باطلاع اهل ناحیه رسانید، اهل ناحیه 41 دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را به صاحب خودش بر گردانند.

29-حسین بن حسن علوی گوید: مردی از ندیمان ، روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به او گفت : اینک که (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) اموال مردم را (به عنوان سهم امام علیه السلام) جمع می کند و وکلانی دارد و وکلاء آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند، این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید، وزیر همت گماشت که وکلاء را بگیرد، سلطان گفت : جستجو کنید و به بینید خود این مرد کجاست ، زیرا این کار سختی است .

عبدالله بن سلیمان گفت: وکلاء را می گیریم. سلیمان گفت: نه، بلکه اشخاصی را که نمی شناسند به عنوان جاسوس با پول نزد آنها می فرستیم، هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می گیریم.

از حضرت نامه رسید که بهمه وکلاء دستور داده شود: از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری نمایند و خود را بنادانی زنند، مردی ناشناس بعنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت: مالی همراه دارم که می خواهم آن را برسانم، محمد گفت: اشتباه کردی، من از این موضوع خبری ندارم، او همواره مهربانی و حيله گری می کرد و محمد خود را به نادانی می زد، و نیز آنها جاسوسها را در اطراف منتشر کردند و وکلاء از گرفتن خودداری می کردند به واسطه دستوری که به آنها رسیده بود.

30- (از جانب ناحیه مقدسه و حضرت صاحب الزمان علیه السلام) نامه رسید و از زیارت مقابر قریش (کاظمین علیه السلام) و حائر (کربلای معلی) نهی شد. چون چند ماه گذشت، وزیر (یعنی ابوالفتح جعفر بن فرات) باقطنی را خواست و به او گفت: بنی فرات و برسیها را ملاقات کن و به آنها بگو، مبادا زیارت مقابر قریش بروند، زیرا خلیفه دستور داده است، هر که زیارت کند، در کمینش باشند و او را بگیرند.

شرح بنی فرات قبیله ئی هستند شیعه مذهب بیشتر آنها به مقام وزارت رسیدند، یکی از آنها همین ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر، وزیر محمد ابن جعفر شد و برس دهی است بین کوفه و حله و گفته اند همین پیشامد سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال 329 اتفاق افتاد.

آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح بامامت آنها

امام محمد تقی علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین همراه حسن بن علی علیهما السلام می آمد و بدست سلمان تکیه کرده بود تا وارد مسجدالحرام شد و بنشست، مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت جوابش فرمود و او بنشست آنگاه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین سه مسأله از شما می پرسم، اگر جواب گفتی، می دانم که آن مردم (که بعد از پیغمبر حکومت را متصرف شدند) درباره تو مرتکب عملی شدند که خود را محکوم ساختند و در امر دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان نیستند و اگر جواب نگفتی می دانم تو هم با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: هر چه خواهی از من بپرس، او گفت: 1 وقتی انسان می خوابد

روحش کجا می رود؟ 2 و چگونه می شود که انسان گاهی بیاد می آورد و گاهی فراموش می کند؟ 3 و چگونه می شود که بچه انسان مانند عموها و دانیهایش می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به حسن کرد و فرمود: ای ابا محمد! جوابش را بگو، امام حسن علیه السلام جوابش را فرمود، آن مرد گفت: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و همواره به آن گواهی می دهم.

و گواهی دهم که محمد رسول خداست و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی رسول خدا هستی و بحجت او قیام کرده ئی اشاره به امیرالمؤمنین کرد و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی او و قائم بحجت او هستی اشاره به امام حسن کرد.

و گواهی دهم که حسین بن علی وصی برادرش و قائم بحجتش بعد از او است.

و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از حسین قائم بامر امامت اوست.

و گواهی دهم که محمد علی قائم بامر امامت علی بن الحسین است.

و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم بامر امامت محمد است.

و گواهی دهم که موسی (بن جعفر) قائم بامر امامت جعفر بن محمد است.

و گواهی دهم که علی بن موسی قائم بامر موسی بن جعفر است.

و گواهی دهم که محمد بن علی قائم بامر امامت علی بن موسی است.

و گواهی دهم که علی بن محمد قائم بامر امامت محمد بن علی است.

و گواهی دهم که حسن بن علی قائم بامر امامت علی بن محمد است.

و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن است که نباید بکنیه و نام خوانده شود، تا امرش ظاهر شود و زمین را از عدالت پر کند چنان که از ستم پر شده باشد.

و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای امیرالمؤمنین!، سپس برخاست و برفت، امیرالمؤمنین گفت: ای ابا محمد! دنبالش برو ببین کجا می رود؟ حسن بن علیهما السلام بیرون آمد و فرمود: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین خدا را گرفت و برفت، سپس خدمت امیرالمؤمنین

منین علیه السلام بازگشتم و به او خبر دادم . فرمود: ای ابا محمد! او را می شناسی ؟ گفتم : خدا و پیغمبرش و امیرالمؤمنین داناترند، فرمود: او خضر علیه السلام است .

1- و مانند همین روایت را بی کم و زیاد محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله ، از ابی هاشم نقل کرده است .

محمد بن یحیی گوید: بمحمد بن حسن گفتم : ای ابا جعفر! دلم می خواست این خبر از غیر طریق احمد بن ابی عبدالله می رسید، او گفت : وی ده سال پیش از سرگردانی خود: این حدیث را برای من نقل کرد.

شرح _ احمد بن ابی عبدالله همان احمد بن خالد برقی است که ثقات و بزرگان روایتست و کتب بسیاری داشته و تنها کتاب محاسن از او باقیمانده است ، او در کتبش از قول ضعفاء نقل می کرده و احمد ابن محمد بن عیسی او را بدین جهت از قم اخراج کرد، ولی سپس با او آشتی کرد و از او عذر خواست ، پس مقصود از سرگردانی او یا خرافت دوران پیری و یا زمانی است که از قم اخراج شده بود.

2- امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم ، چه وقت برایت آسان تر است که ترا تنها بینم و از تو سوال کنم ؟ جابر گفت : هر وقت شما بخواهی ، پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیهما السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده ئی و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده .

جابر گفت : خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت مادرت فاطمه علیهما السلام رفتم و او را بولدت حسین علیه السلام تبریک گفتم ، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم : دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت ، این لوح چیست ؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده .

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم پدرم به او گفت : ای جابر! آن را بر من عرضه می داری ؟ عرض کرد: آری . آنگاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت ، جابر ورق صحیفه ای بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر، تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم ، جابر در

نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که اینگونه در آن لوح نوشته دیدم:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیغمبر او، و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمدا سماء مرا (ائمه و اوصیاءت را از مجلسی (رحمه الله علیه) بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاسگزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائی که جز من شایان پرستش نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده بمظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدائی که، جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به این که خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد، (به این که کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی و جانشینی مقرر کردم، و من ترا بر پیغمبر برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و ترا بدو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم، و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم، او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالی تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود (براهین قطعی امامت) را نزد او قرار دادم، بسبب عترت ((فرزندان و اخص اقارب مردیا اهل بیت قریبیا خویشان او از اقارب باشند یا از اباعد منتهی الارب)) او پاداش و کیفر دهم.

نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است.

و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

و جعفر است که شک کنندگان دربار او هلاک می‌شوند، هر که او را نپذیرد (خود او را بامامت نپذیرد یا سخنش را باطاعت) مرا نپذیرفته. سخن و وعده پا بر جای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

ص: 245

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است .

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی ، وای بر دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و بوسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم (گویا اشاره پذیرفتن امر دشوار ولایت عهدیست) او را مردی پلید و گردنکش (ماءمون) می کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است ، پهلوی بدترین مخلوقم (هارون) بخاک سپرده می شود، فرمان و وعده من ثابت شده که :

او را بوجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم ، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم می باشد، هر بنده ئی به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم .

و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین و وحی من است بسعادت رسانم .

از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی را هم و خزانه دار علمم حسن علیه السلام) را.

و این رشته را بوجود پسر او ((م، ح، م، د)) که رحمت برای جهانیاست کامل کنم ، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند، چنانکه سرهای ترک و دیلم (کفار) را به هدیه فرستند، ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود، آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم ، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و تنها ایشانند، هدایت شدگان .

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت : اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیدی باشی ، ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار .

4-سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار گفت : من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید معاویه بودیم که میان من و معاویه سخن در گرفت .

من به معاویه گفتم : من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی هستم ، سپس برادرم علی بن ابیطالب نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون

علی علیه السلام شهید شد حسن بن علی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، آنگاه پس از او پسر حسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون شهید شود، پسرش علی بن الحسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، ای علی! (بن ایطالب) تو او را درک می کنی، سپس پسرش محمد بن علی، بمؤمنین از خودشان اولی است، وای حسین! تو او را درک می کنی.

سپس تو دوازده امام را کامل می کنی، مقصود 9 امام از فرزندان حسین است عبدالله بن جعفر گوید: من از حسن و حسین عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید (که در محضر معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، آنها نزد معاویه بسخن من گواهی دادند. سلیم گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند: ما این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده ایم.

5- ابی الطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم، و زمانی که با عمر بیعت کردند حضور داشتم، که علی (بن ایطالب علیه السلام) گوشه ئی نشسته بود، جوانی یهودی، خوش صورت زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! توئی دانشمندترین این امت بکتایشان و امر نبوت پیغمبرشان؟ عمر سرش را پائین انداخت.

یهودی با تو هستم و سخنش را تکرار کرد.

عمر چرا این سوال را می کنی؟

یهودی نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم، زیرا در دینم بشک افتاده ام.

عمر دامن این جوان را بگیر.

یهودی این جوان کیست؟

عمر او علی بن ایطالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله است: او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری.

یهودی من می خواهم از تو سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله بپرسم.

علی علیه السلام، لبخندی بدون حقیقت زد و فرمود: چرا نگفتی هفت مسأله؟

یهودی برای اینکه سه مساله خواهم پرسید، اگر جواب گفתי، دنباله آنها را می پرسم و اگر جواب آنها را ندانستی، می دانم که در میان شما دانشمندی نیست.

علی علیه السلام من از تو می پرسم بحق خدائی که پرستش می کنی، اگر هر چه خواهی جوابت گویم، دینت را رها می کنی و بدین من می گرائی؟

یهودی جز برای این نیامده ام.

علی علیه السلام پس پرس.

یهودی به من بگو: اولین قطره خونی که بر روی زمین چکید چه خونی بود، و نخستین چشمه ئی که بر روی زمین جاری گشت کدام چشمه بود؟ و اولین چیزی که در روی زمین بجنش آمد چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مساله دیگر را بگو:

به من بگو: محمد چند امام عادل (به عنوان وصی و جانشین) دارد؟ و او در کدام بهشت است، و چه اشخاصی همراه او در آن بهشت سکونت دارند؟

علی علیه السلام ای هارون! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، بآنها زیانی نرسد و آنها از مخالفت مخالفین وحشت نکنند و در امر دین از کوههای پا بر جای روی زمین استوارند و محل سکونت محمد در بهشت خود او است و همراهیان او همین دوازده امام عادل باشند.

یهودی راست گفתי، به خدائی که جز او شایان پرستشی نیست، من اینها را در کتب پدرم هارون دیده ام که با دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا کرده، سپس گفت: آن یک مساله را بگو، به من بگو جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند و آیا خودش می میرد یا او را می کشند؟

علی علیه السلام ای هارونی او بعد از پیغمبر 30 سال زندگی می کند بدون یک روز کم و زیاد ((مجلسی ره در تطبیق این جمله روایت با تاریخ وفات پیغمبر و علی علیهما السلام 4 وجه بیان کرده که یکی از آنها این است که 30 سال بنا بر اصطلاح عرفی و تخمین است و سپس فرماید از آنچه خدا معین کرده 1 روز پس و پیش نیفتد)) سپس ضربتی باینجا یعنی بتارکش برسد و این ریشش از خون این تارک رنگین شود.

راوی گوید: هارونی فریاد کشید و کستی ((کاستی به ضم کاف رشته ای است که یهودیان به عنوان شعار مخصوص خود به جای زنار نصاری بر کمر ببندند خاقانی گوید ریسمان سبجه بگستند و کستی بافتند یعنی رشته تسبیح را پاره کردند و شعار یهود را به کمر بستند)) خود را برید و می گفت: گواهی دهم که شایسته

پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست و تو وصی او هستی ، شایسته آنست که تو برتری داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و ترا تعظیم کنند و ضعیف شمارند.

سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و معالم دین را به او آموخت .

6- ابوحزمه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را بصورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایانست) در پرتو نور خود پیا داشت ، او را عبادت می کردند. پیش از آفرینش مخلوق ، خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند ایشان ائمه علیهما السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند.

7- زراره گوید شنیدم : امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد علیهما السلام همگی محدثند ((راجع به محدث به حدیث 699 رجوع شود) و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی باشند، و پیغمبر و علی علیهما السلام دو پدرند.

علی بن راشد که برادر مادری علی بن الحسین (زین العابدین علیهما السلام) است این مطلب را انکار کرد، امام باقر علیه السلام فریاد کشید و فرمود: همانا پسر مادر تو (زین العابدین علیه السلام) یکی از آنهاست .

8- ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است ، تا نزدیک عمر رسید گفت : ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم . اگر هر چه پرسیدم جواب گفתי ، می دانم تو دانشمندترین اصحاب محمد نسبت بقرآن و سنت و آن می خواهم از تو بپرسم هستی .

عمر من چنین نیستم ، ولی ترا رهبری می کنم به کسی که دانشمندترین امت است نسبت بقرآن و سنت و آنچه از او بپرسی و او این مرد است آنگاه اشاره به علی علیه السلام کرد.

یهودی اگر چنین است که می گوئی چرا مردم با تو بیعت کنند، در صورتی که او دانشمندترین شما باشد؟.

عمر به او درستی و سرزنش کرد. یهودی بجانب علی علیه السلام رفت و گفت : تو چنانی که عمر گفت ؟ فرمود: عمر چه گفت ؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت : اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم تا بدانم اگر کسی از شما آنها را بداند، شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امتهاستید راست می گوئید، به علاوه خودم هم در دین شما که اسلامست وارد می شوم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چنانم که عمر بتو گفتم، هر چه خواهی پرس، به تو جواب می‌گویم انشاءالله.

یهودی سه مساله و سه مساله و یک مساله را به من خبر ده.

علی علیه السلام ای یهودی! چرا نگفتی هفت مساله را به من خبر ده!

یهودی برای اینکه اگر سه مساله را جواب گفتم بقیه را می‌پرسم و گرنه خودداری می‌کنم، و اگر هفت مساله را جواب گفتم، می‌دانم دانشمندترین و برترین مردم روی زمینی و نسبت به مردم از خودشان اولاهستی.

علی علیه السلام ای یهودی! هر چه خواهی پرس.

یهودی به من خبر ده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او پاسخ داد.

یهودی به من بگو این امت چند امام دارد؟ و پیغمبر شما منزلش در کجای بهشت است. و به من بگو همراهان او در بهشت کیانند؟.

امیرالمؤمنین علیه السلام این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آنها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریفترین مقام بهشت بنام جنت عدن است و اما همراهیان او در آن منزل، همین دوازده تن از نسل او باشند با مادرشان و جده آنها و مادر آنها (خدیجه علیهما السلام) و اولاد ایشان، کسی دیگر از ایشان در آن منزل شرکت ندارد.

9- جابر بن عبدالله انصاری گوید: خدمت فاطمه علیهما السلام رسیدم، در برابرش لوحی بود که نامهای اوصیاء از فرزندان او در آن بود، من شمردم، دوازده نفر بودند، آخر آنها قائم علیه السلام بود. سه محمد در میان آنها بود سه علی.

توضیح_این روایت را صدوق در کتاب اکمال الدین و عیون و من لایحضره الفقیه نقل کرده و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت به همین سند از جابر نقل نموده است و در همه آنها ((چهار علی)) ذکر شده است، پس در اینجا که سه علی نقل شده از اشتباهات نساخ است و ممکن است مقصود، امامان از فرزندان فاطمه علیهما السلام باشند و شوهرش را شامل نشود مرآت العقول.

10- امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه وآله را به سوی جن و انس ارسال فرمود و پس از او 12 وصی قرار داد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت به هر وصیی سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه وآله می باشند بروش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیرالمؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد (یعنی پیروان علی علیه السلام مانند پیروان مسیح سه دسته شدند، برخی او را جدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطاکار و کافر پنداشتند و برخی به عقیده حق پا برجا بودند و بامامتش قائل شدند، و یا تشبیه آن حضرت بمسیح از نظر زهد و عبادت و پوشاک و خوراک زبر و خشن است).

11- ابو جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام باین عباس فرمود همانا شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امر (سرنوشت و قضا و قدر) آنسال فرود می آید و برای آن امر سرپرستانی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله . ابن عباس گفت : آنها کیانند؟ فرمود: من هستم و یازده تن از فرزندان صلبی من که امامان محدث باشند.

12- رسول خدا صلی الله علیه وآله باصحابش فرمود: بشب قدر ایمان آورید که آن مخصوص علی بن ابیطالب و یازده فرزند او می باشد بعد از من .

13- روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: ((کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده گمان مکن ، بلکه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می برند 169 سوره 3)) و من گواهی می دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید از دنیا رفت ، و به خدا نزد تو می آید، چون نزد تو آمد یقین کن ، زیرا شیطان نتواند خود را بصورت او جا زند.

سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه وآله را به او نشان داد، پیغمبر صلی الله علیه وآله به ابوبکر فرمود: ((به علی و یازده فرزند او ایمان آور، آنها (در وجوب اطاعت) مانند منند، بجز مقام نبوت و از آنچه در دست گرفته ئی (خلافت مسلمین) پیش خدا توبه کن ، زیرا ترا در آن حقی نیست ، سپس برفت و دیگر دیده نشد.

14- امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد همگی محدث و اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی بن ابیطالب علیه السلام اند. پس پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دو پدرند.

15- امام باقر علیه السلام فرمود: بعد از حسین بن علی علیهما السلام 9 امام می باشد و نهمی آنها امام قائم علیه السلام است .

16- امام باقر علیه السلام فرمود: ما دوازده امام هستیم ، از جمله آنها حسن و حسین است و امامان از فرزندان حسین علیه السلام .

17- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی (یعنی یازده فرزندم با تو که 12 تن می شوی) بند و قفل زمین هستیم ، یعنی میخها و کوههای زمین . بسبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند (بسوی آنها ننگرند).

18- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از فرزندان من دوازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث و مفهم می باشند، آخرین آنها قائم بحق است ، که زمین را از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد.

19- کرام گوید: من پیش خود سوگند یاد کردم که هرگز در روز غذا نخورم (یعنی روزه بگیرم) تا قائم آل محمد قیام کند. پس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم : مردی از شیعیان شما برای خود بگردن گرفته که هرگز در روز غذا نخورد تا قائم آل محمد قیام کند.

فرمود: ای کرام ! بنابراین باید روزه بگیري ولی دو روز عید (فطر و قربان) و سه روز تشریق (11 و 12 و ذیحجه ایام حج گزاری) و زمانی که مسافر و بیمار هستی روزه نگیر، زیرا چون حسین علیه السلام کشته شد: آسمانها و زمین و هر چه بر آنهاست با فرشتگان نالیدند و گفتند، پروردگارا! بما اجازه بده خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین براندازیم ، برای آنکه حرمت ترا حلال شمردند و برگزیده ترا کشتند.

خدا بآنها وحی فرستاد که : ای فرشتگانم و ای آسمان و زمینم ! آرام گیرید، سپس یک پرده از پرده ها را عقب زد، پشت آن پرده محمد و دوازده وصی او بود، آنگاه دست فلان قائم میان آنها (امام عصر علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای فرشتگانم ؛ و ای آسمانها و زمینم ؛ بسبب این انتقام می گیریم (از این) این جمله را سه بار فرمود . (پس نگارنده گوید که ان شاء الله دعای آن شخص مستجاب است به حضور در اصحاب رجعت و برخاستن و زنده شدن و شرکت در قیام جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)

20- سماعه بن مهران گوید: من و ابو بصیر و محمد بن عمران آزاد شده حضرت ابی جعفر علیه السلام در منزلش بمکه بودیم ، محمد بن عمران گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: ما دوازده تن محدثیم . سپس ابو بصیر گفت : تو از امام صادق علیه السلام شنیده ای و

یکبار یا دو بار او را سوگند داد که آیا شنیده است؟ (او گفت شنیده ام) سپس ابو بصیر گفت: ولی من این سخن را از امام باقر علیه السلام شنیده ام.

هرگاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده او داشته باشند، همانست که درباره او گفته شده

1- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدرم مریم مادر عیسی علیه السلام) وحی کرد که من به تو پسری می بخشم، سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادر زاد و سپس را درمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قرار دهم، عمران این مطلب را به همسرش حنه که مادر مریم است گزارش داد، چون به مریم حامله گشت، فکر می کرد که حملش پسر است، چون او را زائید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! ((من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست)) یعنی دختر که پیغمبر نمی شود. خدای عزوجل (درباره او) می فرماید: خدا به آنچه او زائیده دانتر است، سپس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده شده بود و به او وعده کرده بودند.

پس هرگاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم. و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد آن را انکار می کنید.

شرح_حاصل مقصود این روایت و بلکه مقصود مرحوم کلینی از انعقاد این باب این است که: گاهی مصالح عالییه اقتضا می کند که انبیاء و ائمه علیهم السلام سخنی از راه تبریه و مجاز اظهار دارند و یا از امور بدائیه به مردم خبری دهند، سپس برای مردم خلاف آنچه از ظاهر لفظ شنیده اند هویدا شود، در این صورت نباید آن سخن را حمل به دروغ نمود، زیرا آگاهی صالح عظیمه اقتضای توریه و بدا می کند، چنانچه در باب بدا و سؤال از امام ذکر شد و یکی از آن اموری که اقتضای توریه یا بدا دارد، قیام و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که به واسطه علتی که در حدیث 937 ذکر شد و توضیحی که در آنجا بیان کردیم صلاح نیست که شیعیان زمان ظهور و قیام آن حضرت را بدانند، بلکه از روایات استفاده می شود که تعیین امام قائم علیه السلام از میان ائمه علیهم السلام هم برای شیعیان صدر اول صلاح نبوده است تا شیعیان زمان امام باقر و صادق علیهما السلام، به امید این که امام قائم علیه السلام فرزند این امام است و آنها درکش خواهند کرد، مایوس و ناامید نشوند و انتظار فرج داشته باشند و در شدائد و مصیبات شکیبائی و بردباری ورزند زیرا می دانند که امام قائم علیه السلام تقیه نمی کند، شمشیر می کشد، حق را می گیرد، مؤمنین را عزیز و منافقین را ذلیل می کند.

بنابر این اگر امام صادق علیه السلام بفرماید: فرزند من امام قائم علیه السلام است، مقصود حضرت این است که فرزند هفتم من قائم به شمشیر است، ولی شیعه گمان می کند که فرزند اول آن حضرت قائم به شمشیر است از این رو صبر می کند و انتظار فرج می کشد و افسرده و کسل نمی شود، سپس چون دید فرزند آن حضرت قیام به شمشیر نکرد، نباید وعده امامش را حمل به دروغ کند، به جهت احتمال توریه و بدا چنانچه این گونه وعده از خدای تعالی نسبت به عمران داده شد، بشرحی که در روایت بیان گردید.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یا نوه او باشد، انکار نکنید، زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می کند.

3- امام صادق علیه السلام می فرمود: گاهی انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده می شود و به آن سنجش نسبتش می دهند، در صورتی که خودش آن صفت را دارا نیست، بلکه پسرش یا پسر پسرش بعد از او دارای آن صفت می باشد، پس او همان است (که آن صفت درباره اش گفته شده).

همه امامان علیهم السلام به امر خدای تعالی قائم و بسویش رهبرند

1- حکم بن ابی نعیم گوید: در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من بین رکن و مقام (خانه کعبه) نذر کرده و به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه. حضرت هیچ پاسخی به من نفرمود: من 30 روز در مدینه بودم، سپس در بین راهی به من برخورد و فرمود: ای حکم! تو هنوز این جانی؟ گفتم آری، من نذری که کرده ام به شما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودی.

فرمود: فردا صبح زود منزل من بیا. فردا خدمتش رفتم، فرمود: مطلبت را بپرس.

عرض کردم: من به این رکن و مقام نظر کرده و روزه و صدقه ئی برای خدا به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه؟ اگر شما هستی ملازم خدمت باشم و اگر نیستی، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم. فرمود: ای حکم! همه ما قائم به امر خدا هستیم. عرض کردم: شما مهدی هستی؛ فرمود: همه ما به سوی خدا هدایت می کنیم.

عرض کردم: شما صاحب شمشیری؛ فرمود همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر به ما به ارث رسیده و همراه ماست).

عرض کردم: شما هستی آنکه دشمنان خدا را می کشی و دوستان خدا به وسیله شما عزیز می شوند و دین خدا آشکار می گردد؟ فرمود: ای حکم! چگونه من او باشم، در صورتی که به 45 سالگی رسیده ام؟ و حال آنکه صاحب این امر (که تو می پرسی) از من به دوران شیر خوارگی نزدیکتر و هنگام سواری چالاک تر است،

(چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش به صورت جوان 30 ساله و قوی و نیرومند باشد). (مقصود راوی آن بود که بدانند امام آن وعده داده شده خداست که جهان را به ارثیت صالحین داده و جهان را از عدل و داد پر می نماید پس از آنکه از ظلم و جور مشمول شده باشد که امام او را پاسخ داد یعنی آن مهدی کسی است که به محض ظهور وعده های خداوند را جامه عمل بپوشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

2- ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام راجع به امام قائم علیه السلام پرسید، حضرت محمد: همه ما قائم به امر خدائیم: یکی پس از دیگری تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید، چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می آورد (پدرانش ماءمور بتقیه و صبر بوده و او ماءمور به جهاد و برانداختن ظلم است).

3- عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از این آیه چیست؟ ((روزی که هر مردمی را به امامشان خوانیم 28 سوره 17)) فرمود: مقصود امامی است که در میان آنهاست و او قائم اهل زمان خود است.

صله به امام علیه السلام

1- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که معتقد باشد که امام به آنچه در دست مردم است احتیاج دارد کافر است. بلکه مردم نیازمندند که امام (خمس و سهم و سایر وجوه را) از آنها بپذیرد، خدای عزوجل فرماید: ((از اموال آنها زکوه بگیر تا آنها را به وسیله آن پاک و بی آلایش سازی 104 سوره 9)).

2- امام صادق علیه السلام می فرمود: کاری نزد خدا محبوب تر از رسانیدن در اهم به امام نیست. همانا خدا درهم امام را در بهشت مانند کوه احد قرار می دهد (یعنی ثواب آن را از اعمال خیر دیگر بزرگتر و بیشتر می دهد، و این تشبیه معقول به محسوس است و یا مقصود این است که دادن یک درهم به امام مانند دادن در اهمی به اندازه کوه احد است به دیگران) خدای تعالی در کتابش می فرماید ((کیست که به خدا و امی نیکو دهد تا خدا و ام او را بسیار چند برابر سازد 244 سوره 2)) امام فرمود: به خدای این وام خصوص صله امام است.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا که آنچه را در دست مخلوقش هست بقرض خواسته، برای احتیاجش به آن نبوده، و هر حقی که خدا دارد، از آن ولی او است.

شرح کلمه خلقه فرمود و الناس و بنی آدم و امثال آن فرمود تا اشاره کند که دارندگان اموال، آفریده و مملوک خود وام خواهند می باشند، پس دریغ و مضایقه سزاوار نیست و نیز دلیل است که اصل مطلب که عدم

احتیاج خدا باشد به وام بندگان و نیز کلمه مافی اعدیههم برای همین منظور آمده است زیرا اشاره دارد بر اینکه این اموال تنها برای منافع و مصالح آنها به طور موقت در اختیارشان گذاشته شده و چون مردند، از آنها به دیگری منتقل می شود و مالک حقیقی اموال همان خدائی است که اکنون قرض خواهی می کند، پس عدم احتیاج او مسلم است. ولی اگر اموالهم، در اهمهم، عطایاهم و امثال این عبارت را می فرمود این نکته از آن استفاده نمی شد.

4- اسحاق بن عمار گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا برایش چند برابر کند و او را مزدی ارجمند است 11 سوره 57)) پرسیدم فرمود: درباره صله به امام نازل شده است.

5- حسن بن میاح گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میاح: یک درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین تر است،

6- امام صادق علیه السلام فرمود: یک درهم که به امام برسد. بهتر است از دو میلیون درهمی که در راه خیر دیگر صرف شود.

7- ابن بکیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود، من از یک نفر از مشا پول درهم می گیرم، در صورتی که از همه اهل مدینه متمول ترم، فقط مقصودم این است که شما پاکیزه شوید.

(درباره فی و انفال و بیان خمس و احکام آن و چیزهائی که خمسش واجب است)

تفه الاسلام کلینی فرماید: خدای تبارک و تعالی همه دنیا را به خلیفه خود (پیغمبر یا امام) داده، زیرا بفرشتگان می گوید: ((من در زمین خلیفه گذارم 24 سوره 2)) پس همه دنیا از آن آدم بود (که نخستین خلیفه خدا در روی زمین بود) و پس از او به فرزندان نیکو کار و جانشینانش رسید، بنا بر این آنچه را از دنیا دشمنانشان (یعنی کفار و مشرکین) به زور گرفتند و سپس به وسیله جنگ یا غلبه به آنها برگشت فیء نامند، پس فیء آن است که: به وسیله غلبه و جنگ به آنها برگردد (وفیء در لغت به معنی برگشتن است) و حکم فیء آن است که خدای تعالی فرماید: ((بدانید که هر چه عنیمت گیرید، پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی چیزان و در راه ماندگانست).

و اما انفال چنین نیست، انفال مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و فدک مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا او و امیرالمؤمنین آن را فتح کردند و دیگری با آنها نبود، لذا اسم فیء از آن برداشته و اسم انفال روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابانها که همه به امام اختصاص دارد. و اگر مردمی به اجازه امام در آنها کار کردند، چهار پنجم درآمد آنها از خود ایشان و یک

پنجمش از آن امام است و آنچه به امام تعلق دارد، حکم خمس را دارد (یعنی باید شش بخش شود) و هر که بدون اجازه امام در آنها کار کند، امام حق دارد همه درآمد را بگیرد، و هیچکس را در آن سهمی نیست، همچنین هر کس بدون اجازه صاحب زمین، خرابه ای را آباد کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد، از آن او نمی‌گردد، و مالک زمین اگر بخواهد از او می‌گیرد و اگر بخواهد در دست او باقی می‌گذارد.

1- سلیم بن قیس گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: به خدا ما هستیم کسانی که خدا از ذی القربی (خویشان پیغمبر) قصد فرموده و آنها را همدوش خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است: ((هر چه را خدا از اموال مردم دهکده‌ها به پیغمبرش برگشت داده، از آن خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی‌چیزان است 7 سوره 59)) این سهم مخصوص ماست و برای ما از صدقه (زکاه واجب) سهمی قرار نداد، خدا پیغمبرش را و ما را گرامی داشت از این که چزک و فضول مال مردم را بما بخوراند (زیرا مالی که به عنوان زکوه پرداخت می‌شود، چرک و فضول است که از اصل مال گرفته می‌شود و آن مال مزکی و مصفا می‌گردد).

2- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((بدانید که هر چه غنیمت گیرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشان اوست 42 سوره 8)) فرمود: ایشان خویشان رسول خدایند صلی الله علیه و آله و آن خمس از آن خدا و پیغمبر و ماست.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: انفال آن است که: اسب و شتر بر آن رانده نشود (با جنگ و غلبه بدست نیاید) یا اموال مردمی است که (با مسلمین) سازش کنند یا مردمی که با دست خود پردازند و هر زمین خراب و ته رودخانه‌ها از پیغمبر است و پس از او از آن امام است، بهر راه خواهد به مصرف رساند.

4- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خمس از پنج چیز باید داده شود: 1 غنیمتها، 2 غواصی (منافع دریا) 3 گنجها 4 معادن 5 نمکزارها (که معدن مخصوصی است) از تمام این انواع دریافت می‌شود و به کسانی که خدای تعالی مقرر فرموده داده می‌شود و چهار پنجم آن (یعنی غنائم) میان جنگجویان متصدیان جنگ تقسیم می‌شود، و خمس میان آنها (که خدا مقرر فرموده) به شش سهم تقسیم می‌شود: 1 سهم خدا 2 سهم پیغمبر، 3 سهم خویشان پیغمبر، 4 سهم یتیمان، 5 سهم تهیدستان، 6 سهم در راه ماندگان. (و ما در خصوص گنج و ارزش افزوده آن در رابطه با میراث فرهنگی که حق تمام اهل اسلام از کلام خود را در کتاب شریف اشتغال خود مذکور نموده ایم.)

سهم خدا و سهم پیغمبر پس از وفات پیغمبر از نظر وراثت بوالیان امر (ائمه معصومین) تعلق دارد، پس برای امام سه سهم است: دو سهم از نظر وراثت و یک سهم بهره خود او است که از جانب خدا، بنابر این نصف

کامل خموس از اوست (که در این زمان به سهم امام معروفست) و نصف دیگر میان خاندانش تقسیم می شود: یک سهم به یتیمان آنها و یک سهم به تهیدستان و یک سهم بدر راه ماندگانشان داده می شود که طبق قرآن و سنت پیغمبر میان آنها تقسیم شود، به مقداری که یک سالشان را کفایت کند، اگر از آنها چیزی زیاد آمد، به حاکم می رسد و اگر سهم امام قابل قسمت نبود، یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود، به عهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشان را بی نیاز کند، و مخارج آنها از این نظر به عهده حاکم گذاشته شد که مقدار زیادی از آنها به او تعلق دارد.

و همانا خدا خمس را مختص آنها قرار داد و به تهیدستان و در راه ماندگان مردم دیگر نداد تا به جای صدقات (زکاه واجب) مردم باشد (که بر سادات حرام گردید) و برای اینکه خدا ایشان را به واسطه قرابتشان با پیغمبر (از گرفتن زکاه) برکنار کند و از چرک اموال مردم ارجمندشان دارد، لذا مال مخصوصی را از جانب خود برای آنها به مقدار بی نیازیشان مقرر فرمود تا در معرض خواری و درویشی قرار نگیرند ولی دادن صدقات بعضی از آنها ببعض دیگر باکی ندارد (زکاه سادات به سادات می رسد).

و این اشخاص که خدا خمس را بر ایشان مقرر فرموده همان خویشان پیغمبرند صلی الله علیه و آله که خدا از آنها یاد نموده و فرمود: ((خویشان نزدیک خود را بیم ده 214 سوره 26)) و ایشان خود فرزندان عبدالمطلب هستند از زن و مرد (نه دوستان و وابستگان با آنها) و هیچکس دیگر از خاندان قریش واحدی دیگر از عرب داخل آنها نیست و وابستگان به فرزندان عبدالمطلب (چه آزاد شده آنها باشند و چه هم سوگند با ایشان) در گرفتن خمس داخل در آنها و یا در حکم آنها نیستند و صدقات مردم برای آنها حلال است و آنها با مردم دیگر برابرند. و کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سائر قریشی (یا سایر مسلمین) باشد، صدقات برای او حلال است و از خمس بهره ئی ندارد، زیرا خدای تعالی می فرماید: ((آنها را به پدرانشان نسبت دهید 6 سوره 33)).

و برگزیده اموال غنیمت از امامست و حق دارد برگزیده این اموال را برای خود بردارد: مانند کنیز زیبا، مرکوب زیبا، لباس و کالائی که دوست دارد و می خواهد. این اموال پیش از تقسیم و پیش از اخراج خمس از آن او است، و او می تواند این اموال را به مصرف مخارجی که برای او پیش می آید مانند بخشیدن به مؤلفه قلوبهم و پیش آمدهای دیگر برساند، اگر پس از آن چیزی باقی ماند، خمسش را خارج کرده میان اهل خمس تقسیم شود و بقیه (چهار پنجم دیگر) میان مباشرین جنگ تقسیم شود. و اگر پس از تاءمین مخارج چیزی نماند، ایشان حقی ندارند. و جنگجویان از زمین و آنچه بر آن غلبه کرده اند حقی ندارند، مگر مقداری را که به تصرف لشگر در آمده (و در میدان جنگ بر آن دست یافته اند) و بادیه نشینان عرب هم سهمی ندارند

و برای امام غیر از خمس، حق در انفال است. و انفال هر زمین خراجی است که اهلیش نابود شده باشند و هر زمینی که اسب و شتر بر آن رانده نشده باشد (با جنگ و غلبه گرفته نشده باشد) بلکه بنوعی با مسلمین سازش کرده و بدون جنگ و با دست خود تسلیم نموده اند و نیز سر کوهها و ته رودخانه ها و نیزارها (جنگل ها) و هر زمین بائر و بی صاحب از آن امامست. و زبده اموالی که در دست پادشاهان است (و در جنگ با اسلام مغلوب شده اند) اگر از کسی غصب نکرده باشند به امام تعلق دارد، و هر مال غصبی به صاحبش باید برگردد، و نیز امام وارث کسی است که وارث ندارد و مخارج هر کس را که چاره ندارد باید بدهد (یعنی امام باید این درآمدها را در راه در ماندگان و هر گونه خرجی که برای اسلام و مسلمین پیش می آید و محل ندارد مصرف کند).

و باز فرمود: همانا خدا هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حق هر مستحق را از خاصه و عامه (امام و سایر مردم) و فقراء و مساکین و اصناف دیگر مردم به آنها داده است، سپس فرمود: اگر در میان مردم عدالت حکمفرا باشد، همه بی نیاز شوند عدالت از غسل شیرین تر است. و عدالت نکند جز کسی که عدالت را خوب بداند (پس برای نظام زندگی مردم، امامی عادل لازم است).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله زکاه بادیه نشینان را به بادیه می داد و زکاه شهر نشینان را به شهر نشینان، ولی زکاه را میان هشت صنف آنها برابر تقسیم نمی کرد بطوری که بهر دسته 18 برسد، بلکه بمقداری که از آن 8 طایفه حاضر بودند، باندازه مخارج یکسال هر دسته آنها تقسیم می کرد، در این باره وقت و اندازه معینی یا نامبرده و نوشته ئی نیست، بلکه هر گونه خود پیشوا صلاح بداند و بهر کس دسترسی داشته باشد، پرداخت می کند تا احتیاج هر دسته از آنها را بر آورد، و اگر چیزی زیاد آمد بدیگران عرضه می کند.

و اما امر انفال با والی (پیغمبر یا امام) است و همچنین هر زمینی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فتح شده است برای همیشه، و نیز هر زمینی که برای دعوت باسلام از جانب پیشوایان ظالم یا عادل فتح شده است امرش با والی است، زیرا تعهد و پیمان پیغمبر نسبت به پیشینیان و پسینیان یکسان است، زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مسلمانها برادر یکدیگرند، خونشان با هم برابرست، پست ترین آنها باید به پیمانشان کوشش کند (بحدیث 1049 رجوع شود).

و در مال خمس، زکاتی نیست، زیرا ارزاق و مخارج فقراء مردم (غیر سادات) بر 8 سهم در اموال مردم مقرر گردیده و کسی از آنها بی خرجی گذاشته نشده (پس از خمس حقی ندارند) و خدا برای فقراء خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله نصف خمس را مقرر کرد و ایشان را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و والی امر (امام) بی نیاز کرد، پس هیچ فقیری از فقراء مردم (سادات) و هیچ فقیری از فقراء خویشان

پیغمبر صلی الله علیه وآله نباشد، جز اینکه بی نیاز گردید، بنابراین (در میان مسلمین) فقیری وجود ندارد، و از این جهت است که بر مال پیغمبر صلی الله علیه وآله و امام زکاه نیست، زیرا فقیری محتاج باقی نمانده، بلکه بر عهده آنها تنها همان مخارجی است که پیش می آید (و در اول این روایت ذکر شد) و در آمد ایشان هم از آن راههاست (که ذکر شد) در برابر مخارجی که به عهده دارند.

5- علی بن اسباط گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد، دید (مشغول دادخواهی است) و آنچه از مردم به ظلم گرفته اند بر می گرداند، فرمود: ای امیرالمؤمنین چرا آنچه از ما به ظلم گرفته شده بما بر نمی گرداند؟ مهدی گفت: ای ابا الحسن! موضوع چیست؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی چون فدک و حومه آن را برای پیغمبرش فتح نمود، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (با جنگ گرفته نشد) خدا بر پیغمبرش صلی الله علیه وآله این آیه نازل فرمود: ((حق خویشاوندان را بده 28 سوره 17)) پیغمبر صلی الله علیه وآله ندانست آنها کیانند، بجبرئیل مراجعه کرد، جبرئیل هم به پروردگارش مراجعه نمود، خدا به او وحی فرمود: فدک را به فاطمه بده، پیغمبر صلی الله علیه وآله فاطمه را خواست و به او فرمود:

فاطمه! خدا به من امر فرموده که فدک را به تو دهم، فاطمه گفت: یا رسول الله من هم از شما و از خدا پذیرفتم و تا زمانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله زنده بود، و کلاء فاطمه آنجا بودند، و چون ابوبکر به حکومت رسید، و کلاء او را از آنجا بیرون کرد، فاطمه نزد ابوبکر آمد و از او خواست فدک را به وی برگرداند، ابوبکر گفت: شخص سیاه پوست یا سرخ پوستی (هر کس باشد) بیاور تا به نفع تو در این باره گواهی دهد فاطمه امیرالمؤمنین علیه السلام وام ایمن را آورد تا به نفع او گواهی دادند، ابوبکر برایش نوشت که متعرضش نشوند.

فاطمه بیرون آمد و نامه را همراه داشت که به عمر برخورد. عمر گفت: دختر محمد! چه همراه داری؟ فرمود: نامه ایست که پسر ابی قحانه برایم نوشته است، گفت: آن را به من نشان ده، فاطمه نداد، عمر آن را از دستش چنگ زد و مطالعه کرد سپس روز آن آب دهن انداخت و پاک کرد و پاره نمود و به فاطمه گفت: این فدک را پدرت با راندن اسب و شتر نگرفته است که تو بخواهی ریسمان بگردن ما گذاری (و ما را محکوم کنی یا برده خود سازی). (پس توجه نما که چگونه آن ملعون از احکام تعبیر به خلاف در راستای پیروی خود از هوی و هوس نفس خود می نماید)

مهدی عباسی به حضرت گفت: ای اباالحسن! حدود فدک را به من بگو، فرمود: یک حدش کوه احد و حد دیگرش عریش مصر و حد دیگرش سیف البحر و حد دیگرش دومه الجندل است، مهدی گفت همه اینها؟ فرمود: یا امیرالمؤمنین همه اینها؛ زیرا همه اینها از زمینهای است که رسول خدا

صلی الله علیه وآله اسب و شتر بر اهل آن نرانده است ، مهدی گفت : مقدار زیاد است و در آن تاء مل کرد.

6- محمد بن مسلم گوید شنیدم : اما باقر علیه السلام می فرمود، انفال همان نفل است و در سوره انفال بریدن بینی است

توضیح_نفل (بر وزن قمر) به معنی زیاده و بخشش است و سوره انفال که این حق را به پیغمبر صلی الله علیه وآله می دهد، بینی دشمنان او و دشمنان خاندانش را می برد یعنی خوار و زبون می گردند، زیرا پیداست که انفال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله به خانواده او می رسد.

7- شخصی از حضرت رضا علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : ((بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از آن خدا و پیغمبرش و خویشاوندان است 43 سوره 8)) پرسید و گفت : سهم خدا از آن کیست ؟ فرمود: از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سهم رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن امام است ، به حضرت عرض شد: بفرمائید اگر دسته ای زیاد بودند و دسته ئی کم ، چه باید کرد؟ (یعنی چون نصف خمس باید میان سه دسته فقرا و مسکینان و در راه ماندگان سادات تقسیم شود، اگر یک دسته از آنها زیادتر بودند، می شود به آنها زیادتر داد یا نه؟) فرمود: اختیارش با امام است ، به من بگو پیغمبر صلی الله علیه وآله در این باره چگونه رفتار می کرد؟ مگر نه این بود که هر طور صلاح می دید رفتار می کرد؟ همچنین است امام .

8- از امام باقر علیه السلام درباره معادن طلا و نقره و آهن و قلعی (سرب) و مس سوال شد. فرمود: اینها خمس دارد.

9- زراره گوید: امام حق دارد پیش از تقسیم سهام غنیمت ، هر اندازه بخواهد انفاق کند و برای خود بر دارد و به دیگری ببخشد همانا پیغمبر صلی الله علیه وآله به همراه مردمی جنگ کرد و از فیء چیزی به آنها ندارد و اگر بخواهد همه را میان آنها تقسیم می کند (و خلاصه اختیار تام تقسیم غنائم جنگی بدست امامست چنانکه در هر جنگی این اختیار با زمامدار و پیشوای آنست .)

10- ابن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی ؛ ((بدانید هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان است)) پرسیدم ، حضرت دو آرنج را بر زانو گذاشت و با دست اشاره کرد و فرمود: به خدا که آن استفاده روز به روز است (که باید خمس آنرا داد) جز آنکه پدرم شیعیان خود را حلال کرد تا آلوده نباشند.

شرح توضیح مدلول و سند این روایت با بیان روایات موافق و مخالف آن ، بعهدہ مقام اجتهاد و استنباط است کہ بحمدلله و المنہ فقہای شیعه رضوان الله تعالی علیہم اجمعین مشروحا و مبسوطا این موضوع را در کتب استدلالی خود بیان فرموده اند.

11- سماعه گوید: از حضرت ابوالحسن علیہ السلام راجع بہ خمس پرسیدم ، فرمود: در هر چیزی کہ مردم بہ دست آوردند، کم باشد یا زیاد خمس هست .

12- احمد بن محمد بن عیسی بن یزید گوید: بہ حضرت (امام هشتم یا نهم و یا دهم) نوشتیم: قربانت کردم ، بہ من بیاموز فایده چیست ؟ و اندازہ آن کدامست ؟ و راءى شما چیست ؟ خدای تعالی شما را باقی دارد تقاضا دارم با پاسخ این سوال بر من منت گذاری تا در حرام زندگی نکنم کہ نماز و روزه ام درست نباشد. حضرت نوشت: فایده چیزی است کہ از سود تجارت بتو رسد و از زراعت بعد از وضع مخارج یا جائزه ای کہ بدیگری بدهی (یا جائزی کہ بتو رسد) (پس بنابر معنی اول جایزه خمس ندارد و جزو مخارج است و بنابر معنی دوم خمس دادن آن واجبست و در این صورت بہ معنی گرفتن جایزه است ولی در صورت اول بہ معنی دادن آن).

13- ابن ابی نصر گوید: بامام باقر علیہ السلام نوشتیم: خمس را پیش از مخارج بدهم یا بعد از مخارج ؟ نوشت: بعد از مخارج .

14- امام باقر علیہ السلام فرمود: هر چیزی کہ برای شہادت لاله الاالله و محمد رسول الله بر آن واقع شود (یعنی غنیمتی کہ مسلمین در جنگ با کفار برای مسلمان شدن آنها بدست می آوردند).

خمش از آن ماست و برای هیچکس روا نیست کہ از مال خمس چیزی بخرد، مگر آنکہ حق ما را بما برساند.

15- ابوالصباح گوید: امام صادق علیہ السلام بہ من فرمود: ما مردمی هستیم کہ خدا اطاعت ما را واجب کرده و انفال و برگزیده اموال از آن ماست .

16- امام صادق علیہ السلام درباره مردی کہ بمیرد و وارث و مولائی (آزاد کننده ئی) نداشته باشد، فرمود: او اهل این آیه است: (((از تو درباره انفال می پرسند اول سوره انفال))) (یعنی اموال و ما ترک او متعلق با ماست .)

17 حلبی از امام صادق علیہ السلام پرسید: در گنج چه حقی است ؟ فرمود: خمس . پرسید در معادن چه مقدار است ؟ فرمود: خمس و همچنین است قلعی و مس و آهن ، و هر چه معدنی باشد از آن همان گرفته می شود کہ از طلا و نقره گرفته می شود.

18- محمد بن علی گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مروارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا استخراج می شود و درباره معادن طلا و نقره پرسیدم، وجوه آن چقدر است؟ فرمود: هرگاه بهای آن یک دینار باشد خمس دارد.

19- علی بن مهزیار گوید: به حضرت نوشتم: آقای من! مردی است که به او پولی داده اند تا با آن حج گزارد؟ آیا از همه پول زمانی که بدست او آمد باید خمس بدهد یا از آنچه بعد از گزاردن حج زیاد می آید؟ حضرت نوشت: خمس بر او واجب نیست.

20- علی بن حسین عبدربه گوید: حضرت رضا علیه السلام صله و هدیه ئی برای پدرم فرستاد. پدرم به حضرت نوشت: آنچه برایم فرستاده ئی خمس دارد؟ حضرت به او نوشت: آنچه صاحب خمس برای تو می فرستد خمس ندارد.

21- ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم: علی بن مهزیار نامه پدر شما را برای من خواند که، آنچه واجبست بر باغداران بعد از وضع مخارج، یک دوازدهم است و کسی که عایدی مزرعه و باغش مخارجش را کفاف ندهد، نه یک دوازدهم بر او واجبست و نه چیز دیگر، و مردمی که نزد ما هستند، در این باره اختلاف دارند و می گویند: بر مزارع خمس واجبست بعد از وضع مخارج، یعنی مخارج زراعت و خراج نه آنکه مخارج خود زارع و خانواده اش، حضرت در جواب نوشت: مقصود بعد از مخارج خانواده و خراج سلطان است.

22- یکی از تجار فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود، بآن حضرت نامه نوشت و درباره خمس اجازه خواست. حضرت به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم همانا خدا وسعت دهنده و کریم است، در مورد عمل و کار ضامن ثوابست و در تنگی ضامن غم و اندوه (در مورد مخالفت ضامن کیفر و مجازات) هیچ مالی حلال نیست و جز از راهی که خدا آن را حلال کرده و خمس موجب کمک ماست بر دین ما و عیالات ما و پیروان ما و آنچه می بخشیم و آبرویی که می خریم از کسانی که از قهر و زورش می ترسیم، (مانند پولهایی که برای حفظ آبروی خود بغیر مستحقین می دهیم) پس آن را از ما دریغ ندارید و تا می توانید خود را از دعای ما محروم نکنید. زیرا دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهان شماست و چیزیست که برای روز بیچارگی خود آماده می کنید. و مسلمان کسی است که به عهدی که خدا با او کرده وفا کند، مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد و با دل مخالفت کند والسلام.

23- جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند و در خواست کردند که ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد، فرمود: این چه نیرنگی است؟! بزبان خود با ما اظهار دوستی

اخلاص می کنید و حقی را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای آن و آن خمس است، از ما دریغ می دارید!! نمی کنیم، نمی کنیم، نمی کنیم، هیچیک از شما را معاف نمی داریم.

24- علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: من خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل که متولی اوقاف هم بود، وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من! آن ده هزار را به من حلال کن، زیرا آنها را خرج کرده ام، به او فرمود: حلال است باد. چون صالح بیرون رفت، امام جواد علیه السلام فرمود: شخصی باموال آل محمد و یتیمان و مساکین و فقراء و در راه ماندگانشان می تازد و می خورد سپس می آید و می گوید: مرا حلال کن، گمان می کند من می گویم: نمی کنم؟! (من می گویم حلال است باد) ولی به خدا که در روز قیامت خدا از آنها بدون مسامحه سؤال خواهد کرد. (ظاهراً صالح بن محمد از عمال و جاسوسان دستگاه فساد بنی عباس و به دنبال توطئه بر علیه امام بوده و ادعای اتفاق او یعنی وفق اراده خلیفه ملعون و...، تا زمینه درگیری و کینه توزی را بر علیه امام معصوم فراهم نماید پس امام علیه السلام آن گونه پاسخ داد و چون بیرون رفت به بازخواست قیامت او اربابان فاسق و غاصب او تأکید فرمود الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

25- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به عنبر و مرواریدی که از دریا استخراج می شود پرسیدم، فرمود: خمس دارد.

پایان خلاصه جلد دوم فارسی کتاب شریف اصول کافی حضرت علامه کلینی به قلم مرحوم سید جواد مصطفوی خراسانی والحمد لله رب العالمین و السلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله عصام رودسری

ص: 264

مشخصات کتاب

کیمیای سعادت

جلد سوم

خلاصه جلد سوم فارسی اصول شریف کافی حضرت علمه محمد ابن یعقوب کلینی

با شرح و تعلیق اثر: عبدالله عصام رودسری

ص: 1

اشاره

« بسم الله الرحمن الرحيم »

این اثر را نگارنده تقدیم می نماید به ذات اقدس احدیت و تمامی مقدسین درگاه او و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و امید دارد تا مورد رضایت خدا و رسول او و ائمه اطهار و مقربین درگاه آنان واقع شود و خداوند علی اعلی، اجرت عمل و تلاش او را فرج مهدی آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم قرار دهد. آمین آمین آمین یا رب العالمین.

عبدالله عصام رودسری

ص: 2

پس تو ای عاقل دانا و خردمند توجه نما که در ابتدای جلد سوم این کتاب شریف حضرت علامه روایاتی را که در باب فطرت مؤمن و کافران را مذکور نموده که دلالت تام بر جبری بودن اعمال انسان ها دارد و جعلی بودن آن ها اظهر من الشمس است و روایات باب بعد که دقیقاً بر ضد این روایات جعلی است دلیل قاطع است که حضرت علامه کلینی به عنوان یک دانشمند و محقق آنچه را در قالب روایات موجود و در دسترس داشته است را مذکور نموده و به اصطلاح حفظ امانت فرموده است پس این علما و دانشمندان و محققین جهان اسلام هستند که با برابری آن ها با آیات کتاب خدا صحت و سقم آن ها را اعلام نموده و روایاتی را که درک آن مشکل است از دسترس انسان های گمراه و سودجو کنار می زند پس چون بر این فراز آگاه شدی پس توجه نما که ما در باب اول این کتاب نمونه ای از این روایات را که دلالت دارد بر جبر اعمال و جعلی بودن آن ها را فریاد می زند مذکور و سپس در دنبال روایات معارض آن را به عنوان شاهد عادل و گواه صادق مذکور می نماییم که در این زمان انطباق این روایات بر آیات قرآن اثبات و محرز و ثابت و اظهر من الشمس خواهد بود و مانند این ابواب را در ادامه این اثر بررسی و دنبال نموده و از ذکر روایاتی که به نظر غامض و پیچیده و یا جعلی و... می باشند خودداری می گردد

با احترام

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله عصام رودسری

ص: 3

کتاب ایمان و کفر از کتاب کافی تصنیف شیخ

باب طینت مؤمن و کافر

اشاره

1. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: خدای عزوجل دلها و پیکرهای پیغمبران را از طینت (گل و سرشت) علیین آفرید، (اندازه گیری کرد) و دلهای مؤمنین را هم از آن طینت آفرید و پیکرهای مؤمنین را از پائین تر از آن قرار داد (آفرید) و کافران را از طینت سجین آفرید، هم دلها و هم پیکرهایشان را، آنگاه این دو طینت را (هنگام خلقت آدم) ممزوج ساخت، بهمین جهت از مؤمن کافر متولد شود و کافر مؤمن زاید (زیرا فرزندان آدم استعداد این دو مرتبه را پیدا کردند) و نیز بهمین سبب بمؤمن گناه و بدی رسد و بکافر ثواب و نیکی (زیرا طینت هر یک از آنها بطینت دیگری ممزوج است)، پس دلهای مؤمنان بدانچه از آن آفریده شده گریند و دلهای کافران بدانچه از آن آفریده شده تمایل کنند. (این روایات و مانند آن به شرحی که مذکور گردید دلالت بر جبر اعمال دارد و به شرح روایات معارض که متعاقباً مذکور می گردد و به حکم ضدیت عقل و ضدیت مفاد آن با آیات عظیمه ی کتاب خدا، به طور قطعی جعلی است و لذا ما از ذکر این روایات و توجیحات آن صرف نظر می نمایم والسلام)

2. حبیب سجستانی گوید: شنیدم امام باقر (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل چون ذریه آدم (ع) را از پشتش خارج ساخت، تا از آنها برای ربوبیت خود و نبوت هر پیغمبری پیمان گردد، نخستین کسیکه درباره پیغمبری او از انبیاء پیمان گرفت، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود، سپس خدای عزوجل بآدم علیه السلام فرمود: بنگر تا چه می بینی؟ آدم علیه السلام بذریه خود که چون موران بودند نگریست، دید آسمان را پر کرده اند.

عرض کرد: پروردگارا! چه ذریه زیادی دارم؟! اینها را برای چه خلق فرمودی؟ و از پیمان گرفتنتان چه منظوری داری؟ خدای عزوجل فرمود: تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من نسازد و پیغمبرانم ایمان آورند و از آنها پیروی کنند.

آدم (ع) عرض کرد: پروردگارا! چرا بعضی از اینها را بزرگتر از بعضی دیگر می بینم؟ و چرا برخی نور زیادی دارند و برخی نور کم، و برخی بی نورند؟ خدای عزوجل فرمود: ایشانرا اینگونه آفریدم تا در تمام حالات امتحانشان کنم.

آدم (ع) عرض کرد: پروردگارا! بمن اجازه میدهی سخن گویم؟

خدای عزوجل فرمود: سخن گوی که روح تو از روح من است (یعنی از روحی است که من آفریده ام و بخود نسبت داده ام) طبیعتت بر خلاف هستی من است (یعنی خلقت جسمانی و بدنیت با عوارض و طبایعش بر خلاف عالم مجرداتست).

آدم عرض کرد: ایکاش همه آنها را یکسان و یک اندازه میآفریدی که دارای یک طبیعت و یک خلقت می بودند، و رنگها و عمرهایشان یکنواخت میبود، و از لحاظ ارزاق برابر میبودند، تا برخی بر برخی دیگر ستم نمیکردند و هیچگونه حسد و کینه و اختلاف در میانشان پیدا نمیشد.

خدای عزوجل فرمود: ای آدم بوسیله روح من سخن گفتمی و بسستی طبیعت خود را بزحمت انداختی نسبت بچیزیکه در آن عالم نداری (یعنی اصل نیروی نطق و بیان بوسیله روحیست که من بتو دادم و آن خیر است و اصلاح، ولی مضمون سخنت که عقیده بتساوی ذریه و نسلت میباشد، مقتضای اوهام و خیالاتی ست که از قوای جسمانیت سرچشمه میگیرد، از اینرو بر خلاف حکمت و صلاحست) من خالق دانا هستم، از روی دانائیم خلقت آنها را مخالف یکدیگر ساختم، و فرمانم در میان آنها بسبب مشیتم جاری شود، و بسوی تدبیر و تقدیر من میگرایند، خلقت من دگرگونی نپذیرد، همانا من جن و انس را آفریدم تا عبادتم کنند و بهشت را آفریدم برای کسیکه اطاعت و عبادتم کند، و از پیغمبرانم پیروی نماید و باک ندارم، و دوزخ را آفریدم برای کسیکه بمن کافر شود و نافرمانیم کند و از پیغمبرانم متابعت نکند و باک ندارم، و ترا و ذریه ات را آفریدم. بدون اینکه احتیاجی بشما داشته باشم، بلکه ترا و آنها را آفریدم تا آزمایشتان کنم که کدامین شما در زندگی و پیش از مردنتان نیکو کردارتر هستید.

از اینجهت دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و اطاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم و در تقدیر و تدبیر خود اینگونه اراده کردم، بعلم نافذیکه نسبت بانها دارم میان صورتها و پیکرها و رنگها و عمرها و روزیها و اطاعت و معصیتشان تفاوت و اختلاف انداختم، آنها را بشقی و سعید، بینا و کور، کوتاه و بلند، با جمال و پست، دانا و نادان، توانگر و مستمند، فرمانبر و نافرمان، سالم و بیمار، زمین گیر و بی آفت تقسیم نمودم تا (هر کس را بقدر استعدادش تکلیف کنم و بقدر اطاعتش پاداش دهم و دسته ئی مشاغل سخت و مشکل را عهده دار شوند و نوع انسان باقی ماند و تا) سالم بنا تندرست بنگرد و مرا بسبب عافیتش شکر گزارد و نا تندرست بسالم بنگرد و دعا کند و از من بخواهد تا او را عافیت بخشم، و بر بلاء من صبر کند تا از عطاء جزیل خود باو ثواب دهم، و توانگر بفقر بنگرد و سپاس و شکر من بجا آورد، و فقیر بتوانگر بنگرد و دعا کند و از من بخواهد، و مؤمن بکافر بنگرد و برای آنکه هدایتش کرده ام سپاسگزاری من کند.

از اینجهت آنها را آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و عافیت و گرفتاری و عطاء و منعم آنها را آزمایش کنم ، منم خداوند مالک توانا. من حق دارم همه آنچه را مقدر کرده ام ، طبق تدبیر مجری سازم ، و حق دارم آنچه را خواهم بنحویکه خواهم ، تغییر دهم و بعضی از آنچه را مؤخر داشته ام مقدم دارم و برخی را که مقدم داشته مؤخر کنم . منم خدائیکه هر چه اراده کنم انجام دهم و از آنچه کنم بازخواست نشوم ، و من مخلوقم را از آنچه کنند بازخواست نمایم (زیرا خدای سبحانه و تعالی از لحاظ ذات و صفات کامل و نسبت بهره خواهد و کند عادل و عالمست و مصالح نهانی و دقیقی را که عقول مخلوقش بآن نرسد، میداند و ملاحظه میکند، از اینرو بازخواست و حساب کشیدن از او معنی ندارد، ولی مخلوق هر که باشد، در کردار و رفتارش خوب و بد و زشت و زیبا یافت میشود پس باید مورد بازخواست و حساب کشی قرار گیرد)، پس همانگونه که در این روایت محرز است حضرت حق جل جلاله اصل انتخاب و اختیار در اعمال نیک و بد را بر اساس عقل انسان ها به آن ها عطا فرموده و کیفر بدی آن ها را در دوزخ و پاداش عمل خوب آن ها را در بهشت قرار داده است (والسلام)

(رسول خدا نخستین کسی بود که پاسخ داد و بر بوبیت خدای عزوجل اقرار نمود)

امام صادق (ع) فرمود: بعضی از مردم قریش برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: بچه سبب (رتبه و مقامت) از پیغمبران دیگر پیش افتاد در صورتیکه در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم ، زمانیکه خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفتم : چرا، پس من در اقرار بخدای عزوجل بر آنها پیشی گرفتم (از اینرو در مقام و رتبه از آنها پیش افتادم).

چگونه پاسخ دادند با آنکه ذره بودند

1. ابو بصیر بامام صادق (ع) عرض کرد: چگونه پاسخ دادند با آنکه ذره بودند؟ فرمود: خدا در آنها نیروئی قرار داد که چون از آنها پرسند بتوانند پاسخ گویند، یعنی در عالم میثاق .

باب : فطرت مخلوق یگانه پرستی است

اشاره

1. هشام بن سالم گوید: از امام صادق (ع) آیه شریفه ((فطرت خدائی است که مردم را بر آن آفریده 30 سوره 30)) را پرسیدم ، فرمود: آن توحید (یگانه پرستی) است . (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند به این روایت کوتاه ولی عظیم که چگونه باطل می نماید تمامی احادیث یاوه ای را که بر ضد آیات کتاب خدا جعل شده و به هم بافته شده است این روایت عظیم مولایمان حضرت صادق علیه السلام

بر خلاف تمامی آن روایات بی معنی تأکید می فرماید که ذات اقدس احدیت جل جلاله تمامی خلایق را بر فطرت توحید آفریده است یعنی انسان ها مختارند با پیروی از عقل خود به بهشت رود و یا با پیروی از هوی و هوس خود را به دوزخ وارد نمایند والسلام).

2. زراره گوید از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل: ((فطرت خدائی است که مرد را بر آن آفریده)) پرسیدم، فرمود: همه را بر یگانه پرستی آفرید.

3. زراره گوید: از امام باقر (ع) این قول خدای عزوجل را پرسیدم: ((مخلصان خدا باشید و باو مشرک نشوید 31 سوره 22)) فرمود: فطرت حنیفیه (مستقیم و بی انحراف) است که خدا مردم را بر آن آفریده ((آفرینش خدا را تغییری نیست)) فرمود: خدا مردم را بر معرفت خود آفریده.

زراره گوید و نیز از آن حضرت این قول خدای عزوجل را پرسیدم: ((و چون پروردگارت فرزندان آدم از پشتهایشان نسلشان را برگرفت و بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا 172 سوره 7)) فرمود: از پشت آدم نژادش را تا روز قیامت در آورد، و مانند مورچگان خارج شدند، سپس خود را بآنها معرفی کرد و وانمود، و اگر چنین نمیکرد، هیچکس (در دنیا) پروردگارش را نمیشناخت، و فرمود رسول خدا (ص) فرماید: هر نوزادی بر همین فطرت متولد میشود، یعنی خدای عزوجل را خالق خود میداند، همچنین است قول خدای تعالی: ((اگر از آنها پرسی، آسمانها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت: خدا))

4. امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل؛ ((فطرت خدائی است که مردم را بر آن آفریده است)) فرمود: آنها را بر یگانه پرستی آفریده.

شرح فطرت بمعنی سرشت و آفرینش انسان است با صفتی مخصوص، و مقصود از این روایات اینست که: خدایتعالی انسان را با صفت خدا پرستی آفریده و این معرفت را در ذات و نهاد او بودیعت گذاشته است، بنحویکه اگر انسان خود را از تلقینات و وسوس خانواده و محیط بر کنار دارد، و از دیده سرشت و فطرت بی آرایش خود بنگرد، بصانع و خالق خویش اعتراف میکند، و اگر این صفت را خدایتعالی در فطرت انسان نمیگذاشت، هیچکس خدا شناس نمی گشت، اکنون که می بینیم هر یک از افراد بشر به تکاپو افتاده و معبود و صانعی برای خود انتخاب میکنند، دلیل بر فطری بودن آنست در نهاد اولیه آنها، منتهی برخی از افراد، در تطبیق مصداق دچار اشتباه گشته اند. و نیز گاهی آلودگیهای متراکم محیط روی فطرات پاک انسانرا میپوشاند و او را دچار تردید یا انکار صانع میکند، ولی همین افراد گاهی که گرفتار بیچارگی میشود و در جهان طبیعت ملجاء و پناهی برای خود نمی بینند، فطرت پاک و منورشان تجلی میکند و از میان کشتی که نزدیک بغرق شدن است، فریاد خدایا و پروردگارا از آنها بلند میشود. (پس توجه نمودی که چگونه خداوند شمر

را شمر خلق نکرد و یزید را یزید خلق نکرد و ...، یعنی این اشقیا کسانی بودند که به عقل خود پشت کرده و هوا و هوس را امام و خدای خود قرار دادند پس به دوزخ وارد شدند در حالی که اختیار داشتند که با ایمان و عمل صالح به بهشت وارد شوند همان گونه که مولا و سرور ما حضرت حر بن یزید ریاحی صورت داد و با انتخاب به عقل خود به بهشت جاویدان وارد شد و السلام)

بودن مؤمن در صلب کافر

1. امام صادق (ع) فرمود، نطفه مؤمن در صلب مشرک قرار میگیرد، ولی هیچگونه بدی و آلودگی باو نمیرسد، تا زمانیکه در زهدان زن مشرکه قرار گیرد. در آنجا هم هیچگونه بدی باو نرسد تا او را بزاید چون او را زانید، باز هم هیچگونه بدی باو نرسد، تا آنکه قلم تکلیف بر او جاری شود.

توضیح_گاهی نطفه مؤمن در پدریکه کافر است و رحم مادری که کافر است قرار میگیرد و در دامن آنها تربیت میشود، ولی از کفر و شرک پدر و مادر هیچگونه آلودگی و پلیدی بآن فرزندی مؤمن نمیرسد تا زمانیکه خودش بحد بلوغ و رشد رسد و مکلف شود و طبق اعمال و رفتار خویش پاداش یا کیفر ببیند. و در دوران قبل از بلوغ اگر چه از نظر تبعیت حکم بکفر و نجاست او میشود، ولی آن حکم ظاهری است و بایمان واقعی او زیانی نرساند، و از اینجا حکم ولدالزنا روشن میشود، زیرا زمانیکه کفر و شرک پدر مادر بایمان فرزند زیان نرساند، گناه و فسق آنها بطریق اولی باو زیانی نخواهد رسانید. (یعنی این که انسان ها بعد از بلوغ اختیار به ورود در بهشت و دوزخ را به واسطه ایمان و عمل صالح و یا کفر و نفاق دارند و این امر هیچ ارتباطی با پدران و مادران آن ها ندارد زیرا مستقل ذاتی هستند و هم نشینی با انسان ها امری اکتسابی است و السلام)

2. علی بن یقظین گوید: بموسی بن جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: من از نفرینی که امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیقظین و فرزندانش کرده نگران و ترسانم، فرمود: ای ابوالحسن! آنگونه که تو فکر میکنی نیست، همانا مؤمن در صلب کافر مانند سنگریزه در میان خشت است، باران میآید و خشت را میشود و بسنگریزه هیچگونه آسیبی نمیرساند. (پس توجه نما که نفرین امام شامل افراد بی گناه نیست بلکه وارد می شود به ستمکاران پس اگر مقصود راوی نفرین حضرت است به اشخاص بی گناه که به دنیا نیامده اند ولی می توانستند مؤمن شوند پس روایت مخدوش است زیرا قصاص قبل از جنایت شده اند و السلام)

در اینکه صبغه همان اسلام است

امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((رنگ آمیزی خداست، کیست که رنگ آمیزیش از خدا بهتر باشد؟ 138 سوره 2)) فرمود: مقصود اسلام است و درباره قول خدای

عزوجل ((بدست آویزی محکم چنگ زده است 256 سوره 2))) فرمود: آن دست آویز ایمان بخدای یگانه بی شریک است .

2. امام صادق (ع) راجع به قول خدای عزوجل: رنگ آویزی خدا است، کیست که رنگ آمیزیش از خدا بهتر باشد؟)) فرمود: آن رنگ آویزی اسلام است .

3. محمد بن مسلم از یکی از دو امام پنجم یا ششم علیهما السلام نقل می کند که آنحضرت درباره خدای عزوجل: ((رنگ آویزی خداست، کیست که رنگ آمیزیش بهتر از خدا باشد؟)) فرمود: آن رنگ آویزی اسلام است و راجع به قول خدای عزوجل: ((هر که بطغیانگر کافر شود، و بخدا ایمان آورد، بدست آویزی محکم چنگ زده است 256 سوره 2)) فرمود: آن دست آویز ایمان است .

شرح فطرت توحید و خداشناسی را که در اول خلقت خدایتعالی به انسان عطا فرموده نامش را رنگ آویزی گذاشته است، زیرا چنانکه رنگ آویزی برای پارچه و لباس و زیور و زینت است، اسلام و خداشناسی هم زیور و زینت روح انسانست و یا آنکه کلمه صبغه (رنگ آویزی) از باب مشاکلت است، زیرا انصاری فرزندان خود را در آب زرد رنگی که آنرا عمودیه مینامیدند، شستشو میدادند و عقیده داشتند که فرزندان بدین وسیله رنگ نصرانیت میگیرد و پاک می شود، خدای تعالی می فرماید: رنگ آویزی خدا اسلام است نه نصرانیت .

در اینکه سکینه ایمان است

1. ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل: ((سکینه را در دل مؤمنین نازل کرد 4 سوره 48)) پرسیدم، فرمود: سکینه ایمانست و باز درباره قول خدای عزوجل: ((با روحی از جانب خود ایشانرا تاءبید کرد)) پرسیدم، فرمود: آن روح ایمانست .

2. فضیل گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: اینکه خدا فرماید: ((ایشانند که خدا ایمانرا در دلهايشان رقم زده، 22 سوره 58)) آیا خود نسبت بآنچه خدا در دلهايشان رقم زده دستی دارند؟)) فرمود: نه. (یعنی به واسطه تلاش خود مستحق عنایات و توجهات خداوند می شود)

شرح این روایت با عنوان باب مناسبت ندارد و گویا از روایات باب سابق بوده و اشتباها در اینجا درج شده است. و نیز روایتی بدین مضمون در ج 1 ص 229 بشماره 411 گذشت و در آنجا شرحی نسبت بآن بیان شد، که مختصرش اینست: احداث و ایجاد ایمان در دل مؤمن از عهده بنده خارج است و وظیفه او نیست بلکه این کار فقط بدست خداست، ولی وظیفه بنده اینست که صفحه دل را از تعصب و اغراض باطل پاک کند و آنرا آماده پذیرش قلم خدا سازد، مثلاً در صددهمین آیه صفتی برای مؤمنین ذکر نموده و سپس فرموده است اولئک کتب ... و پیداست که غیر ایشان مشمول رقم زدن خدا نمی شوند و صدر

آیه اینست : لاتجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله و لوکانوا آباء هم او ابناءهم او اخوانهم او عشریتهم ((گروهی را بخدا و روز جزا ایمان آورده اند، نبینی که با کسانی که با خدا و پیغمبرش مخالفت می کنند، دوستی ورزند، اگر چه پدران یا پسران یا برادران یا خویشانان باشند)).

3. محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: سکینه همان ایمانست .

4. امام صادق (ع) درباره خدای عزوجل: ((او است که سکینه را در دل های مؤمنین نازل کرده 26 سوره 48)) فرمود: آن سکینه ایمانست .

5. جمیل گوید: از امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل ((اوست که سکینه را در دل های مؤمنین نازل کرده)) پرسیدم فرمود: آن سکینه ایمانست. و اینکه فرماید: ((و با روحی از خود تاءیدشان کرد)) آن روح ایمانست و راجع به قول خدایتعالی ((و کلمه تقوی را گردن گیرشان ساخت ، 26 سوره 48)) پرسیدم ، فرمود: آن کلمه ایمانست .

باب اخلاص

1. امام صادق (ع) راجع به قول خدای عزوجل: ((حنیفا مسلما)) فرمود: یعنی ((خالصا مخلصا)) که چیزی از پرستش تنها در آن نباشد. (پس توجه نماید مخاطب ارجمند که پیروی از امامان باطل به منزله پرستش بت است و کسانی که امامانی غیر از امامان معصوم دارند پس مشرک از دنیا رفته یعنی غیر خدا را پیروی و پرستش نموده اند)

توضیح_ حنیف بمعنای طریقه مستقیم و معتدلی است که از افراط و تفریط خالی باشد و مسلم بمعنی منقاد و مطیع در برابر او امر و نواهی خدایتعالی است .

2. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداست و شیطان ، حق است و باطل ، هدایت است و گمراهی ، راه راست است و نومیدی ، دنیاست و آخرت ، حسناست و سیئات ، پس هر چه حسناست از خداست و هر چه سیئات از شیطان لعنه الله .

3. حضرت رضا علیه السلام فرماید: امیرالمؤمنین (ع) میفرمود: خوشا حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند و دلش را بآنچه چشمش می بیند مشغول ندارد و بدانچه گوش می شنود، یاد خدا را فراموش نکند، و برای آنچه بدیگری داده شده اندوهگین نشود.

4. سفیان بن عیینه گوید: امام صادق (ع) راجع به قول خدای عزوجل: ((تا بیازماید شما را که کدامیک نیکو کردارتريد، 2 سوره 67)) فرمود: مقصود پرکردار نیست ، بلکه مقصود درست کردارتر است ، و درستی همانا ترس از خدا و نیت صادق و کار نیک است . (که به اعتقاد نگارنده تجلی

می نماید در پیروی از امام معصوم یعنی محبت و ولایت 12 امام و 14 معصوم پاک علیهم السلام و عجل فرجهم که محبت ایشان بهشت و دشمنی با ایشان دوزخ است و السلام)

سپس فرمود: پایداری بر عمل تا خالص ماند، سخت تر از خود عمل است و عمل خالص آنست که: نخواهی هیچکس جز خدای عزوجل ترا بر آن بستاید، همانا نیت همان عمل است، سپس این قول خدای عزوجل را تلاوت فرمود: ((بگو همگی طبق روش خود عمل می کنند، 84 سوره 17)) یعنی طبق نیت خود.

5. و باز سفیان گوید: از آنحضرت پرسیدم قول خدای عزوجل را: ((جز کسیکه با دل سالم نزد خدا آید، 89 سوره 26)) فرمود: دل سالم کسی دارد که پروردگارش را ملاقات کند، در حالی که جز خدا احدی در دلش نباشد، و هر دلی که در آن شرکی یا شکی باشد، ساقط است و (انبیاء و اولیاء خدا) زهد دنیا را اختیار کردند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد. (پس محبت خالص خدا مصداق و نماد دارد و آن اطاعت محض است از کسانی که او برای پیروی تایید نموده است یعنی رهبری و زعامت محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم یعنی اطاعت و قلب سلیم اثبات نمی گردد مگر به ولایت و السلام)

6. امام باقر (ع) فرمود: هیچ بنده ای چهل روز ایمانش را بخدای عزوجل خالص نگرداند یا فرمود: هیچ بنده ای ذکر خدا را چهل روز نیکو انجام ندهد جز آنکه خدای عزوجل او را نسبت بدنیا زاهد سازد و درد و داروی دنیا را باو بنماید، پس حکمت را دلش ثابت کند و زبانش را بآن گویا سازد سپس تلاوت فرمود: ((کسانی که گوساله پرستیدند، بزودی خشم پروردگارشان با ذلت در زندگی دنیا بآنها برسد، افترا بندگانرا اینگونه جزا می دهیم 152 سوره 7)) از اینرو هیچ بدعت گزاری را نبینی، جز اینکه ذلیل است، و هیچ افترازننده بخدا و پیغمبر و اهل بیتش صلوات الله علیهم را نبینی جز اینکه ذلیل است.

باب شرایع

اشاره

1. امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی شریعتهای نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را بحمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود، و آن شرایع یکتا پرستی است و اخلاص ترک بت پرستی و فطرت حنیفه آسان (که همان طریقه و روش اسلامست) و اینکه گوشه گیری و صحرا گردی (کناره گیری از جماعت مسلمین) نیست، چیزهای پاکیزه را در این شرایع حلال کرد و پلیدیها را حرام نمود و تکلیف سنگین و زنجیرهاییکه بگردن آنها بود برداشت آنگاه در آن شرایع مقرر فرمود، نماز و زکات و روزه و حج و امر بمعروف و نهی از منکر و حلال و حرام و میراث ها و حدود و

فرایض و جهاد در راه خدا را، را باضافه وضو (و وضو را برای محمد صلی الله علیه و آله اضافه فرمود) و آنحضرترا فضیلت بخشید بسبب سوره فاتحه الكتاب و آیات آخر سوره بقره و سوره های پر فصل (از سوره ق یا محمد یا فتح تا آخر قرآن) و غنیمت و فیء را برای او حلال فرمود و او را با رعب (و ترسی که در دل دشمنانش میافکند) نصرت بخشید، و زمین را برایش سجده گاه و پاک کننده (در تیمم) قرار داد، و او را بسوی همگان از سفید و سیاه و جن و انس ارسال فرمود، و گرفتن جزیه و اسیر کردن مشرکین و فدیة گرفتن را باو عطا فرمود، سپس تکلیفی باو متوجه شد بهیچ یک از پیغمبران آن تکلیف متوجه نشده بود، و از آسمان شمشیری بی غلاف بر او نازل شد و باو گفته شد ((در راه خدا جنگ کن (و اگر ترا تنها گذاشتند) تنها خودت تکلیف داری (که با دشمنان دین بجنگی)). (و این روایت البته از روایت های عظیم و پر معنی است که شرح عظمت آن از وصف خارج است)

2. سماعه بن مهران گوید: قول خدای عزوجل را: ((چنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند توهم صبر کن 35 سوره 46)) با امام صادق (ع) عرض کردم. فرمود: پیغمبران اولوالعزم: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله میباشند.

عرض کردم: اینها چگونه اولوالعزم گشتند؟ فرمود: زیرا جناب نوح با کتاب و شریعتی مبعوث شد و هر پیغمبریکه پس از نوح آمد، کتاب و شریعت و طریقه او را اخذ کرد، تا زمانیکه جناب ابراهیم علیه السلام آمد با صحف و فرمان ترک کتاب نوح. نه از راه کافر شدن بآن (بلکه اوضاع زمانش مقتضی ترویج کتاب نوح نبود، و ان هم بدستور خدایتعالی بود) سپس هر پیغمبری که بعد از ابراهیم علیه السلام آمد بشریعت و طریقه صحف او رفتار کرد، تا زمانیکه جناب موسی آمد و تورات و شریعت و طریقه خود را با فرمان ترک صحف آورد، و هر پیغمبریکه بعد از موسی (ع) آمد، بتورات و شریعت و طریقه او متمسک شد، تا زمانیکه جناب مسیح (ع) با انجیل و فرمان ترک شریعت و طریقه موسی آمد، سپس هر پیغمبریکه بعد از مسیح آمد شریعت و طریقه او را گرفت، تا زمانیکه محمد صلی الله علیه و آله آمد و قرآن و شریعت و طریقه خود را آورد، پس حلال او حلالست تا روز قیامت، و حرام او حرامست تا روز قیامت. و پیغمبران اولوالعزم اینها هستند. (یعنی با بعثت انبیا الهی لازم بود که پیروان انبیای گذشته به واسطه تحریف کتب آسمانی خود به پیامبر مبعوث شده که کتاب تحریف نشده بود ایمان بیاورند همانگونه که با مبعوث شدن حضرت رسول الله محمد مصطفی، پیروی از کتب تحریف شده انبیای گذشته بر پیروان آن حرام گردیده و خداوند غیر از اسلام دین دیگری را از ایشان در قیامت می پذیرد والسلام)

پایه های اسلام

1. امام باقر (ع) فرمود: اسلام روزی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکوه و روزه و حج و ولایت (در روز غدیر خم یا در عالم میثاق) فریاد زده شد، برای هیچ چیز دیگر فریاد زده نشد.

2. عجلان گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: مرا بر حدود ایمان آگاه فرما، فرمود: گواهی دادن باینکه شایسته پرستشی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خداست و اقرار نمودن بآنچه او از جانب خدا آورده و نمازهای پنجگانه و پرداخت زکاه و روزه ماه رمضان و حج کعبه و دوستی ولی ما و دشمنی با دشمن ما و همراه بودن با راستگویان (چنانچه خدایتعالی فرماید: ((با راستگویان همراه باشید 119 سوره 9))) .

3. امام باقر (ع) فرمود: اسلام روزی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکوه و روزه و حج و ولایت. بچیزی مانند ولایت فریاد زده نشد، مردم آن چهار را گرفتند و این یعنی ولایت را رها کردند.

4. امام صادق (ع) فرمود: پایه های احق اسلام سه چیز است: نماز و زکوه و ولایت، هیچ یک از اینها جز به همراه دو تای دیگر درست نباشد (پیدا است که نماز و زکوه بدون ولایت مقبول نباشد).

5. امام باقر (ع) فرمود: بنای اسلام روزی پنج چیز است؟ نماز و زکاه و حج و روزه و ولایت.

زراره گوید بحضرت عرض کردم: کدامیک از اینها برتر است؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنهاست و شخص والی دلیل و راهنمای آنهاست (ائمه علیهم السلام راهنمای نماز و زکاه و حج و روزه می باشند و این اعمال بدون راهنمایی آنها درست نیست).

عرض کردم: سپس کدامیک برتری دارد؟ فرمود: نماز، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: نماز ستون دین شماست.

عرض کردم: پس از آن کدامیک برتری دارد؟ فرمود: زکوه، زیرا خدا زکوه را همدوش نماز قرار داده و نماز را پیش از زکوه ذکر نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکوه گناه را میبرد.

عرض کردم: پس از آن کدامیک برتری دارد؟ فرمود: حج، خدای عزوجل فرماید: ((برای خداست بر مردم زیارت خانه خدا کعبه آنها که بدان راه توانند یافت و هر که کیفر ورزد، خدا از جهانیان بی نیاز است 97 سوره 3))) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک حج پذیرفته از بیست نماز نافله بهتر است و هر که گرد اینخانه طوافی کند که هفت شوطش را بشمارد (تا کم و زیاد نشود) و دو رکعت نماز شرا نیکو گزارد خدا او را بیامرزد، و راجع بروز عرفه و مزدلفه چه مطالبی فرموده است (که همه می دانند، مانند ثوابهای بسیاری که برای عبادت در این دو روز بیان فرموده و نیز فضیلت و قوف بعرفات و مشعر را).

عرض کردم: پس از این کدام است؟ فرمود: روزه.

عرض کردم: چرا روزه آخر همه اینها قرار گرفت؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: روزه سپر آتش دوزخ است، سپس فرمود: برترین چیزها آنست که چون از دستت رفت، توبه کردن از آن پذیرفته نیست، جز آنکه برگردی و عین آن عمل را بجا آوردی، و نماز و زکوه و حج و ولایت، جز انجام دادن خود آنها، چیز دیگری جای آنها را نمی گیرد، ولی روزه (ماه رمضان) اگر از توفوت شود یا تقصیری در آن روا داری یا مسافرت کنی، در ایام غیر رمضان بجا می آوردی و آن گناه را با صدقه دادن و قضا کردن جبران می کنی. ولی هیچیک از آن چهار، چیز دیگری جایگزینش نشود.

سپس فرمود: بالاترین مرتبه امر دین و کلیدش و در همه چیز و مایه خرسندی خدای رحمان، اطاعت امام است، بعد از شناسایی او، همانا خدای عزوجل می فرماید: هر که پیغمبر را فرمان برد خدا را فرمان برده است و هر که پشت کند، ما ترا به نگاهیانی آنها نفرستاده ایم، (80 سوره 4)) همانا اگر مردی شبها را بعبادت بپا خیزد و روزها را روزه دارد تمام اموالشرا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش بحج رود، و امر ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او از ثواب خدای جل و عز حقی نیست و او از اهل ایمان نباشد، سپس فرمود: خدا نیکوکاران از ایشان (اهل ولایت یا مستضعفین از مخالفین) را بفضل رحمت خود داخل بهشت کند. (همانگونه که در این روایت ها اثبات گردیده است ولایت جزء اصول دین است و به همین دلیل خلاق حق نداشته اند در طول تاریخ به دنبال شریح قاضی ها و امثال او بروند که فتوی دهند به قتل امام معصوم و دست خود را به قتل امام و قتل عام حرم رسول خدا دراز کنند و آنها را مجتهد بنامد و برای خطای رهبران خود یک ثواب هم از کیسه خود به امام خود شیطان لعین ببخشند)

6. عیسی بن سری گوید: بامام صادق (ع) علیه السلام عرض کردم: ارکان اسلام را به من خبر ده، آن ارکان که برای هیچکس کوتاهی در شناسائی آنها روا نیست، و کسیکه در شناسائی آنها کوتاهی کند، دین خود را تباه ساخته و خدا کردار او را نپذیرد و هر که آن ارکان را بشناسد و بآنها عمل کند: دینش شایسته گشته و کردارش پذیرفته شده و با روشی که دارد (که ارکان اسلام را می داند و بآنها عمل میکند) ندانستن هیچ امر دیگر، برای او تنگی و فشار نیاورد؟ فرمود گواهی دادن به یکتایی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و اقرار بآنچه او از جانب خدا آورد و اینکه زکوه اموال حق است و ولایتی که خدای عزوجل بدان امر فرموده است و آن ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله است.

عرض کردم: آیا نسبت بامر ولایت دلیل مخصوصی برای کسیکه ادعاء آن فضیلت کند مییابد که بآن شناخته شود؟ (آیا نسبت بولایت بیان و برهان مخصوصی رسیده است که متمسک بآن شناخته شود؟) فرمود

آری ، خدای عزوجل فرماید: ((کسانیکه ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتانرا، 59 سوره 4)) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد و امام و پیشوای خود را نشناسد بمرگ دوران جاهلیت مرده است . و امام و پیشوای مردم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام و دیگران گفتند: معاویه امام بوده است ، سپس حسن علیه السلام بود و بعد از او حسین علیه السلام و دیگران گفتند. یزید بن معاویه (و حسین بن علی) ولی برابر نباشند، برابر نباشند (پر واضح است که معاویه در برابر علی علیه السلام و یزید در برابر حسین علیه السلام قابلیت امامت ندارند) سپس سکوت نمود و باز فرمود: برایت زیادتر بگویم ؟ حکم اعور عرض کرد: آری قربانت گردم ، فرمود: سپس علی بن الحسین امام بود و بعد از او ابوجعفر محمد بن علی ، و شیعیان پیش از ابوجعفر مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی دانستند، چون ابوجعفر آمد، در علم را گشود و مناسک حج و حلال و حرام مردم را بیان فرمود، تا آنجا که مردمی که شیعه بآنها محتاج بودند (در امر مناسک و حلال و حرام) خود محتاج شیعه گشتند، و امر امامت اینگونه میباشد، زمین بی امام باقی نماند و هر که بمیرد و امامش را نشناسد، بمرگ جاهلیت مرده است ، و زمانی که از همه بیشتر احتیاج داری بروشی که داری (عقیده تشیع) زمانی است که نفست باینجا برسد با دست اشاره بگردنش فرمود و دنیا از تو بریده شود، خواهی گفت : عقیده خوبی داشتم (یعنی هنگام جانداران عظمت و فضیلت ولایت خویش را می فهمی).

7. امام باقر (ع) فرمود: اسلام روی پنج ستون بنا نهاده شده : ولایت و نماز و زکوه و روزه ماه رمضان و حج.

8. امام باقر (ع) فرمود: بنای اسلام روی پنج پایه است : نماز و زکوه و روزه و حج و ولایت و چنانچه برای ولایت در روز غدیر فریاد زده شد، برای چیز دیگری فریاد زده نشد.

9. عیسی بن سری گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم : پایه هایی که اسلام بر آن نهاده شده بمن بفرما که چون بآنها چنگ زنم ، کردارم بی عیب و پاک باشد و چیزهای دیگری را که نمی دانم زیانم نرساند، فرمود: گواهی دادن بیگانگی خدا و اینکه حقی بعنوان زکوه در اموالست و ولایتی که خدای عزوجل بآن امر فرموده و آن ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله است ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد و امامش را نشناسد. بمرگ جاهلیت مرده است .

خدای عزوجل فرماید ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتانرا)) والی امر علی (ع) بود و پس از او حسن ، و پس از او حسین ، و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی ، سپس امر امامت همینگونه باشد (پسر امام سابق رسد) همانا زمین را شایسته نیست که بدون امام باشد (زمین بی امام اصلاح نشود) و هر که بمیرد و امامش را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است و زمانیکه یکی از شما از همه بیشتر بمعرفت امام احتیاج دارد، زمانی است که نفست باینجا برسد با دست اشاره بسینه اش فرمود آنگاه خواهد گفت : عقیده خوبی داشتم .

10. ابی جارود گوید: بامام باقر (ع) عرض کردم: یا ابن رسول الله! آیا شما دوستی و دلباختگی و پیروی مرا نسبت بخود می دانید؟ فرمود: آری، عرض کردم: من از شما پرسشی دارم که می خواهم به من پاسخ فرمایید، زیرا چشمم نابیناست و کمتر راه می روم و نمی توانم همیشه زیارت شما آیم، فرمود: حاجت را بپرس، عرض کردم: دینی که شما و خاندانتان خدا را با آن عبادت می کند، بمن بفرمایید تا من هم خدای عزوجل را با آن دینداری کنم. فرمود: اگر پیشگفتار را کوتاه آوردی، ولی پرسشی بزرگ نمودی بخدا دین خود و دین پدرانم را که خدای عزوجل را با آن دینداری می کنم، بتو می گویم. آن دین شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و اقرار بآنچه او از جانب خدا آورده و ولایت ولی ما (خانواده) و بیزاری از دشمن ما و گردن نهادن بفرمان ما و انتظار قائم ما و کوشش (در امر واجب و حلال) و پرهیزگاری (از محرّمات) است. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که عظمت این روایت و روایت های مانند آن که چون خورشید درخشان و پرفروز حق و حقیقت، رستگاری را برای رسیدن به حیات جاویدان برای خداپرستان و طالبان سعادت ابدی روشن فرموده است والسلام)

11. علی بن ابی حمزه گوید: شنیدم ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید و عرض کرد: قربانت کردم، بمن خبر ده دینی را که خدای عزوجل بر بندگان واجب ساخته و بندگان را نادانی آن روا نباشد و جز آن از ایشان پذیرفته نیست کدامست؟ فرمود: دوباره بگو، او دوباره گفت، حضرت فرمود: گواهی دادن باینکه شایسته پرستشی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و گزاردن نماز و دادن زکوه و حج خانه کعبه برای هر که بدان راه تواند یافت و روزه ماه رمضان، سپس اندکی سکوت نمود و باز فرمود: و ولایت و ولایت دوبار آنگاه فرمود: اینست آنچه را خدا بر بندگان واجب ساخته یعنی ولایت و پروردگار در روز قیامت از بندگانش نخواهد پرسید که چرا از آنچه بر شما واجب ساختم زیادت انجام ندادید، ولی هر که زیاد کند، خدا هم پاداش او را زیاد کند. یعنی از ولایت سوال خواهد کرد همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله سنتهایی نیکو و آراسته وضع فرمود که مردم را سزاوار است بآنها عمل کنند. (و مهمترین آن ها ولایت است)

12. امام صادق (ع) میفرمود: خدای عزوجل پنج چیز را بر خلقش واجب ساخت که نسبت بچهار آن رخصت فرمود و نسبت بیک چیزش رخصت نفرمود.

شرح_گویا مراد اینست که: نماز و روزه و حج در بعضی اوقات بواسطه عذر و فقدان شرائط ساقط می شود، چنانچه نماز از حیض و نفساء و فاقد الطهورین (بنا بقولی) ساقط است. و زکوه از مالیکه بحد نصاب نرسیده یا یکسال بر آن نگذشته یا از تصرف مالک خارج بوده ساقط است و حج از غیر مستطیع روزه از مسافر و مریض و پیر و دچار تشنگی ساقط است، ولی ولایت در هیچ حال و

از هیچ مکلفی ساقط نیست ممکن است مقصود این باشد که: ترک آن چهار امر، مسلمان را بسر حد کفر و خلود دوزخ نرساند بخلاف امر و ولایت. (و این روایت و مانند آن از معجزات امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم استرکه حقیقت هدایت و رستگاری را در یک جمله برای خلائق جهان تا ابدالآباد بیان نموده اند و السلام)

13. اسماعیل جعفری گوید: مردی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نوشته ئی همراه داشت، حضرت فرمود: این نوشته مخاصم است ((مخاصم یا علم است و نام شخصی است و یا وصف است به معنی مناظره کننده)) که پرسش می کند از دینی که عمل در آن پذیرفته می شود می شود، عرض کرد خدایت رحمت کند، همین را می خواستم. امام باقر علیه السلام فرمود: گواهی دادن باینکه شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، و اقرار نمودن بآنچه از جانب خدا آمده و ولایت ما خانواده و بیزاری از دشمن ما و گردن نهادن بامر ما و پرهیزگاری و فروتنی و انتظار قائم ما، زیرا برای او دولتی است که هر زمان خدا بخواهد با آن دولت میآید.

14. عمرو بن حرث گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و آن حضرت در منزل برادرش عبدالله بن محمد بود.

عرض کردم: قربانت گردم، چرا باین منزل منتقل شدی؟ فرمود: برای تفریح.

عرض کردم: قربانت گردم، دینم را برای شما نقل نکنم؟ فرمود: چرا.

عرض کردم: من خدا را دینداری می کنم با شهادت دادن باینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و روز قیامت آمدنی است، شکی در آن نباشد، و اینکه خدا در گور رفتگانرا بر انگیزاند. و گزاردن نماز و دادن زکوه و روزه ماه رمضان و حج خانه کعبه و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و ولایت محمد بن علی و شما پس از او، صلوات الله علیهم و اجمعین و اینکه شما امامان من هستید. بر این روش زندگی کنم و بر این روش بمیرم و خدا را با آن دینداری کنم.

فرمود: ای عمرو! این بخدا دین من است و دین پدرانم که خدا در پنهان و آشکار دینداری می کنم پس از خدا پروا کن و زیانت را جز از سخن خیر نگهدار و نگو من از جانب خود هدایت یافتم، بلکه خدا ترا هدایت فرموده، پس شکر نعمتهایی را که خدای عزوجل بتو داده بگزار، و از کسانی مباش که چون رو آورد و حاضر باشد، روبرو سرزنش شود، و چون پشت کند و غایب شود، غیبتش کنند (بلکه تقیه را از دست مده و با همه مردم خوشرفتاری کن) و مردم را بر دوش خود سوار مکن (مردم را بر خود مسلط مکن و خود را مدیون آنها مساز، باینکه از آنها ضمانت کنی یا وعده ئی بدهی که نتوانی وفا کنی یا سستی و مداهنه از خود

نشان دهی) زیرا اگر مردم را بر دوش خود سوار کنی، استخوان شانۀ ات بشکستن نزدیک شود (زیرا بار میمانی و در مانده میشوی و شاید از هستی ساقط گردی).

15. سلیمان بن خالد گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: نمی خواهی که اصل و فرع و بالاترین کنگره اسلام را بتو خبر دهم؟ عرض کردم: چرا قربانت گردم، فرمود: اما اصلش نماز است و فرعش زکوة و بالاترین کنگره اش جهاد، سپس فرمود: اگر دلت می خواهد درهای خیر را بتو خبر می دهم؟ عرض کردم: آری قربانت، فرمود: روزه سپر آتش دوزخ است و صدقه گناه را میزداید و شب زنده داری مرد بذكر خدا، سپس این آیه را قرائت فرمود: ((پهلوهایشان از بستر خواب دوری گزیند، 16 سوره 32))، (و این روایت البته جعلی است زیرا اگر صحیح باشد باید بپذیری جنایات عمر بن الخطاب و خلفای غاصب و تجاوزگر بنی امیه و بنی عباس را در تهاجم به ملت ها و قتل عام جوانان و کودکان و مردان و تجاوز به نوامیس ایشان و غارت اموال ایشان در حالی که عمل آن ها عمل قوم تاتار و مغول و خون خواران تاریخ بوده است و هیچ ارتباطی با شریعت پاک خداوند و سنت رسول خدا و آموزه های محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم ندارد یعنی کسانی که بنام اسلام از شیطان پیروی نموده اند و السلام)

اسلام حفظ جان و اداء امانت کند اما ثواب در برابر ایمان است

1. امام صادق (ع) میفرمود: بوسیله اسلام خون شخص محفوظ شود و امانت ادا شود و زناشوئی حلال گردد، ولی ثواب در برابر ایمان است.

شرح_ چنانچه در روایات بعد توضیح داده می شود، اسلام بمعنی اقرار بشهادتین است بوسیله زبان، و ایمان عقیده قلبی و رفتار عملی است طبق موازین و مقررات این دین شریف. پس کافریکه با مسلمین می جنگد، بمحض اینکه شهادتین بزبان جاری کند، از لحاظ ظاهر یک از افراد مسلمین محسوب می شود و مسلمانرا روا نیست بروی او شمشیر بکشد، و چون امانتی نزد مسلمان سپارد، لازم است باورد کند یا اگر کسی نزد او امانتی سپارد، لازمست بصاحبش رد کند، زیرا راستگویی و رد امانت از مشخصات بارز مسلمان است. و نیز می تواند با زنی مسلمان ازدواج نماید. اما ثواب و پاداشی که خدا در آخرت میدهد مربوط بایمان و عقیده قلبی و امثال مقررات شرعی است.

2. امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: ایمان اقرار است و عمل. و اسلام اقرار بدون عمل است.

توضیح - پیداست که مقصود از اقرار، اعتراف زبانی و تلفظ بشهادتین است و کلمه بلا عمل بنحو لا بشرط است نه بشرط لا، زیرا کسیکه عمل بمقررات اسلام کرد و مؤمن شد، مسلمان هم می باشد.

3. جمیل بن دراج گوید: از امام صادق (ع) این قول خدای عزوجل را پرسیدم: ((اعراب گفتند ما ایمان آوردیم . بگو ایمان نیاوردید، بلکه بگوئید اسلام آوردیم ، تا هنوز ایمان در دلهایتان نفوذ نکرده است ، 14 سوره 49)) فرمود: مگر نمی بینی که ایمان غیر از اسلام است .

4. سفیان بن سمط گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید: میان اسلام و ایمان چه فرقیست ؟ حضرت جوابش را فرمود، سپس سؤال کرد، باز جوابش فرمود، آنگاه روز در میان راه بیکدیگر برخوردند و کوچ کردن آنمرد نزدیک شده بود، امام صادق (ع) باو فرمود: گویا کوچ کردنت نزدیک شده است ، عرض کرد: آری فرمود: در خانه مرا دیدار کن . آن مرد بدیدارش رفت و از آنحضرت فرق میان اسلام و ایمان را پرسید.

حضرت فرمود: اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند، یعنی شهادت دادن باینکه شایسته پرستش جز خدای یگانه بی شریک نیست و اینکه محمد و بنده رسول اوست و گزاردن نماز و دادن زکوه و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان . اینست اسلام .

اما ایمان معرفت این امر (ولایت) است با این (صورت ظاهریکه بیان شد) پس اگر کسی بآنها اقرار کند و باین امر (ولایت) عارف نباشد، مسلمان است و گمراه .

5. ابوبصیر گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: ((اعراب گفتند: ایمان آوردیم ، بگو ایمان نیاوردید، بلکه بگوئید اسلام آوردیم)) پس هر که معتقد باشد، آنها ایمان آوردند دروغ گفته و هر کس معتقد باشد، آنها اسلام نیاورده اند، دروغ گفته است .

6. امام صادق علیه السلام می فرمود: بسبب اسلام جان محفوظ ماند، و ادای امانت شود، و زناشویی حلال گردد، ولی ثواب در برابر ایمانست (بحديث اول این باب رجوع شود).

ایمان با اسلام جمع شود، ولی اسلام با ایمان جمع نشود

توضیح - پیداست که طبق توضیحی که ذیل روایت 1497 بیان کردیم . نسبت بین اسلام ایمان عموم و خصوص مطلق است ، زیرا اسلام اعم است و ایمان اخص ، پس هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست .

1. سماعه گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم : بمن خبرده آیا اسلام و ایمان دو چیز مختلفند؟ فرمود: ایمان شریک اسلام می شود، ولی اسلام شریک ایمان نیست ، عرض کردم : آندورا برایم وصف کن

فرمود: اسلام شهادت بیگانگی خدا و تصدیق رسول خدا (ص) است که بسبب آن خونها از ریختن محفوظ ماند و زناشوئی و میراث بر آن اجر گردد و جماعت مردم طبق ظاهرش رفتار کنند.

ولی ایمان هدایت است و آنچه در دلها از صف اسلام پا بر جا می شود و عمل بآن هویدا می گردد پس ایمان یکدرجه از اسلام بالاتر است . ایمان در ظاهر شریک اسلام است ، ولی اسلام در باطن شریک ایمان نیست ، اگر چه هر دو در گفتار و وصف گردآیند (یعنی اگر چه گفتن شهادتین و تصدیق بتوحید و رسالت از شرایط هر دو میباشد). (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که جعلی بودن این روایت و مانند آن اظهر من الشمس است زیرا اسلام نجات دنیایی و ایمان یعنی داشتن ولایت نجات اخروی را به دنبال دارد و لذا هر حدیثی که متضمن آن باشد که بدون ولایت رستگاری جاوید حاصل می گردد آن روایت جعلی است خصوصا به اینکه شمول بیابد به ستیزه گران با آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم)

2. فضیل بن یسار گوید: امام صادق (ع) فرمود: ایمان شریک اسلام میشود، ولی اسلام شریک ایمان نیست .

باب : درجات ایمان

اشاره

1. مردی سراج که خدمتگزار امام صادق (ع) بود گوید: زمانی که امام صادق (ع) در حیره بود، مرا با جماعتی از دوستانش پی کاری فرستاد، ما رفتیم ، سپس وقت نماز عشاء (اندوهگین) مراجعت کردیم ، بستر من در گودی زمین بود که در آنجا منزل کرده بودیم ، من با حال خستگی و ضعف آمدم و خود را انداختم ، در آن میان امام صادق (ع) آمد و فرمود، نزد تو آمدی من راست نشستم و حضرت هم سر بستم نشست و از کاریکه مرا دنبالش فرستاده بود پرسید، من هم گزارش دادم ، حضرت حمد خدا کرد.

سپس از گروهی سخن بمیان آمد که من عرض کردم : قربانت گردم ، ما از آنها بیزاری میجوئیم زیرا آنها بآنچه ما عقیده داریم عقیده ندارند، فرمود: آنها ما را دوست دارند و چون عقیده شما را ندارند از آنها بیزاری می جوئید؟ گفتم : آری ، فرمود: ما هم عقایدی داریم که شما ندارید، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزاری جوئیم ؟ عرض کردم : نه ، قربانت گردم . فرمود: نزد خدا هم حقایقی است که نزد ما نیست ، گمان داری خدا ما را دور می اندازد؟ عرض کردم : نه بخدا، قربانت گردم ، نمی کنیم (از آنها بیزاری نمی جوئیم) فرمود: آنها را دوست بدارید و از آنها بیزاری مجوئید، زیرا برخی از مسلمین یکسهم و برخی دو سهم و برخی سه سهم و برخی چهار سهم و برخی پنج سهم و برخی شش سهم و برخی هفت سهم (از ایمان را) دارند.

پس سزاوار نیست که صاحب یک سهم را بر آنچه صاحب دو سهم دارد، وا دارند و نه صاحب دو سهم بر آنچه صاحب سه سهم دارد و نه صاحب سه سهم را بر آنچه صاحب چهار سهم دارد و نه صاحب چهار سهم را بر آنچه صاحب پنج سهم دارد و نه صاحب پنج سهم را بر آنچه صاحب شش سهم دارد و نه صاحب شش سهم را بر آنچه صاحب هفت سهم دارد (یعنی از مقدار استعداد و طاقت هر کس بیشتر نباید متوقع بود).

اکنون برای مثال می‌زنم: مردی (از اهل ایمان) همسایه‌ی نصرانی داشت، او را با سلام دعوت کرد و در نظرش جلوه داد تا پذیرفت. سحرگاه نزد تازه‌مسلمان رفت و در زد، گفت کیست؟ گفت: من فلانی هستم، گفت: چکار داری؟ گفت: وضو بگیر و جامه‌هایت را بپوش و همراه ما بنماز بیا، او وضو گرفت و جامه‌هایش را پوشید و همراه او شد، هر چه خدا خواست نماز خواندند (نماز بسیاری خواندند) و سپس نماز صبح گزاردند و بودند تا صبح روشن شد، نصرانی دیروز (و مسلمان امروز) برخاست به خانه‌اش برود، آن مرد گفت: کجا می‌روی؟ روز کوتاه است، و چیزی تا ظهر باقی نمانده، همراه او نشست تا نماز ظهر را هم گزارد، باز آن مرد گفت: بین ظهر و عصر مدت کوتاهی است او را نگه داشت تا نماز عصر را هم خواند، سپس برخاست تا به منزلش رود، آن مرد گفت: اکنون آخر روز است و از اولش کوتاه‌تر است، او را نگه داشت تا نماز مغرب را هم گزارد، باز خواست بمنزلش رود، به او گفت یک نماز بیش باقی نمانده. ماند تا نماز عشا را هم خواند، آنگاه از هم جدا شدند.

چون سحرگاه شد نزدش آمد و در زد، گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم، گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و جامه‌هایت را بپوش و بیا با ما نماز گزار، تا مسلمان گفت: برای این دین شخص بیکارتر از مرا پیدا کن، که من مستمند و عیال وارم.

سپس امام صادق (ع) فرمود: او را در دینی وارد کرد که از آن بیرونش آورد (زیرا ریاضت‌کشی و فشار یکروز عبادت سبب شد که بدین نصرانیت خود برگردد) یا آنکه فرمود: او را در چنین (سختی و فشار) گذاشت و از چنان (دین محکم و مستقیم) خارج کرد. (یعنی ولایت درجاتی دارد که همه آن درجات در نزد خداوند محترم است و خداوند کمترین درجه آن را اسباب رستگاری جاوید قرار داده است همانگونه که در مثال مذکور شده است والسلام).

2. عبدالعزیز قراسیطی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای عبدالعزیز ایمان مانند نردبان است که ده پله دارد و مؤمنین پله‌ی را بعد از پله دیگر بالا می‌روند، پس کسی که در پله دوم است نباید بآنکه در پله اول است بگوید: تو هیچ ایمان نداری تا برسد بدهمی (که نباید چنین سخنی به نهمی بگوید) پس آنکه را از تو پست‌تر است دور نینداز که بالاتر از تو ترا دور اندازد و چون کسی را یکدرجه پائین‌تر از خود دیدی، با ملایمت او را بسوی خود کشان و چیزی را هم که

طاقش را ندارد بر او تحمیل مکن که او را بشکنی زیرا هر که مؤمنی را بشکنند، بر او لازمست جبرانش کند. (و البته مقصود از ایمان همان ولایت است)

نسبت اسلام

1. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: نسبتی برای اسلام بیان کنم که کسی جز من نکرده باشد و پس از من هم کسی جز بمانند من بیان نکند: همانا اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان عمل و عمل همان اداء، همانا مؤمن دینش را از راءیش نگرفته، بلکه از جانب پروردگارش آمده و از او گرفته است، همانا مؤمن یقینش در عملش دیده می شود و کافر هم انکارش در عملش دیده می شود، قسم بآنکه جانم در دست اوست که آنها امر دین خود را نشناختند، پس شما انکار کافران و منافقان را از کردارهای پلیدشان تشخیص دهید. (پس مقصود آن امام عالی مقام به شناختن درخت های ایمان و نفاق از میوه های آن هاست یعنی اعمال اهل ایمان بر مدار ولایت است و اعمال منافقان و کافران بر ضد ولایت و...، زیرا ولایت یعنی فرمان خدا در رهبری امت اسلام بعد از وجود مقدس و مطهر رسول خدا حضرت محمد صل الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم والسلام)

2. امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام برهنه است و لباسش حیا و زینتش وقار و سنگینی است و مردانگیش عمل صالح و ستون و پایه اش پرهیزکاری است، و هر چیزی را اساس و پایه ای است و پایه اسلام محبت ما اهل بیت است

3. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدا اسلام را آفرید، پس برای او میدانی ساخت و نوری قرار داد و حصاری نهاد و یآوری نیز برایش مقرر کرد. اما میدان اسلام قرآن است و اما نورش حکمت و حصارش نیکی و یاورانش من و اهل بیت و شیعیانم میباشیم. پس اهل بیتم و شیعیان و یارانشان را دوست دارید، زیرا چون مرا به آسمان دنیا عروج دادند و جبرئیل نسب و وصف مرا برای اهل آسمان بیان کرد، خدا دوستی من و دوستی خاندان و شیعیانم را در دل ملائکه سپرد و آندوستی تا روز قیامت نزد آنها سپرده است، سپس جبرئیل مرا بسوی اهل زمین فرود آورد و نسب و وصفم را برای اهل زمین بیان کرد و خدای عزوجل دوستی من و دوستی اهل بیتم و شیعیانم را در دلهای مؤمنین امت سپرد، پس مؤمنین امتم تا روز قیامت سپرده مرا نسبت به اهل بیتم حفظ کنند. همانا اگر

مردی از اتم در تمام دوران عمرش عبادت خدای عزوجل کند ولی با حالت بغض و دشمنی اهل بیت و شیعیانم خدا را ملاقات کند خدا دلش را جز بانفاق نگشاید (یعنی چون باطن و حقیقتش را خدا آشکار کند، مردم او را منافق یعنی بی ایمان و دورو بینند).

خصال مؤمن

1. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن را سزاوار است که دارای هشت خصلت باشد: 1) هنگام شدائد باوقار باشد، 2) هنگام بلا شکیب باشد، 3) در فراوانی نعمت سپاسگزار باشد، 4) آنچه خدا روزیش کرده قانع و خرسند باشد، 5) بدشمنانش ستم نکند، 6) بارش را بر دوستانش نیفکند (بخاطر دوستانش متحمل گناه نشود)، 7) بدنش از او در رنج و مشقت باشد (از بسیاری عبادت و قضاء حوائج مردم)، 8) مردم از ناحیه او در آسایش باشند، همانا علم دوست مؤمن است و بردباری و زیرش و عقل امیر سپاهش (یعنی اعضاء و جوارحش بفرمان عقلش رفتار کنند) و مدارا برادرش و احسان پدرش باشد.

2. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: ایمان (اهل ولایت) چهار پایه دارد: 1 توکل بر خدا 2 واگذار کردن امر بخدا، 3 راضی بودن بقضای خدای، 4- تسلیم بودن بامر خدای عزوجل. (یعنی ایمان اهل ولایت این ارکان را دارد وگرنه غیر اهل ولایت ایمانی ندارند تا این چهاررکن بر آن ها شمول یابد والسلام)

3. امام صادق (ع) فرمود: تا معرفت نیاید صالح نشوید و تا تصدیق نکنید معرفت نیاید و تا چهار دریرا که نخستینشان جز به آخرشان اصلاح نشود نگیرید تصدیق نیاید ((محدث استرآبادی گوید: مقصود از چهار در: اقرار به خدا و پیغمبر و آنچه پیغمبر آورده و مترجمین آنها (یعنی ائمه معصومین علیهم السلام) است.)) همراهان سه در گمراه گشته و در بیراهه دوری افتادند، خدای تبارک و تعالی جز عمل صالح را نپذیرد و خدا جز وفاء بشروط و پیمانها را نپذیرد، و هر که بشروط خدا وفا کند و آنچه را که در پیمانش شرح داده بکمال رساند، بدانچه نزد اوست برسد و وعده خدا را کامل دریافت کند. (یعنی ایمان به خدا با ولایت محمد و آل محمد معنی و مصداق خواهد یافت).

خدای عزوجل راههای هدایت را به بندگانش خبر داده و در آن راهها برایشان چراغ برافراشته و دستور داده که چگونه راه بیمایند و فرموده: ((همانا من آمرزنده کسی باشم که توبه کند

و ایمان آورد و عمل صالح نماید و آنگاه هدایت پذیرد، 83 سوره، 3)) و فرموده: ((خدا فقط از پرهیزگاران می پذیرد)) پس هر کس که خدای عزوجل را نسبت به آنچه امرش فرموده پرهیزگار باشد، همان خدای عزوجل را با ایمان بآنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده ملاقات کند.

هیئات هیئات!! که مردمی از دست رفتند و مردند پیش از آنکه هدایت شوند و گمان کردند که ایمان دارند، در صورتیکه ندانسته مشرک شدند، هر کس از در وارد خانه شود هدایت یافته و هر که راه دیگر پیش گیرد طریق هلاکت سپرده است، خدا اطاعت ولی امرش را به اطاعت رسولش پیوسته و اطاعت رسولش را به اطاعت خود (آنجا که فرماید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) پس هر که اطاعت والیان امر را کنار گذارد، خدا و رسولش را هم اطاعت نکرده است و همانست اقرار بآنچه از جانب خدا آمده که: ((در هر مسجدی زیور خود را بر گیرید و بجوید خانه هایی را که خدا اجازه فرموده بر افراشته گردند و نامش در آنها برده شود 31 سوره 7)) همانا خدا به شما خبر داده که آنها: ((مردانی باشند که تجارت و داد و ستد ایشانرا از دیاد خدا عزوجل و گزاردن نماز و دادن زکوه باز ندارد، آنها از روزی که دلها و چشمها در آن دگرگون شود بیم دارند: 36 سوره 24)).

همانا خدا رسولانرا ویژه امر خود ساخت و سپس آنها را با تصدیق و باور بآن درباره بیمهای خویش برگزید و فرمود: ((هیچ امتی نبوده جز اینکه بیم دهنده ئی در میان آنها بوده، 24 سوره 35)) هر که ندانست بیراهه رفت و هر که چشم گشود و تعقل کرد هدایت یافت، همانا خدای عزوجل فرماید: ((نکته اینست که: دیده ها کور نیست، بلکه دلهای میان سینه ها کور است. 46 سوره 22)) و کسیکه نمی بیند چگونه راه یابد و کسیکه بیمش نداده اند چگونه بینا باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیروی کنید و بآنچه از جانب خدا آمده اقرار کنید و از نشانه های هدایت متابعت نمایید، زیرا ایشان نشانه های امانت و تقوایند، و بدانید اگر کسی فقط عیسی بن مریم علیهما السلام را انکار کند و پیغمبران غیر از او اقرار نماید، ایمان ندارد، چراغگاه را جوید و راه پیمایید و از پشت پرده ها در طلب آثار و نشانه ها باشید (یعنی به دنبال آل محمد باشید تا رستگار شوید) (یعنی اگر چه در برابر شما پرده های مبتدعین و مدعیان ناحق آویخته شده ولی شما در پس این پرده ها کسانی را که قدم جای قدم پیغمبر گذاشته اند، می توانید پیدا کنید شما ببینید یزید و هشام و امثالشان نشان دهنده رفتار پیغمبر بودند یا حسین بن علی و فرزندان علیهم السلام) تا امر دینتان را کامل ساخته و بخدای پروردگار خویش ایمان آورده باشید.

باب

اشاره

ص: 24

توضیح_ در این باب مدح و فضیلت شریعت اسلام و مقررات آن بیان می شود از این نظر با ابواب سابق که بیان اوصاف و معرفی اسلام بود مناسب دارد.

1. اصبع بن نباته گوید: روزی امیرالمؤمنین (ع) در خانه یا دارالاماره اش برای ما سخنرانی فرمود، و ما انجمن بودیم، سپس امر فرمود: آن سخنرانی را بنویسند و برای مردم بخوانند و دیگری روایت کرده است که ابن گوا از امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف اسلام و ایمان و کفر و نفاق را پرسید حضرت فرمود:

اما بعد خدای تبارک و تعالی دین اسلام را مقرر فرمود: و آنگاه هایش را برای واردین آسان ساخت (زیرا دستورات اسلام آبی است گوارا و سهل المؤمنه که بلب تشنگان وادی جهل و ضلالت میرسد) و پایه هایش را در برابر دشمنانش قوی و غالب ساخت (دلایل و براهین حقیقتش قوی است و منکرینش را مغلوب و مجاب میکند) و آنرا مایه عزت پیروان و دوستانش قرار داد و موجب صلح واردینش و هدایت اقتدا کنندگانش و زیور جلال داندگانش و پوزش هر که بدان در آویزد و دست آویز هر که بدان پناه برد و رشته هر که بدان چنگ زند و برهان هر که بدان سخن گوید و نور هر که از آن روشنی خواهد و یاور هر که از آن یاری خواهد و گواه هر که بدان مناظره کند و پیروزی هر که بدان احتجاج کند و دانش هر که آنرا در گوش گیرد و حدیث هر که روایت کند و فرمان هر که قضاوت کند و مایه خویشتن داری هر که تجربه اندوزد و لباس (حافظ و نگهبان) هر که بیندیشد و مایه فهم هر که زیرک باشد و یقین آنکه تعقل کند و مایه بصیرت آنکه تصمیم گیرد و نشانه آنکه باریک بین شود و اندرز آنکه پند پذیرد و نجات آنکه تصدیق کند و آرامش آنکه اصلاح جوید و مایه تقرب آنکه تقرب جوید و اطمینان آنکه توکل کند و نعمت آنکه کار خود بخدا واگذار کند و جایزه آنکه احسان کند و خیر آنکه پیشی گیرد و سپر آنکه صبر کند و لباس آنکه پرهیز کار باشد و کمک آنکه براه راست رود و پناه آنکه ایمان آورد و امان آنکه اسلام آورد و امید آنکه راست گوید و ثروت آنکه قناعت کند میباشد.

اینست حق، راهش هدایت، نشانش بزرگواری، وصفش بهتری است، پس برنامه اش روشن است و مناره اش تابان، چراغش روشن، هدف و پایانش عالی، میدان مسابقه اش (مدت عمر مسلمان) کوتاه شرکت کنندگانش گرد آمده، مسابقه اش با شتاب (جایزه برندگان که بهشت است بزودی داده شود) کیفر و انتقامش دردناک، ساز و برگش کامل، سوارانش (مسابقه دهندگان) بزرگوارند.

ایمان برنامه آنست و کارهای شایسته چراغگاهش، دانش چراغهایش، دنیا میدان مسابقه اش، مرگ پایانش، رستاخیز قیامت انجمن مسابقه گزارش، بهشت جایزه اش، دوزخ کیفرش، تقوی ساز و برگش و نیکوکاران سوارانش.

پس به سبب ایمان بر اعمال صالح استدلال شود و با اعمال صالح فقه و دانش رونق گیرد و فقه و دانش موجب ترس از مرگ شود، و با مرگ دنیا خاتمه پذیرد و با دنیا قیامت بگذرد (با اعمال شایسته در دنیا گرفتاریهای قیامت بگذرد) و با قیامت بهشت نزدیک شود و بهشت مایه حسرت و افسوس اهل دوزخ و دوزخ مایه پند پرهیزگاران و پرهیزگاری پایه ایمانست .

بیان و وصف ایمان

1. امام باقر (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) را از ایمان سؤال کردند، فرمود: خدای عزوجل ایمان را بر چهار پایه قرار داده است: 1 صبر، 2 یقین، 3 عدالت، 4 جهاد.

و صبر چهار شعبه داده است: اشتیاق و ترس و زهد و مراقبت (انتظار) پس هر که اشتیاق بهشت داشته باشد، هوس رانیها را کنار گذارد، و هر که از دوزخ بیم دارد، از چیزهای حرام روگرداند، و هر که در دنیا زهد ورزد (و بی رغبت شود)، مصیبتها بر او آسان شود، و هر که منتظر مرگ باشد بانجام دادن نیکیها شتاب کند. و یقین چهار شعبه دارد: 1 زیرکی و روشن بینی، 2 رسیدن بحقایق، 3 عبرت شناسی 4 روش پیشینیان، پس هر که روشن بین شود حقیقت شناس گردد و هر که بحقایق رسد عبرت شناس شود و هر که عبرت شناس باشد، سنت و روش را بفهمد و هر که سنت را شناسد مثل اینستکه با پیشینیان بوده و بطریقه ای که درست تر است هدایت شود و نگاه کند هر که نجات یافته بچه وسیله نجات یافته و هر که هلاک شده برای چه هلاک شده، و همانا خدا هر که اهلاک نمود تنها بسبب نافرمانیش هلاک نموده و هر که را نجات بخشیده بسبب اطاعتش بوده .

و عدالت چهار شعبه دارد: 1 فهمیدن امر مشکل (دقت در فهمیدن) 2 رسیدن بحقیقت دانش 3 روشنی حکم (داوری)، 4 خرمی شکیبائی، پس هر که بفهمد همه دانش را تفسیر کند، و هر که بداند آگاههای داوری را بشناسد و هر که بردباری ورزد، در کارش زیاد روی نکند و میان مردم ستوده زندگی نماید.

و جهاد چهار شعبه دارد: 1 امر بمعروف 2 نهی از منکر 3 راستگوئی در هر حال 4 دشمنی با بدکاران .

پس هر که امر بمعروف کند، مؤمن را یاری کرده و پشتش را محکم نموده، و هر که نهی از منکر کند، بینی منافق را بخاک مالیده و از نیرنگش ایمن گشته هر که همه جا راستگوید، وظیفه ای که بر او بوده انجام داده و هر که با بدکاران دشمنی کند برای خدا خشم نموده و هر که برای خدا خشم نماید، خدا هم بخاطر او خشم نماید،

اینست ایمان و پایه ها و شعبه هایش . (و ما قبلاً اوصاف مؤمن یعنی صاحب ولایت را اعلام نمودیم و لذا بدیهی است که غیر اهل ولایت با شرک از دنیا می رود پس ایمانی ندارند تا این اوصاف بر آن ها صادر شود)

برتری ایمان بر اسلام و یقین بر ایمان

1. جابر گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای جعفری: همانا ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمانست و چیزی گرامتر (کمیاب تر) از یقین نیست .

2. و شاء گوید: شنیدم حضرت ابی الحسن علیه السلام میفرمود: ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است ، و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است ، و میان مردم چیزی کمتر از یقین پخش نشده است .

3. حرمان بن اعین گوید: شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: همانا خدا ایمان را بر اسلام بیک درجه فضیلت داده ، چنانکه کعبه را بر مسجد الحرام فضیلت داده است (بحدیث 1506 1509 رجوع شود).

4. ابوبصیر گوید، امام صادق (ع) بمن فرمود: ای ابا محمد! اسلام یکدرجه است ؟ گفتم آری ، فرمود: و ایمان یکدرجه بالای اسلامست ؟ گفتم : آری ، فرمود: و تقوی یک درجه بالای ایمانست ؟ گفتم : آری ، فرمود: و یقین یکدرجه بالای تقوی است ؟ گفتم آری ، فرمود بمردم چیزی کمتر از یقین داده نشد، و شما پائین ترین (نزدیکترین) درجه اسلام چسبیده اید، مبادا از چنگتان بپرد (گویا مقصود ضعفاء شیعه است که فقط ولایت را دارند بدون تقوی و یقین ، و سخن امام اشاره دارد باینکه اشخاصیکه در درجات پائین ایمان باشند خطر از دست دادن عقاید بآنها نزدیک است ، بخلاف کسانیکه دارای تقوی و یقینند).

5. یونس گوید: از امام رضا (ع) راجع بایمان و اسلام پرسیدم ، فرمود: امام باقر (ع) فرموده است : همانا دین فقط اسلامست ، و ایمان یک درجه بالاتر از آنست و تقوی یکدرجه بالاتر از ایمانست و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است و میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است ، عرض کردم یقین چیست ؟ فرمود: توکل بر خدا و تسلیم خدا شدن و راضی بودن بقضاء خدا و واگذاشتن کار بخدا، عرض کردم : تفسیر این چیست ؟ فرمود: امام باقر (ع) چنین فرموده است .

6. امام رضا (ع) فرمود: ایمان یکدرجه بالاتر از اسلامست و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یکدرجه بالاتر از تقوی و میان بندگان چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده .

حقیقت ایمان و یقین

1. امام صادق (ع) فرمود: روزی رسولخدا (ص) نماز صبح را با مردم گزارد، سپس در مسجد نگاهش بجوانی افتاد که چرت میزد و سرش پائین میافتاد، زنگش زرد بود و تش لاغر و چشمانش به

گودی فرورفته، رسولخدا (ص) به او فرمود: حالت چگونه است؟ عرض کرد: من با یقین گشته ام، رسولخدا (ص) از گفته او در شگفت شد (خوش آمد) و فرمود: همانا هر یقینی را حقیقتی است. حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کردم: یا رسول خدا همین یقین من است که مرا اندوهگین ساخته و بیداری شب و تشنگی روزهای گرمم بخشیده و از دنیا و آنچه در دنیا هست بی رغبت گشته ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را میبینم که برای رسیدگی بحساب خلق بر پا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند و گویا اهل بهشت را مینگرم که در نعمت میخرامند و بر کرسیها تکیه زده، یکدیگر را معرفی می کنند و گویا اهل دوزخ را می بینم که در آنجا معذبند و بفریاد رسی ناله میکنند و گویا اکنون آهنگ زیانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است.

رسول خدا (ص) باصحاب فرمود: این جوان بنده ایستکه خدا دلش را بنور ایمان روشن ساخته، سپس بخود او فرمود: بر این حال که داری ثابت باش. جوان گفت: یا رسول الله از خدا بخواه شهادت در رکابت را روزیم کند. رسول خدا (ص) برای او دعا فرمود. مدتی نگذشت که در جنگی همراه پیغمبر بیرون رفت و بعد از 9 نفر شهید گشت و او دهمین (شهیدان جنگ) بود.

2. امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) با حارثه بن مالک بن نعمان انصاری روپرو شد، حضرت فرمود: حارثه بن مالک! چگونه ئی؟ فرمود: یا رسول الله! مؤمن حقیقی ام. رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر چیزی را حقیقتی است. حقیقت گفتار تو چیست؟ گفت: یا رسول الله! بدنیا بی رغبت شده ام، شب را (برای عبادت) بیدارم و روزهای گرم را (در اثر روزه) تشنگی میکشم و گویا عرش پروردگارم را مینگرم که برای حساب گسترده گشته و گویا اهل بهشت را می بینم که در میان بهشت یکدیگر را ملاقات میکنند و گویا ناله اهل دوزخ را در میان دوزخ میشنوم.

رسول خدا (ص) فرمود: بنده ایستکه خدا دلش را نورانی فرموده، بصیرت یافتی، ثابت باش، عرض کردم: یا رسول الله! از خدا بخواه که شهادت در رکابت را بمن روزی کند، حضرت فرمود: خدایا بحارثه شهادت روزی کن. چند روزی بیش نگذشت که رسولخدا (ص) لشکری برای جنگ فرستاد و حارثه را هم در آن جنگ فرستاد. او بمیدان جنگ رفت و 9 تن یا هشت تن را بکشت و سپس کشته شد.

و در روایتی که قاسم بن برید از ابی بصیر نقل کند، گوید: همراه جعفر بن ابیطالب بود، و بعد از 9 نفر شهید شد، و او دهمین شهید بود.

3. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بر سر هر حقی، حقیقتی است و بر سر هر امر صواب، نوری.

باب تفکر

1. امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: با تفکر دل خود را بیدار ساز و در شب پهلو از بستر خواب بدور دار، و از خدای پروردگارت پروا کن .

2. حسن صیقل گوید: از امام صادق (ع) درباره آنچه مردم روایت میکنند که : ((یکساعت اندیشیدن بهتر از عبادت یکشب است)) پرسیدم و گفتم : چگونه بیندیشد؟ فرمود: از خرابه یا خانه ایکه میگذرد بگوید: ساکنینت کجایند؟ سازندگان کجایند؟ چرا سخن نمیگوئی؟

3. امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین عبادت همواره اندیشیدن درباره خدا و قدرت اوست .

شرح_ مراد بتفکر درباره خدا، تفکر در افعال بدیع و صنایع عجیب و نظم دستگاه آفرینش اوست تا از آنها بوجودش پی برد، و مقصود از اندیشیدن در قدرتش اندیشیدن در خلقت بشر از مثنی خاک و روزی دادن همه افراد و امثال اینهاست تا نتیجه گیرد که چنین قدرت میتواند دوباره این بشر را زنده کند و از آنها حساب کشد و نیز بداند خلقت این دستگاه عظیم جهان ، یاوه و بیهوده نیست ، بی منظور و بی هدف نباشد، چنانکه در آیات شریفه قرآن طریقه تفکر بهمین روش بیان شده است و آنچه ممنوع است تنها تفکر در ذات و حقیقت خداست که چون از محیط فکر بشر بالاتر است ، جز بهت و سرگردانی نتیجه دیگری ندارد.

4. امام رضا علیه السلام میفرمود: عبادت بنماز و روزه بسیار نیست ، همانا عبادت اندیشیدن در امر خدای عزوجل است .

شرح_ یعنی عبادت منحصر بنماز و روزه بسیار نیست ، بلکه عبادت کامل ، تفکر در امر خدا است اگر چه نتیجه اش نماز و روزه اندک ، ولی با معرفت و نورانیت قلب باشد.

5. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: اندیشیدن انسان را به نیکی و انجام آن میکشاند.

باب مکارم

اشاره

توضیح_ مکارم صفاتی است موجب کرامت و شرف و بزرگواری انسان میشود، و از صفات نیک عادی بالاتر است.

1. حسین بن عطیه گوید: امام صادق (ع) فرمود: مکارم ده چیز است ، اگر میتوانی آنها را داشته باش ، زیرا گاهی شخصی آنها را دارد و فرزندش ندارد و گاهی در فرزند هست و در پدرش نیست ، و گاهی در برده هست و در آزاد نیست ، عرض شد: آنها چه هستند؟ فرمود: نومییدی حقیقی (از آنچه دست مردم است) و راستی زبان و اداء امانت و صله رحم و پذیرائی از مهمان و غذا دادن بسائل (کسیکه از او غذا طلبد) و جبران نیکی ها و مراعات حق همسایه و مراعات حق رفیق و سر همه مکارم (افضل و عالیتر از همه) حیا و شرم است (زیرا کسیکه در برابر خالق و مخلوق

شرم داشته باشد، همه این مکارم را انجام می‌دهد و همان خصلت حیا بر تمام این مکارم دانی و باعث میشود).

2. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل پیغمبرانش را بمکارم اخلاق اختصاص داد، شما خود را بیازمائید، اگر آنها در وجود شما هم بود، خدا را سپاس گوئید و بدانید که بودن آنها در شما خیر شماست و اگر در شما نبود، از خدا بخواهید و نسبت بآنها رغبت جوئید.

سپس آنها را ده چیز شمرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشتن داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروت .

بعضی از راویان دیگر این ده خصلت را ذکر نموده و راستگوئی و امانت داری را هم بدانها افزوده است .

3. امام صادق (ع) فرمود: ما دوست داریم کسی را که عاقل ، فهمیده ، فقیه ، خویشتن دار ، بامدارا، بردبار، راستگو، باوفا باشد، زیرا خدای عزوجل پیغمبران را بمکارم اخلاق اختصاص داد (یعنی خصال نکوهیده را از آنها دور ساخت) پس هر که این مکارم را داشته باشد، باید خدا را سپاس گزارد و هر کس آنها را نداشته باشد، باید بسوی خدای عزوجل تضرع کند و آنها را از او بخواهد.

راوی گوید: عرض کردم ، قربانت آنها چه صفاتی هستند؟ فرمود: پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و خویشتن داری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و خوش رفتاری و راستی گفتار و امانت داری .

4. امام صادق (ع): فرمود: خدای عزوجل اسلام را دین شما پسندید، پس بسبب سخاوت و خلق نیکو با آن نیکو معاشرت کنید.

5. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: ایمان از چهار پایه مرکب است : 1 راضی بودن بقضاء خدا 2 توکل بر خدا 3 واگذاردن امر بخدا 4 تسلیم امر خدا بودن .

6. جابر بن عبدالله گوید: رسولخدا (ص) فرمود: نمیخواهید بهترین مردان شما را بشما بگویم ؟ عرض کردیم : چرا، ای رسولخدا، فرمود: برخی از بهترین مردان شما، مرد پرهیزکار نآلوده و با سخاوت

زبان و دامن پاک ، خوش رفتار با پدر و مادر است که عیالاتش را به پناهندگی بدیگران مجبور نسازد.

فضل و امتیاز یقین

1. ابو بصیر گوید، امام صادق (ع) فرمود: چیزی نیست جز اینکه حدی دارد. عرض کردم: قربانت گردم، حد توکل چیست؟ فرمود: اینکه با وجود خدا از چیزی ترسی.

2. امام صادق (ع) فرمود: از نشانه های درستی یقین مرد مسلمان اینستکه: مردم را بوسیله خشم خدا خرسند نکند (مانند کسیکه طبق میل مردم برخلاف حق فتوی دهد و نهی از منکر نکند) و مردم را بر آنچه خدا بخود او نداده سرزنش ننماید (مردم را برای آنچه بدو ندهند، زیرا خدا روزیش نکرده سرزنش نکند) زیرا روزی را نه شره و آز حریص بیاورد و نه نخواستن ناخواه رد کند، و اگر شخصی از شما چنانکه از مرگ میگریزد، از روزیش بگریزد روزیش باو برسد، همچنانکه مرگ باو میرسد. سپس فرمود: خدا به عدالت و داد و خویش نشاط و آسایش را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی.

3. هشام بن سالم گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: عمل پیوسته اندک با یقین، نزد خدا افضل است از عمل بسیار بدون یقین.

4. امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ص) کنار دیوار خمیده ئی نشسته بود و میان مردمی داوری میکرد، یکی از آنها عرض کرد: زیر این دیوار منشین که شکسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرد را اجلش نگهدار است (چون زمان مرگ هر کسی نزد خدا معین است. همین امر سبب میشود که پیش از آن نمیرد) و چون حضرت از آنجا برخاست دیوار فرو ریخت، امام صادق (ع) فرمود: و امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه کارها و امثال آن را میکرد، و همین است یقین. (و این روایت و مانند آن البته جعلی است زیرا رسول خدا و امام معصوم اسوه و الگو برای اهل ایمان هستند و روش و سیره ی آنها نیز برای حقیقت گواهی می کند و عقل و کتاب خدا نیز بر باطل بودن آنها شهادت می دهند و السلام).

راضی بودن بقضاء خدا

1. امام صادق (ع) فرمود: داناترین مردم بخدا، راضی ترین آنها است از خدای عزوجل.

2. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: صبر و راضی بودن از خدا، سر اطاعت خداست، و هر که صبر کند و از خدا راضی باشد نسبت بآنچه درباره او حکم فرماید، چه دوست داشته و یا ناخوش داشته باشد، خدای عزوجل در آنچه دوست یا ناخوش دارد، برای او حکم نکند، جز آنچه خیر او باشد.

3. موسی بن جعفر (ع) فرمود: کسیکه خدا را شناخت (عقل خدایی پیدا کرد) سزاوار است. روزی دادن او را کند و دیر نشمارد و او را در حکمش متهم ندارد.

4. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل فرماید: بنده مؤمنم را بهر سو بگردانم، برایش خیر است، پس باید بقضاء من راضی باشد و بر بالای من صبر کند و نعمتهایم را سپاسگزارد تا او را ای محمد در زمره صدیقین نزد خود ثبت کنم.

5. امام صادق (ع) فرمود: در ضمن آنچه خدای عزوجل به موسی بن عمران وحی کرد این بود که: ای موسی بن عمران، مخلوقی که نزد من دوست تر از بنده مؤمن باشد نیافریدم، من او را مبتلی کنم بآنچه برای او خیر است و عافیت دهم بآنچه برایش خیر است. آنچه شر اوست از او بگردانم، برای آنچه نزد او خیر است، و من بآنچه بنده ام را اصلاح کند دانانترم، پس باید بر بلایم صبر کند و نعمتهایم را شکر نماید و بقضائیم راضی باشد، تا او را در زمره صدیقین نزد خود نویسم، زمانی که برضای من عمل کند و امرم را اطاعت نماید. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند رضایت به رضای الله البتة تفاوت دارد با رضایت به ظلم ظالمان و تفاوت دارد با تلاش نکردن و کوشش نکردن برای تعالی اقتصادی امور معیشتی خانواده و آحاد جامعه و البتة تفاوت دارد با تن پروری و خانه نشینی و البتة تفاوت دارد با....؛ پس رضای به رضای حضرت حق یعنی تمام مساعی خود را بکار ببرید تا خود و خانواده و جامعه خود را خوش بخت و مرفه و....، نمایید ولی چون مورد تهاجم قرار گرفتی و مغلوب شدی و مظلوم شدی پس انتقام خداوند بر دشمنان در دنیا و آخرت سخت و هراسناک است پس چون نتوانسته حقوق خود و دیگر مظلومان را احیا نمایی پس راضی باش به رضای الله و ایمان داشته باش بر این که خداوند ناظر است و راضی باش بر رضای او و حامی مظلومان و دشمن ستمکاران و در کمین آن هاست)

6. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: زهد را ده جزء است، بالاترین درجه زهد پست ترین درجه ورع است، و بالاترین درجه ورع پست ترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین پست ترین درجه رضاست.

7. امام صادق (ع) فرمود: حسن بن علی علیهما السلام به عبدالله بن جعفر بر خورد و باو فرمود ای عبدالله؟ چگونه مؤمن، مؤمن باشد، با آنکه از قسمت مقدر خود ناراضی باشد و مقام خود را کوچک کند، در صورتیکه حاکم بالای سر او خدا است و من ضامنم برای کسی که جز خدا در دلش خطور نکند دعا کردنش بدرگاه خدا مستجاب شود.

واگذارن امر بخدا و توکل بر او

1. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل بدادود (ع) وحی فرستاد که: هیچیک از بندگانم بدون توجه به احدی از مخلوقم بمن پناهنده نشود که من بدانم نیت و قصد او همین است، سپس آسمانها و زمین و هر که در آنهاست با او نیرنگ بازند، جز آنکه راه چاره از میان آنها را برایش فراهم آورم و هیچیک از بندگانم بیکی از مخلوقم پناه نبرد که بدانم قصدش همانست، جز آنکه اسباب و وسائل

آسمانها و زمین را از دستش ببرم زیر پایش را فرو برم و بهر وادی هلا-کتی افتد باک ندارم . (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که مخاطبان قرآن و مخاطبان امام معصوم با توجه به درجات عقل و عصمت آنان مورد مخاطبت خداوند و امامان معصوم قرار می گیرند یعنی نهی خداوند به معصومین با نهی او به افراد عادی تفاوت دارد و ما قبلاً در خصوص ترک اولی و افعال حرام و ...، کلام خود را آورده و تکرار نمی کنیم و السلام).

2. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: روزی بیرون شدم تا باین دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم ، ناگاه مردی که جامه سفید بر تن داشت پیدا شد و در رویم نگریست ، سپس گفت : ای علی بن الحسین ! چه شده که ترا اندوهگین و محزون می بینم ؟ آیا اندهت برای دنیاست که روزی خدا برای نیکوکار و بدکردار آماده است .

گفتم : برای دنیا اندوهیگن نیستم ، زیرا چنانست که تو گویی ، گفت : پس برای آخرتست ؟ که وعده ایست درست و سلطانی قاهر قادر نسبت بآن حکم می فرماید .

گفتم : برای آنهم اندوه ندارم ، زیرا چنانست که می گویی .

گفت : اندوهت برای چیست ؟

گفتم : از فتنه ابن زبیر و وضعی که مردم دارند می ترسم .

او خندید و گفت : ای علی بن الحسین ! آیا دیده ئی کسی بدرگاه خدا دعا کند و مستجاب نشود؟ گفتم : نه .

گفت : آیا دیده کسی بر خدا توکل کند و خدا کارگزاریش نکند؟ گفتم نه .

گفت آیا کسی را دیده ئی که چیزی از خدا بخواهد و باو ندهند؟ گفتم نه . سپس از نظرم غایب شد .

شرح_ابن زبیر همان عبدالله بن زبیر است که دشمن ترین مردم بود نسبت به خاندان پیغمبر و گویند علت دشمنی پدرش با امیرالمؤمنین و همدستی او با طلحه و پیا کردن جنگ جمل هم او بود، و روایت است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ما زال الزبیر معنا حتی ادرك فرخه ((زبیر همیشه با ما بود تا آنکه جوجه اش بزرگ شد)) (و او را از ما منحرف کرد) و چون پدرش در جنگ جمل کشته شده بود، میخواست از شیعیان امیرالمؤمنین (ع) انتقام گیرد تا عاقبت حجاج بن یوسف بدستور عبدالملک بن مروان او را در مکه بکشت و سرش را وارونه بدار آویخت و سپس فرود آورد و در گورستان یهودیان بخاک سپرد، چنانکه داستانش در تواریخ مذکور است ، و ظاهراً شخصی که با امام سخن گفته فرشته ئی بوده که بصورت انسان مجسم گشته و یا از جنس بشر بوده مانند خضر و الیاس ، و گفته اند که آنحضرت می خواست بر

ابن زبیر نفرین کند، ولی نمی کرد، چون این شخص را دید و سخنان او را که عنوان تذکر از جانب خدا داشت شنید بر او نفرین کرد.

و فرق میان دعا و سؤال از خدا اینست که : دعا برای دفع زیان است ، چنانکه در کتاب دعا در جلد چهارم انشاءالله بیان می شود، ولی سؤالی برای جلب منفعت و سود است .

3. امام صادق (ع) فرمود: بی نیازی و عزت بهر طرف در گردشند تا چون بمحل توکل برسند وطن گیرند.

شرح_استعاره تمثیله بسیار جالبی است ، برای مجسم ساختن بی نیازی و عزتیکه همواره برای شخص متوکل حاصل است ، که گویایی نیازی و عزت را مانند همای سعادت و شرف در جستجوی هدف و مقصودی در گردش دانسته . و هدف و مقصود آنها را توکل معرفی فرموده و فرودگاهی جز توکل برای آنها مناسب ندانسته است ، پس هرگاه شخص متوکلی را جستند، بر سر او مقام گیرند و همواره همراه او باشند از اینرو شخص متوکل همواره بی نیاز و عزیز است ، اگر چه ثروتمند و مالدار نباشد، اما مناعت طبع و علو همتش هرگز اجازه نمی دهد که در برابر مخلوق برای ثروت و مقام تملق و چاپلوسی کند یا خواهش و تقاضا نماید.

و توکل را محقق طوسی در کتاب ((اوصاف الاشراف)) چنین تعریف کرده است : مقصود از توکل اینست که بنده هر کاریکه می کند و برای او پیش می آید بخدایتعالی واگذارد، زیرا که می داند خدا از خود او تواناتر و قویتر است و بنحو احسن انجام می دهد، و سپس بقضاء خدا راضی باشد، و با وجود این در اموری که خدا باو واگذار فرموده است کوشش و جدیت کند و خود را با کوشش و قدرت و اراده خویش از اسباب و شروطی بداند که موجب تعلق اراده و قدرت خدا بامر اومی شود، و معنی لاجبر و لا تقویض بل امر بین امرین هم از این بیان ظاهر می گردد.

مرحوم حاج ملا هادی سبزواری هم قریب باین مضمون گفته است :

توکل ان تدع الامر الی مقدر الامور جل و علا

و لیس هذا ان تکف عن عمل اذ رب امر بوسائط حصل

4. امام صادق (ع) فرمود: هر بنده ای که به آنچه خدای عزوجل دوست دارد، روی آورد، خدا بآنچه او دوست دارد روی آورد، و هر که در پناه خدا رود، خدایش پناه دهد. و کسیکه خدا باو روآورده و او را

پناه داده است، باک ندارد، و اگر آسمان بر زمین افتد یا بلائی بر اهل زمین نازل شود و همه را فراگیرد، او بسبب تقوایش در زمره حزب خداست (که فرماید: الا ان حزب الله هم الغالبون)) (یعنی حزب خدا پیروزند)) و از هر بلا محفوظ است، مگر نه اینست که خدای عزوجل می فرماید: ((مردم با تقوی در جایگاه امنی هستید. 51 سوره 44)) (که حوادث و آفات بآنها نرسد).

5. علی بن سوید گوید: از موسی بن جعفر (ع)، قول خدای عزوجل را پرسیدم: ((هر که بر خدا توکل کند، خدا او را بس است، 3 سوره 65)) فرمود: توکل بر خدا در جاتی دارد: بعضی از آن درجات اینستکه: در همه امورت بر خدا توکل کنی و هر چه درباره تو کند راضی باشی و بدانی که او از هیچ خیر و فضلی درباره تو کوتاهی نکند و بدانی که حکم و فرمان در این جهت با اوست، پس با واگذاری امورت بخدا بر او توکل نما و باو اعتماد داشته باش، در امور خودت و غیر آن.

6. امام صادق (ع) فرمود: بهر که سه چیز دادند، از سه چیزش باز نگرفتند: بهر که دعا دادند، اجابت دادند، افزونی بخشیدند بهر که توکل دادند، کارگزاری دادند، سپس فرمود: آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده ئی: ((هر که بر خدا توکل کند، او را بس است)) (3 سوره 65)) و فرماید: ((اگر سپاسگزاری، شما را افزونی دهم، 7 سوره 14)) و فرماید ((مرا بخوانید تا برای شما مستجاب کنم، 60 سوره 40)).

7. حسین بن علوان گوید: در مجلسی نشسته بودیم که دانش می آموختیم و هزینه سفر من تمام شده بود، یکی از رفقا بمن گفت: برای این گرفتاریت بکه امیدواری؟ گفتم: بفلانی، گفت: پس بخدا که حاجتت برآورده نشود و به آرزویت نرسی، و مرادت حاصل نشود، گفتم: تو از کجا دانستی خدایت رحمت کناد؟

گفت: امام صادق (ع) بمن حدیث فرمود که: در یکی از کتابها خوانده است که خدای تبارک و تعالی می فرماید: بعزت و جلال و بزرگواری و رفعتم بر عرشم سوگند که آرزوی هر کس را که بغیر من امید بندد، بنومیدی قطع می کنم. و نزد مردم بر او جامه خواری می پوشم، و او را از تقرب خود می رانم و از فضلم دور می کنم، او در گرفتاریها بغیر من آرزو می بندد، در صورتیکه گرفتاریها بدست من است؟ و بغیر من امیدوار می شود و در فکر خود در خانه جز مرا می کوبد؟ با آنکه کلیدهای همه درهای بسته نزد من است و در خانه من برای کسیکه مرا بخواند باز است.

کیست که در گرفتاریهایش بمن امید بسته و من امیدش را قطع کرده باشم؟ کیست که در کارهای بزرگش بمن امیدوار گشته و من امیدش را از خود بریده باشم، من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشته و آنها را بحفظ و نگهداری من راضی نگشتند و آسمانهایم را از کسانیکه از تسبیحم خسته

نشوند (فرشتگان) پر کردم و بآنها و دستور دادم که درهای میان من و بندگانم را نبندند. ولی آنها بقول من اعتماد نکردند، مگر آن بنده نمیداند که چون حادثه ای از حوادث من او را بکوبد، کسی جز باذن من آنرا از او بر ندارد، پس چرا از من روی گردانست، من با جود و بخشش خود آنچه را از من نخواستی باو می دهم سپس آنرا از او می گیرم، و او برگشتش را از من نمیخواهد و از غیر من میخواهد؟

او درباره من فکر می کند که ابتدا و پیش از خواستن او عطا می کنم، ولی چون از من بخواهد بسائل خود جواب نمی گویم؟ مگر من بخیلیم که بنده ام مرا بخیل می داند؟ مگر هر جود و کرمی از من نیست؟ مگر عفو و رحمت دست من نیست؟

مگر من محل آرزوها نیستم؟ پس که می تواند آرزوها را پیش از رسیدن به من قطع کند (که می تواند آرزوها را جز من قطع کند) آیا آنها که بغیر من امید دارند نمی ترسند؟ (از عذایم یا از بریدن آرزویشان یا از مقام قربیم یا از قطع نعمتهایم از آنها) اگر همه اهل آسمانها و زمین بمن امید بندند، و بهر یک از آنها باندازه امیدواری همه دهم، بقدر عضو مورچه ای از ملکم کاسته نشود، چگونه کاسته شود از ملکی که من سرپرست او هستم؟ پس بدا بحال آنها که از رحمتم نومیدند، و بدا بحال آنها که نافرمانیم کنند و از من پروا نکنند. (پس تو ای مخاطب ارجمند ما قبلاً در خصوص تفاوت درجات انسان ها کلام خود را مذکور نمودیم و اثبات نمودیم که این فراز از روایات و مانند آن و نیز فرازهایی نظیر آن در کتاب خدا مخاطبان خاص خود را دارد یعنی معصومین علیهم السلام را و ارتباطی با ما انسان های عادی ندارد بلکه مثال ما مثال کودکی است که پدر و مادر خود را خدای خود می داند پس در درگاه ذات اقدس احدیت اینگونه چشم داشت داشتن ها اسباب غضب او را فراهم نمی آورد ولی پیامبران و معصومین ملزم به آن هستند وگرنه به واسطه ترک اولی مؤاخذه خواهند شد و السلام)

خوف و رجا

1. حارث یا پدرش مغیره بامام صادق (ع) عرض کرد: وصیت لقمان به پسرش گفت: از خدای عزوجل چنان بترس که اگر نیکی جن و انس را بیاوری ترا عذاب کند، و بخدا چنان امیدوار باش که اگر گناه جن و انس را بیاوری بتو ترحم کند.

سپس امام صادق (ع) فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، جز آنکه در دلش دو نور است: نور خوف و نور رجا که اگر این وزن شود از آن بیش نباشد و اگر آن وزن شود، از این بیش نباشد. (و البته در روایات دیگر مذکور است که رجا او از خوف او بیشتر باشد و این معنی به حقیقت نزدیک تر است)

2. اسحاق بن عمار گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای اسحاق! چنان از خدا بترس که گویا ترا می بیند، و اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند، و اگر معتقد باشی او تو را نمی بیند کافر شوی و اگر بدانی و ترا می بیند و سپس نافرمانی او آشکار کنی (با گناهکاری بمبارزه او روی) او را پست ترین بینندگان خود دانسته ئی (زیرا هیچ بنده ئی در برابر چشم آقای خویش چنین نافرمانی نکند).

3. امام صادق (ع) می فرمود: هر که از خدا بترسد، خدا همه چیز را از او بترساند و هر که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز بترساند.

4. و فرمود: هر که خدا را شناخت، از او بترسد و هر که از خدا بترسد دل از دنیا برکند.

5. یکی از اصحاب گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: مردمی هستند که گناه می کنند و می گویند ما امیدواریم (برحمت خدا) و همواره چنینند تا مرگشان فرا می رسد (یعنی توبه هم نمی کنند) فرمود: اینها مردمی باشند که در میان آرزوها میلولند، دروغ گویند، اینها امیدوار نیستند، هر که بچیزی امیدوار باشد آترا طلب کند، و هر که از چیزی بترسد از آن بگریزد (اینها می گویند: بخدا امیدوار و از عذابش می ترسیم، ولی بخدا پشت کرده و بموجبات عذابش که گناهانست رو می آورند).

6. مردی گوید بامام صادق (ع) عرض کردم: گروهی از دوستان شما مرتکب گناهان می شوند و می گویند: ما امیدواریم، فرمود: دروغ گویند، دوست ما نیستند، آنها مردمی باشند که آرزوها ایشان را باین سو و آن سو برد، هر که بچیزی امیدوار باشد، در راه رسیدن بآن کار کند، و هر که از چیزی ترسد از آن بگریزد.

7. امام صادق (ع) فرمود: همانا قسمتی از عبادت ترس از خدای عزوجل است، خدا می فرماید ((تنها بندگان دانشمند خدا از او می ترسند، 28 سوره 35)) و نیز خدای جل ثناؤه فرماید: ((از مردم نترسید و از من بترسید، 44 سوره 5)) و باز خدای تبارک و تعالی فرماید: ((هر که از خدا پروا کند، برایش راه نجاتی مقرر دارد، 2 سوره 65)) و امام صادق (ع) فرمود: حب جاه و شهرت در دل ترسان و بیمناک نباشد (پس کسیکه از خدا ترسد، حب ریاست و شهرت ندارد).

8. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: مردی با خانواده اش مسافرت دریا کرد، کشتی آنها شکست و از کسانیکه در کشتی بودند، جز زن آن مرد نجات نیافت، او بر تخته پاره ئی از الواح کشتی نشست و از کسانیکه در کشتی بودند، جز آن زن آنمرد نجات نیافت، او بر تخته پاره ئی از الواح کشتی نشست تا بیکی از جزیره های آن دریا پناهنده شد، در آن جزیره مردی راهزن بود که همه پرده های حرمت خدا را دریده بود، ناگاه دید آن زن بالای سرش ایستاده است، سر بسوی او بلند کرد و گفت: تو انسانی یا جنی؟ گفت: انسانم، بی آنکه با او سخنی گوید، با او چنان نشست که مرد با همسرش می نشیند، چون آماده نزدیکی با او شد، زن لرزان و پریشان گشت، باو گفت: چرا پریشان گشتی؟ زن گفت: از این می ترسم و با دست اشاره بآسمان کرد مرد گفت:

مگر چنین کاری کرده ئی؟ (زنا داده ئی؟) زن گفت: نه، بعزت خدا سوگند. مرد گفت: تو از خدا چنین می ترسی، در صورتیکه چنین کاری نکرده ای و من ترا مجبور می کنم، بخدا که من پیریشانی و ترس از تو سزاوارترم، سپس کاری نکرده برخاست و بسوی خانواده اش رفت و همواره بفکر توبه و بازگشت بود.

روزی در اثناء راه براهبی برخورد و آفتاب داغ بر سر آنها می تابید، راهب بجوان گفت: دعا کن تا خدا ابری بر سر ما آرد که آفتاب ما را می سوزاند.

جوان گفت: من برای خود نزد خدا کار نیکی نمی بینم تا جرات کنم. چیزی از او بخواهم. راهب گفت: پس من دعا میکنم و تو آمین بگو. گفت: آری خوبست، راهب دعا میکرد و جوان آمین می گفت بزودی ابری بر سر راه آنها سایه انداخت. هر دو پاره ئی از روز را زیرش راه رفتند تا سر دو راهی رسیدند جوان از یک راه و راهب از راه دیگر رفت، و ابر همراه جوان شد.

راهب گفت: تو بهتر از منی. دعا بخاطر تو مستجاب شد نه به خاطر من، گزارش خود را بمن بگو، جوان داستان آن را کرد. راهب گفت چون ترس از خدا ترا گرفت، گناهان گذشته ات آمرزیده شد، اکنون مواظب باش که در آینده چگونه باشی.

9. امام صادق (ع) می فرمود: آنچه از خطبه های پیغمبر حفظ شده اینست که فرمود: ای مردم شما نشانه هایی دارید (از قرآن سنت و عقل) به نشانه های خود رسید، و شما را پایانی است (و آن کمال استعداد و قابلیت شما و رسیدن به بهشت و رضوان خداست) پایان خود برسید، همانا مؤمن در میان دو ترس کار می کند: میان زمانیکه از عمرش گذشته، و نمی داند خدا با او چه می کند (آمرزیده است یا معاقب) و میان زمانیکه از عمرش باقی مانده و نمی داند، خدا درباره او چه حکم می کند (کی می میرد و چه پیش آمدی برایش می کند).

پس بنده مؤمن باید از خود برای خود (یعنی باید خود را در طاعت و عبادت بزحمت اندازد تا سودش در آخرت خود کسب کند و در جوانیش پیش از سالخوردگی و در زندگیش پیش از مرگ. سوگند بآنکه جان محمد در دست اوست. که پس از گذشت از دنیا عذرخواهی و توبه ممکن نیست و بعد از دنیا خانه ئی جز بهشت و دوزخ نباشد. (پس تو ای مخاطب ارجمند برای کسی که صاحب عقل و جویای سعادت ابدی باشد همین یک روایت از سرور کائنات یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم عجل فرجهم او را کفایت می نماید و می تواند ناجی او باشد)

10. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((و برای آنکه از مقام پروردگارش ترسد دو بهشت است، 46 سوره 55)) فرمود: کسیکه بداند خدا او را ببیند و آنچه گوید می شنود و هر کار نیک و بدیکه کند می داند، و همین دانستن او را از کارهای زشت بازدارد، کسی است که از مقام پروردگارش ترسیده و ضمیر خویش از هوس بازداشته است.

11. امام صادق (ع) می فرمود: مؤمن مؤمن نباشد تا آنکه ترسان و امیدوار باشد، و ترسان و امیدوار نباشد تا برای آنچه میترسد امیدوار است عمل کند.

12. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن میان دو ترس قرار دارد: 1 گناهیکه انجام داده و نمی داند خدا درباره او چه می کند 2 عمری که باقی مانده و نمی داند چه مهالکی (گناهایی که مایه هلاک او است) مرتکب می شود، پس هر صبح (و هر دم) ترسانست و جز ترس اصلاحش نکند. (زیرا ترس موجب می شود که از گناهان گذشته توبه کند و در آینده بیشتر بطاعت و عبادت پردازد).

حسن ظن بخدای عزوجل

شرح_ حسن ظن به معنای خوشبینی و گمان نیک است در برابر سوءظن که به معنی بدبینی و بدگمانی است، خداوند متعال برای تحریک نور امید در دل بندگان به آنها تذکر می دهد که به من حسن ظن داشته باشید یعنی چون توبه و استغفار می کنید، دعا و مسألت می نمایید، بر من توکل و اعتماد می کنید، بدانید که چون مقرون بشرائط باشد، حاجت شما اجابت شود و اگر مایوس و بدگمان باشید، گناه کبیره ئی مرتکب شده اید، زیرا در صحت علم وجود حکمت خدا خدشه دار کرده اید.

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: آنها که برای ثواب من عملی می کنند، نباید باعمالیکه انجام می دهند تکیه کنند، زیرا ایشان اگر در تمام عمر خویش کوشش کنند و در راه عبادتم خود را بزحمت اندازند، باز مقصر باشند و در عبادت خود بکنه بندگیم نرسند بآنچه از من طلب می کنند، که کرامت و نعمت در بهشت و رفعت بدرجات عالی در جوارم باشد، ولی تنها بر حتمم باید اعتماد کنند و بفضلم امیدوار باشند و بحسن ظن بمن اطمینان کنند. آنگاه است که رحتمم ایشان را در یابد و رضوانم بآنها برسد، و آمرزشم بر آنها لباس گذشت پوشاند، زیرا من خدای رحمان و رحیم و بدین نامیده شده ام.

2. امام باقر (ع) فرمود: در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر خویش فرموده: سوگند به خداییکه جز او شایسته پرستشی نیست، به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشد، جز بسبب خوشبینیش به خدا و امیدواریش به او و حسن خلقتش و باز ایستادن از غیبت

مؤمنین و به خدائی که جز او شایان پرستشی نیست، خدا هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نکند، مگر بسبب بدگمانیش به خدا و کوتاهی کردن نسبت به امیدواری به او و بدخلقیش و غیبت نمودنش مؤمنین را، و به خدائی که جز او شایان پرستشی نیست، گمان هیچ ممنی نسبت به خدا نیکو نشود جز اینکه خدا همراه گمان بنده مؤمن خود باشد (هرگونه به او گمان برد، خدا با او رفتار کند) زیرا خدا کریم است و همه خیرات بدست اوست، او حیا می کند از اینکه بنده مؤمنش بدو گمان نیک برد و او خلاف گمان و امید بنده رفتار کند، پس به خدا خوشبین باشید و به سویش رغبت کنید.

3. امام رضا (ع) فرمود: بخدا خوش گمان باشید. زیرا خدای عزوجل میفرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او خوبست، رفتار من خوب و اگر بد است، رفتار من هم بد باشد.

اعتراف بتقصیر

1. موسی بن جعفر علیه السلام بیکی از فرزندان فرمود: پسر جانم؟ همواره کوشش کن، مبادا خودرت را در عبادت و طاعت خدای عزوجل بی تقصیر دانی، زیرا خدا چنانکه شایسته است، پرستش نشود،

2. جابر گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای جابر! خدا ترا از کاستی و تقصیر بیرون نبرد.

شرح یکی از علماء کوفه گوید: یعنی خدا توفیقت دهد که همیشه عبادت را ناقص و خود را مقصر دانی.

3. حضرت ابوالحسن (ع) فرمود: مردی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت خدا کرد و سپس قربانی نمود و از او پذیرفته نشد، با خود گفت: این وضع از خودت پیش آمد و غیر از تو گناهکار نیست.

امام فرمود: خدای تبارک و تعالی با وحی نمود که نکوهشی که از خود کردی از عبادت چهل سال بهتر بود.

4. فضل بن یونس گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: بسیار بگو: بار خدایا مرا از عاریه داران ایمان قرار ده و از تقصیر بیرون مبر.

عرض کردم: معنی عاریه داران را میدانم که مردی دین را بطور عاریه میگیرد و سپس از آن خارج میشود (چون دینش مستقر و ثابت نبوده، پس از اندکی کافر و بیدین شود) معنی ((مرا از تقصیر بیرون مبر)) چیست؟ فرمود: هر عملی که بمقصد خدای عزوجل میکنی، خود را در آن مقصر شناس، زیرا مردم همگی در اعمال خویش میان خود و خدا مقصرند، جز آنکه را خدای عزوجل نگهداری کند. (که انبیاء و ائمه باشند، زیرا ایشان در شرایط عبادت باندازه امکان کوتاهی نکنند، اگر چه برای اظهار عجز و نقصان خود را مقصر دانند).

1. امام باقر علیه السلام فرمود: هر مذهبی شما را براهی نبرد، بخدا که شیعه ما نیست، جز آنکه خدای عزوجل را اطاعت کند.

شرح_ در زمان امام باقر علیه السلام بدعتگزاران و دین سازان گمراه، عقاید و افکار باطلی در میان مسلمین انتشار میدادند، که نمونه‌ئی از آنها در این زمان هم در میان عوام مسلمین دیده میشود، مانند عقیده باینکه تنها قبول تشیع یا محبت امیرالمؤمنین علیه السلام یا امیدواری بخدا یا گریه برای اما حسین علیه السلام بدون هیچ طاعت و عبادت دیگر موجب سعادت و نجاتست امام باقر (ع) با یک جمله کوتاه، تمام رشته های اوهام و خرافات ایشان را بر باد داده، شیعیان خود را بیدار و هوشیار میکند و شاهراه حقیقت را پیش پای آنها میگذارد و میفرماید: افکار و عقاید باطل شما را منحرف نسازد، بدانید یگانه راه سعادت و نجات اطاعت خداست و بس و بقیه احادیث این باب نیز شاهد این مدعاست.

2. امام باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص) در حجه الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! بخدا چیزی نبود که شما را بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند جز آنکه بدان دستورتان دادم، و چیزی نبود که شما را بدوزخ نزدیک و از بهشت دور کند، جز آنکه از آن نهیتان کردم.

همانا جبرئیل در دلم افکند که هیچکس نمیرد تا روزیش را کامل گیرد، از خدا بپرهیزید و در طلب روزی آرام باشید (حریص نباشید و خود را بزحمت نیفکنید) و دیر رسیدن روزی شما را وادار نکند که آنرا از راه حرام جوئید، زیرا آنچه نزد خداست جز بوسیله اطاعتش بدست نیاید،

3. جابر گوید: امام باقر (ع) بمن فرمود: ای جابر! آیا کسیکه ادعای تشیع میکند، او را بس است که از محبت ما خانواده دم زند؟! بخدا شیعه ما نیست، جز آنکه از خدا پروا کند و او را اطاعت نماید، ای جابر! ایشان شناخته نشوند، جز با فروتنی و خشوع و امانت و بسیاری یاد خدا و روزه و نماز و نیکی پیدر و مادر و مراعات همسایگان فقیر و مستمند و قرضداران و یتیمان و راستی گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم، جز از نیکی آن‌ها، و آنها امانت نگهدار فامیل خویش باشند.

جابر گوید عرض کردم: یا ابن رسول الله ما امروز کسی را دارای این صفات نمیشناسیم، فرمود: ای جابر! براههای مختلف مرو، آیا برای مرد کافی است که بگوید: من علی را دوست دارم و از او پیروی میکنم و با وجودی این فعالیت دینی نکنند؟! پس اگر بگوید: من رسول خدا (ص) را دوست دارم رسولخدا (ص) که بهتر از علی علیه السلام است سپس از رفتار او پیروی نکند و بستش عمل ننماید، محبتش پیغمبر باو هیچ سودی ندهد، پس از

خدا پروا کنید برای آنچه نزد خداست عمل کنید، خدا با هیچکس خویشی ندارد، دوست ترین بندگان خدای عزوجل (و گرامیترینشان نزد او) با تقواترین و مطیع ترین آنهاست .

ای جابر! بخدا جز با اطاعت بخدای تبارک و تعالی تقرب نمیتوان جست . و همراه ما برات آزادی از دوزخ نیست و هیچکس بر خدا حجت ندارد، هر که مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست ولایت ما جز با عمل کردن بوع بدست نیاید.

4. امام صادق (ع) فرمود: چون روز قیامت شود، دسته ئی از مردم برخیزند و بیایند و در بهشت را بکوبند، بآنها گویند: شما کیستید؟ گویند: ما اهل صبریم ، بآنها گویند: بر چه صبر کردید؟ گویند: بر اطاعت خدا و از نافرمانی او صبر کردیم ، خدای عزوجل فرماید: راست گویند: ایشانرا بهشت در آورید و همین است قول خدای عزوجل ((همانا صابران اجر خود را بدون حساب بدست آورند، 10 سوره 39)).

5. امام باقر (ع) فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرمود: علمی که با تقوی همراه باشد کم نیست ، چگونه عمل پذیرفته کم است ؟ با آنکه خدایتعالی فرماید: انما یتقبل الله منالمتقین یعنی خدا فقط عمل مردم با تقوی را میپذیرد).

6. امام باقر (ع) فرمود: ای گروه شیعه شیعه آل محمد! شما تکیه گاه میانه باشید (یعنی روشی داشته باشید خارج از حد افراط و تفریط تا دیگران بشما تکیه کنند) و آنکه غلو کرده (و از حد وسط خارج شده) بسوی شما بر گردد و آنکه عقب مانده خود را بشما رساند.

مردی از انصار بنام سعد عرض کرد: قربانت ، غلو کننده کدامست ؟ فرمود: مردمیکه درباره ما گویند آنچه درباره خود نگوئیم ، اینها از ما نیستند و ما از آنها نباشیم .

گفت : عقب مانده کدامست ؟ فرمود: کسی که طالب خیر (دین حق یا عمل صالح) است : خیر باو میرسد (زیرا عاقبت جوینده یابنده بود) و بهمان مقدار نیتش پاداش دارد.

سپس رویما کرد و فرمود: بخدا ما از جانب خدا براتی نداریم ، و میان ما و خدا قرابتی نیست و بر خدا حجتی نداریم و جز با اطاعت بسوی خدا تقرب نجوئیم ، پس هر کس از شما که مطیع خدا باشد دوستی ما سودش دهد و هر کس از شما نافرمانی خدا کند دوستی ما سودش ندهد، وای بر شما! مبادا فریفته شوید. وای بر شما مبادا فریفته شوید.

7. مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که موضوع اعمال مطرح شد، من گفتم: عمل من چه اندازه کم و ضعیف است؟! حضرت فرمود: خاموش باش، از خدا آمرزش بخواه، آنگاه فرمود: عمل کم با تقوی بهتر از عمل بسیار بی تقوی است.

عرض کردم: چگونه عمل بسیار، بی تقوی میباشد؟ فرمود: آری مانند مردیکه از غذای خود بمردم میخوراند و با همسایگانش مهربانی میکند و در خانه اش باز است، ولی چون دری از حرام بنظرش رسد بدان در آید، اینست عمل بدون تقوی، و دیگری هست که اینها را ندارد، ولی چون در حرامی بنظرش رسد، بدان وارد نشود.

8. یعقوب بن شعیب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل بنده ای را از خواری گناه بعزت تقوی نبرد، جز آنکه بی نیازش کند، بدون مال و عزیزش کند بدون فامیل و مانوسش کند بدون آدمی زاد (یعنی با خود مانوس سازد).

باب ورع

1. عمر بن سعید گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: من جز چند سال یکبار شما را ملاقات نکنم، بمن چیزی بفرما که آنرا داشته باشم، فرمود: ترا سفارش میکنم بتقوای خدا و ورع و کوشش و بدانکه کوششی که در آن ورع نباشد سود ندهد.

شرح_ تقوی ترک محرمات است و ورع ترک شبهات و اجتهاد ((کوشش)) سعی در طاعات و عبادات.

2. امام صادق (ع) می فرمود: تقوای خدا پیشه کنید و دین خود را با ورع نگهدارید.

3. یزید بن خلیفه گوید: امام صادق (ع) ما را موعظه فرمود و دستور داد و امر بزهت نمود سپس فرمود: بر شما باد بورع، زیرا بدانچه نزد خدا هست جز با ورع نتوان رسید.

4. امام صادق (ع) فرمود: کوشش بدون ورع سود نبخشد.

5. امام باقر (ع) فرمود: سخت ترین عبادت ورع است.

6. ابوالصباح کنانی با امام صادق (ع) عرض کرد: درباره شما از مردم چه ها ببینیم (چه زخم زبانها بشنویم؟) امام فرمود: مگر درباره من از مردم چه میبینی؟ گفت: هرگاه میان من و مردی سخنی در میگیرد؟ بمن میگوید: جعفری خبیث، فرمود: شما را بمن سرزنش میکنند؟ تنها اصحاب من کسی است که ورعش شدید باشد و برای خالقش عمل کند و ثواب او را امیدوار باشد. اینها اصحاب منند.

7. امام باقر (ع) فرمود: خدای عزوجل فرماید: از آنچه بر تو حرام شده اجتناب کن تا باورعترین مردم باشی .

8. حفص بن غیاث گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم ، مرد با ورع کیست ؟ فرمود: آنکه از حرامهای خدای عزوجل دوری گزیند.

9. ابو اسامه گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: بر تو باد به تقوای خدا و ورع و کوشش و راستی گفتار و اداء امانت و حسن خلق و نیکی با همسایه ، و مردم را با غیر زبان بمذهب خود دعوت کنی (یعنی رفتار شما شیعیان باید طوری باشد که مخالفینتان بگرویدن مذهب شما مایل شوند) و زینت ما باشید و ننگ ما نباشید،

و بر شما باد بطول دادن رکوع و سجود، زیرا چون یکی از شما رکوع و سجود را طول دهد، شیطان از پشت سرش بانگ زند و بگوید: ای وای ، که این اطاعت کرد و من نافرمانی و این سجده کرد و من سرپیچی (هنگام بسجده در برابر آدم ماءمور گشتم).

10. ابوزید گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که عیسی بن عبدالله قمی وارد شد، حضرت باو خوشامد گفت : و نزدیک خودش نشانید، سپس فرمود: ای عیسی بن عبدالله ! از ما نیست و شرافتی ندارد کسیکه در شهری باشد که 100 هزار تن و بیشتر در آن باشند، و در آن شهر شخصی پارسا تر از او بوده باشد.

11. عمر بن سعید بن هلال گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : مرا سفارشی کن : فرمود: ترا سفارش میکنم بتقوای خدا و ورع و کوشش و بدانکه کوشش بدون ورع سود نبخشد.

12. ابوالصباح کنانی گوید، امام باقر علیه السلام فرمود: ما را با ورع یاری کنید، زیرا هر کسی از شما خدای عزوجل را با ورع ملاقات کند، برای او نزد خدا گشایشی باشد و خدای عزوجل میفرماید: (((آنها که خدا و رسولش را ((و یا از خطای کاتب است زیرا به آن کلمه خاص هیچ اختلافی حاکم نیست تا از مصادیق جعل حدیث در رابطه با تحریف کلام خدا باشد)) اطاعت کنند، همدم پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکانی باشند که خدا نعمتشان داده ، و چه خوب رفیقانی هستند: 69 سوره 4))) و پیغمبر از ماست و صدیق از ماست و نیکان از ما هستند.

13. امام صادق (ع) فرمود: ما شخصی را مؤمن ندانیم تا آنکه از همه امر ما پیروی کند و خواهان آن باشد، همانا ورع از جمله پیروی ام رما و خواستن آنست ، پس خود را بآن زینت دهید. خدا شما را پیامرزد و بوسیله ورع بر دشمنان ما غلبه کنید (آنها را در تنگنا گذارید) خدا بشما رفعت بخشد.

14. امام صادق (ع) فرمود: با غیر زبان خویش مردم را (بکیش و مذهب خود) دعوت کنید، مردم باید ورع و کوشش و نماز و خیر شما را ببینند، اینها خود دعوت کننده باشند.

15. موسی بن جعفر (ع) فرمود: من از پدرم بسیار میشنیدم که میفرمود از شیعیان ما نیست کسی که (در پارسائی و ورع بدرجی شهرت نیابد که) زنان پرده نشین در میان پرده خویش از ورع او سخن گویند و از دوستان ما نباشد کسی که در شهری باشد که ده هزار مرد در آن باشند و پارساتر از او میان آنها خدا خلق کرده باشد (مخلوقی پارساتر از او برای خدا باشد).

باب عفت

اشاره

توضیح_ عفت بمعنی خود داری از غلبه مطلق شهوت است، ولی در اخبار و روایات غالباً در خصوص خود داری از شهوت شکم و فرج بکار رفته است که در فارسی از آن به پاکدامنی تعبیر می شود.

1. امام باقر (ع) فرمود: خدا بچیزی بهتر از عفت شکم و فرج عبادت نشده است .

2. و فرمود: بهترین عبادت عفت و شکم و فرج است .

3. امام صادق (ع) می فرماید: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرمود: بهترین عبادت عفت است .

4. مردی بامام باقر (ع) عرض کرد: من عملم ضعیف و روزه ام اندک است . ولی امیدوارم جز حلال نخورم ، امام فرمود: چه کوششی از عفت شکم و فرج بهتر است .

5. رسول خدا (ص) فرمود: بیشتر چیزی که اتم را بدوزخ در آرد، دو میان خالی است ، یعنی شکم و فرج

6. رسول خدا (ص) فرمود: پس از خود بر اتم از سه چیز میتراسم : گمراهی بعد از معرفت و فتنه های گمراه کننده و شهوت شکم و فرج

7. میمون قداح گوید: شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: هیچ عبادتی بهتر از عفت شکم و فرج نیست .

8. امام باقر (ع) فرمود: هیچ عبادتی نزد خدا بهتر از عفت شکم و فرج نیست .

اجتناب از محرّمات

1. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل ((و برای آنکه از مقام پروردگارش ترسد دو بهشت است ، 46 سوره 55)) فرمود: هر که بداند خدای عزوجل او را میبیند و هر چه میگوید و میکند از خیر و شر میشنود (آگاهست) و همین دانش او را از کارهای زشت باز دارد، کسی است که از مقام پروردگارش ترسیده و خود را از هوس باز داشته است .

2. امام باقر (ع) فرمود: هر چشمی روز قیامت گریانست ، جز سه چشم : چشمی که در راه خدا شب را بیدار باشد و چشمی که از ترس خدا گریان شود و چشمی که از محرّمات خدا بسته شود.

3. امام صادق (ع) فرمود: در ضمن آنچه خدای عزوجل با موسی (ع) مناجات فرمود، این بود که : ای موسی ! تقرب جویندگان بمن
بچیزی مانند پرهیز از محرماتم تقرب نجسته اند. همانا من

ص: 45

- اقامت در بهشتهای جاودانه را بآنها اجازه دهم و دیگری را با آنها شریک نسازم (یعنی بهشتهای عدن مختص پرهیزکاران از محرماتست).
4. امام صادق (ع) فرمود، سخت تر چیزیکه خدا بر خلقش واجب ساخته ، ذکر بسیار خداست ، مقصود گفتن سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست ، اگر چه این هم از جمله ذکر است ، بلکه مقصود یاد آوردن خداست در آنچه حلال و حرام فرموده که اگر طاعت خداست عمل کند و اگر معصیت است ترک نماید.
5. سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق (ع) این قول خدای عزوجل را پرسیدم : ((و بکردارهایی که انجام داده اندم پردازیم و آنها را غباری پراکنده کنیم ، 23 سوره 25)) فرمود: همان بخدا سوگند کردارهای ایشان سفیدتر از پارچه های نازک مصری بود، ولی چون بحرانی بر میخوردند، از آن دست بر نمیداشتند (یعنی اعمال ظاهر آن ها تقوای آن ها تقوی گریه ای است یعنی مانند گریه که در روزهای بارانی پاورچین پاورچین روی دیوار راه می رود تا خیس نشود ولی چون به حوض پر از ماهی می رسد خود را در آن می اندازد).
6. امام صادق (ع) از قول رسول خدا (ص) فرماید: هر که گناهی را بواسطه ترس از خدای تبارک و تعالی ترک کند، خدا او را در روز قیامت خوشنود گرداند.

انجام واجبات

1. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: هر که بدانچه خدا بر او واجب ساخته عمل کند، از جمله بهترین مردمست .
2. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل ((صبر کنید و با صبر غلبه جوئید و ارتباط داشته باشید)) فرمود: یعنی صبر کنید بر واجبات و با صبر غلبه جوئید بر مصیبتها و دست بدامن ائمه علیهم السلام و عجل فرجهم باشید .
و بروایت ابی السفّاح در این حدیث زیاد شده است : پس خدای پروردگار خویش نسبت بآنچه بر شما واجب کرده پروا کنید.
3. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بواجبات عمل کن تا پرهیزگارترین مردم باشی .
4. امام صادق (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: بنده من با چیزی محبوبتر از انجام آنچه بر او واجب کرده ام ، بدوستی من نگراید.

استواری عمل و مداومت بر آن

1. امام باقر (ع) فرمود: دوست ترین اعمال نزد خدای عزوجل عملی است که بنده آنرا ادامه دهد، اگر چه اندک باشد (یعنی اگر چه کوچک باشد یا از لحاظ شماره کم باشد).

2. امام باقر (ع) فرمود: چیزی نزد خدای عزوجل دوست تر از عملیکه ادامه داشته باشد نیست، اگر چه اندک باشد.

3. علی بن الحسین صلوات الله علیهما می فرمود: من دوست دارم که عمل خوب را ادامه دهم اگر چه کم باشد. (مفهوم این فراز آن است که انجام آن عمل خوب و خیر در وجود تو نهادینه می شود و اسباب رستگاری تو را به وجود می آورد زیرا جزو اخلاق و خصلت ذاتی تو می شود).

باب عبادت

اشاره

1. امام صادق (ع) فرمود: در تورات نوشته است: ای آدمی زادا! تنها بعبارت من پرداز تا دلت را از بی نیاز پرکنم و نسبت بخواستت ترا بخودت وانگذار، و بر من است که نیاز را از تو بردارم و دلت را از ترس خود پرکنم، و اگر برای عبادتم خود را فارغ نسازی: دلت را از گرفتاری دنیا پرکنم، سپس در نیاز را برویت نبندم و ترا با خواستت واگذارم. (و البته این عبادت مخصوص معصومین است و مخاطب خداوند صاحبان ترک اولی است وگرنه در ماه 2 رکعت نماز با توجه وجود ندارد)

2. امام صادق (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: ای بندگان راستی پیشه من! در دنیا از نعمت عبادتم برخوردار باشید که در آخرت از آن برخوردار خواهید بود.

3. رسول خدا (ص) فرمود: بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود، با عبادت دست بگردن شود و آنرا از دل دوست دارد و با تن خود انجام دهد و برای آن فارغ شود (بکار دیگر دل مشغول ندارد) چنین شخصی باک ندارد که زندگی دنیایش بسختی گذرد یا باسانی.

4. امام صادق (ع) فرمود: عبادت کنندگان سه دسته اند: 1 گروهی که خدای عزوجل را از ترس عبادت کنند و این بردگانست، 2 مردمیکه خدای تبارک و تعالی را بطمع ثواب عبادت کنند و این عبادت مزدورانتست، 3 دسته ای که خدای عزوجل را برای دوستیش عبادت کنند و این عبادت آزادگان و بهترین عبادتست.

5. رسول خدا (ص) فرمود: چه زشت است فقر بعد از ثروتمندی و چه زشت است گناه بعد از خواری و درویشی و زشت تر از آن کسی است که عبادت خدا کند و سپس آنرا وا گذارد.

6. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: کسی که بدانچه خدا بر او واجب ساخته عمل کند عابدترین مردمست.

1. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: عملی نباشد، جز بوسیله نیت .

شرح_ مقصود از عمل عبادات و طاعات و مراد به نیت قصد تقرب بخدایتعالی ست پس نماز و روزه و حج و امثال آن بدون قصد تقرب و رضای حق تعالی صحیح نیست و هیچ اجرو پاداشی ندارد و نیز اعمالی که بر انسان واجب نیست مانند صدقه دادن و تعلیم و ارشاد زمانی موجب پاداش و ثواب گردد که به نیت تقرب و رضای خدا انجام گیرد. (در اهمیت این عمل یعنی نیت همان بس که در نماز به درگاه الهی رخ محسوب می شود و لذا اگر امام جماعت به نیت اخذ مزد یا حق قدم و یا هر عنوان دیگر از خلاق پول بگیرد نماز او باطل و نماز پس نمازها هم باطل می شود و السلام)

2. رسول خدا (ص) فرمود: نیت مؤمن بهتر بهتر از عمل اوست و نیت کافر بدتر از عملش باشد و هر کس طبق نیتش کار میکند.

3. امام صادق (ع) فرمود: بنده مؤمن فقیر می گوید: پروردگارا بمن (مال و ثروت) روزی کن تا از احسان و راههای خیر چنین و چنان کنم . (مسجد بسازم و اطعام دهم و به بینویان کمک کنم) و چون خدای عزوجل بداند نیتش صادق است و راست می گوید، برای او همان اجر و پاداش را می نویسد که اگر انجام داد می نوشت ، همانا خدا وسعت بخش و کریم است .

امام صادق (ع) فرمود: اهل دوزخ از این رو در دوزخ جاودان باشند که نیت داشتند اگر در دنیا جاودان باشند همیشه نافرمانی خدا کنند و اهل بهشت از این رو در بهشت جاودان باشند که نیت داشتند اگر در دنیا باقی بمانند همیشه اطاعت خدا کنند، پس این دسته و آن دسته بسبب نیت خویش جاودانی شدند، سپس قول خدایتعالی را تلاوت نمود: ((بگو هرکس طبق طریقه خویش عمل می کند، 79 سوره 17)) فرمود: یعنی طبق نیت خویش . (ما در کتاب شریف در جستجوی رستگاری خود علت ورود به دوزخ قاتلان امامان معصوم و معصومین مانند گروه الذین فی قلوبهم مرض و مرجفه و پیروان ناصبی ایشان مانند معاویه و یزید و ... ؛ را بیان نمودیم و وفق آیات کتاب خدا صدور حکم دوزخی شدن آن ها را در دنیا شرح دادیم و نیز حکم

1. ورود بهشت را نیز برای گروهی خاص وفق آیات و روایات بیان نمودیم و این فراز از معجزات عظیم کتاب خداست و السلام)

باب**اشاره**

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا برای هر عبادتی شور و جنبشی است و سپس بستنی و آرامش گراید، پس هر که شور و جنبش عبادتش بسوی سنت من باشد هدایت شده و هر

که خالفت سنت می کند، گمراه گشته و عملش بهلاکت کشد، همانا من نماز می گزارم و می خوابم و روزه می گیرم و افطار می کنم و می خندم و می گریم و هر که از طریقه و روش من رو بگرداند از من نیست .

و فرمود: برای موعظه و پند مرگ کافی است و برای بی نیازی یقین کافی است و برای مشغول بودن عبادت بس است .

2. امام صادق (ع) فرمود: هر کسی را شور و جنبشی است و هر شور و جنبشی ، سستی و آرامشی در پی دارد، خوشا حال آنکه آرامشش بسوی خیر باشد.

میانه روی در عبادت

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا این دین محکم و متین است ، پس با ملایمت در آن در آئید و عبادت خدا به بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید تا مانند سوار در مانده ئی باشید که نه مسافت را پیموده و نه مرکبی بجا گذاشته (یعنی بواسطه زیادی سرعت ، مرکبش در بین راه از رفتار باز مانده).

2. امام صادق (ع) فرمود: عبادت را به خود مکروه و ناپسند ندارید.

شرح_ مقصود نهی از زیاده روی در مستحبات است ، بنحوی که انسان را از شوق و نشاط بیندازد بنده مؤمن باید تا میل و رغبت دارد به ادعیه و نمازهای مستحب پردازد و چون کسالت عارضش شد و افسرده گشت خود را بکار دیگری سرگرم کند.

3. حنان بن سدیر گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرماید: چون خدای عزوجل بنده ای را دوست دارد و او عمل کوچکی انجام دهد، خدا او را پاداش بزرگی دهد و به عمل کم پاداش زیاد دادن بر او بزرگ و سنگین نیاید.

4. امام صادق (ع) فرمود: من در طواف بودم که پدرم بر من گذشت ، من جوان بودم و در عبادت کوشا پدرم مرا دید که عرق از من سرازیر است بمن فرمود ای جعفر ای پسر جان ! همانا چون خدا بنده ای را دوست دارد، او را به بهشت در آورد و با عمل اندک از او راضی شود.

شرح_ مجلسی (ره) گوید: چون خدا بنده ئی را بسبب عقاید و اخلاق نیک و رعایت شرایط عمل که یکی از آنها تقوی است دوست دارد او را به بهشت ببرد، و حاصل اخباری که در این باب رسیده

این است که: سعی و کوشش در کیفیت عمل بهتر از سعی در کمیت آن است و سعی در تصحیح عقاید و اخلاق مهمتر از سعی در بسیاری عمل است.

5. امام صادق (ع) فرمود: من جوان بودم و در عبادت کوشا، پدرم فرمود: پسر جان! کمتر از آنچه می بینم عبادت کن که خدای عزوجل چون بنده ای را دوست دارد باندگی از او راضی شود.

6. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! همانا این دین متین و محکم است در او با نرمی وارد شود و عبادت پروردگارت را مبعوض خود مگردان، زیرا خسته کننده مرکوب یعنی کسیکه در راندن مرکوب زیاده روی کرده نه مرکوب باقی گذاشته و نه مسافت پیموده پس عمل کن مانند عمل کسیکه امید دارد در پیروی بمیرد (یعنی مستحبات را با رفق و تاعنی انجام ده و فکر کن تا پیروی راه دوریست یا مقصود این است که با زیادی روزه و بیدار خوابی خود را لاغر و نحیف مکن) و پرهیز کن مانند کسی که می ترسد فردا بمیرد (یعنی نسبت به پرهیز از محرّمات خیال کن فردا می میری و کوچکترین آنها را هم بخود اجازه مده و مگو وقت مردن توبه خواهم کرد).

درباره کسی که ثواب خدا را بر عملی بشنود

1. امام صادق (ع) فرمود: کسی که ثوابی را بر عملی بشنود و آن را بجا آورد آن ثواب را ببرد. اگر چه چنانکه به او رسیده نباشد.

2. محمد بن مروان گوید: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: کسیکه ثواب بر عملی از خدا به او برسد و آن عمل را به امید آن ثواب انجام دهد، به او می دهند اگر چه حدیث چنانکه به او رسیده نباشد.

شرح به مضمون این دو روایت روایت دیگری هم وارد شده که به حد استفاضه رسیده است. و مرحوم مجلسی برخی از آنها را در مرآت العقول ذکر می کند. این روایات به اخبار من بلغ معروفست و نتیجه و مضمون آنها به تسامح در ادله سنن مشهور گشته است، و حاصل این روایت این است که:

چنانچه مسلمانی بشنود یا در کتابی به بیند که اگر کسی مثلاً چنین نمازی را بخواند چنان پاداشی را در دنیا یا در آخرت به او داده می شود، پس اگر او آن نماز را گزارد خدا آن پاداش را به او می دهد. اگر چه واقع حقیقت چنان نباشد و آگوینده و کتاب دروغی جعل کرده و یا اشتباه کرده باشند، زیرا کردم و فضل خدا زیاد است و به خود اجازه نمی دهد که چون بنده ای به او ظن پیدا کرد و امیدوار شد ناامیدش کند، از این روفقها و دانشمندان اسلامی گفته اند درباره مستحبات نماز لازم نیست که همیشه دنبال خبری صحیح و موثق بگردیم، بلکه به اخبار ضعیف و مجهول در این در این باره می توان استناد کرد، بخلاف و اجابات و محرّمات که جز با خبر صحیح و موثق ثابت نگردد. اخبار من بلغ را اصولیین در باب براءت و احتیاط ذکر نموده و برخی از محدثین هم در بیان و شرح این احادیث تفصیلی می دهند و در مقدار

دلالت و استفاده استجابت از این اخبار، اشکالات و جوابهایی ذکر نموده و نقض و ابرامهایی کرده اند که مناسب این مختصر نیست به مرآت العقول ج 2 ص 106 رجوع شود. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند بر این روایات جعلی و توجیهات بلا وجه آن توجه نما که چگونه تصور شده است که خدا رضایت داده است به پیروی از اهل اسلام از جعلیات و برای آن ها شاخصه تشخیص یعنی کتاب خدا را قرار نداده است و چگونه فرد جاعل و کذاب برای خدا تعیین تکلیف می نماید با دروغ بافی ها و جعل حدیث و چگونه خدا اساس رسالت و نبوت و شریعت و ... را بازیچه قرار می دهد برای گروهی معلوم الحال به طور مثال احمقی جعل نماید که اگر کسی یک بار سوره حمد را بخواند خدا او و پدر مادر و اجداد و تمامی نسل و نتیجه ی او از آتش نجات داده و به شفاعت او احدی را به دوزخ نمی برد پس معاویه بن ابی سفیان آن را بخواند و پدر و مادر منافق و هرزه ی خود و سگ توله اش یزید و تمامی بنی امیه و بنی مروان را به بهشت ببرد و در دوزخ را با شفاعت خود ببندد و در بهشت را بر همه کافران و منافقان و مجرمان و... باز کند و البته نخواهد پذیرفت چنین جعلی را هیچ عقل سالم و آگاه بلکه آن ها را به مزبله دان تاریخ می فرستد زیرا ضدیت آن با عقل و آیات کتاب خدا اظهر من الشمس است و السلام)

باب صبر

1. امام صادق (ع) فرمود: صبر سر ایمان است .

شرح_ اگر ایمان را به انسانی تشبیح کنیم صبر به منزله سر آن انسان و اخلاق و صفات دیگر ایمانی به منزله اعضاء و جوارح دیگر است و این تشبیح و یا از لحاظ قوم و ثبات صفات حمیده به صفت صبر است ، چنانکه از حدیث بعد این معنی استفاده می شود.

2. امام صادق (ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مانند سر است نسبت به تن ، که چون سر برود تن همن می رود همچنین اگر صبر برود ایمان می رود.

3. امام صادق (ع) فرمود: ای حفص هر که صبر کند اندکی صبر کرده و هر که بیتابی کند، اندکی بیتابی کرده (زیرا عمر کوتاه است و مصیبات کوتاه تر).

سپس فرمود: در هر کاری صبر را از دست مده زیرا خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را معبوث فرمود و او را امر بصبر و مدارا کرد و فرمود: ((بر آنچه می گویند صبر کن و از آنها ببر بریدنی نیکو مرا با تکذیب کنان نعمت دار واگذار 11 سوره 73)) و باز خدای تبارک و تعالی فرمود: ((بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن ، تا آنکه میان تو و او دشمنی است مانند دوستی مهربان شود، و این خصلت را جز کسانی که صبر کنند بر نخورند و جز بهره دار بزرگ درنیابد، 36 سوره 41)).

ص: 51

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم صبر نمود تا او را به امور بزرگی نسبت دادند و متهم کردند (مانند سحر و جنون و کذب) او دلتنگ شد، خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: ((ما می دانیم که تو سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود، با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده گذاران باش، 98 سوره 15)) سپس تکذیبش کردند و متهمش نمودند، از آن روز عمگین شد و خدای عزوجل نازل فرمود که : ((ما می دانیم که سخنان آنان تو را عمگین می کند آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را تکذیب می کنند پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و بر تکذیب شدن و اذیت دیدن صبر کردند تا نصرت ما به آنها رسید 34 سوره 6)).

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را به صبر ملزم ساخت، تا آنها تجاوز کردند و خدای تبارک و تعالی را به زبان آوردند و او را تکذیب کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: درباره خودم و خاندان و آبرویم صبر کردم ولی نسبت به بدگفتن به معبودم صبر ندارم، خدای عزوجل نازل فرمود که : ((ما آسمانها و زمین و فضا را در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسد بر آنچه می گویند صبر کن، 38 سوره 50)).

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در همه احوال صبر کرد با مامان از عترتش به او مژده دادند و آنها را به صبر معرفی کردند و خدا جل ثناء فرمود: ((چون صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند، ایشان را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت کنند، 24 سوره 32)) در این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبر نیست به ایمان مگر مانند سر است نسبت به تن، پس خدی عزوجل هم از صبر او شکر گزاری کرد و نازل فرمود: ((کلمه نیکوی پروردگارت درباره پسران اسرائیل پیدایش صبریکه کرده بودند انجام یافت و آنچه را فرعون و قومش می ساختند و (اشجار و کاخهایی که) بر می افراشتند و از گون کردیم 137 سوره 7)).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این بشارت است و انتقام پس خدای عزوجل نبرد و کشتار مشرکین را به او اجازه فرمود و نازل کرد که : ((مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در هر کمینگاهی سر راهشان بنشینید، 6 سوره 9)) ((آنها را بکشید هر جا یافتید 191 سوره 2)) پس خدا آنها را به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوستانش بکشت و آن را پاداش صبرش قرار داد، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کرد، پس هر که صبر کند و بحساب خدا گذارد، از دنیا نرود تا آنکه خدا چشمش را درباره (سرکوبی دشمنان روشن کند، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کند. (و این است البته پاداش صبر بر مصائب برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که ذات اقدس احدیت جل جلاله و پاداش صبر او را ظهور پر جلال او قرار خواهد داد و وعده عظیم خود را به مقدسین عالم در ارثیت دادن زمین به صالحین محقق خواهد فرمود و جهان پر از ظلم و جور را به عدالت مطلقه الهی تا ابدالآباد

مشهون خواهد فرمود و کلمه عدالت او در جهان حاکم خواهد گردید اللهم صل الا محمد و آل محمد و عجل فرجهم فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

4. ابو بصیر گوید شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: آزاد مرد در همه حال آزاد مرد است اگر گرفتاری برایش پیش آید، صبر کند، و اگر مصیبتها بر سرش ریزد، او را شکسته نکند، اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد و سختی جانشین آسایشش شود، چنانکه یوسف صدیق امین صلوات الله علیه را بردگی و مغلوبیت و اسارت زیان نبخشید و تاریکی و ترس چاه و آنچه بر سرش آمد زیانش نزد خدا بر او منت گذارد و ستمگر سرگش را بنده او کرد بعد از آنکه مالک او بود خدا او را به رسالت فرستاد و بسبب او به امتی رحم کرد، صبر این چنین است، و خیر در پی دارد، پس شکیبیا باشید و دل به شکیبایی دهید تا پاداش ببینید.

5. امام باقر (ع) فرمود: بهشت در میان ناگواریها و شکیبائی است پس هر که در دنیا بر ناگواریها صبر کند به بهشت رود و دوزخ در میان لذتها و شهوتهاست، پس هر که هر لذت و شهوتی را که دلش خواهد بخود رساند بدوزخ در آید.

6. امام صادق علیه اسلام فرمود: چون مؤمن داخل قبر شود، نماز طرف راست و ذکاء جانب چپ باشد و احسان بر سرش سایه افکند و صبر در طرفی دور از آنها باشد، چون دو فرشته ای که متصدی سؤال از او هستند بر او وارد شوند، صبر بنماز و ذکاء و احسان گوید: مواظب رفیق خود باشید، اگر در مانده شدید من حاضرم.

7. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به مسجد آمد، در مسجد مردی را دید اندوهگین و غمناک است به او فرمود: تو را چه شده؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنان؛ به مصیبت پدر (و مادر) و برادر گرفتار شده ام و می ترسم دق کنم. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: تقوای خدا و شکیبائی پیشه کند تا فردا بر شکیبائی در آئی (پاداش آن را ببینی) و صبر در کارها مانند سر است

8. نسبت به تن، چون سر از تن جدا شود بدن فاسد گردد، و چون صبر از کارها جدا شود، کارها فاسد شود.

9. سماعه بن مهران گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: چه تو را از حج باز داشت؟ عرض کردم قربانت کردم بدهی بسیاری پیدا کردم و مالم از دست رفت و بدهی که گردن گیرم شده از رفتن مالم سخت تر است و اگر یکی از رفقایم مرا از خانه بیرون نمی آورد نمی توانستم بیرون آیم.

حضرت فرمود: اگر صبر کنی مورد غبطه قرارگیری (حال خوشی پیدا می کنی که مردم بتو رشک می برند) و اگر صبر نکنی مقدرات خدا جاری گردد، چه تو راضی باشی یا ناراضی.

9. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: صبر بر دو گونه است: صبر در مصیبت که نیکو و زیباست و نیکوتر از آن صبر و خودداری از چیز است که خدای عزوجل آن را بر تو حرام کرده.

و ذکر نیز بر دو گونه است: ذکر خدای عزوجل هنگام مصیبت و بهتر از آن ذکر یاد خداست در آنچه بر تو حرام کرده، تا مانع تو شود.

10. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی برای مردم پیش آید که سلطنت جز بوسیله کشتن و ستمگری بدست نیاید و ثروت جز با عصب و بخل پیدا نشود و دوستی جز بوسیله بیرون بردن دین و پیروی هوس بدست نیاید، پس کسیکه به آن زمان برسد و بر فقر صبر کند، به آنکه بر ثروت توانائی داشته و بر دشمنی مردم صبر کند با آنکه بر دوستی توانا باشد (یعنی بتواند از راه از دست دادن دین و پیروی هوس جلب دوستی کند، ولی نکند) و بر ذلت صبر کند، با آنکه بر عزت توانا باشد، خدا ثواب پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او بدهد. (پس این کلام معجزه ی حضرت بر پیروان مظلوم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخرالزمان که شرور از منه است صادر گردیده و آن ها هستند که تمام تلاش و سعی آن ها در دعا برای تعجیل در امر ظهور مولای آن ها خلاصه شده است تا ان شاءالله به ظهور آخرین معصوم از سلسله معصومین الهی جهان پر از ظلم و بیدادگری از عدل و داد الهی پر و مملو گردد آمین یا رب العالمین اللهم صل الا محمد و آل محمد و عجل فرجهم فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

11. امام باقر علیه السلام فرمود: چون وفات علی بن الحسین علیهما السلام فرا رسید مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: پسر جان، تو را به چیزی سفارش می کنم که پدرم هنگام وفاتش بمن سفارش کرد و گفت پدرش او را به آن وصیت فرموده است: ای پسر جان بر حق صبر کن اگر چه تلخ باشد.

12. امام باقر علیه السلام فرمود: صبر دو گونه است: صبر بر بلا که خوب و نیکو است، ولی بهترین این دو صبر پرهیز از محرماتست. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که ما در ادامه از ذکر روایاتی که دلالت نماید بر مخالفت علم امام در تعیین امام و....، از قبل یعنی کلام رسول خدا و خیر ذات اقدس الهی و....، خودداری می نمایم)

13. و فرمود: همانا خدای عزوجل به مردمی نعمت داد و آنها شکر نکردند تا وبال آنها شد و مردمی را به مصیبتها مبتلی کردند تا بر آنها نعمت شد.

14. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل فرمود: ((شما که ایمان دارید، صبر کنید و با صبر غلبه جوئید فرمود: بر مصیبتها صبر کنید.

و در روایت ابن ابی یعفور است که فرمود: با صبر بر مصیبتها غلبه کنید.

15. و فرمود: اگر صبر پیش از بلا آفریده نشده بود مؤمن می ترکید. چنانکه تخم مرغ روی سنگ خارا می ترکد.

شرح_از این روایت استفاده می شود که مؤمن زیاد بلا می بیند و صبر از لوازم ایمان است و مقاومت صبر از بلا بیشتر است .

16. جابر گوید بامام باقر علیه السلام عرض کردم: صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبری که با آن شکایت بمردم نباشد.

17. امام صادق (ع) یا امام باقر علیهما السلام فرمود: کسیکه صبر را برای مصیبتهای روزگار آماده نکند، ناتوان گردد.

18. امام صادق (ع) فرمود: ما بردباریم و شیعیان ما از ما بردبارتر. روای گوید: عرض کردم: چگونه شیعیان شما از شما بردبارترند؟

فرمود: زیرا ما بر آنچه میدانیم صبر میکنیم و شیعیان ما بر آنچه نمیدانند صبر میکنند.

شرح_یعنی ما هر بلا و مصیبتی را پیش از آمدنش میدانیم، ولی بر سر شیعه ناگهان و ندانسته وارد می شود، از اینرون تحملش برای آنها

دشوارتر است و یا اینکه ما ثوابی را که خدا بصابران میدهد و حکمت مصیبت دیدن مردم و رفعت درجه و مقام را بسبب صبر بخوبی

میدانیم. بدینجهت صبر کردن بر ما گواراترست تا بر شیعیان ما که این مطالب را چون ما نمیدانند.

باب شک

اشاره

1. رسولخدا (ص) فرمود: خورنده طعام سپاسگزار (یعنی کسی که روزه نیست یعنی روزه مستحبی) اجرش مانند روزه دار خدا جوست، و تندرست شکر گزار اجرش مانند اجر گرفتار صابر است و عطا کننده سپاسگزار اجرش مانند اجر محروم قانع است.

2. رسولخدا (ص) فرمود: در سپاسگزاری بروی بنده ئی گشوده نگردد که در افزایش برویش بسته شود (بلکه سپاسگزاری افزایش در پی دارد).

3. امام صادق (ع) فرمود: در تورات نوشته است: کسیکه بتو نعمت داد سپاس گزار و بکسیکه از تو سپاسگزاری کرد نعمتش ده، زیرا با سپاسگزاری نعتها نابود نگردد، و با ناسپاسی پایدار نماند،

سپاسگزاری مایه افزایش نعمت است و ایمنی از دگرگونی . (معنی ضرب المثل معروف که شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت یعنی ناسپاسی به نعمت از کفت بیرون کند)

4. فضل بن بقیاق گوید: از امام صادق (ع) قول خدای عزوجل را: ((و اما نعمت پروردگارت را بازگو)) پرسیدم ، فرمود: یعنی آنکس که بدانچه بر تربیت بخشیده و بتو عطا فرموده و احسان کرده بتو نعمت داده ، سپس فرمود: دین او و آنچه بتو عطا فرموده و نعمت داده بازگو.

5. امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) نزد عایشه بود، شبی که نوبت او بود، پیغمبر (ص) گفت: ای رسول خدا! چرا خودت را برنج میاندازی ، با آنکه خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است؟ فرمود: این عایشه: آیا من بنده سپاسگزاری خدا نباشم؟

6. و گفت: رسول خدا (ص) روی انگشتهای پایش میایستاد تا خدای سبحانه و تعالی نازل فرمود: ((طه ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که برنج افتی)).

7. شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: سه چیز است که هیچ چیز با وجود آنها زیان نرساند: دعاء هنگام گرفتاری و آمرزش خواهی هنگام گناه و سپاسگزاری هنگام نعمت . (آمرزش هنگام گناه یعنی قبل از آن تا ذات اقدس احدیت آن بلائی عظیم گناه را از تو دفع و رفع نماید تا به مصیبت و عزای گناه گرفتار نشوی)

8. امام صادق (ع) فرمود: بکسیکه سپاسگزاری دادند، افزایش دادند خدای عزوجل فرماید: ((اگر شکر کنید، افزایشتان دهیم)).

9. امام صادق (ع) فرمود: خدا نعمتی به بنده نئی نداد که از صمیم قلب آنرا شناسد و در ظاهر با زبان خدا را ستایش کند و سخنش تمام شود، جز آنکه برایش با فزونی امر شود.

10. امام صادق (ع) فرمود: شکر نعمت دوری از محرمانتست و تما شکر الحمدلله رب العالمین گفتن مرد است. (و این از اعظم روایات واصله است که وجود اقدس امام صادق علیه السلام فرموده اند و در روایتی فرموده اند که دست ها را بالا برده و در شکر نعمت ها الهی بفرماید الحمدلله رب العالمین به شرح روایت 18)

11. شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد اینستکه خدای عزوجل را بر آن سپاس گوئی .

12. ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا برای شکر حدی است که چون بنده انجام دهد، شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری ، عرض کردم: کدامست؟ فرمود: خدا را بر هر نعمتی که نسبت بخانواده و مال او داده سپاس میگوید، و اگر برای خدا در نعمتی که نسبت بمال او داده حقی باشد بپردازد، و از این بابست قول خدای عزوجل و عز: ((منزه باد خدائی که این (مرکوب) را مسخره ما کرد که ماتاب آنرا نداشتیم، 13 سوره 43)) و از این بابست قول خدایتعالی :

((پروردگارا! مرا بمنزلی مبارک فرود آر که تو بهترین منزل دهانی 29 سوره 23)) و قول خدایتعالی: پروردگارا! مرا درون بردنی نیک برون برون بردنی نیک، و برای من از نزد خویش دلیل و تسلطی نصرت آور مقرر دارد، 80 سوره 17)). (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند در این فراز به کلام امام معصوم که شکرگزاری و سپاس خداوند در عطای ثروت و درآمد و...؛ پرداخت حقوق حقه آن است و لذا موقوفه خواران اگر به وقف عمل نمایند و به نیت واقف و به نرخ روز عمل نمایند پس آن ها در زمره ستیزه گران با خدا و رسول و امامان معصوم هستند و...، یعنی مشرک و کافر یعنی ناسپاس والسلام زیرا ثمره کار آن ها اشاعه فقر و فحشا و مرگ برای پیروان حضرت محمد رسول خداست و السلام)

13. معمر بن خلاء گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن (ص) میفرمود: هر که حمد خدا را بر نعمتی کند، او را شکر نموده و حمد از آن نعمت برتر است.

14. صفوان جمال گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: خدا نعمتی کوچک یا بزرگ به بنده ئی ندهد که او بگوید: الحمد لله جز آنکه شکرش را ادا کرده باشد. (و مقصود نعمت هایی است که خدا در پرداخت آن سهمی مقرر نفرموده است)

15. امام صادق (ع) فرمود: هر که خدا باو نعمتی دهد و او آن را از دل بفهمد، شکرش را ادا کرده است.

16. عمر بن یزید میگوید: امام صادق (ع) عرض کردم: من از خدای عزوجل مال خواستم بمن روزی کرد و باز از او فرزند خواستم، بمن روزی کرد، و از او خواستم بمن منزل دهد، روزی کرد، میترسم از اینکه این استدراج باشد، فرمود: امام بخدا با سپاسگزاری استدراج نیست.

شرح_استدراج اشاره به آیه شریفه سنستدرجهم من حیث لا یعملون دارد. مجمع البحرین در معنی آیه گوید: یعنی آنها را اندک اندک میگیریم و ناگهان گرفتارشان نمیکنم، مانند کسیکه از نردبان درجه بدرجه یعنی پله

پله میروند تا به پله بالا رسد و استدراج خدا نسبت به بنده اینستکه هرگاه گناه تازه ئی کند خدا باو نعمت تازه ئی دهد و توبه و استغفار را از یاد او ببرد.

17. امام صادق (ع) از مسجد بیرون آمد، دید مرکوبش گم شده است. فرمود: اگر خدا آنرا بمن برگرداند، حق شکرش را میگذارم. چیزی نگذشت که آن را آوردند. امام فرمود: الحمد لله شخصی عرض کرد: قربانت مگر نفرمودی حق شکر خدا را میگذارم؟ فرمود: مگ نشنیدی گفتم الحمد لله (یعنی با گفتن همین کلمه حق شکرگزاری خدا انجام میشود).

18. امام صادق (ع) فرمود: مرسوم رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که هرگه امری شادمانش میساخت، میفرمود، خدا را شکر بر این نعمت و چون پیش آمدی میکرد که اندوهگین مینمود میفرمود، خدا را شکر در هر حال.

19. امام باقر (ع) فرمود: چون شخصی گرفتار و دردمندی را دیدی، بنحوی که او نشنود (و دل شکسته نگردد) سه بار بگو: حمد خدائی را که مرا از آنچه ترا مبتلی ساخته معاف داشت و اگر میخواست میکرد، و سپس فرمود: هر که این را بگوید آن بلا باو نرسد. (و البته این شکر گزاری همراه است با عند لزوم در صورت توانایی به امداد فردی و اجتماعی به آن افراد محروم و نیازمند تا شکرگزاری تو وفق کلام معصوم به درگاه ذات اقدس اذیت مورد قبول واقع شود).

20. امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) برای سفر کوتاهی بر شتر ماده خویش سوار بود (در سفری بر شتر ماده خویش نشسته راه میپیمود) ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد، چون سوار شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول خدا! شما را دیدیم کاری کردی که تاکنون نکرده بودی؟ فرمود: آری، جبرئیل (ع) پیشم آمد و از جانب خدای عزوجل بمن مژده هائی داد. من برای هر مژده یک سجده شکر برای خدا نمودم.

21. امام صادق (ع) فرمود: هرگاه یکی از شما نعمت خدای عزوجل را بیاد آورد، بیاد آورد، باید برای شکر خدا چهره روی خاک گذارد و اگر سوار است باید پیاده شود و چهره روی خاک گذارد و اگر سوار است باید پیاده شود و چهره روی خاک گذارد و اگر از بیم شهرت نتواند پیاده شود چهره روی کوهه زین گذارد، و اگر نتواند، چهره بر کف دست گذارد، سپس خدا را بر نعمتی که باو داده حمد کند. (یعنی ادای شکر خود را به نحوی از قلب به ارکان ظهور دهد)

22. هشام بن احمر گوید، همراه حضرت ابی الحسن (ع) اطراف مدینه سیر میکردم، ناگاه حضرت از بالای مرکب زانو خم کرد و بسجده افتاد و مدتی طول داد، سپس سر بلندی کرد و سوار شد، من عرض کردم قربانت گردم، سجده طولانی کردی؟ فرمود: بیاد نعمتی افتادم که خدا بمن عطا فرموده، دوست داشتم پروردگارم را شکر گزارم.

23. امام صادق (ع) فرمود: در ضمن آنچه خدای عزوجل بموسی علیه السلام وحی فرمود این بود:

ای موسی: مرا چنانکه سزاوار است شکر گزار، عرض کرد: پروردگارا! ترا چگونه چنانکه سزاوار است شکر گزارم، در صورتیکه هر شکری که ترا نمایم، آن هم نعمتی است که تو بمن عطا فرموده ئی؟ فرمود: این موسی! اکنون که دانستی آن شکر گزاریت هم از من است، مرا شکر کردی (چنانکه سزاوار من است).

24. امام صادق (ع) فرمود: در هر صبح و شام ده بار بگو: ((بار خدایا! هر نعمت و یا عافیتی که نسبت بدین یا دنیا در این صبح دارم، از جانب توست، تو یکتائی و شریک نداری. پروردگارا! حمد

برای تو و شکر برای تو است ، از جهت نعمتی که بمن دادی تا راضی گردی و هم بعد از رضایت)))) زیرا اگر تو چنین گوئی شکر نعمت خدا را بر خود در آنروز و آنشب ادا کرده باشی .

25. امام صادق (ع) فرمود: جانب نوح (ع) این دعا را (که در روایت سابق ذکر شد) در هر صبح میگفت ، از اینرو عبد شکور ((بنده بسیار سپاسگزار)) نامیده شد.

و رسول خدا (ص) فرمود: هر که با خدا راست باشد (یعنی دل و زبان و ظاهرش و باطنش موافق باشد) نجات یابد (چنانکه جانب نوح (ع) دعائیرا که بزبان میگفت ، دلش هم باور داشت ، از اینرو نجات یافت ، با آنکه در میان گروهی منکر و بی دین گرفتار بود).

26. عمار دهنی گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: خدا هر دل غمگینی را دوست دارد، و هر بنده سپاسگزاری را دوست دارد، روز قیامت خدای تبارک و تعالی یکی از بندگانش میفرماید از فلانی سپاسگزاری کردی؟ عرض میکند: پروردگارا! من ترا سپاس گفتم ، خدایتعالی فرماید، چون از او سپاسگزاری نمودی ، مرا هم سپاس نگفته ئی ، سپس امام فرمود: شکر گزارترین شما خدا را کسی است که از مردم بیشتر شکر گزاری کند. (و این هم از اعظم روایات واصله از امام معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) است که توجه می دهد که اهل اسلام نسبت به محبت و کمک و توجه دیگران نسبت به خود و آحاد جامعه به آنان سپاس گزار و شاکر باشد و این سپاس گزاری از آن ها در واقع سپاس گزاری از خداوند است و مانند خدماتی که پزشکان و جامعه دانشمندان و داروسازان و اساتید و معلمان و ... به مردم صورت می دهد)

خوش خلقی

1. امام باقر (ع) فرمود: کاملترین مردم از لحاظ ایمان خوشخلقترین آنهاست .
2. رسولخدا (ص) فرمود: روز قیامت در ترازوی کسی چیزی بهتر از حسن خلق گذاشته نمیشود.
3. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن بعد از انجام واجبات پیش خدای عزوجل عملی محبوبتر از این نیاورد که مردم را از لحاظ خلقش در وسعت گذارد. (یعنی تنگ خلق نباشد).
4. رسولخدا (ص) فرمود: آنکه خلق نیکو دارد، پاداش روزه گیر شب زنده دار، دارد.
5. رسولخدا (ص) فرمود: بیشتر چیزی که اتم را بهشت میبرد، تقوای خدا و حسن خلق است .
6. امام صادق (ع) فرمود: خلق نیکو گناه را آب کند، چنانکه خورشید یخ را آب میکند.
7. امام صادق (ع) فرمود: نیکوکاری و حسن خلق خانه ها را آباد کند و بر عمرها بیفزاید.
8. امام صادق (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی یکی از پیغمبرانش وحی فرمود: که خلق خوش گناه را آب میکند، چنانکه خورشید یخ را آب میکند.

9. امام صادق (ع) فرمود: مردی در زمان پیغمبر (ص) وفات کرد، او را نزد گورکنها بردند، آنها نتوانستند چیزی از زمین بکنند، پیغمبر (ص) شکایت کردند، و گفتند: یا رسول الله کلنگ ما در زمین کارگر نمیشود، مثل اینکه آنرا بسنگ خارا میزنیم

پیغمبر (ص) فرمود: برای چه؟ رفیق شما که خوش خلق بود، ظرف آبی بیاورید، چون آنرا آوردند، دست در آن برد و بر زمین پاشید، سپس فرمود: بکنید: گورکنها کردند، زمین مثل ریگ نرمی بود که روی آنها میریخت.

شرح_گویا رسولخدا (ص) از اظهار تعجب خویش میخواهد بفهماند، حسن خلق موجب سهولت امر است در دنیا و آخرت و بدخلقی باعث دشواری و سختی است در دنیا و آخرت. و سختی و صلابت زمین از طبیعت خود اوست، سپس اظهار اعجاز یا امری طبیعی که کیفیتش معلوم نیست، زمین سخت را نرم و ملایم فرمود.

10. امام صادق (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی ثوابی را که بر حسن خلق بنده میدهد مانند ثواب کسی است که هر صبح و شام در راه خدا جهاد کند.

11. امام صادق (ع) فرمود: هرگاه با مردم آمیزش کنی، اگر توانی که دستت بالاتر از آنکه با او آمیزش کرده ای باشد بکن (یعنی در عطا و احسان و سایر آداب معاشرت از او جلو باش) زیرا گاهی بنده در عبادت کوتاهی و تقصیر میکند، ولی حسن خلق دارد و خدا بسبب حسن خلقش او را بدرجه روزه داری که بعبادت بپاخیزد میرساند.

12. بحر سقا گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای بحر خوشخلقی مایه آسانی امور است (شادی میبخشد) سپس فرمود: آیا داستانی را که همه اهل مدینه میدانند برایت نقل نکنم؟ عرض کردم: چرا، فرمود:

روزی رسولخدا (ص) در مسجد نشسته بود که کنیز یکی از انصار آمد و خود او هم ایستاده بود، کنیز گوشه جامه پیغمبر را گرفت، پیغمبر (ص) بخاطر آن زن برخاست، ولی او چیزی نگفت، پیغمبر (ص) هم با او چیزی نفرمود، تا سه بار اینکار کرد، پیغمبر در مرتبه چهارم برخاست و کنیز پشت سرش بود، آنگاه کنیز رشته ای از جامه حضرت برگرفت و برگشت.

مردم باو گفتند خدا: ترا چنین و چنان کند که رسولخدا (ص) سه بار نگهداشتی و چیزی باو نگفتی، که او هم بتو چیزی نفرمود: از پیغمبر چه میخواستی؟

کنیز گفت: ما بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند که رشته ای از جامه پیغمبر بگیریم تا بیمار از آن شفا جوید، و چون خواستم رشته را بگیرم، مرا دید و برخاست، من از او شرم کردم که

رشته را بگیریم در حالیکه مرا میبیند، و نمیخواستم در گرفتن رشته با او مشورت کنم، تا (در مرتبه چهارم) برگرفتم.

13. رسول خدا (ص) فرمود: با فضیلت ترین شما کسانی باشند که اخلاقشان نیکوتر باشد و همنشین نواز باشند، آنها با مردم انس گیرند و مردم با آنها انس گیرند و روی فرشتگان نشینند.

14. امیر المؤمنین (ع) فرمود: مؤمن الفت گیر است و کسیکه الفت نگیرد و با او الفت نگیرند خیر ندارد.

15. امام صادق (ع) فرمود: حسن خلق صاحبش را بدرجه روزه داری که بعبادت ما خیزد میرساند. (پس تو ای مخاطب ارجمند آگاه باش که مفهوم حسن خلق آن نیست که نیش انسان تا بناگوش برای خلاق باز باشد و همیشه در خیابان و اجتماعات خنده و بشاشیت داشته باشد بلکه حسن خلق آن است که در برابر رفتار زشت دیگران روشی را مدیریت نماییم که بهترین خیر و صلاح که مورد رضایت خداست حاصل شود پس نگارنده مثالی را مذکور می نماید و سپس مخاطب گرامی آن را به تمامی امور عظیم که از معصومین علیهم السلام و و عجل فرجهم صادر گردیده و نیز از پیروان ایشان تسری دهد مانند آنچه حضرت مالک اشتر رحمه الله علیه نقل گردیده و یا از علمای بزرگ ما و...؛ نگارنده روزی در یکی از خیابان ها ساری در زمان و پارک خودرو به ماشینی جوانی ضربه وارد نمودم ولی آن جوان با خشم و غضب غضب فراوان از ماشین پیاده شد و بدون مقدمه چند فحش زشت را با صدای بلند به بنده نثار نمود و من درحالی که از خودرو خود پیاده شدم به ایشان گفتم اولاً که به ماشین شما خسارتی وارد نشد و اگر می شد من در خدمت شما بودم و خسارت به شما تقدیم می کردم پس این چه حرف هایی بدی بود که شما زدید جوان درحالی که نمی خواست از غرور خود دست بکشد با تهدید گفت سوار ماشینت خودت بشو و برو و...، آری من هنوز هم ناراحت هستم ولی خوشحالم که مانند او عکس العمل نشان ندادم و به او و خودم صدمه روحی و جسمی وارد ننمودم و بلکه بحرانی را که این گونه به وجود آمده بود این گونه مدیریت کردم و آن را حسنی خلق نامیدم)

باب خوشروئی

اشاره

1. رسول خدا (ص) فرمود: ای پسران عبدالمطلب: شما نتوانید با اموال خود بهمه مردم گشایش دهید، پس با چهره باز و خوشروئی با آنها برخورد کنید.

و در روایت دیگر (بجای پسران عبدالمطلب) پسران هاشم فرموده.

2. امام صادق (ع) فرمود: سه چیز است که هر که یکی از آنها را نزد خدا برد، خدا بهشت را برای او واجب کند: انفاق در حال تنگدستی و خوشروئی برای همه مردم و انصاف دادن از خود (یعنی حق را بگوید اگرچه بر زیان او باشد).

3. امام باقر (ع) فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله مرا سفارشی کن، از جمله سفارشات پیغمبر باو این بود که برادرت را با چهره باز ملاقات کن.
4. یکی از اصحاب گوید بامام صادق (ع) عرض کرد: اندازه حسن خلق چیست؟ فرمود: اینکه فروتنی کنی و خوش سخن باشی و برادرت را با خوشروئی برخورد کنی.
5. فضیل (از امام باقر یا امام صادق (ع)) نقل کند که فرمود: احسانهای نیکو و خوشروئی، جلب محبت کنند و بیبهشت در آورند، و بخل و ترشوئی، از خدا دور کنند و بدوزخ در آورند.
6. رسول خدا (ص) فرمود: خوشروئی کینه دل را میبرد.

راستگویی و اداء امانت

1. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز با راستگویی و اداء امانت به نیکوکار و بدکردار.
شرح_مراد اینستکه هر پیغمبری راستگو و امانت دار بوده و یا آنکه این دو صفت در برنامه شریعت او بوده که باید تبلیغ کند و بمردم بگوید.
- امام صادق (ع) فرمود: بروزه و نماز مردم گول نخورید، زیرا بسا انسان بنماز و روزه شیفته میشود تا آنجا که اگر ترک کند بهراس افتد، ولی آنها را بر راستگویی و اداء امانت بیازماید. (و مصداق کامل این گروه)
2. خائن موقوفه خواران هستند که دست خیانت آن ها به اموال وقف شده برای امت حضرت محمد صل الله علیه و ال و سلم و عجل فرجهم دراز است و بی اعتنا از خیانت های خود و نابودی اهل اسلام و شیوع فحشاء و نکبت در میان جامعه مسلمین در اثر فقر هستند ولی خود را فریب می دهد به نماز اول وقت و جماعت در مساجد شهر و زیارت خانه خدا و عتبات عالیات و اطعام دهی و در حالی که در حرام شفا نیست و بزودی به کیفر اعمال خود می رسند زیرا خداوند در کمین ستمکاران است).
3. فضیل بن یسار گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای فضیل! نخستین کسیکه راستگو را تصدیق میکند خدای عزوجل است که میداند او راستگو است و خودش هم خود را تصدیق می کند و می داند راستگو است.
4. امام صادق (ع) فرمود: مردم را بغیر زبان (بلکه با کردار) خود به خیر و نیکو کاری دعوت کنید، مردم باید کوشش در عبادت و راستگویی و پرهیزکاری شما را ببینند.

5. امام صادق (ع) فرمود: هر که زبانش راست شد، عملش پاک گشت، پس هر که حسن نیت داشته باشد روزیش زیاد شود و هر که با خانواده اش خوشرفتاری کند، عمرش دراز شود.
6. امام صادق (ع) فرمود: بطول دادن رکوع و سجود مرد ننگرید، زیرا بآن عادت گرفته و اگر ترک کند، وحشتش گیرد، ولی برآستی گفتار و اداء امانتش بنگرید.

باب حیا

1. امام صادق (ع) فرمود: حیا از ایمان و ایمان در بهشت است (پس شخصی با حیا در بهشت است).
2. امام صادق (ع) فرمود: حیا و پاکدامنی و کند زبانی نه کند دلی از ایمان باشند.
- شرح: مقصود از کند زبانی کم گوئی است که از علائم ایمانست، زیرا پرگو غالباً از دروغ و غیبت و تهمت و امثال آن برکنار نمیماند، ولی کندی دل، مساوی با جهل و شک است که مذموم و ناپسندیده باشد.
3. امام صادق (ع) فرمود: هر کس کم رو باشد، کم دانش است (زیرا از پرسیدن شرم میکند و مشکلات علمیش حل نمیشود).
4. امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود: حیا و ایمان در یکرشته و همدوشند، و چون یکی از آن دو رفت، دیگری هم در پی آن رود.
5. امام صادق (ع) فرمود: ایمان ندارد کسیکه حیا ندارد.
6. رسول خدا (ص) فرمود: حیا دو گونه است: حیا عقل و حیا حماقت، حیا عقل علم است و احیاء حماقت نادانی.

باب عفو و گذشت

اشاره

1. رسول خدا (ص) فرمود: بهترین اخلاق دنیا و آخرت را بشما خبر ندهم؟ گذشتن از کسی است که بتوستم کرده و پیوستن با کسیکه از تو بریده و نیکی با کسیکه بتو بدی کرده و بخشیدن بکسیکه ترا محروم ساخته.
2. رسول خدا (ص) فرمود: شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت رهبری نکنم؟ پیوستن بکسی که از تو بریده و بخشیدن بکسی که محروم ساخته و گذشتن از کسی که بتو ستم کرده است.
3. امام صادق (ع) فرمود: سه چیز از صفات خوب دنیا و آخرتند: گذشتن از کسیکه بتو ستم کرده و پیوسته با آنکه از تو بریده و خویشتن داری زمانیکه باتو نادانی کنند.

4. رسول خدا (ص) فرمود: بر شما باد بگذشت، زیرا گذشت جز عزت بنده را نیفزاید، از یکدیگر بگذرید تا خدا شما را عزیز کند.

5. امام باقر (ع) فرمود: پشیمانی از گذشت بهتر و آسانتر است تا پشیمانی از کیفر.

شرح: یعنی اگر شخصی را که بتوسستی کرده بود بخشیدی و از او درگذشتی، سپس دانستی که آن گذشت مورد نداشته زیرا آن ستمگر متنبه نگشت و از گذشت خود پشیمان شدی، این پشیمانی بهتر و آسانتر است از موردیکه ستمگر را مجازات کنی و سپس بفهمی، اگر از او میگذشتی و او را میبخشیدی بهتر بود.

اما بهتر بودن اولی از دومی بجهت همین اخبار و نیز آیات شریفه ایستکه خدایتعالی بعفو و گذشت دستور میدهد و اما آسان تر بودنش برای اینستکه از ستمگر بخشیده میتوان انتقام گرفت، ولی جبران کیفر بیجا بسی مشکل و دشوار است.

6. معتب گوید: موسی بن جعفر (ع) در باغ خرمایش بود و شاخه میبرد، یکی از غلامان حضرت بردم و گفتم: قربانت کردم، من این غلام را دیدم که این خوشه ها را برداشته بود.

حضرت فرمود: فلانی! غلام گفت: لیبیک،

فرمود: گرسنه ای؟ گفت نه، آقای من!

فرمود: برهنه ای؟ گفت: نه، آقای من!

فرمود: پس چرا این را برداشتی؟ گفت: این را دلم میخواست.

فرمود: برو، این خرما هم از تو، و فرمود او را رها کنید.

7. حضرت ابوالحسن (ع) فرمود: هر دو گروهی که برابر شوند (بجنگ یکدیگر برخیزند) آنکه گذشتش بیشتر است نصرت یابد. (پس توجه نماید مخاطب ارجمند که این گذشت دارای حد و حدود است و اگر غیر آن بود خداوند دوزخ را خلق نمی کرد پس دوزخ برای ستمکارانی است که بایستی به کیفر ظلم و ستم خود در آن تا ابدالآباد معذب باشند مانند ستیزه گران با امامان معصوم و قاتلان ایشان و قاتلان شیعیان و دوستداران و نیز قاتلان انسان های بی گناه و... همانگونه که خداوند می فرماید (الا لعنت الله از ظالمین که اهل دوزخ جاوید هستند)

8. سه چیز است که خدا بوسیله آن جز عزت مرد مسلمان را نیفزاید: گذشت از کسیکه باو ستم کرده و بخشیدن بآنک محرومش ساخته و پیوست با آنکه از او بریده است.

فرو خوردن خشم

1. علی بن الحسین (ع) فرمود: دوست ندارم که بجای نرم خوئی و فروتنیم، شتران سرخ مو داشته باشم (یعنی چنین صفت حمیده ای را با مال دنیا عوض نمیکنم و هرگز راضی نمیشوم که خشن و تند خو باشم و در برابر بهترین چهارپایان و زیور دنیا را داشته باشم) و هیچ جرعه ای نوشم که آنرا دوست تر داشته باشم از جرعه خشمیکه طرف را بدان کیفر ندهم

2. 2. امام صادق (ع) فرمود: نیکو جرعه ایست خشم برای کسی که بر آن صبر کند، زیرا پاداش بزرگ در برابر بلای بزرگست، و خدا مردمی را که دوست دارد، گرفتارشان سازد.

3. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: در برابر دشمنان نعمت (یعنی حسودان) صبر کن، زیرا کسیرا که نسبت بتو خدا را نافرمانی کرده، هرگز نتوانی بهتر از اطاعت خدا نسبت به او تلافی کنی.

4. امام صادق (ع) فرمود: فرو خوردن خشم از دشمن در زمان دولت و اقتدار آنها، تقیه و احتیاطی است برای کسیکه دور اندیشی کند، و بمعرض بلای دنیا در نیاید، و مخاصمه نمودن و دشنام دادن دشمنان در زمان اقتدار آنها بدون مراعات تقیه، ترک دستور خداست، پس با مردم مدارا کنید تا عمل شما نزد آنها بزرگ و فربه شود (از شما به نیکی یاد کنید) و با آنها دشمنی مکنید که بر گردن خد سوارشان کنید و خوار و زبون گردید.

5. امام صادق (ع) فرمود: هیچ بنده ای خشمی فرو نخورد، جز آنکه خدای عزوجل عزت او را در دنیا و آخرت بیفزاید، و همانا خدای عزوجل فرماید: ((و آنها که خشم خود فرو خورند و از مردم بگذرند، و خدا نیکوکارانرا دوست داد، 128 سوره 3)) و خدا او را بجای فرور خوردن خشمش این پاداش دهد (یعنی او را دوست دارد).

6. امام صادق (ع) می فرمود: هر که خشمی را فرو خورد که بتواند آن را اعمال کند (و از طرف خود انتقام بگیرد)، خدا روز قیامت دلش را از رضای خود پر کند.

7. امام باقر علیه السلام فرمود: هر که خشمی را فرو خورد که بتواند آن را اعمال کند، خدا روز قیامت دلش را از ایمانی و ایمان پر کند.

8. زید شحام گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای زید در برابر دشمنان نعمتها صبر کن، زیرا کسیرا که درباره تو خدا را نافرمانی کرده، بهتر از اینکه خدا را درباره او فرمان بری، جبران نخواهی کرد. ای زید! خدا دین اسلام را برگزید و انتخاب فرمود: پس با سخاوت و خوش خلقی با او نیکو معاشرت کنید.

شرح: انسان با هر کسی رفاقت و آمیزش دارد، هر چه بیشتر طبق میل و خواسته او رفتار کند، رفاقت و دوستی آنها محکم تر و پایدارتر میگردد. امام صادق (ع) می فرماید: خدایتعالی دین اسلام را برای

مصاحبت و همدمی شما انتخاب فرمود، و آنچه او را خوش آید و طبق میلش مییابد، سخاوت و خوشخلقی است، ایندو صفت را داشته باشید تا دوستی شما با اسلام محکم و پایدار شود.

9. رسولخدا (ص) فرمود: دوست ترین راه بنده بسوی خدا عزوجل نوشیدن دو جرعه است 1 جرعه خمسبیکه با خویشتن داری ردش کند. 2 جرعه مصیبتی که با صبرش برگرداند.

حلم و خویشتن داری

1. ابو حمزه گوید: مؤمن عملش را با خویشتن داری آمیخته است. مینشیند تا پیاموزد (بمجلسی میرود که چیزی بیاموزد) میگوید تا بفهمد، (برای فهمیدن سؤال میکند، نه برای اظهار فضل) امانتی که نزدش هست بدو ستانش خبر نمیدهد (تا چه رسد بدشمنان) و شهادت خود را از دشمنانش پنهان نمیکند (بمنفع دشمنانش گواهی میدهد تا چه رسد بدوستان) و هیچ امر حقی را بقصد خود نمائی انجام ندهد و از روی شرمساری ترک نکند، اگر او را بستایند، از گفتار آنها بترسد و نسبت بآنچه آنها نمیدانند، از خدا آمرزش خواهد، گفتار کسیکه او را نشناخته مغرورش نکند و از آمار کردار خود (نزد خدایتعالی) در هراس است.

2. علی بن الحسین (ع) میفرمود: من خوشم میاید از مردی که هنگام غضب بردباریش او را دریابد.

3. امام باقر (ع): خدای عزوجل شخصی با حیای خویشتن دار را دوست دارد.

4. رسولخدا (ص) فرمود: خدا هیچگاه کسی را بسبب جهل عزیز نساخته و بسبب بردباری ذلیل نداشته است.

5. امام صادق (ع) فرمود: بردبای برای یاری (مرد بردبار) کافی است. و فرمود: اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار.

6. امام صادق (ع) یکی از غلامانش را پی کاری فرستاد، او دیر کرد، امام بدنبالش رفت دید خوابیده است، بالای سرش نشست و بادش میزد تا بیدار شد، امام صادق (ع) باو فرمود: فلانی بخدا تو این حق را نداری که شب و روز هر دو بخوابی. شبت برای خود و روزت از آن ماست.

7. رسول خدا (ص) فرمود: خدا شخص با حیای خویشتن دار، پاکدامن، با مناعت را (که از مردم سؤال نمیکند) دوست دارد.

8. امام صادق (ع) فرمود: چون میان دو نفر نزاعی درگیرد، دو فرشته فرود آیند بآنکه سفیه و بیخرد است گویند: هرچه خواستی گفتی، خودت لایق آنچه گفتی هست، و کیفر گفتار ترا

خواهی دید. و به بردبار گویند: صبر کردی و حلم نمودی، اگر حلمت را بپایان رسانی، خدا ترا میآمزد، سپس فرمود: ولی اگر شخص بردبار جواب او را پس دهد، آندو فرشته بالا روند.

خاموشی و نگهداری زبان

1. از نشانه های فقاہت بردباری و علم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، همانا خاموشی محبت میآورد و راهنمای هر امر خیری میباشد. (زیرا انسان با تفکر بهر خیری میرسد و خاموشی موجب و مزید تفکر است).

2. امام باقر علیه السلام فرمود: شیعیان ما بی زبانند (کم کوری و گزیده گویند).

3. ابو علی جوانی گوید: امام صادق (ع) را دیدم انگشت بالای لبهای شریفش گذاشته و بغلامش سالم میفرماید: ای سالم زیانت را نگه دار تا سالم بمانی و مردم را بر دوش ما سوار مکن (یعنی از فضائل و مناقب ما آنچه خلاف تقیه است بمردم مگو تا بر ما نشورند).

4. مردی بحضرت ابوالحسن (ع) عرض کرد: مرا سفارشی نما، فرمود: زیانت را نگهدار تا عزیز باشی و افسار خود را بدست مردم مده که خوار و زبون شوی.

5. رسول خدا (ص) بمردی که خدمتش آمد، فرمود: نمیخواهی ترا با مردی راهنمایی کنم که خدا بسبب آن بهشتت برد؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله! فرمود از آنچه خدا بتو داده بده، عرض کرد: اگر خودم از آنکه باو دهم نیازمندتر باشم چکنم؟ فرمود: کاری برای نادان کن یعنی نادان را راهنمایی کن، عرض کردم: اگر خودم نادانتر از او بودم چکنم؟ فرمود: زیانت را جز از خیر خاموش دار. آیا شادمان نیستی که یکی از این خصال داشته باشی که ترا بهشت برد.

6. امام صادق (ع) فرمود: لقمان به پسرش گفت: پسر جان اگر خیال کنی سخن از نقره است، بدانکه خاموش از طلا است.

7. رسول خدا فرمود: زیانت را نگهدار، زیرا نگهداری زبان صدقه ایست که بخود میدهی (چون خاموشی ترا از بلا نگهداری) سپس فرمود: هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد، تا برخی از ایشان را نگهدارد (و تنها آنچه را به سود دنیا یا آخرتش باشد رها کند و بگوید).

8. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((مگر کسانی را که به آنها گفته شد دستهای خود را نگهدارید، ندیدی، 77 سوره 4)) فرمود: یعنی زبان خود را نگهدارید.

9. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، نجات مؤمن در نگهداشتن زبانش باشد.

10. ابوبصیر گوید: شنیدم امام باقر (ع) فرمود: ابوذر رحمه الله می گفت ای دانشجو همانا این زبان کلید خیر و کلید شر است، پس همچنانکه بر طلا و نقره ات مهر می زنی، بر زیانت هم مهر بزن

11. امام صادق (ع) فرمود: حضرت عیسی علیه السلام می فرمود: بجز ذکر خدا سخن بسیار نگوئید، زیرا کسانی که بجز ذکر خدا سخن بیهوده گویند، دلهاشان سخت است و نمی دانند.
12. امام صادق (ع) فرمود: روزی نیست جز آنکه هر عضوی از اعضای تن در برابر زبان فروتنی کنند و بگویند: ترا بخدا مبادا بسبب تو عذاب بینیم .
13. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: در هر بادمداد زبان آدمیزاد بر تمام اعضائش مشرف شود و گوید: چگونه هستید؟ گویند: اگر تو ما را رها کنی خوبیم و می گویند: خدا را خدا را نسبت بما بیاد آور و سوگندش دهند و گویند ما بسبب تو ثواب و عقاب بینیم .
14. مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مرا سفارشی کن ، فرمود: زبانت را نگهدار. گفت : یا رسول الله! مرا سفارشی کن فرمود: زبانت را نگهدار، گفت یا رسول الله! مرا سفارشی کن فرمود: زبانت را نگهدار وای بر تو! آیا مردم را جز دور شده های زبانشان برو در آتش اندازد.
15. رسول خدا (ص) فرمود: کسیکه سخنش را از عملش نشمارد، خطاهایش زیاد شود و عذابش فرارسد.
16. رسول خدا (ص) فرمود: خدا زبان را عذابی کند که هیچیک از اعضا را آن عذاب نکرده باشد، زبان گوید: پروردگارا مرا عذابی نمودی که چیز دیگر را چنان عذاب نمودی؟ باو گفته شود تو یک جمله گفتی که بمشارق و مغارب زمین رسید و بوسیله آن خون محترم ریخته شد و مال محترم غارت شد و فرج محترم دریده شد، بعزت و جلالم سوگند ترا عذابی کنم که هیچیک از اعضا دیگر را آنگونه عذاب نکرده باشم. (و این روایت کنایه از کسانی که ظلم و ستم را توجیه و تفسیر و تاویل نموده و آتش ظلم و بیداد را در جهان می افروزند مانند کسانی که از سیاست خلیفه دوم در تهاجم
17. رسول خدا (ص) فرمود: اگر در چیزی نجسی باشد در زبانت .
18. امام رضا علیه السلام میفرمود: هرگاه مردی از بنی اسرائیل میخواست عبادت کند، ده سال پیش از آن خاموشی میگزید. (یعنی سخن بیهوده نمیگفت و فکر خود را متوجه علوم و معارف دینی مینمود و سپس بتعلیم و هدایت میپرداخت).
19. امام صادق (ع) فرمود: در حکمت آل داود (کتاب زبور) است که : بر عاقل لازمست که بوضع زمان خود آشنا باشد، سر گرم کار خود بوده ، زبانش را حفظ کند.
20. امام صادق (ع) فرمود: بنده مؤمن تا زمانی که خاموش باشد. نیکوکار نوشته میشود و چون سخن گوید: نیکوکار یا بدکردار نوشته شود.

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که هر که نگهداشته باشد، هیچ کارش تمام نیست: پرهیزکاری که او را از نافرمانی خدا باز دارد، و خلقی که بسبب آن با مردم بسازد و بردباری که نادانی نادان را با آن رد کند.
2. امام صادق (ع) می فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد پروردگارت سلام می رساند و می گوید: با مخلوقم مدارا کن .
3. امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات نوشته است، از جمله مناجات خدای عزوجل با موسی بن عمران این بود که: ای موسی! راز پنهان مرا در باطن خویش پوشیده دار و در آشکارت سازگاری با دشمن من و دشمن خود را از جانب من اظهار کن و با اظهار راز پنهانم سبب دشنام دادن آنها به من مشو تا در دشنام دادن من شریک دشمن خود و دشمن من گردی .
4. رسول خدا (ص) فرمود: پروردگام مرا بسازگاری با مردم امر فرمود. چنانکه بانجام واجبات امر فرمود.
5. امام صادق (ع) فرمود رسول خدا (ص) فرمود: سازگاری با مردم نصف ایمانست و نرمی با آنها نصف زندگی است.

سپس امام صادق (ع) فرمود: با نیکان در پنهان آمیزش کنید و با بدکاران در آشکار و بر آنها حمله نکنید که بر شما ستم کنند، زیرا فرمانی برای شما پیش آید که از دینداران نجات نیابد، جز آنکه را مردم ابلهش دانند و خود او هم آماده باشد و تحمل کند که با او گویند ابله و بیعقل است .

نرمی و ملاطفت

1. امام صادق (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی ملایم است و ملایمت رفیق را دوست دارد، از ملایمت او نسبت به بندگانش، بیرون ساختن کینه ها و مخالفت هوسها و دلهایشانست و نیز از ملایمت او نسبت به بندگان اینستکه: امری را که میخواهد مردم را از آن بر کنار کند، برای ملایمت با آنها ایشان را با آن امر وامیگذارد (که طبق عادت رفتار کنند و از ابتدا بر آنها سخت نمیگیرد) تا سنگینی امر ایمان یکباره بر آنها نیفتد که ناتوان گردند، و چون اراده برکناری آنها کند، آن امر را با مردیگری نسخ فرماید تا امر اول منسوخ گردد (چنانکه در صدر اسلام مردم را بقبله بیت المقدس وا گذاشت و چون باحکام اسلام انس و الفت پیدا کردند، آنها را متوجه کعبه فرمود و بیت المقدس منسوخ گردید).

شرح: مقصود از بیرون ساختن کینه ها اینستکه: به پیغمبران و اوصیانشان دستور داده، نسبت بکفار و منافقین نرمی و ملایمت نمایند و با احسان و دستگیری و خوشرفتاری دل‌هایشانرا باسلام گرم کنند تا کینه از دل‌هایشان خارج شود.

2. رسولخدا (ص) فرمود: نرمی رفیق میمنت دارد و خشونت نحوست.

3. رسولخدا (ص) فرمود: نرمی روی هر چه گذاشته شد، آنرا زینت داد و از هر چه برداشته شد، زشتی ساخت.

4. امام صادق (ع) فرمود: هر خانواده ای که بهره خود را از نرمی رفیق گرفتند، خدا روزی ایشان را وسعت داد و نرمی در تقدیر معیشت (اقتصاد و میانه روی در خرج) از وسعت مال بهتر است، و با میانه روی در ماندگی نباشد و با ولخرجی چیزی باقی نماند، همانا خدای عزوجل نرمی کند (رفیق است) و نرمی رفیق را دوست دارد.

5. هشام بن احمد گوید: مرا با مردی از آنقوم سخن در گرفته بود (با یکی از مخالفین نزاع میکردم) حضرت ابوالحسن (ع) بمن فرمود: با آنها نرمی کن، زیرا کفر ایشان در خشم آنهاست (چون خشمگین شوند سخن کفرآمیز گویند) و خیری نیست در کسیکه کفرش در خشمش باشد.

6. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: نرمی نیمی از زندگی است.

7. رسول خدا (ص) فرمود: خدا نرمی را دوست دارد و آن کمک میکند (چنانچه در حدیث 1841 ذکر شد) پس چون مرکوبهای لاغر را سوار شدید، آنها را بمنزلگاه مقرر خود فرود آورید (تا علوفه خورند استراحت کنند) و اگر زمین خشک و بی گیاه باشد، با شتاب بگذرید و اگر پر گیاه باشد، آنها را فرود آرید (پس نرمی و ملاحظت حتی نسبت بحیوانات هم خوب و پسندیده است).

8. رسول خدا (ص) فرمود: اگر نرمی مخلوقی میبود که دیده میشد، در میان مخلوقات خدا از او نیکوتر نبود.

9. رسولخدا (ص) فرمود: هیچ دو نفری با هم رفاقت و همدمی نکنند، جز آنکه نرمیش با رفیقش بیشتر است، نزد خدای عزوجل پاداشش بزرگتر و محبوبیتش بیشتر است.

10. امام صادق (ع) میفرمود: هر که در کار خود نرمی کند، هر چه از مردم خواهد بدان برسد.

باب نواضع

اشاره

1. امام صادق (ع) فرمود: نجاشی دنبال جعفر بن ابیطالب و اصحابش فرستاد. آنها وارد شدند. نجاشی در اتاقی روی خاک نشسته و جامه های کهنه پوشیده بود، جعفر گوید: چون او را بدانحال دیدیم از او بترسیدیم (که مبادا دیوانه شده باشد) چون وضع و پریدگی چهره ما را دید، گفت:

سپاس خدائی را که محمد را یاری کرد و چشمش را روشن نمود. شما را مژده ندهم؟ گفتیم: پادشاهها چرا، گفت: اکنون یکی از کارآگاههای من از سرزمین شما آمد و بمن گزارش داد که خدای عزوجل پیغمبرش محمد (ص) را یاری فرمود و دشمنش را هلاک کرد و فلانی و فلانی و فلانی اسیر شدند در یک وادی بنام بدر که درخت اراک بسیار دارد. پیغمبر (ص) با دشمنش برابر شدند، و گویا هم اکنون آنرا میبینم، همانجائی را که برای آقایم که مردی از بنی ضمیره بود چوپانی میکردم.

جعفر گفت: پادشاهها! چرا روی خاک نشسته و جامه های کهنه پوشیده ای؟

گفت: ای جعفر! ما در آنچه خدا بر عیسی (ع) نازل کرده این دستور را می بینیم که: حق خدا بر بندگانش اینست که: چون نعمتی بآنها روی آورد، برای خدا تواضع کنند. و چون خدای عزوجل بوسیله محمد (ص) نعمتی بمن داد، من این تواضع را برای خدا کردم. چون این گزارش پیغمبر (ص) رسید، باصحابش فرمود:

همانا صدقه بصاحبش افزونی بخشد، پس صدقه دهید خدا شما را رحمت کند و همانا تواضع موجب زیادی رفعت صاحبش شود، پس تواضع کنید تا خدا شما را رفعت دهد، و همانا گذشت عزت صاحبش را زیاد کند، پس درگذرید تا خدا عزیزتان کند.

2. امام صادق (ع) می فرمود: همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان گماشته شده اند، که هر کس برای خدا تواضع کند، او را بالا برند و هر که تکبر کند پستش کنند.

3. امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک شب پنجشنبه برای افطار در مسجد قبا بود، و فرمود: آیا آشامیدنی هست؟ اوس بن خولی انصاری قدحی از شیر مسکه برگرفته با عسل آمیخته خدمتش آورد، چون بدهان گذاشت و چشید، کنارش زد و فرمود: دو نوشابه ایست که با یکی از آنها از دیگری بی نیازی حاصل می شود، من اینرا نمی آشامم و تحریم نمی کنم، ولی برای خدا تواضع می کنم زیرا هر که برای خدا تواضع کند، خدایش بلند گرداند و هر که تکبر کند، خدایش پست کند، و هر که در زندگی اقتصاد ورزد، خدا روزیش بخشد، و هر که ولخرجی کند، خدا محرومش سازد، و هر که بسیار بیاد مرگ باشد خدا او را دوست دارد. (و البته این روش معصومین در زمان حاکمیت است تا به خداوند تواضع نموده و نیز امت اسلام را در یاد داشته باشد)

4. داود حمار نیز همینگونه از امام صادق (ع) نقل کرده و چنین فرموده: هر که از خدا بسیار یاد کند، خدا او را در بهشتش زیر سایه خود گیرد.

5. امام صادق (ع) فرمود: از تواضع است که در نشستن پائین مجلس راضی باشی و بهر که بر خوری سلام کنی و مجادله را ترک کنی ، اگر چه حق با تو باشد، و دوست نداشته باشی که ترا بتقوی بستایند.

6. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل بموسی (ع) وحی فرمود که : ای موسی ! آیا می دانی چرا از میان همه مخلوقم ترا برای سخن گفتن با خود برگزیدم ؟ عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خدای تبارک و تعالی باو وحی کرد که : ای موسی من بندگانم را زیر و رو کردم (بررسی کامل نمودم) در میان آنها کسی را از تو فروتن تر ندیدم . ای موسی ! تو چون نماز می گذاری چهره خویش روی خاک یا گفت روی زمین مینهی .

7. امام صادق (ع) فرمود: علی بن الحسین صلوات الله علیهما گذرش بر جذامیان افتاد، حضرت سوار الاغش بود و آنها صبحانه می خوردند. امام را به صبحانه دعوت کردند، فرمود: اگر روزه نمی داشتم می پذیرفتم ، و چون بمنزلش رفت ، دستور فرمود غذایی لذیذ و خوب بسازند، سپس برای صبحانه از آنها دعوت کرد و خود هم با آنها صبحانه خورد.

8. امام صادق (ع) فرمود: از تواضع است که مرد در جائی نشیند که پائین تر از مقام و شرف او باشد.

9. امام صادق (ع) مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و با خود می برد چون آن مرد امام را دید خجالت کشید، امام فرمود: این را خودت خریده و برای خانواده ات می بری ؟ بخدا سوگند اگر اهل مدینه نبودند (که سرزنش و خرده گیری کنند) من هم دوست داشتم ، برای خانواده ام چیز بخرم و خودم ببرم.

10. امام صادق (ع) فرمود: در آنچه خدای عزوجل بدادود وحی فرمود، این بود: ای داود چنانکه نزدیکترین مردم بخدا متواضعانند، دورترین مردم از خدا هم متکبرانند.

دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا

1. امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا عطا کند، از کسانی که ایمانش کامل است .

2. و فرمود: از محکمترین دست آویزهای ایمان اینستکه : برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری و برای خدا عطا کنی و برای خدا دریغ داری .

3. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی مؤمن با مؤمن برای خدا از بزرگترین شعبه های ایمانست ، همانا هر که برای خدا دوستی کند و برای خدا دشمنی کند و برای خدا عطا و برای خدا دریغ کند از برگزیدگان خداست.

4. امام صادق (ع) فرمود: کسانی که برای خدا با یکدیگر دوستی می کنند، روز قیامت بر منبرهای نور می باشند، نور چهره و نور تن و نور منبرهایشان همه چیز را روشن کند، بدرجه ای که بآن معرفی شوند، و گفته شود: اینان دوستی کنان برای خدایند.

5. فضیل بن یسار گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا حب و بغض از ایمان است؟ فرمود: مگر ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: ((خدا ایمان را محبوب شما کرد و آنرا در دل شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد. آنانند هدایت یافتگان، 7 سوره 49)).

6. رسول خدا صلی الله علیه و آله باصحابش فرمود: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکمتر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، و بعضی از آنها گفتند: نماز و برخی گفتند: زکاه و بعضی گفتند: روزه و برخی گفتند: حج و عمره و بعضی گفتند: جهاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر یک از اینها را که گفته فضیلتی است، ولی جوابش پرسش من نیست. محکمترین دستاویزهای ایمان دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و پیروی اولیاء خدا و بیزاری از دشمنان خداست.

7. امام صادق (ع) فرمود: سه چیز از علامات مؤمن است: شناختن خدا و شناختن دوستان و دشمنان خدا

8. امام باقر (ع) فرمود: هر گاه خواهی بدانی در تو خیری هست، بدلت نگاه کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست و اهل معصیت خدا را دشمن دارد، در تو خیر است و خدا هم ترا دوست دارد، و اگر اهل طاعت خدا را دشمن و اهل معصیت خدا را دوست دارد و در تو خیر نیست و خدا دشمنت دارد، و هر کسی همراه دوست خود است.

9. و فرمود: هر که برای دین دوست ندارد و برای دشمن ندارد، دین ندارد (پیدا است که شخص متدین حداقل باید پیغمبر و ائمه (ص) را برای خدا دوست بدارد و گرنه دین نخواهد داشت).

نکوهی دنیا و زهد در دنیا

1. امام صادق (ع) فرمود: کسی که بدنیا زاهد و بی رغبت باشد، خدا حکمت را در قلبش بر جا دارد و زبانشرا بآن گویا سازد، و او را به عیبهای دنیا و درد و دوایش بینا گرداند، و او را از دنیا سالم بیرون کند و ببهشت دارالسلام درآورد. (و مفهوم این روایات یعنی دل بستگی به دنیا نداشتن یعنی به واسطه دوستی آن در غضب خدا وارد نشدن است نه این که کسی تصور نماید که زاهد بایستی در غار زندگی کرده و با پوستین عورت خود را بپوشاند و... و گرسنه و برهنه زندگی نماید)

2. مردی از علی بن الحسین علیهما السلام درباره زهد پرسید، فرمود زهد ده چیز است، (و در جاتی دارد) بالاترین درجه زهد پست ترین درجه ورع و بالاترین درجه ورع پست ترین درجه یقین و بالاترین درجه یقین پست ترین درجه رضاست، همانا تمام زهد در یک آیه از کتاب خدای عزوجل است: ((تا بر آنچه از دست شما رفته افسوس نخورید و بآنچه بشما رسیده شادی نکنید، 23 سوره 57)).

3. امام صادق (ع) می فرمود: هر دلی که شکی یا شرکی داشته باشد، ساقط و بی ارزش است و آنها (پیغمبر و اولیاء خدا) زهد نسبت بدنیا را خواستند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد (زیرا محبت دنیا و آخرت در یک دل جمع نشود).

4. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علامت مشتاق به ثواب آخرت بی رغبتی نسبت بشکوفه (خرم و بی ثبات) دنیای نقد است، همانا بی رغبتی زاهد نسبت بدنیا، از آنچه خدای عزوجل برایش از دنیا قسمت کرده کاهش ندهد، اگر چه زهد کند، و حرص شخص حریص بر شکوفه دنیای نقد، برایش افزونی نیآورد، اگر چه حرص می زند، پس مغبون کسی است که از بهره آخرت خود محروم ماند.

5. امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به بزغاله گوش بریده ای که مرده، و در زیاله دان افتاده بود گذر کرد، باصحاب فرمود: این چند می ارزند؟ گفتند: اگر زنده می بود شاید یک درهم ارزش نداشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند بآنکه جانم در دست اوست که دنیا نزد خدا از این بزغاله اهلش پست تر است.

6. امام صادق (ع) فرمود: چون خدا خیر بنده ئی را خواهد، او را نسبت بدنیا بی رغبت و نسبت بدین دانشمند کند، و بعیوب دنیا بینایش سازد، و بهر که این خصلتها داده شود، خیر دنیا و آخرت داده شده، و فرمود: هیچ کس حق را در راهی بهتر از زهد دنیا نجسته است و آن ضد مطلوب دشمنان حق است.

راوی گوید: عرض کردم: قربانت، آنها از چه راه میجویند؟ فرمود: از رغبت بدنیا. و فرمود آیا شخص پر صبر کریمی نیست؟ همانا دنیا چند روز اندکست، همانا حرامست بر شما که مزه ایمان چشید جز آنکه نسبت بدنیا بی رغبت شوید.

و شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: چون مؤمن از دنیا کنار کشد، رفعت پیدا کند و شیرینی محبت خدا را دریابد، و نزد اهل دنیا دیوانه نماید، در صورتیکه شیرینی محبت خدا بآنها آمیخته شده که بچیز دیگر مشغول نشوند.

و شنیدم می فرمود: زمانیکه دل صفا پیدا کند، زمین برایش تنگ شود. تا آنجا که پرواز کند.

7. از علی بن الحسین پرسیدند، کدام عمل نزد خدای عزوجل بهتر است؟ فرمود: هیچ عملی بعد از معرفت خدای عزوجل و رسولش بهتر از بغض دنیا نیست، و برای آن شعبه های بسیار است و برای گناهان (نافرمانیهای خدا) شعبه های بسیار است:

نخستین نافرمانی که خدا را نمودند تکبر بود و آن نافرمانی شیطان بود، زمانیکه سرپیچی و گردنفرزای کرد از کافران گشت.

و دیگر حرص است که نافرمانی آدم و حوا بود، زمانیکه خدای عزوجل بآنها فرمود: ((از هر چه خواهید بخورید ولی باین درخت نزدیک می شود که از ستمکاران باشید، 25 سوره 2)) پس آدم و حوا چیزی را گرفتند که بدان احتیاج نداشتند، و این خصلت تا روز قیامت در ذریه آنها رخنه کرد، از اینرو بیشتر آنچه را آدمیزاد می طلبید بدان احتیاج ندارد.

و دیگر حسد است که نافرمانی پسر آدم (قابیل) بود، زمانیکه به برادرش (هابیل) حسد برد و او را کشت، و از این نافرمانیها دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و دوستی استراحت و دوستی سخن گفتن و دوستی سروری و ثروت منشعب گشت، و اینها هفت خصلت است که همگی در دوستی دنیا گرد آمده اند، از اینرو پیغمبران و دانشمندان بعد از شناختن این مطلب گفتند: دوستی دنیا سر هر خطا و گناهست و دنیا دو گونه است: دنیای رساننده و دنیای ملعون (یعنی دنیایکه انسانرا بطاعت و قرب خدا می رساند بقدر کفاف است که آن ممدوح و پسندیده است و دنیایکه بیش از مقدار کفاف و زیادتر از احتیاج است که آن مایه لعنت و دوری از رحمت خداست).

8. ابو عبیده خزاء گوید: بامام باقر (ع) عرض کردم: حدیثی بمن بفرما که از آن سود برم فرمود: ای ابا عبیده، بسیار یاد مرگ کن، زیرا شخصی از مرگ بسیار یاد نکند، جز آنکه بدنیا بی رغبت شود.

9. امام باقر (ع) فرمود: فرشته ئی هر روز فریاد می کشد: آدمی زاد برای مردن بزای و برای نابودی گردآور و برای خراب شدن بساز.

10. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود دنیا پشت کرد، کوچ می کند و آخرت روی آورده می آید و برای هر یک از ایندو فرزندان است، شما از این فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید و از زاهدین در دنیا و راغبین در آخرت باشید.

همانا زاهدین در دنیا زمین را بستر خود گرفتند و خاک را فرش و آب را بوی خوش خود و خویشان را از دنیا قیچی کردند.

همانا خدا را بندگانی است که گویا اهل بهشت از جاویدان در بهشت دیده و اهل دوزخ را در دوزخ گرفتار عذاب دیده اند، مردم از شر آنها در امانند، دلشان غمگین است، عفت نفس دارند، حاجاتشان سبک است، چند روزی صبر کردند و باستراحت طولانی قیامت رسیدند.

اما شب گامهایشان برای عبادت برای عبادت صف کشیده، اشکهایشان بر چهره جاریست و پروردگار خویش پناه بردند و برای آزادی خود (از آتش دوزخ) کوشش کنند.

و اما روز خویشتن دارانی باشند، دانشمند، نیکوکار و پرهیزگار، در لاغری مانند چوبه تیری که ترس از عبادت آنها را تراشیده، هر که بآنها نگرد، گوید بیمارند در صورتی که بیماری ندارند یا گویند دیوانه اند، در صورتیکه بامر بزرگی که یاد آتش دوزخ و وضع آنست گرفتارند.

11. جابر گوید: خدمت امام باقر (ع) رسیدم، حضرت فرمود: ای جابر بخدا که من غمگین و دلگرفته ام، عرض کردم: قربانت، گرفتاری و غم دل شما چیست؟ فرمود: ای جابر! همانا خالص و صافی دین خدا بدل هر که درآید، دلش از غیر او بگردد،

ای جابر! همانا مؤمنین بماندن در دنیا اطمینان نکردند، و از رسیدن بآخرت ایمن نگشتند.

ای جابر! آخرت خانه ثباتست و دنیا خانه نابودی و زوال، ولی اهل دنیا غافلند و گویا مؤمنانند که فقیه و اهل تفکر و عبرتند: آنچه با گوشه‌های خود شنوند، ایشان را از یاد خدای جل اسمه کر نکند و هر زینتی که چشمشان بیند از یاد خدا کورشان ندارد، پس بثواب آخرت رسیدند، چنانکه باین دانش رسیدند.

و بدان ای جابر که اهل تقوی کم هزینه ترین اهل دنیایند و ترا از همه بیشتر یاری کنند، تا تذکر دهی یاریت کنند و اگر فراموش کنی یادت آورند. امر خدا را گویند و بر امر خدا ایستادگی دارند، برای دوستی پروردگارشان دل از همه چیز کنده و بخاطر اطاعت مالک خویش از دنیا در هراسند و از صمیم دل بسوی خدای عزوجل و محبت او متوجه گشته و دانستند که هدف اصلی همین است، بخاطر عظمت شاعنی که دارد پس دنیا را چون بار اندازی دان که در آن بار انداخته اند و سپس کوچ خواهی کرد. یا

مانند ترقی و کمالی که در خواب بآن رسیده و چون بیدار شده ئی چیزی از آن نداری. من این را بعنوان مثل برایت گفتم، زیرا دنیا در نظر خردمندان و خداشناسان مانند سایه بعد از ظهر است.

ای جابر! آنچه را که خدای جل و عز از دین و حکمتش بتو سپرده حفظ کن و از آنچه برایت نزد خداست مپرس، جز آنچه برای او نزد تو است (یعنی ثواب و پاداش او باندازه دین نگهداری خودت باشد) و اگر دنیا در نظرت غیر از آنچه گفتم باشد، باید بخانه عذر خواهی روی (و از عقیده سوء خود استغفار کنی).

بجان خودم که بسا شخصی که بچیزی حریص است و چون بدستش آید، بسبب آن بدبخت شود، و بسا شخصی که چیزی را ناخوش دارد و چون بآن رسد مایه سعادتش گردد، اینستکه خدای عزوجل فرماید ((تا خدا مؤمنان را پاک کند و کافران را نابود کند، 141 سوره 3)).

12. امام صادق (ع) فرمود: ابوذر رضی الله عنه در سخنرانی خود می گفت: ای دانش جو! گویا هیچ چیز دنیا چیزی نبوده، جز آنچه خوبش بمردم سود بخشند و شرش زیان، مگر آنکه را خدا ترحم کند (و او را بیامرزد) ای دانشجو! مبادا اهل بیت و مال دنیا ترا از خودت باز دارند، که تو روزیکه از آنها جدا شوی مانند میهمانی باشی که شب را با آنها خوابیده و صبح نزد دیگران رفته ئی و دنیا و آخرت مانند منزلی است که از یکی بدیگری منتقل شوی و میان مردن و از گور برخاستن جز مانند خوابیدن و بیدار شدن نیست، انی دانشجو! برای ایستادن در برابر خدای عزوجل طاعتی پیش فرست، زیرا بعملت پاداش بینی و چنانکه کنی، جزایابی، ای دانشجو!

13. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چکار؟ حکایت من و دنیا حکایت سواربست که در روز گرمی درختی برایش پیا شده و او در زیر آندرخت خواب قیلوله (کوتاهی) نموده، سپس کوچ کرده و درخت را وا گذاشته است.

14. امام باقر (ع) فرمود: حکایت شخص حریص بدنیا، حکایت کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر خود تند، راه بیرون آمدنش دورتر شود تا آنکه از غصه بمیرد.

و امام صادق (ع) فرمود: در آنچه لقمان پسرش را موعظه کرد این بود که: پسر جان! مردم پیش از تو برای فرزندان خود اموالی گرد آوردند، ولی نه آن اموال گرد آمده باقی ماند و نه اولادی که برای آنها گرد آوردند. و همانا تو بنده مزدوری باشی که بکار دستورات داده اند و اجرتی برایش وعده داده اند پس کارت را تمام کن و اجرتت را تمام بگیر. و در این دنیا مانند گوسفندی مباش که در میان زراعت سبزی افتاده و بخورد تا فربه شود و مرگش هنگام فربهیش باشد، بلکه دنیا را مانند پل روی نهری دان که بر آن می

گذری و آنرا وامیگذاری و تا پایان روزگار بسویش بر نمی گردی، خرابش کن و آبادش مساز که ماءمور بساختنش نیستی.

و بدانکه چون فردای قیامت در برابر خدای عزوجل بایستی، از چهار چیز پرسش شوی: 1 جوانیت را در چه راه پیر کردی؟ 2 عمرت را در چه راهی بسر بردی؟ 3 مالت را از چه راه بدست آوردی؟ 4 و در چه راه خرج کردی؟ پس آماده این مقام باش و پاسخش را تهیه کن، و بر آنچه از دنیا از دست رفت افسوس مخور، زیرا اندک دنیا را دوام و بقایی نیست و بسیارش از بلا ایمن نباشد، پس آماده و بر حذر باش و در کار خود کوشش کن و پرده (غفلت) از چهره (دل) بردار، و متوجه احسان

پروردگارت (بسبب اعمال صالح) باش، و در دلت توبه را تازه دار، و در زمان فراغت بشتاب، پیش از آنکه آهنگ تو شود و مرگت فرارسد و میان تو و خواسته هایت پرده افتد.

15. امام صادق (ع) فرمود: از مناجاتهای خدای عزوجل با موسی علیه السلام این بود که ای موسی بدنیا تکیه مکن، مانند تکیه کردن کسی که آنرا پدر و مادر خود دانسته، ای موسی: اگر ترا بخودت واگذارم که بآن بنگری، محبت و رونق دنیا بر تو چیره شود، ای موسی در کار خیر با اهلش مسابقه گذار و بر آنها پیشی گیر، زیرا کار خیر مانند اسمش (نیکو و پسندیده) است، و آنچه از دنیا را که بدان احتیاج نداری رها کن. و بفریب خوردگان دنیا و بخود واگذشتگان منگر، و بدانکه آغاز هر فتنه ئی محبت دنیاست، و بمال زیاد هیچکس غبطه مبر، زیرا مال بسیار مایه گناه بسیار است، نظر بحقوق واجبه، و بحال کسیکه مردم از او خشنودند غبطه مبر، تا بدانی خدا هم از او خوشنود است و نیز بحال مخلوقی که مردم از او اطاعت کنند غبطه مبر، زیرا اطاعت و پیروی ناحق مردم از او باعث هلاکت او و پیروانش باشد.

16. امام صادق (ع) فرمود در کتاب علی صلوات الله علیه است که: حکایت دنیا حکایت مار است، که چه اندازه ای سودنش نرم است و زهر کشنده در درون دارد، مرد عاقل از آن پرهیزد، و کودک نادان بسویش گراید.

17. امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) بیکی از اصحابش بعنوان موعظه نوشت:

ترا و خودم را به تقوای کسی سفارش میکنم که نافرمانیش روا نیست و امید و بی نیازی جز باو و از او نباشد زیرا هر که از خدا پروا کرد، عزیز و قوی شد و سیر و سیر آب گشت و عقلش از اهل دنیا بالا-گرفت، تنها پیکرش همراه اهل دنیاست، ولی دل و خردش نگران آخرتست، آنچه را از محبت دنیا چشمش دیده پر تو دلش خاموش نموده، حرامش را پلید دانسته و از شبهاتش دوری گزیده بخدا که بحلال خالص دنیا هم توجه ننموده جز بمقداری که ناچار از آنست مانند پاره نانیکه به پیکرش نیرو دهد و جامه ای

که عورتش را بپوشاند، آن هم از درشت ترین خوراک و ناهموارترین لباسی که بدستش آید، و نسبت بآنچه ناچار هم میباشد اطمینان و امیدی ندارد، و اطمینان و امیدش بآفریننده همه چیز است.

تلاش و کوشش کند و تنش را بزحمت اندازد تا استخوانهایش نمودار شود و دیدگانش بگودی رود، و خدا در عوض نیروی بدنی و توانائی عقلیش دهد، و آنچه در آخرت برایش اندوخته بیشتر است، دنیا را رها کن ه محبت دنیا کور و کر و لال و زبون کند، پس در آنچه از عمرت باقیمانده جبران گذشته نما و فردا و پس فردا مگو، زیرا پیشینیانت که هلاک شدند، بخاطر پایداری بر آرزوها و امروز و

فردا کردن بود تا آن که ناگهان فرمان خدا بسویشان آمد (مرگشان رسید) و آنها غافل بودند، سپس بر روی تابوت بسوی گورهای تنگ و تاریک خود رهسپار گشته و فرزندان و اهلبیتش او را رها کردند، پس با دلی متوجه و ازهممه بریده و ترک دنیا نموده، با تصمیمی که شکست و بریدگی ندارد بسوی خدا رو. خدا من و ترا بر اطاعتش یاری کند و بموجبات رضایتش موفق دارد.

18. امام صادق (ع) فرمود: دنیا مانند آب دریاست که هر چه شخص تشنه از آن بیشتر آشامد، تشگیش بیشتر شود تا او را بکشد.

19. و شاء گوید: شنیدم امام رضا (ع) میفرمود: عیسی بن مریم (ص) بحواریین گفت: این بنی اسرائیل! بر آنچه از دنیا از دست شما رفت افسوس مخورید، چنانکه اهل دنیا چون بدنای خود رسند، بر دین از دست داده خود افسوس نخورند.

باب

اشاره

1. امام باقر (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل میفرماید: بعزت و جلال و عظمت و علو و بلندی مقامم سوگند که، هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خود اختیار نکند، جز آنکه زندگیش را روبراه کنم (از تباهی نگهش درام) و آسمانها و زمین را ضامن روزیش سازم و خودم پشت سر تجارت هر تاجری برای او باشم (یعنی دل تجار را متوجه او کنم تا با او داد و ستد کنند و سود برد یا آنکه خودم بجای تجارت هر تاجری باو سود رسانم).

2. امام باقر (ع) فرمود: خدای عزوجل فرماید: بعزت و جلال و شرف و بلندی مقامم سوگند که: هیچ بنده مؤمنی خواست مرا برخواست خود، در یکی از امور دنیا بر نگریند، جز آنکه بی نیازش را در وجود خودش قرار دهم و همتش را متوجه آخرت سازم و آسمانها و زمین را عهده دار روزیش گردانم، و خودم برایش پس تجارت هر تاجری باشم.

فناات

1. عمر و بن هلال گوید: امام باقر (ع) فرمود: مبادا ببالا دست خود چشم بدوزی که در این باره آنچه خدای عزوجل به پیغمرش (ص) فرمود پس است: ((از مالها و فرزندانشان خوشت نیاید و در شگفت نشوی، 56 سوره 9 و فرمود: ((دیدگان خویش را بآنچیزها که رونق زندگی دنیاست و بگروهی از ایشان بهره داده ایم نگران مساز، 131 سوره 20))) و اگر درباره اینموضوع شک و ترددی یافتی، زندگی رسولخدا (ص) را بیاد آور که خوراکش جو و حلواش خرما و آتش گیره اش شاخ درخت خرما بود اگر پیدا میکرد.

2. رسول خدا (ص) فرمود: هر که از ما سؤال کند باو عطا کنیم و هر که بی نیازی جوید و سؤال نکند خدا او را بی نیاز سازد.

3. امام صادق (ع) فرمود، هر که بمعاش اندک خدا راضی گردد، خدا هم بعمل اندک او راضی شود.

4. و فرمود: در تورات نوشته است: آدمیزاد! هرگونه خواهی بوده باش که چنانکه باشی جزا بینی، هر که بروزی اندک خدا راضی شود، خدا عمل اندک او را بپذیرد، هر که بحلال اندک خشنود باشد هزینه اش سبک شود و کسبش پاکیزه گردد و از مرز بدکاری بیرون رود.

5. امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ص) میفرمود آدمیزاد! اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند، (چنانکه پیغمبر (ص) زندگی میکرد)، و اگر بقدر کفایت نخواهی (و راضی نباشی) هر چه در دنیاست کفایت نباشد. (یعنی زندگی به گونه ای نباشد که برای رسیدن به آن به حرام به خدا روی آوری بلکه در راه رفاه و معاش خود و خانواده در چنین شرایطی بایستی به قناعت روی آوری والسلام)

6. امام صادق (ع) فرمود: مردی از اصحاب پیغمبر (ص) حال زندگیش سخت شد همسرش گفت: کاش خدمت پیغمبر (ص) میرفتی و از او چیزی میخواستی، مرد خدمت پیغمبر (ص) و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما سؤال کند باو عطا کنیم و هر که بی نیازی جوید خدایش بی نیاز کند، مرد با خود گفت: مقصودش جز من نیست، پس بسوی همسرش آمد و باو خبر داد.

زن گفت رسول خدا (ص) هم بشر است (و از حال تو خبر ندارد) او را آگاه ساز، مرد خدمتش آمد و چون حضرت او را دید فرمود: هر که از ما سؤال کند باو عطا کنیم و هر که بی نیازی جوید خدایش بی نیاز کند، و تا سه بار آنمرد چنین کرد.

سپس برفت و کلنگی عاریه کرد و بجانب کوهستان شده بالای کوه رفت و قدری همزم برید و بیاورد و به نیم چارک آرد فروخت و آنرا بخانه برد و بخورد، فردا هم رفت و همزم بیشتری آورد و فروخت و همواره کار میکرد و اندوخته مینمود تا خودش کلنگی خرید، باز هم اندوخته کرد تا دوشتر و غلامی خرید و ثروتمندی و بی نیاز گشت.

آنگاه خدمت پیغمبر (ص) آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمد و چه از پیغمبر (ص) شنید: پیغمبر (ص) فرمود، من که بتو گفتم: هر که از ما سؤال کند باو عطا کنیم و هر که بی نیازی جوید خدایش بی نیاز کند.

7. رسولخدا (ص) فرمود: هر که خواهد بی نیازترین مردم باشد، باید بآنچه در دست خداست اعتمادش بیشتر از آنچه در دست دیگرانست بوده باشد.

8. امام باقر یا امام صادق (ع) هر که بآنچه خدا روزیش کند قانع باشد، بی نیازترین مردم است.

باب کفاف

اشاره

1. رسولخدا (ص) بستر چرانی گذر کرد و کسی را فرستاد تا از او شیر بخودهد شتربان گفت: آنچه در پستان شترانست صبحانه قبیله است و آنچه در ظرفهاست شام ایشانست، رسولخدا (ص) فرمود: خدایا مال و فرزندانش را زیاد کن.

سپس به گوسفند چرانی گذر کرد و کس فرستاد تا از او شیر بگیرد، چوپان گوسفندها را دوشید و هر چه در ظرف داشت، در ظرف پیغمبر (ص) ریخت و گوسفندی هم برای حضرت فرستاد و عرض کرد همین اندازه نزد ما بود، اگر بیشتر هم بخواهید بشما میدهیم.

رسولخدا (ص) فرمود: خدایا او را بقدر کفاف روزی ده، یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! برای کسیکه ردت کرد، دعائی فرمودی که همه آنرا دوست داریم و برای کسیکه حاجتت را روا کرد دعائی فرمودی که همه ما ناخوش شدیم.

رسولخدا (ص) فرمود: آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از زیادیکه دل را مشغول دارد بار خدایا بمحمد و آل محمد بقدر کفاف روزی کن. (یعنی به حد کفاف باشد و به خدا نزدیک کند بهتر است از مال و اموال زیادی که انسان را از خدا دور کنم و لذا در این راستا اگر کسی یک واحد تجاری بسازد و یا کارخانه ای و یا ... و گروهی را در آن مشغول به کار نماید پس او به خدا نزدیک تر است از کسی که به حد کفایت و گذران خود قناعت کرده پس مقصود خداوند است و دنیا مزرعه آخرت است پس اگر در راهی قدم گذاشتی که معاش و زندگی و حیات دیگران کمک نموده باشی پس تو در مسیر رضایت حضرت الله قدم برداشته و این طلب

دنیا تلقی نمی شود بلکه دقیقاً عین طلب آخرت است زیرا به زندگی و حیات مسلمان ها خدمت نموده اید پس مقصود از کفاف و عدم تمایل به دنیا عدم وابستگی به دنیاست).

1. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل میفرماید: اگر برنده مؤمنم تنگ گیرم، غمگین شود در صورتیکه این تنگی او را بمن نزدیکتر سازد و اگر بر بنده مؤمنم وسعت دهم شادمان گردد، در صورتیکه آن وسعت او را از من دورتر کند.

2. رسولخدا (ص) فرمود: خدای عزوجل فرماید: رشک آورترین دوستانم نزد من بنده مؤمنی است که بهره ای از شایستگی دارد، عبادت پروردگارش را نیکو انجام داده، و خدا را در نهان عبادت کرده، و در میان مردم گمنام است و با انگشت باو اشاره نمیشود، (مشهور و معروف نیست)

روزیش بقدر کفاف است و بر آن صبر میکند، مرگش زود رسیده، میراثش کم و گریه کنندگانش کم اند. (یعنی به هر قیمت میراث خود را وسعت نداده و به هر قیمت دوست داران خود را افزون نکرده است).

تعییل در کار خیر

1. امام صادق (ع) می فرمود: هرگاه یکی از شما آهنگ کار خیری کند، نباید تاءخیرش اندازد، زیرا بنده گاهی نماز میخواند یا روزه میگیرد و باو گفته میشود، پس از این هر چه خواهی بکن، که خدا ترا آمرزید (یعنی گناهان گذشته و آینده ات را آمرزید).

2. امام صادق (ع) فرمود: روز خود را بکار خیر آغاز کنی، و در اول و آخر روز بفرشتگان گماشته خود نیکی املا کنی (تا در اول و آخر روزنامه عمل شما نیکی نوشته شود) و در آن میان برای شما آمرزش باشد انشاء الله .

3. امام صادق (ع) فرمود: پدرم میفرمود: چون اراده کار خیری کردی بشتاب، زیرا نمیدانی چه پیش میآید.

4. رسولخدا (ص) فرمود: همانا خدا کارهای خیر، زود انجام شده را دوست دارد.

5. امام صادق (ع) فرمود: چون اراده کار خیری کردی تاءخیرش مینداز، زیرا بنده بقصد ثواب خدا در روز گرمی روزه میگیرد، و همان سبب میشود که خدا او را از آتش دوزخ میرهاند، و چیزی را که مایه تقرب بخدای عزوجل است کوچک مشمار، اگر چه پاره ای خرمائی باشد (که آنرا در راه خدا دهی).

6. و فرمود: هر که آهنگ خیری کند، باید عجله کند و تاءخیرش نیندازد، زیرا بنده گاهی عملی انجام میدهد که خدای تبارک و تعالی میفرماید: ترا آمرزیدم و دیگر چیزی علیه تو نمینویسم، و هر که آهنگ گناهی کند، آنرا انجام ندهد، زیرا گاهی بنده گناهی میکند و خدای سبحان او را میبیند و میفرماید: نه، بعزت و جلالم سوگند که ترا پس از این هرگز نیامرزم. (یعنی بنده در دنیا عملی را صورت میدهد که در دنیا حکم ورود او به بهشت و دوزخ صادر می گردد مانند بعضی از پیروان خاص حضرت محمد و اوصیاء آن حضرت علیه السلام و عجل فرجهم و یا گروهی خاص مانند خلفای غاصب و سو استفاده از آن ها)

7. امام صادق (ع) فرمود: چون اراده کار خیری نمودی، تاخیرش مینداز زیرا خدای عزوجل گاهی بر بنده مشرف میشود که او مشغول طاعتی است، پس میفرماید: بعث و جلالم سوگند که ترا پس از این هرگز عذاب نکنم و چون اراده گناهی کردی انجام مده، زیرا گاهی خدا بر بنده مشرف میشود که او معصیتی انجام میدهد، پس میفرماید: بعزت و جلالم که ترا بعد از این دیگر نخواهم آمرزید.

8. هرگاه یکی از شما آهنگ کار خیر یا رساندن نفعی بدیگری کرد، دو شیطان در جانب راست و چپش باشند، پس باید بشتابد که او را از آن باز ندارند.

9. امام باقر (ع) فرمود: کسیکه قصد کار خیری کند، باید بشتابد، زیرا هر چه در آن تاخیر رود، شیطان را نسبت بآن مهلتی پیدا شود.

10. امام باقر (ع) میفرمود: همانا خدا کار خیر را بر اهل دنیا سنگین ساخته، مانند سنگینی آن در ترازوهایشان روز قیامت، و همانا خدای عزوجل بدی را بر اهل دنیا سبک ساخته مانند سبکی آن در ترازوهایشان روز قیامت.

انصاف و عدالت

1. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: رسول خدا (ص) در آخر سخنرانی خود میفرمود: خوشا حال کسی که خلقش طیب و طبعش طاهر و باطنش شایسته و آشکارش نیکو باشد، و زیادی مالش را بدهد و زیادی گفتارش را نه دارد و از خود انصاف دهد.

2. امام صادق (ع) فرمود: کیست که بر ایم چهار چیز را در برابر چهار خانه در بهشت عهده دار شود: انفاق کن و از فقر مترس، و سلام را در جهان منتشر کن و بحث و جدل را رها کن! اگر چه حق با تو باشد، و خودت بمردم انصاف مده (تا محتاج داور دیگری نباش).

3. امام صادق (ع) میفرمود: سرور اعمال سه چیز است: انصاف دادن بمردم از خود، تا آنجا که هر چه خشنودت کند مثلثی را برای مردم بخواهی، و مواسات نمودن با برادران در مال و یاد و خدا در هر حال و آن گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر فقط نیست، بلکه هرگاه امر خدا عزوجل بتو رو آورد عمل کنی و چون نهی و باز داریش بتو رسد، ترک کنی.

4. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی فرمود: بهوش باشید هر که از خود بمردم انصاف دهد خدا جز عزتش نیفزاید.

5. امام صادق (ع) فرمود: سه کس روز قیامت از همه مخلوق بخدای عزوجل نزدیکترند تا از حساب مردم فارغ شود: مردیکه قدرتش او را وادار نکند که در خشم بر زیر دستش

ستم کند، و مردیکه میان دو کس میانجی شود، و باندازه جوی از یکی علیه دیگری طرفداری نکند، و مردیکه حق را گوید چه بسود یا زیانش باشد.

6. امام صادق (ع) در حدیثی فرمود: سخت ترین واجبات خدا را بر خلقش بشما خبر ندهم؟ سپس سه چیز را بیان فرمود که نخستینش، انصاف دادن مردم از خود بود.

7. رسول خدا (ص) فرمود: سرور اعمال، انصاف دادن مردم از خود و مواسات با برادر دینی و یاد خدای عزوجل در هر حال است.

8. حسن بزاز گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: نمیخواهی سه چیزی را که از سخت ترین واجبات خداست بر خلقش بتو خبر دهم؟ گفتم: چرا، فرمود: انصاف دادن مردم از خود و مساوات با برادرت و یاد کردن خدا در هر جا. بدان که من نمیگویم یاد خدا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است اگر چه این هم از آنست، بلکه یاد خدا در موقع بر خوردن با حلال و حرام او است.

9. عربی خدمت پیغمبر (ص) آمد و حضرت بسوی جنگی میرفت، عرب رکاب شترش را گرفت و گفت: یا رسول الله! بمن عملی آموز که موجب رفتن بهشتم شود، فرمود هرگونه دوست داری مردم با تو رفتار کنند، تو با آنها رفتار کن، و هر چه را ناخوش داری مردم را با تو کنند، با آنها مکن حالا جلو شتر را رها کن.

10. امام صادق (ع) فرمود: عدالت شیرین تر از آبی ست که بلب تشنه رسد، عدالت چه گشایشی دارد زمانیکه در امری عدالت شود، اگر چه کم باشد.

11. امام صادق (ع) فرمود: هر که از خود بمردم انصاف دهد (اگر چه بر زیانش باشد) برای داوری میان دیگران برگزیده شود.

12. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل بآدم (ع) وحی فرمود: من تمام سخن را در چهار کلمه برایت جمع میکنم: عرض کرد پروردگارا آنها چیست؟ فرمود: یکی از آن منست و یکی از آن تو و یکی میان من و تو و یکی تو و مردم. عرض کرد: آنها را بیان فرما تا بفهمم، فرود:

اما آنچه از آن منست، اینستکه مرا عبادت کنی و چیزی را شریکم نسازی، و اما آنچه از آن توست اینستکه پاداش عمل ترا بدهم زمانیکه از همه وقت بدان نیازمندتری. و اما آنچه میان من و تو است دعا

کردن تو و اجابت من است. و اما آنچه میان تو و مردم است، اینستکه برای مردم بپسندی آنچه برای خود میپسندی و برای آنها نخواهی آنچه برای خود نخواهی.

13. امام صادق (ع) فرمود: از خدا پروا کنی و عدالت ورزید، زیرا خود شما از مردمیکه عدالت نمیورزند عیب میگیرید.

14. و فرمود: عدالت شیرینتر از عسل و نرمتر از کره و خوشبوتر از مشک است.

15. رسولخدا (ص) فرمود: سه خصلت است که هر که هر سه یا یکی از آنها را داشته باشد، در سایه عرش خدا باشد روزیکه جز سایه او سایه ای نباشد: 1 مردیکه بمردم دهد آنچه خودش از آنها میطلبد. 2 مردیکه گامی پیش و گامی پس نگذارد، تا آنکه بداند خدا بآن راضی است. 3 مردی که از برادر مسلمانش عیبی نگیرد جز آنکه آن عیب را از خود بزدايد، زیرا عیبی از خود نزداید، جز آنکه عیب دیگری برایش هویدا گردد، و انسانرا همین بس که بخود پردازد نه بديگران.

16. رسولخدا (ص) فرمود: کسیکه در مالش با فقیر مواسات کند و بمردم از خود انصاف دهد، او مؤمن حقیقی است.

17. امام صادق (ع) می فرمود: دو تن هرگز در امری ستیزه نکنند، که یکی بديگری انصاف دهد و او نپذیرد، جز آنکه او را مغلوب سازد.

18. امام باقر (ع) فرمود: خدا رلا بهشتی است که جز سه کس در آن وارد نشوند، یکی از آنها کسی است که درباره خود بحق داوری کند.

19. امام صادق (ع) فرمود: عدالت شیرینتر از آبی است که بجگر سوخته رسد، چه گشایشی است در عدالت، زمانیکه در امری عدالت شود اگر چه کم باشد.

بی نیازی از مردم

1. امام صادق (ع) فرمود: شرافت مؤمن بشب زنده داری و عزتش به بی نیازی از مردمست.

2. و فرمود: چون یکی از شما خواهد هر چه از پروردگارش سؤال کند، باو عطا کند، باید از مردم مایوس شود، و امیدی جز بخدا نداشته باشد، چون خدای عزوجل این را از دلش داند، هر چه از خدا خواهی باو عطا کند.

3. علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود: تمام خیر و نیکی را دیدم که در بریدن طمع از دست مردم است، و هر که هیچ امیدی بمردم نداشته باشد و امرش را در هر کاری بخای عزوجل واگذارد، خدای عزوجل در هر چیزی او را اجابت کند.

4. امام صادق (ع) میفرمود: حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزت و رفتن حیا گردد، نومیدی از آنچه دست مردمست، موجب عزت مؤمن است در دینش، و طمع فقریست حاضر و آماده.

5. احمد بن محمد ابی نصر گوید: بامام رضا عرض کردم: قربانت گردم برای اسماعیل ابن داود کاتب توصیه ای بنویس، شاید از او بهره ای ببرم، فرمود: مرا دریغ آید که مانند توئی چنین چیزی طلب کند، تو بر مال من تکیه کن (هر چه خواهی از من بگیر). (و این روایت از روایت های بسیار بزرگ در رابطه با حفظ شأن و عزت اهل ایمان در روابط اجتماعی و نیازهای معیشتی با

توجه به درجات شخصیتی آن هاست و نکته مهم تر این که بالاتر بایستی در حفظ شأن پایین تر بکوشد تا خوار و ذلیل نشود همانگونه که مولای مظلوم و غریب و شهید ما حضرت رضا علیه السلام صورت دادند)

6. امام باقر (ع) فرمود: نومیدی و چشم نداشتن بدست مردم عزت دینی مؤمن است، مگر گفتار حاتم را نشنیده ای که گوید:

إذا ما عزمت الیاس الفیته الغنی

إذا اعرفته النفس و الطمع الفقر

((چون بنومید تصمیم گیری و دلت بآن شناسا گرد، آنرا بی نیازی یابی و طمع را فقر دانی)).

7. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرمود: باید در دلت احتیاج ب مردم و بی نیازی از ایشان پیدا گردد، و احتیاج ب آنها در نرم زبانی و خوشروئیت باشد و بی نیازی از آنها در حفظ آبرو و نگهدای عزت توضیح باشد.

شرح: عالیترین دستور معاشرت و برخورد با مردم را امیرالمؤمنین (ع) در این جمله بیان میکند و حاصلش اینستکه: انسان باید در دل دو عقیده داشته باشد: یکی آنکه در معاشرت بهم نوع محتاجست، زیرا طبعاً اجتماعی آفریده شده و در بقاء خود ب آنها محتاجست، پس لازمست نرم گفتار و خوش برخورد باشد، دیگر آنکه محتاج و نیازمند ب آنها نیست و باید بخود اعتماد کند و خدا را روزی ده بندگان و مسبب الاسباب داند، پس نباید تملق و چاپلوسی کند و خود را خوار و زبون نماید، بلکه در عین خوشروئی و شیرین سخنی عزت نفس و مناعت طبع خویش را باید حفظ کند.

صله رحم

1. جمیل بن دراج گوید: از امام صادق (ع) این قول خدای جل ذکره را پرسیدم: ((بترسید از خدائیکه بنام وی از همدیگر تقاضا میکند و از بریدن خویشاوندیها پروا کنید که خدا مراقب شماست، 2 سوره 4)) فرمود: آن اءرحام مردم است که خدای عزوجل بصله آن ار فرموده و بزرگش داشته مگر نبینی که آنرا در ردیف خود قرار داده است.

2. مردی خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! فامیل من تصمیم گرفته اند بر من حمله کنند و از من ببرند و دشنام دهند. آیا من حق دارم آنها را ترک گویم؟ فرمود: در آنصورت خدا همه شما را ترک میکند، عرض کرد: پس چکنم؟ فرمود، بیبوند با هر که از تو ببرد

و عطا کن بهر که محرومیت کند و در گذر از هر که بتوستم نماید، زیرا چون چنین کنی ، خدا ترا بر آنها یاری دهد.

3. امام رضا (ع) فرمود: مردیکه سه سال از عمرش باقی مانده صله رحم میکند، خدا عمرش را 30 سال قرار میدهد و خدا هرچه خواهد میکند.

4. امام باقر (ع) فرمود: صله ارحام اعمال را پاک کند و اموال را فزونی دهد و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و اجل را تاءخیر اندازد.

5. رسولخدا (ص) فرمود: سفارش میکنم امت حاضر و غائب را و آنهایی را که در پشت مردان و زهدان زنانه تا روز قیامت که صله رحم کنند. اگر چه بفاصله یکسال راه باشد، زیرا صله رحم جزء دین است .

6. امام صادق (ع) فرمود: صله ارحام خلق را نیکو و دست را با سخاوت و نفس را پاکیزه و روزی را زیاد کند و اجل را تاءخیر اندازد.

7. امام صادق (ع) میفرمود: همانا خویشاوند بعرش آویخته و میگوید: پیوند هر که مرا پیوندد و بین از هر که از من ببرد و آن خویشاوندی آل محمد است که خدای عزوجل فرماید: ((کسانیکه آنچه را خدا امر پیونددش فرموده: پیوست میدهند، 27 سوره 13)) و خویشاوندی هر خویشاوندانست .

شرح: آویختن خویشاوندی بعرش ، کنایه از درخواست حق خویشاوند است در حضور پروردگار و سرعت اجابت او.

8. و فرمود: با خویشاوند خود صله کن ، اگر چه بیک شربت (آشامیدن) آب باشد، و بهترین صله خویشاوند ، آزار نرسانیدن باوست ، و صله خویشاوند مرگ را تاءخیر اندازد و دوستی خانواده آورد.

9. امام صادق (ع) فرمود: صله رحم و خوشرفتاری با همسایه ، شهرها را آباد و عمرها را زیاد کنند.

10. رسول خدا (ص) فرمود: چیزی که ثوابش از همه چیز زودتر رسد، صله رحم است .

11. و فرمود: هر که را تاءخیر مرگ و افزایش روزی خوش آید، بای صله رحم کند.

12. امام صادق (ع) فرمود: چیزی که عمر را زیاد کند جز صله رحم نمیدانیم ، تا آنجا که مردی که اجلش 3 سال است و او صله رحم کننده است ، خدا 30 سال بعمرش افزاید و آن سه سال را 33 کند، و مردی که عمرش 33 سال است و قطع رحم میکند، خدا 30 سالش را کم میکند و عمرش را سه سال قرار میدهد.

13. امام باقر علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین (ع) بعزم بصره بیرون رفت ، در ربنده (که مولد و مدفن ابی ذر غفاریست) فرود آمد، مردی از قبیله محارب خدمتش آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من از

قبیله خود غرامتی را بعهده گرفتم و چون از برخی از آنها تقاضای مواسات کمک کردم از سختی و تهیدستی دم زدند. ای امیرالمؤمنان بایشان امر فرما کمک کنند و وادارشان کن با من مواسات کنند.

فرمود آنها کجایند؟ عرض کرد: دسته ای از آنها آنجا هستند که میبینی، حضرت مرکب خود را بسرعت هر چه تمامتر بحرکت آورد و مرکب مانند شتر مرغ میرفت. جماعتی از اصحاب که پیش را گرفتند بسختی و کندی باور رسیدند.

حضرت بآنها رسیده بر آنها سلام کرد و پرسید چرا با رفیق خود مواسات نمیکنند؟ آنها از او، و او از آنها شکایت کردند، تا امیرالمؤمنان (ع) فرمود: هر کسی باید با فامیل خود پیوست داشته باشد زیرا ایشان باحسان و دستگیری مالی او از دیگران سزاوارترند، و هر فامیلی باید باکسان خود پیوست داشته باشد، اگر روزگار بزایشان زند، و از آنها پشت بگرداند، زیرا کسانی که با یکدیگر پیوست دارند و بذل و بخشش میکنند، پاداش یافته و آنهایی که از هم ببرند و بهم پشت کنند، سنگین بارند، سپس مرکب خود را برانگیخت و فرمود: برو ((حل: از اسما اصوات است که برای راندن شتر به کار می رود)

14. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: انسان اگر چه مال و فرزند داشته باشد هرگز نباید از خویشاوندان خود و از دوستی و کرامت و دفاع دستی و زبانی آنها رویگرداند، آنها از همه مردم گردش را محکمتر دارند و باو مهربانتر و اگر مصیبتی باورسد یا بدی برایش پیش آید، پریشانی او را سامان دهنده ترند و هر که دست کمک از فامیل خویش بازگیرد، از آنها یکدست گرفته شده و از خود او دستهای بسیار، و هر که نرمی و فروتنی کند دوستش از او مودت بیند.

و هر که چون دارا شود (دست باحسان گشاید) آنچه را داده خدا در دنیایش جبران کند و در آخرت برایش چند برابر سازد، و نام نیکی که خدا برای کسی در میان مردم میگذارد، از مالیکه میخورد و بارش میگذارد بهتر است، هر یک از شما که ثروت مالی پیدا کرد، نباید تکبرش زیاد شود، و خود را بزرگ دارد و از خویشاوندش دور شود، و هیچیک از شما نباید نسبت به برادری که چون مال ندارد، باو احسان نمیکند، از او دوری کند، و هیچ یک از شما نباید از بستن شکست و تنگ دستی خویشاوندش به چیزی که اگر نگهدارند سودش ندهد و اگر از دستش دهد زیانش نرساند غفلت کند (زیرا گاهی ممکن است خویشاوند به چیزی احتیاج داشته باشد که نزد او اضافه و بیکار باشد).

15. سلیمان بن هلال گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: قبیله ای نسبت به یکدیگر احساس کنند و صله رحم نمایند، فرمود این است که اموالشان زیاد می شود و فزونی گیرند، و همواره چنین باشند تا از یکدیگر ببرند و چون از هم بریدند، آن فزونی از ایشان برداشته شود.

16. رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: گاهی مردمی بد کردارند و نیکوکار نیستند و صله رحم می کنند پس مالشان زیاد می شود و عمرشان دراز می گردد تا چه رسد که نیکوکار باشند و صله رحم کنند؟

17. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: با ارحام خود بیبندید اگر چه با سلام کردن باشد، که خدای تبارک و تعالی فرماید: از خدائیکه به نام وی درخواست کنید و نیز از بریدن خویشاوندی ها پروا کنید که خدا مراقب شماست، 2 سوره 4.

18. صفوان جمال گوید: میان امام صادق (ع) و عبدالله بن حسن سخنی درگرفت تا به جنجال کشید و مردم گرد آمدند و شب بود که با این وضع از یکدیگر جدا شدند.

بامداد پی کاری بیرون شدم، امام صادق علیه السلام را در خانه عبدالله بن حسن دیدم که می فرماید: ای کنیز به ابی محمد (عبدالله بن حسن) بگو بیاید، او بیرون آمد و گفت: یا ابا عبدالله چرا پگاه اینجا آمدی؟ فرمود: من دیشب آیه ای از کتاب خدای عزوجل را تلاوت کردم که پریشانم ساخت.

گفت کدام آیه؟ فرمود: قول خدای جل و عز ذکره ((و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده، پیوسته دارند از پروردگار خوبیم کنند و از سختی حساب بترسند، ((21 سوره 13))) عرض کرد راست گفتمی، گویا من این آیه را هرگز در کتاب خدای عزوجل نخوانده بودم، سپس دست به گردن شدند و گریستند.

شرح: عبدالله بن حسن همان شخصی است که گفتگوی طولانی او با امام صادق (ع) در حدیث 929 ذکر شد، و از آن حضرت تقاضا می کرد که با فرزند شومش محمد بن عبدالله بیعت کند، و شاید این گفتگو هم در همان باره بوده باشد و پیداست که امام (ع) کاری نمی کرد که محتاج به یاد آوری آیه قرآن باشد، بلکه همه آیات قرآن در نظرش مجسم است و تذکر آیه شریفه برای مصلحت و تنبه عبدالله بوده و پریشانی آن

حضرت هم بخاطر او بوده است پس این حدیث دلالت دارد بر صله رحم و نبریدن از خویشاوند اگر چه خویشاوند به این حد از فسق و گمراهی باشد.

19. عبدالله بن سنان گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: پسر عمویی دارم که هرچه با او می پیوندم از من می برد، تا اینکه تصمیم گرفتم که اگر از من برید، از او ببرم فرمود: اگر توبه او پیوندی و او از توبه خدای عزوجل شما را با هم بیبندد، و اگر توبه او ببری و او از توبه خدای عزوجل جدا شود هر دو ببرد.

20. داود بن فرقد گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: دوست دارم خدا بداند من برای خویشاوندم فروتنی می کنم ، من پیش از آنکه اهل بیتم از من بی نیاز شوند به پیوست آنها سبقت می جویم .

21. امام رضا (ع) فرمود: همانا دوستی آل محمد یعنی ائمه علیهم السلام به عرش آویخته است و می گوید: بار خدایا بیونند هر که مرا بیوندد و ببر از هر که از من ببرد، و بعد از این هم این موضوع نسبت به ارحام مؤمنین جریان داد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ((از خدائیکه بنام او باز خواست شوید و از بریدن ارحام پروا کنید، 2 سوره 4)) (و این روایت از روایات عظیم واصله از مولای مظلوم و غریب ما حضرت رضا علیه السلام است که هادی و رهبر اهل ایمان به سوی حیات جاویدان است)

22. عمر بن زیاد گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم : ((کسانیکه آنچه را خدا بیونددش فرمان داده مییونند، 21 سوره 13)) فرمود: درباره دوستی آل محمد علیه و آله السلام نازل شده و درباره خویشان تو هم میباشد، سپس فرمود: از کسانی مباش که بچیزی گویند: درباره یک مورد است .

شرح: ذیل این روایت دلیل است بر اینکه آیات شریفه قرآنی ظاهر و باطن و تفسیر و تاءویل و معانی متعددی دارد و چون ائمه علیهم السلام برای آیه ای معنایی ذکر نمودند و سپس معنای دیگری مخالف آن بیان فرمودند نباید منکر شد، چنانچه در جلد اول بارها تذکر دادیم. (پس نگارنده مذکور نمود که معنای مخالف را نمی پذیرد بلکه معنی تکمیلی را در راستای شرح کامل و با توجه به درجات مخاطب می پذیرد و این دو روایت دلیل قاطع است بر این کلام)

23. جهم بن حمید گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم : خویشاوندانی دارم که دین مرا ندارند آیا آنها بر من حقی دارند؟ فرمود: آری ، خویشاوندی را چیز قطع نکند، و اگر همدین تو باشند دو حق پیدا کنند: حق خویشاوندی و حق اسلام .

24. امام صادق (ع) میفرمود: صله رحم و احسان را آسان کنند و از گناهان نگهدار شوند، پس صله رحم کنید و برادران خود احسان نمائید، اگر چه بوسیله سلام کردن خوب و جواب سلام دادن باشد.

25. و فرمود: صله رحم حساب روز قیامت را آسان کند و عمر را طولانی نماید و از مرگ بد نگهدارد و صدقه دادن در شب خشم پروردگار را خاموش کند.

26. و فرمود: صله رحم اعمال را پاک و اموال را بسیار و حساب را آسان کند و بلا را بزدايد و روزی را زیاد کند.

خوشرفتاری با پدر و مادر

1. ابوولاد حناط گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم خدای عزوجل که فرماید: ((و پدر و مادر احسان کنید، 23 سوره 17)) این احسان چیست؟ فرمود: احسان اینست که: با آنها نیکو معاشرت کنی و آنها را مجبور نکنی که چیزی را که احتیاج دارند از تو بخواهند، اگر چه بی نیاز باشند (بلکه باید اظهار نکرده وظیفه خود را انجام دهی) مگر خدای عزوجل نمیفرماید: ((هرگز به نیکی نرسید، مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید، 92 سوره 3)).

سپس امام صادق (ع) فرمود: و اما قول خدای عزوجل: ((اگر یکی از ایشان یا هر دو آنها نزد تو به پیری رسیدند، بآنها اف مگو و تندیشان مکن، 23 سوره 17)) یعنی اگر دلتنگت کردند بآنها اف مگو و اگر ترا زدند با آنها تندی مکن، و فرمود: ((و بآنها سخنی شریف و بزرگووار بگو)) یعنی اگر ترا زدند بگو: خدا شما را پیامرزد اینست سخن شریف تو و فرمود: ((و از روی مهربانی برای آنها جنبه افتادگی پیش آور)) یعنی دیدگانت را به آنها خیره مکن، بلکه با مهربانی و دلسوزی به آنها بنگر، و صدایت را از صدای آنها بلندتر مکن و دستت را بالای دست آنها مگیر و بر آنها پیشی مگیر.

2. امام صادق (ع) می فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) و عرض کرد: یا رسول الله مرا سفارشی کن، فرمود: چیزی را بخدا شریک مساز اگر چه به آتش سوخته شوی و شکنجه بینی، همواره دلت بایمان محکم باشد، و پدر و مادرت را فرمان بر و با آنها نیکی کن، زنده باشند یا مرده و اگر دستور دادند خاندان و مالت را کنار گذار، این کار را بکن که از ایمانست. (تعبیر نگارنده از کنار گذاشتن خاندان و مالت یعنی این که به خاطر مال و خانواده ات والدین خود را ترک نکن و از آنان جدا مشو بلکه محبت خود را به آن ها تقدیم کن نه این که اگر دستور دادند زن و همسرت را طلاق داده و فرزندان را در جامعه رها نمایی زیرا خانواده و فرزندان اهل ایمان خود در برابر خداوند حقوق عظیم بر شخص دارند بلکه مقصود آن است که مبادا به خاطر محبت مال و خانواده ات والدین را ترک نموده و آن ها را در عین بی گناهی رها سازی زیرا اگر قرار به انتخاب است بایستی والدین را انتخاب کنیم و در خانواده محبت به پدر و مادر نهادینه شود و السلام)

3. منصور بن حازم گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: چه اعمالی بهتر است؟ نماز در وقت و نیکی با پدر و مادر و جهاد در راه خدای عزوجل. (و ما در خصوص جهاد فی سبیل الله که جهاد در رکاب معصوم است کلام خود را آورده و تکرار نمی نمایم یعنی تهاجم در رکاب عمر بن خطاب به ملت بارالهی به سوی دوزخ است).

4. موسی بن جعفر (ع) فرمود: مردی از رسول خدا (ص) پرسید: حق پدر بر فرزندش چیست؟ فرمود: او را بنامش نخواند و جلوش راه نرود و پیش از او نشیند و باعث دشنام او نشود (کاری نکند که مردم پدرش را دشنام دهند).

5. امام صادق (ع) فرمود: مردی از شما را چه مانع می شود که پسر و مادرش نیکی کند، زنده باشند یا مرده، که از جانب آنها نماز بخواند و صدقه دهد و حج گذارد و روزه بگیرد، تا آنچه کرده ثوابش از آنها باشد و مانند آن هم برای خود او و تا خدای عزوجل بوسیله احسان و صلّه او خیر و فراوانی برایش زیاد کند.

6. معمر بن خلاد گوید: بامام رضا علیه السلام عرض کردم: هر گاه پدر و مادرم مذهب حق را نشناسند دعایشان کنم؟ فرمود: برای آنها دعا کن و از جانب آنها صدقه بده، و اگر زنده باشند و مذهب حق را نشناسند با آنها مدارا کن، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا برحمت فرستاده نه به بی مهری و نافرمانی.

7. امام صادق (ع) فرمود: مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: بکه احسان کنم؟ فرمود: بمادرت گفت: سپس بکه؟ فرمود: بمادرت، عرض کرد: سپس بکه؟ فرمود: بمادرت عرض کرد: سپس بکه فرمود: پیدرت.

8. و فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله؟ من بجهاد علاقه دارم و نسبت بآن با نشاطم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی نزد خدا زنده خواهی بود و روزی داده شوی و اگر بمیری پاداشت بعهد خدا باشد، و اگر (از میدان جنگ) باز گردی، از گناهان پاک شوی مانند روزیکه متولد شده ای.

عرض کرد: یا رسول الله! من پدر و مار پیری دارم که بگمان خود بمن انس گرفته اند و از رفتنم بجهاد کراهت دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در اینصورت ملازم پدر و مادرت باش. سوگند بآنکه جانم در دست اوست: مءنوس بودن یکشبهانه روز آنها با تو از جهاد یکسال بهتر است.

9. زکریا بن ابراهیم گوید: من نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج گزاردم سپس خدمت امام صادق (ع) رسیدم و عرض کردم: من نصرانی بودم و مسلمان شدم، فرمود: از اسلام چه دیدی؟ گفت: قول خدای عزوجل که فرماید: ((تو کتاب و ایمان نمی دانستی چیست؟ ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که هر که را خواهیم بدان هدایت کنیم، 52 سوره 42)) فرمود: محققا خدا ترا رهبری فرموده است. آنگاه سه بار فرمود: خدا یا هدایتش فرما. پسر جان هر چه خواهی بپرس.

عرض کردم: پدر و مادر و خانواده من نصرانی هستند و مادرم نابیناست، من همراه آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم؟ حضرت فرمود: آنها گوشت خوک می خورند؟ عرض کردم: نه با آن تماس هم نمی گیرند، فرمود: باکی ندارد، مواظب مادرت باش و با او خوشرفتاری کن، و چون بمیرد او را بدیگری وامگذار، خودت بکارش اقدام کن، و بکسی مگو نزد من آمده ئی تا در منی پیش من آبی ان شاء الله.

زکریا گوید: من در منی خدمتش رفتم در حالی که مردم گردش را گرفته بودند و او مانند معلم کودکان بود که گاهی این و گاهی آن از او سؤال می کرد (و او پاسخ می فرمود) سپس چون بکوفه رفتم نسبت بمادرم مهربانی کردم و خودم باو غذا می دادم و جامه و سرش را از کثافت پاک می کردم و خدمتگزارش بودم .

مادرم بمن گفت : پسر جان ! تو زمانیکه دین مرا داشتی با من چنین رفتار نمی کردی ، این چه رفتار است که از تو می بینم از زمانیکه از دین ما رفته و بدین حنیفه گرائیده ئی ؟ گفتم : مردی از فرزندان پیغمبر ما بمن چنین دستور داده .

مادرم گفت : آن مرد پیغمبر است ؟ گفتم : نه بلکه پسر یکی از پیغمبران است .

مادرم گفت : پسر جان این مرد پیغمبر است ، زیرا دستوریکه بتو داده از سفارشات پیغمبرانست .

گفتم : مادرم ! بعد از پیغمبر ما پیغمبری نباشد و او پسر پیغمبر است .

مادرم گفت : دین تو بهترین دین است ، آنرا بمن عرضه کن ، من باو عرضه داشتم و او مسلمان شد و من هم برنامه اسلام را باو آموختم ، او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گزارد و در شب عارضه ئی باورخ داد (و بیمار شد) بمن گفت : پسر جان ! آنچه بمن آموختی دوباره بیاموز، من آنها را تکرار کردم ، مادرم اقرار کرد و از دنیا رفت))) چون صبح شد مسلمانها غسلش دادند و خودم بر او نماز خواندم و در گورش گذاشتم .

شرح : گویا زکریا از آیه شریفه و تاریخ پیغمبر اسلام چنین استفاده کرده که مردیکه بمکتب و مدرسه ئی نرفته و در برابر هیچ معمولی زانو نزده است ، با ملاحظه دین کامل و قرآن محکم و برنامه

متینی که آورده است جز با ارتباطش با عالم غیب و وحی آسمانی درست نیاید و نیز طهارت اهل کتاب از این خبر استفاده می شود.

10. عمار بن حیان گوید: بامام صادق (ع) خبر دادم پسر اسماعیل نسبت بمن خوشرفتار است ، فرمود: من هم او را دوست داشتم و اکنون دوستیم با افزون گشت ، همانا خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت آمد، چون او را دید شادمان گشت و روپوش خود را برای او گسترد و او را روی آن نشانید، سپس باو رو کرد و با او بسخن پرداخت و تبسم می فرمود، تا او برخاست و برفت و برادرش آمد حضرت رفتاریکه نسبت بخواهرش کرد، دوباره او عمل نفرمود، بحضرت عرض شد: با خواهرش رفتاری کردی که نسبت باو نکردی با آنکه او مرد است ؟ فرمود: زیرا آن خواهر نسبت پیدر و مادرش خوش رفتارتر بود.

11. ابراهیم بن شعیب گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: پدرم بحدی پیر و ناتوان شده که او را برای قضای حاجت به پشت می بریم، فرمود: اگر توانی خودت این کار را مباشرت کنی بکن و خودت برایش لقمه کن تا سپر آتش فردایت باشد (تا فردا ترا ببهشت ببرد).
12. مردی بامام صادق (ع) عرض کرد: پدر و مادر من مخالف مذهب شیعه می باشند، حضرت فرمود با آنها خوشرفتاری کن، چنانکه با مسلمانهای دوست ما خوشرفتاری می کنی (زیرا همچنانکه مؤمن حق ایمان دارد، پدر و مادرت هم حق ولایت دارند).
13. امام باقر (ع) فرمود: سه چیز است که خدای عزوجل نسبت بآنها مخالفت رخصت نفرموده: رد امانت به نیکوکار و بدکردار و وفاء بپیمان نسبت به نیکوکار و بدکردار و خوشرفتاری با پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکردار.
14. امام صادق (ع) فرمود: از سنت و احسان پدیر اینست که مرد با اسم پدرش کینه گیرد (یعنی اگر نام پدرش مثلاً محمد بوده، به پسرش کنيه ابو محمد یا نام محمد دهد و یا برای خود بن محمد کینه گیرد و خود را بنام پدر معرفی کند چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام از خود به ابن ابیطالب معرفی می فرمود).
15. امام صادق (ع) فرمود: مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و از حضرت راجع بخوش رفتاری با پدر و مادر پرسید. حضرت فرمود: با مادرت خوشرفتاری کن، با مادرت خوشرفتاری کن، با مادرت خوشرفتاری کن. با پدرت خوشرفتاری کن، با پدرت خوشرفتاری کن، با پدرت خوشرفتاری کن، و مادر را پیش از پدر ذکر فرموده.
16. ابو خدیجه گوید: امام صادق (ع) فرمود: مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: برایم دختری متولد شد و او را پروریدم تا بالغ شد، من جامه و زیورش پوشیدم او را سر چاهی آوردم و در میان آن انداختم، و آخر سخنی که از او شنیدم این بود که گفت: پدر جان، پس اکنون جبران این کارم چه باشد؟
- حضرت فرمود: مادرت زنده است؟ گفت نه. فرمود: خاله ات زنده است؟ گفت: آری، فرمود: با او خوشرفتاری کن که او بجای مادر است، و خوشرفتاری با او کفاره آن کارت شود.
- ابو خدیجه گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: این کار در چه زمان بود؟ فرمود: در زمان جاهلیت بود که دختران را می کشتند، که مبادا اسیر شوند و در میان قبیله دیگری فرزند آورند. (پس انا لله و انا الیه راجعون و توای عاقل دانا و خردمند آگاه باش که چگونه شیطان لعین اعمال زشت و تباه این خلائق را در نظر آن ها زینت می داد و چگونه این مصایب عظیم بر کل جهان به اشکال مختلف برای انسان ها و خصوصاً زنان و دختران و کودکان در جریان بود و این محمد مصطفی آخرین و برترین پیامبران جهان بود که اخلاق و دین بی تحریف

خداوند را بر جهان و جهانیان عرضه نمود. تمامی امت ها را به ترک نجاسات و رجاسات دعوت فرمود پس نجات یافت آن که متابعت کرد و هلاک شد هر که دعوت او را نپذیرفت و السلام)

17. سدیر گوید: بامام جعفر صادق (ع) عرض کردم: آیا فرزند می تواند پدرش را پاداش دهد؟ (وزحمات او را جبران کند) فرمود: پاداشی برای پدر نیست جز در دو صورت: 1 پدر برده باشد و پسر او را بخرد و آزاد کند. 2 پدر بدهی داشته باشد و پسر آن را پردازد،

18. جابر گوید: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من جوانی با نشاطم و جهاد را دوست دارم ولی مادری دارم که نمی خواهد بجهاد روم. پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: باز گرد و همراه مادرت باش، سوگند بآنکه مرا بحق نبوت مبعوث فرموده، که انس گرفتن یک شب او با تواز جهاد یکسال در راه خدا بهتر است.

19. امام باقر (ع) فرمود: همانا بنده ئی نسبت پدر و مادر خویش در زمان حیاتشان نیکوکار است، سپس آنها می میرند و او بدهی آنها را نمی پردازد و برای آنها آمرزش نمی خواهد، لذا خدا او را عاق و نافرمان می نویسد، و بنده دیگر در زمان حیات پدر و مادر خود عاق آنها است و نسبت بآنها نیکی نمی کند، ولی چون مردند بدهی آنها را می پردازد و برای آنها آمرزش می خواهد و خدای عزوجل او را نیکوکار می نویسد،

همت گماشتن بامور مسلمین و خیر خواهی و سود رساندن بآنها

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که صبح کند و بامور مسلمین همت نگمارد مسلمان نیست.
2. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عابدترین مردم کسی است که نسبت به همه مسلمین خیر خواه تر و پاکدلتر باشد.
3. امام صادق (ع) می فرمود: بر تو باد که برای خدا خیر خواه باشی که هرگز خدا را بعملی بهتر از آن ملاقات نکنی.
4. و فرمود: هر که بامور مسلمین اهتمام نوزد مسلمان نیست.
5. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که صبح کند و بامور مسلمین همت نگمارد از آنها نیست، و هر که بشنود مردی فریاد می زند (((مسلمانها بدادم برسید))) و جوابش نگوید مسلمان نیست
6. و فرمود: مخلوق عیال خدا هستند و محبوبترین آنها نزد خدا کسی است که بعیال خود سود دهد و بخانواده ئی شادی رساند.

7. از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد محبوبترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: کسیکه سودش بمردم بیشتر باشد.

8. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس تجاوز آب یا آتشی را از گروهی از مسلمین بگرداند، بهشت برایش واجب گردد. (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند در این روایت عظیم به عظمت خدمت به اهل اسلام و عظمت جرم و جنایت ظلم به ایشان پس آگاه شو به رفعت جایگاه ایشان از خادمان ایشان مانند طبقات پزشکان و جامعه پزشکی و آموزگاران و اساتید و نجاست و رجاست و وجود دوزخی ظالمان به ایشان یعنی قاتلان ایشان و نبود کنندگان ارکان معیشتی و خانوادگی ایشان مانند موقوفه خوران و کسانی که زندگانی امت محمد رسول خدا برای آن ها ارزشی ندارد)

9. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((و خدا مرا مبارک ساخت هر کجا باشم)) فرمود: یعنی سودمند ساخت.

احترام سالخوردهگان

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احترام گذاشتن بمسلمان مو سفید از جمله تجلیل خداست.

2. امام صادق (ع) فرمود: از ما نیست کسیکه بزرگ سال ما را احترام نکند و به خردسال ما ترحم ننماید.

3. امام صادق (ع) فرمود: سالمندان خود را بزرگ دارید و با ارحام خود صله کنید، وصله رحمی بهتر از آزار نرساندن بآنها نیست.

برادری اهل ایمان با یکدیگر

1. امام صادق (ع) فرمود: اهل ایمان برادر یکدیگرند و فرزندان یک پدر و مادر باشند و چون از مردی رگی زده شود برایش بیدار خوابی کشند. (چنانچه گاهی مؤمنی را شب خواب نبرد و سپس معلوم شود که بیکی از برادران ایمانش بلائی رسیده است). (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که ما نسبت به برادران اهل تسنن خود صرف نظر از اعتقادات اختصاصی همین محبت را داشته و آن ها را برادران خود می دانیم)

2. جابر جعفی گوید: در برابر امام باقر (ع) بودم که دل گرفته شدم، بحضرت عرض کردم: گاهی بدون اینکه مصیبتی بمن رسد یا ناراحتی بسرم ریزد، اندوهیگین می شوم تا آنجا که خانواده و دوستم اثرش را در رخسارم مشاهده کنند، فرمود:

آری ای جابر خدای عزوجل مؤمنین را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آنها جاری ساخت ، از اینرو است که مؤمن است ، (زیرا طینت بمنزله پدر و نسیم بجای مادر است) پس هرگاه بیکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد، آن روح دیگر اندهگین شود، زیرا از جنس اوست. (پس تو ای مخاطب ارجمند به شرح آنچه گذشت موضوع جبر ذاتی عقلا- و وفق آیات کتاب خدا مردود است ولی پیوستگی انواع آنان بواسطه ایمان قابل قبول و قابل تحسین است)

3. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن برادر مؤمن است ، چشم و راهنمای اوست ، نسبت باو خیانت و ستم و غش روا ندارد و با او خلف وعده نکند.

4. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن برادر مؤمن است ، مانند یک پیکریکه هرگاه عضوی از آن دردمند شود، اعضاء دیگر هم احساس درد کنند و روحهای آنها نیز از یکر و حست ، و همانا روح مؤمن پیوستگیش بروح خدا از پیوستگی پرتو خورشید بخورشید بیشتر است .

5. و فرمود: مسلمان برادر مسلمان است ، چشم و آینه و راهنمای اوست ، نسبت باو خیانت و نیرنگ و ستم نکند و او را تکذیب ننماید و از او غیبت نکند.

6. حفص بختری گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی وارد شد، حضرت بمن فرمود: او را دوست داری ؟ عرض کردم : آری ، فرمود: چرا دوستش نداشته باشی ، که او برادر تو و شریک دین تو و یاور تو علیه دشمنت می باشد و روزی او هم بر عهده دیگر است .

7. امام باقر (ع) می فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است ، زیرا خدای عزوجل مؤمنین را از سرشت بهشتی آفرید و از نسیم بهشت در پیکرشان دمید، از اینجهت مؤمنین برادر پدر و مادری یکدیگرند. (کلام خود را در این رابطه در حدیث دوم مذکور نمودیم)

8. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن برادر مؤمن است ، چشم و راهنمای اوست ، نسبت باو خیانت و ستم و نیرنگ روا ندارد و با او خلف وعده نکند.

9. امام صادق (ع) می فرمود: مؤمنین خدمتگزار یکدیگرند. راوی گوید: عرض کردم : چگونه خدمتگزار یکدیگرند؟ فرمود: بیکدیگر فایده رسانند... تا آخر حدیث .

10. امام باقر (ع) می فرمود: جماعتی از مسلمین به سفری رفتند و راه را گم کردند تا بسیار تشنه شدند، کفن پوشیدند (از جاده بکناری رفتند) و خود را بریشه های درخت (که اندک رطوبتی داشت) چسبانیدند، پیرمردی سفید پوش نزد آنها آمد و گفت ، برخیزید، باکی بر شما نیست . این آبست ، آنها برخاستند و آشامیدند و سیر آب گشتند، سپس گفتند: کیستی تو خدایت رحمت کند ؟ گفت : من از طایفه جنی هستم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است ، چشم او و راهنمای او است . پس شما نباید در محضر

من تباه گردید. (پس همان گونه که مذکور گردید اصل بر عدم ارتباط طایفه جن در امور انسان هاست و آن ها نیز دارای اختیار هستند پس خداوند امامان معصوم را برای ایشان نیز هادی قرار داد پس این رخصت به اذن امام معصوم محتمل است برای تسخیر آن ها به شرحی که اصحاب اجنه و جادوگران صورت می دهند به حکم خدا و آیات کتاب خدا مرتکبین را به دوزخ جاوید روانه خواهد نمود)

11. امام صادق (ع) می فرمود: مسلمان برادر مسلمانست . ستمش نکند و رهایش نسازد (غیبتش نکند و با او خیانت ننماید و محرومش نسازد).

ربعی گوید: مردی از هم مذهبان ما در مدینه از من پرسید و گفت : تو خود شنیدی که فضیل بن یسار چنین گفت ؟ گفتم : آری ، گفت : اما من از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: مسلمان برادر مسلمان است ، باو ستم نکند و فریبتش ندهد و او را وانگذارد، و غیبتش نکند و با او خیانت ننماید و محرومش نسازد.

حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او

1. امام باقر (ع) فرمود: از حق مؤمن بر برادر مؤمنش اینست که گرسنگی او را سیر کند و عورتش را بپوشاند و از گرفتاریش نجات بخشد و بدیش را بپردازد و چون بمیرد نسبت بخانواده و فرزندانش از او جانشینی کند.

2. معلی بن خنیس گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : حق مسلمان بر مسلمان چیست ؟ فرمود برای او هفت حق واجب است که همه آنها بر عهده برادرش واجب است و اگر برخی از آنها را تباه و ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگی) ندارد. عرض کردم قربانت ، آنها چیست ؟ فرمود:

ای معلی بن خنیس ، من بر تو نگرانم و میترسم ضایع گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل ننمائی . عرض کردم : (((لا قوه الا بالله))) نیروئی جز از خدا نیست))) فرمود:

آسانترین آن حقوق اینست که : آنچه برای خود دوست داری برای او هم دوست داشته باشی ، و آنچه برای خود نپسندی ، بر او نیز نپسندی و حق دوم آنکه از آنچه ناخرسند دارد دوری کنی و خوشنودی او را پیروی نموده فرمانش بری .

و حق سوم آنکه با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی .

و حق چهارم آنکه شم و راهنما و آئینه او باشی .

و حق پنجم آن که تو سیر نباشی و او گرسنه یا سیر آب باشی و او تشنه یا پوشیده باشی و او برهنه .

و حق ششم آنکه اگر تو خدمتگزار داری و برادرت ندارد. واجب است خدمتگزار ترا بفرستی که جامه هایش را بشوید و غذایش را درست کند و بسترش را مرتب نماید.

و حق هفتم آنکه سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری و در بیماریش از او عیادت کنی و بر جنازه اش حاضر شوی و چون بدانی حاجتی دارد، در انجام آن سبقت گیری و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد، بلکه خودت پیشدستی کنی ، چون چنین کردی دوستی خود را بدوستی او پیوسته ای و دوستی او را بدوستی خود (و آنگاهست که بآیه شریفه المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض عمل کرده ای)

3. عبدالاعلی بن اعین گوید (برخی) از اصحاب ما نامه نوشتند و از امام صادق (ع) مطالبی پرسیدند و مرا امر کردند که از آنحضرت درباره حق مسلمان بر برادرش بپرسم ، من پرسیدم و حضرت پاسخم نگفت چون برای وداع خدمتش رفتم ، عرض کردم : از شما پرسیدم و پاسخم نفرمودی ، فرمود:

میتراستم کفران ورزید (و گردن ننهید) همانا از سخت ترین واجبات خدا بر خلقش سه چیز است :

(1) انصاف دادن مرد از خود تا آنجا که برای برادرش از خود نپسندید، جز آنکه را برای خود از او میپسندد.

(2) موااسات نمودن با برادر نسبت بمال .

(3) یاد خدا در هر حال و آن سبحان الله و الحمد لله نیست ، بلکه آنست که چیزی را که خدا بر او حرام نموده رها کند.

(4) امام صادق (ع) فرمود خدا بچیزی بهتر از اداء حق مؤمن عبادت نشود.

(5) و فرمود: حق مسلمانان بر مسلمان اینستکه او سیر نباشد و برادرش گرسنه و او سیراب و برادرش تشنه و او پوشیده و برادرش برهنه ، پس چه بزرگست حق مسلمان بر برادر مسلمانش و فرمود:

برای برادر مسلمانان بخواه آنچه برای خود خواهی و چون محتاج گشتی از او کمک بخواه و اگر او از تو خواست عطایش کن و نسبت بهیچ خیری نباید از او ملول شوی و نه او از تو ملول شود، تو پشتیبان او باش که او پشتیبان تو است . چون غائب شود، در غیبتش او را نگهدار باش و چون حاضر شود از او دیدار کن و تجلیل و احترامش نما که او از توست و تو از اوئی . و چون از تو بدش آید از

او دوری مکن تا از او گذشت و کرم خواهی (تا کینه را از دلش بزدائی) و اگر باو خیری رسد، خدا را شکر کن و اگر بلائی باورسد، بازویش بگیر و اگر برایش نیرنگی سازند، یاریش کن .

و چون مردی برادرش ((اف)) بگوید، رشته دوستی میان آنها بریده شود، و چون بگوید تو دشمن منی، یکی از آندو کافر شوند، و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود مانند نمک در میان آب .

راوی گوید: و بمن رسیده است که آنحضرت فرمود: نور مؤمن برای اهل آسمان مانند ستارگان آسمان برای اهل زمین میدرخشد، و فرموده است: مؤمن دوست خداست، خدا یاریش کند و برایش بسازد و مؤمن جز حق بر خدا نگوید و از غیر او نترسد.

4. امام صادق (ع) فرمود: خدا بچیزی بهتر از اداء حق مؤمن عبادت نشود.

5. و فرمود: حق مسلمان بر مسلمان اینست که او سیر نباشد و برادرش گرسنه و او سیراب و برادرش تشنه و او پوشیده و برادرش برهنه، پس چه بزرگست حق مسلمان بر برادر مسلمانش و فرمود: برای برادر مسلمانان بخواه آنچه برای خود خواهی و چون محتاج گشتی از او کمک بخواه و اگر او از تو خواست عطایش کن و نسبت بهیچ خیری نباید از او ملول شوی و نه از او تو ملول شود، تو پشتیبان او باش که او پشتیبان تو است . چون غائب شود، در غیبتش او را نگهدار باش و چون حاضر شود از او دیدار کن و تجلیل و احترامش نما که او از توست و تو از اوئی، و چون از تو بدش آید و از او دوری مکن تا از او گذشت و کرم خواهی (تا کینه را از دلش بزدائی) و اگر باو خیری رسد، خدا را شکر کن و اگر بلائی باورسد، بازویش بگیر و اگر برایش نیرنگی سازند، یاریش کن .

و چون مردی برادرش ((اف)) بگوید، رشته دوستی میان آنها بریده شود، و چون بگوید تو دشمن منی، یکی از آندو کافر شوند، و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود مانند نمک در میان آب .

راوی گوید: و بمن رسیده است که آنحضرت فرمود: نور مؤمن برای اهل آسمان مانند ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشد، و فرموده است: مؤمن دوست خداست، خدا یاریش کند و برایش بسازد و مؤمن جز حق بر خدا نگوید و از غیر او نترسد.

6. امام صادق (ع) فرمود: برخی از حقوق مسلمان بر برادرش اینست که چون او را دید سلامش کند و چون بیمار شود عیادتش نماید و چون غائب شود خیر خواهیش کند و چون عطسه کند دعایش کند (بر حمک الله گوید) و چون بمیرد تشییعش کند.

7. ابوالمأمون حارثی گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود از جمله حق مؤمن بر مؤمن دوستی قلبی اوست و مواسات مالی و اینکه بجای او از خانواده اش سرپرستی کند، و علیه ستمگرش از او یاری کند و چون در میان مسلمین نصیبی داشته و غائب باشد، نصیب او را برایش دریافت کند، و چون بمیرد از گورش زیارت کند و باو ستم نکند و با او غش نکند و خیانت نرزد و رهایش نکند و تکذیبش ننماید و باو اف نگوید و چون باو اف گوید: دوستی میان آنها نباشد و چون باو گوید: تو دشمن منی یکی از آندو کافر شود، و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود، همچون نمک در آب.

8. ابان بن تغلب گوید: به امام صادق (ع) طواف می‌کردم: مردی از اصحاب بمن برخورد و در خواست کرد همراه او بروم که حاجتی دارد، او بمن اشاره کرد و من کراحت داشتم امام صادق (ع) را رها کنم و با او بروم، باز در میان طواف بمن اشاره کرد و امام صادق (ع) او را دید، بمن فرمود: ای ابان این تو را می‌خواهد؟ عرض کردم: آری. فرمود: نزدش برو، عرض کردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آری: گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری، ابان گوید: همراه او رفتم و سپس خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم حق مؤمن را بر مؤمن بمن خبر ده، فرمود: ای ابان این موضوع را کنار گذار و طلب مکن، عرض کردم: چرا، قربانت کردم، سپس همواره تکرار کردم و باو اصرار نمودم تا فرمود: ای ابان نیم مالت را باو میدهی، سپس بمن نگریست و چون دید که چه حالی بمن دست داد فرمود: ای ابان، مگر نمیدانی که خدای عزوجل کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده اند یاد فرموده؟ (آنجا که فرموده است: و یؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة) عرض کردم: چرا قربانت. فرمود: آگاه باش که چون تو نیمی از مالت را باو دهی او را بر خود ترجیح نداده ای، بلکه تو و او برابر شده اید، ترجیح او بر تو زمانی است که از نصف دیگر به او دهی.

9. عیسی بن ابی منصور گوید: من و ابن ابی یعفر و عبدالله بن طلحه خدمت امام صادق (ع) بودیم، حضرت بدون پرسش ما ابتدا کرد و فرمود: ای ابن ابی یعفر! رسول خدا (ص) فرمود: شش خصلت است که در هر کس باشد، در برابر خدا و در جانب راست او باشد، ابن ابی یعفر گفت: آنها چیست قربانت کردم؟ فرمود: مرد مسلمان برای برادرش دوست داشته باشد آنچه را برای عزیزترین خاندانش می‌خواهد. و ناخوش داشته باشد برای برادرش آنچه را برای عزیزترین خاندانش ناخوش دارد و با او دوستی خالص و صمیمانه داشته باشد.

ابن ابی یعفرور گریست و عرض کرد: چگونه با او دوستی خالص داشته باشد؟ فرمود: ای پسر ابی یعفرور! چون با او باین درجه از دوستی باشد، آنچه در دل دارد برایش توضیح می‌دهد. پس اگر او مسرور باشد این هم مسرور میشود و اگر اندوهگین باشد، اندوهگین شود پس اگر بتواند با او گشایشی دهد، گشایش می‌دهد و گرنه برایش دعا میکند.

سپس امام صادق (ع) فرمود: سه چیز از آن شماسست (و آن دوستی و ناخوشی و مناصحتی است که ذکر شد) و سه چیز از آن ما و آن شناختن شما فضیلت ما است و گام برداشتن دنبال ما و منتظر بودن عاقبت ما (که فرج و گشایش مسلمین در آنست). (یعنی دعا برای فرج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف)

پس هر کس چنین باشد در پیشگاه خدای عزوجل قرار گیرد و کسانیکه در درجه پائین تر باشند از نور آنها پرتو گیرند و اما کسانیکه در جانب راست (رحمت) خدایند (و اینها همان کسانند که در پیشگاه خدایند و یا دسته دیگری باشند مانند آنها) اگر کسانیکه در درجه پائین تر هستند ایشانرا به بینند، خوشی زندگی آنها گوارا و تلخ گردد. بجهت فضیلتی که برای آنها می بینند.

ابن ابی یعفرور گفت: با آنکه در جانب راست خدایند چگونه نمی بینند؟ (دیده نمیشوند؟) فرمود ای پسر ابی یعفرور! آنها نور خدا پوشیده شده اند، مگر این حدیث بتو نرسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: برای خدا مخلوقی است در جانب راست عرش در برابر خدا و جانب راست او که رخسارشان از برف سپیدتر و از خورشید فروزان تر است، کسی که میپرسد: اینها کیانند؟ در پاسخ گفته میشود: اینها کسانی هستند که در جلال خدا با یکدیگر دوستی کرده اند (یعنی دوستی آنها با یکدیگر بجهت عظمت و احترام خدا بوده، نه بجهت اغراض دنیوی).

10. محمد بن عجلان گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی در آمد و سلام کرد، حضرت از او پرسید برادرانت که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ او ستایش نیکو کرد و تزکیه نمود و مدح بسیار حضرت باو فرمود: ثروتمندان از فقرا چگونه عیادت کنند؟ عرض کرد: اندک. فرمود: دیدار و احوالپرسی ثروتمندان از فقرا چگونه است؟ عرض کرد: اندک، فرمود: دستگیری و مالدادن توانگران به بینوایان چگونه است؟ عرض کرد: شما اخلاق و صفاتی را ذکر میکنی که در میان مردم ما کمیاب است فرمود: پس چگونه آنها خود را شیعه میدانند؟ (پس چگونه است که به امام زمان ما گزارش شود نه تنها از بینوایان و فقرا و...، دستگیری نمی نمایند بلکه اموال آن ها را غارت می کنند و بر بیماران آنها تهاجم می نمایند و نوامیس آن ها را به فحشا و مرگ می کشند آری مقصود موقوفه خواران هستند و کسانیکه به جنایت آن ها راضی هستند)

11. ابو اسماعیل گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: قربانت گردم، نزد ما شیعه بسیار است فرمود: آیا توانگر بفقیر توجه میکند، و آیا نیکوکار از بدکردار در میگذرد و با یکدیگر مواسات میکند؟ عرض کردم: نه، فرمود: آنها شیعه نیستند. شیعه کسی است که چنان کند.

12. امام باقر صلوات الله علیه فرمود: اصحاب خود را بزرگ دارید و احترام کنید و بیکدیگر رو ترش نکنید. زیان نزنید و رشک نبرید و از بخل بپرهیزید تا از بندگان مخلص خدا باشید.

13. امام باقر (ع) به سعید بن حسن فرمود: آیا یکی از شما نزد برادرش میآید و دست در کیسه او میکند و هر چه احتیاج دارد بر میدارد و او جلوگیرش نمیشود؟ عرض کردم: چنین کاری در میان ما سراغ ندارم. امام (ع) فرمود: پس چیزی نیست، عرض کردم: پس هلاکت است (یعنی معذب شوند؟) فرمود هنوز عقول آن مردم کامل نشده (و آداب دینی خود را فرا نگرفته اند).

14. معلی بن خنیس گوید: از امام صادق (ع) درباره حق مؤمن پرسیدم فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق را بتو نمیگویم، زیرا بتو مهربانم و میترسم تحمل نکنی، عرض کردم: چرا انشاء الله، فرمود: تو سیر نباشی و او گرسنه، و پوشیده نباشی و او برهنه و راهنمای او باشی و پیراهنیکه میپوشد و زبان گویای او باشی و برای او بخواهی آنچه را برای خود خواهی و اگر کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب کند و در شب و روز، در حوائج او کوشا باشد پس چون چنین کردی ولایت خود را بولایت ما رسانیده ای و ولایت ما را بولایت خدای عزوجل. (پس تو ای دانا خردمند اگر قادر نیستی بر کمک به محرومان شیعه و امت حضرت محمد پس زبان خود را باز کن به تحقیر و سرزنش موقوفه خوران و یقین داشته باش که اگر به وقف عمل شود یک محروم و یک فقیر شیعه مسلمان از امت حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و عجل فرجهم در زمین باقی نمی ماند والسلام)

15 امام صادق (ع) فرمود: مسلمان برادر مسلمانست، باو ستم نکند و او را وانگذارد و نسبت باو خیانت نکند، و بر مسلمانان سزاوار است در پیوستگی با یکدیگر کوشش کنند و در کمک کردن بر 1. مهربانی دو جانبه و مواسات با نیازمندان و عطوفت با یکدیگر تا چنان باشید که خدای عزوجل بشما دستور فرموده که: رحماء بینهم ((با یکدیگر مهر ورزند 29 سوره 48))) با یکدیگر مهربانند و نسبت بامریکه مربوط بآنهاست و فوت شده اندوهگین باشند، بر همان روشی که گروه انصار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

16. رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر مسلمان است که چون آهنگ مسافرتی کند، برادرانش را آگاه سازد و برادران او است که چون برگشت بدیدن او آیند.

مهر ورزی و عطوفت با یکدیگر

1. امام صادق (ع) باصحابش میفرمود: از خدا پروا کنید و برادرانی خوش رفتار باشید، در راه خدا باهم دوستی کنید و پیوستگی داشته باشید و مهر ورزید بدیدار و ملاقات یکدیگر روید و امر (ولایت) ما را مذاکره کنید و آنرا زنده دارید.
2. و فرمود: با یکدیگر پیوستگی و خوش رفتاری و مهرورزی داشته باشید و برادرانی نیکوکار باشید چنانکه خدای عزوجل دستورتان داده.
3. و فرمود: با یکدیگر پیوستگی و خوشرفتاری و مهرورزی و عطوفت داشته باشید.
4. و فرمود: بر مسلمین سزاوارست که کوشا باشند در پیوستن باهم و کمک کردن بر مهر ورزی باهم و مواسات با نیازمندان و عطوفت نسبت بیکدیگر تا چنان باشید که خدای عزوجل دستورتان فرمود که رحماء بینهم (به ذیل روایت 2091 رجوع شود).

دیدار برادران

1. امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا نه چیز دیگر و برای در خواست وعده او و دریافت آنچه نزد خداست بدیدار برادرش رود، خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که فریاد زنند. هان پاک گشتی و بهشت خوست باشد.
2. خیمه گوید: خدمت امام باقر (ع) رسیدم تا با او وداع کنم. فرمود: ای خیمه هر کس از دوستان ما را میبینی سلام برسان و آنها را بتقوای خدای بزرگ سفارش کن و اینکه توانگرشان بر فقیرشان توجه کند و قویشان بر ضعیف و زنده آنها بر جنازه میتشان حاضر شوند و در منازل بملاقات یکدیگر روند، زیرا ملاقات آنها با یکدیگر موجب زنده ساختن امر ماست، خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده دارد. ای خیمه بدوستان ما پیغام ده که ما از طرف خدا آنها را جز بعملشان بی نیازی ندهیم و چاره سازی نکنیم، جز باورع بدوستی ما نرسند و پرحسرت ترین مردم روز قیامت کسی است که عدالتی را بستاید و سپس بخلاف آن گراید (مانند کسیکه بولایت ائمه علیهم السلام تظاهر کند و از آنها پیروی ننماید یا عمل صالحی را بستاید و بآن عمل نکند).
3. رسولخدا (ص) فرمود: جبرئیل (ع) بمن خبر داد که خدای عزوجل فرشته ای را بزمین فرستاد، فرشته راه میرفت تا به در خانه ای رسید که مردی از صاحبخانه اجازه ورود می گرفت فرشته گفت: باصحاب این خانه چه کار داری؟ گفت او برادر مسلمان من است که

بخاطر خدای تبارک و تعالی دیدارش میکنم فرشته گفت: جز بدین منظور نیامده ای؟ گفت: جز بدین منظور نیامده ام. فرشته گفت: من فرستاده خدای بسوی تو هستم، او سلامت میرساند و میفرماید: بهشت برایت واجب شد، سپس گفت: خدای عزوجل میفرماید: هر مسلمانی که از مسلمانی دیدار کند، او را دیدار نکرده بلکه مرا دیدار کرده و بهشت بعنوان ثواب او بر عهده من است.

4. امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا از برادرش دیدن کند، خدای عزوجل فرماید: مرا دیدن کردی و ثوابت بر من است و بثوابی جز بهشت برایت خرسند نیستم.

5. امام صادق (ع) میفرمود: هر کس برادرش را در ناحیه شهر (از راه دور) برای رضای خدا دیدن کند، او زائر خداست و بر خدا سزاوار است که زائر خود را گرامی دارد.

6. رسول خدا (ص) فرمود: هر کس برادرش را در منزلش زیارت کند، خدای عزوجل باو فرماید: تو مهمان و زائر منی و پذیرائیت بر من است، من بخاطر دوستی تو نسبت باو بهشت را برایت واجب ساختم.

7. امام صادق (ع) میفرمود: هر کس برای خدا در حال بیماری یا تندرستی از برادرش دیدن کند که برای نیرنگ و دریافت عوضی نباشد. خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که از پشت سرش فریاد زنند: پاک شدی و بهشت برایت خوش باد، شما زوار خدا و واردین حضرت رحمانید تا بمنزلش رسد یسیر گفت: بحضرت عرض کردم: قربانت اگر چه راه دور باشد؟ فرمود: آری ای یسیر! اگر چه یکسال راه باشد زیرا خدا جواد است و فرشتگان بسیار، از او بدرقه کنند تا بمنزلش مراجعت کند.

8. امام صادق (ع) فرمود: هر که در راه خدا و برای خدا بدیدن برادرش رود، روز قیامت در میان پارچه ای از نور بافته گام بر دارد، و از هر چه بگذرد برایش بتابد و بدرخشد تا در برابر خدای عزوجل بایستد، سپس خدای عزوجل باو فرماید: مرحبا و چون خدا مرحبا گوید عطایش را فراوان سازد.

9. امام باقر (ع) فرمود: همانا بنده مسلمان چون از منزلش خارج شود بقصد دیدار برادرش، برای خدای نه دیگری و بدرخواست جانب خدا و برای اشتیاق بآنچه نزد او است، خدای عزوجل هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که از پشت سرش فریاد زنند تا بمنزلش بر گردد که: خوش باش و بهشت برایت خوش باشد.

10. امام صادق (ع) فرمود: هیچ مسلمانی از برادر مسلمانش در راه خدا و برای خدا دیدن نکند جز آنکه خدای عزوجل فریادش زند: ای زائر خوش باش و بهشت برایت خوش باشد.

11. امام باقر (ع) فرمود: خدای عزوجل را بهشتی است که جز سه کس واردش نشوند: مردیکه بر زیان خود بحق حکم کند، و مردیکه برادر مؤمنش را برای خدا زیارت کند، و مردیکه برای خود برادر مؤمنش را بر خود ترجیح دهد

12. و فرمود: همانا مؤمن برای زیارت برادرش خارج میشود، خدای عزوجل فرشته ای بر او گمارد که یک بال در زمین و یک بال در آسمان نهد تا او را سایه اندازد، و چون بمنزلش در آید خدای جبار تبارک و تعالی ندا کند که: ای بنده ای که حقم را بزرگ داشتی و از آثار پیغمبرم پیروی کردی، بزرگداشت تو حقی است بر من، از من بخواه تا بتو دهم، دعا کن تا اجابت کنم، خاموش باش تا من بسود تو آغاز کنم، و چون بر گردد همان فرشته بدرقه اش کند و با پرش بر او سایه اندازد تا بمنزلش وارد شود، سپس خدای تبارک و تعالی فریادش زند که: ای بنده ای که حقم را بزرگ شمردی، گرامی داشتن تو حقی است بر من. بهشتم را برایت واجب ساختم و ترا درباره بندگانم شفیع ساختم.

13. امام صادق (ع) فرمود: بدیدار مؤمن رفتن برای خدا از آزاد ساختن ده بنده مؤمن بهتر است و هر کس بنده مؤمنی را آزاد کند، هر عضو بنده عضوی از او را از آتش نگهدارد تا آنجا که فرج هم از فرج نگهدار باشد.

14. و فرمود: هر سه تن مؤمنی که نزد برادرشان اجتماع کنند که از بالای او ایمن باشند و از شرور او بیم نداشته باشند و بآنچه نزد اوست امیدوار باشند، اگر خدا را بخوانند (برای رفع بلا) اجابتشان کند و اگر از خدا بخواهند بآنها عطا کند و اگر افزونی خواهند افزونیشان دهد و اگر سکوت کنند، خدا بنفع آنها آغاز کند.

15. موسی بن جعفر علیهما السلام میفرمود: هر کس برای خدا نه چیز دیگر بدیدن برادر مؤمنش رود که ثواب خدا را بخواهد و آنچه را او وعده فرموده است وفایش را خواستار باشد، خدای عزوجل هفتاد هزار فرشته بر او گمارد از وقتی که از منزلش خارج شود تا بر میگردد که فریاد کنند: هان پاک و خوش باش و بهشت برایت خوش باشد که در بهشت منزل گرفتی.

16. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: دیدار برادران غنیمت بزرگی است اگر چه اندک باشند (یعنی اگر چه اینگونه برادران کمیابند). (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که این فضائل برای شیعیان و دوستداران محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم است زیرا بر دشمنان ایشان هیچ عملی ناجی نیست بلکه پاداش اعمال نیک خود را در دنیا و برزخ می گیرند و چون به سوی قیامت نزدیک می شوند آثار عذاب خدا را ملاحظه می نماید و برای اهل ایمان به عکس این اوضاع حادث می شود یعنی اعمال بد آن ها کیفر می شود و مصائب دنیایی و عذاب قبر و برزخ و چون به قیامت نزدیک می شوند آثار رحمت الهی را ملاحظه می نماید زیرا محبت محمد و آل محمد. و عجل فرجهم ناجی آن هاست همان گونه طلای آلوده پاک می شود در اثر حرارت آنها نیز پاک می شوند در اثر حرارت سختی ها و مصائب و السلام)

مصافحه دست بهم دادن

1. ابو عبیده گوید: من همکجاوه امام باقر (ع) بودم و اول من سوار میشدم و سپس آنحضرت، چون قرار میگرفتیم حضرت بمن سلام میکرد و مانند مردیکه رقیش را بتازگی ندیده احوال پرسى و مصاحفه میفرمود و هنگام پیاده شدن او پیش از من پیاده میشد، چون بر زمین قرار میگرفتیم سلام میکرد و مانند کسیکه رقیش را بتازگی ندیده احوال پرسى مینمود. (البته این ثواب در زمان شیوع بیماری های خطرناک و مصداق ندارد)

من گفتم یا بن رسول الله شما کاری میکنی که هیچکس از مردم نزد ما نمیکند و اگر یکبار هم بکند زیاد است؟ فرمود: مگر ثواب مصافح را نمیدانی؟ دو مؤمن بهم بر میخورند و یکی بدیگری دست میدهد، پس همواره گناهان آندو میریزد، چنانکه برگ از درخت میریزد، و خدا بآنها توجه میفرماید تا از یکدیگر جدا شوند.

2. امام باقر (ع) فرمود: چون دو مؤمن بهم برخورند و مصاحفه کنند، خدا دستش را میان دست آنها گذارد و با آنکه رقیش را بیشتر دارد مصاحفه کند.

3. و فرمود: چون دو مؤمن بهم برخورند و مصاحفه کنند، خدای عزوجل دستش را میان دست آنها در آورد و بآنکه رقیش را بیشتر دوست دارد، رو آورد. و چون خدای عزوجل بهر دو نفر متوجه شود (در صورتیکه هر دو یکدیگر را بیک اندازه دوست داشته باشند) گناهان آنها مانند برگ درخت بریزد

4. و فرمود: چون دو مؤمن بهم برخورند و مصافحه کنند، خدای عزوجل بآنها رو آورد و گناهانشان چون برگ درخت بریزد.

5. مالک جهنی گوید: امام باقر (ع) فرمود ای مالک گمان مبر که شما شیعیان درباره ما مبالغه میکنید، همانا خدا را نتوان وصف کرد، و چنانکه خدا را نتوان وصف کرد، ما را نیز نتوان وصف نمود و چنانکه ما را نتوان وصف نمود، مؤمن را نیز نتوان وصف نمود، زیرا مؤمن با مؤمن ملاقات میکنند و باو دست میدهد، پس همواره خدا بآنها توجه فرماید و گناهان از رخسارشان مانند برگ درخت فرو ریزد تا از یکدیگر جدا شوند، پس چگونه وصف کسیکه چنین باشد توان کرد.

6. ابو حمزه گوید: همکجاوه امام باقر (ع) بودم، چون بار بزمین گذاشتیم، حضرت اندکی راه رفت، سپس آمد و دست مرا گرفت و گرم بفشرد، من عرض کردم: قربانت گردم، من که در کجاوه همراه شما بودم؟ فرمود: مگر نمیدانی که چون مؤمن گردشی کند و سپس برادرش دست دهد خدا توجه خود را بسوی آنها افکند و همواره بآنها رو آورد و بگناهان فرماید: از آنها فرو ریزد، ای ابا حمزه سپس گناهان مانند برگ درخت فرو ریزند و آنها خالی از گناه از یکدیگر جدا شوند.

7. هشام بن سالم گوید: از امام صادق (ع) حد مصاحفه را پرسیدم، فرمود: گردش دور درخت خرماست (یعنی اگر چه بمقدار گردش دور درخت خرما از یکدیگر جدا شوند مستحب است با یکدیگر مصاحفه کنند).
8. امام باقر (ع) فرمود: برای مؤمنین سزاوار است که چون یکی از آنها از رفیقش بفاصله درختی نهران شد و سپس بهم برخوردند مصاحفه کنند.
9. امام باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص): فرمود: چون یکی از شما برادرش را ملاقات کند باید باو سلام کند و دست بدهد، زیرا خدای عزوجل فرشتگان را بدین عمل گرامی داشته، پس شما هم کار فرشته را بکنید.
10. رسول خدا (ص) فرمود: چون بیکدیگر برخوردید با سلام کردن و مصاحفه برخوردید، و چون از یکدیگر جدا شوید با آمرزش خواهی جدا شوید.
11. امام صادق (ع) فرمود: همه مسلمانان با رسول خدا (ص) بجنگ میرفتند و بجای پر درختی میگذشتند و سپس بفضای باز میرسیدند بیکدیگر نگریسته و مصاحفه میکردند.
12. امام باقر (ع) فرمود: هرگاه مردی با رفیقش دست دهد، آنکه دستش را نگه دارد، اجرش بیشتر است از آنکه رها میکند، و آگاه باش که گناهان از آنها بریزد تا آنجا که گناهی باقی نماند.
13. اسحاق بن عمار گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت باترثروئی بمن نگریست، عرض کردم: سبب دگرگونی شما بامن چیست؟ فرمود: آنچه ترا با برادرانت دگرگون ساخته، ای اسحاق بمن خبر رسیده که در منزلت دربان گذاشته ای تا فقراء شیعه را راه ندهند.
- عرض کردم: قربانت، من از شهرت ترسیدم، فرمود: از بلیه ترسیدی؟ مگر نمیدانی که چون دو مؤمن ملاقات کنند و مصاحفه نمایند، خدای عزوجل بر آنها رحمت نازل کند که نود و نه قسمت آن برای آنکه رفیقش را دوست تر دارد باشد و چون در دوستی برابر باشند (باهم بایستند) رحمت خدا ایشانرا فرا گیرد، و چون برای مذاکره بنشینند، برخی از فرشتگان نگهبان آنها برخی دیگر گویند از اینها کنار گیریم، شاید رازی داشته باشند که خدا بر آنها پرده کشیده باشد.
- عرض کردم: مگر خدای عزوجل نمی فرماید: ((بگفتاری دم نزند جز آنکه نزد او رقیب حاضر باشد، 18 سوره 50)) فرمود: ای اسحاق! اگر نگهبانان نشنوند، خدای عالم السر بشنود و ببیند.
14. امام صادق علیه السلام فرمود: رسولخدا صلی الله علیه و آله هرگز با مردی مصاحفه نمی کرد، جز آنکه دست خود را از دست او نمی کشید، تا وقتی که او دست خود را از دست حضرت می کشید.

15. زراره گوید: شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: خدای عزوجل وصف نشود، چگونه او را توان وصف نمود، که خود در کتابش فرماید: ((خدا را چنانکه شایسته اندازه او است اندازه نکردند 21 سوره 6)) پس بهر اندازه ای که وصف شود، خود بزرگتر از آنست و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز وصف نشود، چگونه وصف توان کرد بنده ای که خدای عزوجل بهفت آسمان پوشیده گشته و اطاعت او را در زمین چون اطاعتش در آسمان قرار داده و فرموده است: ((هر چه پیغمبر برای شما آورد آنرا بگیری و از هر چه منعتهان کرد بازایستید، 7 سوره 49)) و هر که اطاعت این پیغمبر کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند مرا نافرمانی کرده، و نیز کار را با او واگذار فرمود (بحدیث 686 رجوع شود).

و ما (ائمه هدی) نیز وصف نشویم، چگونه توان وصف نمود گروهی را که خدا پلیدی را که شک است از ایشان برداشته.

و مؤمن هم وصف نشود، زیرا مؤمن برادرش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید پس همواره خدا بایشان توجه نماید و گناهان از رخسارشان چون برگ از درخت بریزد.

16. امام باقر (ع) میفرمود: چون دو مؤمن بهم برخوردند و مصافحه کنند، خدا بآنها رو کند و گناهان از چهره آنها بریزد تا از یکدیگر جدا شوند.

17. امام صادق (ع) فرمود: با یکدیگر مصافحه کنید، زیرا مصافحه کینه را میبرد.

18. امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) بحذیفه برخورد و دستش را برای مصافحه دراز کرد، حذیفه دست خود را باز گرفت، پیغمبر (ص) فرمود: ای حذیفه من دست بسوی تو دراز کردم و تو دست خود را از من باز گرفتی؟ حذیفه عرض کرد: یا رسول الله! بدست شما شوق و رغبت است ولی من جنب بودم و دوست نداشتم دستم با جنابت بدست شما رسد، پیغمبر (ص) فرمود: مگر نمیدانی که چون دو مسلمان بهم برخوردند و مصافحه کنند گناهانشان مانند برگ درخت بریزد.

19. امام صادق (ع) فرمود: کسی قدر خدای عزوجل را نداند و نیز قدر پیغمبرش را نداند و قدر مؤمن را هم نداند، مؤمن برادرش را ملاقات کند و با او مصافحه نماید، سپس خدا بآنها نظر کند و گناهان از رخسارشان بریزد تا از یکدیگر جدا شوند، چنانکه تند باد برگ را از درخت فرو ریزد.

20. رفاعه گوید: شنیدم امام (ع) می فرمود: مصافحه کردن مؤمن از مصافحه ملائکه بهتر است (کنایه از اینکه مقام مؤمن از مقام فرشته برتر است) (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که این مصافحه و این معانقه که متعاقبا ذکر می شود مربوط به شرایط خاص نیست مثلاً در ایام شیوع بیماری های واگیردار

نه تنها مستحب نیست بلکه حرام در حرام است زیرا این مصافحه و معانقه اهل ایمان را به سوی قبرستان می فرستد و لذا اگر توجهی به اهمیت آن نباشد چه بسا اگر مؤمنی در اثر عدم رعایت مواضع اعلام شده مراجع پزشکی و بهداشتی از دنیا برود تبعات قتل یک اهل ایمان بر شخص بی اعتنا بار شده و به جای بهشت به سوی دوزخ روانه می گردد).

معانقه دست بگردن یکدیگر نمودن

1. امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: هر مؤمنی که برای زیارت برادرش بیرون شود و حق او را بشناسد، در برابر هر گامی که بردارد، خدا یک حسنه با او می دهد و یک گناه از او بزداید و یکدرجه او را بالا برد، و چون در خانه اش بکوبد، درهای آسمان برایش گشوده شود (مقدمات آمدن رحمت آماده شود) و چون ملاقات و مصافحه و معانقه کنند، خدا بآنها روی آورد، سپس بوجود آنها بر فرشتگان بیالد و فرماید: دو بنده ام را بنگرید که برای من یکدیگر را ملاقات کردند و دوستی نمودند، بر من سزاست که پس از این ایستگاه ایشان را با آتش عذاب نکنم، و چون برگردد بشماره نفس کشیدن و گامهای کلماتش فرشته را بدرقه کنند و تا فردای آنشب او را از بلاء دنیا و آسیبهای آخرت نگهدارند، و اگر در آن میان بمیرد از حساب برکنار باشد، و اگر مؤمن زیارت شده هم حق زیارت کننده را چون او بشناسد، مانند پاداش او برایش باشد.

2. امام صادق (ع) فرمود: چون دو مؤمن یکدیگر را در آغوش کشند رحمت خدا آنها را فرا گیرد و چون یکدیگر چسبند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، بآنها گفته شود: آمرزیده شدید، عمل را از سر گیرید (کنایه از اینکه نامه گناهان گذشته شما باطل شد) و چون با یکدیگر وارد گفتگو شوند، فرشتگان باهم گویند: از آنها دور شوید که رازی دارند و خدا بر آنها پرده انداخته است.

3. اسحاق گوید: عرض کردم: قربانت کردم، بنابراین گفتار آنها نوشته نشود، در صورتی که خدای عزوجل فرماید: ((کلمه ای نگوید جز آنکه رقیب و عتیدی نزد وی حاضر باشند، 18 سوره 50)) امام صادق (ع) آه عمیقی کشید، سپس گریست تا اشکش ریشش را تر کرد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی برای احترام آن دو مؤمن بفرشتگان دستور داد که چون بملاقات یکدیگر روند، از آنها دور شوند، و اگر چه فرشتگان الفاظ آنها را نویسند و سخنانشرا ندانند، ولی خدای دانای راز و نهان تر از راز سخن آنها را بداند و حفظ کند.

باب بوسیدن

ص: 110

1. یونس بن ظبیان گوید: امام صادق (ع) فرمود: شما (شیعیان) را نوریستکه بوسیله آن در دنیا شناخته شوید، تا آنجا که هر گاه یکی از شما برادرش را ملاقات کند، محل نور را در پیشانی او بوسد.
- شرح: شناختن شیعیانرا بوسیله نور پیشانی مختص بایمه و فرشتگان و خواص اهل ایمانست و آیه شریفه سیماهم و جوههم من اثر السجود مؤید این معناست و از اینرو محل نور در این روایت محل سجده معین شده است .
2. امام صادق (ع) فرمود: نباید بوسیده شود سر کسی و نه دست کسی مگر (سر و دست) رسول خدا صلی الله علیه و آله یا کسیکه از او رسول خدا صلی الله علیه و آله مقصود باشد (یعنی امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم)
3. صاحب سابری گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و دستش را گرفتم و بوسیدم ، حضرت فرمود: آگاه باش که این (بوسیدن دست) جز نسبت پیغمبر و وصی پیغمبر شایسته نیست .
4. یونس بن یعقوب گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم : دستت را بمن بده تا ببوسم ، حضرت دستش را بمن داد، سپس عرض کردم : قربانت ، سرت را، حضرت پیش آورد و من بوسیدم ، سپس عرض کردم : قربانت پاهایت را، حضرت سه بار، فرمود: سوگند دهم تو را (که از بوسیدن پا بگذری) آیا چیزی مانده ، آیا چیزی مانده ، آیا چیزی مانده ؟ (یعنی بعد بوسیدن دست و سر عضو دیگری شایسته بوسیدن نیست).
5. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: هر که بخاطر خویشاوندی فامیلش را ببوسد باکی بر او نیست (زیرا از نظر شهوت و غرض باطلی در میان نیست) و بوسیدن برادر (نسبی یا ایمانی) بر گونه او و بوسیدن امام بر میان دو چشم اوست (یعنی شایسته است که گونه برادر و میان دو چشم امام را بوسید).
6. امام صادق (ع) فرمود: بوسیدن دهن سزاوار نیست جز نسبت بهمسر یا فرزند خردسال. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند توجه نما به عظمت کلام معصومین علیهم السلام و عجل 1. فرجهم که چگونه حدود و مرزهای روابط اجتماعی را معلوم و مشخص می نمایند پس لعنت خدا بر کسانی که حدود و مرزهای خدا را عمداً می شکنند و بنام دین فساد و تبهکاری صورت می دهند علی لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

1. ابن ابی حمزه گوید امام صادق (ع) می فرمود: شیعیان ما با خود مهربانند، چون تنها باشند خدا را یاد کنند (همانا یاد ما یاد خداست) هرگاه ما یاد شویم خدا یاد شود و چون دشمن ما یاد شود، شیطان یاد شود.
2. امام صادق (ع) فرمود: زیارت یکدیگر روید زیرا زیارت شما از یکدیگر زنده گردانیدن دل‌های شما و یاد نمودن احادیث ماست، و احادیث ما شما را بهم متوجه می سازد، پس اگر بآنها عمل کنید، هدایت و نجات یابید. و اگر آنها را ترک کنید گمراه و هلاک شوید، پس بآنها عمل کنید و من ضامن نجات شمایم.
3. عباد بن کثیر گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: داستان سرائی دیدم که داستان می سرود و می گفت: این است آن مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد، امام صادق (ع) فرمود: هیهات هیهات، بخطا رفتی استاهم الحفره ((در لغت عربی این جمله در موردی گفته می شود که سخن یابوه و نامربوطی از دهن شخصی در آید یعنی آن شخص در چاه فلان افتاد)) همانا برای خدا جز کرام کائین، فرشتگانی است سیاح که چون بمردمی برخوردند که از محمد و آل محمد یاد کنند، گویند: بایستید که بحاجت خود رسیدید، سپس می نشینند و با آنها دانش آموزند، و چون برخیزند از بیمارانشان عیادت کنند و بر سر مرده هایشان حاضر شوند و از غایبانشان خبرگیری کنند. اینست مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد.
4. امام صادق (ع) فرمود: برخی از فرشتگان آسمان به یک و دو و سه تن (از ساکنان زمین) که فضل آل محمد را ذکر می کنند سرکشی می کنند و می گویند: نمی بینید اینها را که با وجود کمی خود و بسیاری دشمنشان فضل آل محمد صلی الله علیه و آله را می ستایند، سپس دسته دیگر از فرشتگان گویند: این فضل خداست که بهر که خواهد می دهد و خدا صاحب فضل بزرگست.
5. میسر گوید: امام باقر (ع) بمن فرمود: آیا شما خلوت می کنید و گفتگو می نمایید و هر چه خواهید می گوئید؟ عرض کردم: آری بخدا که ما خلوت می کنیم (در مجلسی خالی از مخالف و بیگانه انجمن می کنیم) و گفتگو نموده هر چه خواهیم (از مختصات شیعه) می گوئیم، فرمود: همانا بخدا من دوست دارم که در بعضی از آن مجالس با شما باشم، همانا بخدا که من بوی شما و نسیم شما (عقاید و اقوال شما) را دوست دارم، و شماست که دین خدا و دین ملائکه او را دارید، پس (مرا بشفاعت و کفالت خود با) پرهیز از حرام و کوشش در طاعت کمک کنید.

6. امام صادق (ع) فرمود: هرگاه سه تن یا بیشتر از مؤمنین انجمن کنند، بهمان شماره از فرشتگان حاضر شوند، تا اگر آنها دعای خیری کنند فرشتگان آمین گویند و اگر از شری پناه جویند، فرشتگان دعا کنند تا خدا آن شر را از آنها بگرداند و اگر حاجتی سؤال کنند، نزد خدا شفاعت کنند و قضای آنرا از خدا بخواهند.

و هرگاه سه تن از منکرین (ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله) یا بیشتر انجمن کنند ده برابر آنها از شیاطین حاضر شوند تا اگر سخنی گویند شیاطین هم مانند سخن آنها گویند و چون بخندند، شیاطین هم بخندند، و هرگاه از اولیاء خدا بدگوئی کنند، شیاطین هم بدگوئی کنند. پس هر کس از مؤمنین که گرفتار آنها شود، چون در این مطالب وارد شدند باید برخیزد و شریک و همنشین شیطان نشود، زیرا در برابر غضب خدای عزوجل چیزی یارای مقاومت ندارد و لعنت خدا را چیزی باز نگرداند، سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: و اگر نتواند باید بدل انکار کند و برخیزد هر چند بقدر دوشیدن گوسفند و یا شتری باشد.

شرح: مقصود از جمله اخیر اینست که هرگاه نتواند از اول مجلس برخیزد باید تا زمانی که باکراه در آنمجلس نشسته انکار قلبی خود را اظهار دارد و هرگاه برخاستن ممکن شد بلافاصله برخیزد اگر چه چند لحظه ای از آخر مجلس باشد تا مخالفت عملی خود را هم اظهار داشته درزمره آنها محسوب نشود.

7. ابی المغرا گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: برای شیطان و سپاهیان چیز می مجروح کننده تر از دید و بازدید برادران، یکدیگر برای خدا نیست. فرمود: براستی که دو مؤمن یکدیگر را ملاقات می نمایند و گفتگوی خدا می کنند سپس گفتگوی برتری ما اهل بیت را می نمایند پس باقی نمی ماند بر صورت ابلیس گوشتی مگر اینکه فرو ریخته می شود تا آنکه روحش استعانه می کند از شدت آنچه از درد می یابد، پس ملائکه آسمان و دربانان بهشت آنرا می فهمند و وی را لعنت می کنند تا آنکه باقی نمی ماند فرشته مقربی مگر آنکه او را لعنت می کند پس می افتد رانده شده و رنج دیده و دور گشته.

وارد ساختن سرور بر مؤمن

1. امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا فرمود: هر کس مؤمنی را شاد و خوشحال سازد پس براستی که مرا خوشحال ساخته، و هر کس مرا خوشحال سازد براستی که خدا را خوشحال نموده.

2. امام باقر (ع) فرمود: لبخند شخص در روی برادر مؤمنش حسنه باشد، و برداشتن خاشاکی از روی وی نیز حسنه باشد، و خدا بچیزی که محبوب تر باشد نزد او از مسرور ساختن مؤمن پرستش نشده .

3. امام باقر (ع) فرمود: در آنچه که خداوند با بنده خویش موسی علیه السلام مناجات کرد این بود: فرمود مرا بندگانی است که بهشت خویش بر آنان مباح گردانیدی و آنان را در آن حاکم ساختی؟ فرمود: هر که مؤمنی را خوشحال سازد، آنگاه امام فرمود: مؤمنی در مملکت یکی از جباران بود و آن جبار او را تکذیب می نمود و حقیر می شمرد، آن مؤمن از آن دیار بیلاذ شرک گریخت و بر یکی از آنان وارد شدی وی از او پذیرائی نمود و او را جای داد و مهربانی کرد و میزبانی نمود، پس چون مرگ آن مشرک فرا رسید خداوند بدو الهام کرد که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر برای آتش او را بترسان لکن مسوزان و آزارش مرسان ، و در بامدادان و شامگاه روزی او می رسد، سائل پرسید که از بهشت؟ فرمود: از هر کجا که خدا خواهد.

4. امام سجاد فرمود: رسول خدا فرمود: براستی که بهترین اعمال بسوی خداوند عزوجل وارد ساختن سرور و خوشحالی است بر مؤمنین .

5. امام صادق (ع) فرمود: خداوند وحی کرد بداود علیه السلام که براستی بنده ای از بندگان من حسنه ای بجا آورد و بسبب آن بهشت را بر وی مباح گردانم ، داود علیه السلام عرض کرد پروردگارا کدام است آن حسنه؟ فرمود بر بنده مؤمن من سرور و خوشحالی وارد سازد اگر چه بیک دانه خرما باشد، داود علیه السلام گفت خداوند سزاوار است کسی را که ترا شناسد امید خود از تو بر می گیرد.

6. امام صادق (ع) فرمود: کسی از شما چنین می پندارد که چون مؤمنی را شادمان ساخت تنها وی را مسرور ساخته بلکه بخدا سوگند ما را خوشحال کرده ، بلکه بخدا سوگند رسول خدا را شاد نموده .

7. ابوالجارود گوید شنیدم از امام باقر (ع) فرمود: براستی که بهترین کارها نزد خدا وارد ساختن سرور است بر مؤمن و آن سیر نمودن مؤمن یا اداء قرض اوست .

081. امام صادق (ع) در حدیثی طولانی فرماید: چون خدا مؤمن را از گورش درآورد، تمثالی با او خارج شود که در جلو او راه رود، و هرگاه مؤمن یکی از هراسهای روز قیامت را ببیند، تمثال باو گوید: نترس و غم مخور، ترا مژده باد بشارتی و کرامت خدای عزوجل تا در برابر خدای عزوجل بایستد، خدا هم باسانی از او حساب کشد، و بسوی بهشتش فرمان دهد و تمثال در جلوش باشد. مؤمن باو گوید: چه خوب کسی بودی تو که از گور همراه من درآمدی و همواره مرا بشارتی و

کرامت خدا مژده دادی تا آنرا دیدم، سپس گوید: تو کیستی؟ گوید: من آن شادی هستم که در دنیا به برادر مؤمنت رسانیدی خدای عزوجل مرا از آن شادی آفرید تا ترا مژده دهم.

9. محمد بن جمهور گوید: نجاشی مردی دهقان (ملاک) و حاکم اهواز و شیراز بود، یکی از کارمندانش بامام صادق (ع) عرض کرد: در دفتر نجاشی خراجی بعهده من است و او مؤمن است و فرمانبردن از شما را عقیده دارد، اگر صلاح بدانیم برایم باو توصیه ئی بنویسید، امام صادق (ع) نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم برادرت را شاد کن تا خدا ترا شاد کند.

او نامه را گرفت و نزد نجاشی آمد، زمانیکه در مجلس عمومی نشسته بود، چون خلوت شد نامه را باو داد و گفت: این نامه امام صادق (ع) است، نجاشی نامه را بوسید و روی دیده گذاشت و گفت: حاجت چیست؟ گفت: در دفتر شما خراجی بر من است، نجاشی گفت: چه مقدار است؟ گفت: ده هزار درهم، نجاشی دفتردارش را خواست و دستور داد از حساب خود او پردازد و بدهی او را از دفتر خارج کند و برای سال آینده هم همان مقدار بنام نجاشی بنویسد، سپس باو گفت: آیا ترا شاد کردم؟ گفت: آری قربانت، آنگاه دستور داد باو مرکوب و کنیز و نوکری دهند و نیز دستور داد یکدست لباس باو دادند، و در هر یک از آنها می گفت: ترا شاد کردم؟ او می گفت: آری قربانت، و هر چه او می گفت آری نجاشی می افزود تا از عطا فراغت یافت، سپس گفت: فرش این اتاق را هم که رویش نشسته بودم هنگامیکه نامه مولایم را بمن دادی بردار و ببر و بعد از این هم حوائج را پیش من آر. مرد فرش را برداشت و خدمت امام صادق (ع) رفت و جریان را چنانکه واقع شده بود گزارش داد، حضرت از رفتار او مسرور می شد مرد گفت: مثل اینکه نجاشی با این رفتارش شما را هم شادمان کرد؟ فرمود: آری بخدا، خدا و پیغمبرش را هم شاد کرد.

10. ابان بن تغلب گوید: از امام صادق (ع) حق مؤمن را بر مؤمن پرسیدم، فرمود: حق مؤمن بر مؤمن بزرگتر از اینهاست، اگر بشما گویم انکار می کنید، چون مؤمن از گورش درآید تمثالی همراه او از گور خارج شود و باو گوید ترا مژده باد بکرامت و سرور از جانب خدا، مؤمن گوید: خدا ترا بخیر مژده دهد، سپس آن تمثال همراه او رود و او را همچنان مژده دهد: چون بامر هراسناکی گذرد. باو گوید: این برای تو نیست و چون بامر خیری بگذرد گوید: این از تو است، همچنین پیوسته با او باشد، و او را از آنچه می ترسد ایمنی و بآنچه دوست دارد مژده دهد تا همراه او در برابر خدای عزوجل بایستد، سپس چون خدا بسوی بهشتش فرمان دهد، تمثال باو گوید: ترا مژده باد، زیرا خدای عزوجل دستور بهشت برایت صادر فرمود، مؤمن گوید: تو کیستی خدایت رحمت کند که از هنگامیکه از قبر بیرون آمدم همواره مرا مژده دهی و در میان راه انیس من بودی و از پروردگارم بمن خبر دادی؟ تمثال گوید: من آن شادی

هستم که در دنیا برادرانت می رسانیدی ، من از آن شادی آفریده شدم تا ترا مژده دهم و دلدار ترس تو باشم .

11. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبوبترین اعمال نزد خدا سروری است که بمؤمنی رسانی : گرسنگی او را بزدائی یا گرفتاری او را برداری .

12. امام صادق (ع) فرمود: هر که بمؤمنی شادی رساند. خدای عزوجل از آن شادی مخلوقی آفریند که هنگام مرگ دیدارش کند و باو گوید: ای دوست خدا مژده باد ترا بکرامت و رضوان خدا، سپس همواره همراه او باشد و هنگام هر ترسی او را مژده دهد و باو همچنان گوید، مؤمن باو گوید: تو کیستی خدایت رحمت کند؟ گوید من آن شادی هستم که بفلانی رسانیدی .

13. ابن سنان گوید: مردی خدمت امام صادق (ع) بود و این آیه را قرائت کرد: ((کسانیکه مردان و زنان مؤمن را بغیر آنچه کرده اند (بدون گناه) آزار دهند، بهتان و گناه آشکاری بگردن گرفته اند، 58 سوره 33)) امام صادق (ع) فرمود: پس ثواب کسیکه بمؤمنی شادی رساند چیست؟ عرض کردم: قربانت ده حسنه . فرمود: آری بخدا و هزار هزار حسنه (یعنی بمقدار افزایش شادی و خلوص نیت و زحمتیکه در آن راه تحمل می کند، حسنه افزایش یابد).

14. امام صادق (ع) فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند، آن شادی را برسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیده و هر که بیغمبر صلی الله علیه و آله رساند، آن شادی را بخدا رسانیده و همچنین است کسیکه بمؤمنی اندوهی رساند.

15. و فرمود: هر مسلمانیکه بمسلمانی برخورد و او را شاد کند، خدای عزوجل را شاد کرده است.

16. و فرمود: از جمله دوست ترین اعمال نزد خدای عزوجل شادی رسانیدن بمؤمن است ، سیر کردن او از گرسنگی باشد یا رفع گرفتاری او یا پرداخت بدهیش .

روا کردن حاجت مؤمن

1. مفضل گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای مفضل! آنچه بتو می گویم بشنو و بدانکه حق است و انجام ده و به برادران بزرگوارت خبر ده ، عرض کردم : برادر بزرگوارم کیانند؟ فرمود: کسانیکه در روا ساختن حوائج برادران خود رغبت دارند، سپس فرمود: هرکس یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند، خدای عزوجل روز قیامت صد هزار حاجت او را روا کند، که نخستین آن بهشت باشد و دیگرش اینکه خویشان و آشنایان و برادرانش را اگر ناصبی نباشد ببهشت برد، و رسم مفضل این بود که چون یکی از برادرانش درخواست حاجتی می کرد، باو می گفت : آیا نمی خواهی که از برادران بزرگوار باشی؟

2. مفضل بن عمر گوید: امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل دسته نئی از مخلوقش را آفریده و ایشانرا برای قضاء حوائج خویش شیعیان فقیر ما را انتخاب فرموده تا در برابر آن بهشت را بایشان پاداش دهد، پس اگر توانی از آنها باش . سپس فرمود: بخدا ما را پروردگاریست که او را پرستش کنیم و چیز را شریک او نسازیم .

3. امام صادق (ع) فرمود: روا ساختن حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خدا (فرستادن بجهاد) بهتر است .

4. و فرمود: بر آوردن حاجت یکمرد مؤمن نزد خدا از بیست حجیکه ، در هر یک از آنها صد هزار (دینار یا درهم) خرج شود بهتر است .

5. اسماعیل بن عمار صیرفی گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم : قربانت مؤمن برای مؤمن رحمت است ؟ فرمود: آری ، گفتم : چگونه ؟ فرمود: هر مؤمنی که برای حاجتی نزد برادرش رود رحمتی است که خدا آنرا بسوی او فرستاده و برایش آماده کرده پس اگر حاجتش را روا کند، رحمت خدا را پذیرفته و اگر حاجت او رد کند، با وجود آنکه می تواند برآورد، رحمتی را که خدای عزوجل بسوی او فرستاده و آماده نموده رد کرده است ، و خدای عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره کند تا کسیکه از حاجتش رد شده نسبت بآن قضاوت کند، اگر خواهد آن را بخود برگرداند و اگر خواهد بدیگری ارجاع دهد.

ای اسماعیل ! هرگاه او در روز قیامت حاکم شود نسبت برحمتی که از جانب خدا برای او روا گشته ، عقیده داری که بچه کسی ارجاعش می دهد؟ عرض کردم : گمان ندارم آنرا از خود بگرداند، فرمود: گمان مبر، بلکه یقین داشته باش که هرگز از خود نگرداند.

ای اسماعیل ، هر که برای حاجتی نزد برادرش رود که او بتواند روا کند، و روا نکند، خدا در قبر ماری بر او مسلط کند که انگشت ابهامش را تا روز قیامت بگزد، چه آنکه آن میت در قیامت آمرزیده باشد یا معذب (اگر آمرزیده هم باشد، این عذاب بجهت رد کردن حاجت مؤمن است).

شرح: این روایت دلیل است بر اینکه عذابهاییکه در قبر برای گناهکاران خبر داده شده به پیکر جسمانیش وارد نمی شود، بلکه به پیکر مثالیش وارد شود، زیرا پیکر در گور رفته پس از مدتی خاک شود در صورتیکه گردن انگشت ابهام تا روز قیامت معین شده است .

6. ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: هر کس هفت شوط گرد خانه کعبه طواف کند، خدای عزوجل برایش شش هزار حسنه نویسد و شش هزار گناه از او بزدايد و شش هزار درجه

برایش بالا برد اسحاق بن عمار افزوده که : شش هزار حاجت او را هم روا کند سپس امام علیه السلام فرمود: روا ساختن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی و تا ده طواف شمرد.

شرح: پیدا است که حوائج برادران دینی از لحاظ اهمیت و ارزش مختلف است و همچنین نیت کسیکه آن حاجت را روا می کند، مختلف می شود، چنانکه در بحث نیت بتفضیل ذکر شد، از این رو ثواب و پاداشی هم که در برابر قضاء حاجت مؤمن داده می شود، مختلف می گردد و از یک طواف تا ده طواف می رسد.

7. امام صادق (ع) فرمود: هر مسلمانی که حاجت مسلمانی را روا کند، خدای تبارک و تعالی باو خطاب کند که : ثواب تو بعهده من است و بغیر بهشت برایش راضی نباشم .

8. اسحاق بن عمار گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر کس گرد این خانه (کعبه) یکطواف کند خدای عزوجل برایش شش هزار حسنه نویسد و شش هزار گناه از او بزداید و شش هزار درجه برایش بالا برد، و چون نزد ملتزم ((ملتزم: قسمتی از دیوار پشت خانه ی کعبه))رسد. خدا هفت در از درهای بهشت برایش گشاید، عرض کردم: قربانت ، این همه فضیلت برای طوافست ؟ فرمود: آری : اکنون ترا به بهتر از طواف خبر می دهم ، روا ساختن حاجت مسلمان بهتر است از طوافی و طوافی و طوافی تا به ده طواف رسد.

9. امام صادق (ع) می فرمود: هرکس در راه حاجت برادر مؤمنش گام بردارد تا آنرا روا کند و مقصودش ثواب خدا باشد. خدای عزوجل برایش مانند پاداش یک حج عمره پذیرفته و روزه دو ماه حرام با اعتکاف آنها در مسجد الحرام بنویسد. و هر کس به نیت روا ساختن گام بردارد، ولی برآورده نگردد، خدا برایش مانند یک حج پذیرفته نویسد، پس در کار خیر رغبت کنید.

10. امام صادق (ع) فرمود: در نیکی رساندن برادران خود با یکدیگر مسابقه گذارید و اهل نیکی باشید، زیرا بهشت را دریست بنام معروف ((نیکی و احسان)) که جز کسیکه در زندگی دنیا نیکی کرده ، داخل آن نشود، همانا بنده در راه برآوردن حاجت برادر مؤمن خود گام بردارد و خدای عزوجل دو فرشته بر او گمارد، یکی در طرف راست و دیگری از جانب چپ او که برایش از پروردگار آمرزش خواهند و برای روا شدن حاجت او دعا کنند. سپس فرمود: بخدا که چون مؤمن بحاجتش رسد پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود او مسرورتر است .

11. امام باقر (ع) فرمود: بخدا سوگند که گذراندن یک حج نزد من از اینکه یک بنده آزاد کنم تا برسد به ده بنده و هفتاد بنده محبوبتر است ، و اگر یک خانواده از مسلمین را کفالت کنم که آنها را از گرسنگی برهانم و پیکرشانرا بپوشانم تا آبروی آنها را نزد مردم حفظ کنم ، نزد من از گزاردن حجی و حجی تا برسد بده حج و هفتاد حج محبوبتر است .

12. امام باقر (ع) فرمود: خدای عزوجل بموسی علیه السلام وحی فرمود: همانا از جمله بندگانم کسی است که بوسیله حسنه بمن تقرب جوید و من او را در بهشت حاکم سازم (بهشت را در اختیار او گذارم) موسی عرض کرد: پروردگارا آن حسنه چیست؟ فرمود: اینکه همراه برادر مؤمنش در راه برآوردن حاجت او گام بردارد، چه آنکه برآورده شود یا نشود.

13. حضرت ابوالحسن فرمود: هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او آید، رحمتی باشد که خدای تبارک و تعالی بسوی او کشانیده، پس اگر آنرا بپذیرد، بولایت ما بولایت خدا پیوسته است، و اگر با وجود آنکه توانایی بر قضاء حاجت او دارد، او را رد کند، خدا در قبرش ماری از آتش باو مسلط کند که تا روز قیامت او را بگزد، چه آنکه آمرزیده باشد یا معذب (گناه دیگری داشته یا نداشته باشد) و اگر حاجت خواه او را معذور دارد، وضعیتش بدتر است.

شرح: یعنی علاوه بر گزیدن مار عذاب بیشتر کنند، زیرا صاحب حاجت معذورش دارد که هر چه اصرار کند جواب انکار شنود، علاوه بر آنکه در قضاء حاجت برادر مؤمن نباید مسامحه کرد تا مجبور بمعذور داشتن گردد.

14. امام باقر (ع) فرمود: همانا مؤمن حاجتی از برادرش باو مراجعه می شود که نمی تواند انجام دهد، ولی بدان همت می گمارد و دل می بندد، خدای تبارک و تعالی او را بسبب همتش بهشت وارد می کند.

کوشش در راه حاجت مؤمن

1. امام صادق (ع) فرمود: برای گام برداشتن مرد در راه حاجت برادر مؤمنش، ده حسنه برایش نوشته شود و ده از او محو شده و ده درجه برایش بالا رود، و جز این نمی دانم که فرمود: و آن برابر آزاد کردن ده بنده و بهتر از اعتکاف یکماه در مسجدالحرام است.

2. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: همانا از برای خدا در زمین بندگان است که برای حوائج مردم کوشش می کنند، اینها روز قیامت در امانند، و هر که بمؤمنی شادی رساند، خدا روز قیامت دلش را شاد سازد.

3. امام باقر (ع) فرمود: هرکس در راه حاجت برادر مسلمانش گام بردارد، خدا او را در زیر سایه 75 هزار فرشته قرار می دهد و هر گامی بردارد، خدا برایش حسنه نویند و گناهی از او بزداید و درجه ئی بالا برد، و چون او از برآوردن حاجت برادرش فارغ شود، خدای عزوجل بدانجهت برایش پاداش حج و عمره گوار نویسد.

4. امام صادق (ع) فرمود: گام برداشتنم برای آوردن حاجت برادر مسلمانم، نزد من محبوبتر است از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب زین و لجام کرده در راه خدا برم (یعنی بجهاد بفرستم).

5. امام صادق (ع) فرمود: مؤمنی نیست که در راه حاجت برادر مؤمنش گام بردارد، جز آنکه خدای عزوجل برایش در هر قدمی حسنه‌ئی نویسد و گناهی فروریزد و درجه‌ئی بالا برد و سپس ده حسنه بیفزاید و در ده حاجت او را شفیع گرداند.

6. امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا در راه حاجت برادر مسلمانش کوشش کند، خدای عزوجل برایش هزار هزار حسنه نویسد که بدان سبب خویشان و همسایگان و برادران و آشنایانش آمرزیده شوند، و اگر کسی در دنیا باو احسانی کرده باشد، روز قیامت باو گویند: بآتش در آی و هر کس را بیایی که در دنیا بتو احسانی کرده، باذن خدا خارج کن، مگر اینکه ناصبی (دشمن ائمه) باشد. (پس مانند این روایت در باب روا کردن حاجت مؤمن روایت اول مذکور است که در آن خبر از شفاعت اهل ایمان و ورود به بهشت را برای شفاعت کننده می‌دهد ولی در این روایت مذکور است که با شفاعت از آتش بیرون می‌آورد و این در نظر نگارنده جعلی است زیرا کسی که با آتش وارد شود خارج نمی‌شود همانگونه که اگر کسی به بهشت وارد شود هرگز خارج نمی‌شود و السلام)

7. و فرمود: هر که برای حاجت برادر مسلمانش سعی و کوشش کند تا خدا آنرا بدست او روا سازد، خدای عزوجل یک حج و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام را با روزه آنها برایش نویسد، و اگر او کوشش کند، ولی خدا برآوردنش را بدست او جاری نسازد، خدای عزوجل برایش یک حج و یک عمره نویسد.

8. و فرمود: برای اعتماد داشتن مرد برادرانش همین بس که حاجتش را بسوی او برد.

9. صفوان جمال گوید: خدمت امام صادق (ع) نشسته بودم که مردی از اهل مکه بنام میمون درآمد و از نداشتن کرایه شکایت کرد، حضرت بمن فرمود: برخیز و برادرت را یاری کن، من برخاستم و همراه او شدم تا خدا کرایه او را فراهم ساخت، سپس بمکان خود برگشتم.

امام صادق (ع) فرمود: برای حاجت برادرت چه کردی؟ عرض کردم: پدر و مادرم بقربانت، خدا آنرا روا کرد، حضرت ابتدا فرمود: همانا اگر برادر مسلمانان را یاری کنی، نزد من از طواف یک هفته (هفت شوط) بهتر است، سپس فرمود: مردی نزد حسن بن علی علیهما السلام آمد و عرض کرد: پدر و مادرم بقربانت، مرا بقضاء حاجتی یاری کن، حضرت نعلین پوشید و همراه او شد، در بین راه حسین صلوات الله علیه را دید که بنماز ایستاده است، امام حسن علیه السلام بانمرد فرمود: چرا از ابی عبدالله (حسین بن علی علیه السلام) برای قضاء حاجت کمک نخواستی؟ عرض کرد: پدر و مادرم بقربانت این کار را کردم، اعتکافش را یادآور شد، امام حسن علیه السلام فرمود: همانا اگر او ترا یاری می‌کرد از اعتکاف یکماهش بهتر بود.

شرح: اگر اشکال شود که چرا امام حسین علیه السلام او را بقضاء حاجتش یاری نکرد، چهار جواب می توان گفت:

اول ممکن است امام حسین علیه السلام عذر شرعی دیگری غیر از اعتکاف داشته و بآنمرد اظهار نفرموده است.

دوم اسبغادی ندارد که هر امامی پیش از امامتش علمش از امام زمان خود کمتر باشد یا آنچه را ثوابش کمتر است انتخاب کند.

سوم امام حسین علیه السلام می خواست ثواب این عمل را برادرش امام حسن علیه السلام رساند.

چهارم ممکن است شخص دیگری بآنمرد گفته باشد: امام حسین علیه السلام در حال اعتکاف مرآت ج 2 صفحه 186. (جواب پنجم این است که روایت جعلی است و شکی در آن نیست زیرا جاعل تلاش می نماید تا ثابت نماید که امام حسین دانای به معالم دین خود نبوده است و نمی دانست که عمل بهتر کدام است پس تمامی توجیهاات بلاوجه است و روایت قطعاً جعلی است و شکی در آن نیست).

10. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل فرماید: مخلوق عیال منند (زیرا ضامن روزی ایشانم) و محبوبترینشان نزد من کسی است که نسبت بآنها مهربانتر و در راه حوائجشان کوشاتر باشد.

11. ابی عماره گوید: هرگاه حماد بن ابی حنیفه مرا ملاقات می کرد، میگفت حدیث را برایم تکرار کن، من هم بازگو می کردم و می گفتم: برای ما رویت شده که: هرگاه عابدی در بنی اسرائیل بنهایت درجه عبادت می رسد، برای حوائج مردم گام برمی داشت و در راه اصلاح آنها خود را برنج می انداخت.

گشودن گرفتاری مؤمن

1. امام صادق (ع) فرمود: هر که از برادر مؤمن گرفتار تشنه کام خود هنگام بی تائیش فریاد رسی کند و او را از گرفتاری نجات دهد و برای رسیدن بحاجتش او را یاری کند، خدای عزوجل بسبب آن عمل 72 رحمت از جانب خود برایش نویسد، که یکی از آنها بزودی (در دنیا) باو دهد و بسبب آن امر زندگیش را اصلاح کند و 71 رحمت دیگر را برای هراس و ترسهای روز قیامتش ذخیره کند.

2. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسیکه مؤمنی را یاری کند خدای عزوجل 73 گرفتاری از او بردارد که یکی در دنیا باشد و هفتاد و دوی دیگر هنگام گرفتاریهای بزرگ. و فرمود: هنگامیکه مردم بخود مشغولند (یعنی روز قیامت که هرکس گرفتار اعمال خود است).

3. امام صادق (ع) می فرمود: کسیکه مؤمنی را از گرفتاری نجات دهد، خدا او را از گرفتاریهای آخرت نجات بخشد، و از گورش با دل خنک شده و مسرور درآید، و هر که مؤمن گرسنه‌ئی را سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت خوراند و هر که شربت‌تی باو آشاماند، خدایش از شربت بهشتی مهر شده آشاماند.

4. امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس بمؤمنی گشایشی دهد، خدا روز قیامت دلشرا گشایش دهد.

5. امام صادق (ع) می فرمود: هرکس گرفتاری مؤمنی را که در سختی افتاده رفع کند خدا حوائج دنیا و آخرتش را آسان کند، و هر که عیب مؤمنی را که از آن می ترسد بپوشاند، خدا 70 عیب دنیوی و اخروی او را بپوشاند، آنگاه فرمود: تا زمانیکه مؤمن در راه کمک برادرش باشد، خدا در راه کمک باوست. از موعظه سود برید و در کار خیر رغبت کنید.

اطعام مؤمن

1. امام صادق (ع) فرمود: هر که مؤمنی را سیر کند، بهشت برایش واجب شود و هر که کافری را سیر کند، بر خدا سزاوار است که درویش را از زقوم پرکند چه مؤمن باشد و چه کافر. (این روایت جعلی است و شکی در آن نیست زیرا مخالف آیات کتاب خدا و سیره و روش امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم است زیرا اگر آن‌ها مسلمان نباشند انسان و مخلوق خدا هستند و در زمان نیاز ترحم واجب است و شاهد آن روایت بعدی است که جاعل در آن العیاذبالله امام را به جرم اطعام افقی از مردم، به آنچه خود مستحق آن است وعده داده است.)

2. ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: یک مسلمان را خوراک دهم، از خوراک دادن افقی از مردم نزد من بهتر است، عرض کردم: افق چقدر است؟ فرمود صد هزار کس یا بیشتر.

شرح: مراد به مردم مخالفین مستضعف یا مؤمنین مستضعف است مجلس (ره).

3. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سه نفر از مسلمین را اطعام کند، خدا او را از سه بهشت در ملکوت آسمانها اطعام کند: 1 فردوس . 2 جنت عدن . 3 طوبی و آن درختی است که از جنت عدن بیرون آید و پروردگار ما آنرا بدست خود کاشته است (یعنی آنرا تنها بقدرت خود بدون وساطت فرشته و اسباب دیگری آفریده است).

4. امام صادق (ع) فرمود: مردی نیست که دو تن از مؤمنین را بخانه خود برد و بقدر سیری بآنها بخوراند: جز آنکه این عملش بهتر از آزاد کردن یک بنده باشد.

5. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: هر که مؤمنی را از گرسنگی سیر کند، خدایش از میوه های بهشت خوراند و هر که مؤمن تشنه ئی را آب دهد، خدایش از شراب بهشتی سر بمهر بنوشاند.

6. امام صادق (ع) فرمود: هر که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، هیچ یک از مخلوق خدا اجر اخروی او را نداند، نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل جز خداوند پروردگار جهانیان، سپس فرمود: از اسباب آمرزش اطعام کردن مسلمان گرسنه است، آنگاه قول خدای عزوجل را تلاوت فرمود: ((یا اطعام کردن یتیم خویشاوند یا مستمند خاکنشین در روز قطحی و گرسنگی، 16 سوره 90)).

7. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که شربت آبی در جائیکه بدان توانائی دارد بمؤمنی آشاماند، خدا در برابر هر شربتی 70 هزار حسنه باو دهد، و اگر در جائیکه بآب توانائی ندارد (یعنی بسختی فراهم می شود) باو آشاماند، مثل اینستکه ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است.

8. حسین بن نعیم صحاف گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای حسین برادرانت را دوست داری؟ گفتم: آری، فرمود: بمستمندانشان سود رسانی، گفتم: آری، فرمود: همانا بر تو لازم است که دوست داشته باشی کسی را که خدایش دوست دارد، همانا بخدا بهیچ یک از آنها سود نرسانی جز آنکه دوستش داشته باشی، آیا آنها را بمنزلت دعوت می کنی؟ گفتم: آری، غذا نمی خورم مگر آنکه دو تن و سه تن یا کمتر و بیشتر از آنها همراه باشند. امام صادق (ع) فرمود: همانا فضیلت تو بر آنهاست، عرض کردم: قربانت گردم غذای خود را با آنها خورانم و آنها را از روی فرشم نشانم و باز فضیلت آنها بر من بیشتر است؟! فرمود: آری هرگاه بمنزلت درآیند، همراه آمرزش تو و عیالت درآیند، و چون از منزلت بیرون روند با گناه تو و عیالت بیرون روند (گناه را از شما بزدایند).

9. ابو محمد وابشی گوید: خدمت امام صادق (ع) از اصحاب ما (شیعیان) یاد شد، من گفتم: من صبحانه و شامی نخورم مگر با دو تن و سه تن و کمتر و بیشتر از آنها، امام صادق (ع) فرمود: فضیلت آنها بر تو بیش از فضیلت تو بر آنهاست. عرض کردم: قربانت، چگونه چنین است، در صورتیکه من خوراک خودم را بآنها خورانم و از مالم بآنها انفاق کنم و عیالم را خدمتگزارشان سازم! فرمود: آنها چون وارد شوند همراه روزی بسیاری از جانب خدای عزوجل وارد شوند و چون خارج گردند، آمرزش را برای تو بجا گذارند.

10. امام باقر (ع) فرمود: اطعام دادنم مردم مسلمانی را نزد من محبوبتر است از اینکه افقی از مردم را آزاد کنم، راوی گوید: عرض کردم: افق چه مقدار است؟ فرمود: ده هزار.
11. رباعی گوید امام صادق (ع) فرمود: هر که برادرش را برای خدا اطعام کند، پاداشش مانند کسی است که فنامی از مردم را اطعام کند، عرض کردم: فنام چقدر است؟ فرمود: صد هزار از مردم.
12. سدیر صیرفی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: چه مانعی داری که در هر روز بنده ئی آزاد نمی کنی؟ گفتم: دارائیم باین مقدار نمی رسد، فرمود: در هر روز مسلمانی را اطعام کن، عرض کردم: ثروتمند باشد یا فقیر؟ ثروتمند هم گاهی اشتهای طعام دارد.
13. امام صادق (ع) فرمود: خوراکی که برادر مسلمانم نزد من می خورد، پیش من محبوبتر است از اینکه بنده ئی آزاد کنم.
14. و فرمود: مردی از برادرانم را سیر کنم، نزد من محبوبتر است از اینکه باین بازار شما درآیم و از آن بنده ئی بخرم و آزاد کنم.
15. امام صادق (ع) فرمود: اگر پنج درهم بگیرم و باین بازار شما درآیم و طعامی بخرم و چند نفر از مسلمین را گرد آورم، نزد من محبوبتر است از اینکه بنده ئی آزاد کنم.
16. و فرمود: از محمد بن علی (امام باقر) علیهما السلام پرسیدند: چه عملی برابر آزاد کردن بنده است؟ فرمود: اطعام دادن بمرد مسلمانی.
17. امام صادق (ع) فرمود: چیزی را نمی بینم که برابر زیارت کردن از مومن باشد، جز اطعام او، و بر خدا سزاوار است که هر که مؤمنی را اطعام کند، او را از اطعام بهشت خوراند.
18. و فرمود: اطعام کردنم مؤمن محتاجی را نزد من محبوبتر است از اینکه بدیدارش روم و بدیدارش رفتنم. نزد من محبوبتر است از اینکه ده بنده آزاد کنم.

19. و فرمود: هر که مؤمن داری را اطعام کند پاداشش برابر است با نجات دادن یکی از فرزندان اسماعیل را از سر بردن و هر که مؤمن محتاجی را اطعام کند، پاداشش برابر است با نجات دادن صد تن از فرزندان اسماعیل را از سر بردن. (پس در روایت بعد امام معصوم حضرت صادق علیه السلام فلسفه برتری اطعام پیروان اهل ولایت را بر سایر اعمال و از جمله آزاد کردن بندگان بیان می فرماید).

20. نصر بن قاموس گوید: امام صادق (ع) فرمود: اطعام دادن بیک مؤمن نزد من محبوبتر است از آزاد کردن ده بنده و گزاردن ده حج، عرض کردم: ده بنده و ده حج؟! فرمود: ای نصر اگر شما طعامش ندهید می میرد یا زبانش می سازید، زیرا او (از فشار گرسنگی) نزد ناصبی می رود و از او سؤال می کند، و مردن برایش از سؤال کردن از ناصبی بهتر است، ای نصر هر که مؤمنی را زنده کند، چنان است که همه مردم را زنده کرده، و اگر باو اطعام نکنید، او را کشته اید و اگر اطعامش کنید او را زنده کرده اید.

درباره کسیکه مؤمنی را بپوشاند

1. امام صادق (ع) فرمود: هر که لباسی زمستانی یا تابستانی برادرش بپوشاند، سزاوار است بر خدا که او را از جامه های بهشتی بپوشاند، و سختی های مردن را بر او آسان کند و در قبرش بر او گشایش دهد، و چون از قبر درآید فرشتگان با مژدگانی از او ملاقات کنند، این است قول خدای عزوجل در کتابش: ((و فرشتگان به پیشواز آنها روند که امروز است آن روزی که بشما وعده داده شده، 103 سوره 21)).

2. امام صادق (ع) فرمود: هر که یکی از فقراء مسلمانها را بوسیله لباسی از برهنگی بپوشاند یا او را بچیزی از قوت زندگی یاری دهد، خدای عزوجل 7 هزار فرشته بر او گمارد که تا زمانیکه در صور دمیده شود، برای هر گناهی که مرتکب شده آمرزش خواهند.

3. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که یکی از فقراء مسلمانها را بوسیله لباسی از برهنگی بپوشاند یا او را بچیزی از قوت زندگی یاری کند، خدای عزوجل 70 هزار فرشته بر او گمارد که تا دمیدن صور برای هر گناهی که می کند آمرزش خواهند.

4. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: هر که مؤمنی را بپوشاند، خدایش از جامه های سبز (بهشتی) بپوشاند، و در حدیث دیگر فرمود: تا زمانیکه نخی از آن جامه باقی باشد در ضمانت خدا باشد.

5. امام صادق (ع) می فرمود: هر که مؤمنی را بوسیله جامه ئی از برهنگی بپوشاند، خدایش از استبرق بهشتی بپوشاند و هر که بمؤمن مالدار جامه ئی بپوشاند، تا پاره ئی از آن باقی باشد، در پرده خدا باشد (یعنی گناهانش را بپوشاند یا از عقوبت و رسوائی دنیایش برهاند). پس توجه نما تو ای

عاقل دانا و خردمند که این گونه ثواب ها برای اهل ایمان است و لذا خداوند پاداش منافقین و ریاکاران را در اطعام به خلائق دلالت بر و مکر و حيله و فریب آن ها دارد دوزخ جاوید اعلام می نماید)

مهربانی بمؤمن و گرامی داشتن او

1. امام صادق (ع) فرمود: هر که خاشاکی از چهره برادر مؤمنش برگیرد، خدای عزوجل برایش ده حسنه نویسد، و هر که بچهره برادرش تبسم کند یک حسنه برای او است .

2. امام صادق (ع) فرمود: هر که برادر مؤمنش مرحبا گوید: خدای تعالی تا روز قیامت برایش مرحبا نویسد.

شرح: مرحبا کلمه ایست که در لغت عرب برای خوش آمد و اظهار سرور و خوشحالی از ملاقات شخصی گفته می شود.

3. و فرمود: هر که نزد برادر مسلمانش رود و او را گرامی دارد، همانا خدای عزوجل را گرامی داشته است .

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده ئی از امتم نیست که نسبت ببرادرش لطفی کند، جز آنکه خدا برخی از خدمتگزاران بهشترا خادمش سازد.

5. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که برادر مسلمانش سخن محبت آمیزی گوید و گرفتاریش را گشایش دهد، تا زمانیکه در این کار باشد، زیر سایه رحمت واسع و فراخ خدا باشد.

6. امام صادق (ع) می فرمود: از جمله آنچه خدای عزوجل مؤمن را بدان اختصاص داده اینستکه: او را شناسا و قدردان احسان برادران خود نماید اگر چه کم باشد (تا از آنها سپاسگزاری کند و خودش هم در مقام احسان برآید) و احسان و نیکی بکمیت زیاد نیست (بلکه مراعات کیفیت مهمتر است) از اینرو خدای عزوجل در کتابش فرماید: ((اگر چه تنگدست و در مضیقه باشند دیگران را بر خود ترجیح دهند 9 سوره 59)) (پس در موردیکه مؤمن چیز پرا خود بدان محتاجست بدیگران بخشد، احسانی با ارزشش نموده اگر چه آن چیز از لحاظ کمیت اندک باشد) سپس خدای عزوجل فرماید: ((هر که بخل خود را نگه دارد (و بدیگران احسان کند) آنان رستگارند)) و هر که را خدای عزوجل باین خصلت شناخت او را دوست دارد و هر که را خدای تبارک و تعالی دوست داشت، مزدش را روز قیامت بدون حساب، کامل دهد، سپس فرمود: ای جمیل این حدیث را برادرانت بگو که موجب تشویق آنها باحسانست .

7. امام صادق (ع) فرمود: همانا مؤمن برادرش تحفه می‌دهد، گفتم: تحفه چیست؟ فرمود: مانند جای نشستن، متکا، خوراک، پوشاک، سلام. پس بهشت برای پاداش او گردن کشد، و خدای عزوجل بهشت وحی فرماید که: من طعام ترا بر اهل دنیا حرام ساختم مگر بر پیغمبر و وصی پیغمبر، و چون روز قیامت شود، خدای عزوجل بهشت وحی کند که دوستانم را در برابر تحفه هایش پاداش ده، پس غلمان و حوریانی بیرون آیند که طبقهایی که از مروارید سرپوش دارد، همراه داشته باشند، چون آنها بدوزخ و هراسش نگردند و بهشت را با آنچه در آنست مشاهده کنند، عقلشان ببرد و نتوانند از آنها طبقها بخورند، سپس یک جارچی از زیر عرش فریاد کند که: همانا خدای عزوجل دوزخ را حرام کرده بر کسیکه از طعام بهشتش خورد، آنگاه ایشان دست دراز کنند و بخورند (زیرا از هراس دوزخ ایمن شوند).

8. امام باقر (ع) فرمود: بر م من واجبست که هفتاد گناه کبیره مؤمن دیگر را بپوشاند (ولی اگر از هفتاد گذشت، او خود پرده خویشتن دریده و احترامی برای خود باقی نگذاشته و ممکن است کلمه هفتاد را حمل بر کثرت نمود پس دریدن پرده مؤمن هیچگاه جایز نیست).

9. اسحاق بن عمار گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای اسحاق تا توانی بدوستانم نیکی کن، زیرا هر مؤمنی نسبت بمؤمن دیگر احسان کند و او را یاری نماید، چهره ابلیس را خراشیده و دلش را زخم کرده است.

خدمت بمؤمن

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مسلمانی که از جماعتی از مسلمین خدمتگزاری کند، خدا بشماره آنها در بهشت باو خدمتگزار دهد.

نصیحت و خیر خواهی مؤمن

1. امام صادق علیه السلام فرمود: بر مؤمن واجب است که ناصح و خیر خواه مؤمن باشد.

2. و فرمود: بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب خیر خواه مؤمن باشد.

3. امام باقر علیه السلام فرمود: نصیحت مؤمن بر مؤمن واجب است.

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مردی از شما باید خیر خواه برادرش باشد مانند خیر خواهی برای خودش.

5. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگترین مردم از لحاظ مرتبه نزد خدا در روز قیامت کسی است که برای نصیحت خلق در زمین بیشتر دوندگی کند.

6. سفیان بن عیینه گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: بر شما باد به نصیحت کردن مخلوق برای رضای خدا، که خدا را بعملی بهتر از آن ملاقات نکنی .

اصلاح میان مردم

1. امام صادق (ع) میفرمود: صدقه ای را که خدا دوست دارد، اصلاح میان مردمست ، زمانیکه اختلاف و فساد یابند و نزدیک ساختن آنها بیکدیگر زمانیکه از هم دور شوند.

2. و فرمود: اصلاح کردم میان دو نفر را نزد من محبوبتر است از اینکه دو دینار تصدق دهم .

3. مفضل گوید: امام صادق (ع) فرمود: هرگاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی دیدی ، از مال من فدیة بده (یعنی هر چه ادعا میکند از مال من با و بده تا طرف را رها کند).

4. ابو حنیفه مقدم حاج گوید: من و دامادم درباره میراثی نزاع میکردیم که مفضل بما رسید، ساعتی بر سر ما ایستاد و سپس گفت : بمنزل من آئید. ما رفتیم و او میان ما بچهار صد درهم صلح داد و آن پول را هم خودش بما داد و از هر یک از ما نسبت بدیگری تعهد گرفت (که دیگر ادعا نکنیم) سپس گفت : بدانید که این پول از مال من نبود. بلکه امام صادق (ع) بمن دستور داده که هرگاه دو نفر از ما شیعه در موضوعی نزاع کردند. میان آنها صلح دهم و از مال آنحضرت فدیة دهم و مصرف کنم ، پس این پول از امام صادق (ع) است .

5. امام صادق (ع) فرمود: مصلح درغگو نیست .

6. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل : ((خدا را معرض سوگندهای خود مسازید که نیکوکار و پرهیزکار و مصلح میان مردم باشید، 224 سوره 2)) فرمود: هرگاه ترا برای اصلاح میان دو تن خواندند، مگو سوگند خورده ام که این کار را نکنم .

7. امام صادق (ع) به معاویه بن وهب یا عمار، راجع باموریکه باو دستور داده بود، فرمود از جانب من چنین و چنان بگو، معاویه گوید: عرض کردم : فرموده شما را بآنها برسانم و خودم هم آنچه را

شما فرموده اید و چیزهای دیگری را که فرموده اید در همان راستا بگویم؟ فرمود: آری، مصلح دروغگو نیست (همانا این صلح است نه دروغ).

احیاء مؤمن

1. سماعه گوید: از امام صادق (ع) این قول خدای عزوجل را پرسیدم: ((هر که انسانی را بجز برای قصاص انسانی بکشد، گویا همه مردم را کشته، و هر که او را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده، 32 سوره 5)) فرمود: هر که او را از گمراهی بسوی هدایت بردگویا او را زنده کرده و هر که او را از هدایت بسوی گمراهی برد، گویا او را کشته است.

شرح: اصل آیه در قرآن کریم بدینگونه است: من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكأنما قتل الناس جميعا و من احياها فكأنما احيا الناس جميعا، و در این روایت نقل بمعنی شده و بجهت ظهورش برخی از آن اکتفا گشته است.

مفسرین در بیان آیه و جوهی گفته اند که شاید وجه بهترش اینستکه چون کسی یکنفر را بکشد احساسات عمومی را جریحه دار میکند و همه مردم دشمن او میشوند، پس مثل اینستکه همه مردم را کشته و کسیکه یکنفر را زنده کند یا هدایت نماید، خدا پاداش زنده کردن و هدایت نمودن همه مردم را باو دهد، زیرا بسبب احسانیکه بیرادر آنها کرده، همه را خرسند و شادمان نموده پس گویا همه را زنده کرده است. (و توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که ما در کتاب شریف تلبیس ابلیس این موضوع را در باب حرمت عمل انتحار یعنی خودکشی و انطباق آن بر موضوع قتل و تسری آن به قتل خلاق شرح دادیم و علت سقوط به سوی دوزخ را اثبات نمودیم و آن این که قاتل نفس به غیر از خود تمامی خلاق را که مقدر بوده است از نسل او زاده شوند را به قتل می رساند تا قیامت و نیز از طریق الگو شدن مستقیم و غیر مستقیم دخالت می کند در قتل دیگران و از نسل آن ها تا قیامت به این نوع عمل و قتل نفس مستقیم انسان ها و خلاق یکی است پس هر کسی که نفسی را به قتل می رساند همین حکم را دارد و نیز حمایت، راضی بودن و توجیه اعمال جنایت کارانه مانند عمر بن خطاب که وضعیت کتاب خدا و سنت رسول او و امامان معصوم علیهم السلام عجل فرجهم به تهاجم به اقوام و ملت های اطراف پرداخت و حرث و نسل آن ها را نابود نمود و مردان و جوانان را به قتل رسانید و زنان و دختران و کودکان را اسیر نموده به بردگی و کنیزی گرفته در اختیار شهوت رانان قرار داد و هستی خلاق را از هم پاشید پس او و پیروان ناصبی او در شمول همین آیه به سوی دوزخ قرار دارند والسلام).

2. فضیل بن یسار گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: خدای عزوجل در کتابش فرماید:

((و هر که او را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده است)) فرمود: یعنی او را از سوختن و غرق شدن نجات دهد، عرض کردم: کسیکه او را از گمراهی بسوی هدایت برد چگونه است؟ فرمود: این تاءویل اعظم آیه است (یعنی آیه شامل این معنی هم هست و این معنی مهمتر و عالیتر از معنی اولست). (پس توجه نما تویی مخاطب ارجمند و عظمت کار طبقه فهیم و زحمت کش پزشکان و جامعه پزشکی و نیز علمای واقعی امت اسلام که در نجات جان و روح و سلامت جامعه تلاش می نمایند که مصداق این آیه عظیمه هستند)

باب دعوت خانواده به ایمان

1. سلیمان بن خالد گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: من خانواده ای دارم که از من شنوائی دارند. آنها را بامر امامت دعوت کنم؟ فرمود: آری خدای عزوجل در کتابش میفرماید: کسانی که ایمان آورده اند! خود و خاندان خود را از آتشی که آتشگیره آن مردم و سنگ است بر کنار دارید، 6 سوره 66)).

باب دعوت نکردن مردم

1. کلیب بن معاویه گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: از مردم دور شوید (آنها را بمذهب حق نخوانید) همانا خدای عزوجل چون خیر بنده ای را خواهد، در دلش نقطه و اثری گذارد (نوری هدایت در دلش افکند) و او را رها کند، او خود بگردش افتد و حق را بجوید، سپس فرمود: کاش شما هرگاه با مردم بسخن میپرداختید میگفتید: ما از راهیکه خدا رفته رفته ایم، و هر که را خدا انتخاب کرده انتخاب کرده ایم، خدا محمد را انتخاب کرد، و ما آل محمد را صلی الله علیه و آله انتخاب کردیم.

2. ثابت ابی سعید گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بدارید و هیچکس را بمذهب خود نخوانید، بخدا که اگر اهل آسمان و اهل زمین تصمیم گیرند که بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته گمراه کنند نتوانند، از مردم دست بدارید، و هیچکس از شما (از راه دلسوزی) نگوید: این برادر منست: پسر عموی منست، همسایه منست، زیرا هرگاه خدای عزوجل خیر بنده ای را خواهد، روحش را پاکیزه کند، آنگاه هر خوبی را بشنود بشناسد و بپذیرد و هر زشتی بگوشش رسد انکار کند، سپس خدا در دلش کلمه ای افکند که بسبب آن

کارش را فراهم سازد (یعنی امامت را بدلش القا کند تا از برکت راهنمایی ائمه علیهم السلام امر دنیا و آخرتش مرتب گردد و سامان یابد).

3. فضیل گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: مردم را امام باقر (ع) بامر امامت دعوت کنم؟ فرمود: ای فضیل! چون خدای خیر بنده ای را خواهد بفرشته ای امر کند که گردن او را گرفته، خواه یا ناخواه او را داخل امر امامت کند.

4. امام صادق (ع) فرمود: این امر (امامت) خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم، زیرا آنچه برای خداست، از آن خداست (عملیکه برای خدا خالص باشد، خود او پاداش و ثوابش را عطا کند) و آنچه برای مردم باشد بآسمان بالا نرود، (پذیرفته خدا نگردد) بر سر دین خود با مردم ستیزه نکنید، زیرا ستیزه بیمار کننده دلست، همانا خدای عزوجل به پیغمبرش فرماید: ((تو هر که را دوست داری هدایت نکنی، بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند، 56 سوره 28)) و باز فرماید آیا تو میتوانی مردم را بزور و ادا کنی که مؤمن باشند؟ (9)) سوره 10)) مردم را رها کنید، زیرا مردم از همین مردم تعلیم گرفته اند و شما از رسول خدا (ص) تعلیم گرفته اید)) و این کجا و آن کجا؟ من از پدرم شنیدم که میفرمود: هرگاه خدا برای بنده ای نوشت و لازم فرمود که در این امر داخل شو، بسوی آن شتابنده تر از مرغ بلانه اش گردد.

5. امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل مردمی را برای حق آفریده که چون دری از حق به آنها گذرد (مثل اینکه سخن حقی شنوند) دلشان آنرا بپذیرد اگر چه آنرا نفهمند و نشناسند، و چون دری از باطل بآنها گذرد، دلشان انکار کند، اگر چه آنرا نشناسند و مردمی دیگر را برای غیر حق آفریده که چون دری از حق بآنها گذرد، دلشان انکار کند، اگر چه آنرا نشناسند چون دری از باطل به آنها گذرد دلشان آنرا بپذیرد، اگر چه آنرا نشناسند.

شرح: آفریدن مردمی را برای حق و مردمی را برای غیر حق مربوط بمساءله طینت و جبر و ضدیت آن بر امر اختیار در انسان ها و بطلان آن و ضدیت آن با آیات کتاب خدا و ... اثبات گردید)

6. امام صادق (ع) فرمود، همانا خدای عزوجل هرگاه خیر بنده ای را خواهد، نقطه ای از نور در دلش زند که گوش و دلش را از آن روشن کند، تا آنجا که بر آنچه در دست شماست (امر و ولایت) از خود شما حریص تر گردد، و چون برای بنده ای بد خواهد، نقطه سیاهی در دلش زند که گوش و دلش از آن تاریک شود، سپس این آیه را تلاوت فرمود: ((کسیکه خدا هدایتش را خواهد، سینه اش را برای 1. اسلام باز کند: و کسیکه خدا ضلالتش را خواهد، سینه اش را تنگ و سخت کند که گوئی بآسمان بالا می رود 125 سوره 6)).

7. امام صادق (ع) فرمود: هرگاه خدا خیر بنده ای را خواهد، در دلش نقطه سفیدی اندازد و گوشه‌های دلش را بگشاید، و بر او فرشته ای گمارد که استوارش دارد، و هرگاه بد بنده ای را خواهد، در دلش نقطه سیاهی افکند و گوشه‌های دلش را ببندد و بر او شیطانی گمارد که گمراهش کند. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند همانگونه که در متن این روایات محرز است مقصود امام معصوم اثبات موضوع جبر در اصل هدایت و ضلالت انسان ها نیست بلکه حضرت نهی می فرماید پیروان خود را که در میان مخالفان افتاده و با نیت خیرخواهی دشمنان را به ضد ایشان به طور ناخودآگاه تهییج نموده و از امر مقدس تقیه خارج می شدند و بلکه مقصود وجود مقدس آن ها علیهم السلام این بوده است که انسان ها بعد از تعقل و تفکر به اختیار خود به دین خداوند وارد شده و یا با آن ستیزه گری می نمایند پس آنکه هدایت یافت به توفیق الهی قرین می شود و آن که ستیزه گری می کند خداوند او را رها می نماید و این مفهوم گمراه کردن خلاق است که امام شرح داده اند نه این که هدایت و ضلالت انسان ها ذاتی بوده باشد و ...)

باب سلامتی دین

1. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل : ((خدا او را از بدیهای آنچه نیرنگ زدند نگهداشت ، 40)) فرمود: همانا بخدا بر او چیره شدند و او را کشتند، ولی میدانید خدا او را از چه نگه داشت ؟ او را نگه داشت از اینکه نسبت بدینش فریب دهند. (مربوط بمؤمن آل فرعونست که داستان او در قرآن و تواریخ مذکور است).

2. امام صادق (ع) فرمود: در ضمن سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام باصحابش اینست : بدانید که قرآن هدایت شب و روز است (یعنی در همه احوال و اوقات) و نور شب تاریکست ، برای هر سختی و نیازی (راه نجات را در گرفتاری و بلانشان دهد) پس چون بلائی فرا رسد، اموال خود را سپر جانتان سازید، و چون حادثه ای پیش آمد (که مربوط بامر دینست و جز با دادن جان مرتفع نشود) جان خود را فدای دینتان کنید، و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش تباه شود و غارت زده کسی است که دینش را برابند، همانا پس از رسیدن به بهشت، نیازی وجود ندارد و بعد ورود به دوزخ بی نیازی وجود ندارد یعنی اسیر دوزخ آزاد نگردد و نابینایش بهبودی نیابد.

3. امام باقر علیه السلام فرمود: سلامتی دین و صحت بدن بهتر از مالست و مال یکی از زینتهای خوب دنیاست .

4. مردی از اصحاب امام صادق (ع) همواره خدمتش میرسید، مدتی گذشت که حج نگذاشت (و خدمت امام نرسید) یکی از آشنایانش خدمت امام آمد، امام باو فرمود: فلانی چه میکند؟ راوی گوید: او سخن را در لغافه بیان کرد و گمان نمود منظور حضرت از غنی بودن دارائی

و مال دنیا است . امام صادق (ع) فرمود: دینش چگونه است ؟ گفت : چنانکه شما دوست داری ، فرمود: بخدا که او غنی است .

باب تقیه

1. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل چنین فرمود: ((ایشان برای صبریکه کردند، دو بار پاداش خود را دریابند (برای صبریکه بر تقیه کردند)) (و با حسنه گناه را دفع کردند)) فرمود حسنه تقیه و گناه فاش کردن است .

2. ابی عمر و اعجمی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای ابا عمرو! نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه ندارد دین ندارد، و تقیه در هر چیز است جز در نوشیدن نبیذ و مسح بر روی کفش. (و در روایات دیگر ریختن خون برادر ایمانی و تسری دارد این امر اغلب در باب اضطرار و حدیث رفع آن را توضیح دادیم و این حدیث بر حکم عقل و آیات کتاب خداست یعنی مومن در شرایط اضطراری و تقیه نمی تواند بر خلاف عقل و حکم خدا عمل کند پس شراب عقل او را زائل و مسح برخلاف حکم خدا، بطلان عبادت و قبل مومن بی گناه به دوزخ وارد می نماید والسلام)

3. ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: تقیه از دین خداست : عرض کردم : از دین خداست؟! فرمود: آری بخدا از دین خداست ، بتحقیق که یوسف (ع) فرمود: ((ای کاروان شما سارقید، 70 سوره 12)) بخدا که آنها چیزی ندزدیده بودند (ولی برای مصلحت نگهداشتن برادرش چنین گفت)، و ابراهیم (ع) فرمود: ((من بیمارم)) و بخدا که بیمار نبود (چنانچه در سابق گذشت).

شرح: مثال زدن امام (ع) باین دو موضوع جهت تنظیر و رفع استبعاد از جواز تقیه است ، یعنی همچنانکه دروغ و اظهار خلاف واقع بجهت مصالحی جایز می شود، اظهار خلاف اعتقاد هم گاهی جایز می شود، و ممکن است برای تقیه معنی عامی قائل شد که شامل این دو مورد هم بشود.

4. حبیب بن بشر گوید: امام صادق (ع) فرمود: شنیدم پدرم می فرمود: نه بخدا: در روی زمین چیزی محبوبتر از تقیه نزد من نیست ، ای حبیب همانا هر که تقیه کند خدایش بالا برد، ای حبیب هر که تقیه نکند خدایش پست کند، ای حبیب ، مردم در صلح و سازشند، سپس اگر آن باشد، این هم باشد.

شرح: راجع بجملة اخير روايت مرحوم فيض گوید: اکنون مخالفين با ما در صلح و سازشند و اگر زمان علی و حسين عليهما السلام هم چنین میبود، تقیه واجب بود و مرحوم مجلسی گوید: اگر حضرت قادم ظهور کند و امر بجهاد نماید. تقیه هم برداشته می شود.

5. ابن اب یعفر گوید: امام صادق (ع) فرمود: بخاطر حفظ دینتان تقیه کنید، و آنرا با تقیه زیر پرده دارید، زیرا هر که تقیه ندارد ایمان ندارد، همانا شما در میان مردم مانند زنبور عسل در میان پرندگانید، اگر پرندگان بدانند، در درون زنبور عسل چیست؟ همه آنها را بخورند، و اگر مردم بدانند آنچه در دل شماست که ما اهل بیت را دوست دارید، شما را بازبانشان بخورند و در نهان و آشکار ناسزا گویند، (از شما سعایت و سخن چینی کنند و بشما تهمت زندتا گرفتار زندان و شکنجه و اعدام شوید) خدا بیامرزد آن بنده ای را از شما که ولایت ما را داشته باشد.

6. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((خوبی و بدی برابر نیست)) فرمود: خوبی تقیه است و بدی فاش کردن و راجع بقول خدای عزوجل: ((بدی را بآنچه نیکوتر است دفع کن)) فرمود: آنچه نیکوتر است تقیه میباشد ((بناگاه آنکه میان تو و او دشمنی است، مانند دوستی صمیمی گردد. 36 سوره 41)).

7. ابو عمر کنانی گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای ابا عمرو! بمن بگو. اگر برایت حدیثی گفتم یا فتوایی دادم، سپس نزد من آمدی و از همان مطلب پرسیدی و من بر خلاف گفته اولم بتو گفتم یا فتوی دادم، بکدام یک از آندو عمل میکنی؟ عرض کردم: بتازه تر آنها و دیگری را رها می کنم. فرمود: درست رفتی ای ابا عمرو! و خدا نخواسته جز آنکه در نهان عبادت شود، همانا بخدا اگر شما چنین کنید، خیر من و شماست، و خدای عزوجل برای ما و شما نسبت بدینش جز تقیه نخواسته است. (پس کلام امام معصوم دلالت دارد به صدور حکم در مواقعی که مصلحت تقیه ایجاد می نماید مانند آن دستور که حضرت موسی بن جعفر امر فرمود به جناب علی بن یقطین در گرفتن وضو به روش اهل سنت در خفا و در جلوت و سپس حکمت آن بر ایشان ظاهر شد یعنی جاسوسانی که هارون ملعون بر او گمارده بودند و....، که حکم و امر امام او را نجات داد و اما کلام بر ضد هم از قول امام مورد پذیرش نیست ولی نقل به واسطه ی تفاوت درجه مورد پذیرش است).

8. امام صادق (ع) فرمود، تقیه نمودن کسی بدرجه تقیه اصحاب کهف نرسید، آنها در اعیاد (بت پرستها) حاضر می شدند زنا می بستند (با آنکه خداشناس و موحد بودند) از اینرو خدا پاداشتان را دوبار داد.

9. حمادبن واقد گوید: در میان راهی از پیش رو بامام صادق (ع) برخوردم، و رو گردانیده و گذشتم، سپس خدمتش رسیدم و عرض کردم: قربانت، من شما را ملاقات میکنم و رو میگردانم، زیرا

نمیخواهم شما را برنج اندازم، فرمود: خدایت رحمت کند، ولی دیروز در فلان جا مردی مرا دید و گفت علیک السلام یا ابا عبدالله او کار خوب و شایسته ای نکرد.

10. مسعده بن صدقه گوید: به امام صادق (ع) عرض شد: مردم عقیده دارند که علی علیه السلام بر منبر کوفه فرموده است: ای مردم شما را بناسزا گفتن بمن میخوانند، مرا ناسزا گوئید، سپس به بیزاری از من میخوانند، از من بیزاری نجوئید، امام فرمود: مردم چه بسیار بر علی علیه السلام دروغ میبندند، سپس فرمود: همانا علی فرموده است: ((شما را بنا سزا گفتن بمن میخوانند، مرا ناسزا گوئید، سپس به بیزاری از من میخوانند، و من بدین محمدم)) و نفرمود. از من بیزاری نجوئید.

سائل عرض کرد: بمن بفرما اگر کشته شدن را اختیار کند و بیزاری نجوید چگونه است؟ فرمود بخدا این تکلیف را ندارد. تکلیف او همانست که عمار بن یاسر کرد زمانی که اهل مکه او را مجبور (به بیزاری از پیغمبر (ص)) کردند. ولی دلش بایمان مطمئن بود، سپس خدای عزوجل درباره او نازل فرمود: ((جز کسیکه مجبور شود، ولی دلش بایمان مطمئن باشد 106 سوره 16)) آنگاه پیغمبر (ص) باو فرمود: ای عمار! اگر دوباره مجبور گردند تو هم چنان کن که کردی (بیزبان از دینت بیزاری بجو) که خدای عزوجل عذرترا نازل فرموده و دستورت داده که تکرار کنی اگر تکرار کردند. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند توجه نما به معنی روایت که امام مجوز دادند در زمان تقیه به سب و دشنام امام در ظاهر و مفهوم بیزاری دلالت بر اعتقاد باطنی داشت که به ظاهر تسری یافته بود که امام نهی نمودند و مقصود مولانا المظلوم علی علیه السلام این بوده است که اگر شما را مجبور به تقیه نمودند پس تقیه کنید که حکم خداست ولی به قلب خود از من دوری نمایید که من نماد دین محمد هستم یعنی عدم اعتقاد و ایمان به من از اسباب دخول به دوزخ است یعنی به ظاهر دشمنی کنید ولی در باطن ایمان داشته باشید و شاهد آن ها روایت 15 و 21 و روایت عظیم 5 باب بعدی است).

11. هشام کندی گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش کنند، همانا فرزند بد، پدرش را بکردار او سرزنش کنند، برای کسیکه باو دل داده اید (امام خود) زینت باشید و عیب و ننگ مباحثید، در میان عشایر آنها نماز بخوانید (بنماز جماعت عامه حاضر شوید) و از بیمارانشان عیادت کنید و بر جنازه آنها حاضر شوید، 1. مبادا آنها در هیچ خیری از شما پیشی گیرند که شما نسبت بخیر از آنها سزاوارترید، بخدا سوگند که خدا بچیزی که محبوبتر باشد نزد او از خبء عبادت نشده، عرض کردم خبء چیست؟ فرمود: تقیه.

12. معمر بن خلاد گوید: از حضرت ابوالحسن (امام هفتم یا هشتم علیهما السلام) درباره بپا خاستن برای والیان پرسیدم، فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: تقیه از دین من و دین پدرانم میباید، و کسیکه تقیه ندارد ایمان ندارد.

13. امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه هنگام هر بیچارگی است))) و تقیه کننده خود دانتر بآنست زمانیکه برایش پیش میآید.

شرح: مرحوم مجلسی گوید: این روایت دلالت دارد بر وجوب تقیه در هر موردیکه انسان ناچار بآن میشود، مگر مواردیکه با دلیل دیگر خارج شده است (مانند خونریزی و مسح بر کفشی و شرب نیبذ بنا بقولی) و نیز دلالت دارد که خود انسان مورد ناچاری را بهتر میفهمد چنانکه خدایتعالی فرماید: ((انسان نسبت بخود بیناتر است))) و خدا میداند که او سهل انگاری میکند یا تقیه.

14. امام صادق (ع) فرمود: پدرم میفرمود: چه چیز بهتر از تقیه چشم مرا روشن میکند؟ تقیه سپر مؤمن است.

15. امام صادق (ع) فرمود: چه مانع بود میثم رحمه الله را از تقیه، بخدا او میدانست که این آیه درباره عمار و اصحابش نازل گشته: ((جز کسیکه مجبور شود و دلش بایمان محکم باشد.)).

شرح: عبید الله بن زیاد لعنه الله میثم را دعوت کرد که از علی (ع) بیزاری جوید، میثم رحمه الله تقیه نکرد و بیزاری نجست، ابن زیاد او را بکشت و بدار آویخت. مجلس (ره) برای این روایت پنج احتمال ذکر نموده که یکی از آنها اینستکه: چون خود امیرالمؤمنین (ع) میثم را مخیر فرموده بود که در برابر ابن زیاد تقیه کند یا جانبای و شهادت را اختیار نماید، امام صادق (ع) میفرماید: میثم مانعی از تقیه نداشت، ولی خودش وظیفه مشکل تر را اختیار کرد و جانبازی نمود. (ولی از ذکر مرحوم کلینی این روایت را در سیاق روایات جواز تقیه پیدا است که آن مرحوم این معنی را استفاده نکرده است مگر با تکلف بعیدی).

16. امام باقر (ع) فرمود: تقیه تنها برای جلوگیری از خونریزی وضع شده، پس هرگاه بخونریزی رسد تقیه نباشد.

شرح: اگر ظالمی بشخصی دستور کشتن مؤمنی را دهد، در این مورد تقیه روا نیست و نباید او را بکشد، اگر چه بداند، ظالم او را خواهد کشت، مرحوم مجلسی گوید: ممکن است معنی خبر این باشد که: دستور تقیه برای حفظ جانست، پس کسیکه بداند او را در هر صورت خواهند کشت، نباید تقیه کند.

17. امام صادق (ع) فرمود: هر چه این امر (ظهور امام قائم (ع)) نزدیکتر شود تقیه شدیدتر شود (زیرا بدعت و ستم توسعه یابد و اظهار حق خطرش بیشتر شود).

18. امام باقر علیه السلام می فرمود: در هر موردیکه آدمیزاد به تقیه ناچار شود: خدا آنرا برایش حلال ساخته است.

19. امام صادق (ع) فرمود: تقیه سپریست خدائی میان او و مخلوقش .

20. امام باقر (ع) فرمود: هرگاه فرمانروائی کودکانه باشد (روی هوی و هوس باشد) با مردم در ظاهر آمیزش کنید و در باطن مخالف آنها باشید.

21. عبدالله بن عطا گوید: بامام باقر (ع) عرض کردم: دو مرد از اهل کوفه را دستگیر کرده بآنها گفتند: از امیرالمؤمنین بیزاری جوئید، یکی از آنها بیزاری جست و دیگری سرپیچی کرد، آنرا که بیزاری جست رها کردند و دیگری را کشتند، امام فرمود: آنکه بیزاری بسته مردیست دانشمند در دین خود و اما آنکه بیزاری نجست، مردیست که بسوی بهشت شتافته است .

22. امام صادق (ع) فرمود: از عاقبت لغزشها حذر کنید.

شرح: مقصود اینستکه مواظب گفتار و کردار خود باشید و مال و عاقبت را در نظر گیرید تا بچاه نیفتید و گرفتار نگردید و همین معنی تقیه است، زیرا تقیه از ماده وقی و بمعنی خود نگهداریست .

23. امام صادق (ع) می فرمود: تقیه سپر مؤمن است، تقیه نگهدار مؤمن است، هر که تقیه ندارد ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده ای میرسد و او بین خود و خدا بآن معتقد میشود و خدای عزوجل را بآن دینداری میکند، و موجب عزت دنیا و نور آخرت او میگردد، و بنده دیگر حدیثی از احادیث ما باو میرسد و او آنرا فاش میسازد، و موجب خواری او در دنیا میگردد و خدای عزوجل هم آن نور را از او میگیرد.

باب نگهداشتن راز

1. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: بخدا دوست دارم که برای دو خصلت شیعیان ما بقدری از گوشت بازویم فدا دهم: کمی حوصله و کمی راز نگهداری .

شرح: گویا میفرماید: خویشتن داری و راز نگهداری از میان شیعه رخت بر بسته است و اگر ممکن باشد که پاره ای از گوشت بازویم را کسی بگیرد و این دو خصلت را بشیعه دهد، من حاضر و این معامله را میکنم .

2. امام صادق (ع) فرمود: مردم بدو خصلت مأمور شدند، ولی آندورا تباه کردند و از دست دادند و از آنجهت بی همه چیز شدند: صبر و راز پوشی .

3. سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای سلیمان شما دینی دارید که هر که آنرا (از مخالفین و دشمنان) بپوشد، خدا عزیزش کند، و هر که فاش سازد خدا ذلیلش نماید.

4. مردی گوید: با جماعتی خدمت امام باقر (ع) رسیدیم و عرض کردیم: یا ابن رسول الله ما عازم عراق هستیم، بما سفارش فرما، امام علیه السلام فرمود: باید توانای شما بنا تواتان کمک کند و ثروتمندان بفقیرتان احسان نماید و از ما را فاش نکنید و امر (امامت) ما را آشکار نسازید، و چون حدیثی از ما بشما رسید و یک دلیل یا دو دلیل از کتاب خدا برایش پیدا کردید، بآن اخذ کنید و گرنه نسبت به آن توقف کنید، و سپس آنرا بما ارجاع دهید (از ما پرسید) تا برای شما روشن شود.

و بدانید برای کسیکه انتظار این امر (ظهور امام قائم ع) را دارد، مانند اجر روزه دار شب زنده دار است، و کسیکه بقائم ما برسد، و همراهش بجهاد رود و دشمن ما را بکشد، (اگر چه کشته نشود) اجر بیست شهید دارد و کسیکه در رکاب قائم ما کشته شود اجر بیست و پنج شهید دارد.

5. عبدالاعلی گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: تحمل امر ما تنها بتصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهان داری و نگهداشتن آن از نا اهلش باشد. بشیعیان ما سلام برسان و بآنها بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم (مخالفین ما) را بسوی خود کشاند، آنچه را میفهمند بآنها بگوئید و آنچه را نمی پذیرند از آنها بپوشید. سپس فرمود: بخدا کسی که بجنگ ما برخاسته زحمتش برای ما از کسیکه چیز را که نمیخواهیم از قول ما میگوید از قول ما میگوید بیشتر نیست. چون دانستید کسی (امر امامت و احادیث مخصوص ما را) فاش میکند، نزدش روید و او را از آن باز دارید، اگر پذیرفت چه بهتر و گرنه کسی را که بالاتر از اوست و از او شنوائی دارد بر او تحمیل کنید (تا منعش کند و بازش دارد) همانا مردی از شما مطلوبی که دارد چاره ای جوئی و لطیفه کاری میکند تا حاجتش بر آورده شود، نسبت بحاجت من هم چاره جوئی کنید چنانکه نسبت بحوائج خود میکنید (یعنی با لطائف و حیل او را از فاش کردن اسرار ما باز دارید) اگر از شما پذیرفت چه بهتر و گرنه سخنش را زیر پای خود دفن کنید (نشینده انگارید) و گوئید او چنین و چنان میگوید، زیرا نقل شما بدیگرن، مردم را بر من و شما میثوراند.

هان بخدا اگر شما آنچه را من میگویم بگوئید، اعتراف میکنم که شما اصحاب منید، این ابو حنیفه است که اصحابی دارد، و این حسن بصری است که اصحابی دارد (با وجود نادانی و گمراهی آنها اصحابشان سخن آنها را میشنوند و فرمان میبرند) و من مردی قرشی و زاده رسول خدایم (ص) و کتاب خدا را

فهمیده ام، بیان همه چیز در کتاب خدا هست از ابتداء خلقت و امر آسان و زمین و امر پیشینیان و پسینیان و امر گذشته و آینده و گویا همگی در برابر چشم من است و بآن مینگریم.

شرح: از این جمله پیداست که هر عملی در قرآنست و امام بآن داناست و محتاج بمراجعہ بمدارک و تاءمل در آنها نیست و دلیلش اینست که در متجاوز از دو قرن و نیم زندگی ائمه علیهم السلام تاریخ نشان نمیدهد که مطلبی از آنها پرسیده باشند و آنها جواب نداده یا گفته باشند نمودیم و محتاج بتاملست (ما قبلا داستان کذایی علم جفر و مکتوب 70 زراعی و... و بطلان آن را مذکور نمودیم).

عبدالله بن سلیمان گوید: امام صادق (ع) فرمود: راز ما همواره پوشیده بود تا زمانیکه بدست اولاد کیسان افتاد، آنها در بین راه و دهات اطراف عراق بازگو کردند.

شرح: کیسان همان مختار بن ابی عبیده ثقفی است که بخونخواهی حضرت سیدالشهداء (ع) قیام کرد و طایفه کیسانیه از قبیله او بودند که تقیه را رعایت نکردند.

6. امام باقر (ع) میفرمود: بخدا که محبوبترین اصحابم نزد من پرهیزگارتر و فقیه تر و حدیث را نهان دارتر آنها است و بدترین و مبعوضترین اصحابم نزد من، کسی است که هرگاه حدیثی را شنود که بما نسبت دهند و از ما روایت کنند، آنرا نپذیرد و بدش آید و انکار ورزد و هر که را بآن معتقد باشد تکفیر کند در صورتیکه او نمیداند، شاید آن حدیث از ما صادر شده و بما منسوب باشد، و او نسبت انکارش از ولایت ما خارج شود. (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند معنی کلام امام معصوم این نیست که تمامی احادیث منسوب به ایشان چشم و گوش بسته تایید شود و امکان وجود روایات جعلی انکار شود بلکه مقصود حضرت روایاتی است که ضدیت با قرآن و سنت رسول خدا... ندارد ولی بی جهت انکار می شود)

7. معلی بن خنیس گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای معلی امر ما را نهان دار و فاش مساز، زیرا کسیکه امر ما را نهان دارد و فاش نسازد. خدا او را بجهت آن در دنیا عزیز کند و آنرا در آخرت نور میان دو چشمش قرار دهد که بسوی بهشتش کشد، ای معلی هر که امر ما را فاش سازد و پوشیده ندارد خدا بسبب آن در دنیا ذلیلش کند و نور را از ایمان چشمانش در آخرت بگیرد و آنرا تاریکی قرار دهد که بسوی دوزخش کشاند، ای معلی همانا تقیه از دین من و دین پدران منست و کسیکه تقیه ندارد، دین ندارد ای معلی همانا خدا دوست دارد در پنهانی عبادت شود چنانکه دوست دارد در آشکار عبادت شود، ای معلی فاش سازنده امر ما مانند انکار کننده آنست.

8. عمار گوید: امام صادق (ع) فرمود: آنچه را بتو گفتم، بکسی گفتم؟ عرض کردم: جز بسلیمان ابن خالد نگفتم، فرمود: احسنت، مگر قول شاعر را نشنیده ای که گوید:

9. محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا علیه السلام مسأله ای پرسیدم ، حضرت خود داری کرد و جواب نفرمود: سپس فرمود: اگر هر چه را میخواهید، بشما بگوئیم و عطا کنیم ، موجب شر شما باشد و گردن صاحب الامر را بگیرند، امام باقر علیه السلام فرموده است : امر ولایت (حکومت و خلافت خدائی) را خدا بجبرئیل بر از سپرد، و جبرئیل بمحمد (ص) بر از سپرد و محمد (ص) بعلی علیه السلام و علی بهر که خدا خواست ، سپس شما آنرا فاش میسازید، کیست آنکه سخنی را که شنیده نگهدارد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: در حکمت آل داود است که : مسلمان را سزاوار است که مالک خود باشد و بکار خود رو آورد و مردم زمانش را بشناسد. از خدا پروا کنید و حدیث ما را فاش مسازید، اگر خدا از دوستان خود دفاع نمیکرد و انتقام آنها را از دشمنانش نمیگرفت (شما با فاش ساختن اسرار و ترک تقیه مذهب تشیع را نابود ساخته بودید).

مگر ندیدی خدا با آل بر مک چه کرد؟ و چگونه انتقام موسی بن جعفر علیه السلام را گرفت ، و طایفه بنی اشعث را هم خطر بزرگی تهدید میکرد ولی خدا بواسطه دوستی آنها نسبت بامام کاظم خطر را از آنها برداشت ، شما در عراقید و رفتار این فرعونیان (بنی عباس و اعمالشان) را می بینید که خدا چه مهلتی بآنها داده (پس خدا گاهی از ظالم انتقام میگیرد و گای برای اتمام حجت مهلتش میدهد، شما در هر دو حالت خویشتن دار و راز نگهدار باشید).

تقوای خدا را پیشه کنید و (زندگی) دنیا شما را فریب ندهد، وضع کسانی که مهلت یافته اند شما را گول نزد، مثل اینکه حکومت بدست شما افتاده (این جمله بشارتی است بظهور امام قائم علیه السلام و قطعی بودن آن مجلسی (ره)).

شرح: دولت و شوکت آل برمک و انحطاط و زوال آنها بدست هارون الرشید در تواریخ و سیر معروف و مشهور است، و از این روایت پیداست که علت گرفتاری و زندان و شهادت موسی بن جعفر علیه السلام آنها بوده اند، و جعفر بن محمد اشعث با اولادش با آنکه در دستگاه هارون الرشید بودند، از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بودند و هارون الرشید پسرش محمد امین را بجعفر سپرده بود، و همین پسر را خلیفه اول خود ساخته بود، یحیی بن خالد برمکی چون دید، پس از هارون محمد خلیفه خواهد شد و کار جعفر بالا خواهد گرفت همواره از او نزد مأمون سعایت میکرد، ولی خدا او را حفظ کرد، سپس یحیی از موسی بن جعفر (ع) نزد هارون سعایت کرد و سبب گرفتاری آنحضرت شد.

10. رسول خدا (ص) فرمود: خوشا حال بنده گمنامیکه خدا او را شناسد و مردم او را نشناسند، اینها چراغهای هدایت و چشمه های دانشند، هر فتنه تاریک و سخنی از برکت آنها برطرف شود آنها نه فاش کننده و پخش کننده اسرارند و نه خشن و ریاکار.

11. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: خوشا حال بنده گمنامیکه باو اعتنا نشود، او مردم را شناسد ولی مردم او را نشناسند، خدا رضایت او را شناسد (او را برضوان شناسند) اینها چراغهای هدایتند که هر فتنه تاریک و سختی از برکت آنها زایل شود و در هر رحمتی بر ایشان گشوده گردد، نه پخش کننده و فاش سازنده را زند و نه خشن و ریا کار.

و فرمود: سخن خیر گوئید تا بدان معروف شوید و کار خیر کنید تا اهل خیر شوید، عجول و فاش کننده راز نباشید، زیرا بهترین شما کسانی باشند که چون بآنها بنگرند بیاد خدا افتند و بدترین شما سخن چینانی باشند که میان دوستان جدائی افکنند و عیبجوی پاکدامنان باشند.

12. امام صادق (ع) فرمود: زبان خود را نگهدارید و خانه نشین باشید، هرگز بلائیکه مخصوص شما (شیعیان) است بشما نمیرسد (زیرا گمنامید و تقیه میکنید) و طایفه زیدیه همواره سپر بالای شما باشند (زیرا آنها تقیه نمیکنند و بر ائمه ما علیهم السلام طعنه میزنند، از اینرو سلاطین جور بدفع آنها میپردازند و از شما غفلت میکنند).

13. حضرت ابوالحسن (ع) فرمود: اگر در این دستت چیزی باشد و بتوانی بآن دستت نفهمانی بکن (یعنی رازت را از خواص اصحاب پوشیده دار) راوی گوید: مردی نزد آنحضرت بود و از فاش ساختن راز سخن بمیان آمد، حضرت فرمود: زبان را نگهدار تا عزیز شوی، و مردم را بافسار گردنت مسلط مساز که ذلیل گردی.

14. امام صادق (ع) فرمود: همانا امر ما پوشیده و در پرده پیمانست (همان پیمانی که خدا و پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم از مردم گرفته اند که راز ما را از نا اهل نمانند) پس هر که آن پرده را علیه ما بدرد، خدا ذلیلش کند.

15. امام صادق (ع) میفرمود: نفس کشیدن آن کسیکه برای ما اعل بیت عصمت و طهارت اندوهگین است و برای ستمیکه بما شده غمگین است، تسبیح میباشد، و همت گماشتش برای امر ما عبادتست و پنهان داشتش راز ما از نااهلان جهاد در راه خداست، راوی گوید: محمد بن سعید بمن گفت: این روایت را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته ام.

باب مؤمن و علامات و صفاتش

اشاره

1. امام صادق (ع) فرمود: مردیکه نامش همام و خداپرست و عابد و ریاضتکش بود، در برابر امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که سخنرانی میفرمود برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! اوصاف مؤمن را برای ما آنطور بیان کن که گویا در برابر چشم ماست و باو مینگریم، فرمود:

ای همام مؤمن همان انسان زیرک و با هوشی است که شادیش بر چهره و اندوهش در دلش باشد، فراخ دلتر از همه چیز و متواضعترا از همه کس است، از هر نابودی گریزان و بسوی هر خوبی شتابانست کینه و حسد ندارد، بمردم نمیرد و دشنام نمیدهد، عیبجو نیست و غیبت نمیکند، گردن فرازی را نمیخواهد و شهرت را ناپسند شمارد، اندوهش دراز و همتش بلند و خاموشیش بسیار است، با وقار است و متذکر، صابر است و شاکر از فکر خود غمناکست و از فقیر خویش شادان، خوش خلق و نرم خواست، با وفا و کم آزار است، دروغزن و پرده در نیست.

اگر لبخند دهن ندرد، و اگر خشم کند سبکسری نوزد، خنده اش بر لبها است و پرسشش برای دانستن و دویاره پرسیدنش برای فهمیدن، دانشش بسیار و بردباریش بزرگ و مهربانیش زیاد است، بخل نوزد و شتاب نکند، دلتنگی نکند و مستی ننماید، در قضاوت خلاف حق نگوید و در عملش بیراه نرود از سنگ خارا محکمتر است، و در کسب و کار از غسل شیرین تر، نه حریص است و نه بیتاب و نه خشن و نه پر مدعی و نه متکلف و نه پر کنجکاو (در امر دنیا) نزاع کردنش نیکو و مراجعه کردنش شرافتمندانه است، عادلست اگر خشم ورزد، ملایمست اگر چیزی خواهد، بی باک و پرده در و زور گو نیست، دوستیش صمیمانه و پیمانش محکم و در قرار داد با وفاست. مهربان و چسبان و بردبار و گمنام و کم زوائد است، از خدای عزوجل راضی و مخالف هوای نفس خویش است، بزیر دستش درستی نکند و در آنچه باو مربوط نیست وارد نشود، یاور دین و حامی مؤمنین و پناه مسلمین است، ستایش مردم از او کوشش را ندرد (فریفته اش نسازد) و طمع دلش را نخراند، بازیهای کودکانه حکمتش را نگرداند و مرد نادان بدانندش پی نبرد.

میگوید و بکار می بندد، دانشمند است و دور اندیش، ناسزا نگوید و سبکی نکند. صلح رحم کند و بر آنها گرانبار نشود، بخشش کند بدون اسراف، نیرنگباز و حيله گریست، پیگیر عیب کسی نباشد، و بر هیچکس ستم نکند، با مردم ملایمت دارد و (برای قضاء حوائج آنها) در روی زمین شرح میکند یاور ناتوانست و داد رس بیچاره، پرده ای را ندرد و رازی را آشکار نسازد، گرفتاریش زیاد و شکایتش اندکست اگر خوبی بیند بیاد آورد، و اگر بدی بیند نهان کند، عیب را بپوشد و غیب نگهدار باشد (آبروی مردمرا در نبود نشان نگهدارد) از خطا در گذرد و از لغزش چشم پوشی کند، بنصیحتی آگاه نشود که آنها را کند و هیچ کجرویرا اصلاح نگذارد، امین است و با وفا پرهیزکار و پاکدامن و بی عیب و پسندیده نسبت بمردم عذر پذیراست و از آنها به نیکی یاد میکند و حسن ظن دارد، و در نهان خود را (و خود را بعیب) متهم میکند.

از روی فهم و دانش برای خدا دوست شود، و با دور اندیشی و تصمیم برای خدا از مردم کناره گیرد، شادمانی نا بخردش نسازد و خوشحالی بسیار عقلش را نبرد. یاد آور دانا باشد و معلم نادان، کسی از او انتظار شر ندارد و از بلایش نترسد (زیرا شر و بلا بکسی نرساند) کار و کوشش هر کسی را از خود خالص تر داند، و نفس هر کس را از نفس خود صالحتر شناسد، عیب خود را میدانند و گرفتار غم خویش است، جز پروردگارش بچیزی اعتماد نکند، غریب و یکتا (و اندوهگین) است، برای خدا دوستی کند و در راه خدا جهاد نماید تا از خشنودی او پیروی کرده باشد، خودش بخاطر خویش انتقام نگیرد (بلکه انتقام را بخدا واگذارد) و در مورد خشم پروردگارش دوستی نکند، با فقرا بنشیند و با راستان راست باشد و اهل حق را یاری کند، یاور خویشاوندان و پدر یتیم و شوهر بیوه زنان، و مهربان بمستمندان، در گرفتاریها آرزوی او کشند و در سختیها باو امیدوارند، با نشاطست و خوشرو، نه عیبجو و ترش رو، محکم است و فرو خورنده خشم، خندان لب است و دقیق نظر و بسیار پرهیز، (نادانی نکند و در برابر نادانی دیگران بردباری ورزد) بخل نکند و در برابر بخل دیگر صبر کند، تعقل کند تا شرم ورزد، و قناعت کند تا بی نیاز گردد.

شرمش بر شهوتش برتری دارد، و دوستیش بر حسدش و گذشتش بر کینه اش، جز سخن درست نگوید و جز لباس اقتصاد نپوشد، با تواضع راه رود، و در اطاعت پروردگارش خاضع باشد، در همه احوال از خدا راضی است. نیتش خالص است و اعمالش بی غش و نیرنگ بازی، نگاهش عبرتست و سکوتش فکرت و سخنش حکمت، خیرخواه و بخشنده و برادر است، در نهان و آشکار نصیحت کند، از برادرش دوری نکند و غیبت ننماید و با او مکر نورزد، بر آنچه از دستش رفته افسوس نخورد، و بر مصیبتی که باو رسیده اندوهگین نشود، توقع بیجا نداشته باشد، و هنگام سختی سست نشود، در زمان خوشی مست نگردد، بردباری را با دانش آمیزد و عقل را با صبر، تنبلی را از او دور بینی و نشاطش را پیوسته، آرزویش نزدیک و لغزشش کم است، منتظر مرگست و دلش خاشع، بیاد خداست و نفسش قانع و جهلش زدوده و کارش آسان، برای گناهش غمگین است و شهوتش مرده و خشمش فرو خورده، و خلقش ناآلوده،

همسایه اش از او آسوده است و بر سر خود پسندی نیست ، بآنچه برایش مقدر شده قانع است ، بردباریش مقین و کارش محکم و تذکرش بسیار است .

با مردم در آمیزد که دانا شود و سکوت کند که سالم ماند و بپرسد که بفهمد و تجارت کند که سود برد، گوش دادنش بسخن خوب برای بالیدن بدیگران نیست (پست حساس را نپذیرد که آنرا وسیله گناه و زشت کاری سازد) و سخن گفتنش برای زور گویی بدیگران نیست خودش از خویش در زحمت است و مردم از او در راحت ، خودش را برای آخرتش بزحمت افکنده و مردم را (شر و آزار) خود راحت ساخته ، اگر بر او ستمی شود صبر کند تا خدا برایش انتقام گیرد، درویش از هر که دوری میکند بغض و کناره گیری از آلودگی است ، و نزدیکیش بهر که نزدیک میشود، ملایمت و مهربانی است ، درویش برای خود پسندی و بزرگ فروشی نیست ، و نزدیکیش برای فریب و نیرنگ نباشد، بلکه از پیشینیان اهل خیر پیروی کند، و خود پیشوای نیکان پس از خود باشد.

راوی گوید: همام فریادی کشید و بی هوش بیفتاد، امیرالمومنین (ع) فرمود: همانا بخدا من از بی تایی او ترسان بودم . سپس فرمود: اندرزه‌های رسا با اهل اندرز چنین میکنند.

شخصی عرض کرد: پس شما را چه شده ؟ (که فریاد نکشی و بیهوش نشوی) فرمود: هر کسی را اجلی است که از آن نگذرد و سبب است که از آن تجاوز نکند، آرام باش و دیگر مگو که شیطانی این سخن را بزبانتم دمید.

شرح :

این روایت با اختلاف بسیاری در نهج البلاغه ذکر شده و در آخر روایت جمله ای است که مردن همام را نیز متضمن است ، ولی در آنجا سؤال همام از اوصاف متقین است پس ممکن است سؤال از فات مؤمنین و متقین بوده و در برخی روایات تنها صفات مؤمنین و در برخی خصوص صفات متقین ذکر شده است .

و امام آنچه شخص معترض در آخر روایت گفت ، ممکن است مقصودش این باشد که این موعظه و اندرزهای بلیغ چرا در خود شما اثر نکرد و بیهوش نشدی یا آنکه چرا این موعظه را به همام فرمودی با آنکه نسبت به او ترسان بودی .

و اما جواب از اشکال اول این است که : با وجود آنکه آنچه را حضرت جواب فرمود درست و مطابق با واقع و قانع کننده معترض بود ولی در عین حال سبب بعیدی بود که برای بیهوشی یا مرگ همام بیان فرمود، و سبب قریبش این است که : نفوس بشر را استعدادات و حوصله های مختلف است و اولیاء خدا مخصوصاً امیرالمؤمنین (ع) در حد اعلائی آن قرار گرفته اند، پیداست که نیروی نفس قدسی علی (ع) در برابر واردات الهیه تحمل بسیار دارد، و با ریاضت و تمرین بدرجه وقار و طمأنینه رسیده است ، علاوه بر آنکه

امام (ع) این صفات را که برای مؤمنین بیان فرمود، بحد اعلا از برکت فیض خدایتعالی در خود می بیند، از این رو از فقدان آنها متاثر و متاثر نمی شود، بخلاف همام که اولاً ضعف نفس و کمی حوصله دارد. ثانیاً فقدان این صفات در او موجب اندوه و افسوس کشنده می شود.

و اما جواب از اعتراض دوم اینستکه: امام علی علیه السلام بی تاب او را بحد بیهوشی و مرگ یقین نداشت و یا آنکه برای هر کسی اجل و مرگ مقدریست و امام علی (ع) مرگ او را باین سبب میدانست و طبق قضاء و قدر الهی رفتار کرد، پس نظیر کشتن جوان در داستان خضر و موسی علیهما السلام است که قرآن کریم بیان میکند. (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند به عظیم ترین از روایاتی که نقل شده است و متضمن کلام عظیم و وسیع رسول خدا و بیان عظمت شخصیت والا مولای مظلوم ما علی علیه السلام است روایتی که علم، آگاهی، عرفان، زیبایی، حقیقت و معنویت و... در هر حرف آن به صدق و عدل او گواهی می دهد و فراز آخر کلام آن حضرت به سائل مختصر و به اندازه عقل او بوده و اگر حضرت می خواست علت عدم تأثیر این معالِم را برخورد بفرماید پس بایستی به عظمت شخصیت خود اشاره می کرد و بایستی آن وقت تا قیام قیامت سخن می گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

2. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن را سزاوار است که دارای هشت صفت باشد: 1 در گرفتاریهای سخت باوقار و سنگین باشد (خود را نبازد)

2 هنگام بلا شکیبیا باشد. 3 در نعمت و آسایش سپاس گزار باشد.

4 بآنچه خدا روزیش کرده قانع باشد. 5 بدشمنان ستم نکند. 6 بخاطر دوستان مرتکب گناه نشود (کاری را که نتواند بگردن نگیرد) 7 تنش از او در زحمت باشد. 8 مردم از او در آسایش باشند.

همانا دانش دوست مؤمن است و خویشتن داری وزیر او، و شکیبائی سرلشکرش، و رفق برادر و (لین) نرمی رفتار پدرش

توضیح: مجلسی علیه الرحمه راجع بفرق میان رفق و لین اقوالی بر سبیل احتمال بیان میکند که استنباطش از کتب لغت مشکل است. آنچه از لغت استفاده می شود رفق ضد

خرق و لین ضد خشونت است و خرق بمعنی عجله در کار و ضعف و تدبیر است، پس رفق بمعنی تاءنی و حسن تدبیر و لین بمعنی ملایمت نمودن و خشونت نکردن است.

3. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: مؤمن سکوت میکند تا سالم ماند، و سخن میگوید تا سود برد، سپرده و راز خود را بدوستانش نمیگوید (تا چه رسد بدشمنان) و گواهی بحق را از بیگانگان دریغ ندارد (تا چه رسد باشنایان) هیچ کار خیری را از روی ریا نکند و از روی شرم و حیا ترک ننماید اگر او

را بستایند از گفته آنها هراس کند (که مبادا نزد خدا چنان نباشد) و از آنچه ستاینندگان ندانند (از عیبهای نهانش) از خدا آمرزش خواهد، سخن کسیکه او را شناخته (میستاید) فریض ندهد و از شمردن گناهی که مرتکب شده (و نزد خدا محفوظست) بترسد.

4. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن در امر دین نیرومند است و با وجود نرمی دور اندیشی دارد (در نرمیش دور اندیش است) و ایمانش با یقین است و برای تحصیل فقه حریص، در هدایت جوئی با نشاط و با وجود ثبات و پایداری نیکوکار است، خویشتن داریش با علم است و با ملامت زیرکی دارد، سخاوتش در راه حق است و در زمان توانگری اقتصاد را از دست ندهد، و در زمان ناداری خوش ظاهر و با آرایش باشد و در زمان قدرت گذشت دارد و با وجود خیر خواهی مردم اطاعت خدا کند، و در حال شوت باز ایستد و در زمان رغبت پرهیزگاری کند و در امر جهاد حریص است و در گرفتاری نماز خواند و در سختی شکیب باشد و در پیش آمدهای سنگین باوقار است و در ناگواریها بردبار و در آسایش و نعمت سپاس گزار.

پشت سر مردم بد نگوید و تکبر نوزد و قطع رحم ننماید، نه سست است و نه خشن و سنگدل دیده اش بر او پیشی نگیرد (فکر نکرده بجائی ننگرد) و شکمش او را رسوا نکند، و آلت شهوتش بر او چیره نشود (که بزنا و لواط افتد) بر مردم حسد نبرد، سرزنش کنند و او سرزنش نکند، اسراف نوزد مظلوم را یاری کند و بر مستمند ترحم نماید، خودش از خویش در رنج است و مردم از او در آسایش، در عزت دنیا رغبت نکند و از ذلتش بیتابی ننماید، مردم مهمی دارند که بآن رو آورده و او را مهمی است که گرفتار کرده (مردم بفکر دنیا و او مشغول آخرتست) در قضاوتش نقصی دیده نشود و در راءیش سستی نباشد و در دینش تباهی و گمشده نیست، مشورت کننده را رهبری کند و کمک کننده (کمک خواه) را کمک نماید، و از هرزه گوئی و نادانی بگریزد.

5. امیرالمؤمنین (ع) به انجمنی از مردم قریش گذشت که جامه های سفید پوشیده بودند و رنگ صافی داشتند و بسیار می خندیدند و بهر که از آنجا می گذشت با انگشت اشاره می کردند، سپس بانجمن اوس و خزرج گذشت و آنها را دید با پیکر فرسوده و گردن باریک و رنگ زرد، که با فروتنی سخن می گفتند.

علی علیه السلام از این رو دو انجمن در شگفت شد و خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: پدر و مادرم بقربانت، من بانجمن آل فلان گذشتم و حال آنها را بیان کرد و بمجلس اوس و خزرج گذشتم و حال آنها را گفت سپس عرض کرد: و همه آنها مؤمنند، ای رسول خدا صفت مؤمن را برایم بازگو، رسول خداست صلی الله علیه و آله اندکی سر به زیر انداخت و سپس سر بلند کرد

و فرمود: بیست خصلت در مؤمن است که اگر نداشته باشد ایمانش کامل نیست. از اخلاق مؤمنان است که: 1 در نماز جماعت حاضرند 2 در پرداخت زکاه شتابان 3 مستمندان را اطعام کنند 4 بر سر یتیم دست نوازش کشند 5 لباسهای خود را پاکیزه دارند 6 بند جامه را بکمر بندند (تاستر عورت شود و به زمین نکشد). 7 اگر خبر دهند دروغ نگویند 8 اگر وعده کنند خلف نمایند. 9 چون امانت گیرند خیانت نکنند. 10 چون سخن گویند راست گویند 11 در شب عابدند 12 در روز شیر دلیرند 13 روزها روزه دارند. 14 شبها (برای عبادت) بپا خیزند. 15 همسایه را نیازارند. 16 همسایه از آنها آزار نبیند (اگر چه بوسیله بچه و خادم آنها باشد). 17 بر زمین با آرامش گام بردارند. 18 به خانه های بیوه زنان (به منظور کمک و مساعدت) رهسپارند. 19 تشییع جنازه کنند. 20 خدا ما و شما را از جمله متقین قرار دهد (کنایه از اینکه صفت بیستم آنها تقوی است).

6. امام صادق (ع) فرمود: هر که از نیکی خود شادمان و از بدی خویش بد حال گردد، او مؤمن است.

7. امام صادق (ع) فرمود: شیعیان ما همان رنگ پریدگان (از خوف خدا) خشک لبان (از روزه) لاغراند که چون شب فرا رسد با اندوه از آن استقبال کنند (زیرا در غم انجام وظیفه پروردگار باشند).

8. امام صادق (ع) فرمود: شیعیان ما اهل هدایت و اهل تقوی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و ظفر می باشند (درهای رحمت خدا بروی آنها گشوده و بکمال سعادت خود رسیده اند).

9. امام صادق (ع) فرمود: از مردم پست دوری کن، همانا شیعه علی کسی است که عفت شکم و فرج داشته باشد (آنها را از حرام و مشتبّه نگهدارد) و سخت بکوشد و جهاد کند، و برای خالقش عمل کند، و ثواب او امیدوار باشد، و از عقابش بترسد، اگر این گونه مردم را دیدی، آنها شیعه جعفرند.

10. امام صادق (ع) فرمود: شیعیان علی لاغر شکم و خشک لب بودند و اهل مهر و دانش و بردباری که به عبادت معروف بودند، پس با وجود دوستی و ولایتی که دارید (برای کفار گناهایی که مرتکب شده اید) با پرهیزکاری و کوشش کمک کنید (و خود را از عذاب برهانید).

11. امام صادق (ع) فرمود: همانا مؤمن کسی است که چون خشم کند، از حق نگذرد و چون راضی و خشنود گردد، در باطل قدم نهد و چون قدرت یابد، بیشتر از حق خود نگیرد.

12. سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای سلیمان می دانی مسلمان کیست؟ عرض کردم قربانت شما بهتر می دانی، فرمود: مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند، سپس فرمود: می دانی مؤمن کیست؟ عرض کردم: شما دانائید، فرمود مؤمن کسی است که

مسلمانان او را بر مال و جان خود امین سازند، و بر مسلمان حرامست که نسبت به مسلمان دیگر ستم کند یا او را واگذارد یا او را براند که او را به رنج اندازد.

13. امام باقر علیه السلام فرمود: همانا مؤمن کسی است که چون راضی و خرسند باشد رضایتش او را به گناه و باطلی وارد نکند و چون ناراضی شود از سخن حق خارجش نکند، و کسی است که چون قدرت یابد، قدرتش او را به آنچه حق ندارد نکشاند.

14. امام علیه السلام فرمود: مؤمنان با وقار و آرامشند، مانند شتر نری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند، به راه افتد، و اگر بر صخره ای بخوابند، بخوابد (کنایه از اینکه در امور شرعی رام و منقاد است و سرکشی و امتنا ندارد، اگر چه ذاتا شتر نر است و نیرومند، ولی نیروی ایمان او را از سرپیچی جلوگیری است).

15. امام صادق (ع) فرمود: سه چیز از علائم مؤمن است: علم به خدا و هر که را خدا دوست دارد و هر که را دوست ندارد.

شرح: مقصود از علم خدا شناختن خدا و صفات کمال اوست و مراد به شناختن دوستان خدا، شناختن پیغمبر و ائمه و پیروان ایشان اسن و دسته دیگر کفار و منافقینند.

16. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن مانند درختی است که برگش در زمستان و تابستان نریزد: گفتند: گفتند یا رسول الله آن چه درختی است؟ فرمود: درخت خرما.

شرح: تشبیه مؤمن به درخت خرما از نظر منافع بسیار و سایه پیوسته و لذت میوه آن است که در درختهای دیگر نیست.

17. امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن بردباری است که نادانی نورزد و اگر نسبت به او نادانی ورزند بردباری کند، و ستم نکند و اگر به او ستم کنند ببخشد، و بخل نورزد و اگر نسبت به او بخل ورزند صبر کند.

18. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن کسی است که کسبش حلال و اخلاقش نیکو و باطنش سالم باشد، و زیادی مالش را انفاق کند و زیادی سخنش را نگهدارد و مردم از شرش محفوظ باشند و از خود به آنها انصاف دهد (حق را بگوید اگر چه به زیان خود و نفع مردم باشد).

19. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن را به شما معرفی نکنم؟ مؤمن کسی است که مؤمنین او را به جان و مال خود امین دانند، مسلمان را برای شما معرفی نکنم؟ او کسی است که مسلمانها از زبان و دستش سالم باشند، و محاجر کسی است که بدیها را کنار گذارد و حرام خدا

را ترک کند. و بر مؤمن حرام است که نسبت به مؤمن ستم کند یا او را واگذارد یا پشت سرش بدگویی کند یا او را از خود براند.

20. امام باقر علیه السلام فرمود: شیعیان علی تنها همان بردباران دانشمندان خشکیده لبند که رهبانیت و ترک دنیا بر رخسارشان هویدا است.

21. امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را در عراق به جماعت گذارد چون رو برگردانید مردم را موعظه فرمود و از خوف خدا گریست و آنها را نیز گریانید سپس فرمود: هان به خدا در زمان دوست صمیمیم پیغمبر صلی الله علیه و آله مردمی را می شناختم که در بامداد و شام ژولیده و گردالود و گرسنه بودند پیشانی آنها (در اثر سجده) مانند زانوی بز بود برای پروردگار خود با سجود و قیام شب را می گذرانیدند، گاهی روی پا ایستاده و گاهی پیشانی به زمین می گذاشتند با پروردگار خود مناجات نموده و آزادی خویش را از آتش دوزخ طلب می کردند، بخدا آنها را با این حال دیدم که ترسان و نگران بودند.

22. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: امیرالمؤمنین نماز صبح را گذارد و بر جای خود بود تا خورشید یک نیزه بر آمد آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: بخدا من مردمی را دیده ام که شب را با سجده و قیام برای پروردگار خود بسر می بردند گاهی پیشانی و گاهی زانو بر زمین می گذاشتند گویا نعره دم بر آوردن آتش دوزخ در گوش آنها بود، چون خدا نزد آنها یاد می شد مانند درخت (در برابر تند باد) می لرزیدند، گویا این مردم (شما و معاصرین شما) در خواب غفلت فرو رفته اند سپس برخاست و تا وفات کرد او را خندان ندیدند.

23. مفضل می گوید: امام صادق (ع) فرمود: اگر خواهی اصحاب مرا بشناسی بنگر به کسی که پرهیزکاریش بسیار باشد و از خالق خود بترسد و به ثواب او امیدوار باشد هرگاه این مردم را دیدی، اینها اصحاب منند.

24. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شیعیان ما کسانی باشند که برای ولایت ما بیکدیگر بخشش کنند و در راه دوستی ما با یکدیگر دوستی نمایند و برای زنده کردن امر ما به دیدار یکدیگر روند، اگر خشم کنند ستم نکنند و اگر راضی باشند اسراف نوززند. برکت همسایگانند و با معاشرین خود سلم و صفا دارند.

25. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خدا را شناخت و بزرگ داشت زبانش را از سخن بیهوده نگهدارد و شکمش را از خوراک زائد بر احتجاج باز دارد و نفس خود را با روزه و قیام ریاضت دهد، اصحاب گفتند یا رسول الله پدران و مادران ما یفدایت اینها اولیای خدایند؟ فرمود: اولیای خدا خاموشی گزینند و خاموشی آنها ذکر بود و نگریستند و نگاهشان عبرت بود و سخن گفتند و سخنانشان حکمت بود، در میان مردم راه رفتند و راه رفتشان برکت بود، اگر نبود که اجل

مرگشان (در روز معینی) نوشته شده بود، از ترس عذاب و شوق ثواب، و روح آنها در پیکرشان قرار نمی گرفت.

26. حسن بن علی صلوات الله علیهما برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم به شما خبر از حال برادری که داشتم که در نظر از همه مردم بزرگتر بود و بالاترین چیزی که او را در نظرم بزرگ کرده بود، پستی و حقارت دنیا در نظر او بود او از تسلیم شکم خارج شده بود، چیزی را که نداشت نمی خواست و چون پیدا می کرد زیاده روی نمی نمود، از تسلط فرج خود نیز خارج شده بود. از این رو عقل و رایش سبکی نمی کرد نادانی بر او تسلطی نداشت، از این رو دست خویش جز به جانب شخص با اطمینان و برای سود دراز نمی کرد پر اشتها و ناراضی و ملول نبود، بیشتر عمرش خاموش بود و چون سخن می گفت بر گویندگان غلبه می کرد وارد جدال و ستیزه نمی شد، و در دعوا شرکت نمی کرد، دلیلی نمی آورد تا قاضی را بیابد (جز با دلیل سخن نمی گفت یا صبر می کرد تا خدا را حاکم یابد) از برادرانش غفلت نمی نمود و چیزی را بدون آنها به خودش اختصاص نمی داد، لاغر بود و مردم ناتوانش می شمردند، ولی چون پای مردی در میان می آمد شیر جهنده (گردنفرز) بود، کسی را بر کرداری که عذر خواهی از آن ممکن است سرزنش نمی کرد (و صبر می کرد) تا عذر خواهی حاصل شود، آنچه را (بدیگران) می گفت خودش می کرد و آنچه را هم (برای تقیه یا مصلحت دیگری به مردم) نمی گفت خودش می کرد (به مردم احسان می کرد چه وعده می داد و چه نمی داد) چون دو کار برایش پیش می آمد که نمی دانست که نمی دانست کدامیک آنها بهتر است، هر یک را به هوای نفس نزدیکتر می دید مخالفت می کرد، دردش را جز به کسی که امید بهبودی از او داشت اظهار نمی نمود، و جز با کسی که امید خیر خواهی داشت مشورت نمی کرد، دلتنگ نمی شد و ناراضی نبود و شکایت نمی کرد و پر خواهش نبود و انتقام نمی جست و از مکر دشمن هم غافل نبود، بر شما باد که همه این اخلاق شریفه را بدست آورید، اگر می توانید، و اگر نمی توانید بدست آوردن اندک از رها کردن بسیار بهتر است (پس هر قدر می توانید بدست آورید) نیرو و توانی جز بوسیله خدا نیست.

توضیح: این روایت با اندکی اختلاف در نهج البلاغه هم ذکر شده است، و شارحین راجع به برادری که حضرت برای خود در گذشته معرفی می کند، و این صفات حمیده را برای او توضیح می دهد، اختلاف دارند بعضی احتمال داده اند مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و برخی گفته اند: ابوذر غفاری و دسته ای احتمال داده اند مقدار است، و جماعتی گفته اند: این کلام بر سبیل مثل گفته شده و برادر مخصوصی مقصود نیست، چنانکه رسم شعرا و ارباب ادب است. (و نگارنده آن را بر احوال مظلومانه ی حضرت ابوذر رحمه الله علیه منطبق می داند)

27. مهزم اسدی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شیعه ما کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نکند (فریاد نکشد) و دشمنیش از بدنش (تنها تن خدا را برنج اندازد نه دیگران را) و ما را آشکار نستاید (تا کینه مخالفین را برانگیزد) و با عیبگوی ما همنشینی نکند و با دشمن ما ستیزه کند، اگر مؤمنی را ببند احترام کند و اگر به جاهلی برخورد از او دوری کند.

عرض کردم: پس تکلیف من با این شیعه نماها چیست؟ فرمود: در میان آنها جدا شدن (خوب از بد) و تبدیل (خوب و بد) و امتحان واقع شود، قحطی بر ایشان پیش آید که نابود شوند و بیماری و بائی که آنها را بکشند و اختلافی که متفرقشان سازد، شیعه ما کسی است که چون سگ عوعو نکند و مانند کلاغ طمع نوزد و اگر هم از گرسنگی بمیرد از دشمن ما چیزی نخواهد.

عرض کردم: قربانت، اینها را در کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین، اینها زندگی سبکی دارند و آواره بسر برند (در یک جا سکونت ندارند) اگر حاضر باشند کسی آنها را نشناسد، و اگر غایب شوند کسی از آنها جويا نشود از مرگ باک ندارند و در گورستان از هم دیدن کنند، اگر حاجتمندی به آنها پناهنده شود، برای او دلسوزی کنند، دلشان از هم جدا نیست، اگر چه خانه هاشان از هم دور باشد.

سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهرم و علی در است، دروغ گوید هر که گمان کند از غیر در به شهر در آمده، و نیز دروغ گوید هر که گمان کند مرا دوست داشته و علی صلوات الله علیه را دشمن دارد.

28. امام صادق (ع) فرمود: هر که با مردم معامله کند و ستم نماید و به آنها خیر دهد و دروغ نگوید، و وعده شان دهد و خلف وعده نکند، از کسانی است که غیبتش حرام است و مردانگیش تمام گشته و دادگریش ظاهر شده و برادریش واجب گردیده است.

29. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت است که هر که داشته باشد، به تمام خصال ایمان رسیده است: 1 چون راضی و خوشحال باشد، رضایتش او را به باطل در نیآورد 2 چون خشم کند، خشمش او را از حق خارج نسازد. 3 چون قدرت یابد به آنچه از آن او نیست دست دراز نکند.

30. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای اهل دین علاماتی است که بدان شناخته شوند: راستگویی و اداء امانت و وفای پیمان وصله ارحام و ترحم برضعیفان و کم دنبال گیری از زنان یا فرمود کم نزدیکی کردن با زنان و بذل نیکی و حسن خلق و گشاده خلقی و پیروی از دانش و آنچه بخدای عزوجل نزدیک سازد، طوبی از آن اینهاست و چه سرانجام خوبی دارند، و طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه پیغمبر ما

محمد (ص) است و مؤمنی نیست جز آنکه شاخه‌ئی از آن درخت در خانه اوست، در دلش اشتهای هر چه پیدا شود، آندرخت برایش بیاورد، و اگر سواری با جدیت صد سال در سایه آن راه پیماید، از آن نگذرد، و از پائیش کلاغی پرواز کند ببالایش نرسد، جز آنکه بعلت پیری بزیر افتد، در این نعمت رغبت کنید، همانا مؤمن بکار خود مشغولست و مردم از او در آسایشند. چون شب بر او پرده افکند، رخسارش را بگستراند و با اعضاء شریف بدنش برای خدای عزوجل سجده کند، و با خدائیکه او را آفریده درباره آذایش (از آتش دوزخ) مناجات کند، هان اینگونه باشید.

31. امام باقر علیه السلام فرمود: از پیغمبر (ص) پرسیدند: بهترین بندگان کیانند؟ فرمود کسانیکه چون نیکی کنند، شاد گردند و چون بدی کنند آمرزش خواهند، و چون بآنها عطا شود شکر کنند، و چون گرفتار شوند صبر کنند، و چون خشم گیرند، چشم پوشی نمایند.

32. امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما خردمندانند، عرض شد: یا رسول الله! خردمندان کیانند؟ فرمود: دارندگان اخلاق نیکو و بردباری متین و صله ارحام و نیکوکاران نسبت به مادران و پدران و احوالپرسان از فقرا و همسایگان و یتیمان، و آن‌ها که طعام خوراندند و سلام را در جهان آشکار کنند و زمانیکه مردم در خوابند نماز گزارند.

33. عمران حلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه صفاتی برای مرد پسندیده است؟ فرمود: وقار بدون هیبت (سنگین) باشد و مردم از او ترسند) و بخشش بدون عوض خواستن، و اشتغال به غیر مال دنیا.

34. علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا شناسائی بکمال دین مسلمان (یعنی علامت کمال دینش) ترک کردن سخنی است که به او مربوط نیست، و کمی مجادله، و خویشتن داری و صبر و حسن خلق.

35. پیغمبر (ص) فرمود: شبیه ترین شما را بمن بشما خبر ندهم؟ گفتند چرا را یا رسول الله فرمود: نیکو خلق ترین شما، و نرم جانب ترین شما (یعنی کسیکه مردم از ناحیه او آزار نینند) و نیکو کارترین شما نسبت بخویشانش، دوستدارترین شما برادران دینش را و صابرترین شما 1. برحق، و خشم فرو برنده ترین شما، و خوش گذشت ترین شما و انصاف دهنده ترین شما از خود در حال رضا و خشم.

36. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: از جمله اخلاق مؤمن انفاق (بر اهل و عیال و نیازمندان) است بقدر تنگدستی و توسعه دادن بقدر توسعه (اینکه خدا باو داده است) و انصاف دادن بمردم، و پیشی گرفتن بسلام بر آنها.

37. امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن از کوه محکمتر است، زیرا از کوه چیزی برگرفته شود، ولی از دین مؤمن چیزی برگرفته نشود.

38. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن یاری کردنش نیکو و خرجش سبک است، زندگی‌اش را خوب اداره میکند، از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود (یعنی از یک راه دوبار گول نمی‌خورد، بلکه در همان بار اول عبرت می‌گیرد).

39. امام رضا علیه السلام می‌فرمود: مؤمن، مؤمن حقیقی نباشد مگر زمانی که سه خصلت و روش در او بوده باشد: روشی از پروردگارش و روشی از پیغمبرش و روشی از ولی و امامش، اما روش پروردگارش نگهداری راز خود است، خدای عزوجل فرماید: ((خدای عالم بغیب است و کسی را برغیب خود آگاه نکند جز رسولی را که پسندد، 26 سوره 72)) و اما روش پیغمبر خوشرفتاری با مردم است زیرا خدای عزوجل پیغمبرش صلی الله علیه و آله را بخوشرفتاری با مردم دستور داده و فرموده است ((گذشت را پیشه گیر و به نیکی دستور ده ، 199 سوره 7)) و اما روش امامش صبر کردن در زمانهای تنگدستی و پریشان حالی ما است. (پس خدایا مولای مظلوم ما در فراز آخر این روایت شهادت عظیم داده است در رنج های عظیم و مصائب عظیم که بر 12 امام و 14 معصوم پاک علیهم السلام و عجل فرجهم وارد شده است و شهادت او به تنهایی بر این حقیقت عظیم کافی است پس این زمان این رنج ها را به پایان برسان و امر ظهور آخرین معصوم از سلسله پیامبران و اوصیای معصوم را برای نجات جهان از ظلم و جور و عدوان فراهم فرما و عدل و داد خود را در جهان بگستران و به وعده خود در ارثیت دادن زمین به صالحین و عقوبت دنیایی و اخروی معاندین در ایام رجعت را عمل فرما یعنی به ظهور حضرت مهدی اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

در کمی شماره مؤمنین

1. امام صادق (ع) می‌فرمود: زن مؤمن از مرد مؤمن کمیابتر است و مرد مؤمن کمیابتر از کبریت آهنی است، کدامیک از شما کبریت آهنی را دیده‌اید؟

توضیح: در لغت عرب چیز کمیاب با به کبریت آهنی تشبیه کنند، و مشهور اینست که کبریت آهنی اکسیر و جوهریست که کیمیگران در طلب آنند و شاید وجود خارجی هم نداشته باشد.

2. امام صادق (ع) با بی بصیر می‌فرمود: هان بخدا اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می‌کردم که حدیث مرا نگویند و فاش نکنند، روا نمیدانستم هیچ حدیثی را از آنها نماند. (آری و البته مانند سلمان رحمه الله علیه در هر زمان کم است و این است راز سر به چاه کردن و راز گفتن مولای مظلوممان علی علیه السلام الی لعنه الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون)

3. سدیر صیرفی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم عرض کردم: بخدا که خانه نشستن برای شما روا نیست، فرمود: چرا ای سدیر؟ عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانیکه داری بخدا که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام باندازه شما شیعه و یاور و دوست میداشت تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت باو طمع نمیکردند (و حقش را غضب نمینمودند) فرمود: ای سدیر، فکر میکنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برایت آسانست که همراه ما تا ینبع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر؛ می خواهی الاغ را بمن دهی؟ گفتم: استر زیباتر و شریفتر است، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید، فرمود:

پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس براه افتادیم تا بزمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت بسوی جوانیکه بزغاله میچرانید نگریست و فرمود: ای سدیر بخدا اگر شیعیانم بشماره این بزغاله ها میبودند، خانه نشستن برایم روا نبود، آنگاه پیاده شدیم و نماز خواندیم، چون از نماز فارغ شدیم بسوی بزغاله ها نگریستم و شمردم هفده راعس بودند.

4. سماعه بن مهران گوید: بنده صالحی (موسی بن جعفر) صلوات الله علیه بمن فرمود: ای سماعه (مدعیان تشیع و دوستی ما) روی بسترهای خود آر میدند و مرا بترس انداختند (زیرا تقیه نکردند و فضائل ما را نزد هر کس گفتند) هان بخدا زمانی بود که در این دنیا جز یک تن خدا را نمی پرستید، و اگر میبود خدای عزوجل او را هم اضافه می کرد در آنجا که میفرماید: ((همانا ابراهیم امتی بود مطیع خدا و با روش مستقیم و از مشرکین نبود، 120 سوره 16)) تا خدا خواست (زمان طولانی) بدین روش گذرانید، سپس خدا اسماعیل و اسحاق را انیس او ساخت و سه تن شدند، هان بخدا مؤمن کم است و اهل کفر بسیارند، میدانی چرا چنین است؟ عرض کردم: نمیدانم قربانت، 1. فرمود: همدم مؤمنین شدند تا مؤمنین (آنچه در دل دارند بآنها گویند و باین وسیله استراحت یابند و آرام گیرند).

5. حمران بن اعین گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت، چه اندازه ما شیعه کم هستیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم آنرا تمام نکنیم، فرمود: خبری شگفت تر از این بتو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر از حقیقت ایمان) بیرون رفتند مگر با انگشت اشاره کرد سه تن، (سلمان و مقداد و ابوذر) حمران گوید: عرض کردم: قربانت. عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند: ابا الیقظان عمار را که بیعت کرد و شهید کشته شد. من با خود گفتم: چیزی

بہتر از شہادت نیست (پس چرا عمار ہم مثل آن سہ تن نباشد؟) حضرت بمن نگریست و فرمود: مثل اینکه تو فکر میکنی عمار ہم مانند آن سہ تن است، ہیہات، ہیہات (کہ او مثل آنها باشد). (پس توجہ نما تو ای عاقل دانا و خردمند کہ این روایات در خصوص عظمت مقام و منزلت مقربین بہ امامان معصوم علیہم السلام و عجل فرجہم مذکور شدہ است و نیز بیان علو درجات ایشان یعنی ہمہ کسانی کہ در طول تاریخ با ایمان خالص بہ محمد و آل محمد علیہم السلام و عجل فرجہم از دنیا رفتہ و یا در رکاب ایشان بہ شہادت رسیدہ اند و بہ فرمان ایشان بودہ اند یا در راہ ایشان مقتول گردیدہ و... رنج کشیدہ اند ہمگی اہل ایمان و در درجات مختلف بہ رستگاری ابدی یعنی بہشت جاویدان و رضایت حضرت اللہ رسیدہ اند)

6. علی بن جعفر گوید: شنیدم امام کاظم (ع) می فرمود: چنین نیست کہ ہر کہ بولایت ما معتقد شد مؤمن باشد، بلکہ آنها ہمدم مؤمنین قرار دادہ شدہ اند. (یعنی درجاتی برای ایشان در طول تاریخ مقرر است).

باب رضا بموہبت ایمان و سپس صبر بر ہمہ چیز

1. عبد الواحد بن مختار گوید: امام باقر (ع) فرمود: ای عبدالواحد! مردی کہ دارای این عقیدہ (مذہب تشیع) باشد، ہر چہ مردم دربارہ او گویند، زبانی باو نرساند اگر چہ بگویند دیوانہ است، و اگر بر سرکوهی ہم باشد، خدا را عبادت کند تا مرگش برسد.

2. رسول خدا (ص) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: اگر در روی زمین جز یک مؤمن نباشد، بہ او از ہمہ مخلوق بی نیازی جویم و از ایمانش ہمدهی برای او سازم کہ بھیچ کسی محتاج نباشد. (پس مقصود ذات اقدس احدیت جل جلالہ از این فراز محمد و آل محمد علیہم السلام و عجل فرجہم است)

3. امام باقر علیہ السلام فرمود: کسی را کہ خدا باین امر (تشیع) آشنا کرد چہ باک دارد از اینکہ بر سرکوهی باشد و از گیاه زمین بخورد تا بمیرد.

4. کلیب بن معاویہ گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: برای مؤمن سزاوار نیست کہ از ترس و وحشت با برادر و غیر برادرش مائوس شود، مؤمن از نظر دینش عزیز است (یعنی عزت و شرافت دینش از ہر ہمدمی برای او بہتر و بالاتر است).

5. فضیل بن یسار گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم در مرضی کہ (او را لاغر و نحیف کردہ بود و) جز سرش باقی نماندہ بود (یعنی بہ هنگام شہادت در اثر سم منصور دوانیقی ملعون و...)، فرمود:

ای فضیل! من بسیار میگویم: کسی را که خدا باین امر (تشیع) آشنا کرد، اگر بر سر کوهی باشد تا مرگش برسد زبانی نیست.

ای فضیل بن یسار! مردم راه راست و چپ پیش گرفتند و ما و شیعیان ما به صراط مستقیم هدایت شدیم،

ای فضیل بن یسار! اگر میان مشرق و مغرب (تمام دنیا) از آن مؤمن باشد خیر اوست و اگر اعضانش را تکه تکه کنند خیر اوست.

ای فضیل بن یسار! خدا نسبت بمؤمن جز خیر انجام ندهد.

ای فضیل بن یسار! اگر دنیا نزد خدای عزوجل باندازه بال مگسی ارزش میداشت، شربت آبی از آن بدشمنش نمی آشامایند.

ای فضیل بن یسار! کسیکه هدف و همتش یک چیز (رضای خدا) باشد، خدا هدفش را کارگزاری کند، و کسیکه همتش بهمه سو متوجه باشد، خدا باک ندارد که در چه دره ای هلاک شود (یعنی خدا هدایت و توفیق را از او بگیرد و او را بنخود و هوای نفسش وا گذارد تا در راه یکی از ادیان باطل جان سپارد).

6. رسول خدا (ص) فرمود: خدای عزوجل فرماید: در هر کاریکه انجامش تنها بدست من است مردد نشدم، مانند تردیدیکه در مرگ بنده مؤمنم دارم، من دیدار او را دوست دارم و او مرگ را نمیخواهد، پس مرگ را از او میگردانم، و مؤمن بدرگاهم دعا میکند و من اجابتش میکنم و او از من میخواهد و من باو عطا میکنم. و اگر در دنیا جز یک بنده مؤمنم نباشد، باو از همه مخلوقم بی نیازی جویم و از ایمانش برای او همدمی سازم که بهیچ کس محتاج نباشد که از ترس باو پناه برد. (و معنی این روایت بیان عظمت درجه مؤمن در نزد ذات اقدس احدیت است که تعلق دارد در درجات عالیات به محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم)

شرح: این حدیث میان عامه و خاصه مشهور است و چون تردد بمعنی شک و دو دلی است و بر خدای عالم و قادر محالست که نسبت بچیزی شک و دو دلی داشته باشد، علماء خاصه و عامه و جوهی در بیان و توجه این حدیث گفته اند که مرحوم مجلسی سه وجه از خاصه و سه وجه از علماء نقل میکند و ما تنها به ذکر اقوال خاصه اکتفا میکنیم.

1- در کلام اضمار است و تقدیر اینستکه: اگر (بر فرض محال) برای خدای تردد روا باشد در چیزی مانند مرگ مؤمن تردد نکند.

2- چون عادت بر این جاری شده که انسان از بد حالی دوستش تردد پیدا میکند و در بد حالی دشمنش تردد ندارد، این کلام بنحو استعاره تمثیلیه آورده شده و مقصود اینست که مؤمن نزد خدا مورد احترام و توقیر است، بخلاف دیگران.

3- چون از طرق خاصه و عامه روایت شده که خدایتعالی هنگام مرگ مؤمن بقدری نسبت باو لطف و کرامت میفرماید و وعده بهشت میدهد که کراحت مرگ از او زایل میشود و بانتقال بسرای جاودانی رغبت پیدا میکند و برسیدن مرگ راضی و خرسند میگردد. پس این موضوع مثل اینست که کسی بخواهد بدوستش آزاری رساند که پس از آن او را بااستراحت و آسایش دائم کشاند و با خود فکر کند که چگونه آن آزار را باو رساند که او را کمتر بدرد آورد.

باب آرامش یافتن مؤمن به مؤمن

1. امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن بسوی مؤمن آرامش می گیرد، چنانکه تشنه بآب سرد آرامش می گیرد.

توضیح: چنانکه شخص تشنه از فراق آب اضطراب و پریشانی دارد و همواره جویای آنست و چون آب را پیدا کرد، دلش آرام می گیرد، مؤمن هم از فراق مؤمن پریشانست، و چون او را پیدا کند، دلش آرام شود و خاطر جمع گردد، پس این کلام از باب تشبیه معقول بمحسوس است.

باب در آنچه خدا بوسیله مؤمن دفع میکند

1. امام باقر (ع) میفرمود: همانا خدا بواسطه یک مؤمن نابودی را از یک قریه بر میدارد.

2. و فرمود بقریه ای که هفت مؤمن در آن باشد عذاب نرسد.

3. بامام جعفر صادق (ع) عرض شد: هرگاه عذاب بر مردمی فرود آید، مؤمنین را هم فراگیرد؟ فرمود آری، ولی سپس خلاصی یابند.

باب در اینکه مؤمنین دو صنف اند

1. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن دو جور است: 1 مؤمنیکه بعهد خدا عمل کرده و بشرطش وفا نموده، و اینست که خدای عزوجل فرماید: ((مردانیکه بمعاهده خود با خدا عمل کردند، 23 سوره 33)) اینست مؤمنیکه هراسهای دنیا و آخرت باو نرسد و او را کسانی است که شفاعت کند و نیازی بشفاعت دیگران ندارد. 2 مؤمنی که مانند ساقه نازک گیاه است که گاهی کج شود (بیاطل و شهوات و متاع دنیا گراید) و گاهی راست ایستد، این مؤمن از کسانیست که هراسهای دنیا و آخرت بیند و از کسانی است که برایش شفاعت شود و او شفاعت نکند.

شرح: مراد بعهد خدا، توحید و نبوت و امامت و معاد است، و مراد بعملی ساختن آنها اعتراف و اقرار بآنهاست و مقصود از وفاء بشرط خدا، بجا آوردن واجبات و ترک محرماتست که آنها را فروع دین بمعنی اعم گویند، و اما در باره هراسهای دنیا سه وجه گفته اند: 1 بلاهای دنیا مانند قحطی و وبا و سكرات مرگ. 2 اندوه و افسوس برای از دست رفتن نعمتهای دنیا. 3 مرتكب شدن معاصی و گناهان بنحو مجاز.

2. امام صادق (ع) میفرمود: مؤمن بر دو گونه است: 1 مؤمنیکه بشروطی که خدا با او نموده وفا کرده است، و او همراه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایسته کارانست، و اینها چه رفقاء خوبی باشند، و این مؤمنی است که شفاعت کند نه آنکه شفاعت شود، و او از کسانست که هراسهای دنیا و آخرت باو نرسد. 2 مؤمنیکه گامی او را لغزائیده (گناهی مرتكب شده) او مانند ساقه نازک گیاه است که باد بهر جانبش کج کند کج شود، و او از کسانستکه هراسهای دنیا و آخرت باو رسد و برایش شفاعت شود و عاقبتش بخیر است.

3. امام باقر علیه السلام فرمود: مردی در بصره برابر امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! حال برادران دینی را بما خبرده، حضرت فرمود: برادران دو دسته اند: برادران مورد اعتماد و برادران خنده ور.

اما برادران مورد اعتماد، (که به منزله) دست و بال و اهل و مالند (که انسانرا یاری کنند و زیان و آزار را از او بگردانند) پس هرگاه ببرداری اعتماد پیدا کردی، مال و بدنت را باو ببخش (یعنی برای او فداکاری مالی و جانی انجام بده)، و با دوستان با صفایش صاف باش و با دشمنانش دشمنی کن، و راز و عیبش را بپوشان و نیکیش را آشکار کن و بدان ای پرسنده که اینها از کبریت احمر کمترند.

و اما برادران خنده ور، تو از جانب آنها بلذت خود میرسی، (و آن لذت معاشرت و مصاحبت با آنهاست) پس این را از آنها مبر، و بیش از این هم از دل آنها مخواه (توقع صفا و یکدلی از آنها نداشته باش) و از خوشروئی و شیرین زبانی خود آنها را برخوردار کن تا آنجا که آنها ترا برخوردار کنند.

باب پیمان گرفتن خدا از مؤمن برای صبر در گرفتاری

1. رسول خدا (ص) فرمود: خدا از مؤمن برای چهار بلا پیمان گرفته که آسانترین آنها بر مؤمن اینستکه: مؤمنی هم عقیده او باشد و بر او حسد ورزد یا منافقی که از او دنبال گیری کند (تا نقطه ضعفی بدست آورد) یا شیطانی (از جن یا انس) که او را گمراه کند یا کافری که جنگ با او را خواهد، پس با این گرفتاریها مؤمن چه اندازه عمر کند؟

2. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن نتواند خود را از یکی از سه چیز برهاند، و گاهی هر سه بر او گرد آیند: یا دشمنی که در خانه دربست با اوست و آزارش رساند، یا همسایه ای که آزارش دهد، یا کسیکه

در میان راهی که بسوی کارش می‌رود، او را آزار می‌دهد، و اگر مؤمنین بر سر کوهی باشد، خدای عزوجل شیطانی بر انگیزد که او را اذیت کند، و خدا از ایمانش برای او مونسى قرار دهد که از وحشت بکسى پناه نبرد. (پس مقصود از انگیختن این است که مانع نمى شود تا مومن آزمون شود)

3. امام صادق (ع) می‌فرمود: مؤمن از چهار چیز یا یکی از آنها بر کنار نیست: 1 مؤمنی که بر او حسد برد، و این از همه برای او سخت تر است. 2 منافقى که از او دنبال گیرى کند. 3 دشمنی که بجنگ او برخیزد. 4 شیطانیکه گمراهش کند.

4. امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل دوستش را در دنیا هدف تیر دشمنش قرار داده.

5. محمد بن عجلان گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی از نیازمندی باو شکایت کرد، حضرت باو فرمود: صبر کن که خدا بزودی برایت گشایشی دهد، آنگاه ساعتی سکوت نمود و سپس روآن مرد کرد و فرمود: بمن بگو زندان کوفه چگونه است؟ عرض کرد: تنگ و متعفن است و زندانیان در بدترین حالتند، حضرت فرمود: تو هم در زندانی و باز میخواهی گشایش داشته باشی؟! مگر ندانی دنیا زندان مؤمن است؟

6. امام صادق (ع) می‌فرمود: دنیا زندان مؤمن است و از چه زندانی خیر و خواهی آید؟

7. داود بن ابی یزید گوید: امام صادق (ع) فرمود: مؤمن ناسپاسی میشود. و در روایت دیگر است: زیرا کار نیک او بسوی خدا بالا می‌رود و در میان مردم پخش نمى شود و کافر سپاسگزاری میشود.

8. امام صادق (ع) فرمود: مؤمنی نیست جز آنکه خدا چهار کسرا بر او گماشته: 1 شیطانیکه او را وسوسه کند و میخواهد گمراهش نماید. 2 کافریکه در کمین او است. 3 مؤمنیکه بر او حسد برد و او از همه برایش سخت تر است. 4 منافقیکه از لغزشهای او دنبال گیرى کند.

9. امام باقر (ع) می‌فرمود: هرگاه مؤمن بمیرد، بشماره ربیع و مضر (که دو قبیله بزرگ عربند) شیاطین بر همسایگانش راه یابند و اینها بگمراهی او مشغول بوده اند.

10. امام صادق (ع) فرمود: نبوده و نخواهد بود و نباشد مؤمنی جز آنکه او را همسایه ای باشد که آزارش رساند، و اگر مؤمنی در یکی از جزیره های دریا باشد، خدا کسی را برای او برانگیزد که آزارش دهد.

11. امام صادق (ع) فرمود در گذشته نبوه و در آینده و زمان شما هم نباشد مؤمنی، جز آنکه او را همسایه ای باشد که آزارش دهد. (و مفهوم غریزه این انگیزش در روایات باب بعد آشکار است)

12. امام صادق (ع) میفرمود: در گذشته نبوده و تا روز قیامت نباشد مؤمنی، جز آنکه او را همسایه ای باشد که اذیتش کند.

باب شدت ابتلای مؤمن

1. امام صادق (ع) فرمود: سخت ترین مردم از لحاظ بلا و گرفتاری پیغمبرانند، سپس کسانی که در پی آنانند، و سپس کسی که از دیگران بهتر است بترتیب.

2. عبدالرحمن بن حجاج گوید: خدمت امام صادق (ع) سخن از بلا و آنچه خدای عزوجل مؤمن را بآن مخصوص میدارد بمیان آمد، حضرت فرمود: از رسول خدا (ص) پرسیدند: در دنیا بلای کدام کس سخت تر است؟ فرمود: پیغمبران، سپس هر که به آنها شبیه تر است بترتیب و بعد از آن مؤمن باندازه ایمان و نیکی کردارش گرفتار شود، پس هر که ایمانش درست و کردارش نیکو باشد گرفتارش سخت است و هر که ایمانش سست و عملش ضعیف باشد گرفتارش اندکست.

3. امام صادق (ع) فرمود: اجر بزرگ با بلای بزرگست و خدا هیچ قومیرا دوست نداشته جز آنکه گرفتارشان ساخته.

4. امام باقر (ع) فرمود: در میان مردم بلای پیغمبران از همه سخت تر است، سپس اوصیاء و بعد از آنها نیکوتران از مردم بترتیب.

5. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل را در روی زمین بندگانی است زبده و خالص بندگان که هیچ تحفه ای بر زمین فرو نیاورد، جز آنکه از آنها بسوی دیگران بگرداند، و هیچ بلایی فرو نیاورد جز آنکه بهره آنها گرداند.

6. حسین بن علوان گوید: سدیر خدمت امام صادق (ع) بود که فرمود: چون خدا بنده ای را دوست دارد، او را در بلا غوطه ور سازد، ای سدیر ما و شما، صبح و شام با آن دمسازیم.

7. امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر گاه خدای تبارک و تعالی بنده ای را دوست دارد، او را در بلا غوطه ور سازد و یاران بلا را بر سر او ریزد، و چون بندر گاه خدا دعا کند، فرماید: لبیک بنده من، اگر خواسته ترا بزودی دهم، توانایم، ولی اگر برایت ذخیره کنم، برای تو بهتر است.

8. رسول خدا (ص) فرمود: بلای بزرگ به اجر بزرگ پاداش داده شود، و هر گاه خدا بنده ای را دوست دارد، بلای بزرگ گرفتارش سازد، پس هر که راضی شود، نزد خدا برای او رضا باشد، و هر که ناراضی باشد، نزد خدا برایش رضایت نیست. (پس در این باب توجه نماید عاقل دانا و خردمند که مقصود از بلا و آزمون توجیه کار ظالمان و ستمگران نیست و نیز مفهوم جبر و ستمگری آن ها مستفاد نمی شود بلکه مقصود این است که ظالمان در مسیر هوا و هوس خود اهل ایمان را مبتلا به بلا می نمایند و اهل ایمان

به خاطر ایمان به خدا و شریعت پسندیده او مجبور به مقابله و تحمل هستند و این مفهوم و معنی این ابواب است یعنی شیطان آزاد است در دنیا تافته جویی نماید و پیروان او آزاد اند به عمل مانند یزید و یزیدیان و حسین بایستی مقابله نماید برای حفظ دین خدا و سپس ستمکاران به دوزخ و اهل ایمان راهی بهشت شود)

9. امام باقر (ع) فرمود: مؤمن در دنیا باندازه دینش مبتلا شود یا فرمود: بر حسب دینش ،

10. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن مانند کفه ترازو است ، که هر چه بر ایمانش بیفزاید، بر بلایش افزوده شود.

11. امام صادق (ع) می فرمود: بر مؤمن چهل شب نگذرد، جز آنکه پیش آمدی برایش شود که غمگینش سازد تا موجب تذکرش گردد.

12. ناجیه گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم مغیره میگوید: مؤمن بمرض جذام و پیسی و امثال آن مبتلا نمیشود، فرمود: او از صاحب یاسین (حییب نجار که داستانش در سوره یس مذکور است) غافل است که دستش چلاق بود سپس امام انگشتان خود را برگردانید (بشکل انگشتان چلاق) آنگاه فرمود: گویا اکنون او را می بینم که با دست چلاقش نزد آنها آمده و اندرزشان میدهد، سپس فردا نزد آنها آمد و ایشان او را کشتند، آنگاه امام فرمود: مؤمن بهر بلائی مبتلا میشود و بهر مرگی میمیرد ولی خودکشی نمیکند. (و مادر کتاب شریف تلبیس ابلیس خود در خصوص موضوع دهشتناک خودکشی و عواقب سوء آخرتی آن کلام خود را آورده و تکرار نمی کنیم)

13. امام صادق (ع) سه بار میفرمود: مؤمن نزد خدای عزوجل بهترین مقام را دارد، همانا خدا مؤمن را ببلا مبتلا کند و سپس او را قطعه قطعه کند تا جاننش را بگیرد، و او خدا را بر آن حالت شکر کند،

14. امام صادق (ع) فرمود: در بهشت مقامی است که هیچ بنده ای بآن نرسد، جز با بلائی که (در دنیا) بدنش رسد.

15. عبد الله بن ابی یعفر که همیشه بیمار بود گوید: از دردهائیکه بمن میرسد بامام امام صادق (ع) شکایت کردم ، حضرت بمن فرمود: ای عبدالله اگر مؤمن پاداشی را که برای مصیبتها دارد بداند، آرزو میکند که او را با مقراضها تکه تکه کنند.

16. امام صادق (ع) می فرمود: اهل حق همیشه در سختی بوده اند، بدان که سختی مدت کوتاهی دارد و عاقبتش با آسایش طولانی است

17. امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل مؤمن را با بلا دلجوئی میکند، چنانکه مرد با هدیه ایکه از سفر برای خانواده اش میبرد از آنها دلجوئی میکند، و خدا مؤمن را از دنیا پرهیز میدهد چنانکه پزشک بیمار را پرهیز میدهد.

18. محمد بن بهلول عبدی گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: خدا مؤمن را از بلاهیا تکان دهنده دنیا ایمن نساخته ، ولی او را از کور دلی دنیا (که حق را تشخیص ندهد) و شقاوت آخرت ایمن ساخته است .

19. علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: من برای مرد نمی پسندم که در دنیا عافیت داشته باشد و هیچ مصیبتی باو نرسد.

20. امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) را برای طعام دعوت کردند، چون بمنزل مرد میزبان در آمد، مرغی را دید که روی دیوار تخم میگذاشت ، سپس مرغ افتاد و روی میخی قرار گرفت ، نه زمین افتاد و نه بشکست ، پیغمبر (ص) از آن منظره در شگفت شد، مرد عرض کرد: از ای تخم مرغ تعجب میکنی ؟ سوگند بآنکه ترا بحق مبعوث ساخته که من هرگز بلائی ندیده ام . رسول خدا (ص) برخاست و غذای او را نخورد فرمود: کسیکه بلائی نبیند، خدا باو نیازی ندارد (لطف و توجهی ندارد). (یعنی اگر جبران نشود خطاها و اشتباهات که ملازم است وقوع آن ها برای انسان ها و ... ، پاک نشود به واسطه صدمات مالی و ... که آن هم وقوع آن عادی است پس احتمال عذاب استدراج برای آن ها محتمل است و یا ... ، و باز تمامی این امور منافاتی با تلاش انسان ها برای حفظ خود و خانواده از صدمات و خسارت ها ندارد ولی مقصود این است علی رغم بکارگیری تمامی تلاش ها اگر صدماتی وارد شد و علت واقع شدن صدمات خداجویی و ایمان افراد بود پس آن آزمایش و ابتلاء است و خداوند یاری خواهد فرمود در دنیا و آخرت بندگان خود را ...)

21. رسول خدا (ص) فرمود: خدا بکسیکه از مال و بدنش برای او بهره ای نیست نیازی ندارد (کسیکه زیان مای و بدنی نبیند خدا باو توجهی ندارد).

22. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل مؤمن را بهر بلائی مبتلا کند و بهر مرگی بمیراند. ولی برفتن عقلش مبتلا نکند، مگر ایوب را نمی بینی که خدا چگونه شیطانرا بر مال و فرزند و همسر او و هر چه داشت مسلط کرد، ولی بر عقلش مسلط نکرد، تا با آن خدا را بیگانگی پیرسند.

23. امام صادق (ع) فرمود: برای بنده نزد خدا مقامی است که بآن نرسد، جز بوسیله یکی از دو امر: یا رفتن مالش و یا رسیدن بلائی به تنش .

24. و فرمود: خدای عزوجل فرماید: اگر بنده مؤمنم دل آزرده نمیشد، سر کافر را با دستمالی آهنین میبستم که هرگز درد سر نشود.

25. رسول خدا (ص) فرمود: حکایت مؤمن حکایت ساقه گیاهی است که باد او را باین سو و آن سو کج میکنند، مؤمن را هم دردها و بیماریها کج میکند و حکایت منافق ، حکایت عصای آهنین راستی است که آسیبی بآن نرسد تا مرگش فرارسد و او را بشکند.

26. رسول خدا (ص) روزی باصحابش فرمود: ملعونست هر مالیکه زکاتش داده نشود ملعونست هر بدنی که زکاتش داده نشود، اگر چه چهل روز یکبار باشد. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله زکاه مال را میدانیم، زکاه بدن چه باشد؟ فرمود: اینست که آفت و آسیبی بیند. در اینجا رنگ رخسار شنوندگان دگرگون شد، چون پیغمبر (ص) رنگ آنها را دگرگون دید فرمود: دانستید مقصودم چه بود؟ گفتند: نه یا رسول الله، فرمود: آری، گاهی ممکن است بتن انسان خراشی رسد و پایش بسنگی برخورد، بلغزد، سرخورد، بیمار شود، خاری به تنش خلد، و مانند اینها تا آنجا که در حدیث خویش پریدن چشم را هم یاد آور شد. (یعنی عصبی شدن افراد و ...)

27. ابن بکیر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا مؤمن به جذام و پیسی و امثال آن مبتلا میشود؟ فرمود: مگر بلا جز برای مؤمن نوشته و ثابت شده است؟! (پس تاکید می گردد مقصود از این روایات این نیست که اهل ایمان بایستی اقداماتی نمایند تا به این بلا یا دچار شوند بلکه مقصود این است که آن ها در راه حفظ ایمان و عمل به شریعت پسندیده خدا مبتلا به شیطنت شیاطین جن و انس می شوند پس بایستی در برابر آن رنج هایی که به ایشان می رسد صبور باشند و دست از ایمان و عمل به شریعت خود برندارند تا رستگار شوند یعنی در دنیا و آخرت و نگارنده اضافه نمی کند کلام خود در این رابطه که اگر اراده نماید قادر است تا به هول و فضل الهی و عنایات حضرت مهدی و توجهات مولانا حضرت زینب سلام الله علیها هزاران صفحه بر آن بنگارد)

28. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن نزد خدا ارجمند است، تا آنجا که اگر بهشت را بر هر چه در آنست از خدا بخواهد، باو عطا کند، بدون آنکه از ملک او چیزی کم شود، و کافر نزد خدا خوار و پست است، تا آنجا که اگر دنیا را با هر چه در آنست از خدا خواهد باو دهد، بی آنکه ملکش چیزی کم شود، و خدا بوسیله بلا از بنده مؤمنش دلجوئی کند، چنانکه مسافر با سوغاتیهای نو ظهور از خانواده اش دلجوئی کند، خدا مؤمن را از دنیا پرهیز دهد، چنانکه پزشک بیمار را پرهیز دهد.

29. امام صادق (ع) فرمود: در کتاب علی علیه السلام است که: سخت ترین مردم از لحاظ بلا کشیدن پیغمبرانند، سپس اوصیاء آنها، و سپس هر که از مردم نمونه آنهاست بترتیب، و مؤمن فقط باندازه اعمال نیکش مبتلا شود، پس هر که از مردم نمونه آنهاست بترتیب، و مؤمن فقط باندازه اعمال نیکش مبتلا شود، پس هر که دینش درست و عملش نیکو باشد بلایش سخت است، و این برای آنست که خدای عزوجل دنیا را پاداش مؤمن و کیفر کافر قرار نداده است، و هر که دینش نادرست و عملش ضعیف باشد، بلایش اندکست، بلا بمؤمن پرهیزگار از باران بزمین شیب زودتر میرسد.

30. یونس بن عمار (که گویا لکه های پیسی بچهره اش پیدا شده بود) گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: درباره آنچه در چهره من پیدا شده، مردم گمان میکنند که خدا بنده ای را که به او توجهی

دارد بآن مبتلا نکند. حضرت فرمود: بتحقیق که مؤمن آل فرعون انگشتانش چلاق بود، و با دو دستش اشاره میکرد و میگفت: (((ای مردم از رسولان خدا پیروی کنید))) سپس امام بمن فرمود: چون ثلث آخر شب فرا رسید، در آغاز آن وضو بگیر و بنمازیکه میخوانی (نماز شب) برخیز، و چون در سجد دوم در رکعت اول باشی، در حال سجده بگو. (((ای علی، ای عظیم، ای رحمن، ای رحیم، ای شنونده دعاها، ای بخشنده خیرات، بر محمد و آل محمد رحمت فرست و از خیر دنیا و آخرت آنچه سزاوار بخشش تو است بمانع عطا کن! و از شر دنیا و آخرت آنچه سزاوار بخشش تو است از من بگردان، و این درد را از من دور کن و نام درد را ذکر کن که او مرا بخشم آورده و غمگین ساخته))) و در دعا اصرار و پافشاری کن، یونس گوید: بکوفه نرسیده بودم که خدا همه آنها را از من دور کرد. (پس توجه نماید عاقل دانا و خردمند به آنچه در توضیحات این بخش ذکر شد که این روایت عظیم در آن راستا کلام آورده شده است شرح جامع داده و البته بعد از دعای به درگاه الهی و بی شرحی که ذکر مفاد روایت دلالت بر آن دارد که اهل ایمان بایستی برای رفع بلا و صدمات به مقابله برخیزند و در راستای حل مشکل و معضلات خود اقدام نمایند چه از طریق دعا چه از طریق های دیگر مانند رجوع به پزشکان و...)

باب فضیلت فقراء مسلمین

1. امام صادق (ع) فرمود: فقراء مسلمان چهل خریف پیش از توانگرانشان در باغهای بهشت میخرامند، سپس فرمود: برای مثلثی بزنم، حکایت این دو دسته حکایت دو کشتی است که بگمرک رسند و گمرکچی یکی را خالی بیند و گوید رها کنید برو، و دیگری را پر از بار بیند و گوید نگهش دارید.

توضیح: خریف در روایات به یکسال و هفتاد سال و هزار عام تفسیر شده است. (و مفهوم این روایت فی حلال ها حساب و فی حرام ها عقاب است نه مدح و ثنای فقر یعنی اگر تمامی تلاش ها به کار برده شده ولی ظلم ظالمان چیره گشت پس خداوند در برابر صبر و بردباری و توکل اهل ایمان جبران خواهد نمود به طور مثال وقوع جنگ های جهانی باشد و...؛ که از حیطة اختیارات انسان های عادی خارج بود و یا وقوع زلزله ها و سیل ها که در اثر ظلم ظالم ها از فروش پوشش های گیاهی و یا آزمایشات هسته ای واقع می شود و یا فروش محصولاتى که به سموم خطرناک آلوده هستند و مردم خبر ندارند پس شیاطین جنی و انسی عذاب خواهند شد و اهل ایمان رستگار می گردد)

2. امام صادق (ع) فرمود: مصیبتها بخششهای خدا است و فقر در خزانه خدا محفوظست (و آنرا جز به بنده عزیزش که خواهد او را بخود متوجه سازد ندهد).

3. رسول خدا (ص) فرمود: ای علی، همانا خدا فقر را نزد مخلوقش به امانت گذاشته هر که آنرا نهان دارد، خدایش مانند پاداش روزه داریکه عبادت بپا خاسته دهد، و هر که آنرا نزد کسیکه میتواند حاجتش را بر آورد فاش سازد، و او نکند او را کشته است، آگاه باش که او را با شمشیر و نیزه نکشته، بلکه با زخم به دل کشته است. (و مصداق تام و کامل عناد سرکشان و قتل اهل ایمان همانا ستمگری موقوفه خواران است در حالی که اگر به وقف عمل شود حتی یک مسلمان محروم و فقیر یافت نمی شود و نگارنده شرح این مقوله را بطور جامع در کتاب شریف اشتغال خود شرح داده است)

4. امام صادق (ع) فرمود: هر اندازه ایمان بنده زیاد شود، تنگی معیشتش افزایش یابد.

شرح: چنانکه در باب گذشته ثواب و پاداش بی پایان گرفتاری و ابتلاء در دنیا ذکر شد، و نیز ثروت بسیار موجب گردنگشی و تکبر شود و شخص ثروتمند بفقر توهین و بی احترامی کند و قساوت قلب و خشونت پیدا کند، و سرگرمی و نگهداری اموال او را از خدا غافل سازد، علاوه بر آنکه اگر حقوق واجبه مال را نپردازد، ملعون و مطرود خدا شود، ولی فقر سبب شود که شخص فقیر بر خدا توکل کند و بدرگاه او دعا و تضرع نماید، علاوه بر تواضع و ملایمت و صفات حمیده دیگری که زائیده فقر است، اگر فقیر صابر و شکیبیا باشد. (ولی به عکس اگر فرد ثروتمند به واجبات شرعی خود پردازد و ایجاد اشتغال نماید و از راه ایجاد اشتغال به حفظ آبرو و معیشت اهل ایمان یاری رساند پس البته او از مقربین به ذات اقدس الهی خواهد بود بواسطه خدمت خود به اسلام و اهل ایمان و اهل قرآن و... و السلام)

5. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مؤمنین برای طلب روزی نزد خدا اصرار نمی ورزیدند، خدا آنها را از آن حال به تنگدستی بیشتری منتقل می نمود.

6. و فرمود: چیزی از دنیا به بنده نمی عطا نشد، مگر برای عبرت گرفتن، و چیزی از او بر کنار نگردید، مگر برای آزمودن.

7. و فرمود: شیعیان خالص ما در زمان دولت باطل جز باندازه قوت و خوراک بهره ندارد، خواهید به مشرق روید یا به مغرب زنید، جز باندازه قوت روزی نیابید.

8. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! نیازمندی امانت خداست نزد خلقش، هر که آنرا نزد خود پوشیده دارد، خدایش ثواب نماز گزار دهد، و هر که آن پرده را بر دارد نزد کسیکه می تواند گشایش دهد و نکند، او را کشته است، بدان که او را با شمشیر و نیزه و تیر نکشته، بلکه با زخمی که به دلش وارد آورده کشته است.

9. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل روز قیامت مانند پوزش به فقراء مؤنین توجه کند و فرماید: به عزت و جلالم سوگند که شما را در دنیا به واسطه خواری شما نزد خود فقیر

نساختم، امروز رفتار مرا با خود می بینید، هر کس در دنیا به شما نیکی نموده، دستش را بگیرد و به بهشتش در آورد.

مردی از فقرا گوید: پروردگارا؛ اهل دنیا با یکدیگر در دنیا مسابقه گذاشتند، با زنها نزدیکی کردند، جامه های نازک پوشیدند، خوراک خوردند، در کاخها نشستند، و مرکبهای معروف و مشهور را سوار شدند، به من هم مثل آنچه به آنها دادی عطا فرما، خدای تبارک و تعالی می فرماید: برای تو و هر یک از شماست هفتاد برابر آنچه به اهل دنیا دادم از آغاز تا انجام دنیا. (پس جعلی بودن این روایات محرز است زیرا اعطای فقر را جبراً به ذات اقدس احدیت منتسب می نماید و نیز در فراز پایانی ابدالآباد را به مدت زمان محدود در دنیا تعبیر نموده است و نیز پاداش را که ابتدا و انتهای آن ابتدا و انتها ندارد به میزان حقیر 70 برابر اعلام نموده است و...)

10. امام صادق علیه السلام فرمود: از فرزندان آدم مؤمنی نبود جز آنکه فقیر بود، و کافری نبود جز آنکه توانگر بود، تا جناب ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد: ((پروردگارا ما را وسیله آزمایش کفار مگردان)) (که با خود گویند اگر ایمان خوب بود، اینها فقیر و گرفتار نبودند و یا برخی از ترس فقر ایمان نیاورند) سپس خدا از اینها دسته ئی را مالدار و دسته ئی را نیازمند، و از آنها نیز برخی را مالدار و بعضی را نیازمند گردانید. (پس این که فقر مطلوب ذاتی اهل ایمان باشد مقوله عقلی پسندیده و نیز مطابق با آیات الهی نیست و این که روایات معارض فراوان نیز دارد پس اگر روایت به شرحی که ذکر شد دلالت داشت قابل قبول ولی اگر دلالت بر اطلاق ذاتی و جبری داشت مردود است)

11. امام صادق علیه السلام فرمود: مرد مالداری با لباس پاکیزه خدمت رسول خدا صلی علیه و آله آمد و نزدیک حضرت نشست، سپس مرد تنگدستی با جامه ای چرکین وارد شد و پهلوی مرد مالدار نشست، مالدار جامه اش را از زیر پای او کشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ترسیدی چیزی از فقر او به تو برسد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی از دارائی تو چیزی به او برسد؟ گفت: نه، فرمود: هر کار زشتی را در نظرم زینت می دهد، و هر کار خوبی را زشت نمایش می دهد، من نصف مالم را به او می دهم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن مرد نادار فرمود: تو می پذیری؟ گفت: نه؛ مرد مالدار گفت: چرا؟ گفت: زیرا می ترسم در دل من در آید آنچه در دل تو در آمده (که تکبر و توهین فقرا باشد). (مشهور است که این شخص که ابتدای سوره عبس در خصوص او نازل شد کسی نبود جز عثمان ابن افواه خلیفه سوم که از اعضای گروه الذین فی قلوبهم مرض بود و شرح حال او در کتاب شریف در جستجوی رستگاری ما مذکور گردیده است)

12. امام صادق علیه السلام فرمود: در مناجات موسی علیه السلام است که (خدای تعالی فرماید): ای موسی؛ هر گاه دیدی فقر روآورده ، بگو مرحبا به شعار شایستگان و چون دیدی توانگری روآورده بگو: گناهی است که عقوبتش شتاب کرده است .

13. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا حال مستمندان از لحاظ صبر آنها (خوشا حال آنها که به صبر چسبیده اند) آنها ایند که ملکوت آسمانها و زمین را می بینند.

شرح: یعنی حقایق جهان برای آنها منکشف گردد و بدانند آفریننده آسمانها و زمین عاجز و بخیل نیست و فقر و ثروت مردم طبق قضا و قدر او جاری شود و به جهت مصلحت بزرگی است که قادر متعال مقدر فرموده است: از این رو با رضایت و خرسندی صبر می کنند. (البته برادران کمونیسیم و مارکسیسم این فرازها را دلیل قاطع می دانند در این که دین افیون توده است و صبر و رضا و قضا و قدر را افسانه هایی می دانند که قدرت های حاکم برای چپاول نیروی کار جامعه یعنی کارگران به هم بافته اند و ما یاوه بودن آن را در کتاب شریف تبلیس ابلیس خود مذکور نمودیم و این ابواب را نیز در صورت دلالت بر جبر و حکم خدا مردود نمودیم و آن ها را بواسطه ضدیت با آیات کتاب خدا و روایات معارض و حکم عقل جعلی خواهد بود ولی مدلول روایات حکم بر جبر و عدم اختیار ندارد مانند آنچه در روایت 20 و 21 مذکور است)

14. محمد بن حسین بن کثیر خزار گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ببازار نمی روی؟ میوه هائیکه به فروش می رسد و چیزهای دیگری را که دلت می خواهد نمی بینی؟ گفتم: چرا. فرمود: بدان که در برابر هر چه می بینی و نمی توانی بخری برایت حسنه ئی است .

15. موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل فرماید: من توانگر را برای شرافتش نزد خود توانگر نساختم و فقیر را برای خواریش در نظرم فقیر نکردم ، بلکه با این تفاوت توانگران را به وسیله فقرا آزمودم ، و اگر فقرا نبودند، توانگران سزاوار بهشت نمی گشتند.

16. امام صادق (ع) فرمود: توانگران شیعیان ما امین ما هستند بر محتاجان آنها، رعایت حق ما را نسبت به آنها بکنید. تا خدا شما را رعایت کند. (پس مدلول این روایت ها این است که اهل ایمان بایستی تلاش و کوشش نمایند برای امرار معاش و ایجاد اشتغال و ... و اگر بنا به هر دلیل در بوته آزمایش قرار گرفتند از صبر نمایند تا سربلند شوند و اما گروهی که به توانگری رسیدند ضعفای قوم را دریابند و از طریق احسان به اهل ایمان به سوی بهشت رهسپار شوند و لذا به همین دلیل نگارنده موقوفه خواران و کسانی را که زمینه را برای غارت آن ها مهیا می نمایند مشرک و محاربه با خدا و رسول و امامان معصوم می داند زیرا که امت رسول خدا را به سوی مرگ، فقر مطلق و فحشا و نابودی و ... سوق می دهد الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

شرح: این حدیث شریف سفارش فقرا را به توانگران می نماید، زیرا گرفتن اموال از توانگران و رسانیدن به مستمندان از شؤن و مناصب امامست، و چون در زمان تقیه و غیبت این عمل ممکن نیست، امام علیه السلام توانگران را امین خود نامیده و سفارش فرموده که: مبادا حق فقرا را ضایع کنند و به آنها نرسانند.

17. سعید بن مسیب گوید: از علی بن الحسین علیهما السلام از تفسیر قول خدای عزوجل: ((اگر نبود که مردم یک امت می شوند)) پرسیدم، فرمود: مقصود از این آیه امت محمد صلی الله علیه و آله است که (اگر نبود که) همه کافر می شدند ((برای آنهائیکه به خدای رحمن کافر می شدند. سقفی از نقره برای خانه هایشان قرار می دادیم، 33 سوره 43)) و اگر خدا این کار را با امت محمد صلی الله علیه و آله می نمود، مؤمنین اندوهگین شده و این عمل آنها را غمناک می ساخت و دیگران با آنها زناشوئی نمی کردند و از یکدیگر ارث نمی بردند.

شرح: مرحوم مجلسی گوید: مراد به ((ناس)) امت محمد صلی الله علیه و آله است بعد از وفات آنحضرت به قرینه صیغه مضارع در ((یکون و یکفر)) و مراد به کافران به رحمان امامت و مخالفین شیعه می باشند و حاصل این است که: اگر مؤمنین حقیقی کافر نمی شدند یا غمناک و دل شکسته نمی گشتند و شیطان بر آنها مسلط نمی شد، همه مخالفین و منکرین امامت را ثروتمند و بی نیاز می نمودیم و مؤمنین در نهایت فقر و نیاز بسر می بردند و نیز اگر چنان می شد مخالفین با مؤمنین تناکح و از ازدواج نمی کردند و در نتیجه نسل آنها قطع می شد، و امت محمد صلی الله علیه و آله همه منافق و مخالف باقی می ماندند، از این رو برخی از مؤمنین را فقیر و برخی را ثروتمند ساخت و همچنین نسبت به مخالفین و منکرین امامت.

باب

1. شخصی خدمت امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: اصلحت الله من مردی هستم که دوستی خود را تنها به شما متوجه ساخته و از دیگران بریده ام، و اکنون احتیاج سختی برایم پیش آمده که به واسطه آن به فامیل و قومم نزدیک شدم (که شاید گرفتاریم را بر طرف کنند) ولی جز دوری از آنها برایم نیفزود (به من پاسخ رد دادند که مجبور شدم از آنها کناره گیرم) امام فرمود: آنچه خدا به تو داده (که ولایت اهلیت علیهم السلام باشد) از آنچه از تو گرفته (که مال دنیا باشد) بهتر است، عرض کرد: قربانت گردم، از خدابه خواه که مرا از خلقش بی نیاز کند، فرمود: خدا روزی هر که را خواسته به دست کسی که خواسته قرار داده و تقسیم نموده (پس مردم به یکدیگر محتاجند) لیکن از خدابه خواه که ترا بی نیاز کند از احتیاجیکه به مخلوق پست و لئیمش ناچار شوی.

2. امام صادق فرمود: فقر مرگ سرخ است، راوی گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: مقصود نداشتن دینار و درهم است؟ فرمود: نه، بلکه نداشتن دین است. (و البته در کنار این روایت، روایات دیگری که فقر را عامل کشتن به سوی کفر میدانند و...، از سوی رسول خدا و امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم وارد شده که مشهورترین آن ها روایت کاد الفقر ان یكون کفرا است و البته نداشتن این فقر در درجه اعلی است هرچه هست صاحب آن دارای مکنت و ثروت باشد)

باب دل دو گوش دارد که در یکی فرشته و در دیگری شیطان می دهد

1. امام صادق (ع) فرمود: قلبی نیست جز آنکه دو گوش دارد، بر سر یکی از آن دو فرشته ایست راهنما و بر سر دیگری شیطان است فتنه انگیز، این فرمانش دهد و آن بازش دارد. شیطان به گناهان فرمانش دهد، و فرشته از آنها بازش دارد، و این است که خدای عزوجل فرماید: ((در جانب راست و چپ نشسته است، بگفته ئی زبان نگشاید، جز آنکه نزدش رقیب و عقید حاضرند، 17 سوره 50)). (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که مقصود از قلب همان عقل و قوه تشخیص و اختیار انسان هاست که به واسطه آن مختار می شوند به پیروی از عقل و رفتن به سوی ایمان و عمل صالح و یا پیروی نماید از هوی و هوس و با کفر و نفاق و اعمال مجرمانه به سوی دوزخ ابدی رهسپار شوند).

2. امام صادق (ع) فرمود: قلب دو گوش دارد چون بنده آهنگ گناهی کند، روح ایمان باو گوید: نکن، شیطان باو گوید بکن، و هرگاه (مشغول ارتکاب گناه شود، مثل اینکه) روی شکم زن زانیه افتاده باشد، روح ایمان از او بر کنار شود.

3. امام صادق (ع) فرمود: مؤمنی نیست جز آنکه قلبش از درون دو گوش دارد: گوشیکه وسواس خناس در آن دمدمد. 2 گوشیکه فرشته در آن دمدمد، و خدا مؤمن را بسبب فرشته تقویت کند، و همین است گفتار خدایتعالی: ((آنها را بوسیله روحی از جانب خود تقویت کرده است 22 سوره 58)).

باب روحی که مومن بدان کمک شود

1. ابو خدیجه گوید: خدمت حضرت الوالحسن علیه السلام رسیدم، بمن فرمود: خدای تبارک و تعالی مومن را بوسیله روحی از جانب خود تاءید کند و هر زمان که مؤمن نیکی کند و تقوی پیش گیرد، آن روح نزد او حاضر است. و هر گاه گناه کند و تجاوز نماید، آن روح در آن زمان غایب شود)) پس آن روح با مؤمن است و در زمان احسان و نیکی او از شادی بجنش آید و هنگام بد رفتارش در زمین فرو رود.

بندگان خدا، نعمتهای خدا را (که ایمان و یقین است) بوسیله اصلاح نفس خویش (بسبب تقوی و ترک گناه) مراقبت کنید تا یقین شما بیفزاید و سودی نفیس و گرانبها برید، خدا رحمت کند بنده ایرا که تصمیم خیری گیرد و انجام دهد یا تصمیم شری گیرد و از آن باز ایستد، سپس فرمود: ما (اهلیت) آن روح را بوسیله اطاعت خدا و عمل برای او تاءید میکنیم.

باب گناهان

اشاره

1. امام صادق (ع) فرمود: پدردم همواره میفرمود: چیزی بیشتر از گناه قلب را فاسد نکند، قلب مرتکب گناهی میشود و بر آن اصرار میورزد تا بالایش بیائین میگراید (سرنگون و وارونه میشود و سخن حق و موعظه در آن نمیگنجد و تاثیر نمیکند).

2. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((چه صبری بر آتش دوزخ دارند 275 سوره 2)) فرمود: یعنی چه صبری دارند بر کارهایی که میکنند که آنها را بسوی آتش میکشاند. (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند ما در کتاب شریف در جستجوی رستگاری شماره نمودیم اموری را که در آن ذات اقدس احدیت مرتکبین آن را به دوزخ ابدی خود بشارت داده است و آن شرک، قتل مومن و ظلم و کفر و نفاق و ستیزه گری با خدا و رسول و امامان معصوم و... می باشد و آنچه که در بین عموم مشهور است به گناه مانند شراب خواری، زناکاری و... گناهان کبیره محسوب می شوند و در صورت ارتکاب از غیر معصوم کنند اکثراً مشمول شفاعت معصومین هست ان شاءالله)

شرح: حاصل آیه شریفه توبیخ و سرزنش گنهکارانست باظهار تعجب و شگفتی از صبر و شکیبائی آنها بر آتش دوزخ، و چون عقوبت و مجازات گنهکاران از نظر خدای تبارک و تعالی مسلم و قطعی است وقتی بنده مرتکب گناهی می شود و سپس همان گناه را تکرار میکند یا گناه بزرگتری انجام میدهد، مثل اینکه خدای تعالی از صبر او اظهار تعجب میکند و میفرماید: با وجود آنکه بار اول در آتش افتاد چرا دیگر بار برای خود آتش بیشتری خرید، چه صبری در برابر آتش دارد؟!)

3. امام صادق (ع) فرمود: هیچ رگی نزد پائی بسنگ نخورد و درد سر و مرضی پیش نیاید مگر بجهت گناهی (که انسان مرتکب شده است) و همین است که خدای عزوجل در کتابش فرماید ((هر مصیبتی بشما رسد، برای کاریست که بدست خود کرده اید و خدا از بسیاری هم گذشت میکند، 30 سوره 42)) سپس امام علیه السلام فرمود: آنچه خدا از آن میگذرد از آنچه از آن مؤاخذه میکند بیشتر است.

شرح: برخی از مفسرین گفته اند: آیه شریفه بمصیباتی اختصاص دارد که بنحو عقوبت و مجازات در دنیا از طرف خدایتعالی بانسان میرسد، پس مصیبات و بلاهائیرا که برای کودکان و دیوانگان و مردم بیگناه

پیش میآید، شامل نیست. و مخاطب آیه کریمه اینان نیستند. (و البته خدا برای بی گناهان بلا نازل نمی نماید بلکه آن ها قربانیان ظلم ظالمان هستند)

4. امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ نکبتی به بنده نرسد (پایش بسنگی نخورد) مگر بسبب گناهی و آنچه خدا از آن میگذرد بیشتر است.

5. امیر المؤمنین (ع) میفرمود: تو که اعمال رسوا کننده مرتکب شده ای خنده دندان نما مکن، و کسیکه گناهی کرده، از بالای شبگیر و پیش آمد ناگهانی نباید ایمن باشد.

6. ابی اسامه گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: بخدا پناه برید از سطوتهای خدا در شب و روز، عرض کردم: سطوتهای خدا چیست؟ فرمود: مؤاخذه بر گناه.

7. امام باقر علیه السلام فرمود: همه گناهان سخت است (از نظر نافرمانی خدا و کیفر و عقوبت آنها) ولی سخت ترین آنها گناهی است که بر آن گوشت و خون بروید (مانند خوردن مال حرام یا اصرار بر گناه اگر چه حلال خورد) زیرا آن گنهکار یا بخشوده و یا معذب گردد، و جز شخص پاک بهشت وارد نشود (پس چنین گنهکاری باید در برزخ و یا محشر عذاب کشد تا آن گوشت و خونش بریزد و تصفیه گردد، و سپس داخل بهشت شود).

8. امام باقر علیه السلام فرمود: همانا بنده مرتکب گناه میشود و روزی از او بر کنار میگردد.

شرح: مقصود گناهی است که تنگی روزی میآورد و آن هم نسبت باشخصیکه خدایتعالی بخواهد آنها را در دنیا بدینوسیله کیفر دهد، و گرنه بسیاری از گنهکاران با توسعه رزق و زندگی مرفه در دنیا دیده میشوند. (و توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند به کلام عظیم مولای مظلوم ما امام علی (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) که فرمودند گناه نکردن راحت تر از توبه کردن است پس این گناهان هستند که انسان را از رحمت خدا دور نموده و مستوجب بلا و عذاب می فرماید و این محمد رسول الله است که زشتی ها را برای ما عیان فرموده و ما را به خوبی ها دلالت فرموده است تا از دوزخ نجات یافته و به سوی بهشت رهنمون شویم اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

9. رسول خدا (ص) فرمود: ملعونست ملعون کسیکه پرستش دینار و درهم کند (پول پرست باشد) ملعونست ملعون کسیکه نابینائی را کور کند (کسی را که دینی را برای خود انتخاب نکرده و سرگردانت بکفر و ضلالت کشاند) ملعونست، کسیکه با چارپائی نزدیکی کند. (یعنی همت نماید بر دنیا طلبی و گمراه نماید خلائق دیگر را و مانند حیوانات لذت طلبی نماید)

10. ابو بصیر گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: از گناهانیکه ناچیزش انگارید بپرهیزید زیرا آنها هم بازخواست کننده ای دارد، شخصی از شما میگوید: گناه میکنم و آمرزش میخواهم، و

خدای عزوجل میفرماید: ((آنچه را پیش فرستاده و آثارشانرا خواهیم نوشت ، و همه چیز را در امام مبین (لوح محفوظ یا نامه اعمال) آمار کنیم 12 سوره 36)) و باز فرماید: ((براستی که اگر آنها (کردار و گفتار بندگان) بوزن دانه خردلی بوده و در میان سنگ سخت یا در آسمانها و یا در زمین باشد، خدا آنها را بیاورد، همانا خدا باریک بین و آگاهست ، 16 سوره 31))

11. امام صادق (ع) می فرمود: همانا گناه بنده را از روزی محروم میدارد.

12. امام باقر علیه السلام فرمود: مردی مرتکب گناهی میشود و روزی از او کناره میگیرد و این آیه را تلاوت فرمود: ((زمانیکه قسم خوردند که صبحدم آنها را بچینند و انشاء الله نگفتند، بدانجهت از جانب پروردگارت بلائی بر آن چرخید و آنها خوابیده بودند، 27 سوره 68)).

شرح: مرحوم مجلسی از تفسیر جامع الجوامع طبرسی نقل کند که مردی در دو فرسنگی صنعاء یمن باغی داشت که مخارج سالش را از آن بر میداشت و باقی را تقرا صدقه میداد و هرچه را داس نمی گرفت از گندم و جو و آنچه چیده نمی شد از انگور و آنچه ته بساط باقی میماند از خرما برای فقرا میگذاشت ، و اینها نیز مقداری بسیاری میشد، چون آنمرد وفات کرد، پسرانش گفتند: اگر ما بروش پدر رفتار کنیم ، زندگی بر ما سخت شود، زیر ما عیال واریم ،لذا سوگند یاد کردند که صبح زود بروند و تا فقرا نیامده اند، محصول باغ را بچینند و برای تصمیم و سوگند خویش انشاء الله نگفتند، خدا هم در آنشب آتشی فرستاد تا همه باغ را بسوخت

13. امام صادق (ع) میفرمود: هرگاه مرد گناهی کند، در دلش نقطه سیاهی بر آید، پس اگر توبه کند، محو شود، و اگر بر گناه بیفزاید، آن سیاهی افزایش یابد تا بر دلش غالب شود، سپس هرگز رستگار نشود.

14. امام باقر (ع) فرمود: همانا بنده از خدا حاجتی میخواهد که اقتضا دارد، زود یا دیر بر آورده شود (زیرا حاجت مشروعست و شرایط دعا موجود) سپس آن بنده گناهی مرتکب میشود، و خدای تبارک و تعالی بفرشته میفرماید: حاجتش را روا مکن و او را از آن محروم دار: زیرا در معرض خشم من در آمد و سزاوار محرومیت من گشت. (و توجه نماید مخاطب ارجمند در این فراز به روایت 1. عظیم مولای غریب و مظلوم ما حضرت رضا علیه السلام که با این مضمون فرموده اند که خداوند هرچه را که بر وفق صلاح و خیر و سعادت انسان ها بود را قالب احکام واجب و امور حلال تکلیف فرمود و هر آنچه که بر ضرر و عامل بدی و بود را حرام و از آن نهی فرمود و، یعنی وقتی نهی از شراب و خوردن مدفوع می شود به لحاظ خبائث ذاتی آن است پس اگر بنده بر خلاف مصالح خود عمل نمایند پس ضرر نموده و زیان کار دنیا و آخرت می شود)

15. امام صادق (ع) فرمود: همانا شخص گناهی مرتکب میشود و بر اثر آن از نماز شب محروم میشود و تاءثیر کار بد در صاحبش از تاثیر کار در گوشت زودتر است .

16. و فرمود: کسیکه آهنگ گناهی کند، باید انجام ندهد، زیرا گاهی بنده گناهی مرتکب شود و خدای تبارک و تعالی او را ببیند و فرماید: بعزت و جلالم سوگند، دیگر ترا بعد از این نیامرزم .

17. حضرت ابوالحسن (ع) فرمود: بر خدا سزاوار است که هر خانه ای که در آن نافرمانیش کنند، خرابش کند تا خورشید بر آن بتابد و پاکش کند .

18. امام باقر (ع) فرمود: هر بنده ای در دلش نقطه ای سفیدیست که چون گناهی کند. نقطه سیاهی در آن پیدا شود، سپس اگر توبه کند آن سیاهی برود، و اگر از گناه دنبال گیری کند، آن سیاهی بیفزاید تا روی سفیدی را بپوشاند، و چون سفیدی پوشیده شد، دیگر صاحب آن دل هرگز بخیر نگراید و همین است ، گفتار خدای عزوجل : ((نه چنین است ، بلکه آنچه مرتکب شدند بر دلشان زنگاری بست ، 14 سوره 83)))

19. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو که اعمال رسوا کننده مرتکب شده ای خنده دندان نامکن و در صورتیکه مرتکب کردارهای زشت میشوی ، از بلای شبگیر و ناگهانی ایمن مباش .

20. امام صادق (ع) فرمود: پدرم علی (ع) میفرمود: خدا حکم قاطع و حتمی فرموده که نعمتی را که به بنده ای مرحمت فرموده : از او باز نگیرد، مگر زمانی که بنده گناهی مرتکب شود که بسبب آن مستحق کیفر گردد.

21. مردی از امام صادق (ع) این قول خدای عزوجل را پرسید: ((گفتند: پروردگارا! بین سفرهای ما دوری انداز و آنها بخود ستم کردند 180000 سوره 34)) حضرت فرمود: آنها مردی بودند دارای آبادیهای بهم پیوسته و در چشم رس یکدیگر با نهرهای جاری و اموال بسیار و نمایان ، سپس نعمتهای خدای عزوجل را ناسپاسی کردند و عافیت خدا را نسبت بخود دگرگون ساختند، خدا هم نعمت آنها را دگرگون ساخت و همانا خدا آنچه را مردمی دارند دگرگون نسازد تا آنها خود را دگرگون کنند)) خدا بر آنها سیل عرم ((موش هایی که سد را سوراخ کردند)) فرستاد تا آبادیهایشانرا غرقه نمود و دیارشان را خراب کرد و اموالشان را برد، و باغهای (سر سبز و پر میوه) آنها را بدو باغ از درخت تلخ و شوره گز و اندکی سدر (یعنی درختان بی میوه خود رو که پس از خشک شدن سیل روئیده بود) تبدیل کرد، سپس خدای عزوجل فرماید: ((ناسپاسی آنها را چنین کیفر دادیم ، مگر ما جز ناسپاس را کیفر دهیم 16 سوره 36)))).

22. سماعه گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: خدا نعمتی به بنده ای نداده که از او بگیرد جز آنکه گناهی کند که بدان سزاوار سلب نعمت شود.

23. امام صادق (ع) میفرمود: خدای عزوجل یکی از پیغمبرانش را بسوی قومش فرستاد و باو وحی فرمود که بقومت بگو: هر اهل قریه و مردمیکه بروش اطاعت من باشند و در آنحال بآنها خوشی و فراوانی رسد و سپس از آنچه دوست دارم بدانچه ناپسند دارم (از اطاعتم بمعصیت) گرایند، آنها را از آنچه دوست دارند بآنچه ناخوش دارند (از خوشی بنا خوشی) منتقل کنم

و هر اهل قریه و خاندانی که نافرمانیم کنند و بسختی افتند، سپس از آنچه ناپسند دارم بآنچه دوست دارم (از معصیت باطاعت) گرایند، آنها را از آنچه نمیخواهند بآنچه دوست دارند منتقل کنم.

و نیز بآنها بگو: رحمت من بر خشم و غضبم پیش دارد، پس از رحمت نومید مباشید، زیرا گناهی را که میآمرزم نزد من بزرگ نمی‌نماید، و بآنها بگو: با عناد و لجبازی در معرض خشم من نیایند، و دوستانم را سبک نشمارند، زیرا هنگام خشم هیبت‌هایی دارم که هیچ یک از مخلوقم تاب مقاومت آنها را ندارد

24. امام رضا علیه السلام فرمود: خدای عزوجل بیکی از پیغمبران وحی فرمود که: هرگاه اطاعت شوم راضی گردم و چون راضی شوم برکت دهم و برکت من بی پایانست، و هرگاه نافرمانی شوم خشم گیرم، و چون خشم گیرم لعنت کنم و لعنت من تا هفت پشت برسد. (و ظاهراً خلاف این امر است یعنی این که رحمت خداست که تا هفت پشت جریان دارد و لعنت خدا است که فقط به مستحق آن می رسد و خداوند بی گناهان را مؤاخذه و عذاب و لعنت نمی فرماید)

25. امام صادق (ع) فرمود: گاهی یکی از شما از سلطان بسیار میترسد، و این جز برای ارتکاب گناهان نیست، تا میتوانید از گناهان پرهیزید و بر آنها اصرار نورزید.

شرح: چنانچه بعد از این ذکر میشود برخی از گناهان موجب میشود که سلطان ظالمی بر مردمی مسلط شود و آنها از او بترسند.

26. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دردی دردناکتر برای دل نیست، و ترسی سخت تر از مرگ نیست، و گذشته برای اندیشیدن (و عبرت گرفتن) بس است و مرگ برای اندرز دادن کافی است.

27. امام رضا علیه السلام می فرمود: هر چند بندگان گناهان تازه ای را که سابقه نداشته ایجاد کنند خدا برای آنها بلاهائیرا که سابقه نداشته ایجاد کند.

توضیح: این روایت شریف در اجتماع امروز ما بسیار بارز و روشن جلوه گر است، ما در اینزمان گناهان نوظهوری (خصوصاً نسبت به زمان و انواع کلاهبرداریها) میشنویم که نه در کتابی خوانده و نه از کسی شنیده ایم. و همچنین از امراض و گرفتاری های مردم آنچه می بینیم، در قاموس معلومات ما تازگی دارد.

28. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرماید: هرگاه کسیکه مرا شناخته نافرمانیم، کند، کسیرا که مرا شناخته بر او مسلط کنم. (و مقصود از مسلط نمودن مانند گمراه نمودن است یعنی حفظ نمی فرماید و رها می فرماید پس بلا به آن ها نازل می شود مانند آنچه که بخت النصر بر سر بنی اسرائیل آورد که آن ها در کتب تحریف شده خود این بلا را نازل شده از سوی خداوند می دانند و بخت النصر و سنحاریب و.... را ولی خدا می دانند و ما در سلسله کتب شریف نورالانوار خود یاهو بودن این اعتقاد را ثابت نموده ایم)

29. حضرت ابوالحسن (علیه السلام) فرمود: خدای عزوجل یک جارچی دارد که در هر روز و شب جار زند: ایست، ایست بندگان خدا، از رفتن بسوی نافرمانیهای خدا، که اگر چارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران برکوع رفته نبودند، عذابی بر سر شما فرو میریخت که نرم و کوبیده شوید.

گناهان کبیره

1. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل؛ ((اگر از گناهان کبیره ای که نهی شده اید دوری کنید، بدیهیهای شما را بپوشانم و شما را بمنزل ارجمندی وارد کنیم، 31 سوره 4)) فرمود: گناهان کبیره آنهاستکه خدای عزوجل دوزخ را برای آنها واجب ساخته. (و ما در کتاب شریف در جستجوی رستگاری خود آن ها را احصا نموده ایم که اعظم آن ها شرک است که مصادیق مختلف دارد از جمله ستیزه گری با خدا و رسول و امامان معصوم)

2. ابن محبوب گوید: یکی از اصحاب نامه ای نوشت و بمن داد که بحضرت ابوالحسن علیه السلام دهم، در آن نامه پرسیده بود: کبائر چند تاست و چیست؟ حضرت نوشت: کبائر کسی که از آنچه خدا بر آن بدوزخ تهدید کرده دوری کند، کردارهای بدش پوشیده می شود، اگر مؤمن باشد، و هفت گناهیکه موجب دوزخ میشود: 1 آدمکشی حرام (نه کشتن قاتل و مهاجم و مانند آن) 2 نافرمانی پدر و مادر (بدرجه ایکه عاق آنها شود) 3 رباخواری 4 تعرب بعد از هجرت. 5 متهم ساختن زنان پارسا بزنا. 6 خوردن مال یتیم. 7 فرار از جهاد.

شرح: تعرب بعد از هجرت در صدر اسلام نسبت بکسانی بوده که از مکه و آبادیهای دیگر کفر نشین مدینه و مرکز اسلام هجرت نموده بودند، برگشتن آنها یا مسلمین دیگر ببلاد کفر تعرب بعد از هجرت میگفتند و یکی از گناهان کبیره و بمنزله اتداد بوده، ولی در اعصار ائمه علیهم السلام و دوران عبیت تعرب اینستکه: مسلمانی در بلاد کفر بوده و در آنجا از اظهار اسلام و تعلیم احکام ممنوع و معذور باشد اقامت او در آنجا از گناهان کبیره است، و برخی از علماء تعرب را تعمیم داده و حتی شامل کس دانسته اند که مشغول تحصیل علمی شود و سپس ترک آن کند.

3. محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام امام صادق (ع) میفرمود: کبائر هفت گناه است :

1 کشتن مؤمن بعمد 2 متهم ساختن زن پاکدامن . 3 فرار از جهاد 4 تعرب بعد از هجرت 5 خوردن مال یتیم بنا حق . 6 خوردن ربا بعد از دانستن (حرمت آن) 7 هر چه خدا بر آن دوزخ را واجب کرده .

4. عبد الله بن سنان گوید شنیدم ، امام صادق (ع) می فرمود: از جمله گناهان کبیره نافرمانی پدر و مادر است و نومییدی از رحمت و ایمنی از مکر خدا (یعنی عذاب و مهلت دادن خدا) و روایت شده که بزرگترین گناهان کبیره شرک بخداست .

5. نعمان رازی گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: هر که زنا کند از ایمان خارج شود و هر که می بنوشد از ایمان خارج شود، و هر که یکروز از ماه رمضان را عمدًا افطار کند (دانسته و بدون عذر روزه اش را بخورد) از ایمان خارج شود (یعنی در حالیکه مؤمن مرتکب این گناهان است ، ایمان از او صلب میشود و پس از پایان گناه برمیگردد).

6. محمد بن عبده گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : زنا کار در حال زنا مؤمن نیست ؟ فرمود: نه ؟ زمانی که روی شکم آن زنست ، ایمان از او سلب شود و چون برخاست برگردد و باز اگر بزنا برگشت سلب شود، عرض کردم : او که آهنگ برگشتن بزنا دارد (پس چرا ایمانش بر میگردد و مؤمن گفته میشود؟) فرمود: چه بسیار کسان که آهنگ برگشتن دارند، ولی هرگز بر نمیگردند (پس قصد و آهنگ گناه مثل خود گناه نیست و ممکن است صغیره ای جبران پذیر باشد).

7. امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل : ((کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها بجز گناهان خرد اجتناب می کنند، 35 سوره 53)) فرمود: زشتکاریها، زنا و سرقت است و گناه خرد اینست که کسی آهنگ گناه کند و سپس از خدا آمرزش خواهد. عرض کردم : میان گمراهی و کفر منزلی است ؟ فرمود: دست آویزهای ایمان بسیار است .

8. امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بر هر بنده ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی چهل گناه کبیره مرتکب شود، چون مرتکب چهل کبیره شد، پرده ها از او برداشته شود، آنگاه خدا بآن (فرشته) ها وحی فرماید: که بنده ام را با بالهای خود بپوشاند، فرشتگان او را با بالهای خود بپوشانند.

سپس آن بنده کار زشتی را نگذارد جز آنکه مرتکب شود تا آنجا که با ارتکاب زشتکاری میان مردم ببالد آنگاه فرشتگان گویند: پروردگارا این بنده تو هم عملی را مرتکب میشود و ما از کردار او خجالت میکشیم ، خدای عزوجل بآنها وحی فرماید: بالهای خود را از او بردارید، و چون کارش بدینجا کشد آغاز دشمنی با ما خانواده گذارد، و آنگاه است که پرده او در آسمان و نیز پرده او در زمین دریده شود، سپس فرشتگان گویند:

پروردگارا این بنده تو پرده دریده مانده است ، خدای عزوجل بآنها وحی فرماید اگر خدای باو نیاز و توجهی میداشت بشما دستور نمیداد بالهای خود را از او بردارید.

شرح: مرحوم مجلسی در بیان پرده های چهلگانه شش قول نقل میکند که گویا بهترش اینست که آنها کنایه از الطاف خداوند سبحان نسبت به بنده خویش است که سبب ترک معصیت می شود، و ارتکاب هر گناه کبیره ای عاصی را مستحق منع یکی از آن الطاف مینماید، ولی باز هم او رارسوا نکند و بفرشتگان دستور پرده پوشی و آبرو و نگهداری او دهد تا بآنجا رسد که شاعر گوید:

لطف حق با تو مدارها کند

چونکه از حد بگذرد رسوا کند

9. ابن بکیر گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: چه میفرمائی درباره قول رسولخدا (ص) که: ((چون مرد زنا کند روح ایمان از او جدا می شود)) فرمود: این همان فرموده خداست که (در آیه 22 سوره مجادله فرماید: ((و آنها را به روحی از جانب خود تقویت کرد)) اینست روحی که از او جدا میشود (بحدیث 2401 رجوع شود).

10. فضیل گوید: امام صادق (ع) فرمود: تا زمانیکه مرد روی شکم زن زانیه است ، روح ایمان از او سلب میشود، عرض کردم بفرمائید اگر قصد زنا کند چگونه؟ فرمود: نه (روح ایمانش سلب نمی شود) بگو بدانم اگر قصد دزدی کند دستش بریده میشود؟ (پس همچنانکه با قصد دزدی دست بریده نمیشود، با قصد زنا هم روح ایمان سلب نمیشود این مفاسد و عقوبات بر انجام فعل مترتب است نه بر قصد آن).

11. صباح بن سیابه گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که محمد بن عبده بحضرت عرض کرد: زانی در حال زنا کردن مؤمن است؟ فرمود: نه ، زمانیکه روی شکم آن زن است ، ایمان از او سلب شود و چون برخیزد ایمان باو بر گردد، من عرض کردم: قصد دارد دوباره هم زنا کند، فرمود: چه بسا قصد میکند دوباره زنا کند ولی نمی کند (پس با قصد زنا ایمانش سلب نشود).

12. ابو بصیر گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: گناهان کبیره هفت تاست ، از آنهاست قتل نفس از روی عمد، و شرک بخدای بزرگ ، و متهم ساختن زن پاکدامن ، و خوردن ربا بعد از دانستن ، و گریختن از جهاد، و تعرب بعد از هجرت ، و عقوق والدین و خوردن مال یتیم بنا حق ، فرمود: و تعرب و شرک یک چیز است.

و حاصلش اینستکه: مسلمان راضی باشد که در بلاد کفر و جائیکه دست رسی باحکام اسلام ندارد توطن کند، با وجود آنکه رفتن بیدار اسلام برایش ممکن باشد. پس چنین شخصی با مشرک فرق ندارد، و شرک و تعرب در گناهان کبیره یکی حساب میشود تا شماره آنها هفت شود.

13. زبیر کناسی گوید: امام صادق (ع) فرمود: و کسیکه چون پدرش او را بخواند، لعنتش کند و کسیکه چون پسرش اجابت کند، او را بنا حق بزند.

شرح: گویا این روایت عقوبت والدین را که در روایت سابق ذکر شد توضیح میدهد که این گناه از جانب پدر و فرزند هر دو منکن است، اما از جانب فرزند اینستکه: وقتی پدرش او را صدا زند، پدرش را لعنت کند و اما از جانب پدر، زمانیستکه پسر مطیع و فرمانبر را بدون جهت بزند، یا باو زیان رساند (اگر کلمه ((یضربه))) بتشدید راء خوانده شود). (پس توجه نماید مخاطب ارجمند که نگارنده به این مقوله گسترده وارد نمی شود زیرا کلام خود را مذکور نموده است و فقط مذکور می نمایند روایات مرتبط را)

14. اصیغ بن نباته گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برخی از مردم عقیده دارند که بنده تا زنا نکند ایمان دارد و تا سرقت ننماید ایمان دارد و تا شراب ننوشد ایمان دارد و تا ربا نخورد ایمان دارد و تا خون محترم را نریزد ایمان دارد، این عقیده بر من گران آمده و از آن دلتنگ شده ام، زیرا چنان بنده ای هم نماز مرا میخواند و مثل من دعا میکند، او از من زن میگیرد و من از او زن میگیرم و سپس از یکدیگر ارث میبریم، با وجود این براه گناه کوچکی که بدان آلوده شده از ایمان خارج میشود؟

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: راست گوئی من هم از رسولخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و دلیلش هم کتاب خداست که:

خدای عزوجل مردم را سه طبقه آفرید و در سه درجه جایگزینشان فرمود، و این همان قول خدای عزوجل است در قرآن: 1 اصحاب میمنه 2 اصحاب مشاءمه 3 سابقون (که در سوره واقعه بیان میفرماید).

اما آنچه درباره سابقون فرموده، آنها پیغمبرانی هستند مرسل و غیر مرسل که خدا در آنها پنج روح قرار داده: 1 روح القدس 2 روح الایمان 3 روح القوه 4 روح الشهوه 5 روح البدن. که بوسیله روح القدس بعثت آنها به پیغمبری مرسل و غیر مرسل انجام شد و نیز بوسیله آن همه چیز را دانستند و با روح ایمان خدا را عبادت کردند و چیز را شریک او نساختند و با روح قوت با دشمن خود جنگیدند و بامر معاش خود پرداختند و با روح شهوت از طعام لذیذ و نزدیکی حلال با زنان

جوان برخوردار گشتند و با روح بدن جنیدند و راه رفتند، این دسته آمرزیده اند و از گناهانشان (ترک اولای آنها) چشم پوشی شده . سپس فرمود:

خدای عزوجل فرماید: (((اینانند رسولان که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم ، بعضی از آنها با خدا سخن گفته و بعضی را چند درجه بالا- بردیم و بعیسی بن مریم معجزات روشن دادیم ، و او را با روح القدس تقویت کردیم 253 سوره 2))) سپس درباره جماعت آنها (یعنی رسولان که کاملترین مؤمانند) فرموده : (((و آنها را با روحی از خو کمک کرد))) یعنی با آن روح ارجمندشان داشت و بر دیگرانشان برتری داد، این دسته نیز آمرزیده اند و از گناهانشان چشم پوشی شده (کنایه از اینکه گناه نمیکنند).

سپس اصحاب میمنه را یاد فرموده و آنه همان مؤمنین حقیقی هستند که خدا در آنها چهار روح نهاده (زیرا روح القدس مختص پیغمبرانست) روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن ، و بنده همواره در صدد تکمیل این ارواحست و حالاتی برایش پیش آید، آنمرد گفت : یا امیرالمؤمنین آن حالات چیست ؟ فرمود: اما نخستیش چنانستکه خدای عزوجل فرماید: (((برخی از شما به پست ترین دوران عمر برسد تا پس از دانش (که داشت) چیزی نداند 70 سوره 16))) این کسی است که همه ارواحش کاسته شده ، ولی از دین خدا بیرون نرفته ، زیرا خدای پروردش دهنده او به پست ترین دوران عمرش رسانیده ، اینچنین کسی وقت نماز را نفهمد و عبادت شب و روز را نتواند و نیز نتواند با مردم در صف (نماز جماعت) ایستد، اینست کاهش روح ایمان و زیانی هم بصاحبش ندارد.

و برخی دیگر روح شهوتش کاسته شود، که اگر زیباترین دختران آدم بر او بگذرد، باو رغبت نکند و بسویش بر نخیزد و تنها روح بدن باقی ماند که بوسیله آن بجنبد و راه رود تا ملک الموت بر سرش آید، پس این حالت خوب است ، زیرا خدای عزوجل با او چنین کرده و همچنین در دوران نیرومندی و جوانی حالاتی برایش پیش آید، قصد گناه میکند و روح قوت هم تحریکش مینماید و روح گم شود و کناره گیرد، و بسویش بر نگردد تا توبه کند و چون توبه کرد، خدا باو توجه فرماید و اگر گناه را تکرار کرد، خدا او را بآتش دوزخ برد.

و اما اصحاب مشاءمه یهود و نصاریند که خدای عزوجل می فرماید: (((کسانیکه خدا کتابشان داد او را میشناسند چنانکه فرزندان خود را میشناسند، چنانکه پسران خود را در خانه های خویش میشناسند))) (و دسته ای از آنها با آنکه میدانند حق را میپوشند))) (((حق و درستی از پروردگار تو است))) که تو بسوی آنها فرستاده شده ای (((پس مبادا از آنها باشی که شک و تردد دارند))).

و چون اینها (یهودی و نصاری) آنچه را شناختند انکار کردند: خدا باین بلا گرفتارشان کرد و روح ایمانرا از آنها بگرفت و تنها سه روح را در پیکرشان جای داد: روح قوت و روح شهوت و روح بدن ، سپس آنها را با

چارپایان مربوط ساخت و فرمود: ((آنها جز بمانند چارپایان نیستند. 44 سوره 25)) زیرا چارپا هم با روح قوت بار کشد و با روح شهوت علف خورد و با روح بدن راه رود، آنگاه سائل بامام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین دلم را زنده کردی باذن خدا. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که در این روایت خلاق سه گروه هستند پیامبران و مؤمنین و یهود و نصاری، پیامبران به بهشت و یهود و نصاری به دوزخ و مؤمنین اگر سرقت نموده و یا شراب بخورند و یا زنا کنند و توبه نکنند وارد دوزخ می شوند و...، پس توجه نما که در این روایت دشمنان ستیزه گر ناصبی به بهشت می روند چون در گروه مؤمنین حاضرند و نیز قاتلان اهل ایمان و شفاعت جایگاهی ندارد و این روایت مخالف است با روایت مشهور رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و عجل فرجهم که فرمودند (ان شفاعتی لاهل الکبائر من امتی)، و هزاران ایراد دیگر که دلالت می نماید به این که روایت جعلی است و در گروه های ذکر شده جایی از ناصبیان وجود ندارد که خدا دوزخ را برای ایشان خلق فرموده است و دلیل قاطع ما روایت معارض شماره 18 است)

15. سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) فرمود: ((همانا خدا نیامرزد که باو شرک آورند ولی کمتر از شرک را برای هر که خواهد بیامرزد 48 سوره 4)) یعنی گناهان کبیره و غیر آن ها را (برای هر که خواهد بیامرزد) عرض کردم: گناهان کبیره هم داخل استثناست؟ فرمود: آری

شرح: سلیمان تعجب می کند از این که گناهان کبیره هم قابل آمرزش باشد، ولی امام علیه السلام طبق تعمیمی که از آیه شریفه مستفاد می شود، در پاسخ او می فرماید: آری گناهان کبیره هم قابل آمرزش اند، نهایت این که بدون شرط و قید نیست که بندگان در ارتکاب کبائر جری و بی باک شوند، بلکه به مشیت خدا مقید است، از این رو گفته اند: با وجود آنکه این آیه شریفه از تمام آیات قرآنی بندگان را بیشتر امیدوار می کند، زیرا غیر از شرک هر گناهی را قابل آمرزش می داند، جانب خوف را هم ملاحظه کرده و شرط آمرزش را مشیت خدا قرار داده است، پس صفت خوف و رجا را با هم به میزان لازم مراعات کرده است. (و ما در کتاب شریف در جست و جوی رستگاری خود مصادیق شرک را که محاربه با رسول خدا و امام معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم و شیعیان و دوستان آن هاست را اثبات نمودیم و السلام)

16. اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: در گناهان کبیره هم استثنا می باشد که خدا برای هر که خواهد بیامرزد؟ فرمود: آری (هر گناه کبیره ای از هر کس آمرزیده نشود).

17. امام صادق (ع) راجع به (آیه شریفه 269 سوره 2) ((بهر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شد)) فرمود: مقصود (از حکمت) معرفت امام و دوری از گناهان کبیره ایست که خدا برای آنها دوزخ را واجب فرموده است.

18. عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید: امام جواد صلوات الله علیه فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیهم السلام شنیدم میفرمود: عمر و بن عبید نزد امام صادق (ع) آمد چون سلام کرد و نشست این آیه را خواند: ((کسانیکه از گناهان کبیره و زشتکاریها دوری گزینند 32 سوره 53)) سپس از سخن باز ایستاد. امام صادق (ع) باو فرمود: چرا سکوت کردی؟ گفت: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب خدای عزوجل بدانم. فرمود: آری، ای عمرو.

(1) بزرگترین گناهان کبیره شرک بخداست که خدا میفرماید: ((کسیکه شرک بخدا آورد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است، 72 سوره 5))

(2) و بعد از آن نومیادی از رحمت خداست، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((کسی جز مردم کافر از رحمت خدا نومیاد نشود 78 سوره 12)).

(3) و پس از آن ایمنی از مکر (عذاب و مهلت) خداست، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((کسی از مکر خدای ایمن نشود مگر مردم زیانکار 99 سوره 7)).

(4) و از گناهان کبیره است. عقوب والدین، زیرا خدای سبحان عاق والدین را زورگوی با شقاوت مقرر فرموده (در آیه 32 سوره 19).

(5) قتل نفس که خدا آنرا محترم دانسته مگر بحق (در مورد قصاص) زیرا خدای عزوجل میفرماید ((کیفر او دوزخست و در آن جاودانه باشد.... تا آخر آیه 93 سوره 4)).

(6) متهم ساختن زن پاکدامن بزنا، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((آنها در دنیا و آخرت لعنت شده و عذاب بزرگی دارند 23 سوره 24)).

(7) خوردن مال یتیم، زیرا خدای عزوجل (درباره کیفر آنها) میفرماید: ((آنها در شکمهای خویش آتشی فرو میبرند و با آتشی افروخته درون میشوند 10 سوره 4)).

(8) فرار از جهاد، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((و هر که در آن روز از آنها پشت کند جز کسیکه برای جنگیدن منحرف شود یا سوی گروهی دیگر جای گیرد، بغضب خدا برگشته و جایش جهنم است که سر انجامی است بد، 16 سوره 8)).

(9) رباخواری زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((کسانیکه ربا میخورند مانند کسیکه شیطان بجنون آشفته اش میکند برخیزند (یعنی مانند دیوانگان و مستان از گور برخیزند) 277 سوره 2)).

(10) سحر (جادو و چشم بندی) زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((محققا دانستند که هر کس خریدار جادو شود، از آنحضرت بهره ای نخواهد داشت، 102 سوره 2)).

(11) زناکاری، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((هر که چنین کند کیفر گناه خود بیند و در قیامت عذابش دو برابر شود و با خواری در آنجا جاودان باشد، 69 سوره 25)).

(12) سوگند دروغ برای تبهکاری (چون خوردن مال مردم) زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((کسانیکه پیمان با خدا و سوگندهای خود را ببهائی اندک میفروشدند، در آخرت بهره ای ندارند، 27 سوره 3)).

(13) خیانت در غنیمت جنگی، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((و هر که در غنیمت خیانت کند روز قیامت با آنچه خیانت کرده بیاید 161 سوره 3)).

(14) باز داشتن زکاه واجب، زیرا خدای عزوجل میفرماید: ((با آنها (مال زکاه بازداشت شده) پیشانی و پشت و پهلویشان را داغ کنند 36 سوره 9)).

(15) شهادت دروغ و نهان کردن شهادت، زیرا خدای عزوجل فرماید: ((هر که شهادت را نهان کند، دلش گنهکار است 283 سوره 2)) (نهان کردن شهادت عمل دلست و حرمت شهادت دروغ از اولویت استفاده میشود).

(16) شرابخواری، زیرا خدای عزوجل از آن نهی فرموده، مثل آنکه از پرستش بتها نهی فرموده است (در آیه شریفه انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس... هر دو را بیک پلید و شیطانی معرفی کرده است).

(17) نماز یا واجب دیگر خدای را عمدتاً ترک کردن. زیرا رسول خدا (ص) فرمود: کسیکه نماز را عمدتاً ترک کند. از پیمان و تعهد خدا و رسولش بیزاری جسته است.

(18) و (19) پیمان شکنی و قطع رحم، زیرا خدای عزوجل فرماید: (کسانیکه پیمان خدا را پس از استوار کردنش میشکنند آنچه را خدا بوصلش فرمان داده قطع میکنند...) ایشانند که لعنت دارند و خانه بد (در آخرت) 25 سوره 13)).

روای گوید: عمرو از خدمت امام علیه السلام بیرون رفت، در حالیکه شیون گریه اش بلند بود و میگفت: هلاک شد کسیکه برای خود فتوی داد و در علم و فضل با شما مبارزه کرد. (و این روایت از اعظم روایات روشن کننده حقایق در این مقوله است، پس در ادامه به خلاصه شرح این بخش با نظر نگارنده توجه شود)

شرح: در تعریف گناهان کبیره علماء اختلاف دارند، مرحوم مجلسی از قول شیخ بهائی این اقوال را ذکر میکند:

1 هر گناهی که خدا در قرآن بعقاب تهدید کرده است .

2 هر گناهی که شارع برایش حدی معین کرده (مانند کشتن یا رجم یا تازیانه) و در قرآن بر آن تهدید نموده است .

3 هر گناهی که دلالت بر بی اعتنائی بدین داشته باشد.

4 هر گناهی که حرمتش بدلیل ثابت شده باشد.

5 هر گناهی که در کتاب یا سنت بشدت مورد تهدید قرار گرفته باشد.

6 ابن سعود گوید: گناهان از اول سوره نساء تا آیه شریفه: ان تجتنبوا اکبائر ما تنهون عنه کبیره است .

7 هر گناهی کبیره است، زیرا همگی مخالفت خداست و خردی و بزرگی آنها نسبت ببالا و پائین است: مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت بزنا صغیره و نسبت به نظر کردن باو کبیره است .

مرحوم مجلسی گوید: گویا نظر کسیکه همه گناهان را کبیره دانسته اینستکه گناه را نباید کوچک و ناچیز دانست چنانچه در اخبار وارد شده است، زیرا نافرمانی شخص بزرگست و مخالفت پروردگار جلیل، سنگین، ولی این موضوع منافات ندارد که برخی از گناهان نسبت بخود بزرگتر از برخی دیگر باشد و بصغائر و کبائر تقسیم شود، که اگر از کبائر کناره گیری شود، صغائر آنها آمرزیده شود و ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره منافی عدالت باشد.

و اما راجع بشماره گناهان کبیره، برخی آنها را هفت گناه دانسته اند: 1 شرک بخدا، 2 آدم کشی . 3 تهمت زنا دادن بزنا پاکدامن . 4 خوردن مال یتیم . 5 زنا . 6 فرار از جنگ 7 عقوق والدین .

و برخی 13 گناه دیگر باین هفت گناه اضافه کرده اند بدین ترتیب: 8 لواط 9 جادوگری . 10 رباخواری . 11 عیبت . 12 سوگند دروغ 13 شهادت ناحق . 14 میخواری . 15 بی احترامی بنخانه کعبه . 16 دزدی . 17 پیمان شکنی . 18 تعرب بعد از هجرت . 19 نومیدی از رحمت خدا . 20 ایمنی از مکر خدا،

بعضی دیگر 14 گناه دیگر بر اینها افزوده اند: 21 خوردن مردار و خون و گوشت خوک و قربانی برای غیر خدا بودن ضرورت و خوردن سحت (هر حرامی مانند رشوه). 26 قمار بازی . 27 کم فروشی . 28 کمک بظالم . 29 حبس حقوق بدون دست تنگی (مانند کسیکه بدھیش ربا آنکه دارد

نمیدهد). 30 اسراف (زیاده خرج کردن). 31 تبذیر (بیهوده خرج کردن) 32 خیانت . 33 اشتغال بکارهای لهو. 34 اصرار بر گناهان (صغیره).

مرحوم مجلسی گوید: هیچیک ای این اقوال نسبت به تعریف و شماره گناهان کبیره، دلیلی که دل به آن اطمینان پیدا کند ندارد و شاید در نهان داشتن آن مصلحتی باشد چنانچه در نهان کردن شب قدر وصلوه وسطی می باشد. پایان سخن مجلسی (ره).

راجع بتعریف و تحدید گناهان کبیره باید گفت: دو روایت اول این باب که یکی از آنها را خود مجلسی هم صحیح میدانند کبائر را بگناهانی که خدا آتش دوزخ را برای آنها معین فرموده: (مانند قول اول) تعریف کرده است، و اما راجع بشماره آنها پیدا است که بلحاظ اعتبارت و تداخل اقسام، و عموم و خصوص الفاظ و اثبات برخی با اولویت فرق میکند، چنانکه در روایت هشتم ترک نماز را داخل در کفر دانست و در روایت اخیر ترک نماز را جداگانه ذکر فرمود: و همچنین خوردن مردار و خون و گوشت خوک و رشوه را میتوان 4 گناه بحساب آورد و میتوان ((خوردن حرام)) گفت و یک گناه بحساب آورد، و نیز لواط را در زنا میتوان داخل کرد از راه اولویت، پس نسبت بشماره کبائر نمیتوان عدد مشخصی راتعین نمود ولی چون شماره هفت در این روایت بیشتر ذکر شده بود، میتوان گفت: گناهان دیگری هم که در روایات صحیح دیگر ذکر شده است به یکی از طرق مذکوره داخل این هفت گناه می باشد. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند به این نکته عظیم که بزرگان نظر داده اند در خصوص رجاسات اعمال گناهکاران از زنا و شراب خواری و دزدی و...، و در باب شرک و ظلم و قتل و...، آن مصادیق را که مطمح نظر ذات اقدس الهی بوده است را بیان ننموده اند و کلام خود را مصروف اعمالی نموده اند که در معرض شفاعت و بخشایش خداوند قرار دارد مگر آن که از روی عناد و ستیزه گری با خدا باشد درحالی که اهل ایمان بایستی بترسند از انجام اعمالی که به محض ارتکاب به آن اعمال در اعماق دوزخ قرار می گیرند مانند قتل معصومین و راضی بودن به اعمال آن ها و قتل پیروان معصومین و توجیه عمل قاتلان آن ها و پیروی از فتوای دشمنان خدا مانند شریح قاضی ها در هر عصر و زمان و...، که در واقع دوزخ را خدا برای این مجرمان و ظالمان و قاتلان و...، و پیروان ناصبی آن ها خلق فرموده است و ما در کتاب شریف در جستجوی رستگاری خود آن ها را شرح داده ایم و السلام)

باب کوچک شمردن گناه

1. زید شحام گوید: امام صادق (ع) فرمود: از گناهان محقر پرهیزید که آمرزیده نشوند، عرض کردم: گناهان محقر چیست؟ فرمود: اینست که مردی گناه کند و بگوید، خوشا حال من اگر غیر از این گناه نداشته باشم.

شرح: گناه هر چند کوچک باشد، نافرمانی پروردگار بزرگست و از این نظر نباید آنرا کوچک دانست، حتی اگر کسی خیال کند مرتکب هیچ گناهی نشده و تنها یک نگاه بنامحرم مثلا کرده است، نباید بگوید: ((خوشا حال من اگر غیر از این گناه نداشته باشم))).

2. سماعه گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام شنیدم که میفرمود: خیر بسیار (مانند طاعت و بخشش زیاد) را بسیار بشمارید و گناه اندک را کم بشمارید، زیرا گناه اندک انباشته میشود و زیاد میگردد، و در نهان از خدا بترسید تا از خود انصاف دهید (بحق قضاوت کنید اگر چه بزیانتان باشد، و چنین نکند جز کسیکه در نهان از خدا بترسد).

3. امام صادق (ع) فرمود: رسولخدا (ص) در زمین بی گیاهی فرود آمد و باصحابش فرمود: قدری هیزم بیاورید، گفتند: یا رسول الله! در زمین بی گیاه آمده ایم، در اینجا هیزم نیست حضرت فرمود: هر کس هر چه پیدا کرد بیاورد، سپس آنها کم کم هیزم آورند و در برابر آنحضرت انباشته کردند، رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود، گناهان اینگونه جمع میشود.

سپس فرمود: از گناهان محقر بپرهیزید، زیرا هر چیزی بازخواست کننده ای دارد، بدانید که بازخواست کننده گناهان ((مینویسد آنچه را مردم پیش فرستاده و آثار آنها را و همه چیز را در امام مبین (لوح محفوظ یا نامه اعمال) شماره کنیم، 12 سوره 36))).

باب اصرار بر گناه

1. امام صادق (ع) فرمود: با اصرار بر گناه صغیره نباشد، و با استغفار کبیره نباشد.

شرح: کسیکه بر گناه صغیره ای اصرار کند مثل مردمیکه همیشه جامه ابریشم پوشد، گناهِش کبیره محسوب شود و آثار و عذاب گناه کبیره بر آن مترتب گردد. شهید (ره) فرموده است عزم بر تکرار گناه هم بمنزله اصرار است و توبه و استغفار گناه کبیره و صغیره را محو کند و باقی نگذارد، ولی اعمال سالحه مانند وضو و نماز و روزه گناه صغیره را جبران کند.

2. امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((و بر آنچه کرده اند اصرار نورزند و بدانند (که بد کرده اند) 135 سوره 3))) فرمود: اصرار بر گناه ((اینستکه: کسی گناهی کند و از خدا آمرزش نخواهد، و در فکر توبه نباشد، اینست اصرار بر گناه.

شرح: کسیکه بفکر توبه نیست، ظاهراً قصد تکرار گناه دارد و چنانکه شهید فرمود: این هم بمنزله اصرار است.

3. امام صادق (ع) می فرمود: نه بخدا سوگند که خدا هیچ طاعتی را با اصرار بر هر گناهی که باشد نپذیرد.

1. امام صادق (ع) فرمود: ریشه های کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.

اما حرص در داستان آدم علیه السلام است زمانیکه از خوردن آندرخت نهی شد و حرص او را برانگیخت که از آن بخورد.

و اما تکبر در داستان شیطانست که چون ماءمور بسجده آدم شد سرپیچی کرد.

و اما حسد در داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) است زمانیکه یکی دیگری را کشت.

شرح: مرحوم مجلسی گوید: گویا مراد بریشه های کفر گناهانی است که گاهی موجب کفر شود نه همیشه، و کفر نیز معانی بسیاری دارد، مانند انکار خداوند سبحان و عناد و لجاج نسبت بصفتاش و مانند انکار پیغمبران و حجج او و انکار تعلیمات آنها و مانند نافرمانی خدا و رسولش و چون ناسپاسی نعمتهای خدا تا برسد بترک اولی، پس حرص گاهی سبب ترک اولی و گاهی موجب گناه صغیره یا کبیره ای می شود، تا بشرک و انکار خدا میرسد، و حرص آدم علیه السلام موجب ترک اولای او شده ولی در فرزندانش تکامل پیدا کرد تا بکفر و انکار خدا رسید، از اینرو حرص را ریشه کفر نامیدند. و همچنین نسبت به تکبر و حسد و صفات دیگر.

و اما راجع بشیطانی برخی حسد را موجب سجده نکردنش دانسته اند، ولی از آیه شریفه ((خلقنی من نار و خلقته من طین)) که خودش بدان تمسک کرده و نیز از این روایت پیداست که همان استکبار (خود پسندی و منیت و بزرگی طلبی) او باعث گناهانش شد.

2. رسولخدا (ص) فرمود: سر آغاز نافرمانی خدای عزوجل شش چیز است، 1 دوستی دنیا 2 دوستی ریاست 3 دوستی خوراک 4 دوستی خواب 5 دوستی استراحت 6 دوستی زنان.

شرح: پیداست که دوست داشتن این شش چیز زمانی مذموم و ناپسند است که بحد تجاوز از حدود الهی و افراط رسد و موجب معصیت گردد اما دوست داشتن آنها بحد اعتدال و بقصد کمک بر تقوی و عبادت محمود و پسندیده است، حتی دوستی ریاست برای کمک بمظلوم و امر به معروف و نهی از منکر و اجراء حدود خدا عبادت است.

3. امام صادق (ع) فرمود: مردی از قبیله خثعم خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد: چه اعمالی را خدا بیشتر دشمن دارد؟ فرمود: شرک بخدا. عرض کرد: سپس چه؟ فرمود، قطع رحم (بریدن از خویشاوندان) عرض کرد: سپس چه؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف (به بدی وادار کردن و از خوبی باز داشتن).

4. یزید صائغ گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: مردیست که مسلمان و شیعی مذهب است اگر خبر دهد دروغ گوید، و اگر وعده دهد خلف کند و اگر امین شود خیانت کند، او چه منزلتی دارد؟ فرمود: در نزدیکترین منازل کفر است، ولی کافر نیست (نزدیکست که گناهانش او را بکفر رساند). (یعنی فاسدالعقیده نیست بلکه فاسد العمل است و اگر در عقیده او نیز خللی باشد به واسطه آن اعمال زودتر وارد دوزخ می شود همان گونه که ناصبی علی رغم عمل صالح زودتر از پیروان خود وارد دوزخ می شود)

5. رسول خدا (ص) فرمود: از نشانه های شقاوت خشکی چشم (از گریه) و قساوت قلب سخت و حریص بودن در طلب دنیا و اصرار بر گناهست.

6. سلمان فارس گوید: هرگاه خدای عزوجل هلاک بنده ای را خواهد (او را مستحق لطف و توفیق نداند) حیا را از او بگیرد و چون حیا را از او گرفت او بمردم خیانت کند و مردم باو، و چون چنین کرد، امانت بکلی از او بر کنار شود، و چون امانت از او رخت بر بست، همواره خشن و سخت دل شود، و چون خشن و سخت دل شد، رشته ایمان از او بریده شود، و چون رشته ایمان از او بریده شد، او را جز شیطانی ملعون نبینی (صفاتش همه شیطانی شود و مورد لعنت خدا و ملائکه قرار گیرد). (و البته نماد تمام و کامل این اشخاص دشمنان آل محمد علیهم السلام هستند که به عظمت منزلت ایشان واقف بودند ولی دست های ناپاک خود را به خون پاکشان آغشته نمودند و خود و پیروان خود را به سوی دوزخ جاوید سوق دادند)

7. رسول خدا (ص) فرمود: پنج کس را من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعنت کرده ایم: 1 کسیکه چیزی در کتاب خدا زیاد کند 2 آنکه سنت مرا ترک کند 3 هر که قدر خدا را تکذیب کند (مانند مفوضه که توضیح عقیده آنها در ج 1 ص 215 گذشت) 4 کسیکه آنچه را خدا نسبت بعترت من محترم دانسته روا شمرد (آنها را بکشد یا اهانت و انکار کند) 5 غنیمت جنگی را (که دیگران هم در آن شرکت دارند) بخود اختصاص دهد و حلال داند. (یعنی در رکاب معصومین علیهم السلام زیرا جنگ در رکاب عمر بن الخطاب و بنی امیه و بنی عباس عین کفر و نفاق است)

باب ریا

توضیح: ریا: بمعنی نشان دادن عمل است بمردم بمنظور جاه طلبی و خودنمایی و برای اینکه جلب نظر آنها کند و خود را نزد آنها پرهیزکار و متقی جلوه دهد چنانکه در باب نیت از این موضوع سخن بمیان آمد.

1. امام صادق (ع) بعباد بن کثیر بصری در مسجد فرمود: وای بر تو ای عباد از ریا، پرهیز که هر که برای غیر خدا کار کند، خدا او را بکسی که برایش کار کرده وا گذارد.

2. امام صادق (ع) فرمود: این امر (تشیع و دین داری) خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم، زیرا هر چه بمنظور خدا باشد، برای خداست (او میپذیرد و پاداش میدهد) و هر چه برای مردم است، بسوی خدا بالا نرود (خدا نپذیرد و پاداش ندهد).

3. امام صادق (ع) فرمود: هرگونه ریائی شرکست، هر کچه برای مردم کار کند، پاداشش بعهده مردم است و هر که برای خدا کار کند، ثوابش بر خداست.

4. امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: ((هر که امید لقاء پروردگارش را دارد باید عملی صالح کند و در عبادت پروردگارش هیچکس را شریک نسازد. 11 سوره 18)) فرمود: شخصی کار ثوابی میکند و مقصودش خدا نیست، بلکه میخواهد مردم بشنوند و او را بستایند، اینست کسیکه در عبادت پروردگارش شریک میآورد، سپس فرمود: هرگز نباشد بنده نیکه در نهان کار خیری کند و روزگار بگذرد، جز آنکه خدا برایش خیری ظاهر سازد، و هرگز بنده ای نباشد که در نهان شری کند و روزگار بگذرد، جز آنکه خدا برایش شری آشکار کند. (و لذا در نماز نیت را ذات اقدس الهی را رکن قرارداد تا هرکس آن را برای ایجاد درآمد خود به جای آورد و برای اقامه آن مزد بگیرد پس نماز او و بقیه که به او اقتدا کردند باطل است و حتی اگر نیت هم برای خدا و هم برای پول و هم برای حق قدم و... باشد باطل است یعنی تمامی اعمال اعم از عبادی و عقیدتی بایستی برای خدا باشد والسلام)

5. محمد بن عرفه گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: وای بر تو ای پس عرفه، کار کنی، نه بمنظور ریا و بگوش مردم رسیدن، زیرا هر که برای غیر خدا کار کند، خدا او را بکارش واگذارد وای بر تو، کسی عملی نکند جز آنکه خدا عبائی بر او پوشاند (از جنس همان عملش) اگر عملش خوب باشد عبای خوب و اگر بد باشد عبای بد.

توضیح: ردا بمعنی عبا و پوستین و هر جامه ایستکه آنرا روی لباسها پوشند و تشبیه اثر و نتیجه عمل با آن از نظر آشکار بودن و فرا گرفتن آنست.

6. عمر بن یزید گوید: همراه امام صادق (ع) شام می خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود: ((بلکه انسان بخود بیناست، اگر چه عذرها برای خود تراشد 14 سوره 75)) ای ابا حفص! انسان چه می کند که بسوی خدای عزوجل تقرب جوید بخلاف آنچه خدایتعالی از باطن او میداند رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می فرمود: هر که نیتی در دل داشته باشد، خدا لباسی مناسب آن بر او پوشد، اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد.

7. پیغمبر (ص) فرمود: فرشته عمل بنده ای را بالا می برد و از آن مسرور است، ولی چون آن عمل را که بصورت حسناست. بالا برد، خدای عزوجل فرماید: آن اعمال را در سجین (دیوان اعمال گنهکاران) گذارید. زیرا آن بنده این اعمال را برای من بجا نیاورده.
8. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ریاکار سه نشانه دارد چون مردم را ببیند (در عبادت) بنشاط آید، و هر گاه تنها باشد کسل شود، و دوست دارد که در هر کاری او را بستایند.
9. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل فرماید: من بهترین شریکم (یعنی شریک با بندگان)، (پس ای بنده دیگری را در عبادت شریک من مساز زیرا) هر کس در علمی که انجام میدهد، دیگری را شریک من سازد از او نپذیرم، جز عملیکه خالص برای من باشد.
10. امام صادق (ع) فرمود: هر که بمردم نشان دهد آنچه خدا دوست دارد و بخدانشان دهد به آنچه ناپسند دارد، خدا را ملاقات کند در حالیکه او را دشمن داشته باشد.
11. امام صادق (ع) فرمود: بنده ای نیست که در نهان کار خیری کند، جز آنکه روزگاری نگذشته، خدا برای او خیری ظاهر کند، و بنده ای نیست که در نهان کار شری کند، جز اینکه روزگاری نگذشته، خدا برایش شری ظاهر کند.
12. رسول خدا (ص) فرمود: زمانی برای مردم پیش آید که برای طمع دنیا باطنشان پلید و ظاهرشان زیبا باشد، و از اعمال خود ثواب خدا را مقصود نداشته باشند، دینشان ریا باشد و ترس از خدا بآنها آمیخته نشده باشد: خدا آنها را مجازاتی همگانی کند، سپس مانند کسیکه غرق می شود، دعا کنند و خدا مستجاب نکند. (و این روایت از روایات عظیمه منطبق بر احوال مردم آخرالزمان است پس انا لله و انا الیه راجعون)
13. حضرت ابیجعفر (ع) فرمود: نگهداری عمل از خود عمل سخت تر است، راوی عرض کرد: نگهداری عمل چیست؟ فرمود: مردی برای خدای یگانه بی شریک بخششی می کند و خرجی مینماید، برایش عمل نهانی نوشته میشود (که پذیرفته خداست و ثواب دارد) سپس کارش را بزبان میآورد و برایش عمل آشکار مینویسند (که ثوابش کمتر است) باز هم بزبان میآورد، تا آنرا محو کرده، برایش ربا می نویسد (که علاوه بر آنکه ثواب ندارد مستحق عقابست).
14. امیرالمؤمنین (ص) فرمود: از خدا چنان بترسید که محتاج عذر خواهی نباشید (یعنی به واسطه ی گناهان خود از خدا بترسید) و بدون ریا و قصد شهوت برای خدا کار کنید، زیرا هر که برای غیر خدا کار کند، خدا او را بعملش وا گذارد.
15. زراره گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم راجع بمردیکه کاری خیری میکند و شخصی او را می بیند و او خوشش میآید: فرمود: عیب ندارد، هر کس دوست دارد و خویش میان مردم نمایان شود بشرط آنکه عمل را بآن قصد انجام ندهد.

1. معمر بن خلاد نزد حضرت ابوالحسن علیه السلام نام مردی را برد و گفت: او ریاست را دوست دارد، حضرت فرمود: بودن دو گرگ درنده در میان گله گوسفندیکه چوپانش حاضر نباشد، زیانبخش تر از ریاست نسبت بدین مسلمان نیست (ریاست طلبی از دو گرگ بدین مسلمان بیشتر زیان رساند).
 2. امام صادق (ع) فرمود: هر که ریاست طلبد هلاک شود.
 3. امام صادق (ع) می فرمود: پرهیزید از این رؤسائیکه ریاست را بخود میبندد، زیرا بخدا سوگند که کفشها دنبال سر مردی صدا نکند، جز آنکه هلاک شود و هلاک کند (مقصود از این رؤسا حسن بصری و سفیان ثوری و ابوحنیفه و امثال آنهاست).
 4. امام صادق (ع) فرمود: ملعونست کسیکه ریاست را بخود بندد، ملعونست کسیکه بآن همت گمارد، ملعونست کسیکه ب فکر آن باشد.
 5. ابوحمزه ثمالی گوید: امام صادق (ع) فرمود: پرهیز از ریاست و پرهیز از اینکه دنبال مردم روی، عرض کردم: قربانت کردم ریاست را فهمیدم و اما اینکه دنبال مردم روم، که من دو سوم آنچه دارم (از احادیث و اخبار شما) از دنبال مردم رفتنم بدست آمده؟؟ فرمود: چنانکه تو فهمیدی نیست مقصود اینستکه پرهیز از اینکه مردی را بدون دلیل (در برابر امام علیه السلام) به پیشوائی برگزینی و هر چه گوید تصدیقش کنی.
 6. ابا ربیع شامی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود، و ای بر تو، ای ابا ربیع، ریاست مجو و گرگ مباح که بنام ما مردم را بخوری که خدا محتاجت کند، و دوباره ما آنچه خود نگفته ایم مگو (غلو مکن) زیرا ناچار تو (در قیامت) بازداشت و باز خواست شوی، پس اگر راست گو باشی تصدیقت کنیم، و اگر دروغگو باشی تکذیب کنیم.
 7. امام صادق (ع) میفرمود: هر که ریاست خواهد هلاک شود.
 8. محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: گمان نکنی که من خوبان و بدان شما را نمیشناسم؟! چرا بخدا که بدان شما کسی است که دوست دارد پشت سرش راه روند، و بناچار باید دروغ پردازد یا ناتوان در راعی باشد.
- شرح: مقصود اینستکه در هر عصری شخصی یا اشخاصی ریاست طلب که دوست داشته باشند که مردم دنبال سر آن ها افتند بوده است و او برابر سؤالات مردم یا دروغی از خود میتراشد یا در مانده و ناتوان وامیماند و ممکن است مقصود این باشد که: هر کس ریاست را دوست دارد چنین است.

مرحوم مجلسی گوید: ریاست بد و خوب دارد، ریاست خوب آنستکه خدایتعالی به پیغمبران و اوصیاء علیهم السلام داده و نیز مانند قاضی و امام جماعت و تدریس و وعظ و هر منصب شرعی که مقصود رئیس دلسوزی برای مردم و جلوگیری از فساد و منکرات باشد، و این ریاست واجب کفائی و گاهی واجب عینی است و ریاست مذموم و ناپسند آنستکه شخص رئیس از منصبش سوء استفاده کند و مقصودش بدست آوردن اغراض پست دنیا باشد و این اخبار بر وجوه مذمومه و ناپسند آن حمل شود یا بر اینکه کسی نفس ریاست را دوست داشته و جاه و طلب باشد و غرض شرعی مستحسنی از آن نداشته باشد. (پس حاصل این فراز آن است که تمامی دشمنان ستیزه گر با خدا و رسول و امامان معصوم کسانی بودند که به خاطر ریاست خود به بدترین جنایات دست زده اند این غاصبین حقوق وصی خدا و امامان معصوم هستند که در طول تاریخ از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و این پیروان ناصبی آن ها هستند که با توجیه اعمال مجرمانه آنان ریاست می کنند و خود و پیروان گمراه را وارد آتش دوزخ می نمایند)

باب دین را دام دنیا ساختن

1. امام صادق (ع) می فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: خدای عزوجل فرماید: وای بر کسیکه دین را دام بدست آوردن دنیا کنند، وای بر کسانی که مردمی را که بعدالت دستور دهند بکشند، وای بر کسانی که مؤمن در میان آنها با خوف و تقیه بسر برد، اینها بمن مضور میشود؟ (برای اینکه نعمت و مهلتشان میدهم) یا بر من گستاخی میکنند، بحق خودم سوگند که فتنه و بلائی برای آنها پیش آورم که خردمندان سرگردان شود.

باب کسیکه عدالتی را بستاید و عمل دیگر کند

توضیح: مقصود از این باب اینستکه: کسی از مطلب حقی که مطابق قانون عدالت باشد دم زند و آنرا برای مردم بیان کند، ولی خودش بآن عمل نکند، یا از دین و امام بر حقی ستایش کند و خودش پیروی شیطان

نماید، چنانچه خدای عزوجل فرماید: لم تقولون مالا تفعلون و باز فرماید: اءتامرون الناس بالبر و تسون انفسکم ((مردم را به نیکی امر میکنید و خود فراموش مینمائید)).

1. امام صادق (ع) فرمود: پر حسرت ترین مردم روز قیامت کسی است که عدالتی را ستوده و عمل خودش بر خلاف آن باشد (زیرا در قیامت می بیند شنوندگان سخن او سعادت مند گشته ولی خودش بدبخت و گرفتار است).

2. و فرمود: روز قیامت سخت ترین مردم از لحاظ عذاب کسی است که عدالتی را بستاید و بر خلاف آن عمل کند.

3. و فرمود: پر حسرت ترین مردم روز قیامت کسی است که عدالتی را بستاید و بر خلاف عمل دیگر کند.

4. ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) راجع بقول خدای عزوجل فرمود: ((آنها و گمراهان برو در دوزخ افتند 94 سوره 26)) فرمود: ای ابابصیر اینها مردمی هستند که با زبان خود عدالتی را ستوده و در مقام عمل بخلافش گرائیده اند.

5. امام باقر (ع) فرمود: بشیعیان ما این پیغمبر برسان که: هرگز ثواب خدا بکسی جز با عمل نرسد و بآنه برسان که پرحسرت ترین مردم روز قیامت کسی است که عدالتی را ستاید و سپس بخلاف آن گراید.

باب مرء و خصومت ورزی و ستیزه و دشمنی با مردم

توضیح: مقصود از این باب مباحثات و گفتگوهای است که میان مردم بر پا می شود و بر سخن یکدیگر اعتراض می کنند، برای اینکه سخن خود را اگر چه باطلست بکرس نشانند و اظهار فضل و دانش کنند، از این رو غالباً اینگونه مباحثات بدشمنی و دشنام و دوری از یکدیگر میکشد و اما بحث و مجادله برای اظهار حق یا فهمیدن حق محبوب و پسندیده است، چنانکه خدایتعالی فرماید: و جادلهم بالتی هی اءحسن ((بروش نیکوتری با آنها مجادله کن)).

1. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از مرء و خصومت کردن پرهیزید که دلهای دوستان و برادران را بیمار کنند و نفاق را پرورش دهد (اهل مرء کسی است که در مباحثه مردم آزار است و مانع گفتار دیگران می شود و برای دیگران برای اظهار نظر مجال نمی دهد و در عین حال خود بردبار و پرهیزکار نشان می دهد در حالی که باطن او از خشوع و ورع تهی است و سرانجام خدا بینی او را به خاک می مالد) (زیرا سلامتی دل بصفا و صمیمیت است و بیماریش بکینه و اندوه و پریشانی خاطر که از مجادله و ستیزه برخیزد و دوستان را با یکدیگر دور و کند).

2. پیغمبر (ص) فرمود: سه خصلت است که هر کس خدای عزوجل را با آنها ملاقات کند (با این سه خصلت بمیرد) از هر دریکه خواهد داخل بهشت شود: کسیکه خلقش نیکو باشد و در غیبت و حضور مردم از خدا بترسد و ترک مرء و مجادله زنده نماید اگر چه حق با او باشد.

3. و باز فرمود: کسیکه خدا را هدف مجادلاتش کند، بتحول بسیار نزدیک شود.

شرح: مرحوم مجلسی، برای این روایت سه معنی ذکر فرموده که دو معنی آن قریب بذهن است:

1- در ذات و صفات خدا وارد بحث و گفتگو نشوید و با یکدیگر ستیزه نمائی، زیرا عقول و افکار بشر از درک آن قاصر است و از اینرو همواره از رأیی برای دیگر منتقل میشوید، چنانچه از سخنان حکماء و متکلمین هویداست که هر کدام مذهب و عقیده ای دارند، پس بهتر آنستکه بتعلمیات

قرآن و سنت اکتفا شود، (چنانچه درس 367 دو مثال از تعلیمات قرآن و اخبار را با تعلیمات حکما و عرفا تطبیق نمودیم) و ممکن است مراد به انتقال، انتقال بکفر و باطل باشد.

2- هنگام مباحثه و مجادله بخدا سوگند یاد نکنید، زیرا ممکن است، از ترس عذاب و عقاب خدا از آنچه سوگند خورده اید برای دیگر منتقل شوید و رسوا گردید.

4. امام صادق (ع) فرمود: با شخص حلیم و سفیه مجادله مکن، زیرا حلیم دشمنت دارد و سفیه آزارت رساند.

توضیح: حلیم دو معنی دارد: 1 خردمند و عاقل. 2 خویشتن داری که در کارها شتاب نکند و هر دو معنی در اینجا مناسب است و سفیه بیخبر و نادانست.

5. رسولخدا (ص) فرمود: نبود زمانیکه جبرئیل نزد من آید، جز آنکه غالباً میگفت: ای محمد از بغض و دشمنی مردم بپرهیز.

6. امام صادق (ع) فرمود: جبرئیل به پیغمبر گفت: از گفتگو و ستیزه با مردم بپرهیز.

7. امام صادق (ع) فرمود: از برانگیختن شر بپرهیزید که موجب گناه و آزار و غرامت شود، و عیب پوشیده را آشکار کند.

8. و فرمود: از دشمنی با یکدیگر بپرهیزید، زیرا دشمنی دل را مشغول کند و موجب نفاق شود و کینه ها پدید آرد.

9. امام صادق (ع) فرمود: هر که دشمنی بکارد، کاشته خود را درو کند.

باب خشم و غضب

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غضب ایمان را فاسد کند چنانکه سرکه عسل را.

2. میسر گوید: خدمت امام باقر (ع) از غضب سخن بمیان آمد. حضرت فرمود: همانان مرد (نادان) غضب میکند و تا داخل دوزخ نشود هرگز راضی نگردد (یعنی تا مرتکب گناهی نشود که خداوند را به غضب آورد و خشمش تسکین نیابد) پس هر کس بر مردمی خشمگین شد، و ایستاده بود، باید فوری بنشیند، تا پلیدی شیطان از او دور شود، و هر کس بر خویشاوندانش غضب کند باید نزدیک او رود و تنش را مس کند (مثلاً دست به دست او ساید) زیرا خویشاوند هرگاه مس شود آرامش یابد. (این فراز از عجایب روایات و معنی آن عظیم است)

3. امام صادق (ع) فرمود: غضب کلید هر شری است.

4. امام صادق (ع) فرمود: شنیدم پدرم میفرمود: مردی بیابانی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من صحرا نشینم (و چون نمیتوانم همیشه از خدمت شما استفاده کنم) کلمات جامعی بمن بیاموز، فرمود: دستورات میدهم که غضب مکن، مرد عرب در خواست خود را سه بار تکرار کرد (و همان جواب شنید) تا آنمرد بخود آمد و گفت: دیگر سؤالی نمیکنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله جز بخیر مرا دستور نفرمود (زیرا همان غضب نکردن مرا از دشنام و تهمت و آزار مسلمان و چاقوکشی و آدم کشی و گناهان دیگر باز میدارد) سپس فرمود: پدرم میفرمود: سخت تر از غضب چه چیز است؟ همانا مرد غضب میکند و در اثر آن مرتکب قتل نفس که خدا حرام کرده میشود و زن پاکدامن را متهم می سازد.

5. عبدالاعلی گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: مرا اندرزی ده که از آن پند گیرم، فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله: اندرزی بمن بیاموز که از آن پند گیرم، حضرت باو فرمود برو و غضب مکن، سپس تکرار کرد و باز حضرت فرمود: برو و غضب مکن تا سه بار.

6. امام صادق (ع) میفرمود: هر که غضب خود را نگه دارد، خدا عیب او را بپوشاند.

7. امام باقر (ع) فرمود: در کتاب تورات در ضمن مناجات خدای عزوجل با موسی علیه السلام است: که ای موسی خشم خود را از کسیکه ترا بر او مسلط ساخته ام بازگیر تا خشم خود را از تو باز گیرم.

8. امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل به یکی از پیغمبرانش وحی فرمود: ای پسر آدم در حال خشمتم مرا یاد کن تا در حال خشمم ترا یاد کنم (قدرت مرا بیاد آور تا عفو را شامل حالت گردانم) و با آنها که (در اثر خشم خود) نابودشان میکنم نابودت نکنم و با انتقام گیری من (از دشمنانت) راضی باش، زیرا انتقام گیری من برای تو بهتر از انتقام گرفتن تو برای خودت میباشد.

9. و در روایت دیگر مانند همین روایت ذکر نموده، ولی در آنجا افزوده است: و هرگاه مظلوم شدی و سستی بتو رسید بانتمام گرفتن من برای خود راضی باش، زیرا انتقام گرفتن من برای تو بهتر از انتقام گیری تو برای خودت میباشد.

10. اسحاق بن عمار گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: در تورات نوشته است: ای آدمیزاد، هرگاه خشمگین شدی مرا بیاد آور تا ترا هنگام خشمم بیاد آورم و با آنها که نابودشان میکنم نابودت نکنم و چون سستی بر تو شد، بانتمام گیری من برای خود راضی باش، زیرا انتقام گیری من برای از انتقام گیری خودت بهتر است.

11. امام صادق (ع) فرمود: مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! مرا تعلیم ده، فرمود: برو و غضب مکن، آنمرد گفت: همین مرا بس است و بجانب قبیله خود

رفت، ناگاه در میان قومش جنگی بپا شد، و اسلحه پوشیده در برابر یکدیگر صف کشیدند، آنمرد هم چون چنان دید، اسلحه پوشید و بصف ایستاد، آنگاه سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را بباد آورد که باو فرمود: ((غضب مکن)) سپس اسلحه را کنار گذاشت، و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و گفت: این مردم هر جراحت و قتل و زدن بی نشانه ای که در افراد شما باشد بعهد من و من خونبهای آنرا بشما میپردازم (اما زخم نشانه دار را از زنده اش بگیرد) آن مردم گفتند، هر چه چنین باشد بنفع شما و ما از شما بپرداخت این جریمه سزاوارتریم، سپس با یکدیگر صلح کردند و آن کینه از میان برفت. (و این است عظمت کلام گوینده و این است عظمت توجه شنونده و این است حاصل شیرین این درخت کاشته شده یعنی رسالت محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

12. امام باقر (ع) فرمود: این غضب (و خشمی که در وجود شماست) شراره ای است شیطانی که در دل آدمیزاد شعله ور می شود، و چون کسی از شما خشمگین شود، چشمانش سرخ شود و رگهای گردنش ورم کند و شیطان در وجودش در آید، پس هرگاه کسی از شما از این حالت خویش بترسد، بزمین بچسبد، زیرا وسوسه شیطان در آن هنگام از او دور شود.

13. امام صادق (ع) فرمود: غضب دل شخص حکیم را نابود کند (از اینرو بجای حکمت از او سفاهت بینند) و فرمود: هر کس مالک غضب خود نباشد، مالک عقل خود نخواهد بود.

14. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسیکه خود را از ریختن آبروی مردم نگهدارد، خدا در قیامت از (عیب) او درگذرد، و هر که خشم خود را از مردم باز گیرد، خدای تبارک و تعالی عذاب روز قیامت را از او باز گیرد.

15. امام باقر (ع) فرمود: هر که خشم خود را از مردم باز گیرد، خدا عذاب روز قیامت را از او باز گیرد. (نگارنده به یاد دارد که در زمان خدمت سربازی در پادگان محل خدمت دوتن از دوستان با هم درگیر شدند و یکی از آن ها با عصبانیت فراوان کلمات خصومت باری را عنوان نمود و آن دوست دیگر ما که فردی بسیار مؤدب و فهیم بود به او گفت تو در این زمان بسیار عصبانی هستیم و من صلاح می دانم الان دیگر با هم صحبت نکنیم و من صبر می کنم تا عصبانیت تو فروکش کند و سپس با هم صحبت کنیم و با این روش او را آرام نمود و آتش افروخته شده را خاموش کرد آیا این از مصادیق حسن خلق نیست آیا این روش پیروی از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم نیست)

باب حسد

1. امام باقر (ع) فرمود: همانا مرد هرگونه تندی و شتابزدگی میکند و کافر میشود، و حسد ایمان را میخورد، چنانکه آتش هیزم را میخورد.

2. امام صادق (ع) فرمود: مؤمن غبطه برد و حسد نبرد، ولی منافق حسد برد و غبطه نبرد.

شرح: حسد آنست که نعمتی را که خدا به برادر دینی تو داده، برای او نخواهی و از آن رنجبری و آرزوی زوال آنرا داشته باشی چه آنکه بخودت رسد یا نرسد ولی غبطه آنست که با نعمت او کاری نداشته باشی و آرزو کنی که خودت هم مثل آن نعمت را داشته باشی.

باب عصبیت

توضیح: مراد به عصبیت و تعصب مذموم که در این باب مفاسدش ذکر می شود آنستکه: حمایت و طرفداری از فامیل و دوست رفیق شود، در راه ستم یا عقیده باطل، و همچنین طرفداری کردن از مذاهب باطله پدران و دفاع از جهل و گمراهی و پایداری بر عقیده ای که انسان داشته و فهمیده باطلست تعصب مذمومست.

و نزدیک به معنی تعصب است حمیت و آنکه که خدایتعالی فرماید: اذ جعل فی قلوبهم الحمیة، حمیه الجاهلیة.

1. امام صادق (ع) فرمود: کسی که تعصب برد یا برایش تعصب برند رشته ایمانرا از گردن خویش باز کرده است.

2. رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در دلش باندازه دانه خردلی عصبیت باشد خدا او را روز قیامت با اعراب جاهلیت مبعوث کند.

3. امام صادق علیه السلام فرمود: هر که تعصب کند خدا دستمال و سربندی از آتش بسر او بندد.

4. از علی بن الحسین علیهما السلام راجع به عصبیت پرسیدند، فرمود: عصبیتی کته صاحبش بسبب آن گنهکار است اینستکه کسی بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر بهتر داند، ولی دوست داشتن کسی قوم 1. خود را عصبیت نیست، بلکه کمک کسی قوم خویش را بر ستم از جمله عصبیت است. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که نماد این عصبیت بی جا و نفرت آور اعمال تباه خلیفه دوم بود که مانند لکه ننگی بر دامان اسلام و قرآن تا به ابد افتاده است و...، او بود که کافران قریش را تقدیس و برای آن ها عزاداری می کرد و به واسطه ی عصبیت قومی و او بود که تصور می کرد بر خلاف آیات عظیم قرآن که عرب ها بر عجم ها برتری دارند و این گونه انکار افکار متحجرانه خود را در میان پیروان خود نهادینه کرد که آثار سوء آن تا این زمان ادامه دارد)

باب کبر و بزرگ منشی

ص: 196

توضیح: کبر بر خلاف تواضع اینستکه کسی خود را از دیگران بزرگتر و بالاتر داند و بر او گردنکشی و سرفرازی کند، ولی عجب که در باب آینده ذکر می شود اینستکه: انسان خود بین و خودپسند باشد و بر خود ببالد، پس در تکبر لازمست دیگری باشد و انسان خود را از او بالاتر داند ولی در عجب، بودن شخص دیگر و ملاحظه برتری بر او لازم نیست.

1. امام باقر (ع) فرمود: عزت روپوش خدا و بزرگ منشی زیرپوش خداست، پس هرکس بیکی از آنها دست درازی کند، خدا در دوزخ سرنگونش کند.

2. امام صادق (ع) فرمود: بزرگ منشی روپوش خداست و هر که نسبت بچیزی از آن با خدا ستیزه کند خدا در آتش سرنگونش سازد.

3. امام باقر (ع) و امام صادق (ع) فرمودند: هر که به سنگینی ذره ای تکبر در دلش باشد. داخل بهشت نشود.

4. محمد بن مسلم گوید: یکی از آندو اما علیهما السلام فرمود: هر که باندازه سنگینی دانه خردلی تکبر در دلش باشد، داخل بهشت نشود. راوی گوید: من گفتم: انا لله و انا الیه راجعون امام فرمود: چرا گفتمی: انا لله و انا الیه راجعون؟ گفت: برای آنچه از شما شنیدم، فرمود: چنانکه تو فکر می کنی نیست، مقصود من انکار است، و آن جز انکار نیست (یعنی مقصود از تکبر انکار خدا و گردنکشی در برابر اوست). (و این فراز در واقع شرح واژه عظیم کبر و تکبر است که امام علیه السلام آن را شرح و تفسیر می فرماید و فهم آن راه گشای سعادت دنیا و آخرت اهل ایمان است)

5. امام صادق (ع) فرمود: تکبر اینستکه: مردم را خوار شماری و حق را سبک شماری (در برابر حق سفاهت کنی). (و نماد این سفاهت ها ستیزه گری غاصبین و ظالمین با محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم بوده است)

6. امام صادق (ع) فرمود: در جهنم دره ای است بنام دوزخ برای متکبرین که از شدت حرارت خود بخدای عزوجل شکایت کرد و در خواست کرد باو اجازه دهد نفس کشد، پس چون نفس کشید جهنم شعله ور شد. (و این همان دوزخ است که از بزرگی ظلم و ستم متکبرین شعله ور می شود)

7. امام صادق (ع) می فرمود: متکبرین (روز قیامت) بصورت مور در آیند، و مردم آنها را پایمال کنند تا خدا از حساب آنها فارغ شود.

8. عبدالاعلی گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: تکبر چیست؟ فرمود: بزرگترین تکبر اینستکه حق را سبک شماری و مردم را پست دانی، گفتم سبک شمردن حق چیست؟ فرمود: در برابر حق نادانی کند و باهل حق طعنه زند.

9. امام صادق (ع) فرمود: چون یعقوب سالخورده بر یوسف علیهما السلام وارد شد، عزت سلطنت یوسف را گرفت و با احترام او پیاده نشد، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: یوسف! کف دستت را باز کن، چون باز کرد، نوری از آن برخاست و در فضای آسمان قرار گرفت. یوسف گفت: این چه نوری بود که از کفم خارج شود؟ گفت: بکیفر پیاده نشدن برای یعقوب سالخورده نبوت از فرزندان برکنار شد، و از نسل تو پیغمبری نباشد.

شرح: پیداست که چنین خلافی نسبت ب مردم عادی مستوجب چنان کیفری نیست، ولی پیغمبران بواسطه علو شاعر و رفعت مقامشان بکوچکترین خلاف مورد عتاب میشوند، و نظم و دقت دستگاه حساب خدا مقتضی همین سنجش است. (و این همان ترک اولی است که اسباب مؤاخذة معصومین را موجب می شود)

باب خود بینی

توضیح: معنی عجب و فرق آن با تکبر در اول باب گذشته بیان شد.

1. علی بن سوید گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام راجع به خود بینی و عجمی که عمل را فاسد کند پرسیدم، فرمود: خود بینی چند درجه دارد: بعضی از آن درجات اینستکه. کردار زشت بنده بنظرش جلوه کند و آنرا خوب پندارد و از آن خوشش آید و گمان کند کار خوبی میکند.

و بعضی از درجاتش اینستکه: بنده به پروردگارش ایمان آورد و برای خدای عزوجل من گذارد، در صورتیکه خدا را بر او منت است(که بایمانش هدایت فرموده).

2. امام صادق (ع) فرمود: عالمی نزد عابدی رفت و باو گفت: نماز خواندنت چگونه و در چه حد است، عابد گفت: مانند منی را از نمازش میپرسند؟! در صورتیکه من از فلان زمان و فلان وقت عبادت خدا میکنم، عالم گفت: گریه کردنت چگونه است؟ گفت: چنان میگیریم که اشکهایم روان می شود، عالم گفت: همانا اگر خنده کنی و ترسان باشی، بهتر است از اینکه گریه کنی و بیالی، هر که بخود ببالد چیزی از عملش بالا نرود (پذیرفته نشود).

3. امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) فرمود: دو مرد داخل مسجد شوند که یکی عابد و دیگری فاسق باشد، و از مسجد خارج شوند، در حالیکه فاسق صدیق (مؤمن واقعی) شده باشد و عابد فاسق، و این برای آنستکه عابد داخل مسجد شود، در حالتیکه بعبادتش ببالد و بآن بنزد و فکرش در آن باره باشد ولی فکر فاسق درباره ندامت و پشیمانی از فسقش باشد و از خدای عزوجل راجع بگناهیانی که کرده آمرزش خواهد.

4. عبدالرحمن بن حجاج گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: مردی عملی (گناهی) می کند و از آن ترسان و هراسان میشود سپس کار نیکی می کند و او را شبهه عجیبی میگیرد (و بکار نیکش میبالد) امام فرمود: او در حالت اولش با ترس بهتر است از حالت عجب و خود بینش.

5. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی موسی علیه السلام نشسته بود که ناگاه شیطان سوی او آمد و کلاه دراز رنگارنگی بسر داشت، چون نزدیک موسی علیه السلام رسید، کلاهش را برداشت و خدمت موسی بایستاد و باو سلام کرد.

موسی گفت: تو کیستی؟ گفت من شیطانم.

موسی گفت: شیطان توئی؟! خدا آواره ات کند شیطان گفت: من آمده ام بتو سلام کنم بخاطر منزلتی که نزد خدا داری.

موسی علیه السلام باو فرمود: این کلاه چیست؟ گفت: بوسیله این کلاه دل آدمیزاد را میرایم (گویا رنگهای مختلف کلاه نمودار شهوات و زینتهای دنیا و عقاید فاسد و ادیان باطل بوده است).

موسی گفت: بمن خبر ده از گناهی که چون آدمیزاد مرتکب شود بر او مسلط شوی؟ شیطان گفت: هنگامی که او را از خود خوش آید و عملش را زیاد شمارد و گناهش در نظرش کوچک شود.

و فرمود: خدای عزوجل بداد علیه السلام فرمود: ای داود! گنهکاران را مژده بده و صدیقان (راستگویان و درست کرداران) را بترسان، داود عرض کرد: چگونه گنهکاران را مژده دهم و صدیقان را بترسانم! فرمود: ای داود! گنهکاران را مژده بده که من توبه را میپذیرم و از گناه در میگذرم و صدیقان را بترسان که باعمال خویش خود بین نشوند، زیرا بنده ای نیست که بیای حسابش کشم جز آنکه هلاک باشد (و سزاوار عذاب، زیرا از نظر عدالت و حساب عبادات بنده با شکر یکی از نعمتهای او برابری نکند).

و سلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پایان جلد سوم اصول کافی

جلد 4

مشخصات کتاب

کیمیای سعادت

جلد چهارم

خلاصه جلد چهارم فارسی اصول شریف کافی حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی

ص: 1

اشاره

« بسم الله الرحمن الرحيم »

این اثر را نگارنده تقدیم می نماید به ذات اقدس احدیت و تمامی مقدسین درگاه او و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و امید دارد تا مورد رضایت خدا و رسول او و ائمه اطهار و مقربین درگاه آنان واقع شود و خداوند علی اعلی، اجرت عمل و تلاش او را فرج مهدی آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم قرار دهد. آمین آمین آمین یا رب العالمین.

عبدالله عصام رودسری

ص: 2

پس تو ای عاقل دانا و خردمند توجه نما که در ابتدای جلد چهارم این کتاب شریف حضرت علامه روایاتی را که در باب فطرت مؤمن و کافران را مذکور نموده که دلالت تام بر جبری بودن اعمال انسان ها دارد و جعلی بودن آن ها اظهر من الشمس است و روایات باب بعد که دقیقاً بر ضد این روایات جعلی است دلیل قاطع است که حضرت علامه کلینی به عنوان یک دانشمند و محقق آنچه را در قالب روایات موجود و در دسترس داشته است را مذکور نموده و به اصطلاح حفظ امانت فرموده است پس این علما و دانشمندان و محققین جهان اسلام هستند که با برابری آن ها با آیات کتاب خدا صحت و سقم آن ها را اعلام نموده و روایاتی را که درک آن مشکل است از دسترس انسان های گمراه و سودجو کنار می زند پس چون بر این فراز آگاه شدی پس توجه نما که ما در باب اول این کتاب نمونه ای از این روایات را که دلالت دارد بر جبر اعمال و جعلی بودن آن ها را فریاد می زند مذکور و سپس در دنبال روایات معارض آن را به عنوان شاهد عادل و گواه صادق مذکور می نمایم که در این زمان انطباق این روایات بر آیات قرآن اثبات و محرز و ثابت و اظهر من الشمس خواهد بود و مانند این ابواب را در ادامه این اثر بررسی و دنبال نموده و از ذکر روایاتی که به نظر غامض و پیچیده و یا جعلی و... می باشند خودداری می گردد

با احترام

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله عصام رودسری

ص: 3

باب دوستی دنیا و حرص بر آن

1- حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: ریشه و سر هر خطا کاری دوستی دنیا است.

توضیح: باید دانست که دنیا و دوستی آن بخودی خود مذموم نیست، آنچه مذموم است آن دنیائی است که انسانرا از کسب کمالات و تحصیل آخرت باز دارد، و او را بمهالک اندازد، و گرنه وسیله بسیاری از سعادت همین دنیا و دوستی آن است، دنیا است که محل نزول فرشتگان رحمت، و خانه پیمبران، و جای تجارت اولیاء خدا بوده، چنانچه امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرماید، و روی همین اصل، پیمبران و ائمه اطهار از خدای تعالی طول عمر و ماندن در دنیا را می خواستند، چنانچه در کلام سید الساجدین علیه السلام است، که از خدا برای صرف در اطاعتش طول عمر می خواهد، و البته این چنین دنیائی عین آخرت است، چنانچه در روایت صحیح از ابن ابی یغفور حدیث شده است که گوید: عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که ما دنیا را دوست داریم؟ فرمود: میخواهی برای چه کار؟ عرض کردم: می خواهم بوسیله بوسیله آن ترویج کنم و حج بجای آورم و برنانخورهای خود انفاق کنم، و به برادران دینی خود برسانم، و صدقه دهم؟ فرمود: این از دنیا نیست، (بلکه) این آخرت است. پس رویهمرفته آنچه از اخبار و آیات استفاده می شود آن است که دوستی دنیائی که باعث فراموشی آخرت و تن پروری و واگذاردن دستورات الهی و حرص بر لذات و شهوات و گناهان و امثال اینها باشد مذموم است، و بعبارت روشنتر دنیا را برای دنیا بخواهند نه برای آخرت، ولی اگر دنیا را برای درک سعادات و کسب کمالات و آخرت بخواهد مذموم نیست بلکه ممدوح است (این بود خلاصه کلام مجلسی علیه الرحمه در باب ذم دنیا).

2) حماد بن بشیر گوید: شنیدم از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که میفرمود: دو گرگ درنده و خونخوار که بگله بی شبانی برسند یکی از آندو در جلو گله بایستد و دیگری در آخر آنها زیان آنها بیشتر از دوستی دنیا و شرف برای دین مسلمان نیست.

توضیح: مقصود از دوستی شرف در روایت همان اعیان منشی و تکبری است که از این ناحیه پیدا شود، و سدی در مقابل پذیرفتن حق و دعوت پیمبران گردد، و برآستی این گونه خود بستگیها در تاریخ بزرگترین بدبختی بوده که گریبانگر دسته از شرافت مآبان شده و آنان را از درک هرگونه حقیقی باز داشته است.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: شیطان پسر آدم را در هر چیز می چرخاند (و بهر گناهی پیشنهاد می کند) همین که او را خسته کرد، در کنار مال کمین می کند، و چون بدان جا رسد گریانش را می گیرد.

شرح: مقصود اینست که مال و ثروت بزرگترین کمینگاه شیطان است زیرا بسیار کم است که بان برسد و او را نفریبد.

(4) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: درهم و دینار (و دوستی آنها) آن را که پیش از شما بودند هلاک کردند، و همان دو هلاک کننده شمايند.

(5) و از حضرت امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث شده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: شخص حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می پیچید راه بیرون شدنش دورتر و بسته تر میگردد، تا اینکه از غم و اندوه بمیرد.

شرح: یعنی دلبستگی بدنای از دست رفته باعث خرابی فکر و اندیشه درباره آخرت میگردد، و شخص را از آماده شدن برای آن عالم باز میدارد.

(6) زهری گوید: از حضرت علی بن الحسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسیدند: بهترین کردارها در نزد خداوند چیست؟ فرمود: کرداری پس از شناختن خدای عزوجل و شناختن پیغمبرش صلی الله علیه و آله بهتر از بغض دنیا نیست، زیرا که برای آن شعبه های بسیاری است، و برای گناهان نیز شعبه هائی است، پس اول چیزی که بوسیله آن نافرمانی خداوند شد کبر بود و آن گناه شیطان بود آنهنگام که سر باز زد و تکبر ورزیده و از کافرین شد، سپس حرص است و آن گناه آدم و حوا علیهم السلام بود آنهنگام که خداوند عزوجل به آندو فرمود: «بخورید از هر جا که می خواهید و نزدیک نشوید بدین درخت که میشوید از ستمگران» (سوره اعراف آیه 19) و آندو دنبال چیزی رفتند که بدان نیازی نداشتند، و این خوی در نژادشان تا روز رستاخیز در آمد و روی همین است که بیشتر آنچه آدمیزاد بجستجوی آن است چیزهائست ک بدان نیاز ندارد، سپس حسد است و آن گناه فرزند آدم (قابیل) است، آنهنگام که برادرش (هابیل) حسد ورزید و او را کشت، و از این منشعب میشود: دوستی زنان، دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی راحتی (و راحت طلبی) دوستی سخنوری و گفتار، دوستی برتری بر دیگران، دوستی ثروت، و اینها هفت خصلت است که همه آنها در دوستی دنیا گرد آمده، و پیمبران و دانشمندان پس از شناختن آن گفته اند: دوستی دنیا سر هر گناهی است، و دنیا دو قسم دنیا است، دنیای بلاغ (یعنی بمقدار ضرورت زندگی، یا بمعنای وسیله رسیدن به آخرت) و دنیای ملعون.

(7) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: در مناجات موسی علیه السلام آمده است که: ای موسی دنیا خانه کیفر است، من آدم را برای خطائی که از او سر زد در آن کیفر دادم، و دنیا را ملعونه قرار دادم، آنچه در آنست ملعونست مگر آنچه برای من باشد، ای موسی بندگان شایسته من باندازه دانششان در دنیا زهد ورزیدند، و دیگران باندازه

نادانیشان بدان رغبت کردند، و کسی نیست که آنرا بزرگ شمارد و چشمش در آن روشن گردد، و هیچکس آنرا زبون و پست نشمرد جز آنکه بدان بهره مند شود.

8) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: عیسی بن مریم بقریه گذشت که اهل آن و پرنده ها و جاندارانش یکجا مرده بودن، فرمود: همانا اینها بخشیم و عذاب (خدا) هلاک شده اند، و اگر بمرگ خود بتدریج مرده بودند هر آینه یکدیگر را بخاک سپرده بودند، حواریون عرض کردند: یا روح الله از خدا بخواه اینان را برای ما زنده کند تا بما بگویند کردارشان چه بوده (که باین عذاب گرفتار شده اند) تا ما از آن دوری کنیم، عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پروردگار خود خواست، پس از جانب فضا بدو ندا شد: که آنان را صدا بزن، پس عیسی علیه السلام شب هنگام بر تپه از زمین بر آمد، و فرمود: ای مردم این ده، یک تن از میان آنها پاسخ داد، بلی ای روح خدا و کلمه اش، فرمود: وای بر شما کردار شما چه بود؟ در پاسخ عرض کرد: پرستش طاغوت، و دوستی دنیا به همراه ترس اندک (از خدا) و آرزوی دور و دراز، و غفلت در سرگرمی و بازی، عیسی علیه السلام فرمود: دوستی شما بدنیا چگونه بود؟ عرض کرد: مانند دوستی کودک بپادارش، هرگاه بما رو میآورد شاد و خرسند میشدیم؟ و چون از ما رومیگرداند گریان و غمناک میشدیم فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد: گنهکاران را فرمانبری داشتیم، فرمود: سر انجام کار شما بکجا کشید؟ عرض کرد: شبی را بخوشی بسر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم، فرمود هاویه چیست؟ عرض کرد: سجین است، فرمود: سجین چیست؟ عرض کرد: کوههایی از آتش گداخته است که تا در روز قیامت بر ما فروزان است، فرمود: چه گفتید و بشما چه گفتند؟ عرض کرد: گفتیم ما را بدنیا بر گردانید تا در آن زهد ورزیم، بما گفته شد: دروغ میگویند: فرمود: وای بر تو چه شد که جز تو دیگری از این جماعت با من سخن نگفت؟ عرض کرد: یا روح الله همه آنها بدهنه و لگام آتشین مهار شده اند، و بدست فرشتگان سخت و تند گرفتارند، و من در میان آنها بسر میبردم ولی از آنها نبودم، تا آن هنگام که عذاب خدا آمد مراهم با ایشان در برگرفت، پس من به تار موئی بر لبه دوزخ آویزان و نمیدانم که آیا در آن برو درافتم و یا از آن رهائی یابم، پس عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بسوی حواریون رو کرده فرمود: ای دوستان خدا خوردن نانی خشک با نمکی زبر و خوابیدن بر مزبله ها خیر بسیار رسد در صورتی که در دنیا و آخرت در عافیت باشد.

9) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: دورترین حالی که بنده از خدای عزوجل دارد اینست که اندوهی جز برای شکم و فرج نداشته باشد.

10) و نیز آنحضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که بامداد کند و روز را بشب رساند و بزرگترین اندهش دنیا باشد خدایتعالی فقر و پریشانی را جلوی چشمش نهد، و کارش را پریشان سازد، و بجز بدانچه خداوند روزی او کرده نرسد، و هر که بامداد کنم و شام کند و بزرگترین اندوهش آخرت باشد، خداوند توانگری و بی نیازی در دلش نهد و کارش را منظم کند.

مجلسی علیه الرحمه (در این جتمله که فرماید): خداوند پریشانی را جلوی چشمش نهد گوید: زیرا هر چه از دنیا بدست او رسد بهمان اندازه حرصش افزون گردد و نیازش زیاد شود، یا بخاطر کمی توکل او بر خدا برخی از درهای روزی بر او بسته گردد، (و اینکه فرمود): خداوند توانگری در دلش نهد، یعنی بوسیله توکل بر خدا، و بیرون بردن حرص و دوستی دنیا از دلش، او را بی نیاز کند.

11) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: هر که بیشتر بدنی آلوده است هنگام جدائی از آن افسوس سخت تر است.

12) عبد الله بن یعفر گوید: شنیدم از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که میفرمود: هر که دل دنیا به سه خصلت دل بسته است: اندوهی که پایان ندارد. و آرزویی که بچنگ نیاید، و امیدیکه بدان نرسد.

مجلسی (رحمه الله) گوید: زیرا آنچه فراخور حرص او است برای او فراهم نگردد. و از آفات و مصائب آن نتوانند دوری کند، پس همیشه در غم و اندوه آنچه از دستش رفته و آنچه برایش فراهم نگشته می باشد.

باب طمع

1) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چه زشت است برای مؤمن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار کند. شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود رغبت بمردم است بخواهش کردن از ایشان، و این است آن رغبتی که باعث خواری و ذلت است و اما رغبت بجانب پروردگار متعال پس آن عین عزت است.

2) از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت کنند که فرمود: چه بد بنده ایست آن بنده که در او طمعی باشد که او را بکشاند، و چه بد بنده ایست آن بنده که در او میل و رغبتی باشد که او را خوار کند.

3) زهری گوید: علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: من تمامی خیر و سعادت را دیدم گرد آمده در اینکه باید طمع از هر چه در دست مردم است برید.

شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: زیرا طمع: خواری، پستی، حسد، کینه، دشمنی، غیبت، بدگوئی، ستم، مداهنه، نفاق، ریاء، صبر بر باطل مردم، بی توکلی بخدا و مفاسد بی شمار دیگر به بار آورد، و علاج همه آنها بقطع طمع است.

4) سعدان گوید: به امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: چیست آن که ایمان را در بنده پایدار کند؟ فرمود: ورع و پارسائی (و پرسیدم) آنچه که او را از ایمان بیرون بود چیست؟ فرمود: طمع است.

باب ناسازگاری

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: آنکس که ناسازگاری بهره اش گردد ایمان از او در پس پرده رود. شرح: مجلسی علیه الرحمه گوید: سر اینکه شخص ناسازگار از ایمان دور میشود اینست که اولاً: مؤمنین را آزار دهد و این مخالف ایمان است، زیرا مؤمن کسی است که مسلمانان از دست و زبانش آسوده و در امان باشد، و ثانیاً بواسطه ناسازگاری از طلب دانش که بوسیله او بپایه کمال ایمان رسد محروم ماند، زیرا اسباب طلب آن برایش فراهم نگردد.

و پوشیده نماند که ناسازگاری تا آنجا نکوهیده و مذموم است که نرمش و ملایمت ممکن باشد و کار بمسامحه در دین نکشد و گرنه ناپسند و مذموم نخواهد بود چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مدارا کن تا آنجا که نرمش سزد، و بتندی رفتار کن آنجا که ملایمت سود ندهد.

2) و نیز امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر ناسازگاری دیده شود، چیزی در میان مخلوقات خدا زشت تر از آن نباشد.

باب بد خوئی

1) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بد خوئی کردار را تباه سازد چنانچه سرکه غسل را تباه کند.

2) و نیز آنحضرت فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل از صاحب خوی بد توبه نخواست، عرض شد: ای رسول خدا این چگونه باشد؟ فرمود: بجهت اینکه هرگاه از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری افتد.

شرح: مجلسی علیه الرحمه در شرح حدیث گوید: که خوبی بد صاحب خود را از توبه جلوگیری کند و اگر توبه نیز کند از باقی ماندن بر آن ممانعت کند تا بدانجا که اگر از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری افتد، زیرا این خوی اگر معالجه نشود روز به روز بزرگتر و شدیدتر گردد، پس گناه بعدی بزرگتر از اولی است، و خلاصی از آن فقط بمعالجه علمی و عملی آن حاصل گردد.

و نیز فرمود: هر که خوی او بد است خود را شکنجه دهد.

شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: زیرا خودش از خویشتن در رنج است و چون بر آشفتگی و حرکات روحی و جسمی به تن و جاننش زیان رساند، و چون غضبش فرو نشیند از کرده خویش پشیمان گردد و خود را سرزنش کند، و گذشته بد خویش را غالباً مردم تحمل نکنند و او را (در مقابل بد خویش) آزار کنند، و از او کناره گیری کنند و در هیچ کاری او را کمک نکنند، چون باعث آنها خودش بوده پس گویا خودش خویشتن را شکنجه کرده.

و باید بدانیکه بسا مقصود از اینخبر و مانند آن تمامی خواهای بد باشد، مانند کبر و حسد و کینه و نظائر آنها، زیرا تمامی آنها چیزهائی است که انسان را در مفسد بزرگ دنیویہ اندازند، و در ایمان سستی آورند، و سبب کاهش کردار گردند.

باب سفاهت

(1) از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت شده که فرمود: سفاهت براستی خوی پستی است، صاحب آن بر زیر دستش گردن فرازی کند، و بر بالادست خود زبونی کند. (و مصداق این فراز از کلام امام معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) شخصیت پست و لئین حجاج خبیث بود که وجود کثیف او لکه ننگی بر دامان اسلام و اهل اسلام تا ابدالآباد است الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

(2) عبد الرحمن بن حجاج از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره دو مردی که همدیگر را دشنام دهند روایت کرده که فرمود: آغاز کننده بدشنام ستمکارتر است و گناه خود و گناه رفیقش بگردن اوست در صورتیکه آنکس که ستم باو شده از حد نگذرد.

(3) و از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت شده که فرمود: بدرستی که مبعوض ترین خلق خدا آن بنده ایستکه مردم از زبانش پرهیز کنند.

باب بدزبانی

(1) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: از نشانه ها شرکت شیطان که تردیدی در آن نیست اینستکه شخص فحاش باشد که باکی از آنچه گوید و از آنچه درباره او گویند نداشته باشد.

(2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگاه مردی را دیدید که باکی از آنچه گوید و آنچه به او گفته شود ندارد، پس بدرستیکه یا از زنا است یا از شرکت شیطان. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند توجه نما که در اعتقاد نگارنده شخص حرام زاده و زنازاده به واسطه شاکله وجودی خود به سوی گناه و جرم متمایل است ولی به واسطه عقل اختیار و عقلی که در اوست می تواند راه خوب یا بد را انتخاب نماید و... یعنی در مسیر شقاوت قهری نیست و یا بالعکس کسی که حلال زاده است راه دوزخ بر او بسته نیست ممکن است پیرو هوی و هوس شده و به دوزخ وارد شود والسلام)

(3) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسولخداست صلوات الله علیه و آله و صلّم فرمود: خدا حرام کرده است بهشت راست بر هر فحاشی بی آبرو و کم شرمی که باکی از آنچه گوید و آنچه باو گفته شود ندارد، زیرا اگر بازرسی از حالش کنی یا زنا است یا از شرکت شیطان، بوی عرض شد: ای رسولخداست در میان مردمان شرکت شیطان هم هست؟ فرمود: آیا گفتار خدای عزوجل را نخوانده که (بشیطان فرماید: «و

شرکت کن با ایشان در مالها و فرزندان» (سوره اسراء آیه 64). (و اما در حرام شدن بهشت بر فحاش، به اعتقاد نگارنده وجود تبعات جبران ناپذیر ناشی از آن است و لذا این نهی شدید از معصومین صادر گردیده است).

روای گوید: مردی از فقیهی پرسید: آیا در میان مردم کسی هست که باکی از آنچه باو گفته شود ندارد؟ آنکسکه متعرض مردم شود و به آنان دشنام گوید در صورتیکه میدانند که آنها رهایش نکنند اینست آنکسیکه باکی از آنچه گوید و آنچه درباره اش گفته شود ندارد.

4) از امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت شده که فرمود: خدا دشمن دارد دشنام گوی دشنام جورا.

5) عمرو بن نعمان جعفری گوید: امام صادق علیه السلام دوستی داشت که آن حضرت را بهر جا که می رفت رها نمی کرد و از او جداست نمی شد، روزی در بازار کفشها همراه حضرت می رفت، و دنبالشان غلام او که از اهل سند بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سر خود متوجه شده و غلام راست خواست و او را ندید و تا سه مرتبه بدنبال برگشت و او راست ندید، با چهار که او را دید گفت: ای زنزاده کجا بودی؟ امام صادق علیه السلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله مادرش راست بزنا متهم کنی؟ من خیال می کردم تو خوددار و پارسائی، اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری؟ عرض کرد: قربانت کردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است؟ فرمود: مگر ندانسته ای که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو عمر و بن نعمان (راوی حدیث) گوید: دیگر او را ندیدم که با آنحضرت راه برود تا آنگاه که مرگ میان آنها جدائی انداخت.

و در روایت دیگری است که فرمود: (آیا ندانسته ای که) برای هر امتی ازدواجی است که بوسیله آن از زنا جلوگیری کنند.

6) از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که فرموده: در بنی اسرائیل مردی بود که سه سال پیوسته دعا می کرد که خدا پسری به او روزی کند (دعایش مستجاب نمی شد) همینکه دید خدا خواهش او را بر نمی آورد عرض کرد: پروردگارا آیا من از تو دورم و تو سخن مرا نمی شنوی، یا تو بمن نزدیکی و پاسخ نمی دهی؟ کسی در خواب نزدش آمد و باو گفت: تو سه سال تمام خدا را با زبانی بد و هرزه، و دلی سرکش و ناپرهیزکار، و نیتی نادرست میخوانی، پس باید از هرزه گویی بد آئی، و دلت پرهیزکار، و نیتت درست گردد (تا خواهشت بر آورده شود) حضرت فرمود: آنمرد بدستور عمل کرد سپس دعا کرد و خدا را خواند و دارای پسری شد.

توضیح: از این حدیث معلوم می شود که استجاب دعا شرایطی دارد که از آنجمله است پاکی زبان و پرهیزکاری دل و درستی نیت، و این منافاتی با وعده خدا در اجابت دعا ندارد.

7) و نیز از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: از زمره بدترین بندگان خدا کسی است که برای هرزه گوئی و دشنام گوئیش از هم نشینی و مجالست با او کناره گیری شود.

8) حضرت صادق علیه السلام فرمود: بدزبانی از جفاکاری در آتش است.

9) و نیز فرمود: دشنام دادن و بدزبانی و هرزه گوئی از (نشانه های) نفاق و دورویی است.

10) و از امام باقر علیه السلام حدیث شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خداوند دشمن دارد دشنام دهنده بدزبانی و گدای مبرم را.

11) و نیز از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بعایشه فرمود: اگر دشنام گوئی مجسم میشد، صورت بدی بود. ولی کجا توجه نمود عایشه به کلام عظیم رسول خدا تا ناجی او شود و بلکه اعمالی صورت داد که دشنام گوئی در برابر آن کم و بی مقدار بود یعنی فتنه جوئی و برپایی جنگ جمل که آثار آن تا قیامت است و ستیزه گری با دو سید جوانان اهل بهشت و...)

12) و امام علیه السلام فرمود: هر کس برادر مسلمان خود دشنام دهد خدا برکت از روزی او بر دارد، و او را بخودش واگذارد، و زندگیش را تباه سازد.

13) سماعه گوید: وارد شدم بر امام صادق علیه السلام، حضرت آغاز سخن کرد و بمن فرمود: ای سماعه اینچه جنجالی بود که میان تو و شتر دارت پدیدار گشته بود؟ مبادا دشنامگو و بدزبان و لعنت کننده باشی؟ عرض کردم: بخدا سوگند چنین بود (که فرمود ولی) او بمن ستم کرد؟ فرمود: اگر بتو ستم کرده تو از او جلو افتادی، هر آینه این کردار از کردارهای من نیست، و بشیعیانم چنین دستوری ندهم، از پروردگارت آمرزش بخواه، و به آن کردار باز مگرد، عرض کردم: از خدا آمرزش خواهم و دیگر باز نگردم.

باب کسیکه برای بدیش از او پرهیز کنند

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: روزی پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نزد عایشه بود ناگاه مردی اجازه شرفیابی خواست، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: چه مرد بدی است از این تیره و قبیله، پس عایشه برخاست و بدرون اطاق رفت و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اجازه ورود به آن مرد داد، همینکه وارد شد حضرت با روی باز از او پذیرائی کرد و با او بگفتگو پرداخت تا هنگامیکه پایان رسانید و آنمرد از نزدش بیرون رفت، عایشه (برگشته) و عرض کرد: ای رسول خدا در حالیکه شما این مرد را به بدی یاد کردی با روی باز از او پذیرائی کردی؟ در این هنگام حضرت فرمود: از بدترین بندگان خدا کسی است که برای دشنامگوئیش هم نشینی با او را بد دارند.

توضیح: مجلسی (رحمه الله) گوید: و این حدیث دلالت بر جواز مدارا کردن با فاسق و جواز غیب او دارد، و گویند آن مرد عیینه بن حص فزاری یکی از سران شرور عرب بوده است.

2) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بدترین مردم در روز قیامت نزد خدا کسانی هستند که از ترس بدی و شر آنها احترام و اکرامشان کنند.

3) امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه مردم از زبانش بترسند، او در آتش است. (یعنی از ظلم زبان او)

4) جابر بن عبد الله گوید: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بدترین مردم در روز قیامت آناند که از ترس بدی و شرشان اکرام و احترام شوند.

باب تجاوز کاری، و ستمگری، و سرکشی

1) از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: زودرس ترین بدیها از نظر کیفر و عقوبت تجاوز کاری و ستمگری است.

شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود از تعجیل در کیفر او اینست که در دنیا نیز کیفر کردارش باو میرسد، بلکه در دنیا نیز زود باو برسد.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیطان به لشکرهای خود گوید: میان افراد آدمیزاد حسد و ستم افکنید، زیرا ایندو در نزد خداوند با شرک برابرند.

شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: برابری آندو با شرک برای آنست که آنها نیز در بیرون بردن از دین و کیفر و تأثیر در فساد نظام جهان همانندند زیرا بیشتر مفساد جهان از مخالفت با پیمبران و اوصیاء ایشان و پیروی نکردن از آنان و شیوع گناهان از این دو خصلت سرچشمه گرفته، چنانچه شیطان به آدم علیه السلام حسد ورزید، و چنانچه سرکشان هر ملت و امتی بحجتهای الهیه تعدی و ستم کردند.

3) از ابو سیار حدیث شده که امام صادق علیه السلام در نامه باو نوشت: نگاه کن مبادا هرگز سخنی بستم و سرکشی بزبان آری اگر چه تو را تیره و فامیلت خوش آید.

توضیح: ممکن است معنای جمله «وان اعجبتك نفسك...» این باشد که و اگر چه تیره و فامیلت تو را خوش آید و بعجب وادارد، ولی معنای اول ظاهرتر است چنانچه مجلسی (رحمه الله) نیز فرموده است.

باب فخر و کبر

1) حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: عجب است از تکبر کننده بر خود بالنده، آنکس که دیروز نطفه (بد بو و بی ارزش) بوده، و سپس فردا مرداری (گندیده) است..

2) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: آفت حسب و شرافت بخود بالیدن و خود بینی است.

شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: «حسب» شرافت و شخصیت آباء و اجدادی است و بسا بشرافتی اطلاق شود که از کارهای نیک یا اخلاق خوب بدست آید گرچه از پدران نباشد.

3) عقبه بن بشیر اسدی گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: من عقبه بن بشیر اسدی هستم، و در میان قوم خود خاندان بزرگی دارم؟ حضرت فرمود: تو بحسب و شرافت خانوادگیت بر سر ما منت نهی؟ بدرستی که خداوند آنکه مردم او را پست می‌شمرند بواسطه ایمان در صورتیکه مؤمن باشد بالا برده است، و آنکه مردم او را شریف می‌خوانند بجهت کفر در صورتیکه کافر باشد پست و زبون ساخته است؛ پس کسی را بر کسی برتری نیست جز بوسیله تقوی.

4) حضرت باقر علیه السلام فرمود: عجب است از متکبری که بخود مینازد، در صورتیکه از نطفه آفریده شده، سپس مرداری گنبدیده شود، و در این میان نمیداند با او چه خواهد شد.

5) از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: آفت حسب بخود بالیدن است. (یعنی حسب و نسب خوب نباید وسیله آزار و اذیت و تکبر بر اهل ایمان باشد و اگر چنین شد بی ارزش می شود یعنی اصالت ندارد و صرف ادعای مدعی است)

باب قساوت و سخت دلی

1) علی بن عیسی در حدیثی مرفوع روایت کند که فرمود: در آنچه خدای عزوجل با موسی علیه السلام مناجات کرد این بود که: ای موسی در دنیا آرزوی خود را دراز مکن که دلت سخت، و سخت دل از من دور است.

شرح: مجلسی علیه الرحمه گوید: درازی آرزو اینست که انسان مرگ را فراموش کند و دور پندارد، و گمان کند که عمرش دراز باشد، یا آرزوهای بسیاری که جز در طول عمر بدست نیاید، و این مایه سخت دلی است، یعنی نترسیدن و نداشتن هراس از ترسناکیها، و نپذیرفتن پندها سودمند، چنانکه یاد مرگ دل انسان راست نرم و هنگام تذکر خدا و مرگ ترسناک کند.

2) امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: (مردم را) دو خاطره است، خاطره از شیطان و خاطره از فرشته، خاطره فرشته: رفت (یعنی نرمی دل) و فهم است و خاطره شیطان: فراموشی و سخت دلی است.

توضیح: «لمه» آنچه زیست که بدل نزدیک شود و خطوط کند که بخاطر ترجمه شد، مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود از رقت و فهم که خاطره فرشته است نتیجه آندو و یا نشانه آنها است و حمل بر مجاز گردد، زیرا خاطره که فرشته در دل اندازد نیکی و تصدیق بحق است، و نتیجه آن رقت دل و صفا و میل آن بنبی است، و

همچنین خاطره شیطان انداختن وسوسه ها و شک و میل بشهوات در دل است، و نتیجه آن فراموشی کردن حق و غفلت از خدا و سنگدلی است.

باب ظلم و ستم کردن

1) امام باقر علیه السلام فرمود: ستم بر سه گونه است: ستمیکه خدا بیامرزد، و ستمیکه خدا از آن صرفنظر کند، اما آنستیکه خداوند نیامرزد شرک است، و اما آنستیکه خدا بیامرزد ستمی است که انسانی بخویشتن کند مایه خود و خدای خود، و اما ستمیکه خدا صرفنظر نکند حقوقی است که مردم بیکدیگر دارند.

توضیح: مجلسی (رحمه الله) گوید: ستم، نهادن چیزی است در غیر جای خود، و آنکس که شرک ورزد ستم کرده است زیرا غیر از خدا را شریک قرار داده، و پرستش بیجا کرده، و گنهکار ستمکار است زیرا گناه را بجای طاعت نهاده. (و بالاترین ستمکاری به دیگران، ستیزه دگری با رسولان پروردگار و اوصیای آن هاست و در امت آخرالزمان محاربه با محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم که به منزله شرک به خداوند است چنان که مذکور گردیده است (و من حاربکم مشرک))

2) یکی از بزرگان قبیله نخع گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: من از زمان (حکومت) حجاج تاکنون پیوسته والی (و فرماندار) بوده ام آیا توبه برای من میسر است؟ گوید: آنحضرت سکوت کرد (و جوابم را نداد) من دوباره پرسیدم، فرمود: نه، تا به هر صاحب حق حقتش راپردازی. (یعنی و چون قادر به جبران ستمگری های حجاج نیستی پس به واسطه معاونت با او در سرایشی دوزخ قرار داری)

3) امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ ستمکاری سخت تر از آن ستمکاری نیست که صاحبش یاوری جز خدای عزوجل نیابد. (و نماد این مظلومان آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم هستند و پیروان ایشان که در طول تاریخ مظلوم و مقهور بوده اند در حالی که هرگز حالت تهاجمی به خلائق نداشته اند بلکه همیشه مورد تهاجم قرار گرفته اند تا آن زمان که خداوند در ظهور امام وعده داده شده ایشان گشایش فرماید (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین))

4) حضرت باقر علیه السلام فرمود: هنگامیکه (پدرم) علی بن الحسین در رسیدن مرا بسینه خود چسبانید سپس فرمود: ای فرزند سفارش کنم ترا بآنچه پدرم هنگام مرگش بمن سفارش کرد، و بهمان چیزیکه او یادآور شد که پدرش بآن سفارش کرده بود، ای فرزند ستم کنی بکسیکه یاوری در برابر تو جز خدا نیابد.

5) حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: هر که از قصاص (و جزای کردار) بترسد، خود را از ستم کردن بمردم نگهدارد.

6) و نیز فرمود: که رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خود را ستم باز دارید که آن تاریکی روز قیامت است.

شرح: مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود از تاریکی در حدیث یا تاریکی حقیقی است، چنانچه گفته اند: که حالات نفسانیه که نتیجه کردار است و مایه سعادت یا شقاوت است، اینها نورها و یا تاریکیهایی است که پیوسته

همراه انسانی است، و چون روز قیامت روز آشکار شدن اسرار، و ظاهر شدن پنهانیهها است لذا در آنروز ظاهر گردد، و همان ساعت که مؤمنان در پرتو نور خود پیش می روند (چنانچه خداوند متعال در سوره حدید آیه 12 فرماید)، بر شخص ستمکار نیز به اندازه ستمش تاریکیها احاطه کند. یا آنکه مقصود از تاریکیها سختیها و هراسهائی است که در قیامت است، چنانچه در گفتار خدای تعالی: «قل من ینجیکم من ظلمات البر و البحر» در تفسیر «ظلمات» گفته اند.

(7) ابو بصیر گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: هر که مال برادر (دینی) خود را بخورد، و (خودش یا عوضش را) باو برنگرداند، در روز قیامت پاره از آتش خورد.

(8) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: ستمکار و یاری کننده او و آنکه بستم او راضی باشد هر سه آنان در ستم شریکند. (و این از اعظم روایات و اعظم کلام معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) است که در آتش خواهند بود زیرا خداوند ظالم را به دوزخ خود بشارت داد پس مصداق بارز آن دشمنان محمد و آل محمد هستند که یاری شدند به جماعتی و راضی شدند به اعمال مجرمانه آن ها از آن زمان و در طول تاریخ همگی به سوی دوزخ جاوید در حرکت هستند والسلام)

(9) عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که برای ستم کاری در ستمی که کرده است عذر بتراشد خداوند بر او مسلط کند کسی را که باو ستم کند، و اگر دعا کند مستجاب نکند، و در برابر ستمی که باو شده پاداشی باو ندهد. (و ما در خصوص مسلط نماید و یا گمراه نماید و...؛ کلام خود را مذکور و تکرار نمی نمایم)

(10) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر که بدیگری ستم کند و او را از دست داد (یعنی دسترسی باو نداشت که از او رضایت بجوید) از خدا برای او طلب آمرزش کند، زیرا که همان کفاره ستم او گردد.

توضیح: مجلسی علیه الرحمه گوید: شاید این خبر حمل گردد بر آن موردی که حق مالی نباشد مانند غیبت و امثال آن، و گرنه واجب است که مال را از او صدقه بدهد، مگر آنکه کسی بگوید: تصدق نیز یکنوع طلب آمرزشی است برای او. (یعنی ظلم هایی که قابل جبران است یعنی برای قاتلان و ستیزه گران به آل محمد نجاتی متصور نیست.)

(11) ابو بصیر گوید: دو مدر برای کشمکش و معامله ای که با هم داشتند خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، همینکه حضرت سخن هر دو را شنید، فرمود: هر آینه بدرستی که کسی دست نیابد بچیزی مانند کسی که بوسیله ستم بچیزی دست یابد هر آینه بدرستی که مظلوم از دین ظالم بگیرد بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم گرفته است، سپس فرمود: هر که بمردم بدی کند، نباید بدی را زشت شمارد آنگاه که باو بد کنند، همانا آدمیزاده درو کند همان را که بکارد، و هیچکس از دانه تلخ، شیرین درو نکند، و نه از شیرین، تلخ (درو کند) پس آن دو مرد پیش از آنکه از جا برخیزند با هم سازش کردند.

باب پیروی از هوای نفس

1) ابو محمد و ابش گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: از هواهای (نفسانی) خود بر حذر باشید و بترسید چنانچه از دشمنان حذر میکنید، زیرا چیزی برای مردان دشمن تر از پیروی هواهای خودشان و درو شده های زبانهایشان نیست. (یعنی پیروی از هوی و هوس با عمل به ظلم منتهی شده و مرتکب را به دوزخ واصل می نماید مانند آنچه که ناصبیان با آل محمد در طول تاریخ صورت دادند).

2) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جز این نیست که من بر شما از دو چیز می ترسم: پیروی هوای نفس، و درازی آرزو، اما پیروی هوا پس همانا که از حق باز می دارد و اما درازی آرزو آخرت را فراموش سازد.

3) عبد الرحمن بن الحجاج گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بمن فرمود: بپرهیز از نردبانیکه بالا رفتنش آسان و پائین آمدنش دشوار است.

شرح: فیض و مجلسی علیها الرحمه گویند: شاید مقصود نهی از طلب جاه و ریاست و سایر شهوات دنیا و بلندبهای آن باشد که اگرچه به آسانی بدست آید ولی عاقبت و سرانجام بدی دارد، و خلاصی از گرفتاریهای آن بی نهایت دشوار است، و حاصل اینکه پیروی نفس و بالا رفتن از پله های هوی و هوس گرچه آسانست و بر آمدن بر هر پله بسهولت انجام شود، و با آسانی بدست آید ولی هنگام مرگ دست از همه شستن و گذاردن و رفتن و حساب پس دادن آن دشوار است، و بمانند کسی است که اندک اندک بر قله کوهی بالا رود و در فرود آمدن حیران و سرگردان بماند، و همانند کسی است که پله پله بر نردبانی بر آید و در پله آخرین ناگهانی در افتد. پس هر مقدار پله ها زیادتر باشد زیان سقوط بیشتر و خطر آن زیادتر است.

(برگردیم بدناله حدیث عبدالرحمن بن حجاج) گوید و حضرت صادق علیه السلام میفرمود: نفس (سرکش) را بمیل و خواهش خود رها مکن، زیرا که هوای نفس سبب مرگ نفس است، رها کردن نفس با آن هوا و هوس که طالب آنست اسباب درد و رنج نفس است و جلوگیری نفس از آنچه خواهد (یعنی هوی و هوس، درمان آن است).

باب مکر و بیوفائی و فریبکاری

1) هشام بن سالم در حدیثی مرفوع از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث کند که فرمود: اگر نبود که مکر و فریبکاری در آتشند من مکر اندیش ترین مردمان بودم. (و مقصود حضرت از این کلام عظیم خبر ورود معاویه و اعوان و انصار او به دوزخ است که مکر و خدعه را اسباب موفقیت خود می دانستند).

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بیاید هر که عهد شکنی کند در روز قیامت با امامی که دهن او کج باشد تا داخل آتش گردد. و بیاید هر که بیت امامی را شکسته دست بریده تا بهمان حال داخل آتش شود. (پس مقصود امام معصوم کسانی هستند که عهد خود با امیر المؤمنین را شکسته و با آن

حضرت از در ستیزه‌گری درآمدند و لذا امام معصوم آن‌ها را وعده به دوزخ جاوید داده است و البته حال و معاویه ملعون و عاقبت کار او در ورود آن خبیث و طرف‌داران ناصبی او به دوزخ واضح‌تر از جماعت اصحاب جمل و نهروان است).

(3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: از مانیت کسیکه با مسلمانی نیرنگ کند.

(4) طلحه بن زبیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: دو شهر است و اهل هر دو کافر حریبی هستند، و برای هر کدام پادشاهی جدا است، (اهل آندو) باهم جنگ کردند سپس سازش نمودند، پس از آن یکی از آندو پادشاه برفیقش (یعنی پادشاه دیگری) خدعه زد و آمد با مسلمانان سازش کرد که بوسیله آنها با آن شهر دیگر جنگ کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: برای مسلمین نشاید که خدعه کنند، و نه دستور بخدعه دهند، و نه جنگ کنند با آنانکه نیرنگ‌زندان (و عهد شکنی کنند) ولی می‌توانند هر جا که مشرکین را یافتند با آنها بجنگند، و آنچه کفار بر آن پیمان بسته‌اند بر آنان گذرا (و نافذ) نیست. (یعنی پیمان مشرکین و سازششان با یکدیگر صحیح نیست و مانع از جنگ مسلمانان با آنها نیست. و هر کجا که مشرکین را یافتند میتوانند با آنها جنگ کنند). (ما کلام خود را در خصوص جهاد با مشرکین و کافرین وفق کلام خداوند مذکور نمودیم و اثبات نمودیم که اسلام دین تهاجمی نیست و سیاست عمر بن خطاب و پیروان ناصبی او یعنی بنی امیه و بنی عباس در غارت و چپاول مردم دنیا به نام دین و جهاد در واقع سیاست شیطان بوده است که به نابودی حرث و نسل خلائق منتهی شده و اثبات نمودیم که واژه یلونکم در آیه 123 سوره توبه به معنی هم جوار شما غلط است و معنی صحیح به شما نزدیک شده‌اند می‌باشد که اگر معنی اول را توجه‌نمایی یعنی اسلام دین تهاجمی عمر بن خطاب و مانند مغول و تاتار است و اگر معنی دوم را توجه‌نمایی یعنی اسلام دین تدافعی است و در زمان احساس خطر از خود دفاع می‌کند یعنی یلونکم فعل است یعنی به نزدیکی شما می‌آیند و معنی جوارکم را تداعی نمی‌نماید تا توجیه‌کننده غارتگری و چپاولگری باشد اسلام دین تدافعی است و این معنی فعلی آن با سنت رسول خدا و احادیث منطبق است و آن معنی جوارکم با روش چپاولگری مغولی و تاتاری عمر بن خطاب و خلفای غاصب دیگر بنی امیه و بنی عباس و...؛ است که به نام جهاد به ملت‌های مظلوم جهان یورش بردند و مردم و جوانان آن‌ها را به قتل رسانیده و به نوامیس آن‌ها تجاوز کرده و اموال آن‌ها را غارت کرده‌اند و...)

(5) اصبح بن نباته گوید: روز امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: ای گروه مردم اگر عهد شکنی بد نبود من سیاستمدارترین مردم بودم، آگاه باشید که هر عهد شکنی تباہ‌کاری و هرزه‌گی است، و هر تباہ‌کاری ناسپاسی و کفری در بر دارد، آگاه باشید که بیوفائی و تباہ‌کاری و خیانت در آتش است. (و مقصود حضرت، معاویه و اعوان و انصار آن ملعون است).

باب دروغ

1) ابو نعمان گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: ای ابا نعمان بر ما دروغی مبنی تا دین خود را بر باد دهی، و مبادا بخواهی که ریاست کنی تا دم شوی (یعنی بدبخت شوی) و بوسیله ما مردم را مخور که فقیر گردی، (یعنی دنبال ریاست نباش) زیرا بناچار ترا نگذارند و پرسش کنند، پس اگر راست گوئی ما تصدیقت کنیم و اگر دروغ گوئی ما ترا تکذیب کنیم.

2) حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل برای بدی قفل‌هایی قرار داده، و کلیدهای آنها را شراب قرار داده، و دروغ بدتر از شراب است. (شرح آن این است که هر دو عقل را زایل می‌کند ولی دروغ فتنه‌های عظیم به همراه دارد که دامنه آن تا قیامت ادامه دارد مانند همان دروغ پردازی که جعل نموده اند که برای مجتهد در فتوای صحیح² پاداش و در خطبه‌های غلط یک پاداش است و یزید و معاویه را مجتهد نامیدند یعنی به دروغ و به دروغ تلاش نمودند تا خون حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و... را پایمال نماید الا لعنت الله علی الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

3) و نیز حضرت باقر علیه السلام فرمود: دروغ ویران کننده ایمان است.

4) حضرت صادق علیه السلام فرمود: دروغ خدا و رسولش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از گناهان کبیره است.

5) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: اولین کسیکه دروغگو را تکذیب کند خداوند عزوجل است، سپس دو فرشته که با او هستند، سپس خود او هم میدانند که دروغگو است.

6) عمر بن یزید گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: دروغگو با برهانهای روشن هلاک گردد، و پیروانش بوسیله شبهات.

7) ابو بصیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: یکدروغ روزه روز دارا بگشاید عرض کردم: کدامیک از ما است که چنین کاری از او سر نزنند؟ (و یکدروغ در روز نگوید؟) فرمود: آن دروغ که تو خیال کردی (منظور) نیست، همانا آن دروغ بستن بخدا و رسولش و ائمه علیهم السلام است.

8) در حدیثی مرفوع روایت شده که نزد حضرت صادق علیه السلام گفته شد: که بافنده ملعونست؟ حضرت فرمود: این آن بافنده ایست که بر خدا و بر رسولش دروغ بیافد.

9) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای مزه ایمان را نچشد تا دروغرا ترک کند چه شوخی باشد و چه جدی.

10) عبد الرحمن بن حجاج گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کذاب آنکس است که در چیزی دروغگوید؟ فرمود: نه، (زیرا) کسی نیست جز اینکه این از او سر زند ولی مقصود آنکس است که بدروغ عادت کرده است.

11) حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: هر که دروغش زیاد شد، آبرویش برود.

12) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای مرد مسلمان سزاوار و شایسته است که از رفاقت دروغگو بپرهیزد، زیرا که او دروغگوید تا بدانجا که اگر راست هم بگوید باور نشود.

13) عیید بن زراره گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: از چیزهایی که خداوند بوسیله آن بدروغگوان کمک کرده است فراموشی است.

14) از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده است که فرمود: سخن بر سه گونه است: راست، و دروغ، و اصلاح میان مردم، (راوی) گوید: به آن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟ فرمود: از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر آن سخن به او برسد بد دل می شود، پس تو او را دیدار کنی و باو بگویی: از فلانی شنیدم که درباره خوبی تو چنین و چنان میگفت، بر خلاف آنچه شنیده ای.

15) حسن صیقل گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که درباره گفتار یوسف علیه السلام (که فرمود): «ای کاروان هر آینه شما دزد هستید» (سوره یوسف آیه 70) آنحضرت فرموده است: بخدا سوگند دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفت، و (هم چنین درباره آنچه) ابراهیم فرمود: «بلکه بزرگ آن بتان کرده است پس بپرسید از ایشان اگر هستند سخن گویان» (سوره انبیاء آیه 63) آنحضرت علیه السلام فرموده است: بخدا سوگند آنان نکرده بودند و ابراهیم نیز دروغ نگفت؟ حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (که اینکلام را شنید) فرمود: ای صیقل نزد شما در اینباره چیست؟ گوید: عرض کردم: نزدما جز تسلیم چیزی نیست؟ گوید: پس آنحضرت فرمود: خداوند دو چیز را دوست دارد و دو چیز را دشمن دارد، دوست دارد خرامندگی (و با تبختر راه رفتن) را در میان دو صف (از لشکر اسلام و کفر) و دوست دارد، دروغ گفتن را در جای اصلاح (بین دو نفر یا دو جمعیت از مسلمانان) و دشمن دارد خرامندگی در راهها و کویها را، و (همچنین) دشمن دارد دروغ گفتن را در غیر مقام اصلاح، بدرستی که ابراهیم علیه السلام که فرمود: «بلکه بزرگ ایشان این کار را کرده است» بخاطر اصلاح (حال بت پرستان و نجات آنها از گمراهی) بوده، و راهنمایی (کردن آن جماعت) باینکه آن بتان نمی توانند کاری انجام دهند و یوسف علیه السلام نیز بخاطر اصلاح (حال فامیل خود یا دیگران آن کلام را) فرمود.

16) عیسی بن حسان گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از هر دروغگو در یک روزی باز پرسى شود جز در سه جا یکی مردی که در نبرد خود (با دشمنان دین) نیرنگ زند که گناهی بر او نیست، دیگر مردی که میان دو کس را سازش دهد و اصلاح کند، باین برخورد کند بغير آنچه بدیگری برخورد کند، و مقصودش از اینکار اصلاح میانه آندو است، سوم: مردی که بزن خود (یا خانواده اش) بچیزی وعده دهد و قصد انجام دادن آنرا نداشته باشد. (و این از اعظم روایات وارده در امور اهل اسلام است که در آن ها صلاح و اصلاح جامعه بشری و دوری از شرارت ها هدف واقع شده است).

شرح: مجلسی علیه الرحمه گوید: مضمون این حدیث مورد اتفاق میان عامه و خاصه است سپس حدیثهایی در اینباره از عامه (و اهل سنت) نیز روایت میکند.

17) ابو اسحاق خراسانی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: پرهیزید از دروغ زیرا هر شخصی امیدواری جوینده است، و هر بیمناکی گریزان.

شرح: فیض علیه الرحمه گوید: مقصود آنحضرت علیه السلام اینست که در ادعای بیم و امید و خوف و رجاء از خدا دروغ نگوئید، زیرا که هر امیدواری کوشای در اسباب آن است، و شما اینگونه نیستید و هر بیمناکی از آنچه او را بیم نزدیک کند گریزان است، و شما اینگونه نیستید.

باب شخصی دو زبان و دورو

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که با مسلمانان به دورو و دو زبان برخورد کند، روز قیامت بیاید در حالیکه برای او دو زبان از آتش باشد.

شرح _ مقصود کسانی هستند که برای جلب نفع دنیوی نزد هر کسی مطابق تمایلات او سخن گویند و باصطلاح معروف نان را بنرخ روز خورند، و اینکار باعث حقیقت پوشی ها و حق کشیهای زیادی گردد و بقول علامه مجلسی (رحمه الله) و دیگران این عین نفاق است.

2) حضرت باقر علیه السلام فرمود: چه بد بنده ایست آن بنده ای که دارای دورو و دو زبان است، در حضور برادرش او را ستایش کند (و یا در تمجید او از حد بگذراند) و در پشت سر او را بخورد (و از او بدگوئی کند) اگر دارا شود (و ثروتی به چنگ آورد) بر او رشک برد، و اگر گرفتار شود دست از یاری او بردارد.

شرح _ مقصود از فرمایش حضرت که فرمود: « در پشت سر او را بخورد» یعنی غیبت او کند چنانچه خدایتعالی فرماید: «و غیبت نکند برخی از شما برخی را آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خویش را، همانا خوش دارید آنرا» (سوره حجرات آیه 12)

3) عبدالرحمن بن حماد در حدیثی مرفوع (که آنرا بمعصوم رسانده است) گوید: خدای تبارک و تعالی بعیسی بن مریم فرمود: ای عیسی باید که زبانت در پنهانی و آشکار یک زبان باشد، و هم چنین دلت، همانا من تو را از نفس خودت میترسانم و چون من آگاهی (برای تو) کافی است، دو زبان در یکدهان نشاید، و دو شمشیر در یک غلاف ننگند، و دو دل در یک سینه نباشد، نهاد انسان نیز این چنین است که (دو عقیده مخالف در یکذهن نتواند جایگیر شود).

باب قهر کردن و جدائی از برادر دینی

1) در وصیت مفضل است که (گوید): شنیدم از حضرت صادق علیه السلام می فرمود: از هم جدا نشوند دو مرد بصورت قهر کردن جز اینکه یکی از آندو سزاوار بیزاری (خدا و رسولش از وی) و لعنت (یعنی دوری از

رحمت حق) گردد، و چه بسا که هر دوی آنها سزاوار آن شوند، معتب (که یکی از دوستان مخصوص آنحضرت بود) عرض کرد: خدا مرا بقریان تو گرداند! آنکه ظالم و ستمکار است این سزای اوست، اما مظلوم چه جرمی دارد (که سزاوار بیزاری و لعنت شود؟) فرمود: برای آنکه برادر خود را باشتی و پیوست با خود دعوت نمی کند، و از گفتار او صرف نظر نمی کند (و آنرا نشنیده نمی گیرد) شنیدم پدرم می گفت: هرگاه دو تن با هم ستیزه کنند و یکی بر دیگری غالب آید، باید آن ستمدیده و مظلوم نزد رفیق ستمگر خود رود و باو بگوید: ای برادر من ستمکارم، تا جدائی میانه او و رفیقش از بین برود، پس خدای تبارک و تعالی حکیم و عادل است و داد مظلوم را از ظالم بستاند.

(2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: بیش از سه روز جدائی و قهر کردن روا نیست.

شرح: مجلسی علیه الرحمه گوید: ظاهر این حدیث اینست که اگر میانه دو برادر ایمانی در اثر کوتاهی کردن در آداب معاشرت کدورت و نقاری پیدا شد و سر انجام قهر و جدائی کشید نباید بیش از سه روز ادامه دهند، و اما در آن سه روز ظاهراً عفو شده است و آن سبب تسکین غضب و بدخلقی در این مدت است، با اینکه دلالت آن بر جواز ادامه تا سه روز بمفهوم حدیث است و دلالت مفهوم (و استدلال بآن) ضعیف است.

و (باید دانست که) اینگونه اخبار مخصوص است بغیر بدعت گذاران و هوا پرستان و آنان که برگناه خو گرفته اند و رها نمی کنند، و گرنه قهر و جدائی از آنان مطلوب و این خود یکنوع نهی از منکر است.

(3) ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: از مردیکه از خویشاوندش بخاطر اینکه مذهب حق را نمی شناسند (و شیعه نیستند) ببرد (و قطع مراده کند)؟ فرمود: سزاوار نیست که از آنها ببرد.

(4) مرازم بن حکیم گوید: یکی از اصحاب ما که بلقب شلقان او را میخواندند (و نامش عیسی بود) در خانه حضرت صادق علیه السلام بود، و حضرت او را ناظر بر خرج خانه خود کرده بود (یا خرج او را میداد). مردی بد اخلاق بود، (و بدین سبب) مرازم با او قهر کرده بود، (مرازم گوید:) روزی حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: ای مرازم آیا با عیسی سخن می گوئی (و با او آشتی کرده ای)؟ عرض کردم: آری، فرمود: خوب کردی در قهر خیری نیست.

(5) داود بن کثیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: پدرم فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: هر دو نفر مسلمانیکه از همدیگر قهر کنند و سه روز بر آنحال بمانند و با هم آشتی نکنند هر دو از اسلام بیرون روند، و میانه آنها پیوند دوستی دینی نباشد، پس هر کدام از آندو بسخن گفتن با برادرش پیشی گرفت، او در روز حساب پیشرو به بهشت باشد.

(6) حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا شیطان میان دو مؤمن دشمنی اندازد و تا یکی از آن دو از دین برنگردد (آندو را رها نکند)، و همینکه چنین کردند پشت بخوابد و دراز کشد، و سپس گوید: کامیاب شدم، پس خدا رحمت کند مردی را که میانه دو تن از دوستان ما الفت اندازد، ای گروه مؤمنین باهم انس و الفت گیرید و با هم مهربانی کنید.

7) حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیوسته شیطان تا دو مسلمان باهم قهر هستند شادمان است، و همینکه با هم آشتی کنند زانوهایش بلرزد و بندهایش از هم جدا شود و فریاد زند: ای وای بر او (مقصود از او خود شیطان است بشرحی که یابد) از آنچه بدو رسد از هلاکت.

باب قطع رحم

1) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در ضمن حدیثی فرمود: هر آینه بدرستی که در دشمنی کردن با یکدیگر ستردن و از بن برکندن است، مقصودم ستردم مو نیست، ولی ستردن دین است.

2) حذیفه بن منصور گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: از حلقه پرهیزید زیرا که آن مردادن را میمیراند (و نابودی میکشاند) عرض کردم: حلقه چیست؟ فرمود: قطع رحم است.

3) برخی از اصحاب ما گوید: که بحضرت صادق عرض کردم: برادران و عموزادگانم خانه ام را بر من تنگ کرده و از همه آن خانه مرا بیک اطاق آن پناهنده کرده اند، و من چنانچه در این باره اقدام کنم آنچه در دست آنها است میگیرم؟ گوید: آنحضرت فرمود: صبر کن زیرا خداوند برایت گشایشی فراهم کند، گوید: من منصرف شدم، و وبائی در سال صد و سی و یک بیامد و بخدا سوگند همگی آنها مردند و یکنفر از آنها باقی نماند، گوید: من بیرون آمدم (و بنزد آنحضرت رفتم) همینکه بر او وارد شدم فرمود: حال اهل خانه ات چگونه است؟ عرض کردم: بخدا سوگند همه آنها مردند، و یک نفر از آنها زنده نماند، فرمود: این برای آن کاری بود که بتو کردند، و برای آن آزاریکه بتو رساندند و قطع رحمیکه کردند نابود شدند، آیا میخواستی که زنده باشنند و بر تو تنگ بگیرند؟ عرض کردم: آری بخدا سوگند.

4) حضرت باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام استکه: سه خصلت استکه هر که دارا باشد نمیرد تا وایال آنرا ببیند: ستم، و قطع رحم، قسم دروغ که بدان با خدا بجنگ رود، و هر آینه آن طاعتیکه ثواب و اجرش زودتر برسد صله رحم است، و براستی (چه بسا) مردمیکه از حق روگردانند و با هم پیوند کنند (و صله رحم کنند) پس اموالشان زیاد شود و ثروتمند گردند. و بدرستی که قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و خالی از اهل و خانمان کند، و خویشاوندی را از جابر کند، و از جای برکندن خویشی مایه قطع نسل گردد.

5) عنبسه بن عابد گوید: مردی نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و از نزدیکان (و خویشان) خود بآنحضرت شکایت کرد، حضرت بوی فرمود: خشم را فرو نشان و بکن (یعنی دائماً خشم را فرو نشان و در صدد انتقام بر میا) عرض کرد: آنها میکنند (آنچه می خواهند) و میکنند (و شما بمن دستور فرو نشاندن خشم را میدهی؟) فرمود: آیا تو هم می خواهی مانند آنان باشی تا خدا توجهی بشما نکند.

6) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: قطع رحم خود مکن اگر چه او از تو قطع کند.

7) ابو حمزه ثمالی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود: پناه میبرم بخدا از گناهانیکه در نابودی (گناه کار) شتاب کنند، عبدالله بن کواء یشکری برخواست و گفت: ای امیرالمؤمنان مگر گناهانی هم هست که در نابودی شتاب کنند؟ فرمود: آری وای بر تو آن قطع رحم است، هر آینه (چه بسا) خاندانی هستند که گردهم آیند و یاری هم کنند و با اینکه از حق دورند خداوند بآنها روزی دهد، و (چه بسا) خاندانیکه از هم جدا شوند و از همدیگر ببرند پس خدا آنها را محروم (از روزی) کند با اینکه پرهیزکارند.

8) حضرت باقر علیه السلام فرمود: که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: هرگاه مردمان قطع رحم کنند اموال (و ثروتها) در دست اشرار قرار گیرد.

باب عقوق و آزدن پدر و مادر

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: کمترین آزار (به پدر و مادر) گفتن اف (به آنها) است، و اگر خدای عزوجل چیزی را آسان تر و خوارتر از آن میدانست از آن نهی می فرمود.

2) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: (با پدر و مادر) نیکو رفتار باش و در بهشت جایگزین شو و اگر عاق و جفا کاری با آتش (دوزخ) بساز.

3) یعقوب بن شعیب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، پرده از پرده های بهشت را کنار زنند، پس هر جاندار بوی آنرا از مسافت پانصد سال ران بشنود، جز یکدسته، عرض کردم: آنها کیانند؟ فرمود: عاق والدین خود.

4) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بالای نیکی هر نیکوکاری نیکی است تا آنکه انسان در راه خدا کشته شود، و چون در راه خدا کشته شد دیگر بالای آن نیکی (و عملی بهتر) نیست، و بالای هر آزدنی آزدنی است، تا آنکه کسی یکی از پدر و مادر خود را بکشد، و چون چنین کرد بالاتر از آن آزدنی نیست.

5) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس پیدر و مادر خود نظر دشمنی کند در صورتیکه آندو باو ستم (نیز) کرده باشند، خداوند نمازش را نپذیرد.

شرح - یعنی در صورت ستم باو نیز قبول نشود تا چه رسد باینکه نیکی باو کنند.

6) حضرت باقر علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در ضمن سخنی از سخنان خود فرمود: پرهیز از آزدن پدر و مادر، زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال شنیده شود، ولی عاق والدین و پرهیزید از آزدن پدر و مادر، زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال شنیده شود، ولی عاق والدین و قطع کننده رحم و پیر مرد زنا کار و آنکه جامه اش را از روی تکبر و بزرگ منشی (بلند کند که) بر زمین کشد آنرا نشنوند، و جز این نیست که کبریا و بزرگی از آن پروردگار جهانیانست.

7) حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند چیزی را (در آزدن پدر و مادر) کمتر از اف می دانست از آن نهی میکرد، و آن کمترین مراتب آزدن است، و از جمله آزدن است که کسی به پدر و مادر خود خیره نگاه کند.

8) حضرت باقر علیه السلام فرمود: پدرم بمردی نگاه کرد که پسرش بهمراه او بود و آن پسر بشانه پدرش تکیه کرده بود، فرمود: پدرم با آن پسر از بدی آن کارش سخن نگفت تا از دنیا رفت.

9) حضرت صادق علیه السلام فرمود: کمترین آزدن پدر و مادر گفتن اف است، و اگر خداوند چیزی را آسانتر از آن میدانست از آن نهی میفرمود.

باب بیزاری از نسب

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: آن کس که از نسب خود اگر چه پست باشد بیزاری جوید بخدا کافر شده است.

2) جمع زیادی از روایان حدیث از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده اند که فرمودند: انکار نسب کفر بخدای عظیم است اگر چه آن نسب پست و کم ارزش باشد.

باب کسیکه مسلمانان را آزار کند و خوارشان شمارد

1) هشام بن سالم گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل فرماید: بجنگ بامن اعلان دهد آنکس که بنده مؤمن مرا بیازارد، و از خشم من آسوده خاطر باشد آنکس که بنده مؤمن مرا گرامی دارد، و اگر در میانه شرق و مغرب زمین آفریده از آفریده هایم جز یک مؤمن و یک پیشوای عادل نباشد، من بعبادت آندو از تمامی آنچه در زمینم آفریدم بی نیاز باشم و هر آینه هفت آسمان و هفت زمین بخاطر او برپا باشند، و برای آندو از ایمانی که دارند آرامشی فراهم سازم که نیازی به آرامش دیگری نداشته باشند. (مقصود وجود معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) است و پیرو او حتی یک نفر)

2) مفضل بن عمر گوید: که حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود یک منادی ندا کند: کجایند روگردانان از دوستان من؟ پس دسته ای که صورت آنها گوشت ندارد برخیزند، پس گفته شود: اینهایند

آنکسانی که مؤمنین را آزرده، و با آنان دشمنی کردند، و عناد ورزیدند، و آنها را در دینشان با درستی سرزنش کردند، سپس فرمان شود که آنان را بدوزخ برند.

2) از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خدایتعالی فرموده است: هر که بیک دوستی از من اهانت کند، بتحقیق بجنگ با من کمین کرده است.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤمنی را خوار شمارد چه (آن مؤمن) مستمند باشد یا غیر مستمند، پیوسته خدای عزوجل او را خوار و دشمن دارد تا آنگاه که از خوار شمردن آن مؤمن برگردد.

4) معلی بن خنیس گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام می فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: هر که بیکدوست من اهانت کند بجنگ با من کمین کرده، و من بیاری دوستانم از هر چیز شتابان ترم.

5) و نیز گوید: از آنحضرت شنیدم که فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خدای عزوجل فرموده: آشکارا بجنگ با من برخاسته آنکس که بنده مؤمن مرا خوار کند.

6) حماد بن بشیر گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده خدای عزوجل فرماید: هر که بدوستی از من اهانت کند بتحقیق برای جنگ با من کمین کرده است، و هیچ بنده بجیزی بمن تقرب نجوید که نزد من محبوب تر از آنچه بر او واجب کرده ام باشد، و همانا او بوسیله نماز نافله بمن نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم گوش او شوم همان گوشه که با آن میشنود و چشم او گردم همان چشمی که با آن بیند، و زبانش شوم همان زبانی که با آن سخن گوید، و دست او گردم، همان دستی که با آن بگیرد، اگر مرا بخواند اجابتش کنم، و اگر از من خواهشی کند باو بدهم، و من در کاریکه انجام دهم هیچگاه تردید نداشته ام مانند تردیدیکه در مرگ مؤمن دارم، (زیرا) او مرگ را خوش ندارد، و من ناخوش کردن او را.

7) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤمنی را بخاطر نداری و فقرش پست و کوچک شمارد، خداوند روز قیامت او را در برابر خلائق رسوا کند (و بزشتی شهره سازد).

8) و از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: همانا پروردگار من مرا باآسمان بالا برد، و از پس پرده حجاب بمن وحی کرد آنچه کرد، و بی واسطه با من سخن گفت تا آنکه بمن فرمود: ای محمد هر که دوستی از من خوار کند بجنگ با من کمین کرده، و آنکه با من جنگ کند با او بجنگم، گفتم: پروردگارا این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر که با تو بجنگد تو با او بجنگی؟ بمن فرمود: او آن کسی است که من برای تو و وصیت و فرزندان بولایت و دوستی از او پیمان گرفته ام.

باب کسیکه دنبال عیبجویی و لغزش مؤمنان است

1) حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام فرمودند: نزدیکتر چیزی که بنده بکفر دارد این است که با مردی عقد برادری در دین بسته باشد و لغزش‌ها و خطاهای او را شمار کند که روزی او را بآنها سرزنش کند.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: ای گروهیکه بزبان اسلام آورده و بدلش ایمان نرسیده (و پیوست نشده) مسلمانان را نکوهش نکنید، و از عیوب آنان جستجو نکنید، زیرا هر که عیوب آنها را جستجو کند، خداوند عیوب او را دنبال کند، و هر که خداوند عیبش را دنبال کند رسوایش کند گر چه در خانه اش باشد.

3) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: دورترین بنده از خدا آن است که با مردی برادری کند و لغزشهای او را بر او نگهداری کند که روزی بر آنها سرزنشش کند.

باب سرزنش

1) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هر که مؤمنی را سرزنش کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش کند.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله و آله و سلم فرموده است: هر که کار زشتی را فاش کند چون کسی است که آن را انجام داده، و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن شود.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند نمیرد تا آنرا مرتکب گردد.

4) نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که مؤمنی را دیدار کند به چیزی که او را سرزنش کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش کند.

باب غیبت و بهتان

1) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: که رسول خدا صلی الله و آله و سلم غیب در (نابودی) دین مرد مسلمان زودتر کارگر شود از بیماری خوره در درون او.

فرمود: و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا حدثی از او سرزند عرض شد: ای رسول خدا حدص چیست؟ فرمود: غیبت کردن است.

2) امام صادق علیه السلام فرمود: هر که درباره مؤمنی بگوید آنچه دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده پس او از کسانی است که خدای عزوجل درباره آنها فرموده: همانا آنانکه دوست دارند فراوان (یافاش) شود فحشاء درباره آنان که ایمان آورده اند، ایشان را است عذابی دردناک، (سوره نور آیه 18)

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود این است که مورد آیه تنها بهتان نیست بلکه شامل حقی هم که دیده و شنیده است میشود.

3) داود بن سرحان گوید: از حضرت صادق علیه السلام از غیبت پرسیدم (که چیست؟) فرمود: این است که درباره برادرت در دین او بگویی چیزی را که نکرده است، و بزبان او منتشر کنی چیزی را که خداوند بر او پوشانیده بود و حدی درباره آن اقامه نکرده بود.

شرح _ در کلام حضرت که فرمود: «برادرت در دین او...» دو احتمال می رود، یکی آنکه مقصود برادر دینی باشد که در این صورت فهمیده شود: که غیبت کافر و مخالف جایز است، و دیگر آنکه جمله متعلق به «تقول» باشد که معنا چنین شود که «بگویی درباره دین او چیزی را که نکرده است» بنسبت دادن کفر و یا معصیتی باو، و هر دو احتمال را مجلسی (رحمه الله) ذکر کرده است و سپس گوید: این حدیث دلالت کند که غیبت شامل بهتان نیز می شود و این اصطلاح دیگری است برای غیبت. سپس وجهی ذکر کرده برای اینکه مقصود همان غیبت اصطلاحی باشد و معنای تازه نباشد.

4) از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: کفار غیبت چیست؟ فرمود: از خداوند طلب آموزش کنی برای آنکه غیبتش کردی هر زمان بیادش افتادی.

5) ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: هر که بمرد مؤمن یا زن مؤمنه بهتان زند بآنچه در او نیست، خداوند او را در طینت خبال برانگیزد و نگهدارد تا از آنچه گفته بیرون آید، گوید: من عرض کردم: طینت چیست؟ فرمود: چرکی است که از فرج زنان بدکاره بیرون آید.

6) از یحیی ازرق حدیث شده که گفت: حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام بمن فرمود: هر که پشت سر مردی چیزی را گوید که در اوست و مردم میدانند که آنچیز در اوست غیبت کرده او را نکرده، و هر که پشت سر کسی چیزی را گوید که در اوست ولی مردم نمی دانند غیبتش کرده، و هر که پشت سر کسی چیزی گوید که در او نیست به او بهتان زده است.

7) عبدالرحمن بن سیابه گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: غیبت آنستکه درباره برادرت بگویی چیزی را که خدا بر او پوشانده است، و اما چیزی را که در وجود او آشکار و ظاهر است مثل تندخویی و شتابزدگی (گفتن آن) غیبت نیست، بهتان آنستکه درباره اش بگویی چیزی بیکه در او نیست.

(باب داستان سرائی بر ضرر مومن)

1) مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: هر که بر ضرر مؤمن داستانی بگوید و قصدش عیب او و ریختن آبرویش باشد که از چشم مردم بیفتد خداوند او را از دوستی خود بدوستی شیطان براند و شیطان هم او را نپذیرد.

2) عبد الله بن سنان گوید: بآن حضرت عرض کردم: عورت مؤمن بر مؤمن حرامست؟ فرمود: آری، عرض کردم: مقصود شما دو عضو پائین تنه اوست؟ فرمود: آنچه که فهم تو بدان رفته است نیست همانا عورت مؤمن فاش کردن سر اوست.

3) از زید روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام درباره اینکه در حدیث آمده: «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است» فرمود: این نیست که مؤمن برهنه شود و تو از او چیزی ببینی؟ همانا مقصود این است که بضرر او داستانی بگوئی یا او را غیبت کنی (و نسبت عیب باو دهی).

باب شمات و شادکامی بگرفتاری مومن

1) ابان بن عبد الملک از امام صادق (علیه السلام) حدیث کند که آن حضرت فرمود: در گرفتاری برادر (دینی) خود اظهار شادی و شماتت مکن که (در نتیجه) خداوند باو ترحم کند و آن گرفتاری را به سوی تو بگرداند. هر کس به مصیبتی که برادر (دینیش) رسیده شادکام شود از دنیا نرود تا خودش گرفتار آن شود.

باب دشنام گوئی

1) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام گوی مؤمن مانند کسی است که در پرتگاه هلاکت است.

2) امام باقر (علیه السلام) فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: دشنامگویی بمؤمن نافرمانی است، و جنگیدن با او کفر است، و خوردن گوشش (بوسیله غیبت) گناه است، و احترام مال مؤمن مانند احترام خون اوست.

- 3) حضرت باقر (علیه السلام) مردی از قبیله بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: بمن سفارشی (و وصیتی) بفرما، پس در آنچه حضرت باو سفارش فرمود این بود که: بمردم دشنام مدهید تا (در نتیجه) کسب عداوت (و دشمنی) میان آنها کنید.
- 4) عبد الرحمن بن حجاج از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) حدیث کند که درباره دو مردیکه بهم دشنام دهند فرمود: آنکه آغاز بدشنام کرد ستمکارتر است، و گناه او و گناه رفیقش بگردن اوست تا زمانی که از ستمکشیده (و مظلوم) معذرت نخواسته.
- 5) حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچگاه مردی بکفر مرد دیگر گواهی ندهد (مثل اینکه بگوید: تو کافری، یا بگوید، ای کافر) جز اینکه از آندو بر گردد، اگر بکفر کافری گواهی داده (یعنی طرفش واقعاً کافر بوده) که راست گفته، و اگر مؤمن است کفر بخودش بر گردد، پس مبادا به مومنی طعن زنید.
- 6) علی بن حمزه گوید: از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام شنیدم که فرمود: همین که لعنت از دهان کسی بیرون آمد (در هو) مردد ماند، پس اگر جائی پیدا کرد (که در آن قرار گیرد) برود. وگرنه بصاحب خود (یعنی گوینده) بر گردد.
- 7) و نیز ابو حمزه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هنگامیکه مردی برادر مومن خود بگوید «اف» از پیوند (دینی) با او بیرون رفته، و هرگاه باو بگوید: تو دشمن منی، یکی از آندو کافر شده اند، و خداوند از هر مومنی که نیت بد نسبت به برادر مومنش در دل دارد هیچ عملی را نپذیرد.
- 8) حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: هیچ انسانی در چشم مومنی (یعنی روبرو) باو طعن نزند جز اینکه بدترین مرگها بمیرد، و سزاوار است که بخیر (و سعادت) باز نگردد.

باب تهمت و بدگمانی

- 1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همینکه مؤمن برادر (دینی) خود را تهمت زند ایمان از دلش زدوده شود، چون نمک در آب.
- 2) عمر بن یزید از پدرش حدیث کند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر کس برادر دینی خود را تهمت زند، احترامی میان آندو بجا نماند، و هر که با برادر (دینی) خود مانند سایر مردم معامله کند او از آنچه خود را بدان بسته (یعنی مذهب حقه) بیزار و برکنار شده است.
- 3) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن سخنی از (سخنان) خود فرمود: هر کار (ی که از) برادر دینی خود (سرزند آن) را ببهترین وجه آن حمل کن، تا کاری کند که راه

توجیه را بر تو ببندد، و هیچگاه بسخنیکه از (دهان) برادرت بیرون آید گمان بد مبر، در صورتیکه برای آن سخن محمل خوبی مییابی.

باب کسیکه برای برادر دینی خود خیراندیشی نکند

(1) ابو حفص اعشی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر که دنبال انجام حاجت برادر دینی خود رود ولی خیر اندیشی برای او نکند بخدا و رسولش خیانت کرده است.

(2) سماعه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر مؤمنی که دنبال حاجت برادر (دینی) خود رود و برای او خیر اندیشی نکند بخدا و رسولش خیانت کرده.

(3) ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر که از یاران ما که یکی از برادران (دینیش) در کاری از او کمک و یاری بخواهد و تا آنجا که می تواند در آن کوشش نکند بخدا و رسولش و مؤمنین خیانت کرده، ابو بصیر گوید: بحضرت عرض کردم: مقصود شما از مؤمنین چیست؟ فرمود: از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر آنان.

(4) ابو جمیله گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر که دنبال حاجت برادر (دینی) خود رود سپس نسبت به او خیر اندیشی نکند مانند کسی است که بخدا و رسولش خیانت کرده، و خدا خصم او است.

(5) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که از برادر (دینی) خود مشورت کند، و او رأی خالص و بی غرضانه باو ندهد، خدای عزوجل رأی (یعنی عقل و تدبیر) او را بگیرد.

(6) سماعه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر مؤمنی که با برادر مؤمنش دنبال حاجتی از او برود و برای او مصلحت اندیشی نکند بخدا و رسولش خیانت کرده.

باب خلف وعده

(1) هشام بن سالم گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: وعده مؤمن به برادر (دین) خود نذری است که کفاره ندارد، پس هر که با وفا نکند بمخالفت وعده با خدا برخاسته و خود را در غضب او

انداخته، این است گفتار خدایتعالی که (فرماید): «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا گوئید آنچه را نکنید چه دشمنی گرانی است نزد خدا که بگوئید آنچه را نکنید» (سوره صف آیه 2 و 3).

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: هر که بخدا و روز جزا ایمان دارد باید بوعده که میدهد وفا کند.

باب کسیکه در بروی برادر مؤمن خود ببندد

1) مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که میانه او و مؤمن دیگر حاجتی باشد خدای عزوجل میان او و بهشت هفتاد هزار دیوار بلند بکشد که بین هر دو دیوار هزار سال راه مسافت باشد.

2) محمد بن سنان گوید: نزد حضرت رضا علیه السلام بودم پس بمن فرمود: ای محمد بدرستی که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر مؤمن بودند، پس (روزی) یکی از آنان نزد آن سه نفر دیگر که در منزل یکی از آنان برای صحبتی گرد آمده بودند رفت و در زد، غلام بیرون آمد و باو گفت: آقای کجاست؟ گفت: در خانه نیست، آنمرد برگشت و غلام نیز نزد آقای رفت، آقای از او پرسید: آنکه در زد که بود گفت: فلانکسی بود و من باو گفتم: که شما در خانه نیستند؟ آنمرد ساکت شد و اعتنائی نکرد و غلام خود را در اینباره سرزنش نکرد و هیچکدام یک از آن سه نفر از این پیش آمد اندوهی بخود راه ندادند و شروع بدنباله سخن خود کردند؟ همینکه فردای آنروز شد آنمرد مؤمن بامداد بنزد آن سه نفر رفت و بآنها برخورد کرد که هر سه از خانه بیرون آمده بودند و می خواستند بکشتزاری (یا باغی) که از یکی از آنان بود بروند، پس به آنان سلام کرد و گفت: من هم با شما هستم (و بهمراه شما بیایم؟) گفتند:

آری و از او نسبت به پیش آمد دیروز عذر خواهی نکردند و او مردی مستمند و ناتوان بود، پس (براه افتادند) و همین طور که در قسمتی از راه میرفتند ناگاه قطعه ابری بالای سر آنها آمد و بر آنها سایه انداخت، آنان گمان کردند که باران است، پس شتافتند (که باران نخورند ولی) چون ابر بالای سرشان قرار گرفت یکمنادی از میان آن ابر فریاد زد: ای آتش، اینان را (در کام خود) بگیر و من جبرئیل فرستاده خدایم، بناگاه آتشی از دل آن ابر بیرون آمد و آن سه نفر را در خود فرو برد، و آنمرد مؤمن تنها و هراسناک بماند و از آنچه بر سر آنها آمده بود در شگفت بود و نمیدانست سبب چیست؟ پس به شهر برگشت و حضرت یوشع بن نون (وصی حضرت موسی) علیه السلام را دیدار کردن و جریان را با آنچه دیده و شنیده بود باو گفت: یوشع بن نون فرمود: آیا نمی دانی که خداوند بر آنها خشم کرد پس از آنکه از آنان خوشنود و راضی بود، و این پیش آمد برای آن کاری بود که با تو کردند عرض کرد: مگر آنها با من چه کردند؟ یوشع جریان را گفت،

آنمرد گفت: من آنها را حلال کردم و از آنها گذشتم؟ فرمود: اگر این (گذشت تو) پیش از آمدن عذاب بود به آنها سود میداد ولی اکنون برای آنان سودی ندارد، و شاید پس از این به آنها سود بخشند.

3) ابو حمزه گوید: بحضرت باقر عرض کردم: قربانت، چه فرمائی درباره مسلمانیکه برای دیدار یا برای حاجتی نزد مسلمانی برود و او در خانه باشد و اجازه ورود بخواهد، و او اجازه ندهد و از خانه هم بیرون نیاید؟ فرمود: ای اباحمزه هر مسلمانی که برای دیدار یا خواستن حاجتی نزد مسلمانی برود و او در خانه باشد اجازه ورود بخواهد و او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا همدیگر را دیدار کنند، عرض کردم: قربانت در لعنت خدا است تا همدیگر را دیدار کنند؟ فرمود: آری ای اباحمزه.

باب کسیکه برادر دینیش از او کمک بخواهد و او کمکش ندهد

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: کسیکه در کمک کردن به برادر مسلمانش بخل ورزد و از اقدام در انجام حاجتش دریغ کند گرفتار بکمل کسی شود که در آن کمک گناهکار (خدا) شود و مزدی هم نبرد.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر مردی از شیعیان ما که نزد مردی از برادرانش برود و درباره حاجتی از او کمک بخواهد و او با اینکه قدرت بر آن دارد کمکش نکند خداوند او را گرفتار کند که حاجت دیگری از دشمنان ما را بر آورد و بدان واسطه خداوند در روز قیامت او را عذاب کند.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی کمک به برادر مسلمان خود و کوشش در آن و همدردی و همکاری با او را وانگذارد جز اینکه گرفتار بکمک کس گردد که در آن گناهکار شود و اجرای نبرد.

4) علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حدیث کند و گوید: شنیدم که می فرمود: هر که مردی از برادران (ایمانیش) با و رو کند و درپارای از گرفتاریهایش با و پناه آورد و او پناهنده با اینکه قدرت بر آن دارد، بتحقیق پیوند خود را از خدای عزوجل بریده است.

باب کسیکه مؤمنی را از چیز خود یادگیری منع کند.

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که مؤمن دیگری را از چیز خود یا دیگری که قدرت بر آن دارد منع کند و آن مؤمن نیز نیازمند آن چیز است، روز قیامت خداوند او را با روی سیاه و چشم کبود و

دستهای بسته بگردن، روی پا نگهدارد پس گفته شود: این است آن خیانتکاری که بخدا و رسولش خیانت کرده، سپس فرمان دهند که او را بدوزخ برند.

(2) یونس بن ظبیان گوید: که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای یونس هر که حق مؤمنی را حبس کند خدای عزوجل در روز قیامت پانصد سال او را روی دو پا نگهدارد تا عرقش یا خورش (تردید از راوی حدیث است) جاری شود، و منادی از جانب خداوند ندا کند: این است آن ستمکاری که حق خدا را از او حبس کرده، حضرت فرموده: پس چهل روز سرزنش شود، سپس فرمان شود او را بدوزخ برند.

(3) مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که خانه داشته باشد و مؤمنی بنشستن در آن نیازمند است و از جلوگیری کند (یا دریغ کند) خدای عزوجل (بفرشتگانش) خطاب کند که: ای فرشتگان من بنده مؤمن ببنده دیگرم از نشستن در خانه دنیا بخل ورزید، بعزت و جلال خودم سوگند او هرگز ساکن بهشت من نگردد.

(4) علی بن جعفر گوید از حضرت موسی بن جعفر (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) شنیدم فرمود: هر که برادر مؤمنش در حاجتی نزد او آید همانا آن رحمتی است از جانب خدای عزوجل که بسوی او روانه کرده است پس اگر آنرا بپذیرد (این پذیرش) او را بولایت و دوستی ما رسانده است، و آن بولایت خدای عزوجل پیوند است، و اگر از حاجتش باز گرداند، و با اینکه قدرت بر بر آوردن آن حاج دارد آنرا بر نیاورد خداوند مار آتشی بر او مسلط و چیره کند که تا روز قیامت در قبرش او را نیش زند، خواه آمرزیده باشد و خواه در عذاب باشد، و اگر (در اینصورت بدروغ معذرت خواهی کند) آن مؤمن حاجت مند نیز عذرش را بپذیرد حالش بدتر است. (یعنی حال آن مؤمن حاجتمند چون دروغگوئی را تصدیق کرده و نهی از منکر ننموده، یا حال آن شخص رد کننده و عذر تراش زیرا ادعای دروغ کرده).

گوید: و شنیدم از آنحضرت که میفرمود: هر که یکی از برادران (دینیش) آهنگ او کند که باو پناهنده شود درباره برخی از گرفتاریهایش و او پناهنده ندهد با اینکه توانائی بر آن دارد، ولایت و دوستی خدا را از خود بریده است.

باب کسیکه مؤمنرا بترساند

(1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: هر که بمؤمنی نگاه کند نگاهی که او را بآن بترساند، خدای عزوجل در روزیکه سایه (رحمت و پناهگاهی) جز سایه (رحمت) او نیست او را بترساند.

(2) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: کسیکه مؤمنی را از سلطانی بترساند باینکه از جانب آن سلطان بدی باو میرسد و نرسد او در آتش است، و اگر بترساند او را باینکه از سلطانی باو بدی میرسد و برسد با فرعون و پیروان فرعون در آتش است.

3) و نیز فرمود: هر که به نیم کلمه بر ضرر مؤمنی اقدام کند روز قیامت خدای عزوجل را دیدار کند و میان دو چشمش نوشته شده: نا امید است از رحمت من.

باب سخن پینی

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (باصحاب) فرمود: آیا شما را بدترینتان آگاه نکنم؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله، فرمود: آنان که بسخن چینی روند، و میانه دوستان جدائی افکنند، و برای مردمان پاک دامن عیب جوئی کنند.

2) حضرت باقر علیه السلام فرمود: بهشت بر دروغپردازان (یا کار آگاهان که) سخن چینی کنند حرام است.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بدترین شما آنکسانی هستند که سخن چینی کنند، و میان دوستان جدائی افکنند، و برای پاک دامنان عیب جویند.

باب فاش کردن اسرار مذهب

1) محمد بن عجلان گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام می فرمود: همانا خدای عزوجل سرزنش کرده است بواسطه فاش کردن اسرار، مردمانی را در گفتارش که فرماید: «و هرگاه برسد ایشان را امری درباره امنیت یا ناامنی آنرا فاش کنند» (سوره نساء آیه 83) (سپس فرمود: پرهیزید از فاش کردن اسرار).

شرح _ مجلسی (رحمه الله) پس از نقل کلام بیضاوی در تفسیر آیه شریفه فرماید: و بهر حال آیه دلالت دارد بر مذمت فاش کردن آنچه در افشای آن مفسده است، و غرض حضرت بر حذر داشتن از فاش کردن اسرار ائمه علیهم السلام نزد مخالفین است، زیرا بسبب مفسده و ضرر بر ائمه و مؤمنین گردد، و ممکن است فاش کردن پاره ای از مسائل غامضه (و مشکلات) علوم را که پایه خرد و فهم عامه مردم بدان نرسد نیز شامل گردد چنانچه در باب کتمان گذشت.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که حدیث ما را بر ضرر ما فاش کند مانند کسی است که دانسته حق ما را انکار کند.

و بمعل بن خنیس فرمود: فاش کننده حدیث ما چون انکار کننده آن است.

3) ابن ابی یعفور گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که بر ضرر ما حدیث ما را فاش کند خداوند ایمان او را ببرد.

4) حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنکه حدیث ما را فاش کند ما را بخطا نکشته است بلکه از روی عمد کشته است.

توضیح _ گویا مقصود حضرت اینستکه چون افشاء حدیث ائمه اطهار و ترک تقیه، گاهی منجر بکشتن آنها میشده در اینصورت راویان باعث بر قتل آنها میشدند و دانسته آنها را بکشتن میدادند.

5) محمد بن مسلم گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرمود: بنده خدا روز قیامت محشور شود و (با اینکه در دنیا) دستش بخونی آلوده نشده (وخوی نریخته) باندازه یک حجامت یا بیشتر خون باو بدهند و بگویند: این سهم تو است از خون فلانکس؟ عرض میکند: پروردگارا تو خود میدانیکه همانا جان مرا گرفتی (و در آنحال) من خون کسی را نریخته بودم (و هیچ خونی بگردنم نبود؟) خداوند فرماید: آری تو از فلانی روایتی چنین و چنان شنیدی و بضرر او بازگو کردی، پس زبان بزبان بفلان جبار (و ستمکار) رسید و بدان روایت او را کشت، و این بهره تو از خون اوست.

6) اسحاق بن عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «این بدان بود که کفر میورزیدند بآیات پروردگار و میکشند پیامبران را بنا حق، این بدان شد که نافرمانی کردند و بودند تجاوز کنندگان» (سوره بقره آیه 61) و فرمود: بخدا سوگند آنانرا بدستهای خود نکشتمند و بشمشیرهای خود نزدند بلکه حدیثهای آنان را شنیدند پس آنها را فاش کردند، و آنان را بدان سبب گرفتند و کشته شدند پس هم کشتن شد و هم نافرمانی و هم تجاوز.

توضیح _ مقصود حضرت تفسیر آیه شریفه است که خداوند نسبت کشتن و نافرمانی و تجاوز بآنان داده است و اینکه همان فاش کردن حدیثهای آنان باعث این سه گناه برای آنها شد.

7) ابوبصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام در (تفسیر) گفتار خدای عزوجل: «و میکشتمند پیامبران را بناحق» (سوره آل عمران آیه 112) فرمود: هر آینه بخدا سوگند که آنها را با شمشیرهایشان نکشتمند، ولی سر آنها فاش کردند و شهرت دادند پس کشته شدند.

8) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که چیزی از کارهای ما را فاش کند او همانند کسی است که ما را بعمد کشته است و بخطا نکشته.

9) نصر بن صاعد از پدرش حدیث کند که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام می فرمود: فاش کننده سر، شاک (و سست عقیده) است، و گوینده آن پیش نا اهلان کافر است، و هر که به ریسمان محکم چنگ زند رستگار است، من عرضکردم: (آن ریسمان محکم) چیست؟ فرمود: تسلیم (و سر فرود آوردن در مقابل فرمان امام) است.

10) ابو خالد کابلی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: خدای عزوجل دین را دو دولت قرار داده دولت آدم و آن دولت خدا است و دولت ابلیس، هنگامیکه خداوند خداوند اراده فرماید که آشکارا پرستش شود دولت آدم بر سر کار باشد، و همینکه اراده فرماید که در پنهانی پرستش شود دولت ابلیس بر سر کار آید، و آنکس که فاش کند چیزی که خداوند خواسته است پنهان باشد، او از دین بیرون رفته (و خارج شده) است.

11) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که روز خود را با افشاء راز ما بگشاید، خداوند حرارت آهن و تنگنای زندانها را بر او مسلط گرداند.

باب کسیکه بخاطر فرمان برداری بندگان نافرمانی خدا کند

1) از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر کس خوشنودی مردم را بخشم خدا جوید، خداوند ستایش کننده او را نکوهش کننده اش قرار دهد.

2) از حضرت باقر علیه السلام حدیث شده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر کس خوشنودی مردم را بچیزی بجوید که خدا را در آنچه بخشم آورد، ستاینده او از مردم نکوهشش کند، و هر که فرمانبردای خدا را بخشم مردم مقدم دارد خداوند دشمنی کردن هر دشمنی را از او کفایت کند و رشک بردن حسودی و ستم هر ستمکاری را از او باز دارد، و خدای عزوجل یاور و پشتیبان او شود.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی بحسین علیه السلام نوشت: مرا با دو حرف پند بده؟ آنحضرت در جواب نوشت: هر که امری را با نافرمانی خدا بجوید آنچه امید دارد زودتر از دستش برود، و از آنچه می گریزد زودتر بسرش آید.

4) حضرت باقر علیه السلام فرمود: دین ندارد آنکس که فرمانبرداری کسی را که نافرمانی خدا کند دین خود قرار دهد، و دین ندارد کسیکه افتراء باطلی را بر خدا دین خود کند، و دین ندارد کسیکه انکار یکی از آیات خدا را دین خود کند.

شرح - یعنی فرمانبرداری معصیت کار و افتراء باطل و انکار آیات خدا را عبادت خود قرار دهد و آن را دین خود داند مانند کسانی که احکام خدا را منکر شوند یا باطل توجیه کنند و همان را دین خدا خوانند فیض کاشانی (رحمه الله) برای قسمت اول حدیث مثال زده است بآنکه پیروی از خلفاء ناحق کردند، و برای قسمت دوم مثل زده است بآنکه مدعی هستند که خداوند خلافت را با اختیار مردم نهاد و مردم میتوانند برای خود خلیفه انتخاب کنند در صورتیکه این افتراء باطلی است بر خداوند: و خداوند اجازه انتخاب خلیفه را بمردم نداده، و برای قسمت سوم مثال زده بآنکه آیاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده بود منکر شده و آنرا دین خود میدانستند، سپس گوید: آنچه گفتیم مثالهایی بود برای توضیح حدیث و گرنه حدیث عمومیت دارد و شامل شود هر کس را که چنین باشد.

5) حضرت صادق علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری حدیث کند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر که سلطانی را بوسیله خشم خداوند خوشنود سازد از دین خدا بیرون رود.

باب عقوبتهای سریع گناهان

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: پنج چیز است که اگر بآنها برخورد کردید از آنها بخدا پناه برید: هرگز در مردمی زنا پیدا نشود که آن را آشکارا کنند جز اینکه در ایشان طاعون و دردهائیکه در گذشتگان آنها سابقه نداشته پدیدار گردد، و از پیمانانه و ترازو کم نگذارند جز اینکه بقحطی و سختی مخارج زندگی و ستم سلطان گرفتار شوند، و از دادن زکوه منع نکنند جز اینکه آمدن باران آسمان بر آنها ممنوع گردد و اگر بخاطر چهار پایان نبود هیچ باران بر آنها نبارد، و پیمان خدا و رسولش را نشکنند جز اینکه خداوند دشمنانشان را بر ایشان چیره کند و برخی اموالشان را بگیرد، و بغیر آنچه خدای عزوجل نازل کرده حکم نکنند جز اینکه خداوند کشمکش و ستیزه میان آنها قرار دهد.

2) و نیز حضرت باقر علیه السلام فرمود: که در کتاب رسول خدا یافتیم (نوشته بود): هر گاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد، و هرگاه از پیمانانه و ترازو کم شود، خداوند آنان را بقحطی و کمی (خوار و بار و سایر وسائل زندگی) مأخوذ دارد، و هرگاه از دادن زکاه دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه ها و معادن همه آنها (از آنان) دریغ کند، و هرگاه در احکام بنا حق حکم کنند همکاری در ستم و عدوان کنند (و بستم همدیگر دچار شوند) و چون پیمان شکنی کنند خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط کند، و چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بین من ننمایند خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود.

باب همنشینی با گناهکاران

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای مؤمن سزاوار نیست که در مجلسی بنشیند که خداوند در آن مجلس نافرمانی شود و آن مؤمن قدرت بر بهمزدن آن مجلس نداشته باشد.

2) جعفری گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام بمن فرمود: چرا مینگرم که تو نزد عبدالرحمن بن یعقوب هستی، (جعفری) عرض کرد: او دائی من است؟ حضرت فرمود: او درباره خدا سخن ناهمواری گوید؟ خدا را (بصورت اجسام و اوصاف آن) وصف کند؟ پس یا با او همنشینی شو و ما را واگذار یا با ما بنشین و او را ترک کن عرض کردم: او هر چه می خواهد بگوید بمن چه زیانی دارد وقتی که من نگویم آنچه را که او گوید؟ ابوالحسن علیه السلام فرمود: آیا نمی ترسی از اینکه به او عذابی نازل گردد و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا ندانی (داستان) آنکس را که خود از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون، پس

هنگامیکه لشکر فرعون (در کنار دریا) بموسی (و یارانش) رسید، (آن پسر) از موسی جدا شد که پدرش را پند دهد و بموسی (و یارانش) ملحق سازد، و پدرش براه خود (در لشکر فرعون) میرفت و این جوان با او (درباره مذهبش) ستیزه میکرد، تا اینکه هر دو بکناری از دریا رسیدند و (همینکه لشکر فرعون غرق شدند) آندو نیز باهم غرق شدند، خبر بموسی علیه السلام رسید، فرمود: او در رحمت خدا است ولی چون عذاب نازل گردد از آنکه نزدیک گنهکار است دفاعی نشود.

شرح - مجلسی (رحمه الله) گوید: جعفری (راوی حدیث) همان ابوهاشم داود بن قاسم جعفری است و او از بزرگان اصحاب ما است، و گویند: که او حضرت رضا علیه السلام را تا آخرین امامان درک کرده، و حضرت ابوالحسن علیه السلام (در حدیث) محتمل است حضرت رضا یا حضرت هادی علیه السلام باشند، و ممکن است مقصود از جعفری در اینجا سلیمان بن جعفر باشد چنانچه در کتاب مجالس مفید (رحمه الله) بدان تصریح شده است.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: با اهل بدعت رفاقت و هم نشینی نکنید تا نزد مردم چون یکی از آنها محسوب شوید، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: انسان بر کیش دوست و رفیق خود است.

4) حضرت صادق علیه السلام حدیث شده است که فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: هرگاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید بیزاری خود را از آنها آشکار کنید، و بسیار بآنها دشنام دهید، و درباره آئه بد گوئید، و آنها را با برهان و دلیل خفه کنید که (نتوانند در دل مردم القاء شبهه کنند و) نتوانند بفساد در اسلام طمع کنند، و در نتیجه مردم از آنها دوری کنند و بدعتهای آنها را یاد نگیرند، و خداوند در برابر این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که لعن و طعن ما بر غاصبین و ستمکاران که آسیای اسلام را از مدار خود خارج نموده و در دین بدعت های ظاهری و باطنی عظیم ایجاد نموده و به نام دین جنایت های عظیم صورت داده و فتنه های عظیم به پا کرده و خون های عظیم به ناحق از انسان های بی گناه بر زمین ریخته و به نوامیس خلاق تجاوز نموده و...؛ همگی اجرای دستور و فرامین رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم است تا کفر و نفاق تقدیس نشود و دوستی آن ها سبب اسباب ورود به دوزخ نگردد والسلام).

5) حضرت صادق علیه السلام فرماید: برای مسلمان سزاوار نیست که با فاجر (هرزه، تباهاکار، نافرمان) و نه با احمق و نه با دروغگو رفاقت کند.

6) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگاه امیرالمؤمنان علیه السلام بمنبر بلا میرفت میفرمود: برای مسلمان سزاوار است که از رفاقت با سه کس اجتناب کند: بی باک (در گفتار و کردار و هرزه)، و احمق، و دروغگو، اما شخص بی باک و هرزه، کار خور را برای توزینت دهد، و دوست دارد که تو هم مانند او باشی، و در کار دین و آخرت تو را یاری نکند، و رفاقت با او جفا و سخت دلی آرد، و رفت و آمدش برای تو ننگ و عار

است، و اما احمق پس او بخیر و خوبی تو دستور ندهد، و در دفع شر از تو امیدی باو نیست! اگر چه خود را بتعصب و رنج اندازد، و چه بسا بخواهد که بتو سودی برساند (ولی بواسطه حماقتش) بتو زیان رساند پس مرگ او بهتر از زندگیش باشد، و خموشیش به از سخن گفتن است، و دوری اش به از نزدیکی است، و اما دروغگو هیچ گاه زندگی بهمراهی او برتر گواراتر نیست گفته تو را نزد دیگران برد، و حدیث دیگران را نزد تو آورد، و هر گاه داستانی را بآخر رساند داستان دیگری بدنبالش افزایش تا آنجا که بسا رسالت گوید ولی باور نکنند، و میان مردم دشمنی اندازد، و در سینه مردمان کینه ها برویاند، پس از خدا بترسید و خود با بپائید (که با چه کسی رفاقت می کنید و طرح دوستی می افکنید).

7) از حضرت صادق علیه السلام از پدرش حدیث شده که فرمود: پدرم علی بن الحسین (علیهم السلام) بمن فرمود: پنجکسی را در نظر داشته باش و با آنها همراه وهم صحبت و رفیق راه مشو، من گفتم پدر جان آنها چه کسانیند؟ فرمود: پرهیز از همراهی و رفاقت با دروغگو زیرا او بمنزله سرابی است که دور را بتو نزدیک و نزدیک را بتو دور سازد، (و بواسطه حماقتش) بتو زیان رساند، و پرهیز از رفاقت با قاطع رحم زیرا او میخواهد بتو سود رساند (و بواسطه حماقتش) بتو زیان رساند، و پرهیز از رفاقت با قاطع رحم زیرا من یافتم او را که در سه جای قرآن باو لعن شده است: خدای عزوجل فرموده است: «پس آیا امید دارید که هرگاه بسرپرستی گمارده شدید آنکه تبهکاری کنید در زمین و قطع رحم کنید، آنانند که خداوند لعنتشان کرده پس کرشان ساخت و چشم های آنها را کور کرد» (سوره محمد آیه 23) و نیز فرموده است: «آنانکه می شکنند پیمان خدا را پس از بستنش و میبرند آنچه خداوند دستور داده که پیوند باشد، و تبهکاری کنند در زمین آنان را است لعنت و برای ایشان است بدی آن سرای» (سوره رعد آیه 24) و در سوره بقره (آیه 27) فرموده است: «آنانکه پیمان خدا را پس از بستنش بشکنند و ببرند آنچه را خداوند دستور پیوندش داده و فساد کنند در زمین همانا آند زیان کاران».

8) شعیب عقر قوفی گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عزوجل (که فرماید): (و بتحقیق فرو آورده است بر شما در کتاب که اگر شنیدید آیات خدا کفر ورزی می شود یا استهزاء می شود بدانها....) تا آخر آیه (که فرماید: با ایشان نشینید، سوره نساء آیه 140).

حضرت فرمود: مقصود از این گفتار این است که هرگاه شنیدید که مردی حق را کنار میکند و دروغ می پندارد، و درباره امامان علیهم السلام بد می گوید از نزد او برخیز و هم نشین با و مشو، هر که خواهد باشد.

9) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد در مجلسی که امامی را مذمت کنند یا مؤمنی را عیب کنند نشینند.

10) و نیز فرمود: که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد در مکان تهمت و شک نایستد.

11) عبد الاعلی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: هر کسی بخدا و روز جزا ایمان دارد نباید در مجلسی بنشیند که امامی را در آن عیب کنند یا مؤمنی را مذمت نماید.

12) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: سه مجلس است که خداوند آنها را دشمن دارد، و عذاب خود را بر اهل آن بفرستد، پس با آنان نشینید و مجالست نکنید، یکی آن مجلسی که در آن کسی باشد که در فتوای خود دروغ گوید، و دیگر مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و نو، ولی ذکر ما در آن کهنه باشد، و دیگر مجلسی که در آن کسی است که از پیروی ما (مردم را) با میدارد و تو میدانی (که او چنین کسی است، عبد الاعلی گوید): سپس حضرت صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خدا خوان که گویا در دهانش بود یا گفت: گویا در مشقش بود (اول این آیه بود سوره انعام آیه 108): «دشنام ندهید آنان را که جز خدا میخوانند تا (آنها نیز) دشنام دهند خدا را ستمگرانه بنادانی» (دوم آیه 86 از همان سوره) «و هرگاه بنی آنان را که فروروند در آیتهای ما پس روگردان از ایشان تا فروروند در داستانی دیگر» (سوم آیه 116 از سوره نحل) «و نگوئید بدانچه میستاید زبانهای شما بدروغ این حلال است و این حرام است تا بدروغ بر خدا افتراء بندید».

13) و نیز آنحضرت (علیه السلام) فرمود: هرگاه بناصبی ها و همنشینی آنها گرفتار شدید پس مانند کسی باش که روی سنگ سرخ شده نشسته باشی تا برخیزی، زیرا خداوند آنها را دشمن دارد و لعنت کند پس هرگاه دیدی که درباره امام از امامان بد گویند وقتی زیرا غضب خداوند در چنین وقتی بر ایشان نازل گردد.

14) و نیز آنحضرت (علیه السلام) فرمود: هر که نزد دشنام گویی به اولیای خدا بنشیند خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

15) حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: هر که بنشیند در مجلسی که در آن به امامی از امامان دشنام گویند و می تواند برخیزد و نکند خداوند ذلت را در دنیا بر او بپوشاند و در آخرت او را عذاب کند، و آن چیز نیکی که بدادن آن بر او منت نهاده (یعنی) معرفت ما را از او بگیرد.

16) یمان بن عبید الله گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم که در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده و با بلندترین آوازش فریاد می زد و می گفت: ای گروه دوستان خدا ما بیزاریم از آنچه شما می شنوید، هر که علی (علیه السلام) را سب کند لعنت خدا بر او باد، ما بیزاریم از آل مروان و آنچه بجز از خدا می پرستند، پس صدایش را کوتاه می کرد و (آهسته تر) می گفت: هر کس اولیاء خدا را سب کرد با او نشینید، و هر که شک دارد در آنچه ما بدان هستیم با او محاکمه نکنید، و هر که از برادرانتان نیازمند بخواهش و گدائی از شما شد به او خیانت کرده اید (یعنی پیش از این که خواهش کند به او عطا کند که نیاز به سؤال پیدا نکند) سپس می خواند (این آیه شریفه را) «همانا ما آماده کرده ایم برای ستمکاران آتشی که فرا گرفته است بدیشان سرا پرده آن و اگر فریاد کنند فریاد رسی شود به آبی چون آهن گداخته، بریان کند چهره ها را، که زشت نوشابه ایست و چه زشت آسایشگاهی» (سوره کهف آیه 29).

شرح - یحیی بن ام الطویل مطعمی از اصحاب حضرت زین العابدین (علیه السلام) است، و فضل بن شاذان گفته است: در اول کار علی بن الحسین (علیه السلام) بجز پنج نفر نبودند که از جمله آنها یحیی بن ام الطویل بود، و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پس از شهادت حسین علیه السلام مردم برگشتند جز سه نفر: ابو خالد کابلی، و یحیی بن ام الطویل، و جبیر بن مطعم، سپس مردم (کم کم) آمدند و پیوستند و فراوان شدند. و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که حجاج یحیی را خواست و گفت به ای تراب لعنت کن و دستور داد که دست و پایش را قطع کنند و او را کشت.

باب کفر

1) داود بن کثیر رقی گوید: بحضرت صادق عرض کردم: سنتهای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چون فرائض خداوند عزوجل می باشد؟ فرمود: بدرستی که خدای عزوجل فرائضی را فرض فرموده که بر بندگان لازم گشته، پس هر که فریضه ای از آنچه لازم شده ترک کند و بان عمل نکند و منکر آن شود کافر است و (رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بکارهائی فرمان داده که همه آنها خوب است، پس کسیکه برخی از آنچه خدای عزوجل بندگان را بان فرمان داده از طاعتش ترک کند کافر نیست ولی ترک فضیلت کرده و از خیر کم بهره است.

شرح - فیض علیه الرحمه گوید: مقصود حضرت اینست که همه این دستورات (اعم از فرائض خدا و سنتهای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بفرمان خدا است که از زبان پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسیده (و از این جهت فرقی میانه آنها نیست منتهی) بعضی از آنها فرائض لازمه است که ترک آنها با انکار موجب کفر است، و بعضی فضیلت است که ترک آن (موجب کفر نیست ولی) موجب کمی خیر است.

2) زراره گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند کفر جلوتر از شرک و پلیدتر و بزرگتر از آن است گوید: سپس کفر ابلیس را یاد آور شد هنگامیکه خداوند باو فرمود: بآدم سجده کن، و او از سجده کردن سرباز زد، پس کفر بزرگتر از شرک است، پس هر که دیگری را بر خدای عزوجل برگزیند و از فرمانبرداری او سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند او کفر است، و هر که دین و کیشی غیر از دین مؤمنین برپا دارد مشرک است.

شرح - مجلسی (رحمه الله) گوید: آنچه از این اخبار برای من آشکار شود اینست که مقصود بیان کفر آن کسی است که منکر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام شده و بر او پیشی گرفته و با او جنگیده است، و غرض اینست که اینها پلیدتر از مشرکین هستند، و از این روایات ظاهر گردد که کفر عبارت است از ترک اطاعت خداوند از روی عناد و تکبر و رزی، و شرک آنستکه برای خداوند در میان خلق یا در عبادت یا اطاعت شریکی بسازد چه اینکار از روی عناد باشد یا از روی نادانی و گمراهی، پس آنحضرت بیان فرمود: که ترک اطاعت خداوند

دانسته و از روی علم با عناد و تکبر پلیدتر و جلوتر از شرک است زیرا اولین گناهی که از روی عناد سر زد گناه ابلیس بود زیرا او شرک نورزید بلکه ترک سجده و اطاعت حق نمود از روی عناد و تکبر.

3) زراره گوید: نزد حضرت باقر علیه السلام از سالم بن ابی حفصه پیروانش ذکری بمیان آمد پس (زراره یا دیگری) گفت: اینان منکرند که هر که با علی علیه السلام جنگیده مشرک است؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس (لابد) پندارند که آنها کافرند، سپس بمن فرمود: کفر جلوتر از شرک است، پس متذکر کفر ابلیس شد در آنجا که خداوند باو فرمود: سجده کن و او سر باز زد، و (مجدداً) فرمود: کفر جلوتر از شرک است، پس هر که بر خدا دلیری کند و از اطاعتش سر باز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند پس او کافر است، یعنی استخفاف کرده (و سبک شمرده) و کافر است.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: سالم بن ابی حفصه از کسانی است که امام سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت نقل کند و زیدی مذهب بوده و از سران آنها است، و حضرت صادق علیه السلام او را لعنت و تکذیب و تکفیر کرده است و در ذم او روایات زیادی رسیده.

و در جمله «یعنی مستخف کافر» که در آخر حدیث است گوید: ظاهر این است که گفته یکی از راویان حدیث است، و گفته شده: که شاید کلام امام علیه السلام باشد و مقصود این باشد که در صورتی بکفر تارک اطاعت حکم شود، که استخفاف کند، یا مقصود این باشد که آنکه همیشه ترک اطاعت کند ناچار باید استخفاف کننده هم باشد.

4) حمران بن اعین گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عزوجل (که در سوره دهر آیه 3 فرماید): «همانا براه رهبریش کردیم یا سپاسگذار باشد و یا ناسپاس» در پاسخ فرمود: یا بگیرد (و عمل کند) پس او (سپاسگزار و) شاکراست و یا وانهد (و عمل نکند) پس او (ناسپاس) و کافر است.

5) زراره گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عزوجل (در سوره مائده آیه 5 که فرماید): «و آنکه کفر ورزد بایمان همانا تباہ شده است کردار او» فرمود: یعنی ترک کند کرداری را که بدان اعتراف کرده است، و از آن جمله است ترک نماز بدون کسالت و بیماری و نه از روی اشتغال بکاری.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: بعضی گفته اند: «باء» آیه شریفه «و من یکفر بالایمان» بمعنای عوض است یعنی هر که کفر ورزد بجای ایمان، یا برای مصاحبت است یعنی بهمراه ایمان، پس بنابر اول یعنی کفر بعد از ایمان و بنا بر دوم یعنی در دل منکر شود و در ظاهر اقرار کند، سپس کلام بیضاوی و طبرسی را در تفسیر آن بیان کرده آنگاه گوید: مقصود امام (علیه السلام) از ترک کردار که موجب کفر است یعنی ارتکاب هر کبیره یا آن کبیره ای که انجام آن از نبودن یقین و استخفاف بدین خبر دهد، چنانچه از مثال زدن بترک نماز بدون عذر بر میآید.

6) موسی بن بکر گوید: از حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیهما السلام پرسیدم کفر و شرک کدامیک جلوترند؟ گوید: بمن فرمود: من از تو سابقه ستیزه و مخاصمه با مردم را نداشتم؟ عرض کردم: هشام بن

سالم بمن دستور داده که این سؤال را از شما بکنم، فرمود: کفر جلوتر است و آن انکار است خدای عزوجل فرموده: «جز ابلیس که سرپیچیده و بزرگی طلبید و بود از کفار» (سوره بقره آیه 35)

شرح _ مجلسی (رحمه الله) در آنجا که امام علیه السلام فرماید: «ما عهدی بک تخاصم الناس» یعنی من نمیدانستم که تو هم با مردم بحث کنی و در افتی، یا اینکه، پیش از این از آنان که با مخالفین مخاصمه کنی نبود و در اینگونه مسائل که مورد مخاصمه میان متکلمین است وارد نمی شدی و این پرسش تو میسراند که شروع کرده ای.

7) زراره گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مؤمن بدوزخ می رود؟ فرمود: نه بخدا سوگند، عرض کردم: پس بدوزخ نرود جز کافر؟ فرمود: نه مگر آنکه خدا خواهد، و چون چند بار (ای حرف را) تکرار کردم بمن فرمود: ای زراره من میگویم: نه، و میگویم: مگر آنکه خدا خواهد، و تو میگوئی: نه، و نمیگوئی: مگر آنکه خدا خواهد؟.

(راوی گوید: هشام بن حکم و حماد برای من حدیث کردند: که زراره گفت: من با خود گفتم: (این آقا) استادی است که علم بحث و مناظره ندارد؟ گوید: (همینکه این مطلب در دل من خطور کرد) به من فرمود: ای زراره چه گویی درباره کسی که برای تو به حکم اسلام اقرار کند (و گوید: هر چه تو گویی من به همان معتقدم) آیا او را می کشی؟ (یا از او می پذیری؟ بنابراین که «تقبله» باشد چنانچه در نسخه وافی است) چه گویی درباره خدمت کاران و خانواده تان آیا ایشان را می کشی؟ (زراره) گوید: عرض کردم به خدا سوگند منم که علم بحث و مناظره ندارم.

شرح _ از روی هم رفته حدیث معلوم می شود که زراره خیال کرده است که مردم به دو دسته اند یا مؤمن (و او شیعه عادل امامی است که مرتکب نشود) و یا کافر (و او کسی است که این گونه نباشد) و امام (علیه السلام) خواسته این نظریه را رد کند و واسطه ای در این میان ثابت کند که آنها مرتکبین گناهان کبیره از شیعه و مستضعفین از سنی ها و آنها که حجت بر آنها تمام نگشته است از سایر فرق که اینها واسطه میان مؤمن و کافرند و ممکن است به دوزخ روند و ممکن است به بهشت برده شوند، و زراره این گونه اشخاص را یا یکسره جزء کافر می شمرد و یا برخی را جزء مؤمنین و برخی را جز کفار میدانسته و روی این جهت اسرار داشته و روا نمی دانسته که مؤمن بدوزخ رود و غیز مؤمن بهشت. تا بحدیکه در ذهنش خطور کرده که آنحضرت علم خصومت (و بحث و مناظره) ندارد، زیرا چنانچه مجلسی علیه الرحمه گوید: ظاهر اینستکه غرضش از «لا علم له بالخصومه» امام علیه السلام است، و باصطلاح مجمع ضمیر «له» آن بزرگوار است، و حملش بر اینکه مقصود خود او باشد بعید است، منتهی این حرف پیش آید که این مطلب با جلالت مقام زراره مناسب نیست لذا مجلسی (رحمه الله) فرموده است: مجرد خطور بذهن مؤاخذه ندارد.

و در جمله «فیمن اقرلک بالحکم» فیض علیه الرحمه گوید: یعنی بتو گوید: من بر مذهب تو هستم و هر چه تو حکم کنی که معتقد باشم من بدان معتقدم و آنرا دین خود در برابر خدا دانم آیا از او می پذیری (بنا

برنسخه وافى که «أتقبله» است) و بمجرد تقلید حکم بایمان او می‌کنی و هم چنین درباره خدمتگذاران و خانواده خود، پس زراره از جواب عاجز شد و دانست که اوست که علم بمنظره و خصومت ندارد ناه امام (علیه السلام)، و جهت اینکه از جواب عاجز ماند این بود که چطور میتوانست بمجرد تقلید بدون فهم و بصیرت حکم بایمان آنها کند، و یا چطور می توانست با این اقرار حکم بکفر آنها کند پس واسطه ای در این میان ثابت شد. (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که منزلت حضرت زراره (رحمه الله) به حدی در نزد امام معصوم و مردم رفعت یافته بود که جان او به خطر افتاد و لذا امام صادق علیه السلام به عنوان تقیه گاهی او را در ظاهر در بین عوام طرد می فرمود تا بدین وسیله جان او را از خطرات حفظ فرماید همان روش که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با جناب علی بن یقظین (رحمه الله) داشت).

8) مسعده بن صدقه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام در جواب این سؤال که کدامیک از کفر و شرک جلوتر است؟- فرمود: کفر جلوتر است، برای اینکه ابلیس نخستین کسی بود که کافر شد، و کفر او غیر از شرک بود زیرا او به پرستش غیر از خدا دعوت نکرد، و همانا پس از آن (مردم را پرستش غیر خدا) خواند و مشرک شد.

9) و نیز گوید: شنیدم از آنحضرت که در پاسخ سؤال که چگونه شد که شما زناکار را کافر نامی ولی تارک نماز را کافر دلیل بر این چیست؟ فرمود: چون زناکار و آنکه مانند اوست همانا این کار را بخاطر غلبه شهوت کند، ولی تارک نماز آنرا ترک نکند جز از روی استخفاف (و سبک شمردن) آن و این برای آنستکه زناکاری نیست که نزد زنی رود جز اینکه از نزدیکی با او طلب لذت کند و هدفش (کامیابی) و التذاذ است، ولی هر که نماز را ترک کند و قصد آن کند هدفش در ترک آن لذت نیست، و چون لذتی نیست (پس برای) استخفاف (و سبک شمردن) است، و هرگاه استخفاف شد کفر واقع شود.

گوید: و نیز از آنحضرت پرسش شد و بوی عرض شد: چه فرق است: میان کسی که بزنی نگاه کند پس با او زنا کند یا بشرایی (برسد) و آنرا بنوشد و میان کسیکه نماز را ترک کند که زنا کننده و شراب خوار استخفاف کننده نباشند چنانچه تارک نماز استخفاف کننده است؟ و دلیل در این باره چیست؟ و بچه علت بین آن دو جدا شود؟ فرمود: دلیل و حجت اینستکه هر چیزی که تو خود را وارد در آن کنی داعی و غلبه شهوت ترا بر آن و انداشته چنانچه در زنا شراب خواری (که غلبه شهوت سبب ارتکاب آنها است) و تو خودت داعی خویشتن بر ترک نماز شدی و گرنه در اینجا شهوتی نیست، بلکه عین استخفاف و بی اعتنائی است و همین است فرق میانه آن دو.

شرح _ مجلسی علیه رحمه گوید: ظاهر از کفر در اینجا ارتکاب چیزی است که کم اعتنائی بدین و سستی یقین را میرساند زیرا داعی قوی بر مخالفت امر پروردگار ندارد، و همین موجب عذاب عظیم و کیفر طولانی است، و این آن کفر نیست که سبب خلود در آتش با کفار باشد و شفاعت شافعین هم سودشان ندهد، و در دنیا نیز احکام کفار مانند نجاست و ممنوع بودن از نکاح وارث بر آنها جاری گردد. و حمل آن بر مورد استحلال

و انکار (نماز) هم بعید است، زیرا زنا کار هم در صورت استحلال کافر است، پس این یکی از معانی کفر و درجه ای از درجات آن است چنانچه ایمان درجات دارد.

10) امام صادق علیه السلام فرمود: هر که در خدا و رسولش شک کند کافر است.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: این حدیث دلالت کند بر اینکه شک در اصول دین نیز موجب کفر است چنانچه گذشت و پس از این نیز ان شاء الله بیاید، و گویا حدیث محمول است بر شک پس از اتمام حجت، و مقصود از کفر چیزی است که در برابر ایمانست پس مستضعفین را نیز شامل گردد، و کفر باین معنی مستلزم خلود در آتش نباشد.

11) منصور بن حازم گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کسیکه شک در باره رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دارد (حکمش چیست)؟ فرمود: کافر است، عرض کردم: کسیکه شک در کفر شاک دارد او هم کافر است؟ حضرت از پاسخ (باین سؤال) خود داری کرد و من تا سه بار تکرار کردم دیدم آثار خشم در چهره اش ظاهر گردید (من هم ساکت شدم).

شرح _ فیض (رحمه الله) گوید: اینکه حضرت پاسخش را نداده و از او هم در خشم شده برای اینست که چنین پرسشی مورد نداشت، و واضح است که این شک موجب کفر نیست و گرنه خود پرستش کننده نیز درباره کفر او شک داشته و اطلاعی نداشته و لذا پرستش نموده است.

12) عبید بن زراره گوید: از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر گفتار خدای عزوجل پرسیدم که فرماید: «و آنکه کفر ورزد بایمان همانا کردارش تباه شده است؟ (سوره مائده آیه 5) فرمود: مقصود آنکسی است که کرداری که بآن اقرار و اعتراف کرده ترک کند، عرض کردم، مرتبه ترک آن عمل چیست؟ همه آن را وانهد؟ فرمود از آنست کسیکه عمداً نماز را ترک کند بدون اینکه مست باشد و یا علتی داشته باشد،

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: «فما موضع ترک العمل» دو احتمال دارد: اول اینکه مقصود استعلام از این باشد که مراد ترک تمام اعمال است یا برخی از آنها هم داری این حکم است؟ امام علیه السلام پاسخ داده است: که مراد دومی است و ترک برخی هم (مانند ترک نماز) موجب کفر است دوم اینکه غرض استعلام از این بوده است که هر عملی ترکش چنین است یا برخی از آنها ترکش چنین است یا برخی از آنها ترکش موجب کفر است؟ حضرت در پاسخ اشاره فرمود که برخی چنین است نه هر عملی، و در هر دو صورت کلمه «ما» استفهامیه است و در جمله «حتی یدعه أجمع» استفهام مقدر است.

13) ابو مسروق گوید: حضرت علیه السلام از من درباره اهل بصره پرسید و فرمود: بر چه (مذهبی) هستند؟ عرض کردم: مرجئه، و قدریه، و حروریه، فرمود: خدا لعنت کند این ملت های کافر مشرک را که بهیچوجه خدا پرست نیستند.

شرح _ مجئه آنهايند که گمان کنند ايمان فقط همان علم به آنچه پيغمبر آورده است می باشد، و هيچ گناهی با وجود ايمان زياد نرساند چنانچه هيچ طاعتي با کفر سود ندهد.

و قدریه در اخبار بهر دو دسته جبری و تفویضی اطلاق شده و هر دو دسته از مذهب حق بدورند، و مذهب حق همانست که ائمه دين عليهم السلام فرمودند: که «لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين».

و حروریه دسته ای از خوارجند که به حروراء (که محلی است نزدیک کوفه) منسوبند.

14) فضيل گوید: وارد شدم بر حضرت باقر (عليه السلام) و نزدش مردی بود، پس چون من نشستم آن مرد: برخاست و بيرون رفت، حضرت بمن فرمود ای فضيل اين که بود نزد تو؟ گفتم که بود؟ فرمود: حروری بود (و مذهب حروریه را داشت) عرض کردم: او کافر است: فرمود: آری بخدا سوگند مشرک است. (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند در نکته مهم و ظريف که امام معصوم عليه السلام به آن اشاره فرمود و آن معرفی دشمنان اميرالمؤمنين با عنوان مشرکين است و در ضمن اين که اين مشرکين، کافه يعنی ناسپاس به هدايت خدا نیز محسوب می گردند و نیز از جمله ظالمين نیز هستند که همگی اين افراد مشمول دارای یک ماهيت هستند و لذا حضرت ضمن تأييد کفر اين تبهکاران ناصبی به اطلاق نمودن عنوان شرک بر ایشان تأکید می فرماید يعنی محارب با امام معصوم مشرک تلقی می شود والسلام).

15) محمد بن مسلم گوید: شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام می فرمود: هر چه را اقرار و تسليم بياورد ايمان است و هر چه را انکار و حجود بياورد آن کفر است.

16) ابو حمزه گوید: شنيدم از امام باقر عليه السلام که می فرمود: همانا علی (عليه السلام) دری است که خداوند (بروی مردمان) گشود، هر که داخل آن گردد مؤمن است، و هر که از آن بيرون رود کافر است.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود از داخل آنکس باشد که معرفت درباره حقش دارد و مقصود از خارج آنکس است که منکرش باشد چه مطلقاً و چه آنکه در مرتبه خودش منکر او گردد.

17) رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: طاعت علی (عليه السلام) ذلت و خواری است، و معصيت و نافرمانی او سبب کفر بخداست، عرض شد: ای رسول خدا چگونه طاعت علی ذلت و نافرمانيش کفر بخداست؟ فرمود: هر آينه علی (عليه السلام) شما را بحق وا میدارد، پس اگر او را فرمان بريد (در دنیا) و در نظر مردمان خوار باشید، و اگر نافرمانيش کنید بخدای عزوجل کافر شوید.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: ظاهر اينستکه مقصود ذلت و خواری در دنیا و نزد مردم است، زیرا اطاعتش موجب ترک دنیا و زيور آنست، و بتقسيم مساوی بين شريف و وضع راضی باشد، و بحکم حلال قناعت کند، و تواضع نموده تکبر نرزد و تمامی اينها از چیزهائی است که موجب ذلت نزد مردم دنیا ميشود.

18) ابراهيم بن ابی بکر گوید: شنيدم از حضرت موسی بن جعفر عليهما السلام فرمود: هر آينه علی عليه السلام دری است از درهای هدايت، پس هر که آندر وارد شود مؤمن است و هر که از آن بيرون رود کافر است، و

هر که وارد آن نشود و بیرون نرود در آن طبقه ای باشد که کارشان با خدا است (و هر چه خواهد درباره آنان انجام دهد).

19) حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر بندگان در هنگامیکه نمیدانستند توقف میکردند و انکار نمیکردند کافر نمی شدند.

20) حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: خدای عزوجل علی علیه السلام را میان خود و خلقش برای رهبری منصوب فرموده، پس هر که او را بشناسد مؤمن است، و هر کس او را انکار کند کافر است و هر که درباره او توقف کند (و منکر نشود) گمراه است، و هر که با او دیگری را همراه کند مشرک است، و هر که با دوستی او آید بهشت رود، و هر که با دشمنی او آید بدوزخ رود.

21) حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: بدرستیکه علی علیه السلام دری از درهای بهشت است هر کس از این در در آید مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود کافر است، و هر که نه در آید و نه بیرون رود در آن طبقه ای باشد که کارشان با خدا است (و هر چه خواهد درباره آنان همان کند).

باب اقسام کفر

1) ابو عمر زبیری گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مرا آگاه فرما باینکه کفر در کتاب خدای عزوجل (قرآن) بچند وجه است؟ فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است:

کفر حجود (و انکار ربوبیت) و ان بر دو قسم است، و کفر بترک کردن آنچه خداوند بآن فرمان داده، و کفر برائت (و بیزاری جستن) و کفر نعمتها.

اما کفر حجود: پس همان انکار بر ربوبیت است، و آن گفتار کسی است که می گوید: نه پروردگاری است و نه بهشتی و نه دوزخی، اینها دو دسته از زندیقان هستند که بایشان دهریه گویند، و آنها بندگان کسانیکه گویند: «و هلاک نکند ما را جز دهر» (و خداوند گفتارشان را در قرآن مجید در سوره جاثیه آیه 24 حکایت کند) و آن دینی است که برای خدای بسلیقه و نظر خودشان ساخته اند، بدون اینکه بررسی و تحقیق و کاوشی در اطراف آنچه میگویند بکنند، خدای عزوجل دنبال آن فرماید: «نیستند جز اینکه پندار کنند» (یعنی پندارند) مطلب همانطور است که آنها گویند، و نیز فرماید: «همانا آنانکه کافرنند یکسان است بر ایشان بترسانیشان یا بترسانیشان ایمان نیاروند» (سوره بقره آیه 6) یعنی بتوحید خداوند (کافر شدند) پس این یکی از وجوه کفر.

و اما وجه دیگر: آن انکار با معرفت است، و آن اینست که منکر با اینکه میداند مطلب حق است انکار کند، و با اینکه مطلب نزد او ثابت شده، و خدای عزوجل در این باره فرموده است: «و انکار کردند آنها را در حالیکه یقین بدانها داشت دل‌های ایشان، از روی ستمگری و سرکشی، (سوره نمل آیه 14) و نیز خدای عزوجل فرموده است: «و بدند (یهود مدینه) که از پیش (از آمدن پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)) پیروزی می جستند بر آنانکه کفر ورزیدند، و چون آمد ایشان را آنچه شناخته بودند، بدان کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافرین باد» (سوره بقره آیه 89) این بود تفسیر دو وجه (کفر) جحود و انکار.

و وجه سوم از وجوه کفر: کفر بنعمت (یعنی کفران نعمت) است و اینست گفتار خدای تعالی که از سلیمان حکایت کند که (فرمود): «این از فضل پروردگارم باشد تا مرا بیازماید که آیا شکرم بکنم یا کفران ورزم، و آنکه شکر کند جز این نیست که برای خویشتن سپاسگزاری، و آنکه کفران کند همانا پروردگار من بی نیاز و گرامی است» (سوره نمل آیه 40) و نیز فرماید: «اگر شکر گزارید بیفزایم شما را و اگر کفر ورزید همانا عذاب من سخت است» (سوره ابراهیم آیه 7) و نیز فرماید: «پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و مرا شکر کنید و کفر نورزید» (سوره بقره آیه 152).

و وجه چهارم از وجوه کفر: ترک آن چیز است که خدای عزوجل بدان فرمان داده، و اینست گفتار خدای عزوجل «و هنگامیکه گرفتیم پیمان شما را که نریزید خونهای خود را و بیرون نکنید همدیگر را از دیار خویش پس اقرار کردید و شما بر آن گواه بودید، سپس اینکه شمائید که میکشید همدیگر را و بیرون می کنید گروهی را از خانه هایشان پشتیبانی جوئید بر ایشان بگناه و ستم و اگر با سیری آنها را نزد شما آورند فدیة از ایشان دهید در حالیکه حرام است بر شما بیرون راندن ایشان آیا ایمان آورید بعضی از کتاب (تورات) و کافر شوید بعضی از آن؟ چیست کیفر آنکه از شما این کار را بکنند؟» (سوره بقره آیه 84 85) پس خداوند اینها را بسبب ترک آنچه باو فرمان داده کافر دانسته، و نسبت ایمان باآنا داده ولی از آنها نپذیرفته و آن ایمان نزد خداوند برای ایشان سودی ندهد، پس فرموده: «پس چیست کیفر آنکه از شما این کار را بکنند جز خواری در زندگانی دنیا و روز رستاخیز بر گردانده شود بسوی سخت ترین عذاب و خدا غافل نیست از آنچه شما میکنید».

وجه پنجم از وجوه کفر: کفر (بمعنای) بیزاری است، و اینست گفتار خدای عزوجل که (در سوره ممتحنه آیه 4) از حضرت ابراهیم (علیه السلام) حکایت کند (بقوم خود فرمود): «ما کفر ورزیدیم بشما و پدیدار شد میان ما و شما دشمنی و کینه برای همیشه تا آنگاه که شما ایمان بخدای یگانه آورید» یعنی ما از شما بیزاریم، و خداوند در آنجا که (داستان) شیطان و بیزاری جستن او را از دوستانش از آدمیزاده در قیامت یاد میکنند فرماید: «جز این نیست که شما بر گرفتید بتانی را بجز خدا بدوستی میان خویش در زندگانی دنیا پس روز قیامت کفر ورزد برخی از شما ب برخی و لعن کند برخی از شما برخی را، (سوره عنکبوت آیه 25) یعنی بیزاری جوید برخی از شما از برخی.

1) امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: کفر بر چهار پایه استوار شده: فسق، غلو، شک، شبهه. و فسق (نیز) بر چهار شعبه است: جف، کوری، غفلت، سرکشی.

پس هر که جفا کن حق را کوچک شمرده، و فقهاء را دشمن داشته، و بر گناه بزرگ اصرار کرده است، و هر که کور دل شود ذکر (حق) را فراموش کند، و (در اصول دین یا در تمام احکام آن) پیروی از گمان کند، و با آفریننده خود جنگ کند، و شیطان بر او چیره گردد، و بدون توبه (و پشیمانی از کرده خویش) و (همچنین) بدون زاری (در طلب آمرزش) و بدون غفلت نبودن از گناه (از خدا) آمرزش خواهد.

و هر که غفلت کند بر خود خیانت کرده (و خود را بهلاکت افکنده، و از دین خود) پشت برگشته، و گمراهی خود را رشد و صلاح پنداشته، آرزوها (و وعده های دروغین شیطان) او را فریب دهد (و سرگرم کند) و حسرت و پشیمانی در هنگامیکه کار از کار بگذرد و پرده برداشته شود او را فرا گیرد، و برایش آشکار گردد که آنطور که او میپنداشت نبوده. و هر که از فرمان خدا سرکشی کن بشک افتاده، و هر که بشک افتد خدا بر او بزرگی (و غضب) کند، و او را بسطنت (و قدرت) خود خوار سازد، و (نزد خلائق) بوسیله جلال (و عظمت) خود او را کوچک کند چنانچه پروردگار کریم خود فریفته شده و مغرور شود (و کرم او را دستاویز کرده) و در فرمان او کوتاهی کند.

(مجلسی (رحمه الله) از برخی از افاضل نقل کند که گفته است «از مغرورین آنانند که حشر و نشر را منکر شوند، و از آنجمله هستند:

کسانی که پندارند تهدید پیغمبران از برای بیم دادنست و کیفری در آخرت نیست.

و کسانی که گویند لذتهای دنیا یقینی است و کیفر آخرت مشکوک و یقین را بخاطر شک رها نکنند.

و کسانی که نافرمانی کنند و گویند خداوند غفور و رحیم است.

و کسانی که پندارند دنیا نقد است و آخرت نسیه و نقد از نسیه بهتر است.

و کسانی که بخودشان و کردارشان مغرور و از آفات آن غافل باشند.

و کسانی که بعلم خود مغرور شوند، آنکه پندارد که بحد کمال رسیده و مانند کسی نیست گویا آنچه درباره دانشمندان مغرور بدانند رسیده نشنیده.

و کسانی که بعلم و عمل اکتفا کرده و از شستشوی باطن از اخلاق زشت غفلت نموده و پندارد که بهمان اندازه مستحق ثواب شایان است.

و آنانکه بخود دانش فریفته شده و بعلم دنیائی پرداخته و از تحصیل علم آخرت باز مانده.

و کسانی که بعبادت فریفته شده.

و آنانکه بمال و منال مغرور گشته. یا باولاد و انصار فریفته شده. یا بجاه و مقام گول خورده. و غیر اینها از اسباب بزرگ منشی که در شماره نیاید».

(و بهر صورت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنباله حدیث فرمود: و غلو بر چهار شعبه است: بر تعمق در رأی (و دقت بسیار نمودن). تنازع در رأی. کجی (و اغراق از حق). شقاق (و دشمنی کردن با حق پرستان)،

پس هر که بسیار دقت (خرده بینی) کند بحق نگراید، و جز غرق شدن در امواج خروشان (شبهات و باطیل) نیفزاید، فتنه از او دور نشود (و گروهی از عقده‌های اعتقادی او باز نشود) جز اینکه فتنه دیگری (و مشکل تازه ای) گریبانگیرش شود و پرده دینش (باقیچی فتنه) بدرد، پس در کار درهم و برهمی فرو افتد (و حق و باطل بر او مختلط گردد). و هر که در رأی نزاع و ستیزه کند بحماقت (یابسستی و بزدلی) شهره گردد (و این) بخاطر لجبازی دنباله دار (اواست). و هر که کج دل شد خوبی در نزد او زشت گردد، و بدی در نظر او زیبا گردد. و هر که شقاق کند (و با حق پرستان دشمنی و نزاع کند) راههای زندگی بر او تیره و تاریک گردد، و کار بر او دشوار شود، و بتنگنایی دچار گردد که راه خلاصی از آن بسته شود، زیرا از راه مؤمنین پیروی نکرده است.

و شک دارای چهار شعبه است: مریه (یعنی تردید. شک و جدل)، هوی و تردد، استسلام (یعنی تن دادن و گردن نهادن) و اینست گفتار خدای عزوجل: «پس بکدام نعمتهای پروردگارت ستیزه جوئی، (سوره نجم آیه 55)

و در روایت دیگر است (که فرمود: شک): بر مریه است، و هراس از حق، و تردد، و استسلام در برابر نادانی و اهل آن، پس هر که از آنچه در پیش او است (از حق و رغبت بسوی آخرت) بهراسد پشت سر (یعنی بسوی باطل و دنیا) برگردد، و هر که در دین ستیزه کند در شک بچرخد، و همردیفان او از مؤمنین از روی پیشی گرفته (چون شک ندارند) و باز ماندگان (در ایمان که پس از او بودند) او را دریابند، و لگد مال شیاطین گردد، و هر که بهلاکت دنیا و آخرت تن دهد در این میان (نیز) بهلاکت رسد و هر که از آن رهائی یابد از فضل یقین است، و خدا چیزی کمتر از یقین نیافریده است.

و شبهه بر چهار شعبه است: شادمان شدن بزینت (دنیا یا رایهای فاسده ای که نزد خود زینت داده)، و خود آرائی (به باطیل)، و باز گرداندن کج (را بر است بنظر خویشان)، و در آمیختن مایه افتادن در شهوت است، و کجی صاحب خود را بانحراف بزرگی بکشاند، و آمیختن حق بباطلی تاریکیهائی است که رویهم انباشته. اینست کفر و ستونها و شعبه های آن.

باب صفت نفاق و منافق

1) (و هم امیرالمؤمنین علیه السلام) فرمود: و نفاق بر چهار ستون استوار است: بر هوی (و هوس) و سهل انکاری (در امر دین)، و خشم ورزی، و طمع.

و هوی پرستی بر چهار شعبه است: بر ستم، و زورگویی و تجاوز، و شهوت رانی، و سرکشی، پس هر که ستم کرد بلاها و گرفتاریهایش زیاد شود، و او را واگذارند و از کمک باو خودداری شود، و هر که تجاوز کند و زور بگوید از سختیها نیاساید، و دلش آرام نباشد، و از شهوترانیها خودداری نتواند، و هر که شهوت خود را تعدیل نکند در پلیدیها فرورود، و هر که سرکشی کند بدون برهان و از روی عمد خود را گمراه کند.

و سهل انگاری بر چهار شعبه است: بر فریب (خوردن برحمت حق سبحانه و غفلت از شیطان)، و آرزو، و ترس و بیم (از غیر خدا) و امروز و فردا کردن، و این برای آنستکه ترس و بیم (از غیر خدا) راه حق را ببندد، و امروز و فردا کردن موجب کوتاهی در عمل گردد تا (آنگاه که) مرگ او برسد، و اگر آرزو نباشد (شخص) بحساب خود برسد، و اگر حساب کار خود را بداند و ار هراس و ترس بمرگ ناگهانی بمیرد، (و فریب برحمت حق خوردن) دست انسان را از عمل کوتاه کند.

مجلسی (رحمه الله) در شرح «حسب ما فيه...» گوید: «حسب» بتحریرک بمعنای رسیدن بحساب و اندازه و شماره و آنچه در آنست از عمر و عمل و این اشاره است بگفتار پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که فرمود: بحساب خودتان برسید پیش از آنکه بحساب شما برسند، تا آنکه گوید: و حاصل اینکه اگر آرزو و غفلتی که لازمه اوست در کار نبود بحساب عمر خود و آنچه از آن صرف کرده و گناهانی که کسب کرده می رسید، و می اندیشید که ممکن است بزودی مرگش فرا رسد و دست خالی از عمل و توشه بآخرت رود، و درباره سختیهای مرگ و هراسهای پس از آن و دشواریهای قیامت و کیفرهای سختی که در انتظار اوست اندیشه و تفکر می کرد، حقیقت این بود که از ترس و دهشت فجاه کند و ناگهان بمیرد چنانچه همام آنگاه که اوصاف مؤمنین را شنید ناگهان (بروی زمین افتاد) و جان داد این آرزو استکه انسان را از تمام این افکار و اندیشه ها باز دارد، و از اینجا روشن شود که در مقداری از آرزو و غفلت حکمت نظام نوع انسان و بقاء عالم نهفته است ولی زیاده روی در آن موجب شقاوت در آخرت گردد، و بر گردیم بدنباله حدیث که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:).

و خشم و رزی بر چهار شعبه است، بر کبر، و فخر (کردن بحسب و نسب و غیر اینها)، پس هر که کبر و رزد بحق پشت کند، و هر که فخر کند (بر خود بنازد) نافرمانی کرده (یا دروغ گفته و خلاف کرده) و هر که حمیت کشد بگناهان اصرار و رزد (و بواسطه حمیت بنظر و فحاشی و آدمکشی و جنایات دیگر دچار گردد) و هر که تعصب او را فرا گیرد ستم کند (یا از راه راست منحرف شود)، پس چه بد چیز است خشم و رزی که میان پشت کردن بحق و نافرمانی و اصرار بر گناه و انحراف را از راه راست قرار گرفته است. (این معنی بنا بر توضیحی استکه آخر حدیث بیاید).

و طمع بر چهار شعبه است: شادی و شادکامی و تبختر، و سرسختی، و فزون طلبی، پس شادی نزد خداوند خوش نیست (و بد است) و شادکامی و تبختر خودپسندی است، و سرسختی بلائی استکه اگر کسی دچار شد او را بکشیدن بار گناهان و ادار می سازد، و فزون طلبی (و برتری جوئی) بازی و سرگرمی و (موجب) باز

داشتن دل (از یاد خدای تعالی) است و پذیرفتن چیز بیست (یعنی دنیا و سرگرمی های آن) بجای آنچه بهتر است (یعنی آخرت و نعمتهای آن می باشد).

پس این بود نفاق و ستونها و شعبه های آن، و خداوند بر تمام بندگان خود غالب است نامش بلند و ذاتش والا است، و زیبا و نیکو ساخته است خلقت هر چیز را، دو دست جودش گشاده است، و رحمتش همه چیز را فرا گرفته، امر او عیان و نورش تابان است، برکتش بسیار و حکمتش نورانی است، کتابش پابرجا و حجتش پیروز و هویدا است، دینش پاک و سلطنتش محکم و پیروز است، سخنش حق، و موازینش عادلانه و رسولانش رساننده بودند، بدکرداری را گناه دانسته، و گناه را فتنه، و فتنه را چرکی شمرده، و کار نیک را بازگشت دانسته، و بازگشت را توبه، و توبه را پاک کننده قرار داده، پس هر که توبه کند براه راست هدایت یافته، و هر که گرفتار فتنه گمراه شده تا مادامیکه بخدا بازگشت نکند و بگناهایش اعتراف ننماید، بر خدا دلیری نکند مگر هلاک شونده. از خدا بترسید، از خدا بترسید! که چه اندازه باب توبه و رحمت و بشارت و بردباری بزرگ در درگاهش وسیع است، و چه اندازه سخت است آن شکنجه ها و دوزخ و سختگیری او، پس هر که باطاعتش دست یابد کرامتش را بخود جلب کند، و هر که در نافرمانیش درآید ناگواری و سختی پاداش کیفر او را چشد و بزودی زود روز پشیمانیش فرا رسد.

2) محمد بن فضیل گوید: بحضرت اَبی الحسن علیه السلام نوشتم و از مسئله ای از او پرسش کردم در پاسخ بمن نوشت: «همانا منافقان نیرنگ و رزند با خدا و اوست فریب دهنده ایشان و هرگاه برخیزند بسوی نماز برخیزید سرگران خود نمایی کنند بمردم و یاد نکنند خدا را جز اندکی، در این میانه سرگردانند نه بسوی اینانند و نه بسوی آنان و هر که را خدا گمراه سازد برای او راهی نیایی» (سوره نساء آیه 142 143) اینها نه از کفارند و نه از مسلمانان، اظهار ایمان کنند و بسوی کفر و تکذیب روند، خدا آنها را لعنت کند.

شرح _ فیض (رحمه الله) گوید: اما از کفار نیستند چون اظهار ایمان کنند و شهادتین بر زبان جاری سازند، و از مسلمانان نیستند چون در دل انکار کنند. و مجلسی (رحمه الله) در مرآة العقول از بعضی نقل کند که گفته اند: شاید ذکر نشدن اصل مسئله در حدیث بجهت تقیه بوده است، و شاید سؤال از حال مأمون بوده زیرا او از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود و برای مصلحت اظهار تشیع می کرد، و مقصود حضرت در پاسخ او و شیعه مآبان منافق اطراف او چون ذوالریاستین باشد. (و توجه نما که قطعاً این روایت شرح حال سگ ملعون مامون و همه غاصبین ناصبی بوده که همگی منافقین ستمکار امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و عجل فرجهم بوده اند که دین را وسیله دنیای خود و ریاست خود و پیروی از هوی و هوس خود نموده و خود و طرف داران خود را به دوزخ جاوید وارد نموده اند الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

3) ابو حمزه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا منافق (آنکس است) که (از کاری) نهی کند ولی خود او (از آن کار) دست نمی کشد، و فرمان می دهد بدانچه خود نمی کند، و چون

بنماز ایستد اعتراض کند، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا اعتراض چیست؟ فرمود: روبراست و چپ گردانیدن، و چون رکوع کند خود را (مانند گوسفند) بزمین اندازد (یعنی بعد از رکوع نایستد و بهمان حال بسجده رود) روزش را شب کند و اندوهی جز خوردن شام ندارد با اینکه روزه هم نبوده است، و چون بامداد کند اندوهی جز خوابیدن ندارد با اینکه شب را بیدار نبوده، اگر برای تو حدیثی گوید دروغ گوید و اگر نزدش چیزی بامانت گذاری بتو خیانت کند، اگر از او پنهان باشی تو را غیبت کند (و بدگوئی کند) و اگر بتو وعده بدهد وفا نکند.

عبدالملک بن بحر مانند همین حدیث را بطور مرفوع از آنحضرت حدیث کرده و در آن افزوده است: چون رکوع کند چون گوسفند بزمین افتد، و چون سجده کند نوک بزمین زند (چون کلاغی که دانه از زمین برچیند، یعنی سجده را بسیار کوتاه بجا آورد) و چون بنشیند چون سگی است که بر سر دم نشیند. (تعبیر نگارنده به شرح اوصاف ظاهری این منافقین یعنی غاصبین و ستمکاران به امام معصوم و شرعیت پسندیده خداست).

4) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: منافق بمانند تنه درخت خرما است که صاحب آن بخواهد در قسمتی از ساختمانش از آن بهره مند گردد و در آنجا که خواهد (بواسطه کجی) قرار نگیرد، پس بجای دیگرش برد (آنجا نیز) قرار نگیرد، و سرانجامش اینست که آنرا به آتش بسوزاند.

باب شرک

1) برید عجلی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: از کمترین چیزی که بنده بدان مشرک گردد؟ گوید: فرمود: هر که بهسته ای بگوید: سنگریزه، و بسنگریزه بگوید: هسته، و آن متدین گردد. (یعنی شرک ظاهر یعنی بت پرستی).

2) ابوالعباس گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: از کمترین چیزی که انسان بدان مشرک شود؟

گوید: فرمود: هر که رأیی را بدعت گذارد چه بواسطه آن محبوب گردد، و چه بدان واسطه مبعوض شود. (و این فراز هم دلالت بر ستیزه گری با خدا و رسول و امامان معصوم دارد یعنی غاصبین و پیروان ناصبی ایشان که اولین بدعت آن ها غصب جایگاه رهبری امت اسلام و سپس تغییر در دین اعم از احکام و سیاست های اخوتی بوده است مانند تغییر در احکام و تجاوز به ممالک همسایه و...)

3) حضرت صادق علیه السلام در گفتار خدای عزوجل: «وایمان نیاورند بیشتر آنان بخدا جز اینکه ایشانند مشرکان» (سوره یوسف آیه 106) فرمود: شیطان را ندانسته پیروی کند پس مشرک گردد. (این فراز نیز به پیروان ایشان برمی گردد که در طعام خود نمی نگرند یعنی چشم بسته پیروی می کنند پس همانگونه که خوردن غذای مسموم بر ایشان اثر می گذارد پیروی از این مشرکین نیز بر آن ها اثر می گذارد).

4) ضریس از آنحضرت علیه السلام حدیث کند که در گفتار خدای عزوجل (در همین آیه) فرمود: شرک در طاعت است نه شرک در عبادت، و از گفتار خدای عزوجل «و برخی از مردمند که خدا را بر حرف پرستش کنند» (سوره حج آیه 11 پرسیدم؟) فرمود: آیه درباره مردی نازل شده و سپس درباره پیروان او هم باشد، پس من عرض کردم: هر که در برابر شما چیزی بر پا دارد او از کسانی است که خدا را بر حرف پرستیده؟ فرمود: آری و گاهی مشرک محض باشد. (پس این روایت عظیم نیز کلام قبل و در رابطه با شرک غاصبین و پیروان ایشان که در برابر امام معصوم دین سازی می نماید آشکار می نماید و پیروی در این زمان به منزله پرستش و غاصبین به منزله بت های مورد پرستش هستند).

5) عمیره گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردم بشناسانی ما و مراجعه بما و تسلیم شدن برای ما مأمورند، سپس فرمود: و اگر چه روزه بگیرند و نماز گزارند و گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست؛ ولی پیش خود بنا گذارند که بما مراجعه نکنند بهمان سبب مشرک گردند. (و این روایت عظیم نیز باز دلالت به همین معانی دارد یعنی خلاق وفق کلام خدا و رسول بایستی از آل محمد یعنی امامان معصوم که اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم است پیروی کند و اگر سرکشی و عصیان و عداوت نماید شرک آن ها محرز است).

6) عبدالله بن یحیی کاملی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی شریک را پرستش کنند، و نماز را بر پا دارند، سپس بچیزی که خدا کرده یا پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ساخته اعتراض کنند و بگویند: که چرا بر خلاف آن نساخته؟ یا در دل خود چنین اعتراضی کنند (گرچه بزبان نیاورند) بهمین اعتراض مشرک شوند، سپس این آیه را تلاوت فرمود، «نه چنین است پروردگار تو سوگند ایمان نیاوردند تا بدآوری بگزینند تو را در آنچه سرزده است بین ایشان و سپس نیابند در دلهای خویش چاره ای از آنچه تو قضاوت کرده ای و تسلیم شوند تسلیم شدنی» (سوره نساء آیه 65) سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر شما است که تسلیم باشید. (این روایت عظیم نیز دلالت بر لزوم و تاکید پیروی اهل اسلام از ولایت امامان معصوم دارد زیرا آن ها به امر خداوند متعال تعیین شده اند و امت اسلام نیز بایستی از ایشان پیروی نمایند).

7) ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: از گفتار خدای عزوجل: «کشیشان و دیرنشینان خود را خدایانی در برابر گرفتند» (سوره توبه 31) فرمود: هر آینه بخدا سوگند آنها ایشان را پرستش خودشان نخواندند، و اگر پرستش خود خوانده بودند ایشان نمی پذیرفتند ولی حرامی را بر ایشان حلال کردند، و

حلالی را بر ایشان حرام کردند، پس آنها را ندانسته از همین راه پرستش کردند. (یعنی بر خلاف شریعت بدعت ها کردند و از این نظر مشرک شدند و مانند آن در این امت واقع شد)

8) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مردی را در گناهی پیروی کند بتحقیق که او را پرستش کرده است. (و این روایت عظیم نیز تاکید از عدم پیروی از امامان باطل دارد که به سوی آتش دعوت می کنند).

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: و سر این مطلب آنست که پرستش جز خضوع و تذلل و اطاعت و انقیاد نیست، و روی همین حساب خدای سبحان پیروی هوای نفس و اطاعت شیطان را پرستش آندو نامیده در آنجا که فرماید: «آیا دیدی آنکس را که برگرفت خدای خویش را هوس خویش» (سوره جاثیه آیه 23) و نیز فرماید: «آیا بشما سفارش نکردیم ای بنی آدم که نپرستید شیطان را که او شما را دشمنی است آشکار، (سوره یس آیه 60).

باب شک

1) حسین بن حکم گوید: بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم و از حال خود او را آگاه کردم که من در شک افتاده ام، و حضرت ابراهیم علیه السلام بخدا عرضکرد: «پروردگارا بمن بنما چگونه مرده ها را زنده می کنی، (سوره بقره آیه 260) و من دوست دارم که شما (نیز برای رفع شک من) چیزی (و عقیده داشت) و می خواست که ایمانش را افزون کند، ولی تو در شک، و در شک خیری نیست، و نوشت: جز این نیست که شک تا جائیست که یقین نیامده، و چون یقین آمد شک روا نباشد، و نوشت: بدرستی که خدای عزوجل فرماید: «و نیافتم برای بیشتر شان عهدی و دریافتم بیشترشان را نافرمان» (سوره اعراف آیه 102) و فرمود: این آیه درباره شک کننده نازل شده.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: غرض راوی از نقل داستان حضرت ابراهیم علیه السلام عذر تراشی برای شک خود بوده باینکه ابراهیم با مرتبه نبوت درباره مردگان در شک بوده و از خدا چیزی برای برطرف کردن شک خود پرستش کرده، و آنچه راوی این حدیث سؤال کرده یا معجزه بوده یا دلیلی بر امامت، و بنابر اول یا حضرت معجزه ای برایش آشکار کرده و راوی بیان نکرده است، و یا آنحضرت علیه السلام مصلحت در آشکار کردن آن ندیده. یا می دانسته که شک او روی وسواس و عناد است و گرنه حجت بر او تمام شده و حق برایش آشکار گردیده، و بنابر احتمال دوم نیز هر سه وجه احتمال می رود و آخری ظاهرتر است، و اما عذری که برای شک خود آورده است حضرت آن را ابطال کرده است باینکه ابراهیم شک نداشت... بلکه بجهت ازدیاد یقین بود و بتعبیر دیگر او علم الیقین داشت و طالب عین الیقین بود ولی تو چنانچه خود اعتراف کرده ای شک داری و خیری در آن نیست زیرا هر چه خیر است در ایمان است و او بجز با یقین حاصل نگردد.

و در جمله «انما الشک ما لم یأت الیقین» گوید: این جمله دو احتمال دارد اول اینکه تأکید همان جمله سابق باشد که فرمود: ابراهیم مؤمن بود و حاصل معنی این است که او یقین بقدرت خدای تعالی بر زنده کردن مردگان داشت و شک با یقین اجتماع نکنند، و جواز (در فرمایش آنحضرت «لم یجز») به معنای امتناع است.

دوم مراد بیقین آن چیزی است که یقین آورد و شک بعد از آن وسوسه و عناد است (و این همان وجهی است که فیض (رحمه الله) نیز در وافی فرموده است).

سپس مجلسی (رحمه الله) پس تفسیر آیه شریفه «و ما وجدنا لاکثرهم من عهد...» گوید: و شاید تأویل حضرت علیه السلام باین باز گردد که خدای تعالی از ایشان بواسطه آن عقلی که بآنها داده پیمان گرفته که همان را بکار اندازند و یقین کنند، و آن را واگذارند و پس مشاهده معجزات روشن فاسق شدند و از ایمان بیرون رفتند.

2) ابواسحاق خراسانی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اش می فرمود: تردید (درباره دین و احکام آن) بخود راه ندهید تا بشک افتید، پس کافر شوید.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: شاید مقصود ورود در شبهاتی است که موجب شک گردد، یا نارضایتی به قضای خدا است و متهم هم ساختن خداوند در قضای اوست، یا مقصود تردیدی است که ریشه و مبدأ شک است.

3) محمد بن مسلم می گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم، و زراره در سمت راستش بود، پس ابو بصیر وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبدالله چه فرمائی درباره کسی که در خدا شک کند؟ فرمود: کافر است ای ابا محمد (ابا محمد کنیه ابو بصیر است) عرض کرد: اگر در پیغمبر شک کند (چطور)؟ فرمود: کافر است؟ (محمد بن مسلم) گوید: پس حضرت رو به زراره کرد و فرمود: همانا کافر شود در صورتی که انکار کند.

توضیح _ این که حضرت در پایان حدیث رو به زراره کرد و فرمود: «همانا کافر شود در صورتی که انکار کند» شاید بخاطر این بوده که زراره واسطه میان ایمان و کفر را قبول نداشته چنان که مطلب در ضمن حدیث (7) گذشت، و مقصود امام (علیه السلام) این است که به مجرد شک کافر نشود بلکه شک در صورتی موجب کفر است که از روی انکار باشد اگر چه در صورت شک مؤمن هم نیست. (شک نیست که ایمان به خدا و رسول و امام معصوم بایست از روی تحری حقیقت و استدلال و جستجو و اقامه دلیل ... باشد، و به اصطلاح اصول دین تعبدی نیست و از روی تعقل و تحقیق بایستی صورت گیرد و این روش عین خداپرستی و... است و اما اگر از روی انکار و ستیزه گری باشد یعنی ریشه در آن ها داشته باشد کفر است).

4) ابو بصیر گوید: پرسیدم از حضرت صادق (علیه السلام) از (تفسیر) گفتار خدای عزوجل: «آنانکه ایمان آوردند و ایمانشان را به ستم آلوده نکردند» (سوره انعام آیه 82) فرمود: (مقصود از ستم) شک است (یعنی ایمانشان را به شک نیالوده اند). (آلوده نمودن ایمان به ستم مصادیق دیگری نیز دارد که اهم آن همان طور

که در روایت بعدی محرز است عدم توجه و عدم پیروی از امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم است).

(5) امام صادق علیه السلام فرمود: شک و نافرمانی در آتشند، نه از ما هستند و نه به سوی ما توجه دارند.

(6) حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: با شک و انکار هیچ عملی سود ندارد.

(7) در وصیت مفضل است که گوید: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هر که شک کند و یا گمان برد و بر یکی از آن دو به ایستد خداوند عملش را حبط کند، بدرستی که حجت خدا همان حجت روشن است. (یعنی در حقانیت ولایت و امامت شک نماید و یا گمان داشته باشد دچار حبط عمل یعنی نابودی اعمال می شود و ... ؛ یعنی به سوی دوزخ می رود).

(8) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق (علیه السلام) حدیث کند که بوی عرض کردم: ما می بینیم مردی را که دارای عبادت و کوشش و خشوع در دین است ولی معتقد بحق (یعنی امامت شما) نیست، آیا این اعمال باو سودی بخشد؟ فرمود: ای ابا محمد جز این نیست که مثل (ما) اهل بیت و (و مردم)، مثل آن خاندانی هستند که در بنی اسرائیل بودند، و هیچ یک از آنها نبودند، و هیچ یک از آنها نبود که چهل شب کوشش کند (و ریاضت کشد) جز اینکه (پس از چهل شب) دعا میکرد و دعایش اجابت میشد، (ولی وقتی) یکی از آنها چهل شب کوشش کرد سپس دعا، و دعایش باجابت نرسید، پس نزد عیسی بن مریم (علیه السلام) (که آخرین پیامبر بنی اسرائیل بود) آمد و از حال خود باو شکایت کرد و از او خواست برایش دعا کند، پس عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تطهیر کرده و نماز خواند سپس بدرگاه خدای عزوجل دعا کرد، خدای عزوجل باو وحی کرد ای عیسی این بنده من نزد من آمد اما بغیر از آندریکه باید بیاید، او مرا خواند ولی در دلش نسبت بتو شک داشت، پس (با این حال) اگر (آنقدر) مرا بخواند که گردنش ببرد و انگشتانش بریزد دعایش را اجابت نکنم، پس حضرت عیسی (علیه السلام) بآن مرد رو کرده فرمود: تو پروردگارت را می خوانی و نسبت به پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: یا روح الله بخدا سوگند آنچه گفתי همانطور بود (و من درباره تو شک دارم) اکنون از خدا بخواه که این شک را از دل من ببرد، (حضرت صادق علیه السلام) فرمود: که عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه آن مرد را پذیرفت و قبول کرد و او بمانند خاندان خود گردید.

شرح _ فیض علیه الرحمه گوید: حضرت در این حدیث اهل بیت پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امت او را به عیسی (علیه السلام) و امتش مثل زده در این که آنها که درباره اهل بیت (علیه السلام) شک داشته باشند دعایشان مستجاب نشود و عبادتشان قبول درگاه واقع نگردد، و در حدیث اشاره به این که شک درباره آنها چون شک درباره پیغمبر است زیرا عیسی (علیه السلام) پیغمبر بود.

باب گمراهی یا گمراهان

1) هاشم صاحب برید گوید: من با محمد بن مسلم و ابو الخطاب گردهم بودیم پس ابوالخطاب به ما گفت: چه گوئید درباره کسی که امر امامت را نشناسد؟ من گفتم: هر که آنرا نشناسد کافر است، ابوالخطاب گفت: کافر نیست تا حجت بر او اقامه شود و چون حجت بر او اقامه شد و آنرا نپذیرفت آنگاه کافر است، محمد بن مسلم به او گفت: سبحان الله اگر نپذرد و انکار هم نکند کافر است؟ اگر انکار نکند کافر نیست، گوید (این جریان گذشت تا به حج رفتیم) همین که حج کردم خدمت حضرت صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم و جریان را خدمتش عرضه داشتیم، فرمود: تو اکنون هستی ولی آن دو غایبند موعده شما (هر سه) امشب نزد جمره وسطی در منی باشد.

گوید همینکه شب شد من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب خدمتش رفتیم، پس حضرت بالشی برداشت و بسپه نهاد (و بر آن تکیه زد) سپس بما فرمود: شما درباره خدمتکاران و زنان و خاندان خود چه گوئید؟

آیا شهادت و گواهی بیگانی خدا یگانه ندهند؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا گواهی ندهند که محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسول (و فرستاده) خدا است؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا آنچه شما بر آنید (از شناسائی امام و امر امامت) آنها می شناسند و میفهمند؟ عرض کردم: نه، فرمود: آنها در نظر شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که امر امامت را نشناسد کافر است.

فرمود: سبحان الله؛ آیا اینان که سر راههای (ی مکه و غیر آن) و کنار آبها (ی چاه و غیره منزل کرده اند) ندیده ای؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا نیست که اینها نماز می خوانند و روزه میگیرند و حج میکنند؟ آیا نیست که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسول خدا است؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آنچه شما بر آنید (از امر امامت) میدانند؟ عرض کردم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که این امر امامت را نشناسد کافر است.

فرمود: سبحان الله؛ آیا اینان که سر راهها (ی مکه و غیره آن) و کنار آبها (ی چاه و غیره منزل کرده اند) ندیده ای؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا نیست که اینها نماز می خوانند و روزه میگیرند و حج میکنند؟ آیا اینست که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسول خدا است،

عرض کردم: چرا، فرمود: آنچه شما بر آنید (از امر امامت) میدانند؟ عرض کردم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که این امر امامت را نشناسد کافر است.

فرمود سبحان الله: آیا تو خانه کعبه و طواف کنندگان آن اهل یمن و آویختن آنها را بپرده کعبه ندیده ای؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا گواهی ندهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسول خدا است و (آیا) نماز نخوانند و روزه نگیرند و حج نکنند؟ عرض کرد: چرا، فرمود: آیا آنچه شما بر آنید (از امر امامت) میدانند؟ عرض کردم: نه، فرمود: درباره آنها چه گوئید؟ عرض کردم: هر که نشناسد (امر امامت را) او کافر است.

فرمود: سبحان الله: این گفتار خوارج است، سپس فرمود، اگر بخواهید آگاهتان کنم؟ من عرض کردم: نه، پس فرمود: همانا برای شما بد است که چیزی را تا از ما نشنیده ای بگوئید: من فهمیدم که حضرت ما را بگفتار محمد بن مسلم وا میدارد.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: عقیده صاحب برید این بوده که هر که امر امامت را نشناسد چه حجت بر او قائم شود و چه انکار هم بکند یا نکند کافر است، ولی عقده محمد بن مسلم این بوده که در صورتی کافر است که انکار کند، و اگر انکار نکند کافر نیست، و این همان واسطه بین ایمان و کفر است که متضعف و گمراه نامیده شود، و گویا مقصود از کافر در اینجا کسی است که احکام کفر مانند نجاست و عدم جواز مباشرت و نکاء و غیره آن بر او بار باشد چنانچه برخی از اصحاب گفته اند و گرنه در استحقاق عقوبت و خلود برخی از آنان در آتش خلافی نیست.

و این که حضرت فرمود: «این گفتار خوارج است» زیرا آنها گویند: هر که گناه کبیره کند و اصرار بر صغیره کند کافر است و از اسلام بیرون رود و سزاوار کشتن است، و از این رو بکفر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قصه حکمیت حکم کنند، با اینکه خود آنها حضرت را بر قبول حکمیت و داشتند، و او را مجبور بر قبول حکم آن مرد احمق و جائر و دشمن امیرالمؤمنین (علیه السلام) کردند، و با اینکه آن بزرگوار بطور مطلق بحکم آنان رضا نداد، بلکه در صورتی که بر طبق کتاب و سنت حکم کنند رضایت داد، و آن دو ملعون بر خلاف کتاب و سنت حکم کردند و آنچه آن حضرت (علیه السلام) انجام داد معصیت نبود و تفصیل این مطلب را در کتاب کبیرمان گفته ایم. فیض (رحمه الله) گوید: این که راوی حاضر نشد که حضرت صادق علیه السلام بحق آگاهشان کند برای این بود که دانست که حضرت بر خلاف عقیده او بگوید، و آنگاه نزد آن دو نفر که طرف نزاعش بودند رسوا شود از این رو حاضر نشد و شاید پیش خود مطلب را قبول کرده بود و از حرف سابقش برگشته است.

2) زراره گوید: بحضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم: چه فرمائی درباره زناشوئی با این مردم (که قائل بامامت شما نیستند یعنی سنیها) زیرا من باین سن که می بینید رسیده ام و هنوز زن نگرفته ام؟ فرمود: چه چیز جلو گیریت کرده از ازدواج؟ عرض کردم: چیزی جلوگیریم نکرده جز این که میترسم ازدواجشام بر من حلال نباشد، پس در این باره چه دستوری بمن میدهید؟ فرمود: پس توجه می کنی با اینکه جوانی؟ آیا برد باری میکنی؟ عرض کردم: کنیزها را (برای زناشوئی) میگیرم، فرمود: اکنون بیاور (آنچه درباره آنها داری، و بگو بدانم) بچه دلیل کنیزان را حلال دانی؟ عرض کردم: کنیز که همانند زن آزاد نیست اگر چیزی از او دیدم که مرا بشک انداخت او را می فروشم و از او کناره میگیرم، فرمود: برایم بیان کن بچه دلیل او را بر خود حلال میدانی؟ گوید: من جوابی (و پاسخی) نداشتم که بآن حضرت عرض کنم.

(مجلسی (رحمه الله) گوید: علت ترس زراره از ازدواج با آنها این بود که زراره اصرار داشته که واسطه ای میان ایمان و کفر نیست (چنانچه پیش از این نیز بدان اشاره شد) و همه مخالفین و گرچه از فرق شیعه غیر از امامیه

باشند کافر میدانسته، و احکام کفر را در دنیا و آخرت بر آنان جاری می کرده، و امام (علیه السلام) درباره آمیزش کنیزان از او مطالبه دلیل کرد یعنی او هم زن کافره است و خصوص اگر اهل کتاب نباشد وطیش حرام است چنانچه نکاح کافره حرام است، پس چه فرقی میان آندو است؟)

(زراره گوید): پس بآنحضرت عرض کردم: چه فرمائی (بالاخره) ازدواج کنم (یا نه)؟ فرمود: من باکی ندارم که ازدواج کنی، عرضکرد: این که فرمودی: من باکی ندارم که ازدواج کنی، عرضکردم: این که فرمودی: من باکی ندارم که ازدواج کنی دو معنی دارد: یکی اینکه میفرمائی من باک ندارم تو گناهی مرتکب شوی بی آنکه من بتو دستور دهم (دیگر اینکه برای من جایز است؟) پس چه دستور دهی آیا بفرمان شما اینکار را بکنم؟ فرمود: رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) زن گرفت، و داستان زن نوح و زن لوط (را نیز که) میدانی چه بوده (که در سوره تحریم آیه 10 خداوند داستان آنها را بیان فرماید): «و بودند در زیر سرپرستی (حباله نکاح) دو بنده از بندگان شایسته ما»؟ من عرض کردم: رسولخدا مانند من نبوده، همانا زن زیر دست او بوده: و بحکمش اقرار داشته، و بدین او اعتراف می کرده؟ گوید:

بمن فرمود: درباره آن خیانت که در گفتار خدای عزوجل (در همان آیه است که فرماید: «پس خیانت کردند آن دوزن» چه نظری داری؟ (آیا خداوند) مقصودی جز فاحشه (یعنی زنا) ندارد؟ (اینطور نیست بلکه مقصود از خیانت شر و کفر باطنی است و آندو پیغمبر، آنها را بزنی گرفته بودند) و رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بفلانی (یعنی عثمان) زن دارد (در صورتیکه مطلب در اینجا بعکس آنچه تو درباره خود رسولخدا و زناش گوئی بوده)؟ گوید: عرضکردم: خداوند کار شما را به نیک گرداند (بالاخره) چه دستوری بمن فرمائی؟ آیا بروم و بدستور شما (از اینها) زن بگیرم؟ بمن فرمود: اگر اینکار را میکنی بتو سفارش کنم که از زنهای بی تمیز و ساده بگیری، عرض کردم: زنهای بی تمیز و ساده کیانند؟ فرمود: پرده نشینان پارسا. عرض کردم: آنکه برکیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه؛ عرضکردم: آنکه برکیش ربیعہ الرأی است؟ فرمود: نه.

(مترجم گوید: سالم بن ابی حفصه از رؤسای زیدیه است و روایات حضرت صادق علیه السلام او را لعن و تکذیب و تکفیر کرده، و ربیعہ فقیه اهل مدینه بوده و چون برای خود فتوی میداده او را ربیعہ الرأی نامیده اند).

(سپس فرمود: ولی تزویج کن دختران جوانی که در تحت سرپرستی پدرانشان هستند و اظهار کفری نکنند و اطلاعی هم از آنچه شما دانید (و اعتقاد شما بامامت ما) ندارند، عرض کردم: جز اینست که آن دختر هم یا مؤمن است و یا کافر؟ فرمود: او نماز میخواند و روزه میگیرد و از خدا میترسد ولی عقیده شما را نمیداند؟ عرض کردم: بتحقیق خدای عزوجل فرموده است: «او است آنکه شما را آفرید پس برخی از شما کافر است و برخی مؤمن» (سوره تغابن آیه 2- مقصود زراره این است که مردم از این دو دسته خارج نیستند) نه بخدا سوگند کسی از مردم نیست که نه مؤمن باشد و نه کافر (و واسطه ای در بین نیست؟)

گوید: حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: ای زراره گفتار خداوند از گفته تو راست تر است، آیا دیده ای گفتار خای عزوجل را که فرماید: (سوره توبه آیه 102) «در آمیختند کردار نیک را با کردار بد امید است که خداوند توبه آنها را

بپذیرد» (زراره گوید): همینکه فرمود: «عسی: امید است که، من عرض کردم: آنها هم نیستند جز مؤمن و یا کافر (یعنی زراره صبر نکرد تا امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آیه را تمام کند و عقیده خود را تکرار کرد) گوید: پس فرمود: چه گوئی در گفتار خدای عزوجل: «سوره نساء آیه 98) «مگر مستضعفان (ناتوانان) از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره توانند راه برند» که بایمان رسند؟ عرض کردم: آنها هم نیستند جز مؤمن یا کافر، فرمود: بخدا، سوگند آنها نه مؤمنند و نه کافر، سپس رو بمن کرد و فرمود: چه گوئی درباره اصحاب اعراف؟ (اعراف نام دیواری است میان بهشت و جهنم چنانچه از روایات و تفاسیر استفاده شود و پیش از این نیز کافرنند، فرمود: بخدا سوگند نه مؤمنند و نه کافر و اگر مؤمن بودند ببهشت میرفتند چنانچه دیگر مؤمنان ببهشت میروند، و اگر کافر بودند بدوزخ میرفتند چنانچه دیگر کافران بدوزخ روند، ولی آنها مردمی هستند که کارهای نیک و کارهای بد آنها برابر است، کردار نیک آنها را (ببهشت) نرساند و حال اینها چنانست که خدای عزوجل فرموده.

پس من عرض کردم: آیا ایشان از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را واگذار همانجا که خدا واگذارده (یعنی کارشان با خداست) عرض کردم: آیا کار آنها را بتأخیر اندازی (که خدا هر چه خواهد با آنها انجام دهد)؟ فرمود: آری من هم بتأخیر اندازم چنانچه خداوند بتأخیر انداخته، اگر بخواهد بسبب رحمت خود آنها را ببهشت برد، و اگر خواهد بسبب گناهانشان بدوزخشان کشد و ستمی هم بآنها نکرده، عرض کردم: آیا کافری ببهشت میروند؟ فرمود: نه، عرض کردم: آیا بجز کافر کسی بدوزخ رود، فرمود: نه، جز آنکه خدا بخواهد، ای زراره من میگویم آنچه خدا خواهد. (همان شود) و تو نمیگوئی آنچه خدا خواهد، هر آینه اگر تو بزرگ شوی از این حرف برگردی و خشم (نسبت بمخالفان) فرو نشیند (یا عقده های دلت باز شود). (همانگونه که قبلاً ذکر شد در حضرت زراره (علیه الرحمه) از بزرگان و اعظام شیعه است و از این گونه روایات جلالت قدر او معلوم می شود زیرا امام او را در بیان افکارش کاملاً آزاد می گذارد تا قانع شود و این که او از جوانی خود به عشق ولایت امامان معصوم مزین بوده است و فراز آخر کلام امام نیز مؤید همین مطلب است و نکته مهم دیگر حفظ جان او از شرارت اعدای ناصبی مطمح نظر امامان معصوم بوده است و لذا در بین عوام گمراه او را طرد کرده و در بین خواص احترام می نمودند).

باب مستضعف ناتوان در دین

1) زراره گوید: از حضرت باقر (علیه السلام) راجع به مستضعف پرسش کردم: فرمود: او کسی است که حيله به کفر ندارد که کافر شود، و راهی به ایمان نیابد (تا مؤمن گردد) نتواند مؤمن شود و نتواند کافر گردد، و آنها کودکانند، و هر مرد و زنی که عقل (و خرد) آنها چون عقل کودکان است، و قلم (تکلیف) از آنان برداشته شده است. (و این از اعظم روایات واصله از امامان معصوم علیه السلام و عجل فرجه است.

2) و نیز زراره از آن حضرت (علیه السلام) حدیث کند که فرمود: مستضعفان «آن کسانی که چاره ای نتوانند و راه به جایی نبرند» فرمود: (یعنی) چاره‌های به سوی ایمان نتوانند و کافر هم نشوند، (و اینها کودکانند و کسانی که عقلشان چون کودکان است از مردان و زنان).

3) و نیز زراره گوید: از حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از مستضعف پرسیدم؟ فرمود او کسی است که حیله ای که بوسیله آن کفر را از خود دور کند نتواند و چاره ای ندارد که بدان براه ایمان رود، نتواند که مؤمن شود، و نه کافر گردد، فرمود: و (آنها) کودکانند و هر که از مردان و زنان که عقلشان چون عقل کودکان است.

4) سفیان بن سمط بجلی گوید: به حضرت صادق عرض کردم: چه گوئی درباره مستضعفان؟ حضرت مانند اشخاص حراسناکی به من فرمود: کگر شما مستضعفی گذاردید؟ کجایند مستضعفان؟ به خدا سوگند عقیده شما را دوشیزگان پشت پرده بهم رسانده اند، و زنان آبکش و سقا در راه مدینه (درباره مذهب شما) گفتگو کنند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: گویا این اضطراب و فزع حضرت به خاطر خشم و انکاری بوده که بر فاش کنندگان اسرار اهل بیت از شیعه داشته، زیرا آنان به سبب ترک تقیه مذهب اهل بیت را برملا کردند تا آنجا که دوشیزه گان پشت پرده با اینکه از خانه بدر نروند و زنان سقائی که کارشان تقیث مذهب نیست و در جستجوی آن نبودند از اسرار مذهب شیعه آگاه شدند، و این فاش کردن اسرار موجب زیان بر ائمه و شیعیان آنها می شد و برای هدایت مردمان هم سودی نداشت، و سبب می شد که مستضعفان ناصبی گردند و معذور نباشند. و بدانکه مستضعف نزد بیشتر اصحاب ما کسی است که امام را نشناسد و منکر او هم نباشد و ولایت شخص معینی را هم نداشته باشد چنانچه شهید در ذکری فرمود، و از شیخ مفید در کتاب غریه نقل کند که فرمود: آنکس است که ولایت را شناخته ولی در برائت توقف کند. (و به اصطلاح تولی دارد ولی تبری ندارد)، و ابن ادریس گفته است: آنکسی است که اختلاف مذاهب را نداند و با اهل حق هم دشمن نیست، سپس مجلسی (رحمه الله) گوید: و این موافق تر با اخبار است.

5) عمر بن ابان گوید: از امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره مستضعفین پرسیدم؟ فرمود: آنها اهل ولایت هستند، عرض کردم: چه ولایتی؟ فرمود: هر آینه آن ولایت در دین نیست بلکه ولایت (وبستگی) در ازدواج وارث و معاشرت است، و ایشان نه مؤمنند و نه کافر، و از آنها بپایند کسانی که به امید خدای عزوجل هستند (و کارشان با خدا است که اگر خواهد عذاب کند یا ببخشد).

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: چون لفظ «ولایت» مجمل بوده و احتمال داده میشد که مقصود ولایت اهل بیت (علیه السلام) باشد سائل عرض کرده است: چه ولایتی، حضرت در پاسخ فرموده است: مقصود ولایت اهل بیت و امامان بر حق نیست زیرا اگر اینطور بودند در زمره مؤمنین بودند، یا این که مقصود از ولایت در دین آن ولایتی است که به سبب اتحاد در دین میانه مؤمنین است چنانچه خدای سبحان فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ». یعنی مردان مؤمن و زنان مؤمنه برخی از آنها دوستان برخی

هستند....(سوره توبه آیه 71) و حضرت فرموده است اینان نیستند بلکه مقصود مردمی هستند که معتصب در مذهب خود نیستند و با شما نیز بغض ندارند بلکه با شما ازدواج کنند وارث دهند و آمیزش کنند، یا اینکه مقصود این است برای شما ازدواج و معاشرت ایشان جایز است آنان از شما ارث برند و شما از ایشان، پس پرسش سائل از حکم آنها بوده نه از وصفشان، یا این که حضرت حکمشان را بیان فرموده سپس آنها را معرفی کرده است که اینان مؤمن نیستند و کافر هم نیستند...

6) اسماعیل جعفی گوید: از حضرت باقر (علیه السلام) پرسیدم: از آن دینی که بر بندگان روا نیست نسبت بدان نادان باشند (و باید بدانند که آن چه دینی است؟) فرمود: دین وسیع است، ولی خوارج از روی نادانی خودشان بر خود تنگ گرفتند (و گرفتار شدند) عرض کردم: قربانت (اجازه می فرمائید) من دین خودم را که بر آن هستم برای شما باز گویم؟ فرمود: آری، عرض کردم گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست، و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست، و آنچه از جانب خداوند آورده است قبول دارم، و شما را دوست دارم، و از دشمن شما و هر که بر شما بزرگی کند و استیلاء خواهد و خود را امیر و حاکم بر شما داند، و حق شما را بستم بگیرد بیزارم؟ فرمود: تو چیزی را نادان نیستی، این همانست که به خدا سوگند ما هم بر آن هستیم (و بدان معتقدیم) عرض کردم: آیا کسی که این امر را نداند (و از عذاب خداوند یا خلود در آتش) سالم ماند؟ فرمود: نه، مگر مستضعفان، عرض کردم: آنها کیانند؟ فرمود: زنان و فرزندان شما، سپس فرمود: آیا ام ایمن را دیده ای؟ همانا من گواهی دهم که او اهل بهشت است در صورتی که آنچه شما بر آنید (و بدان معتقدید) نمی دانست.

توضیح _ فیض علیه الرحمه گوید: شاید ام ایمن نام زنی در آن زمان بوده است که نزد مخاطب معروف بوده، و محتمل است که مقصود همان ام ایمنی بوده است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن حضرت صلی الله علیه و آله گواهی داد که او از اهل بهشت است، و مجلسی (رحمه الله) گوید ام ایمن همان آزاد شده رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوده و از گواهان فدک است، خاصه عامه از پیمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روایت کنند که او اهل بهشت است، تا آنجا که گوید: «و ما کانت تعرف ما انتم علیه...» یعنی در صورتیکه او امامت سایر امامان جز امیرالمؤمنین علیه السلام را نمیدانست و در اینبار معذور بود چون نشنیده بود و حجت بر او تمام نشده بود، و هم چنین مستضعف بهمین جهت معذور است، و اما درباره امامت امیرالمؤمنین و معرفت نداشتن ام ایمن بدان بسیار بعید است و اینکه ام ایمن زن دیگری بوده باشد که نزد مخاطب معروف بوده بعیدتر است (پایان) و این اشاره بکلام فیض (رحمه الله) است، ولی این استبعاد زیادی که مجلسی علیه الرحمه کرده و جهش ظاهر نیست بلکه از سیاق روایت ظاهر گردد که بعید نیست مقصود آن ام ایمن نبوده باشد، زیرا گواهی دادن حضرت صادق علیه السلام باینکه او اهل بهشت است با اینکه پیش از آن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بدان گواهی داده، و شناختن او آنچه شیعیان زمان حضرت صادق علیه السلام بدان معتقد بوده اند با اینکه او در زمان

خلاف عثمان از دنیا رفته چندان مهم نبوده و هم چنین از لفظ «آرایت» و دیگر مطالب استفاده شود که احتمال فیض (رحمه الله) چندان بعید نیست.

7) ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که اختلاف مردم را (در دین بفهمد مستضعف نباشد (زیرا در اینصورت پیدا کردن مذهب حق بر او عقلا و شرعاً لازم است).

8) جمیل بن دراج گوید حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: هر آینه من گاهی بیاد این مستضعفین میافتم و میگویم: ما و آنها در منازل بهشت همراهیم؟ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگز خداوند با شما چنین نکند!

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود راوی این است که ما بسبب گناهانمان میترسیم که خداوند ما را در درجه مستضعفین از مخالفین قرار دهد، یا بر ما گران است که آنها با اینکه مخالفند داخل بهشت شوند و با ما در منازلمان باشند، و فیض (رحمه الله) گوید: اینکه امام (علیه السلام) فرمود: «هرگز خداوند با شما چنین نکند» برای آنستکه منازل مؤمنین در بهشت در درجه بلندتری از مستضعفین است اگر چه همگی بیبهشت روند، و گنهکاران از مؤمنین پس از تطهیر و پاک شدن از گناهان داخل بهشت گردند.

9) ایوب بن حر گوید: مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد و ما هم در خدمت آن بزرگوار بودیم که: قربانت... ما میترسیم بواسطه گناهانمان (در بهشت) بدرجه مستضعفین تنزل کنیم؟ گوید: پس آنحضرت فرمود: نه بخدا سوگند هرگز خداوند با شما چنین نکند.

10) علی بن سوید گوید از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از ضعفاء (ناتوا در دین) پرسیدم؟ پس بمن نوشت: ضعیف آنکسی است ککه حجت باو نرسیده و اختلاف را نفهمیده است، و چون اختلاف را فهمیده مستضعف نیست.

11) حضرت صادق علیه السلام فرمود: امروز دیگر مستضعفی نیست، (زیرا) مردان بمردان (دین حق) را رسانده اند و زنان بزنان.

باب آنانکه بامید خدایند و کارشان با خداست

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: مرجون لامرالله و آنانکه بامید خدایند مردمانی هستند که مشرک بودند پس حمزه و جعفر و مانند اینها از مؤمنین را کشتند، سپس همانها بعد از این کارشان مسلمان شدند و خدا را بیگانگی شناختند و شرک را رها کردند ولی ایمان کامل نیاوردند تا در زمره مؤمنین باشند و بدل ایمان نیاورند تا بهشت بر آنها واجب گردد، و کافر نشدند تا آتش دوزخ بر آنها لازم شود، پس اینان بر همین حال بامید خدایند. (و نگارنده بر این اعتقاد است که قاتلان امامان معصوم و بزرگان اسلام و شیعیان خالص

مانند حضرت حمزه و جعفر طیار و...، اهل دوزخ هستند و شاهد کلام ما آن است که رسول خدا وحشی ملعون را از خود دور نمود در حالی که اگر برای او ایمان متصور بود قلب رسول خدا نسبت به او مهربان می گردید بلکه کلام امام نافذ است به جماعت مستضعفین از مشرکین و کسانی چون وحشی و هنده هرزه جگرخوار و ابوسفیان و معاویه و...؛ که تا قیام قیامت داغ عظیم را بر دل اهل اسلام قرار داده اند که شفا گرفتنی نیست).

باب در بیان حال اَصناف مخالفین و قدریه و خوارج و مرجئه و اهالی شهرها و بلاد

1) مردی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: خدا لعنت کند قدریه را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجئه را، خدا لعنت کند مرجئه را گوید: من عرض کردم: قدریه و خوارج را هر کدام یک بار لعنت کردی، و اینان را (یعنی مرجئه) را دوباره؟ فرمود: اینها میگویند: کشتندگان ما (اهل بیت عصمت و طهارت) مؤمنند، پس دامنشان (یعنی این اشقیاء و طرف داران آن ها) تا روز قیامت بخون ما (اهل بیت) آلوده است، همانا خداوند در کتاب خود از مردمی حکایت کند که (گفتند): «هرگز ایمان پیامبری نیاوریم تا برا یما قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد بگو همانا آمد شما را پیامبرانی پیش از من با نشانه ها و با همانکه گفتید پس چرا کشتید آنها را اگر راستگویانید» (سوره آل عمران آیه 183) فرمود: میانه کشتندگان و گویندگان (باین حرف) پانصد سال فاصله بود و خداوند کشتن را بآنان نسبت داده برای اینکه بدانچه آنها (یعنی کشتندگان) کردند راضی بودند.

شرح_ قدریه در روایات بر جبری و تقویضی هر دو اطلاق شده و در اینجا مقصود دومی است چنانچه پیش از این نیز گذشت، و خوارج آنهاست که بر امام (علیه السلام) خروج کنند و مرجئه بحسب لعنت از ارجاء بمعنای تأخیر است، و بکسانی گویند که علی (علیه السلام) را از مرتبه خود در خلافت تأخیر اندازند و خلیفه چهارم دانند، و بزبانان گویند که معتقدند که هیچ گناهی بایمان زیان نرساند زیرا ایمان در نظر آنها صرف عقیده است و عمل هیچ دخالتی در آن ندارد و روی این جهت گویند هیچ مصیبتی بایمان زیان نرساند چنانچه هیچ طاعتی با کفر سود ندهد، و این دسته دوم آنهاست که گویند هیچ مصیبتی بایمان زیان نرساند چنانچه هیچ طاعتی با کفر سود ندهد، و این دسته دوم آنهاست که گویند کشتن امام و مؤمنین اخیار موجب عذاب نشود زیرا صرف اعتقاد بخدا و رسول را ایمان دانند و وجه این که آنها را مرجئه گویند اینست که اینان عذاب را از گناه پس اندازند و مؤخر کنند، و ظاهر این است که مقصود از مرجئه این معنای دوم است اگرچه چنانچه مرحوم مجلسی (رحمه الله) گوید: ممکن است بمعنای اول هم باشد زیرا آنان که علی را خلیفه چهارم دانند (و انتخاب خلیفه رابری مردم دانند) کشتن هر کس که بر خلیفه زمان بشورد

جایز دانند اگر چه از ائمه دین و فرزندان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باشند، و باید دانست که آیه نقل بمعنا شده و گرنه لفظ آیه «لا تؤمن» است بجای «لن تؤمن» (و یا خطای کاتب متن).

2) ابو مسروق گوید: حضرت صادق علیه السلام از من درباره اهل بصره پرسید که (بر) چه (مذهبی) هستند؟ عرض کردم: مرجئه، و قدریه، و حروریه، فرمود: خدا لعنت کند این ملت‌های کافر مشرک را بهیچ وجه خدا پرست نیستند.

توضیح _ حروریه دسته ای از خوراجند که به حروراء که محلی است نزدیک کوفه منسوبند.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: اهل شام بدتر از مردم روم اند، اهل مدینه از اهل مکه بدترند، و اهل مکه آشکارا بخدا کفر ورزند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: محتمل است که این کلام در زمان بنی امیه صادر شده که اهل شام از بنی امیه و پیروانشان بودند و آنها منافق بودند که بزبان اظهار اسلام میکردند و در دل کافر بودند، و منافق از کافر بدتر است، و هم آنها بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را سب میکردند و این خود کفر بخدای بزرگ بود ولی نصاری و اهل روم چنین کاری نمیکردند (پس بدو سبب این ها بدتر از اهل روم بودند) تا آنکه گوید: و تفاوت بین این شهرها برای این بوده است که بیشتر مخالفین در آن زمان از ناصبیان منحرف از اهل بیت علیهم السلام بوده اند و مخصوصاً اهل این سه شهر، و سبب اختلافشان تفاوت آنها در دشمن اهل بیت علیهم السلام از جهت شدت و ضعف بوده است، و شبیه نیست در این که ناصبها خبیث تر از کفارند، و نسبت اهل مکه بکفر آشکارا بجهت اظهار دشمنی آنها با خاندان پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است که تا امروز هم در میان آنان هست و روز عاشورا را از بزرگترین عیدهای خود دانند، و بعضی گفته اند: این که اهل مکه بکفر نسبت داده شده اند برای اینست که آنها هرگاه نافرمانی یا پرستش غیر از خدا را کنند، با جز اولیاء خدا را دوست دارند ملحد و مشرک شوند، زیرا خدای تعالی فرماید: «و من یرد فیه بالحداد بظلم نذقه من عذاب الیم» و در روایت صحیح است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: هر که در مکه پرستش غیر از خدا کند یا جز دوستان خدا را در آن دوست بدارد او بستم ملحد شده و بر خدا است که از عذاب دردناکش باو بچشاند.

4) ابو بصیر از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا اهل مکه آشکارا بخداوند کفر ورزند، و اهل مدینه از اهل مکه خبیث ترند، هفتاد بار خبیث ترند.

5) ابوبکر حضرمی گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: اهل شام بدترند یا اهل روم؟ فرمود: (مردمان) روم کافرند ولی با ما دشمنی نکنند، و اهل شام هم کافرند و هم با ما دشمنی کنند.

6) فضیل بین یسار از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که آن حضرت فرمود: با آنها یعنی مرجئه همنشین نشوید، خدا آنها و ملت‌های مشرکان را لعنت کند در هیچ چیز خدا را پرستش نکنند.

توضیح _ فیض (رحمه الله) گوید: مقصود از مرجئه همان معنای اول از دو معنا است (که گذشت و آن این بود که مرجئه آنانند که علی علیه السلام را چهارمین خلیفه داند) زیرا آنهایند که ملت های زیادی هستند.

باب مؤلفه قلوبهم دل بدست آوردگان

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: «مؤلفه قلوبهم» مردمی بودند که خدا را بیگانگی شناختند و از پرستش آنچه بجز خدا پرستش می شود دست برداشته بودند ولی در دل آنها شناختن اینکه محمد رسول خدا است وارد نشده بود، و شیوه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این بود که دل آنها را بدست آورد (و آنها را بخود نزدیک کند) و (با نشان دادن براهین و معجزات دین اسلام و رسالت خود را) بآنها می فهماند تا بفهمند و (شرایع و دستورات دین را) بآنها یاد می داد.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: بدانکه «مؤلفه قلوبهم» یک دسته از مستحقین زکاه هستند که خداوند در قرآن بیان فرموده است، و از این اخبار ظاهر گردد که اینها مردمی بودند که اظهار اسلام می کردند ولی پابرجا در آن نبودند پس آنها یا منافق بودند و یا در شک بودند، خدای تعالی سهمی از زکات و غنیمتها بآنها اختصاص داد تا دلشان باسلام الفت گیرد و در دین پابرجا شوند، و در جهاد با مشرکین از آنان کمک گرفته شود تا آنکه گوید: و مشهور میان اصحاب ما آنست که ایشان کفاری بودند که برای جهاد از آنان دلجویی می شد.

2) اسحاق بن غالب گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمن فرمود: بنظر تو چقدر مردم اهل این آیه هستند (که خدا فرماید): «اگر از آن صدقات بآنها داده شود خوشنود شوند و اگر بآنها داده نشود از آن ناگهان خشم کنند» (سوره توبه آیه 58)؟ گوید: (خود) آن حضرت فرمود: آنان بیش از دو سوم مردم هستند.

توضیح _ شیخ طبرسی (رحمه الله) و دیگران گویند: چون پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) غنیمتهای حنین را چنانچه گذشت تقسیم فرمود حرد قوص بن زهیر (یکی از آنانکه بعدها از سران خوارج شد) یا دیگری از منافقین بآن حضرت ایراد و خرده گیری کردند و گفتند بتساوی قسمت نکرد؟ یا گفتند آیا این عدالت است (که بما چیزی ندهی و بآنها تقسیم کردی؟) سپس این آیه نازل شد: «و منهم من يلمزك في الصدقات فان اعطوا منها...» یعنی و برخی از ایشان بتو درباره صدقات خرده گیرند پس اگر بآنها داده شود...» و مقصود حضرت اینست که بیشتر مردمان این زمان هم اینگونه هستند.

باب در اشتراک منافقین و گمراهان و شیطان با مؤمنین و فرشتگان در دعوت الهیه

جمیل گوید: طیار بمن می گفت: شیطان که از فرشتگان نبود، و جز این نیست که فرشتگان مأمور بسجده برای آدم علیه السلام شدند، و شیطان گفت: من سجده نمیکنم، پس چرا شیطان گناهکار شد آنگاه که سجده نکرد با اینکه او از فرشتگان نبود؟ گوید: من و او خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم،

و بخدا سوگند پرسش خود را بطرز نیکویی طرح کرد و عرضکرد: قربانت شوم بفرمایید آنچه خداوند مؤمنین را خوانده است از این که فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید» آیا منافقان هم در این خطاب وارد می شوند (و خطاب شامل آنان نیز گردد؟) فرمود: آری و شامل گمراهان نیز گردد، و شامل هر کس که بدعت آشکار (اسلام) اعتراف کرده نیز گردد، و شیطان هم از کسانی بود که بدعت آشکار با آنان (یعنی فرشتگان) اعتراف کرده بود.

شرح _ مقصود از این که راوی گوید: طیار سؤال را خوب طرح کرد روشن است زیرا خدمت امام علیه السلام که رسیدند ادب را رعایت کرد و سؤال اصلی را که صورت اعتراض بخدای تعالی داشت طرح نکرد، بلکه سؤال دیگری طرح کرد که این صورت را نداشت ولی در ریشه با هم مشترک بودند و از جواب امام علیه السلام شبهه اصلی نیز برطرف شده و جواب آن نیز داده می شد، و امام علیه السلام چون از راه اعجاز منظور اصلی او را متوجه شده بود سؤال اصلی را هم طرح فرموده و از آن جواب داد.

باب در تفسیر گفتار خدای تعالی: و برخی از مردم خدا را بر حرف پرستش کنند

1) زراره گوید: از حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) از گفتار خدای عزوجل: «و برخی از مردم خدا را بر حرف پرستش کنند. پس اگر خوبی و خوشی بدو رسید بدان آسوده خاطر است، و اگر آزمایش و فتنه بدو رسد روی بر تابد و در دنیا و آخرت زیانکار است» (سوره حج آیه 11) پرسیدم؟ فرمود: اینان مردمی بودند که خدا را پرستش کردند، و دست از پرستش آنچه جز خدا می شد کشیدند، ولی درباره محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) و آنچه آورده بود شبهه کردند، و در شک بودند پس اسلام را بزبان جاری کردند و گواهی دادند که معبودی جز خدای یگانه نیست و این که محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) رسول خدا است، و بقرآن نیز اعتراف کردند، ولی با این حال آنها درباره محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) و آنچه آورده بود در شک بودند، اگر چه درباره خدا شک نداشتند، خدای عزوجل فرماید: «و برخی از مردمند که خدا را بر حرف پرستش کنند» یعنی بر شک درباره محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) و آنچه آورده است «پس اگر باو خوبی رسد» یعنی عافیت در خود و مال و فرزندش «بآن آسوده گردد» و خشنود گردد «و اگر فتنه ای باو رسد» یعنی بلائی در تن یا مالش، آن را بفال بد گیرد و از پابرجا بودن بر اقرار پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بدش آید و بتوقف و شک برگردد، و بدشمنی خدا و رسولش انکار پیغمبر و آنچه آورده است برخیزد.

شرح _ «حرف در لغت بمعنای طرف و کنار و حاشیه است، مجلسی (رحمه الله) از بیضاوی نقل کند که در تفسیر «علی حرف» گفته است یعنی در کنار دین است و پابرجا نیست مانند کسی که در کنار (و حاشیه) لشکر است اگر احساس پیروزی کند پابرجا بایستد و گرنه فرار کند و بگریزد، و روایت شده که این آیه درباره دسته ای از بدویان حجاز نازل گردید که بمدینه آمده بودند (و اسلام اختیار کرده بودند) و هر کدام تنش سالم بود و اسپش کره خوبی می زائید، و زنش پسر نیکویی می آورد و مال و گله اش زیاد می شد می گفت: از وقتی

وارد در این دین شده ام جز خوبی ندیدم، و دل‌بند و آسوده خاطر می‌گردید و اگر بر خلاف آن بود می‌گفت: جز بدی چیزی ندیدم و برمی‌گشت.

2) و نیز زراره از آنحضرت حدیث کند که در تفسیر این آیه فرموده: ایشان مردمی بودند که خدا را یگانه دانستند، و از پرستش آنچه جز خداوند پرستش شود دست برداشتند، پس (بدینجهت) از شرک بیرون جستند، ولی ندانستند که محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسول خداست، و اینها خدا را پرستیدند با شک درباره محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و آنچه آورده است، پس اینان نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمدند و گفتند: ما نظر میکنیم اگر دیدیم اموال ما بسیار شد و از جهت تن خودمان و فرزندانمان بعافیت و صحت ماندیم می‌دانیم که او راستگو است و پیامبر خدا است، و اگر جز این شد تأمل می‌کنیم، خدای عزوجل فرمود: «پس اگر باو خوبی رسد بدان آسوده خاطر گردد» یعنی عافیت در دنیا «و اگر فتنه ای باورسد» یعنی بلانی در جان و مالش «رو باز گرداند» (یعنی) بشک خود بسوی شرک باز گردد «زیانکار است در دنیا و آخرت اینست آن زیان آشکار، می‌خواند جز خدا آنچه نه زیانش رساند و نه سودش دهد» (سوره حج آیه 12) فرمود: بشرک برگردد و جز خدا را بخواند و جز او را پرستش کند، پس برخی از آنها کسانی هستند که می‌فهمند و ایمان در دلشان وارد گردد پس ایمان آورد و باور کند و از سر منزلشک بمقام ایمان درآید، (دسته دیگر) آنها باند که بر شک خود پابرجایند و دسته سوم آنها باند که بشرک برگردند.

و علی بن ابراهیم نیز مانند این خبر را از زراره حدیث کرده است.

باب کمتر چیزی که بنده بسبب آن مؤمن شود و یا کافر و یا گمراه گردد

1) سلیم بن قیس گوید: شنیدم علی علیه السلام می‌فرمود: (و این هنگامی بود) که مردی نزد آن حضرت آمده بود و باو عرض کرد: کمتر چیزی که بنده بسبب آن مؤمن شود چیست؟ و کمتر چیزی که بنده بوسیله آن کافر گردد چیست؟ و کمتر چیزی که بنده با آن گمراه است چیست؟ حضرت باو فرمود: پرسیدی پس پاسخش را (دقت کن و) بفهم -.

اما کمتر چیزی که بنده بدان مؤمن است آنست که خدای تبارک و تعالی خودش را بآن بنده بشناساند پس (آن بنده) بفرمانبرداری برای او اقرار کند، و (سپس) پیغمبرش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را باو بشناساند پس بفرمانبرداری او نیز اقرار کند، و (هم چنین) امام و حجت خود را در زمین، و گواهی را بر خلق باو معرفی کند، و برای او هم بفرمانبرداری اعتراف کند، (سلیم گوید: من عرض کردم: ای امیر مؤمنان و اگر چه همه چیز را بجز آنچه بیان فرمودی نداند؟ فرمود: آری در صورتیکه هرگاه دستوری باو دهند اطاعت کند. و اگر نهش کردند نکند.

و کمتر چیزیکه بنده بسبب آن کافر گردد آنست که کسی چیزی را که خدا از آن نهی کرده است پندارد که (جایز است) و خدا بآن دستور داده (یعنی بدعتی در دین گذارد)، و این معنی را دین خود کند و بآن بماند، و پندارد که خدایا که بآن کار (پندار خودش) دستور داده پرستش کند، (در حالیکه) جز این نیست که شیطان را پرستش کند.

و کمتر چیزیکه بنده بواسطه آن گمراه شود اینست که حجت خدای تعالی و گواهی را بر بندگانش نشناسد (یعنی) آن کس را که خدای عزوجل دستور بفرمانبرداریش داده، و ولایتش را فرض (و واجب) فرموده، (سلیم گوید:) من عرض کردم: ای امیرمؤمنان آنان (یعنی حجت و گواهان) را برایم توصیف کن، فرمود: آنها کسانی هستند که خدای عزوجل آنها را قرین خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است: «ای آنانکه ایمان آورده اید خدا و رسول و اولیاء امر خود را فرمانبرید» (سوره نساء آیه 59) عرض کردم: ای امیرمؤمنان خدا مرا بفدایت کند برایم واضح کن (و آشکارتر بیان فرما) فرمود: آنانکه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آخرین خطبه اش روزی که خدای عزوجل قبض روحش فرمود (و او را بنزد خودش برد) فرمود: من همانا دو چیز در میان شما میگذارم که پس از من هرگز گمراه نشوید تا مادامیکه بآندو چنگ زنید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت (و خاندان) منند زیرا خدای لطیف و آگاه بمن سفارش کرده که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (انگشت که با هم برابرند) و هر دو انگشت سبابه خود را بهم چسباند و نمی گویم مانند این دو انگشت و انگشت سبابه و وسطی را بهم چسباند یعنی با هم برابرند و اینطور نیست) که یکی بر دیگری پیش باشد (و جلو افتد) پس بهر دوی اینها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و برایشان جلو نیفتید که گمراه شوید.

باب

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا بنی امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاردند و تعلیم شرک را آزاد نگذاشتند، زیرا اگر مردم را بر آن وادار می کردند آنرا نمی پذیرفتند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: و پوشیده نماند که این معنی دور است بلکه ظاهر اینست که مقصود امام علیه السلام این بوده که آنها چیزی که مردم را از اسلام بیرون برد یا دشان نمی دادند (و بصرف دستورات اولیه اسلام و کلیاتی اکتفا می کردند و اگر آنچه موجب شرک می شود و مردم را از دین بیرون برد بمردم یاد می دادند مردم پیروی آنها را می کردند و آنها را از مقام خلافت و زمامداری اسلام طرد می نمودند) مانند انکار کردن نصوصی که پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره خلافت علی علیه السلام و فرزندانش فرموده بود، و مانند اینکه بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام خروج کند یا او را سب کند یا دشمنی با او و اهل بیت او آشکار کند مشرک

است و از دین خارج شده، زیرا اگر اینها را بمردم یاد می دادند و مردم متوجه می شدند هرگز پیروی امثال آن غاصبین یاغی را نمی کردند (این بود گفتار مجلسی (رحمه الله) با پاره توضیحات مربوط بآن).

باب ثبوت ایمان و اینکه آیا روا هست خدا ایمان را از کسی بگیرد؟

1) حسین بن نعیم صحاف گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه است که (گاهی) انسان نزد خداوند مؤمن است و ایمان او نزد خدا ثابت است سپس خداوند پس از آن او را از ایمان بکفر ببرد؟ گوید: حضرت در پاسخ فرمود: همانا خدای عزوجل عادل است، و جز این نیست که بندگانش را بایمان خود خوانده است نه بکفر، و احدی را بکفر دعوت نکرده است، پس هر که باو ایمان آورد و ایمانش نزد خداوند ثابت گردد خدای عزوجل دیگر او را از ایمان بکفر منتقل نسازد.

من عرض کردم: (گاهی) مردی کافر است، و کفرش نزد خدا ثابت است سپس خداوند او را پس از آن از کفر بایمان منتقل سازد (این چگونه است؟).

فرمود: همانا خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت ساده آفریده، که نه ایمان بشریعتی را بفهمند و نه کفر و انکاری دانند، سپس رسولان را فرستاد که بندگان را بایمان بخدا دعوت کنند، پس برخی را خداوند (بدین وسیله) هدایت و راهنمایی فرمود، و برخی را هدایت نفرمود. (یعنی هر کس ایمان آورد خدا او را کمک کرده و هر کس ایمان نیاورد خدا او را رها کرد و آن وقت گمراه شد).

باب آنانکه ایمان عاریه دارند

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا بنده بامداد کند در حالی که مؤمن است و شام کند در حالی که کافر است، و (بالعکس گاهی شود که) صبح کند کافر و شام کند مؤمن، (و در این میان) مردمی هستند که ایمانشان عاریت است و سپس از آنها گرفته شود و آنها را معارین (یعنی عاریت داده شدگان) نامند، سپس فرمود: فلانی از آنها است.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیمبران را بر سرشت نبوت آفرید پس هرگز بر نگردند و اوصیاء (آنها را) بر سرشت وصیتها (و آنچه بآنها سفارش شده) آفرید، پس هرگز بر نگردند، و برخی از مؤمنین را بر سرشت ایمان آفریده پس هرگز بر نگردند، و برخی از ایشان کسی است که ایمانش عاریتی است، پس اگر دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد. (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که آن عنایت و رحمت عظیم که خدا در خلقت پیامبران و معصومین به جهت سعادت ابدی قرارداد هرگز جنبه جبری ندارد زیرا در برابر مواخذه ترک اولی و عذاب خدا در صورت انجام فعل حرام قرار دارند و به واسطه بار عظیم نبوت بار آن ها سنگین تر از هر فرد دیگر است و مانند این رحمت و بلکه بالاتر برای همه خلائق قرار

داد و آن‌ها را با فطرت خداپرستی خلق فرمود و به اندک توجه و کمترین عمل بهشت را بر ایشان مقرر فرمود یعنی به عکس آنچه تصور می‌شود بر انبیا و معصومین خود سخت‌گیری کرد و بر همه خلائق دیگر ترحم روا داشت و...؛ لذا آن کسی که راه دوزخ را در پیش می‌گیرد در شقاوت و نجاست او شک ننما).

باب در تیرگی دل منافق گرچه زبان آور و سخنور باشد و روشنی دل مؤمن گرچه کوتاه زبان باشد و نتواند آنچه در دل دارد بزبان آورد

1) عمرو گوید روزی حضرت صادق علیه السلام بما فرمود: (گاهی) مردی را می‌بینید که در سخنوری در یک لام یا واوی خطا نکند، خطیب (و سخنوری) است و زبردست و شیوا و همانا دلش از شب تاریک و ظلمانی تاریکتر و سیاهتر است، و (گاهی) مردی را بینی که نتواند آنچه در دل دارد به زبان آورد، اما دلش مانند چراغ نورافشانی کند. (و شاهد عظیم این فراز ما اعمال ابن زیاد مرحوم است که زبان آوری می‌نمود و در راه شقاوت و کفر و خدمت به شیطان مجسم یعنی یزید پلید از زبان خود مدد می‌گرفت و خود را در طبقات دوزخ فرومی‌برد الا لعنت الله علی الظالمین و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

باب در تغییرات حالات دل

1) سلام بن مستنیر گوید: من در خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که حرمان بن اعین (یکی از اصحاب آنحضرت) وارد شد، و از چیزهایی از آنحضرت پرسید، پس همین که خواست برخیزید بامام باقر عرض کرد: من شما را آگاه کنم خداوند عمر شما را دراز کند و ما را بوجود شما بهره مند سازد که ما خدمت شما میرسیم و از نزد شما بیرون نمیریم تا اینکه (در نتیجه) دل‌های ما نرم شود، و جانهای ما از (نداشتن) این دنیا تسلی یابد، و آن چه از این اموال و دارائی که در دست مردم است بر ما خوار و پست شود، سپس از نزد شما بیرون رویم و همینکه (دوباره) پیش مردم و تجار رویم دنیا را دوست بداریم؟ (این چگونه است؟) گوید آنحضرت علیه السلام فرمود: همانا این‌ها دل‌هاست که گاهی سخت شود، و گاهی هموار و آسان.

سپس فرمود: هر آینه یاران محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عرض کردند: یا رسول خدا ما بر نفاق از خودمان ترسناکیم؟ فرمود: چرا از آن می‌ترسید؟ عرض کردند: هنگامیکه که نزد شما هستیم و شما ما را متذکر کنید و بآخرت تشویق کنید، از خدا می‌ترسیم و دنیا را (یکسره) فراموش کنیم و در آن بی‌رغبت شویم تا آنجا که گویا آخرت را بچشم خود ببینیم و بهشت و دوزخ را (بنگریم) و چون از خدمت شما برویم و داخل این خانه‌ها گردیم، و بوی فرزندان را بشنویم و زنان و خاندان را بنگریم از آن حالی که نزد شما داشتیم برگردیم بحدی که گویا

ما هیچ نداشته ایم (و شما را ندیده و خدمت شما نبوده ایم و آن حالی قبلی را نداشته ایم) آیا شما از این که این تغییر حالت نفاق باشد بر ما میترسید؟ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بآن ها فرمود: هرگز (این نفاق نیست)، اینها وسوسه های شیطان است که شما را بدنبال تشویق کند، بخدا سوگند اگر شما مهمان حالی که بآن خودتان را توصیف کردید می مانند هر آینه فرشتگان دست در دست شما می گذاردند (و بدون وسیله) روی آب راه می رفتند، و اگر نبود که شما گناه می کنید سپس از خدا آمرزش (آن گناه را) خواهید هر آینه خداوند خلقی می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خداوند آنها را بیامرزد، و برآستی مؤمن در گناه افتد (یا بامتحان در گناه گرفتار شود) و بسیار توبه کند، آیا نشنیده ای گفتار خدای عزوجل را (که فرماید): «همانا خداوند دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه جویان را» (سوره بقره آیه 222) و (نیز) فرماید: «و آمرزش خواهید پروردگار خویش سپس باز گشت کنید بسوی او» (سوره هود آیه 90).

باب وسوسه و حدیث نفس

1) محمد بن حمران گوید: از حضرت صادق علیه السلام از وسوسه گرچه بسیار باشد پرسیدم؟ در پاسخ فرمود: چیزی در آن نیست. میگوئی: لا اله الا الله.

2) جمیل بن دراج گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در دلم چیز بزرگی آمده؟ فرمود: بگو لا اله الا الله، جمیل گوید: هرگاه در دلم چیزی میآید می گفتم: لا اله الا الله آن چیز از دلم بیرون می رفت. (پس این فراز از عظیم ترین آموزه های امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجه و معجزه عظیم خداوند است در حضور دائم نزد بندگان).

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمده عرض کرد: ای رسول خدا هلاک شدم؟ حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باو فرمود: آن خبیث نزد تو آمد و بتو گفت: کی ترا آفرید؟ تو گفتی خدا پس بتو گفت: خدا را چه کسی آفریده؟ آن مرد عرض کرد: آری سوگند بآنکه تو را برآستی (به نبوت) برانگیخته چنین بوده است؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: به خدا سوگند. این محض ایمان است. ابن ابی عمیر گوید: من این حدیث را برای عبدالرحمن بن حجاج گفتم، او گفت: پدرم از امام صادق علیه السلام برایم حدیث کرد که فرمود: مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینکه فرمود: «به خدا این محض ایمانست» یعنی همین ترس از اینکه هلاک شده باشد هنگامی که این خاطره در دلش گذشته است (محض ایمانست، زیرا کافر از این خاطره ها بلکه از بالاتر از آنها هراسی در دل ندارد).

4) علی بن مهزیار گوید: مردی به حضرت جواد علیه السلام نوشت و از وسوسه هائی که به خاطرش آید شکایت کرد، حضرت در ضمن پاسخ نامه اش به او چنین نوشت: همانا خدای عزوجل اگر بخواهد تو را ثابت و پا برجا کند و از برای شیطان بر تو راهی قرار ندهد، و مردمی هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت بردند از خاطره هائی که در دل آنها افتد که اگر باد آنها را به جای دوری اندازد و یا قطعه قطعه شوند دوستر

دارند از اینکه آن خاطره ها را بزبان آرند؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این را دریافتید؟ (که این خاطره ها بر شما بسیار گران است؟) عرض کردند: آری، فرمود: سوگند به آنکه جانم بدست اوست این صریح ایمانست، پس هر گاه آنرا یافتید (و احساس کردید که این خاطره ها به سراغتان آمده) بگوئید: «آمینا بالله و رسوله و لا حول و لا قوه الا بالله». (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که چگونه پیامبر عظیم الشان ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم و آموزه های امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم هدایت می نماید انسانها را به سوی تفکر در امر خداشناسی و شناخت رسالت رسول و امامت امامان معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم و از آن به عنوان ایمان خالص یاد می فرمایند یعنی این که پایه های این امور و این تفکرات و اعتقادات بایستی بر اساس تعقل و تحری حقیقت باشد و مانند نماز و روزه و...؛ تعبدی نیست).

5) حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من منافق شدم، فرمود: به خدا سوگند تو منافق نشده ای، و اگر منافق بودی نزد من نمی آمدی که مرا به آن آگاه کنی، چه چیز تو را به شک انداخته؟ به گمانم آن دشمن حاضر به خاطرت آمده و به تو گفت: کی تو را آفریده؛ تو گفتی: خدا مرا آفریده، پس به تو گفته: کی خدا را آفریده. عرض کرد: آری بدانکه تو را براستی فرستاده سوگند که چنین شده، فرمود: همانا شیطان ز راه کردارهای شما (و جلوگیری شما از اعمال نیک) نزدتان آید و بر شما دست نیابد پس از این راه به سراغتان آید که شما را بلغزاند، و هرگاه چنین شد هر کدام شما (که برایش چنین رخ داد) خدا را بیگانگی یاد کند (خیالات شیطانی برطرف گردد).

باب اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها

1) علی احمدسی از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: به خدا سوگند از گناه نجات نیابد (و رها نشود) جز کسی که بدان اقرار (یعنی اظهار پشیمانی) کند.

گوید: و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: در توبه پشیمانی کافی است.

2) امام باقر علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند! خداوند از مردم جز دو خصلت نخواسته است: (یکی) اعتراف به نعمتهای او تا نعمت را برایشان بیفزاید، و (دیگر) اقرار (به خطای در انجام) به گناهان تا آنها را برای ایشان بیامرزد.

3) برخی از اصحاب عمرو بن عثمان از حضرت صادق حدیث کند که شنیدم آن حضرت می فرمود: همانا مرد (گاهی) گناه کند و خدا بوسیله آن او را به بهشت برد، عرض کردم: خداوند به سبب گناه او را به بهشت

برد؟ فرمود: آری، هر آینه او گناه کند و پیوسته از آن ترسان است و بر خود خشمناک است پس خداوند به او ترحم کند و او را به بهشت برد.

4) معاویه بن عمار گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر آینه به خدا سوگند هیچ بنده با اصرار (بگناه و ادامه آن) از گناه بیرون نرود، و هیچ بنده ای از گناه بیرون نرود جز به اقرار و اعتراف (به آن).

5) یونس بن یعقوب گوید: که شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر که گناهی کند و بداند که خدا بر او مطلع هست که اگر خواهد او را عذاب کند و اگر خواهد او را ببامرزد، خداوند (بهمین آگاهی) او را ببامرزد اگر چه استغفار هم نکند.

6) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دوست دارد بنده ای را که در گناه بزرگ به او توجه کند (و از او آمرزش بخواهد) و مبعوض دارد بندهایی را که گناه اندک را خوار شمارد و به آن بی اعتنا باشد (و در مقام توبه و تدارک آن نباشد).

7) حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده: همانا پشیمانی بر گناه و بدی، انسانرا بدست کشیدن از آن و می دارد.

8) ابان بن تغلب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هیچ بنده ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد جز اینکه پیش از آنکه طلب آمرزش کند خدا گناهی را ببامرزد، و هیچ بنده ای نیست که خداوند بر او نعمتی ارزانی دارد، و بداند که آن نعمت از طرف خدا است جز اینکه خداوند پیش از آنکه او سپاسگزاری آنرا کند او را ببامرزد.

باب پنهان داشتن گناهان

1) عباس غلام حضرت رضا علیه السلام گوید: شنیدم آنحضرت علیه السلام می فرمود: پنهان کننده کار نیک (کردارش) برابر هفتاد حسنه است، و آشکار کننده کار بد مخذول است، و پنهان کننده کار بد آمرزیده است.

باب کسیکه آهنگ کار نیک یا بد کند

ص: 75

1) زراره از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی برای آدم در فرزندانش مقرر ساخته که هر که آهنگ کار نیکی کند و آن کار را نکند برای او یک حسنه نوشته شود، و هر که آهنگ کار نیکی کند و بکند برای او ده حسنه نوشته شود، و هر که آهنگ کار بد کند و آن را نکند بر او نوشته نشود، و هر که آهنگ آن کند و انجام دهد یک گناه بر او نوشته شود.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا مؤمن آهنگ کار نیک کند و انجام ندهد، و برای او حسنه ای نوشته شود، و اگر انجام دهند برای او نوشته شود، و همانا مؤمن آهنگ کار بد کند که آنرا بجا آورد و نکند، چیزی بر او نوشته نشود.

3) عبدالله بن موسی بن جعفر گوید: از پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) پرسیدم از دو فرشته (موکل) بر انسان که آیا هرگاه بنده قصد گناه کند یا قصد کار نیک کند می دانند؟ فرمود: بوی مبال (توالت) و بوی عطر یکی است؟ گفتم: نه، فرمود: همانا بنده چون آهنگ کار نیک کند نفسش خوشبو بیرون آید، پس فرشته دست راست بفرشته دست چپ گوید: بر خیز (و دنبال کار خود رو) زیرا این بنده آهنگ کار خوب کرده، و هنگامیکه آن کار خوب را انجام داد زبانش قلم او باشد و آب دهانش مرکب او و آن را برای او ثبت کن (و دست نگهدار و چیزی ننویس) زیرا او آهنگ گناه کرده، و چون آن گناه را بجا آورد زبانش قلم او است و مرکبش آب دهان او، و آن گناه را بر او ثبت کند.

4) فضل بن عثمان مرادی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: چهار خصلت است که در هر که باشد (هنگام) ورود به (پیشگاه) خداوند پس از آنها هلاک نگردد مگر آنکه سزاوار هلاکت باشد: بنده آهنگ کار خوب کند که آنرا انجام دهد، که اگر آنرا نکند یک حسنه خداوند برای او بنویسد بخاطر حسن نیت او، و اگر آن را بکند خداوند برایش ده حسنه بنویسد، و بنده آهنگ کار بد بکند که آن را انجام دهد، پس اگر انجام ندهد چیزی بر او نوشته نشود و اگر بجا آورد تا هفت ساعت مهلتش دهند و فرشته موکل حسنات سیئات که در طرف چپ است گوید: شتاب مکن شاید دنبال آن (کار بد) کار خوبی کند که آن را محو سازد (و از بین ببرد) زیرا خدای عزوجل فرماید: «همانا کارهای خوب کارهای بد را ببرند» (سوره هود آیه 114) و یا آنکه آمرزش خواهد استغفار کند پس اگر بگوید: «استغفر الله لذي لا اله الا هو، عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذوالجلال والاکرام و اتوب اليه» چیزی بر او نوشته نشود، و اگر هفت ساعت بگذرد و دنبالش حسنه ای نیاورد (و کار نیکی نکند) و استغفار هم نکند فرشته حسنات بفرشته سیئات گوید: بنویس (گناه را) بر این بدبخت محروم (از خیر). (پس توجه نما که این بدی ها با انجام اعمال مجرمانه که خداوند در کتاب خود در آن به مرتکبین وعده دوزخ داده است تفاوت دارد و ما شرح کامل آن را در کتاب شریف در جستجوی رستگاری خود شرح داده ایم).

توضیح مجلسی (رحمه الله) گوید: این ذکر استغفاری که فرموده است از جمله بهترین نوع استغفار است این مقصود منحصر بودن استغفار باین ذکر مخصوص است.

1) معاویه بن وهب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: چون بنده توبه نصوح کند خداوند او را دوست دارد، و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی کند، من عرض کردم: چگونه بر او پرده پوشی کند؟ فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشته موکل بر او برایش نوشته اند از یادشان ببرد و بجوارح (و اعضای بدن) او وحی فرماید: که گناهان او را پنهان کنید، و به قطعه های زمین (که در آنجاها گناه کرده) وحی فرماید: که پنهان دار آنچه گناهان که بر روی تو کرده است، پس دیدار کند خدا را هنگام ملاقات او و چیزی که بضرر او بر گناهانش گواهی دهد نیست.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: در نهاییه گفته است که در حدیث ابی بن کعب آمده از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از توبه نصوح پرسید؟ فرمود: آن توبه خالصی است که پس از آن بگناه بازگشت نکند. و شیخ بهائی گفته است که مفسران در معنای توبه نصوح چند وجه گفته اند:

از آن جمله است اینکه مقصود توبه ایست که مردمان را نصیحت کند و اندرز دهد یعنی آنها را بخواند که مانندش بیاورند بخاطر آثار نیکی که از آن در صاحبش آشکار شود یا صاحبش را اندرز دهد و یکسره از گناهان دست بکشد و هرگز بازگشت نکند.

و از آن جمله است اینکه نصوح توبه ایست که خالص و پاک برای رضای خدا و خالصاً لوجه الله باشد و ریشه این لغت از «عسل نصوح» گرفته شده که بمعنای آن عسلی است که خالص و پاک از موم باشد.

و از آنجمله است اینکه «نصوح» از نصاحت بمعنی خیاطت باشد، زیرا بوسیله آن هر آنچه گناهان از پرده دیانت پاره کرده رفو کند، یا این توبه میانه او و اولیاء خدا و دوستانش را جمع کند و او را بآنان متصل سازد چنانچه بوسیله دوختن، تیکه های پارچه بهم متصل گردد.

2) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که در گفتار خدای عزوجل: «و آنکس که بیایدش اندرزی از جانب پروردگارش پس باز ایستد، از آن اوست آنچه در پیش گذشته است» (سوره بقره آیه 275) فرمود: (مقصود از) اندرز (و موعظه در این آیه) توبه است.

3) ابوالصباح کنانی گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عزوجل: «ای آنانکه ایمان آوردید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح» (سوره تحریم آیه 8) فرمود: یعنی بنده گناه توبه کند و دیگر بآن باز نگردد.

محمد بن فضیل گوید: من از تفسیر این آیه از حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) پرسیدم؟ فرمود: از گناه توبه کند و دیگر بآن بازنگردد، و دوست ترین بندگان نزد خدای تعالی آن کسانی هستند که در فتنه (گناه) واقع شوند و بسیار توبه کنند.

4) ابوبصیر گوید (راجع بهمین آیه) بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم (که معنای آن چیست؟) فرمود: آن گناهی است که هرگز در آن باز نگردد، عرض کردم: کدامیک از ما هست که باز نگردد؟ فرمود: ای ابا محمد همانا خداوند از (میان) بندگانش دوست دارد آنکس را که در فتنه (گناه) واقع شود و بسیار توبه کند.

6) ابن ابی عمیر از برخی از اصحاب در حدیثی مرفوع (که سندش بمعصوم علیه السلام رسد) حدیث کرده که فرمود: خدای عزوجل بتوبه کنندگان سه خصلت داده است که اگر یکی از آنها را بتمامی اهل آسمانها و زمین بدهد بسبب آن همگی نجات یابند.

(یکی این بشارت و نویدی است که بآنان داده در) گفتارش: «همانا خداوند دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزگی جویان را» (سوره بقره آیه 222) پس هر که خدا او را دوست دارد عذابش نکند.

(دیگر) گفتار اوست (که فرماید): «آنکسانیکه برادرند عرش را و آنانکه گردآند، تسبیح گویند بستایش پروردگار خویش و ایمان آورند بدو و آمرزش خواهند برای آنانکه ایمان آوردند، پروردگارا فراگرفتی همه چیز را برحمت و دانش پس بیامرز آنانکه توبه کردند و پیروی کردند راه تورا، و آنها را از عذاب دوزخ باز دار. پروردگارا و در آور ایشانرا بیبهشتهای جاودانی که نوید دادی بایشان و هر که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانیشان زیرا که توئی همانا عزیز و حکیم. و دور ساز ایشان را از بدیها و آنرا که از بدیها دور ساختی در آنروز همانا باو مهر ورزیدی و این است آن رستگاری بزرگ» (سوره مؤمن آیه های 7 و 8 و 9).

و دیگر گفتار او عزوجل است: «و آنانکه نخوانند با خدا معبود دیگری، و نکشند تنی را که حرام کرد خدا جز بحق، و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار کیفر شود. افزوده شود برای او عذاب در روز قیامت و جاودان ماند در آن سرافکننده. مگر آنکه توبه کند و ایمان آرد و کردار شایسته کند پس آنانند که خداوند تبدیل کند بدیهایشان را بخوبیها و خدا آمرزنده و مهربان است» (سوره فرقان آیه های 68 و 69 و 70).

شرح_ سه خصلتی که حضرت فرمود و از این آیات استفاده شود (اول) اینکه خداوند آنها را دوست دارد. (دوم) اینکه فرشتگان برای آنان آمرزش خواهند. (سوم) اینکه خدای عزوجل بآنها نوید امن و رحمت داده است.

6) محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن که از آن توبه کند برای او آمرزیده است، و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار (نیک) کند، هر آینه بخدا سوگند این فضیلت نیست مگر برای اهل ایمان، عرض کردم: پس اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کند و دوباره توبه کند (چگونه است)؟ فرمود: ای محمد بن مسلم آیا باور داری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان شود و از آن آمرزش خواهد و توبه کند و خداوند توبه اش را نپذیرد؟ عرض کردم: (اگر) چند بار این کار را کرده، گناه می کند پس توبه کند و از خدا آمرزش خواهد (این چگونه است)؟ فرمود: هر آنگاه که مؤمن باستغفار و توبه بازگردد خداوند نیز بآمرزش او بر می گردد (و گنااهش را بیامرزد و بدرستیکه خداوند

آمرزنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و از کردارهای بد درگذرد، پس مبادا تو مؤمنان را از رحمت خدا دور سازی.

7) ابو بصیر گوید: از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از تفسیر گفتار خدای عزوجل پرسیدم (که فرماید: همانا آنانکه پرهیزکاری کردند) «هرگاه شیطان رهگذری خود را بدانها سایید یادآور شوند و بناگاه بینا شوند» (سوره اعراف آیه 201) فرمود: او بنده ای است که آهنگ گناه کند سپس یاد آور از خدا شود و خودداری کند، پس اینست گفتارش (که فرماید): «یادآور شوند و بناگاه بینا شوند». (پس تو ای عاقل دانا و خردمند آگاه باشگاه که عظیم ترین کلام را وجود مقدس مولای مظلوم ما علی علیه السلام فرموده است و آن این که گناه نکردن آسان تر از توبه کردن است والسلام).

8) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا خداوند دوست دارد بنده ای که در فتنه (گناه) افتد و بسیار توبه کند، و هر که اینگونه نباشد (البته) بهتر است (یعنی آنکس که خود را آلوده بگناه نکرده بهتر است از آنکه گناه کند و پس از آن توبه نماید).

9) جابر گوید: شنیدم حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: توبه کننده از گناه همانند کسی است که گناه ندارد، و آنکه در گناه بماند با اینکه آمرزش خواهد چون مسخرچی است.

شرح - یعنی کسی که استغفار کند و آمرزش خواهد ولی با این حال از گناه نیز دست نکشد مانند مسخره چی است که خود را یا احکام دین را یا پروردگار را مسخره کند، مجلسی (رحمه الله) گوید: زیرا او اظهار پشیمانی کند ولی در حقیقت پشیمان نیست زیرا پشیمانی حقیقتی دنبالش دست کشیدن از گناه است، و اگر در حقیقت مسخره کند بخدای بزرگ کافر شود.

10) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خدای عزوجل بداد علیه السلام وحی فرمود: که نزد بنده ام دانیال برو و بگو: همانا مرا نافرمانی کردی و تورا آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تورا آمرزیدم، و اگر دربار چهارم نافرمانی مرا کنی تورا نیامرزم؟ پس داود علیه السلام نزدش آمد و فرمود: ای دانیال من فرستاده خدایم بسوی تو، و او بتو فرماید: تو مرا نافرمانی کردی پس من آمرزیدم، و نافرمانی مرا کردی و من تو را آمرزیدم، و نافرمانی مرا کردی و تورا آمرزیدم، پس اگر برای چهارمین بار مرا نافرمانی کنی تورا نیامرزم، دانیال بوی گفت: ای پیامبر خدا پیام خود را رساندی، و همین که وقت سحر شد دانیال برخاست و با پروردگار خود مناجات کرد و عرضکرد: پروردگارا همانا پیغمبر (صَلِّمَنِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تو داود از سوی تو را مرا خبر داد از سوی تو که اگر من در بار چهارم تورا نافرمانی کنم مرا نیامرزی، پس بعزمت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری (و از نافرمانی کردن مرا حفظ نکنی) هر آینه تورا نافرمانی کنم، و سپس نیز نافرمانی کنم، و باز هم نافرمانی کنم. (پس توجه تو ای مخاطب ارجمند که وفق اوراق کتاب عهد عتیق دانیال در عهد و زمان داود نبوده است تا به او پیام دهد بلکه در عهد سلیمان هم نبود بلکه در زمان رحبعام هم نبود و در زمان پادشاهی ایام و آسا و یهوشافاط و یهورام و اخزیا و

یوآش و امسیا هم نبود عزریا و یوتام و و آحاز و حزقیا و منسی هم نبود. او حتی در زمان پادشاهی آمون و یوشیا و یهوآحاز هم نبود و حتی یهوآکین بلکه در زمان جدلیا به وسیله بخت النصر اسیر شد و به بابل رفت و بین داود و دانیال حدود 400 سال فاصله بود و دانیال به دنیا نیامده بود پس این روایت جعلی است)

باب استغفار آموزش خواهی از گناه

1) زراره گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: بنده چون گناهی کند از بامداد تا شب مهلت دارد، پس اگر آموزش خواست (آن گناه) بر او نوشته نشود.

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر کس گناهی کند هفت ساعت از روز درباره آنها باو مهلت دهند پس اگر سه بار گفت: «استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم» آن گناه بر او نوشته نشود. (پس توجه تو ای مخاطب ارجمند که مقصود امام معصوم از گناه هر گناهی نیست زیرا بسیاری از گناهان بدون بازگشت است مانند قتل اهل ایمان و یا ستیزه گری با معصومین و ...؛ پس بهترین عمل همان امری است که مولای مظلوم ما به آن امر فرمود یعنی گناه نکردن آسان تر از توبه کرده است والسلام نامه تمام)

3) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: همانا مؤمن گناهی کند و پس بیست سال بیادش آید و از خدا راجع بآن گناه آموزش خواهد و خداوند برایش بیامرزد، و هر آینه (خداوند) بیادش اندازد تا برایش بیامرزد، و همانا کافر گناهی کند و همان ساعت آنرا فراموش کند.

4) جمعی از اصحاب در حدیث مرفوعی از معصوم حدیث کنند که فرمود: برای هر چیزی دارویی است، و داروی گناهان آموزش خواهی و استغفار است.

5) حفص ابن غیاث گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود جز اینکه خدای عزوجل هفت ساعت از روز باو مهلت دهد، پس اگر (در این مدت) توبه کرد چیزی بر او نوشته نشود، و اگر توبه نکرد، خداوند یک گناه بر او بنویسد، پس عباد بصری نزد آنحضرت آمد و گفت: بما رسید که شما فرموده اید: هیچ بنده ای نیست که گناهی کند جز اینکه خداوند هفت ساعت از روز مهلتش دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم بلکه من گفتم: هیچ مؤمنی نیست و چنین بوده است گفته من.

شرح _ یعنی این مهلت که من گفتم مخصوص بمؤمن است و شامل کافر و مخالف نیست.

باب

(باب در آنچه خدای عزوجل هنگام توبه آدم علیه السلام به او عطا فرمود)

1) ابن بکیر از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا شیطان را بر من مسلط کردی، و چون خون (که در رگهای من جریان دارد) او را بر من چیره کردی پس برای من هم چیزی مقرر فرما، خداوند فرمود: ای آدم قرار دادم برای تو که هر یک از فرزندان آهنگ گناهی کند بر او نوشته نشود، و اگر انجام داد یک گناه بر او نوشته شود، و هر که آهنگ کار نیک کرد اگر آنرا انجام نداد یک حسنه برای او نوشته شود، و اگر انجام داد ده حسنه برایش نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: برایت مقرر ساختم که هر یک از فرزندان گناهی کند سپس برای آن آمرزش خواهد برایش بیامرم، عرض کرد: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: برای آنها توبه قرار دادم یا فرمود: توبه را برای ایشان گستردم تا آنکه نفس باینجا (یعنی بگلوگاه) رسد، عرض کرد: پروردگارا مرا بس است.

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: هر که یک سال پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یکسال هر آینه زیاد است هر که یکماه پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود یکماه زیاد است، هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک هفته زیاد است هر که یک روز پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک روز زیاد است هر که پیش از دیدار مرگ (ملک الموت) توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد.

3) حضرت باقر علیه السلام فرمود: همینکه جان باینجا رسید و اشاره بگلوگی خود فرمود برای عالم (و دانا) توبه نباشد، و برای نادان وقت توبه (باقی) است.

4) معاویه بن وهب گوید: (سالی ما) بطرف مکه حرکت کردیم و با ما پیری بود خداپرست و اهل عبادت (ولی) معترف - بمذهب شیعه نبود (و اطلاعی از آن نداشت) و (بمذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر جایز دانند) نمازش را در راه تمام میخواند و برادر زاده ای داشت مسلمان (و شیعه مذهب) که همراهش بود، پس آن پیر بیمار شد من برادر زاده اش گفتم: کاش مذهب شیعه را بعمویت پیشنهاد میکردی شاید خدا او را نجات دهد؟ همه همراهان ما گفتند: بگذارید پیر مرد بحال خوبمیرد زیرا همین حال که دارد خوب است، ولی برادرزاده اش تاب نیاورد تا بالاخره بدو گفت: ای عموجان همانا مردم پس از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مرتد شدند جز عده کمی، و علی بن ابیطالب مانند رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود که پیروی و اطاعتش لازم بود، و پس از رسول خدا حق و طاعت از آن او بود: گوید: آن پیر مرد نفسی کشید و فریاد زد و گفت: من هم بر همین عقیده هستم، و جانش از تن بیرون آمد (و مرد) و پس ما شرفیاب خدمت حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شدیم، علی بن سری (یکی از همراهان ما) سخن پیر مرد را (یا جریان را) بآنحضرت عرض کرد: حضرت فرمود: او مردیست از اهل بهشت، علی بن سری عرض کرد: آنمرد جز در آن ساعت از مذهب شیعه هیچ اطلاعی نداشت؟ فرمود چه چیز دیگر از او می خواهید؟ بخدا سوگند وارد بهشت شد.

باب لمم گناهان خرد، یا سبک از نظر عقاب

1) و نیز محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: به آن حضرت عرض کردم: (درباره تفسیر لمم در این آیه) فرمود: آن گناه پس از گناه است که بنده دست بدان زند. (لغزش های کوچک)

باب در اینکه گناهان بر سه گونه اند

1) عبدالرحن بن حماد در حدیثی مرفوع از برخی از اصحابش نقل کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر بر آمد، خدا را سپاس گفت و ستایش کرد سپس فرمود: ای مردم همانا گناهان سه گونه اند (اینرا فرمود و خاموش نشست) و از سخن گفتن خود داری کرد، حبه عربی (که یکی از اصحاب آنحضرت بود) به وی عرض کرد: ای امیرالمؤمنان فردی گناهان سه گونه اند و دم فروستی؟ فرمود: من آنها را یاد نکردم جز اینکه می خواستم شرح دهم ولی تنگی نفسی بر من عارض شد که میان من و سخنم حائل شد، آری گناهان سه گونه اند: گناهی که آمرزیده است، و گناهی که آمرزیده نشود، و گناهی که بر صاحبش هم امیدوار و هم بیمناکم، عرض کرد: ای امیرالمؤمنان آنها را برای ما بیان فرما.

فرمود: آری اما گناه آمرزیده: گناه آن بنده ایست که خداوند او را در دنیا بر گناهش عقوبت کند پس خدا بردبارتر و کریمتر از آن است که بنده خود را دوباره عقوبت کند، و اما گناهی که آمرزیده نشود ستمکاریهائی است که بندگان برخی به برخی کنند، زیرا چون خداوند تبارک و تعالی (بوسیله پیامبران و احکام) بر خلقش عیان شد بخودش سوگند یاد کرده و فرموده است: بعزت و جلالم سوگند که ستم هیچ ستمکاری (بدون کیفر) از من نگذرد گرچه زدن مستی بمستی باشد یا مالیدن (دستی) بدستی باشد (از روی لذت و هوسرانی) و گرچه شاخ زدن شاخداری به بیشاخی باشد پس برای بندگان از یکدیگر قصاص گیرد تا ستمی از کسی بر کسی (بدون کیفر) نماند، سپس آنها را (خداوند) برای حساب بر انگیزد، و اما گناه سوم گناهی است که خداوند بر خلقش پنهان داشته، و توبه از آنرا بر گنهکار روزی کرده، و بوضعی در آمده که از گناهش بیمناک و پروردگارش امیدوار است، پس ما برای او (یعنی این شخص گنهکار) همان حال را داریم که خودش آن حال را برای خود دارد امید رحمت برای او داریم، و از عذاب نیز بر او بیمناکیم.

- 1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: چون خدای عزوجل خواهد که بنده ای را که دارای گناهیست اکرام کند او را به بیماری گرفتاری کند، و اگر اینکار را نکند به نیازمندی مبتلایش سازد، و اگر اینکار را با او نکرد مرگ را بر او سخت کند تا بدان واسطه گنااهش را جبران کند (و گنااهش مکافات کند) فرمود و چون بخواهد بنده ای را که حسنه ای در نزدش دارد خوار کند تنش را سالم کند و اگر اینکار را درباره اش نکند روزیش را فراخ گرداند، و اگر آنرا هم درباره اش انجام ندهد مرگ را بر او آسان کند تا بدان سبب در عوض آن حسنه او را پاداش دهد.
- 2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چون گناه بنده بسیار گردد (و خدا بخواهد او را پاک کند) و چیزی از کردار (نیک) نداشته باشد که آنرا جبران کند و کفاره آنها شود او را باندوه گرفتار سازد تا کفاره گنااهش گردد.
- 3) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: که رسولخدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خدای عزوجل فرماید بعزت و جلالم سوگند من بنده ای که بخواهم رحمتش کنم از دنیا بیرون نبرم تا اینکه هر گناهی کرده است (عوضش را) یا بوسیله بیماری در تنش، یا بتنگی در روزیش، یا با ترس و هراس در دنیایش، و اگر باز هم چیزی بماند مرگ را بر او سخت کنم، و بعزت و جلالم سوگند بندهای را که بخواهم عذاب کنم از دنیا بیرون نبرم تا هر کاری نیکی انجام داده (عوض کاملش) را باو بدهم: یا بفرخی در روزیش، و یا بسلامت در تنش، و یا باسودگی خاطر در دنیایش، و اگر باز هم چیزی باقی ماند مرگ را بر او آسان کنم.
- 4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا مؤمن خواب هولناک ببیند و (بواسطه همان ترسی که کرده) گنااهش آمرزیده شود، و تنش رنج کار ببیند پس گنااهش آمرزیده شود.
- 5) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: چون خدای عزوجل خیر بنده ای را خواهد بعقوبت او در دنیا بشتابد، و چون بدی درباره بنده ای خواهد گنااهش را بر او نگهدار تا در روز قیامت (کیفر) همه را بدو بدهد.
- 6) و نیز فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر گفتار خدای عزوجل: «و هر چه به شما رسد از پیش آمدها پس به سبب چیزی است که فراهم کرده اند دستهای شما و خداوند در گذرد از بسیاری گناهان» (سوره شوری آیه 30) فرمود: هیچ پیچ خوردن رگی نیست، و نه برخورد به سنگی، و نه لغزش گامی، و نه خراش دادن چوبی، جز بخاطر گناهی، و هر آینه آنچه را که خداوند در گذرد بیشتر است، پس هر که را خداوند در دنیا به کیفر گنااهش شتاب کرد پس ان خدای عزوجل و والای او و کریمتر و بزرگوارتر از آنست که دوباره در آخرت او را کیفر کند.

7) حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبانگیر مؤمن باشند تا برای او گناهی بجا نگذارند.

8) عمرو بن جمیع گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: همانا بنده مؤمن در دنیا اندوهگین شود، تا اینکه از دنیا بیرون رود و گناهی بر او نباشد.

9) امام باقر علیه السلام فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبانگیر مؤمن باشد تا برای او گناهی بجا نگذارند.

10) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدای عزوجل فرماید: هیچ بنده ای نباشد که من بخواهم او را به بهشت ببرم جز آنکه او را بیلائی در تنش دچار کنم، پس اگر آن کفار گناهانش شد (که پاک) و گرنه هنگام مرگش بر او سخت گیرم تا نزد من آید و گناهی بر او نباشد سپس او را به بهشت برم، و هیچ بنده ای نباشد که بخواهم او را به دوزخ برم جز آنکه تنش را سالم کنم، پس اگر بدان سبب آنچه از من خواهد به پایان رسد (حسابش پاک شود) و گرنه از ترس آنکه بر او تسلط دارد آسوده خاطرش کنم، پس اگر طلبی که نزد من دارد بدان پایان یابد (که رها شود) و گرنه روزیش را بر او فراخ کنم، پس اگر طلبش از این تمام شود (که او را بس باشد) و گرنه (در آخر کار) مرگ را بر او آسان کنم تا نزد من آید و هیچ کردار نیکی نزد من نداشته باشد سپس او را بدوزخ برم.

11) حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بمردی گذر کرد که قسمتی از بدنش در زیر دیواری بود و قسمتی از آن بیرون از دیوار بود و مرغان پرند او را از هم پاشیده و سگان تنش را دریده بودند، از آنجا گذشت شهری پدیدار شد وارد آن شهر شد دید یکی از بزرگان آن شهر مرده است، او را بر زیر تختی نهاده اند و با پارچه دیبا کفن شده و دور آن تخت منقلهای عود است (که می سوزد) پس عرض کرد: پروردگارا من گواهی دهم که تو حاکم عادل هستی که ستم نکنی، آن بنده تو است که چشم بهمزدنی به تو شرک نورزیده و به آن مردن (که من دیدم با آن وضع رقت بار) او را می رانیدی، و این هم یک بنده تو است که چشم بر هم زدنی به تو ایمان نیاورده به این مرگ (با این تشریفات) او را می رانیدی؟ خداوند فرمود: (آری) ای بنده من، من چنانم که گفتمی حاکم عادل هستم که ستم نکنم، آن بنده من گناهی یا کردار بدی پیش من داشت او را به آن وضع می راندم تا مرا دیدار کند و گناهی بر او بجای نماند، و این بنده من کار نیک نزد من داشت، او را با چنین وضع میراندم تا مرا ملاقات کند و پیش من حسنه ای نداشته باشد.

12) ابو الصباح کنانی گوید: خدمت اما صادق علیه السلام بودم که پیر مردی بر آنحضرت وارد شود و عرض کرد: یا ابا عبدالله من از فرزندانم و ناسپاسیشان و از برادرانم و جفاکاریشان نزد شما شکایت آورده ام با این سالخوردگی من؟ حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) باو فرمود: ای پیر مرد همانا برای حق دولتی است و برای باطل هم دولتی است و هر کدامیک از ایندو در دولت رفیقش خوار است، و همانا کمترین مصیبتی که در دولت باطل بمؤمن رسد آزار کشیدن از فرزندان و جفاکاری برادران او است، و هیچ مؤمنی نباشد که در دولت

1) باطل آسایشی بیند جز در دوران حکومت باطل بدست آورده رها سازد، و بهره اش را در دولت حق وافر کند پس صبر کند مژده باد تو را.

باب در تفسیر گناهان

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: گناهانیکه نعمت ها را دگرگون سازند تجاوز (بديگران) است، و گناهانیکه پشیمانی ببار آورند کشتن (و آدمکشی) است، و آن گناهانی که بلاها نازل کند ستم است، و آنها که پرده را بدرند شرابخواریست، و آنها که روزی را نگهدارند (و در نتیجه کم شود) زنا است، و آنها که در نابودی شتاب کنند قطع رحم است؛ و آنها که دعا را برگردانند و فضا را تیره و تار کنند نافرمانی و آزردن پدر و مادر است. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند به عظمت این روایت عظیم که ریشه در کتاب خدا و علم لدنی امام علیه السلام دارد و ما به خدا پناه می بریم از بقی، از قتل، از ظلم، از شرب خمر، از زنا، از قطع رحم یا قطع خویشاوند، از آق والدین، اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

2) اسحاق بن عمار گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: همیشه پدرم می فرمود: پناه می بریم بخدا از گناهیکه در نابودی شتاب کنند و مرگ ها را نزدیک سازند و خانه ها را ویران کنند و آنها: قطع رحم، و آزردن و نافرمانی پدر و مادر، و واگذاردن احسان و نیکی است.

3) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همین که چهار چیز شایع شد (همراه آنها) چهار چیز دیگر پدیدار گردد: هرگاه زنا شایع شد زلزله پیدا شود، و هرگاه حکم بنا حق شایع شود باران بند آید، و هرگاه پیمان با کفاری که در ذمه اسلامند شکسته شود (و طبق مقررات با آنها رفتار نشود) دولت بدست مشرکین افتد و بر مسلمین حکومت کنند، و هرگاه زکاه داده نشد فقر و احتیاج پدیدار گردد.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: اینکه پیمان شکنی با ذمیان سبب غلبه آنها شود برای آنست که چون بنقض عهد مخالفت با خداوند کنند بجهت اظهار تسلط، خدا نیز خلاف مقصودشان را پیش آورد، چنانچه منع از زکاه بخاطر ثروتمند شدن پس خدا برکت آن را میبرد و آنها را نیازمند کند.

باب نادر

1) ابن ابی یعفور گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: خدای عزوجل فرماید: همانا بنده ای از بندگان مؤمن من گناهی بزرگ کند که مستوجب کیفر و عقوبت من در دنیا و یا در آخرت شود و من

آنچه صلاح آخرت او در آنست برایش منظور کنم پس در عقوبت دنیایش شتاب کنم تا او را بدین گناه کیفر دهم، و یا اینکه اندازه کیفر او را معین کنم و بدان حکم کنم و آن را بدون اجر موقوف گذارم و اجرای آنرا بمشیت خود واگذارم و بنده من آنرا نمیداند، بارها درباره اجرای آن مردد گردم سپس خودداری کنم و اجرا نکنم زیرا بد آمدن او را خوش ندارم و از بدحال کردن او کناره گیری کنم، و بگذشت و ندیده گرفتن آن گناه بر او منت نهم (و بالاخره آنرا بیخشم) زیرا دوست دارم نمازهای نافله بسیاری که بسبب آنها در شب و روز بمن تقرب می جست پاداش دهم، پس این بلا را از او بگردانم با اینکه آن را مقدر کرده و بدان حکم کرده بودم و موقوف گذارده بودم و اجرای آن بستگی بمشیت من داشت، سپس (باین هم اکتفا نکنم) و اجر بزرگ نزول این بلائی که از آن معاف شده است برایش بنویسم و ذخیره کنم، و مزدش را وافر کنم با اینکه خود او بدان آگاه نیست (زیرا) آزار آن بلا باو نرسیده است، و منم خداوند کریم مهربان و رحیم.

باب نادر دیگر

علی بن ابراهیم در حدیث مرفوعی (که سندش بمعصوم رسد) حدیث کند که فرمود: هنگامی که حضرت علی بن الحسین (زین العابدین) علیهما السلام را نزد یزید بن معاویه بردند و در برابر او نگهداشتند یزید که خدایش از رحمت خود دور کرده گفت: «و آنچه بشما مصیبت رسد از آنچه بود که خود کردید» (و این آیه شریفه را خواند) حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: این آیه درباره ما نیست، همانا درباره ما گفتار خدای عزوجل است (که فرماید): «هیچ مصیبتی در زمین نرسد و نه بجانهای شما جز اینکه در کتابی است پیش از آنکه آنها را بیافرینیم همانا این بر خدا آسان است» (سوره حدید آیه 22). (یعنی این حاصل ستمگری ظالمان و آزمون الهی ما برای حفظ اساس و ارکان شریعت پسندیده خدا یعنی اسلام و قرآن حضرت محمد ص و عجل فرجهم است).

باب اینکه خداوند بواسطه عمل کننده بلا را از تارک عمل دور کند

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آینه خداوند بخاطر آنکسیکه نماز می خواند از شیعیان ما (بلا را) دفع کند از آن کسی که نماز نمی خواند از شیعیان ما و اگر همگی نماز را ترک کنند هر آینه (همگی آنها) هلاک شوند. و خداوند بخاطر آنکه زکات دهد از شیعیان ما دفع کند از آنکه زکاه نمی پردازد و اگر همگی زکاه ندهند هلاک گردند، و همانا خداوند بخاطر آنکه از شیعیان ما حج کند از آنکه حج نکند (بلا را) دفع

کند، و اگر بترک حج اتفاق کنند هر آینه هلاک شوند، و این است گفتار خدای عزوجل: «و اگر نبود بر کنار کردن خداوند برخی را برخی دیگر هر آینه زمین تباه می شد و لیکن خدا دارای فضل است بر همه جهانیان» (سوره بقره آیه 251) فرمود: بخدا سوگند این آیه جز درباره شما نازل نگشته، و دیگری جز شما از آن مقصود نیست.

باب اینکه نکردن گناه آسانتر از توبه کردن است

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: دست برداشتن از گناه آسانتر از طلب توبه است، و بسا شهوترانی یکساعت که اندوه درازی بجا گذارد. و مرگ، دنیا را رسوا کرده و برای هیچ صاحب خردی شادی نگذاشته.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: «ایسر من طلب التوبه» اشاره باینست که شرایط قبول شدن توبه بسیار است، و اینکه فرمود: «مرگ دنیا را رسوا کرده» برای آنست که مرگ پرده از بدیهای آن و گول زندهای و بی وفائیهای آن برداشته است. (و این البته همان روایت عظیم از امام مبین ما حضرت علی ع است که امر می فرماید دوستان خود را به دوری از گناه و معصیت و هشدار می دهد به انتخاب بد و ابلاغ میفرماید سختی توبه را در برابر راحتی انجام ندادن نافرمانی در برابر ذات اقدس الهی احدیت جل جلاله را پس بگو به شکرانه امامت آن حضرت اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

باب استدراج و غافلگیر کردن بآهستگی و تدریج

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا چون خداوند خوبی بنده ای را خواهد و آن بنده گناهی مرتکب شود خدا دنبالش او را کیفری دهد و استغفار را بیاد او اندازد، و چون برای بنده ای بدی خواهد و او گناهی کند خدا دنبالش نعمتی باو دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و بآن حال ادامه دهد، و این است گفتار خدای عزوجل «بتدریج و آهستگی آنها را غافلگیر کنیم از راهیکه ندانند» (سوره اعراف آیه 182) یعنی بسبب (دادن) نعمت هنگام (ارتکاب) گناهان.

2) از امام صادق علیه السلام معنای استدراج را پرسیدند؟ فرمود: آن اینست که بنده ای گناه کند پس باو مهلت داده شود و برایش در هنگام گناه نعمتی تجدید گردد، پس او را از آموزش خواهی از گناهان باز دارد، پس او غافلگیر شده از راهی که نداند.

3) سماعه بن مهران گوید: از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) از گفتار خدای عزوجل پرسیدم که فرماید: «ایشان را بآهستگی و تدریج غافلگیر کنیم از راهی که ندانند» (سوره اعراف آیه 182) فرموده: آن بنده ایست که گناهی مرتکب شود، پس برای آن بنده با آن گناه نعمت هم تجدید گردد، و آن نعمت او را از استغفار آن گناه سرگرم کند.

4) و آنحضرت علیه السلام فرمود: چه بسا شخصی که بنعمت هائی که خداوند با او داده مغرور گردد، و چه بسا کسانی که پرده پوشی خداوند بر آنها، غافلگیر شوند، و چه بسا مردمی که بستایش مردم فریب خورند.

باب محاسبه و حساب کردن عمل

1) علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: همانا روزگار سه روز است که تو در میانه آنهائی: دیروز که گذشت با هر آنچه در آن بود، و هرگز بر نگردد، پس اگر کار نیکی در آن انجام داده ای از رفتن اندوهی نداری و بدانچه بدان با وی روبرو شدی (یعنی بکار نیکی که در آن انجام دادی) خوشحال و شاد هستی، و اگر تو در آن تقصیر روا داشته ای افسوس سختی برفتن آن و بتقصیریکه در آن کرده ای داری. و تو در روزیکه هستی درباره فردایت غافلی و ندانی چه شود؟ شاید بدان نرسی و اگر هم برسی شاید بهره ات از لحاظ تقصیر و کوتاهی کردن مانند بهره دیروز گذشته ات باشد.

پس یکی از آن سه روز که گذشته است و تو در آن کوتاهی کردی، و یکی روز آینده است که انتظار آمدنش را داری و یقین نداری که در آن کوتاهی نکنی، و همانا تویی و آن روزی که در آن هستی، و تو را سزاوار است اگر تعقل کنی و در کوتاهی کردن گذشته ات بیندیشی که چه حسناتی از دست رفته تا (اکنون در این روز) بدست آری، و چه گناهی کرده ای که در آن کوتاهی کنی (و مرتکب آن نشوی) و تو با اینحال رو بفردائی هستی که اطمینان نداری که بدان نرسی، و یقین نداری که در آن کار نیکی بدست آوری (و انجام دهی) یا چیزی تو را از گناهی تباه کننده (که نیکیها را تباه سازد) باز دارد، پس تو نسبت بروزی که در جلو در داری مانند روزی هستی که پشت سر گذاشته ای، پس کار کن مانند آن مردیکه از همه روزها امید ندارد جز بهمان روزی که در آنست و شبش، پس کار کن یا (اگر نخواهی) واگذار و خدا بر کار تو کمک کند. (پس تو ای مخاطب ارجمند به نحوه زیبای کلام امامان معصوم علیه السلام و عجل فرجهم توجه نما که چگونه در نهایت زیبایی کلام و استدلال و منطق و...؛ بیان شده اند و البته این گونه کلمات صادر نمی شود مگر از منبع علم لدنی ذات اقدس احدیت جل جلاله و ما به شکرانه این فراز و تمامی فرازهای مانند آن همیشه خواهیم گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

2) حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و بسوی او بازگشت کند (و توبه نماید).

3) ابو نعمان عجللی از حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که فرمود: ای ابا نعمان مردم تو را بخودت مغرور نکنند (و با مدح و ستایش تو را از خودت غافل نکنند) زیرا (سزای) کار (و کردارت) بتو رسد نه بآنها، و روزت را بچنین و چنان (یعنی سخنان بیهوده) پایان مبر، زیرا با تو کسی هست که کردار تو را بر تو نگهدارد (و یادداشت کند) و نیکی کن زیرا من ندیده ام چیزی برای تدارک گناه گذشته و کهنه، بهتر و شتابانتر از کردار نیکی که تازه باشد.

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بر دنیا شکبیا باشید که آن ساعتی است، زیرا آنچه که از دنیای گذشته (اکنون) نه دردی از آن احساس کنی و نه شادی، و آنچه نیامده که ندانی چیست؟ همانا دنیای تو آن ساعتی است که در آنی پس در آن یکساعت بر طاعت خدا صبر کن و از نافرمانی خداوند شکبیا باش (و خود را نگاهدار).

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خودت را برای خودت بردار (یعنی از خودت استفاده کن) و اگر برنداری دیگری تو را بر ندارد.

شرح - یعنی از وجود خودت بنفع خود استفاده کن و اگر نکنی دیگری از تو بنفع تو استفاده نکند. مجلسی (رحمه الله) گوید: یعنی نفس خود را از جاهای پست دنیا و آخرت بردار، و یا اینکه نفس خود را برای رسیدن بهشت و درجات عالیه بر مرکب اطاعتها و اعمال صالحه سوار کن، و آنچه دیگران انجام دهند اگر بوصیت تو باشد که از کارهای او است (و نتیجه اش عاید او گردد) و اگر بوصیت تو نباشد چندان نفعی نبخشد و گذشته اعتمادی بر آن نیست.

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمردی فرمود: تو را طیب خودت کرده اند، و درد را هم برایت گفته اند و نشانه سلامتی را هم برایت یاد داده اند، و بدارو هم تو را راهنمایی کرده اند اکنون بنگر تا چگونه درباره آن رفتار کنی.

شرح - مجلسی (رحمه الله) گوید: درد همان اخلاق زشت گناهان کشنده است، و نشانه سلامتی همان نشانه هایست که خدا و رسول و ائمه اطهار فرموده اند مانند اول سوره مؤمنون و سایر آنچه در اوصاف مؤمنین و متقین گفته شده است و بسیاری از آنها گذشت، و دارو و توبه و استغفار است و هم چنین هم نشینی با احیاء و پرهیز کردن از اشرار و زهد در دنیا و تحقیق در اطراف امراض جسم کردن و مداوای هر کدام را بزند خودش.... تا آنجا که گوید: «اکنون نگاه کن ببین چگونه در رسیدگی بخودت قیام کنی، و دردهای آن را درمان کنی، و اگر در این باره کوتاهی کنی خود را کشته ای و هر که خودکشی کند سزایش تا ابد دوزخ است.

7) و نیز آن حضرت علیه السلام بمردی فرمود: دل خود را (بمنزله) رفیقی خوش کردار، یا فرزندی سپاسگزار قرار ده، و کردارت را (بمنزله) پدری که از او پیروی کنی، و نفس (اماره) خود را (بجای) دشمنی که با او نبرد می کنی، و مالت را (بمنزله) عاریتی که برگردانی.

8) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: خویشتن را از آنچه زیانش رساند بازگیر (و دست نفس را از آن کوتاهی کن) پیش از آنکه از تو جدا شود، و چنانچه در جستجوی روزی می کوشی در رهائی آن بکوش، زیرا نفس تو در گرو کردار تو است.

9) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: چه بسا جوینده دنیا که بدان نرسیده، و (چه بسا کسانی که) رسیده اند بدان و از آن مفارقت کرده اند، پس مبادا طلب دنیا تو را از کردارت باز دارد، و دنیا را از بخشنده و مالکش (که خدا است) بخواه، چه بسا حریص بر دنیا که دنیا او را بخاک افکنده، و بآنچه از آن بدست آورده از آخرتش باز مانده تا اینکه عمرش سپری شده و مرگ در رسیده.

و فرمود: زندانی آن کسی است که دنیا او را از طلب آخرت ببند گرفتار کرده (و بزندان خود افکنده است).

10) امام باقر علیه السلام فرمود: همین که مرد چهل ساله شد باو گفته شود: خود را واپای (و برحذر باش) زیرا معذور نیستی، و چهل ساله بحذر کردن سزاوارتر نیست از مرد بیست ساله (و هر دو باید بترسند) زیرا آنکه هر دو را می جوید (و می طلبد که مرگ باشد) یکی است، و او خواب هم نیست، (که از کسی غفلت کند) پس برای آن بیمی که در پیش داری کار کن، و زیادی گفتار را واگذار (زیرا: بعمل کار برآید بسخن دانی نیست).

11) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: از خودت برای خودت بازگیر، از تندرستیت پیش از آنکه بیمار شوی بازگیر، و در توانائی پیش از آنکه ناتوان گردی، و در زندگی پیش از مردن (از خودت بنفع خودت بهره برداری کن).

12) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چون روز آید (بمردمان) گوید: ای فرزند آدم در این روز کار نیکی کن تا من در روز قیامت نزد پروردگارت برای تو گواهی دهم، زیرا من که در گذشته پیش تو نیامدم، و پس از این هم نزدت نیایم، و شب هم هنگامی که آید همین سخن را گوید.

13) شعیب بن عبدالله در حدیث مرفوعی (که سند بمعصوم رسد) حدیث کند که فرمود: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان مرا سفارش کن برای از راههای خیر و خوبی که بدان نجات یابم؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای آنکه پرسیدی بشنو و سپس بفهم و پس از آن باور کن و سپس بکار بند:

مردم سه گروهند: زاهد (پارسا) و صابر (شکیبا) و راغب (خواهان دنیا)، اما زاهد کسی است که اندوهها و شادیها از دلش بیرون رفته نه بچیزی از دنیا شاد شود، و نه بر چیزی که از دستش رفته افسوس خورد پس او آسوده خاطر است، و اما صابر آنکس است که در دل آرزوی دنیا کند و چون بدان رسد بخاطر سرانجام بد آن و زشتی منظر آن (در نظر خرد) بنفس خود لگام زند که از آن برنگیرد، (و چنانست) که اگر بر دلش آگاه شوی از پارسائی و فروتنی و دور اندیشی او در شگفت شوی، و اما راغب باک ندارد که دنیا از چه راهی بدست او رسد: از حلال است یا از حرام، و باک ندارد که درباره آن آبرویش چرکین شود، و خود را هلاک کند، و مردانگی خود را از بین ببرد، پس آنهاست که در گرداب سخت (دنیا) سرگردان و مضطربند.

14) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: آنچه در روز قیامت سود دهد و بکار آید کوچک نیست (یا کوچک شمرده نشود) و آنچه در روز قیامت زیان رساند کوچک نباشد، پس در آنچه خدای عزوجل بشما آگاهی داده مانند کسی باشد که بچشم خود دیده باشد.

15) حفص بن غیاث گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: اگر بتوانی که شناخته نشوی (و گمنام باشی) همان کار را بکن، چه باکی بر تو باشد که مردم تو را نستانند؟ و چه باکی است تو را که نزد مردم نکوهیده باشی در صورتیکه نزد خدا پسندیده باشی؟ سپس فرمود: پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده خیری در زندگی نیست جز برای دو نفر: (یکی) مردی که هر روز کار خیری (بر کارهای خیر گذشته) بیفزاید، و (دیگر) مردی که مرگش را با توبه تدارک ببیند و کجا توبه تواند؟ بخدا سوگند اگر سجده کند تا گردنش بریده شود بجز با ولایت (و دوستی) ما اهل بیت، خدای تعالی توبه اش را نپذیرد، آگاه باشید آیا کیست که حق ما را بشناسد و امید ثواب بوسیله ما داشته باشد؟ و بخوراک نیم مد (که تقریباً پنج سیر است) در هر روز راضی باشد، و بدانچه از جامه که عورتش را بپوشاند و سرش را در خود مستور سازد (خشنود باشد) با اینکه در همین اندازه هم ترسان و هراسان باشند، و دوست دارند بهره شان از دنیا همان باشد و بهمین سان خدای عزوجل آنها را توصیف کرده و فرموده است: «و آنانکه در راه خدا بدهند آنچه بآنها داده شده و دلشان ترسان است که بسوی پروردگارش بازگشت کنند» (سوره مؤمنون آیه 60) سپس فرمود: چه چیز بآنها داده شده؟ بخدا سوگند بدانها با اطاعت خدا محبت و ولایت (ما خاندان) داده شد و با اینحال باز هم ترسانند، ترسشان شک و تردید نیست، بلکه می ترسند مبادا در دوستی و فرمانبرداری از ما مقصر باشند؟ (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که الگوهای که امامان معصوم صادر می فرماید از مجموعه روایات واصله این مقربین درگاه الهی واضح و آشکار می شود و لذا ملاحظه می شود که در بعضی از روایات مذمت دنیا می شود و در بعضی از روایات دنیا مزرعه آخرت محسوب می گردد پس حاصل این روایات آن است که انسان خدا پرست خداجو بایستی از دنیا برای آخرت خود توشه گیرد و برای معاش خود و خانواده و دیگر آحاد جامعه و رفاه ایشان تلاش نماید ولی اگر مجبور به انتخاب شد برای نجات آخرت خود به کم قانع شود تا رستگار گردد)

16) حکم بن سالم گوید: دسته ای از مردم وارد شدند (بر حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام چنانچه مجلسی (رحمه الله) گوید) از آنحضرت آنها را موعظه کرد، سپس فرمود: هیچکدام نیست جز اینکه بهشت را با آنچه در آنست بچشم خود دیده، و دوزخ و آنچه در آنست دیده است اگر قرآن راست و درست دانید (و آن را باور دارید).

شرح - یعنی اگر انسان ایمان بقرآن و آنچه در آنست داشته باشد و یقین داند که هر چه خداوند در قرآن فرموده از حالات قیامت و نعمتهای بهشتی و عذابهای دوزخ بدون کم و زیاد بیاید و بدان برسد پس چنین کسی مانند آن کس است که بچشم خود تمامی آن نعمتها عذابها و خود بهشت و دوزخ را دیده باشد.

17) سماعه گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: کار خیر زیاد هم که باشد شما آن را زیاد نشمارید، و گناه کم هم اگر هست شما آن را کم نشمارید زیرا گناه کم است که جمع شود تا بسیار گردد، و از خدا در نهانی بترسید تا خودتان انصاف و عدالت کرده باشید، و بسوی اطاعت خداوند شتاب کنید، و راست بگوئید و امانت را بصاحبش بدهید زیرا که آن بسود شماست و در آنچه بر شما حلال نیست وارد نشوید زیرا که آن بزیان شما است.

18) محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چه بسیار خوب است حسنات (کارهای نیک و شایسته) بدنبال سیئات (کارهای بد و گناهان) و چه بسیار بد است سیئات در دنبال حسنات.

19) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا شما در عمرهای گرفته شده و روزهای شمرده شده هستید که ناگهان مرگ در رسد، آنکه خوبی کشت کند (آنجا) غبطه (و آرزوی زیادتیر داشتن را) درو کند، و هر که بدی می کرد پشیمانی بچیند، برای هر شخص کشتکاری همان است که کشت کرده، هر کس از شما که در تحصیل روزی کند است روزیش بر او پیشی نگیرد، یعنی کنذیش سبب از دست رفتن روزی او نشود) و آنکه حریص است (هر قدر حرص زند) با آنچه مقدرش نشده دست نیابد، اگر بکسی خیلی رسد خداست که آن را باو داده و اگر از بدی نگه داشته شود، خدا است که او را از آن نگهداشته است. (پس توجه نما تو ای مخاطب و ارجمند که در این فراز نکته ای عظیم وجود دارد همانگونه که در تمامی روایات امامان معصوم ما و کلام خداوند علی اعلی یعنی قرآن مجید وجود دارد و آن این است که امام می فرماید حرص روزی او را افزون نماید و...؛ زیرا که محرز است که خوراک انسان و دستیابی به تمامی لذایذ دیگر محدود است و افزون بر آن تصور و اوهم است به طور مثال کسانی که لذت شهوت را در شهوت رانی و...؛ می دانند غافل اند از این که لذت آن به کسی داده می شود که عفت ورزی نماید و قص علی هذا)

20) حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی پیش ابی ذر آمد و گفت: ای اباذر چگونه است که ما مرد را بد (و ناخوش) داریم؟ گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را ویران ساخته اید و خوش ندارید که از (خانه) آبادان بمنزل ویران روید (آنمرد) از او پرسید: ورود ما را بر خداوند چگونه بینی؟ گفت: اما نیکوکاران شما مانند مسافری است که بخاندان خود وارد شود، و اما بدکرداران و (گناهکاران) شما چون بنده گریخته ایست که نزد آقايش باز گردانند، گفت: حال ما را نزد خداوند چگونه بینی گفت: کردارتان را بر قرآن قبضه کنید (و بوسیله آن سنجش کنید) خداوند (در قرآن) فرماید: «همانا نیکان در نعمتها هستند و گناهکاران در دوزخند (سوره انفطار آیه 13 14) حضرت فرمود: پس آنمرد گفت: پس رحمت خدا کجاست؟ فرمود: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (یعنی باید مستحق رحمت باشد تا باو برسد).

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بای ذر نوشت: ای اباذر چیزی از علم بمن تحفه بده، در جوابش نوشت: همانا علم بسیار است ولی اگر بتوانی بآنکه دوستش داری بدی نکنی، آنرا بکن، آنمرد گفت: آیا

تاکنون کسی را دیده ای که بآنکه دوستش دارد بدی کند؟ گفت: آری تو خودت را از همه کس بیشتر دوست داری، و چون نافرمانی خدا کنی بدای بدی کرده ای.

21) سماعه گوید از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شنیدم که می فرمود: بر طاعت خدا صبر کنید و از نافرمانی خدا شکیبائی ورزید (و خود را بصیر و ادا کننده) زیرا جز این نیست که دنیا ساعتی است، چون آنچه گذشته است اکنون نه از شادی آن چیزی دست تو است و نه از اندوهش، و آنچه نیامده است که ندانی چگونه است، پس اکنون بر آن ساعتی که در آن هستی صبر کن (که اگر صبر کردی) بزودی مورد رشک دیگران واقع شوی.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) در جمله پایان حدیث گوید: یعنی پس از مرگ در حال نیکی قرار گیری که مردمان بر تو غبطه برند و آرزوی آن حال تو را کنند و تلخی صبر هم از کامت بیرون رفته و پایان یافته.

22) و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای موسی بهترین دو روز (زندگانی دنیا و آخرت) همان روزی که در پیش داری (که روز آخرت باشد) پس بین که آنروز چه روزی است و جوابی برای آن آماده و مهیا کن، زیرا تو بازداشت شوی، و پرسش شوی، و تو پند خود را از دنیا بگیری، زیرا روزگار هم دراز است و هم کوتاه، پس چنان کار کن که گویا ثواب کردارت را بچشم خود ببینی تا بآخرت خود امیدوارتر باشی، زیرا آنچه از دنیا بیاید همانند آنست که رفته است.

23) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بامیر مؤمنان عرض شد: بما پند ده و مختصر کن (یعنی در قالب کوتاهی بریز) فرمود: حلال دنیا حساب است و حرامش عقاب، کجا برای شما آسایشی فراهم گردد (از هراسهای قیامت) با اینکه بروش پیغمبرتان در نیامده اید؟ می جوید آنچه شما را بسرکشی برد، و خشنود نیستید بدانچه شما را کفایت کند (و بیش از حد کفایت خواهید).

باب کسیکه مردم را عیب کند یا عیب مردمان گوید

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا ثواب نیک رفتاری زودتر از هر کار خیری رسد، و عقوبت ستم و تعدی بمردم زودتر از هر بدی آید، و همین عیب برای مرد بس است که از مردمان ببیند چیزی را که از (دیدن) آنچیز در خودش کور است، یا مردم را بکاری سرزنش کند که خودش نتواند آنرا واگذارد، یا همنشین خود را بچیزی که بکار او نخورد آزار دهد.

2) ابو حمزه گوید: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که میفرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: همین عیب برای مرد بس است که ببیند که از مردمان چیزی را که در خود نبیند، و همنشین خود را بیازارد به چیزی که بکار او نخورد.

باب اینکه مسلمان بآنچه در جاهلیت پیش از مسلمانی کرده است مؤاخذه نشود

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردمی نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمدند و این پس از آن بود که مسلمان شده بودند، پس عرضکردند: ای رسول خدا آیا کسی از ماها بکارهایی که در زمان جاهلیت کرده است پس از اینکه مسلمان شده مؤاخذه شود؟ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بآنها فرمود: هر که اسلامش نیکو شود و یقین ایمانش درست باشد خدای تبارک و تعالی بآنچه در جاهلیت انجام داده او را مؤاخذه نکند، و هر که اسلامش نیکو نشده، و یقین ایمانش درست نباشد خدای تعالی باول (یعنی پیش از اسلامش) و بآخر (یعنی پس از اسلامش) او را مؤاخذه کند. (یعنی ابوسفیان ملعون و هنده هرزه جگرخوار و معاویه و یزید و اشخاص مانند آنها امیدی به رستگاری نداشته باشند)

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود باسلام نیکو آن است که تمامی اصول دین مقرون باشد تا مخالفان و امثال آنها خارج باشند، و مقصود از درستی یقین ایمان اینست که آلوده بشک و نفاق نباشد.

2) فضیل بن عیاض گوید: از حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) پرسیدم مردی که در اسلام خود نیکو باشد یا بآنچه در جاهلیت کرده است مؤاخذه شود؟ فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: که هر که در اسلام نیکو شود (و بدل و جان معتقد گردد) بآنچه در زمان جاهلیت کرده مؤاخذه نشود، و هر که در اسلام بد باشد (و طوری باشد که منجر بسلب ایمانش گردد) باغاز تا انجام مؤاخذه شود.

باب در اینکه کفر پس از ایمان و توبه از آن کفر، عمل گذشته پیش از کفر او را باطل نکند

1) حضرت باقر (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که مؤمن باشد و کار خیری در زمان ایمانش کرده باشد سپس فتنه ای دچار او گردد و کافر شود، و پس از کفر توبه کند (و دوباره مؤمن گردد) هر چه (کار خیر) در زمان ایمانش کرده است نوشته شود و در حساب آید، و این کفری که پس از آن توبه کرده آنها را باطل نکند.

1) امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند بندگان خاصی دارد که از بلا آنها را نگهدارد، پس در عافیت آنان را زنده بدارد، و در عافیت روزیشان دهد، و در عافیت بمیراند و در عافیت زنده داشته، و در عافیت در بهشت آنانرا سکونت دهد.

2) اسحاق بن عمار گوید: از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شنیدم که می فرمود: خدای عزوجل خلقی را آفرید که از بلا بدانها دریغ دارد، آنها را در حال عافیت آفریده زنده داشته، و در عافیت بمیراند و با عافیت ببهشتشان برد.

و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: برای خدای عزوجل خواصی از بندگان هستند که بنعمت خود آنانرا خوراک دهد، و بعافیت خود بدانها بخشش کند، و برحمت خود آنانرا ببهشت برد، بلاها و فتنه ها بر آنها بگذرند و هیچگونه زبانی بآنان نرسانند. (یعنی این اشخاص کسانی هستند که همیشه توکل آن ها بر خداست انسانهای دلرحم و مهربان هستند و در میان مردم کارگشا اهل محبت و دوستی و...؛ به گونه ای که همه دعاگوی آن ها هستند پس خداوند نیز از آن ها را از خطرات و بلاها و... حفظ می نمایند و شیطان در عوض تمامی تلاش خود را بر مقربین خداوند یعنی امامان معصوم و پیروان آن ها معطوف می نماید تا حیات حافظان شریعت نبوی را نابود نماید زیرا با نابودی گروه دوم اساس سلطنت او در جهان گسترده می شود نه گروه اول)

باب آنچه از امت برداشته شده

1) عمرو بن مروان گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: چهار خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه بزور بآن وادار شوند، آنچه تاب آنرا ندارند، و این است معنای گفتار خدای عزوجل: «پروردگارا مگیر بر ما اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم، پروردگارا تکلیفهای سنگین را بر ما بار مکن چنانچه بآنانکه پیش از ما بودند بار کردی، پروردگارا بما تحمیل مکن آنچه ما تاب آنرا نداریم» (سوره بقره آیه 286) و گفتار دیگر او «مگر آنکه وادار شود بناخواه در حالیکه دلش مطمئن بایمان است» (سوره نحل آیه 106).

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: نه خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند آنچه بدان توانایی ندارند، آنچه بناخواه (وزور) بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه در تفکر (و اندیشه) در آفرینش، و حسد (ورشک بردن) در صورتیکه بزبان یا دست آشکار نشود. (و توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند به مفاد این حدیث که به نام حدیث رفع مشهور است و مقصود آن این است که خدا مواخذه نمی کند از کسانی که بواسطه این نوع علت به عمل خلاف رضای خدا و احکام شریعت عمل نمایند پس البته این روایت جعلی است و شکی در آن

نیست و دلیل قاطع آن هم آیه عظیمه کتاب خداست در سوره بقره 286 و آیه 16 سوره نحل، زیرا اگر این گونه اعمال مترتب بر آن ها آمرزیده بود خداوند آن را در قالب دعا به بندگان خود آموزش نمی داد پس معلوم است که همه اهل سلام در تحت پوشش این دعا نیستند یعنی (رفع) واقع نمی شود و دیگر عدم مؤاخذه در زمان اجبار و اکراه مسلمان است پس ما می دانیم و در زمان اجبار مسلمان حق کشتن برادر دینی را ندارد و یا در تحت اجبار و تهدید خانواده اش یا...؛ عملی را بر ضد مسلمانان صورت دهد و یا شراب خورده و عقل خود را زایل کرده و اعمالی غیرقابل جبران را صورت دهد و ما در کتاب شریف در جستجوی رستگاری خود این فراز را کاملاً شرح داده و اساس جعلی بودن این روایت را در تمامی موارد آن اثبات نموده ایم (والسلام)

باب اینکه هیچ گناهی با بودن ایمان زیان ندارد، و هیچ حسنه ای با بودن کفر سود ندهد

1) یعقوب بن شعیب گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ): عرض کردم: آیا برای کسی در برابر آنچه می کند ثوابی بر خدا لازم باشد جز برای مؤمنان؟ فرمود: نه.

2) امام صادق علیه السلام فرمود: با ایمان هیچ کاری زیان ندارد، و همچنین با کفر هیچ کرداری سود ندهد. (یعنی اگر با صدق و حقیقت در راه ولایت قدم برداری خداوند تو را نجات می دهد و بالعکس اگر در راه دشمنی با ولایت امامان معصوم خدای ناکرده قدم برداری هیچ عمل نیکویی به نجات تو کمک نخواهد نمود و دلیل آن هم واضح و آشکار است زیرا تو در گزینه اول به حفظ اساس و ارکان تمام خوبی های عالم یعنی ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم همت گمارده ای و در گزینه دوم همت خود را صرف نابودی اساس خیر و سعادت تمام خوبی های جهان یعنی ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم نموده و لذا رحمت و عقاب ذات اقدس احدیت در این راستا صورت می پذیرد و دلیل قاطع آن روایت پنج است.)

3) محمد بن مادر گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرموده اید: چون معرفت (بامامت ما) پیدا کردی پس هر چه خواهی بکن؟ فرمود: آری، من این را گفته ام، گوید عرض کردم: اگر چه زنا کنند، یا دزدی کنند یا شراب بنوشند؟ بمن فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» بخدا سوگند با ما بانصاف رفتار نکردند که خود ما بگردارمان مؤاخذه شویم ولی تکلیف از آنها برداشته شده باشد؟ همانا من گفتم چون معرفت (بامامت خود) پیدا کردی هر چه خواهی کم یا بیش کار خیر انجام ده که از تو پذیرفته شود.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: «انالله و انا اليه راجعون» اشاره باین است که چنین افتراقی بر ما به کج فهمی کلام ما مصیبت بزرگی است. و در جمله «ان نکون اخذنا بالعمل» گوید: حاصل کلام امام (علیه السلام) اینست که تکلیف از ما برداشته نشده، پس چگونه بخاطر ما از آنان برداشته شود؟ یا اینکه ما خود از عقاب بیمناکیم و توبه و زاری بسوی خدا کنیم و آنها بسبب ولایت ما آسوده باشند؟ این انصاف نیست.

4) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمومنین علیه السلام (این جمله را) زیاد در خطبه اش میفرمود: ای مردم دین خود را نگهدارید، دین خود را نگهدارید، زیرا گناه در آن بهتر از حسنه در غیر آن است، گناه در آن آمرزیده شود و حسنه در غیر آن پذیرفته نشود.

شرح _ بهتر بودن گناه در این دین از حسنه در غیر آن ظاهراً بهمان اعتباری است که در خود حدیث است که گناه در این دین آمرزیده شود و حسنه در غیر آن پذیرفته نشود. پایان کتاب ایمان و کفر و طاعات و معاصی از کتاب کافی، و سپاس مر خداوند یکتا را است، و درود خداوند بر محمد و آتش باد.

کتاب دعا

باب فضیلت دعا و تشویق کردن بر آن

1) زراره از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: خدای عزوجل فرماید: «همانا آنانکه تکبر و سرفرازی کنند از عبادت (و پرستش) من، زود است که سرافکننده بدوزخ در آیند» (سوره مؤمن آیه 60) حضرت فرمود: (مقصود از عبادت) دعا است، و بهترین عبادت دعا است، عرض کردم: (مقصود از «أواه» در این آیه چیست که خداوند فرماید: «همانا ابراهیم أواه و شکیبیا بود») (سوره توبه آیه 114) فرمود: «أواه» یعنی بسیار دعا کننده بدرگاه خداوند.

2) سدید گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عزوجل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود، و کسی نزد خدای عزوجل مبعوض تر نیست از آنکس که از عبادت او تکبر ورزد (و سر پیچی کند) و آنچه نزد او است درخواست نکند.

3) میسر بن عبد العزیز گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: ای میسر دعا کن و مگو که کار گذشته است و آنچه مقدر شده همان شود (و عمل اثری ندارد)، همانا نزد خدای عزوجل منزلت و مقامی است که بدان نتوان رسید جز بدرخواست و مسئلت، و اگر بنده ای دهان خود ببندد و درخواست نکند چیزی باو داده نشود، پس درخواست کن تا بتو داده شود، ای میسر هیچ دری نیست که کوبیده شود جز اینکه امید آن رود که بر وی کوبنده باز شود. (یعنی با پیروی از عقل و ایمان و عمل صالح از خداوند خیر دنیا و آخرت خواسته شود و جمعیت خداپرستان به سوی حیات جاویدان پاک بروند آمین)

4) و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که از فضل خدای عزوجل درخواست نکند نیازمند و فقیر گردد.

5) حماد بن عیسی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: دعا کن و مگو کار از کار گذشته است زیرا دعا همان عبادت است و خدای عزوجل فرماید: «آنانکه از عبادت من تکبر ورزند زود است که سر افکنده بدوزخ در آیند» (سوره مؤمن آیه 60) و نیز فرموده است: «مرا بخوانید تا اجابت کنم» (این آیه نیز اول همان آیه پیشین است).

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود اینست که چنانچه پیش گفته شد دعا بخودی خود عبادت است زیرا در این آیه آنرا عبادت دانسته و خدای تعالی بدان فرمان داده پس بر فرض که با جابت نیز نرسد بخاطر اطاعت امر او باید انجام شود مانند سایر عبادات، و ترک آن موجب خواری و کوچکی و ورود در دوزخ است چنانچه آیه بر آن دلالت دارد، علاوه بر اینکه خدای سبحان وعده اجابت فرموده و در وعده خویش تخلف نرزد، و این مطلب با تقدیر هم منافات ندارد، زیرا دعا نیز مقدر است و فایده ای هم که بر آن مترتب شود مقدر گردیده است.

6) سیف تمار گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) که میفرمود: بر شما باد به (ملازمت) دعاء زیرا بهیچ چیز مانند آن بخدا نزدیک نشوید، و هیچ حاجت کوچکی را بخاطر کوچکی رها نکنید از اینکه برای آن بدرگاه خداوند دعا کنید، زیرا آنکس که حاجات کوچک بدست اوست همان کس است که حاجات بزرگ در اختیار اوست.

شرح _ یعنی نپندارید که کارهای کوچک بدون تقدیر خداوند انجام شود بلکه تمامی کارها از کوچک و بزرگ بدست او است.

7) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعاء همان عبادتی است که خدای عزوجل فرموده است: «همانا آنانکه از عبادت من تکبر ورزند» تا آخر آیه. خدای را بخوان (ودعاکن) و مگو کار گذشته است.

زراره گوید: مقصود آن حضرت اینست که عقیده تو به قضا و قدر جلوگیری تو نشود از اصرار در دعا و کوشش در آن یا (آنکه زراره کلامی) مانند این گفت. (یعنی معتقد به جبر در اعمال نباشید)

8) و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: محبوبترین در (روی) زمین برای خدای عزوجل دعا است، و بهترین عبادت پرهیزکاری و پارسائی است و امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بود که بسیار دعا می کرد.

باب اینکه دعا سلاح مؤمن است

1) امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

2) و نیز فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: دعاء کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاریست، و بهترین دعاء آن دعائیست که از سینه خاک و دلی پرهیزکار بر آید، و وسیله نجات در مناجات است، و خلاصی به اخلاص آید، و چون فرع و بی تابی سخت شود مفرع و پناهگاه خدا است.

3) و نیز فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا شما را به سلاحی راهنمایی نکنم که شما را از دشمنان رهائی دهد و روزی شماها را فراوان سازد؟ عرض کردند: چرا، فرمود: پروردگارتان را در شب و روز بخوانید زیرا سلاح مؤمن دعا است.

4) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دعا سپر مؤمن است، و هر گاه بسیار دری را کوبیدی به روی تو باز شود.

5) حضرت رضا علیه السلام همیشه به اصحاب خود می فرمود: بر شما باد به اسلحه پیمبران به او عرض شد: اسلحه پیمبران چیست؟ فرمود: دعاء است.

6) حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعاء از نیزه نافذتر است.

باب اینکه دعا بلا و قضا را دفع میکند

1) حماد بن عثمان گوید: شنیدم که می فرمود: همانا دعاء قضا را برمی گرداند، و آنرا از هم واتابد و بزند چنانچه رشته نخ اگر چه به سختی تابیده شده باشد از هم باز شود.

2) عمر بن یزید گوید: از حضرت ابی الحسن (کاظم) علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا دعاء برمی گرداند آن چه را مقدر شده و آنچه را مقدر نشده، عرض کردم: مقدر شده را دانستم مقدر نشده کدام هست؟ فرمود: تا اینکه تقدیر در مورد آن نشود.

3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا برگرداند قضائیکه از آسمان نازل گردیده و به سختی ابرام شده (و محکم گردیده) است.

4) حضرت رضا علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام فرموده: همانا دعا و بلاء تا روز قیامت با هم رفاقت کنند، و همانا دعاء برگرداند بلاء را که به سختی ابرام شده است.

5) و نیز از حضرت رضا علیه السلام از آنحضرت علیه السلام حدیث شده که فرمود: دعا بلائی را که نازل شده و آنچه نازل نشده دفع کند.

6) زراره گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: آیا تو را راهنمایی نکنم به چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن استثناء نزد (و چیزی را از آن بیرون نکرده)؟ عرض کردم: چرا، فرمود: دعاء است که برگرداند قضاء مبرم را که به سختی محکم شده و (برای تشبیه و بیان مطلب) انگشتانش را بهم چسباند (یعنی شدت ابرام آن مانند این انگشتان چسبیده به هم باشد).

7) عبدالله بن سنان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: دعاء قضاء مبرم شده را برگرداند، پس بسیار دعا کن مه آن کلید هر رحمت و پیروزی در هر حاجت است، و به آنچه نزد خدای عزوجل است نتوان رسید جز بوسیله دعا، و هیچ دری بسیار کوبیده نشود جز این که امید بباز شدن آن نزدیک شود.

8) ابو ولاد گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: بر شما باد (که ملازمت کنید) به دعا، زیرا دعاء بدرگاه خدا و خواستن از او، برگرداند بلائی را که مقدر شده و حکم بدان شده، و جز اجرای آن چیزی نمانده، پس چون خدای عزوجل خوانده شد و از او در خواست شد یکباره بلا را برگرداند.

9) حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل هر آینه دفع کند بوسیله دعاء آنچه را که می داند اگر برای آن دعاء شود اجابت خواهد کرد، و اگر نبود که بنده به این دعا موفق شود به او بلائی می رسد که او را از روی زمین بردارد.

باب اینکه دعا شفاء و درمان هر دردی است

1) علاء بن کامل گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به من فرمود: بر تو باد بدعاء زیرا آن درمان هر دردی است.

باب اینکه هر که دعا کند مستجاب گردد

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: دعا مخزن و گنجینه اجابت است چنانچه ابر مخزن باران است.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: «الدعاء كهف الاجابه» یعنی مخزن و محل و مظنه اجابت است چنانچه ابر محل و مظنه باران است... تا اینکه گوید: و گفته شده: اینکه تشبیه بابر فرموده اشاره باینست که ابر محل باران است جز اینکه روی نبودن مصلحت گاهی باران نبارد، دعا نیز این چنین است که گاهی نبودن مصلحت در دنیا مستجاب نگردد ولی در آخرت عوض آن را بدهند.

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ بنده ای دست به درگاه خدای عزیز جبار نگشاید جز اینکه خدای عزوجل شرم کند که آنرا تهی بازگرداند تا اینکه از فضل رحمت خود در آن بنهد، پس هر گاه یکی از شماها دعا کرد دستش را برنگرداند تا آنرا بسر و روی خود بکشد.

باب اینکه برای دعا به مؤمن الهام شود

1) ابولاد گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نشود که خدای عزوجل بدو الهام دعا کند، جز اینکه بزودی آن بلا برطرف شود، و هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نگردد که از دعا کردن خودداری کند جز اینکه آن بلا طولانی است (یعنی طولانی خواهد شد)، پس هرگاه بلا نازل شد بر شما باد که بدرگاه خدای عزوجل دعا و زاری کنید. (تا بلا طولانی نشود)

باب پیش افتادن در دعا

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که در دعا پیش افتد (یعنی همیشه دعا می کند و اختصاصی به هنگام رسیدن بلا ندارد) بلائی که به او برسد دعایش مستجاب شود، و فرشتگان گویند: صدای آشنائی است و از بالا رفتن به آسمان ممنوع نگردد، و کسی که پیشدستی به دعا نکند، چون بلا به او برسد دعایش مستجاب نشود، و فرشتگان گویند ما: این آواز را شناسیم.

2) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که از بلائی بترسد که بدو رسد و پیش از رسیدن آن بلا در باره (بر طرف شدن) آن دعا کند خدای عزوجل هرگز آن بلا را بدو ننماید.

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعا در حال راحتی و آسایش نیازمندیهای در حال بلا را بر می آورد (یعنی گرفتاریهای آن زمان را بر طرف می کند).

4) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که را خوش آید (و خواهان است) که دعایش در حال سختی به اجابت رسد باید در حال راحتی و آسایش بسیار دعا کند.

5) محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: جدم می فرمود: در دعا پیش دستی کنید (و پیش از آنکه گرفتار شوید دعا کنید) زیرا چون بنده ای بسیار دعا کند و بلائی به او رسد و دنبالش دعا کند گفته شود: آوازی آشنا است، و چون بسیار دعا نکند (و پردعا نباشد) و بلائی به او رسد و دنبالش دعا کند بدو گفته شود: تا به امروز کجا بودی؟

6) حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: همیشه علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: دعای بعد از رسیدن بلا سود ندارد. (یعنی همیشه دعا کنید تا بلا بر شما نازل نشود)

باب یقین داشتن باجابت در حال دعا

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه دعا کردی گمان کن که حاجتت بر در خانه است.

1) سلیمان بن عمرو گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: خدای عزوجل اجابت نکند دعائی که از روی دل غافل باشد، پس هرگاه دعا کردی به دل توجه کن و یقین داشته باش که اجابت شود.

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: خدای عزوجل دعای دل غافل و سرگرم بلهورا نپذیرد، و علی علیه السلام همیشه می فرمود: هر گاه یکی از شماها برای مرده ای دعا کند، در حالی که دلش از او غافل دعا نکند، بلکه در دعای بر او کوشش کند (یعنی برآستی از دل دعا کند).

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: اینکه تخصیص بمرده داده شده است برای اینستکه مرده بدعا نیازمندتر است، یا برای آنستکه در میان مردم شایع شده و معمول است که برای سر سلامتی که میروند طبق معمول و مرسوم برای مرده دعا می کنند بدون اینکه توجه و تصمیمی در دعا داشته باشند و منظور امام علیه السلام اینست که این دعای برای مرده نیست و معنای اول ظاهرتر است.

3) امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه دعا کردی به دل توجه کن و گمان کن که حاجتت بر در خانه است.

4) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: بدرستی که خدای عزوجل اجابت نکند دعائی که از روی دل سخت و با قساوت باشد.

باب پافشاری کردن و اصرار در دعا و انتظار اجابت

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا چون بنده دعا کند خدای تبارک و تعالی در کار حاجت او است مادامیکه آن بنده شتاب نکند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: یعنی مادامی که شتاب در آن را نخواهد که اگر تأخیر در اجابت آن شد نومید گردد و در نتیجه از خداوند رو گردان شود و پندارد که چون تأخیر در اجابت شده خداوند دعایش را مستجاب نفرماید، یا معنای کلام حضرت علیه السلام اینست: مادامی که آن بنده در دعا شتاب نکند و بدان اعتنا نکرده و بدون پافشاری و اصرار در اجابت آن بدنبال کار خود رود چنانچه ظاهر خبر دوم است.

2) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده چون شتاب کند و برای کار (های) خود برخیزد (و بدنبال کار خود رود) خدای تبارک و تعالی فرماید: آیا بنده من نداند که برآستی منم آن خدائی که حاجتها را بر آوردم.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: «اذا عجل» یعنی در تعقیب نماز شتاب کند و آن را واگذارد و به اندک توجهی اکتفا کند و برخیزد دنبال کار خود برود، یا به اندک دعائی اکتفا کند و به دنبال آن کاری که برای آن دعا کرده برود، یا مقصود همان باشد که در خبر سابق گفتیم.

3) ولید بن عقبه هجری گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزوجل نکند جز اینکه حاجتش را برآورد.

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا خدای عزوجل خوش ندارد که مردم در انجام حاجت به هم دیگر اصرار کنند ولی برای خودش آن را دوست دارد، خدای عزوجل دوست دارد که از او درخواست شود و آنچه نزد او است خواهش شود.

5) حضرت باقر علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند هیچ بنده ای به درگاه خدای عزوجل اصرار نرزد جز اینکه خداوند دعایش را مستجاب کند.

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که از خدای عزوجل حاجتی بخواهد و در دعای درباره آن پافشاری و اصرار کند، خواه اجابت شود و خواه اجابت نشود، و این آیه را تلاوت فرمود (که ابراهیم علیه السلام فرماید): «و دعاکنم بدرگاه پروردگار خود شاید به وسیله دعای پروردگارم تیره بخت نباشم» (سوره مریم آیه 48).

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: حاصل معنای حدیث اینست که: برای تأخیر در اجابت اصرار را رها نکند و استشهاد به آیه برای آنست که ابراهیم (علیه السلام) اظهار امیدواری و بلکه اطمینان کرد زیرا لفظ «عسی» برای اثبات است باینکه دعا بدرگاه خداوند موجب عدم شقاوت او گردد... و متحمل است که در کلام تقدیری باشد یعنی پس از پافشاری و اصرار راضی شود چه باجابت رسد و چه نرسد و دنبالش بر خداوند اعتراض نکند و بدگمان باو نشود پس استشهاد به آیه باینست که حمل شود بر این معنا که: «امید است که دعای من سبب شقاوت و تیره بختی من نگردد». و متحمل است که ذکر آیه شریفه فقط بخاطر بیان فضیلت دعا باشد.

باب نام بردن حاجت در دعا

1) ابو عبدالله فراء گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خدای تبارک و تعالی میداند که بنده اش چه میخواهد هرگاه بدرگاهش دعا کند، لیکن دوست دارد که حاجتها بدرگاهش شرح داده شود پس هرگاه دعا کردی حاجتت را نام ببر.

و در حدیث دیگری گوید: که فرمود: خدای عزوجل حاجت تو را می داند و نیز داند که تو چه خواهی ولی دوست دارد که حاجتهای (خود را) بدرگاه او شرح دهی.

1) حضرت رضا علیه السلام فرمود: دعای بنده در پنهانی یک دعایش برابر با هفتاد دعای آشکار است. و در حدیث دیگر است که: یک دعائی که در پنهانی کنی بهتر است نزد خداوند از هفتاد دعا که آشکار کنی.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: این دو حدیث دلالت کند بر اینکه پنهان کردن دعا بهتر از آشکار کردن آنست، و اینکه یک دعای در پنهانی برابر است یا بهتر است هفتاد دعای آشکار در صورتی که آشکار کردن آن مشعوب بر یاء و سمعه نباشد و گرنه میان آنها نسبتی نیست.

و اما جمع میان این اخبار و آنچه روایت شده است از اینکه مستحب اجتماع در دعا پس از این بحث در آن بیاید ان شاء الله تعالی.

باب اوقات و حالاتیکه امید اجابت دعا در آنها رود

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: دعا را در چهار هنگام بخوانید: هنگام وزیدن بادهای، و (گاه) بر طرف شدن سایه ها (یعنی هنگام ظهر)، و (نزد) فرو شدن باران، و (هنگام) ریخته شدن اولین قطره خون مؤمن (در جهاد یا غیر آن) زیرا در این چیزها درهای آسمان باز شود.

2) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعا در چهار جا به اجابت رسد: در نماز وتر، و بعد از سپیده دم، و بعد از ظهر، و بعد از مغرب.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: ظاهر اینست که در سه مورد اخیر بعد از نمازهای این اوقات است نه بعد از دخول اوقات. (مترجم گوید: وجهی برای این استظهار بنظر نرسید، والله اعلم).

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: دعا را در چهار جا غنیمت شمارید: نزد قرائت قرآن، و نزد گفتن اذن، و نزد آمدن باران، و نزد برخورد کردن دو صف (از مؤمنین و کفار) برای قتال.

4) حضرت باقر علیه السلام فرمود: پدرم هر زمان بدرگاه خداوند حاجتی داشت در این ساعت آن را می خواست یعنی هنگام زوال خورشید (و اول ظهر که خورشید از میانه آسمان بطرف مغرب متمایل شود).

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه دل یکی از شما رقت کرد (و نرم شد) در آن حال دعا کند، زیرا دل تا پاک نشود رقت نکند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: رقت ضد قساوت است و نشانه رقت دل گریه است، و حاصل اینکه رقت نشانه پاکی دل از دغلی و حسد و افکار باطله و خیالاتی است که انسانرا از توجه به خدای تعالی سرگرم کند، و خلوص و پاکی دل نشانه و سبب اجابت دعاء است.

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا فرموده است: بهترین وقتیکه در آن خدای عزوجل را بخوانید (و دعا بدرگاهش کنید) سحرها است، و این آیه را که درباره گفتار حضرت یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود: (دعا کردن برای آنها را) بسحر تأخیر انداخت (و مولکول بوقت سحر کرد).

7) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پدرم هرگاه حاجتی از خدا طلب میکرد آنرا هنگام ظهر طلب میکرد، و چون اراده آن را میکرد چیزی می آورد و صدقه میداد، و مقدار کمی عطر میزد و به مسجد می رفت و برای حاجت خود دعا میکرد بدانچه خدا میخواست.

توضیح _ «و شم شيئاً من الطيب» کنایه از استعمال آن است چنانچه ترجمه شد، و نیز مرحوم مجلسی و دیگران گفته اند: و این حدیث دلالت کند که دعا چند شرط دارد (1) هنگام زوال باشد (2) صدقه دادن پیش از آن (3) استعمال عطر (4) به مسجد رفتن.

8) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه بدنت لرزید و چشمت گریان شد پس خود را باش، خود را باش (و بوسیله دعا بگیر از خدای سبحان آنچه خواهی از فیض ره) که به تو توجهی شده است.

9) حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل از میان بندگان مؤمنش آن بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد به دعا از هنگام سحر تا زدن آفتاب زیرا آن هنگامی است که درهای آسمان در آن هنگام باز گردد، و روزیها در آن تقسیم شود، و حاجتهای بزرگ بر آورده شود.

10) عمر بن اذینه گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: همانا در شب ساعتی است که درک نکند آترا بنده مسلمانی که در آن نماز گزارد و خدای عزوجل را در آن ساعت بخواند (و به درگاهش دعا کند) جز اینکه اجابت شود (و دعایش مستجاب گردد) و این ساعت در هر شب هست، عرض کردم: خدایت خیر دهد بفرمائید آن چه ساعتی از شب است؟ فرمود: هنگامی که نیمی از شب بگذرد، شش یک از اول نیمه شب.

باب رغبت و رهبت و تضرع و تبتل و ابتحال و استعاذه و مسئلت

توضیح _ رغبت به معنای میل و شوق و رهبت به معنای ترس و بیم، و تضرع یعنی فروتنی کردن، و تبتل به معنای بریدگی و انقطاع بدرگاه خداوند، و ابتحال به معنای زاری کردن است و استعاذه یعنی پناه جستن، و مسئلت به معنای درخواست کردن است، اینها ترجمه های فارسی آن است و معانی دیگر آنها در ضمن اخبار بیاید.

1) ابو اسحاق گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رغبت آن است که کف دو دست خود را بسوی آسمان بداری، و رهبت آن است که پشت دستهایت را بسوی آسمان بداری. و در گفتار خدای عزوجل: «و تبتل الیه تبتيلاً» فرمود: تبتل: دعا کردن بیک انگشت اسست که بدانم اشاره کنی، و تضرع علیه السلام این است که با دو انگشت اشاره کنی و آندو را حرکت دهی، و ابتحال: بالا بردن هر دو دست است و اینکه آنها را بکشی، و این موقع اشک ریختن است، و سپس دعا کن.

2) محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسیدم از (تفسیر) گفتار خدای عزوجل: «پس فروتن نشدند برای پروردگار خویش و زاری نکردند» (سوره مؤمنون آیه 76) فرمود: استکانت همان فروتنی است و تضرع علیه السلام بلند کردن هر دو دست و زاری کردن بدانها است.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رغبت را ذکر کرد و درون دو کف خود را به طرف آسمان باز کرد (یعنی رغبت چنین است) و اما رهبت چنین است: و پشت دو دست را به طرف آسمان کرد، و اما تضرع چنین است: و انگشتانش را بر است و چپ گردانید، و تبتل چنین است: و انگشتانش را بالا می برد و پائین می آورد، و ابتهاج چنین است: و دست خود را تا برابر رویش به جانب قبله کشید (فرمود) و ابتهاج نباشد تا اشک روان شود.

4) ابو بصیر گوید: از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دعا کردن و بلند کردن دستها پرسیدم فرمود: اما برای پناه بردن به خدای (از شر دشمنان) درون دستهای خود را به طرف قبله کنی، و اما در دعای برای روزی دستهای خود را باز کنی و درون آندورا به سوی آسمان بداری، و اما تبتل پس آن اشاره کردن با انگشت سبابه است، و اما ابتهاج: بلند کردن دستها است بطوری که از سرت بگذرد، و دعای تضرع این است که انگشت سبابه را در برابر رویت به جنبانی و آن دعای خیفه (و هراس) است.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: ظاهر آنست که مقصود از تعوذ پناه بردن از شر دشمنان است، و ممکن است آنرا تعمیم داد که دشمنان باطن را هم چون نفس و شیطان شامل شود، و این حالت (یعنی حالتی که امام (علیه السلام) در تعوذ فرمود) حالت نهایت بیچارگی است، زیرا کسی که سنگی یا شمشیری یا نیزه ای را بیند اینگونه دست خود را سپر سازد تا آنها را از اعضاء شریف بدن خود دور سازد.

5) محمد بن مسلم و زراره گویند: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردیم: مسئلت بدرگاه خدا چگونه است؟ فرمود: دو دست خود را باز کنی، عرض کردیم: استعاذه چگونه است؟ فرمود: هر دو کف دست خود را بجانب فضا کنی (مانند کسی که می خواهد دست به دیوار بگذارد و خلاصه اینکه کف دستها را بطرف قبله می گیری از مجلسی ره) و تبتل: اشاره با انگشت است، و تضرع: جنبانیدن انگشت است، و ابتهاج اینست که هر دو را با هم بکشی.

باب گریه

حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ چیزی نیست جز اینکه پیمانه و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش دریائی از آتش را خاموش سازد، و چون چشم باشک خود پر شود (و اشک در آن حلقه بزند) آن چهره پریشانی و

خواری نبیند، و چون اشک بریزد خدا آنرا بر آتش دوزخ حرام کند، و اگر هر آینه در میان یک امت یک نفر گریان باشد همه آنها مورد ترحم قرار گیرند.

(2) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نیست جز اینکه روز قیامت گریان است مگر چشمیکه از ترس خدا گریسته باشد، و هیچ چشمی نیست که از ترس خدای عزوجل باشک خود پر شود جز اینکه خدای عزوجل همه آن بدن را با آتش دوزخ حرام گرداند، و آن اشک بر گونه ای روان نگردد که گرد پریشانی و خواری ببیند، و هیچ چیزی نیست جز اینکه پیمانۀ و وزنی دارد مگر اشک که همانا خدای عزوجل به اندکی از آن دریاهائی از آتش را خاموش کند، پس اگر بنده ای در میان یک امتی بگرید خدای عزوجل بخاطر گریه آن بنده بهمۀ آن امت رحم کند.

(3) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا محبوبتر نیست از آن اشکی که در تاریکی شب از ترس خدا بریزد و جز خدا چیز دیگری بآن منظور نباشد.

(4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم چشمی که از (دیدن و نظریه) آنچه خداوند حرام کرده بر هم نهاده شده، و چشمی که در راه اطاعت خداوند بیداری کشیده، و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته است.

(5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خدای عزوجل به موسی علیه السلام وحی فرمود: که همانا بندگان من به من تقرب نجستند به چیزی که محبوبتر باشد نزد من از سه خصلت، موسی عرض کرد: پروردگارا آنها کدام است؟ فرمود: زهد درباره دنیا (و بی اعتنائی بدان) و ورع (و پارسائی) از نافرمانیها و معاصی، و گریه از ترس من، موسی عرض کرد: پروردگارا هر که اینها را به جا آورد چه پاداشی دارد؟ خدای عزوجل به موسی وحی کرد: ای موسی اما آنانکه درباره دنیا زهد ورزیدند در بهشت باشند، و اما آنانکه از ترس من گریه کنند در بلندترین منازلند، و احدی در آن منازل با آنها شریک نباشد، و اما آنها که از نافرمانیهای من بپرهیزند پس من که همه مردم را (در روز قیامت) بازرسی و تفتیش کنم آنها را بازرسی و تفتیش نکنم.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: رفیع اعلی آن مکان بلندی است که در بهشت بلندترین منزلها است، و آن مسکن انبیاء و اولیاء است، و مقصود از اینکه (در دسته سوم) فرمود: آنها را بازرسی و تفتیش نکنم یعنی آنها بی حساب به بهشت روند.

(6) اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: من دعا می کنم و میل دارم گریه (نیز) بکنم ولی گریه ام نمی آید، و بسا بیاد برخی از مردگان خانواده خودم میافتم پس رقت می کنم و گریه کنم آیا این کار درست است؟ فرمود: آری آنها را بیاد آور و چون رقت کردی گریه کن و پروردگار تبارک و تعالی را بخوان (و بدرگاهش دعا کن).

(7) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: اگر گریه نداری خود را به گریه وادار کن (یا مانند گریه کن بنما).

8) سعیدین یسار گوید: به حضرت صادق عرض کردم: من در حال دعا خود را به گریه وادار کنم اگر چه گریه ندارم؟ فرمود: آری گر چه به اندازه سرمگسی باشد.

9) علی بن ابی حمزه گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بآبی بصیر فرمود: اگر از وقوع چیزی ترس داشتی یا حاجتی خواستی بنام خدا (دعا را) آغاز کن، و او را تمجید کن و ستایشش کن چنانچه شایسته آن است، و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه وادار کن اگر چه به اندازه سرمگسی باشد، همانا پدرم همیشه می فرمود: نزدیکترین حالی که بنده به پروردگار عزوجل دارد آزمانی است که در سجده باشد و گریان.

10) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر گریه ات نیاید خود را به گریه وادار کن، پس اگر از دیده ات به اندازه سرمگسی اشک بیرون آمد پس به به (خوشا بر احوالت).

باب ستایش و ثناء پیش از دعا

1) حارث بن مغیره گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: مبادا چون یکی از شما بخواهد از پروردگار خویش چیزی از حاجات دنیا و آخرت مسئلت کند بدان مبادرت ورزد تا به ستایش او و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن خود را آغاز کند، و سپس حاجات خود را بخواهد.

2) محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که ستایش پیش از درخواست است، پس هر گاه خدای عزوجل را خواندی (و به درگاهش دعا کردی) او را تمجید کن، عرض کردم: چگونه تمجیدش کنم؟ فرمود: «ای کسی که به من از رگ گردن نزدیک تری، ای کسی که هر چه را بخواهی انجام دهنده آنی، و ای کسی میان مرد و دلش حائل شوی، و ای کسیکه در برترین نظر اندازه هائی، و ای آنکه به مانندش چیزی نیست.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: جز این نیست که (آداب دعا) همان مدح است، و سپس ستایش، و بعد اقرار به گناه، آنگاه در خواست، همانا بخدا سوگند هیچ بنده ای از گناه بیرون نشده جز باقرار بآن.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: شاید مراد از مدح بیان آن چیزهائی است که دلالت بر بزرگواری ذات و صفات او دارد بدون ملاحظه نعمت، و مراد بستایش و ثناء: اعتراف به نعمتهای او و شکرگزاری بر آنها است.

4) حارث بن مغیره گوید: که حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه خواهی دعا کنی پس خدای عزوجل را تمجید کن، و سپاسگزار و او را تسبیح و تهلیل بگو و او را ثنا گوی (و ستایش کن) و بر محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و آل او صلوات فرست سپس درخواست کن تا بتو داده شود.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: گاهی گفته شود که تمجید گفتن «الله اکبر» است، و تحمید «الحمد لله» است، و تسبیح «سبحان» است، و تهلیل «لا اله الا الله» است، و ثناء آن است که نعمتهائی که خداوند بر بنده عطا فرموده بشمارد، ولی دور نیست که معانی اینها را تعمیم دهیم که شامل گردد هر چه را باین معانی برسانند و اختصاصی باین الفاظ مخصوص نداشته باشد چنانچه تمجید بر «لا حول و لا قوة الا بالله» نیز اطلاق شده است.

5) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه یک از شما حاجتی خواهد پس پروردگار را ستایش کند و او را مدح گوید، زیرا چون مردی از سلطان حاجتی خواهد بهترین سخنی که توانائی آن را دارد برای او آماده سازد، پس چون حاجتی خواستی پس خدای عزوجل جبار را تمجید کنید و او را مدح گوید و ستایش کنید (و با این بیان) می گوئی: «یا اجود من اعطی، و یا خیر من سئل، یا ارحم من استرحم، یا احد یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد، یا من لم یتخذ صاحبه و لا ولداً، یا من یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و یقضی ما أحب، یا من یحول بین المرء و قلبه، یا من هو بالمنظر الاعلی، یا من لیس کمثله شیء، یا سمیع یا بصیر» و از نامهای خدای عزوجل بسیار بگو، زیرا نامهای خدا بسیار است و صلوات فرست بر محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و آتش بگو: «اللهم اوسع علی من رزقک الحلال ما أكف به وجهی و اودی به عن امانتی و اصل به رحمی و یکون عوناً فی الحج العمره».

و فرمود: مردی وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند و از خدای عزوجل در خواست کرد، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: این بنده نسبت (بدرخواست از) پروردگارش شتاب کرد، مردی دیگر آمد و دو رکعت نماز خواند سپس خدای عزوجل ثناء خواند (و او را ستایش کرد) و بر پیغمبر و آتش صلوات فرستاد، پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: (اکنون) درخواست کن که بتو داده شود.

توضیح در حدیث (2) دعایی بود که هم ترجمه بفارسی شد و هم شرح بعضی از فقرات آن را در آخر حدیث ذکر کردیم، ولی چون از این پس آخر کتاب دعا بیشتر احادیث مشتمل بر دعاهایی است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یا ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دستور خواندن آنها را فرموده اند، و ترجمه و شرح آن برای خوانندگان پارسی بسیار کم فائده بود، زیرا با دستور و سیره ای که بر خواندن دعاها بمتن عربی آن رسیده، و از طرفی تمامی این دعاها در کتب ادعیه با ترجمه اش برای کسانی که بخواهند از معانی آن استفاده کنند موجود بود، بدین جهت حدیثهایی که از این پس مشتمل بر دعا است، قسمتی از آن که مربوط بکیفیت خواندن آن دعا است و یا چیزهای دیگری که از متن دعا مورد نظر بیرون است ترجمه خواهد شد، ولی از ترجمه متن دعاها خودداری می شود جز در پاره ای از موارد که مناسب باشد.

6) ابو کهمس گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: مردی وارد مسجد شد و پیش از ستایش بر خدا و صلوات بر پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شروع بدعا کرد، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: این بنده در (دعا و درخواست از)

پروردگارش شتاب کرد، سپس مرد دیگری وارد شد و نماز خوانده و خدای عزوجل را ستایش نمود و بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صلوات فرستاد، پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوی فرمود: بخواه تا بتو داده شود.

سپس حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا در کتاب علی علیه السلام است که: ستایش بر تو صلوات بر رسول خدا پیش از خواستن حاجتش سخن خوشی گوید.

7) عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث نقل کرده بود بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم: دو آیه در کتاب خدا (قرآن) است که آن دو را می جویم و نمی یابم، فرمود: کدام است آن دو آیه؟ عرضکردم: گفتار خدای عزوجل: «مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم» (سوره مؤمن آیه 60) و او را می خوانیم و اجابتی نمی بینیم؟ فرمود: آیا تو پنداری که خداوند خلاف وعده خود کرده؟ عرضکردم: نه، فرمود: پس این (باجابت نرسیدن دعاها) از چیست؟ عرضکردم: نمی دانم، فرمود: ولی من تو را آگاه کنم: هر که خدای عزوجل را در آنچه باو فرمان داده اطاعت کند سپس او را از جهت دعا بخواند او را اجابت کند، عرضکردم: جهت دعا چیست؟ فرمود: شروع می کنی پس خدا را حمد و ستایش کنی، و نعمتهاییکه بتو داده است بزبان آری، و سپس او را شکر کنی، سپس بر محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صلوات فرستی، و سپس گناهان خود را یادآور شوی و بدانها اعتراف کنی و از آنها بخدا پناه ببری، اینست جهت (وراه) دعا.

سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟ عرضکردم: گفتار خدای عزوجل: «و آنچه بدهید از چیزی پس خداوند عوضش را بدهد و اوست بهترین روزی دهندگان» (سوره صباء آیه 39) و من انفاق کنم (و بدهم) ولی عوضی (برای آن) نبینم؟ فرمود: آیا پنداری که خدای عزوجل خلاف وعده خود کند؟ عرضکردم: نه، فرمود: پس این از چیست؟ عرضکردم ندانم، فرمود: اگر هر آینه یکی از شماها مالی را از راه حلالش بدست آورد، و آن را در راه حلالش انفاق کند (و بدهد) هیچ درهمی از آن انفاق نکند جز اینکه بر آن عوض داده شود.

توضیح _ انفاق در لغت عرب بمعنای خرج کردن و بخشیدن و یا دادن مال بکسی و نفقه دادن و امثال این معانی است، و در این آیه شریفه طبری (رحمه الله) در مجمع البیان گوید: یعنی آنچه از مال خود را در راه خیر صرف کنید پس خدای سبحان عوض آن را بشما عطا فرماید، اما در دنیا باینکه نعمت شما را افزون کند، و اما در آخرت پاداش آن بهشت است، و کلی گفته: آنچه در راه خیر صدقه دهید خداوند عوض آنرا بشما بدهد یا در دنیا و یا برای آخرتتان ذخیره کند، و جابر از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حدیث کند که فرمود: هر کار معروفی صدقه است و هر چه مرد بوسیله آن آبروی خود را نگهدارد صدقه است، و هر چه انسان خرج کند خدا ضامن عوض آن است مگر آنچه در بنا و نافرمانی باشد.

8) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که شاد شود دعایش باجابت رسد باید کسب خود را پاک و حلال کند.

باب اجتماع برای دعا کردن

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ چهل نفر مردی برای دعا نزد هم اجتماع نکنند و خدای عزوجل را در کاری نخوانند (و دعا نکنند) جز اینکه خداوند دعای آنها را مستجاب کند، پس اگر چهل نفر نبودند، و چهار نفر بودند (نزد هم جمع شوند و) ده بار خدای عزوجل را بخوانند خداوند دعایشان را اجابت کند، و اگر چهار نفر هم نباشند و یک نفر باشد که چهل مرتبه خدا را بخواند پس خدای عزیز جبار برای او اجابت کند.

2) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچگاه چهار نفر با هم اجتماع نکرده اند که برای مطلبی بدرگاه خدا دعا کنند جز اینکه با اجابت آن دعا از هم جدا شده اند.

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هرگاه پیش آمدی پدرم را غمناک می کرد زنان و کودکان را جمع می کرد، سپس دعا می کرد و آنها آمین می گفتند.

4) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: دعا کننده و آمین گو در مزد و اجر شریکند.

باب عمومیت دادن در دعا و برای همه دعا کردن

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فرمود: هرگاه یکی از شماها دعا کند پس عمومیت دهد (و همه را دعا کند) زیرا که آن با اجابت نزدیکتر است.

باب کسیکه اجابت دعایش بتأخیر افتد

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید بحضرت ابی الحسن (رضا) علیه السلام عرض کردم: قربانت: من چند سال است که از خدا حاجتی درخواست کرده ام و از تأخیر اجابتش در دلم شبهه و نگرانی آمده است؟ فرمود: ای احمد مبادا شیطان بر (دل) تو راهی باز کند، تا تو را نا امید کند همانا امام باقر علیه السلام می فرمود: هر آینه مؤمن حاجتی از خدا بخواهد و اجابت آن پس افتد برای محبوبیت آوازش (نزد خداوند) و شنیدن صدای گریه اش، سپس فرمود: بخدا سوگند آنچه خدای عزوجل برای مؤمنین از آنچه خواهند پس اندازد، بهتر است برای ایشان از آنچه زود بآنها عطا فرماید، و دنیا چیست؟ امام باقر علیه السلام می فرمود: سزاوار است برای مؤمن که دعایش در حال آسایش همانند دعای او در حال سختی باشد، و چون باو داده شد (آنچه درخواست کرده از دعا) سست نشود، پس تو از دعا خسته مشو زیرا که دعا نزد خدای عزوجل منزلتی دارد (بس بزرگ) و بر تو باد بشکیبائی و دنبال روزی حلال رفتن، و صله رحم کردن و مبادا با مردم اظهار دشمنی کنی، زیرا که ما خاندانی هستیم که پیوند کنیم با هر که از ما ببرد، و نیکی کنیم بهر که بما بدی کند، پس بخدا سوگند در این کار سرانجام نیکودی بینیم (چه در دنیا و چه در آخرت)، همانا کسی که در این دنیا دارای نعمت است اگر هر گاه درخواست (چیزی از خدا) کند و باو داده شود (حرصش زیاد

گردد) و جز آنرا نیز بخواهد، و (در نتیجه) نعمت خدا در چشم او کوچک و خوار گردد، و از هیچ چیز سیر نشود، و چون نعمت فراوان شود مسلمان از اینراه بخطر افتد، (و این خطر) بخاطر آن حقوقی (است) که بر او واجب شود، و بخاطر آن چیزی است که بیم آن رود بواسطه این حقوق در فتنه و آزمایش افتد (و در أداء آنها کوتاهی کند)، بگو بدانم که اگر من بتو چیزی گفتم بدان وثوق و اعتماد داری؟ عرض کردم: فدایت گردم اگر من بگفته شما اعتماد نکنم پس بگفتار چه کسی اعتماد کنم با اینکه شما حجت خداوند بر خلق او هستی؟ فرمود: پس تو بخدا (و وعده ها و گفتارهای او) اعتمادت بیشتر باشد، زیرا خداوند بتو وعده اجابت داده است (یا اینکه اجابت دعای تو بموعودی واگذار شده) آیا خدای عزوجل نفرماید: «و هرگاه پرسندت بندگان من از من، پس همانا من نزدیکم و اجابت کنم دعای آنکه مرا خواند» (سوره بقره آیه 186)؟ و فرموده است: «نومید نباشید از رحمت خدا» (سوره زمر آیه 53) و نیز فرموده است: «و خدا نویدتان دهد بآمرزش و فضل» (سوره بقره آیه 268) پس تو به خدای عزوجل اعتمادت بیشتر باشد از دیگران، و در دل خود جز خوبی راه ندهید، که شما آمرزیده اید.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) در ضمن شرح قسمتهای حدیث وجوهی برای تأخیر در اجابت دعا از آن استفاده نموده که تا هشت وجه آن را ذکر کرده است (اول) حقارت و پستی دنیا و اینکه تأخیر بآخرت بهتر است. (دوم) اینکه از شرایط اجابت دعا اینست که در هر حال نباید دست از دعا برداشت چه در حال آسودگی و چه در حال سختی (سوم) شکیبائی در تأخیر آن (چهارم) اینکه کسب خود را حلال کند، یا اینکه دعائی بااجابت رسد که حرامی در برداشته باشد. (پنجم) قطع رحم نکند (ششم) اظهار دشمنی با مردم نکند (هفتم) اینکه اگر زود بااجابت رسد موجب حرص بر دنیا گردد و نعمتهای خدا در نظر خوار و کوچک شود (هشتم) آنکه بواسطه فراوان شدن مال و ثروت و قدرت در خطر اداء نکردن حقوق آن افتد، و سپس در آخر گفتارش گوید: و در این حدیث فواید بسیار و حقیقتهای فراوانی است برای کسی که پدیده حقیقت و یقین در آن بنگرد. (آری و تو ای عاقل دانا و خردمند اعظم شکرگزاری تو فقط و فقط بایستی شکرگزاری بواسطه اعطاء نعمت عظیم ولایت مولای مظلوم ما علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و سایر معصومین یعنی هدایت محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم باشد و نیز در خواست تعجیل در امر ظهور مولای مظلوم مان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا به واسطه ظهور پر جلال او عدل و عدالت بر جهان حاکم شود پس از این ظلم و جور آمین)

2) منصور صقیل گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) عرض کردم: بسا هست که مردی دعا کند و دعایش مستجاب گردیده، ولی تا مدتی (اثر آن استجابت ظاهر نگردد و) پس افتد؟ فرمود: آری (چنین است) عرض کردم: این برای چیست؟ آیا برای اینست که بیشتر دعا کند، فرمود: آری.

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده ای دعا کند پس خدای عزوجل بدو فرشته (که موکل بر انسان هستند یا دو فرشته دیگر) فرماید: من دعای او را بااجابت رساندم ولی حاجتش را نگهدارید، زیرا که

من دوست دارم آواز او را بشنوم، و همانا بنده ای هم هست که دعا کند پس خدای تبارک و تعالی فرماید: زود حاجتش را بدهید که آوازش را خوش ندارم.

4) اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق عرض کردم: (ممکن است) دعای مردی مستجاب شده (باشد) ولی بتأخیر افتد (و اثر استجاب آن همان زمان ظاهر نگردد؟) فرمود: آری تا بیست سال (ممکن است تأخیر افتد).

5) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: میان گفته خدای عزوجل (که بموسی و هارون در مقابل تقاضای نابودی فرعون و پیروانش فرمود: «هر آینه دعای شما باجابت رسید») (سوره یونس 89) و میان نابودی فرعون چهل سال طول کشید.

6) ابو بصیر گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: همانا مؤمن دعا کند و اجابت دعایش تا روز جمعه (یا روز قیامت) بتأخیر افتد.

7) و نیز آن حضرت فرمود: همانا بنده ای که دوست خدا است در پیش آمدی که برای او رخ داده دعا کند، و خدا بفرشته ای که موکل باو (یا بآن دعا) است فرماید: حاجت بنده مرا برآور ولی در (دادن) آن شتاب مکن زیرا که من میل دارم صدا و آواز او را بشنوم. و همانا بنده ای دشمن خدا بدرگاه خدای عزوجل درباره اتفافی که برای او پیش آمده دعا کند پس فرشته موکل بر او (یا بر آن دعا) گفته شود: حاجتش را برآور و در (دادن) آن شتاب کن زیرا من خوش ندارم آواز و صدایش را بشنوم.

فرمود: پس مردم (که خبر از این جریان ندارند بآنکه حاجتش زود بر آورده شده) گویند: باین داده نشده جز برای گرامی بودنش (نزد خدا، و بآنکه در اجابتش تأخیر شده گویند): از او دریغ نشده جز برای زبونی و خواریش.

8) ابو بصیر گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پیوسته مؤمن در حال خیر و امیدواری است تا مادامیکه شتاب نکند پس نومید شود و دعا را رها کند، عرض کردم: چگونه شتاب کند؟ فرمود: گوید: از فلان وقت و فلان وقت دعا کرده ام و اجابت آن را نمی بینم؟

9) و نیز آنحضرت فرمود: همانا مؤمن خدای عزوجل را درباره حاجت خود بخواند و خدای عزوجل فرماید: اجابت او را بتأخیر اندازید بخاطر شوقی که باآواز و دعای او دارم، پس چون روز قیامت شود خدای عزوجل فرماید: ای بنده مؤمن تو مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابتت را پس انداختم اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز درباره فلان چیز مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابتت را بتأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است، فرمود: پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعائی از او در دنیا اجابت نمی شد برای آنچه ثواب و پاداش نیک که می بیند.

باب ذکر صلوات بر محمد ص و خاندانش علیهم السلام در دعا و غیر آن

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پیوسته دعا محجوبست (و میانه آن و استجابش حجاب و پرده ای حائل است) تا بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود (که آنگاه پرده و حائل برطرف شود).

شرح _ جزری در نهاییه گفته است: صلوه در لغت بمعنای دعا است، و عبادت مخصوصه را که شامل دعا است صلوه گفته اند، و برخی گفته اند: صلوه در لغت بمعنای تعظیم است، و عبادت مخصوصه را هم صلوه گفته اند چون در آن تعظیم خداوند است تا آنکه گوید: و اما اینکه گوئیم «اللهم صلی علی محمد» معنایش اینست که خدایا او را بزرگواری کن در دنیا بوسیله بلند کردن نام او و آشکار کردن دعوت و نگهداری شریعتش، و در آخرت بقبول کردن شفاعت او در باره امتش و دو چندان کردن اجر و پاداشش.

فیض (رحمه الله) در وافی گوید: معنای صلوه بر پیغمبرش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اضافه انواع کرامات و لطائف نعمتها است بر او، و اما صلوات ما و فرشتگان بر او پس آن درخواست آن کرامت و اضافه آن بر او است.

و مجلسی (رحمه الله) گوید: مشهور آنست که صلوه از خدای سبحان رحمت است و از فرشتگان استغفار (و طلب آمرزش) و از بندگان دعا است. و در معنای «آل» گفته است: آل پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نزد شیعه امامیه عترت طاهره و خاندان معصوم او هستند.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون نام پیغمبر صلی الله علیه و آله برده شد بسیار بر او صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر صلوات فرستد، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه بر این بنده صلوات فرستد برای آنکه خداوند و فرشتگان برای او صلوات فرستند، و هر کس در این فضیلت رغبت نکند پس او نادان و مغرور است، و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که این امر یعنی تقدیم صلوات بر رسول خدا به محض شنیدن نام مبارک ایشان معجزه خداوند و خبر غیبی مذکور در صحف انبیای سلف است که ما آن را در قسمت بشارات کتاب شریف نور الانوار خود مذکور نموده ایم و آن این که نام ایشان پشت در پشت مذکور است و لذا بر اهل ایمان تقدیم صلوات در این زمان واجب است یعنی در آن زمان که نام مقدس و مطهر ایشان ذکر می شود و نکته عظیم دیگر این که تقدیم صلوات بایستی با آل او همراه باشد زیرا عدم ذکر آل ستم بر رسول خداست)

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: صلوات بر من و بر اهل بیت من نفاق را می برد.

4) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که صد بار بگوید: «یا رب صلی علی محمد و آل محمد» صد حاجت از او بر آورده شود که سی حاجت آن از (حاجات) دنیا باشد (و باقی از آخرت).

5) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر دعائی که خدای عزوجل بدان خوانده شود از رفتن به آسمان محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود.

6) و نیز فرمود: علیه السلام مردی نزد صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: ای رسول خدا: یک سوم دعاها را به شما اختصاص دهم؟ فرمود: نیکو است عرض کرد: صلی الله علیه و آله نیمی از دعاها را مخصوص شما گردانم؟ فرمود: این بهتر است، عرض کرد: همه دعاها را برای شما قرار دهم؟ فرمود: در این صورت خدای عزوجل - آنچه از کارهای دنیا و آخرت که ترا اندوهناک کند کفایت فرماید. پس مردی به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کرد: خدایت نیکی دهد چگونه دعایش را برای او قرار دهد، حضرت علیه السلام فرمود: چیزی از خدای عزوجل درخواست نکنند جز اینکه ابتداء به صلوات بر محمد و آتش علیهم السلام کند. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند در تمامی این روایات مقصود تقدیم صلوات است به دوازده امام و چهارده معصوم یعنی ذکر آل محمد واجب است و لذا ما از ذکر روایاتی که انحصار را تاکید نموده خودداری می نمایم زیرا توجه به معنی آن ستم بر رسول خداست)

شلوغی داشت بعد کلمه بعدی)

7) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: آوازه‌های خود را بصلوات بر من بلند کنید، زیرا که آن نفاق را بر طرف سازد. (یعنی صلوات بر محمد و آل محمد را با صدای بلند تقدیم نمایند)

8) اسحاق بن فروخ گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: ای اسحاق بن فروخ هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد خداوند و فرشتگان او صد بار بر او صلوات فرستند، و هر که صد بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد خداوند و فرشتگانش هزار بار بر او صلوات فرستند، آیا گفتار خدای عزوجل را نشنیده‌ای (که فرماید): «او است آن خداوندی که رحمت (یا درود) فرستد بر شما (او) و فرشتگانش تا برون آرد شما را از تاریکیها بسوی روشنائی و بوده است بمؤمنان مهربان» (سوره احزاب آیه 43).

9) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: در میزان (و ترازوی اعمال در قیامت) چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و همانا مردی باشد که اعمالش را در میزان گذارند و سبک باشد، پس ثواب صلوات او در آید و آنرا در میزان نهد پس بسبب آن سنگین گردد و (بر کفه دیگر) بچربد.

10) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که بدرگاه خدای عزوجل حاجتی دارد باید بصلوات بر محمد و آتش شروع کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم بصلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد، زیرا که خدای عزوجل کریم تر از آن است که دو طرف (دعا) را بپذیرد، و وسط (دعا) را واگذارد (و به اجابت نرساند) زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محبوب نیست (و بدون بر خورد به حجابی بالا رود).

11) عبد السلام بن نعیم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من وارد خانه (کعبه) شدم و هیچ دعائی بخاطر نداشتم جز صلوات بر محمد و آل محمد؟ فرمود: آگاه باش که هیچ کس مانند تو (در فضیلت و ثواب) از خانه بیرون نیامده است.

12) عیید الله بن عبدالله دهقان گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم، پس آن حضرت به من فرمود: معنای گفتار خداوند چیست؟ (که فرماید: «و یاد کرد نام پروردگارش را پس صلوات بجا آورد») (سوره اعلی آیه 15)؟ من عرض کردم: یعنی هر زمان نام پروردگارش را بیاد آورد برخاست پس نماز خواند (و صلوات بمعنای نماز است) فرمود: (اگر اینطور باشد) پس خدا به حقیقت تکلیفی نا به جا و بیرون از طاقت و توانائی کرده است؟ عرض کردم: قربانت: پس معنای آن چگونه است؟ فرمود: هر گاه نام پروردگارش را یاد کند بر محمد و آل محمد او صلوات فرستد.

13) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه یکی از شماها نماز بخواند و در نماز خود نام پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (و آل او) را نبرد، با این نماز بجز راه بهشت می رود (یعنی این نماز او را به بهشت نخواهد برد). و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر کس که من نزد او نامم برده شود و بر من صلوات نفرستد به دوزخ رود، پس خدایش (از رحمت خود) دور کند. و فرمود (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): و هر کس که من نزدش نام برده شوم و صلوات (فرستادن) را بر من فراموش کند از راه بهشت به خطا رفته است.

14) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: هر که من نزدش نام برده شوم و فراموش کند که بر من صلوات بفرستد خداوند او را براهی جز راه بهشت برد.

15) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: پدرم شنید که مردی به پرده کعبه در آویخته و می گوید: «اللهم صل علی محمد»، (و نامی از آل محمد دنبال آن نمی برد) پدرم باو فرمود: ای بنده خدا بریده اش مکن، و درباره حق ما به ما ستم مکن، و بگو: «اللهم صل علی محمد و أهل بیته». (یعنی 14 معصوم پاک محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم)

باب آنچه لازم است از ذکر خدای عزوجل در هر مجلسی

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ مجلسی نباشد که در آن نیکان و بدکاران گرد هم اجتماع کنند که بی یاد خدای عزوجل از آن برخیزند جز اینکه در روز قیامت برای آنها مایه حسرت و افسوس باشد.

2) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ مردمی، در انجمنی فراهم نشوند که در آن ذکر خدای عزوجل و ذکر ما نباشد جز اینکه آن انجمن در روز قیامت مایه حسرت و افسوس آنان باشد، سپس فرمود: (پدرم) حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: همانا ذکر ما ذکر خدا است و ذکر دشمن ما ذکر شیطان است.

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: در آن توراتی که دست نخورده (و مانند این توراها فعلی که تحریف شده نیست) نوشته است که موسی علیه السلام از خداوند پرسشی کرده عرض کرد: پروردگارا آیا توبه من نزدیکی تا با تو آهسته راز گویم یا از من دوری تا فریادت کنم؟ خدای عزوجل به او وحی فرمود: ای موسی

من هم نشین آن کسم که مرا یاد کند، موسی عرضکرد: کیست که در پناه تو است روزی که پناهی جز پناه تو نیست؟ فرمود: آنانکه مرا یاد کنند پس من نیز آنها را یاد کنم، و در راه من (یا بخاطر خشنودی من) با هم دوستی کنند، پس من نیز آنها را دوست دارم، اینهاست که چون خواهم به اهل زمین بلا و بدی برسانم یادشان کنم و به خاطر آنها آن بدی را از اهل زمین دفع کنم.

4) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به موسی وحی کرد: ای موسی به زیادی مال شاد مشو، و ذکر مرا در هر حالی و مگذار (از یاد من بیرون مرو) زیرا زیادی مال گناهان را فراموش سازد، و واگذاردن ذکر من دلها را سخت کند.

5) امام باقر علیه السلام فرمود: در آن توراتی که تغییری در آن داده نشده است (و محرف نیست) نوشته است: که همانا موسی از پروردگار پرسید و عرضکرد: بارالها هر آینه گاهی مجلسی برای من پیش آید که من تو را عزیزتر و والاتر دانم از اینکه در آن مجلسها یاد تو کنم (و نامت را برم).

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خدای عزوجل به موسی فرمود: در شب و روز مرا بسیار یاد کن و هنگام ذکر من خاشع باش، و به هنگام بلایم شکبیا باش، و پیش ذکر من آسوده باش (چون با ذکر من دل آسوده شود) و مرا بپرست و چیزی را شریک من قرار مده، بازگشت بسوی من است، ای موسی مرا (برای روز در مانگی) ذخیره خود ساز، و گنج کردارهای شایسته و پاینده خود را بمن بسپار.

7) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به موسی فرمود: زیانت را دنبال دلت قرار ده تا سالم بمانی، و در شب و روز مرا بسیار یاد کن و گناه را از کان و معدنش دنبال مکن که پشیمان شوی، زیرا خطا کاری و گناه وعده گاه اهل دوزخ است.

8) و نیز امام حضرت صادق علیه السلام فرمود: در آنچه خدا با موسی مناجات کرد (این بود که) فرمود: ای موسی مرا در هیچ حالی فراموش مکن زیرا که فراموش کردن من دل را می میراند.

9) و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرماید: ای فرزند آدم مرا در میان مردم یاد کن تا من تو را در میان گروهی بهتر (از گروه تو) یاد کنم.

10) و نیز فرمود: خدای عزوجل فرموده: هر که در میان دسته ای از مردم مرا یاد کند من او را در میان دسته ای از فرشتگان یاد کنم.

باب بسیار ذکر خدای عزوجل کردن

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ چیز نیست جز آنکه برای آن حدی (و اندازه ای) است که بدان پایان پذیرد مگر (ذکر) که حدی ندارد تا پایان پذیرد، خدای عزوجل فرائض را واجب کرده و هر که آنها را به جای آورد همان حد و انتهای آنها است، و ماه رمضانست پس هر که آنرا روزه دارد همان حد آن است، و حج (واجب است) و هر که حج کرد به پایان رسانده، مگر همان (ذکر) که براستی خدای عزوجل به اندک آن راضی

نشده و انتها و حدی برای آن قرار نداده که بدان پایان یابد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای آنانکه ایمان آوردید یاد کنید خدا را بسیار، و تسبیحش گوئید بامدادان و شامگاهان» (سوره احزاب آیه 41 و 42) پس فرمود: خدای عزوجل برای آن حدی که بدان پایان پذیرد قرار نداده است.

فرمود: و پدرم فراوان ذکر خدا می کرد، (گاهی) من به همراه او می رفتم و او ذکر خدا می کرد، با او غذا می خوردم او ذکر خدا می کرد، و (گاهی) با مردم گفتگو می کرد ولی آن از ذکر خدا بازش نمی داشت و من می دیدم زبانش را که چسبیده به کامش بود و می گفت «لا اله الا الله» و پیوسته ما را انجمن می کرد، و ما را به ذکر خدا فرمان می داد تا آفتاب بزند، و هر کدام ما که خواندن (قرآن) میدانستیم دستور به خواندن می داد، و هر کدام نمیدانست به او دستور ذکر می فرمود.

در هر خانه ای که قرآن خوانده شود و ذکر خدای عزوجل شود برکت آن خانه زیاد گردد، و فرشتگان در آن خانه آیند، و شیاطین از آن دوری کنند، و برای اهل آسمان بدرخشند چنانچه ستاره فروزان برای اهل زمین می درخشند، و (اما) خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و خدا در آن خانه ذکر نشود برکتش کم می شود و فرشتگان از آن دوری کنند و شیاطین در آن خانه در آیند.

و به تحقیق رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: آیا شما را آگاه نکنم به بهترین کارهایتان که در درجات شما از همه کارها بالاتر، و نزد خداوند از همه پاکتر و پاکیزه تر است، و برای شما از دینار (طلا) و درهم (نقره) بهتر، و از اینکه با دشمن خودتان برخورد کنید (و جهاد کنید) و شما آنها را بکشید و آنها شما را بکشند خوبتر است؟ عرض کردند: چرا فرمود: آن بسیار ذکر خدا کردن است سپس فرمود: مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که زبانی گویا به ذکر خدا به او داده شده است خیر دنیا و آخرت به او داده شده، و درباره گفتار خدایتعالی: «و منت منه که فزونی جوئی» (سوره مدثر آیه 6) فرمود، (یعنی) آنچه کار خیر برای خدا کردی آن را بیش بشمار. (این روایت البته مثل سایر روایات معصومین درس های عظیم در جهت نیل به رستگاری جاوید و کسب رضایت حضرت الله جل جلاله به پیروان خداوند می دهد و به همین دلیل یعنی ادای رسالت و امامت است که شایسته تقدیم صلوات هستند یعنی واسطه نزول سعادت ابدی بر خلائق جهان تا ابدالآباد اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: شیعیان ما آنهایی هستند که هرگاه تنها باشند ذکر خدا بسیار کنند.

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هر که ذکر خدای عزوجل را بسیار کند خداوند او را دوست دارد، و هر که ذکر خدا را بسیار کند برای دو براءت (یعنی منشور آزادی) نوشته شود، یکی براءت از دوزخ، و دیگری براءت از انفاق (و دورویی).

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام از جمله ذکر بسیاری است که خدای عزوجل فرموده است: «خدا را یاد کنید یاد کردن بسیار» (سوره احزاب آیه 41). و نیز مانند این حدیث را سعید

اعرج از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است. (این البته از اعظم روایات واصله است که تأکید می نماید به ولایت 14 معصوم ع و عجل فرجهم)

(5) و نیز امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که بسیار ذکر خدای عزوجل را بکند خداوند او را در بهشتش در کنف رحمت خود جا دهد.

باب اینکه صاعقه آتشی که در رعد و برق شدید از آسمان فرو ریزد شخص ذاکر را نگیرد

(1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: مؤمن بهر مرگی می میرد جز به صاعقه زیرا در حالی که او ذکر خدای عزوجل می کند به او اصابت نکند.

(2) برید بن معاویه عجلی گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: صاعقه ها به کسی که ذکر خدا گوید و ذاکر است اصابت نکنند، گوید: من عرض کردم: ذاکر کیست؟ فرمود: آنکه صد آیه بخواند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: یعنی در هر روز و شب صد آیه بخواند یا در هر یک از شب و روز.

(3) ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از مردن مؤمن؟ فرمود: مؤمن بهر مردنی می میرد: بوسیله غرق شدن بمیرد، به زیر آور ماندن بمیرد، به درنده دچار گردد، به صاعقه بمیرد، ولی این صاعقه به ذکر کننده خدای عزوجل اصابت نکند (و نرسد).

باب سرگرم شدن به ذکر خدا

(1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا خدای عزوجل فرماید: هر که بسبب ذکر من از درخواست و پرسش از من سرگرم شود (بطوری که درخواست و حاجات خود را فراموش کند) باو بدهم بهتر از آنچه میدهم بآنکس که از من درخواست کند. (و ذکر من او را سرگرم نکرده).

(2) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده ای به خدای عزوجل حاجتی دارد، و به ثناء و ستایش بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد شروع کند تا اینکه حاجت خود را فراموش کند (و سرگرم ثناء بر خدا و صلوات شود) پس خداوند حاجت او را بر آورد بی آنکه درباره آن درخواستی کرده باشد.

باب ذکر خدای عزوجل در نهان

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خدای عزوجل فرموده: هر که مرا در نهانی یاد کند من او را آشکارا یاد کنم. شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: ذکر نهانی یعنی در دل یا در خلوت و تنهائی یا آهسته گفتن در برابر بلند گفتن (که بر تمامی اینها صادق است).

2) ابی مفرای خصاف در حدیث مرفوعی از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث کند که فرمود: هر کس خدای عزوجل را در نهان یاد کند (از جمله کسانی است که) ذکر خدا را بسیار کرده، زیرا منافقان را شیوه این بود که آشکارا (پیش مسلمانان) ذکر خدا می کردند ولی در نهان ذکر خدا نمی کردند، پس خدای عزوجل فرمود: «خود نمائی کنند به مردم و یاد نکنند خدا را جز اندکی» (سوره نساء آیه 142).

3) ابن فضال در حدیث مرفوعی (که سند آنرا بمعصوم رسانده) حدیث کند که خدای عزوجل بعیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی مرا در خاطر خود یاد کن تا من نیز تو را بیاد آرم، و مرا در میان مردمان یاد کن تا من نیز تو را در میان جمعی بهتر از جمع آدمیان (یعنی فرشتگان) یاد کنم، ای عیسی دلت را برای من نرم کن و در تنهائیها بسیار مرا یاد کن و بدان شادی من باینست که برای من تواضع کنی، و در این باره زنده (دل) باش و مرده (دل و افسرده) مباش.

4) زراره از یکی از دو امام باقر و یا امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: فرشته نویسد جز آنچه را بشنود، و خدای عزوجل فرموده است: «و یاد کن پروردگار خویش را در درون خود بزاری و ترس» (سوره اعراف آیه 205) پس به جز خدای عزوجل ثواب این ذکر را که درون مرد باشد کسی نداند برای بزرگی آن ذکر. (پس پس تو ای مخاطب ارجمند اگر می خواهی طبق روایات به اعظم اذکار خداوند که می توانی آن را بیان نمایی حتی در میان مردم و در زمانی که کنار آن ها نشسته ای همان ذکر لاله الاالله است زیرا لب های تو ساکن است ولی زبان تو گویا اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یارب العالمین)

باب ذکر خدای عزوجل در میان غافلان و بی خبران از حق

1) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: یاد کننده خدای عزوجل در میان غافلان چون کسی است که (در میدان جنگ با دشمنان دین) جنگ کند بجای گریخته ها (بخاطر دفاع از آنها که دشمن آنها را تعقیب نکند) و هر که بجای گریخته ها جنگ کند بهشت برای او (لازم) گردد.

باب تحمید یعنی ستایش کردن و تمجید یعنی بزرگی و نیکی ستودن

1) مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم دعاء جامعی (یعنی تمام کاملی) به من بیاموز، فرمود: خدا را حمد کن زیرا هیچ نماز گزاری نیست جز اینکه (آن زمان) برای تو دعا کند (زیرا هر نماز گزاری در نماز) میگوید: (سمع الله لمن حمده یعنی): خدایا بشنو سخن کسیکه تو را ستایش کند.

2) محمد بن مروان گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه عملی بدرگاه خدای عزوجل محبوبترین همه اعمال است؟ فرمود: اینکه او را حمد کنی.

3) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چنان بود که روزی سیصد و شصت بار خدا را حمد می کرد بشماره رگهای بدن، (و اینگونه می فرمود: «الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال» (یعنی ستایش مخصوص پروردگار جهانیانست بسیار بر هر حال).

4) یعقوب بن شعيب گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: همانا در (بدن) آدمیزاد سیصد و شصت رگ است، که یکصد و هشتاد رگ از آنها می جنبند و یکصد و هشتاد رگ دیگرش ساکن است، پس اگر رگهای جنبنده ساکن شود (آدمیزاد) خوابش نبرد، و اگر یکی از رگهای ساکن به جنبش در آید خوابش نبرد، و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چنان بود که چون بامداد می کرد سیصد و شصت بار می فرمود: «الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال»، و چون شام میکرد مانند آنرا می گفت.

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که چون صبح کند چهار بار بگوید: «الحمد لله رب العالمين» هر آینه شکر آن روزش را ادا کرده، و هر که آنرا همینه که شام کرد بگوید هر آینه شکر آن شبش را ادا کرده است.

6) برخی از یاران علی بن حسان از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کنند که فرمود: هر دعائی که پیش از آن حمد و ستایش (خداوند) نباشد آن ناتمام و پی بریده است، حمد باید و سپس ثناء گویی او، عرض کردم: من نمی دانم چه اندازه از تمحید و تمجید کفایت کند؟ فرمود: می گوید: «الهم انت الاول فليس قلبك شىء، و انت الاخر فليس بعدك شىء، و انت الظاهر فليس فوقك شىء، و انت الباطن فليس دونك شىء، و انت العزيز الحكيم».

باب استغفارآمزش خواهی

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بهترین دعا استغفار (و آمزش خواهی) است.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: برای آنکه آمزش مهمترین و بزرگترین خواسته های (دعا کننده) است، و یا برای آنست که استغفار وسیله برطرف شدن گناهان شود که آنها بزرگترین پرده ها و حجابهای مستجاب شدن دعاها است.

2) عبید بن زرارہ گوید: امام صادق علیہ السلام فرمود: هرگاه بنده استغفار کند (و از خداوند آمرزش خواهد) نامه عملش بالا رود در حالیکه می درخشد.

3) حضرت رضا علیہ السلام فرمود: مثل استغفار (و ریختن گناہان بسبب آن) چون برگی است بر درختی که (در فصل پاییز آن درخت) بجنبد و آن برگ بریزد، و کسیکه از گناہی استغفار کند و باز آنرا انجام دهد مانند کسی است که پروردگار خود را مسخره کند.

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را شیوہ چنان بود از که هیچ مجلسی بر نمی خواست و گرچه (مدت توقفش در آن) کوتاه بود، تا اینکه بیست و پنج بار بدرگاہ خدای عزوجل استغفار می کرد.

5) حارث بن مغیرہ از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که فرمود: شیوہ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این بود که در هر روز هفتاد بار بدرگاہ خدای عزوجل استغفار می کرد، و هفتاد بار توبہ می کرد، گوید: عرض کردم: (یعنی) می فرمود: «استغفر الله و اتوب اليه»؟ فرمود: هفتاد بار می فرمود: استغفر الله، استغفر الله، و هفتاد بار (دیگر) می فرمود: اتوب الى الله و اتوب الى الله. (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که بسیاری از اعمال و رفتار محمد و آل محمد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عجل فرجهم جنبہ آموزشی برای امت اسلام دارد مانند این فرازا یعنی استغفار برای ترک اولی احتمالی و نیز طلب آمرزش برای امت و پیروان خداوند اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: استغفار کردن و گفتن «لا اله الا الله» بهترین عبادتست، خدای عزوجل جبار فرموده است: «پس بدانکه نیست معبودی جز خدا، و آمرزش خواه برای گناہ خویش» (سوره محمد آیه 19).

باب تسبیح سبحان الله گفتن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و تکبیر الله اکبر گفتن

1) هشام بن سالم و ابی ابوب خزاز هر دو از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کنند که فرمود: فقرا و مستمندان خدمت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، همانا اغنیاء و توانگران (آن اندازه مال) دارند که بنده آزاد کنند و ما نداریم؟ (و همچنین) دارند که حج کنند و ما نداریم، و (نیز) دارند چیزی که صدقه دهند و ما نداریم (و هم) دارند که چیزی بدان جهاد کنند و ما نداریم (و در نتیجه ما بواسطه نداری از ثواب این اعمال محروم و بی بهره هستیم؟) پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (در پاسخشان) فرمود: هر که صد بار «الله اکبر» بگوید بهتر است از آزاد کردن صد بنده، و هر که صد بار «سبحان الله» بگوید بهتر است از راندن صد شتر (برای قربانی کردن در حج) و هر که خدا را صد بار حمد گوید بهتر است از فرستادن صد اسب با زین و لجام و سوار آن در راه خدا (برای جهاد) و هر که صدبار بگوید: «لا اله الا الله» در آن روز از نظر عمل

بهترین مردم است مگر (از) کسیکه زیادت‌تر گفته باشد، (حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ)) فرمود: این خبر بگوش اغنیاء رسید آنها (آنچه پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده بود) بکار بستند، فرمود: پس فقراء دوباره نزد رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باز گشتند و عرضکردند: ای رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنچه فرمودید بگوش اغنیاء رسید و آنان (نیز) بکار بستند (اما اکنون هر دو ثواب را دریافت کنند؟) فرمود: این فضل خدا است بهر که خواهد دهد.

توضیح - مجلسی (رحمه الله) گوید: ظاهر این حدیث آنست که فقرا در فضیلت باغنیاء نرسند با اینکه ثواب فقر و صبر آنها بر فقر بسیار بزرگ است چنانچه در اخبار زیادی گذشت، و اخباری نیز بود که دلالت داشت بر اینکه هر که کار خیری را آرزو کند و برایش فراهم نگردد خدای کریم ثواب آنرا باو عطا فرماید. (یعنی خداوند دوست دارد تا مسلمانان و اهل اسلام در تلاش و کوشش برای رفاه اجتماعی و امور معیشتی خود باشند و آن‌هایی که در این راه یعنی خدمت به خانواده خود و خدمت به جامعه موفق ترند البته به فضل بیشتری از خداوند خواهند رسید)

2) فضیل از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: شنیدم از آنحضرت که می فرمود: «لا اله الا الله» و «الله اکبر» بسیار بگویند، زیرا چیزی نزد خدای عزوجل محبوبتر از گفتن لا اله الا الله، و الله اکبر نیست.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سبحان الله» گفتن نیمی از میزان اعمال است (که آنرا پر کند) و «الحمد لله» همه میزان را پر کند، و «الله اکبر» میان آسمان زمین را پر کند.

4) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بمردی گذر کرد که در باغش درخت می کاشت پس آن حضرت (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نزدش ایستاد و فرمود: تو را راهنمایی نکنم برکشت درختی که ریشه اش پا برجاتر و میوه هایش زودرس تر و بهتر و پابنده تر باشد؟ عرضکرد: چرا مرا راهنمایی فرما ای رسول خدا، فرمود: چون بامداد کنی و شام کنی بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» زیرا اگر آنرا بگویی بشماره هر تسیحه ای (یعنی هر یک مرتبه) ده درخت در بهشت داری (که هر درختی از آنها یک نوع) از انواع میوه ها (می دهد) و آنها را از کارهای شایسته و پابنده است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پس آن مرد گفت: پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه قبض شده وقف است بر فقرای از مسلمانان که مستحق صدقه باشند، پس خدای عزوجل آیاتی از قرآن را نازل کرد: «پس اما آنکه بخشید و پرهیزکاری کرد، و تصدیق به نکوکاری کرد، زود است که راهنمویش بسوی گشایش شویم» (سوره لیل آیه های 5 و 6). (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند به عظمت وقت و ثواب واقف و اثرات عظیم گره گشای آن بر اهل اسلام و نیز عظمت جرم وقتی خوران که لعنت خدا بر آن‌ها مداوم نثار باد در خیانت به اسلام و قرآن و اهل اسلام و ما در خصوص نجاست و رجاسات این جماعت یعنی موقوفه خواران و کسانی که آن‌ها را مدد و یاری و حمایت در این عمل ظالمانه می نمایند و نیز کسانی که به این جنایات عظیم

راضی هستند را در کتاب های شریف اشتغال و تفاسیر دیگر خود مذکور نموده ایم. الا لعنت الله علی الظالمین و سهیلیم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

باب دعا برای برادران دینی در پشت سر آنان

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: دعائی که بیشتر امید استجاب آن می رود و زودتر باجابت رسد دعا برای برادر دینی است در پشت سر او.

2) امام صادق علیه السلام فرمود: دعای انسان برای برادر (دینی اش) در غیاب او روزی را فراوان کند و از ناخوشی و بدی جلوگیری کند.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تفسیر گفتار خدای تبارک و تعالی: «و می پذیرد از آنانکه ایمان آوردند و کردار نیک کردند، و بیفزاید برای ایشان از فضل خویش» (سوره شوری آیه 25) فرمود: مقصود مؤمنی است که برای برادر (دینی) خود در پشت سر او دعا کند، پس فرشته برای دعای او آمین گوید، و خدای عزیز جبار فرماید: برای تو است دو برابر آنچه (برای برادرت) درخواست کردی، و آنچه (نیز برای او) درخواست کردی، بخاطر اینکه او را دوست داشتی بتو داده شد (و دعایت در حق او مستجاب شد).

4) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: زودترین دعائی که باجابت رسد دعای برادر (دینی) است برای برادرش در غیاب او، ابتداء شروع بدعا برای برادرش کند پس فرشته ای که موکل بر او است گوید: آمین و برای تو است دو چندان (آنچه برای برادر دینیت خواستی).

5) امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هیچ مؤمنی نیست که برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه دعا کند جز اینکه خدای عزوجل باو باز گرداند مانند آنچه را برای ایشان دعا کرده است بشماره هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای که از آغاز روزگار در گذشته یا تا روز قیامت بدنیا آید، همانا بنده ای باشد که در روز قیامت دستور دهند که او را بدوزخ برند و او را بدانسو کشند، پس مردان مؤمن و زنان مؤمنه گویند: این است آنکه برای ما دعا می کرد پس شفاعت ما را درباره او بپذیر (و او را بدوزخ مبر) خدای عزوجل شفاعت ایشان را درباره او بپذیرد، و آن بنده نجات یابد. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند به عظمت این حدیث شریف که ارشاد می نماید به عملی که نافع است به همه خلائق و دعای آن ها بدرقه راه خادم است پس توجه نما به ثواب و عظمت خدمت کسانی که به امت رسول خدا خدمت می کنند مانند طبقه پزشکان و علمای واقعی و خادمان مانند راویان احادیث امامان معصوم مانند حضرت علامه کلینی و حضرت علی بن ابراهیم و...؛ همه راویان حق که ناجی جان و روح خلائق هستند تا ابدالآباد اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

6) علی بن ابراهیم از پدرش حدیث کند که: عبدالله بن جندب را در موقف (عرفات) دیدم و وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم پیوسته دستهایش بسوی آسمان بلند بود، و اشکهایش بر گونه اش روان بود بطوری که بزمین می ریخت، پس همینکه مردم (از عرفات) برگشتند من بوی گفتم: ای ابا محمد من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم؟ گفت بخدا سوگند من جز برای برادران (دینی) خود دعائی نکردم، و این برای این بود که حضرت ابوالحسن کاظم علیه السلام بمن خبر داد که هر که برای برادر دینی خود پشت سرش دعا کند از عرش بدو ندا شود: برای تو باد صد هزار برابر (آنچه برای برادران دینیت درخواست کردی) پس من خوش نداشتم که صد هزار دعای تهدید شده را بخاطر یک دعا از دست بدهم که نمی دانم آن یک دعا هم باجابت برسد یا نه.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: عبدالله بن جندب از راستگویان اصحاب حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و حضرت کاظم و حضرت رضا (علیهم السلام) است و برای جلالت شان اوست که دعایش هر یک برابر صد هزار دعا است.

7) ثوبر (بن ابی فاخته) گوید: شنیدم حضرت (زین العابدین) علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا چون فرشتگان بشنوند که مؤمن برای برادر مؤمنش پشت سر او دعا می کند یا بنیکی او را یاد می کند، گویند: توجه نیکو برادری هستی برای برادرت که درباره او دعای خیر می کنی با اینکه او از نظر تو پنهان است و او را بنیکی یاد می کنی، هر آینه خدای عزوجل دو برابر آنچه برای او خواستی بتو داد و دو چندان آنچه تو او را به نیکی یاد کردی بر تو ثنا گوید و تو بر او برتری داری، ولی چون بشنوند که برادرش را ببیدی یاد کند و برایش نفرین کند، گویند: تو چه بد برادر هستی برای برادرت خود را از این سخنان نگهدار ای کسی که بر گناهانت پرده پوشی شده و بخودت بنگر (و بین خودت چه اندازه عیب و گناه داری) و سپاسگزار آنخدائی را که روی (گناهان عیوب) تو پرده پوشیده و بدانکه خدای عزوجل نسبت ببنده اش از تو داناتر است. (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که بدخواهی به خود شخص باز می گردد و می گویند شخصی برادری داشت و می خواست به او ناراحتی برسد پس کسی را که چشمان او شور بود یعنی چشم زخم می زد را با خود همراه کرد و بسوی برادر خود روان شد پس از راه دور به برادر خود اشاره کرد و به آن شخص گفت آن فرد برادر من است او را چشم زخم بزن و آن فرد گفت کو و کجاست گفت آن جاست و مسیر دوری را اشاره کرد پس آن شخص گفت که عجب چشمانی داری که این فاصله به این دوری را می بینی و... و این گونه چشم زخم بر این برادر بدخواه رسید و کور گردید و البته این داستان تمثیل است برای این که اشخاص نسبت به هم خیر خواه باشند)

باب کسیکه دعایش مستجاب شود

1) عیسی بن عبدالله قمی گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: سه دسته اند که دعایشان باجابت رسد: (یکی) آنکس که بحج رود، پس بیاید که چگونه در بازماندگانش بجای او رفتار کنید، (دیگر) جهاد کننده در راه خدا، پس بیاید چگونه در بازماندگانش در غیاب او رفتار کنید، (سوم) بیمار و مریض، پس او را بخشم در نیاورید دلتنگش نکنید، (مبادا بشما نفرین کند)

2) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پدرم می فرمود: پنج دعا است که از درگاه پروردگار تبارک و تعالی محبوب نگردد (و پرده حائلی نیست که جلوی او را بگیرد) 1 دعای امام عادل 2 دعای ستمدیده که خدای عزوجل فرماید: هر آینه بطور مسلم انتقام تو را (از ستمکارت) بگیرم گرچه پس از زمانی باشد 3 دعای فرزند صالح (و نیکوکار) برای پدر و مادر 4- دعای پدر صالح برای فرزندش 5 دعای مؤمن برای برادرش در پشت سر او که خدا فرماید: برای تو باد مانند آن.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بترسید از دعای ستمدیده و مظلوم زیرا که آن از ابرها (و پرده های مانع از دعا) بالا رود تا خدای عزوجل در آن بنگرد و فرماید: آن را بالا برید تا برای او اجابت کنم، و پرهیزید از نفرین پدر که آن از شمشیر برنده تر است.

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پدرم می فرمود: از ستم پرهیزید زیرا دعای ستمدیده باسما بالا رود.

5) و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: هر که چهل مؤمن را (در دعا) جلو اندازد (و بآنها دعا کند) سپس (برای خود) دعا کند دعایش اجابت شود.

6) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چهار کسی هستند که دعایشان باز نگردد درهای آسمان برای آنها باز شود و بعرش رسند: دعای پدر برای فرزندش، دعای مظلوم بر آنکه باو ستم کرده، دعای عمره کننده تا بوطن باز گردد، دعای روزه دار تا وقتی افطار کند.

7) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هیچ دعایی زودتر باجابت نرسد از دعای شخص غائب که برای غائب دیگری کند.

8) و نیز آن حضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: حضرت موسی دعائی کرد و هارون آمین گفت، و فرشتگان نیز آمین گفتند، پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «هر آینه دعای شما مستجاب شد پس باید استقامت (و پایداری) کنید» (سوره یونس آیه 89) و هر که در راه خدا جهاد کند دعایش مستجاب شود چنانچه دعای شما باجابت رسید تا روز قیامت.

باب کسیکه دعایش باجابت نرسد

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چهار کس هستند که دعایشان باجابت نرسد: (1) مردی که در خانه خود نشسته و می گوید: خدایا بمن روزی بده، پس بوی گفته شود: آیا بتو دستور ندادم که بجستجوی روزی برو؟ (2) مردی که زنی دارد و بر او نفرین کند که باو گفته شود: آیا کار او را بتو واگذار نکردم؟ (اختیار طلاق و رها کردنش بدست تو است) (3) مردی که مالی دارد و آن را از بین برده و فاسد کرده و می گوید: خدایا بمن روزی بده، پس بوی گفته شود: آیا بتو دستور میانه روی ندادم؟ آیا بتو دستور اصلاح مالت را ندادم؟ سپس (باین آیه استشهاد کرده) فرمود: «و کسانیکه هرگاه اتفاق کنند نه اصراف کنند و نه بر خود تنگ گیرند و باشند میان ایندو» (سوره فرقان آیه 67) (4) مردی که مالی را بدون شاهد و گواه بدیگری وام دهد (و سپس بانکار مدیون برخورد کند، و برای دریافت طلبش از مدیون منکر بدرگاه خداوند متعال رو آورد و از او استمداد جوید) که باو گفته شود: آیا بتو دستور ندادم (که هنگام وام دادن) گواه بگیری؟

باب نفرین بر دشمن

1) اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از دست همسایه ای که داشتم و آزاری که او از بمن می رسید شکایت کردم؟ گوید: بمن فرمود: بر او نفرین کن، پس من نفرین کردم ولی نتیجه ای ندیدم، پس دوباره خدمتش رفتم و شکایت کردم؟ فرمود: بر او نفرین کن گوید: عرض کردم: فدایت کردم من نفرین کردم و نتیجه ای ندیدم، فرمود: چگونه نفرین کردی؟ عرض کردم: هرگاه باو برخوردم نفرینش کردم، گوید: فرمود: چون بتو پشت کند و روگرداند نفرینش کن، پس من اینکار را کردم و زمانی نگذشت که خدا مرا از شر او آسوده کرد.

شرح _ ظاهر این خبر با ذیل حدیث اول از باب قبل کمی منافات دارد زیرا در آنجا فرمود نفرین در حق همسایه صحیح نیست و مستجاب نشود چون انسان می تواند خانه خود را بفروشد و از وی خلاص شود و در اینجا فرمود نفرین با چنین شرطی (یعنی هنگام پشت کردن و روگرداندنش) پذیرفته گردد و رفع و تنافی به قرینه عنوان باب بدین است که در حدیث قبل مراد نفرین در حق همسایه ایست که صدمه اش به انسان تنها از جهت همسایگی نه از راه دشمنی. و در این خبر مراد نفرین بد دشمنی است که در همسایگی انسان است نه همسایه فقط.

2) و از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه یکی از شماها بر دشمن نفرین کند بگوید: «اللهم اطرقه ببلیه لا اخت لها و ابح حریمه» (یعنی بار خدایا او را ببلائی شبانه که مانند ندارد دچار کن، و دشمن را بر او چیره ساز).

3) یونس بن عمار گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: من گرفتار همسایه ای از قریش از آل محرز شده ام که نام مرا فاش کرده و مرا شهره مردم ساخته (که همه مرا بشناسند) هرگاه به او بگذرم گوید: این را فحشی است و مالها را به نزد جعفر بن محمد می برد؟ گوید: حضرت به من فرمود: در نماز شب به او نفرین کن آنگاه که به سجده روی در سجده آخر از رکعت اول، پس خدای عزوجل را حمد کن و تمجید نما و بگو: (آنچه ترجمه اش اینست): بار خدایا فلان پسر فلان مرا شهره مردم کرده، و نام مرا فاش کرده و مرا بخشم آورده و در معرض خطرها قرار داده بار خدایا او را با تیر شتابانی بزن که او را از من باز داری، بار خدایا مرگش را نزدیک کن و اثرش را از میان بردار، و پروردگارا در آن شتاب کن، الساعه. الساعه (یعنی هم اکنون)، گوید: همینکه به کوفه آمدیم شبانه وارد شدیم، و از خانواده خود از حال آن مرد پرسیدم و گفتم: فلانی چه کرد؟ گفتند: مریض و بیمار است، و هنوز سخنم را به پایان نرسانده بودم که صدای شیون از خانه اش بلند شد و گفتند: مرد. (پس تو ای خداوند عظیم الشان این دعا و مانند آن را در خصوص همه دشمنان ناصبی امیرالمؤمنین که قابل هدایت نیستند مستجاب فرما و شر و شرارت آن ها را به خود آن ها بازگردان بحق عظمت خودت و مقربین درگاهت و در صدر آن ها محمد و آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم)

4) یعقوب بن سالم گوید: خدمت حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بودم پس علاء بن کامل به آن حضرت عرض کرد: همانا فلان کس به من (آزار) می کند (و هر چه خواهد) می کند؟ اگر صلاح می دانید بدرگاه خدای عزوجل بر او نفرین کنید؟ فرمود: این از ضعف (و ناتوانی) تو است بگو: «بار خدایا تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند کار فلان کس را درباره من کفایت فرما بدانچه خواهی و هر گونه خواهی و از هر راهی که و از آنجا که خواهی».

5) مسمعی گوید: همینکه داود بن علی (که از جانب خلفای عباسی حاکم مدینه بود) معلی بن خنیس را (که آزاد کرده امام صادق علیه السلام و از نزدیکان آن حضرت بود) کشت، و آن حضرت علیه السلام فرمود: هر آینه نفرین کنم بدرگاه خدا کسیکه آزاد شده من (معلی) را کشته، و مال مرا ربوده است؟ داود بن علی گفت: آیا مرا به نفرین خود تهدید می کنی؟ حماد (که راوی حدیث است) گوید:

مسمعی گفت: معتب (خادم امام صادق علیه السلام) برای من حدیث کرد امام صادق علیه السلام در آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود، پس همینکه سحر شد شنیدم که در سجده می فرمود: «بار خدایا از تو به نیروی نیرومندت و بجلالت سختت که همه آفریده هایت در برابر آن خوراند درخواست کنم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و او را هم اکنون الساعه بگیری» (معتب گوید: آن حضرت سر از سجده بر نداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی شنیدیم، پس حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سر (از سجده) برداشت و فرمود: من خدا را به دعائی خواندم و خدای عزوجل فرشته ای فرستاد که با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مثانه اش از آن ضربت شکافت و مرد.

شرح _ معلى بن غلام آزاد کرده حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) بوده و از روی هم رفته اخبار استفاده شود که از نزدیکان آن حضرت و جزء محرمان اسرار بوده است، داود بن علی عباسی او را گرفته به زندان افکند و از او خواست که نام اصحاب حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) را فاش کند و آنها را معرفی نماید و معلى پذیرفت و در پاسخ گفت: اگر در زیر پایم باشند تو را از نامشان آگاه نکنم، پس داود بن علی دستور داد گردنش را زدند و به دارش آویختند.

باب مباحله یعنی لعن کردن و نفرین کردن به یکدیگر

1) ابو مسروق گوید: به حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) عرض کردم: ما با مردم (درباره مذهب و امامت شما) گفتگو کنیم و با آنان احتجاج کنیم و به گفتار خدای عزوجل دلیل آوریم که فرماید: «خدا و رسول را و اولیاء را اطاعت نمایند» (سوره نساء آیه 59) مردم گویند: این آیه درباره فرماندهان قشونها نازل گشته، پس برای آنان به گفتار (دیگر) خدای عزوجل حجت آوریم (که فرماید): «جز این نیست که ولی شما خدا و رسول اوست» تا آخر آیه (55 از سوره مائده) پس مردم گویند: این آیه درباره مؤمنین نازل شده، و دلیل آوریم برای آنها به گفتار خدای عزوجل: «بگو ای محمد من از شما مزدی نخواهم جز دوستی درباره نزدیکان (و خویشان)» (سوره شوری آیه 23) گویند: این آیه درباره نزدیکان و خویشان اسلامی نازل شده، گوید: من آنچه در خاطر داشتم از این آیات و مانند آن (و جوابهایی که مردم از آنها دهند) ذکر کردم؟ حضرت به من فرمود: اگر اینطور است آنها را به مباحله دعوت کن، عرض کردم: چگونه (مباحله) کنم؟ فرمود: سه روز خود را اصلاح کن و گمانم فرمود: روزه بگیر (یعنی در آن سه روز که در صدد اصلاح خود به توبه و استغفار و دعا و امثال اینها بر آئی روزه هم بگیر) و غسل کن و توبه اطراف خود به صحرا بروید و انگشتان دست راست خود را در انگشتان او شبکه وار بینداز، و او را انصاف ده (یعنی) ابتداء بخود (لعن و نفرین) کن و بگو: «بار خدایا ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین، و ای دانای نهان و عیان، و ای بخشاینده مهربان، اگر ابو مسروق حقی را انکار کرده و اعای باطلی کرده پس بر او از آسمان عذابی دردناک نازل فرما» سپس نفرین را به او برگردان و بگو: «و اگر فلان کس حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا کرده پس عذابی دردناک از آسمان بر او فرور» سپس فرمود: پس از آن درنگ نکنی که اثر آن را به چشم خود خواهی دید، (ابو مسروق گوید): پس بخدا سوگند هیچکس را ندیدم که مرا در این کار اجابت کند (و بمباحله حاضر شود).

2) حضرت باقر (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) فرمود: ساعتیکه در آن مباحله شود میان زدن سپیده تا زدن آفتاب است.

و بسند دیگر نیز این حدیث را از آن حضرت علیه السلام حدیث کرده است.

3) برخی از اصحاب ما در کیفیت مباحله گفته است که: انگشتانت را در انگشتان او (یعنی طرف بحث) شبکه می کنی سپس می گوئی: «اللهم ان كان فلان (و نام او را می بری) جحد حقاً و أقر بباطل مأصبه بحسبان من السماء او بعداب من عندك» و تا هفتاد بار با او به این نحو ملاحظه کنی و به همدیگر نفرین کنید.

4) ابو جمیل از برخی از اصحابش نقل کند که گفته است: اگر مردی حق را انکار کرد و خواست که تو با او ملاعنه کنی (و همدیگر را لعن کنید) بگو: «اللهم رب السماوات السبع و رب العرش العظيم ان كان فلان حجد الحق و كفر به فأنزل عليه حساباً من السماء او عذاباً الیماً».

باب آنچه خدای تبارک و تعالی خود را بدان تمجید کرده است

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا برای خدای عزوجل در شب سه ساعت است و در روز سه ساعت که خود را در آن تمجید کند، پس نخستین ساعتها از روز آن ساعت است که خورشید در جانب مشرق باشد و باندازه ای که در عصر به غروب مانده است (به وقت نماز ظهر مانده باشد) و تا هنگام نماز اولی (یعنی نماز ظهر) ادامه یابد، و نخستین ساعتهاى شب ثلث آخر شب است تا زدن سپیده (که در این ساعات خداوند خود را تمجید کند و) فرماید:

«انى انا الله العظيم، انى انا الله العزيز الحكيم، انى انا الله الغفور الرحيم، انى انا الله الرحمن الرحيم، انى انا الله مالك يوم الدين، انى انا الله لم ازل و لا ازل، انى انا الله خالق الخير و الشر، انى انا الله خالق الجنة و النار، انى انا الله بدىء كل شىء و الى يعود، انى انا الله الواحد الصمد، انى انا الله عالم الغيب و الشهاده، انى انا الله الملك القدوس السلام المؤمن الميهن العزيز الجبار المتكبر، انى انا الله الخالق البارىء المصور لى الاسماء الحسنى، انى انا الله الكبير المتعال».

سپس حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از بیان خودش فرمود: «و الكبرياء رداؤه» (یعنی کبرياء و بزرگى برازنده حضرت اوست) و هر کس درباره آن با او ستیزه کند خداوند او را به رو در آتش اندازد، سپس فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست که این اسامی را بخواند و دلش متوجه خدای عزوجل باشد جز اینکه حاجتش بر آورده شود، و اگر شقی (و با شقاوت) باشد امید دارم که سعید گردد. (مقصود از مؤمن اهل ولایت محمد و آل محمد است وگرنه خداوند دوزخ را برای دشمنان ناصبی ایشان خلق فرموده است والسلام)

باب ثواب کسیکه لا اله الا الله بگوید

1) ابو حمزه گوید: شنیدم حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: هیچ چیز ثوابش بزرگتر از این نیست که انسان گواهی دهد بیگانگی خداوند (و لا اله الا الله بگوید) همانا با خداوند عزوجل هیچ چیز برابری نکند، و احدی با او در کارها شرکت نجوید.

باب کسیکه بگوید: لا اله الا الله و الله اكبر

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بهای بهشت (گفتن): «لا اله الا و الله اكبر» است.

باب کسیکه بگوید: لا اله الا الله وحده وحده وحده

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: جبرئیل به رسول خدا گفت: خوشا بحال هر کس از امت تو که بگوید: «لا اله الا وحده وحده وحده».

باب کسیکه ده بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شريك له

1) امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر که نماز صبح بخواند و پیش از آنکه زانوها را حرکت دهد (یعنی از آن حال که در وقت سلام نماز داشته تغییر نکند) ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى (و هو حي لا يموت) بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير» و در نماز مغرب نیز چنین کند هیچ بنده ای خدای عزوجل را بکرداری بهتر از کردار او دیدار نکند مگر آن کس که مانند کار او (بدرگاه خدای عزوجل کاری) آورده است.

باب کسیکه بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که بگوید: اشهد و ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» خداوند برای او هزار هزار حسنه بنویسد.

باب کسیکه در هر روز ده بار بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الهاً واحداً واحداً صمداً لم يتخذ صاحبه و لا ولداً

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که هر روز ده بار بگوید: «اشهد و ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الهاً واحداً واحداً صمداً لم يتخذ صاحبه و لا ولداً» خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد، و چهل و پنج هزار سیئه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه برای او بالا برد.

2) و در روایت دیگری است که: این ذکر (که ده بار گفته است) در آن روز برای او پناه گاهی محکم در برابر ملطان و شیطان باشد، و هیچ گناه کبیره ای پیرامون او را فرا نگیرد.

باب کسیکه ده بار بگوید: یا الله یا الله

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ده بار بگوید: یا الله یا الله باو گفته شود: بله حاجت چیست؟

باب کسیکه بگوید: لا اله الا الله حقاً حقاً

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر کس در هر روز گوید: «لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله عبودیه ورقاً، لا اله الا الله ایماناً و صدقاً» خداوند باو رو کند و از او رو برگرداند تا بهشت رود.

باب هرکس که یارب یارب بگوید

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر کس ده بار «یارب یارب» گوید: بدو گفته شود: بله حاجت چیست؟

2) محمد بن حرمان گوید: اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بیمار شد پس حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به او فرمود: بگو: «یارب یارب» زیرا هرکس آن را بگوید باو ندا شود: بله حاجت چیست.

باب کسیکه بگوید: ماشاء الله لا حول و لا قوه الا بالله

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه مردی دعا کند و پس از دعا بگوید: ماشاء الله لا حول و لا قوه الا بالله» خدای عزوجل فرماید: بنده مؤمن دل به من نهاد و تسلیم امر من گردید حاجتش را بر آورید.

باب کسیکه بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذوالجلال و الاکرام و أتوب الیه

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که دنبال نماز واجب پیش از آنکه پاهای خود را تا کند (و بر خیزد، یا پیش از آنکه از حالت و هیئت تشهد زانوهای خود را دهد) سه بار بگوید: «استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذوالجلال و الاکرام و أتوب الیه» خدای عزوجل گناش را بیامرزد گرچه (در زیادی) مانند کف دریا باشند.

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درباره گفتار خدای تبارک و تعالی: «(و برای خدا سجده کنند آنانکه در آسمانها و زمینند خواه و ناخواه، و سایه های آنان در بامداد و شامها)» (سوره رعد آیه 15) فرمود: مقصود از آن دعای پیش از زدن آفتاب و پیش از غروب آن است، و آن ساعت اجابت است.

2) رزین از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: هر که بگوید: «اللهم انی اشهدک ملائکتک المقربین و حمله عرشک المصطفین انک انت الله لاله انت الرحمن الرحیم و ان محمداً عبدک و رسولک و ان فلان بن فلان (و بجای آن نام امام زمان و پدر بزرگوارش علیهما السلام را ببرد) امامی و ولی و اباء رسول صلی الله علیه و آله و سلم و علیاً و الحسن و الحسین و فلاناً و فلاناً و امامان بعد از حسین علیه السلام را تا برسد به امام زمان علیه السلام نام ببرد ائمتی و اولیائی علی ذلک احیا و علیه اموت و علیه ابعث یوم القیامه و ابرء من فلان و فلان و فلان» پس اگر در همان شب بمیرد وارد بهشت گردد.

توضیح _ «فلان و فلان و فلان» در آخر دعا کنایه از غاصبان خلافتند و در نسخه وافی یک «فلان» دیگر هم هست که رویهم چهار مرتبه ذکر شده و آن چهارمی چنانچه فیض (رحمه الله) و مجلسی (قده) گفته اند: کنایه از معاویه است.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پدرم چون بامداد می کرد می خواند (دعائیرا که ترجمه اش چنین است): «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله، بار خدایا خودم را بتو سپردم و کارم را بتو واگذاردم و بتو توکل کردم ای پروردگار جهانیان، بار خدایا در پناه ایمان مرا از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ و از بالای سر و از پائین پایم نگهدار، معبودی جز تو نیست، از تو گذشت و عافیت از هر بدی و شری در دنیا و آخرت خواهم، بار خدایا ای پروردگار مشعرالحرام، و ای پروردگار شهر حرام (یعنی مکه) و ای خدای حل حرم، محمد و خاندانش را از من سلام برسان، بار خدایا به زره نگهدارنده تو (کنایه از حفظ و حراست و یا جامه تقوی است) و بجامعیت تو (همه صفات کمالیه را) پناه برم از اینکه مرا بوسیله غرق شدن، یا سوختن یا بقصاص یا دست بسته در دست دشمن یا بزهر خوردن، یا افتادن در چاه، یا طعمه شدن درندگان، یا مرگ ناگهانی یا بهر یک از مردنهای بد مرا میرانی، ولی مرا در بستر خود در فرمانبرداری از خودت و رسالت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در حالیکه در راه ثواب باشم و بخطا نرفته باشم بمیران، یا در صف مجاهدان که در کتاب خود آنان را توصیف کرده ای که «گوئیا ایشانند ساختمان ریخته شده» (سوره صف آیه 4) پناه دهم خودم و فرزندانم و آنچه پروردگار بمن روزی کرده به قل اعوذ برب فلق تا آخر سوره می خواند و دنبالش می فرمود: سپاس از آن خداست بشماره آنچه آفریده، و سپاس از آن خدا است بمانند آنچه آفریده، و سپاس از آن خدا است بکشش کلماتش، و سپاس از آن خدا است بوزن عرش او، و سپاس از آن خدا است تا خودش خشنود گردد و لا اله الا الله الحکیم و الکریم، و لا اله الا الله العلی

العظیم، اللهم انی اعوذ بک من درک الشقاء و من شماته الاعداء و اعوذ بک من الفقر و الوقر، و اعوذ بک من سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد» و ده بار نیز بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد. (و توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که فرمود استاد من که ادعیه صحیح آن ادعیه است که با نام مبارک محمد و آل محمد خصوصاً در اول و آخر آن مزین باشد پس ما از ذکر تمامی آن ادعیه که خالی از این خصیصه یعنی ولایت بود چشم پوشی کردیم و بقیه را به عنوان نمونه آوردیم و اعتقاد داریم که دعا به درگاه خداوند به شرط ولایت پذیرفته است مگر آن که بنده از خدا از روی قلب راه هدایت بخواهد و خداوند او را سعادت دهد به محمد و آل محمد (عَلَيْهِ السَّلَام) و عجل فرجهم)

4) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: هیچ بنده ای نیست که چون بامداد کند پیش از آفتاب زدن بگوید: «اللَّهُ اكبر الله اكبر كبيراً و سبحان الله بكرة و اصيلاً و الحمد لله رب العالمين كثيراً، لا شريك له و صلى الله على محمد و آله» جز اینکه فرشته ای آنها را دریابد و در درون بال خود نهد و باسماں دنیا بالا برد، پس فرشتگان بدو گویند: خدا رحمت کند آنکس که این کلمات را گفته و او را بیامرزد، و بهر آسمانی که بالا رود باهل آن آسماں مانند همان حرف را بزند، و آنها نیز گویند: خدا رحمت کند کسی را که این کلمات را گفته و او را بیامرزد تا بحاملین عرش رسد پس بدانها گوید: با من کلماتی است که یکی از مؤمنین بدان تکلم کرده و آنها چنین و چنانند، پس آنها گویند: خدا رحمت کند این بنده را و او را بیامرزد، آنها را ببر نزد نگهبانان گنجهای گفتار مؤمنان، زیرا اینها گنجینه های کلماتند تا آنها را در دفتر گنجنها بنویسند.

5) از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) (حدیث شده که این دعا را می خواند که ترجمه اش چنین است): بار خدایا از آن تو است سپاس، تو را سپاس گویم و از تو یاری خواهم و تو پروردگار منی و من بنده توام، بامداد کردم بعهده و وعده تو و ایمان بوعده ات دارم و تا آنجا که بتوانم بعهده وفا کنم، و لا حول و لا قوه الا بالله وحده لا شريك له، و گواهی دهم که محمد بنده و رسول او است، بامداد کردم بر فطرت اسلام و کلمه اخلاص و بر ملت ابراهیم و دین محمد، و انشاء الله بهمین عقیده زنده باشم و بمیرم، بار خدایا تا هر چه مرا زنده داری بدان زنده بدار، و چون مرا بمیرانی بهمین بمیران، و آنگاه که مرا برانگیزی بهمین برانگیزانم، و من بدان وسیله خشنودی تو و پیروی تو را می جویم، تو را پشتیبان خود ساخته و کارم را بتو واگذاردم، آل محمد پیشوایان منند و پیشوایانی جز آنها ندارم، بآنها اقتداء کنم و آنان را دوست و سرپرست خود دانم، و از ایشان پیروی کنم، بار خدایا آنانرا اولیاء (دوستان و سرپرستان) من در دنیا و آخرت قرار ده، و مرا چنان کن که دوستانشان را دوست، و دشمنانشان را دشمن گیرم در دنیا و آخرت و مرا با پدرانم بصالحین ملحق ساز.

توضیح _ این دعا چنانچه از جملات آن معلوم است از دعاهای صبح است و مرحوم فیض (رحمه الله) نیز آنرا در وافی در دعاهای صبح ذکر کرده است.

6) صفوان از شخصی نقل می کند که او گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم: بمن دعائی بیاموز که هر گاه صبح کردم و هر گاه شام نمودم آنرا بگویم، گوید: فرمود: بگو: «الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما

یشاء غیره، الحمدلله كما يحب الله بحمد الحمد كما هو اهله، اللهم ادخلني في كل خير ادخلت فيه محمداً و آل محمد، و اخرجني من كل سوء اخرجت منه محمداً و آل محمد و صلى الله على محمد و آل محمد».

7) محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) علیه السلام درباره تسبیح پرسیدم؟ فرمود: من از تسبیح چیز مقرر و موظفی جز تسبیح حضرت فاطمه علیهما السلام ندانم (و سراغ ندارم) و درباره پس از طلوع فجر می گوئی: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد (یحیی و یمیت) و هو علی کل شیء قدير» و هر چه خواهی تسبیحات مستحبه را بگو.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: مقصود از موظف: چیزی است که دارای عدد مخصوص و هیئت خاصی باشد که بر آن افزوده نشود و از آن کم نگردد، یا مقصود اینست که آن از سنتهای تأکید شده ای است که ترک آن سزاوار نیست مگر برای عذر شدید و مواظبت بر آن لازم است.

و در جمله «یسبح ماشاء تطوعاً» گوید: گویا مقصود از تسبیح در اینجا چیزی است که اعم از «سبحان الله» و امثال آن باشد، بلکه هر چیزی که دلالت بر بزرگواری و دور کردن خداوند از عیوب و آنچه راهنمایی بر جلالت او کند از ذکرها و تکبیرها را شامل گردد، و تطوع در عرف اخبار و محمدئین غالباً بر آن مستحباتی اطلاق گردد که از سنتهایی نباشد که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) بر آنها مواظبت داشت، چون نافله های روزانه، و روزه سه روزه در هر ماه و مانند آن، و از این روی صدوق (رحمه الله) در کتاب فقیه برای روزه سالیانه یک باب منعقد کرده و برای روزه تطوع بابی دیگر، و از خاصیتهای سنتها آن است که چون فوت شد قضا شود. و چون این مطلب را فهمیدی پس بدانکه امام (علیه السلام) در این فرمایش بدو چیز اشاره فرموده: (1) اینکه این دو ذکر که موظف و سنت است منافاتی با استحباب سایر اذکار ندارد. (2) اینکه این دو ذکر از سنتهای اکیده است ولی سایر ذکرها از تطوعات است.

8) ابو عبیده حذاء گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که هنگام زدن سپیده ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده له شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت (و یمیت و یحیی) و هو حی لایموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير» و ده بار بگوید: «صلى الله محمد و آل محمد» و سی پنج بار تسبیح (سبحان الله) بگوید، و سی پنج بار «لا اله الا الله» بگوید، و سی پنج بار «الحمد لله» بگوید در آن بامداد در زمره غافلین (و بی خبران) نوشته نشود، و چون در شب آن را گوید در آن شب از جمله غافلین نوشته نشود.

باب دعای هنگام خوابیدن و هنگام بیدار شدن

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) علیه السلام فرمود: (یکی از جاهائیکه) تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام (گفتن آن وارد است) هنگامی است که به خوابگاه خود رفتی، پس سی چهار بار الله اکبر بگو، و سی سه بار الحمدلله،

و سی سه بار سبحان الله، و بخوان آیه الکرسی و معوذتین را (دو سوره قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق) و ده آیه از اول سوره صافات و ده آیه از آخر آن را.

باب دعای هنگام بیرون رفتن از منزل

1) معاویه بن عمار از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که فرمود: هرگاه (خواستی) از منزلت بیرون روی بگو: «بسم الله توکلت علی الله، لا حول و لا قوه الا بالله، اللهم انی اسئلك خیر ما خرجت له و اعوذ بک من شر ما خرجت له، اللهم اوسع علی من فضلک، و اتمم علی نعمتک، و استعملنی فی طاعتک و اجعل رغبتی فیما عندک، و توفنی علی ملتک و مله رسولک صلی الله علیه و آله».

باب دعا پیش از نماز

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: هر که این کلام را بگوید بام محمد و آل محمد خواهد بود، هنگامیکه (برای نماز) برخیزد پیش از اینکه شروع بنماز و (تکبیره الاحرام) کند (بگوید): «اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل محمد و اقدمهم بین یدی صلاتی و اتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم و جیهاً فی الدنیا و الاخره و من المقربین منت علی بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانها السعاده و اختم لی بها فانک علی کل شیء قدير» سپس نماز می خوانی و چون از نماز فائق شدی بگوئی: «اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیه و بلاء و اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل مثنوی و منقلب، اللهم اجعل محیای محیاهم و مماتی مماتهم و اجعلنی معهم فی المواطن کلها و لا تفرق بینی و بینهم انک علی کل شیء قدير».

2) و در حدیث مرفوعی (که سندش بمعصوم رسد) فرمود: پیش از آنکه وارد در نماز شوی گوئی: «اللهم انی اقدم محمداً نبیک صلی الله علیه و آله بین یدی حاجتی و أتوجه به (الیک) فی طلبتی فاجعلنی بهم و جیهاً فی الدنیا و الاخره و من المقربین، اللهم اجعل صلاتی بهم مقبله و ذنبی بهم مغفوراً و دعائی بهم مستجاباً یا ارحم الراحمین».

باب دعا دنبال نمازها

1) و نیز در حدیثی مرفوع معصوم علیه السلام فرمود: هر که پس از نمازی با دست راست ریش خود را بگیرد و سه بار بگوید: «یا ذوالجلال و الاکرام ارحمنی من النار» و دست چپ را بلند کند و کف آنرا برابر آسمان

بگیرد، سپس سه بار بگوید: «اجرنی من العذاب الالیم» سپس دست را از ریش خود دور کند و بطرف آسمان بلند کند بطوریکه کف آنرا برابر آسمان گیرد، و بگوید: «یا عزیز یا کریم یا رحمن یا رحیم» سپس دستها را بگرداند و (دوباره) کفهای آنرا با آسمان کند و سه بار بگوید: «اجرنی من العذاب الالیم» (سپس بگوید: «صل علی محمد و آل محمد و الملائکه و الروح» آمرزیده شود و خدا از او خشنود گردد، و تا هنگام مردنش همه خلائق بآمرزشخواهی برای او بوی احسان کنند، بلکه همه جن و انس بدان وسیله باو نیکی کنند.

فرمود: و چون از تشهد فارغ شدی (یعنی سلام نماز را دادی چون سلام تابع تشهد اخیر است چنانچه مجلسی (رحمه الله) گوید: پس دستهای خود را بلند کن و بگو: «اللهم اغفر لی مغفره عزمأ جزماً لا تغادر ذنباً و لا ارتکب بعدها محرماً ابداً و عافنی معافاه لابلوی بعدها ابداً و اهدنی هدی لا اضل بعده ابداً و انفعنی یا رب بما علمتني و اجعله لی و لا تجعله علی و ارزقنی کفافاً و رضنی به یا ربه و تب علی یا الله یا الله یا الله، یا رحمن یا رحمن یا رحمن، یا رحیم یا رحیم یا رحیم، ارحمنی من النار ذات السعیر و ابسط علی من سعه رزقک و اهدنی لما اختلف فيه من الحق باذنک و اعصمنی من الشیطان الرجیم و ابلغ محمداً صلی الله علیه و آله عنی تحیه کثیره و سلاماً و اهدنی بهداک و اغننی بغناک و اجعلنی من اولیائک المخلصین و صلی الله علی محمد و آل محمد آمین». فرمود: هر که این دعا را پس از هر نمازی بخواند خداوند روحش را در گور او بوی باز گرداند و زنده گردد و روزی داده شود و در نعمت و شادی باشد تا روز قیامت.

2) و نیز حدیث را بمعصوم رسانده که فرمود: پس از نماز صبح گویی: «اللهم لک الحمد حمداً خالداً مع خلودک و لک الحمد حمداً لا منتهی له دون رضاک و لک الحمد حمداً لا امد له دون مشیئتک و لک الحمد حمداً لا جزاء لقائله الارضاک، اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و أنت المستعان اللهم لک الحمد كما أنت أهله، الحمد لله بمحامده کلها علی نعمائه کلها حتی ینتهی الحمد الی حیث ما یحب ربی و یرضی» و نیز می گویی پس از نماز صبح پیش از آنکه سخن بگویی: «الحمد لله ملء المیزان و منتهی الرضا وزنه العرش و سبحان الله ملء المیزان و منتهی الرضا وزنه العرش، و الله اکبر ملء المیزان و منتهی الرضا وزنه العرش، و لا اله الا الله ملء المیزان و منتهی الرضا وزنه العرش، تعید ذلک اربع مرأت ثم تقول اللهم اسئلک مسئله العبد الذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لنا ذنوبنا و تقضی لنا حوائجنا فی الدنیا و الاخره فی یسر منک و عافیة».

3) محمد بن فرج گوید: حضرت جواد علیه السلام این نامه را بمن نوشت و آنرا بمن آموخت و فرمود: هر که آنرا پس از نماز صبح بخواند حاجتی نخواهد جز اینکه برایش میسر گردد، و خداوند مهم او را کفایت کند (و آن دعا اینست: «بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد، فوفاه الله سیئات ما مکروا، لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک تنجی المؤمنین، حسبنا الله و نعم الوکیل، فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا

حول ولا قوه الا بالله (العلی العظیم) ما شاء الله لا ما شاء الناس، ما شاء الله و ان کره الناس حسبى الرب من المرئیین، حسبى الخالق من المخلوقین، حسبى الرازق من المرزوقین، حسبى الذی لم یزل حسبى منذ قط، حسبى الله الذی لا اله الا هو، علیه توکلت و هو رب العرش العظیم».

و فرمود: چون از نماز واجب فارغ شدی پس بگو: (و دعایی دستور داد که ترجمه اش اینست) «خشنودم که خدا پروردگارم باشد و محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیغمبرم باشد، و اسلام دینم باشد و قرآن کتابم و فلان و فلان (و نام امامان را ببرد) امامان من باشند، بار خدایا ولی تو فلان (و نام امام زمان علیه السلام را ببرد) است پس او را از برابر و از پشت سر و از راست و چپ و بالای سر و پائین پایش نگهداری فرما، و عمرش را دراز کن، و او را بامر خود قائم کن، و یاری کننده دینش قرار ده، و باو بنما آنچه را دوست دارد و آنچه چشمش را روشنی بخشد درباره خودش و فرزندانش و خاندان و مالش و درباره شیعیان و دشمنانش، و بدشمنانش بنما چیزی را که بدان بترسند و باو بنما درباره دشمنانش چیزی که او دوست دارد و چشمش را بدانوسیله روشنی بخش، و درد دلهای ما و سینه های مؤمنین را شفا بخش».

فرمود: و چون پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از نماز فارغ می شد می خواند (دعایی که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا بیامرز برای من آنچه پیش کرده ام و آنچه بتأخیر انداخته ام و آنچه نهان کردم و آنچه عیان نمودم، و اسراف مرا درباره خودم بیامرز و آنچه تو بدان دانستی، بار خدایا پیش اندازی، و تو پس اندازی، معبودی جز تو نیست، بحق دانائیت بر غیب توانائیت بر همه خلق (سوگند) تا آنگاه که زندگی را برایم بهتر دانی مرا زنده دار، و آنگاه که مرگ را برایم بهتر دانی جانم را بگیر، بار خدایا من از تو خواهم، ترس از تو را در پنهانی و عیان، و سخن حق را در حال خشم و خوشنودی، و میانه روی را در حال فقر و توانگری، و از تو خواهم نعمتی که فانی نشود و روشنی چشمی که منقطع نگردد و از تو خواهم راضی بودن بقضا و میمنت مرگ را پس از زندگی، و گوارائی زندگی را پس از مرگ و لذت دیدارت و شوق زیارت و لقایت را بی آنکه زبانی ضرر زننده یا فتنه ای گمراه کننده بمن رسد، بار خدایا ما را بارایش ایمان بیارای، و راهنمایانی هدایت شده قرارمان ده، بار خدایا ما را در زمره کسانی که رهبری کردی رهبری فرما، بار خدایا من از تو خواهم تصمیم پایداری در کار و براه راست شدن را، و از تو خواهم توفیق شکر گزاری نعمت و عافیتی نیکو و پرداخت حقت را، و از تو خواهم بار پروردگارا دلی سالم و زبانی راستگو و از تو آموزش خواهم از آنچه میدانی و از تو خواهم بهتر آنچه دانی، و پناه برم بخودت از بدی آنچه (نسبت بمن) میدانی زیرا که تو میدانی و ما نمی دانیم و توئی علام الغیوب».

4) محمد جعفری از پدرش حدیث کند که گفت: من بسیار بدرد چشم مبتلا می شدم پس از این درد به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شکایت کردم فرمود: آیا دعائی بتو نیاموزم که برای دنیا و آخرت (سودمند باشد) و درد چشم تو را کفایت کند؟ عرض کردم: چرا: فرمود: پس از نماز صبح و نماز مغرب می گویی: «اللهم انی اسئلك بحق

محمد و آل محمد علیک صل علی محمد و آل محمد و اجعل النور فی بصری و البصیره فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامه فی نفسی و السعه فی رزقی و الشکر لک ابدأ ما ابقیتنی».

باب دعا برای روزی

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: مردی خدمت پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا من مردی هستم عالیمند و قرضدار، و حالم سخت شده، پس دعائی بمن بیاموز که با آن بدرگاه خدای عزوجل دعا کنم تا بمن روزی دهد به مقداری که با آن قرضم را ادا کنم و بوسیله آن بر (مخارج) نانخورها و عیالم کمک جویم، پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: ای بنده خدا وضوی خوب و کاملی بساز، و سپس دو رکعت نماز بگزار و رکوع و سجودش را کامل و نیکو بجا آر، سپس (پس از فراغت از نماز) بگو: «یا ماجد یا واحد یا کریم یا دائم اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمه صلی الله علیه و آله یا محمد یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله ربک وربی و رب کل شیء ان تصلی علی محمد و اهل بیته و اسئلك نفعه کریمه من نفعاتک و فتحاً یسیراً و رزقاً واسعاً الم به شعشی و اقضی به دینی و استعین به علی عیالی».

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این دعا را (برای زیاد شدن روزی): «یا رازق المقلین یا راحم المساکین یا ولی المؤمنین یا ذا القوه المتین صل علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما أهمنی»

3) و نیز از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دعائی برای روزی روایت کرده، (و آن اینست): «یا الله یا الله یا الله اسئلك بحق من حقه علیک عظیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی العمل بما علمتني من معرفه حقک و ان تبسط علی ما حضرت من رزقک».

باب دعا برای دین و وام

1) موسی بن بکر از حضرت کاظم علیه السلام حدیث کند که (برای پرداخت بدهکاری که داشتم این دعا را) برای من در کاغذی نوشت: «اللهم اردد الی جمیع خلفک مظالمهم التي قبلی، صغیرها و کبیرها فی یسر منک و عافیة و مالک تبلیغه قوتی و لم تسعه ذات یدی و لم یقو علیه بدنی و یقینی و نفسی فاده عنی من جزیل ما عندک من فضلک ثم لا تخلف علی منه شیئاً تقضیه من حسناتی، یا ارحم الراحمین، اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اشهد و ان محمداً عبده و رسوله و ان الدین کما شرع و ان الاسلام کما

وصف و ان الكتاب كما انزل و ان القول كما حدث و ان الله هو الحق المبين، ذكر الله محمداً و اهل بيته بخير و حيا محمداً و اهل بيته بالسلام».

باب دعا برای رفع اندوه و سختی و غم و دلنگی و ترس

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چون برادران یوسف او را در چاه افکندند جبرئیل نزدش آمد و گفت: ای پسرک در اینجا چه می کنی؟ گفت: همانا برادران من در این چاه افکندند جبرئیل گفت: می خواهی که از این چاه بیرون بیرون آئی؟ یوسف گفت: این با خدای عزوجل است اگر خواهد مرا بیرون آرد، امام صادق علیه السلام فرمود: پس جبرئیل باو گفت، همانا خدای تعالی به تو فرماید: مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرون آوری، یوسف گفت: آن دعا کدام است؟ گفت: بگو: «اللهم انی اسئلك بأن لک الحمد، لا اله الا الله انت المنان بدیع السماوات و الارض ذوالجلال و الاکرام ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فیه فرجاً و مخرجاً» امام صادق علیه السلام فرمود: پس داستانش همان شد که خداوند در کتابش یاد فرموده است.

2) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام حدیث کند که آن دعائی که حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوسیله آن به داود بن علی نفرین کرد در داستان کشتن او معلی بن خنیس و گرفتن اموال آن حضرت را از (که در باب نفرین بر دشمن حدیث (5) داستانش گذشت، آن دعا اینست. «اللهم انی اسئلك بنورک الذی لا یطفی و بعزائمک التی لا تخفی و بعزک الذی لا ینقضی و بنعمتک التی لا تحصی و بسلطانک الذی کففت به فرعون عن موسی علیه السلام .

3) امام صادق علیه السلام فرمود: از دعاهاى پدرم که در هنگامی که امری پیش می آمد می خواند این بود (و ترجمه اش چنین است): «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و بیامرز مرا و به من رحم کن و کردار مرا پاکیزه فرما و بازگشت مرا آسان کن، و دل مرا آرام نما، و از ترس آسوده فرما، و در همه عمرم به من عافیت ده، و حجت مرا پا بر جا کن، و خطاهایم را ببخش، و رویم را سپید گردان، و درباره دینم مرا نگهدار، و رسیدن بدانچه را جویای آنم بر من آسان کن، و روزیم را فراوان کن زیرا من ناتوانم، و از بدی که نزد من است بآن خوبی که در نزد تو است در گذر، و مرا درباره خودم داغدار مکن، و نزدیکانم را نیز داغدار منما، و به من ببخش بار خدایا یک لحظه ای (و یک نظر رحمتی) که بدان همه گرفتاریهایم را برطرف سازی، و بدان وسیله بازگردانی به من هر آن خوئی که پیش تو بهتر است، که هر آینه نیرویم سست، و چاره ام کم شده، و امیدوارم از خلق تو بریده و جز امید به تو و توکل بر تو چیزی نمانده، و توانائیت پروردگارا اگر به من رحم کنی و عافیتم بخشی چون توانائیت به عذاب و گرفتاری من است، خدایا یاد بخششهایت مرا آرام کند و امید بانعام تو به من نیرو دهد، و از آن زمان که مرا آفریدی تهی از نعمت های تو نبودم، و تویی پروردگار من و آقايم و داد رسم و پناهگاهم و نگهدارم، و دور کننده از من (بلاها را) و مهربان به من و کفیل روزیم، و هر آنچه که من در آنم بقضا و قدر تو است، پس ای آقا و ای مولای من در آنچه مقدر

فرمودی و حتم کرده ای رهائی من باشد از همه گرفتاریهایی که در آنم، و عافیت من در آن باشد، زیرا من برای دور ساختن آنها جز تو کسی راندارم، پس ای صاحب جلالت و اکرام با من برابر خوش گمانی و امیدواریم رفتار کن و بزاری و ناتوانی و سستی من ترحم کن و بدان بر من منت نه و نیز بهر کس که بدرگاہت دعا کند «یا ارحم الراحمین و صلی اللہ علی محمد و آلہ» .

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: که علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: من باکی ندارم چون این کلمات را بگویم اگر جن و انس بر علیه من گرد آیند (و به ضرر من اجتماع کنند، و آن کلمات این است): «بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ مِنَ اللّٰهِ وَ اِلَى اللّٰهِ وَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ اَللّٰهُمَّ الْيٰكُفٰى نَفْسِى وَ الْيٰكُفٰى وَجْهِى وَ الْيٰكُفٰى بِلِجَاتِ ظَهْرِى وَ الْيٰكُفٰى فَوْضَتِ اَمْرِى اَللّٰهُمَّ اَحْفَظْنِى بِحَفَظِ الْاِيْمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَى وَ مِنْ خَلْفِى وَ عَنْ يَمِيْنِى وَ عَنْ شِمَالِى وَ مِنْ فَوْتِى وَ مِنْ تَحْتِى وَ مِنْ قَبْلِى وَ اَدْفَعْ عَنِ بَحْوَلِكِ وَ قُوْتِكِ فَاَنْهَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ» .

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: مردی به من گفت: هنگامی که در ریزه بر ابی جعفر (مقصود عباسی دومین خلیفه بنی عباس) وارد شدی چه دعائی خواندی؟ فرمود: گفتم: «اللهم انک تکفی من کل شیء ء و لا یکفی منک شیء ء فاکفنی بما شئت و کیف شئت و من حیث شئت و انی شئت» .

شرح _ ابو جعفر منصور دومین خلیفه بنی عباس و از خلفائی است که بر بنی هاشم بسیار ستم روا می داشت و مخصوصاً به اولاد حضرت مجتبی علیه السلام بسیار اذیت کرد و جمعی از آنها را در زندانهای تاریک در مدینه و کوفه زندانی کرده بود و شکنجه هائی که این مرد ستمگر در زندانها به فرزندان پیغمبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ) داده قلم از بیان آن شرم دارد و بالاخره تمامی آنها را که حدود سی نفر از اولاد امام حسن علیه السلام بودند در زندان به دستور او با وضع فجیعی کشتند و یا سقف زندان را بر سر آنها خراب کردند، و شهادت عبدالله محض و فرزندان نفس زکیه و برادرش محمد دیباج و دیگر از اولاد حضرت مجتبی که بدست خودش یا لشکریانش اتفاق افتاده در تواریخ مضبوط است، و از ستمهای آن مرد خبیث به فرزندان رسول خدا این بود که در سال 144 بنام حج به مکه سفر کرد و در بازگشت در ریزه که دهی بود در چهار منزلی مدینه طیبه و قبر ابوذر غفاری رضوان الله تعالی علیه در آنجاست منزل کرد، و چند روزی در آنجا توقف کرد و دستور داد زندانیان مدینه که از آن جمله محمد دیباج و عبدالله محض بودند نزدش بردند، محمد دیباج را دستور داد در حضورش چهار صد تازیانه زدند که مورخین می نویسند یک چشم محمد در اثر تازیانه از حدقه بیرون آمد و پیراهنش از بسیاری خون بر تنش چسبیده بود که پس از چندی که خواستند آن پیراهن را از تنش بیرون آورند با روغن زیتون چرب کردند و با این حال با پوست از بدنش کنده شد، سپس تمامی آن زندانیان را با وضع بسیار رقت باری به همراه خود به کوفه برد و در کوفه زندان کرد و در زندان بودند تا از دنیا رفتند، و رفتن امام صادق علیه السلام در ریزه نزد منصور در همین مسافرت بوده است که حضرت را از

مدینه خواست و گویا نظر اذیت و شاید قتل آن حضرت نیز داشت ولی خداوند تعالی به برکت دعای آن حضرت شر او را کفایت فرمود.

(6) علی بن میسر گوید: چون امام صادق علیه السلام بر ابی جعفر منصور یکی از غلامان خود را بالای سر خود نگهداشت و به او گفت: همینکه (جعفر بن محمد) بر من وارد شد گردنش را بزنی، حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگامی که وارد شد نگاهی به منصور کرد و زیر لب سخنی گفت که کسی نفهمید چه بود، و سپس این جمله را آشکارا گفت: «یا من یکفی خلقه کلهم و لا یکفیه احد، اکفنی شر عبداللّٰه بن علی» (منصور نامش عبداللّٰه و فرزند محمد بن عبداللّٰه بن عباس بوده است) گوید: پس منصور غلامش را ندید و غلام نیز او را نمی دید، پس منصور به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: ای جعفر. ابن محمد راستی من شما را در این گرما به رنج و تعب انداختم برگرد (به منزل، و معذرت خواهی کرد) پس حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از نزدش بیرون رفت، پس از آن منصور به غلامش گفت: چرا آنچه به تو دستور داده بودم انجام ندادی (و گردن جعفر بن محمد را نزدی؟) گفت: به خدا سوگند من او را ندیدم و چیزی آمد و میان من و او حائل شد، منصور گفت: به خدا سوگند اگر این داستان را برای احدی گفתי هر آینه تو را خواهم کشت.

(7) عبداللّٰه بن عبد الرحمن گوید: حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به من فرمود: آیا دعائی به تو نیاموزم که بوسیله آن دعا کنی؟ و همانا ما خاندان هرگاه امری اندوهناکمان کند و از سلطان برای امری بترسیم که تاب آن را نداریم با آن دعا (بدرگاه خداوند) دعا می کنیم؟ عرض کردم: چرا، پدر و مادرم به فدایت باد ای فرزند رسول خدا، فرمود: بگو: «یا کائناً قبل کل شیء و یا مکون کل شیء و یا باقی بعد کل شیء صل علی محمد و آل محمد، و افعل بی کذا و کذا» (و بجای آن جمله اخیر حاجت خود را ذکر کند).

(8) سعید بن یسار گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: (من گاهی) اندهگین شوم (و برای رفع آن از حضرت دستوری خواستم) فرمود: بسیار بگو: «اللّٰه ربی لا اشکر به شیئاً» پس هر گاه از وسوسه یا حدیث نفس (خاطره های شیطانی) بترسی بگو: «اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک بیدک عدل فی حکمک، ماض فی قضاؤک، اللهم انی اسئلك بکل اسم هو لک انزلته فی کتابک اوعظمته احد من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل القرآن نور بصری و ربیع قلبی و جلاء حزنی و ذهاب همی اللّٰه ربی لا اشکر به شیئاً».

(9) سماعه گوید: حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) بمن فرمود: ای سماعه هرگاه برای تو نزد خدای عزوجل حاجتی است پس بگو: «اللهم انی اسئلك بحق محمد و علی فان لهما عندک شأناً من الشان و قدراً من القدر فبحق ذلك الشان و بحق ذلك القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا حاجت خود را بگوید) زیرا همانا چون روز قیامت شود هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمن آزمایش شده نماند جز آنکه در آن روز بآندو (یعنی محمد و علی علیهما السلام) نیاز دارند.

10) معاویه بن عمار و علاء بن سیاه و ظریف بن ناصح گوید: چون ابوالدوانیق منصور دوانیقی (سراغ حضرت صادق (علیه السلام) فرستاد باسما برداشت سپس گفت: «اللهم انک حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمد و علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی اللهم انی ادرء بک فی نحره و اعوذ بک من شره» یعنی بار خدایا تو آن دو پسر بچه را بخاطر نیکی و خوبی پدر و مادرشان نگهداری کردی مرا هم بخاطر خوبی پدرانم: محمد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی نگهداری فرما، بار خدایا من بوسیله تو در گلوش او را دور سازم، و از شرش بتو پناه برم) سپس بشتربان (که مهار شتر حضرت در دستش بود) فرمود: برو پس همینکه، ربیع (حاجب منصور) در خانه منصور او را دیدار کرد بوی عرضکرد: ای اباعبدالله چه اندازه دلش نسبت بشما سخت شده، و من همانا شنیدم که می گفت: بخدا سوگند هیچ نخل خرمائی برای آنها باقی نگذارم جز اینکه همه را ببرم، و هیچ مالی برای آنها باقی نگذارم و همه را غارت نکنم، و هیچ کودکی برای ایشان باقی نگذارم و همه را با سیری ببرم؟ گوید: پس آنحضرت زیر لب چیزی گفت: و لبانش را جنبانید، پس همین که بر منصور وارد شد سلام کرد و نشست، منصور جواب سلام حضرت را داد سپس گفت: بخدا سوگند آهنگ داشتم که یکدرخت خرما برایت باقی نگذارم و همه را قطع کنم، و هر چه داری بگیرم؟ حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: یا امیرالمؤمنین همانا خداوند ایوب را گرفتار کرد و او صبر کرد، و بداد نعمت داد او شکر کرد، و یوسف را بر برادران چیره کرد (ولی او انتقام نگرفت) و از آنها درگذشت، و تو از این نژادی و این نژاد کاری نکنند جز بدانچه مانند کردار آنان باشد، گفت: راست گفتمی و من از شما در گذشتم و (شما را) بخشیدم، فرمود: یا امیرالمؤمنین هر آینه هیچ کس دست خود را بخون ما خاندان نیالوده است جز اینکه خداوند سلطنتش را برگرفته، منصور از این سخن برآشفست و خشم کرد، حضرت فرمود: یا امیرالمؤمنین آرام باش (تا دنباله سخن را بگویم) همانا این سلطنت در خاندان ابی سفیان بود تا اینکه یزید حسین علیه السلام را کشت خداوند سلطنتش را گرفت و بمروان بن محمد رسید، و چون مروان ابراهیم را که برادر منصور و بابراهیم امام معروف بود) کشت خداوند سلطنتش را گرفت و بشما داد، گفت: راست گفتمی بزرگترین (حاجتت را) بگو (تا برآورم) فرمود: اذن بده (که برگردم) گفت: آن بدست شما است هرگاهی بخواهی (در بازگشت آزادید) پس آنحضرت بیرون آمد ربیع حاجب عرضکرد: ده هزار درهم برای شما داده فرمود: من بدان حاجتی ندارم، عرضکرد: اگر نپذیری او را خشمگین خواهی کرد (و از نپذیرفتن شما بخشم آید) آنرا بگیر و در راه صدقه بده.

شرح _ سبوطی در تاریخ الخلفاء گوید: جهت اینکه منصور را ابوالدوانیق لقب دادند این بود که بسیار حریص و بخیل بود و از کارگران و صنعتگران خود به دانه و حبه نیز حساب میکشید، و دانه معرب دانگ است که در فارسی گویند و آن یکششم درهم است.

و مقصود از «غلامین» دو پسر بچه که امام علیه السلام بدانها اشاره فرمود همان دو غلامی است که خداوند متعال در داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام در آیه 82 از سوره کهف بیان فرموده که فرماید: «و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحاً...» و ملخص داستان این بود که حضرت موسی و خضر دو پیامبر الهی مأموریت پیدا کردند دیواری که روی خرابی و انهدام بود از خرابی آن جلوگیری کنند و آنرا از نو بسازند بخاطر گنجی که در زیر آن پنهان بود و آن گنج متعلق بدو پسر بچه و آن پدر و مادر صالح هفتصد سال و یا هفت پشت بوده است.

و ربیع حاجب (دربان منصور، و پیشخدمت مخصوص) ظاهراً علاقه مند بدان حضرت علیه السلام بوده بلکه از برخی از روایات استفاده شود از شیعیان بوده و پاره ای روایات نیز از او نقل شده گرچه از جهت وثاقت در حدیث مورد اعتماد دانشمندان رجال نویس نبوده ولی از روی هم رفته چند حدیث که یکی همین حدیث شریف است استفاده می شود که از علاقمندان حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوده است و شاید هم علاقه مندی او نسبت به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فقط در پیش روی آنحضرت بوده ولی در مورد انجام فرمان منصور کاملاً مطیع او بوده است.

باب دعا برای دردها و بیماریها

1) برخی از اصحاب ما حدیث کرده اند که حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگام درد و بیماری (ایندعا می خواند) می گفت: «اللهم انک عیرت اقواما فقلت: قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا، فیا من لا یملک کشف ضری و لا تحویله عنی احد غیره صل علی محمد و آل محمد و اکشف ضری و حوله الی من یدعو معک لها آخر لا اله غیرک»

2) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چون مردی را دیدی که گرفتار بلا شده (بشکرانه اینکه تو بدان بلا گرفتار نشده ای) بگو: «الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علیک و علی کثیر ممن خلق» و نگذار او بشنود.

3) داود بن زریب گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (درباره کسیکه جائی از بدنش دردی دارد) فرمود: دست خود را بر جای درد بگذار دو سه بار بگوید: «الله الله ربی حقاً لا اشک به شیئاً اللهم انت لها و لكل عظیمه ففرجها عنی»

4) امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه انسان مریض شد (این دعا را بخواند) بگوید: «بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اعوذ بعزه لله و اعوذ بقدره الله علی ما یشاء من شر ما أجد».

5) امام صادق علیه السلام فرمود: (برای رفع درد و بیماری بگوید): «یا منزل الشفاء و مذهب الداء انزل علی ما بی من داء شفاء».

6) حسین خراسانی نانوا گوید: از دردی که داشتم به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شکایت کردم، فرمود: چون نماز خواندی پس بجای سجده ات دست بگذار و بگو: «بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اشْفِنِي يَا شَافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءَ لَا يَغَادِرُ سَقْمًا شِفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقْمٍ».

7) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: دستت را بر موضع درد می گذاری و سه بار می گویی: «اللهم انی استلک بحق القرآن العظیم الذی نزل به الروح الامین و هو عندک فی ام الكتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک» و بر محمد و آل او صلوات میفرستی. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند در این فراز به یک نکته عظیم توجه نما و آن این که مقصود امام از بیان این ادعیه عدم مراجعه به پزشک و درمان از طریق دعا نیست زیرا این تعبیر بر ضد قرآن و بر ضد روایات معارض و ضد عقل است یعنی این که از خدا شفا می خواهی و به پزشک مراجعه می نمایی زیرا در بسیاری از اوقات ثابت می شود که پزشک در تشخیص خود خطا می کند و این حضرت حق جل جلاله است که درمان بیماری ها را نیز در داروها قرار داده و لذا خلاق بایستی در برابر عوامل درمان خود یعنی پزشکان و داروسازان و...؛ و خلقت گیاهان دارویی و داروها که برگرفته از عوامل شیمیایی و خواص فیزیکی اجسام است از خدا شاکر باشند یعنی خدا را به واسطه اسبابی که در اختیار قرار داده است شکرگزاری نمایند یعنی مفهوم این ادعیه عدم مراجعه به پزشک و استفاده از دارو نیست و به همین دلیل در احکام اسلامی مراجعه به پزشک حرام نمی باشد و یا مکروه نمی باشد بلکه برای حفظ سلامت واجب است به پزشک مراجعه شود والسلام)

باب حرز و تعویذ

1) صالح بن سعید از ابراهیم بن محمد بن هارون حدیث کند که به حضرت ابی جعفر علیه السلام نوشت و از آن حضرت دعائی برای بادهائی که کودکان بدان دچار گردند در خواست، حضرت به خط خود این دو دعا را نوشت، و صالح (بن سعید) معتقد بود که آن حضرت این دو دعا را به خط خود برای ابراهیم فرستاد (یا ابراهیم دعاها را که به خط حضرت بود برای صالح فرستاد). (سپس دعا را ذکر می نماید)

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: بادی که دچار کودکان شود همانست که در فارسی بدان «باد جن» گویند و همان ام الصبیان است، که شیخ در کتاب قانون آن را ریح الصبیان (باد کودکان) نامیده است، سپس کلامی از کتاب نهاییه نقل کند که باد در امثال این حدیث کنایه از «جن» است. (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که توکل بر خداوند و پناه خواستن از او برای دفع تمام بلاها و شرور و...؛ امری صحیح و عقلایی است ولی سوءاستفاده اشخاص معلوم الحال و شیاد از این ضعف خلاق نبایستی دلیل مراجع مسلمان به افراد شیاد و

کلاهبردار و رمال و جادوگر و ساحر شود زیرا که خداوند ساحران و جادوگران را به دوزخ خود بشارت داده و انسان ها را از ورود به عوالم دیگر که بایستی در آن ورود نیابند نهی فرموده است و البته کسی که توکل او به خداست خداوند او را کفایت خواهد فرمود از تمامی شرورهای موجود که آن را در کتاب خود در سوره های عظیم ناس و خلق بیان فرموده است و اهل اسلام بایستی به خدا پناه ببرند از شرارت دشمنان خود و اما بحث جن پس این که جن در اجسام خلائق فرومی رود و آن ها را وادار به اعمال خلاف می نماید و... یاهو ای است که مانند آن یاهو ای پیدا نمی شود و این مزخرفات برگرفته از کتب عهد عتیق و خصوصاً عهد جدید است و ما شرح کامل آن را در کتاب شریف نورالانوار خود مذکور نموده ایم پس اهل اسلام بایستی در همه امور بر خدا توکل نمایند و روایت چهارده معصوم در این راستاست)

(2) بکیر گوید: شنیده از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به من فرمود: ای علی آیا به تو نیازمدم کلماتی؟ هر گاه در ورطه (امری که خلاصی از آن دشوار باشد) یا بلائی افتادی پس بگو: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ» زیرا خدای عزوجل به برکت این دعا آنچه خواهد از اقسام بلا از تو دور کند.

باب دعا هنگام خواندن قرآن

(1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگام خواندن قرآن این دعا را می خواند (که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا ای پروردگار ما ستایش مخصوص تو است، توئی یگانه در قدرت و پادشاهی استوار، و مخصوص تو است ستایش، توئی برتر بعزت و کبریاء و مسلط بر فراز آسمانها و عرش بزرگ، پروردگار ما و از آن تو است ستایش، توئی که همه چیز را به ذات خود دانائی و هر دانشمندی نیازمند در گاه تو است، پروردگارا ما ازان تو است ستایش ای فرود فرستنده آیه ها و ذکر عظیم، پروردگارا ما مخصوص تو است ستایش بد آنچه بما آموختی از حکمت و قرآن عظیم آشکار کننده، بار خدایا توئی که پیش از رغبت ما در آموختن آن را به ما آموختی، و پیش از اظهار شوق ما در سودش ما را بدان مخصوص گردانیدی، بار خدایا در اینصورت این متی است از تو بر ما، و فضل وجود و لطفی است به ما و رحمتی است برای ما و امتنانی است بر سر ما، بدون اینکه از جانب ما جنبش و حرکت و توانائی و چاره جوئی شود، بار خدایا پس تلاوت این قرآن و در برداشتن آیاتش را محبوب ما ساز، و به ما ارزانی دار ایمان بآیات متشابه آن را، و توفیق عمل بمحکمش را، و به ما ده وسیله ناویل آن را، و راهنمایی در تدبیر آن و بینائی در پرتو نورش را به ما عنایت فرما.

بار خدایا چنانچه آن را فرو فرستادی درمان برای دوستانت، و وسیله بدبختی برای دشمنانت، و سبب کوری نافرمانت، و وسیله روشنی فرمانبرداریت، بار خدایا آن را قرار ده برای ما پناهگاه محکمی از عذابت، و دژی از خشمت، و جلوگیری از نافرمانیت و نگهبانی از قهر و غضبت، و راهنمایی به فرمان برداریت، و نوری در

روز دیدارت که بدان در میان خلق تو روشنی یابیم، و بر صراط تو بدان وسیله بگذریم، و به بهشت راه یابیم.

بار خدایا به تو پناه بریم از بدبختی در حمل آن، و کوری از عمل (یا علم) بآن، و کجروی در حکم آن و برتری نمودن از توجه بدان (یا پیشتازی از میانه روی آن) و کوتاهی کردن در برابر حق آن، بار خدایا سنگینی آن را از ما بردار و مزدش را برای مالاخرم گردان، و سپاسگذاری را نصیب ما گردان، و ما را چنان کن که مراعات و محافظت کنیم، بار خدایا ما را چنان ساز که از حلالش پیروی کنیم و از حرامش اجتناب ورزیم، و حدود آن را بر پا داریم، و فرائض آن را به جا آوریم.

بار خدایا روزی ما گردان شیرینی تلاوتش را و نشاط درباره قیام بدان، و ترس در هنگام خواندنش و نیروئی برای بکار بستن آن در هر آن از شب و روز، بار خدایا باندکی خواب خستگی ما را درمان کن (و بنابر نسخه «اسقنا» یعنی عطش خواب ما را باندکی از آن فرو نشان) و در ساعت مخصوص شب ما را از خوابها بیدار کن. و در گاههایی که دعا باجابت رسد ما را از چرت چرتیها بخود آر.

بار خدایا دلهای ما را در برابر عجائب بی پایانش تیز هوش کن، و زمزمه آن را لذت بخش نما، و هنگام مراجعه بآن عبرتی بما بده، و سود آشکاری هنگام فهم جوئیش به ما عنایت فرما، بار خدایا به تو پناه بریم از تخلف قرآن در دلهای ما (یعنی اثر آن در اعضاء و جوارح ما آشکار نشود) و از اینکه آن را بالش خواب خود کنیم (فیض «ره»)) گوید: یعنی شب بخوابیم با او و تهجد باو نکنیم یا او را در کنار تختخواب خود اندازیم و آن را گرامی نداریم) و از اینکه آن را پشت سر اندازیم، و از قساوت دلها مان نسبت بدانچه ما را بدان پند دادی به تو پناه بریم، بار خدایا بآیاتی که در آن آوردی ما را سود ده، و به مثلهایی که در آن زدی ما را متذکر ساز، و به تأویل آن بدیهای ما را جبران کن و بدان وسیله مزد کردار نیک ما را دو چندان کن، و درجات ما را بالا ببر، و پس از مرگ بسبب آن به ما بشارت تلقین نما، بار خدایا آن را برای ما توشه ای ساز که در موقع وقوف در برابرت بدان وسیله به ما نیرو دهی، و راه روشنی که با آن نامهای تو را تسبیح گوئیم، زیرا تو با فرود فرستادن آن حاجتی بر ما آوردی که راه عذر را بر ما بستی و نعمتی به ما دادی که زبان شکر ما از آن کوتاه هست.

بار خدایا آن را برای ما سرپرستی ساز که ما را از لغزش نگهدارد، و راهنمایی ساز که ما را بکار نیک راهنمایی کند، و کمکی راهنمایش ساز که ما را از کجی راست کند، و در خستگی نیرو بخشد، تا به بهترین آرزوهایمان رساند، بار خدایا آن را برای ما در روز قیامت شفیع ساز و وسیله ای برای ارتقاء و وکیلی پیروز در آن روز قضاوت، و نوری در آن روز تاریکی و ظلمت روزی که نه زمینی است و نه آسمانی، روزی که هر کس بآنچه کوشش کرده بدان مزد گیرد.

بار خدایا آن را برای ما وسیله سیرابی در روز تشنگی ساز، و سبب نجات ما گردان در روز جزا از آن آتش سوزانی که بر هر کس از آن گرمی خواهد ترحم نکند و شعله اش زبانه کشد، بار خدایا آن را برای ما برهانی قرار ده

در آن روز که همه اهل زمین و آسمانها گرد آیند. بار خدایا منزلهای شهیدان و زندگی سعیدان، و رفاقت پیمبران را روزی ما گردان زیرا تو شنوای دعائی». (نگارنده گوید هر چند در ابتدا یا انتهای این دعای واصله صلوات بر محمد و آل محمد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عجل فرجهم که به اعتقاد ما شاخصه صحیح بودن ادعیه است مذکور نشده است ولی ما آن را ذکر نمودیم به لحاظ محتوای علمی آن ولی خداوند پناه بردن به او از شر شیطان در زمان قرائت قرآن را امر فرموده و روایات ما نیز بر این معنی دلالت دارد والسلام)

باب دعا در هنگام حفظ قرآن

1) ابان بن تغلب گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: می گوئی (این دعا را که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا من از تو خواهم باینکه بندگان از چون توئی خواهش نکنند خواهم به حق محمد پیغمبر و رسولت و به حق ابراهیم خلیل خود و برگزیده ات و به حق موسی هم سخت و هم رازت، و بحق عیسی کلمه ات و روح، و از تو خواهم به حق صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و بهر وحییکه فرستادی و به حق هر آن حکمی که آنرا گذرا فرمودی، و هر آن حقی که بدان حکم فرمودی، و هر بی نیازی که توانگرش کردی و هر گمراهی که راهنمائیش کردی، و هر خواهنده ای که بدو عطا فرمودی، و از تو خواهم بدان نامت که بر شب نهادی پس تاریک شد، و بدان نامت که بر روز نهادی پس روشن گشت. و بدان نامت که بر زمین نهادی پس آرامش گرفت، و با آن آسمانها را ستون زدی و استوار شدند، و بدان نامت که بر کوهها نهادی و مستقر شدند، و بدان نامت که روزیها را بدان پراکنده کردی، و از تو خواهم بدان نامت که مردگان را بدان زنده سازی، و از تو خواهم بدان چه مرکز انعقاد عزت عرش شد، و آخرین رحمتی که از کتابت (قرآن یا لوح محفوظ) آشکار گردد، از تو خواهم که بر محمد و آلش رحمت فرستی و حفظ قرآن و انواع دانش را به من روزی کن، و اینکه آنها را در دل و گوش و چشمم پا برجا کنی، و با گوشت و خون و استخوان و مغز من آنها را بیامیزی، و شب و روز مرا از رحمت و قدرت خودت بدانها بکار اندازی، زیرا که نه جنبشی و نه توانائی بجز تو نیست ای زنده و پاینده».

گوید: و در حدیث دیگر اضافه دارد (که ترجمه آن اضافه نیز اینست):

«و از تو خواهم بدان نامت که بندگان را باجابت رساندی بدان ترا خواندند، و پیمبران بدان ترا خواندند که آنها را آمرزیدی و بدانها ترحم کردی، و از تو خواهم بهر نامی که در کتابهایت فرو فرستادی، و بدان نامت که عرش تو بدان پابرجا شد، و به نامت واحد، احد، فرد، وتر، متعال، آنکه همه ارکان را (عرش یا آسمانها و زمینها و جز آن را) پر کرده و پاک، پاکیزه، مبارک مقدس، حی، قیوم، روشنی آسمانها و زمین، رحمن، رحیم، کبیر متعال، و (از تو خواهم) به حق کتابت که به حق و راستی فرود آمده و کلمات نامه ات و نور نام تو، و به عظمت و ارکانت».

و گوید: در حدیث دیگری است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر کس بخواهد که خداوند عزوجل قرآن و دانش را در دل او نهد این دعا را (که گذشت) با عمل سفید در ظرف پاکی بنویسد سپس آن را با آب بارانیکه به زمین نرسیده باشد بشوید، و سه روز ناشتا بخورد که ان شاء الله قرآن را حفظ کند. (نگارنده اعتقاد دارد که علاوه بر این امور از خداوند توفیق مسئلت کرده و سپس مداومت و کوشش نماید در حفظ آیات عظیم الهی و بداند که حافظه انسان ها متفاوت است و با تکرار و تمرین توفیق حاصل می شود ان شاء الله)

باب دعاهای کوتاه و مختصر برای همه حاجتهای دنیا و آخرت

1) علی بن زیاد گوید: علی بن بصیر بدان حضرت نامه نوشت و درخواست کرد که در پائین نامه اش دعائی برای او بنویسد و بیاموزد که بوسیله آن از گناهان نگهداری شود و دعائی جامع برای (حوائج) دنیا و آخرت باشد، پس حضرت علیه السلام در پاسخش به خط خود نوشت (دعائی که ترجمه اش اینست): «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ای کسیکه نیک را آشکار کند، و زشت را بپوشاند، و پرده مرا ندرد، ای در گذشت کریم، و ای خوش در گذرنده (از گناه) ای وسیع در آموزش ای پر بخشش در رحمت ای دمساز در هر راز، و ای پایان هر شکایت، ای در گذرنده با کرامت، و ای بزرگ در منت، ای آغاز کننده بهر نعمت جلوتر از استحقاق آن، ای پروردگار و ای آقا و ای فریاد رس، رحمت بر محمد و آلش فرست و از تو خواهم که درد و زخم جاندهی» سپس بخواه هر چه خواهی.

2) حضرت باقر (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) فرمود: به حقیقت و راستی که خدا مردی بیابانی را با دو کلمه که با آنها بدرگاه خداوند دعا کرد آمرزید (و آن دو کلمه این بود که) گفت: «اللهم ان تعذبني فأهل لذلک انا، و ان تغفر لي فأهل لذلک انت» (یعنی بار خدایا اگر مرا عذاب فرمائی پس من سزاوار آنم، و اگر بیامرزی پس تو شایسته آنی) پس خداوند او را آمرزید.

3) داود رقی گوید: من شنیدم که حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) بیشتر چیزی که در هنگام دعا بر آن اصرار داشت این بود که خدا را بحق پنج تن می خواند، یعنی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین.

4) معاویه بن عمار گوید: حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) بدون سخن و پرسشی بمن فرمود: ای معاویه آیا می دانی که مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از اینکه اجابت دعایش دیر شده بود بآنحضرت شکایت کرد، آنحضرت باو فرمود: چرا دعای سریع الاجابه را (یعنی دعائی که زود باجابت رسد) نخواندی؟ آنمرد عرضکرد: آندها کدام است؟ فرمود: بگو: «اللهم انی اسئلك باسمک العظیم الاعظم الاجل الاکرم المنخزون المکنون النور الحق البرهان المبین الذی هو نور، مع نور و نور من نور و نور فی نور، و نور علی نور و نور فوق کل نور، و نور یضیء به کل ظلمه و یکسر به کل شده و کل شیطان مرید و کل جبار عنید، لا تقر به ارض و لا تقوم به سماء، و یا من به کل خائف، و یبطل به سحر کل ساحر، و بغی کل باغ، و حسد کل حاسد، و یتصدع

لعظمته البر و البحر، و يستقل به الفلك، حين يتكلم به الملك، فلا يكون للموج عليه سبيل و هو اسمك الاعظم الاعظم، الاجل الاجل النور الاكبر، الذي سميت به نفسك، و استويت به على عرشك و أتوجه اليك بمحمد واهل بيته اسئلك بك و بهم ان تصلى على و محمد و آل محمد و ان تفعل بي كذا و كذا».

(5) عمرو بن ابى المقدم گويد: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ايندعا را كه جامع حاجتهاى دنيا و آخرت است بمن ديكته فرمود: (و فرمود: كه پس از حمد و ثناى خداوند مى گويى:

«اللهم انت الله لا اله الا انت الحليم الكريم، و انت الله لا اله الا انت العزيز الحكيم، و أنت الله لا اله الا انت الواحد القهار، و انت الله لا اله الا انت الملك الجبار، و انت الله لا اله الا انت الرحيم الغفار، و انت الله لا اله الا انت شديد المحال، و انت الله لا اله الا انت الكبير المتعال، و انت الله لا اله الا انت السميع البصير، و انت الله لا اله الا انت المنيع القدير، و انت الله لا اله الا انت الغفور الشكور، و انت الله لا اله الا انت الحميد المجيد، و انت الله لا اله الا انت الغفور الودود، و انت الله لا اله الا انت الحنان المنان، و انت الله لا اله الا انت الحليم الديان، و انت الله لا اله الا انت الجواد الماجد، و انت الله لا اله الا انت الواحد الاحد، و انت الله لا اله الا انت الغائب الشاهد، و انت الله لا اله الا انت الظاهر الباطن، و انت الله لا اله الا انت بكل شىء عليم، تم نورك فهديت و بسطت يدك فأعطيت، ربنا وجهك اكرم الوجوه و جهتك خير الجهات و عطيتك افضل العطايا و اناها تطاع ربنا فتشكر و تعصى ربنا فتغفر لمن شئت تجيب المضطرين و تكشف سوءه و تقبل التوبه و تغفو عن الذنوب لا تجازى اياديك و لا تحصي نعمك و لا يبلغ مدحتك قول قائل اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و روحهم و راحتهم و سرورهم، و أذقنى طعم فرجهم و اهلك اعداءهم من الجن و الانس و آتنا فى الدنيا حسنه و فى الآخرة حسنه و قنا عذاب النار، و اجعلنا من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون، و اجعلنى من الذين صبروا و على ربهم يتوكلون و ثبتنى بالقول الثابت فى الحياه الدنيا و فى الآخرة و بارك لى فى المحيا و الممات و الموقف و النشور و الحساب و الميزان و أهوال يوم القيامة و سلمنى على الصراط و اجزنى عليه و ارزقنى علماً نافعاً و يقيناً صادقاً و تقى و براً و ورعاً و خوفاً منك و فرحاً بيلغنى منك زلفى و لا يباعدنى عنك، و احببى و لا تبغضنى و تولنى و لا تخذلى و اعطنى من جميع خير الدنيا و الآخرة، ما علمت منه و ما لم اعلم و اجزنى من سوء كله بحذافيره ما علمت منه و ما لم اعلم».

(6) ابو جعفر كه مردى بوده است در كوفه و بكنيه اش معروف بوده گويد: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض كردم: دعائى بمن بياموز كه با آن دعا كنم، فرمود: آرى بگو: «يا من ارجوء لكل خير و يا من آمن سخطه عند كل عثره و يا من يعطى بالقليل الكثير يا من اعطى من سئله تحننا منه و رحمه يا من اعطى من لم يسئله و لم يعرفه صل على محمد و آل محمد و اعطنى بمسألتى من جميع خير الدنيا و جميع خير الآخرة فانه غير منقوص ما اعطيتنى و زدنى من سعه فضلك يا كريم».

(7) محمد بن مسلم گويد: بآنحضرت عليه السلام عرض كردم: دعائى بمن بياموز، فرمود: تو كجائى از دعائى الحاح؟ و (چرا آنرا نخوانى؟) گويد: عرض كردم: دعائى الحاح كدام است؟ فرمود: «اللهم رب السماوات السبع و ما

بینهن ورب العرش العظیم ورب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ورب القرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین انی اسئلك بالذی تقوم به السماء و به تقوم الارض و به تفرق بین الجمع و به تجمع بین المتفرق و به ترزق الاحیاء و به احصیت عدد الرمال و وزن الجبال و کیل البحور» سپس بر محمد و آل محمد صلوات می فرستی آنگاه حاجت خود را می خواهی و در درخواست خود اصرار بنما.

8) امام صادق علیه السلام بابی بصیر فرمود: بخوان (و این دعا را باو آموخت که ترجمه اش چنین است: «بار خدایا از تو درخواست کنم گفتار توبه کنندگان و کردارشان را و (نیز از تو خواهم) نور پیمبران و راستی آنها را، و کردار ذکر گویان و یقین ایشانرا، و ایمان دانشمندان و فهم ایشانرا، و پرستیدن خاشعان و فروتشیانرا، و حکمت فقیهان و سیره آنها را، و ترس پرهیزکاران و رغباتشانرا، و باور داشتن مؤمنان و توکل آنها را، و امید نیکوکاران و نیکیهایشانرا.

بار خدایا من از تو خواهم پاداش شاکران، و مقام مقربان و رفاقت پیمبران را. بار خدایا از تو خواهم ترس آنانکه عمل برای تو کنند، و کردار آنانرا که از تو ترسانند، و خشوع آنانکه برایت پرستش کنند، و یقین آنان که بر تو توکل کنند؛ و توکل آنانکه بر تو گرویدند.

بارالها تو بحاجت من نگفته دانائی، و بر آوردنش برای تو آسان و بی تکلیف است، و توئی که هیچ سائلی تو را در سؤال دچار نسازد، و هیچ بدگوئی از (مقام) تو نکاهد، و گفتار هیچ بنده گوینده مدحی بحق مدحت تو نرسد، تو آنچنانیکه خود فرمائی و برتر از آئی که ما بگوئیم.

بار خدایا برای من گشایشی نزدیک قرار ده، و مزد بزرگی بمن عطا فرما، و پوشش نیکو بر عیوبم کن، بار خدایا تو دانائی که من با اینکه بر خود ستم کردم و بر نفس خود اسراف نمودم ولی برای تو ضد و همتا و همسر و فرزندی نگرفتم، ای کسیکه مسائل بسیار او را بغلط نیندازد، و ای کسی که چیزی از چیزی دیگر او را سرگرم نکند، و نه شنیدنی از شنیدنی دیگر و نه دیدنی از دیدنی دیگر، و اصرار و پافشاری اصرار کنندگان او را بستوه نیاورد، از تو درخواست کنم که در همین ساعت بمن گشایشی دهی از جائی که گمان برم و از جائی که گمان ندارم، توئی که استخوانهای پوسیده را زنده کنی، و بر هر چیز توانائی.

ای کسیکه شکر من (در برابر نعمتهایش) اندک بود ولی باز هم مرا محروم نکرد، و خطایم بزرگ بود ولی رسوایم نساخت، و بر نافرمانیها مرا دید ولی برویم نزد، و مرا آفرید برای آنچه آفرید و من جز آنچه برای آن آفریدم کردم،

پس چه خوب مولایی هستی تو ای آقای من، و بد مطلوب و خواسته شده ای هستم من که مرا یافتی، بنده تو و زاده بنده کنیز توام که در برابر هستم و هر چه خواهی درباره من انجام دهی.

بار خدایا آوازه‌هایش خاموش شده و حرکات آرام شدند، و هر دوستی با دوستش خلوت کرده و من با تو خلوت کرده ام، توئی محبوب من، پس نتیجه این خلوتم را با خودت در این شب آزادی از دوزخ قرار ده، ای کسیکه برتر از دانش او برای دانشمندی وصفی نماید (یعنی کسی از او دانشمندتر نیست) و ای کسیکه

بدون لطف او برای هیچ مخلوقی نگهبانی نیست، ای آنکه پیش از هر چیز بوده و ای آنکه پس از هر چیز خواهی بود، ای کسی که عنصر (و ماده ای) برایش نیست، و ای کسیکه پایان او فناء ندارد (چون پایان ندارد) ای کاملترین توصیف شدگان، و بخشنده ترین دهندگان، و ای کسی که بار هر زبانی که خوانده شود آن را بفهمد و ای کسی که گذشت او قدیم است، و سخت گیریش سخت است، و ملکش استوار است، تو را بخوانم بآن نامت که بدان با موسی بیواسطه سخن گفتی، ای خدای بخشنده، و ای مهربان، ای آنکه جز تو معبودی نیست، بار خدایا توئی صمد از تو خواهم که رحمت بر محمد و آلش فرستی و برحمت خود مرا ببهشت ببری». (توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که بعضی از دعاهای شریف به واسطه طولانی بودن ذکر نشد)

پایان کتاب دعاء و دنبال آن کتاب فضل قرآن است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

کتاب فضل قرآن

1- حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پدران علیهم السلام از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حدیث فرماید که آنحضرت (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: ای مردم شما اکنون در دنیا و خانه سازش و صلح هستید و شما در سر راه سفر هستید و بشتاب شما را خواهند برد، و شما می نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده ای را بسر رسانند، پس اسباب و سائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه درازی در پیش است. فرمود: پس مقدار بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا خانه سازش یعنی چه؟ فرمود: خانه ای که رساننده است (انسانیرا بگور رسانند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن بمنزلهای آخرت) و جدا کننده (یعنی انسان را از علایق دنیا جدا کند) پس هرگاه آشوبها چون شب تار شما را فرا گرفت بقرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا آنست شفیع که شفاعتش پذیرفته است (درباره کسی که بدان عمل کند) و گزارش دهنده است از بدیها که گفته اش (درباره آنکس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هر که آنرا پیشوای خود کرد به بهشتش رهبری کند و هر که (از آن پیش افتد) و آنرا پشت سر خود قرار دهد بدوزخش کشاند، و قرآن راهنمایی است که به بهترین راهها راهنمایی کند، و کتابی است که در آنست تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقایق) و آنست جدا کننده (میان حق و باطل) شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است، ستارگانی دارد و ستارگانش هم ستارگانی

دارد (آنچه ترجمه شده بنا بر نسخه ای «نجوم» است و در برخی از نسخه ها «تخوم» است و آن به معنای پایان هر چیزی است) شگفتیهایش به شماره در نیاید و عجایبش کهنه نگردد، در آنست چراغهای هدایت و جایگاه نور و حکمت و راهنمای معرفت است برای آنکس که بشناسد صفات را مجلسی (رحمه الله) گوید: یعنی صفاتی که موجب مغفرت است یا صفت شناسائی و استنباط را پس باید شخص تیز بین دقت نظر کند و دقت نظر را تا بدرک صفت آن ادامه دهد که نجات بخشد آنکس را که هلاکت افتاده، و رهائی بخشد آنرا که راه رهائی ندارد، زیرا اندیشیدن است که زندگانی دل بینا است، چنانچه آنکه جویای روشنی است در تاریکیها بوسیله نور راه را پیماید، بر شما باد که نیکو برهید و کم انتظار برید.

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا خدای عزیز و جبار کتابش را بر شما فرود فرستاد و او است راستگو و نیک خواه، در آن کتاب است آگاهی از شما و آنانکه پیش از شما بودند، و آنانکه پس از شمایند، و آگاهی از آسمان و زمین، و اگر کسی نزد شما آید و از آنها بشما آگاهی دهد هر آینه شما در شگفت شوید.

3) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: من نخستین کسی هستم که روز قیامت بر خدای عزیز جبار وارد شوم و با کتابش و اهل بیتم، سپس امتم (وارد شوند) پس از ایشان پرسم چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من؟.

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: همانا این قرآن (کتابی) است که در آن است جایگاه نور هدایت و چراغهای شب تار، پس شخص تیز بین باید که در آن دقت کند و برای پرتوش نظر خویش را بگشاید، زیرا که اندیشه کردن زندگانی دل بینا است، چنانکه جویای روشنی است در تاریکی ها به سبب نور راه پیماید.

5) امام صادق علیه السلام فرمود: در سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام بیارانش بود که: بدانید همانا قرآن راهبر روز است و پرتو افکن شب تار اگر چه (آنکس که در صدد راهنمایی شدن و کسب نورش باشد) در سختی و ندرای باشد. (زیرا فقر و فاقه او را از آن باز ندارد بلکه رغبتشان را در اینباره افزون کنند از فیض (رحمه الله)).

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پدرانش حدیث کند که مردی از درد سینه به پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شکایت کرد، حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بوسیله قرآن شفا بجوی زیرا خدای عزوجل فرماید: (و این قرآن) شفاء است برای آنچه در سینه ها است». (سوره یونس آیه 57). (پس تو ای عاقل دانا و خردمند معنی این آیه و مانند آن این نیست که برای درمان همه دردها و بیماری ها بایستی به قرآن مراجعه نمود بلکه معنی آن این است که بسیاری از آشفتگی های روحی انسان اسباب بیماری های جسمی را فراهم می نماید و لذا با توکل و پناه بردن به کتاب خدا این آرامش حاصل شده و قهراً اثر خود را بر تسکین جسم نشان می دهد و لذا این روایات هرگز منافاتی با مراجعه به پزشکان در زمان بروز انواع بیماری ها ندارد)

7) امام صادق علیه السلام فرمود: نه بخدا سوگند این امر خلافت هرگز در دودمان ابوبکر و عمر باز نگردد، و نه هرگز در بنی امیه، و نه در فرزندان طلحه و زبیر باز آید، برای آنکه اینان قرآن را بیکسو نهادند، و سنتها را باطل کردند، و احکام (الهی) را تعطیل کرده (و مهمل گذاردند).

و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: قرآن راهنمای گمراهی است و بینائی از هر کوری است، و سبب گذشت از لغزشها است، و روشنی در هر تاریکی است، و در پیشامدها (و بدعتها) پرتوی است، و نگاهدارنده از هر هلاکتی است و ره جوئی در هر گمراهی است، و بیان کننده هر فتنه و اشتباهی است، و انسانیرا از دنیا (ی پست بسعادت‌های) آخرت رساند، و در آنست کمال دین شما، و هیچکس از قرآن روگردان نشود جز بسوی دوزخ.

8) ابوبصیر گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرمود: همانا قرآن بازدارنده و فرمان دهنده است. به بهشت فرمان دهد و از دوزخ باز دارد.

9) زهری گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: اگر همه مردم که ما بین مشرق و مغرب هستند بمیرند من از تنهائی هراس نکنم پس از آنکه قرآن با من باشد، و آن حضرت علیه السلام شیوه اش این بود که هرگاه «مالک یوم الدین» را می خواند آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود بمیرد.

10) اسحاق بن غالب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنگاه که خداوند خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بناگاه شخصی را که خودش صورت ترا از او هرگز ندیده اند دیدار کنند که بسوی آنان آید، پس چون مؤمنان نظرشان بر او که همان قرآن است بیفتد گویند: این از ما است و این بهترین کسی است که ما او را دیده ایم، و چون از همه آنها بگذرد گویند: این قرآن است، پس از آنها هم بگذرد تا به پیمبران مرسل رسد آنها نیز گویند: این قرآن است، از آنها نیز بگذرد تا به فرشتگان رسد آنها گویند: این قرآن است، پس از آنها نیز بگذرد تا به سمت راست عرش رسد و آنجا بایستد، پس خدای جبار فرماید: بعزت و جلال خودم و ببلندی مقامم سوگند که البته امروز اکرام کنم (و گرامی دارم) آنکه تو را اکرام کرده است، و البته خوار کنم هر کس که تو را خوار کرده است.

باب فضیلت آنکس که قرآن را بکار بندد

و نیز فرمود، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: قرآن را بیاموزید زیرا که در روز قیامت قرآن در صورت زیبا که رنگ صورتش گشته باشد نزد خواننده خود آید و باو گوید: منم که شب تو را به بیداری پایان بردم، روزهای داغ تو را به تشنگی بسر آوردم، و آب دهانت را خشک کردم، و اشکت را روان ساختم، (اکنون) هر کجا بروی من هم با تو باشم، و هر تاجری (امروز) بدنبال تجارت خویش است (که در دنیا کرده است) و من امروز بسود تو در پس تجارت هر تاجری باشم، و بزودی کرامتی نیز از جانب خدای عزوجل بتو رسد پس شادمان باش، و (در این حال) تاجی بیاورند و بر سرش نهند، و امان نامه (از آتش دوزخ را) بدست راستش دهند، و فرمان جاوید بودن در بهشت را بدست چپش، و دو جامه بهشتی بوی پوشند،

سپس باو گفته شود: بخوان و بالا برو، پس هر یک آیه را بخواند یکدرجه بالا رود، و پدیر و مادر او نیز دو جامه بپوشانند در صورتیکه مؤمن باشند، و آن دو گویند. این پاداش آن قرآنی است که بفرزندتان آموختید. (یعنی این خیرات برای اهل ایمان است یعنی پیروان محمد و آل محمد (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و عجل فرجه یعنی کسانی که به کلام قرآن که پیروی از ایشان است توجه نمودند و این پیروی از ایشان است که مفهوم و معنی احترام به قرآن را تداعی می نماید)

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که در حال جوانی قرآن بخواند و با ایمان هم باشد قرآن با گوشت و خونس بیامیزد، و خدای عزوجل او را با فرشتگان پیغام برنده و نیکرفتارش رفیق کند، و قرآن برای او در روز قیامت پرده و مانعی از آتش باشد و گوید: بار پروردگارا هر کارگری بمزد کار خویشتن رسیده جز کارگر من، پس گرامی ترین عطاهای خود را باو برسان، فرمود: پس خدای عزیز و جبار دو جامه از جامه های بهشتی باو بپوشاند و بر سرش تاج کرامت نهاده باشد، سپس بقرآن گفته شود: آیا ما تو را درباره این شخص خشنود کردیم؟ قرآن گوید: بار پروردگارا من برتر از این درباره او میل داشتم، پس نامه امان (از دوزخ را) بدست راستش دهند، و فرمان جاویدان ماندن در بهشت را در دست چپش گذارند و وارد بهشت گردد، پس باو گفته شود: بخوان (قرآنا) و یکدرجه بالا برو، سپس به قرآن گویند: آیا آنچه تو خواستی باو رساندیم و تو را خشنود کردیم؟ گوید: آری، حضرت فرمود: هرکس قرآن را بسیار بخواند و با اینکه حفظ آن (بر او) دشوار است آنرا به ذهن خویش بسپارد خدای عزوجل دو بار پاداش آنرا باو بدهد.

3) ابان تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: مردم بر چهار گونه هستند، من عرض کردم: فدایت شوم آنها کیانند؟ فرمود: یکی مردی که ایمان دارد ولی قرآن باو داده نشده. (دیگر) مردی که قرآن را دارد ولی ایمان ندارد، (سوم) مردی که هم قرآن را باو داده اند و هم ایمان را، (چهارم) مردیکه نه قرآن را دارا است و نه ایمان دارد، عرض کردم: قربانت گردم برای من حال اینها را بیان و شرح فرمائید، فرمود: اما آنکه ایمان دارد ولی قرآن بدو داده نشده چون میوه (یا خرما) ایست که مزه اش شیرین است ولی بو ندارد، و اما آنکس که قرآن را دارا است ولی ایمان ندارد چون برگ درخت مورد است که بویش خوش ولی مزه اش تلخ است، و اما آنکس که هم قرآن را دارا است و هم ایمان دارد چون ترنج است که هم خوشبو است و هم خوش مزه، و اما آنکس که نه قرآن باو داده شده و نه ایمان مانند هندوانه بوجهل است که نه بو دارد و مزه اش نیز تلخ است. (و گروه چهارم مقصود دشمنان ناصبی اهل بیت و... هستند پس همه آن اشخاص ملعون که با نام قرآن فساد و تبهکاری می کنند پس از جمله اعداء و دشمنان قرآن هستند و بر خداست که روز قیامت آن ها را با سر وارد آتشی نماید که از غضب او مشتعل شده است الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

4) زهری گوید: بحضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: عمل آنکس که فرود آید و کوچ کند، عرض کردم: او کیست (و یعنی چه؟) فرمود: قرآن را باز کند (و خواندش را آغاز کند) و

بانجام رساند و هر زمان که از اولش در آید باخروش کوچ کند، و فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر کس که خدا قرآن باو داد و چنان پندارد که بمردی بهتر از او چیزی داده اند خیر بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ دانسته است.

(5) معاویه بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: هر که قرآن بخواند او بی نیاز شود و نیازی پس از آن نیست، و گرنه (اگر قرآن بی نیازش نکند) هیچ چیز او را بی نیاز نکند.

(6) حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: ای گروه قرآن خوانان از خدای عزوجل بپرهیزید در آنچه از کتاب خود بشما داده است زیرا که من مسئولم و شما هم مسئول هستید، من از رساندن و تبلیغ رسالت مسئولم، و شما از آنچه از قرآن و سنت من در بردارید مسئول هستید.

(7) حفص گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که بمردی می فرمود: آیا ماندن در دنیا را دوست داری، عرضکرد: آری، فرمود: برای چه؟ عرضکرد: برای خواندن قل هو الله احد، حضرت سکوت فرمود: و پس از ساعتی بمن فرمود: ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند در قبر باو یاد دهند تا خداوند بدان وسیله درجه اش را بالا برد زیرا درجات بهشت برابر با آیات قرآن است باو گفته شود: بخوان و بالا برو، پس می خواند و بالا می رود، حفص گوید: من احدی را ندیدم که بر خود بیمناک تر باشد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و نه امیدوارتر از او دیدم، و قرآن را محزون (و با ناله) می خواند، و هنگامی که قرآن می خواند گویا با انسانی روبرو سخن گوید. (و توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که شرح عظمت قرآن هرگز در یک حدیث یا هزار حدیث نمی گنجد بلکه بیان عظمت آن نیازمند هزاران هزار رساله دارد زیرا آن معجزه باقی و عظیم آخرین و برترین پیامبران الهی یعنی حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و عجل فرجهم است که تا قیام قیامت همچون خورشیدی عظیم و تابان بر همه خلائق جهان درخشش عظیم دارد)

باب کسیکه بسختی قرآن را یاد گیرد

(1) فضیل بن یسار گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که درباره قرآن رنج کشد و بسختی و کم حافظه گیش آنرا حفظ کند دو اجر دارد.

(2) صباح بن سیابه گوید: شنیدم که از حضرت صادق علیه السلام می فرمود: کسی که بسختی قرآن را یادگیرد دو اجر دارد و آنکس که باسانی یاد گیرد با اولین است.

توضیح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: شاید مقصود از اولین آن کسانی باشند که در ایمان بخدا و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیشی جستند.

(3) امام صادق علیه السلام فرمود: برای مؤمن شایسته است که نمیرد تا قرآن را بیاموزد و یا آن که در کار یاد گرفتن آن باشد.

1) یعقوب احمر گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم من قرآن را خوانده ام ولی از ذهنم رفته است دعا کنید که خداوند آنرا بمن بیاموزد، گوید: آنحضرت از این طلب که من خدمتش عرض کردم ناراحت شد و فرمود: خداوند آنرا به تو و ما همگی یاد دهد گوید: ما نزدیک ده نفر بودیم سپس فرمود: سوره ای که مردی می خواند با اوست ناگاهی که آنرا واگذارد، پس روز قیامت در زیباترین صورت نزدش آید و بر او سلام کند آنمرد گوید: تو کیستی؟ گوید: من فلان سوره ام و اگر تو بمن چسبیده بودی و نگاهم داشته بودی تو را در این درجه فرود می آوردم، پس بر شما باد بملازمت قرآن، سپس فرمود: برخی از مردمنند که قرآن خوانند که گفته شود: فلانکس قاری قرآن است، و برخی قرآن می خوانند برای (سود جوئی) و بدست آوردن دنیا و خیری در اینها نیست و برخی هستند که قرآن خوانند تا از آن در نمازشان و در شب و روزشان منتفع شوند. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که مقصود امام معصوم در این روایت آنست که اگر اهل ایمان از روی جهل، توجه کامل به کتاب خدا را رها کنند پس اسباب پشیمانی آن ها را در روز قیامت فراهم می آورد ولی برای کسانی که از روی پیری و طول عمر دچار این نسیان می شوند غمی وجود ندارد و نیز هشدار عظیم امام معصوم به آن اراذل و اوپاشی است که کتاب خدا را وسیله سودجویی می نمایند پس لعنت خدا و رسول و امامان معصوم و همه لعنت کنندگان بر آن ها نثار و ایثار باد زیرا اسباب توهین و اهانت را به کتاب خدا فراهم نموده و در راه بهره گیری از آن بازدارندگی ایجاد نموده اند)

2) ابو کهمس گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که قرآن خوانده و سپس فراموش کند و تا سه بار گفتم؟ آیا بر او باکی هست؟ فرمود: نه.

3) یعقوب احمر گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم هر آینه بمن اندوهها و ناراحتیهائی رسیده که چیزی از خیر و نیکی برایم نگذارده، و همه را از کفم ربوده تا بدانجا که قسمتی از قرآن را از یادم برده، گوید: آنحضرت از این جریان که گفتم: چون بنام قرآن رسیدم ناراحت شد سپس فرمود: همانا مرد سوره ای از قرآن را فراموش کند پس روز قیامت نزدش آید تا از برخی از درجه های بهشت باو سر کشد و گوید: سلام علیک، گوید: و علیک السلام تو کیستی؟ گوید: من فلان سوره هستم که مرا ضایع گذاری و رها ساختی، آگاه باش که اگر به من چسبیده بودی تو را باین درجه می رساندم سپس با انگشت اشاره کرده فرمود: بر شما باد بقرآن پس بیاموزید آنرا، زیرا برخی از مردم هستند که قرآن را بیاموزند که گفته شود: فلانکس قرآن خوان است، و برخی برای آوازه خوانی آنرا یاد گیرند که بگویند: فلانی خوش صدا

است، و در اینها خیری نیست، و برخی هستند که آنرا یاد گیرند و دستورات آنرا در شب و روز انجام دهند، و توجه ندارند که کسی بدانند یا نداند.

باب در خواندن قرآن

1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآن عهد خداوند و فرمان او است بر خلقش پس سزاوار است برای شخص مسلمان که در این عهد و فرمان خدا نظر افکند و روزی پنجاه آیه از آن بخواند.

2) زهری گوید: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که می فرمود: آیه های قرآن گنجینه هائی است، پس هرگاه در یک گنجینه را گشودی شایسته است که بدانچه در آن است نظری بیفکنی. (یعنی نظر به مصحف خداوند در جایگاه خود دارای فضل و کرامت است و قرائت و توجه به آن به منزله گلی است که به سبزه آراسته می شود)

باب خانه هایی که در آنها قرآن خوانده شود

1) پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خانه های خود را بتلاوت قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نکنید چنانچه یهودی و نصاری کردند، در کلیساها و عبادتگاههای خود نماز کنند، ولی خانه هایش خویش را معطل گذارنده اند (و در آنها عبادتی انجام ندهند) زیرا که هرگاه در خانه بسیار تلاوت قرآن شد خیر و برکتش زیاد شود، و اهل آن بوسعت رسند، و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین می درخشند.

2) حضرت صادق علیه السلام خانه ای که در او شخص مسلمانی قرآن می خواند اهل آسمان آن خانه را بنگرند چنانچه اهل دنیا ستاره درخشان را در آسمان بنگرند.

3) و نیز فرمود علیه السلام: که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدای عزوجل (و یاد او) در آن بشود، برکتش بسیار گردد، و فرشتگان در آن بیایند و شیاطین از آن دور شوند، و برای اهل آسمان می درخشد چنانچه ستارگان برای اهل زمین می درخشد، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدای عزوجل در آن نشود برکتش کم شود، و فرشتگان از آن دور شوند و شیاطین در آن حاضر گردند.

باب ثواب خواندن قرآن

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که قرآن در حال ایستاده در نمازش بخواند خداوند بهر حرفی از آن صد حسنه برای او بنویسد، و هرکس آنرا در نمازش نشسته بخواند خداوند بهر حرفی پنجاه حسنه برایش بنویسد و هر که قرآن را در غیر از نمازش بخواند خداوند بهر حرفی ده حسنه برایش بنویسد.

ابن محبوب گوید: من مانند همین حدیث را از معاذ بن مسلم (یکی از راویان حدیث) شنیدم.

2) حضرت صادق علیه السلام فرمود: چه باز می دارد تاجری را که در بازار مشغول (بتجارت است) از اینکه چون (شب هنگام) بخانه باز گردد نخواست تا یک سوره از قرآن بخواند و بجای هر آیه که می خواند برایش ده حسنه نوشته شود و ده گناه از او محو گردد. (و البته توجه نماید مخاطب ارجمند از کلام امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در رابطه با محو گناهان؛ محو گناهی نیست که در قالب ظلم و ستم بر خلائق از طریق کم فروشی، تقلب در کسب و کلاه برداری و...؛ امثال آن باشد و یا کسب از محل حرام مانند محل وقعی که به نیت واقف عمل نشده و حاصل آن غارت می شود)

3) بشر بن غالب اسدی از حضرت حسین بن علی علیهما السلام حدیث کند که فرمود: هرکس یک آیه از کتاب عزوجل را در نمازش در حال ایستاده بخواند در برابر هر حرفی خداوند صد حسنه برایش بنویسد، و اگر در غیر از نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه بنویسد، و اگر قرآن را گوش دهد بهر حرفی یک حسنه برایش بنویسد، و اگر قرآن را شبانه ختم کند فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند، و اگر روز آنرا ختم کند تا شام فرشتگان نگهبان (در روز) بر او رحمت فرستند، و یک دعای مستجاب شده نزد خداوند دارد، (و این دعا یا ختم قرآن) برای او بهتر است از آنچه میان زمین و آسمان است، گوید: من عرض کردم: این پاداش آنکسی است که همه قرآن را بخواند و اگر کسی همه آنرا نخواند (چه پاداشی دارد)؟ فرمود: ای برادر اسدی خداوند بخشنده و بزرگوار و کریم است هر چه از قرآن که بلد باشد و بخواند خداوند این پاداش را باو می دهد.

4) حضرت باقر علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هرکس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از غالفین نوشته نشود، و هرکس پنجاه آیه بخواند در زمره ذاکرین نوشته شود و هر کس صد آیه بخواند در زمره قانتین نوشته شود، و هرکس دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته شود، و هر که سیصد آیه بخواند از فائزین نوشته شود، و هر که پانصد آیه بخواند از جمله مجتهدین نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند برای او (ثواب انفاق) یک قنطار از طلا نوشته شود و قنطار پانزده هزار مثقال طلا است، که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است که کوچکترین آنها باندازه کوه احد و بزرگترین آنها باندازه آنچه میان زمین و آسمان است. (و توجه نماید مخاطب ارجمند که این ثواب ها برای دوستان و پیروان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم است و بر دشمنان ناصبی آن ها لعنت و عذاب خداوند است در آن زمان که به سوی قرآن می روند زیرا قرآن وسیله ظلم و ستم ایشان به خلائق جهان است الا لعنت الله علی الظالمین و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون)

باب دستور به خواندن قرآن از روی آن

1) و نیز فرمود علیه السلام: سه چیز است که بدرگاه خدای عزوجل شکایت کند مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نخوانند، و دانشمند عالمی که میان نادانها و جهال باشد و قرآنی که گرد بدان نشسته و کسی آنرا نخواند.

2) اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم من قرآن را حفظ دارم آنرا از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟ فرمود: بلکه آنرا بخوان و نگاه بقرآن کن (و از روی آن بخوان) که بهتر است، آیا ندانسته ای که نگاه کردن در قرآن عبادت است؟

باب شمرده و هموار خواندن قرآن

1) عبدالله بن سلیمان گوید: از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسیدم از گفتار خدای عزوجل (که فرماید: «و رتل القرآن ترتیلاً») فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده: یعنی او را خوب بیان کن و همانند شعر آنرا بشتاب مخوان، و مانند ریک (هنگام خواندن) آنرا پراکنده مساز، ولی دلهای سخت خود را بوسیله آن به بیم و هراس افکنید، و همت شما این نباشد که سوره را بآخر رساند (یعنی همت خود را در تدبیر و تأمل در آیات و بکار بستن و عمل کردن آنها قرار دهید نه باینکه سوره را بآخر رسانید).

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: قرآن را برای اندوه (و تأثر در نفوس مردمان) نازل شده پس آنرا با آواز حزین بخوانید.

3) امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: قرآن را با لحنها و آواز عرب بخوانید، و از لحن فاسقان و گنهکاران دوری کنید، زیرا پس از من مردمانی بیایند که قرآن را در گلو بچرخانند، مانند خوانندگی و نوحه خوانی و خواندن کشیشان، که از گلوی آنها نگذرد (یعنی مقبول درگاه خداوند واقع نگردد از مجلسی (رحمه الله) دلهای ایشان وارونه است، و هر که از آنها خوشش آید نیز دلش وارونه است. (پس این روایت بسیار قابل تأمل و توجه است و اعتقاد نگارنده را در خصوص عدم رعایت قوانین من در آوردی در روی آن تحکیم می نماید و...؛ خصوصاً در حالاتی که در آن ها ادغام صورت گرفته و معانی کلام عوض می شود که به اعتقاد نگارنده اگر در نماز باشد اسباب بطلان نماز است و اگر در دعا است اسباب به هدر رفتن و یا اسباب استهزا و...؛ خواهد بود مانند این که بجای (اللهم کن لولیک) بگویی (اللهم کل ولیک)

4) علی بن محمد نوفیلی گوید: نزد حضرت ابی الحسن علیه السلام از آواز خواندن یاد کردم فرمود: همانا علی بن الحسین علیهما السلام قرآن می خواند و چه بسا کسانی بر آن حضرت می گذشتند و از آواز خوش او

مدهوش می شدند، و اگر راستی امام چیزی از آواز خوشش آشکار کند مردم تاب شنیدن آنرا ندارند، عرض کردم: مگر نبود که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با مردم نماز (جماعت) می خواند و آوازش را بخواندن بلند می کرد؟ فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باندازه تحمل و طاقت آنان که پشت سرش بودند آوازش را بلند می کرد.

(5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: قرآن را با اعراب بخوانید زیرا که قرآن عربی است. یعنی به لفظ صحیح یعنی کامل و صحیح بخوانید و به قواعدی که در زمان رسول خدا وجود نداشته است آن را تغییر ندهید.

(6) امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل بموسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود: که هرگاه برابر من ایستادی چون شخص زبون و نیازمندی بایست، و هرگاه تورات می خوانی با آواز حزین بخوان.

(7) و نیز فرمود علیه السلام که علی بن الحسین علیهما السلام خوش آوازترین مردم بود در خواندن قرآن و سقاها می گذشتند بدر خانه اش می ایستادند و قرآن خواندن او را گوش می دادند، و حضرت باقر علیه السلام نیز خوش آوازترین مردمان بود. (و مقصود از آواز حسن آواز خوش و زیبا نیست بلکه آواز شمرده و با لحن صحیح و باحزن است نه مانند آوازه خوان ها و....)

(8) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: مکروه است که قل هو الله احد بیک نفس خوانده شود.

باب کسیکه هنگام خواندن قرآن خود را بغش می زند

(1) جابر گوید: به حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: مردمی هستند که چون آیه ای از قرآن را ذکر کنند و یا برای آنان خوانده شود مدهوش گردند و چنان می نمایند که اگر دستها یا پاهایش را ببرند نمی فهمد؟ فرمود: سبحان الله این کار شیطان است بچنین چیزی توصیف نشده اند، و همانا تأثر از قرآن باینست که دل نرم شود و برقت قلب و اشک ریختن و ترس است.

و بسند دیگر نیز جابر این حدیث را از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است. (و البته از این روایت معلوم می شود که افراد شیاد و کلاهبردار و... در تمامی زمان ها وجود داشته اند الا لعنت الله علی ظالمین و سیعلم الذین الظلموا ای منقلب ینقلبون)

باب مدت خواندن قرآن و ختم آن و مقدار زمانی که یک ختم قرآن در آن شود

(1) محمد بن عبدالله گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: خوش ندارم که در کمتر از یک ماه بخوانی.

(2) علی بن ابی حمزه گوید: خدمت حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شرفیاب شدم پس ابوبصیر بآن حضرت عرض کرد: قربانت بروم در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه عرض کرد: در دو شب؟ فرمود: نه، عرض کرد:

در سه شب؟ فرمود: ها (یعنی آری بخوان) و با دست خود اشاره فرمود و سپس فرمود: ای ابا محمد برای ماه رمضان حقی و حرمتی است که ماههای دیگر مانند آن نیستند (یعنی اصحاب حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قرآن را در یک ماه یا کمتر می خوانند، و هر آینه قرآن با سرعت و شتاب خوانده نشود، و باید هموار و شمرده و با آهنگ نیکو خوانده شود، و هر گاه به آیه ای که در آن نام بهشت برده شده است گذر کنی آنجا پایست، و از خدای عزوجل بهشت را بخواه، و چون بآیه ای که در آن ذکر دوزخ است گذر کنی نزد آن نیز ایست کن و از دوزخ بخدا پناه ببر.

3) علی بن مغیره گوید: بحضرت ابی الحسن (کاظم) علیه السلام عرض کردم: که پدر من از جد شما پرسیده از ختم قرآن در هر شب؟ و جد شما فرموده بود: هر شب، و باو عرض کرده بود: در ماه رمضان؟ جد شما فرموده بود: و در ماه رمضان، پدرم باو عرض کرده بود: آری هر چه توانائی داشته باشم (بخوانم)؟ و پدرم چنین بود که چهل بار قرآن را در ماه رمضان ختم می کرد و من نیز از این پس از پدرم (بهمین اندازه ها) ختم می کنم گاهی بیشتر و گاهی کمتر باندازه فراغت و شغلم و باندازه نشاط و کسالتم؟ و چون روز عید فطر شود یکختم آنرا هدیه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کنم، و یکی را هدیه علی علیه السلام و یکی را هدیه فاطمه علیهما السلام و همچنین برای هر یک از ائمه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تا برسد بشما که برای هر یک یکی هدیه کنم و تا باین حال رسیده ام چنین کرده ام، برای من در برابر این عمل چه پاداشی هست؟ فرمود: پاداشت این است که روز قیامت با ایشان باشی، گفتم: الله اکبر! این است پاداش من؟ تا سه بار فرمود: آری. (و البته این توانایی برای کسانی است که مداومت دارند در کسب فیض از قرآن کریم به گونه ای که سرعت در قرائت ایشان را از توجه و صحیح خواندن باز نمی دارد)

باب اینکه قرآن بهمانسان که نازل گردیده بالا رود نه انسان که خوانند

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: مرد عجمی (و غیر عرب) از امت من قرآن را عجمی می خواند و فرشتگان آنرا بعربی صحیح بالا برند.

2) برخی از یاران محمد بن سلیمان (یکی از راویان حدیث) از حضرت ابی الحسن علیه السلام حدیث کند که بان حضرت علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم! ما آیاتی (از جانب شما) در قرآن می شنویم که آنطور که می شنویم نزد ما آنطور نیست، و نمی توانیم آنطور که از شما بما رسیده است آنها را بخوانیم آیا گناهکاریم؟ فرمود: نه، همانطور که آموخته اید (و بلد هستید) بخوانید بزودی بیاید کسی که بشما بیاموزد (مقصود حضرت صاحب الامر علیه السلام است چنانچه فیض (رحمه الله) گوید). (پس همانگونه که قبلاً اثبات نموده ایم هر گونه روایات که دلالت نماید بر تحریفی بودن قرآن جعلی است و شکی در آن وجود ندارد و السلام تمام)

1) محمد بن مروان از حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت کند که فرمود: هرکس قل هو الله احد را یک بار بخواند بر او مبارک باشد (و برکت باو داده شود) و هرکس دو بار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند، و هرکس سه بار بخواند خودش و خاندانش و همسایگانش برکت یابند، و هرکس دوازده بار بخواند خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند: برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم، و هرکس صدبار بخواند گناهان بیست و پنج سال او بجز خونها و مالها (که بناحق ریخته و یا خورده است) آمرزیده شود، هرکس چهار صد بار بخواند مزد چهار صد شهید دارد که همه آنها اسبش را در راه خدای پی کرده و خوش ریخته شده است، و هرکس در یکشنبه روز هزار بار آنرا بخواند نمیرد تا جایگاه خویش در بهشت ببیند یا باو نشان داده شود.

2) جابر گوید: شنیدم حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: هرکس همه سوره ها مسبحات (یعنی سوره هایی که اول آن سبح یا یسبح است) پیش از آنکه بخوابد آنها را بخواند، آنکس نمیرد تا حضرت قائم علیه السلام را درک کند و اگر بمیرد در جوار نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خواهد بود.

شرح _ مسبحات که اول آنها سبح یا یسبح است هفت سوره است: سوره اسری، سوره حدید، سوره حشر، سوره صف، سوره جمعه، سوره تغابن، سوره اعلی.

3) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هرکس هنگامی که بیشتر خواب رود صد بار سوره قل هو الله احد را بخواند خداوند گناه پنجاه سال او را بیاورد.

4) و نیز آن حضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هرکس چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الكرسی و دو آیه بعد از آن (یعنی آیه های «لا اکراه فی الدین...» و آیه: «الله ولی الذین آمنوا...»)) و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند در جان و مالش بدی نبیند و هیچ شیطان باو نزدیک نشود، و قرآن را فراموش نکند.

5) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرکس سوره انا انزلنا فی ليله القدر را بخواند و آوازش را (هنگام خواندن آن) بلند کند مانند کسی است که شمشیر در راه خدا کشیده، و هرکس آنرا بخواند باندازه هزار گناه از گناهانش آمرزیده شود.

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: که پدرم صلوات علیه می فرمود: «قل هو الله احد» یک سوم قرآنست و «قل یا ایها الکافرون» یکچهارم آن است.

7) و نیز فرمود علیه السلام: هرکس یک روز تمام بر او بگذرد و نمازهای پنج گانه را بخواند و در آن نمازها قل هو الله احد نخواند باو گفته شود: ای بنده خدا تو از نمازگزاران نیستی.

8) و نیز فرمود علیه السلام: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد خواندن قل هو الله احد را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد، زیرا هرکس آنرا بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم کند و او را و پدرش و مادرش را و هر که از آندو متولد شده بیمارزد. (پس توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند بر معانی مترتب بر این روایت عظیم که در رابطه با ثواب قرائت آیات کتاب خدا مذکور گردیده است و مقصود این روایات روایت اعطاء این اجرها و پاداش ها و اشخاص مشمول است که اعمال و رفتار آن ها مورد رضایت حضرت الله جل جلاله است و آن ها علاوه بر انجام اعمال واجب و دوری از حرام و ابراز ولایت و دوری از دشمنان ولایت مولای مظلومان علی علیه السلام و اولاد طاهرين آن علیه السلام و عجل فرجهم از روی عشق و علاقه به کتاب خدا متصل شده و خود را به ذات اقدس احدیت متصل می نمایند مانند آنچه که خداوند در روایت 13 نسبت به وجود مقدس و سعد بن معاذ مأمور فرمود یعنی بر خداوند است که بر امثال سعد بن معاذ به رحمت خود را نازل فرماید و به پدر و مادر و خاندان او رحمت روا دارد یعنی از شفاعت او آن ها را بهره مند فرماید یعنی عزیزان او را اگر که مستحق این رحمت باشند پس فرد نادان تصور نماید که اگر شیاد و ظالمی مانند یزید مانند این اعمال ظاهری را به جای آورد او و پدرش معاویه و ابوسفیان و هند هرزه جگرخواره را آمرزیده می شوند)

9) و نیز فرمود علیه السلام: پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد معاذ نماز خواند و پس از آن فرمود: هفتاد هزار فرشته که در آنها جبرئیل نیز بود آمدند و بر جنازه سعد نماز خواندند، من بجبرئیل گفتم: ای جبرئیل بچه عمل سزاوار نماز شماها شد؟ جبرئیل گفت: برای خواندنش قل هو الله احد را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و سواره و پیاده در هنگام رفتن و آمدنش.

10) و نیز فرمود علیه السلام: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هر که سوره الهیکم التکاثر را هنگام خوابیدن بخواند از فتنه قبر محفوظ بماند.

11) عبدالله بن فضل نوفلی در حدیث مرفوعی (که سند را بمعصوم رسانده) حدیث کند که فرموده: سوره حمد بر هیچ دردی هفتاد بار خوانده نشود جز آنکه آن درد آرام گیرد.

12) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: اگر سوره حمد هفتاد بار بر مرده ای خوانده شود و روح به تن او باز گردد شگفت نیست.

13) حسین بن احمد منقری گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: هر که بیک آیه قرآن اکتفا کند (و آنرا برای نگهداری از خود بس داند) از شرق تا غرب همان آیه او را بس باشد (اگر با ایمان و عقیده باشد).

14) مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل از همه مردم خویشتن را بوسیله بسم الله الرحمن الرحيم و بسوره قل هو الله احد نگهداری و محافظت کن، آن را از سمت راست و از سمت چپ و از پیش رویت و پشت سرت و از زیر پایت بخوان (یعنی بشش جهت بخوان) و چون بر سلطان

ستمکاری وارد شدی همینکه نگاهت باو افتاد سه بار آنرا (یعنی سوره قل هو الله را) بخوان و با دست چپ بشمار، و از خواندن آن جدا مشو (و ادامه بده) تا از نزدش بیرون آئی.

15) سلمه بن محرز گوید: شنیدم که حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: کسی که سوره حمد او را بهبودی نبخشید هیچ چیز بهبودش ندهد.

16) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرکس هنگامی که بستر خواب رود سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را بخواند خدای عزوجل بیزاری (و دوری) از آتش را برایش بنویسد. (یعنی به شرط ولایت یعنی به شرط دوستی آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم زیرا خداوند دوزخ را برای دشمنان و ستیزه گران با خود خلق نموده است یعنی در این امت برای دشمنان و ستیزه گران با آل محمد و کسانی که اعمال و رفتار آن ها را توجیه و از آن دفاع می کنند و نیز کسانی که اعمال و رفتار این جرسومه های فساد و تباهی راضی هستند والسلام)

باب نوادر

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: قرآن خوانان سه گروه اند:

یکی آنکه قرآن خواند و آنرا سرمایه کسب خود کند و پادشاهان را با آن بدو شد و بمردم بزرگی بفروشد.

و دیگر مردی است که قرآن را بخواند و حروف آنرا نگهداری کند ولی حدود آنرا ضایع سازد و در سایر اوقات پشت سر اندازد چنانکه شخص سواره جام آبش را پشت سرش میآویزد و مانند این کلام در کتاب دعاء باب صلوات گذشت مراجعه شود) خداوند امثال اینهان را در قرآن خوانان زیاد نکند. (که البته در این دوره و تمام و زمانه مانند اشخاص ملعون فراوان هستند یعنی از طریق گسترده دام قرآن به اعمال جنایت بار اقدام می کنند و نیز کسانی که از آن ها حمایت می خواهند و از این طریق به خدا و رسول و امامان معصوم و قرآن عظیم و امت اسلام بالاترین خسارت را وارد می نمایند پس امید است که ذات اقدس احدیت جل جلاله دوزخ جاوید را در دنیا و آخرت بر آن ها حکم فرماید و تا ابدالآباد در آن به بدترین عذاب ها معذب باشند آمین آمین یا رب العالمین)

و دیگری مردی است که قرآن خواند و داروی قرآن را بر دل دردمندش نهد و برای (خواندن و بکار بستن و دقت و غور در معانی) شب زنده داری کند و روش را بتشنگی بسر برد، و در هنگام نمازهایش و جاهای آن بدان قیام کند، و از بستر خواب بخاطر آن دوری گزیند، و بخاطر این دسته از مردمان است که خدای عزیز جبار بلا را بگرداند، و ببرکت ایشان است که خدای عزوجل شر دشمنان را باز دارد، و بسبب آنان است

ص: 165

که خدای عزوجل از آسمان باران فرستد، پس بخدا سوگند اینها در میان قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

(2) اصیغ بن نباته گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود: قرآن در سه بخش نازل شده یک بخش آن درباره ما و دشمنان ما است، و بخش دیگر در سنتها و امثال است، و بخش سوم در واجبات و احکام است. (پس نگارنده عرض می نماید یا امیرالمؤمنین سنت ها و امثال و احکام و فرایض همانست که شما بفرمایید پس با این حساب کل قرآن درباره شما و دشمنان شماست)

(3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بقرآن تقال نزن. (یعنی که آن نوعی رمالی و جادوگری است)

توضیح _ مقصود از تقال در این حدیث چنانچه فیض (رحمه الله) فرمود: پیش بینی از پیش آمدهای آینده است مانند شفای مریض یا مرگ او یا یافتن گمشده و امثال اینها از روی قرآن که این خود یکنوع فال زدنی است و این مورد نهی واقع شده و این منافاتی با استخاره با قرآن که متداول است و در جواز آن حدیثی رسیده است ندارد، زیرا استخاره بمعنای طلب خیر کردن از خدای و پی جوئی برای شناسائی خیر و خوبی در کارها است که میخواهد بکند یا ترک کند، و برای مشورت کردن با خداوند است چنانچه در حدیث آمده که با پروردگارت در کارها مشورت کن و میان استخاره باین معنی و تقال فرق آشکاری است، و سر اینکه از تقال نهی شده اینست که چون تقال بر خلاف شد موجب بدگمانی بقرآن شود، ولی در استخاره چنین نیست (این بود ملخصی از کلام فیض (رحمه الله) در باب نماز استخاره) و مجلسی (رحمه الله) گوید: و شاید ظاهرتر از این کلام اینست که مقصود نهی از تقال بقرآن برای آنچه است که رسم عرب بوده که چون کلامی یا شعری می شنیدند فال خوب و بد میزدند، و مقصود امام علیه السلام اینست که هنگام شنیدن یا خواندن قرآن آنطور فال نزنید.

(4) محمد بن وراق گوید: کتابی را که در آن قرآنی بود و آن قرآن با آب طلا مهر خورده بود و عشر گذاری شده بود، و در پایان آن نیز یکسوره بآب طلا نوشته شده بود من آن قرآن را بحضرت حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرضه نموده و نشان دادم (و مقصود این بود که بدانم آیا با آب طلا نوشتن و مهرگذاری آن عیبی دارد یا نه؟) پس آنحضرت در چیزی از آن عیبی نگرفت جز در نوشتن قرآن را با آب طلا و فرمود: خوش ندارم که قرآن جز با مرکب سیاه نوشته شود چنانچه اول بار نوشته شده است. (این حدیث دارای احادیث معارض است)

(5) زراره از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: در دهه دوم ماه رمضان قرآن را بردار و باز کن و پیش رویت بنه و (این دعا را) بخوان: «اللهم انی اسئلك بکتابک المنزل و ما فیه اسمک الاعظم الاکبر و اسماءوک الحسنی و ما یخاف و یرجی ان تجعلنی من عتقائک من النار» و هر حاجتی که خواهی از خدا بخواه.

(6) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: هر چیزی بهاری دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

7) محمد بن سنان یا دیگری از کسی که نامش را برده حدیث کند که گوید: از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرسیدم که قرآن و فرقان دو چیزند (دو معنی دارند) یا یک چیزند؟ فرمود: قرآن همه کتاب است، و فرقان همان قسمت محکم آن است که عمل بدان واجب است.

8) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: قرآن مانند این ضرب المثل عربی نازل شده (که گویند: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره») (یعنی بتو می گویم ولی ای همسایه تو گوش کن). (که در رابطه با خطاب نمودن رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجه است که در آن ها ذات اقدس احدیت امت را قصد فرموده یعنی اراده فرموده است)

شرح - نظیر این مثل در فارسی این است که گوید: بدر میگویند که دیوار بشنود.

(دنباله حدیث 14).

و در روایت دیگری از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که معنای آن اینست (یعنی معنای حدیث گذشته) که هر چه خدای عزوجل به پیغمبرش صلی الله علیه و آله عتاب فرموده مقصود از آن دیگران است مانند گفتار خداوند: «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم...» (سوره اسراء آیه 74 یعنی اگر نبود که ما تو را استوار داشتیم نزدیک بود که کج شوی بسوی ایشان) و با این کلام جز او را قصد کرده است.

9) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: حضرت رضا علیه السلام قرآنی بمن داد و فرمود: در آن نگاه مکن، پس من آنرا باز کردم و در آن سوره «لم یکن الذین کفروا» را خواندم و در آن نام هفتاد نفر از قریش را بنامهای خودشان و نام پدرانشان یافتم، گوید: پس حضرت نزد من فرستاد: که آن قرآن را بسوی من باز فرست.

شرح - فیض (رحمه الله) شاید مقصود از این نامهایی که در آن مصحف بوده تفسیر برای «الذین کفروا، و المشرکین» بوده نه اینکه جزء آیات قرآن بوده است، و همین است مقصود از آنچه در حدیث است که «راوی گوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: ما می شنویم آیاتی در قرآن (از جانب شما) و آنها با آنچه ما شنیده ایم تفاوت دارد؟» و مقصود از این حروف تفسیر الفاظ قرآن است که از طریق وحی معلوم شده و رویهمرفته هر چه از این سنخ اخبار (یعنی اخباری که اشعار در تحریف دارند) از ائمه علیهم السلام رسیده معنای آنها همین است (یعنی مقصود از آن اضافات یا تغییرات، تفسیر آیات است که ائمه علیهم السلام رسیده معنای آنها همین است) (یعنی مقصود از آن اضافات یا تغییرات، تفسیر آیات است که ائمه علیهم السلام فرموده اند منتها تفاوت آن تفسیری که آنها فرموده اند با تفسیرهای دیگر این است که اینها از طریق وحی بدانها رسیده است) سپس گوید: و در کتاب الحجه نیز دسته ای از این اخبار گذشت و خلاصه تمام آنچه در اینباره رسیده است حمل بر همین معنایی شود که گفتیم زیرا اگر تحریف و تغییر در الفاظ قرآن راه یافته باشد (و چنین احتمالی در کار آید) بهیچ یک از الفاظ قرآن نمی توانیم تکیه و اعتماد کنیم، زیرا روی این مبنی محتمل است دستخوش تحریف و تغییر شده باشد، و بر خلاف آنچه خداوند نازل فرموده است باشد، و بنابراین قرآن حجیب برای ما ندارد و فائده بر آن مترتب نیست و هم چنین دستور به

پیروی از قرآن و سفارش بدان، و دستوری که فرموده اند، که هرگاه دو خبر با یکدیگر متعارض شد عرضه بر قرآن نمایند (و آنچه موافق با قرآن است بدان عمل کنید و آنچه مخالف با آن است آنرا رها کنید) همه اینها بی فائده است، و شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب اعتقادات فرموده است: عقیده ما (شیعیان دوازده امامی) بر اینست که قرآنی که خدای تعالی بیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده همین است که در دست مسلمانان و میان دو جلد است، و کم و زیادی از آن نشد، و تعداد سوره هایش نزد مردم (114) سوره است و نزد ما سوره و الضحی و ألم نشرح یکسوره است و سوره لا یلاف و ألم ترکیف، یکسوره است، و هر کس بمانسبت دهد که ما گوئیم بیش از این است دروغگو است، سپس صدوق (رحمه الله) برای اثبات عدم تحریف استدلال کرده بروایاتی که در ثواب خواندن سوره ها در نمازها و غیر آن رسیده است، و نیز در ثواب ختم قرآن و تعیین زمان ختم آن روایاتی رسیده و جز اینها از مطالب دیگر (که همگی دلالت دارند بر اینکه تحریف و تغییری در قرآن رخ نداده) سپس داستان جمع قرآن که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده ذکر کند و فیض (رحمه الله) نیز وجهی برای آن بیان کرده و سپس دنباله بحث عدم تحریف یکی دو حدیث دیگر حدیثی است که کلینی (رحمه الله) در کتاب روضه نقل کرده در نامه ای که حضرت باقر علیه السلام بسعد الخیر نوشتند این جمله است: «و از پشت گوید: و این دو حدیث نیز دلالت دارند بر آنچه ما گفتیم که مقصود از تحریف و تغییر و حذف همانا از نظر معنی و تفسیر است نه از نظر لفظ، یعنی از نظر تفسیر و تأویل آنرا تغییر و تحریف کرده اند و بر خلاف آنچه خدای تعالی اراده فرموده حمل نموده اند، و همچنین مقصود از روایاتی که (در برخی از آیات) رسیده است که این آیات اینگونه نازل شده همین است (یعنی از لحاظ تفسیر و تأویل مقصود خداوند این بوده است و نزول آن اینگونه بوده) نه آنچه مردم از ظاهر این روایات فهمیده اند، و مقصود ائمه علیهم السلام این نیست که در لفظ اینگونه نازل شده و دستخوش تحریف و تغییر گردیده.

(پایان کلام فیض ره)

مترجم گوید: این بهترین وجهی است که برای حمل اخباری که اشعار بر تحریف دارند ذکر شده و گرنه جمعی از علمای شیعه مانند سید مرتضی (رحمه الله) اخباری که دلالت بر تحریف کند از حشویه دانسته و بکلی بی اعتباری شمرده است، و نظیر آنچه فیض (رحمه الله) در حمل اینگونه اخبار بیان کرده است جمعی از اخباریین مانند شیخ حر عاملی در کتاب اثبات الهداه نیز چنین حمل کرده اند و ما در اینجا کلام فیض (رحمه الله) که جامعترین و در عین حال فشرده تر از کلمات دیگران بود روی رعایت جنبه اختصار انتخاب کردیم. و نکته دیگری که ما را بر آن داشت که کلام فیض (رحمه الله) و آنچه در ضمن از صدوق (قدسه) نقل کرده بود نقل کنیم و دنباله آن اشاره بکلام شیخ حر عاملی (رحمه الله) بنمائیم این بود که عقیده تحریف از اخباریین سرچشمه گرفته است و برخی از آنان هستند که پافشاری در اینباره داشته اند و تألیفاتی هم در اثبات آن نموده اند و ذکر کلام این سه بزرگوار که خود از اخباریین و مورد احترام طرفین هستند برای پاسخ دادن بکسانی است که

دنبال گفته برخی از اخباریین این بحث را تا با امروز کشانده اند و گرنه بنا بگفته یکی از اساتید بزرگ حفظه الله تعالی میفرمود: گویا من تمام قرآن را بهمین نحو که هست هم اکنون باگوش خود از زبان مبارک رسولخدا صلی الله علیه و آله می شنوم، زیرا قرآن و این کتاب بزرگ آسمانی با اهمیت فوق العاده و عجیبی که مسلمانان بحفظ و قرائت و یاد دادن آن داشتند چنین نبوده است که کسی بتواند تغییر و تحریفی در آن بدهد، فقط در اینجا یک بحث باقی ماند و آن بحث اختلافات قراءات است که آنهم آن شاء الله در جای خود بدان اشاره خواهیم نمود. (خلاصه کلامی که هر روایتی که دلالت نماید به تحریف قرآن جعلی و یا الحاقی است مقصود از جعلی آن است که از اساس جعلی است و مقصود از الحاقی آنست که روایتی را امام معصوم در شرح و تأویل آیات مذکور نموده اند و دشمنان ناصبی به دنبال آن عبارت این گونه نازل شد را جهت تخریب روایت اصلی الحاق نمودند تا به اصل روایت خدشه وارد شده مورد طعن و نفرت اهل اسلام واقع شود و السلام)

10) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پدرم علیه السلام فرمود: هیچکس قرآن را بهم نزند جز اینکه کافر شده است. (یعنی به دنبال تحریف آن رود)

11) میمون قداح گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: بخوان، عرض کردم: از چه بخوانم؟ فرمود: از سوره نهم، گوید: من شروع بجستجوی آن کردم فرمود: از سوره یونس بخوان گوید: پس من این آیه را خواندم: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وَجْهَهُمْ قُتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ» (آیه 26) فرمود: رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود: که راستی من در شگفتم که چگونه هنگامی که قرآن می خوانم مویم سپیده نشود؟.

12) حجال از کسی که نامبرده از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث کند که گفت: از آنحضرت پرسیدم: از گفتار خدای عزوجل (که درباره قرآن فرماید: «بِزبان عربی روشن کننده ای است») (سوره شعراء آیه 195)؟ فرمود: یعنی زبانها را بیان کند و زبانی آن را بیان نکند.

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: برخی گفته اند: یعنی قرآن نیازمند بااستشهاد به اشعار عرب و کلمات آنها نیست بلکه بعکس است زیرا قرآن فصیح ترین کلامی است که همگی بدان اعتراف دارند. (پایان کلام مجلسی (رحمه الله)).

و متحمل است مقصود این باشد که زبان عربی دارای ریزه کاریها و لطائف و کنایاتی است که آنها با بهیچ زبانی نمی توان ترجمه کرد چنانچه بر اهل اطلاع از ادبیات عرب پوشیده نیست. و این بدان جهت است که لغت عرب جامعترین و وسیعترین لغات است و گاهی برای یک معنی چندین لغت (که هر کدام روی نکته خاصی وضع شده) و بالعکس برای چندین معنی گاهی یک لغت وضع شده (که آنهم روی قرینه و خصوصیات از هم متمایز می شوند) و البته این مطلب احتیاج بتوضیح بیشتری دارد که از وضع شرح و ترجمه ما بیرون است ولی چکیده بحث همان است که گفته شد.

13) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچکس نیست که آخر سوره کهف را بخواند جز اینکه در هر ساعتی که بخواهد از خواب بیدار شود.

14) سعید بن یسار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سلیم (که نام) آزاد کرده شما است یاد آور شده که جز سوره یس از قرآن چیز دیگری حفظ ندارد و شب بر می خیزد و آنچه میداند (یعنی همان سوره یس را) می خواند و پایان میرسد و دیگر چیزی بلد نیست که بخواند آیا همان را تکرار کند و دوباره بخواند؟ فرمود: آری باکی نیست.

15) سالم بن سلمه گوید: مردی برای حضرت صادق علیه السلام قرآن می خواند (و آنحضرت گوش میداد) و من شنیدم که حروفی از آن که می خواند آنطور که مردم می خوانند نبود (و از نظر حروف و قرائت تفاوت داشت با آنچه مردم می خوانند) حضرت صادق علیه السلام فرمود: از این قرائت خود داری کن (و اینگونه نخوان بلکه) همانسان که مردم قرائت میکنند (و میخوانند) تو نیز بخوان تا آنگاه که حضرت قائم علیه السلام بیاید و چون حضرت قائم علیه السلام آید کتاب خدای عزوجل را بر حد خودش خواهد خواند و آن مصحفی که علی علیه السلام نوشته است بیرون آورد، و فرمود: که علی علیه السلام پس از فراغت از آن برای مردم آورد به آنها فرمود: این است کتاب خدا آنچنانکه خدا بر محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نازل کرده است و من از دو لوح آنرا فراهم کرده ام، مردم گفتند: نزد ما مصحفی است که قرآن در آن گرد آمده و ما باین (قرآن تو) نیازی نداریم، علی علیه السلام فرمود: هان بخدا سوگند که هرگز پس از امروز آنرا نخواهید دید، و فقط بر من (لازم) بود که پس از فراهم کردن و جمع کردنش شما را بدان آگاه کنم تا آنرا بخوانید.

توضیح _ در اینکه اختلاف مصحف علی علیه السلام با این مصحفی که اکنون در دست است آیا چگونه اختلافی بوده و جوه زیادی گفته اند و از رویهمرفته روایات و کلمات بزرگان چنین استنباط می شود که یکی دو اختلاف اساس میان آندو وجود داشته:

یکی اینکه مصحف علی علیه السلام بترتیب نزول سوره ها و آیات جمع آوری شده است برخلاف این قرآن موجود در دست مسلمین که این ترتیب در آن هیچگونه مراعات نشده است و چه بسیار آیاتی که در مکه نازل شده و در ضمن سوره مدنی جمع آوری شده و یا بعکس و هم چنین در جمع آوری سوره ها این ترتیب هیچگونه مراعات نشده و بسا هست که اگر ترتیب نزول سوره ها و آیات مراعات می شد حقایقی از قرآن مجید روشن میشد.

دیگر از موارد اختلاف (که شاید اختلاف مهم همین باشد) بیانات و تفاسیری است که علی علیه السلام از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گرفته و در آن مصحف بعنوان تفسیر و توضیح بیان فرموده، و شاید قسمتی از اخباری که بظاهر اشاره بتحریف قرآن دارند نیز ناظر بهمین مطلب باشد چنانچه در شرح خبر شانزدهم نیز بدان اشاره شد.

و روی این دو جهت این خبر دلالت ندارد که متن آن قرآن با قرآن موجود اختلاف داشته باشد و این را دلیل بر تحریف دانست، چنانچه پیش از این نیز گذشت. (نگارنده نیز تأکید می نماید همین شرط صحیح است

یعنی ترتیب و بیان تفسیر در کنار آن و اعتقاد به تحریفات کتاب خدا کفر است و شکی در آن نیست والسلام)

16) سعید بن عبدالله عرج گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که قرآن را میخواند سپس فراموش کند، و باز میخواند و فراموش میکند آیا بر او گناهی هست؟ فرمود: نه.

بنام خداوند بخشنده مهربان

کتاب معاشرت (و دستور آمیزش با مردم)

باب اندازه واجب در معاشرت

1) مرزم گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بر شما باد بنماز در مسجدها، و به نیکی به همسایگان، و ادای شهادت، و حاضر شدن در تشییع جنازه ها، زیرا شما ناچارید از زیستن با مردم، و برآستی کسی نیست که تا زنده است از مردم بی نیاز باشد و ناچار مردم باید با همدیگر سازش داشته باشند.

2) معاویه بن وهب گوید: بحضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض کردم: چگونه برای ما با مردمی که با ما آمیزش دارند شایسته است رفتار کنیم؟ گوید که در پاسخ فرمود: امانت آنها را بایشان بپردازید، و (در هنگام نیاز) گواهی بر سود و زیانشان بدهید، و بیمارانشان را عیادت کنید و در جنازه مرده هاشان حاضر شوید (و در مراسم تشییع و دفن و کفن آنها شرکت کنید).

3) حبیب خثمی گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: بر شما باد به پارسائی و کوشش در اطاعت، و بر سر جنازه ها حاضر شوید، و بیمارها را عیادت کنید و با مردم در مساجد حضور بهم رسانید، و برای مردم چیزی را دوست دارید که برای خودتان دوست دارید، آیا شرم نکنند یکی از شما که همسایه اش حق او را بشناسد ولی او حق همسایه اش را نشناسد.

4) معاویه بن وهب گوید: بحضرت عرض کردم: چگونه شایسته است برای ما که با قوم خود (یعنی شیعیان) و مردمانیکه با ما آمیزش دارند و شیعه نیستند رفتار کنیم؟ فرمود: نگاه کنید به پیشوایان خود یعنی آنانکه از آنها پیروی کنید و هر طور آنها رفتار کنند شما نیز همانطور رفتار کنید، بخدا سوگند آنها عیادت بیمارانشان را می کنند، و بر سر جنازه هاشان حاضر گردند و بسود و زیان آنها گواهی دهند و امانتهای آنها را بآنها رد کنند.

5) زید شحام گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمن فرمود: بهر کس از مردم بینی پیروی از من کنند و بگفتار من عمل کنند سلام مرا برسان، و من بشما سفارش کنم که نسبت به خدای عزوجل تقوی داشته باشید و در دین خود پارسا باشید و در راه خدا کوشش کنید، و بر راستگوئی و بأدا امانت و طول دادن سجده و نیکی با

همسایه شما را سفارش می‌کنم زیرا محمد صلی الله علیه و آله همین دستورات را آورده است هر که بشما امانت سپرده باو پس بدهید نیکرفتار باشد یا بد کردار، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌داد که سوزن و نخ را نیز بصاحبش پس دهید، و با فامیل خود پیوند داشته باشید، و بجزایزه مرده هاشان حاضر شوید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را بپردازید، زیرا هرکس از شما که در دینش پارسا باشد و راستگو باشد و امانت را بصاحبش برگرداند و اخلاقش با مردم خوب باشد گویند: این جعفری است و این مراد کند و از جانب او شادی در (دل) من آید و گویند: این روش پسندیده جعفر (بن محمد) است بخدا سوگند پدرم برای من حدیث کرد که مردی از شیعیان علی علیه السلام در قبیله ای بود و زینت آن قبیله بشمار می‌رفت، از همه آنها در پرداخت امانت بهتر بود، و حقوقشان را بهتر مراعات می‌کرد، و در گفتار راستگوتر بود، و در سفارشات و همه وصیتهای اهل قبیله و سپرده‌اشانرا آنان بدو می‌سپردند و چون از او پرسش می‌کردی می‌گفتند: کیست مثل فلانکس؟ او در پرداخت امانت و راستگویی از همه ما بهتر است.

باب خوش سلوکی با مردم

1) محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: با هر که آمیزش داری اگر توانی دست عطایت را بسر آنها کشی و بآنها خیری برسانی بکن.

2) ابی الربیع شامی گوید: وارد شدم بر حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دیدم که اطاق پر از جمعیت است از خراسانی و شامی و سایر بلاد و من جایی که بنشینم نیافتم، حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تکیه کرده بود پس روی دو پا نشست و فرمود: ای شیعه آل محمد آگاه باشید که از ما نیست آنکس که هنگام خشم نتواند خودداری کند، و (از ما نیست) کسیکه با هم نشین خود خوشرفتاری نکند، و با هم خوی خود خوش خلقی نکند، و با رفیق خود رفاقت نکند، و با همسایه خود خوش همسایگی نکند، و با هم خوراک خود مراعات خوراک نکند، ای شیعه آل محمد تا بتوانید از خدا بپرهیزید و لا حول و لا قوه الا بالله.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در تفسیر گفتار خدای عزوجل (که درباره یوسف علیه السلام فرماید): «ما ترا از نیکوکاران دانیم» (سوره یوسف آیه 36) فرمود: برای واردین جا باز می‌کرد، و به نیازمندان وام می‌داد، و به ناتوانان کمک می‌کرد.

4) و نیز فرمود علیه السلام: که امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می‌فرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و احترامشان کنید و برخی از شما بر برخی دیگر هجوم نبرید، و بهم زیان نزنید و بر هم حسد نورزید و از بخل بپرهیزید تا از بندگان با اخلاص (و شایسته) خدا باشید. (و نگارنده را اعتقاد آن است که موقوفه خوران پست و لعین از

جمله این مهاجم کنندگان بر حقوق اهل اسلام هستند که در نزد خدا بر آن ها و طرف داران آن ها و معاونین آن ها و کسانی که به ظلم و ستم آن ها راضی هستند آمین یا رب العالمین)

(5) برخی از روایان از یکی دو امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث کرده اند که فرمود: ترش روئی بمردم دشمنی بیار آورد.

باب کسیکه رفاقت و هم نشینی با او لازم است

(1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: باکی نیست بر تو که با شخص خردمند هم نشین شوی اگر چه کرم (جوانمردی و جود و بخشش) او را نپسندی (و از این ناحیه نفعی از او نبری) ولی از خرد او منتفع شو، و از اخلاق بدش پرهیز، و هیچگاه هم نشینی با شخص کریم را از دست مده اگر چه از خرد او سودی نبری ولی با خرد خود از کرم او سود ببر، و بگریز هر چه می توانی از هم نشینی با شخص پست و بی خرد.

(2) ابو عدیس گوید: حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: ای صالح (ظاهر اینست که صالح نام ابو عدیس بوده) پیروی کن از کسیکه تو را می گریاند و اندرزت می دهد (به سوی آخرت)، و پیروی مکن از آنکه تو را بخنداند و گولت زند (به سوی دنیا)، و بزودی همگی بر خدا درآید و بداند.

(3) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بنگرید: که با چه کسی هم صحبت هستید؟ زیرا هیچکس نیست که مرگش فرارسد جز آنکه یارانش در پیش خدا برابرش مجسم شوند، اگر از نیکان باشد نیکانند (و بدانها شاد شود) و اگر از بدان باشد بد هستند (و بدانند که بسرنوشت آنان دچار شود) و هیچکس نیست که بمیرد و هنگام مرگش برابر او مجسم نشود.

(4) ابن مسکان از مردی از اهل جبل که نامش را نگفته از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که فرمود: بر تو باد (که رفاقت کنی) با دوستان دیرین (که آنها را آزمایش کرده ای) و پرهیز از هر (رفیق) تازه پیمان شکن که پناه ندهد و عهد و میثاقی نشناسد و از استوارترین مردمان در پیش خود بر حذر باش (یعنی فکر می کنی شخص موثقی است درحالی که ممکن است محاسبه و یا خائن باشد)

(5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که عیبهای مرا پیش من هدیه آورد (و آنها را بمن گوشزد کند).

(6) و نیز فرمود علیه السلام: دوستی از روی راستی و درستی نباشد جز با شرایط آن پس هر که در او آن شرایط یا پاره ای از آنها باشد او را اهل چنین دوستی بدان و کسیکه چیزی از آن شرایط در او نباشد او را باینگونه دوستی نسبت مده.

اولش اینکه نهان و عیانش برای تو یکسان باشد.

دوم اینکه زیب و زینت تو را زینت خود داند، و زشتی تو را زشتی خود شمرد.

سوم اینکه ریاست و دارائی حالش را نسبت بتو تغییر ندهد.

چهارم اینکه از آنچه توانائی دارد نسبت تو دریغ نکند.

پنجم که همه خصلتها را در بردارد اینکه هنگام بیچارگی و پیش آمدهای ناگوار تو را رها نکند.

(باب کسیکه هم نشینی و رفاقت با او بد است)

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود، هر زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بمنبر می رفت می فرمود: سزاوار است از برای مسلمان که رفاقت با سه کس دوری جوید: پر روی بی باکی که تباہکار است، و احمق، و دروغگو، اما شخص پر روی تباہکار پس کردار خویشتن را برای تو بیاراید و دوست دارد که تو نیز مانند او باشی، و نه در کار دین تو را کمک کند و نه در کار آخرت، و نزدیکی با او جفاکاری و سنگدلی است و ورود و خروج او (ورفت و آمدش) برای تو ننگست، و اما احمق پس کار خیری درباره تو انجام ندهد، و بجلوگیری از رسیدن بدی بتو امیدی نیست اگر چه خود را بتلاش اندازد و بسا که بخواهد بتو سودی برساند ولی (از روی حماقت) زیانت رساند، پس مرگ او به از زندگیش می باشد، و خموشی او به از گفتارش، و دوری او (از تو) به از نزدیکی اوست، و اما دروغگو زندگی کردن با او بر تو گوارا نشود، گفتار تو را بدیگران باز گوید، و از دیگران بسوی تو درآید، هرگاه افسانه را بپایان رساند آنرا بافسانه دیگری مانند آن بچسباند (و در نسخه وافی «مطها» است یعنی بکشاند) تا بدانجا که راست گوید ولی کسی باور نکند، و میانه مردمان را بدشمنی پراکنده سازد، و در سینه ها تخم کینه افشاند و برویاند، از خدای عزوجل پرهیزد و خود را بپایند.

2) و نیز آنحضرت علیه السلام حدیث کرده که فرمود: شایسته نیست که مرد مسلمان با شخص تبهکار طرح برادری افکند، زیرا که او کردار خود را برایش بیاراید و دوست دارد که آن مسلمان هم چون او شود، و او را نه در کار دنیا و نه در کار آخرتش کمک نکند، و رفت و آمدش برای او ننگ است.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: شایسته نیست برای مرد مسلمان که با شخص تبهکار و احمق دروغگو رفاقت کند.

4) حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرموده: همانا شخص بدکار بدی وی سرایت کند، و همنشین بد انسان را بهلاکت افکند، پس بنگر با چه کس هم نشینی گردی.

5) گوید: و نیز از آن حضرت علیه السلام شنیدم که می فرمود: دوست داشتن نیکان نیکان را برای آنها ثواب است، و دوست داشتن تبهکاران نیکان را برای نیکان فضیلت است، و دشمنی تبهکاران با نیکان برای نیکان زینت است، و دشمنی نیکان با تبهکاران برای تبهکاران خواری و رسوائی است.

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از پدرش علیهما السلام حدیث کند که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بمن فرمود: ای فرزند در نظر داشته باش که با پنج کس همنشین نشوی، و با آنها گفتگو و رفاقت در راهی نکنی گفتم پدر جان آنها کیانند؟ بمن معرفی کن، فرمود: زنهار مبادا با دروغگو همنشین شوی زیرا که او بمنزله سرابی است که دور را در نظرت نزدیک و نزدیک را برایت دور جلوه دهد، و زنهار از هم نشینی با فاسق و گنهکار

بپرهیز که او بیک لقمه یا کمتر از آن ترا بفروشد، و بر تو باد که با شخص بخیل همنشین نگردی زیرا که او مال خود را در سخت ترین نیازمندیها از تو دریغ دارد، و زنهار مبادا با احمق همنشین شوی که او می خواهد بتو سود رساند ولی (بواسطه حماقتش) زیانت زند، و مبادا با آنکس که قطع رحم کند رفاقت کنی که من او را در دو سه جای قرآن ملعون یافتیم (یکجا) خدای عزوجل فرماید: «پس آیا امید دارید که هرگاه بسرپرستی کاری گمارده شوید فساد در زمین نکنید و قطع رحم کنیم، ایشانند که خداوند لعنتشان کرده پس کرشان کرد، و کور ساخت دیدگانشان را» (سوره محمد آیه 22 23) و نیز (در جای دیگر) فرماید: «آنانکه بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن، و می برند آنچه را که خدا فرموده پیوند شود، و فساد کنند در زمین آنها را است لعنت و برای ایشان است بدی آن سرای» (سوره رعد 25) و نیز در سوره بقره (آیه 27) فرماید: «آنانکه پیمان خدا را پس از بستنش بشکنند و ببرند آنچه را خداوند دستور داده پیوندش را داده و فساد کنند در زمین ایشانند زیانکاران».

7) امام صادق علیه السلام از پدرانش رسول خدا علیهم الصلاه والسلام حدیث کند که فرمود (صَلِّىَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): سه دسته اند که همنشینی با آنها دل را بمیراند: هم نشینی با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها، و نشستن با توانگران. (و توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند که مقصود امام معصوم اصل گفت و شنود با زن ها تخمین زن ها نیست بلکه خصایص ذاتی زن هاست که عملکرد آن ها از روی احساس است یعنی با گرایش افشا شد زیرا این احساسات است که به آن ها عطوفت مادری و مهربونی عالی مرتبه می دهند ولی از فضایل عظیم انسانی ایشان و عطای خدا به ایشان است و لذا جلسات آن ها در محور احساسات دور می زند و مجالس مردم در این جلسات کارهایشان زنان می دهد که مخالف با اتخاذ و حذف می شود تزریقات از روی خیر احساس است و لذا این مجالست نهی شده است و ما در کتاب شریف تلبیس پیش خود این معنی را شرط کابل داده و رفع شبهه نموده ایم)

8) از لقمان حدیث شد که به پسرش گفت: ای پسر جانم زیاد با مردم نزدیک مشو که موجب دوریت از دلهای آنها شوی (یعنی چون زیاد رفت و آمد با مردم کردی موجب ملال و خستگی آنها شود و در نتیجه مورد بی مهری آنان واقع شوی) و یکسره از آنان دوری مکن که (اعتنایت نکنند و) خوار و بی مقدار شوی، هر جاننداری همانند خود را دوست دارد و آدمیزاد هم بمانند خود دوستی ورزد، کالای خود را جز در نزد خریدار و جویایش پهن مکن، و چنانچه میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد هم چنین میان نیکوکار و بدکار دوستی نباشد، و هر که به قیر نزدیک شود پاره ای از آن باو بچسبد هم چنین هرکس با تبهکار در زندگی شریک شود از روشهای او بیاموزد، و هر که جدال و ستیزه جوئی را دوست دارد دشنام خورد، و هر که بجاهای بد رود متهم گردد، و کسی که با رفیق بد همنشین شود در امان نباشد، و هر که زبان خود را نگه ندارد پشیمان گردد.

9) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: با بدعت گذاران هم صحبت نشوید و هم نشین نگردید که در نظر مردم چون یکی از آنها شوید، رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: انسان هم کیش دوست و رفیق خویش است.

10) عیید بن زراره گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پرهیز از دوستی با احمق زیرا که تو هر چه از جانب او شادتر باشی او بیدی رساندن بتو نزدیک تر است (گویا مقصود اینست که هر چه بدوستی او خوشحال تر باشی خطر زیان رساندن او بواسطه حماقتش بتو نزدیکتر شود).

باب دوستی کردن با مردم

1) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: عربی از بنی تمیم نزد پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد عرضکرد: بمن سفارش کن، پس از جمله سفارشهایش باو این بود که با مردم دوستی کن تا مردم تو را دوست بدارند.

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خوشرفتاری و مدارا کردن با مردم یک سوم خردمندی است.

3) و نیز فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: سه چیز است هک دوستی انسانیرا با برادر مسلماننش صفا دهد: (1) همیشه با خوشروئی با او برخورد کند، (2) هرگاه در مجلسی بر او بنشیند برایش جا باز کند (3) بآن نامی که بیشتر آنرا دوست دارد او را بخواند (و صدا کند).

4) و نیز فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده است: دوستی کردن با مردم نیمی از خرد است.

5) حذیفه بن منصور گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: هر که دست آزارش را از سر مردم بردارد فقط یکدست از آنها باز داشته ولی (در مقابل) دستهای بسیاری از آزار او خودداری کنند.

6) امام صادق علیه السلام فرمود: که حضرت مجتبی علیه السلام فرموده: خویش نزدیک آنکس است که مودت و دوستی او را نزدیک کرده باشد اگر چه خویشاوندش دور باشد، و بیگانه و دور کسی است که دوستی او را دور کرده است (و از نظر دوستی بیگانه باشد) اگر چه خویشاوندش نزدیک باشد، و چیزی نزدیکتر از دست به پیکر انسان نیست، و همین دست خیانت کند و بریده می شود و اثر آن محو گردد. (پس تو ای مخاطب ارجمند در خصوص موضوع احکام و فرائض الهی به این حقیقت عظیم توجه نمود که اجرای حدود الهی دارای شرایط عظیم و کامل است و عدم رعایت آن به اصل و اساس قرآن و شریعت اسلام خدشه وارد می نماید و موج باید اصول غضب پروردگار را باعث شویم می گردد اما در خصوص موضوع سنگسار با کلام خود را آورده ایم و در خصوص بوییدن دست وجود شرایط جامعه آن را شست می دانیم پس لعنت خدا بر کسانی که خدا بر کسانی که احکام فراز کتاب خدا را بدون توجه به شرایط کامل آن صورت می دهند آمین یا رب العالمین)

باب آگاه کردن مرد برادر دینی خود را بدوستیش

1) نصر بن قابوس گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمن فرمود: هرگاه یکی از برادران (دینی) خود را دوست داشته بآن آگاهش کن، زیرا ابراهیم علیه السلام عرضکرد: «بار پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده ها را زنده می کنی فرمود مگر ایمان نیاورده ای گفت چرا ولیکن برای اینکه دلم مطمئن شود» (سوره بقره آیه 260).

2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه مردی را دوست داشته او را بدان آگاهش ساز، زیرا که آن دوستی میان شما را پابرجا تر کند.

باب سلام کردن

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: سلام کردن مستحب است و رد (یعنی جواب) آن واجب است.

2) و نیز رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: هر که پیش از سلام کردن آغاز بسخن کند پاسخش را نگوئید، و فرمود: پیش از سخن گفتن بسلام کردن آغاز گفتار کنید، و هر که پیش از سلام کردن آغاز سخن کرد پاسخش ندهید.

3) و نیز رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: نزدیکترین مردم بخدا و رسولش کسی است که بسلام آغاز گفتار کند.

4) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بدرستیکه خدای عزوجل دوست دارد آشکار کردن سلام را.

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: بخیل کسی است که از سلام کرن بخل کند.

6) ابن قداح گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه یکی از شماها سلام کند باید بلند سلام کند و نگوید: من سلام کردم و جواب مرا ندادند، زیرا شاید سلام کرده و آنها نشنیده اند، چون یکی از شماها جواب سلام گوید: باید بلند جواب دهد مسلمانی نگوید: که من سلام کردم و بمن جواب ندادند، سپس فرمود: علی علیه السلام همیشه می فرمود: خشم نکنید و کسی را هم بخشم نیاورید، سلام را آشکار گوید و گفتارتان را خوش کنید، در شب نماز بخوانید آنگاهیکه مردم در خوابند (مقصود نماز شب است) تا بسلامتی بیهشت روید، سپس این گفتار خدای عزوجل را برای مردم خواند: «السلام المؤمن المهيمن» (سوره حشر آیه 23) (یعنی خدائی که سالم از هرگونه عیب و نقصی است و امان دهنده و نگهبان است، و منظور امام از استشهاد باین آیه اینست که سلام یکی از نامهای خدا است).

7) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: آنکه آغاز بسلام کند بخدا و رسولش نزدیکتر است.

8) حسن بن منظر گوید: شنیدم که حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: هرکس (را) بگوید: «السلام عليكم» ده حسنه است، و هر که (را) بگوید: «السلام عليكم ورحمة الله» بیست حسنه است، و هر که (را) بگوید: «السلام عليكم ورحمة الله وبركاته» سی حسنه است.

9) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: سه کس هستند که گرچه یک نفر باشند ولی درباره آنها بصیغه جمع (مانند صیغه شما در فارسی) جواب داده شود یکی در جائیکه کسی عطسه زند که باو گفته شود: «یرحمکم الله» (یعنی خدا بشما رحمت فرستد که در اینجا) اگر چه کسی دیگر با او نباشد (بصیغه جمع گفته شود) و دیگر مردی که بمرد دیگری سلام کند که می گوید: «السلام علیکم» (یعنی درود بر شما) و دیگر مردی که برای مرد دیگر دعا کند که می گوید: «عافاکم الله» (یعنی خداوند شما را عافیت بخشد) که اگر چه یکی است ولی دیگری با او هست (مقصود از آن دیگر فرشته های نویسنده و نگهبانان و دیگر از ایشان که با انسان هستند می باشد چنانچه فیض و مجلسی رحمهما الله فرموده اند).

10) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: سه کس سلام نکنند: کسی که همراه جنازه رود، و کسیکه بنماز جمعه می رود، و در حمام.

11) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: از فروتنی و تواضع این استکه بهر که برخورد کردی سلام کنی.

12) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بمردمی گذر کرد و بر آنها سلام کرد آنها در جواب گفتند: «علیک السلام و رحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه» پس امیرالمؤمنین علیه السلام بدانها فرمود: درباره ما از آنچه فرشتگان پیدرانمان ابراهیم علیه السلام گفتند نگذردید، آنها گفتند: «رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت».

13) امام صادق علیه السلام فرمود: تکمیل تحیت (سلام گفتن و خوش آمد) برای شخصی که به سفر نرفته مصافحه (و دست دادن باو) است، و تکمیل آن درباره آنکه از سفر آمده معانقه (و در آغوش گرفتن و دست بگردن همدیگر انداختن) است.

14) و نیز فرمود علیه السلام: برای مرد بد است که اول بگوید: «حیاک الله» (خدایت زنده بدارد) سپس خاموش شود و دنبالش سلام کند.

باب آنکه باید آغاز بسلام کند

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: کوچک بر بزرگ سلام کند، و رهگذر بر نشسته، و گروه اندک بر گروه بسیار سلام کنند.

2) و نیز فرمود: علیه السلام: کمترها به بیشتران سلام کنند، و سواره بپیاده، و استر سوارها به الاغ سوارها، و اسب سواران باستر سواران سلام کنند.

3) و نیز می فرمود: سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام کنند، و چون گروهی بگروه دیگر برخوردند آنان که کمترند به بیشتران سلام کنند، و چون یک نفر بگروهی برخورد آن یک بان گروه سلام کند.

4) و نیز آنحضرت علیه السلام فرمود: سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند.

5) و نیز فرموده علیه السلام: هرگاه مردمی در انجمنی باشند و مردم دیگری وارد شوند آنها که تازه وارد شده اند باید سلام کنند.

باب اینکه چون یکتن از میان یک گروه سلام کرد از دیگران کافی است

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه گروهی بجمعی بگذرند کافی است که یکی از آنها سلام کند، و چون بر جمعی سلام کردند کافی است که یکی از ایشان جواب دهد.

2) عبد الرحمن بن حجاج گوید: که (امام علیه السلام) فرمود: چون یکتن از میان گروهی سلام کرد از دیگران کافی است.

3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: چون یکی از میان مردمی سلام کرد از آنها کافی است، و چون یکی از آنها جواب داد از آنها بس است.

باب سلام کردن به زنها

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بزنها سلام میکرد و آنها نیز جواب می دادند، و امیرالمؤمنین نیز سلام می کرد و خوش نداشت که بجوانهای از زنها سلام کند، و می فرمود: می ترسم آوازش مرا خوش آید، و زیادترا از آن اجری که می جویم (گناه) بمن رسد. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که مولای مظلوم ما علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از طریق این حدیث اراده فرمودند تا پیروان خود را نهی فرموده از مخالفت غیرضروری با زنان جوان و فلسفه آن را نیز شرح فرموده اند و این است همان اصلی که پیروان آن حضرت بایستی سرلوحه کار خود قرار دهند والسلام)

باب سلام کردن بر سائر ملت ها

1) حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی یهودی وارد شد بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و عایشه هم در حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و گفت: «السام علیکم» (یعنی مرگ بر شما، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «علیکم» (یعنی بر شما) سپس دیگری (از یهود) آمد و مانند همان گفت و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

نیز مانند رفیقش باو پاسخ داد، پس سومی وارد شد و مانند آن گفت و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همانطور که بدو نفر رفقاییش جواب داده بود جواب او را گفت، پس عایشه خشمگین شد و گفت: «سام» و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود وای برادران میمونها و خوکها، پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به عایشه فرمود: ای عایشه اگر فحش بصورتی مجسم می شد هر آینه بد صورتی داشت، نرمش و مدارا بر هیچ چیز نهاده نشده جز اینکه آن چیز را آراسته است، و از هیچ چیز برداشته نشده جز اینکه آنرا زشت ساخته عرض کرد: ای رسول خدا آیا نشنیدی که اینها گفتند: «السام علیکم»؟ فرمود: چرا، مگر تو نشنیدی آنچه من پاسخشان را دادم و گفتم: «علیکم»؟ پس هرگاه مسلمانی بشما سلام کرد باو بگوئید: «سلام علیکم» و هرگاه کافری بر شما سلام کرد در پاسخش بگوئید: «علیک». (و البته عایشه با این حرکت می خواست تظاهر نماید به ارادت نسبت به رسول خدا و حال آنکه که اعمال او و حفصه در کتاب خدا به هشدار منتهی شده که البته بازدارنده آن ها نبود و این عایشه بود که بر خلاف اوامر صریح رسول خدا فتنه عظیم در امت اسلام برپا نمود و آثار و تبعات سو آن و آتش عظیمی که بر پا نمود تا قیام قیامت برقرار است.)

2) حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: بأهل کتاب آغاز بسلام نکنید، و هرگاه بشما سلام کردند شما در جواب بگوئید: «و علیکم».

3) سماعه گوید: از حضرت صادق (عَلِيَّهِ السَّلَامُ) پرسیدم از اینکه یهودی و نصرانی و مشرک هرگاه بر مسلمانی سلام کنند و او نشسته باشد چگونه جواب آنها را بگوید؟ فرمود: میگوید: «علیکم».

4) و نیز محمد بن مسلم از آنحضرت علیه السلام حدیث کند که فرمود: هرگاه یهودی و نصرانی و مشرک بر تو سلام کردند بگو: «علیک».

جابر از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: ابوجهل بن هشام با گروهی از قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند: این برادر زاده ات ما را آزار دهد و معبودهای ما را هم بیازارد او را بخواه و دستورش بده از نکوهش معبودان ما خود داری کند تا ما هم از نکوهش معبود او خود داری کنیم، فرمود: پس ابوطالب نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرستاد و او را فرا خواند، همینکه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وارد شد در خانه جز مشرک کسی ندید پس فرمود: «السلام علی من اتبع الهدی» (یعنی سلام بر هر کس پیروی از حق کند) و نشست، ابوطالب از آنچه مشرکین گفته بودند آگاهش، حضرت فرمود: آیا بجای این پیشنهاد کلمه ای نخواهند که بدان وسیله بر عرب آقائی کنند و بر گردن همه آنها سوار شوند؟ (کنایه از این است که همه را زیر فرمان خویش در آورند) ابوجهل گفت: چرا آن کلمه چیست؟ فرمود: بگوئید: «لا اله الا الله» (همینکه این کلام را شنیدند) انگشت های خود را در گوش نهاده و پا بفرار گذاردند و می گفتند: «ما در ملت پسین این را نشنیده ایم و این نیست جز آورده تازه و نوین» پس خدای تعالی درباره گفتار ایشان از اول سوره: «ص، و القرآن ذی الذکر» تا آیه (8) (یعنی تا آخر آیه): «الا- اختلاق» نازل فرمود. (و توجه نما تو ای عاقل دانا و خردمند در این فراز که رسول خدا فرموده است بر عرب آقایی کنند و برگردن آن سوار شود

لازم به ذکر است که کلام حضرت اشاره به اعتقاد آن ها بوده و اعتقاد خود زیرا آن ها اعتقاد داشتند با این کلام خوار و ذلیل می شوند در حالی که اسلام به انسان ها شرافت و حریت عطا می فرماید و لذا حضرت اشاره به اصل اسلام می نماید که به انسان ها عزت عطا می فرماید و لذا این گونه رد می فرماید موضوع ذلیل شدن و خوار شدن را و تاکید می فرماید اگر عزت و شرافت را بر غیر خود طالب هستید اسلام بیاورد که مسلمانان بر غیر مسلمانان عزت و شرافت غیرقابل انکار دارد.

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: در جواب سلام یهودی و نصرانی میگوئی: «سلام»

شرح _ مجلسی (رحمه الله) گوید: یعنی بر ما یا بر مستحقش یا بر کسی که پیروی از حق کند.

7) عبدالرحمن بن حجاج گوید: بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم: بفرمائید که اگر من نیازمند یک طیب نصرانی شدم میتوانم بر او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود: آری دعای تو باو سودی نبخشد. (یعنی اگر آن طیب بر عقاید خود باقی بماند سودی نمی رساند ولی اگر دعای تو باعث شود به شرف اسلام مشرف شود پس البته عاقبت او بخیر خواهد شد و السلام)

8) حضرت رضا علیه السلام فرمود: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرض شد: در حق یهودی و نصرانی چگونه دعا کنیم؟ فرمود: باو بگوئید: خدا بدنای تو برکت بدهد.

9) ابو بصیر از یکی از دو امام باقر و صادق علیه السلام حدیث کند که درباره مصافحه (و دست دادن) مسلمان بیهود و نصرانی فرمود: از پشت جامه باشد، و چنانچه با دست لختت بتو دست داد دستت را بشوی.

10) خالد قلانسی گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من با کافر ذمی (یعنی آنان که در ذمه اسلامند مانند یهود و نصاری و گبر) برخورد میکنم و او با من دست میدهد؟ فرمود: دستت بخاک بمال یا بدیوار بکش، عرض کردم: اگر ناصبی (یعنی دشمن اهل بیت پیغمبر ص -) باشد چطور؟ فرمود: دستت را بشوی.

11) محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام درباره مردی که با مردی گبر دست داده است حدیث کند که فرمود: دستش را بشوید و وضوء نسازد. (س توجه نماید مخاطب ارجمند که این روایات دلالت بر عزت و شرف اهل اسلام بر غیر از اهل اسلام اعم از مشرک و ناصبی دارد و این که مسلمانان جایگاه خود را بدانند و در برابر ایشان دچار کمبود شخصیت نشده و احساس حقارت نداشته باشند و مقصود از شستن دست و یا و ... یعنی به گونه ای که آن ها متوجه نشود زیرا اگر آگاه شوند از ادب به دور است)

باب نامه نوشتن مسلمان با اهل ذمه یهود و نصاری و مجوس

1) ابوبصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: از اینکه (اگر) مردی نیازی بگبر یا یهودی یا نصرانی داشت، یا اینکه یکی از آنها برای او کار می کند یا دهقان و از بزرگان سرزمین اوست، و این مرد در حاجت مهمی باو نامه می نویسد آیا در آغاز نامه نام آن مرد کافر را بنویسد، و در نامه سلام باو بنویسد؟ و البته این کار را هم فقط بخاطر گذشتن کارش می کند؟ فرمود: اما اینکه نام او را در آغاز نامه بنویسی پس نکن (اجازه نمیدهم) ولی در نامه ات سلام برای او بنویس زیرا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز بسا که برای کسری (پادشاه ایران) و قیصر (سلطان روم) نامه می نوشت.

2) عبدالله بن سنان از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حدیث کند که درباره مردی که به یکی از بزرگان کارمندان گبر نامه بنویسد و در آن نامه پیش از نام خودش نام او را بنویسد آنحضرت علیه السلام فرمود: باکی نیست اگر اینکار را بخاطر سودی کند. (یعنی اگر احساس حقارت نداشته باشد و یا آداب نگارش چنین باشد)

باب چشم پوشی و گذشت

1) ثعلبه بن میمون از مردی که نامش را برده، حدیث کند که گفت: مردمی نزد حضرت صادق علیه السلام بودند و حضرت برای آنها حدیث میکرد، در این میان مردی از آنها نام مردی را ببدی یاد کرد و گله او را بحضرت صادق علیه السلام نمود، حضرت باو فرمود: کجا برایت برادری تمام عیار بدست آید، و کدام مردی است که مهذب و پاک از همه عیوب باشد.

2) ابوبصیر گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: از درون مردم کاوش و جستجو مکن که بی رفیق و دوست بمانی.

شرح _ چون عموم مردم اینگونه هستند که خواه و ناخواه نقطه ضعفی در آنها هست، و آنکس که خالی از هرگونه عیبی باشد بطور عموم در میان مرد نیست، و در نتیجه کاوش بعیوب مردم آگاه شوی و آنکس که تو خواهی بدون عیب و نقص باشد پیدا نخواهی کرد، پس بهتر آنکه بهمان حسن ظاهر اکتفا شود و در صدد جستجو از باطن مردمان نباشی و گرنه ناچار بی رفیق خواهی ماند.

باب نادر

1) حماد بن عثمان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: بدلت بنگر پس اگر دیدی که نسبت برفیقت نگران هستی (و چیزی در دل داری) پس (بدان) که یکی از شماها کار تازه ای کرده است.

2) صالح بن حکم گوید: شنیدم که مردی از حضرت صادق علیه السلام می پرسید و می گفت: مردی میگوید: ترا دوست دارم من چگونه بدانم که و مرا دوست دارد؟ (و راست میگوید) فرمود: دلت را آزمایش کن پس اگر تو نیز او را دوست داری (بدان که) او هم تو را دوست داد.

3) مسعده بن یسع گوید: به حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) عرض کردم: بخدا سوگند من شما را دوست دارم حضرت سر را پائین انداخت و سپس بلند کدر و فرمود: ای ابا بشیر راست گفتی، از دلت پیرس از آنمقدار دوستی که بمن داری، و دل من از آنمقدار محبتی که از من در دل تو هست مرا آگاه ساخت.

4) حسن بن جهم گوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: مرا از دعا فراموش مکن، فرمود تو میدانی که من فراموش کنم؟ گوید: در فکر فرو رفتنم و با خود گفتم: آنحضرت برای شیعیانش دعا کند و من هم از شیعیان او هستم (پس برای من دعا کند) عرض کردم: نه، شما مرا فراموش نمیکنی، فرمود: اینرا از کجا دانستی؟ عرض کردم: من از شیعیان شما هستم و شما هم که برای شیعیان دعا میکنی (پس مرا هم در ضمن دعا میکنید) فرمود: جز این هم چیزی دانستی؟ گوید: عرض کردم: نه، فرمود: هرگاه خواستی بدانی نزد من چگونه هستی بنگر من نزد تو چگونه هستم. (پس توجه تو ای مخاطب ارجمند که فراز آخر این روایت شباهت دارد به روایاتی که دلالت دارد به آگاه شدن از جایگاه صاحب ایمان در نزد پروردگار و آن این که اگر می خواهد بداند که جایگاه او در نزد خدا چگونه است پس به جایگاه خدا در نزد خود توجه نمایند پس اگر آن را عظیم یافت آگاه باشد که او نیز پی در پیشگاه خداوند جایگاه رفیع دارد والسلام)

باب عطسه و جوابی که هنگام عطسه زدن کسی باید گفت

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: از حقوق مسلمان بر برادرش اینست که چون باو برخورد کند سلامش کند، و چون بیمار شود بیادش رود، و چون پنهان شود (پشت سرش) برای او خیر خواهی کند: و چون عطسه زند و بگوید: «الحمد لله رب العالمین لا شریک له» باو بگوید: «یرحمک الله» او نیز در جواب این گوید: «یهدیکم الله و یصلح بالکم» و چون او را (بکاری یا بجائی) بخواند (و دعوتش کند) بپذیرد، و چون بمیرد تشییعش کند.

2) صفوان بن یحیی گوید: در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم پس آنحضرت عطسه زد، من باو گفتم: «صلی الله علیک» دوباره عطسه زد من گفتم: «صلی الله علیک» برای سومین بار عطسه زد و من گفتم: «صلی الله علیک» و عرض کردم: اگر مانند شما (امام معصومی) عطسه زد همانطور که ما بهم میگوئیم «یرحمک الله» آنطور بگوئیم یا اینطور که من میگوئیم؟ فرمود: چرا مگر نمیگوئی: «صلی الله علی محمد و آله»؟ عرض کردم: چرا، فرمود: (تو میگوئی)؟ «ارحم محمداً و آل محمد» سپس فرمود: آری محققاً خداوند بر محمد صلوات و رحمت فرستاده و جز این نیست که صلوات ما بر او برای ما رحمت و تقرب بخدا است.

شرح - یعنی باکی نیست هر کدام یک از این دو لفظ را بگوئی زیرا هر دو بمعنای طلب رحمت خداوند است و محتمل است معنای فرمایش امام علیه السلام این باشد که «صلی الله علیه» بهمان معنای «ارحم محمداً و آل محمد» است که آنهم از لحاظ معنا بازگشتش به «یرحمک الله» است پس هر دو لفظ دارای یک معنی است.

3) صالح بن ابی حماد گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از عطسه و سراینکه دنبالش حمد خدا را باید کرد پرسیدم؟ فرمود: همانا برای خدا بر بنده اش نعمتهائی است که سلامتی بدو و اعضای او و تندرستیش، و بدرستی که بنده خدای عزوجل را از یاد ببرد و درباره این نعمتها فراموشش کند، و چون خدا را فراموش کند خداوند به باد دستور دهد که در تنش بگذرد و از بینی او بیرون آید تا خدا را بر آن حمد کند، پس حمد او در آن هنگام شکر است برای آنچه فراموش کرده است. (و جالب این که می گویند عضله قلب انسان ها بدون هیچ وقفه ای به طور دائم مشغول فعالیت است مگر دقیقاً در لحظه ای که عطسه می کند پس در آن زمان است که استراحت می کند اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

4) جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: چه چیز خوبی است عطسه زدن، برای بدن سودمند است، و خدای عزوجل را نیز بیاد انسان آورد، من عرض کردم: نزد ما مردمانی هستند که میگویند: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از عطسه بهره ای ندارد (و عطسه نمیزند)؟ فرمود: اگر دروغ گویند شفاعت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به آنها نرسد.

5) ابن ابی عمر از برخی از اصحابش حدیث کند که گفت: مردی در خدمت حضرت باقر علیه السلام عطسه زد و گفت: «الحمد لله» حضرت باقر علیه السلام جواب عطسه او را نداد و فرمود: از حق ما کاست سپس فرمود: چون یکی از شماها عطسه کرد بگوید: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و أهل بیتی» گوید: پس آنمرد آنچنان گفت و حضرت نیز جواب عطسه او را داد. (یعنی باو فرمود: یرحمک الله).

6) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پسر بچه ای که بحد بلوغ نرسیده بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله عطسه زد و پس از آن گفت: «الحمد لله» پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: «بارک الله فیک».

7) ابن ابی نجران از برخی از شیعیان حدیث کند که گفت: مردی نصرانی نزد حضرت صادق علیه السلام عطسه زد مردم باو گفتند: «هداک الله» (یعنی خدا هدایتت کند) حضرت صادق علیه السلام فرمود: (بگوئید) «یرحمک الله» عرض کردند: او نصرانی است؟ تا حد باو رحم نکنند هدایتش نرmaid. (و مقصود حضرت رعایت احترام مجالست نصرانی نیز بوده است)

8) ابوبکر حضر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عزوجل (که فرماید) «براستی ناخوش ترین آوازا بانگ خران است» (سوره لقمان آیه 19) فرمود: عطسه ناهموار است.

باب لازم بودن احترام از مسلمانان ریش سفید و سالخورده

- 1) عبدالله بن سنان گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمن فرمود: از احترام خدای عزوجل احترام پیرمرد سالمند است.
 - 2) و نیز فرمود (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هر کس احترام کند از کسی که موی خود را در اسلام سفید کرده خدای عزوجل از هراس روز قیامت او را آسوده سازد.
 - 3) اسحاق بن عمار گوید: شنیدم ابا الخطاب از حضرت صادق علیه السلام حدیث می کرد که فرموده: سه کس هستند که حق آنها را نادیده نگیرد کسی جز منافقی که بنفاق معروف است: کسی که مویش را در اسلام سپید کرده، و آنکه قرآن را در بردارد، و پیشوای عادل.
- توضیح _ فیض (رحمه الله) گوید: شاید مقصود از پیشوای عادل امام معصوم علیه السلام باشد. (و توجه نما تو ای مخاطبان ارجمند که احترام به مسلمان به لحاظ این که عمر خود را در مسلمانان و اسلام سپری نموده است واجب است یعنی اگر پیرمردی عمر خود را در نفاق و ظلم و ... سپری نموده است بلکه در عداوت با اهل بیت عصمت و طهارت نه تنها احترام ندارد بلکه واجب است بر او لعن و سب و ... مانند معاویه ابن ابوسفیان و امروعاص معلون و اربابان و پیروان ناصبی ایشان لعنه الله علیهم اجمعین)

باب گرامی داشتن شخص کریم و بزرگوار

- 1) و نیز فرمود علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هرگاه بزرگوار قومی بر شما رسید او را گرامی دارید.
- 2) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون عدی بن حاتم (که هم خود از بزرگان قبیله طی بوده و هم پدرش حاتم طائی معروف است) به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وارد شد آنحضرت (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را بخانه خود برد، و در خانه جز تیکه حصیری و بالشی از پوست چیزی نبود، رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنها را برای عدی بن حاتم پهن کرد (و خود روی زمین نشست).

باب حق شخص وارد شونده

- 1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: از حقوق شخص که بر اهل خانه وارد شود اینست که هنگام ورود و خروجش کمی با او راه روند (یعنی چند قدم استقبال و چند قدم بدرقه اش کنند). و فرمود: که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هر گاه یکی از شما برادر مسلمانش در خانه او وارد گردد او بر صاحبخانه امیر است تا آنگاه که بیرون رود.

یعنی صحبت‌های خصوصی که در مجالس شود که گوینده میل ندارد فاش شود حکم امانت را دارد و باید از افشاء آن خودداری کرد).

(1) (ابن) ابی عوف گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: مجلسها امانت است.

(2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: مجلسها امانت است، و کسی حق ندارد کلام محرمانه رفیق خود را بدون اجازه او بازگو کند، مگر در موردی که شنونده مورد وثوق و اطمینان باشد یا ذکر خیری از آن رفیق باشد.

باب سربگوشی صحبت کردن

(1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه سه نفر باهم هستند دو نفر آنها سربگوشی با هم صحبت نکنند زیرا که آندو مایه اندوه و آزار رفیق سو می ایشان است.

(2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هرکس در میان سخن برادر مسلماناش (که مشغول سخن گفتن است) بدود و سخن او را ببرد مانند این است که او را خراشیده است.

باب کیفیت نشستن

(1) عبدالعظیم بن عبدالله در حدیث مرفوعی (که سند را بمعصوم علیه السلام رسانده) حدیث کند که فرمود: پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سه جور می نشست:

- زانو را در بغل گرفته می نشست و آن اینگونه است که ساقهای پا را از زمین بلند کند و دو زانو را در میان دو دست خود حلقه وار بگیرد (و رانها را بشکم بچسباند) و بشانه پاها را ببندد 2- و گاهی دو زانو می نشست 3 و گاهی یک پا را خم می کرد و پای دیگر را روی آن می انداخت، و هرگز دیده نشد که آنحضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چهار زانو بنشیند.

(2) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هر که بمجلسی بدون تشریفات خشنود باشد خدای عزوجل و فرشتگانش پیوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخیزد.

(3) و نیز فرمود علیه السلام: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیشتر اوقات که می نشست رو بقبله بود.

(4) حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روی پای چپ نشست و پای راست را روی ران چپ گذارد، پس مردی باو عرض کرد: قربانت گردم این نوع نشستن خوب نیست!؟ فرمود: نه این حرفی است که یهود گویند: که چون خدای عزوجل از آفریدن آسمانها و زمین فارغ شد، و بر عرش استوار گردید برای استراحت (و رفع

خستگی) اینگونه نشست، پس خدای تعالی این آیه (یعنی آیه الکرسی) را نازل کرد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» و حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بهمانطور که نشسته بود حرکت نکرد.

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اینگونه بود که در هر منزلی وارد می شد همان دم در می نشست.

6) و نیز فرمود علیه السلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: بازار مسلمانان چون مسجد آنها است، پس هرکس بمکانی از آن پیشی گرفت (و زودتر از دیگران در جانی نشست) او سزاوارتر است بدانجا تا شب، و فرمود: آنحضرت از دکانهای بازار کرایه از مردم نمی گرفت.

7) و نیز فرمود علیه السلام: شایسته است برای آنان که در تابستان دور هم می نشینند که میان هر دو نفر باندازه یک استخوان ذراع فاصله باشد که از گرما ناراحت نشوند.

8) حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را دیدم در اطاقش در رو بقبله می نشست.

باب شوخی و خنده

1) معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: و عرض کردم: قربانت گردم مردی در میان جمعی است و سخنی بمیان آید و آنها شوخی کنند و بخندند؟ فرمود: باکی نیست تا آنجا که نباشد و گمانم که مقصودش فحش بود (یعنی در صورتیکه فحش و هرزه گوئی نکشد، و فحش در آن نباشد) سپس فرمود: همانا رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اینگونه بود که عرب بیابانی نزدش می آمد و هدیه ای برایش می آورد و همانجا می گفت: بهای هدیه ما را بده، پس رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می خندید، و هر زمان که اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.

2) فضل بن ابی قره گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در او دعابه هست، من عرض کردم: دعابه چیست؟ فرمود: مزاح.

3) یونس شیبانی گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: شوخی کردن شما با همدیگر چگونه است؟ عرض کردم: اندک است، فرمود: اینگونه نباشید زیرا شوخی از خوش خلقی است، و تو بدان وسیله برادرت را خوشحال و مسرور کنی، و هر آینه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با کسی شوخی می کرد و می خواست که او را شاد و مسرور کند.

4) عبدالله بن محمد جعفری گوید: شنیدم حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: خدای عزوجل آنکس که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوستش دارد در صورتیکه فحشی نباشد.

5) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: خنده مؤمن تبسم است.

6) و نیز فرمود علیه السلام: خنده بسیار دل را بمیراند. و فرمود: بسیار خندیدن دین را آب کند چنانچه آب نمک را.

7) و نیز فرمود علیه السلام خنده بی مورد از نادانی است. (سکونی راوی حدیث) گوید: و آن حضرت پیوسته می فرمود: خنده ای که دندانها آشکار شود مکن با اینکه کردارهای رسوا کننده ای انجام داده ای، و آنکس که کارهای زشت کرده از بلاهای شبانه آسوده نیست.

توضیح _ این عبارت امام علیه السلام جنبه فنی دارد و روی مراعات سجع در بیان باین تعبیر فرموده، و مقصود این است که انسانی آلوده بگناهانی است (که هر یک از آنها اگر آشکار شود برای رسوائی او کافی است) با چنین وضعی خنده از ته دل که حاکی از آسودگی خاطر اوست برایش روا نیست.

8) و نیز فرمود علیه السلام: هرگاه مردی را دوست داری با او مزاح و ستیزه مکن.

9) و نیز فرمود علیه السلام: فقهه از شیطان است.

10) عنبسه عابد گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: خنده بسیار آبرو را می برد.

11) و نیز فرمود علیه السلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: مبادا شوخی کنید که کینه آورد و دشمنی بجای گذارد، و آن دشنام کوچک است.

12) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: هرگاه فقهه زدی پس از فراغت از آن بگو: «اللهم لا تمقتنی» (بار خدایا مرا دشمن مدار).

13) عنبسه عابد گوید: شنیدم حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرمود: شوخی بی جا دشنام کوچک است.

14) و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: از شوخی بپرهیزید زیرا آبرو را بریزد و شکوه و بزرگی مردان را ببرد (مراد اینستکه در مزح حد اعتدال را نگهدارید و زیاده روی نکنید).

15) و نیز فرمود علیه السلام: ستیزه مکن که شخصیت تو را ببرد، و شوخی مکن که روی مردم بتو باز شود و بر تو دلیر شوند.

16) و نیز فرمود علیه السلام: شوخی مکن تا بر تو دلیر شوند. (پس توجه به روایات معارض باید مقصود امام معصوم علیه السلام شوخی بی جا و یه شوخی با اشخاص بی جنبه و غریبه باشد)

17) حضرت کاظم علیه السلام فرمود: یحیی بن زکریا علیه السلام اینگونه بود که گریه می کرد و نمی خندید، و عیسی بن مریم علیه السلام اینگونه بود که هم می خندید و هم گریه می کرد، و آنچه عیسی علیه السلام می کرد بهتر بود از آنچه یحیی علیه السلام می کرد.

باب حق همسایگی

1) عمرو بن عکر مه گوید: وارد شدم بر حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بآن حضرت عرض کردم: همسایه ای دارم که مرا بیازارد فرمود: تو با او خوشرفتاری کن، من گفتم: خدایش رحم نکند! پس آنحضرت روی از من برگردانید،

گوید: من نخواستم با انوضع از حضرت جدا شوم از اینرو عرض کردم: با من چنین و چنان می کند و مرا آزار می دهد! فرمود: گمان می کنی که اگر با او آشکارا دشمنی کنی (و تو نیز مانند او درصدد آزارش برآئی) می توانی از او انتقام بکشی؛ (و شر او را از خود دور کنی؟ و محتمل است مقصود این باشد: که اگر آشکارا با او دشمنی کنی آیا در مقام مخاصمه می توانی ستم و آزار او را بر خودت ثابت کنی بطوری که از تو بپذیرد؟) عرض کردم: آری من بر او می چربم، فرمود: این همسایه تو از کسانی است که بمردم رشک برد از آنچه خداوند بآنها داده و تفضل کرده، پس چون نعمتی برای کسی دید، اگر اهل و عیالی داشته باشد بآنها تعرض کند و (از ناراحتی که ناشی از حسدی است که در درون اوست) آنها را بیازارد، و اگر خاندانی ندارد (که آنها را آزار کند) بخدمتکارش می پیچد، و اگر خدمتکار نداشته باشد شبها را به بیداری بسر برد و روزها را بخشم بگذراند، همانا مردی از انصار خدمت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمده عرض کرد: من خانه ای در فلان قبیله خریداری کرده ام، و نزدیکترین همسایه من در آنخانه کسی است که خیری از او بمن نرسد و از شرش آسوده نیستم؟ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و بسلمان و اباذر (راوی گوید): دیگری را هم فرمود که من فراموش کردم و گمان دارم که مقدار بود دستور داد که با بلندترین آوازشان در مسجد فریاد زنند که:

هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد ایمان ندارد، پس آنها سه بار آن را گفتند، سپس با دست اشاره کرد که تا چهل خانه است از برابر و پشت سر و طرف راست و سمت چپ (یعنی تا چهل خانه از چهار طرف همسایه هستند).

2) حضرت صادق از پدرش علیهما السلام حدیث کند که فرمود: من در کتاب علی علیه السلام خواندم: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نامه ای میان مهاجر و انصار و دیگران از مردم مدینه که با آنان پیوند داشتند نوشت (و همه امضاء کردند) که: همسایه مانند خود انسان است که نه زیان باو رسد و نه گناهکار شود و (دیگر اینکه) احترام همسایه مانند احترام مادر است. و این مختصر حدیث است.

3) ابو مسعود گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمن فرمود: حسن الجوار خوش همسایگی در عمرها بیفزاید و خانه ها را آباد کند.

4) حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: خوش همسایگی تنها باین نیست که از آزار همسایه خودداری کنی بلکه بر آزار او نیز شکیبائی کنی. (یعنی حسن الجوار مانند حسن خلق است همان طور که حسن خلق مقصود تنها با مردم با روی گشاده رفتار کردم و...، نیست بلکه صبور بودن در برابر رفتارهای ناهنجار آن هاست پس حسن الجوار هم تنها خوبی نمودن به همسایه نیست بلکه صبور بودن در برابر اعمال خطا و رفتار خلاف آن هاست)

5) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خوش همسایگی خانه ها را آباد سازد و اجل را بتأخیر اندازد (کنایه از درازی عمر است).

6) ابو الربیع شامی گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در حالیکه خانه پر از جمعیت بود فرمود: که بدانید از ما نیست کسی که با همسایه اش خوش رفتاری نکند.

7) ابو حمزه گوید: شنیدم از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که می فرمود: مؤمن کسی است که همسایه اش از بوائق او آسوده باشد، من عرض کردم: بوائق او چیست؟ فرمود: ستم و آزار او.

8) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: نزد پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد و از آزار همسایه اش باو شکایت کرد، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باو فرمود: صبر کن، سپس بار دوم خدمتش آمد (و شکایت کرد) پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) باو فرمود: صبر کن، سپس بار سوم آمد و باز شکایت کرد، حضرت باو فرمود: چون روز جمعه شود آنگاه که مردم برای نماز جمعه می روند اثاثیه خانه ات را سر کوچه و راه مردم بیار تا هر که بنماز جمعه می رود ببیند، و چون از تو پرسند (که برای چه اینکار کرده ای) جریان را بآنها بگو، فرمود: آنمرد اینکار را کرد، پس آن همسایه که آزارش می داد پیش او آمد و گفت: اثاثیه ات را بخانه بازگردان من با خدا عهد می کنم که دیگر ترا آزار نکنم. (ظاهراً این یک نوع مبارزه منفی بود و آزار آن شخص حتماً به گونه ای خاص بوده است)

9) و نیز فرمود علیه السلام: که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: بمن ایمان ندارد کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد، و فرمود: اهل یک آبادی که شب را بگذرانند و در ایشان گرسنه ای باشد روز قیامت خداوند بآنها نظر رحمت نیفکند.

10) و نیز فرمود علیه السلام: از بلاهای کمرشکن که پشت انسانرا خم کند همسایه بد است، اگر خوشرفتاری و کاری نیکی ببیند پنهان کند و اگر بدی از انسان ببیند فاش کند.

11) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: بخدا پناه می برم از همسایه بد برای خانه ای که اقامتگاه است، چشمانش ترا ببیند و دلش بتو توجه دارد اگر خوشی در تو ببیند بدش آید، و اگر تو را در بدی ببیند خوشش آید.

باب حد همسایگی

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هر چهل خانه همسایه باشند، از برابر و از پشت سر و از راست و چپ (یعنی از چهار طرف تا چهل خانه همسایه هستند).

باب خوش رفتاری و حق رفیق در سفر

- 1) عمار بن مروان گوید: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بمن سفارش کرد و فرمود: تو را سفارش می‌کنم پرهیزکاری از خدا و پرداختن امانت و راستگویی و خوش رفاقتی با هر که رفاقت کنی. و لا قوه الا بالله.
- 2) حضرت باقر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: با کسی که دوستی کنی اگر بتوانی دست خیرت را بر سر او نهی و باو سود رسانی و نیکی کنی (بکن).
- 3) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: هیچ دو نفری با هم رفاقت نکنند جز اینکه هر یک با رفیق خود بهتر رفاقت کند پاداشش بزرگتر و پیش خدای عزوجل محبوبتر است.
- 4) و نیز حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: حق مسافر این است که چون بیمار شد رفقای هم سفرش تا سه روز بخاطر او توقف کنند.

5) و نیز آن حضرت علیه السلام از پدراناش علیهم السلام حدیث کند که امیرالمؤمنین علیه السلام با یکنفر کافر ذمی (که در پناه اسلام است) همراه شد، آن مرد ذمی بآن حضرت گفت: ای بنده خدا می‌خواهی بکجا بروی؟ فرمود: می‌خواهم بکوفه بروم، (پس سر دوراهی رسیدند و مرد ذمی گفت: مگر نمی‌خواستی که بکوفه بروی؟ فرمود: چرا، ذمی گفت: راه کوفه را رها کردی، فرمود: می‌دانم، گفت: پس چرا با اینکه می‌دانی براه من گشتی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این از پایان رساندن خوش رفاقتی است که مرد رفیق راهش را هنگام جدائی چند گامی بدرقه کند، و اینگونه پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بما دستور داده است، ذمی گفت: اینگونه دستور داده؟ فرمود: آری، ذمی گفت: پس بطور مسلم هر که پیرویش کرده بخاطر همین کردارهای بزرگوارانه او بوده، و من تو را گواه می‌گیرم که پیرو دین تو و بر کیش شمایم و مرد ذمی با امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و همینکه او را شناخت مسلمان شد.

باب نامه نوشتن به همدیگر

- 1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: پیوند میان برادران (دینی) آنگاه که پیش هم هستند دیدار همدیگر است، و در مسافرت نامه نوشتن بیکدیگر.
- 2) و نیز فرمود علیه السلام: جواب نامه دادن واجب است مانند جواب سلام دادن، و آنکس که آغاز بسلام کند بخدا و رسولش نزدیکتر است. (و در این زمان البته ارتباط تلفنی و یا تصویری و...، از مصادیق مکاتبه است)

باب نوادر

1) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نگاه کردنش را میان اصحاب تقسیم می کرد پس باین و آن برابر نگاه می کرد، و هرگز پاهایش را رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیش اصحاب دراز نمی کرد، و اگر مردی بآنحضرت دست می داد رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دستش را رها نمی کرد تا او رها کند، چون این مطلب را دانستند مردی که با او دست می داد زود دستش را می کشید. (تا رسول خدا صلی الله علیه و عجل فرجهم

خسته نشود)

2) حضرت زین العابدین علیه السلام از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حدیث کند که روزی بهم نشینهای خود فرمود: آیا می دانید که ناتوانی چیست؟ عرضکردند: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: ناتوانی سه چیز است: یکی اینکه کسی اقدام کند و خوراکی برای رفیقش آماده کند و آن رفیق خلف وعده کند و برای صرف آن خوراک پیش او نیاید، دوم اینکه کسی از شما با دیگری رفاقت کند یا هم نشین شود و دوست دارد بداند که او کیست و از کجا است و پیش از اینکه دانای بآن گردد از او جدا شود، سوم درباره کار زنها است، که یکی از شما بزن خود نزدیک شود و کام خود را بگیرد (و از آن زن لذت ببرد) با اینکه زن کامش را نگرفته، عبدالله پسر عمروعاص عرضکرد: ای رسول خدا آن چگونه است؟ فرمود: خودداری و درنگ کند تا از هر دو انزال شود.

فرمود: و در حدیث دیگری است که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده: ناتوانترین ناتوانها مردی است که بمردی دیگری برخورد کند و از رفتارش خوشش آید، و از نام و نسب و جای او نپرسد.

3) سماعه گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود: پرده شرم و حیای میان خود و برادرت را برمدار، و از آن باقی گذار، زیرا از میان بردن و برداشتن آن، برداشتن حیاء است.

4) حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: یکسره برادرت اعتماد مکن (و از همه جهت با وثوق نداشته باش بلکه احتیاط کن) زیرا بزمین خوردن از راه بی بندوباری جبران پذیر نیست.

5) مفضل بن عمر و یونس بن ظبیان گویند: حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرمود: برادران خود را با دو خصلت آزمایش کنید پس اگر آندو خصلت در آنها بود خوب است، و گرنه دور شوید، دور شوید، مواظبت او بر نمازهایش در اوقات آن، نیکی به برادران در سختی و گشایش.

پایان خلاصه جلد چهارم کتاب شریف اصول کافی مرحوم علامه مجاهد جناب محمدبن یعقوب کلینی رحمهالله علیه پس نگارنده از خدای متعال شفاعت ایشان و همه بزرگانی را و مسئلت دارد که در راه اعتلای فرهنگ شیعه اثنی عشری تلاش نموده و دست های نالایق ما را در دستان پرمهر محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم قرار دادند یعنی با حفظ و نشر آثار آن بزرگواران و ذات اقدس احدیت را به پاس این نعمت عظیم یعنی اسلام و قرآن و ولایت دوازده امام و چهارده معصوم علیهم السلام و عجل فرجهم شکرگزاری می نمایم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آل طاهرین

کلب آستان حضرت علامه امینی عبدالله عصام رودسری

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

